



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

۱۱۴

۱۱۴

معارف ندین

سازمان تعلیمات عالیہ اسلامیہ

# معارف

پہلی جلد

پہلی جلد

معارف اسلامیہ

۱۱۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# معارف دین

نویسنده:

آیت الله شیخ لطف الله صافی گلپایگانی

ناشر چاپی:

انتشارات حضرت معصومه (سلام الله علیها)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۴۰	معارف دین
۴۰	مشخصات کتاب
۴۰	معارف دین (۱)
۴۰	مقدمه
۴۱	فصل اول: اعتقادی
۴۱	اشاره
۴۱	اعتقادی
۴۱	کتابهای اعتقادی
۴۳	فصل دوم: توحید و خداشناسی
۴۳	اشاره
۴۳	راز آفرینش
۵۰	خدا شناسی
۵۲	اسماء الله تعالی
۵۸	علم و اراده الهی
۶۴	فصل سوم: نبوت
۶۵	اشاره
۶۵	نبوت
۶۷	فصل چهارم: امامت
۶۷	اشاره
۶۷	امامت
۶۷	حضرت علی (علیه السلام)
۸۴	عصمت امام

۸۷	علم امام
۹۲	مهدویت
۱۰۴	فصل پنجم: معاد و عالم پس از مرگ
۱۰۴	اشاره
۱۰۴	معاد و عالم پس از مرگ
۱۰۶	سؤالاتی در مورد روح
۱۰۸	فصل ششم: سؤالات قرآنی
۱۰۸	اشاره
۱۰۸	سؤالات قرآنی
۱۲۱	قرائت قرآن کریم
۱۲۲	استخاره
۱۲۳	فصل هفتم: شرح احادیث
۱۲۳	اشاره
۱۲۳	شرح احادیث
۱۴۵	فصل هشتم: دعا
۱۴۵	اشاره
۱۴۵	دعا
۱۴۷	فصل نهم: فلسفه احکام
۱۴۷	اشاره
۱۴۷	فلسفه احکام
۱۸۳	فصل دهم: صوفیه
۱۸۳	اشاره
۱۸۳	صوفیه
۱۹۵	فصل یازدهم: گناهان

۱۹۵	.....	اشاره
۱۹۵	.....	گناهان
۱۹۹	.....	قطع رحم
۲۰۰	.....	فصل دوازدهم: توبه
۲۰۰	.....	اشاره
۲۰۰	.....	توبه
۲۰۱	.....	فصل سیزدهم: نصایح
۲۰۱	.....	اشاره
۲۰۱	.....	نصایح
۲۰۱	.....	لزوم تزکیه نفس
۲۰۲	.....	سفارشات و دستورات اخلاقی
۲۲۱	.....	پیام به مناسبت روز معلّم
۲۲۳	.....	پیام به نوجوانان مشرف به تکلیف
۲۲۸	.....	نصایح برای جوانان
۲۲۸	.....	خودسازی و جهاد با نفس
۲۲۹	.....	در پاسخ به نامه یکی از جوانان
۲۳۲	.....	در پاسخ به یکی از جوانان
۲۳۴	.....	ازدواج جوانان
۲۳۸	.....	علل عقب ماندگی جوامع مسلمین
۲۴۳	.....	تهاجم فرهنگی
۲۴۷	.....	فصل چهاردهم: سؤالات متفرقه
۲۴۷	.....	اشاره
۲۴۷	.....	سؤالات متفرقه
۲۶۵	.....	معارف دین (۲)

- توحید ..... ۲۶۵
- حد نصاب در اعتقاد به توحید ..... ۲۶۵
- احتمال وجود دو خدا یا بیشتر و تفاهم آنها در اداره جهان ..... ۲۶۹
- راه شناخت بهتر خداوند ..... ۲۷۱
- جهان بینی یک مسلمان ..... ۲۷۱
- وحی و پیام‌های آسمانی و الهی ..... ۲۷۲
- دعوت اسلام ..... ۲۷۳
- امامت و رهبری بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ..... ۲۷۳
- پیرامون کتاب الانسان الكامل نوشته عزیز الدین نسفی ..... ۲۷۴
- نبوت ..... ۲۷۵
- حقیقت وحی چیست؟ چرا پیامبران از ملائکه نیستند؟ ..... ۲۷۵
- چرا خداوند ملائک را مستقیماً برای هدایت انسانها نفرستاد؟ ..... ۲۷۵
- چرا هیچ زنی به عنوان پیامبر مبعوث نشده است؟ ..... ۲۷۸
- آیا عنایت به بعضی در عالم ذر، منافات با عدالت حق تعالی ندارد؟ ..... ۲۸۰
- چرا خداوند متعال عنایتی را که به ائمه علیهم السلام داشته به ما نرموده است؟ ..... ۲۸۰
- چرا ما از موهبت عصمت بهره‌مند نیستیم؟ ..... ۲۸۱
- مراتب عصمت ..... ۲۸۳
- آیا عصمت قبل از بعثت هم هست؟ ..... ۲۸۳
- دین زرتشت ..... ۲۸۴
- دوران فترت رسالت ..... ۲۸۴
- ولایت تکوینی انبیاء و ائمه علیهم السلام ..... ۲۸۴
- آیا اتمی بودن پیامبر نقص است؟ ..... ۲۸۴
- آیا پیامبر صلی الله علیه و آله معجزه حسی نداشته‌اند؟ ..... ۲۸۴
- اقسام معجزه ..... ۲۹۰



- ۲۹۱ ..... کلام دانشمند شهیر ابن رشد: .....
- ۲۹۲ ..... معجزه حسی و عقلی .....
- ۲۹۳ ..... قرآن معجزه‌ی حسی یا علمی .....
- ۲۹۶ ..... آیا معجزه‌ی پیامبر، جاودانی است؟ .....
- ۲۹۶ ..... مناظره‌ی حضرت ابراهیم با ستاره‌پرستان و ... ..
- ۲۹۷ ..... آیا ابراهیم بت شکن دروغ گفت؟ .....
- ۲۹۷ ..... چرا حضرت ابراهیم خود را مریض خواند؟ .....
- ۲۹۸ ..... مباحثه‌ی حضرت ابراهیم با نمرود .....
- ۲۹۸ ..... چرا حضرت ابراهیم برای عمومی خود طلب آموزش کرد؟ .....
- ۲۹۸ ..... چرا حضرت ابراهیم امید به آموزش دارد؟ .....
- ۲۹۹ ..... آیا حضرت ابراهیم به زنده شدن مردگان اطمینان نداشت؟ .....
- ۲۹۹ ..... تفسیری از کردار حضرت آدم و نوح و یونس علیهم‌السلام .....
- ۳۰۰ ..... معاد .....
- ۳۰۰ ..... کیفیت عذاب ابلیس با آتش .....
- ۳۰۰ ..... فشار قبر بر بدن عنصری است یا برزخی .....
- ۳۰۱ ..... حشر و نشر با بدن عنصری یا با جسمی دیگر .....
- ۳۰۲ ..... شب و روز در عالم برزخ .....
- ۳۰۲ ..... تناسب گناهان دنیا و کیفرهای آخرت .....
- ۳۰۳ ..... ارتباط بین بحث اعاده معدوم و معاد جسمانی .....
- ۳۰۴ ..... آیا یزید ملعون مجبور بر شهادت امام نبوده است .....
- ۳۰۴ ..... آیا این جهان یک بار دیگر تکرار شده است .....
- ۳۰۵ ..... شب اول قبر چه زمانی است .....
- ۳۰۵ ..... بازگشت روح به کالبد خاکی انسان .....
- ۳۰۵ ..... امامت .....

- ۳۰۵ ..... سکوت صحابه و سایرین در قبال جریان سقیفه
- ۳۰۵ ..... آیا آیه تطهیر بر ثبوت رجس دلالت دارد
- ۳۰۶ ..... معنای اذهاب رجس در آیه تطهیر
- ۳۰۶ ..... آیا حضرت جواد تحت تأثیر خادمان خود بودند
- ۳۰۷ ..... حدیث منزلت چگونه جانشینی پیامبر را ثابت می‌کند
- ۳۰۷ ..... آیا مشهور از روایات دال بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام اعراض کرده‌اند
- ۳۰۸ ..... آیا اعتقاد به ملکیت فدک و افضلیت حضرت زهرا علیها السلام ضروری مذهب است
- ۳۰۸ ..... سابقه ارتباط امیرالمؤمنین علیه السلام با نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله
- ۳۰۹ ..... سبقت ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگران
- ۳۰۹ ..... بررسی میزان اعتبار حدیث ثنّین از حیث سند و محتوی و اثبات جعلی بودن آن
- ۳۱۶ ..... رزیه یوم الخمیس
- ۳۱۷ ..... زمان ایمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام
- ۳۱۸ ..... آیا نبی گرامی اسلام صل الله علیه و آله درب خانه ابوبکر را باز گذاشتند؟
- ۳۲۱ ..... آیا ایمان حضرت علی علیه السلام در کودکی، دلیل افضلیت ایشان است؟
- ۳۲۲ ..... قضیه فدک از لحاظ موازین قضایی چگونه بود؟
- ۳۲۶ ..... سؤال پیرامون علم امام
- ۳۲۶ ..... علم حضرت زهرا علیها السلام
- ۳۲۶ ..... پذیرفتن ولایت ائمه از جانب انبیاء الهی
- ۳۲۷ ..... علم ائمه علیهم السلام به جزئیات
- ۳۲۷ ..... آگاهی ائمه علیهم السلام از شهادت خود
- ۳۲۸ ..... کیفیت ولایت حضرت زهرا علیها السلام
- ۳۲۹ ..... فلسفه زیارت قبور ائمه اطهار علیهم السلام
- ۳۳۰ ..... شرط قبول شدن سلام بر اولیاء الهی
- ۳۳۰ ..... دلیل قیام سید الشهداء علیه السلام

- ۳۳۰ ..... آیا آگاهی از دلیل قیام سید الشهداء علیه‌السلام امری تقلیدی است
- ۳۳۰ ..... کیفیت علم امام علیه‌السلام
- ۳۳۰ ..... احادیث مربوط به لعن ظالمین در حق ائمه علیهم‌السلام
- ۳۳۱ ..... حکم سب ظالمین در حق ائمه علیهم‌السلام
- ۳۳۱ ..... جناب شهربانو مادر امام سجاد علیه‌السلام
- ۳۳۱ ..... مادر حضرت علی اکبر علیه‌السلام
- ۳۳۱ ..... تدفین بدن مطهر امام حسین علیه‌السلام
- ۳۳۲ ..... طفل شیرخوار شهید در کربلا
- ۳۳۲ ..... عائله و همسر حضرت علی اکبر علیه‌السلام
- ۳۳۲ ..... مدفن حضرت زینب علیها‌السلام
- ۳۳۳ ..... مقاتل معتبر
- ۳۳۳ ..... همراهی یاران حضرت علی علیه‌السلام در قتل عثمان
- ۳۳۴ ..... کنیه‌ائمه علیهم‌السلام
- ۳۳۴ ..... مهدویت
- ۳۳۶ ..... فاصله ظهور حضرت تا قیامت
- ۳۳۶ ..... آیا حضرت مهدی علیه‌السلام پس از شهادت مجدداً ظهور می‌کنند؟
- ۳۳۶ ..... رابطه ظهور امام و عدالت‌گستری
- ۳۳۷ ..... میزان موفقیت امام در عدالت‌گستری
- ۳۳۷ ..... ندای آسمانی
- ۳۳۷ ..... موانع فرج آن بزرگوار
- ۳۳۷ ..... دیدار حضرت
- ۳۳۸ ..... شرایط ظهور آقا امام زمان علیه‌السلام
- ۳۳۸ ..... چگونه آماده ظهور شویم؟
- ۳۳۸ ..... وضع جهان، قبل و بعد از ظهور

- ۳۳۸ ..... آیا احتمال ظهور حضرت در این عصر هست
- ۳۳۸ ..... شباهتهای امام عصر علیه‌السلام با جناب شعیب و جناب صالح
- ۳۴۰ ..... مشاهده حضرت در زمان غیبت
- ۳۴۱ ..... سبب محرومیت مردم از وجود حضرت حجت علیه‌السلام
- ۳۴۱ ..... وظایف مسلمین در دوران غیبت
- ۳۴۲ ..... چرا امام عصر علیه‌السلام اندکی پیش از ظهورشان متولد نشدند
- ۳۴۳ ..... فایده وجود امام غایب
- ۳۴۴ ..... مفاهیمی مثل صیحه آسمانی و ... سمبولیک هستند یا واقعی
- ۳۴۴ ..... مراد از «انتظار فرج»
- ۳۴۴ ..... موانع ظهور امام زمان علیه‌السلام
- ۳۴۴ ..... امکان دیدار حضرت ولی عصر علیه‌السلام
- ۳۴۴ ..... سیمای منتظران واقعی امام زمان علیه‌السلام
- ۳۴۵ ..... شرایط اجتماعی در آستانه ظهور
- ۳۴۵ ..... کتابهای مناسب برای شناخت امام زمان علیه‌السلام
- ۳۴۵ ..... چه کنم توفیق دیدار جمال حضرت را پیدا کنم؟
- ۳۴۶ ..... آیا حضرت از وقت ظهورشان باخبرند؟
- ۳۴۶ ..... علت تأخیر در ظهور
- ۳۴۶ ..... اشتغالات حضرت در زمان غیبت چیست؟
- ۳۴۶ ..... محل زندگی امام علیه‌السلام
- ۳۴۶ ..... عمر بستگان آن حضرت
- ۳۴۶ ..... طریقه تشریف به محضر حضرت ولی عصر علیه‌السلام کدام است؟
- ۳۴۶ ..... عمر شریف حضرت در هنگام ظهورشان
- ۳۴۷ ..... آیا امام زمان ازدواج کرده‌اند؟
- ۳۴۷ ..... روز ظهور حضرت

- ۳۴۷ ..... زنان در دولت مهدی علیه‌السلام
- ۳۴۷ ..... غیبت صغری
- ۳۴۷ ..... غیبت یا فوت مادر آن بزرگوار
- ۳۴۷ ..... دلیل عقلی بر طول عمر امام علیه‌السلام
- ۳۴۸ ..... عقیده علمای عامه به ولادت امام زمان علیه‌السلام
- ۳۴۸ ..... محل زندگی حضرت
- ۳۴۸ ..... جزیره خضراء
- ۳۴۸ ..... حکومت اسلامی در زمان غیبت
- ۳۴۸ ..... اشخاص مرتبط با حضرت
- ۳۴۸ ..... ارتباط آیه ۵ سوره قصص با ظهور حضرت
- ۳۴۸ ..... وظیفه منتظرین در جلوگیری از منکرات
- ۳۴۹ ..... امام زمان فرزند حسنین علیهما السلام
- ۳۴۹ ..... چگونگی غیبت امام عصر علیه‌السلام
- ۳۴۹ ..... امام زمان یک آرمان است یا یک شخص؟
- ۳۵۰ ..... الف- رابطه مثلث برمودا با امام عصر علیه‌السلام
- ۳۵۰ ..... ب- مسأله رجعت
- ۳۵۰ ..... زمان رجعت ائمه اطهار علیهم السلام
- ۳۵۰ ..... طول زمان رجعت
- ۳۵۱ ..... رجعت از دیدگاه قرآن و حدیث
- ۳۵۲ ..... رجعت از منظر عقل
- ۳۵۲ ..... کیفیت رجعت
- ۳۵۳ ..... ولایت فقیه
- ۳۵۳ ..... تفسیر قرآن
- ۳۵۳ ..... کدام تفسیر بهتر و جامع‌تر است؟

- چرا انسان ضعیف خلق شده است؟ ..... ۳۵۴
- راهنمایی در مورد حفظ قرآن کریم ..... ۳۵۴
- چرا خداوند آسمان و زمین را به جای یک لحظه، در شش روز خلق فرمود؟ ..... ۳۵۴
- اهمیت حفظ قرآن و انس با آن ..... ۳۵۵
- تغییر اسامی سوره‌های قرآن ..... ۳۵۵
- چاپ متن قرآن کریم با رنگی غیر از مشکی ..... ۳۵۶
- عدل الهی با توجه به آیات قرآن ..... ۳۵۶
- نظر شیعه در مورد تحریف قرآن ..... ۳۶۱
- تفسیر قرآن به قرآن ..... ۳۶۱
- علت تبدیل حبس در خانه به سنگسار با توجه به آیه جزای فاحشه (نساء/ ۱۵) ..... ۳۶۲
- چرا قرآن را معجزه می‌نامیم؟ ..... ۳۶۲
- شرح حدیث ..... ۳۶۵
- مقصود از «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلاء» ..... ۳۶۵
- خواندن و نشر زیارت سیدالشهدا منقول از ابوالحسن فارسی ..... ۳۶۶
- آیا دعای «اللهم یا سابق الفوت ...» جایگزین نماز قضا می‌شود؟ ..... ۳۶۶
- محتوای کتاب زیارة شیخ احساسی و حافظ رجب برسی ..... ۳۶۷
- دعای مشهور به علوی مصری و صنمی قریش ..... ۳۶۷
- مراد از شجره نبویه و دوحه‌هاشمیه ..... ۳۶۷
- دعای شریفه «اللهم یا شاهد کلّ نجوی و موضع کلّ ...» ..... ۳۷۲
- حدیث نحن صنایع ربنا ..... ۳۷۳
- حدیث نقطه باء بسم‌الله ..... ۳۷۳
- توضیح «الهی سجد لک سوادی و خیالی و بیاضی» ..... ۳۷۵
- حدیث «كنت مع الانبياء سراً و مع رسول الله جهراً» ..... ۳۷۵
- آیا حدیث کساء معتبر است؟ ..... ۳۷۶

- ۳۷۶ ..... صحت و سقم زیارت ناحیه مقدسه
- ۳۷۶ ..... حدیث در مورد نقش شیری که به امر امام رضا علیه‌السلام حمید بن مهران را خورد
- ۳۷۷ ..... تکرار بعضی از فقرات دعاها
- ۳۷۸ ..... توضیح پیرامون حدیث «الحقیقه» منسوب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام
- ۳۷۹ ..... توضیح احادیث آمرین به معروف و تارکین عمل به آن
- ۳۸۰ ..... بیان مراد از جمله «نزلونا عن الربوبیة و قولوا فینا ما شئتم»
- ۳۸۰ ..... حدیث اثر بسم الله در رفع عذاب
- ۳۸۱ ..... آیا اشک چشم کفایت از نماز و روزه می‌کند
- ۳۸۱ ..... مراد از یمین و یسار در ضمن دعای وضو
- ۳۸۲ ..... پیرامون دعای معراج و ختم ناد علی کبیر
- ۳۸۲ ..... انجام اعمال و اوراد مخصوص به زمان یا مکان، در غیر محل ورود
- ۳۸۲ ..... معنای جمله «واقلنی من صرعة ردائی» از دعای صباح
- ۳۸۲ ..... سند جمله «لا یرد الاحسان»
- ۳۸۳ ..... توضیح حدیث شریف «ان الله یرضی لرضاک ...» در مورد حضرت زهرا علیها السلام
- ۳۸۴ ..... سند زیارت ناحیه مقدسه
- ۳۸۴ ..... آیا در نقل حدیث، نقل عین لفظ لازم است؟
- ۳۸۵ ..... مراد از اقلام ذکر شده در احادیث احتکار
- ۳۸۵ ..... تسامح در ادله سنن
- ۳۸۵ ..... توضیح عبارت «لله بلاد فلان» از نهج البلاغه شریف
- ۳۸۶ ..... توضیح در مورد عبارت «و بالبرائة ممتن قاتلک ...» در زیارت عاشورا
- ۳۸۷ ..... توضیح در مورد عبارت «و ابدأ به اولاً ...» در زیارت عاشورا
- ۳۸۷ ..... کیفیت قرائت زیارت عاشورا در ایام سال
- ۳۸۹ ..... تکرار بعضی از فقرات زیارت عاشورا
- ۳۸۹ ..... خواندن زیارت عاشورا بدون صد لعن و سلام

- گفتن عبارت «مأة مرة» به جای خواندن صد لعن و سلام ..... ۳۹۰
- آیا صد لعن و سلام باید در یک مجلس گفته شود؟ ..... ۳۹۰
- آیا خواندن دعای علقمه پس از زیارت عاشورا لازم است؟ ..... ۳۹۰
- توضیح خبر «شیعتنا العرب و عدونا العجم» از امام صادق علیه السلام ..... ۳۹۰
- حدیث «ان اکثر اهل الجنة البلهاء» ..... ۳۹۲
- ذکر نکردن بعضی از کلمات روایت ..... ۳۹۲
- اسم اعظم الهی ..... ۳۹۳
- میزان استفاده از کتاب شریف بحار الانوار در فتوا دادن ..... ۳۹۳
- تفسیر جملات شریفه السلام علیک ایها العلم المنسوب و العلم المصوب ..... ۳۹۴
- فلسفه احکام ..... ۳۹۵
- اشاره ..... ۳۹۵
- علت نگهداشتن عده ..... ۳۹۵
- اذن ولی در ازدواج دختر باکره ..... ۳۹۵
- رقص زن برای زن ..... ۳۹۵
- حکمت حرمت پوشیدن صورت برای زنان در حال احرام ..... ۳۹۶
- پیرامون موسیقی ..... ۳۹۶
- آیا مجاز بودن موسیقی با تصمیم اشخاص است؟ ..... ۳۹۸
- آیا ممکن است یک موسیقی برای کسی مجاز و برای دیگری حرام باشد ..... ۳۹۸
- میزان اعتبار نظر وزارت ارشاد درباره موسیقی‌ها ..... ۳۹۸
- موسیقی‌های پخش شده از رادیو و تلویزیون ..... ۳۹۸
- موسیقی‌هایی که وزارت ارشاد نظر نداده ..... ۳۹۸
- تأثیر کم یا زیاد گوش دادن موسیقی در مجاز بودن آن ..... ۳۹۹
- استفاده از آهنگ‌های خوانندگان توسط مداحان ..... ۳۹۹
- هم خوانی یا تک خوانی زنها ..... ۳۹۹



- ۳۹۹ ..... یاد گرفتن و آموزش موسیقی
- ۳۹۹ ..... چرا موسیقی را حرام می‌دانید؟
- ۴۰۲ ..... آیا نصف بودن دیه زن با عدالت سازگار است؟
- ۴۰۳ ..... سؤالاتی پیرامون سن بلوغ
- ۴۰۳ ..... علت حرمت ازدواج زن مسلمان با مرد غیر مسلمان
- ۴۰۴ ..... علت تحریم مشروبات الکلی
- ۴۰۴ ..... چرا خانم‌ها باید حجاب داشته باشند
- ۴۰۴ ..... آیا حدیثی برای حرمت دوچرخه‌سواری بانوان هست
- ۴۰۴ ..... فلسفه تفاوت بین روزه واجب و مستحبی در باقی ماندن بر جنابت
- ۴۰۵ ..... صوفیه و فرق باطله
- ۴۰۵ ..... اشاره
- ۴۰۸ ..... اعتقاد به وحدت وجود، حلول و اتحاد و ...
- ۴۰۸ ..... معاشرت با فرقه موسوم به اهل حق
- ۴۰۹ ..... فرقه اسماعیلیه و اتباع آغاخان
- ۴۰۹ ..... رفتن به خانقاه و ترویج مرام آنها جایز است یا خیر؟
- ۴۰۹ ..... تمایل به اعتقادات صوفیانه
- ۴۱۰ ..... عقاید حسن بصری و روایات نقل شده از او
- ۴۱۰ ..... عرفان اسلامی و عارف حقیقی
- ۴۱۲ ..... راه رسیدن به عرفان واقعی
- ۴۱۲ ..... فرقه بهائیت و اعتقادات آنها
- ۴۱۲ ..... آیا امثال جنید بغدادی از سوی امام عصر علیه‌السلام مأموریت دارند
- ۴۱۲ ..... متفرقات
- ۴۱۳ ..... شعر، قریحه شعری و انواع شعر
- ۴۱۵ ..... علت استحباب غسل در نوروز

- ۴۱۶ ..... آیا اعمال عید نوروز جزء تعلیمات اسلام است
- ۴۱۶ ..... گرفتن و دادن رشوه به قاضی برای احقاق حق
- ۴۱۶ ..... پرداخت رشوه برای تسریع در حکم
- ۴۱۶ ..... وظیفه افراد در مقابل بیماران بی‌دارو و افراد گرسنه
- ۴۱۷ ..... آیا با پرداخت وجوهات شرعی باز هم کمک به مستمندان واجب است
- ۴۱۸ ..... آیا تفحص برای پیدا کردن افراد نیازمند، واجب است
- ۴۱۸ ..... کمک به مستمندان در کشورهای دیگر
- ۴۱۸ ..... پیوستن به کنوانسیون رفع تبعیض از زنان
- ۴۱۹ ..... خصوصیات شهر اسلامی
- ۴۲۰ ..... شورائی بودن مرجعیت
- ۴۲۱ ..... وجوب تبعیت از حکم حاکم اسلامی
- ۴۲۱ ..... ملاک تشخیص حکم از فتوا
- ۴۲۱ ..... پیروی از حکم حاکم در صورت مخالفت با ادله اولیه
- ۴۲۲ ..... تشکیل حکومت اسلامی
- ۴۲۲ ..... تفکیک رهبری و مرجعیت
- ۴۲۲ ..... آیا تفکیک دین از سیاست جایز است
- ۴۲۲ ..... بهترین شیوه برای مقابله با تهاجم فرهنگی
- ۴۲۲ ..... وظیفه مردم و دولت اسلامی برای مقابله با شبهه افکنان
- ۴۲۳ ..... اظهار نظر در مسائل اسلامی
- ۴۲۴ ..... تخلف کسبه از قیمت‌های تعیین شده
- ۴۲۴ ..... ولایت مطلقه فقیه
- ۴۲۴ ..... آیا معصوم نبودن ولی فقیه به ولایت او ضرر می‌زند
- ۴۲۴ ..... تعارض حکم ولی فقیه با فتوا و حکم مرجع تقلید
- ۴۲۴ ..... منشأ اختلاف فتوی

- ۴۲۵ ..... با وجود روایات، چه نیازی به علم اصول داریم؟
- ۴۲۵ ..... نزاع بین اخباری و اصولی
- ۴۲۶ ..... حدیث مربوط به رفع قلم
- ۴۲۶ ..... مراسم دینی
- ۴۲۶ ..... خواندن اشعار مذهبی همراه با غنا و آهنگ
- ۴۲۷ ..... کف زدن در جشنهای مذهبی
- ۴۲۸ ..... مطالب کتاب روضه الشهداء
- ۴۲۸ ..... خصوصیات مداح اهل بیت علیهم السلام
- ۴۲۸ ..... رمز موفقیت مبلغان دینی در حفظ ارزش‌های اسلامی
- ۴۲۹ ..... بهترین شیوه تبلیغات اسلامی در عصر حاضر
- ۴۲۹ ..... وظیفه مبلغین و مسئولین نظام اسلامی در مقابله با تهاجم فرهنگی
- ۴۳۰ ..... توصیه‌هایی برای مبلغین اسلامی
- ۴۳۰ ..... مراسم مذهبی
- ۴۳۰ ..... الف- آیا در استقبال از پیامبر مردم پایکوبی کردند
- ۴۳۰ ..... ب- حکم کاهش قدرت خرید توسط اسکناس
- ۴۳۱ ..... راههای تقویت عقاید دینی مردم و جوانان
- ۴۳۱ ..... چگونگی برخورد با شبهه افکنان در محافل عمومی و علمی
- ۴۳۱ ..... راههای اساسی مبارزه با منکرات
- ۴۳۲ ..... تعریف حق معنوی
- ۴۳۲ ..... مبنای شرعی حق معنوی
- ۴۳۲ ..... پوشش اسلامی بانوان چگونه باید باشد
- ۴۳۲ ..... نظر اسلام در مورد ورزش بانوان
- ۴۳۳ ..... حکم تغییر سن شرعی ازدواج و تعیین سن قانونی
- ۴۳۵ ..... شرکت در کلاس‌ها و برنامه‌های ورزشی مختلط

- ۴۳۶ ..... ورزش بانوان در اماکن عمومی، و تماشای آن از تلویزیون
- ۴۳۶ ..... تفاوت طلوع فجر حقیقی با طلوع عرفی
- ۴۳۷ ..... امام جماعت بودن زنی به نام ام ورقه، و حکم امامت زنان در جماعت
- ۴۴۶ ..... معارف دین (۳)
- ۴۴۶ ..... فصل اول: خداشناسی
- ۴۴۶ ..... براهین اثبات خداوند و توحید
- ۴۴۶ ..... روش معرفتی اصول دین؛ عقلی یا نقلی
- ۴۵۳ ..... ذم متعمقین در مسائل خداشناسی
- ۴۵۴ ..... تفکر در ذات خداوند
- ۴۵۴ ..... اثبات عقلی خداوند
- ۴۵۵ ..... اثبات وجود خدا
- ۴۵۶ ..... براهین مثبتین و نافیین خدا
- ۴۵۷ ..... ادله تمانع
- ۴۵۹ ..... کمال توحید
- ۴۶۰ ..... شناخت خداوند
- ۴۶۰ ..... عبادت خداوند
- ۴۶۰ ..... کمال عبادت
- ۴۶۱ ..... هدف از عبادت
- ۴۶۲ ..... خلقت
- ۴۶۲ ..... علت خلقت
- ۴۶۳ ..... علت غایی خلقت
- ۴۶۳ ..... هدف از خلقت
- ۴۶۴ ..... چرایی خلقت مخلدین در جهنم
- ۴۶۵ ..... حدوث یا قدم عالم

- ۴۶۵ ..... رابطه معرفت خدا و ابتلاء مومن
- ۴۶۶ ..... دوست داشتن بندگان خدا
- ۴۶۶ ..... عدم سنخیت بین خالق و مخلوق
- ۴۶۷ ..... اسماء و صفات خداوند
- ۴۶۷ ..... عینیت ذات و صفات
- ۴۶۷ ..... اطلاق وجود بر خداوند؛ مشترک لفظی یا معنوی
- ۴۶۸ ..... وحدت وجود، خلاف نصوص کتاب و سنت
- ۴۶۸ ..... معنای ازلیت و ابدیت
- ۴۶۸ ..... معنای اسم «قابض»
- ۴۶۹ ..... صفات ثبوتی
- ۴۶۹ ..... علم الهی
- ۴۶۹ ..... علم مطلق خداوند
- ۴۶۹ ..... علم خداوند و مسأله اختیار
- ۴۷۰ ..... قدرت
- ۴۷۰ ..... عدم تعلق قدرت خدا به محال
- ۴۷۱ ..... بداء
- ۴۷۱ ..... بداء در امر غیبت
- ۴۷۱ ..... فصل دوم: عدل الهی
- ۴۷۱ ..... اشاره
- ۴۷۱ ..... اثبات عدل الهی
- ۴۷۲ ..... مسأله شرور
- ۴۷۲ ..... خدای رحیم و مسأله شرور
- ۴۷۳ ..... افراد ناقص الخلقه
- ۴۷۳ ..... نوزادان ناقص الخلقه

- ۴۷۴ ..... تفاوت در خلقت
- ۴۷۴ ..... تبعیض میان بندگان
- ۴۷۵ ..... جبر و اختیار
- ۴۷۵ ..... جبر و اختیار و مسأله سعادت
- ۴۷۵ ..... جبر و اختیار و محاسبه اعمال
- ۴۷۷ ..... حوادث طبیعی و رابطه آن با عدل خداوند
- ۴۷۷ ..... فصل سوم: نبوت
- ۴۷۷ ..... اشاره
- ۴۷۷ ..... عدم ارسال رسول در بعضی اقوام
- ۴۷۸ ..... پیامبران غیر اولوا العزم
- ۴۷۸ ..... حضرت خضر و قتل نفس
- ۴۷۸ ..... ذوالقرنین یا کوروش
- ۴۷۸ ..... پیامبران اولوا العزم
- ۴۷۸ ..... آیات موهم سهو النبی
- ۴۷۹ ..... عدم ترک اولی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله
- ۴۷۹ ..... برتری رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر دیگر پیامبران
- ۴۸۰ ..... معجزات
- ۴۸۰ ..... رسول اکرم
- ۴۸۰ ..... وبرده‌داری
- ۴۸۱ ..... رسول اکرم صلی الله علیه و آله؛ رحلت یا شهادت
- ۴۸۱ ..... رسول اکرم صلی الله علیه و آله و فتنه بنی قریظه
- ۴۸۳ ..... فایده صلوات بر پیامبر و خاندانش
- ۴۸۳ ..... سواد رسول اکرم صلی الله علیه و آله
- ۴۸۳ ..... تعدد زوجات پیامبر

- ۴۸۵ ..... موسیقی در استقبال از پیامبر
- ۴۸۵ ..... آزادشدگان پیامبر
- ۴۸۵ ..... قرار بین پیامبر و قبیله بنی غطفان
- ۴۸۵ ..... فصل چهارم: امامت و مهدویت
- ۴۸۵ ..... اشاره
- ۴۸۵ ..... امامت و مهدویت
- ۴۸۶ ..... حاکمیت در اسلام
- ۴۸۶ ..... مرجعیت علمی و دینی ائمه علیهم‌السلام
- ۴۸۷ ..... ولایت، معیار قبولی اعمال
- ۴۸۷ ..... تبری از دشمنان
- ۴۸۷ ..... لعن دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام
- ۴۸۷ ..... عدم تصریح به نام امام علی علیه‌السلام در قرآن
- ۴۸۸ ..... علت عدم تصریح به نام ائمه علیهم‌السلام در قرآن
- ۴۸۸ ..... علم امام
- ۴۸۸ ..... ولایت تکوینی و علم لدنی ائمه علیهم‌السلام
- ۴۸۸ ..... محدوده علم اهل بیت علیهم‌السلام
- ۴۸۹ ..... عصمت
- ۴۸۹ ..... عصمت؛ اکتسابی یا ذاتی
- ۴۸۹ ..... توسل
- ۴۸۹ ..... توسل به ائمه علیهم‌السلام و توحید
- ۴۹۰ ..... آیات موهم نفی توسل
- ۴۹۱ ..... ذکر فضائل و تجلیل از اهل بیت علیهم‌السلام
- ۴۹۱ ..... آیات و احادیث فضائل اهل بیت علیهم‌السلام
- ۴۹۱ ..... منظور از "اهل الذکر"

- ۴۹۱ ..... مداحی اهل بیت علیهم‌السلام
- ۴۹۲ ..... تمثال ائمه علیهم‌السلام
- ۴۹۲ ..... عدم تجویز تصویرسازی از معصومین علیهم‌السلام
- ۴۹۲ ..... امام‌زادگان
- ۴۹۲ ..... فرزندان ناصالح در ذریه اهل بیت علیهم‌السلام
- ۴۹۲ ..... إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ [۱۱۴] زیارت اهل بیت علیهم‌السلام
- ۴۹۳ ..... ثواب زیارت کربلا و مکه
- ۴۹۳ ..... تبرک‌جویی
- ۴۹۳ ..... اذن دخول
- ۴۹۴ ..... عزاداری اهل بیت علیهم‌السلام
- ۴۹۴ ..... الفاظ و عبارات خاص در مداحی
- ۴۹۴ ..... عزاداری بانوان
- ۴۹۴ ..... روضه‌خوانی یا شبیه‌خوانی
- ۴۹۴ ..... مطلوبیت لطم در حد معمول در عزاداری
- ۴۹۵ ..... توصیه به بکاء و تباکی
- ۴۹۵ ..... سؤالاتی پیرامون حضرت امام علی علیه‌السلام
- ۴۹۵ ..... اطلاق لقب امیرالمؤمنین به دیگر معصومین
- ۴۹۶ ..... شکاف کعبه برای وضع حمل فاطمه بنت اسد
- ۴۹۶ ..... پیروی از امیر المؤمنین در قرآن
- ۴۹۶ ..... علت انحراف با وجود تواتر در غدیر خم
- ۴۹۷ ..... فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام
- ۴۹۷ ..... سؤالاتی پیرامون حضرت زهرا علیها السلام
- ۴۹۷ ..... عصمت حضرت زهرا علیها السلام
- ۴۹۸ ..... جایگاه حضرت زهرا علیها السلام



- ۴۹۹ ..... بوسیدن دست حضرت زهرا توسط پیامبر صلی الله علیه وآله
- ۴۹۹ ..... عدم بازگرداندن فدک در زمان حکومت امام علی علیه‌السلام
- ۴۹۹ ..... تاریخ دقیق شهادت حضرت زهرا علیها السلام
- ۵۰۰ ..... توصیه به عزاداری برای حضرت زهرا علیها السلام
- ۵۰۰ ..... سکوت مردم مدینه و تضييع حقوق حضرت زهرا علیها السلام
- ۵۰۱ ..... شهادت حضرت زهرا علیها السلام
- ۵۰۱ ..... سؤالاتی پیرامون حضرت امام حسین علیه‌السلام
- ۵۰۱ ..... علم امام حسین علیه‌السلام و علت قیام
- ۵۰۲ ..... قیام امام و مسأله ضرر در امر به معروف و نهی از منکر
- ۵۰۲ ..... شب عاشورا و غسل اصحاب
- ۵۰۳ ..... ثواب زیارت حضرت سید الشهداء علیه‌السلام
- ۵۰۳ ..... وجه تسمیه حضرت به قتیل العبرات
- ۵۰۳ ..... علت سیاه‌پوشیدن برای حضرت امام حسین علیه‌السلام
- ۵۰۴ ..... رأس الحسین علیه‌السلام
- ۵۰۴ ..... توصیه‌ای جهت کاشی‌کاری‌های حرم امام حسین علیه‌السلام
- ۵۰۴ ..... حمل علم
- ۵۰۵ ..... حضرت امام صادق علیه‌السلام
- ۵۰۵ ..... علت تسمیه امام صادق علیه‌السلام به رئیس مذهب شیعه
- ۵۰۵ ..... حضرت امام کاظم علیه‌السلام
- ۵۰۶ ..... کیفیت و مدت زندان امام موسی کاظم علیه‌السلام
- ۵۰۶ ..... معارف مهدوی
- ۵۰۶ ..... معرفت امام زمان علیه‌السلام
- ۵۰۶ ..... توارث در ولایت
- ۵۰۷ ..... اعتقاد به وجود امام عصر علیه‌السلام

- ۵۰۸ ..... توصیه‌هایی در تقویت اعتقاد به حضرت حجت علیه‌السلام
- ۵۰۸ ..... نیاز به امام برای بیان دین
- ۵۰۹ ..... از ظهور تا غیبت
- ۵۰۹ ..... تولد و حیات حضرت مهدی
- ۵۰۹ ..... سندیت و تواتر روایات ولادت امام زمان علیه‌السلام
- ۵۱۰ ..... عمر حضرت مهدی علیه‌السلام
- ۵۱۰ ..... محل زندگی و خانواده امام زمان علیه‌السلام
- ۵۱۰ ..... نام و القاب امام زمان و احکام آن
- ۵۱۰ ..... تصریح به نام امام زمان علیه‌السلام
- ۵۱۰ ..... قیام در هنگام شنیدن نام امام زمان
- ۵۱۱ ..... وجه تسمیه به ابی‌صالح
- ۵۱۱ ..... دوران غیبت و انتظار
- ۵۱۱ ..... فواید غیبت
- ۵۱۱ ..... وجوب انتظار
- ۵۱۲ ..... وظیفه در عصر غیبت
- ۵۱۲ ..... زمینه‌سازی برای ظهور
- ۵۱۳ ..... صحت اخبار "امان"
- ۵۱۴ ..... نصرت مالی امام زمان علیه‌السلام
- ۵۱۴ ..... توصیه به تجلیل نیمه شعبان
- ۵۱۵ ..... ارتباط، رؤیت و مدعیان
- ۵۱۵ ..... معنای استعجال در برخی روایات
- ۵۱۵ ..... عریضه‌نویسی
- ۵۱۶ ..... اماکن منتسب به حضرت ولی عصر علیه‌السلام
- ۵۱۶ ..... شبهات مربوط به روایت حسن مثله جمکرانی

- علم امام به زمان ظهور ..... ۵۲۱
- عصر ظهور و حوادث مرتبط ..... ۵۲۱
- هلاکت عده‌ای پیش از ظهور ..... ۵۲۱
- رابطه ظهور و ظلم در جهان ..... ۵۲۱
- سندیت روایات درباره آینده دنیا ..... ۵۲۲
- پاسخ شبهه عدم امکان تشکیل جامعه مهدوی ..... ۵۲۲
- اقامه عدل کامل توسط حضرت ..... ۵۲۳
- حضرت عیسی و اقتدا به امام زمان علیه‌السلام ..... ۵۲۳
- کیفیت شریعت جدید در زمان ظهور ..... ۵۲۴
- ظلم و عدالت در زمان ظهور ..... ۵۲۴
- قاتل امام زمان ..... ۵۲۴
- رجعت دشمنان اهل بیت ..... ۵۲۴
- قیام حضرت ولی عصر علیه‌السلام ..... ۵۲۵
- قیام حضرت و دعوت به توحید ..... ۵۲۵
- قیام حضرت؛ اصلاح یا انقلاب ..... ۵۲۵
- یاران امام زمان علیه‌السلام ..... ۵۲۶
- قلّت یاران امام زمان و پیروزی بر همه جهان ..... ۵۲۶
- رابطه تکنولوژی با قیام امام زمان علیه‌السلام ..... ۵۲۶
- سلاح مورد استفاده حضرت در زمان ظهور ..... ۵۲۷
- موضع علما در هنگام ظهور ..... ۵۲۸
- فصل پنجم: جهان پس از مرگ ..... ۵۲۸
- اشاره ..... ۵۲۸
- اثبات معاد ..... ۵۲۸
- اثبات معاد، لازمه اثبات عدل الهی ..... ۵۲۸

- از مرگ تا قیامت ..... ۵۳۰
- راه نجات از فشار شب اول قبر ..... ۵۳۰
- فشار قبر نداشتن بعض اموات ..... ۵۳۰
- وضعیت ارواح اموات تا قیامت ..... ۵۳۰
- قیامت ..... ۵۳۰
- معاد جسمانی و روحانی ..... ۵۳۰
- معاد جسمانی؛ عام یا خاص ..... ۵۳۱
- علم به زمان وقوع قیامت ..... ۵۳۱
- کودکان و حسابرسی قیامت ..... ۵۳۱
- وجود فعلی بهشت و جهنم ..... ۵۳۱
- آخرین واردشونده به بهشت ..... ۵۳۲
- کیفیت عذاب جهنم ..... ۵۳۲
- فصل ششم: معارف قرآنی ..... ۵۳۲
- اشاره ..... ۵۳۲
- آیات الاحکام ..... ۵۳۲
- ادله خمس ..... ۵۳۲
- نماز در سفر ..... ۵۳۳
- ولایت در قرآن ..... ۵۳۳
- تبعیت از ولایت ..... ۵۳۳
- ادله علم معصومین علیهم‌السلام ..... ۵۳۳
- آیه تطهیر ..... ۵۳۴
- فنون قرآن و آداب آن ..... ۵۳۴
- رسم الخط ..... ۵۳۴
- پیرامون تفسیر و ترجمه ..... ۵۳۴

۵۳۴	تفسیر عرفانی از قرآن
۵۳۵	مفسران قرآن
۵۳۵	تفسیر به رأی
۵۳۶	افضلیت قرائت متن عربی قرآن
۵۳۶	امکان و لزوم ترجمه قرآن
۵۳۷	نبوت و انبیاء در قرآن
۵۳۷	خاتمیت
۵۳۷	عصمت حضرت یونس
۵۳۷	زبان قرآن
۵۳۷	مخاطبان قرآن؛ مردان یا زنان
۵۳۸	گردآوری و وثاقت قرآن
۵۳۸	گردآورنده
۵۳۸	مصونیت از تحریف
۵۳۹	دلالت آیات قرآن
۵۳۹	عدم وجود تناقض در آیات
۵۴۰	جمع بین آیات ارسال رسل و عدم وجود رسول در بعض اقوام
۵۴۲	سازگاری درونی آیات سؤال از مجرمان
۵۴۲	تفأل به قرآن
۵۴۲	بازکردن سرکتاب
۵۴۳	پیشگویی از طریق قرآن
۵۴۳	تفسیر برخی آیات
۵۴۳	زنان
۵۴۳	تفسیر آیه الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ
۵۴۳	تفسیر آیه زنان خبیث برای مردان خبیث

- ۵۴۴ ..... آیه نَسَاؤُكُمْ حَزْتُ لَكُمْ .....
- ۵۴۴ ..... کنیزگرفتن زنان کفار حربی .....
- ۵۴۵ ..... نعمات بهشتی بانوان در قرآن .....
- ۵۴۵ ..... آفرینش جهان .....
- ۵۴۶ ..... چگونگی عالم برزخ و قیامت .....
- ۵۴۷ ..... انسان؛ جاهل یا اشرف مخلوقات .....
- ۵۴۷ ..... فرشتگان و مسأله اختیار .....
- ۵۴۷ ..... برده‌داری در قرآن .....
- ۵۴۸ ..... آیات برتری بنی اسرائیل بر جهانیان .....
- ۵۴۸ ..... واژگان "سمع" و "ابصار" .....
- ۵۴۹ ..... معنای "سریع الحساب" بودن .....
- ۵۵۰ ..... آیه ذَلِكْ بِمَا قَدَّمْتُ أَيْدِيكُمْ وَنَوَاقِصَ جَسْمِي .....
- ۵۵۰ ..... فصل هفتم: معارف روایی .....
- ۵۵۰ ..... اشاره .....
- ۵۵۰ ..... تفسیر برخی روایات .....
- ۵۵۰ ..... روایتی در مورد جزای شهید در اسلام .....
- ۵۵۳ ..... روایات پیرامون فضیلت تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام .....
- ۵۵۴ ..... روایات در علم امام و تعارضات .....
- ۵۵۴ ..... ثواب صلوات .....
- ۵۵۴ ..... روایات در نکاح موقت .....
- ۵۵۶ ..... روایت پیرامون علم و عمل .....
- ۵۵۶ ..... صبر بعد از عطسه .....
- ۵۵۶ ..... منظور از (ذم اختلاف العلماء فی الفتیاء ...) در نهج البلاغه .....
- ۵۵۷ ..... زمان نماز لیلۃ الرغائب .....

- روایتی پیرامون صلاح ذات البین ..... ۵۵۸
- شوهرداری زن ..... ۵۵۸
- توان عقلی زن و مرد ..... ۵۵۹
- سیره بانوان اهل بیت علیهم السلام در حضور اجتماعی ..... ۵۵۹
- مهریه بانوان خاندان عصمت ..... ۵۶۰
- تفسیر "ما رأیت الا جمیلاً" ..... ۵۶۰
- سندیت روایات ..... ۵۶۰
- غیبت ..... ۵۶۰
- اعلام آخر ماه توسط امیرمؤمنان علیه السلام ..... ۵۶۱
- اهمیت فقر ..... ۵۶۱
- حدیث کساء ..... ۵۶۱
- عاشورا ..... ۵۶۲
- فطرس ملک ..... ۵۶۲
- حدیث "لولاک" ..... ۵۶۲
- روایات جعلی تصوف ..... ۵۶۳
- روایت "من لم یشکر المخلوق" ... ..... ۵۶۳
- سندیت کتب ..... ۵۶۳
- کافی ..... ۵۶۳
- صحیفه الرضا علیه السلام ..... ۵۶۴
- الکلمات المکنونة ..... ۵۶۴
- تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری ..... ۵۶۴
- زوائد الفوائد ..... ۵۶۴
- فصل هشتم: ادعیه و زیارات ..... ۵۶۵
- اشاره ..... ۵۶۵

۵۶۵	کلیات
۵۶۵	کسب اجازه در نقل ادعیه
۵۶۵	معنای قصد ورود و رجاء
۵۶۵	وثاقت برخی ادعیه
۵۶۵	دعای صد صلوات
۵۶۶	زیارت ناحیه مقدسه
۵۶۶	دعای گنج العرش
۵۶۶	اجابت دعا
۵۶۷	راه‌های اجابت دعا
۵۶۷	علت تأخیر در اجابت دعا
۵۶۸	کیفیت برخی از ادعیه
۵۶۸	"هدی" یا "مهدی" در زیارت عاشورا
۵۶۸	ادعیه مخصوص بعضی از حوائج
۵۶۸	طلب رزق
۵۶۹	قنوت و کلمات فرج
۵۶۹	تقویت حافظه
۵۶۹	فصل نهم: مسائل اجتماعی اسلام
۵۶۹	اشاره
۵۶۹	علم، هنر و ورزش
۵۶۹	علم در اسلام
۵۷۰	شعر از نظر اسلام
۵۷۲	خواندن فلسفه
۵۷۳	توصیه‌ای درباره مطالعه
۵۷۳	ورزش از نظر دین



۵۷۴	جامعه، رسانه و سیاست
۵۷۴	حقوق همسایگان
۵۷۴	فرهنگ اسلام در ارتباط بین زن و مرد
۵۷۵	ورود زنان در عرصه‌های اجتماعی
۵۷۵	رابطه و اختلاط زن و مرد نامحرم
۵۷۸	تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌ها
۵۷۸	قرائت قرآن زن در حضور نامحرم
۵۷۸	کنترل جمعیت از نظر اسلام
۵۷۹	سفرهای توریستی به کشورهای خارجی
۵۷۹	رسانه دینی
۵۸۰	استفاده از فضای مجازی در برابر تهاجم فرهنگی
۵۸۰	قاعده نفی سبیل در تعهدات بین‌المللی
۵۸۱	جهاد و دفاع
۵۸۱	حفظ استقلال اسلامی
۵۸۲	اسلام و سیاست
۵۸۲	روزها و مناسبت‌ها
۵۸۲	چهارشنبه‌سوری
۵۸۳	مراسم سیزده فروردین
۵۸۳	فصل دهم: تربیت دینی
۵۸۳	اشاره
۵۸۳	برنامه ریزی روزانه
۵۸۳	شکرگزاری و اثر آن
۵۸۵	خانواده و ازدواج
۵۸۵	خانواده اسلامی

- ۵۸۵ ..... اشاره
- ۵۸۵ ..... آرامش و دوستی
- ۵۸۶ ..... ملاک همسر شایسته
- ۵۸۶ ..... همسر شایسته، مایه آرامش
- ۵۸۷ ..... مشکلات در امر ازدواج
- ۵۸۸ ..... نصایح
- ۵۸۸ ..... نصیحتی به یک جوان
- ۵۸۹ ..... نصیحتی برای مکاشفه حقیقی
- ۵۹۰ ..... توصیه‌ای برای نحوه ارتباط با خدا
- ۵۹۱ ..... توصیه برای نشاط در عبادات
- ۵۹۱ ..... نصیحتی برای ازدیاد صبر
- ۵۹۱ ..... توصیه به صبر در برابر مشکلات
- ۵۹۲ ..... توصیه برای احترام به مادر
- ۵۹۲ ..... توصیه برای نحوه جذب فرزندان به عبادات
- ۵۹۳ ..... انتظار خداوند از یک نوجوان
- ۵۹۴ ..... نصیحتی برای فرهنگیان
- ۵۹۴ ..... توصیه به دانش‌آموزان
- ۵۹۵ ..... توصیه‌ای به مؤمنان برای تعظیم شعائر و عدم ایذاء دیگران
- ۵۹۵ ..... بانوان
- ۵۹۵ ..... توصیه به حجاب
- ۵۹۷ ..... حد پوشش بانوان
- ۵۹۷ ..... حجاب زن مسلمان مقابل زن اهل کتاب
- ۵۹۸ ..... پوشش بر مبنای حیا
- ۵۹۹ ..... توصیه به حجاب کامل

- ۵۹۹ ..... ریاضت‌های غیرمشروع
- ۵۹۹ ..... اعتقادات بر مبنای کتب عرفا
- ۶۰۰ ..... چله‌نشینی
- ۶۰۰ ..... کلاس‌های عرفان کیهانی
- ۶۰۰ ..... بیماری‌های روحی و گناهان
- ۶۰۰ ..... حقیقت غفلت
- ۶۰۱ ..... گناه کبیره، مفهوم شناسی و مصداق
- ۶۰۱ ..... حب نفس؛ ممدوح یا مذموم
- ۶۰۲ ..... تجسس در امور دیگران
- ۶۰۲ ..... چشم‌چرانی
- ۶۰۲ ..... خودکشی
- ۶۰۳ ..... خودارضایی
- ۶۰۳ ..... عامل بدحجابی
- ۶۰۳ ..... افکار و وساوس
- ۶۰۴ ..... توبه
- ۶۰۴ ..... فصل یازدهم: فلسفه احکام
- ۶۰۴ ..... اشاره
- ۶۰۴ ..... احکام الهی بر اساس مصالح و مفاسد
- ۶۰۵ ..... چرایی استنباط احکام از غیرقرآن
- ۶۰۶ ..... فلسفه تقلید
- ۶۰۶ ..... لزوم تقلید
- ۶۰۷ ..... فلسفه نماز
- ۶۰۷ ..... خواندن نماز به زبان عربی
- ۶۰۸ ..... استفاده از مهر در نماز

- ۶۰۸ ..... جمع بین نمازها
- ۶۰۹ ..... مصافحه بعد از نماز
- ۶۰۹ ..... شهادت ثلثه در اذان
- ۶۰۹ ..... شکسته‌بودن نماز در سفر
- ۶۱۰ ..... فلسفه روزه
- ۶۱۰ ..... فواید اجتماعی روزه
- ۶۱۱ ..... فلسفه خمس
- ۶۱۱ ..... ادله وجوب خمس
- ۶۱۱ ..... سیادت منتسب از طرف مادر
- ۶۱۲ ..... فلسفه ادعیه
- ۶۱۲ ..... عربی‌بودن زبان ادعیه
- ۶۱۳ ..... فلسفه ازدواج و طلاق
- ۶۱۳ ..... تفاوت در برخی احکام زن و مرد
- ۶۱۵ ..... خواندن صیغه جهت محرمیت
- ۶۱۵ ..... ازدواج موقت
- ۶۱۶ ..... تعدد زوجات
- ۶۱۸ ..... ازدواج مجدد مردان
- ۶۱۹ ..... حق مرد در طلاق
- ۶۱۹ ..... حرمت هم‌جنس‌گرایی
- ۶۲۰ ..... فلسفه دیه
- ۶۲۰ ..... نصف بودن دیه زن
- ۶۲۱ ..... فلسفه حج
- ۶۲۱ ..... فلسفه طواف دور کعبه
- ۶۲۲ ..... تفاوت اعمال حج برای زن و مرد

۶۲۲	فلسفه پوشش و حجاب
۶۲۲	پوشش زن
۶۲۳	مصالح حجاب
۶۲۴	اختلاط زن و مرد در حال احرام
۶۲۵	حجاب در نماز
۶۲۵	تراشیدن ریش
۶۲۶	فعالیت اجتماعی بانوان
۶۲۶	عدم قضاوت زنان
۶۲۶	رجولیت، شرط مدیریت
۶۲۶	فلسفه حدود
۶۲۶	فلسفه جرم‌انگاری بعض جرائم
۶۲۷	دلیل وجوب رجم
۶۲۸	اعدام و کرامت انسانی
۶۲۸	حکم ارتداد
۶۲۸	فصل دوازدهم: ادیان، مذاهب و فرق
۶۲۹	اشاره
۶۲۹	اسلام و پلورالیسم (کثرت‌گرایی دینی)
۶۲۹	اسلامیت دیگر ادیان
۶۲۹	تغییر دین به مسیحیت
۶۳۰	پیدایش فرق در اسلام
۶۳۰	تعامل اهل سنت و شیعه
۶۳۱	کثرت اهل باطل
۶۳۲	تحقیق درباره دیگر ادیان
۶۳۲	شریعت سمحه سهله

- ۶۳۲ ..... تصوف و عرفان
- ۶۳۲ ..... نسبت تصوف به برخی علمای شیعه
- ۶۳۳ ..... انحراف مشایخ عرفان و تصوف
- ۶۳۴ ..... شخصیت معروف کرخی
- ۶۳۴ ..... صفی علیشاه
- ۶۳۴ ..... بکتاشیه
- ۶۳۵ ..... ذهبیه احمدیه
- ۶۳۵ ..... نور علی اللهی
- ۶۳۵ ..... دیگر فرق
- ۶۳۶ ..... وهابیت
- ۶۳۶ ..... بهائیت
- ۶۳۶ ..... اسماعیلیه
- ۶۳۶ ..... اخباریون
- ۶۳۷ ..... اهل حق
- ۶۳۷ ..... شیخیه
- ۶۳۷ ..... فصل سیزدهم: تاریخ
- ۶۳۷ ..... اشاره
- ۶۳۷ ..... حضور همسران پیامبر در غزوات
- ۶۳۸ ..... عایشه
- ۶۳۸ ..... مقدار
- ۶۳۸ ..... بلال حبشی
- ۶۳۸ ..... ابوذر و هجرت پیامبر از مکه
- ۶۳۸ ..... کنیه‌ها و القاب برخی دشمنان پیامبر
- ۶۳۹ ..... معاویه و کتابت وحی

- ۶۳۹ ..... شورش علیه عثمان
- ۶۴۰ ..... دامادی حضرت قاسم علیه‌السلام
- ۶۴۰ ..... رقیه، دختر امام حسین علیه‌السلام
- ۶۴۰ ..... مختار ثقفی
- ۶۴۰ ..... فصل چهاردهم: رؤیا، علوم غریبه،
- ۶۴۰ ..... سحر و جادو
- ۶۴۱ ..... آثار اعتقاد به سحر و نظر
- ۶۴۱ ..... تعبیر خواب
- ۶۴۱ ..... هیپنوتیزم
- ۶۴۲ ..... علم پیشگویی
- ۶۴۲ ..... دعانویسی جهت رفع اختلاف زوجین
- ۶۴۲ ..... سحر و جادو
- ۶۴۲ ..... چشم زخم
- ۶۴۲ ..... ارتباط با ارواح
- ۶۴۳ ..... احضار جن
- ۶۴۳ ..... راه امان از جن
- ۶۵۴ ..... درباره مرکز

## معارف دین

## مشخصات کتاب

سرشناسه: صافی گلپایگانی، محمدجواد، ۱۲۵۰-۱۳۲۷.

عنوان و نام پدیدآور: معارف دین / تالیف لطف‌الله صافی گلپایگانی.

مشخصات نشر: قم: موسسه انتشارات حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها، ۱۴۲۱ق. = ۱۳۷۹ -

مشخصات ظاهری: ج.

شابک: دوره ۹۷۸-۶۰۰-۵۱۰۵-۳۱-۵؛ ۲۰۰۰۰ ریال: ج. ۱. ۹۶۴-۶۱۹۷-۵۷-۴؛ ۱۶۰۰۰ ریال (ج. ۲)؛ ۶۰۰۰۰ ریال: ج. ۳۹۷۸-

۶۰۰-۵۱۰۵-۵۷-۵.

یادداشت: ج. ۲ (چاپ اول: پاییز ۱۳۸۵).

یادداشت: ج. ۳ (چاپ اول: بهار ۱۳۹۱).

یادداشت: ناشر جلد ۲ و ۳، چاپ اول کتاب حاضر دفتر حضرت آیت‌الله العظمی حاج شیخ علی صافی گلپایگانی است.

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج. ۱. پرسش و پاسخ پیرامون مسائل: اعتقادی، قرآن، احادیث، دعا، فلسفه احکام، تصوف، گناهان، توبه، جوانان،

تهاجم فرهنگی. - ج. ۲. پرسش و پاسخ پیرامون مسائل: اعتقادی، قرآن، احادیث، دعا، فلسفه احکام، تصوف، گناهان، توبه

موضوع: اسلام -- پرسش‌ها و پاسخ‌ها

موضوع: اسلام -- مسائل متفرقه

رده بندی کنگره: BP۸/ص ۱۸م ۶ ۱۳۷۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۰۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۰-۶۷۹۲

## معارف دین (۱)

## مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

سیر کمالی انسان نیازمند، برنامه‌ای کامل، دقیق، بر اساس حکمت و راهنمایی خیرخواه و امین است.

تمسک به «جبل المتین قرآن» این معجزه جاوید الهی و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام - امن ترین راه نیل به کمال انسانی و رسیدن به مقام قرب الهی است.

در طول تاریخ سراسر زهد، اخلاص و مجاهدت شبانه روزی، فقهای نام آور شیعه برای رفع این نیاز مبرم جامعه بشری و ادای تکلیف خطیر و رسالت سنگین خویش، ابتدا از چشمه معارف دین سیراب گشته و سپس ره توشه‌های شناخت عمیق علوم و معارف الهی را خالصانه به شیفتگان کمال و پویندگان راه نجات و هدایت تقدیم کرده‌اند.

آری این فکر آوران تقوا پیشه، همواره، ستیز با بدعت، احیای حق و حقیقت، خلوت را بر رفاه، و شهرت همراه با ناخشنودی



خداوند ترجیح داده‌اند و زلال معارف مورد نیاز بشریت را از صافی فقاقت و عدالت گذرانده و جان تشنه جویندگان حقیقت را سیراب کرده‌اند.

اینک مؤسسه انتشارات حضرت معصومه سلام الله علیها- برای جوابگویی به نیاز مبرم جامعه اسلامی و پویندگان راه رشد و هدایت، کتاب شریف معارف دین که مجموعه‌ای از استفتاءات ارزشمند و ماندگار با موضوعاتی متنوع و با سبکی بدیع به قلم فقیه اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام-، عالم زاهد بدعت ستیز، متفکر اسلام شناس و افتخار تشیع مرجع عظیم الشان حضرت آیت الله العظمی صافی گلپایگانی را به صاحبان فضیلت، پویندگان طریق عبادت و شیفتگان معارف زلال اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام- تقدیم می‌دارد.

بِمَنَّةٍ وَ كَرَمِهِ

مؤسسه انتشارات حضرت معصومه سلام الله علیها

۲۷ رجب ۱۴۲۱- آذر ماه ۷۹

معارف دین، ج ۱، ص: ۶

## فصل اول: اعتقادی

### اشاره

معارف دین، ج ۱، ص: ۸

### اعتقادی

### کتابهای اعتقادی

بسمه تعالی

س- در زمینه مسائل اعتقادی مهم‌ترین کتابهایی که شما تأیید می‌فرمایید چه کتاب‌هایی هستند؟

ج- بسم الله الرحمن الرحيم- کتابهایی که بزرگان در این رشته تألیف کرده‌اند، بسیار است و از لحاظ اختصار و تفصیل و ملاحظات دیگر با هم تفاوت دارند. اجمالا از قدماء علمادر زمینه اعتقادات کتاب‌های مورد اعتمادی در دست داریم که یا مستقلا در زمینه اهم امور اعتقادی و یا در رشته خاص تألیف شده و یا در مقدمه تألیفات خود مسایل اعتقادی را به طور مشروح یا مختصر مطرح فرموده‌اند. بعد از آن بزرگواران نیز تا این زمان، تألیف در عقاید ادامه داشته و هر کدام از بزرگان، به نوبه خود به زبان عربی یا غیر عربی تألیفات مفیدی داشته‌اند.

از جمله مشهورترین این کتاب‌ها می‌توان «تجريد الاعتقاد» خواجه طوسی و شرح علامه حلی بر آن (کشف المراد) و سایر کتاب‌های علمامه را که همه مفید و سودمندند، نام برد. کتاب‌های علامه مجلسی علیه‌الرحمه- نیز معتبر است. کتاب‌های فارسی در اعتقادات

بسیار است؛ مانند: «کفایة الموحدين» و کتاب‌های «فخر الاسلام» مثل: «انيس الاعلام» و کتاب‌های بسیار دیگر که به عنوان ردّ بر یهود و نصاری و صوفیه و فرق باطله مثل بهایی‌ها نوشته شده است؛ که می‌توانید از همه آن‌ها استفاده نمایید. والله العالم.

س- با وجود مشرب‌های مختلف، از دید حضرت عالی به عنوان یک فقیه، بهترین راه تحقیق در مسایل اعتقادی که قرآن کریم و سنت صحیح پیامبر - صلی الله علیه و آله وسلم - با عظمت اسلام آن را تأیید می‌کند، کدام است؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۹

ج- بهترین راه، همان استفاده از کتاب و سنت است که منطقی‌ترین و باور بخش‌ترین ادله را ارائه می‌دهد؛ که البته باید با مراجعه به همان کتب قدما و مشاهیری که اقوالشان در عقاید ثابت است توأم باشد.

س- آیا اعتقادات مطرح شده و متداول برای پاسخ‌گویی به همه شبهات گروه‌های اجتماع، کافی است یا خیر؟ و اگر نقطه‌های ضعفی دارند، کدام است؟

ج- در مجموع، کتابهایی که در اعتقادات نوشته شده، پاسخ‌گوی همه شبهات می‌باشد و شبهه‌ای که جواب آن از این کتاب‌ها استفاده نشود، وجود ندارد؛ البته قدرت علمی و قوت بیان مؤلفان تفاوت دارد.

س- در مقابل ویژگی جهان غرب- که اصول ثابتی در مسائل اعتقادی ندارند- ما مسلمین از اصول ثابتی دفاع می‌کنیم. چنانچه آنان پایه و اساس این اصول را مخدوش جلوه بدهند، ما باید چه شیوه‌ای را اتخاذ کنیم؟ به عنوان مثال اگر حجیت عقل را قبول نداشته باشند، ما همه مسایل مبتنی بر آن را چگونه تثبیت کنیم؟

ج- اگر کسی مطلقاً حکم عقل و به علاوه اصول اولیه‌ای که هر عاقل، صحت آن را درک می‌کند (مثل: قواعد بدیهی منطقی و ریاضی) را قبول نداشته باشد، چنین کسی از نظر همه عقلا از استقامت فکر محروم است و رد یا قبول او در مسایل علمی قابل اعتنا نمی‌باشد. در مقام استدلال، هر شخص، هر حرفی دارد خود را با عقلا طرف می‌داند؛

البته بعضی از مسایل است که عقل به آن راه ندارد و از درک آن عاجز است؛ که به وسیله وحی، معرفت به آنها باز هم به حکم عقل، امکان‌پذیر است. والله العالم.

س- خواندن فلسفه چه حکمی دارد؟

ج- خواندن علم کلام برای تصحیح و تکمیل عقاید حقه مستحسن، بلکه برای رفع شبهات لازم است. والله العالم

س- آیا برای تصحیح اعتقادات فرد مسلمان شیعه، استفاده از کتاب «اعتقادات» شیخنا الصدوق- قدس سره- کافی است؟

ج- در اصول اعتقادات مثل توحید، نبوت، امامت و معاد تطبیق اعتقادات با کتاب «اعتقادات» شیخ صدوق قدس سره- و «اعتقادات» علامه مجلسی علیه الرحمه- کافی است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۰

همچنین مطالعه کتابی مانند: «حق‌الیقین» شبر در این جهت مفید است. حقیر نیز رساله‌ای مربوط به اعتقادات صدوق نوشته‌ام که مطالعه آن نیز خالی از فایده نیست. والله العالم

س- با اهداء سلام و تحیات، مستدعی است نظر مبارک را درباره بهترین کتاب مرقوم فرمایید. ادام الله تأییداتکم.

ج- در پاسخ به این پرسش عرض می‌شود: معلوم است که قرآن مجید و نهج البلاغه و کتب معتبر و جامع احادیث شریفه خارج از مورد سؤال سائل است؛ زیرا موضع و مقام ارفع و اجل و اقدس این کتاب‌ها بالاتر از این است که در ردیف کتاب‌های دیگر از آنها سؤال شود. همان فاصله‌ای که مخلوق با خالق و افراد جامعه با پیغمبر و امت با امام معصوم دارند، کتاب‌های دیگران و اعظام علما و بزرگان، هر که و در هر حد والایی از علم و دانش باشند، همان نسبت و فاصله را با آن کتاب‌های اقدس دارند.

بنابراین، سؤال از کتاب‌های ردیف دوم است که از این ردیف کتاب‌ها هم چون در فنون مختلف و علوم متشعب اسلامی بسیار

نوشته شده است و چون انتظار و نیازها و غرض اشخاص از مطالعه کتاب‌ها مختلف است، نمی‌توان به‌طور کلی به همه افراد کتاب خاصی را نشان داد.

امّا اجمالاً از کتاب‌های تفسیر، «تفسیر تبيان»، «مجمع البيان» و «شيخ ابو الفتوح» و «تفسیر لاهیجی»؛ و از کتاب‌های کلامی، کتاب «تجرید» خواجه و شرح آن از علامه و کتاب‌های شیخ مفید و فاضل مقداد؛ و در کتب فارسی «کفایة الموحدين»؛ و از شروح نهج البلاغه، «شرح ابن ابی الحدید» و «الهیات در نهج البلاغه» و از کتب فقه، کتب قدما و «جواهر»؛ و از کتب امامت، کتب «شافی» و «عبارات الانوار» و «المراجعات»؛ و خلاصه در هر فن از تاریخ و سیره و مقتل و رجال و درایه و طبقات و فنون دیگر باید به مؤلفات بزرگان این فنون رجوع کرد. علاوه بر «بحار الأنوار» دیگر کتاب‌های «علامه مجلسی» برای مراجعه و استفاده بسیار مفید است. در اخلاق، «معراج السعاده» و «جامع السعادات»؛ و در دعا، «مصباح المتهدّج» و «اقبال» و صدها کتاب دیگر، همه مورد استفاده است. بحمدالله تعالی کتابخانه شیعه از هر جهت، افراد را- در هر رشته که طالب کسب علم و آگاهی باشند- بی‌نیاز می‌سازد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۱

## فصل دوم: توحید و خداشناسی

### اشاره

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۳

توحید و خداشناسی

### راز آفرینی

س- هدف از خلقت و آفرینش چیست؟

ج- این پرسش که: «هدف از خلقت و آفرینش چیست؟» از پرسش‌های قدیمی بشر است.

بشر از آن روز که توانست خود را با دیده فهم و خرد، ببیند و به جهان و پدیده‌های آن بنگرد، این سؤال برایش پیش آمد که: فایده وجود من و میلیون‌ها و میلیارد‌ها امثال من و این همه پدیده‌های بی‌شمار چیست؟ هدف از آفرینش این همه صنایع بدیع و زیبا و عوالم کوچک و بزرگ چه می‌باشد؟

هر انسانی که خود را فراموش نکرده، و از جهان و آن چه در آن است غافل نباشد، در گذشته و حال این پرسش برایش مطرح بوده است.

این سؤال را به دو بیان می‌توان طرح کرد:

نخست این که: هدف از خلق و آفرینش به معنی مصدری یعنی «آفریدن و خلق کردن»- که فعل خالق و آفریننده است- چیست؟ و آفریننده از آفرینش عالم- من حیث المجموع و از ابعاض و اجزای آن- چه هدفی داشته است؟

دوم این که: فایده خلق به معنی اسم مصدری یعنی «آفریده و مخلوق» چیست؟ و به عبارت دیگر: خلقت کلّ عالم چه نتیجه‌ای دارد؟ و هم‌چنین نتیجه آفرینش اجزا و ابعاض و مجموعه‌هایی که به کلّ آن، عالم می‌گوییم و خلقت واحدهای بزرگ و کوچک و کوچک‌تر از کوچک چه می‌باشد؟

بنابراین، دو سؤال داریم؛ ولی چون به یکدیگر ارتباط دارند و امکان دارد که نتیجه و هدف دو چیز نباشند، با یک پاسخ به هر دو پرسش جواب داده می‌شود.

این پاسخ را بر دو اساس می‌توان بررسی کرد: یکی بر اساس داوری عقل؛ و دیگری بر اساس شرع که جامع‌تر و رساتر است و عقل هم پس از اطلاع، آن را قبول می‌نماید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۴

پیش از ورود، در بررسی جواب باید در نظر گرفت که خرد، به تنهایی و بدون یاری و راهنمایی انبیا- علیهم الصلوة والسلام- نمی‌تواند هدف و فایده خلقت مجموع عالم را تعیین نماید. چنان که در شناخت و معرفت، فایده و هدف آفرینش تمام اشیا نیز عاجز است؛ چون بشر با تمام وسعت دامنه اندیشه و اطلاعات وسیع، از خواص و فواید اشیا و با پیشرفت‌های علمی- که توانسته است اتم را بشکافد و فضا را تا حدی تسخیر کند- هنوز هم این عالم را- کماهو- نشناخته و در کلاس اول دانشگاهی است که کلاس هایش حدّ و حصر ندارد.

آری، بشر کجا رفته است؟ و کجا را شناخته و چه فهمیده است؟ عوالم بی‌پایان، پنهان و آشکار، غیب و حضور- هر کدامشان- وسیع‌تر از آن است که بشر عادی بتواند وسعت آنها را تصوّر نماید.

معلوم است که درباره چیز ناشناخته هر چه گفته شود، از محیط احتمال تجاوز نمی‌کند؛ مانند: نابینایانی که در شب تاریک به کوهی عظیم و طولانی و مرتفع برسند که از دامنه آن درخت‌هایی سر به فلک کشیده، چشمه سارهایی جاری است؛ مراتع و مزارع بسیار در آنجا وجود دارد و حیوانات و انسان‌هایی در آن زندگی می‌کنند؛ این نابینایان چیزی را ندیده و بی‌خبر فقط می‌توانند چند متر از سنگ‌های کوه را با لامسه خود درک کنند؛ اما هر یک در تعریف آن چیزی می‌گویند و آن را به چیزی تشبیه می‌نمایند که نه کوه است و نه کوهسار؛ نه مزرع است و نه مرتع؛ نه درخت است و نه شاخسار؛ و نه سایر موجوداتی که در آن زندگی می‌کنند.

معلوم نیست عقل و درک بشر در برابر عظمت عالم، بیشتر از درک یک نفر نابینا از این کوه بزرگ باشد. هنوز هم بشر وسعت عالم را به دست نیاورده است. او نمی‌داند که جهان، از بُعد زمان و مکان از کجا شروع، و به کجا ختم می‌شود؛ او نمی‌داند مبدأ شروع و ختم و پایان مکانی و زمانی را چگونه باید تصوّر کند؛ یعنی بعد از زمان و مکان و قبل از آنها را نمی‌تواند تصوّر نماید. آن‌جا که فضا نیست کجاست؟ و آن‌جا که فضا هست، چگونه به لفضایی منتهی می‌شود؟ و آن‌جا که خلأ هست و هوا نیست و از هوا لطیف‌تر هم در آنجا نیست، چه قدر وسعت دارد و مساحتش چه مقدار است؟ و اگر حدّ دارد، ماورای حدود آن چیست؟ و اگر ندارد، چگونه است؟ آن روز که هیچ چیز نبود، این خلأ بود یا نبود؟ مجموع عالم امکان در چه مکانی قرار داده شده است؟ اگر اشیا، با فضایی که در آن واقع هستند، یک جا خلق شده‌اند، پس اشیا و فضا را در کجا گذارده‌اند؟ و اصولاً فراغ و خلأ و فضا چیست؟ وجود است یا عدم؟ آیا درست است که بگوییم: ظرف است؟ آیا مظروف دارد یا ندارد؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۵

از این گونه پرسش‌ها بسیار است و بهتر این است که چندان به آن نپردازیم و مانند آن نابینایان داوری ننماییم.

قانع‌کننده‌ترین پاسخ به این سؤالات، همان منطق وحی و منطق انبیا و قرآن مجید است که می‌فرماید: (الله خالق کل شیء) [۱]: خدا هر چیزی را آفریده است؛ اما چگونگی آفرینش بسیاری از چیزها بلکه هر چیزی از نظر ما مخفی و پنهان است.

اکنون برای آن که نمونه‌ای از وسعت مکان و طول زمان را در نظر بیاورید، به ارقام ذیل توجه کنید و با شاعر این دو بیت هم زبان شوید:

پشه چون داند که این باغ از کی است در بهاران زاد و مرگش در دی است

کرم کاندر چوب زاید سست حال کی بداند چوب را وقت نهال

گفته شده است: خورشید یکی از دو میلیارد ستاره‌ای است که در کهکشان شیری قرار گرفته‌اند و نسبت به ستارگان دیگر که شناخته شده‌اند از ستارگان درجه چهارم یا پنجم شمرده می‌شود.

قطر خورشید در حدود  $1/390/000$  کیلومتر و جرم آن را در حدود دو میلیارد و بیست میلیون میلیارد تن گفته‌اند:  
 $2/200/000/000/000/000/000/000/000/000/000$

این ستاره که علی‌الاتصال، اتم‌های «اکسیژن» را به «هلیوم» مبدل می‌کند و سرّ (ذلک تقدیر العزیز العلیم) [۲] را به ما نشان می‌دهد، حرارت مرکزی‌اش برابر با  $140/000/000$  درجه سانتیگراد، گرمی سطح آن از  $60/000$  درجه کمتر نمی‌باشد، و ارتفاع شعله‌هایی که از سطح آن زبانه می‌کشد، به  $600/000$  کیلومتر می‌رسد.

راجع به عظمت خورشید سخن‌ها گفته‌اند، برای این که بزرگی آن تا حدّی درک شود، گفته‌اند: اگر خورشید را شیء میان تهی و بی‌محتوا فرض کنیم، گنجایش آن، را دارد که یک میلیون کره زمین جوف آن گذارده شود.

برای توجّه به وسعت فضایی که منظومه شمسی در آن قرار دارد، گفته‌اند: پنجاه میلیارد میلیارد بزرگ‌تر از حجم زمین است؛ یعنی حدوداً عددی برابر با حاصل ضرب:  $1/082/841/210/000$  کیلومتر مکعب در عدد  $50/000/000/000/000/000/000/000/000/000$ .

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۶

البته، ستاره خورشید نسبت به ستارگان دیگر ستاره کوچکی است. «شعراى یمانی» ۲۸ برابر، «الجبار»  $16/000$  و «قلب العقرب» یا «انتارس» یک میلیارد از خورشید بزرگ‌تر است.

از بیان نسبت خورشید عالم‌تاب به کهکشانی که در آن واقع است، بهتر است صرف نظر کنیم؛ فقط متذکّر می‌شویم که نسبت خورشید به کهکشان خود، نیم میلیارد از یک میلیارد زیادتر نیست. به عبارت دیگر: اگر رقم  $1/000/000/000$  به یک میلیارد تقسیم شود، خورشید را باید نیمی از یک واحد حاصل شده شمرد. به قول بعضی اگر کهکشان شیری را به وسعت تمام قاره اروپا فرض کنیم، خورشید در آن مانند دانه شنی به حساب می‌آید.

حال این کهکشان یکی از هزارها یا میلیون‌ها میلیون کهکشانی است که وسعتش برای انسان قابل محاسبه نیست. پاینده و جاوید است سخن همیشه زنده قرآن کریم که می‌فرماید:

(قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربی لنفد البحر قبل أن تنفد كلمات ربّی ولو جئنا بمثله مداداً) [۳].

و زنده باد زبان معرفت آموز علی علیه السلام- که به پاکی خدا از هر نقص و به توانایی او چنین درفشانی می‌نماید:

«سبحانك ما أعظم شأنك، سبحانك ما أعظم مانرى من خلقك، و ما أصغر عظیمه فى جنب قدرتك و ما أهول ما نرى من ملكوتك، و ما أحقر ذلك فيما غاب عننا من سلطانك» [۴].

این راجع به وسعت مکان؛ اما درباره طول زمان، کافی است که بگوییم: دانشمندان مدّعی هستند که از تشعشعات اتمی اورانیوم و تبدیل آن به هلیوم یا سرب، در می‌یابیم که عمر صخره‌های زمین از  $500$  میلیون سال کمتر نبوده و توجّه داشته باشید که این نه عمر زمین بلکه عمر صخره‌های زمین است. [۵]

فقط خداوند می‌داند اگر بخواهیم خورشید و کهکشان‌ها را به این نسبت محاسبه کنیم، چند هزار میلیون و میلیارد سال می‌شود. و بی‌شک بشر نمی‌تواند آغاز این عالم را معین کند یا پایان جهان را پیش‌بینی نماید؛ که چند قرن، یا چند هزار یا میلیون سال دیگر است:

(و ما اوتیتم من العلم إلا قليلاً) [۶]

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۷

بنابراین تعیین هدف و نتیجه مجموع عالم خلقت از توان بشر خارج است. مانند این است که شخصی ناآگاه و بی‌اطلاع که ساعتی

بیش، برای بازدید و تماشای کارخانه‌ای فرصت ندارد، بخوهد از محصول ماشینی که در حال کار است و شعب و رشته‌ها و دستگاه‌های گوناگون دارد، خبر دهد؛ این فرد یا باید- اگر عمرش وفا نماید صبر کند تا کارخانه، کارش تمام شده و محصولش را بدهد، یا این که از صاحب کارخانه توضیح بخواهد.

چنان که در عالم رَجَم نمی‌توان نتیجه خلقت جنین و اعضای او از دندان و گوش و چشم و دست و پا و ... را معین کرد؛ و تا زمانی که جنین از آن عالم منتقل نشده، و به عالم دنیا قدم نگذارد، هدف و فایده این اعضا معلوم نخواهد شد و محصول و هدف و فایده سازندگی‌ها و آفرینش عالم رَجَم در دنیا معلوم می‌شود، هدف و فایده عالم دنیا نیز در آخرت معلوم می‌گردد. پس از این مقدمه می‌گوییم:

گرچه عقل بشر نمی‌تواند بی‌استعانت از انبیا و هدایت آسمانی، هدف و نتیجه خلقت مجموع این جهان و تمام اشیا را بشناسد، اما به خوبی درک می‌کند که خلقت، بیهوده و بازی نیست.

عقل از تشکیلات متنوع کاینات، نظامات بی‌شمار عالم آفرینش، هر پدیده کوچک و بزرگ و ارتباطات استوار مخلوقات با یکدیگر که مانند اعضای یک خانواده و اجزای یک درخت و یک برگ درخت، و یک حیوان و یک انسان در حرکت و کار می‌باشند و واحد بزرگ منحصر به فردی را که ما به آن جهان می‌گوییم تشکیل داده‌اند، می‌فهمد که آفرینش، بی‌هدف و باطل و عبث نیست و احتمال این که آفرینش لغو و بیهوده باشد، مردود و خرد ناپسند است.

تمام قواعد و قوانینی که بر عالم حکومت دارند، اصل هدف را ثابت می‌نمایند؛ هر چند ماهیت و چگونگی آن را معین نسازند. مسأله نخست و اساسی در این بحث، هدف داشتن آفرینش است؛ که نظام حکیمانه و استوار کاینات و عالم امکان بر آن گواهی می‌دهد.

اگر وارد کارخانه‌ای شوید که در آن، نظام و ترتیب دقیق ببینید، چرخ‌های آن را در گردش، دستگاه‌های مختلف آن را با هم هماهنگ و اعضا و اجزای آن را مرتبط به هم مشاهده نمایید و ببینید که اجزای این کارخانه از هم یاری گرفته و درستی کار هر یک وابسته به درستی و بی‌عیبی کار سایر اجزای کارخانه است، چه می‌فهمید و چه می‌گویید؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۸

می‌فهمید که این کارخانه را برای غرض و نتیجه و هدفی ساخته‌اند؛ هر چند شما آن هدف را نشناسید، زبان به تحسین سازنده آن باز می‌کنید و بر صنعت و هنر او آفرین می‌گویید.

علاوه بر این مسایل، این پرسش مطرح می‌شود که: هدف خلقت یک موجود اگر از لحاظ خودش در نظر گرفته شود، چه باید باشد؟

در پاسخ می‌توان گفت: باید این باشد که خاصیت، اثر و نتیجه وجود آن ظاهر گردد؛ مثلاً درخت سیب نمو کند، به ثمر برسد و سیب بدهد. خورشید نورافشانی نماید و از نورش انسان و حیوان و نبات استفاده نمایند، مرکز منظومه شمسی باشد و فواید دیگر داشته باشد. فایده چشم یا گوش و هدف از خلقت آنها باید چه باشد؟ غیر از این که وسیله دیدن و شنیدن باشند، گوش یا چشم حق ندارند بپرسند که هدف و نتیجه خلقت ما چیست؟ زیرا در پاسخ، مطرح می‌شود: برای این که گوش، گوش و وسیله شنوایی؛ و چشم، چشم و وسیله بینایی باید باشد.

البته هدف خلقت بعضی اشیا مثل: هوا، بالفعل حاصل است و هدف بعضی دیگر به تدریج حاصل می‌گردد. ولی آن چه مسلم است این که: عقل می‌تواند مستقلاً خواص بسیاری از موجوداتی را که خواصشان بالفعل حاصل است، بشناسد؛ چنان که خواص بسیاری را هم با استفاده از آزمایش‌های دیگران می‌شناسد.

بالاخره می‌گوییم: مگر انسان که کاری را انجام می‌دهد، مثلاً خانه‌ای بنا می‌کند، یا ماشینی می‌سازد، هدفش غیر از این است که

خانه، آسایشگاه و محل استراحت و ماشین، وسیله انتقال او و دیگران از محلی به محل دیگر باشد؟ نتیجه و هدف خلقت انسان هم این است که علم و معرفت و خیر و نیکی از او ظاهر شود و اسرار جهان را کشف کند. نکته و سخن دیگر این است که بسیاری از افرادی که درباره هدف و نتیجه خلقت اندیشه می‌کنند، به علت نارسایی ذهنی، دید مادی، اطلاعات محدود و یا با در نظر داشتن منافع شخصی در هدف‌دار بودن خلقت، دچار شک و تردید می‌شوند. ایشان عالم وجود و مبدأ و منتهای سیرشان را خطی فرض می‌کنند که از تولد یا پیش از آن-عالم رحم و منویت- آغاز و به مرگ، پایان می‌یابد و چنان ناشکیب و کم حوصله بوده و خود و آسایش خود را دوست می‌دارند که کوچک‌ترین فشار و ناملایمتی- که لازم عالم ماده و طبیعت است- وجودشان را لبریز از عقده و نارضایتی می‌نماید و با کاینات، در مقام ستیزه و بدگویی برمی‌آیند؛ به همه چیز با نظر بدبینی و ناامیدی

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۹

می‌نگرند، و همه را بی هدف می‌شمارند، غافل از این که: «بد در جهان نبینی اگر نیک بنگری»

اگر اینان دنیا را یکی از عوالمی بدانند که باید انسان از آن بگذرد و از آن کوچ کرده و منتقل شود و آن را قسمتی از راهی بدانند که بشر باید آن را طی کند، یا لاقلاً احتمال این معنی را بدهند؛ و اگر بدانند که لازمه عالم طبیعت کشمکش و تنازع و فشار است و این از نوامیس کامل کننده هر موجود مادی است، نباید با توجه به یک قسمت حرکت و سیر مرحله دنیایی انسان‌ها، یا با وقوع بعضی امور ناگوار بگویند: خلقت بی‌هدف است و از آن چه که محقق و محصل هدف و نتیجه است، گله و شکایت کنند. چنان که نمی‌توان هدف خلقت جنین را- که عالم رحم را بین مبدأ و منتهای آن طی می‌کند- تعیین کرد، هدف خلقت انسان و خلقت تمام مخلوقات و کاینات زمینی و آسمانی و منظومه‌ها و کیهان‌ها را نیز که در نیمه راه هستند، بدون توجه به سیری که در پیش رو دارند، و بدون اتکای به وحی انبیاء، نمی‌توان معلوم ساخت و نمی‌توان وجود هر یک از اعضاء و اجزای آنها و وجود مجموع آنها را بی‌هدف دانست؛ چنان که نهالی را که به ثمر نرسیده باشد، اگر چه از ثمرش خبر نداشته باشیم، تا به کمال و پایان سیر خود نرسد نمی‌توان بی‌هدف و بی‌ثمر شمرد.

هدف نهایی خلقت از دید عقل، بعد از سیر عوالم آینده معلوم خواهد شد؛ همان گونه که مقصد ماشین یا هواپیمایی را که در حرکت می‌بینیم، با این که می‌دانیم مقصدی دارد، نمی‌توانیم معین کنیم؛ مگر آن که خلبان و راننده به ما اطلاع بدهند. اگر کسی بگوید: این سخنان و مطالب صحیح بوده و قابل قبول است که هدف خلقت هر چیزی به خاصیت وجودی و فایده او است و اهداف افعال و کارهای ما همان خواص و منافع اعمال ما است که بهره‌برداری می‌نماییم؛ اما هدف کار خدا و بهره‌ای که او از این آفرینش می‌برد چیست؟

جواب داده می‌شود: کارهای خداوند حکیم متعال به اغراض و اهداف نیازمندانه تعلیل نمی‌شود؛ چرا که خداوند متعال بی‌نیاز مطلق و غنی بالذات است.

از آنجا که در مثل، مناقشه نیست برای توضیح به این مثال توجه فرمایید:

یک معلم یا استاد و مدرّس، شاگردانش را درس می‌دهد و زحمت می‌کشد تا آنها هر چه عمیق‌تر دروس را فرا گیرند و همه عالم و دانشمند شوند. یک فرد نیکوکار، بیمارستان می‌سازد که بیماران درمان شوند.

پرسش درباره هدف تدریس و یا بنیاد کردن بیمارستان، از چنان استاد و شخص نیکوکار- که نیتشان خالص و منزّه از جلب منافع شخصی است- پرسش صحیحی

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۰

نیست؛ بلکه توهین است که از او پرسند: چه فایده‌ای می‌بری و چه هدفی را دنبال می‌کنی و چه بهره‌ای می‌خواهی؛ زیرا نیکوکاری

با اغراض و منافع شخصی سازگار نیست؛ آن جا که غرض، منافع شخصی است، نیکوکاری نیست و آن جا که غرض نیکوکاری است، منافع شخصی در نظر نیست.

حساب منافع شخصی و سوداگری، حساب هدف نیست؛ حساب نفع و استفاده و استثمار است که خدا و بندگان خاص و با معرفت او از آن پاک و منزّه می‌باشند.

هدف نیکوکار و معلّم مخلص، درمان بیماران و دانا شدن نادانان است. این هدف، اگر هدف واقعی باشد، متعالی و مقدّس است و اگر برخی آن را هدف نشمارند و هدف داشتن را مانند هدف معلّمی که برای مزد درس می‌دهد، یا سازنده بیمارستانی که می‌خواهد تجارت کند و از بیماران پول بگیرد تفسیر می‌نمایند، خدا و اولیای خدا از این اهداف، مقدّس و منزّه می‌باشند.

شخص فیاض، جواد و بخشنده، مهربان، خطابخش، پوزش‌پذیر و نوازشگر، فیض می‌دهد؛ جود و بخشش می‌نماید؛ مهربانی می‌کند؛ بر جراحات مردم مرهم می‌گذارد؛ از افتادگان دستگیری می‌نماید و آنان را مورد نوازش قرار می‌دهد؛ نه برای این که مزد و عوضی به او بدهند، یا از او تشکر نمایند.

بررسی موضوع از دید مصادر اسلامی:

آن‌چه تا این جا بررسی کردیم از نظر مستقیم عقل بود؛ اینک از نظر شرع بررسی می‌نماییم:

قبلاً باید معلوم باشد غرض از این که می‌گوییم موضوعی را از راه اسلام بررسی کنیم، این نیست که شرع را در برابر عقل قرار دهیم و بخواهیم با شرع، عقل را ردّ کنیم؛ چون این دو راهنما با هم مخالفت و معارضه ندارند. احکام عقل را اسلام تأیید می‌نماید و بنابر قاعده «الواجبات الشرعیة، الطاف فی الواجبات العقلیة» اسلام، احکام عقل را به صورت الزام (وجوب یا حرمت) یا استحباب و کراهت تشریح نموده است و در بسیاری از نواحی که عقل، شرع را راهنمای مستقل می‌داند راه کشف حقایق، شرع است؛ از این جهت در این موارد، عقل به شرع رجوع می‌نماید و از روشنایی هدایت آن استفاده کرده و قانع می‌شود.

در این موضوع، آیات قرآن مجید و احادیث نیز عقل را در آن چه درک می‌کند، تأیید می‌نمایند و نیز عقل را در آنچه مستقلاً از درک آن عاجز است، راهنمایی می‌نمایند.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۱

راجع به این که خلقت، بیهوده و بی هدف و بازی نیست، آیات متعددی در قرآن مجید آمده است؛ از آن جمله:

(و ما خلقنا السماء و الأرض و ما بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا) [۷]: آسمان و زمین و آنچه را در بین آنها است به باطل نیافریدیم؛ این [که جهان بر باطل آفریده شده باشد] گمان آن کسانی است که کافر گردیدند.

(و ما خلقنا السماوات و الأرض و ما بینهما لاعین) [۸]: آسمان‌ها و زمین و آنچه را در آنها است؛ به بازیچه نیافریدیم.

(و ما خلقنا السماوات و الأرض و ما بینهما إلاّ بالحق) [۹]: نیافریدیم آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آنهاست را مگر به حق.

(أفحسبتم أنما خلقناکم عبثاً) [۱۰]: آیا گمان کردید که ما شما را بیهوده آفریدیم؟!

از جمله آیاتی که صراحت دارد بر اینکه آفرینش بیهوده و باطل نیست و خردمندان بر بیهوده بودن آفرینش گواهی می‌دهند، این دو آیه است:

(إن فی خلق السماوات و الأرض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لؤلوی الألباب الذین ینذرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السماوات و الأرض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار) [۱۱]:

به تحقیق در آفرینش آسمان‌ها و زمین و گردش شب و روز، هر آینه نشانه‌هایی برای خردمندان است؛ آنان که خدا را یاد می‌کنند در حالی که ایستاده و نشسته و بر پهلو خوابیده‌اند و تفکر در خلق آسمان‌ها و زمین می‌نمایند، [و می‌گویند]: پروردگارا! این را باطل نیافریدی؛ منزّه‌ی تو؛ پس ما را از عذاب آتش نگاه‌دار.



راجع به هدف خلقت بسیاری از اشیاء و اعضاء، آیات متعددی در قرآن مجید است که با صراحت بیان می‌دارد که هدف خلقت و نتیجه آفرینش آنها، همان منافعی است که از آنها ظاهر می‌شود و خواصی است که دارا هستند؛ برخی از این منافع مشهود و معلوم بوده و روز به روز ظاهرتر می‌گردد و برخی دیگر هنوز هم مخفی است. مانند این آیات:

(خلق لكم ما فی الأرض جمیعاً) [۱۲]: جمیع آنچه را در زمین است برای شما آفرید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۲

(والأرض وضعها للأنام) [۱۳]: زمین را برای مردم قرار داد.

(الذی جعل لكم الأرض مهذاً) [۱۴]: آن که زمین را برای شما مهد و گهواره قرار داد.

(الذی جعل لكم الأرض فراشاً و السماء بناءً و أنزل من السماء ماءً فأخرج به من الثمرات رزقا لكم فلا تجعلوا لله أنداداً و أنتم تعلمون) [۱۵]: آن که زمین را برای شما فراش و بستر، و آسمان را بنا قرار داد، و از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن از میوه‌ها روزی برای شما بیرون آورد، پس برای خدا هم‌تایان قرار ندهید؛ در صورتی که می‌دانید خدا بی‌مانند است.

از این گونه آیات راجع به هدف آفرینش اشیاء و منافع آنها و هدف افعال الهی از وحی و نبوت، تکویات و تشریحات، آفرینش ماه و خورشید و ستارگان، دریا و ابر و باران، اشجار و حیوانات و کوه‌ها بسیار است؛ که یادآوری و شرح و تفسیر مختصر آنها محتاج به نوشتن بس قطور می‌باشد.

اما اجمالاً هر کس قرآن مجید را با تدبّر و تفکر تلاوت نماید، این آیات بهترین راهنمای او به هدف آفرینش و فواید و منافع خلقت اشیاء است؛ چه نعمت‌های بزرگ و چه نعمت‌های به ظاهر کوچک که در اختیار ماست و ما از آنها استفاده می‌نماییم؛ با این وجود، از نتیجه و خاصیت آن غافلیم و چه بسا که آن را بی‌فایده گمان کنیم.

قرآن کریم، راجع به فایده و هدف خلقت انسان می‌فرماید:

(و ما خلقت الجن و الإنس إلا ليعبدون. ما اريد منهم من رزق و ما اريد أن يطعمون) [۱۶]

: نیافریدم جن و انس را مگر برای این که مرا عبادت [۱۷] کنند، از ایشان، روزی و این که مرا طعام دهند، نمی‌خواهم.

احتمالاً تفسیر آیه این باشد که: چون عبادت و پرستش، خاصیت این دو نوع است و در وجودشان مقتضی آن موجود است هر چند در بعضی موارد مانع، مقتضی را از تأثیر باز دارد و نور فطرت تجلی نماید، هدف خلقتشان عبادت و پرستش است؛ یعنی

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۳

انسان برای خاصیتی که دارد (عبادت و پرستش حق) آفریده شده و هدف و نتیجه خلقتش عبادت است که از آن کمالی بالاتر نیست.

و شاید این همان هدف و نتیجه‌ای باشد که از نظر فرشتگان هم پنهان بود؛ وقتی به شرف خطاب و اعلام حق مشرف شدند که: (انی جاعل فی الأرض خلیفه) [۱۸]: من قرار دهنده‌ام در زمین، خلیفه و جانشینی را؛ با بیان:

(أتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقدر لك) [۱۹] (جویای نتیجه هدف جعل خلیفه در زمین شده و گفتند: آیا قرار می‌دهی در زمین کسی را که در آن فساد نماید و خون‌ها بریزد؟ و ما تنزیه می‌کنیم تو را به سپاس تو؛ و تو را تقدیس می‌نماییم!

از جانب خداوند متعال به آنها جواب داده شد:

(انی أعلم ما لا تعلمون) [۲۰] یعنی اگرچه بشر فساد و خونریزی می‌نماید، امّا فساد و خونریزی، نتیجه خلقت و هدف آفرینش او نیست؛ چنان که تضاد، مظلوم‌کشی و گلوگیر شدن، هدف ماشین، شمشیر و لقمه نیست. هدف، همان تسبیح، تحمید، تقدیس و عبادت است که کامل‌ترین درجات و عالی‌ترین مراتب آن، خاصیت بشر است؛ که: «من می‌دانم آنچه را شما نمی‌دانید».

یا این که مراد این است: من می‌دانم آن چه را شما نمی‌دانید؛ آن کسی را که به مقام خلافت انتخاب می‌کنم، به خونریزی و فساد آلوده دامان نمی‌شود. من محمد، علی، حسن، حسین، مهدی، ابراهیم خلیل، موسی و عیسی را به خلافت برمی‌گزینم که به فرمان من مکتب توحید و فضیلت، آزادی و اخلاق، صلاح و صیانت خون و شرف را بگشایند و جوامع بشری را از فساد و پرستش اصنام و اشخاص، جابره و فراعنه، و ذلت استعباد آنان نجات دهند و در بهشت آزادی و عزت و رفاه و فضیلت اطاعت خودم در آورند.

یا این که مراد این است: (ینی أعلم ما لا تعلمون) [۲۱]: من می‌دانم آن چه را شما نمی‌دانید؛ که این خلیفه و بشر توانایی آن را دارد که به مقام علم و معرفت نایل شود؛ و به تعلیم اسما، سرفراز گردد. این همه اسباب و مقدمات برای این است که این خاصیت علم و دانش از بشر ظاهر گردد که عالی‌ترین خاصیت‌ها است. و این همان هدف و نتیجه‌ای است که قرآن مجید می‌فرماید:

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۴

(الله الذی خلق سبع سماوات و من الأرض مثلهن یتنزل الأمر بینهن لتعلموا أن الله علی کل شیء قدیر و أن الله قدأحاط بکل شیء علماً) [۲۲]

### خدا شناسی

س: اینجانب کتاب «به سوی آفریدگار» شما را خواندم و از آن برای درس اصول عقاید، استفاده زیادی نمودم. در ضمن، تقاضا می‌کنم که به سه سؤال ذیل پاسخ دهید:

س ۱- در کتابی نوشته‌اند که: بعضی از اروپائیان بر این قاعده عقلیه قطعیه که: «هر آن چه در ذهن انسان تصوّر می‌شود یا ممکن‌الوجود، یا واجب‌الوجود و یا ممتنع‌الوجود است.» اشکال کرده‌اند، و علمای ما جواب داده‌اند.

بفرمایید: آیا اشکال آنها نظیر اشکال تصوّر کردن موجود لا اقتضاء- که نه اقتضای واجب‌الوجود و نه اقتضای ممکن‌الوجود داشته باشد- است (که به دقت عقلی خلط بین واجب و ممکن و محال خواهد بود.) یا چیز دیگر؟

ج ۱- گاه گفته می‌شود که آن چه در ذهن متصوّر شود که وجود ذهنی امر خارجی نباشد، اگر از وجود یا عدم آن در خارج محالی لازم نمی‌آید، آن شیء «ممکن‌الوجود» است؛ و اگر از عدم آن در خارج، محال لازم می‌آید، آن «واجب‌الوجود» است؛ و اگر از وجود آن محال لازم می‌آید؛ آن «ممتنع‌الوجود» است. تقسیم نسبت به موجود خارجی ثلاثی نیست، بلکه ثنائی است؛ به این گونه که موجود خارجی، یا «ممکن‌الوجود» است؛ یعنی اگر نباشد محالی لازم نمی‌آید. و یا «واجب‌الوجود» است که اگر نباشد محال لازم می‌شود؛ و این همان تقسیمی است که خواجه در اشعار خود فرموده است:

موجود منقسم به دو قسم است نزد عقل: یا «واجب‌الوجود» و یا «ممکن‌الوجود»

تا پایان شعر ... و نیز در تجرید می‌فرماید:

«الموجود إن كان واجباً و إلّا استلزمه لاستحالة الدور و التسلسل» [۲۳].

اما این که نسبت وجوب وجود و امکان، وجود لا اقتضاء باشد که فقط اقتضا وجود داشته باشد و ممکن باشد که هم واجب باشد و هم ممکن؛ یعنی ممکن باشد که هم از عدمش در خارج محال لازم آید و هم از عدمش محال لازم نیاید، قابل تصوّر نیست؛ زیرا امکان این که هم از عدم شیء محال لازم آید و هم محال، لازم نیاید، تناقض واضح و آشکار است؛ که استحاله آن از بدیهیات اولیه می‌باشد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۵

س ۲- بعضی از مادّیین، مثل «هگل» و دیگران، با غرور زیاد گفته‌اند: «ماده و حرکت را به من بدهید، جهان را می‌سازم.» منظور آنها چیست؟ (اگر همه جن و انس اجتماع کنند و دست به دست هم بدهند، نمی‌توانند حتی یک پشه‌ای را خلق کنند.) آیا فقط نظر

آنها این است که جهان، به واسطه ماده و حرکت به وجود آمده است؟ (که جوابش را در کتاب «به سوی آفریدگار» مرقوم فرموده‌اید):

ج ۲- اگر نظرشان این باشد که جهان از ماده و حرکت به وجود آمده، به فرض که این فرضیه را کسی قبول کند، مستلزم نفی خدا و عالم غیب نمی‌باشد؛ زیرا در این عالم همه مرکبات را خدا از دو چیز یا بیشتر آفریده و اگر به فرض این که ممکن باشد ماده و حرکت را به کسی بدهند تا او، از آن موجود زنده را بسازد، در مسأله ایمان به خدا و آفریننده جهان شبهه‌ای ایجاد نمی‌شود و در آن صورت هم آن که بخشنده حیات و آفریننده ماده و حرکت است، خدا است.

هم اکنون و هم در گذشته با برخی اعمال عملی و جزّاحی موجبات تولید بعضی از جانوران را فراهم نموده‌اند. دست بشر در ظهور بسیاری از مظاهر مادی وارد است؛ امّا همه می‌دانند که این تصرّفاتی که بشر در عالم مادی دارد، مربوط به علم و آگاهی او از برخی قوانین و سنّت‌های جاری در این عالم است. هیچ کس نمی‌تواند ماده بسازد و اگر به وسیله برخی از تصرّفات، زمینه زایش یک موجود زنده را فراهم کند، نمی‌تواند حیات و زندگی او را به خودش مستند کند.

بشر نمی‌تواند چیزی بسازد که ساختن او را از این عالم نگرفته باشد و نمی‌تواند از بیرون از این عالم چیزی بیاورد، یا چیزی را بسازد. هر چه انجام بدهد در این عالم خلقت است؛ مثل یک بنا که هر چه مصالح ساختمان می‌آورد و بنا می‌کند، از همین عالم گرفته است.

هر چه علم بشر هم پیشرفت کند و هر کار انجام دهد، ابزار کار، برنامه و همه چیز آن را باید از این عالم بگیرد. همان حقیقت که خدا به آن اشاره می‌فرماید، همه جا ظاهر است: (أَمْ خَلَقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ) [۲۴] (أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ أَمْ أَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ) [۲۵] (أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ أَمْ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ) [۲۶]

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۶

با این تفاسیر آیا کسی می‌تواند بدون استفاده از این مواد و تلفیق آنها با یکدیگر و دست‌کاری در آنها، خودش یک نبات کوچک تحت قواعد دیگر- غیر از قواعدی که خدا در این عالم برقرار فرموده- خلق کند؟!

اگر ماده و حرکت را قدیم می‌گویید، جوابش همان است که در کتاب «به سوی آفریدگار» و «الهیات در نهج البلاغه» نوشته‌ام. علاوه بر این از علّت ترکیب ماده و حرکت و هم‌آهنگ شدن آنها با یکدیگر- که خود یک پدیده است- باید جواب بدهند.

س- آیا بی‌اعتنایی و یا احیاناً تندی با افرادی که در مقابل بداهت، شبهه می‌کنند، اشکال دارد یا خیر؟ مانند وقتی که گفته می‌شود: از واضحات عقول است که هر معلول و هر پدیده‌ای علّتی دارد و حتّی تصادفات و معجزات هم با اراده خاصّ خدای تبارک و تعالی انجام می‌گیرد، و در نتیجه علّه‌العلل و مسبب‌الاسباب، «واجب الوجود» است؛ آن شخص، بحث‌های بی‌نتیجه‌ای را مطرح می‌کند.

ج- اگر افرادی باشند که واضحات و بدیهیات را انکار می‌کنند، بحث با آنها ثمری نمی‌بخشد: (سواء علیهم ءأنذرتهم أم لم تنذرهم لا يؤمنون ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی أبصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم) [۲۷] (ذره‌م یا کلا و یتمتعوا و یلههم الأمل فسوف یعلمون) [۲۸] با وجود این، همان‌طور که قرآن کریم دستور داده، صفع جمیل و برخورد کریمانه و بزرگوارانه با آنها- در صورتی که اثر سوء نداشته باشد- مناسب‌تر است.

س- وحدت وجود یعنی چه و معتقد به آن چه حکمی دارد؟ اگر شخصی وحدت وجود را به معنی وحدت مصداق وجود، قبول داشته باشد، آیا این سخن مستلزم کفر است؟- خواهشمند است توضیحات بیشتری در خصوص وحدت وجود بدهید.-

ج- تفکّر در ذات مقدّس خداوند متعال منهی عنه است، و تعیین هویت حق به این که وجود است- بنحوی که قائلین به أصالة الوجود می‌گویند- متحقّق حقیقی را وجود می‌دانند و متحقّقات را بوجود و بالعرض واقعیت‌دار و موجود و متحقّق می‌گویند؛ هر

چند وجود را صاحب مراتب بگویند، و وجود هر چه را که غیر از خداست، غیر وجود او بگویند و یا اصلاً آنها را مصداق وجود ندانند و وجود را صاحب مصداق واحد بدانند؛ که آن وجود خداست و به این مطلب برمی‌گردد به این که خداوند تمام کل وجود است و وجود کل، خدا و حقیقت خداست- هر طور بگویند- با مشرب عرفان قرآنی که از کتاب و سنت اخذ می‌شود، سازگار نیست؛ زیرا:

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۷

اولاً، این قول متضمن تعیین هویت برای حق متعال است؛ خواه وجود مقول به تشکیک باشد که در این صورت، سایر موجودات نیز در حقیقت با خداوند متعال مشترک می‌شوند و با (لیس کمثله شیء) [۲۹] منافات دارد؛ یا مصداق وجود را واحد، و وجود خداوند متعال بدانند. بالاخره تعیین هویت برای حق است: «کَلِمَا مِيزْتَمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَذَقِّ مَعَانِيهِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلَكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ» [۳۰].

ثانیاً، قول به وحدت مصداق، اگر به این معنی باشد که خداوند وجود است و حقیقت و کنه وجود هم غیر قابل درک است و سایر اشیاء، اشیای دیگرند، معنای این حرف، تعیین اسم برای خدا است؛ به ملاحظه این که ذاتش جایز الدرک نیست؛ این اشکال ندارد؛ جز این که بگوییم اسماء الحسنی توفیقی است.

و اگر معنای آن نفی واقعیت اشیای دیگر، و تحقق خارجی آنها باشد، شرک منافی با توحید نیست؛ اما گذشته از این که خلاف وجدان و بدیهه است، منافی با بسیاری از اسماء الحسنی و مستلزم نفی آنها است؛ که همه بر واقعیت اشیاء، مخلوقات، مرزوقات، مصنوعات و معلومات دلالت دارند و با «لیس کمثله شیء»، «عالم الغیب و الشهاده»، «الرحمن الرحیم»، «الخالق»، «الباری»، «الباسط»، «المالک» و .. منافات دارد.

بنابراین معرفت صحیح آن است که خدا را به همان اوصافی که خودش و پیغمبران و حججش معرفی کرده‌اند، بشناسیم؛ و بیشتر از آنچه مکلف به معرفت آن هستیم، خود را مکلف ندانیم؛ خدا را خدا بدانیم و او را، او و «یا هو» و «یا من لیس هو إلاً هو» بگوییم. بر حسب بعضی روایات، چون در آخر الزمان مردمانی می‌آیند که بر خلاف این که نباید تعمق در ذات خدا و اوصاف ذاتیه او نمایند، متعمق می‌شوند:

سوره مبارکه توحید نازل شد که در خداشناسی و معرفت به آن بسنده نمایند و این تعمقات را که خطر گمراهی و ضلالت دارد، کنار بگذارند. راجع به سایر معانی وحدت وجود نیز قابل توجه است؛ که از بعضی از آنها بوی کفر، استشمام می‌شود. خداوند متعال همه را از زلالت اعتقادی مصون و محفوظ بدارد.

## اسماء الله تعالی

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۸

س- «اسم اعظم» کدام یک از اسماء است؟ آیا از طریقه رمزی منظومه مرحوم شیخ بهایی- رحمه الله- (از شعر ۸۷ که مصراع اول بیت نخست آن چنین است: «هشت حرف است به ترتیب و نظام» تا شعر ۹۵ به طوری که نوشته‌اند.) می‌توان آن را به دست آورد؟ ج- راجع به «اسم اعظم» اقوال و آرای متعددی وجود دارد. «کفعمی» در «مصباح» فرموده: «اقوال در این موضوع نزدیک است که در کتاب مصنف و مجموع مؤلفی منحصر نشود.» [۳۱] و از جمله شصت قول از این اقوال را ذکر کرده است.

و از «بصائر الدرجات» از حضرت صادق علیه السلام- روایت کرده است که: خداوند اسم اعظم را ۷۳ حرف قرار داده، و به آدم بیست و پنج حرف؛ به نوح پانزده حرف؛ به ابراهیم، هشت حرف؛ به موسی چهار حرف و به عیسی دو حرف عطا فرمود. پس عیسی به آن دو حرف احیاء موتی و ابراء اکمه و ابرص می‌کرد و به محمد- صلی الله علیه و آله- ۷۲ حرف عطا فرمود و یک حرف را

برای خود برگزید.

و نیز در «شرح صحیفه» - شرح دعاء پنجاهم - از «ابی جعفر صفّار» و در «بصائر الدّرجات» به سند متصل به حضرت امام محمّد باقر - علیه السلام - از آن حضرت روایت کرده است، قریب به این مضمون: اسم اعظم خدا بر هفتاد و سه حرف است و نزد «آصف» یک حرف از آن بود (که با آن سریر «بلیس» را با آن سرعتی که در قرآن مجید است، نزد «سلیمان» حاضر کرد و به محلّ خود برگرداند.) و نزد ما هفتاد و دو حرف از آن است و یک حرف آن را خدا به خود اختصاص داد؛ ولا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم.

و این حدیث، شرحی دارد که در بعضی کتب، مثل «شرح صحیفه» و همچنین «شرح اسماء الحسنی» همدانی مذکور است. و از حضرت رضا - علیه السلام - روایت است که: «بسم الله الرحمن» نزدیکتر است به اسم اعظم خدا از سیاهی چشم به سفیدی آن. [۳۲] و در «مجمع البیان» (در تفسیر سوره حشر) روایت شده است از حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله - که: اسم اعظم در شش آیه آخر سوره حشر است.

همچنین در «الکلم الطیب» برای اسم اعظم نشانه‌هایی ذکر فرموده و می‌گوید که اسم اعظم در پنج آیه از پنج سوره قرآن: بقره، آل عمران، نساء، طه و تغابن می‌باشد. [۳۳]

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۹

بعضی دیگر گفته‌اند: «الحی القیوم» اعظم اسماء حسنی است.

و در «مصباح»، کفعمی فرموده است: دعای «جوشن کبیر»، «مشلول» و «کمیل» از دعاهایی است که وجود اسم اعظم در آنها روایت شده است.

و در بعضی روایات دیگر از حضرت رضا - علیه السلام - روایت شده است: «العلی العظیم» اسم اعظم است؛ چون خداوند اعلی بر همه چیز، اعظم از هر چیز است. [۳۴]

«صدوق» در «ثواب الاعمال» از حضرت صادق علیه السلام - روایت فرموده است که: اسم اعظم خدا در سوره «فاتحه الكتاب» به طور پراکنده وجود دارد؛ یعنی حروف آن، همه در این سوره است. [۳۵]

امّا راجع به طریق شناختن اسم اعظم - همان‌طور که مرقوم داشته‌اید - اشعاری در این موضوع به شیخ بزرگ و نابغه شهیر «شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی» نسبت داده شده است. این موضوع در «کلیات شیخ» [۳۶] و «بیان الآیات در علم زبر و بینات» [۳۷] و در «روائح التّسمات» [۳۸] با شرح و توضیح ذکر شده است.

ولی اولاً، صحّت این نسبت معلوم نیست و بعضی در آن تردید کرده‌اند.

ثانیاً، به نظر حقیر، ورود در این راه به قصد کسب قوه و قدرت و استفاده از آثار اسم اعظم برای مقاصد دنیوی و این که به واسطه آن به دست شخص، عجایبی اظهار شود، خود باعث حجابی می‌شود بین انسان و خدا و سبب کدورت باطن و منافی با اخلاص و صفای قلب است.

ورود در این وادی موجب می‌گردد که شخص عمر خود را با حروف و حساب و نظر در زبر و بینات حروف و این مقوله مطالب تلف کند و از کمال قوه علمیّه و عملیّه - که به وسیله عبادت، اطاعت، تفکر، مطالعه و دقت در آیات آفاقیّه و انفسیّه و نظر در معانی قرآن مجید و احادیث اهل بیت علیهم السّلام - حاصل می‌شود - بازماند؛ و در این مرحله، وقوف نموده و پس از عمری صرف وقت متوجّه شود که اشتباه کرده و فرصت‌ها را از دست داده است.

بلی، اگر علم به این اسم - تا حدّ و مقداری که برای غیر انبیاء و ائمه علیهم السلام - ممکن است - برای کسی حاصل شود، به نظر اینجانب از راه تعبّد و التزام به احکام شرعیّه و فعل واجبات و مستحبات، ترک محرّمات و مکروهات، تخلّق به اخلاق حمیده و

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۰

تجنّب از صفات ذمیمه و التزام به ذکر خدا حاصل می‌شود؛ به شرط این که غرض از ادای این وظایف، اطاعت و امتثال امر الهی و تقرّب به درگاه او و کمال نفس و تهذیب اخلاق و رفع حجب باشد.

در این صورت شناختن اسم اعظم به شخصه لازم نیست؛ و اگر سالک راه خدا در همین اسامی شریفه- که در روایات به عنوان اسم اعظم معرفی شده- تفکر نماید و به معانی آنها تا حدّی که میسر است، معرفت پیدا کند و آنها را ورد زبان خود قرار دهد، مسلماً فواید و برکاتی که از این راه نصیب او می‌شود، فوق‌العاده خواهد بود.

و ثالثاً، آن اسم اعظمی که در حدیث، هفتاد و سه حرف است، و به مثل حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السّلام- دو حرف از آن داده شده، برای احدی- بر حسب همان حدیث- معرفت به تمام حروف آن اسم حاصل نخواهد شد؛ زیرا یک حرف آن را خدا مخصوص خود قرار داده است و به پیغمبر اکرم خاتم و ائمه علیهم السّلام- هفتاد و دو اسم از آن اسامی اعطا شده، و به آدم بیست و پنج حرف؛ به نوح پانزده حرف؛ به ابراهیم هشت حرف و به موسی چهار حرف عطا شده است.

مگر این که کسی بگوید: به مقدار یک حرف که به «آصف» عطا شد، ممکن است به افراد نخبه‌ای مانند: سلمان، ابوذر، میثم تمار و رشید هجری عطا شده باشد. خداوند به مکان و محلّ تفضّل و عنایت خود، داناتر است.

نکته‌ای که در این جا تذکر آن لازم است این است که: معلوم نیست این حروف همه یک اثر و خاصیت داشته باشند؛ بلکه ممکن است متفاوت باشند و علم به هر یک، آثاری داشته باشد، و بسا باشد که دو حرف عیسی از پانزده حرف نوح عظیم تر باشد. ممکن است آن یک حرف که به کسی عطا نشده از تمام این حروف اعظم و اکبر باشد که احدی از ممکنات را لیاقت و ظرفیت فرا گرفتن آن نباشد.

رابعاً، بعضی از علما و اهل نظر بر آنند که این هفتاد و سه حرف از هجائیه نیستند؛ بلکه حقایقی می‌باشند که درک و فهم آنها آثار مهمی دارد و می‌گویند: دلیل بر این که اسم اعظم ترکیب لفظی این هفتاد و سه حرف نیست، این است که همه این حروف به کسی اعطا نشده، و به کسانی که اعطا شده، از یک حرف تا هفتاد و دو حرف آن عطا شده است. پس اگر ترکیب لفظی این حروف مراد باشد- در صورتی که یک حرف آن معلوم نباشد- معنایی آن قابل فهم نخواهد بود؛ مگر این که کسی بگوید: خصوص این حروف از این جهت شرافت و موضوعیت دارند که اسم اعظم از آن ترکیب شده، و در صورتی که شخص هر یک از این حروف را بالخصوص بشناسد، آثاری دارد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۱

وجه دیگری که به نظر حقیر می‌رسد، این است که: اگر مراد از این حروف، حروف هجائیه باشد، از بیست و هشت حرف تجاوز نمی‌کند؛ در حالی که در روایت، هفتاد و سه حرف معین شده و این که بگوییم این هفتاد و سه حرف از تکرار بعضی حروف حاصل شده، نیز بعید است.

وجه دیگر آن به نظر حقیر این است که: راجع به «آصف»- که بر حسب این روایات یک حرف از اسم اعظم را شناخته- در قرآن آمده است:

قال الذی عنده علم من الكتاب [۳۹] و احتمال این که مراد از کتاب، اسم اعظم- مرگب از حروف هجائیه- باشد و علمی که «آصف» داشته، یک حرف هجائی از این اسم باشد، بعید است. پس ممکن است در این روایات، مراد از «اسم اعظم» مجموع عالم کون و ماسوی الله باشد؛ و مراد از علم، آن علوم کونیّه، جهان‌بینی، و جهان‌شناسی و اطلاع از روابط مخلوقات با یکدیگر و حجم و وزن کواکب و کرات و منظومه‌ها و خواصّ قاطبه موجودات جهان خلقت و ظاهر و باطن و روح و جسم و زمین و آسمان و ملائکه و مخلوقات کشف شده و کشف نشده باشد.

هر کس به اندازه‌ای که به تقدیرات الهیه در این نظام کبیر متقن آگاه شود، می‌تواند کارهایی انجام دهد که افراد جاهل، از انجام آن کارها عاجزند، و چون «آصف» به مقدار یک جزء از هفتاد و سه جزء از این روابط عالم کون و علوم مادّیه و ماورای مادّه را می‌دانست، توانست با آن سرعت، تخت «بلقیس» را حاضر سازد.

مراد از این که هر کدام از انبیا و ائمه علیهم السّلام- تعدادی از این حروف را دارا بودند، بیان سعه و ضیق دایره علوم آنها و به عبارت دیگر جهان شناسی آنها به تمام معنی الکلمه بوده است.

دلیل بر این مطلب، این آیه است:

(قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الكتاب) [۴۰]؛

که بر حسب بعضی تفاسیر، مراد از «من عنده علم الكتاب» امیرالمؤمنین علیه السّلام- است که اگر «آصف» علمی از کتاب و بهره‌ای از آن داشت، حضرت امیر- علیه السّلام- همه علم کتاب را دارا بود؛ پس عجیب نیست اگر می‌فرمود:

«سلونی قبل أن تفقدونی فوالله إنی لأعرف بطرق السماء من الأرض...» [۴۱]

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۲

این نکته هم مخفی نماند: این که در بعضی روایات یک اسم معین مثل «الحی القيوم»، و در بعضی روایات اسم دیگر، مثل «العلی العظیم»، اسم اعظم معرفی شده، با همدیگر منافات ندارند؛ زیرا ممکن است مراد از اسم اعظم در این اطلاقات، اسمائی باشند که یا اسماء دیگر را به طور اصْرَح شامل شوند و فوق جمله‌ای از اسماء باشد و یا دلالت آن اصْرَح یا اصدَق باشد؛ که به این گونه ملاحظات اسم اعظم خوانده می‌شود.

به عبارت دیگر: اسماء الله الحسنی به ملاحظه این که دلالت بر ذات و صفات باری تعالی دارند و به قیاس به اسماء موجودات ممکنه اسم اعظم و اجل و اکبر هستند، در بین خودشان نیز به حسب سعه و عموم دلالت، بعضی اعظم از بعضی دیگرند و بعضی در تحت اسم مافوق واقع می‌باشند، تا به اسم الله اعظمی که تمام اسماء، در تحت آن هستند، برسد. پس به امثال این ملاحظات ممکن است چند اسم، اسم اعظم معرفی شود.

همچنین ممکن است به ملاحظه قرب معانی این اسامی با اسم اعظم، یا تشکّل لفظ آن از بعضی حروف اسم اعظم، بر آنها نیز حقیقتاً یا مجازاً «اسم اعظم» اطلاق شود.

و چنان که گفته شد، از جمله فواید این اطلاقات این است که بندگان به حفظ این اسامی شریف و التزام به ذکر و توجّه به معانی و تفسیر آنها بیشتر اهتمام نمایند؛ و هم به واسطه شناختن اسم اعظم از بین اسماء، از برکات و معرفت اسماء دیگر باز نمانند.

آخرین نکته‌ای که در این جا توجّه خواننده را به آن جلب می‌کنم این است که: اگر اسم اعظم عبارت از اصوات و حروف باشد، به خودی خود مؤثر نیست؛ بلکه مؤثر و فاعل، ذات بی‌زوال مسمّی است که در نزد دعا به این اسم، دعا را مستجاب می‌سازد.

از آن چه گفته شد معلوم گردید که این بحث از هر نظر از بحث‌های بسیار دقیق علمی است و به پایان رساندن آن کاری بس دشوار است؛ زیرا هر چه درباره آن نگاشته می‌شود دامنه آن وسیع‌تر می‌شود و از افق افهام عادی دورتر می‌گردد؛ چنان که گویی بحث و فحص، بر غموض و عمق آن می‌افزاید. (ولاحول ولاقوة إلا بالله العلی العظیم).

پس بهتر است ضعیفانی چون من اذعان کنیم که نه تنها برای امثال من، بلکه برای محققان بزرگ نیز معرفت حقیقت این موضوع- کما هو حقّه- حاصل نشده است و استعداد علمی و عملی ما ناقص تر از این است که این موضوع را به طور مستوفی و اطمینان‌بخش به پایان برسانیم. بنابراین باید بگوییم:

کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۳

\*\*\*

این شرح بی‌نهایت کز وصف یار گفتند حرفی است از هزاران کاندر عبارت آمد

\*\*\*

گفتم: همه ملک حُسن سرمایه تو است خورشید فلک چو ذره در سایه تو است  
گفتا: غلطی ز ما نشان نتوان یافت از ما تو هر آن چه دیده‌ای پایه تو است

\*\*\*

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم و از هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم  
مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر ما هم چنان در اول وصف تو مانده‌ایم

س- تعداد «اسماء الحسنی» را بیان فرماید؟

ج- آن‌چه از اسماء الله در قرآن مجید آمده است،- بر حسب بعضی کتب تفاسیر- ۱۲۷ اسم است.

علامه مجلسی قدس سره- در کتاب «توحید» در ابواب «اسماؤه تعالی»، باب سوم آن را به باب «عدد اسماء الله تعالی و فصل إحصائها و شرحها» [۴۲] اختصاص داده است.

بر حسب روایاتی که در کتب معتبر مثل «مجمع البیان» [۴۳] و «توحید صدوق» [۴۴] و در کتب شرح اسماء الحسنی روایت شده، برای خداوند متعال ۹۹ اسم است؛ هر کس آنها را احصا کند، به بهشت وارد می‌شود؛ و این نود و نه اسم در خود روایات ذکر شده است. [۴۵]

صدوق علیه‌الرحمه- می‌فرماید: مقصود از احصای آنها شمردن آنها نیست؛ بلکه مقصود، معرفت و اطلاع بر معانی این نود و نه اسم است.

در کتب شرح اسماء الحسنی این ۹۹ اسم، شرح و تفسیر شده‌اند. «صدوق» نیز در کتاب «توحید» آنها را شرح فرموده است. «کفعمی» در «مصباح»، «ابن فهد» در «عدة الداعی» [۴۶] و بزرگان دیگر هم آن را شرح کرده‌اند؛ که مراجعه به این شرح‌ها برای مزید معرفت و توجه نافع است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۴

از بعضی اخبار نیز استفاده می‌شود که اسماء الحسنی ۳۶۰ اسم است؛ [۴۷] بر حسب آن چه «مجلسی» و «سید علیخان» و «کفعمی» روایت فرموده‌اند، [۴۸] چهار هزار اسم می‌باشد.

ممکن است مراد از ۹۹ اسمی که در روایات اولی ذکر شده است اسم‌هایی باشد که اشرف یا شهر یا اظهر و اوفق و اسبق و اصدق به مسمی باشد. و ممکن است که اسماء دیگر به این نود و نه اسم رجوع نماید.

گاهی کثرت اسماء به ملاحظه لغات مختلف تصور می‌شود؛ که به این لحاظ اسماء الحسنی از چهار هزار هم بیشتر می‌شود. و گاه به لحاظ اضافه این، کثرت پیدا می‌شود؛ که به این ملاحظه، حدّ و حصری ندارد؛ مثل «الخالق» که یک اسم است؛ ولی اگر اضافه شود متعدّد می‌شود؛ مانند: خالق الأرض، خالق السموات، خالق الشجر، خالق الجبال، خالق الإنسان و ... و هم چنین اسم الفاطر، الباری، الرزاق، الکافی، الرب، الکاشف و اکثر اسماء الحسنی.



عبارتاتنا شتی و حسنک واحدو کل إلی ذاک الجمال یشیر

از نظر دیگر، موجودات و تمام مخلوقات اسماء الله هستند؛ زیرا اسم، آن چیزی است که دلالت بر مسمی و وسیله شناختن و علامت و نشانه ذات صاحب نام باشد.

وجود مخلوقات آیات وجود خدا، کلمات خدا و آثار باری تعالی هستند و اکمل و اشرف این اسماء، انبیا و اولیای دین به ویژه حضرت خاتم النبیین و ائمه اثنی عشر - صلوات الله علیهم اجمعین - می‌باشند؛ چنان که در روایت از حضرت صادق علیه السلام - وارد شده: «نحن والله الأسماء الحسنی الذی لایقبل من أحد طاعه إلا بمعرفتنا، قال: (فادعوه بها)» [۴۹] برای اینکه این بزرگواران از حیث ذات و صفات و افعال و اقوال، وسایل معرفه الله و علایم و نشانه و آیات کبری و اسماء حسناى خداوند متعال می‌باشند.

س - اگر اکثریت مردم یا بخش عظیمی از انسان‌ها گمراه باشند و فقط جمعیت هدایت یافته منحصر به مسلمین و از آنها نیز منحصر به «فرقه ناجیه» باشد، آیا با هدایت عامه خدا و اسم شریف (الهادی) - که همه را شامل و فراگیر است - منافات ندارد و موجب حرمان اکثریت از هدایت الهی نمی‌گردد؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۵

ج - مفهوم اسم «الهادی» و معنی هدایت الهی، اجبار بر هدایت و سلوک راه مستقیم نیست. هدایت به معنای عام - که شامل همگان است - عبارت است از: هدایت‌های تکوینی که در تمام عالم خلقت از جماد و نبات و حیوان و حتی انسان وجود دارد و همه با آن هدایت به طرف کمال وجودی خود می‌روند. شاید مقصود آیه شریفه ربنا الذی أعطی کل شیء خلقه ثم هدی [۵۰] همین هدایت باشد. هم چنین هدایت‌های تشریحی و راهنمایی‌هایی که به وسیله انبیا برای مردم صورت گرفته، عمومی بوده و شامل خوب و بد و صالح و طالح است. این هدایت هم، شامل فرعون و قارون و شمر و دیگر اشقیاء، و هم شامل صلحا است؛ و هیچ کس از هدایت الهی محروم نیست.

بنابراین، جمعیت هدایت شده منحصر به مسلمین نیستند و عامه افراد بشر نیز بر حسب فطرت و هدایت عقل و وحی و شرع هدایت شده‌اند؛ چنان که قرآن در این باره می‌فرماید: وأما ثمود فهديناهم فاستجبوا للعی علی الهدی [۵۱] انا هدیناه السبیل إنا شاكرًا و إنا کفورًا [۵۲]

در این میان هدایت‌های خاص و کمک‌ها و مددها و توفیقات و عنایاتی نصیب اشخاص می‌شود که در شرایط خاص و ظروف معین است و بیشتر مستند به گرایش انسان به سوی طلب هدایت و جهاد و مجاهده و بعضی شرایط می‌باشد؛ چنان که قرآن می‌فرماید: والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبنا و إن الله لمع المحسنین. [۵۳]؛ که البته این هدایت‌ها خاص است.

س - در برخی هیأت‌های مذهبی اشعاری سروده و خوانده می‌شود که در ضمن آن لفظ جلاله «الله» را به ذوات عصمت - سلام الله علیهم - و غیره نسبت می‌دهند؛ مثلاً گفته می‌شود: من علی اللهی ام؛ من حسین اللهی ام؛ من زینب اللهی ام و ...؛ حتی اخیراً گفته‌اند: من که هیچ، انبیا، اکبراللهی هستند (مقصود، حضرت علی اکبر - علیه السلام - است). گاهی لفظ مبارک «هو» را به طرز خاصی به‌طور دسته‌جمعی فریاد می‌زنند و بعد از آن «یا حسین» و یا «یا زینب» می‌گویند؛ مثلاً می‌گویند: «هو یا زینب» و امثال آن.

از آن حضرت تقاضا می‌شود جهت تنویر افکار، نظر مبارک خود را مرقوم فرمایید که شدیداً مورد حاجت است. خداوند به همه ما توفیق تبعیت کامل از احکام الهی را عنایت فرماید و همه را از فتن نجات دهد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۶

ج - واضح است که گفتن این کلمات به قصد جدّ و اراده مفهوم ظاهر این الفاظ، شرک و کفر است و با شکّ در این که گوینده، مفهوم ظاهر آن را اراده کرده یا معنای دیگری در نظر داشته، اگر قرینه صارفه‌ای - که دلالت بر عدم معنای ظاهر آن دارد - نباشد، باز هم حمل بر کفر گویی می‌شود.

اما به ملاحظه این که افرادی موخید و خدایپرست، این کلمات را بر زبان می‌آورند و حضرات ائمه علیهم السّلام - را بنده و مقرب خدا و اولیای خداوند می‌دانند؛ و با بی‌تفاتی و جهل به معنای این الفاظ، آن را بر زبان می‌آورند و یا به هر حال هرگز قصد ندارند که آن بزرگواران را الله و خدا بدانند، حکم به کفر و شرک آنها نمی‌شود.

با وجود این، لازم است از گفتن این الفاظ جداً خودداری شود؛ زیرا مفاسدی که بر این گونه شعارها مترتب می‌شود و زیان‌هایی که برای دین و مذهب و درک و معرفت جامعه دارد، بسیار است. مسلمانی که در همه نمازهایش شهادت می‌دهد که شخص نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم - که افضل همه مخلوقات و همه این بزرگواران است - پیغمبر و بنده خدا است، معنی ندارد که بگوید: «محمّد اللّهی» یا «علی اللّهی» یا «حسین اللّهی» هستم.

بنابراین باید مجالس مؤمنین از این برنامه‌ها و شعارها پاک و منزّه باشد و به ذکر فضایل و مناقب آن بزرگواران - که در احادیث صحیح آمده است - مجالس خود را مزین نمایند و امر ولایت اهل بیت علیهم السّلام - را زنده نگاه دارند و حدود توحید و نبوت و امامت و حریم مقامات را رعایت نمایند.

خداوند متعال همه اعمال عبادی و کارهای ما را از تصرّفات شیاطین و افراد بی‌معرفت حفظ نماید و توفیق تعظیم شعائر و تأسی کامل و صحیح به اهل بیت علیهم السّلام - را به همگان عطا فرماید.

لازم به تذکر است که: در مقام متوجه ساختن افراد مذکور به این حقایق باید برادرانه در محیطی صمیمی صفا و به طور مشفقانه عمل شود تا تذکر - ان شاء الله تعالی - ثمر بخش و مفید واقع گردد.

## علم و اراده الهی

س - مگر خداوند خوبی بنده‌اش را نمی‌خواهد؟ او می‌خواهد که بنده‌اش به سوی کمالات هدایت شود. پس چرا وقتی می‌خواهیم کاری را انجام دهیم، «ان شاء الله» می‌گوییم؟

مثلاً می‌خواهیم مسجدی را بنا کنیم و این مسجد ذخیره آخرت‌مان است؛ می‌گوییم: اگر خدا بخواهد، این کار را انجام می‌دهم. فلسفه این گفتار چیست؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۷

ج - گفتن «ان شاء الله» با رسیدن به کمالات منافات ندارد؛ بلکه خود گفتن آن، مرتبه‌ای از کمال است؛ چون اولاً: در قرآن و روایات به آن ترغیب شده و ثانیاً: معنایش این است که تحقّق امور به مشیت الهی بستگی دارد؛ یعنی اگر خداوند نخواهد، هیچ امری در خارج صورت حصول و تحقّق نمی‌گیرد.

گفتن «ان شاء الله» در امور خیر، به این برمی‌گردد که گوینده در واقع از خداوند می‌خواهد مانعی برای انجام کار خیری که قصد دارد انجام دهد، پیش نیاید و توفیق آن را داشته باشد؛ و این نشانه کمال توحید گوینده است. والله العالم.

س - آیا در انجام کارها مستغنی از اراده خدا هستیم و به اراده و اختیار خود، کار می‌کنیم؟

ج - اراده تکوینیته خدا بر این تعلق گرفته که کارها از ما به نحو اراده و اختیار صادر شود. ما بالوجدان حس می‌کنیم که در افعال خود مجبور نیستیم؛ هر چند این اختیاری که به ما داده شده که می‌توانیم کاری را انجام دهیم و می‌توانیم آن را ترک کنیم، به اراده و خواست خدا است.

س - آیا علم خداوند و انبیا و ائمه، موجب سلب اختیار مردم در انجام کارها نیست؟

ج - علم خدا و علم انبیا و ائمه علیهم السّلام - از وقایع و حوادث، مستلزم سلب اختیار اشخاص و علت وقوع آن حوادث نیست؛ زیرا در غیر این صورت - العیاذ بالله - نفی علم خدا به همه وقایع کلی و جزئی لازم می‌شود؛ که خلاف ضرورت وجدان است؛ و یا قول

به جبر کلی لازم می‌آید؛ که آن نیز خلاف ضرورت و بدهات است و مستلزم این است که معلوم، تابع علم باشد. حلّ اجمالی شبهه این است که: علم خدا و کسانی که علم خود را از خدا گرفته‌اند، متعلق به وقوع حوادث به همان ترتیب طبیعی است؛ که از جمله وقوع فعل از اشخاص، مرید به اراده و اختیار است و اگر به غیر اراده و اختیار واقع شود و به جبر باشد، خلاف علم خدا واقع می‌شود.

به هر حال مسأله، مسأله‌ای است وجدانی و با رجوع به وجدان، هر کسی خود را صاحب اراده و اختیار می‌یابد و اگر هزار شبهه هم در مقابل آن باشد، خلاف وجدان و بدهات است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۸

از سوی دیگر هم علم خدا به هر چیز و هر جریان، و اخبار انبیا به ویژه حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله و سلم - و ائمه طاهرین علیهم السّلام - نیز از وقایع و حوادث ثابت و مسلم است و بسیاری از آن اخبار واقع و ظاهر شده و آن چه مربوط به آینده است نیز واقع خواهد شد. و این خبرها نیز مانند خورشید در وسط آسمان ثابت است و قابل انکار نیست و به مسأله جبر و اختیار ارتباط ندارد.

س - با این که بیشتر مردم اهل جهنم هستند خلقت انسان و عالم تکلیف برای چیست؟

ج - خلقت همه انسان‌ها برای این است که با انتخاب و اختیار خود و استفاده از هدایت‌های الهی به مقامات نایل شوند و به رضوان خدا و بهشت و نعمت‌های آن و کمال مطلوب برسند. اگر به گفته شما بیشتر مردم اهل جهنمند، یا به جای بهشت، جهنم و راه‌های آن را انتخاب می‌نمایند، به سوء اختیار خودشان است.

خلاصه این که: برنامه بسیار پیچیده امتحان و آزمایش، با این خلقت انجام می‌شود و در واقع تشخیص و تخلیص، تا گزینش زبده‌ها و صلحا برقرار می‌گردد و این وضعیت و برنامه‌ای است که می‌توان گفت به یک معنی در درجات مختلف و در کلّ عالم طبیعت برقرار است؛ با این تفاوت که جریان در ناحیه تشریعیات و امور تکلیفیّه در انسان به اختیار خودش وابسته است.

به علاوه، این مطلب که بیشتر مردم اهل جهنم‌اند، یا مخلّد در آتش هستند، ثابت نیست و تعبیر قرآنی (کثیراً من الجن و الإنس) [۵۴] است. آن چه مسلم است این که: اشخاص مقصّر و ملتفت که در حال کفر مرده باشند، مستوجب جهنمند و خلود در جهنم فقط در مورد معاندین است.

س - روایت است حضرت علی - علیه السّلام - در پاسخ به مردی که سؤالی به تمسخر پرسیده بود، به «عمر سعد» - که آن زمان تازه راه افتاده بوده - اشاره کرد خبر داده بودند که: فرزند تو قاتل پسر من، حسین - علیه السّلام - است.

با توجه به این نکته و عطف به این که سرنوشت این فرد و امثال او از قبل تعیین شده بوده، نقش «اختیار» را تشریح فرماید. با فرض این که کسی چون «عمر سعد» یا «شمر» از راهی که در آن بودند باز می‌گشتند، با توجه به آن که قضای الهی بر شهادت امام حسین - علیه السّلام - قرار گرفته بود، آیا این اتفاق نمی‌افتاد؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۹

ج - مخاطب به این کلام، «سعد و قاص» - پدر عمر سعد - بوده است. اخبار و احادیث از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله - و امیرالمؤمنین علیه السّلام - درباره شهادت سیدالشهداء - علیه السّلام - بسیار است. این شبهه‌ای که مطرح کرده‌اید همان شبهه جبریّه است که در شعر منسوب به خیّام نیز آمده است:

می‌خوردن من حق ز ازل می دانست گر می نخورم علم خدا جهل بود

و جواب علمی آن را خواجه داده است:

علم ازلی، علت عصیان گفتن نزد عقلا ز غایت جهل بود

علم الهی به این که عمر سعد یا شمر قاتل سیدالشهداء - علیه السلام - است، سبب سلب اختیار، آنها و اجبار آنها بر قتل نمی‌شود و اصلاً علم الهی تعلق گرفته است به این که: عمل قتل از آنها به اراده و اختیار خودشان صادر شود. و قتل و فعلی که به اراده و اختیار صادر نشود، متعلق علم نیست و واقع نشده است.

به هر حال ما به بدهت می‌دانیم که «عمر سعد» و «شمر» و هر ظالم و هر شخص عادل همه به اراده و اختیار عمل می‌کنند. چنان که بر حسب اخبار متواتر هم می‌دانیم، شهادت آن حضرت علیه السلام - و قتل آن حضرت توسط قتله آن حضرت نیز از پیش به وسیله اخبار پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام - معلوم و مسلم بوده است. (والله العالم).

س - مدت چهار سال است که - خواسته یا ناخواسته - در یک سری جریانات فکری، اعتقادی و دینی وارد شده‌ام و به تنهایی نمی‌توانم خارج شوم، به اشخاص مختلفی از جمله ... مراجعه کردم، امّا نتوانستم نتیجه دلخواه بگیرم. دوست دارم با یک مرجع و کسی که دید جدیدی به اسلام و تشیع و ایدئولوژی دارد و یک عالم دانای آگاه بر امور زمان مشورت کنم. البته بیشتر دوست دارم دردم را حضوری بیان کنم؛ ولی به واسطه دوری راه برایم مقدور نیست.

در ابتدا بی‌تعارف بگویم که اگر مایل نیستید که جواب روشن‌فکرانه بدهید، حتماً بگویید که دیگر مزاحم شما نشوم و اگر عمری باقی بود برای اخذ پاسخ در پی دیگری بروم. آنچه را که من می‌خواهم باید عالمی آگاه پاسخ گوید. لطفاً بدون در نظر گرفتن این که ممکن است من با شنیدن حقیقت، گمراه شوم حقیقت و واقعیت را بگویید؛ چون برای رهایی از هر بیراهه‌ای، بالا-خره راه درستی هم پیدا می‌شود. از کسانی که با آنها حرف زده‌ام راضی نیستم؛ چون به جای گفتن جواب یا لااقل گفتن این که «من نمی‌دانم»، می‌گویند: «دنبال این چیزها نگرد؛ امر، امر الهی است». و مراقب نمی‌کند؛ چون دستورات خدا بی‌دلیل نیست و

معارف دین، ج ۱، ص: ۴۰

هر کدام حکمت دارد. من و چند تن از دوستانم واقعاً مشکل داریم؛ یعنی در برزخ وحشتناکی قرار داریم. امیدوارم این مقدمه حوصله‌تان را سر نبرده باشد؛ چرا که ذکر آن لازم بود.

امّا بحث کلی ما درباره خداست و مهم‌ترین بخش آن بحث از اراده خداست. من درباره آن چیزهای مختلفی شنیده‌ام؛ امّا می‌خواهم نظر جامع شما را هم بدانم. بدانم که اراده خدا کجای این عالم هستی است؟ کجای زندگی و آینده انسان است؟ اراده خدا با اراده انسان چه ارتباطی دارد؟ روابط طولی و عرضی در این مورد خاص، اصلاً برایم قابل قبول نیست. (لازم به توضیح است که من فردی منطقی هستم و بیشتر بر استدلال منطقی و عقلی تکیه دارم؛ البته به معنویات و نامحسوسات هم کاملاً توجه دارم و شاید این موارد دلیل بر ناآگاهی و نادانی من باشد.)

در ادامه این که: اراده خدا چگونه زندگی انسان را تغییر می‌دهد؟ (سرنوشت انسان و اراده خدا و اراده انسان هم‌زمان وجود دارند؛ ولی در عین حال در یک زمان با هم منافات دارند؛ یعنی قبول یکی مستلزم نفی دیگر است. اگر اراده خدا باشد، کارهای ما جبری است و اگر اراده انسان باشد، اراده خدا زیر سؤال می‌رود.)

قضا و قدر و تقدیر و سرنوشت همگی تحت تأثیر دعا و نیایش قرار دارند؛ ولی در این میان اراده خدا - که باید همان تقدیر باشد - تحت تأثیر درخواست انسان عوض می‌شود؛ یعنی انسان می‌تواند سرنوشت خود را تغییر دهد و با اراده خدا مقابله کند. بنابراین سرنوشت انسان دست خودش است. در این میان، دانایی خدا نسبت به سرنوشت انسان و اراده او تحت تأثیر کارهای انسان (به غیر از دعا) می‌باشد؛ یعنی انسان با کارهای خود سرنوشت خود را رقم می‌زند ....

نمی‌دانم که توانستم منظور خود را آنچنان که باید، درست مطرح کنم یا خیر. به هر حال شما به اختیار خودتان یک مطلب جامع و کامل درباره این مطالب برایم بنویسید؛ که این موضوع و حل آن خیلی مهم و حتی حیاتی است. البته سؤالات من خیلی زیاد و فرصت، اندک است. امیدوارم با پاسخ گفتن به این سؤال هم گره کور اعتقادی من رفع شود و هم بر هر آنچه که تا کنون شنیده‌ام،

خطّ بطلان کشیده شود. (به امید خدا).

ج- نامه حاکی از روحیه کنجکاو و کاوشگر جناب‌عالی واصل شد. این رشته‌ای که شما درباره آن وارد کاوش شده‌اید، دارای شعب و برانگیزنده سؤالات بسیار است؛ که بشر تا بوده با آن کلنجار رفته و تا هست با آن دست و پنجه نرم خواهد نمود و چه بسا که بسیاری از آنها لاینحل باقی بماند؛ چنان‌که بسیاری از آنها هم حل شده و به سؤالات مربوط به آنها پاسخ داده شده و یا بسا در آینده به آن سؤالات پاسخ شافی و کافی داده شود.

معارف دین، ج ۱، ص: ۴۱

معلومات بشر هر چه هم زیاد باشد و زیاد و زیاده‌تر شود، در مقابل مجهولاتش چیزی به حساب نمی‌آید و هر چه معلومات او بیشتر می‌شود سؤالاتش مضاعف می‌گردد و گمان نمی‌رود روزی برسد که بشر به اکتشاف و کسب آگاهی بیشتر و رفع جهل و نادانی خود نیازمند نباشد؛ بنابراین حسّ کنجکاو و کاوشگری او هیچ‌گاه از فعالیت باز نمی‌ایستد. در این میان هم بسیاری از این کاوشگران که از عقول نادره و نابغه بشر هستند و در این اقیانوس پهناور، عمر خود را به تحقیق و پژوهش گذرانیده و پاسخ‌های بسیار به سؤالات کسانی چون بنده و جناب‌عالی داده‌اند، این‌گونه این عالم پر از استفهام را توصیف کرده‌اند که یکی می‌گوید:

دل گر چه در این بادیه بسیار شتافت یک موی ندانست و بسی موی شکافت

اندر دل من هزار خورشید بتافت لیکن به کمال ذره‌ای راه نیافت

دیگری می‌گوید:

هر گز دل من ز علم محروم نشد کم ماند ز اسرار که مفهوم نشد

هفتاد و دو سال جهد کردم شب و روز معلوم شد که هیچ معلوم نشد

نه این که بخواهد بگوید همه معلوماتم مجهولات است؛ بلکه غرض این است که عمر هفتاد و دو ساله، بلکه هفتاد هزار ساله هم برای کاوش و طلب کافی نیست و این میدان بی‌کرانه و نامتناهی است.

یکی هم به زبان عربی می‌گوید:

مالتزّاب و للعلوم و إنّما یسعی لیعلم أنه لایعلم

قرآن هم به انسان در هر کجا و در هر مرتبه از علم که باشد دستور می‌دهد: (قل ربّ زدنی علماً) [۵۵]؛ مبدا در راه تحصیل علم بایستی و وقوف کنی.

سؤالات انسان اگر از قسم سؤالاتی می‌باشد که در ذهن جناب‌عالی است، این سؤالات چند قسم است: یک قسمش سؤالاتی است که اصلاً انسان، توانایی و استعداد دریافت جواب آنها را ندارد؛ بلکه سؤال و پرسش او نشانه کم علمی او است و وقتی به مرتبه‌ای از علم و آگاهی می‌رسد، می‌فهمد که این سؤال حقّ او نیست.

قسم دوم سؤالاتی است که پاسخ دارد؛ ولی عقل پاسخگوی آن نیست و فقط از وحی و دانش دریافت شده از عالم غیب، باید پاسخ آن را گرفت؛ که طبعاً در این مسایل باید به علمای متخصص در فنّ تفسیر و حدیث و علوم اسلامی رجوع نمود.

قسم سوم سؤالاتی است که جواب دارد و عقل و تفکر سالم پاسخگوی آنها است؛ که البته این قسم هم مراتب و ردیف‌هایی دارد و فقط عقلای بزرگ و دانشمندی که در

معارف دین، ج ۱، ص: ۴۲

علوم عقلی و نقلی عمرشان را گذرانده باشند- امثال «خواجه طوسی» ها و «علّامه حلّی» ها- می‌توانند به ردیف‌های بالای آن پاسخ صحیح و قانع کننده بدهند.

قسم چهارم هم سؤالاتی است که علوم متداول، مانند: شیمی و فیزیک و معرفه الاعضاء و معرفه النبات و معرفه الحیوان و ... به آنها

پاسخ می‌دهند.

بنابراین اگر سؤالات از ردیف اول یا نزدیک به آن باشد، باید از ابتدا بدانیم که نه خود به پاسخ آن خواهیم رسید و نه از کسی پاسخ صحیح آن را دریافت می‌کنیم. معرفت و علم در اینجا این است که بفهمیم این سؤالات قابل طرح نیست؛ نظیر سؤال از حقیقت کنه ذات خدا و صفات ذاتیه او.

اگر این پرسش‌ها از ردیف دوم باشد، جوابگوی آن فقط مکتب انبیا است و به هر حال، عقل جوابگوی آن نیست؛ نظیر سؤال از کیفیت حشر و نشر و مواقف بعد از آن.

در مکتب علمی اسلام حدود و مرزهای همه این سؤالات و پاسخ‌های آنها بیان شده است و این پاسخ‌ها باید معقول و آگاهانه باشد. مقصود شما از این که جواب، روشنفکرانه باشد، معلوم نشد. عرض کردم برای بعضی سؤالات باید به نواغ عالم عقل و علم و عقول کبیره رجوع نمود؛ به کسانی که از کل این عالم و اوضاع آن تفاسیر معقول و آرامبخش و تحیر برانداز دارند و عالم را با معنی می‌دانند؛ نه آنان که عمرشان در تحیر و سرگردانی و ایراد و اشکال به این عالم گذشته و سراپای وجودشان را یأس و ناامیدی و بدبینی گرفته و با هیچ پاسخ و معنایی قانع نمی‌شوند و تا جایی پیش می‌روند که اساس این عالم را عبث و وجود خود و همه را بی‌هدف و بی‌فایده می‌دانند و بالاخره عمرشان در ایراد و اشکال به تمام کاینات طی می‌شود و عاقبت؛ مرگ را بر حیات ترجیح می‌دهند و به خودکشی و انتحار دست می‌زنند. آنها نه روشنفکرند و نه سعادتمند.

ما پیرو مکتب قرآنیم که هدایت‌های آن بهترین وسیله آرامش و نجات از سرگردانی و تحیر است و ایمان به قضاء و قدر الهی نیز این آرامش روحی را ثابت و مستحکم می‌سازد.

برادر عزیز! در این جا، مطالب بسیار است و اگر شما نوشته‌اید «سؤالات بنده خیلی زیاد و فرصت اندک است»، متأسفانه یا خوشبختانه فرصت حقیر نیز خیلی کمتر است؛ با این همه اگر چه از نامه جناب عالی نقطه نظرات و ابهاماتی که در ذهن دارید، برای اینجانب کاملاً روشن نشده است و اگر موضوع به موضوع سؤالات خود را طرح کرده بودید، بسا که جواب وافی‌تر بیان می‌شد؛ عرض می‌کنم:

معارف دین، ج ۱، ص: ۴۳

اما اراده خداوند متعال شمول عام دارد و همه عالم با اراده او موجود و برپا است. به فرموده «محقق طوسی»- آن عقل بزرگ و کم نظیر:-

هر چیز که هست آن چنان می‌باید و آن چیز که آن چنان نمی‌باید نیست

این عالم از آنچه نامرئی است و از آنچه مرئی است- از جماد و نبات و حیوان و انسان (انسان مختار)- همه به اراده او برقرار است. اراده خدا در همه جای عالم هستی وجود دارد. در همه اوضاع زندگی، انسان، فاعل بالااختیار است و انسان، فاعل بالااختیار و به اراده او است. ارتباط اراده و اختیار او با اراده و اختیار انسان، این است که انسان را با اراده و اختیار آفریده است و مثل حیوانات بی‌اختیار، یا مثل جماد و نبات، بی‌اراده نیافریده است. و از همین جا معنای بلند و عرفانی (ما أصابك من حسنۃ فمن الله و ما أصابك من سيئه فمن نفسك) [۵۶] معلوم می‌شود که این جبر نیست و عین اختیار است. و این ممکن است یکی از معانی کلام معجز نظام امام علیه السلام- و هدایت تام و تمام اهل بیت وحی علیهم السلام- باشد که فرمودند

: «الاجبر و لا تفویض بل امر بین امرین و منزله بین منزلتین». [۵۷]

بیان دیگر اراده خدا این است که: انسان در هر جریان و امری که باید یکی از دو طرف ایجاب و سلب را اختیار کند، در اختیار یکی از دو طرف مجبور یا مضطر است؛ ولی در انتخاب خصوص احد طرفین آزاد و مختار است و این هم معنای دیگری از «امر بین امرین» است.

بیان سوم: انسان در تشریحات و آنچه در محدوده قانون گذاری و توییح و تشویق و تقدیر قرار می‌گیرد، مختار است و در تکویات و اموری که او را بر آن تقدیر یا توییح نمی‌نمایند، اختیار ندارد؛ که این هم یک معنی از «امر بین امرین» و عدم جبر می‌باشد. بیان چهارم: این که در همان محدوده‌هایی که انسان، فی‌الجمله مختار است، اختیار مطلق ندارد. انجام و تحقق و حصول هر امری شرایط بسیار دارد؛ چنان که موانع بسیار نیز دارد. بسیاری از این شرایط و موانع در اختیار انسان نیست؛ بلکه تا اندازه‌ای است که اختیار انسان در این محدوده، در تحقق یک امر یا جلوگیری از وقوع آن دخالت دارد و بدون اختیار او، وقوع یا لاوقوع صورت نمی‌پذیرد. پس این هم جبر است؛ یعنی بخشی از شرایط یا موانع فعل، در اختیار انسان نیست و هم اختیار است که معارف دین، ج ۱، ص: ۴۴

وقوع یا لاوقوع به اختیار انسان است و این نیز معنای دیگری از «امر بین امرین» می‌باشد.

بیانات دیگر نیز هست: قضا و قدر الهی نیز در این بین محفوظ است و نه با اختیار انسان، نه با عدل الهی و نه با قواعد عقلی دیگر سازگاری ندارند.

اصل اختیار بشر (نه به طور مطلق) بالوجدان ثابت و قابل انکار نیست. جبر و بی‌اختیاری و تأثیر قضا و قدر هم (نه به طور مطلق) در موارد خود، بالوجدان ثابت است و آن هم قابل انکار نیست. در این میان انسان باید با بال معرفت و بینش و عمل صالح، راه به سوی خدا را ادامه دهد و از این گونه افکار، تفسیرهای صحیح داشته باشد تا به سعادت دنیا و عقبی نایل شود.

البته این تذکرات ممکن است جامع الأطراف و شامل همه ابعاد مسایلی که ذهن شما را به خود مشغول ساخته، نباشد؛ اما امیدوارم تا حدی به مقاصد شما کمک باشد. و من الله التوفیق و علیه التکلان. والسلام علیکم و رحمۃ الله.

س- خداوند، همه انسان‌ها را با فطرتی پاک آفریده است. پس چگونه است که گاهی انسانهای بدی را می‌بینیم؟

ممکن است در جواب بفرمائید: روی فطرت پاک آنها را پرده‌هایی پوشانده است که در برخورد با عوالم طبیعی به وجود آمده‌اند؛ اما سؤال این است که: اصلاً چرا انسانی که خوب آفریده شده از اول بد می‌شود؟

ج- ضعف و از کار افتادن فطرت به جهات مختلف مربوط می‌شود که شاید ما به همه آنها احاطه نداشته باشیم. از آن جمله سوء تربیت و فساد محیط خانواده و جامعه و شرایط و موانع دیگر است. در حدیث است «کلّ مولود یولد علی الفطرة فأبواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه» [۵۸].

ولی این امور- چنانکه اشاره شد- متعدّد است و ما نمی‌توانیم به کلّ مقتضیات و شرایط و موانعی که در این مسیر است نسبت به اشخاص و افراد پی ببریم. اجمال مطلب این است که بر حسب آیه کریمه: (وَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) [۵۹] فطرت انسان بر استقامت و قبول دین حنیف و میانه (دین اسلام) است.

از آیه کریمه: (إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نَظْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً) [۶۰] نیز نکات دقیقی استفاده می‌شود.

معارف دین، ج ۱، ص: ۴۵

به هر صورت کاوش در این مسأله به طوری که انسان بتواند کلّ عوامل و روابط را درک کند، ظاهراً به جایی نمی‌رسد و اظهار عجز از درک اسرار قضا و قدر الهی- در عین ایمان به عدل خداوندی- علامت بلوغ عرفانی است. انسان باید اندیشه و تفکر را در همان راه‌هایی که به او نشان داده‌اند، به کار اندازد تا معرفتش به علم و حکمت باری تعالی زیاد شود و معلوماتش، اسرار و مجهولات را- که بی‌شمار است- توجیه نماید.

وقتی ما اجمالاً به خود مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم که فطرت ما علم را بر جهل، عدل را بر ظلم، و احسان و نیکی را بر اذیت و آزار ترجیح می‌دهد. دل ما می‌خواهد نام ما در ردیف علما، رادمشنان، سخاوتمندان، متواضعان، راستگویان، امانتداران و پرهیزگاران ثبت شود و این را نمی‌توانیم انکار کنیم؛ چنان که نمی‌توانیم انکار کنیم که نمی‌خواهیم ما را از ستمکاران، نادانان، بی‌ادبان،

بی‌رحمان، خیانت پیشگان، متکبران، زورگویان و ... بشمارند. حتی اگر خدای ناخواسته از این دسته باشیم، اگر ما را به این عناوین بخوانند ناراحت می‌شویم. اینها همه دلیل پاکی فطرت است و نشان می‌دهد که تعالیم اعتقادی و اخلاقی و احکام اجتماعی و نظامی اسلام، همه با فطرت انسان موافق است.

از سوی دیگر می‌دانیم که انسان اختیار و اراده دارد و به اختیار خود، همان‌گونه که در قرآن است: (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا) [۶۱] یا در طریق شکر و بندگی و اطاعت خدا قدم بر می‌دارد؛ یا راه کفران و ناسپاسی را اختیار می‌کند.

با این آگاهی و با ایمان به عدالت خدای عالم حکیم می‌دانیم که بر کسی از قضا و قدر الهی ظلم وارد نمی‌شود و خدا بندگان را چنان‌که باید کیفر یا پاداش می‌دهد. او به تمام شرایط و جریان‌هایی که هر بنده داشته، آگاه است. این ما نیستیم که بخواهیم به حساب بندگان خدا برسیم تا نیاز داشته باشیم که تمام علل محجوب شدن فطرت را بدانیم. آن‌که باید هر کسی را مطابق شرایطش جزا بدهد، همه را می‌داند.

بنابراین وظیفه ما تسلیم و اعتقاد به عدل و خدا و اختیار بشر و قضا و قدر و عمل به تعالیم الهی است. همان تسلیمی که اسماعیل - وقتی پدرش ابراهیم علیهما السلام - به او مأموریت ذبحش را اعلام نمود - اظهار کرد و گفت: (يَا بْتَ اَفْعَلْ مَا تَوْمَرُ سَتَجِدُنِي اِنْشَاءَ اللّٰهِ مِنَ الصّٰبِرِيْنَ) [۶۲].

از بنده، بندگی شایسته است و از خدا هم خدایی صادر می‌شود. البته اجمالاً توجه به این مطالب مفید و معرفت آموز است؛ اما نباید ابلیس مآبانه که گفت: (خَلَقْتَنِيْ مِنْ نّٰرٍ وَ

معارف دین، ج ۱، ص: ۴۶

خَلَقْتَهُ مِنْ طِيْنٍ)، [۶۳] افعال و احکام خدا را زیر سؤال برد و چون و چرا کرد؛ بلکه باید با نردبان عمل و عبادت جلو رفت. (والله العالم).

س - چرا خدا جهان را به وجود آورده است؟ آیا انسان برای چه آفریده شده و هدف از آفرینش او چیست؟

ج - هدف از آفرینش انسان، رسیدن او به کمال و برخورداری او از زندگی دایمی و مخلّد است؛ که با عبادت خداوند حاصل می‌شود. (والله العالم).

س - ما معتقدیم خدا انسان‌ها را برای امتحان آفریده است، آیا خدا نمی‌دانست که هر کدام از آنها چه کاره خواهد شد تا نیازی به خلقت باشد؟

ج - خداوند انسان را برای امتحان نیافریده و چنان‌چه در جواب سؤال قبل گفته شد، او برای رسیدن به زندگی سعادت‌مندانه جاوید و بی‌نهایت آفریده است؛ امّا او را در این دنیا در معرض امتحانات گوناگون قرار می‌دهد؛ نه برای این که وضعیّت بنده برای خدا روشن شود؛ چون خداوند عاقبت او را می‌داند؛ بلکه برای تربیت او و تحمّل مشقّت‌ها و ظهور و بروز عبودیت و تکمیل مقام او و نیز اتمام حجت بر او چنین می‌کند؛ تا به عذرهای غیرموجه متوسّل نشود و حقیقت، برای خود بنده آشکار گردد و امر به او مشتبه نشود. (والله العالم).

س ۴ - با اینکه خداوند از ازل می‌دانست که از مردم کارهای خلاف سر می‌زند، چگونه آنها را مجازات می‌کند؟

ج - مجازات خداوند منافات با علم مذکور ندارد؛ چون معاصی با اختیار خود عبد واقع شده و با اینکه می‌توانست ترک کند، انجام داده است. آنچه منافات با عذاب دارد، جبر است که بر حسب عقل و نقل، باطل است. (والله العالم).

معارف دین، ج ۱، ص: ۴۷



## اشاره

معارف دین، ج ۱، ص: ۴۹

## نبوت

س- آیا حضرت رسول اکرم- صلی الله علیه و آله وسلم- معجزه داشته است یا نه؟

ج- بلی؛ حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم- معجزات بسیار اظهار فرمودند؛ که از جمله آن‌ها قرآن مجید است که معجزه باقیه و پایدار آن حضرت بوده و برقرار است. قرآن مجید می‌فرماید: (قل لئن اجمعت الإنس و الجن علی أن یاتوا بمثل هذا القرآن لیاأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً) [۶۴]؛ که همین آیه اعلام اعجاز است.

شرح این معجزات و تعداد آن‌ها را می‌توانید با مراجعه به کتب تاریخ، به‌ویژه تواریخی که در موضوع حیات و زندگی نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم- نوشته شده است و همچنین در کتب تفسیر و ... بخوانید.

س- آیا حضرت رسول- صلی الله علیه و آله وسلم- از عالم غیب خبر داشته است یا خیر؟

ج- بلی؛ حضرت پیغمبر- صلی الله علیه و آله وسلم- مکرر خبر از غیب داده‌اند و در قرآن نیز اخبار متعددی از غیب وجود دارد که قطعاً و به طور متواتر این موضوع را ثابت کرده است.

س- در صورتی که حضرت رسول اکرم- صلی الله علیه و آله وسلم- علم غیب و معجزات نداشته، پس چگونه ائمه- علیهم السلام- علم غیب و معجزه داشته‌اند؟

ج- در جواب دو سؤال قبل گفته شد که پیغمبر- صلی الله علیه و آله وسلم- هم معجزه داشته‌اند و هم از امور آینده و پنهانی مکرر خبر داده‌اند و از ائمه علیهم السلام- نیز معجزه و اخبار از غیب مکرر صادر شده است.

س- نظر به این که حضرت رسول اکرم- صلی الله علیه و آله وسلم- دارای فرزند ذکور نبوده، پس سیادت از کجا به وجود آمده است؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۵۰

ج- چنان که همه می‌دانیم از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم- دختری به نام «فاطمه» و به لقب «سیده نساء العالمین» باقی مانده؛ که فرزندان بدون واسطه و با واسطه ایشان، مورد احترام عموم مردم هستند و به آنها سید و آقا می‌گوییم.

س- آیا انتخاب پیامبر به پیامبری، اکتسابی بوده یا انتصابی و یا این که هر دو قضیه را شامل می‌شود؟

منظور از اکتسابی این است که لیاقت کامل در او بوده است و در شخص دیگری نبوده که خداوند ایشان را به عنوان پیامبر تعیین کرده و یا اینکه خواست خدا بوده است که این شخص، با این مشخصات ظاهری پیامبر باشد. سؤال این است که: چرا زید یا عمرو پیامبر نشده در حالی که آنها هم انسان بوده‌اند و می‌توانستند به کسب مقام معنوی نایل آیند؟

ج- آنچه در مسأله نبوت و امامت معتبر است، نصب و گزینش الهی است مفهوم انتخابی و انتصابی که در عرف معاصر، نوع حکومت‌ها به آن تعیین می‌شوند، در آن بی‌موضوع است؛ زیرا نه انتخاب اکثریت افراد بشر در آن دخالت دارد و نه انتصاب فرد خاصی از بشر. این دو گونه تعیین، معایب و مفاسدی دارند و غالباً یا در همه جا، به گزینش واقعی منتهی نمی‌شود و از اغراض خصوصی و هواهای نفسانی و امیال مختلف مصون نمی‌ماند.

امّا گزینش الهی و برگزیدن به نبوت و رسالت یا امامت بر اساس صلاحیت‌ها و شرایط واقعی و شایستگی بوده و چون خداوند متعال آگاه و عالم بر آن است، همیشه اصلح واقعی برگزیده می‌شود.

بنابراین نبوت به نصب است؛ امّا به نصب خداوند عالم و حکیم نصب اصلح و الیق واقعی است؛ که در گزینش‌های انتخابی یا انتصابی بشری هرگز قابل تأمین و تضمین نیست و در یک کلمه: (الله أعلم حيث يجعل رسالته) [۶۵] است.

گزینش بشری، گزینش جاهل به حقایق و غیر مصون از خطا و اشتباه و در معرض پیروی از اغراض شخصی و هواهای نفسانی است. به هر حال، چه انتخابی و چه انتصابی باشد، این گزینش خداوند عالم الغیوب و حکیم و غنی، منزّه از خطا و اشتباه و مبرا از احتیاج به جلب نفع یا دفع ضرر است.

به طور کلی تفاوت نظام‌های شرعی و قوانین عادی در همین است که نظامات الهی از طرف خداوندی است که بر حسب اسمائے الحسنی - مثل: «الحاکم»، «المالک»، «العالم»، «الحکیم»، «القدّوس»، «الرحمن»، «الرحیم» و «اللطف» - صالح برای این معارف دین، ج ۱، ص: ۵۱

نصب، و تشریح این نظامات است. این صلاحیت، مختص به ذات اقدس او است و در آن واحد و یگانه و بی‌همتا است؛ و دیگران فاقد این صلاحیت‌ها و جاهل می‌باشند؛ بنابراین، گزینششان خواه انتصابی باشد یا انتخابی، هرگز مصون از خطا، یا حبّ و بغض، و یا اغراض شخصی و شهوانی و نواقص دیگر نیست.

بنابراین، پاسخ این سؤال که «چرا زید یا عمرو پیغمبر نشده‌اند» معلوم می‌شود؛ زیرا جواب این است که: (الله أعلم حيث يجعل رسالته)؛ برای این که شرط لازم در آنها و برای آنها فراهم نبوده است.

در خاتمه نکته ای که به طور فشرده به آن اشاره می‌شود، این است که: تنصیص نبی سابق بر نبوت پیغمبر لاحق، مثل تنصیص پیامبران گذشته بر نبوت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلّم - همچنین تنصیص پیغمبر بر امامت ائمه علیهم السلام - نصب و انتصاب بشری و عادی نیست؛ بلکه اعلام و اخبار از نصب الهی است.

س - به چه دلیل حضرت محمّد - صلی الله علیه و آله و سلّم - خاتم النبیین می‌باشند؛ در صورتی که تا روز قیامت فاصله زیادی است؟ و - نعوذ بالله - آیا ممکن است انسان کامل تری بیاید که شرایط آن حضرت را داشته باشد؟

ج - یکی از عقاید مسلمّه و ضروریّه اسلامیّه، عقیده به خاتمیت دین اسلام و خاتم الانبیا بودن حضرت رسول اعظم، محمّد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلّم - است؛ که بعد از آن حضرت و دین او، نه پیغمبری خواهد آمد و نه دینی کامل تر و جامع تر از آن خواهد بود.

دلایل آن از سمع، یعنی کتاب و سنت بسیار است؛ از جمله آیه کریمه (ما کان محمد أباً أحد من رجالکم ولكن رسول الله وخاتم النبیین) [۶۶]؛ و آیه ابتغاء: (ومن یتبع غیر الإسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین) [۶۷]؛ و آیات دیگر.

از جمله احادیث، حدیث معروف و متواتر «منزلت» است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم - به امیرالمؤمنین علیه السلام - فرمود:

«أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی» [۶۸]؛

و احادیث بسیار و معتبر دیگری نیز وجود دارد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۵۲

خلاصه، مسأله خاتمیت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلّم - به ادله قطعیه از کتاب و سنت و اجماع و اتفاق و ضرورت بین جمیع مسلمین، ثابت و مسلم است و طولانی شدن از منتهی این عالم موجب استبعاد آن نیست؛ چنان که اکنون که متجاوز از چهارده قرن از هجرت می‌گذرد، تحولاتی که در وضع تمدن و مظاهر زندگی بشر پیش آمده است، به مراتب بیشتر از تحولاتی است که در همه ادوار گذشته بوده؛ هم چنان تعالیم اسلام، زنده و عملی و جلوتر از هر عصر و زمان است.

س - چرا انبیا فقط در خاورمیانه مبعوث شده‌اند؟ و چرا فقط داستان‌های این عده معدود در قرآن کریم آمده و مخصوصاً داستان

حضرت موسی - علی نبینا وآله و علیه السلام - بیشتر مطرح شده است؟ آن دسته از مردم دنیا که دعوت انبیا به آنها نرسیده، چه وضعی دارند؟

ج- این گونه سؤال در مورد بعثت انبیا جدید نیست و به گونه‌هایی مطرح می‌شده؛ از جمله: در قرآن مجید از قول کفار نقل شده که می‌گفتند: و لولا- نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم [۶۹]. در مورد رسالت حضرت رسول اکرم - صلی الله علیه وآله - می‌گفتند: چرا قرآن بر مردی بزرگ از یکی از دو قریه نازل نشده است.

قرآن مجید در پاسخ به این قسم سؤالات می‌فرماید: الله أعلم حیث یجعل رسالته [۷۰]

قابل ذکر است که اولاً، این که فقط انبیا در خاورمیانه مبعوث شده باشند، از کجا معلوم شده است؟ ما از انبیا جز شمار اندکی که در قرآن مجید یا احادیث نام برده شده‌اند، کسی را نمی‌شناسیم. از کجا معلوم که ده‌ها هزار پیغمبری که مبعوث شده‌اند در سرزمینها و نقاط دیگر نبوده‌اند؟

ثانیاً، شرایط و ملاحظات بسیار در انتخاب و گزینش پیغمبر مورد ملاحظه است که خداوند باعث الانبیاء خود از آن آگاه است. در سرزمین‌هایی مانند: فلسطین، جزیره العرب، مکه و مدینه، رجال دین و مردان خدا و کسانی که آمادگی قبول دعوت حق را داشته باشند، بیشتر پرورش می‌یافته‌اند؛ چنان که مثلاً در یونان، فلاسفه بیشتر پیدایش داشته‌اند. در هر حال این امری است الهی و خدا از همه دانایتر به آن است. هر چه باشد و به هر جهتی که باشد، این پیغمبرانی که در قرآن مجید یاد شده‌اند، از این اراضی مبارکه بر خاسته‌اند.

معارف دین، ج ۱، ص: ۵۳

سرّ این که حکایت حضرت موسی بیشتر به میان آمده، مناسبت‌هایی است که برای عبرت دیگران تذکر آن لازم بوده است و روبرویی‌هایی است که مسلمانان با اهل کتاب داشته‌اند.

حق این است که طرح این سؤالات چندان مفید فایده نیست؛ و آنچه مهم است بررسی و ملاحظه دعوت انبیا و عمل به دستورات و تعلیمات آنهاست.

اما در رابطه با مردمی که در گذشته و حتی حال، دعوت انبیا به آنها نرسیده‌اند، باید گفت: مؤاخذه به تکالیفی که تبلیغ کرده‌اند، نیستند؛ زیرا حجّت بر آنها تمام نیست. قرآن در این باره می‌فرماید: وما کنا معذبین حتی نبعث رسولاً [۷۱]؛ از این رو با آنها به هر نحو که عدل الهی اقتضا کند، عمل می‌شود.

معارف دین، ج ۱، ص: ۵۵

## فصل چهارم: امامت

### اشاره

معارف دین، ج ۱، ص: ۵۷

### امامت

### حضرت علی (علیه السلام)

هدیه ناقابل به پیشگاه مقدّس حضرت مولی الموالی، امیرالمؤمنین، امام علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه - که به

درخواست بعضی از فضیله‌های محترم مدرسه مبارکه نوریه اصفهان مرقوم شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

و ماذا يقول الناس في مدح من أت مدائحه الغراء في محكم الذكر

\*\*\*

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنند سر انگشت و صفحه بشمارند

از آن شخصیت عظیم که بعد از رسول خدا، اشرف کلمات الهیه، اکبر آیات ربانیه، ادلّ دلایل جامع، اتمّ براهین ساطعه و وسایل کافیّه و مظهر العجائب و معدن الغرائب است و مالک کلّ عظمت‌های انسان مافوق و برتر و خلیفه الله بر حق است؛ و دوستی او عنوان صحیفه مؤمن و علامت طهارت مولد است.

اگر انسان همه زبان‌های گویا را در دهان داشته باشد و با هر کدام از آنها جاودانه مدح و ثنا بگوید، از حرف نخستین مدح او، بیشتر نخواهد گفت؛ و زبان حالش این شعر خواهد بود:

این شرح بی‌نهایت کز وصف یار گفتند حرفی است از هزاران کاندرا عبارت آمد

در آن میدانی که پیامبر اعظم، عقل کل، خاتم رسل و هادی سبیل، بر حسب احادیث معتبر و مشهور بین مسلمین، از آن حضرت آن همه تمجید و تعریف رسا و پر از معنی فرموده و او را با حق و با قرآن، و حق و قرآن را با او لازم‌الاتصال و غیر قابل افتراق دانسته و گاه فرموده است که:

معارف دین، ج ۱، ص: ۵۸

«لولا- أن تقول فيك طوائف من امتي ما قالت النصارى في عيسى بن مريم لقلت اليوم فيك مقالاً لا تمر بملاً من المسلمين إلّا و قد أخذوا التراب من تحت قدمك للبركة» [۷۲]

و گاهی با زبان معجز بیان و حقیقت ترجمان فرموده:

«لو أن البحر مداد و الرياض أقلام و الإنس كتّاب و الجن حساب ما أحصوا فضائلك يا أبا الحسن» [۷۳]

یا ارزش یکی از میادین جهاد آن مجاهد فی سبیل الله را در راه اعتلای کلمه الله و دفاع از حق، افضل از عبادت جنّ و انس، یا همه امت معرفی کرده، دیگران در مدح و ثنای آن حضرت چه می‌توانند بگویند؟ همه در برابر آفتاب جهان‌تاب محمّدی و دریای بیکران علم احمدی صلوات الله علیه- چون ذره و قطره، بلکه از آن هم کمترند.

حقیقت این است که با جمله‌ها و کلماتی که حروف آنها بیست و نه حرف بیشتر نیست، نمی‌توان از بزرگ بنده خاص و مخلص خدا که در آیات بسیاری از قرآن، خداوند متعال، خود او را وصف و مدح فرموده است، توصیف و ستایش کرد:

و إن قميصاً خيط من نسج تسعة و عشرين حرفاً عن معاليه قاصر

آنچه از آن امام عظیم و رهبر موحدان و پیشوای مجاهدان، سرور زهاد و دادگران و امیر مؤمنان مدح و ستایش شده- هر چه رسا و شیوا بوده- تنها به ناحیه‌ای از نواحی عظمت آن حضرت، اشاره شده است.

آن که در مجلس معاویه و به درخواست و اصرار او، امام را به این سخنان توصیف کرد:

«كان والله بعيد المدى شديد القوى تتفجر الحكمة من جوانبه و العلم من نواحيه، يستوحش من الدنيا و زهرتها و يأنس بالليل و وحشته و كان والله غزير الدمعة و طويل الفكرة، يحاسب نفسه إذا خلى و يقلب كفيه على ما مضى، يعجبه من اللباس القصير و من

المعاش الخشن و كان فينا كأحدنا...» [۷۴]

و آن که با این جمله کوتاه

«احتیاج الكل إليه و استغناؤه عن الكل دلیل علی أنه إمام الكل» [۷۵]

( او را ستود؛ و آن که در وصف کلام ایشان می گفت:

«کلامه فوق کلام المخلوق و دون کلام الخالق» [۷۶]

معارف دین، ج ۱، ص: ۵۹

و آن که می گفت:

«لولا علی لهلك عمر» [۷۷] و «لولا سيفه لما قام للإسلام عمود» [۷۸]

( و آن که می گفت:

«قتل فی محراب عبادته لشده عدله»

و آن بانوی شجاع و با معرفتی که او را در حضور معاویه به این دو شعر، مدح نمود:

صَلَّى الإله علی جسم تضمَّنه قبر فأصبح فيه العدل مدفونا

قد حالف العدل لا بیغی به بدلا و صار بالعدل و الإیمان مقرونا [۷۹]

و آن مرد مسیحی که آن شخصیت بزرگ آفرینش و آن یگانه نمایش کمال وجود محمدی را به این جمله ستایش کرده است:

«فی عقیدتی أن علی بن أبی طالب اول عربی لازم الروح الکلیه فجاورها و سامرها» [۸۰]

و آن شاعر پاک نهاد که سروده است:

ابردوش پیغمبر پاک رای خدا دست سود و خداوند پای

و آن که این شرف و عزت را به این بیان شرح داد:

النبي المصطفى قال لنالیه المعراج لما صعده

وضع الله علی ظهري یدافأرانی القلب أن قد برده

و علی واضع رجلیه لی بمکان وضع الله یده

هر یک به منقبتی از مناقب آن حضرت اشارتی کرده‌اند. چهارده قرن است که علما و حکما از فضایل او گفته‌اند و تا علم، فضیلت،

زهد، عدل و کمالات انسانی مورد ستایش است، آیندگان نیز او را ستایش خواهند کرد.

و با وجود این قصاید و اشعار بی شمار و هزاران کتاب و مقاله که جهت شرح شخصیت این انسان اکمل و والا نوشته و همه داد

سخن داده‌اند، باز هم همانند روزهای نخست برای گویندگان و اندیشمندان، مجال سخن باز است و بلکه زمینه آن بیش از پیش

مهیا است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۶۰

همان گونه که در احادیث شریفه بیان شده است، علی علیه السلام - معجزه‌ای است که خدا به رسول گرامی اش خاتم الانبیاء -

صلی الله علیه و آله - عطا فرمود. معجزه‌ای که از همه معجزات انبیای گذشته، بزرگتر و حیرت انگیزتر است و شایسته است که

بگویم: این سخن حضرت صادق علیه السلام - که فرمودند:

«الصورة الانسانية هی أكبر حجج الله علی خلقه و هی الكتاب الذی کتبه بیده و هی الهيكل الذی بناه بحکمه و هی مجموع صور

العالمین و هی المختصر من العلوم فی اللوح المحفوظ

« به واسطه شخصیتی چون علی علیه السلام - بیان واقع و حقیقت می شود.

با عالم بزرگ معتزله - ابن ابی الحدید - هم نوا شده و بگویم:

هو النبا المکنون و الجوهر الذی تجسد من نور من القدس زاهر  
و ذو المعجزات الواضحات أقلها الظهور علی مستودعات السرائر  
و وارث علم المصطفی و شقیقه أختاً و نظیر فی العلی والأواصر  
ألا إنما التوحید لولا علومه لعرضه ضلیل و نهبه کافر

پس، سزاوارست که زمین ادب ببوسیم و خداوند متعال را به نعمت ولایت آن حضرت و فرزندان بزرگوارش تا حضرت صاحب وقت و ولی عصر و مالک امر، مولانا المهدی- ارواح العالمین له الفداء- حمد و سپاس بگوییم:

«الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایه أمير المؤمنین و الأئمة المعصومین سیما خاتمهم و قائمهم صلوات الله علیهم أجمعین.»  
س- چنانچه دیده می‌شود بسیاری از علمای عامه و به اصطلاح، اهل سنت، فضایل و مناقب امیرالمؤمنین علی- علیه السلام- را در سطح بسیار عالی و مافوق عادی تصدیق کرده و صریحاً به فضایل آن حضرت اقرار و اعتراف می‌کنند؛ و اکثراً در این که هر کس در راه امیرالمؤمنین- علیه السلام- برود و او را در امر دین، امام خود قرار دهد به راه صواب رفته است، اختلافی ندارند؛ پس چرا و چگونه است که راه خود را ترک نمی‌کنند و خود را در زمره شیعیان وارد نمی‌سازند؟

ج- این موضوع که بسیاری از مخالفان حق و کسانی که باطل را تأیید و ترویج می‌کنند و زبانشان را در کار و خدمت به اهل باطل قرار می‌دهند، به حق اعتراف می‌نمایند و در ضمن گفتارشان خود آگاه یا ناخودآگاه، باطلی را که ترویج و تبلیغ می‌نمایند، محکوم می‌سازند و، با اهل حق هم صدا می‌شوند، سابقه زیاد دارد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۶۱

و در تمام اعصار و بیشتر مواقعی که حق و باطل با هم مواجه و روبرو شده‌اند، دیده شده و دیده می‌شود که بسیاری از مشرکان و بت پرستان متفقاً عقیده توحید را می‌ستایند. بسیاری از نصاری و مسیحی‌ها و ارباب مذاهب دیگر از اسلام، ستایش‌های صریح و پرمغز نموده و آن را یگانه راه نجات می‌شناسند؛ و اعجاز قرآن و رسالت پیغمبر اسلام را تصدیق کرده‌اند. با این وجود در همان عالم مسیحیت خود باقی مانده‌اند، تا این که مرده‌اند. حتی در مواجهه‌های سیاسی و خصوصی و شخصی و غیرمذهبی نیز مکرر دیده می‌شود، که گاه آن که بر باطل است، به فضیلت طرف مقابل خود اعتراف می‌نماید.

این مسأله، علل و عوامل مختلف دارد؛ که همه موارد و عوامل، یا بعضی از آنها در آن مؤثر واقع می‌گردد:

۱- گاهی فضایل مناقب در یک طرف به قدری روشن است که طرف دیگر نمی‌تواند آن فضایل را انکار نماید؛ زیرا مردم و حتی طرف‌دارانش از گزاف‌گویی او متنفر می‌شوند؛ بنابراین طرف او در لباس اقرار به فضیلت او با وی طرفیت می‌کند و موقعیت خود را تثبیت می‌نماید؛ مانند: معاویه و عمر؛ معاویه منکر فضایل حضرت علی نمی‌شود؛ ولی خون عثمان را به گردن آن حضرت می‌اندازد.

۲- گاهی اقرار و اعتراف، ناخودآگاه و با عدم توجه به لوازم آن انجام می‌شود؛ مانند شخصی که در ضمن محاکمه، مطالبی می‌گوید که طرف با همان مطالب، او را محکوم می‌کند و به آن مطالب استناد می‌نماید.

۳- گاهی حب و دوستی، تقیید و مانوس شدن به مطالبی، شخص را وادار به توجیه و تأویل می‌کند.

۴- گاهی ترس و بیم، مانع از تصریح در بیان حق می‌شود؛ چنان که بسیاری از علمای عامه- مانند صاحب «شواهد التنزیل»- چنین هستند.

۵- از همه بالاتر حب جاه نیز تأثیر دارد. افراد بسیاری هستند که از بطلان یک مرام را اطلاع دارند؛ اما از آن دست بر نمی‌دارند.

۶- گاه یک نوع سفاهت و نادانی وجود دارد؛ همان گونه که درباره «سلطان محمد خدابنده» گفته شده است که وقتی سؤالی مانند این را پرسید، یکی از علما در جواب او گفت:

أتعجب من أصحاب أحمد إذ رضوا بتأخير ذي فضل و تقديم ذي جهل

و أصحاب موسى في زمان حياته رضوا بدلا عن خالق الكون بالعجل

۷- در مورد خصومت و انکار حضرت علی علیه السلام - خصوصیت دیگری نیز وجود دارد و آن عدم طیب ولادت و نفاق است؛ که موجب می‌شود آن حضرت را با

معارف دین، ج ۱، ص: ۶۲

اقرار به فضایل، دوست ندارند، یا در مرتبه‌ای که در آن قرار گرفته است، او را قبول نداشته باشند.

س- آیا روایتی که در آن گفته شده حضرت علی - علیه السلام - را با رسن پیچیده‌اند و ایشان را برای بیعت با ابوبکر به مسجد برده‌اند صحت دارد؟

ج- این مطلب، منقول و مشهور است و از غاصبین خلافت که می‌دانستند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام - مأمور به صبر است، هیچ استبعادی ندارد. چنان‌که ادامه دهندگان راه آنها، اهل بیت حضرت سیدالشهداء - علیه السلام - را به یک رسن بسته بودند و با این حال وارد مجلس یزید - علیه‌اللعنه - کردند و غل جامعه به گردن خدا حضرت امام سجاد - علیه السلام - انداخته بودند و همین رفتار نیز با موسی بن جعفر - علیه السلام - در زندان نیز انجام شد.

س- می‌دانیم حضرت علی - علیه السلام - در هنگام نماز به چیزی غیر از خدا توجه نداشتند. در روایت است که تیری از پای آن حضرت در هنگامی که مشغول نماز بودند، برگرفتند و ایشان متوجه نشدند؛ بنابراین چرا به هنگام رکوع متوجه فقیر داخل مسجد شدند و انگشتر خود را به او دادند؟

ج- قلوب اولیاء الله تحت تصرف و اختیار خدا است؛ چنان‌که در حدیث قدسی منقول است

: «قلب المؤمن بین إصبعین من أصابع الرحمان یقلبه کیف یشاء». [۸۱]

بنابراین جایز است حضرت با همان حال توجه کامل به خدا، من جانب الله متوجه فقیر شده باشند. بر این معنی روایات بسیار دلالت دارد؛ مانند حدیث قدسی:

«ما یتقرب عبدی إلی بشیء أحب الی مما افترضته علیه و إنه لیتقرب إلی بالنافله حتی احبه فإذا أحبته كنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده الّتی یبطش بها إن دعانی اجبته و ان سألتنی أعطیته» [۸۲]

(و شاید معنی آیه شریفه (وما رمیت إذ رمیت ولكن الله رمی). [۸۳] همین باشد در این جا نکات و مطالب دقیق و رقیق بسیار است که مجال بیانش نیست.

معارف دین، ج ۱، ص: ۶۳

س- با وجود اهمیتی که ولایت حضرت امیر - علیه السلام - در مذهب شیعه دارد، سرّ این که در اذان و اقامه و تشهد نماز، شهادت به امامت آن بزرگوار مقرر و تصریح نشده - مگر به عنوان تیمن و تبرک - چیست؟

ج- مقامات کلام و موارد آن مختلف است و بلاغت تکلم و سخن گفتن، با توجه به مقتضای حال است. گاهی مقام، مقام اجمال است و گاهی مقام تفصیل. در این موارد (اذان و اقامه و تشهد) مقام، مقام تفصیل نیست؛ و غرض، شهادت دادن است به جمله‌ای که جامع و شامل جمیع عقاید حقّه باشد؛ و تمام دعوت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم - و رسالت ایشان را در کمال ایجاز و اختصار فرا بگیرد. تفصیل دادن در این مقام، نقض غرض و خلاف بلاغت و قواعد ادبی است و سبب می‌شود که کلام از نظم خود خارج شود.

شهادت به توحید با همین جمله، متضمن شهادت به تمام عقاید حقّه در مورد خدا و صفات او - عزّاسمه - از وحدانیت و سایر صفات ثبوتیه و سلبیه است. تفصیل آن در این جا، نه مناسب اذان و اقامه است و نه مناسب تشهد؛ زیرا سبب اطاله کلام در جائی

می‌شود که در آنجا اختصار و اجمال، نه تنها مناسب، بلکه لازم است.

هم‌چنین شهادت به رسالت، شهادت به تمام عقایدی است که با ارشاد و هدایت و بیان مقام رسالت از امامت، معاد و حشر و نشر، بهشت و دوزخ، فروع دین، احکام و غیرها اثبات می‌شود و تفصیل این مطالب نیز در اذان و اقامه و تشهّد، خلاف بلاغت و سبب اطاله کلام است.

بنابراین جمله‌ای آورده شده که متضمّن همه عقاید، و هم‌چنین دعوت اسلام است. شهادت به امامت نیز مانند شهادت بر معاد و موافق پس از مرگ و غیره، واجب نشده؛ چون در این جا غرض، ایجاز و اختصار است.

معارف دین؛ ج ۱؛ ص ۶۳

یکی از این مطالب - که فرع شهادت به رسالت است - مذکور می‌گردید، ایراد می‌شد که: چرا موضوع دیگر ذکر نشده؛ و اگر آن موضوع هم ذکر می‌شد، ایراد می‌گردید: چرا فلان موضوع دیگر ذکر نشده؟ (و هلم جرأ). چنان چه به عنوان مثال اگر اسم مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام - ذکر می‌شد، باز گفته می‌شد: چرا با وجود اهمّیتی که دارد، اسامی شریف سایر ائمه علیه السلام - ذکر نشده؟ و چرا به اسم مبارک حضرت صاحب الزمان ارواحنا له الفدا - اشاره نشده؟ و اگر آن هم ذکر می‌شد، می‌گفتند: چرا راز غیبت و طول عمر آن حضرت - با وجود اهمّیتی که دارد - ذکر نشده؟ و خلاصه از این «چرا» ها زیاد گفته می‌شد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۶۴

پاسخ این است که این جا مکان و محلّ مناسب برای تفصیل این امور نیست؛ و گرنه تفصیل داده می‌شد. مقتضای بلاغت و ایجاز این است که به موضوعی که اساس همه موضوعات و عقاید اسلامی، و متضمّن شهادت به کلیه امور مذکور است، شهادت داده شود تا همه مسایل، بر اساس آن احراز و اثبات شود.

در این راستا ممکن است این نکته نیز معلوم شود که شهادت به ولایت، نه به قصد ورود، بلکه به قصد مطلق محبّوبیت این شهادت، در این جا مانع و اشکالی ندارد؛ زیرا آن چه به عنوان وظیفه و تکلیف در مقام اذان و اقامه و تشهّد است، همین است و بیش از این در شهادت نیست؛ اما به عنوان مطلق محبّوبیت خصوص در اذان و اقامه به این صورت که اذان و اقامه به قصد جزئیت، گفته نشود، با توجّه به عدم ایراد اقرار و اعتراف به سایر عقاید حقّه، به مقداری که فصل طویل بین فصول اذان نشود، در واقع اشکالی ندارد و نه تنها جایز، بلکه راجح است؛ و هیچ گونه دلیلی بر عدم جواز آن نیست.

لازم به تذکر است که علاوه بر آنچه گفته شد، بعضی نکات دیگر نیز در نظر است که چون همین قدر که گفته شد برای اهل بصیرت کافی است، به آن بسنده شد.

تذکر دیگر این است که: مسأله ولایت، مسأله‌ای است که از آغاز بعثت مطرح بوده است. در تفسیر آیه شریفه و أندر عشیرتک الأقرین [۸۴] در کتب عامّه و خاصّه روایت شده است که: پیغمبر - صلّی الله علیه و آله و سلّم - از همان آغاز بعثت که مأمور به دعوت و انذار خویشاوندان و اقربای خود گردیدند، این موضوع را بر آنها عرضه داشته و به صراحت، علی - علیه السلام - را به خلافت و ولایت امری پس از خود تعیین فرمودند و سپس در موارد متعدّد دیگری نیز آن را اعلام کردند و سرانجام در غدیر خم آن را با رسمیت و تشریفات، به همگان ابلاغ فرمودند.

س - چرا در حدیث شریف غدیر، خلافت و جانشینی امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - به لفظ «خلیفه» عنوان نشده است تا ایراداتی که در دلالت ولی و مولی بر ولایت و زعامت و زمامداری امور شده است - اگر چه غیر وارد باشد - مطرح نشود؟

ج - اولاً، وقتی اغراض نفسانی و سیاسی و دنیوی در بین باشد، با هر شکل و هر لفظی این مطلب یا هر مطلب دیگر ادا و بیان شود،



صاحبان اغراض، ایراد می‌گیرند. اگر در موقف عظیم غدیر، به جای ولی و مولی، هر کلمه دیگر همانند همین لفظ خلیفه گفته می‌شد، مثل ولی و مولی به آن ایراد می‌گرفتند. مثلاً در اطلاق متعلق آن حرفی می‌زدند؛ یا مثلاً «أنت الخلیفه بعدی» را به بعد از سه نفر معنی می‌کردند. و بالاخره

معارف دین، ج ۱، ص: ۶۵

اگر هر تأکید و تصریحی می‌شد، اصل مسأله نظام و حکومت را خارج از محدوده رسالت می‌شمردند و آن را یک رأی شخصی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - معرفی می‌نمودند و اجتهاد خود را حاکم بر آن قرار می‌دادند.

اهل نظر و تحقیق با این که می‌بینند وقتی رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - دوات و قلم و کاغذ می‌خواهد تا آن وصیتی را که با عمل به آن هرگز ائمت گمراه نگردند، بنویسد و با این که کلامش در نهایت صراحت بود و هیچ گونه توجیه و تأویل بر نمی‌داشت و رد آن ممکن نمی‌نمود، با آن گونه القای شبهه روبرو گردید که «غلب علیه الوجع» یا «إن الرجل لیهجر» گفتند؛ و با این بیان، در کمال وقاحت بدان حضرت اعلام کردند که اگر هم بنویسی و وصیت بنمایی، ما با شبهه هذیان گویی آن را رد می‌کنیم. پس، اگر بعد از این شبهه هم وصیت خود را می‌نوشت، آن را معتبر نمی‌شمردند. از این رو دیگر نباید انتظار داشت که اهل هواهای نفسانی و جاه طلبان مغرض با الفاظ و کلمات بازی نکنند و ظاهر و صریح آنها را مورد شبهه و ایراد قرار ندهند.

چنانچه کسی گمان کند که اگر به این لفظ یا لفظ دیگر می‌فرمود، مورد شبهه اهل هوی نمی‌شد، اشتباه است. حتی مثلاً آیات قرآن مجید که در کمال صراحت، بر توحید - که اساس دعوت قرآن کریم است - تأکید دارد، اشخاصی آنها را به معنای شرک آمیز، موافق با آرای باطله خود معنی می‌کنند.

اولاً، میزان و حاکم در استفاده از کلام اشخاص و قرآن و حدیث، عقل مستقیم و انصاف است که شخص باید حقایق را بر اساس آن، از نصوص موجود استخراج نماید.

ثانیاً، در روایات صحیحه متعدّد، از امیرالمؤمنین علیه السلام - تعبیر به «خلیفه» شده است که از نخستین موارد آن اوایل بعثت، هنگام نزول آیه کریمه أنذر عشیرتک الأقربین [۸۵] می‌باشد.

در حدیث متواتر تقلین که بر وجوب ارجاع ائمت به عترت پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - صراحت دارد و امان از ضلالت و گمراهی، منحصر به آن اعلام شده، در بعضی الفاظ آن صریحاً حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم - فرمود: «إنی تارک فیکم خلیفتین» [۸۶]

با این همه شخصی که در تاریخ و حدیث و جوامع و سنن و صحاح اهل سنت تخصص دارد، در می‌یابد از موضوعاتی که به طور شایسته مورد اعتنا قرار نگرفته و از اشخاصی که کمتر از آنها کسب علم دین شده است، اهل بیت علیهم السلام - هستند. حتی

معارف دین، ج ۱، ص: ۶۶

کسانی چون «بخاری» در - «صحیح» - روایات بسیاری از فسیاق و فجره و افراد فاسد العقیده ذکر کرده است؛ و از ائمه اهل بیت علیهم السلام - و شخصیتی مانند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام - حتی یک روایت نیز نقل نموده است. غرض این است که وقتی اغراض و سیاست‌ها و آرای مبدعانه جلوی چشم بصیرت و بینش انسان را گرفته باشد، انکار حق از او عجیب و بعید نیست.

ثالثاً، اگر چه این چند جمله مشهور از این خطبه متواتر، ثابت و مورد اتفاق بین فریقین است؛ اما از کل جریان این اعلام و ابلاغ و برنامه تاریخی آن استفاده می‌شود که خطبه بیشتر از این‌ها بوده و در این چند جمله، خلاصه نشده است؛ و در کتب حدیث شیعه - که مفصل این خطبه روایت شده - هم کلمه خلافت و هم تنصیب بر امامت ائمه علیهم السلام - به ویژه حضرت صاحب الزمان علیه الصلاة والسلام - وجود دارد.

بنابراین جملات مشهور، دلیل بر این نیست که کل خطبه، این چند جمله بوده است. و علت این که روی این جملات، بحث و

بررسی و استدلال شده، اتفاق شیعه و سنی بر روایت آنها است.

رابعاً، وجه دیگر، تکیه بر نقل خصوص این جمله‌های کثیرالمعنی و عنایتی است که بزرگان- خلفاً عن سلف- به آنها داشته‌اند. بیان ولایت و اولویت با نفس و اموال، برای امیرالمؤمنین علیه السّلام- است؛ که بر حسب خطبه غدیر- که به خطبه و حدیث ولایت معروف و مشهور شده- این ولایت حتی در زمان شخص رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- برای امیرالمؤمنین علیه السّلام- ثابت است و به غیبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم- از مکان یا زمان، توقّف ندارد.

بدیهی است این ولایت از لحاظ این که باید مانند سایر مسایلی که به وحی الهی به وسیله پیغمبر اعلام می‌شود، از طرف صاحب مقام نبوت ابلاغ شود، نسبت به مقام نبوت بلکه نسبت به ولایت پیغمبر فرع است و دایره‌اش از ولایت پیغمبر- که شامل ولایت بر ولی الله نیز هست- محدودتر بوده و اطلاق و شمول ولایت پیغمبر را ندارد؛ اما نسبت به ماسوای پیغمبر، با ولایت پیغمبر بر ماسوا فرقی ندارد. و خلاصه فرقی که ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام- با ولایت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم- دارد، این است که رسول الله بر امیرالمؤمنین نیز مانند سایر ائمت ولایت دارد؛ در حالی که رسول الله تحت ولایت احدی غیر از خداوند متعال قرار ندارد.

به هر حال اثبات این ولایت در دایره و محدوده ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم- برای امیرالمؤمنین علیه السّلام- از تعبیر به خلافت و جانشینی، در افاده ولایت بر امور، اصرح و رساتر و گویاتر است؛ زیرا اگر مفهوم خلافت جانشینی در امامت و

معارف دین، ج ۱، ص: ۶۷

الگو و اسوه بودن و رتق و فتق امور شرعیّه و بیان احکام و حلال و حرام و رسیدگی و سرپرستی و حکومت بر انام باشد، لفظ ولایت در دلالت بر این جهت خلافت- که همان حکومت و مدیریت جامعه باشد- افصح و اصرح است.

بنابراین چون نظر افرادی که برای غصب خلافت و حکومت حزب‌سازی کرده و با هم تبانی کرده بودند، به این علت بود؛ و با سایر مفاهیم خلافت، معارضه مستقیم نداشتند، در «خطبه یوم‌الغدیر» و «حدیث ولایت» این بُعد از امامت و خلافت در این جملات مورد عنایت قرار گرفت و شبهه‌های نامقبولی که در مفهوم مولی و ولی شده است، همه در زمان‌های بعد، بر خلاف تمام قراین حائیه و مقالیه این موضوع ابداع شد.

به هر حال این جملات مشهور از خطبه غدیر در اثبات ولایت امیرالمؤمنین علیه السّلام- و اتمام حجّت بر همگان کافی و وافی است و ثابت می‌کند که اجتماع آن گروه در سقیفه بنی‌ساعده با وجود من ثبت له الولاية علی الانفس و الاموال بنص من الله تعالی و رسوله صلی الله علیه و آله-، یک معارضه آشکار با خدا و پیغمبر و انحراف ظاهر از حق بود. (ولاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و انا لله و انا الیه راجعون).

س- ماجرای غدیر خم را با استفاده از قرآن، اثبات نمایید. آیا علی- علیه السّلام- کسی بود که وصیت پیغمبر- صلی الله علیه و آله و سلم- را زیر پا بگذارد؟

چرا حضرت امام حسن مجتبی- علیه السّلام- با معاویه صلح کرد و امام سوّم خلافت نکرد و حضرت موسی بن جعفر- علیه السّلام- در زندان به سر برد؟

ج- در مورد غدیر خم چنان که در کتب اهل سنت، مانند «اسباب النزول» تألیف «واقدی» نیز روایت شده، آیه (یا ایها الرّسول بلغ ما انزل الیک من ربّک) [۸۷] و علاوه بر این آیه (الیوم اکملت لکم دینکم) [۸۸] و بعضی آیات دیگر نیز نازل گردیده است.

علی علیه السّلام- هرگز وصیت پیغمبر- صلی الله علیه و آله و سلم- را زیر پا نگذاشت. این تکلیف مردم بود که به امام رجوع کنند و اوامر او را بپذیرند. اگر مردم نعم خدا را نشناسند، یا کفران کنند، نمی‌توان به نعمت خدا اعتراض کرد. اعتراض به کسانی وارد است که کفران نعمت می‌کنند.

صلح ظاهری امام حسن علیه السلام-، و به ظاهر خلافت نداشتن امام سوّم و زندانی شدن حضرت موسی بن جعفر- علیه السلام- مخالفتی با واقعه غدیر خم و تعیین ائمه علیهم السلام- ندارد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۶۸

س- چرا در قرآن به نام علی- علیه السلام- و سایر امامان تصریح نشده است؟

ج- اولاً، حکمت آن را خدا می‌داند.

ثانیاً، ممکن است اگر تصریح به نام آن بزرگوار و سایر ائمه می‌شد، مخالفین در قرآن دست می‌بردند و آن را تحریف می‌کردند. ثالثاً، سبب نزول آیات در زمان نزول معلوم بوده و علم اسباب النزول مربوط به همین موضوع است؛ و آیاتی که در شأن حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام- وارد شده، معروف بوده است. مانند آیه تبلیغ (بلغ ما انزل الیک من ربک) که از مثل عبدالله بن مسعود روایت است، آن را چنین می‌خواندیم: (بلغ ما انزل الیک من ربک فی ان علیاً مولی المؤمنین). [۸۹]

این آیات همه معلوم بوده است که اگر حتی لفظ آن عام بوده، سبب نزول آن و یا مراد از آن خاص و شخص امیرالمؤمنین علیه السلام- بوده است و در بعضی آیات مصداق اول و اکمل و اتمّ و اشرف آن، حضرت است. این فضایل بر هر شخصی که اهل اطلاع و انصاف باشد- کالشمس فی راعه النهار- روشن است.

علاوه بر این دو مورد در قرآن کریم، کلمه «علی» وجود دارد؛ که بر حسب بعضی تفاسیر مراد از آن، امیرالمؤمنین علیه السلام- است؛ و از جهت قواعد ادبی امکان این که مراد آن، حضرت باشد قابل انکار نیست.

آیه اول در سوره مریم، آیه ۵۰: (و وهبنا لهم من رحمتنا وجعلنا لهم لسان صدق علیاً)

و آیه دیگر در سوره زخرف، آیه ۴: (وانه فی ام الكتاب لدینا لعلی حکیم). [۹۰]

س- چرا حضرت رسول اکرم- صلی الله علیه و آله وسلم- برای کتابت وصیت تاریخی خودشان، مرض موت و آن حال شدت بیماری را انتخاب فرمودند و در موقعیت و فرصت دیگری این وصیت را مرقوم نفرمودند تا با آن جسارت و اهانت آن مرد، و گفتار «إن الرجل لیهجر» روبرو نشوند؟

ج- اولاً، بررسی‌هایی که پس از چهارده قرن روی قضایا واقع شده است، به این جهت است که: چرا با پیغمبر خدا- صلی الله علیه و آله وسلم- در مرض موت آن حضرت این گونه روبرو شدند و «غلب علیه الوجع» یا «ان الرجل لیهجر» یا هر دو جمله را گفتند و مانع شدند که آن بزرگوار وصیت خود را بنویسد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۶۹

حرف این است که همین شخص توهین کننده که در این جا با حربه- العیاذ بالله- هذیان گویی و شدت بیماری، مانع از وصیت پیغمبر خدا می‌شود، ابوبکر را در هنگام مرض موتش، با آن که گاه از هوش می‌رفت و گاه به هوش می‌آمد، از وصیت مانع نشد و او را به هذیان گویی متهم نکرد؛ چون ابوبکر او را به عنوان خلیفه معین کرد. با این که جریان حال این بود که وقتی ابوبکر وصیت می‌کرد، عثمان می‌نوشت و پیش از این که اسم عمر را بنویسد، ابوبکر از هوش رفت، عثمان ترسید که او دیگر به هوش نیاید و بمیرد؛ بنابراین از پیش، خود وصیت را تمام کرد و نام عمر را نوشت. می‌گویند: وقتی ابوبکر به هوش آمد، از عثمان پرسید: چه نوشته است؟ او اسم عمر را برد. حال این ذیل یعنی به هوش آمدن ابوبکر راست باشد یا نه، سؤال این است که چرا این مرد در این جا حرفی نزد و وصیت ابوبکر را شرعی و معتبر و صحیح گرفت؟ غرض این است که بر اساس این جهات باید بررسی و قضاوت نمود، نه بر اساس قضایای دیگری که واقع نشده است.

مطمئناً اگر پیامبر در هر فرصت دیگری هم این مسأله را بیان می‌فرمود، این افراد در برابر آن بهانه‌جویی کرده و ایراد می‌گرفتند و

كان الإنسان أكثر شیء جدلاً [۹۱]

علاوه بر این، موضوعی که پیامبر قصد داشتند در این حال و بعد از داستان تاریخی غدیر خم، در حال مرض موت نیز اعلام کنند، مکرر اعلام شده بود. در این جا نیز پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌خواستند آن را کتباً و به صورت رسمی دیگر بار تکرار فرمایند که به آن شکل، توسط آن افراد بهانه‌جو مورد ایراد واقع شد و اعتبار اصل کتابت و کلام رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - را که خداوند متعال در شأنش می‌فرماید: وما ينطق عن الهوى إن هو إلا - وحى يوحى [۹۲]، به گمان آنان خدشه‌دار و بی‌اعتبار جلوه کرد.

پاسخ این مطالب این نیست که چرا در فرصت دیگر نفرمود، یا وصیت نکرد. با این مطالب، باید تصدیق کرد که حبّ جاه و ریاست، کار خود را کرد؛ و این گروه علناً با پیغمبر خدا و نصوص او مخالفت کردند: وسيعلم الذين ظلموا أيّ منقلب ينقلبون. [۹۳] س - چرا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - برخی از کسانی را که پس از آن حضرت، خط سیر خود را عوض کردند و سفارش‌ها و توصیه‌های آن حضرت را در امر

معارف دین، ج ۱، ص: ۷۰

ولایت کنار گذاشته و با آن مخالفت کردند، مورد لطف خود قرار می‌داد؛ تا حدّی که با دختران آنها ازدواج کرد و موجب نفوذ موقعیت اجتماعی آنان گردید؟

ج - تو را تیشه دادم که هیزم کنی ندادم که دیوار مردم کنی!

مشهور است که درویشی نادان و بی‌معرفت پیکره‌ای از گل به اسم علی علیه السلام - ساخت؛ و آن حضرت را مورد محاکمه قرار می‌داد که چرا با آن قدرت و دست «یدالهی»، کسانی را که به خانه آن حضرت هجوم برده و موجب هتک حرمت حبیب خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - و سقط محسن عزیز شدند را مورد بازخواست قرار ندارد و همه را به قتل نرساند. و بدین جهت، علی علیه السلام - را محکوم کرد و سر آن پیکره را قطع نمود.

سپس پیکره دیگری به نام رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - ساخت و او را - چنان که در این سؤال است - مخاطب قرار داد که: چرا با این‌ها به مسالمت و مساهله عمل کرد و آنها را به انجام آن ظلم و ستم‌ها جری و جسور نمود؟ و اصلاً چرا آنها را به دیار عدم نفرستاد؟ و بالاخره از پیکره پیغمبر نیز مثل پیکره علی سر برداشت.

پس از این دو محاکمه و اجرای مجازات، پیکره دیگری ساخت و آن را به گمان خود، خدا شمرد؛ و او را مخاطب قرارداد که: چرا با اینکه به علم خدایی می‌دانستی از آن دو نفر (ابوبکر و عمر) چه مظلومی صادر می‌شود، آنها را آفریدی و عالم و اسلام را از شرّ آنها و این اختلاف بزرگی که در امت پدید آورده‌اند، نجات ندادی؟

درویش عارف نما که نشان عرفانش این انکار مالیخولیایی بود، خواست خدا را هم - العیاذ بالله - مجازات کند که مرد آگاهی که از بالای درخت منظره را می‌دید، بر او فریاد کشید؛ به گونه‌ای که ناگهان درویش از نهیب آن صدا به زمین افتاد و نفسش قطع و مجلس محاکمه - به گمان خودش - بدون مجازات متهم سوّم و اصلی ختم شد.

مسأله خلقت و امتحان بشر و برنامه‌های الهی و سیاست‌های حکیمانه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - و مواضع و مواقف مشخص آن حضرت و امیرالمؤمنین علیه السلام - بالاتر از این خُرده اشکالات ناآگاهانه است.

در این بخش به قدری اسرار و مطالب معرفت‌آموز موجود است که شرح آن محتاج به تألیف یک کتاب است.

رفتار صحیح همان بود که پیغمبر و امام انجام دادند؛ هم از منافقین به حکم «امرت أن اقاتل الناس حتى يشهدوا أن لا إله إلا الله» [۹۴] قبول می‌فرمود و هم اتمام حجّت می‌کرد. او مأمور بود که با آن خُلق عظیم با مردم روبرو باشد؛ و چنان که قرآن کریم فرمود:

معارف دین، ج ۱، ص: ۷۱

فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك [۹۵] او مأمور به صفتح و عفو و گذشت بود. امیرالمؤمنین

علیه السلام- نیز به وظایفی که داشت و همه مقرون به صلاح اسلام و حکمت بود، عمل نمود.

این خُلق عظیم پیامبر بود که وقتی «حفصه»- دختر عمر- بیه شد و عمر به واسطه تنگدستی خودش نگران معیشت او گردید، نکاح او را به ابوبکر پیشنهاد کرد و چون او نپذیرفت، از عثمان خواهش و التماس نمود و در واقع به فکر این بود که کفالت معاش او را به عهده کسی بگذارد؛ عثمان هم قبول نکرد. شاید از این جهت که مورد رغبت نبوده است. به هر حال، به عنوان شکایت از آنها و شاید تجدید درخواست، خدمت پیغمبر عرض کرد. آن حضرت با درخواست او موافقت کردند و در حقیقت، تکفل مخارج او را پذیرفتند.

غرض این است که در آن جوّ خشن و قساوت، که حتی عمر بر حسب نقل بعضی اهل سنت، شش دختر خود را در حالی که به او التماس می کردند و گرد و غبار از سر و رویش می فشاندند زنده بگور کرد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله- با عالیترین مکارم اخلاقی ظهور کرده بود. این اخلاق و این بزرگواریها همه اتمام حجت بر آن مردم می شد که در رعایت حقوق آن حضرت و اطاعت از اوامر او و احترام از یگانه فرزند عزیزش نهایت تلاش را بنمایند لکن متأسفانه چنانکه دیدیم به عکس عمل کردند و بدترین امتحانات را در تاریخ از خود بیادگار گذاردند.

س- امامت به انتصاب است یا انتخاب؟ چرا امامان بعد از حضرت ابی عبدالله الحسین- علیه السلام- از اولاد آن حضرت برگزیده شدند و از فرزندان حضرت امام حسن مجتبی- علیه السلام- کسی به این مقام رفیع برگزیده نشد؟ و آیا اگر از حضرت زهراء- سلام الله علیها- پسری دیگر باقی می ماند به امامت نمی رسید؟

ج- متأسفانه کثرت مشاغل فرصت اینکه بطور جامع و به تفصیل پاسخ عرض شود نیست ولی بطور تقریباً مختصر و علی العجاله جواب عرض می شود، امید است که به حول و قوه الهی کافی و وافی باشد.

امامت، مثل نبوت و رسالت منصبی است الهی که خداوند متعال افرادی را که لایق و شایسته و واجد شرایط لازم باشند به آن بر می گزیند.

معارف دین، ج ۱، ص: ۷۲

شرایط امامت مخصوصاً عصمت، شرایطی است که غیر از خدا و بندگان مخلص او که علمشان به منبع وحی و افاضه الهی اتصال و ارتباط دارد، کسی عالم به آن نیست؛ از این جهت امام و خلیفه و پیشوای جامعه را فقط خدا باید معرفی کند که همه را می شناسد و همه چیز را می داند و چیزی از نظر علم او پنهان نیست. از هر طریق دیگر که منتهی به این طریق نشود، هر کسی معرفی شود اطمینان بخش نیست و بشر نمی تواند بدون دلهره و با اعتماد صد درصد، از او پیروی کند و خود را از خطر گمراهی و ضلالت و آفات دیگر مصون بداند.

خصوصیت منصبی چون پیشوایی و حجت بودن و رهبری و واجب الاطاعه و صاحب اختیار بودن نیز اقتضا دارد که صاحب این منصب از طرف خداوند- که بالذات و بالاصاله و بالاستحقاق حکومت مطلقه بر تمام کاینات دارد و حاکم و سلطان و صاحب اختیار همه است- برگزیده شود. دیگران- هر که باشند- از خود، نه حکومتی دارند و نه اختیاری، و نه حق الزام بر اطاعت فردی از فردی، و نه حق تشریح و تقنین. این حق فقط از آن خدا است که حاکم بالذات و سلطان حقیقی است و همه محکوم او هستند. بنابراین، صلاحیت تعیین حاکم و هادی و حق گزینش رهبر و واجب الإطاعه، و حق واجب کردن اطاعت از او، مختص به خدا است و دیگران که بدون اعطای او چیزی ندارند نمی توانند به کسی چیزی بدهند.

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

اشاره به همین حقیقت است. آیه شریفه (الله اعلم حیث یجعل رسالته) [۹۶]؛ «خداوند داناتر است از همه، به کسی که صلاحیت مقام رسالت را دارد» نیز همین مطلب را بیان می کند؛ یعنی خدا می داند که چه کسی می تواند در این منصب عالی، با آن وظایف

عظیم و خطیری که بر آن مترتب است، حامل امانت بزرگ او شود.

کسانی که از این حقیقت عالی آگاه نبودند، حتی صلاحیت بشر را برای رسالت و نبوت زیر سؤال برده و می‌گفتند: باید واسطه بین خلق و خالق مستقیماً ملایکه باشند، که قرآن مجید در جوابشان فرمود: (قل لو كان في الارض ملائكة يمشون مطمئنين لنزلنا عليهم من السماء ملكاً رسولاً) [۹۷]؛ و در آیه دیگر فرمود: (ولو جعلناه ملكاً لجعلناه رجلاً وللبسنا عليهم ما يلبسون [۹۸])، آنان به حکمت‌های بسیار که در گزینش پیغمبر از خود بشر است، جاهل بودند. خدا در این آیات به بعضی از این حکمت‌ها اشاره می‌فرماید. و راجع به این که این حق خدا است که پیغمبر و رهبر جامعه را معین فرماید و به مردم

معارف دین، ج ۱، ص: ۷۳

نمی‌رسد که در این موضوع مداخله کنند، در سوره زخرف، نظیر همین ایراد مطرح شده؛ بدین گونه که کفار گمان می‌کردند رسالت باید به اشخاصی که نفوذ مادی و ریاست ظاهری دارند، واگذار شود؛ و بنابراین می‌گفتند: (لولا نزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم [۹۹]) چرا این قرآن به یکی از دو مرد بزرگ مکه و طائف نازل نشده است. خداوند در جوابشان می‌فرماید: (اهم يقسمون رحمة ربك نحن قسمنا بينهم معيشتهم في الحياة الدنيا) [۱۰۰]؛ یعنی: مگر رحمت پروردگار را که نبوت و رسالت است، ایشان قسمت می‌کنند؟

منظور آیه، آن است که به اینان و به هیچ کس نمی‌رسد که در شؤون الهی مداخله کنند؛ رحمت خدا به خدا تعلق دارد و کسی غیر از خدا نه می‌تواند، و نه حق دارد که آن را قسمت کند و قسمت کردن رزق و روزی خودشان نیز با خداست.

بنابراین امامت، رحمت خداست؛ بر حسب قاعده لطف و اقتضای اسماء کریمه «الرحمن»، «الرحيم»، «الهادي»، «الحاكم» و اسماء الحسنای دیگر، خداوند متعال، هیچ عصر وزمانی را خالی از وجود امام نمی‌گذارد، و این امام از طرف خدا معرفی و نصب می‌شود. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - که صرفاً به امر خداوند متعال، علی علیه السلام - را به ولایت و امامت و جانشینی خود معرفی و منصوب فرمود، نه بر این پایه و محور که امیرالمؤمنین علیه السلام - داماد و پسرعموی آن حضرت بود، بلکه برای این بود که یگانه شخصیت حایز همه شرایط زمامداری امت، و صلاحیت‌های رهبری بعد از رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم -، علی علیه السلام - بود؛ حتی گزینش او به دامادی و همسری بانوی یگانه سیده نساء عالمین، براساس همان شخصیت عظیم و بی‌مانند او بود.

خدای تعالی بر مواهبی که در وجود علی علیه السلام - جمع بود و بر همه امتیازاتی که او واجد بود، (که همین قرابت نزدیک و کفالت کامل پیغمبر از او در دوران به اصطلاح صغر، و نیز مقام علم و عصمت و ایمان و جهاد و فداکاری و زهد او از آن جمله است) عالم بود؛ دیگر آن که علی علیه السلام - در بین همه اصحاب و دیگران بی نظیر و بی‌همتا، و به حق همان گونه بود که در همان هنگامه سقیفه و اعتراض بنی هاشم و شخصیت‌های برجسته به ابی‌بکر او را ستودند.

من فيه ما فيهم لا يمترون به وليس في القوم ما فيه من الحسن

معارف دین، ج ۱، ص: ۷۴

بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام - نیز، معیار و محور ولایت ائمه علیهم السلام - تا حضرت صاحب الامر - ارواح العالمین له الفداء - همین امتیازات بوده است؛ همه آنها واجد صلاحیت‌های لازم بودند و نص بر آنها از طرف خدا به وسیله رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - براساس خصایص کامله و کمالات عالیّه آنها بود.

این بزرگواران به جز نبوت، وارث علم و عمل و مقامات و مناصب پیغمبر بودند؛ اما محور این وراثت، وراثت جسمانی و نسبی آنها که برادرانشان در آن با آنها شریک بودند نیست. ایشان وارث پیغمبر بودند از آن جهت که در فضایل و کمالات اولی، و اقرب از همه به آن حضرت بودند؛ چنان که در مورد اولویت به حضرت ابراهیم علیه السلام - در قرآن مجید می‌فرماید: (ان اولی الناس

ببراهیم للذین اتبعوه وهذا النبى والذین آمنوا [۱۰۱]؛ این ارث و اولویت از آن ارزش‌های ظاهری نیست؛ بلکه یک رابطه معنوی و پیوند روحی است. این‌ها به آن لحاظ وارث آدم و نوح و ابراهیم نیستند که از فرزندان آنها هستند؛ همان‌گونه که وارث ابراهیم هستند، وارث موسی و عیسی نیز هستند؛ با این که از فرزندان آنها نیستند. و در فقره زیارت می‌خوانید «السّلام علیک یا وارث موسی کلیم الله، السّلام علیک یا وارث عیسی روح الله...» این یک اتّصال دیگر است که قوی‌ترین مرتبه آن را این بزرگواران واجد بودند و زندگی آنها و حالات و علوم ایشان، همه نشان داد که نمونه همه بندگان نخبه و برجسته خدایند.

البته در حجر تربیت نبوت و در دامن عصمت و خانه وحی و رسالت پرورش یافتن، و فرزند علی و فاطمه سلام الله علیها- و سبط پیغمبر- صلی الله علیه و آله و سلم- بودن، همه در کنار سایر فضایل، فضیلت است و یکی از شرایط نبوت و امامت هم شرافت و طهارت خاندان است؛ ولی موجبات اهلیت امامت در این امور خلاصه نمی‌شود.

در این جا مطلب بسیار است و بیان من در شرح و تفسیر اهلیت‌ها و شایستگی‌های امام، قاصر و کوتاه است.

چنان که عرض شد، خدای متعال که عالم به کلّ جهات و واقعیّت‌ها است، صاحبان این مقامات را بر می‌گزیند. حساب این نیست که پس از امام حسین علیه السّلام- باید فرزند او، امام باشد؛ بلکه حساب این است که باید امام زین العابدین علیه السّلام- بعد از امام حسین علیه السّلام- امام باشد؛ بنابراین بر اساس این که در اولاد حضرت مجتبی علیه السّلام- کسی واجد این صلاحیت‌ها نبوده است ولی در فرزندان امام حسین علیه السّلام- کسانی واجد آن بوده‌اند، فرزندان امام حسین علیه السّلام- به آن مخصوص شده‌اند. چنان که از فرزندان امام زین العابدین علیه السّلام- هم شخص امام محمّد باقر- علیه السّلام- به امامت برگزیده شد؛ و همان‌گونه که از روایات استفاده می‌شود، امامت،

معارف دین، ج ۱، ص: ۷۵

عهد و امانت الهی است و جز به کسانی که می‌توانند این امانت را حفظ کنند سپرده نمی‌شود.

به هر حال، این که می‌فرمایید: اگر پسران حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا- سلام الله علیها- بیشتر از حسین علیه السّلام- بودند به امامت برگزیده می‌شدند، از کجا و به چه دلیل بگوییم؟ و اکنون که بیشتر نشد و خداوند علّام الغیوب همین دوازده نفر را منصوب و معین فرمود، طرح این سؤال فایده‌ای ندارد؛ چون سخن در واقعیّات است نه در فرضیّات.

در این جا لازم به بیان است که در بعضی روایات وارد است که: «انّ الله تعالی عوّض الحُسنین علیه السّلام- من قتله ان جعل الإمامة فی ذرّيته» [۱۰۲]؛ این گونه تعبیرها و توصیف‌ها ممکن است اشاره به معانی لطیف و دقیق و بلندی باشد که با عنایات عالم غیب و تربیت‌های خاصّه الهیّه، اراده و اختیارشان در نیل به این کمالات و صعود به درجات عالیّه مؤثر بوده است. الطاف و برکات خاصّه و توفیقات و تأییدات الهی هم همواره شامل حال این بزرگواران بوده است؛ چنان که آنان لحظه‌ای از توجه و ربط و وابستگی و تعلق تمام وجود و هستی خود به خدا غافل نبوده و فقر و نیاز تام و تمام خود را به او، در نهایت عرفان درک می‌کردند؛ از این رو خداوند متعال هم هیچ گاه آنها را به خود وانگذاشته و همیشه آنان را به مزید عنایات خویش مخصوص فرموده است و از این جهت، ذریّه امام حسین علیه السّلام- بودن نیز در جلب بعضی عنایات الهی برای این نُور مقدّس (از حضرت زین العابدین علیه السّلام- تا حضرت صاحب الامر- ارواحنا فداه- می‌تواند مؤثر باشد.

وقتی که «یحفظ المرء فی ولده دربارہ افراد مؤمن و محسن عادی جاری باشد، چرا دربارہ امام حسین علیه السّلام- و ذریّه او به لحاظ این شهادت جاری نباشد؟

مسأله این است که ما نمی‌توانیم صلاحیت‌های واقعی را برای مقام امامت محصور در چند رشته و چند موضوع کنیم؛ و علم ما به این مسائل احاطه ندارد. اینکه می‌گوییم امام باید اعلم، اتقی و اعدل از همه و دارای مقام عصمت باشد، معنایش این است که: در حدّی که ما می‌فهمیم و عقل ما ثابت می‌کند، امام باید واجد این شرایط باشد و اگر کسی اعلم نباشد و نیاز به سؤال از دیگران

داشته باشد، یا معصوم نباشد و مدّتی بت پرستی کرده و یا ظلم‌های بزرگی از او سر زده باشد، قهراً نمی‌تواند امام باشد. اما معنای این عقیده ما این نیست که تمام آن‌چه موجب اختیار خدای متعال است همین امور اعلمیت، عصمت، عبادت و ... است؛ بلکه مقصود این است که امام باید این صفات را دارا باشد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۷۶

بنابراین مانعی ندارد که این شخصیت‌های عزیزی که به این مقام انتخاب و برگزیده شده‌اند واجد امتیازات بسیار دیگر باشند که در گزینش آنها از طرف خدا مؤثر باشد؛ بنابراین می‌گوییم: «اشهد أنّك كنت نوراً في الأصلاب الشامخه والارحام المطهره» و یا «خلقكم الله أنواراً فجعلكم بعرضه محققين»؛ ما می‌گوییم به موجب حکم عقل، امام و پیغمبر باید واجد این شرایط و صلاحیت‌ها باشند؛ اما این را که جهات بیشتری هم در آن دخالت داشته باشند، عقل نمی‌تواند نفی کند؛ و آیه (الله اعلم حیث يجعل رسالته این حقیقت را تأیید می‌کند).

در عین حال هم سخنی از مفاضله بین امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام - به میان نمی‌آوریم، و هرگز امام حسین علیه‌السلام - را افضل از امام حسن علیه‌السلام - نمی‌شناسیم. هر دو امام، و سبط پیغمبر و واجد خصوصیات و اختصاصاتی بوده‌اند که ما به آنها احاطه نداریم.

با این کلام به بیان این حقیقت پایان می‌دهیم که همه انبیا و اولیا، بشر بوده‌اند نه مافوق بشر؛ بلکه بشر مافوق بوده‌اند. در حدّ ما نیست که از همه حکمت‌ها و افعال الهی سخن بگوییم و مدّعی فهم آنها شویم. همین مقدار می‌دانیم که افعال خدا دارای حکمت‌هاست و با این وجود می‌گوییم: «لایستل عمّا یفعل وهم یستلون» [۱۰۳].

در این جا مناسب است که به این روایت هم که متضمّن مبانی بزرگ و مؤید مطالب ماست توجه کنیم: «عن زید الشّحّام، قال: سمعت أبا عبدالله علیه السلام - إنَّ الله تبارک و تعالی اتّخذ ابراهیم عبداً قبل أن یتّخذ نبیاً» [۱۰۴]. از آن چه عرض شد، معلوم می‌شود که می‌توانیم بگوییم امامت، انتصابی و انتخابی است؛ و نیز می‌توانیم بگوییم نه انتصابی است و نه انتخابی.

اما این که بگوییم انتصابی است، به این معنی می‌گوییم که امامت به نصب و جعل خداوند است؛ چنان که در قرآن کریم خطاب به حضرت ابراهیم علیه‌السلام - می‌فرماید: (أَنِّي جاعلك للناس اماماً) [۱۰۵]؛ و انتخابی است، باز هم به این معنی که به گزینش خدا و انتخاب اصلح و اکمل و أسبق تعیین می‌شود. نهایت آن که انتخاب کننده فقط ذات اقدس خداوند علیم و حکیم است که عالم به همه امور و اسرار است، و هرگز در انتخاب او غلط و اشتباه یا اغراض شخصی راه پیدا نمی‌کند؛ و بالذات از اشتباه و معایب دیگری که عارض انتخاب بشر می‌شود، منزّه و مبرا است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۷۷

و اما اینکه می‌گوییم انتصابی نیست: چنان که می‌دانیم در حکومت‌های سلطنتی بنا بر این جاری شده که سلطان قبل - که خود بدون هیچ حقّی زمام امور دیگران را به زور و قهر به دست گرفته است - وارث خود را سلطان بعد از خود قرار می‌دهد، و این را حقّ خود می‌داند که سلطان بعد از خود را معین و منصوب کند. و آنچه را به زور متصرف شده است را موروثی کند. امامت، این روش استبدادی و سلطنتی نیست و چنان که گفتیم مقامی است الهی که از طرف خداوند به کسی اعطا می‌شود که واجد شرایط آن است. امام، منصوب من قبل الله و به امر و جعل خدا و به نصّ پیغمبر یا امام قبل از خود تعیین می‌شود و بزرگ‌ترین مسؤولیت‌ها و سنگین‌ترین وظایف را بر عهده می‌گیرد.

این تسلسلی که در ائمه علیهم‌السلام - پیدا شده، مثل تسلسلی است که در جمعی از انبیا، از اولاد ابراهیم علیهم‌السلام - پیدا شد؛ که پدر و پسر ونوه و نبیره بودند؛ که اگرچه فضیلت و منقبت است، اما بدون شرایط دیگر مخصوصاً عصمت و اعلمیت نمی‌تواند



مؤثر باشد و موجب صلاحیت امامت شود. انتخاب و جعل خداوند متعال، گراف نیست و براساس حکمت است. واقیاً این که می‌گوییم امامت به انتخاب نیست، یعنی گزینش مردم، معیار و میزان نیست؛ زیرا مردم عاجز از تشخیص صلاحیت‌ها هستند و خود هم برای تعیین و جعل واجب‌الاطاعه و ولی و برای مداخله در آن چه حقّ خداوند متعال است، صالح نیستند. بیعت مردم با ولی و امام، غیر از اعلام قبول و تأکید بر امر و تعهد بیشتر بر اطاعت نیست (مثل: نذر بر انجام واجب). مردم چه بیعت بکنند و چه نکنند، آن که از طرف خدا منصوب است ولایت و امامت با او است و واجب‌الاطاعه می‌باشد، و عدول از او به غیر کسی که خدا او را تعیین کرده، عدول به غیر صالح و غیر من عین الله تعالی است.

مسأله، شورایی و به رأی مردم نیست؛ وقتی ولایت بر صغار برای پدر و جدّ پدری به حکم خدا ثابت شود و بدون آن نیز مثل مادر و جدّ مادری حقّ تصرف در اموال صغیر را نداشته باشد، مسأله ولایت عامّه به طریق اولی باید چنین باشد.

ولایت عامّه فقها نیز در هر حدّی که ثابت شود به عنوان تعیین از طرف حضرت ولیّ امر - علیه السّلام - است و در هیچ شرایطی به اکثریت رأی مردم نیست.

خداوند متعال بر حسب حکمت و به موجب رحمانیت و رحیمیت و حاکمیت و سایر صفات جمالیّه خود، جعل امام فرموده و برای قطع عذر و اتمام حجّت «لِیَهْلِكَ مِنْ هَلَكٍ عَنْ بَيْنِهِ وَبِحَبِيٍّ مِنْ حَيْثُ عَنْ بَيْنِهِ» [۱۰۶] امامان صالح و واجد شرایط را منصوب فرموده؛ معارف دین، ج ۱، ص: ۷۸

و آنان هم برای عصر غیبت و بلکه عصر حضور و عدم تمکن امام از تصرف در امور، برای این که پیروان راستین آنها گرفتار مشکلات نشوند و ناچار به مراجعه به نظام‌های جابر نباشند، و برای مراجعه به حکام جور، بهانه نداشته باشند، فقها را به طور عموم در عصر غیبت ولایت دادند؛ که بحث از ولایت فقیه و تفصیل و حدود آن خارج از موضوع کلام است.

س - به چه حکمت و علت امیرالمؤمنین - علیه السلام - با ابوبکر بیعت کرد؛ با توجه به این که بیعت با وی تأیید خلافت و دلیل به حق بودن او شمرده می‌شود؟

ج - درباره مسأله بیعت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام؛ بیعتی که گفته می‌شود از آن حضرت گرفتند، خواه ثابت باشد یا ثابت نباشد، همچنین سکوت آن حضرت و خودداری از هرگونه اقدام حادّ و دست نبردن ایشان به مبارزه مسلحانه - به هر صورت که واقع شده باشد - رضای آن حضرت و مشروعیت وضع موجود را ثابت نمی‌کند.

طیب نفس و عدم اکراه بزرگان دیگر - که از بیعت امتناع داشتند و بعد بیعت کردند - و همچنین طیب نفس بسیاری از مردم که در آن شرایط خاص، با کیفیت مخصوص بیعت کردند، ثابت نیست.

عمر در کوچه‌های مدینه به پشتیبانی و اتکا به حزیش با شمشیر از غلاف بیرون کشیده می‌گشت و با تهدید مردم به قتل، به بیعت با ابی‌بکر مجبور می‌کرد.

اینک به نکات ذیل توجه فرمایید:

۱ - عقیده شیعه که اصحاب نصّ هستند، براساس دلایل عقلی و نقلی - همان‌گونه که بیان شد - این است که امامت منصبی است الهی و باید کسی که بعد از پیغمبر، جز نبوت، وجودش آینه تمام‌نمای اسلام و استمرار برکات وجود آن حضرت در هر جهت بوده و ولایت بر کلّ امور جامعه داشته باشد، از طرف خداوند متعال معین و منصوب شود؛ و امیرالمؤمنین علیه السلام - بر حسب نصوص بسیار و دلایل دیگر، خلیفه منصوب و امام بر حق است؛ و عدول از او به دیگری - اگر چه تمام مردم هم بر او اتفاق کنند - جایز نیست و «تقدیم من آخره الله و تأخیر من قدّمه الله است؛ و همان‌گونه که پیغمبر نمی‌تواند مقام نبوت خود را به دیگری واگذار کند، امام نیز نمی‌تواند مقام امامت خود را به دیگری واگذار نماید. بنابراین، به فرض آن که بعد از امتناع علی علیه السلام - از آن حضرت بیعت گرفته باشند، یا آن حضرت به واسطه اموری که بعداً اشاره می‌شود مضطرّ به بیعت شده باشد، مفهوم صحیح بیعت با

آن محقق نخواهد شد و صحت عمل طرف را تضمین نخواهد کرد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۷۹

۲- اگر آن خلافت، حق بود، لازم می‌آید که امتناع علی و حضرت زهرا- سلام الله علیها- و جماعتی از بزرگان و پرهیزکاران صحابه، حق نباشد؛ با این که به موجب روایات قطعی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم- علی با حق است و حق با علی است، و از هم جدا نمی‌شوند. و اگر کسی بگوید علی به حق نبوده یا به حق نگفته، یا به حق عمل نکرده، پیغمبر را تکذیب کرده است.

پس در این شبهه‌ای نیست که علی علیه السلام- در همه مواضع و مقاماتش به حق بوده و امتناعش از بیعت نیز امتناع از حق نبوده؛ بلکه امتناع از ناحق بوده است.

۳- امتناع علی علیه السلام- و جمعی دیگر از بیعت با خلیفه، از لحاظ تاریخی قابل انکار نیست؛ و یکی از شعرای معاصر مصر هم- که شاعر نیل لقب گرفته- در شعر خود به آن اعتراف کرده است؛ و تا آن جا این امتناع مسلم بود که معاویه در یکی از نامه‌های خود به آن حضرت آن را مطرح کرده، و حضرت در پاسخ وی امتناع اکید خود را از بیعت نفی فرموده؛ بلکه مشروعیت و حقیقت آن امتناع، و مظلومیت خود را در ضمن این جمله تقریر می‌فرماید:

«وقلت انئی کنت اقاد کما یقاد الجمل المخشوش حتی ابایع لعمر الله لقد أردت أن تدمم فمدحت...» [۱۰۷]

حاصل سخن آن که، نه تنها جای شک و شبهه نیست که حضرت علی علیه السلام- و سایر بنی هاشم و جمعی از بزرگان صحابه از بیعت با خلیفه سر باز زدند، بلکه امتناع آنان به اصطلاح، درایت است و معلوم. اما این که بعد از آن موضع‌گیری‌های خشن، علی علیه السلام- و طرفدارانش بیعت کرده و بیعتشان از روی رضا و طیب خاطر بوده است، قابل اثبات نیست؛ زیرا خبر، واحد است و به اصطلاح روایت است و مشکوک؛ و در آن روایات تعارض و تضاد دیده می‌شود که فعلاً- جای بحث آن نیست. به هر حال نمی‌توان بیعت آنان را بیعت حقیقی و ملاک مشروعیت آن دانست.

اکنون می‌توان علل چندی را برای آن بیعت- اگر اتفاق افتاده باشد- ذکر کرد:

اول این که دیدند مقاومت در برابر کار انجام یافته، جز با توسل به اسحله، ممکن نیست و باعث بروز جنگ داخلی می‌شود؛ و در آن اوضاع و احوال که تازه با زحمات فراوان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم- و پایمردی علی علیه السلام- و دیگران، بذل ایمان و عقیده به توحید در قلوب کاشته شده بود، جنگ داخلی هرگز به مصلحت اسلام نبود؛ چرا که اساس اسلام به خطر می‌افتاد و قهراً مسلمانان در برابر هم صف آرایی می‌کردند و نتیجه‌ای عاید نمی‌شد.

علی علیه السلام- که با پیغمبر- صلی الله علیه و آله و سلم- در تأسیس این اساس، صادقانه و مخلصانه و جان بر کف و با فداکاری، همه جا و همیشه و از روز نخست همکاری

معارف دین، ج ۱، ص: ۸۰

کرده است، دلش برای این دین می‌تپید و اگر بیند دفاع از حق خودش به قیمت ویرانی آن اساس تمام می‌شود، حتماً بقای آن و وحدت صف مسلمانان را در قبال کفار بر احقاق حق خود ترجیح می‌دهد؛ تا اسلام به جهش و پیشرفت خود- هر چند کندتر و دیرتر- ادامه دهد؛ و خدای نکرده به کلی از حرکت باز نماند و تحرکی که پیغمبر- صلی الله علیه و آله و سلم- در مردم به وجود آورده بود یک لحظه باز نایستد؛ تا زمینه برای عرضه اسلام و نظام ولایت و خلافت وی در آینده فراهم شود. چنان که همین گونه هم شد؛ و مرور زمان، حقیقت اهل بیت علیهم السلام- و معایب عدول از امام منصوب را ظاهر، و مردم خودبه‌خود به سوی قرآن کریم و عترت پیغمبر و ایمان به امامت گرایش یافته و فرصت‌هایی پیش آمد که اهل بیت علیهم السلام- توانستند مردم را به سرچشمه زلال اسلام و احکام اسلام و تفسیر قرآن هدایت کنند و اسلام را با تمام نظامات و احکام سیاسی و تعلیمات اجتماعی و

اخلاقی، و مهم‌تر از همه با عقاید صحیح الهی به مردم عرضه کنند؛ در حالی که اگر جنگ داخلی در مدینه به وجود آمده بود، مفاسد و گمراهی‌ها و فتنه‌هایی که از آن بر می‌خاست، همه چیز را در خطر نابودی قرار می‌داد؛ و به همین جهت علی علیه السلام - پیشنهاد ابی سفیان را هم برای بیعت با خویش رد کرد و آن را فتنه انگیز دانست.

علت دوم برای بیعت علی علیه السلام - آن است که چنانچه از مطاوی تاریخ به دست می‌آید آن حضرت بر جان خود و خاندانش خائف بود و این خوف و وحشت را عباس - عموی ایشان - احساس کرد و او را وادار به بیعت کرد؛ زیرا در صورت از بین رفتن ایشان، اسلام و مسلمانانی که در آن شرایط به علم و دانش او سخت نیازمند بودند مسلماً بی‌بهره می‌ماندند. در چنین وضعیتی که امکان توسل به زور وجود نداشت و تسلیم مطلق نیز به مصلحت نبود، مواضع علی علیه السلام - بسیار حساس و پر معنی بود.

آن حضرت با موضعی که اتخاذ فرمود، وظایف بسیار سنگین خود را انجام داد؛ حق را ظاهر کرد؛ مصلحت اسلام را به طور کامل رعایت فرمود، و نفس نفیس خود را - که همواره برای فدا کردن در راه اسلام آماده کرده بود - حفظ کرد؛ تا خونش بی‌فایده و بدون این که موجب قوت حق شود ریخته نشود و آتش فتنه‌ای که همه چیز در آن می‌سوخت بر افروخته نگردد و زمینه همه فرصت‌هایی که توقع حصولش در آینده بود، از بین نرود.

خلاصه کلام آن که، علی علیه السلام - طبق وصیت پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - عمل کرد و سر سوزنی از آن تخلّف نفرمود. مناظری را که احساسات هر شخص شجاع معارف دین، ج ۱، ص: ۸۱

و قهرمان و نیرومند را تهییج می‌کند، به سخت‌ترین صورت مشاهده کرد؛ ولی از او کاری که نباید صادر شود، یا سخنی که نباید گفته شود، صادر نشد؛ و با کمال خویشتن داری و رعایت همه جوانب، عمل فرمود. اما جمیع این اوضاع و احوال، حقایق علی علیه السلام - و اسلام خواهی و بی‌هوایی او را ثابت کرد و معلوم شد که آن حضرت، فانی در حق است و آنچه برایش مهم و ارزشمند می‌باشد، اسلام، بقای دین و مصالح مسلمانان است. چنان که آن اوضاع و احوال، وسکوت یا بیعت اضطراری ایشان، هرگز به وضع موجود آن زمان مشروعیت نمی‌دهد و بار مسؤولیت را هم از دوش کسی بر نمی‌دارد و متصدیان را مبرا نمی‌سازد.

(و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین). صفر المظفر ۱۴۰۹ هـ - ق

س - چرا مذهب ما را به امام جعفر صادق - علیه السلام - نسبت می‌دهند؟ در این صورت، سایر ائمه - صلوات الله علیهم اجمعین - چه نقشی داشتند؟ چرا فقط امام ششم را امام «صادق» می‌گویند؟

ج - حضرات ائمه صلوات الله علیهم اجمعین - همه عالم به احکام و دارای مقام امامت و فضایل دیگر بوده‌اند. ولی این که مذهب شیعه را مذهب جعفری می‌گویند، برای این است که تا زمان حضرت امام صادق علیه السلام - به واسطه تسلط سیاستمداران و زمامداران ستمگر، فرصت نشر علوم و معارف اسلام و تربیت شاگرد، آن طور که برای ایشان فراهم شد برای امامان قبل از ایشان فراهم نگردید. بنابراین ایشان از موقعیت و فرصت حداکثر استفاده را فرموده، علوم و معارف اسلام را تعلیم و تدریس فرمودند؛ و شاگردان بزرگی تربیت کردند که هر یک، از علمای بزرگ اسلام به شمار می‌روند.

از آن موقع شیعه و پیروان آن حضرت را جعفری گفتند و بعد هم این لقب بر شیعه باقی ماند، و امامان بعد هم آن را منع نفرمودند؛ چرا که غرض همه، ترویج دین و هدایت مردم بود؛ همه راستگو بودند و همه مردم را به یک راه - که یگانه راه راست است - هدایت فرمودند.

س - دلیل این که حضرت ابوالفضل العباس به امامت نرسید چیست؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۸۲

ج- دلیل آن را به جز خداوند متعال، کسی نمی‌داند. کلّ شرایطی را که برای تعیین شخص به امامت لازم است، و صلاحیت‌هایی را که امام باید واجد آن باشد، فقط ائمه اثنی عشر- علیهم السّلام- دارا بودند؛ از این رو غیر از آنها احدی به این مقام نایل نشده و نخواهد شد.

س- آیا قاتلین امام حسین همه مخدّد در آتش جهنّم هستند؟

ج- بلی قاتلین امام حسین علیه السّلام- مخدّد در آتش هستند.

س- اگر علمای اهل سنّت یقین داشته باشند که حضرت محمّد- صلی الله علیه و آله- از طرف خداوند در روز غدیر علی- علیه السّلام- را به امامت منصوب کردند و انکار بکنند؛ آیا این ردّ خدا و پیغمبر نیست، و آیا این ارتداد نمی‌باشد؟

ج- در حکم به اسلام ظاهری اقرار به شهادتین کافی است. بلی، اگر معلوم باشد که شخص، با علم به این که پیغمبر- صلی الله علیه و آله- فرموده است و دلالت آن فرموده را هم بر معنایی صریح بداند، با این وجود انکار کند؛ موجب کفر است.

### عصمت امام

س- بعضی در استدلال به آیه شریفه «تطهیر»، بر طهارت و عصمت اهل بیت- علیهم السّلام- شبهه می‌نمایند که اگر اراده موجود در آیه، اراده تکوینی است؛ چون تخلف آن از مراد ممکن نیست، اثبات فضیلتی نمی‌کند؛ چرا که اراده تکوینی خدا در کار مؤثر است، و اگر اراده تشریحی است که نسبت به تمام عباد و در مورد همه است، پاسخ این شبهه چیست؟

ج- جواب این شبهه این است که هر چند اراده در آیه، اراده تکوینی است و منافی با افضلیت و اختیار آن بزرگواران نیست و سیاق آیه و جمله‌ها و کلمات آن با اینکه اراده تشریحی که متعلّق آن، تمام عباد باشد سازگار نیست، با این وجود می‌گوییم: اگر فرضاً هم اراده تشریحی مفادّ آیه باشد، دلالت آن بر عصمت و طهارت اهل بیت علیهم السّلام- محکم و ثابت است؛ با این بیان: اراده تشریحی حقیقی عبارت است از اراده پاکی و طهارت عبد از رجس و انبعاث عبد از امر و طلب مولی، و انزجار او از نهی و زجر مولی.

این اراده تشریحی فقط در مورد کسانی است که از امر منبعث، و از نهی منتهی و منزجر می‌شوند. به عبارت دیگر نهی و امر مولی، داعی آنان به امتثال می‌گردد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۸۳

بنابراین اوامر و نواهی نسبت به آنها حقیقی است؛ به این معنی که مولی جدّاً اراده انبعاث و انزجار آنها را از امر و نهی دارد؛ اما نسبت به دیگران صوری و اتمام حجّت است؛ یعنی از جانب مولی کار تمام است و آنچه قابلیت دارد که داعی عبد و باعث حرکت و انبعاث و انزجار او باشد، فراهم شده است؛ اما به واسطه قصور یا تقصیر وی داعی او نمی‌گردد. عقلاً نمی‌شود که مولای عالم به امور- از امر و نهی- اراده انبعاث و انزجار نسبت به چنین عبدی را داشته باشد، و این مطلب حتّی در مورد اوامر و نواهی «موالی» و «عیید عرفی» نیز چنین است.

در قرآن مجید هم در موارد متعدّد تذکّر داده شده است: لینذر من کان حیاً [۱۰۸] إنّما تنذر من اتّبع الذکر و خشی الرحمن بالغیب [۱۰۹] رسلاً مبشّرين و منذرین [۱۱۰]، لئلا- یكون للنّاس علی الله حجّة [۱۱۱]، (و) لیهلك من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة [۱۱۲]

به فرض، اگر کسی هم قبول نکند و بخواهد اراده تشریحی را در حقّ تمام عباد بگوید، بیش از این نمی‌تواند بگوید که اراده تشریحی نسبت به تمام مکلفین به این نحو است که: مولی آنچه را صلاحیت داعویّت عبد و زاجریت او دارد جعل و انشاء می‌نماید،

نسبت به آن کسی که می‌داند این امر و نهی زاجر و باعث او نمی‌شود و او را هرگز تکان نمی‌دهد، به قصد انبعاث و اراده انزجار عبد، امر و نهی و جعل ما یصلح لان یكون داعیاً له او زجرماً نمی‌نماید، و نمی‌شود جداً این قصد و اراده را داشته باشد که مثلاً برای این که او قیام کند- با این که می‌داند قیام نمی‌کند- به او بگوید: «قم»؛ ولی نسبت به آن که می‌داند امر و نهی او را می‌پذیرد، اراده انبعاث و انزجار دارد و برای این که او به پا خیزد به او می‌گوید: «قم».

پس اراده تشریحی که با اراده انبعاث و انزجار توأم است، اراده تشریحی حقیقی است؛ و اراده در آیه «تطهیر» از این قسم است؛ و آیه از این که از قسم دیگر باشد، بالصراحه ابا دارد.

بنابراین اگر نسبت به فردی معلوم شود و بدانیم که در مورد خاصی یا در همه موارد از اوامر و نواهی مولی- حتی اوامر و نواهی ارشادی و مستحبات و مکروهات- منبعث و منزجر می‌گردد، می‌دانیم که حتماً مولای عالم به امور هم در آن مورد یا در معارف دین، ج ۱، ص: ۸۴

همه موارد، اراده جدی دارد و داعی او در امر و نهی، انبعاث عبد و انزجار اوست. پس مولی امر می‌کند و عبد هم منبعث می‌شود و مولی زجر می‌کند و عبد هم منزجر می‌گردد. و به عکس هم اگر بدانیم مولای عالم به تمام امور، نسبت به عبدی از اوامر و نواهی خود اراده انبعاث و انزجار دارد، می‌فهمیم که آن عبد حتماً منبعث و منزجر می‌گردد و تخلف نمی‌نماید. این اراده تشریحی (اراده انبعاث و انزجار) با اراده طهارت از رجس، ملازم یا عین یکدیگرند و اخبار از هر یک، عین اخبار از دیگری است.

مولایی که اراده انزجار عبدش را از نهی «لا تزن و لا تشرب الخمر و لا تصل فی الحمام» دارد، اراده طهارت او را از این ارجاس دارد. پس از این مقدمه می‌گوییم: از آیه «تطهیر» و اخبار خدا فهمیده می‌شود که نسبت به این ذوات مقدسه، مولی جل و عز از تمام اوامر و نواهی اراده تشریحی یعنی قصد جدی انبعاث و انزجار آنها را فرموده است. در تمام اوامر و نواهی اگر چه نسبت به کل، قصد جعل «ما یصلح للداعویه و الزاجریه» دارد؛ و به این معنی همه در این اراده تشریحی علی السوا هستند، اما قصد جعل «ما یكون داعیاً بالفعل» و اراده جدی انبعاث و انزجار و طهارت از پلیدی به طور مطلق، فقط نسبت به این ذوات مقدسه دارد و «لا نعنی بالعصمه إلاً هذا».

گفته نشود: نسبت به دیگران از کسانی که این حال انبعاث را دارند نیز این اراده جدی انبعاث هست و قصد مولی از امر، انبعاث آنها است؛ زیرا جواب می‌دهیم: البته همین طور است و حتی ما هم بسیاری را می‌شناسیم که فی الجمله نسبت به آنها از اوامر و نواهی خود قصد انبعاث و انزجار آنها را دارد؛ اما به طور مطلق و نسبت به تمام اوامر و نواهی الزامی و غیر الزامی غیر از این چهارده تن علیهم السّلام- کسی را نمی‌شناسیم؛ چون شناختن چنین شخصی بدون کمک مستقیم وحی و مبادی متصل به آن ممکن نیست. پس اگر فرضاً هم یافت شود، غیر از این ذوات مقدسه از جانب خدا دیگری به این صفت معرفی نشده است. این ذوات مقدسه‌اند که خدا طهارت آنها را از هر رجس و پلیدی اراده فرموده است، و محرک و باعث تمام افعال و حرکات و تروک آنها، اوامر و نواهی الزامی و غیر الزامی الهی است.

این فضیلت و شأن و مرتبت آنها را خدا در این آیه خبر داده است؛ در حالی که نسبت به دیگران این گونه اراده تشریحی طهارت مطلق، اگر نگوییم معلوم العدم است، قدر مسلم غیر معلوم است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۸۵

س- ما طایفه امامیه معتقد به عصمت انبیا- عموماً- و همچنین عصمت و طهارت حضرات معصومین- سلام الله علیهم اجمعین- هستیم؛ امّا در قرآن عظیم آیاتی مشاهده می‌شود که از ظاهر مفهوم و مدلول آیه شریفه برمی‌آید که بعضی از انبیا از پروردگار

طلب مغفرت نموده‌اند؛ مانند: حضرت آدم و حضرت یونس و به ویژه در مورد موسی بن عمران در سوره «قصص» آیاتی به چشم می‌خورد که صراحتاً دلالت دارد که حضرت موسی یک نفر را کشته و سپس اقرار می‌کند که این عمل، عمل شیطان بوده؛ آن گاه تقاضای عفو و بخشش می‌کند، و خداوند متعال هم او را عفو می‌نماید.

آیات دیگری نیز هست که برای پرهیز از اطاله کلام از ذکر آن خودداری شد. مستدعی است نظر جامع و مستدل خود را مرقوم فرمایید.

ج- طلب مغفرت از خداوند متعال، منافی با مقام عصمت نیست و در آیات و ادعیه بسیار دیده می‌شود.

قرائن حالیه قطعیه دلالت دارند بر این که: انبیا و ائمه علیهم السلام- در این ادعیه به مناسبت حال، درک عجز و ناتوانی و فقر و حاجت ذاتی خود در برابر عظمت مقام ربوبیت و کثرت نعمای او و این که از عهده بشر ادای حق شکر این نعم خارج است، از خداوند آمرزش می‌خواسته‌اند؛ و از قصور امکانی خود در برابر غنا و کمال حضرت باری تعالی شرمنده و حتی از اظهار شرمندگی نیز عذرخواهی نموده و مجازاً و استعظماً اعمال مباحه را گناه ظلم و گناه خطا می‌شمرده‌اند. و با این بیانات لطیف- که حاکی از درک حقایق عالی و بسیار متعالی است- وجدان خود را که در مقام شکر نعم با پوزش از عجز، از شکر عاجز و قاصر می‌دیدند، تا حدی آرام می‌ساخته‌اند.

این جا مقام «حسنات الأبرار سیئات المقربین» است. این جا در مباح و حلال هم عذرخواهی می‌شود و آن را ظلم می‌نامند.

آنها می‌دانند که در هر کار مباح و حلالی که انجام داده می‌شود، چقدر بنده از مخلوقات الهی را باید وارد کار نماید، تا یک عمل مباح انجام دهد. آن جا باید از خدای این همه مخلوقات عذرخواهی کرد که آنها را در میدان اطاعت و انجام کارهای غیر واجب و غیر مستحب وارد کرده، و در کارهای مباحی که کمالی از آنها حاصل نمی‌شود و تقریبی نمی‌آورد، استخدام کرد، هر چند این کار نیز لازم وجود بشری باشد، ولی بسا چون کار، کار حیوانی یا مشترک بین انسان و حیوان است، آنان که چشم بینا و متوجه دارند عذر می‌خواهند و از خدای آفریننده این همه میلیاردها مخلوقاتی که در این کار مباح آنها را وارد کرده و بسیاری از آنها کار را انجام داده‌اند، عذر می‌خواهند.

معارف دین، ج ۱، ص: ۸۶

در این جا مطلب، خیلی باریک و دقیق است؛ و هر چه ما بگوییم: چون از افق آنان که این دعاها را انشا کرده‌اند و در مقام حمد و شکر و ستایش و سپاس، نیایش و دعا، تضرع و زاری و فقر و اظهار حاجت دنیا این جمله‌ها را عرض می‌کرده‌اند بسیار فاصله داریم، باز هم حقیقت مطلب بیان نشده است.

اجمالاً قراین حالیه و شواهد قطعیه، این معنی را روشن و مسلم می‌سازد که مفاد و مدلول این جمله‌ها وقتی از پاکان و انبیا و اولیا و کسانی که دون آنان در رتبه هستند صادر شود، غیر از مفاد و مدلولی است که در مقامات دیگر از گناهکاران و آلودگان و پشیمانان صادر می‌شود. بنابراین، طلب مغفرت و اظهار عجز از عبودیت با مقام عصمت منافات ندارد؛ بلکه مؤید رسوخ آن مقام شامخ و شاهد بر آن قوه قدسیه و کمال نفس آنها است.

امّا در خصوص این آیه شریفه؛ از جمله وجوهی که محتمل است معنی و مراد باشد یکی این است که در (هذا من عمل الشیطان [۱۱۳] مشارالیه، ترک اولایی باشد که در نظر خود موسی از او صادر شده؛ یعنی در موقعی که ظاهراً تقیه، اولی بوده، ترک تقیه کرده است.

یا با این که دفع قبطنی به نحوی که موجب قتل او نشود امکان داشت- هر چند قتل او نیز جایز بود- او را به نحوی که سبب قتل او شد، از اسرایلی دفع کرد.

یا این که بنی‌اسراییل برابر فرعون مقاومت نمی‌کردند و از قتل فرعونیان و مخالفت علنی پرهیز می‌کردند، و منتظر فرمان خدا و

ظهور پیغمبر جدید بودند، که در تحت ریاست و رهبری او قیام کنند، موسی در این جا پیش از وقت مخالفت خود را آشکار ساخت. هر چند این کار نیز از مقدمات قیام موسی بود و فی حد نفسه هم هیچ اشکالی نداشت، بلکه پسندیده بود؛ به احتمال این که شاید آینده برای این گونه مقاومت‌ها مناسب تر باشد، این گونه اظهار کرد؛ و جمله «هذا من عمل الشیطان» به جهت استعظام این ترک اولی است.

وجه دیگر که معتبر و بر حسب بعضی تفاسیر روایت شده است؛ این است که مشارالیه هذا، اقتتال آن دو نفر باشد، نه آن چه از موسی صادر شد. [۱۱۴]

بنابر احتمال اول، عذرخواهی از همان ترک اولی است، و بنابر آن چه روایت شده مراد این است که: من خود را در ورود به مدینه در غیر موضع و معرض خطر قرار  
معارف دین، ج ۱، ص: ۸۷

داد؛ و «فاغفرلی» یعنی «استرنی»؛ یعنی مرا از نظر اعدا مستور فرما که مرا نبینند و خدا هم او را مستور کرد و حفظ نمود. بعضی احتمالات دیگر نیز متصور است؛ مثل این که مرجع ضمیر «قال» شخص اسرایلی باشد و «هذا»، اشاره به «اقتتال» یا «جهل موسی» باشد.

مؤید این که: مراد از این جمله «هذا من عمل الشیطان» و امثال آن، چیزی که منافی با مقام عصمت و عدم تسلط شیطان بر نفوس زکیه قدسیه انبیا باشد، نیست؛ بعض آیات صریحه قرآن است؛ مثل (إن عبادی لیس لک علیهم سلطان ۱۱۵) [الاعبادک منهم المخلصین ۱۱۶].

## علم امام

س- از خطیبی شنیده‌ام که حضرت علی- علیه السلام- از شهادت خود در روز بیست و یکم رمضان به وسیله «ابن ملجم»- علیه اللعنه- آگاهی داشته است. چرا علاج واقعه قبل از وقوع نکردند با وجود آنکه قرآن فرموده: (لا-تلقوا بأیدیکم إلی التهلکة) [۱۱۷]؟

ج- در موضوعیت بعض موضوعات احکام، معتبر است که از راه‌های متعارف- که مورد عمل همگان است و بناگذاری عرف بر عمل به آنها است- علم به آن موضوع حاصل شود.

بلی، اگر معلوم باشد که ملاک و جهت موضوعیت چیزی برای حکمی از احکام ذات آن موضوع است؛ از هر راهی که علم یا ظن معتبر به آن حاصل شود، حکم آن نیز ثابت می‌شود؛ مثلاً در قضا و حکم بین مردم که قاضی به علم خود حکم می‌کند، معتبر است که این علم او به واقع از امارات عرفیه‌ای که سبب علم می‌شود، حاصل شده باشد؛ و اگر از طرق غیر عادی، مثل: جفر و رمل یا خواب، علم پیدا کرده باشد، حکم طبق آن جایز نیست؛ و از این رو در فصل خصومات و مرافعات، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله- می‌فرماید: «إنما أفضی بینکم بالبینات والأیمان» [۱۱۸]؛ که بدانند بر حسب علم غیب، له یا علیه کسی حکم نمی‌فرمایند. نظام قضا بر همین موازینی است که همیشه و برای همه قضات حکم و فصل خصومات به آن ممکن است.

بنابراین برای پیغمبر- صلی الله علیه و آله- یا امام علیه السلام- در موردی که هیچ راه و اماره‌ای بر علم به این که فلان شخص قاتل است، یا در ادعایش محق است، نباشد،

معارف دین، ج ۱، ص: ۸۸

عمل به علم غیبی که مستقیماً افاضه الهی است، لازم نمی‌باشد؛ و حکم به قصاص چنین قاتلی که راهی برای اثبات جرم یا علم قاضی بر اثبات قتل نیست، نمی‌شود. مثل آن که قاضی از طریق خواب یا جفر و رمل علم پیدا کند حکم او بر قصاص نسبت به

چنین قاتلی جایز نبوده و مطابق موازین قضا نمی‌باشد.

در مورد حرمت القای نفس در تهلکه نیز، همین کلام جاری است که: القای نفس در تهلکه‌ای که از راه‌های معتبر و عادی عرفی مظنون یا معلوم باشد؛ جایز نیست و موضوع نهی (ولا تلقوا بأیدیکم إلی التهلکة) است. ولی اگر از طرق غیر عادی، مخصوصاً علم غیبی که پیغمبر و امام من جانب الله و باذن و الهامه دارند باشد، حرمتی ندارد؛ بلکه خلاف تسلیم و با حبّ بقاء الله منافات دارد. پیغمبر و امام در این مسیر با سنت‌های الهیه، که خود عالم به آن هستند، هرگز معارضه نمی‌کنند. آنها خودشان مثل ملایکه‌ای که عمال اراده الله تعالی هستند، در جریان اجرای سنن الهیه قرار دارند، اگر چه در مورد خودشان باشد.

در این جا اسرار و حقایق عالی بسیاری نهفته است که چون احاطه بر آنها برای ما مقدور نیست، به این مقدار به آن اشاره شد. وقتی مسایل از حدود عرفیات و اعمال عادی ما خارج شد، و به مثل علم غیب آن بزرگواران هم مربوط شد، بُعد دیگری پیدا می‌کند که نمی‌توان آن را فقط با معیارها و قواعد حاکم بر عرف و نوعی که فاقد این علم هستند بررسی کرد. ثانیاً، افعال پیغمبر و امام را نمی‌توان بر معیار عموم، یا اطلاق ادله احکام بررسی کرد، به این صورت که اگر مخالف عموم یا اطلاقی بود به آن فعل، ایراد کرد؛ زیرا فعل ایشان هم مثل قولشان از ادله احکام و مخصّص و مقید عموم و اطلاقات است و دلیل بر حکم است، که البته در فعل، دلالت آن بر جواز فی الجمله است و در قول، تابع ظهور کلام است. بنابراین ممکن است در جواب گفته شود: آن بزرگواران مأموریت‌های خاصی داشته‌اند که در زمینه وقوع در تهلکه بوده است؛ بلکه اشکال ندارد که نفس ایقاع نفس در تهلکه مأمور به باشد.

البته در مثل قیام حضرت سید الشهداء - علیه السلام - که با علم به این که امتناع از بیعت با یزید و رفتن به عراق و منتهی شدن به شهادت، استقبال از کل آن مصایب است صورت گرفت، مسأله تراحم اهمّ و مهم نیز در بین بود، که امام علیه السلام - مسایل اهم را در نظر گرفت، و دانسته و آگاهانه شهادت را پذیرفت. چنان که در میادین جهاد و

معارف دین، ج ۱، ص: ۸۹

غزوات نیز گاهی چنین حالی روی می‌دهد که باید با علم به شهادت به میدان جهاد رفت.

پیغمبر - صلی الله علیه و آله - با این که می‌دانست «جعفر طیار» و «یزید بن حارثه» و «عبدالله بن رواحه» یکی پس از دیگری به شهادت می‌رسند، آنها را فرمانده لشکر فرمود.

س - آیا روایاتی که علم ما کان و ما یکون را برای امام ثابت می‌کند، صحیح است؟ در صورت صحّت، چرا اقدام به هلاکت خود می‌نمودند؟

ج - روایات وارده راجع به علم امام به ماکان و ما یکون و ما هو کائن، معتبر و مورد اعتماد؛ بلکه متواتر است. خصوصاً به ضمیمه اخبار و احادیث دیگر، که در ابواب مختلفه حدیث و تواریخ دیده می‌شود، یقین به این معنی حاصل می‌گردد. این ایراد که با این علم چگونه امیرالمؤمنین اقدام به هلاکت خود فرموده و با اراده و اختیار به مسجد تشریف بردند؛ یا بعضی دیگر از ائمه علیهم السلام - دانسته و با عدم اجبار به تناول، سمّ و زهر را میل فرمودند، فقط در این مورد جاری نیست و نظیر آن در موارد دیگر نیز قابل طرح است.

مثل این که گفته شود: چرا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله - یا ائمه علیهم السلام - در هنگام بیماری‌های خود یا کسانشان، با علم به دارو از آن استفاده نکردند تا بیماری آنها مرتفع شود؟ یا با علم به این که فلان مجاهد و غازی شهید می‌شود، او را به جنگ می‌فرستادند؟

یا این که گفته شود: چرا با قدرتی که خدا به آنها داده بود که می‌توانستند با اعجاز رفع نیازمندی‌های خود را بنمایند، به وسایل عادی متوسّل می‌شدند؟ مثلاً امیرالمؤمنین علیه السلام - نخلستان احداث می‌کرد، و یا حفر قنات کرده و آبیاری می‌نمود، یا غذا طبخ



می‌کرد؟

یا چرا جبرائیل با این که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله- در ارتباط بود و می‌دانست که دوی بیماری آن حضرت چه گیاهی است، دارو را به آن حضرت معرفی نکرد؟

بلکه بالاتر گفته شود: چرا خداوند که علم و قدرتش ذاتی و مطلق است، و در عمومیت قدرت و علمش شک و شبهه‌ای نیست، انبیا و پیغمبران را در همه مواقع نصرت نفرمود؛ بلکه مکرر دوستان و اولیای خود را در تهلکه و آگذارد؟ چرا قدرتش را اعمال نفرمود؟ و چرا به آنها به وسیله وحی اعلام نکرد؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۹۰

به این که علم امام به وقت شهادت انکار شود، این پرسش‌ها قطع نمی‌شود؛ زیرا می‌پرسند: چرا پیغمبر به امام این وقت را اعلام نکرد؟

اگر علم پیغمبر هم انکار شود سؤال می‌شود که چرا جبرئیل، و بالاخره چرا خدا به وسیله پیغمبر، امام را آگاه نکرد تا به مسجد نرود، یا زهر تناول ننماید؟

جواب تمام این پرسش‌ها این است که:

اولاً، این عالم و نظام آن بر این اساس است که حوادث و امور مادی، جز در مواردی که اعجاز و مصالحی اقتضا کند، بر مجرای علوم عادی و مادی نوع بشر جریان می‌یابد. مثلاً با زحمت و کوشش، داروهای انواع بیماری‌ها را کشف و بر قوای طبیعی مسلط می‌شوند، یا با قدرت و نیروی بدنی و اسلحه و استقامت و شجاعت جهاد می‌نمایند، و دشمن را مغلوب می‌سازند.

بنابراین خداوند و کسانی که مجریان مشیت الهیه هستند، و از حوادث آینده و امور نهانی و پنهانی به اذن و اعلام خدا اطلاع دارند، این علوم را در اختیار عامه نمی‌گذارند، و نوعاً و اکثراً از آن استفاده نمی‌نمایند؛ زیرا نظام این عالم، اختلال پیدا می‌کند. هر چند افرادی از برگزیدگان، استعداد تلقی علوم غیبیه، و قدرت تصرف در عالم تکوین را دارند، اما این قدرت و علم را در زمینه تغییر و تبدیل جریان عالم ماده وارد نساخته و احیاناً و به ندرت از آن استفاده فرموده‌اند. چنان که در مورد حضرت موسی مشاهده می‌شود و در جنگ بدر و نزول ملایکه و در مثل ولادت حضرت عیسی و اسحاق و موارد دیگر، این معنی مشهود شده است؛ اما این موارد به قدری نیست که نظام این عالم را بر هم بزند؛ بلکه این موارد هم برای مصالح دیگر، این معنی مشهود شده است؛ اما این موارد قدرت الهی در کار است و آن چه می‌شود مجرد تأثیر و تأثر علل و معلولات طبیعی نیست- لازم شده است.

حاصل بحث این که: جریان امور عادی و اختیاری مردم به طور نوع و غالب باید بر اساس علوم عادی باشد. بنابراین انبیا و ائمه علیهم السلام- هم این علوم را وارد میدان نمی‌کنند؛ زیرا وضع دگرگون می‌شود.

شاید یکی از علل آن که علم نجوم و بعضی تشبّهات برای آگاهی از آینده در شرع ممنوع شده، همین باشد که در مواردی که این وسایل اصابه کند، مخالف نظام عادی حیات است و تعادل موجود را بر هم می‌زند.

ثانیاً، انبیا و ائمه علیهم السلام- در روش زندگی و سلوک، معاشرت و معاملات و مجالست با اصحاب و مؤمنین و اغیار و اغیار و فجّار، به طور عادی و متعارف رفتار می‌فرمودند، و به علم و قدرتی که به آنها اعطا شده، جز در موارد استثنایی، عمل

معارف دین، ج ۱، ص: ۹۱

نمی‌کردند؛ و از راه علم امامت از خود دفع خطر و فقر و امراض و ابتلائات را نمی‌فرمودند؛ چون غیر این روش، نقض غرض و منافی با حکمت و هدف بعثت انبیا و نصب ائمه هدی علیهم السلام- است.

روش و رفتار آنها در زندگی دنیا از معاملات و معاشرت، زناشویی، پوشیدن، نوشیدن و خوردن و خوابیدن و حال تندرستی و بیماری، صلح و جنگ، فقر و توانگری و حکومت و سیاست باید سرمشق دیگران باشد. به مردم درس زهد و قناعت، صبر و

صداقت و پرهیزگاری، پارسایی و رضا و تسلیم و توکل بدهند و اگر از علوم غیرعادی خود در امور زندگی استفاده کنند، این مقاصد و مصالح تأمین نمی‌شود؛ و عمل و زندگی آنها نمونه و سرمشق و قابل پیروی و تأسی نمی‌گردد. ثالثاً، تکالیف آن بزرگواران هم مثل دیگران اغلب در حدود علوم عادی و متعارف بوده است، و مأمور به ترتیب اثر به علوم خاصی که دارند، نبوده‌اند. در مثل نهی (ولا تلقوا بأيديكم إلى التهلكة)، مثل دیگران مأمور بوده‌اند که به علم عادی رفتار نمایند. تهلکه منهی عنه در آیه، همان تهلکه‌ای است که به علم عادی و علمی که برای غیر امام حاصل می‌شود، معلوم می‌گردد. آنان در انجام تکالیف، شرایط عامه را ملاحظه می‌فرمودند، مثلاً اگر اطلاع از آب به نحو غیرعادی داشتند، تکلیفشان مثل دیگران تیمم بوده؛ چنان که در قضا و حکومت و تدبیر امور نیز به همین نحو عمل می‌کردند و به بینه و یمین حکم می‌دادند. رابعاً، شهادت از بهترین وسایل فوز و رستگاری و تقرب به خداوند متعال است و با علم، به استقبال آن رفتن ممدوح و پسندیده است.

چنانکه از تواریخ و احادیث استفاده می‌شود، در عصر حضرت رسول صلی الله علیه و آله - بعضی از اصحاب برای درک فضیلت شهادت در غزوات شرکت می‌کردند و با علم به این که کشته می‌شوند، فقط به قصد نیل به این درجه مرضیه، دانسته به جهاد می‌رفتند.

بنابراین ممکن است این مواردی که ائمه علیهم السّلام - عمل فرمودند از این قسم باشد، و لزومی نمی‌دیدند با این که شهادت موجب ارتقای درجه است و برایشان فراهم شده و موظف به عمل بر طبق علم امامت خود نبوده‌اند، خود را از مسیر و معرض آن خارج کنند.

خامساً، اتمام حجت و انجام امتحاناتی که خدا از بندگان خود می‌نماید، به غیر این نحو که آن بزرگواران به ظواهر عمل کنند، امکان پذیر نیست. و آنها هم که عمال اجرای اراده‌الله و مشیت خدا هستند، و از تقادیر الهی به اعلام او آگاه می‌باشند، طبق معارف دین، ج ۱، ص: ۹۲

همین ظواهر عمل می‌فرمودند و از مسیر تقادیر خارج نمی‌شدند؛ بنابراین غیر از آن چه وظیفه‌دار بودند عمل نمی‌کردند. این وظیفه، درست در برابر وظایفی است که مثل خضر (در داستان موسی و خضر) عهده‌دار بود؛ که او مأمور به باطن و عمل به علم غیرعادی بود و اینان مأمور به ظاهر، و عمل به علم عادی با علم به باطن هستند؛ چنان که گاهی هم به ندرت به مثل همان روش خضر مأمور بوده‌اند.

این جا مسأله انتحار و خودکشی و القای در تهلکه در بین نیست؛ مسأله رضا و تسلیم به تقادیر الهی است. حتی اگر خداوند آن بزرگواران را برای مصالحی امر به خودکشی می‌فرمود، مطیع و فرمانبر بوده و به چون و چرا زبان نمی‌گشودند.

در داستان مأمور شدن حضرت ابراهیم علیه السّلام - به ذبح فرزندش - اسماعیل - می‌بینیم که چگونه هر دو تسلیم امر شدند. وقتی ابراهیم گفت: (إني أرى في المنام أني أذبحك فانظر ما ذاترى [۱۱۹])، اسماعیل گفت: (يا أبت أفعل ما تؤمر)؛ و خدا می‌فرماید: (فلما أسلما و تله للجبین [۱۲۰]).

در داستان پسران آدم علیه السّلام - هم ملاحظه می‌کنید که گفت: (لئن بسطت إلى يدك لتقتلني ما أنا بباسط يدي اليك لأقتلك [۱۲۱]).

این‌ها وظایفی است که این بزرگواران داشتند و انجام داده‌اند و ما فعلاً در اسرار آن بحثی نداریم.

بنابراین آن چه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام - صادر شد نیز نظیر همین وقایع بوده و با این که می‌دانست ابن ملجم، همان اشقی‌الآخرین و شقیق عاقر ناقه ثمود و قاتل او است، به سوی وی دست دراز نفرمود و او را آزاد گذارد؛ و بلکه مشمول مرحام و احسان خود قرار داد.

این گونه اعمال انبیا و اولیا را نمی‌توان با معیارهای عادی، که اعمال افرادی عادی با آن سنجیده می‌شود، سنجید؛ بلکه باید در افق عالی‌تر و محیط وسیع‌تری که در خورشان و مقام آنها است، با توجه به فلسفه بعثت انبیا و نصب ائمه و نظامات حاکم بر عالم، کارهای آنها را مطالعه کرد.

هر چند احاطه به این مطالب از عهده خارج است؛ اما اجمالاً این قدر می‌فهمیم که نمی‌شود علمی را که آنان به طور مسلم با الطاف خاصه الهی داشته‌اند و خدا آنها را به

معارف دین، ج ۱، ص: ۹۳

آن گرامی داشته و اخبار اهل سنت و شیعه آگاهی آنها را از علم غیب ثابت و مسلم کرده است، از آنها سلب کنیم؛ یا- العیاذ بالله- نسبت ترک وظیفه و القای نفس در تهلکه به آنها بدهیم.

حتی فردی مثل «ابن ابی الحدید معتزلی» نیز مطلب اخبار حضرت امیر- علیه السلام- را در شب ضربت خوردن، و حتی داستان مرغابی و فرمایش آن حضرت: «دعوهن فإنهن نوائح» را به طور ارسال مسلم نقل می‌کند. [۱۲۲] هر چند در مقام جواب کوتاه آمده و علم به خصوصیت زمان شهادت را نفی کرده است؛ که با وجود این همه احادیث و اخبار غیبی، آن حضرت از خصوصیات وقایع، قابل قبول نیست.

کسی که در مقام بیان و اعلام علم و آگاهی خود، از تفصیل وقایع آینده چنین می‌گوید، چگونه از تفصیل شهادت خود اطلاع ندارد؟

آن حضرت در ضمن یکی از خطب نهج البلاغه می‌فرماید:

«فأسألونی قبل أن تفقدونی فوالذی نفسی بیده لاتسألونی عن شیء فیما بینکم و بین الساعه، ولا عن فئه تهدی مائه و تضل مائه الا أنبأتکم بناعقها و قائدها و سائقها و مناخ رکابها و محط رحالها و من یقتل من أهلها قتلاً و من یموت منهم موتاً» [۱۲۳]

کسی که به نقل «ابن ابی الحدید» در مورد تقسیم بیت المال آن گونه خبر از واقع می‌دهد و از مبلغ موجود در آن آگاه است، کسی که در ذی قار، به «ابن عباس» از عدد نفراتی که به او از کوفه پیوسته می‌شوند خبر می‌دهد که شش هزار و شصت و پنج نفر خواهند بود؛ (نه یک نفر بیش، و نه یک نفر کمتر)، کسی که در جنگ نهروان به اصحاب خود خبر می‌دهد که: به خدا سوگند از شما ده نفر کشته نمی‌شود، و از خوارج، ده نفر سالم نمی‌ماند، کسی که از قتل «جویبره» و «میثم» و «رشید هجری» خبر می‌دهد، و مکان شهادت سیدالشهدا را می‌شناسد و اخبار بی‌شمار دیگر از آینده داده است، چگونه از تفصیل شهادت خود ناآگاه است؟ پس جایی برای مثل توجیه «ابن ابی الحدید» و نفی علم به خصوصیت زمان شهادت نیست.

باید بر اساس آن چه گفته شد، و بر حسب اخباری که دلالت دارد بر علم امام به «ماکان» و «مایکون» و «ماهو کائن»، به موجب اخبار غیبی بسیار دیگر که از آن حضرت صادر شده، در موارد متعدّد با خصوصیات و تفصیلات، بگوییم: آن حضرت به مسجد رفت و بر طبق علمی که داشت مأمور به ترتیب اثر نبود. چنان چه از حالات

معارف دین، ج ۱، ص: ۹۴

آن حضرت در شب ضربت خوردن هم به دست می‌آید، «ابن ملجم» را با علم به این که قاتل او است از کوفه بیرون نراند و تحت نظر قرار نداد.

به تعبیر دیگر می‌توان گفت: عمل معصوم با علم او به «ماکان» و «مایکون» و «ماهو کائن»، مثل: رفتن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام- به مسجد و زهر خوردن امام حسن علیه السلام-، دلیل بر این است که در موضوع تکالیف علم و آن چه دخالت دارد و معتبر است، علم عادی است، و علم امامت دخالت ندارد، و از این رو آن را معیار نمی‌گرفتند که با قضا و قدر الهی هم معارض نشود و اگر هم علم امامت دخالت داشت، به مسجد نمی‌رفتند و زهر را نمی‌نوشیدند.

پس با این اعمال امام نمی‌توان ادله مطلقه علم امام را تقیید کرد، و عمل ایشان را مخالفت با نهی (لاتلقوا بأیدیکم إلی التهلکة) گرفت؛ که در موضوع آن تهلکه معلوم به علم عادی و غیر امامت ملاحظه شده است. به عبارت دیگر: این افعال (رفتن به مسجد و زهر خوردن) خود به خود در این جا مورد استدلال نیست؛ چون وجه فعل معلوم نیست. باید به ادله دیگر مراجعه کرد. اگر آن ادله دلالت بر عمومیت علم امام کرد، از این عمل استفاده می‌شود که علمی که در توجه تکالیف به امام دخالت دارد، علم امامت نبوده و علم عادی است؛ و ادله- چنان که با مراجعه به کتب حدیث و تواریخ معلوم می‌شود- به همین نحو، یعنی عمومیت علم امام دلالت دارد.

### مهدویت

س- آیا امام عصر- عجل الله تعالی فرجه الشریف- در سن ۷۵ سالگی به شکل و هیأت یک فرد ۷۵ ساله، غیبت کبری خویش را آغاز نموده‌اند؟

ج- در روایات اشاره‌ای به این مطلب نشده، و تنها گفته شده است که آن حضرت در قیافه شخص سی ساله یا چهل ساله ظهور می‌کنند.

بلی، ثبوتاً ممکن است در موقع غیبت در قیافه شخص ۷۵ ساله غایب شده باشند، و نیز ممکن است در غیر این قیافه غایب شده باشند (والله العالم).

س- مدت غیبت صغری چند سال می‌باشد؟

ج- در حدود هفتاد و چهار سال.

معارف دین، ج ۱، ص: ۹۵

س- غیبت دوم امام زمان (غیبت کبری) چند سال می‌باشد؟

ج- مدت آن معلوم نیست؛ چون وقت ظهور آن حضرت را جز خداوند متعال کسی نمی‌داند. در روایاتی ائمه علیهم السّلام- فرموده‌اند: هر کس برای ظهور وقتی معین کند، کذاب است.

س- دلیل زنده بودن امام زمان- علیه السّلام- و طول عمر ایشان چیست؟

ج- دلیل زنده بودن آن حضرت، روایات متواتره صحیحه فریقین است.

در این خصوص به کتب مفصّله‌ای که در این موضوع تألیف شده- از جمله: «نوید امن و امان»، «نجم الثّاقب» و کتاب‌های فارسی و عربی بسیار دیگر- مراجعه فرمایید (والله العالم).

س- در کتب مذهبی دیده می‌شود که نام حضرت ولیّ عصر- علیه السّلام- را به صورت «محمّد» می‌نویسند. ضمناً در ادعیه، مثلاً صلوات مخصوصه حضرت- علیه السّلام- نام ایشان را با نام حضرت رسول- صلی الله علیه وآله- ذکر می‌کنند. نظر خود را در مورد نام بردن ایشان با نام پیامبر اکرم- صلی الله علیه وآله- بیان فرمایید.

ج- احتیاط این است که از بردن نام مبارک اصلی آن حضرت در مجالس و حضور اشخاص خودداری شود و در بعض دعاها که اسم آن حضرت آمده آن دعا در خلوت خوانده شود، یا اسم مبارک، آهسته گفته شود (والله العالم).

س- آیا ایستادن موقع شنیدن نام قائم- علیه السلام- واجب است؟

ج- وجوب آن معلوم نیست؛ ولی قیام به ملاحظه احترام آن حضرت بسیار مستحسن است (والله العالم).

س- در این زمان که حضرت بقیه الله- روحی له الفداء- غایب هستند، آیا کسی می‌تواند خدمت حضرت برسد؟ معنای صدقه دادن برای سلامتی آن حضرت چیست؟ آیا حضرت مثل دیگران دچار تصادف با ماشین و یا زمین خوردن و امثال این ها می‌شوند که

صدقه ما جلو آن بلاها را بگیرد، یا مطلب دیگری است؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۹۶

ج- تشرف به حضور مبارک حضرت بقیه الله- ارواح العالمین له الفداء- در زمان غیبت، امری است ممکن؛ و در طول زمان غیبت برای اشخاصی اتفاق افتاده است (رزقنا الله زیارته مع المعرفة بحقه).

اما صدقه دادن برای آن حضرت، اولاً دستوری است که از بزرگان دین رسیده و در آن تردیدی نیست. ثانیاً فواید صدقه منحصر به سلامتی از تصادف و امثال آن- که نسبت به آن وجود مبارک، مقطوع العدم می‌باشد- نیست. ممکن است صدقه دافع بعضی آفات و بلیات دیگر از وجود مبارکش باشد. علاوه بر این که صدقه دادن برای شکرانه سلامت آن حضرت نیز صحیح است.

س- چه کنم که مورد توجه امام زمان- عجل الله تعالی فرجه الشریف- قرار گیرم؟

ج- بهترین راه جلب توجه آن حضرت ارواحنا فداه- پرهیز از محرمات و انجام واجبات، سعی در قضای حوائج مؤمنین، احیای مذهب و اعلای امر اهل بیت علیهم السلام- تعظیم شعائر اسلام، دوری از اهل بدع، اهتمام بر ثبات و استقامت بر سیره ائمه طاهیرین علیهم السلام- و امر به معروف و نهی از منکر است.

یاد خدا را در همه احوال فراموش نکنید؛ که در حدیث است:

«أفضل إيمان المرء أن يعلم أن الله معه حيثما كان»

خود را رعیت حضرت بقیه الله ارواح العالمین له الفداء- بدانید و آن حضرت را ولی نعمت و آقا و سرور خود بشناسید. امید است موفق باشید.

س- در دعای مبارکه ندبه این جمله وجود دارد: «ولا ینالک منی ضجیح ولا شکوی». با توجه به روایات عدیده، و مشاهدات عینی و توسلات، شکوی و ضجیح به حضرت بقیه الله- ارواحنا فداه- رسیده است. پس این جمله را چگونه باید معنی کرد؟

ج- جمله مذکور، اشاره به غیبت آن حضرت از مردم و قطع ارتباط عادی و متعارف با ایشان است؛ که به طور عادی صدای ضجه و شکایت را جز در ضمن شرفیابی‌هایی که برای بعضی به طور اتفاق فراهم می‌شود، نمی‌توان به آن حضرت رساند و عموم- به جز افراد قلیلی- از فیض دیدار و سخن گفتن حضوری با ایشان محرومند.

س- آیا برای ظهور موفورالتیرور حضرت بقیه الله الاعظم امام زمان- ارواحنا فداه- زمان خاصی معین شده است؛ یا خیر (چون اشخاصی هستند که زمان معینی را برای ظهور تعیین نموده‌اند)؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۹۷

ج- برای ظهور حضرت مولی، بقیه الله ارواح العالمین له الفداء- زمان خاص، یعنی روز فلان از فلان ماه معین از فلان سال معین، تعیین نشده است. هرکس تعیین وقت نماید بر حسب اخبار دروغگو است، و همه علمای اعلام اعلی الله کلماتهم بر این اتفاق دارند. حقیر نیز در «منتخب الأثر» بابی با عنوان «فی عدم جواز التوقیت و تعیین وقت لظهوره» ذکر کرده‌ام.

(جعلنا الله وإیاکم من المنتظرین لظهوره والثابتین علی إمامته والفائزین بعنایته صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهیرین).

س- می‌گویند در «مثلاً برمودا» فرزندان آن حضرت یا نوه‌های پیامبران و امامان هستند؛ آیا درست است؛ یا نه؟

ج- این دعوی ثابت نیست و احتمال این که برای آن حضرت فرزندان باشند نیز منتفی نیست.

به هر حال آن چه اصل است، عقیده به وجود و حیات و غیبت شخص آن حضرت است، که بر حسب روایات بسیار، ظهور می‌نمایند و عالم را پر از عدل و داد می‌کنند، بعد از این که پر از جور و ظلم شده باشد. امید است خداوند متعال چشم ما را به جمالش منور فرماید.

س- فلسفه انتظار امام زمان در چیست؟

ج- می‌توانید اجمال فلسفه انتظار را در کتاب حقیر: «انتظار، عامل مقاومت و حرکت» مطالعه کنید.

س- در کتاب شریف نهج البلاغه آمده است: «یأتی علی الناس زمان لا یبقی من الإسلام إلا اسمہ» تا آن جا که فرمود: «مساجدهم عامرۃ من البناء خراب من الهدی عمارها وسکانهما شر أهل الأرض»؛ معنای «عمارها» و «سکانهما» چیست؟ و آیا «عمار» و «سکان» شر اهل ارض‌اند؟

ج- این حدیث از اخبار ملاحم و پیش‌گویی از آینده است، که اوضاع دگرگون می‌شود؛ مساجد از بنا آباد، و از هدایت، ویران، و آبادکنندگان مساجد و اهل مساجد و ساکنان آنها بدترین اهل زمین خواهند بود؛ و پیش آمدن این اوضاع مستبعد نیست؛ یا اشاره به آینده‌هایی است که هنوز پیش نیامده است؛ یا خبر از زمانهایی مثل زمان

معارف دین، ج ۱، ص: ۹۸

«بنی امیه» و «بنی عباس» است که مساجد چنین صورتی را داشت. پیش‌نمازها از فاسق‌ترین و متجاهرترین افراد به معاصی بودند. و در منابر حتّی ولیّ خدا، امیر المؤمنین علیه السلام- را سبّ می‌کردند.

اکنون هم اگر چه در آن حد نیست؛ اما در بعضی مساجد در مملکتی مانند عربستان، ضدّ اهل بیت علیهم السلام- و ضدّ شیعیان آنها تبلیغ می‌شود، و مساجد مرکز اضلال مردم است؛ از مساجد سوء استفاده می‌شود، و برنامه‌هایی خلاف وضع مساجد انجام می‌گیرد. حاصل بحث این است که: تغییر احوال در آخرالزمان- که در احادیث بسیار است- مورد استبعاد نیست و نمونه‌هایی از آن همواره دیده شده و می‌شود.

س- روایتی وجود که: مدّت حکومت سفیانی برابر با انگشتان دست و پاها خواهد بود (۲۰ سال). آیا این روایت معتبر است؟ نظر جناب عالی چیست؟

ج- اعتبار روایات مذکوره ثابت نیست؛ مضافاً به این که مضمون آنها مجمل است و روشن نیست؛ ولی دلیلی هم بر نفی آنها نداریم (والله العالم).

س- کسانی که درباره امام زمان- عجل الله تعالی فرجه الشریف- تحقیق کرده‌اند، به این نتیجه رسیده‌اند که: اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم عصر ظهور امام- عجل الله تعالی فرجه الشریف- است. جنابعالی تفصیلاً نظر خود را در این باره مرقوم فرمایید.

س- طبق روایات مدّت حکومت آخرین عبدالله (در حجاز) چقدر است؟

روایتی وجود دارد که بین نهضت سیّد موسوی و شروع نهضت امام زمان- علیه السلام- مدّت یک عمر متوسط انسان است؛ نظر جناب عالی چیست؟

آیا عصر حاضر، عصر ظهور امام- علیه السلام- است؟

ج- مطالب مورد سؤال برای این جانب نیز معلوم نیست (العلم عندالله؛ والله العالم).

س- در زمان غیبت امام زمان- عجل الله تعالی فرجه الشریف- مخصوصاً در عصر حاضر، وظیفه ما چیست؟

ج- وظیفه مردم در زمان غیبت و حضور، اطاعت از دستورات دینی و تقوا را سرلوحه زندگی قرار دادن است. بلی در زمان غیبت دعا برای تعجیل ظهور آن حضرت و صدقه دادن برای سلامتی آن بزرگوار و انتظار مقدم مبارکش و به وجود آوردن دولت کریمه و شب و روز به یاد آن حضرت بودن، از وظایف مهمّه عصر غیبت است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۹۹

س- آیا احادیث «امان» عقلاً صحیح است؟ چرا با وجود امام، شاهد بلایای ارضی و سماوی هستیم؟

ج- موضوع این که وجود امام، امان از فنا و پایان دنیا است و زمین به وجود امام، باذن الله و تقدیره برقرار و پایدار است، برحسب

اخبار متواتره از طرق عامّه و خاصّه، از جمله اخبار «امان» ثابت و مسلم است. و اخبار از این امور، مانند اخبار از ملاحم و اوضاع مستقبل دنیا، تکویر شمس، انکدار نجوم، انشقاق سماء، امتداد و انبساط زمین، سیر جبال، تسجیر بحار و ... فقط از طریق وحی و اخبار پیغمبر صادق مصدّق، قابل قبول و باور آور است؛ و از اموری که مستقیماً با برهان عقلی قابل اثبات باشد، نیست؛ و اگر صاحبان بعضی از مسالک و علوم عقلیه یا مدعیان کشف و شهود، بر حسب نگرش‌های خود، خصوص دخیل وجود امام را در بقای عالم ثابت بدانند و بر آن استدلال عقلی هم بنمایند، خارج از فهم عامّه و بلکه اکثر خواص است و نیاز به اثبات مقدمات دیگر دارد. بنابراین راه صواب، همان اتکای به وحی و اخبار مخبر عن الله است؛ که وساطت و سفارت او بین الخلق و الخالق به دلیل معجزه ثابت شده باشد.

بنابراین همین که در عالم ثبوت و واقع این موضوع امکان داشته باشد، با اخبار نبی، ثابت النبوه و با اخبار وصی، ثابت الوصایه ثابت می‌شود و نفس انسان مستقیم الذهن آن را می‌پذیرد و باور می‌کند.

خلاصه اینکه مسایلی مثل: (یوم تبدل الأرض) [۱۲۴] و (و تری الجبال تحسبها جامده و هی تمزمر السحاب) [۱۲۵]، اموری نیستند که عقل بتواند از آنها خبر دهد.

آیا عقل توانسته و می‌تواند از واقعه‌ای مثل قتل عمّار به دست «فته باغیه» ده‌ها سال قبل از آن خبر بدهد؟ آیا بشر با دلیل عقلی می‌توانست مثل انبیای سلف، بشارت از ظهور پیغمبر آخر الزمان، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم - بدهد؟

آیا عقل می‌تواند مثل وحی، خبر از جنگ جمل، خروج عایشه و سگان حوثب بدهد؟ یا از معارضه زبیر با امیرالمؤمنین، یا از شهادت امیرالمؤمنین و حضرت سیدالشهداء - علیهما السلام - و صدها وقایع غیبیه دیگر، خبر دهد؟

هیچ دلیلی نمی‌تواند از این امور غیبیه خبر بدهد؛ ولی با خبر نبی، ثابت النبوه و با خبر وصی، ثابت الوصایه پذیرفته می‌شود، و رد آن به عنوان این که دلیل عقلی ندارد، جایز نیست. بلی، اگر در جایی دلیل قاطع عقلی بر عدم وقوع باشد، مسأله دیگری است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۰۰

بنابراین بر حسب این روایات معتبر و متواتر، که از آن جمله در نهج البلاغه نیز از حضرت امیرالمؤمنین است که فرمود:

«اللهم بلی لاتخلو الأرض من قائم لله بحجه إما ظاهراً مشهوراً أو خائفاً مغموراً» [۱۲۶]

و محدثان بزرگ اهل سنت نیز آن را روایت کرده‌اند، این فایده وجود امام غایب که وجودش «امان» اهل ارض است و بقای آن وابسته به بقای اوست، قابل انکار و تردید نیست.

اما پاسخ نقض و رد این دلیل نقلی به جهت نوع جنگ‌ها، ویرانی‌ها، زلزله‌ها، آتش فشان‌ها، سیل‌ها، طاعون‌ها، وباها و امور دیگر در طول دوازده قرن، بلکه چهارده قرن و بلکه در تمام ادوار و اعصار، این است که:

از این اخبار و احادیث نفی کلی این حوادث - که طبیعت عالم و زمین مقتضی آن است و علاوه بر آن سنت الله بر آن جاری شده است - استفاده نمی‌شود. این‌ها اموری است که حتی بر حسب نظام مقرر در این عالم طبیعت، حدوث آن‌ها طبیعی است.

غرض از این که امام، «امان» است این نیست که با وجود امام کسی بیمار نمی‌شود، یا جنگی واقع نمی‌گردد، یا زلزله و حوادث دیگر اتفاق نمی‌افتد. همه این امور در اعصار حضور انبیا و ائمه علیهم السلام - اتفاق افتاده و بعد از این هم اتفاق خواهد افتاد.

غرض این است که وجود امام وجود در بقای ارض مؤثر است و آن گاه که زمین خالی از حجت باشد، زمین و نظامات آن به هم می‌خورد، یا عوض می‌شود:

«لو بقیت الأرض بغير حجة لساخت بأهلها» [۱۲۷].

با این وجود، چون اسرار قضا و قدر بر ما معلوم نیست، تأثیر وجود امام در منع از بروز همین حوادث طبیعی در مواردی مسلم است؛ چنان که اعمال مردم و خوب و بد در بروز و عدم بروز این حوادث مؤثر می‌باشد. دعا، دافع بلیات عمومی و خصوصاً است. حتی

استغفار سبب نزول باران و برکات می‌شود و وجود سالمندان و کودکان نیز موجب دفع بلا است.

چنان که در خبر است:

«إن لله تعالى في كل يوم وليةٌ منادياً ينادى مهلاً مهلاً عبادالله عن معاصي الله فلولا بهائم رنَّع و صبيهُ رضع و شيوخ رقع يصب عليكم العذاب صباً ترضون به رضاءً» [۱۲۸].

مسأله فایده وجود امام را با این دید ایمانی باید بررسی کرد و در بیان این فایده هم با کسانی که به عالم غیب و قضاء و قدر الهی معتقدند، سخن می‌گوییم.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۰۱

با توجه به نص صریح قرآن وجود پیغمبر امان از عذاب است؛ وجود قائم مقام او نیز امان است؛ و استغفار نیز امان می‌باشد: (وما كان الله معذبهم وأنت فيهم و ما كان الله معذبهم وهم يستغفرون [۱۲۹])

به طور خلاصه، فایده‌ای که برای وجود امام - چه غایب و چه حاضر - بیان کرده‌ایم، با توجه به این معانی - که بیشتر از این در اطراف آن مجال اطاله کلام نداریم - روشن و منطقی است؛ و کلام حکیمانانه «محقق طوسی» بسیار محکم است: «وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منأ». [۱۳۰]

س - نصب امام در صورتی که غایب از انظار باشد و متصرف در امور و رتق و فتق و اصلاح احوال جامعه نباشد، چه فایده‌ای دارد؟ عدم دخالت امام در امور چگونه مستند به مردم است؟ چرا که مردم به واسطه وجود و حضور او در میان جامعه در معرض امتثال و اطاعت از فرامین و اوامر او قرار نگرفته و مخالفتی اظهار ننموده‌اند، تا بتوان غیبت، و قیام نکردن آن حضرت به اصلاح و انتظام شؤون عموم و اعمال ولایت را به مردم نسبت داد. بنابراین کلام «محقق طوسی»، که عدم تصرف امام را از ما و مستند به ما (مردم) می‌فرماید، چگونه قابل توجیه و تحقیق است؟

ج - این ایراد که: «فایده تعیین امامی که بر کنار از مداخله در اداره جامعه و حفظ مصالح عالیّه اسلامی باشد چیست، و چرا نصب و تعیین او لازم است؟» به فرض ورود، اختصاص به امام غایب ندارد؛ بلکه در مورد امام حاضری که مبسوط الید نیست، و از تصرف در امور ممنوع یا محبوس است نیز قابل طرح است. و بلکه در مورد نبی و پیغمبری که مردم به طور موقت یا دایم مانع از تبلیغ رسالت او باشند نیز این سؤال وجود دارد.

جواب «حلی» این است که با وجود عدم حضور مردم برای انفاذ اوامر امام یا استماع تبلیغ نبی و بلکه ممانعت از آن، چنانکه در عصر ائمه قبل از حضرت صاحب الامر - علیهم السلام - واقع شد، تصرف نکردن آن بزرگواران در امور، مستند به مردم است. آن چه بر خدا لازم است، اتمام حجّت و ارسال رسول و نصب امام و فرستادن شرایع و احکام است. اگر مردم استقبال نکنند و همکاری ننمایند، این فواید حاصل نمی‌شود. ولی خداوند متعال به مقتضای حکیمیت، رحیمیت و رحمانیت، ربانیت، فیاضیت، هدایت، و سایر صفات جمالیّه و برای آن که حجّتی از عباد بر او نباشد: (لئلا

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۰۲

يكون للناس على الله حجة) [۱۳۱] و مصالحی که خود عالم به آن است، زمین و زمان را خالی از حجّت و صاحب الامر نخواهد گذارد.

همان گونه که در بعضی از روایات است:

«مثل الإمام مثل الكعبة يؤتى ولاياتي» [۱۳۲]

وقتی قیام به این وظایف عامّه و لایّی بر امام واجب است که مردم به طور جدّی اظهار حضور برای فرمانبری و امتثال از اوامر او بنمایند؛ چنان که از فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام - در ذیل خطبه «شفشقیه» استفاده می‌شود:



«أما والذي فلق الحبة وبريء النسمة لولا حضور الحاضر وقيام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله على العلماء أن لا يقاروا على كظة ظالم و لا- سغب مظلوم لألقت حبلها على غاربها و سقت آخرها بكأس أولها و لألفيتم ان دنياكم هذه أهون عندي من عفة عنز» [۱۳۳]

(بنابراین مبسوط الید نشدن و قدرت نیافتن ائمه طاهرین علیهم السّلام- بر اداره امور، همانگونه که خواجه فرمود، مستند به مردم است. در مورد حضرت صاحب الامر- عجل الله تعالی فرجه- نیز همین جهت معلوم بوده که اگر ایشان هم در این اعصار مثل آبای کرامشان در بین مردم بودند، و مأمور به آن برنامه خاص نبودند، حکومت‌ها و مردم دنیاپرست با اطلاع از بشاراتی که درباره آن ظهور پیروز و جهان گیر شنیده بودند، در فشار و اذیت و آزار به آن حضرت تا سر حدّ شهادت در آن عصرهایی که مقضیات و شرایط ظهور موجود نبود، اقدام می کردند).

بنابراین عدم حضور مردم در اطاعت از امام، با توجه به آن که در آغاز و مقارن با ولادت آن حضرت و به خصوص بعد از شهادت پدر بزرگوارش در مقام دستگیری وی برآمدند، احتیاج به آزمایش و امتحان جدید نداشت. در کل، مسأله پیاده نشدن نظم امامت و رتق و فتق امور و به دست گرفتن زمام کارها بر حسب تاریخ به متعبد بودن مردم به نظام الهی امامت ائمه علیهم السّلام- مستند بوده است.

البته قضا و تقدیرات خداوند علیم قدیر حکیم نیز در کنار وضع مردم بر حسب بشارت و احادیث راجع به غیبت طولانی آن حضرت و پیش آمدها و حوادث و مسایل بسیار، بالاخره سیر جهان را به ظهور آن حضرت و تشکیل حکومت عدل اسلامی جهانی منتهی خواهد کرد، و این یک وعده الهی است؛ (ولن یخلف الله وعده [۱۳۴]).

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۰۳

بنابراین ظهور ولایت آن حضرت بدون حصول شرایط خاص و آماده شدن جهان و تحقق تقدیرات الهیه امکان پذیر نخواهد بود. در غیر آن شرایط موقعیت، همان موقعیت‌های گذشته یا دشوارتر خواهد بود. مردم جهان باید در این اعصار امتحانات بسیار ببینند، و مراحل متعددی را پشت سر بگذارند تا شرایط- چنان که خداوند فرموده- فراهم شود. حتی در روایات است که تمام اصناف و صاحبان دعاوی به حکومت می‌رسند، تا کسی نتواند بعد از ظهور آن حضرت ادعا کند که اگر من یا ما بودیم، می‌توانستیم این برنامه را پیاده کنیم.

به هر حال «هذا أمر من أمر الله و سر من سر الله، لا یعلم تأویلها و أسرارها إلا الله و الراسخون فی العلم و ما نقول أو نعلم منه ظاهر من الباطن، و مجاز من الحقیقه، و یظهر ما فی هذا الأمر أو بعضه من الأسرار الإلهیه بعد ظهوره، والله علی کل شیء قدیر، و بکل شیء علیم، یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء غیره، و لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون، و لا یخلف المیعاد.»

س- آیا اگر حکایت‌هایی در مورد مداخله حضرت در عصر غیبت، در امور برای شخصی یقین آور نباشد، چگونه می‌توان برای امام غایب فایده‌ای تصوّر نمود؟ (در کتاب «امامت و مهدویت» در پاسخ به این سؤال که فایده امام در عصر غیبت چیست، به حکایت‌هایی درباره دخالت امام- علیه السّلام- تمسک نموده‌اید).

ج- نظر بر این است که این سالبه کلیه را که آن حضرت از جمیع امور کناره‌گیری دارند، و مطلقاً (مستقیماً یا به وسیله خواصّ خودشان و دیگران) تصرّف و مداخله در امور نداشته باشند را، رد کنیم. به این بیان که: نه ما به این سلب کلی معتقدیم، و نه کسی می‌تواند نسبت به آن ادعای قطع و یقین بنماید.

زیرا ممکن است چنان که بیان کرده‌ایم، آن حضرت توسّیط اولیا و خواصّ خودشان، یا به هر شکلی که مقتضی باشد، دخالت نمایند.

خلاصه می‌توان گفت: به ظاهر آن حضرت مداخله کلی و فراگیر در امور ندارند، و این سلب غیر کلی با ایجاب جزئی که کسی

نمی‌تواند آن را نفی نماید، منافات و مناقضه ندارد.

با این که ما امارات و نشانه‌های بسیار در طول تاریخ تشیع از این مداخله غایبانه آن حضرت در امور بسیار داریم؛ حال اگر کسی هم شکاک یا مغرض باشد و بگوید: من باور نمی‌کنم؛ در جواب می‌گوییم: غرض ما بیان امکان این مداخله و ردّ سلب کلی است. معارف دین، ج ۱، ص: ۱۰۴

به عبارت دیگر می‌خواهم این شبهه را که امام در امور مطلقاً مداخله ندارند، رد کنیم؛ زیرا این شبهه در صورتی وارد است که عدم مداخله مطلق آن حضرت، ثابت و معلوم باشد و چون این موضوع (عدم مداخله مطلق) قابل اثبات نیست، با وجود بشارت انبیای گذشته و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله - و ائمه طاهرین علیهم السّلام - اگر هم مداخله آن حضرت در امور ثابت نشود، خللی در مسأله امامت و غیبت و شؤون آن حضرت وارد نمی‌شود.

همان مقدار که تصرّف و مداخله ایشان در حدودی که مصلحت باشد امکان‌پذیر باشد، برای ردّ شبهه کافی است. چنان که در سایر افعال و صنایع و مخلوقات خداوند متعال، اگر در موردی فایده پدیده و مخلوقی را کشف نکردیم، و نتوانستیم برای آن فایده‌ای اثبات کنیم، دلیل بر عدم فایده نمی‌شود؛ که از زمان‌های کهن گفته‌اند: «عدم الوجدان لا يدل علی عدم الوجود».

این ظهور و این غیبت و آن چه در اخبار و احادیث از امور خارق‌العاده رسیده است، همه جزء سنن الهیّه و به اراده خداوند حکیم و علیم انجام می‌شود. همان گونه که معتقدیم در عالم تکوین و خلقت، کار عبث و بیهوده واقع نشده و نمی‌شود، در این گونه امور نیز همین نظام و برنامه جاری است؛ (ذلک تقدیر العزیز العلیم).

س - چگونه غیبت امام با تماس مردم و استغاثه از آن حضرت مفهوم پیدا می‌کند؟ (نمونه‌هایی که در کتاب «امامت و مهدویت» از استغاثه و فریاد رسی‌های حضرت بیان شده، ممکن است برای کسی یقین آور نباشد).

ج - مقصود این است که مفهوم غیبت، ناشناخته بودن شخص آن حضرت بر مردم است و مقصود ناشناخته بودن مردم، از آن حضرت نیست و به عبارت دیگر مقصود این است که امام علیه السّلام - از مردم غایب است؛ نه این که مردم از امام علیه السّلام - غایب باشند؛ تا کسی بگوید: بنابراین چون نمی‌توانند با مردم تماس بگیرند، نمی‌توانند بعض فریاد رسی‌ها و استغاثه‌ها را شخصاً یا به وسیله خواصی که دارند، پاسخ بدهند.

همان گونه که تذکر داده‌ایم ایشان در موسم حج شرکت می‌فرمایند؛ به زیارت رسول اکرم صلی الله علیه و آله - و سایر اجداد بزرگوارشان علیهم السّلام - می‌روند؛ قبور مؤمنین را زیارت و در تشییع جنازه هر کجا مقتضی باشد - شرکت می‌کنند.

خلاصه، آن حضرت اعمال و برنامه‌های خیر و عبادی و احسان به ضعفا را در حدودی که در حال غیبت قابل انجام است، انجام می‌دهند. حکایات بسیار هم از این مقوله نقل شده است که اگر هر یک از آنها باور بخش و یقین آور نباشد، کل آنها موجب

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۰۵

قطع و یقین است. ولی در این جواب، ما نمی‌خواهیم این موضوع را اثبات کنیم؛ بلکه می‌خواهیم نفی آن را و این که اعتقاد به امام غایب مفهومش عقیده به خارج بودن آن حضرت از بین مردم و مجامع است، رد کنیم که برای ردّ آن، و رفع اشکال، امکان انجام این گونه تصرّفات از ایشان کافی است.

ما حدود عقیده خود را به آن حضرت و غیبت اعلام می‌کنیم، که کسی نتواند بگوید امام غایبی که شما به او عقیده دارید، کسی او را نمی‌بیند، و با امام میّت تفاوت نمی‌کند.

در این جا فقط ما می‌خواهیم با عرض عقیده، روشن کنیم بر این عقیده که دلایلی بر اثبات آن اقامه می‌شود، فی حدّ نفسه ایراد و اشکالی وارد نیست؛ چون عقاید از دو جهت مورد بررسی قرار می‌گیرد: گاه نفس عقیده مورد ایراد عقلی یا نقلی است، که نخست باید آن را بررسی کرد؛ مثلاً عقیده به شرک یا تجسّم خدا یا حلول و اتّحاد و امثال این عقاید، عقلاً مورد ایراد و ابطال قرار می‌گیرد،

یا عقیده به امامت ظالم و نظر به خود این عقیده عقلاً و نقلاً باطل است و با وجود این، اثبات آن برای شخص فلان ظالم، قابل بررسی نیست.

در این جواب نیز می‌گوییم: در عقیده به امامت امام غایب، این ایرادات وارد نیست؛ چون مفهوم این عقیده، عقیده به امامت شخصی که در غیبت مطلق و مثل خارج از عالم ما باشد، نیست. او در هر کجا بخواهد حاضر می‌شود و مردم را می‌بیند، مردم نیز او را بدون معرفت به شخصش می‌بینند. حکایاتی که هم نقل می‌کنیم - اگر چه چنان که گفته شد فی الجمله و به نحو تواتر اجمالی ثابت است - این عقیده ما را که آن حضرت را در غیبت مطلق نمی‌دانیم، تأیید می‌نماید. به هر حال جهتی که مورد ایراد است، عقیده شیعه نیست؛ و آن چه عقیده شیعه است، این ایراد به آن وارد نمی‌باشد.

س - چگونه در بحث ولایت فقیه به توفیق شریف که سنداً و دلالتاً مخدوش است تمسک می‌شود؟

ج - راجع به ولایت فقها در عصر غیبت در رساله «ضروره وجود الحکومه» و «ولایة الفقهاء فی عصر الغیبة» به طور مختصر بحث کرده‌ایم.

راجع به توفیق شریف، اعتبار و حجیت آن ثابت است؛ زیرا شیخ ما صدوق - قدس سره - در کتاب «کمال الدین» از شیخ خود «محمد بن محمد بن عصام الکلینی» - که از طبقه دهم است - روایت کرده است. در این جا با جمله «رحمه الله» و در موارد دیگر با جمله «رضی الله عنه» از او تجلیل و تعظیم کرده است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۰۶

در این جا توفیق شریف را از «ثقة الاسلام کلینی» و او از «اسحاق بن یعقوب» روایت کرده؛ که او به وسیله جناب «محمد بن عثمان» - رضوان الله تعالی علیه - نایب دوم از نواب اربعه، کتابی را که متضمن سؤالاتی بوده، تقدیم کرده و به خط اشرف حضرت صاحب الامر - علیه السلام - توفیقی در جواب دریافت نمود.

همچنین «شیخ طوسی» در کتاب «غیبت» این توفیق رفیع را از جماعتی از «جعفر بن محمد بن قولویه» که از ثقات و اجلاء در حدیث و فقه و صاحب تصنیفات بسیار و از طبقه دهم است، و از «ابی غالب زراری احمد بن محمد بن سلیمان»، از طبقه دهم، که او نیز از مشایخ و اجلاء است و به جلالت قدر، و کثرت روایت، و «شیخ عصابه»، و القابی غیر از آن، تعظیم و توصیف شده، و از غیر این دو بزرگوار، روایت فرموده و آن بزرگواران از جناب کلینی، و او از «اسحاق بن یعقوب» - که به احتمال قوی برادر کلینی بوده - روایت کرده است؛ و از اعتماد «کلینی» به او، و احتجاج «صدوق» و «شیخ طوسی» (محمودون ثلاثه) جلالت قدر و وثاقت او نیز معلوم می‌شود. بنابراین نه تنها سند ضعیف نیست، بلکه به نظر می‌رسد که در کمال قوت و اعتبار است.

علاوه بر آن که متن آن - که متضمن جواب از مسایل مهم است - نیز بر قوت و اعتبار آن افزوده است، و اباحه خمس در آن، دلیل بر ضعف آن نمی‌شود، نهایت امر یکی از اخبار، تحلیل و اباحه است که با آن در فقه، مثل سایر روایات، معامله می‌شود.

مضافاً بر این که معلوم نیست سؤال از مطلق خمس بوده یا از خمس مبتلا - به در مورد اماء، و جمله قبل از این جمله که می‌فرماید: «أُمِّ الْمُتَلَبِّسُونَ بِأَمْوَالِنَا فَمَنْ اسْتَحَلَّ مِنْهَا شَيْئاً فَأَكَلَهُ فَإِنَّمَا يَأْكُلُ النَّيْرَانَ» [۱۳۵]، نیز قرینه است بر این که سؤال از مطلق خمس نبوده است. بنابراین تعرض توفیق به صورت اجمال به حکم خمس، شاهدی بر ضعف آن نیست و توفیق رفیع در کمال اعتبار است.

س - وجود امام غایب چگونه موجب دلگرمی مؤمنین می‌گردد؟

ج - جواب این سؤال واضح است. وجود امام از دو جهت باعث دلگرمی مؤمنین و حفظ تعهد و موجب مزید شوق با اعمال صالح و انجام وظایف است:

نخست، از جهت اطمینان و امیدواری و خوش بینی به آینده جهان و پیروزی نهایی حق بر باطل و پر شدن زمین از عدل و داد. این فایده روانی مهمی است که بر اصل عقیده به مصلح آخر الزمان و ظهور منجی، که همه پیروان ادیان مخصوصاً مسلمانان

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۰۷

به آن اعتقاد دارند، مرتب است و همه به آینده دنیا نظر دارند، و منتظر آن عصر درخشان و دوران خلاصی هستند. دوم، از جهت حال حاضر و بقای التزامات اخلاقی و دینی و تعهدات مذهبی، این عقیده مفید و شوق‌انگیز و رغبت‌افزا است. نفس این عقیده که ما فی الحال امام و ملجأی الهی داریم که از اعمال صالح و خیر مسرور می‌شود و از کارهای زشت ما مغموم و رنجیده خاطر می‌گردد، انگیزه و باعث میل به پرهیزکاری و پارسایی و حسن عمل می‌شود و خلاصه مقرب به طاعت، و مبعذ از معصیت است.

س- آیا صحیح است که راز غیبت امام را منحصر به حکمتی نمایم که پس از غیبت معلوم می‌گردد؟

ج- در مورد سرّ غیبت نگفته‌ایم که سرّ و فلسفه و حکمت آن منحصر است به آن که بعد از ظهور معلوم می‌شود و این به معنای نفی اسرار و حکمت‌های متعدّد دیگر نیست. فرضاً هم اگر حکمت را منحصر (بما یظهر بعد الظهور) به آن چه بعد از ظهور ظاهر می‌شود، بدانیم اشکالی پیش نمی‌آید. چون ما بر حسب احادیث معتبر، ثابت می‌کنیم که غیبت و ظهور آن حضرت با امر خدا واقع خواهد شد. بنابراین اگر بگوییم حکمت غیبت، بعد از ظهور ظاهر خواهد شد، علامت تسلیم و ایراد نگرفتن به کار و تقدیر خداوند است.

به علاوه، ظهور علمی حکمت، غیر از ظهور عینی آن است که بعد از ظهور حاصل می‌شود. مثل آن که فایده و حکمت بعثت و رسالت حضرت خاتم‌الانبیا- صلی الله علیه و آله- قبل از ولادت آن حضرت و در اعصاری که پیغمبران گذشته از آن خبر می‌دادند، بطور اجمال معلوم بود و معلوم بود که فواید بزرگ و مهمی دارد؛ اما این فواید و برکات بعد از بعثت آن حضرت ظاهر شد، و در هر عصر و هر زمان و هر روز تا زمان ما ظاهرتر خواهد شد.

امم گذشته- که از پیغمبرانشان بشارت رسالت محمد- صلی الله علیه و آله- را دریافت می‌کردند- می‌دانستند که فایده این رسالت، بزرگ و با عظمت است؛ ولی تا آن حضرت ظهور نفرموده و قرآن را برای بشریت نیاورده بود، این فایده چنان که باید معلوم نبود، و بعد از عصر رسالت شناخته و معروف شد.

از این جهت «ابن تیمیه» و دیگری نمی‌تواند شبهه بنماید، و اخبار معتبری را که دلالت بر وقوع غیبت دارند، انکار نماید. امثال او که اخبار «ابن صائد» و «دجال» و حتی خبر از مرکب او را با آن تفصیل عجیب و غریب و غیر قابل قبول نقل می‌کنند،

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۰۸

و از حکمت این تفصیلات غیر منطقی نمی‌پرسند، حق ندارند که از حکمت ظهور امام زمان علیه السلام- که محققاً واقع خواهد شد سؤال نمایند.

باز هم توضیح: روح و اساس این اشکال، اصل عقیده به امامت آن حضرت را با این مبعذات و ملازماتی که طرح شده مورد ایراد قرار می‌دهد؛ یعنی فکر و عقیده را از حیث محتوا و به اصطلاح در عالم ثبوت غیر مقبول می‌شمارد، و نظر ما در این جواب‌ها بیشتر متوجه دفع این اشکال و ابطال آن می‌باشد.

به عبارت دیگر: گاه نبوت پیغمبر یا امامت امام با ایراد به اصل فکر و عقیده به نبوت عامّه یا امامت عامّه مورد اشکال یا انکار واقع می‌شود، و گاه اثبات نبوت یا امامت که در اصل حصول و تحقق آن ممکن یا لازم و واجب است برای شخص معینی مورد ایراد قرار می‌گیرد.

در این پرسش مسأله معقول بودن امامت ظالم و غیر معصوم و غیر اعلم، کبرای مسأله مورد ابطال است؛ که در نتیجه صغریات و جزئیات مسأله- که امامت ظلمه و جهال و غیر اعلم است- نفی می‌شود.

بنابراین در این جواب‌ها نظر بر این است که بگوییم امامت شخص غایبی که بالمره از مردم جدا باشد و مردم از او غایب، و او از

مردم غایب باشد عقیده شیعه نیست؛ و مقصود از غیبت، غیبتی است که غایب و مغیب عنه در آن از هم منفصل و جدا نیستند. ربط غایب با کسانی که از آنها غایب شده، مثل ربط آفتاب مستور به ابر، با کاینات ارضی است و اجتماع آنها با یکدیگر غیر ممکن نیست.

غیبتی که شیعه به آن معتقد است قطع ارتباط کلی نیست و معنایش پنهان بودن مغیب عنه از غایب نیست. بنابراین غیبت با آن فوایدی که گفته شد: بر وجود امام مترتب است، منافی نیست و آن فواید و منافع، همه قابل حصول و بلکه بالفعل بر وجود اقدس آن حضرت مترتب می‌باشد. و آخر (دعوانا أن الحمد لله رب العالمین)

س- با عرض سلام و ارادت، لطفاً بیان فرمایید که آیا شمشیر حضرت امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب- علیه الصلوة والسلام- نزد مبارک حضرت بقیه الله الاعظم- ارواحنا له الفداء- موجود می‌باشد؟ آیا موقع ظهور موفور السیرور از آن به عنوان و به صورت سنبل استفاده می‌نمایند؟ با وجود این سلاح‌های مخرب پیشرفته ساخت دست بشر، آن بزرگوار به چه نحو به مصاف این سلاح‌ها می‌روند؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۰۹

ج- بر حسب روایات متعدّد که در کتاب‌های معتبر، مثل: «غیبه نعمانی»، «خصال»، «عیون اخبار الرضا- علیه السلام-»، «معانی الاخبار»، «مناقب»، «کفایه الاثر»، «احتجاج» و «مهج الدعوات» روایت شده، شمشیر موسوم به «ذوالفقار» که از ذخایر نبوت و امامت است؛ مانند سایر ذخایر و مواریت انبیاء- علیهم السلام- در نزد ولی عصر مولانا بقیه الله ارواح العالمین له الفداء- موجود و محفوظ است.

می‌توانید این احادیث را در جامع شریف «بحار الانوار» در مجلّدهاتی که ذیلًا ذکر می‌شود، ملاحظه فرمایید: (ج ۲۵، ص ۱۱۶، سطر ۱۳ تا ص ۱۱۷، سطر ۱۰) و (ج ۳۶، ص ۳۳۳، سطر ۱۹ تا ص ۳۳۵، سطر ۱۳) و (ج ۴۲، ص ۵۸، سطر ۴ تا ۵) و (ج ۴۵، ص ۵۸، سطر ۷ تا ۹) و (ج ۵۲، ص ۱۷۱، سطر ۱۴؛ و ص ۳۰۷، سطر ۲۰؛ و ص ۴۶۰، سطر ۸ تا ص ۳۰۷، سطر ۲۰۰؛ و صفحه ۳۶۰، سطر ۸ تا ۳۶۱ سطر ۱۱؛ و ص ۳۷۹، سطر ۲۱ تا ص ۳۸۰، سطر ۹) و (ج ۹۲، ص ۳۸۱، سطر ۱۱ تا ص ۳۸۶، سطر ۱ در ضمن دعای «عبرات» مذخور بودن این شمشیر و سایر مواریت مذخوره نزد ائمه علیهم السلام- از خصایص امام و تشریفات و امتیازات امامت است. این مواریت از آیات الهیه و از مظاهر عنایت ربّانیه به انبیا است؛ بالخصوص درع (زره) و لواء (پرچم) رسول خدا- صلی الله علیه وآله- و سیف ذوالفقار، هر یک مبارک و دارای قداست هستند؛ هر چند برای بیشتر ائمه اطهار- سلام الله علیهم- فرصت این که در جهاد با کفار آنها را به کار گیرند، فراهم نگردید و رسماً متقلّد این شمشیر نشدند. ولی بر حسب بعض این روایات حضرت صاحب الزّمان- روحی لتراب مقدم شیعه الفداء- بر این سیف متقلّد می‌شوند و نفس تقلّد ایشان به این شمشیر، دلیل بر مأموریت و قیام ایشان به جهاد است. چنان که ظاهر این روایات این است که آن حضرت در قتل اعداء الله از آن استفاده خواهند نمود، و این منافات با این که آن پیشوای عادل جهان از هر سلاحی که در زمان ظهور متعارف باشد استفاده نمایند، ندارد.

مضافاً به این که آن حضرت مؤید به جنود غیبیه و نصرت ملایکه می‌باشند و غلبه و پیروزی ایشان بر اعداء و فتح شرق و غرب عالم به دست ایشان اعجاز آمیز و به تأیید مستقیم الهی و مشتمل بر معجزات بسیار است.

چنان که این احتمال نیز هست که تا موقع ظهور، در اثر حوادث و اتفاقات بزرگ و جنگ‌های جهانی، سلاح‌های به اصطلاح پیشرفته منهدم شوند و سلاح‌های ساده متداول گردد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۱۰

در هر حال قدر مسلم این است که به هر صورت و به هر نحوی که گذشت زمان جریان یابد، حضرت- مهدی ارواحنا فداء- ظهور به سیف و جهاد می‌نمایند و با تقلّد به سیف ذوالفقار نیز عملاً این برنامه را اعلام می‌فرمایند، و منصور به رعب و مؤید به نصرت و

تأیید خداوند قادر متعال می‌باشند، و از هر سلاحی لازم باشد در تشکیل حکومت حقّه جهانی اسلامی استفاده می‌نمایند؛ (وما ذلک علی الله بعزیز). [۱۳۶]

در پایان تذکراً عرض می‌شود که در رساله «پاسخ به ده پرسش»، دو پرسش و پاسخ در ارتباط با این مطلب نوشته‌ام؛ می‌توانید به آن رساله و یا کتاب «امامت و مهدویت» (ج ۲، ص ۴۴۴ تا ص ۴۵۰) مراجعه نمایید.

«اللهم إنا نرغب إليك في دولة كريمة تعزبها الإسلام وأهله وتذل بها التفاق وأهله و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.»

س- آیا خواب‌هایی که در مورد ائمه اطهار- علیهم السلام- دیده می‌شود، مورد اعتماد است؟

ج- مسأله مهم در خواب تعبیر و تأویل آن است، و بر حسب ظاهر بر خواب انبیا و ائمه علیهم السلام- به طور کلی در صورتی که قراین یقینیه بر ظاهر آن نباشد نمی‌توان اثری را بر آن کرد و بسا می‌شود که تعبیر آن غیر از ظاهر آن است.

در مواردی تعبیر خواب خود انبیاء، غیر از ظاهر آن بوده است؛ چنان که در مورد خواب حضرت یوسف علی نبینا و آله و علیه السلام- قرآن دلالت دارد، و همچنین در مورد خواب حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله- که خواب دیدند بوزینگان از منبر آن حضرت بالا می‌روند و به غاصبین خلافت و بنی امیه تعبیر شد.

امّا ما نمی‌توانیم اگر آن بزرگواران را در خواب زیارت کردیم و فرمایشی از آنها شنیدیم، آن را حجت بدانیم؛ مگر آن که مؤید حقایق و اعتقادات ثابت باشد که در آن صورت شاهد و مؤید می‌شود. (والله العالم).

س- آیا شیطان می‌تواند به شکل ائمه اطهار- علیهم السلام- در آید یا خیر؟ اگر نمی‌تواند در موردی که امام- علیه السلام- در خوابی با چهره نازیبا دیده می‌شود، چه می‌فرماید؟

ج- شیطان نمی‌تواند به صورت انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام- در آید؛ بلکه در این که بتواند به صورت صلحا و اخیار در آید نیز معلوم نیست.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۱۱

خواب صلحا و نیکان هم به چهره‌های نازیبا و غیرمناسب، خواب‌های شیطانی و بسا مستند به برخی عوارض جسمانی و غذاها باشد و در واقعیت حتی تعبیر هم ندارد. (والله العالم).

س- در چنین خواب‌هایی از کجا معلوم می‌شود که شخص دیده شده امام- علیه السلام- است؟ آیا همین که شخص خواب بیننده در خواب او را به عنوان امام- علیه السلام- می‌شناسد، کافی است؟

ج- اگر خواب رحمانی و مشتمل بر روشن‌گری و هدایت و وعظ و بیان حقایق و شواهد بود و در خواب به انسان القا شد که آن شخص، پیغمبر یا امام است، اطمینان حاصل می‌شود، به خصوص اگر از خارج، شاهد قطعی مثل صدور معجزه و کرامتی با آن همراه باشد.

س- آیا وعده‌ای که امام- علیه السلام- در خواب به شخصی می‌دهد، محقق می‌شود؛ حتی اگر شخص مورد نظر بعد از آن خواب مرتکب گناهان کبیره شود؟ (مثلاً امام- علیه السلام- به شخصی بگوید: شما به شهادت خواهید رسید و شخص بعد از آن خواب مرتکب گناه کبیره شود.)

ج- ممکن است آن وعده محقق شود و ممکن است خواب چنان که گفته شد، تعبیر دیگر داشته باشد. (والله العالم).

س- اگر امام- علیه السلام- به شخصی وعده‌ای در آینده بدهد، ولی شخص به آن وعده‌ها شک کند و نپذیرد، آیا شک در آیات خداوند مهربان است و کفر به آیات محسوب می‌شود؟ (البته خواب، واحد نباشد و در دفعات باشد).

ج- اگر آن خواب‌ها مشتمل بر بشارت باشد مناسب است شخص آن را به

فال نیک گرفته و در مقام آن برآید که خود را در مسیر آن بشارت قرار دهد.

س- آیا اشعار خودمانی که با الفاظ و عبارات خودمانی و زبان عامیانه برای اهلیت- علیهم السلام- می‌گویند، صحیح است، یا نه؟  
ج- چنان چه توهین آمیز و دون شأن مقامات رفیع آن بزرگواران نباشد، اشکال ندارد. هر چه در سرودن شعر، ادب و حفظ حریم مقام آن

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۱۲

بزرگواران رعایت شود، سزاوار است و باید اشعار در مدایح و مصایب اهل بیت علیهم السلام- شیوا و رسا بوده و مضامین آن موجب رشد فکری و اعتلای معارف دینی و اخلاقی باشد و شاعر، خواننده شعر و مدّاح، همه متعهد باشند و غرض آنان بسط و نشر معارف اسلامی و بیداری فطرت پاک انسانی باشد، و از روش‌های اهل بدع و صوفیانه و مجالس وجد و سماع آنها منزّه باشد.  
البته مراتب اشعار و درجات مضامین آنها بر حسب اختلاف سلیقه‌ها و ذوق‌ها و معرفت اشخاص و محدوده اطلاعات آنها تفاوت بسیار دارد.

در ارتباط با این موضوع، مناظره «سید حمیری»، آن شاعر بسیار مشهور و توانای اهل بیت علیهم السلام-، با «جعفر بن عمان الطائی» بسیار جالب است.

«سید حمیری» به «جعفر» می‌گوید: وای بر تو! آیا درباره آل محمد- علیهم السلام- می‌گویی:

ما بال بیتکم یخرب سقفه و ثیابکم من اردل الاثواب

جعفر پرسید: چه عیبی در این شعر است؟!

سید گفت: وقتی نمی‌توانی نیکو مدح بگویی، ساکت باش! آیا آل محمد- علیهم السلام- به این که: «سقف خانه‌هایشان خراب، و لباسشان از پست‌ترین لباس‌هاست و صف می‌شوند؟ ولی من تو را معذور می‌دارم؛ که این متقاضی علم و طبع محدود توست.  
من در مدح آنها قصیده‌ای گفته‌ام که این نقص شعر تو را به آن محو کرده‌ام:

اقسم بالله و آلائه و المرء عمّا قاله مسؤل

ان علی بن ابی طالب علی التقی و الثبر مجبول

این گونه در مدح آل محمد- علیهم السلام- گفته می‌شود، و شعر تو برای صاحبان اندیشه پایین و ضعیف، مناسب است.

«جعفر طائی»، «سید حمیری» را بوسید، و گفت: «انت والله الرّاس یا ابا هاشم و نحن الاذنان [۱۳۷]».

اجمالاً- آن چه لازم الرّعايه است، این است که باید مدح، با شؤون آن بزرگواران- که کتاب و سنت بر آن دلالت دارد- مناسب باشد، و هم چنان که «سید حمیری» گفته است، دون شأن، شرف، کمالات روحی و مقامات معنوی آنها نباشد؛ و از طرف دیگر از غلو- که گاه شاعر و خواننده را تا مرز کفر پرت می‌نماید- پاک و مبرّا باشد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۱۳

س- آیا استفاده کردن از اشعاری که با الفاظ و عبارات عرفانی مانند: میخانه، می، ساغی، می‌پرستی و الفاظ دیگر معمول در اشعار عرفانی، برای شعر مدح و مرثیه اهلیت- علیهم السلام- صحیح است؟

ج- اگر متبادر به ذهن از این اشعار معانی صحیحه باشد اشکال ندارد، و اگر از آنها برداشت‌های غلو آمیز و باطل می‌شود، و یا موجب ترویج مسلک‌های صوفیانه و به اصطلاح عارفانه می‌شود، استفاده از آنها جایز نیست.

به طور کلی، شخص باید خودش ناقد و بصیر و آگاه از مذهب اهل بیت علیهم السلام- و ذوق صحیح شیعه باشد؛ یا این که قصاید و مدایح را قبلاً- به نظر علما و اشخاص دین شناس برساند. غرض این که باید مواظب باشند مبدا عقیده اسلامی حتی یک نفر مخدوش گردد. (والله العالم).

س- در بعضی از مجالس، مسئولین هیأت‌ها از روی رقابت و چشم و هم چشمی کارهایی مثل: دعوت از معروفین و خرج‌های آن چنانی انجام می‌دهند، و توجیه می‌کنند که ریا و رقابت در مجلسداری امام حسین اشکال ندارد؛ آیا این کار صحیح است؟

ج- پیروی و تأثیری به کسانی که مجالس اهل بیت علیهم السّلام- را به طور شایسته و با شکوه برگزار می‌کنند و سبب جلب و جذب اشخاص به دین و حضور و شرکت در مجالس تبلیغ دین می‌شوند، بسیار پسندیده است.

باید سعی در کارهای نیک و سنت‌های خیر را از دیگران فراگرفت، و با نیکان و اخیار هم گام و هم‌راه و هم‌صدا شد؛ ولی تعصب فامیلی، زبانی و قومی در برابر دیگران و به منظور تظاهر و تفاخر و برتری‌جویی، مذموم و محکوم است، و موجب از بین رفتن اجر و ثواب، و ورود در زمره (الذین ضلّ سعیمهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون أنّهم یحسنون صنعا) [۱۳۸] می‌شود.

و مانند همان برنامه زشت معاقره و مسابقه در نحر شتر و ضیافت و اطعام است که در عصر حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام- بین دو نفر از سران قبایل صورت گرفت، و منتهی به آن شد که یکی از آن دو نفر برای مفاخره بر قبیله دیگر، سیصد شتر نحر نمود، و حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام- بر حسب روایت، خوردن گوشت آن شترها را تحریم فرمود و همه آنها طعمه و خوراک سگ‌ها گردید. [۱۳۹]

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۱۴

باید افرادی که در این کارهای خیر و تعظیم شعایر و احیا و بزرگداشت روزهای دینی و «ایام الله» موفق هستند، در کمال خلوص و به قصد اعلائی کلمه اسلام و صرفاً بزرگداشت دین و اولیای دین و مقاصد عالیه، این مراسم عزیز و پر برکت و فیض را برگزار نمایند و همان گونه که برای خود و هیأت خود آرزومند توفیق هستند، برای سایر هیأتها و افراد نیز طلب توفیق نمایند، و اشتراک همه را در مقاصد مشروع فراموش نکنند. و همه با هم متحد و همگام و همراه و هم‌آهنگ و پشتیبان یکدیگر، عظمت و اعتلای برنامه‌های مقدّسه، مخصوصاً عزاداری و اقامه مراسم سوگواری حضرت سید الشهداء- علیه السّلام- را مقدّس و منزّه نگهدارند.

روح کلّ این برنامه‌ها، صدق نیت و اخلاص و تواضع و کم دیدن عمل خود و بزرگ شمردن خدمات دیگران است. از سوی دیگر هم نباید نسبت به عزیزانی که در این راه خدمت شایسته انجام می‌دهند، و زحمات طاقت فرسا متحمّل می‌شوند، و اموال بسیار و کلان صرف می‌نمایند، و در عرض ارادت به پیش‌گاه ائمه طاهرین علیهم السّلام- مشتاقانه و بی‌حساب، وقت و مال و عمر خود را اهدا می‌کنند، بدگمان بود و انفاقات آنها را حمل بر مقاصد دیگر نمود و آنها را به عدم خلوص نیت متهم کرد؛ بلکه باید افعال مسلمانان را حمل بر صحت نمود. وظیفه خود آنها مواظبت و مراقبت است و وظیفه دیگران هم تقدیر از آنها است.

امید است در این برنامه‌ها و وظایف که انجام آن، نیازمند به آگاهی‌ها و توجّحات هشیارانه است، همه موفق و مؤید باشند، و روز به روز با همت و تلاش و فداکاری همه، این شعائر، خالص‌تر و سالم‌تر و بیشتر و بهتر برگزار شود. (والله العالم).

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۱۶

## فصل پنجم: معاد و عالم پس از مرگ

### اشاره

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۱۸

### معاد و عالم پس از مرگ



س- در کتاب «عین الحیات» علامه مجلسی- رحمه الله- ج ۲، ص ۵۵ می‌خوانیم که: «بدان که از جمله عقایدی که انکار آنها کفر است و اقرار به آنها واجب و از ضروریات مذهب است، اقرار کردن به بهشت و دوزخ است؛ و باید اعتقاد داشت که بهشت و دوزخ، الحال موجودند». اگر یک شیعه بگوید: «الان بهشت و دوزخ موجود نیست»، حکم این شخص چیست؟

ج- عقیده به موجود بودن بهشت و دوزخ عقیده‌ای است که بر حسب تصریح، جمعی از بزرگان، شیعه بر آن اتفاق دارند، و از شیعه جز دو نفر نقل خلاف نشده و این نسبت به آن دو نفر نیز ثابت نیست؛ و آیات قرآن کریم و احادیث بسیار به صراحت بر موجود بودن آنها دلالت دارد و در بعضی روایات تأکید بر وجوب اعتقاد به آن شده است؛ تا حدی که هر کس آن را انکار نماید، از شیعه نشمرده‌اند؛ و کسی را که به آن و عقاید حقّه دیگر ایمان داشته باشد، شیعه اهل بیت علیهم السّلام- و مؤمن حقیقی دانسته‌اند.

با این وجود اگر کسی با عدم توجه به اینکه انکار آن، انکار قرآن کریم و اخبار معصومین علیهم السّلام- است و یا به گمان عدم دلالت قرآن کریم و احادیث، موجود بودن آنها را انکار نماید، به کفر او یا خروج او از تشیع و ولایت اهل بیت علیهم السّلام- حکم نمی‌شود.

کلام علامه مجلسی علیه الرحمه- مربوط به کفر کسی است که اصل بهشت و دوزخ را حتی در عالم آخرت منکر شود که در کفر چنین کسی شبهه و شکی نیست. (والله العالم).

س- بعد از بهشت و جهنم چه خواهد شد؟ ماجرای رجعت چیست؟

ج- بر حسب قرآن مجید، بهشت و جهنم جاودان است و بعد ندارند.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۱۹

مسأله رجعت نیز بر حسب آیات قرآن و احادیث معتبر به طور اجمال ثابت است. و برای اطلاع بیشتر به کتاب «اعتقادات» صدوق یا مجلسی علیهماالرحمه- مراجعه نماید.

س- حکم کسی که اعتقاد به رجعت ندارد را بفرمایید؟

ج- اگر واقعاً جاهل باشد و نزد او ثابت نباشد، حکم خاصی ندارد. (والله العالم).

س- کیفیت رجعت، یا کتابی را که در این باره مورد تأیید حضرت عالی است ذکر کنید.

ج- در مورد رجعت بسیاری از بزرگان، علما و محدّثین، کتاب نوشته‌اند؛ از جمله «ایقاظ الهجعه» (والله العالم).

س- اسم ملائکه‌ای که در قبر از انسان سؤال می‌کنند، چیست؟

ج- در بعضی از روایات اسم آن دو ملک، «نکیر» و «منکر» ذکر شده. (والله العالم).

س- آیا واقعیت دارد که اولین چیزی که از انسان در قبر سؤال می‌شود نماز است؟ (آیا حتی قبل از اصول دین یا بعد از سؤال از اصول دین در فروع، اول از نماز است که سؤال می‌شود)؟

ج- اول از اصول دین سؤال می‌شود. ممکن است بعضی از کسانی که صحّت اصول دینشان مسلم است، اول از نماز آنها سؤال شود.

س- اگر شخصی عقیده‌اش این باشد که در عالم قبر تنها از روح سؤال می‌نمایند نه از روح و جسم، آیا انحرافی در عقیده این شخص به نظر می‌رسد، یا خیر؟ (با توجه به این که اعتقاد دارد در روز محشر روح و جسم با هم محشر می‌شوند).

ج- آن چه از کلمات بزرگان و کتب اعتقادات علمای بزرگ استفاده می‌شود، در سؤال قبر، روح و بدن هر دو موضوعند؛ هر چند کیفیت این سؤال و چگونگی ربط بدن با روح، بر امثال ما معلوم نباشد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۲۰

س- آیا کسانی که مذهب تشیع و رهبران آن را قبول ندارند، اگر کار مفیدی انجام دهند و خادم اجتماع باشند، مثلاً: وسایل حمل و نقل و دارو بسازند و هدفی جز خدمت نداشته باشند، خدمتشان بی‌فایده است و خداوند آنها را از بهشت محروم می‌کند؟

ج- چنین کسانی اگر برای اسم و آوازه و شهرت و باقی ماندن نام، اقدامات و کارهای خیر و اختراعات مفیدی بنمایند، جزا و پاداششان همان است که می‌خواهند و آن را خواهند گرفت. نام آنان بر زبان‌ها می‌آید و به اسم آنها این اختراع، ثبت می‌شود؛ یا در روز ولادتشان به عنوان تجلیل از خدمت آنها کارهایی انجام می‌گیرد. این‌ها خودشان همین را خواسته‌اند و این پاداش به آنها می‌رسد.

ولی اگر کسی به قصد رضای خدا و برای آسایش و راحتی خلق خدا و خدمت به عبادالله کاری انجام دهد و در مسایل اعتقادی هم- اگر چه معتقد نباشد- عدم اعتقادش مستند به تقصیر نباشد، بلکه ناشی از قصور باشد، خداوند عمل او را به نحوی که با عدل خودش مناسب است، پاداش می‌دهد؛ و زحمت او را ضایع نخواهد کرد.

ضمناً این را هم بدانید که در مثل این موضوع، پرسش از اشخاص و خصوصیات سزاوار نیست.

آن چه بر ما لازم است اعتقاد به عدالت خداست و بر طبق آن عدالت می‌گوییم: خدا با عدالت خودش با هر کس عمل می‌کند.

س- آیا کسانی که در سنّ جوانی و یا در کودکی در حادثه‌های مختلفی جان خود را از دست می‌دهند، این همان تقدیرات الهی است؟ (بعضی مردم می‌گویند: هر کس در کودکی و یا جوانی می‌میرد، پدر، مادرش و یا خودش گنهکار می‌باشند)

ج- هر فرد یک اجل حتمی دارد و یک اجل تعلیقی، و تعیین این که مرگ شخص اگر چه در کودکی یا جوانی بوده به کدام اجل بوده از ما پنهان است. نسبت دادن مرگ و حوادث به علت خاصّ نامرئی صحیح نیست؛ هر چند در بعضی موارد نیز این علل موجب باشد.

ما باید اجمالاً در مقام انجام اعمال صالح و اجتناب از کارهای بد- که اول آثار نیک، و دوم اثرات وضعی سوء دارد،- باشیم (والله العالم).

### سوالاتی در مورد روح

س- از کجا بفهمیم روحی که در بدن بشر دمیده شده مخلوق و یکی از ما سوی الله است؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۲۱

ج- چون روح ممکن است و واجب الوجود نیست و هیچ ممکنی بدون علت، وجود پیدا نمی‌کند، پس مخلوق و یکی از ما سوی الله است.

س- می‌گویند: خدا قدیم است و مکان ندارد، در صورتی که روح هم مکان ندارد؛ آیا این مطلب صحیح است؟

ج- اولاً، نحوه تعلق روح به بدن معلوم نیست؛ که بتوان گفت به نحوی از انحاء مکان برای او تصوّر نمی‌شود. ممکن است روح به نحوی در بدن مستقر باشد؛ هر چند بعد از موت نیز به بدن برزخی و قالب مثالی شخص تعلق داشته باشد.

ثانیاً، روح و مجردات دیگر مثل ملائکه- بنا بر قول به تجرد آنها- اگر مثل اشیای مادی مکان نداشته باشند، حلولشان در جسم مادی ممکن است؛ در حالی که خدا ممتنع است که در شیء مادی حلول کند؛ به این معنی که شیء مادی، محلّ آن واقع شود.

ثالثاً، اینکه می‌گوییم: خدا قدیم است و مکان ندارد، از این رو است که اگر مکان داشته باشد، تعدّد قدما لازم می‌شود و مخالفت در توحید در قدم است و احتیاج به مکان پیدا خواهد کرد و محتاج به غیر، واجب الوجود نخواهد بود؛ ولی روح اگر مکان داشته باشد، تعدّد قدما لازم نمی‌شود؛ و اگر هم نداشته باشد قدم آن لازم نمی‌آید.

س- خدا فرموده: (کل شیء هالک إلا وجهه وحديث می‌گوید: «خلقتم للبقاء للبقاء لا للفناء»؛ در صورتی که می‌گویند: روح قبل از این

بدن بوده و فناپذیر هم نیست؛ شما چه می‌فرمایید؟

ج- هلاک در (کل شی هالک إلا وجهه [۱۴۰] ممکن است موت باشد که عبارت از زوال تصرّف روح در بدن است. و به قرینه «هالک» معلوم می‌شود که مراد از شیء، هر چیزی نیست تا آن که روح را هم شامل شود و مراد از «وجه»، ذات حق است و بنابراین استثنای غیر متصل می‌باشد.

ممکن است ضمیر «وجه» راجع به شیء باشد؛ یعنی هر ذی روحی یا هر انسانی هلاک می‌شود، مگر وجدان و حقیقت و روح آن، که بنابراین دلالت بر بقای روح می‌کند.

ممکن است مراد این باشد که: هر چیزی هالک و باطل است، مگر توجه به خدا و آنچه به آن شخص، قصد رضای خدا کرده باشد. معارف دین، ج ۱، ص: ۱۲۲

به هر حال از آیه نمی‌توان استفاده عدم بقای روح را کرد، تا با حدیث «ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء» [۱۴۱] منافات داشته باشد. مضافاً بر این که در آن حدیث هم ممکن است مراد این باشد که: فناء، نهایت و غایت این خلقت نیست؛ بلکه خلقت شما مقدمه بقای جاودانی است.

س- آیا ارواح و عقول و امثال ذلک همه مخلوق و محدود هستند؟

ج- بلی؛ وجود نامحدود و غیر مخلوق منحصر است به ذات یکتای بی‌همتای نامحدود خالق متعال- جلت عظمته- و ارواح و عقول، و همه مخلوقات محدود و غیر ازلی هستند.

س- قدیم بودن خدا و حادث بودن روح را از کجا می‌فهمیم؟

ج- حادث بودن روح که از پاسخ سؤالات قبل معلوم شد چون روح ممکن است ناچار، حادث و محتاج به علت است. امّا قدیم بودن خدا و واجب الوجود بودن او برای این است که خلاف فرض لازم می‌آید؛ چون خدا واجب الوجود است و اگر قدیم نباشد، پس وجوب وجود لازم ندارد و غیر واجب الوجود، ممکن است؛ پس محتاج به موجد خواهد بود و خدا نخواهد بود. بنابراین خدا قدیم، ازلی، ابدی و سرمدی است.

س- در مورد آیه شریفه (نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي) می‌گویند: اضافه تشریفی است؛ یعنی هر چه عزّت شرافت دارد خدا به خود نسبت می‌دهد؛ با این که گاهی ظاهراً نسبت عذاب را هم به خود داده: (إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ)؛ شما در این باره چه می‌فرمایید؟

ج- بلی؛ اضافه تشریفی است و دلیلش این است: در مورد حضرت مریم یکی در سوره «کهف» می‌فرماید: (فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوْحَنَا) [۱۴۲]، و در سوره انبیاء: (فَنفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوْحِنَا) [۱۴۳] در این موارد به مناسبت عزّت و شرافت اضافه شده است. امّا در مورد (إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ) [۱۴۴] یا (وَلَكِنْ عَذَابُ اللَّهِ شَدِيدٌ) [۱۴۵] اضافه حقیقی است؛ یعنی اضافه فعل به فاعل است؛ مثل: خلق الله، و در عین حال دلالت بر سختی و بزرگی عذاب نیز دارد.

معارف دین؛ ج ۱؛ ص ۱۲۲

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۲۳

به هر حال این دو اضافه با هم تفاوت دارند.

س- ما قایلیم که خدا واحد است؛ امّا عده‌ای گویند: «در هر کس- نستجیر بالله- البتّه جزیی از روح خدا دمیده شده است و همراه روی هم که جمع شود باز می‌شود یکی»؛ شما در این باره چه می‌فرمایید؟

ج- این حرف بعضی از فرق باطله بوده و عقیده به آن کفر است و ادله نقلی و عقلی بر خلاف آن قائم است.

بلی، اگر بعضی حرفهایی می‌زنند که احتمال دارد مرادشان از آن سخنان، این عقیده فاسده باشد، ولی صراحت ندارد، یا خودشان

توجه می‌کنند و این عقیده را رد می‌نمایند، تا هنگامی که صریحاً این اعتقاد را اظهار نکرده‌اند و شهادتین بر زبان جاری می‌کنند، نمی‌توان حکم به کفر آنها کرد.

س- از تولد حضرت آدم تا به هنگام به دنیا آمدن، آیا روح شخص وجود داشته، یا از وقتی که بدن در رحم مادر چهار ماهه شده این روح به وجود آمده است؟

ج- بعضی قایل به وجود روح، قبل از بدن هستند. بعضی از اخبار وارده از ائمه علیهم السلام- هم مؤید این قول است و بعضی قایل به وجود آن بعد از کامل شدن خلقت جنین شده‌اند (والعلم عندالله).

تفصیل را باید در کتاب‌های «علامه مجلسی» یا در کتاب «کفایة الموحدين» و کتب معتبر دیگر ملاحظه نمایید (والله العالم).

س- آیا موضوع تناسخ روح مورد قبول اسلام است؟

ج- تناسخ، مورد قبول هیچ یک از ادیان آسمانی و الهی نیست و از وحی و اخبار انبیا- علیهم السلام- استفاده نشده و از تفکرانی که اقتباس از مشکات نبوت شده، نیست.

اینگونه امور غیبیه فقط با اخبار من جانب الله مرتبطن با عالم غیب و غیب عالم، یعنی سلسله جلیله انبیا و اوصیا- علیهم السلام- قابل کشف و دریافت است و بدون هدایت انبیا و اوصیا، اظهارنظر در این امور خارج از صلاحیت فهم و درک بشر بوده و از حد توهم و احتمال فراتر نمی‌رود و توهمات متعدد و مختلف باختلاف اشخاص و سلیقه‌ها راجع می‌شود و برای کسی باوربخش نیست.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۲۴

نه فکر نسخ که عبارت است از انتقال نفس و روح از بدن عنصری و طبیعی که با آن بوده به بدن دیگر، و نه توهم مسخ که عبارت است از انتقال آن از بدن عنصری انسان به بدن عنصری حیوان، و نه خرافه فسخ که عبارت است از انتقال آن به نباتات- از اشجار و ... و بالاخره نه خرافه چهارم، یعنی رسخ که عبادت باشد از انتقال روح انسان از بدن عنصری به جمادات و تعلق به یکی از آنها، بر پایه صحیحی قرار ندارد و بر اساس استفاده از هدایت انبیا- که یگانه راه مطمئن استکشاف این مسایل و امور غیبیه است- اظهار نشده- و اقامه برهان عقلی و منطقی بر آن ممکن نیست. اگر بشر از مکتب انبیا جدا باشد، در اینگونه مسایل همه گونه توهم و احتمالی- نفیاً و اثباتاً- برایش پیش می‌آید و به هر تفکر و توهمی که به علتی دل بستگی پیدا کند- هر چند امکان آن معقول باشند- از اقامه دلیل و برهان بر آن عاجز است. مضافاً بر اینکه علمای اسلام محال بودن این نظرات را مدلل نموده‌اند.

در مقابل این توهمات بی‌معنی، عقیده به معاد و حشر اجساد و عود ارواح به ابدان است که قرآن مجید در آیات بسیار بر آن صراحت و تاکید دارد و غیر از آنچه قرآن از عالم برزخ و عالم آخرت و معاد بر آن ناطق است و ائمه طاهرين علیهم السلام- شرح و تفسیر فرموده و توضیح داده‌اند، هر کس در این مقوله هر چه بگوید، صرف اوهام و تصور و خیال و احتمال است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۲۶

## فصل ششم: سؤالات قرآنی

### اشاره

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۲۸

### سؤالات قرآنی

س- چرا آیات متشابهات در قرآن آمده است و چرا همه مطالب در قالب آیات محکمت بیان نشده‌اند؟

ج- اگر متشابهات صرفاً وصف الفاظ باشد که با امکان بیان معانی با الفاظ محکمه عدول به الفاظ متشابه شده باشد، این سؤال قابل طرح است که: وجه عدول چه بوده است؟

و اگر متشابهات وصف معانی باشد که معنی بالذات متشابه باشد و تشابه معنی به لفظ سرایت کرده باشد و به لفظ هم به اعتبار معنی متشابه گفته شود، در این صورت، صرف نظر از معانی متشابه در مثل قرآن مجید- که حاوی علوم و معارف حقیقه بسیار است و بسیاری از آنها محتاج به شرح و تأویل می‌باشد- جایز نیست؛ و موجب حرمان مردم- به ویژه صاحبان مدارک عالیّه- می‌شود.

این متشابه به هر معنی که باشد، معنایی است که محتاج به شرح و بسط و تفصیل بسیار است؛ که بیان آنها در قرآن مجید از جهات متعدده مناسب نبوده است. بنابراین این معانی متشابه که بیشتر مربوط به امور غیبیه است در قرآن بیان شده و شرح و تأویل نشده است. و غموضت و ابهام یک سلسله معانی نباید موجب شود که اجمال آن هم ناگفته و مجهول بماند و در حدّ لفظ دال بر آن معنای محتاج به تفسیر و تأویل، مطرح نگردد.

این یک حقیقت و واقعیت است که معانی بر دو قسم‌اند: بعضی محکم و بعضی متشابه هستند؛ و در ابهام یک سلسله به هم متشابهند. و اگر می‌گویند: چرا معانی محکمه گاه با الفاظ متشابه یا موجب اشتباه، بیان شده که در واقع، معنی مشتبه شود؟ مثل: (یدالله فوق ایدیهیم [۱۴۶])، یا (ومارمیت إذ رمیت و لکن الله رمی [۱۴۷])، (وعصی آدم ربّه فغوی [۱۴۸])، یا (لیغفرلک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر) [۱۴۹]، و یا (إن هی إلا فتنتک [۱۵۰]) و

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۲۹

امثال اینها؛ پاسخ این است که: اینگونه کلمات از متشابهات نیستند و معانی بسیار لطیف و دقیق آنها بر اهل زبان و ذوق معلوم و آشکار است و از علایم فصاحت و بلاغت است.

لغات و السنه- خصوصاً لغت عرب- بیشتر یا بخش مهم آن، مشتمل بر استعارات و مجازات و هنرهای ذوق پسند، شیوا و زیبایی ادبی است که بدون آنها کلام، خطبه، شعر و قصیده، خشک و نامطبوع می‌شود؛ و در مستمع و شنونده نه رغبت شنیدن و استماع ایجاد می‌نماید، و نه تأثیر به سزایی در روح او می‌گذارد.

آنها که اهل هنر سخنوری و ایراد کلام می‌باشند و از محاسن و لطافت‌های معجزه‌آمیز قرآن مجید عاجزند، در عین حال که درک می‌کنند کلام، در اوج فصاحت و بلاغت و اعجاز قرار دارد، نمی‌توانند تمام دقایق لطایفی را که در آن به کار برده شده بیان کنند. قرائن حالیه، عقلیه و مقالیه همه در فهم قرآن کریم و لسان عرب و بلکه همه السنه دخالت دارد و میزان در فهم مراد و معنی، همان ذوقهای سلیم و طبع مستقیم است.

مثلاً در همین آیه کریمه: (یدالله فوق ایدیهیم، اگر کسی بر کلمات، جمود داشته باشد، باید یدالله را- العیاذبالله- ید خارجی خدا بگوید که خارجاً و حقیقتاً فوق همین دستهای خارجی اشخاص است. معنایی که هرگز خارجیت ندارد و اما اگر فرد، کلام شناس و اهل زبان و ذوق باشد، عالیتین معنی را- که برتری قدرت حق بر قدرت همگان است- از آن می‌فهمد، و متوجه می‌شود که «ید» در مثل این کلام، به معنای قدرت است و در مثل «یا ذا الایادی الجسم» به معنی نعمت می‌باشد.

آیاتی که به آن اشاره شده، همه معانی دقیق و لطیف و معرفت بخش خود را دارند که همه را در موارد خود بیان کرده‌اند و ما هم در مناسبت‌هایی به بعضی از آنها اشاره نموده‌ایم.

غرض این است که این آیات متشابه نیستند و قریحه‌ها و ذوقهای اهل لسان آنها را درک می‌کند.

چنانکه نقل شده: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله- در مورد شخصی که با رعایت ادب، با آن حضرت سخن نمی‌گفت و

جسارت می نمود، فرمود: «قطع لسانه».

یکی از حاضرین که با وجود قراین و شواهد، متوجه معنی نشد، در مقام قطع زبان او بر آمد؛ ولی امیرالمؤمنین علیه السلام- او را مورد احسان و انعام قرار داد که در نتیجه نه فقط زبان جسارت او قطع شد، که زبانش به مدح و ثنای رسول خدا- صلی الله علیه و آله- نیز باز شد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۳۰

بدیهی است اگر از جمله «قطع لسانه»، جمود بر کلمات شود، قطع خارجی زبان فهمیده می شود؛ اما با توجه به حال و مقام و سوابق اخلاق حسنه و حلم و عفو صاحب آن خلق عظیم، مقصود آن حضرت معلوم بوده و مثل این کلام از آن حضرت در آن موقف و مقام متشابه نیست. از این رو اگر کسی از آن سخن، به قطع زبان استفاده کند، علامت کج فهمی و سخن شناسی است.

مثلاً آیه کریمه (وقالت اليهود یدالله مغلوله غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان [۱۵۱] ظاهرالدلاله است و متشابه نیست. و اگر مجسمه بگویند: مقصود یهود این بوده که: دست خدا خارجاً مغلول است، و مقصود قرآن این است که دست‌های خدا خارجاً باز است، یعنی خدا دست دارد که به قول آنها مغلول و به فرموده قرآن مبسوط است، این یک برداشت خلاف ظاهر است که احدی از اهل ذوق و زبان آن را نمی پذیرد و آیه را، نه از حیث لفظ و نه از حیث معنی متشابه نمی سازد.

همچنین در آیه (ولا تجعل یدک مغلوله إلی عنقک [۱۵۲] هر کس می فهمد که «ید» در آیه اولی، قدرت بر تصرف، خلق، ایجاد، اماته، احیاء، رزق و ... می باشد و در دوم، ید بذل، جود، احسان و اعطاء است.

خلاصه، این آیات از متشابهات نیست و مشحون از نکات ادب، اعجاز، فصاحت و بلاغت است.

س- چرا در قرآن کریم که بعضی مطالب جزئی و مشخص همراه با اسم بیان شده، مطالب اساسی به صورت مبهم و کلی بیان گردیده است؟

ج- مطالب کلی و اساسی در امور اعتقادی، مثل: توحید، نبوت، معاد، امامت و ولایت، همه بیان شده است؛ و در امور عملی و عبادی نیز مثل: نماز، روزه، حج، و در مسایل اقتصادی و مالی مثل: زکات، خمس و معاملات، و در امور سیاسی و ولایی و قضایی و جزایی و انتظامی و اصول تربیتی و اخلاقی، روابط و مسایل اجتماعی، در عالیترین سطح در این کتاب عزیز بیان شده است. و اگر در بعضی موارد به برخی حوادث جزئی اشاره شده، یا شأن نزول آیه، امر جزئی بوده است، از همان‌ها هم مطالب مهم کلی استفاده می شود.

قرآن کریم در ظرف بیست و سه سال به تدریج نازل شده و شمار زیادی از آیات آن- به مناسبت‌هایی که پیش آمده، یا در مقام احتجاج- بر کفار نازل شده و سبک و سیاق خود را که مختص به خود آن است، و هیچ کتاب دیگر، حائز آن نیست را دارد، که

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۳۱

همان هم اعجاب‌انگیز، جالب و جذاب است و زبان از بیان فصاحت و بلاغت آن عاجز می باشد.

در کنار قرآن مجید، سیره پیغمبر- صلی الله علیه و آله و سلم- و نحوه ابلاغ آیات و به کار گرفتن مضامین آن نیز مطالب را مشخص می نموده است. چنانکه مناسبات و شأن نزول آیات نیز مؤثر بوده، که اگر آیه برای مثلاً تعظیم امری از آن به صراحت نام نبرده، یا به ظاهر، مفهومش کلی بوده، شخصی بودن آن معلوم می شده است.

مثلاً- در مثل آیه (یا ایها الرسول بلغ ما انزل إلیک من ربک [۱۵۳]، اگر چه «مانزل» مبهم است و تعظیماً له، به آن تصریح نشده است، امّا در مقام تبلیغ و بیان، حتی پیامبر- صلی الله علیه و آله- علی علیه السلام- را برگرفت و بلند کرد و «ألسنت أولی بکم من أنفسکم» فرمود و «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» گفت، تا آن ابهام که مخاطب منتظر رفع آن بود، برطرف شد و همه دانستند که «ما انزل»، ابلاغ ولایت علی علیه السلام- بوده است.

یا در مورد (اَنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ [۱۵۴])، مُفَاد آیه و طبع امر ولایت، نشان می‌دهد که مراد آیه، شخص خاص و مؤمن معین است و اوصاف مذکوره اشاره به آن شخص است، نه بیان ولایت هر کس که در حال رکوع انفاق و ادای زکات نماید.

علاوه بر این، نزول آیه به هنگام آن برنامه خاتم بخشی امیرالمؤمنین علیه السلام - از اسم بردن گویاتر است و یا کمتر از آن نیست. به هر حال با وجود سیره و سنت عملیه و قولیه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله - در شرح و بیان آیاتی مثل آیات ولایت، مراد و مقصود معلوم است و بر غیر امیرالمؤمنین علیه السلام - قابل انطباق نیست.

س - گروهی با چاپ ترجمه قرآن مجید به انگلیسی و اعلام کشفیات روابط ریاضی لغات و آیات قرآن، فعالیت وسیعی را شروع کرده‌اند. تفسیرهای متعدّد این گروه در مورد دستورات قرآن، باعث سؤالهای فراوانی شده است که نیاز به جواب دارد.

ما امیدواریم که با هدایت و راهنمایی شما در تماس با مراکز علمی در ایران بتوانیم پاسخهای مناسبی در مورد بعضی از ادعاهای این گروه تهیه و در جلسات مطرح نماییم.

در ذیل، نمونه مختصری از بعضی ادعاهای این گروه ارایه می‌شود:

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۳۲

۱- حدیث و سنت از کارهای شیطانی است: (۶: ۱۱۲ و ۲۵: ۳۱)؛ و عدم نیاز به حدیث: (۴۵: ۶ و ۱۲: ۱۱۱ و ۳۱: ۶ و ۶: ۱۱۴ و ۳۳: ۶۲ و ۴۸: ۲۳ و ۱۷: ۷۷ و آیات دیگر)

۲- تنها رل حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - ارایه قرآن مجید بوده و نه هیچ چیز دیگر: (۳: ۲۰ و ۳: ۴۰ و ۵: ۹۹ و ۶: ۱۹ و ...). حضرت رسول اجازه نداشتند هیچ دستور مذهبی به جز قرآن را صادر نمایند: (۴۷-۶۹: ۳۸)، و یا توضیح بدهند: (۱۹-۷۵: ۱۵)؛ و خداوند تنها تعلیم دهنده قرآن است: (۲-۵۵: ۱)؛ و قرآن بهترین حدیث است: (۴۵: ۶).

۳- قرآن مجید به دست خود حضرت نوشته شده است: (۴-۹۶: ۱ و ۶۸: ۱ و ۷۵: ۱۷).

ج- اینگونه محاسبات در نظم و نثر و اعلام و نامهای اشخاص و اماکن، از دیرباز به صورتهایی مطرح بوده و یک عمل تفریحی و سرگرم کننده به شمار می‌آمده و گاهی با این استخراجات و به قول شما «روابط ریاضی لغات و جمله‌ها، اذهان بعضی عوام و ساده لوحان به عقاید مذهبی و وقایع تاریخی، جلب می‌شده است.

گاه برای یک اسم یا مطلب مورد نظر، کلمه‌ای که دارای مفهومی زیباست و به حساب ابجد، زُبر یا بینات آن معادل آن باشد، استخراج می‌کنند و آن را به عنوان شاهد بر خوبی و صحت مفهوم آن اسم می‌گیرند؛ در حالی که شخص دیگر، برای همان اسم، کلمه دیگر، با مفهومی زشت و قبیح، استخراج می‌نماید و آن اسم و مسمای آن را مورد توهین قرار می‌دهد. مثلاً برای کلمه محبوب و زیبایی «عدل»، در هر لغتی می‌توان کلمات زشتی، معادل آن را استخراج کرد یا برای کلمه زشت «ظلم» و «ستم» به عکس، کلماتی زیبا استخراج نمود.

غرض این که: این استخراجات، مبنای معقول، منطقی و باوربخش ندارد و با نتایج متضادّ و متناقضی که از آنها به دست می‌آید، نمی‌توان در اثبات یا ردّ مطلبی بر آن اعتماد نمود. یک کلمه در یک لغت، ممکن است از حیث رابطه ریاضی با چندین کلمه دیگر - که هر کدام، یک مفهوم زشت و زیبا داشته باشند - معادل باشد؛ بلکه بر حسب لغات و زبانهای مختلف، می‌توان برای آن، دهها و صدها معادل استخراج نمود.

حاصل این است که: این رابطه به اصطلاح ریاضی، دلیل بر صحت یا بطلان هیچ نظر و هیچ رأی و فرضیه‌ای نمی‌شود؛ چه در مسایل عقیدتی و مذهبی و چه در مسایل علمی مثل: - شیمی، فیزیک و ... - باشد. و هیچ محقق و دانشمندی با این محاسبات، مسأله‌ای را حل نکرده و قابل حل ندانسته است؛ فقط همانطور که گفته شد، برای سرگرمی و مسابقه، می‌توان این بازی را هم مثل

سایر بازی‌ها، در صحنه‌های

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۳۳

بین‌المللی به مسابقه گذاشت، و به هر کس که بیشترین کلمه زشت و یا زیبا را برای یک کلمه مورد نظر استخراج کرده باشد، جایزه قرار داد.

با این وجود این عمل، زشت و بازی آن هم زشت است؛ مگر به استخراج لغات زیبا برای کلمات زیبا مثل: عدل، احسان، مهر، محبت، تعاون و اتحاد، بسنده شود.

در هر حال، این برنامه برای دریافت حق و باطل هیچ امری - بر اساس پایه هر عدد و رقمی که باشد - مورد اعتماد نیست. همان طور که نمی‌توان با این برنامه و استخراج در محاکمات حقوقی یا جزایی، حکم کرد و طرفی را حاکم و دیگری را محکوم نمود. در مسایل مذهبی و اعتقادی نیز این برنامه‌ها، پایه و اساس ندارد.

اما اینکه از قرآن مجید برای نکوهش حدیث شریف و بی‌نیازی از آن و مطالب دیگر از جمله اینکه: حضرت رسول اکرم، -صلی الله علیه و اله- قرآن کریم را با دست مبارک خود نوشته‌اند، استفاده می‌شود، با تأکید تمام اعلام می‌گردد که این گفته‌ها و حرفها بر خلاف بدیهیات و واضحات تاریخ، و اتفاق جمیع مسلمین است. و در آیاتی که به آنها اشاره کرده‌اند چیزی که بر این معانی، دلالت داشته باشد وجود ندارد و این برداشتهای انحرافی، حتماً مغرضانه و یا جاهلانه است.

توجه داشته باشید که ممکن است بعضی از این برداشتهای از ترجمه قرآن مجید به انگلیسی - که به غلط ترجمه شده باشد - توهم گردیده است؛ و الا این مطالب، چیزهایی نیست که قابل استناد به قرآن کریم و آیات محکمه آن باشد.

در خاتمه، باز هم تأکید می‌شود که اعتماد بر این استخراجات و روابط ریاضی و همچنین ترجمه‌های تأیید نشده قرآن کریم در ارتباط با دستورات دینی و عقاید مذهبی منطقی نیست.

اضافه می‌شود: در صورت نیاز به توضیحات بیشتر، با شرح و تفضیل مرقوم دارید تا پاسخ داده شود.

س- با سلام و آرزوی سلامت و بقای وجود شریف در ظل توجهات پروردگار، دریافت پاسخ از شما باعث خوشحالی و دلگرمی فراوان گردید.

در ذیل، اهم مطالب، دو ادعای این گروه، و پاسخ ما جهت بررسی ارایه می‌گردد:

س ۱- قرآن مجید کامل و مفصل بود هو یادگیری آن به هر زبانی آسان است و در نتیجه نیازی به احادیث و سنت نیست؛ با استناد به آیات: (۴۱: ۴۴) و (۴۰، ۳۲، ۲۲، ۵۴: ۱۷).

جواب ما: فهم و درک کلیه دستورات و احکام قرآن مجید، نیاز به خلوص نیت و تمرکز فکری و آمادگی لازم به فهم حکمت الهی دارد. در مورد افرادی که به زبان عربی آشنایی

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۳۴

ندارند، وجود ترجمه صحیح و کامل قرآن مجید، به علاوه شرایط ذکر شده، لازم می‌باشد؛ آیه: (۳: ۷).

ج ۱- فهم قرآن مجید به گواهی تمام متخصصین فن و مفسرینی که غور کامل در قرآن و تفسیر آن داشته‌اند، بدون اطلاع لازم از علوم قرآن - مثل: اسباب نزول آیات و اماکن نزول و جو فکری محیط بر عرف زمان نزول - کامل نمی‌شود.

از سیره و سنت قولی و عملی پیغمبر -صلی الله علیه و آله- در کل برنامه‌هایی که اجرا فرمود و در پیاده کردن اوامر و نواهی قرآن و تفهیم کامل مقاصد آن و تفاسیل برنامه‌ها، حتماً باید از حدیث کمک گرفت؛ و الا در بیشتر موارد استفاده ما، تفسیر آیات، مستقیم و موافق مدلول حقیقی قرآن مجید نخواهد بود. هر جا اقتضای کلام قرآن تصریح مطلب بوده تصریح شده، و هر کجا بیان مطلبی با اشاره لازم بوده، اشاره گردیده است. هر کجا بیان امری به نحو عموم یا مطلق لازم بوده، مطلبی که به طور عام یا مطلق بیان شده؛



گاه لفظ عام است و از آن معنی خاص اراده شده؛ و گاه خاص است و معنای عام دارد و ... اما این نکات و تفاسیل هم را باید از حدیث و سنت استفاده کرد؛ که البته در این مورد، استقامت اذهان و قوت تعقل و درک اشخاص نیز کمک کار شایانی بوده و هست.

اصلا این موضوع در محیط علمی، مثل آفتاب روشن است و کسی از اهل فن نبوده که به طور قطعی در فهم قرآن نیاز به علم حدیث و سیره و تاریخ را منکر شده و ربط حدیث با قرآن، و قرآن با حدیث را مورد تردید قرار داده باشد.

اگر یک نفر غیر مسلمان هم بخواهد اسلام‌شناس شود، تنها به استناد قرآن، اسلام‌شناسی او تکمیل نمی‌شود، و او هم در خلال تحصیل به این نکته می‌رسد. این مطلب با آیات (ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل مدکر) [۱۵۵] منافات ندارد. این آیات، این حقیقت را بیان می‌نماید که قرآن برای شرح اهداف کلی و مقاصد اصولی رسا و گویا است، و همه به حق بودن دعوت قرآن را به آسانی از آن می‌فهمند.

هر کس به آسانی دعوت اسلام را به توحید و یکتاپرستی از قرآن می‌فهمد. همه اهتمام قرآن را به ترغیب به عدل، احسان، مکارم اخلاق و احترام به حقوق دیگران از آن می‌فهمند. همه می‌فهمند که قرآن به شدت از ظلم، فحشا، فساد، فتنه‌انگیزی، دروغ و انواع کارهای زشت، نکوهش کرده است. این را که دعوت قرآن، الغای تبعیضات نژادی و برابری همه انسان‌ها است، همه با آسانی از آن می‌فهمند. همه می‌فهمند که

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۳۵

قرآن رسالت انبیای گذشته را تصدیق کرده و همه را در عقیده به معاد و جزاء و ثواب دعوت نموده است.

این‌ها و صدها حقایق دیگر، همه به آسانی، هم از قرآن و هم از ترجمه‌های صحیح آن- به هر زبان که باشد- استفاده می‌شود. اما مفهوم آیات (ولقد یسرنا القرآن للذکر) منع سؤال از پیغمبر و خواستن شرح و تفسیر آیات نیست. مثلا تفاسیل این مسایل در روابط مردم با خدا و یا خودشان، همه باید به وسیله پیغمبر بیان شود.

با این وجود، کل اسلام، این مطالب نیست و حقایق قرآن، منحصر به امور و اصولی که بیان شد نبوده و اسرار و مطالب قرآن تمام شدنی نمی‌باشد.

حدیث و بیان و شرح شخص پیغمبر و عترت آن حضرت صلوات الله علیهم- و پیشرفت علم، همه- قرآن را تفسیر و شرح می‌دهند. کسانی که بگویند: کل دعوت و پیامهای قرآن- بدون شرح و تفسیر حدیث و سنت، و تحقیقات علما و بیان علوم مختلف- حتی از ترجمه‌های آن استفاده می‌شود و حاجت به حدیث و سنت نیست، قرآن را کم شمرده و این آیات را نخوانده‌اند که: (ما فرطنا فی الكتاب من شیء) [۱۵۶]، (وکل شیء احصیناه فی کتاب مبین [۱۵۷] و کتاب خدا را- در آن اوجی که دارد- نشناخته‌اند. خداوند، فهم قرآن را برای همه افراد، آسان قرار داده است؛ اما مراتب مضامین قرآن و استفاده‌ای که اشخاص از آن می‌نمایند، یکسان نیست.

آن گونه که شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله- یا امیرالمومنین، علی علیهم السلام- از قرآن درک داشته‌اند، یک فردی عادی و عرب زبان نمی‌تواند داشته باشد.

آنکه در شنیدن آیه (فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره و من یعمل مثقال ذره شرا یره [۱۵۸]، صدایش بلند می‌شود که: «حسبی حسبی»، با آنکه سوره اخلاص را می‌شنود، یا می‌خواند و از آن مطالبی توحیدی می‌فهمد و در می‌یابد که به همه محتوای این سوره دست نیافته است، با هم فرق دارند.

خلاصه، افرادی که نیاز فهم قرآن را به طور مطلق و یکجا با استفاده از حدیث منکر شوند، نه قرآن را شناخته‌اند، و نه حدیث و سنت، و نه نقش انبیا را در هدایت بشر.

هیچ گفتاری مثل گفتار «حسبنا کتاب الله» در طول قرون و به مرور ایام محکوم نشده است. بنابراین دین و اسلام یعنی مطالب و هدایت‌های کتاب (قرآن) و سنت (حدیث)،

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۳۶

و اکتفا به هر یک از این دو مساوی با ترک بخش مهمی از اصول و فروع و تعلیمات دین است.

س ۲- تنها دل حضرت رسول- صلی الله و آله و سلم- ارایه قرآن مجید بوده و نه هیچ چیز دیگر: (۳: ۲۰ و ۵: ۹۹ و ...). حضرت رسول اجازه نداشتند هیچ دستور مذهبی به جز قرآن را صادر نمایند و یا توضیح بدهند: (۱۹- ۷۵: ۱۵)؛ قرآن بهترین حدیث است: (۳۹: ۲۳ و ۴۵: ۶ و ۵۵: ۲)؛ و خداوند تنها تعلیم دهنده قرآن است: (۲- ۵۵: ۱).

جواب ما: مأموریت حضرت رسول- صلی الله علیه و آله- بیش از قرائت قرآن مجید بوده و تعلیم آیات و مفاهیم و حکمت قرآن مجید و ترکیه مردم (۱۵۱، ۲: ۱۲۹ و ۳: ۱۶۴ و ۶۲: ۲) و قضاوت در امور مسلمانان (۶۵، ۴: ۵۹ و ۲۴: ۵۱) و نیز اطاعت و پیروی از حضرت رسول اکرم رسول- صلی الله علیه و آله- از دستورات صریح الهی است (۳: ۳۱ و ۸۰، ۴: ۵۹ و ۵: ۹۲ و ۲۴: ۵۴). حضرت رسول رسول- صلی الله علیه و آله- بهترین نمونه برای کلیه مسلمانان می‌باشند: (۴: ۶۸).

اغلب پیروان این گروه برای اولین بار با اسلام آشنا شده و یا مسلمانانی هستند که به دلایل مختلف به این گروه جلب شده‌اند. ما امیدوار هستیم با ارسال و بررسی قرآن انگلیسی مورد استفاده این گروه و شرح کامل ادعاهای آنها، در آینده آمادگی بهتر و بیشتری جهت رفع اشتباهات پیروان این گروه و سایر علاقمندان به اسلام را داشته باشیم.

ج ۲- بر حسب آن چه از آیات قرآن استفاده می‌شود پیغمبران علاوه بر اینکه وحی الهی را به مردم می‌رسانند و مبلغ رسالت خدا بوده‌اند، گفتار و رفتارشان نیز در کنار همان وحی برای مردم راهنما بوده و حدیث و سنت و سیره آنها مکمل برنامه‌های هدایتی آنها بوده است.

اسلام با این عقاید استوار و احکام نجات‌بخش، با تمسک به دو اصل «قرآن» و «سیره و سنت» شکل گرفت. مسلمانان برنامه‌های عملی و عقیدتی خود را به تفصیل و تنظیمی که در دوره بیستوسه سال رسالت پیغمبر تفهیم و تعلیم شد، از آن حضرت گرفتند؛ و نقش، وظیفه و رسالت پیغمبر- صلی الله علیه و آله- در هدایت بشر، منحصر به خواندن آیات قرآن برای مردم نبود. قرآن مجید، اعتبار، سندیت و حجیت تعالیم قولی و عملی پیغمبر را اعلام فرمود: از جمله در آیه: (ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا) [۱۵۹]، یا در آیاتی مثل آیه:

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۳۷

(یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول إذا دعاکم لما یحییکم [۱۶۰]؛ که مراد از استجابت خدا، استجابت وحی و کلام خدا- قرآن کریم- است؛ و مراد از استجابت رسول، استجابت حدیث و گفتار و امر و نهی اوست. چنان که آیاتی مثل: (أطیعوا الله ورسوله [۱۶۱] مدلولش همان اعتبار کتاب و ارشادات غیر قرآنی پیغمبر است.

اصولاً- از بزرگترین فواید فرستادن پیغمبر این است که پیغمبر، نمونه و الگو و اسوه و مقتدا باشد تا مردم به قول و عمل او اقتدا و تاسی کنند و از او پیروی نمایند. آیاتی مثل: (لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة) [۱۶۲]، همین معنی را بیان می‌فرماید. بیشتر از این آیاتی که دلالت دارد بر اینکه پیغمبران، امام هستند همه دلالت دارد بر اینکه حدیث و عمل آنها باید دستورالعمل و سرمشق و برنامه باشد.

امام یعنی کسی که به او اقتدا می‌شود. حضرت ابراهیم که بعد از ابتلا به آن کلمات و اتمام آن به مقام امامت رسید، معنایش همین پیشوا شدن و مقتدا بودن است. این آیه که درباره انبیاء می‌فرماید: (جعلنا هم أئمة یهدون بأمرنا) [۱۶۳] اگر انبیا فقط مبلغ کتاب باشند، امامت آنها معنی و تفسیر پیدا نمی‌کند.

بنابراین رل و نقش انبیا به همین ابلاغ خشک و خالی منحصر نمی‌شود و اصلاً رل و نقش آنها به این مقدار ایفا نمی‌گردد. آیه ۲۰ سوره ۳ نیز دلالت بر این ندارد و بلاغی که در آن است مراد، بیان کُلّ تعالیم دین می‌باشد که با قرآن و توضیحات و تبیینات پیغمبر صورت می‌پذیرد و بلاغ در آیه ۹۹ از سوره ۵ نیز همین مفاد را دارد؛ و آیه ۱۷ و ۱۹ سوره «قیامت» نیز اصلاً دلالتی بر این معانی ندارد.

احسن الحدیث بودن قرآن- که صد در صد مسلم است- با بی‌نیازی از سنت پیغمبر- صلی الله علیه و آله- چه ارتباطی دارد که به آیه (الله نزل احسن الحدیث [۱۶۴] در سوره «زمر» استشهاد شود؟ واقعاً این استفاده‌ها از قرآن عجیب و غریب است. همچنین آیه (فبأی حدیث بعدالله و آیاته یؤمنون [۱۶۵] از سوره «جاثیه» چگونه نفی اعتبار حدیث را می‌نماید؟ معارف دین، ج ۱، ص: ۱۳۸

البته کسی که به آیات خدا ایمان نمی‌آورد، به گفتار پیغمبر و حدیث او هم ایمان نمی‌آورد؛ اما ایمان به آیات قرآن و آیات خدا به طور اعم از آیات تکوین و تشریح، مانع از ایمان به حدیث پیغمبر نیست؛ همانگونه که ایمان به خدا مانع از ایمان به رسالت نمی‌باشد.

همچنین از آیه (عَلَّمَ الْقُرْآنَ [۱۶۶] در سوره «الرحمن» کدام شخص مستقیم‌الفکر- که اندک بهره از علم و درک داشته باشد- بی‌نیازی از حدیث را می‌فهمد؟

من تعجب می‌کنم که گروهی با این‌گونه مطالب واهی خود و دیگران را سرگرم کرده و موجب اتلاف وقت مردم می‌شوند. همچنین در مورد آیه (الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ [۱۶۷] هر چند بر اینکه خدای تعالی تنها تعلیم دهنده قرآن است دلالت دارد، اما در مراتب نازل، پیغمبر هم تعلیم دهنده قرآن است؛ آموزگاران هم تعلیم دهنده قرآنند؛ مفسرین هم تعلیم دهنده قرآنند؛ حدیث و تفسیر و تاریخ و علم هم قرآن را تعلیم می‌دهند؛ و شما هم می‌توانید معلّم قرآن باشید. اینها با اینکه معلّم اصلی و حقیقی قرآن خدا است، منافات ندارد.

همه مطالب این گروه واقعاً حاکی از بینش کم، و قلت درک است. این گروه اگر می‌خواهند درباره قرآن، فهم و بصیرتی پیدا کنند بهتر این است که به علمای علوم قرآن مراجعه و مطالب و سؤالات خود را مطرح نمایند؛ تا به سر منزل معرفت به خدا و پیامبر و قرآن و اولیای دین برسند (والله هو الهادی إلی الصواب).

س- تفسیر آیه ۴۵ سوره «نور» در مورد هزار پایان چگونه است؟

ج- آیه ۴۵ سوره نور ظاهراً در مقام بیان وضع مشی و راه رفتن همه جنبندگان نیست و این چهار صنف که به آنها اشاره شده از باب مثال است و غرض، توجه دادن مردم به انواع جنبندگان است، نه شمارش تمام انواع آنها.

س ۱- آیه ۴ سوره «احزاب» است که: (ماجعل الله لرجل من قلبین فی جوفه ؛ یعنی: خداوند برای کسی دو دل در سینه قرار نداده است. منظور این آیه چیست؟ و آیا این آیه ارتباطی به داشتن مهر و محبت دو زن در دل یک مرد دارد یا خیر؟

ج- برای روشن شدن معنی آیه شریفه، به تفاسیر مراجعه نمایید. اما اجمالاً این که: معانی متعدده‌ای برای آن ذکر شده و ما به یکی از آنها اکتفا می‌کنیم:

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۳۹

در تفسیر «مجمع‌البیان» از امام صادق علیه السلام- نقل شده که فرمود: خداوند برای هیچکس در باطن او دو قلب قرار نداده که به یکی از دو قلب، قومی مثل دوستان خدا را، و با قلب دیگر دشمنان آن قوم را دوست بدارد.

نتیجه اینکه چون انسان دارای یک قلب است در آن یک قلب، دو محبت متضاد قرار نمی‌گیرد و محبت به دو همسر، دو فرزند، دو

استاد و بیشتر، از این قبیل نیست (والله العالم).

س- چرا خداوند در قرآن کریم به هنگام بیان مطلبی به جای ضمیر مفرد ضمیر جمع آورده؟

ج- یک نکته آن اقتضای اشاره به عظمت متکلم در مقام بیان بعضی مطالب است که به ضمیر جمع مناسب با بلاغت و تکلم به مقتضای حال است، تا مخاطب، با توجه به عظمت متکلم، مطلب را- چنانکه باید و شاید و به طور جدی- دریافت نماید و اهمیت آن را درک کند؛ مثل: (اَنَا نَحْنُ نَزَلْنَا الذِّكْرَ وَ اَنَا لَهُ لِحَافِظُونَ، که به این تعبیر مشحون از اعجاز و متضمن پنج ضمیر جمع، محفوظ درون قرآن مجید را به حفظ الهی، به طور بسیار اکید و بلیغ بیان فرموده است؛ که با تعبیری مثل: (انِي نَزَلْتُ الذِّكْرَ وَ اِنِي لَهُ لِحَافِظٌ) بیان نمی‌شود.

نکته دیگر این است که گاهی بعضی کارهای الهی به واسطه ملایکه- که جنود و عدد آنها را هم غیر از او کسی نمی‌داند: (وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ) [۱۶۸]- انجام می‌گیرد و ملایکه مدبران یا مقسیمات و دیگران که مأموریت‌هایی دارند، به عنوان واسطه عمل می‌کنند. برای این که اشاره به این باشد که این عمل بدون واسطه انجام نشده، به لفظ جمع متکلم مع‌الغیر بیان می‌شود؛ مثل اینکه: بلا تشبیه مدیر یک کارخانه و مؤسسه- که همه امور و جریان آن کارخانه به واسطه یا بیواسطه، کار اوست- می‌گوید: این کار را کردیم، و گاه ضمیر متکلم وحده بیان می‌شود که عنایت خاص به چیزی و به خلق بلاواسطه چیزی معلوم شود و احتمال مداخله غیر و وسایط دفع شود؛ مثل: (یا موسی اننی انا الله که در مثل این مورد، استعمال ضمیر متکلم مع‌الغیر منافی با مقصود است (والله العالم).

س- در آیه ۳ سوره مبارکه «حدید» آمده است که: خداوند آسمان‌ها و زمین را در ۶ روز آفرید؛ در حالی که پیش از پیدا شدن آسمان و زمین، هنوز واحد زمانی به نام روز

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۴۰

وجود نداشته، و اصلاً روز با وجود خورشید و زمین معنا پیدا کرده؛ لطفاً این معنی را توضیح دهید.

ج ۷- کلمه «یوم» و مرادف آن روز اگر چه بیشتر به معنای زمان تابش آفتاب و ضد شب به کار برده می‌شود، ولی مفهوم آن وسیع‌تر از این است.

در قرآن کریم احادیث شریفه و کلمات ادبا و سخنوران و شاعران عرب و عجم، در معانی دیگر- که قدر مشترک همه آنها زمان است- نیز گفته می‌شود.

گاه گفته می‌شود: «روز» و «یوم» و مقصود از آن، زمان بین طلوع آفتاب و غروب آن است. گاهی این کلمات گفته می‌شود و از آن، مدت یک جریان یا زمان و دوران یک حکومت، یا یک عصر، یا عمر یک شخص، یا دوران جوانی یا پیری، یا دوران سیادت و عزت و خوشی یک امت و ملت قصد می‌شود. مثلاً گفته می‌شود: امروز و فردا و از روز، دنیا و از فردا، آخرت قصد می‌شود. یا شاعر می‌گوید:

روز بزرگ گرچه جهان کم ندیده است روزی چو روز حضرت خاتم ندیده است

که مقصود او از «روز حضرت خاتم»، تمام عصر حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم- می‌باشد. و مثلاً «اعشی» در این شعر:

شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلِي كُورْهَآو يَوْم حَيَّانِ أَخِي جَابِر

از دو دوران عمر خودش به «روز» تعبیر کرده است؛ و امیرالمؤمنین علیه‌السلام- نیز در «خطبه شقشقیه» به این شعر، تمثیل جسته، و دو عصر و دو دوره را در ارتباط با خودشان، دو «روز» شمرده‌اند.

با توجه به این توضیح مختصر، معلوم می‌شود که سته ایام (شش روز) در سوره مبارکه «حدید» و هم‌چنین در سوره «اعراف»، آیه

۵۴ اشاره به شش دورانی است که در آنها آسمانها و زمین شکل گرفته و این نظامات و تشکیلات وجود یافته است. اشاره به این است که خلقت آسمانها و زمین دفعی نبوده، بلکه به اراده‌الله و حکمت باری تعالی تدریجی انجام شده است؛ چنانکه در اجزای عالم خلقت و طبیعت، بیشتر یا همه چیزها به تدریج آفریده می‌شوند. مثلاً سنگها و معادن و کاینات دیگر، بعضی در طی هزاران سال و بعضی بیشتر و بعضی کمتر از یکسال، و برخی کمتر از این زمان وجود پیدا می‌کنند.

آسمانها و زمین نیز بنا بر این دو آیه کریمه در طی شش روز، شش دوران و شش تحوّل و جریان شکل گرفته و خلق شده‌اند. این دو آیه از عجایب آیات و معجزات قرآن کریم است که شکل‌گیری و خلقت کلّ نظام آسمانها و زمین را تدریجی اعلام می‌نماید؛

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۴۱

و تدبّر در معانی این آیات موجب قوّت ایمان به خدا و وحی و رسالت حضرت خاتم‌الانبیا- صلی الله علیه و آله- می‌شود (والله العالم).

س- در آیه (الرحمن علی العرش استوی، معنای «عرش» چیست؟ «استواء بر عرش» یعنی چه؟ و با اینکه قرآن از خداوند است، چرا در بعضی از آیات لفظ «ما» (صیغه متکلم مع الغیر) به کار رفته است؟

ج- این تعبیر کنایه از قدرت کامله خداوند، و تسلّط او بر همه موجودات به نسبت مساوی است. و اما اینکه لفظ «ما» به کار رفته، این به عنوان تعظیم است؛ مانند اینکه گاهی در بین مردم به طرف مقابل که یک نفر است گفته می‌شود: «شما»؛ و یا یک نفر می‌گوید: «ما» گفتیم.

س- با توجه به آیه مبارکه: (یوم تبدّل الأرض غیر الأرض و السموات)، لطفاً بفرمایید اگر زمین در روز قیامت غیر از این زمین باشد، پس اعمال خیر و شرّی که مردم در روی زمین اولی انجام داده‌اند و حسب آیه شریفه در سوره «زلزال» باید همان را حاضر کند و به آن شهادت بدهد، آن زمین چه خواهد بود و چه خواهد شد؟ آیا مردم از آن زمین اول محشور می‌شوند، یا غیر آن (زیرا در آیات متعدّد قرآن مجید آمده است که زمین، کوهها، آسمان و ستارگان و دریاها هم از بین خواهند رفت)؟

ج- این آیات ممکن است از آیات متشابه باشد که تأویل آن در موقع خود، آشکار می‌شود. آنچه فعلاً به طور جزم می‌گوییم و مسلّم و معلوم می‌باشد این است که بین این آیات تنافی و تعارض وجود ندارد.

اولاً، ممکن است مراد از تبدیل و تبدّل ارض و سماوات این باشد که وضع و شکل و قیافه کنونی زمین و آسمان عوض می‌شود؛ مثل اینکه کوهها برداشته می‌شود، حرکات ستارگان تغییر می‌کند و ...

ثانیاً، ممکن است در آغاز قیام قیامت مردگان از همین زمین، برانگیخته شوند و در آن حشر واقع شود، و سپس تحولات دیگر در آن پیدا شود که در روز قیامت، این تحولات واقع می‌شود؛ امّا در آن روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است ممکن است این تحولات به تدریج و یکی پس از دیگری واقع شود.

به هر حال در مثل این آیات اجمالاً مسلّم و معلوم است که با یکدیگر تنافی ندارد و اگر کسی تصوّر تنافی نماید، رفع آن تنافی با دقّت در خود آیات کاملاً ممکن است؛ ولی

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۴۲

در تفسیر و تأویل آن چیزی که حجّت است؛ فقط خبر معتبر از اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین- است: (وما یعلم تأویله إلا الله و الراسخون فی العلم [۱۶۹]).

س- در سوره مبارکه حجر، این آیه مبارکه وجود دارد که: «همانا ما قرآن را فرستادیم و ما خود، نگهبان و حافظ قرآن می‌باشیم.» بفرمایید که سایر کتب آسمانی- مانند تورات و انجیل که آنها هم کلام الله هست- چگونه مورد حفاظت پروردگار قرار نگرفت تا یهودیها و نصرانیها نتوانند آن دو کتاب مقدّس را از بین ببرند و تحریفاتی در آن بنمایند؟

ج- ممکن است این عنایت خاص به حفظ و حراست، از جنبه این باشد که چون اسلام، خاتم ادیان است و پس از آن نبوت و رسالتی نیست، قرآن را خدا از گزند حوادث دوران و دستبرد اهل طغیان حفظ می‌فرماید که رشته هدایت الهی منقطع نشود. و قرآن- که معجزه باقیه و دلیل صحت نبوت و پیغمبری همه انبیا است- باید تا انقراض عالم باقی باشد.

س- در آیه (لیلۃ القدر خیر من ألف شهر)، چه ارتباطی بین ولایت علی- علیه السلام- با مدت حکومت بنی‌امیه است؟ (بهتر بودن شب قدر از هزار ماه و حکومت جابرانه اموی از لحاظ خوبی و بدی قابل مقایسه نیستند).

ج- آیه (لیلۃ القدر خیر من ألف شهر)، دلالتی بر ارتباط بین ولایت امیرالمؤمنین، علی علیه السلام- و حکومت بنی‌امیه ندارد. فقط چیزی که بر حسب بعضی تفاسیر، از این آیه استفاده می‌شود این است که: شب قدر بهتر است از هزار ماه حکومت بنی‌امیه که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم- به واسطه رؤیایی که دیدند، از تسلط آنها بر بلاد اسلام غمناک شدند.

این به آن معنی نیست که در حکومت بنی‌امیه خیری فرض می‌شود، یا آن که هزار ماه حکومت بنی‌امیه از جنبه خیر و خوبی با شب قدر، طرف قیاس باشد؛ نه این طور نیست. این مثل آن است که می‌گوییم عدل بهتر از ظلم، علم بهتر از جهل راست بهتر از دروغ، و عاقبت نیکوکاران بهتر از بدکاران است. در این قضایا غرض، بیان خوبی عدل، علم، صدق و حسن عاقبت نیکوکاران و تشویق و ترغیب به این امور است. اینگونه عبارتها دلالتی بر خوبی دروغ، جهل و ظلم ندارد و در محاورات عرفی زیاد است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۴۳

نظیر این آیه در خود قرآن مجید، این آیه است در سوره فرقان: (قل اذلک خیر أم جنۃ الخلد) [۱۷۰]؛ یعنی: «آیا این آتش جهنم بهتر است یا بهشت خلد؟» که البته از آن استفاده نمی‌شود که جهنم نیز جایگاه خوبی است و طرف قیاس با بهشت است؛ و در اشعار و آثار ادبی شعرا و ادبای عرب و عجم این نحو بیان بسیار است.

به علاوه چون مقام، مقام تسلیت به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم- و رفع غم و اندوه آن حضرت است، معلوم است که آنچه پیغمبر- صلی الله علیه و آله- را از غم و افسردگی بیرون می‌آورد، جنبه‌های خیر و برکات معنوی است؛ بنابراین ممکن است در توصیف و تعظیم «شب قدر» گفته شود که شب قدر، شبی است که عبادت در آن شب از عبادت هزار ماه- که مدت برخوردارگی بنی‌امیه از حکومت و استیلای بر جهان اسلام است- بهتر است. یعنی در مقابل آن برخوردارگی مادی و موقت، این افتخار جاوید و همه ساله برخوردارگی معنوی و روحی را به تو عطا کردیم.

بنابراین دو شیء را به مناسبت تضادی که با هم دارند، در برابر هم قرار می‌دهند. چون پیغمبر و اهل بیتش علیهم السلام- افتخار جاوید را می‌خواهند و بنی‌امیه آن حکومت و تسلط و استثمار و استعمار را.

به عبارت دیگر، شک نیست که مهمترین چیزی که مطلوب اهل دنیا و محبوب قلوب آنها است، حکومت و سلطنت است؛ که در تمام مظاهر قویّه و ضعیفه و صور مختلفه‌اش مورد آرزو و منتهی الآمال اهل جاه و طالبان جیفه دنیا است.

از نظر این طایفه چیزی بهتر از یک تسلط مطلق و دیکتاتوری و استبداد یکصدساله بر دنیای وسیع اسلام نیست. حکومتی که اتباع و اعضایش- مثل: «زیاد» و «حجاج»- آن گونه مطلق‌العنانی داشته باشند که تاریخ نظیر آن را کم نشان داده است.

اگر بخواهیم یک خیر واقعی و حقیقی، و نعمتی از نعم اخروی و معنوی را تا حدودی که ممکن است و با تشبیه معقول به محسوس، عظمتش را جلو چشم شنونده بگذاریم، و ضمناً آن همه زور و قدرت و برخوردارگی و لذت ناز و تجملات و سلطنت را بی‌قدر جلوه بدهیم، این جمله که: (لیلۃ القدر خیر من ألف شهر)، بسیار رسا و مؤثر و نافذ است؛ زیرا هم عظمت شب قدر اثبات شده، و هم کم ارزشی یا بی‌ارزشی ملک بنی‌امیه در مقابل دارایی‌ها و ذخایر معنوی اهل حق آشکار گردیده؛ که یک شب و فقط یک شب آنها بهتر از تمام آن مدت طولانی و برخوردارگی مادی یکصدساله است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۴۴

اگر بگویید: پس چرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله - اندوهناک شدند؟ می‌گوییم: برای امت و برای این که بنی‌امیه تسلط می‌یابند و منبر هدایت و مقام خلافت را غصب کرده و به ضلالت و سلطنت تبدیل می‌کنند؛ و بندگان خدا و مسلمانان را از این که در مسیر ترقی جلو بروند، مانع می‌شوند.

خدا برای تسلیم پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - می‌فرماید: اگر چنین وضعی روی می‌دهد، اما برای پیشرفت و سرعت سیر و اینکه بندگان خدا بتوانند گامهای بلند به سوی کمال و کسب فضایل و اصلاح احوال خود بردارند، راهها بسته نمی‌شود؛ مثل این فرصت (شب قدر) به آنها داده شده است که بتوانند در ظرف یک شب فضیلت عبادت و اطاعت هزار ماه را (که شب قدر نداشته باشد) کسب کنند.

اما ارتباط این سوره، با ولایت از جهت این آیه است: (تنزل الملائکة و الروح؛ زیرا نزول ملائکه در شب قدر، در عصر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - بر آن حضرت بوده، و بعد از آن حضرت - چون این نزول قطع نمی‌شود - بر اوصیای آن حضرت - یکی پس از دیگری - می‌باشد، و بعضی روایات هم بر آن دلالت دارد. علاوه بر این، در حدیث است که روح، غیر جبرئیل است و از جبرئیل و میکائیل اعظم است.

س - در قرآن که می‌فرماید: (إنا منتظرون، «انتظار» در مورد خدا یعنی چه؟ و نام سوره‌های قرآن چگونه تعیین شده است؟  
ج - معنی انتظار همان معنایی است که همه ما به کار می‌بریم؛ اما نسبت به خداوند متعال ظاهراً مراد این است که: ما صبر می‌کنیم تا نتیجه کار بر خود شما آشکار شود؛ چون خداوند - خودش - از ابتدا عاقبت کار را می‌داند.  
نام سوره‌ها در صدر اسلام، از طرف رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - تعیین شده است.  
س - منظور از «ملکوت در آسمانها» و «ملکوت اعلی» چیست؟

ج - برای «ملکوت» معانی مختلفی گفته شده؛ از جمله این که به معنی «ملک» و «عزت» و «سلطنت» است و مراد از ملکوت آسمانها وزمین ممکن است سلطنت و مالکیت آسمانها و زمین و یا آیات عظیمه خدا در آسمانها و زمین، جنود غیبیه الهیه در آنها باشد. دیگر اینکه ملکوت آسمانها و زمین، یعنی: آیات قدرت خداوند در آسمانها و زمین و ملکوت اعلی کنایه از جوار رحمت حق است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۴۵

س - با توجه به اینکه گفته می‌شود: فرشتگان بنابر سرشت خود زمینه و توان معصیت ندارند، چرا شیطان دچار گناه شد و مطیع امر الهی نگشت؟

ج - مسأله اینکه ملائکه اراده و اختیار نداشته باشند، خلاف ظواهر آیات قرآن مجید است؛ و امر و نهی به آنها دلیل اراده و اختیار آنهاست؛ و ظاهر (لا یعصون الله ما أمرهم و يفعلون مایؤمنون [۱۷۱]) نیز همین است و چنان نیست که شؤون و وظایفی را که دارند بی اختیار انجام دهند. و اما شیطان، بر حسب قرآن مجید از ملائکه نبود: (کان من الجن [۱۷۲]) (والله العالم).

س - آیه شریفه (لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر) با عصمت نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - منافات ندارد؟

ج - در شرح و تفسیر مثل این آیه، علما بیاناتی فرموده‌اند؛ و در خصوص این آیه، این بیان به نظر حقیر می‌رسد: از «لام» تعلیل (لیغفر لک) استفاده می‌شود که خداوند متعال به آن، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - را گرامی داشته است. پر واضح است که فتح مبین، علت و سبب مغفرت گناه و عصیان نیست و اعطای نعمت و فتح و پیروزی زایل کننده اثر گناه و کفران نعمت نمی‌شود.

اعطای نعمت و فتح و پیروزی برای تقدیر و تشکر و پاداش است، نه برای محو گناه و عصیان.

بنابر این با توجه به این معنی باید گفت: مراد از «ذنب» - که در این آیه است - سختی‌ها و مشکلاتی است که برای پیشرفت و

دعوت پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - و اعلائی آن حضرت در گذشته و آینده جلو آمده، یا جلو خواهد آمد.

با این فتح مبین، همه آثار و مشکلات مرتفع شده و پیغمبر - صلی الله علیه و آله وسلم - و دین و دعوتش از آن مصون خواهد ماند. شاهد این معنی آن است که از کلمات لغویین استفاده می‌شود که «ذنب» به دنبال شیء و چیزی گفته می‌شود که دنبال و پی آمد سوء و بد داشته باشد؛ و به عبارت اخری: هر چیز و هر کاری است که وخامت عاقبت داشته باشد؛ که در اینجا مناسب همان توطئه‌ها و معارضه‌هایی است که در گذشته و حال و در عصر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم - و بعد از آن، کفار با اسلام و شخص آن حضرت داشته و دارند.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۴۶

غفران و مغفرت که مصون گردیدن از سوء عاقبت کار است، مصونیت آن حضرت و دین و دعوت آن بزرگوار از توطئه‌ها و معارضات اعدا و مخالفان است. این معنی است که با فتح مبین مناسب است و پیغمبر و امتش را به آینده امیدوار و دلگرم می‌سازد (والله العالم).

س- قرآن چه امتیازی بر تورات و انجیل دارد؟

ج- امتیاز قرآن مجید بر تورات و انجیل زیاد است؛ از جمله این است که قرآن، ناسخ تورات و انجیل می‌باشد.

س- مراد از «سماوات و ارضین سبع» چیست؟

ج- شاید مراد، طبقات کرات و طبقات زمین به حسب قرب و بعد و یا اعتبارات دیگر باشد؛ اگر چه دانستن این امور ضرورت ندارد و آنچه دانستن آن لازم است، معارف دین و فروع دین است (والله العالم).

س- راجع به عالم ذر، نظر شما چیست؟

ج- بر حسب بعضی تفاسیر، آیاتی از قرآن مجید به این عالم تفسیر شده و ظاهر برخی از این آیات بر یک سابقه و پیشینه خاص انسان قبل از این عالم دلالت دارند.

از این آیات، آیه‌ای که مشهور و معروف در این جهت شده است، آیه کریمه (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ) [۱۷۳] می‌باشد.

در تفسیر این آیه، نظرها متفاوت شده است و حتی بعضی بزرگان آن را به شهادت خلقت انسان بر وجود خالق، مثل شهادت هر صنعت و بناء بر وجود صانع و بانی، یا به شهادت فطرت و اقرار فطری انسان بر وجود خدا تفسیر نموده‌اند، که رفع ید از ظاهر آیه است و صاحبان این رأی، این رفع ید از ظاهر را از روی قرینه، به قول خودشان عقلیه می‌دانند.

برخی دیگر از بزرگان هم ظاهر آیه را حفظ کرده و وجود چنین عالم و پیشینه‌ای را برای انسان بر حسب این آیه، تصدیق می‌کنند؛

هر چند در بیان مطلب با توجه به جمله‌های آیه و موقعیت اعرابی آنها بیان واحد ندارند؛ و هر چند در معرفت تفصیل این

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۴۷

عالم و حقیقت آن نیز از اظهار نظر قطعی خودداری می‌کنند که از حدی که روایات معتبر دلالت دارند، بیشتر سخن بگویند.

به هر حال، رأی معروف بین محدثین و جمعی از علمای اهل تفسیر، همین است که بالاجمال، «عالم ذر» را قبول دارند.

از جمله آیاتی که ممکن است بر همین معانی «عالم ذر» و پیشینه معنوی و حقیقت انسان تفسیر شود، آیاتی از سوره بقره است که می‌فرماید: (وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا- مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنَّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ [۱۷۴].

این آیات دلالت بر وجود مسمیاتی دارد که اسماء آنها را خداوند متعال به آدم تعلیم فرمود و مسمیات آن بر حسب ظاهر در مرآی



ملایکه و دید آنها بوده و به آنها اشاره شده است.

البته چنانکه از آیات استفاده می‌شود، این برنامه غیبی و غیب آسمانها و زمین و این عالم بوده است این مسمیات در روایات به اشباح رسول اکرم صلی الله علیه و آله- و ائمه طاهرین علیهم السّلام- و بلکه بسیاری از خواصّ عبادالله و صاحبان درجات رفیعه و سران اعداء الله بوده است و تفاسیر دیگر و بیشتر نیز شده است.

از جمله آیات، این آیه شریفه است: (وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا فَأُشْهِدُوا وَ أَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ [۱۷۵].

از این آیه نیز استفاده می‌شود که مسأله اخذ میثاق بر نبوت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله- نیز در صقع خاص و جوّ ویژه‌ای بوده است که این اخذ و استیثاق در آنجا انجام گرفته است؛ هر چند تصوّر آن برای ما دشوار یا محال باشد.

آیه دیگر این است: (وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمَنْكَرٍ وَمَنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا)، [۱۷۶] این آیه نیز به ظاهر دلالت دارد بر اخذ میثاق از انبیا- علی نبیا و آله و علیهم السلام- و خلاصه اینکه این آیات به عالم ذر و اخذ میثاق، تفسیر شده است.

علاوه بر این، روایاتی که در حدّ تواتر است، بر این عالم و این اشهاد و حضور و شهادت و اخذ میثاق دلالت دارند که اگر بخواهید به این روایات و بعضی آرا و نظرات علما مطلع گردید، از جمله می‌توانید به کتاب شریف «بحار الانوار» مراجعه نمایید:

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۴۸

جلد ۳، باب ۱۱، الدین الحنیف والفرطه و صبغۀ الله والتعریف فی الميثاق (که مشتمل بر ۲۲ حدیث است).

جلد ۵، باب ۱۰، الطینة والميثاق (مشتمل بر ۶۷ حدیث).

جلد ۵۸، باب ۴۳، فی خلق الأرواح قبل الاجسام (مشتمل بر ۲۹ حدیث).

لازم به تذکر است اینکه گفتیم این روایات در حدّ تواتر است، مقصود تواتر لفظی تفصیلی نیست؛ بلکه مقصود، تواتر لفظی اجمالی است که به واسطه کثرت روایات علم به صدور یکی از آنها حاصل است و معنوی است که از مجموع این روایات علم به عالم ذر و پیشینه ویژه‌ای برای همه بنی آدم یا افراد مخصوصی پیدا می‌شود. مثل نقلهایی که از سخاوت حاتم شده که اگر چه به تفصیل آن علم پیدا نمی‌شود و تفصیل آن متواتر نیست، اما قدر جامع آنها که سخاوت وجود حاتم باشد، به تواتر معنوی ثابت است.

از این جهت ما هم در مقام اظهار رأی و عقیده، بیشتر از این، نظر قطعی نمی‌دهیم و قدم به جلو نمی‌گذاریم که مبدا به رأی خود سخنی بگویم؛ زیرا در این امور، فقط باید بر اساس نقل ثابت و محکم متصل به مبدأ و مقام عصمت اظهار نظر کرد.

بنابراین به این مقدار و اعتقاد اجمالی بسنده می‌کنیم. در این حد بر این عقیده ردّ و ایراداتی کرده‌اند که به آنها نیز پاسخ داده شده و آن ایرادات وارد نخواهد بود.

## قراءت قرآن کریم

س- آیا در تلاوت قرآن مع القواعد فتحه، کسره و ضمه، رعایت لهجه هم واجب است؟ آیا بدون لهجه اشکال دارد؟

ج- باید کلمات به عربی صحیح تلفظ شود و ضمه و فتحه و کسره آخر هر کلمه- در صورتی که وقف بر آن نشود- ظاهر شود (و الله العالم).

س- آیا در جلسات ختم قرآن غلط خواندن قرآن اشکال دارد؟ و اگر سهواً عمل شود و صرفاً به خاطر یادگیری باشد، چه حکمی دارد؟

ج- غلط خواندن سهوی اشکال ندارد.

س- قرآن را به زبان یا لهجه محلّی ترجمه کرده‌اند. از آنجا که نمی‌توانم آن را به عربی بخوانم، آیا به همان زبان و لهجه می‌شود خواند، یا باید حتماً عربی خوانده شود؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۴۹

ج- خواندن ترجمه صحیح قرآن کریم نیز بسیار خوب است و فضیلت و ثواب دارد و تا حدودی شخص را با قرآن مجید آشنا و مربوط می‌سازد. اما ثوابهای خاص و مهمّی که برای قرائت قرآن است، به خواندن خود قرآن با همان الفاظ عربی اختصاص دارد. مضافاً بر اینکه ترجمه‌های قرآن هر چه هم با دقّت و آگاهی انجام شده باشد برای رساندن حقایق عالی این کتاب مقدّس وافی نیست؛ و آن نورانیت و تأثیری را که خود قرآن در نفوس دارد، دارا نمی‌باشند. ترجمه هر چه هم دقیق و رسا باشد بالاخره کلام بنده و مخلوق است و قرآن کلام خدا و خالق.

هرگز ترجمه قرآن را نمی‌توان مثل ترجمه کتاب‌های دیگر در کنار هم و مانند هم دانست. این واقعیتی است که همه علمای سخن شناس و محققان قرآن شناس - حتّی غیر مسلمانان - هم تصدیق دارند.

باید ترجمه قرآن را پله اول صعود به معارف الهی و حقایق غیر متناهی دانست و صعود را تا حدّ امکان ادامه داد.

س- در بعضی از قرآن‌ها، جداول و اشکالی کشیده شده که در آنها اعداد و یا صفات خداوند متعال و ... نوشته شده و در هر کدام روایت‌هایی شده؛ مثلاً در یک جدول، اعداد و ... کشیده شده و روایت شده که هر کس به این جدول و اعداد و ... نگاه کند خداوند او را در حمایت خود حفظ کرده گناهان او را می‌بخشد و از این قبیل ادّعاها؛ آیا محکوم به صحّت می‌باشد؟

ج- به طور کلی نمی‌توان این روایات را تأیید کرد.

س- آیا ختم برخی از سوره‌های قرآن همانند سوره «انعام» به طریقه خاصی که در جزوه‌های مخصوص ختم این سوره‌ها بیان شده است، صحت دارد یا نه؟

ج- به کتابهایی که در باب ختومات نوشته شده مراجعه نمایید.

س- تقلید صدا و لحن از قاریان قرآن کریم که اکثر آنها از اهل سنّت هستند و ولایت و امامت به حقّ حضرت امام علی - صلوات الله علیه - را نمی‌پذیرند و در پایان قرائت، «صدق الله العظیم» می‌گویند، چه حکمی از نظر فقه اهل بیت - علیهم السّلام - دارد؟

ج- اگر کیفیت قرائت مشتمل بر غنا نباشد اشکالی ندارد؛ ولی اینکه «صدق الله العلی العظیم» را به همین نحو بخوانند و اصرار دیگران بر ترک اسم «العلی» با توجّه

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۵۰

به اینکه در قرآن مجید است: (وهو العلی العظیم [۱۷۷])، صورت اعراض از قرآن مجید دارد و هم «علی و هم «عظیم از اسماء حسناى خداوند است.

س- تواشیح چه حکمی دارد؟ در تواشیح بعضی از آیات قرآنی را با حالت ترانه و سرود و حتّی غنا می‌خوانند؟

ج- اگر به کیفیت غنا خوانده شود، حرام است و الاً اشکالی ندارد.

## استخاره

س- لطفاً نظر مبارکتان را در مورد استخاره قرآنی توسط کامپیوتر بیان فرمایید. (روش کار بدین صورت است که برنامه‌ای به کامپیوتر داده می‌شود و فردی که قصد استخاره دارد پس از نیت، کلید انتخاب را فشار می‌دهد و بر حسب تصادف انتخاب کامپیوتر، نام سوره، شماره آیه، ترجمه آیه و خوب یا بد بودن آن که قبلاً توسط فرد عالمی مشخص شده و به کامپیوتر داده شده، روی صفحه کامپیوتر ظاهر می‌شود).

ج- حقیر هیچ وقت به نحو مذکور در سؤال، استخاره نمی‌کنم.

س- آیا در همه موارد می‌توان به قرآن استخاره کرد یا موارد خاصی دارد فی‌المثل در مورد طلاق گرفتن یا نگرفتن می‌شود استخاره کرد یا نه؟ و دیگر اینکه اگر شخصی استخاره کند و به آن عمل نکند چگونه است؟

ج- مورد استخاره در کاری است که شرعاً در آن، شخص تکلیف به وجوب یا حرمت بلکه استحباب یا کراهت نداشته باشد والا در انجام دادن عمل واجب یا حرام استخاره معنی ندارد و در عمل مستحب یا مکروه هم استخاره بی‌مورد است.

بلی اگر عمل مستحب چند مصداق داشته باشد مثل ازدواج که با این شخص و آن شخص و شخص دیگر هر کدام مصداق مستحب است ولی برای تعیین اولی از بین آنها بعد از بررسی مرجحات و مساوی بودن موارد استخاره نماید.

هم چنین در امور مباح از کارهای دنیوی که شخص خوب و بد و منفعت و ضرر آن را نمی‌داند استخاره مورد دارد. بلکه اگر در ترک امر مکروه یا فعل مستحب احتمال ضرر می‌دهد استخاره جایز است. معذک با شور و مشورت اقدام کردن نیز شرعاً

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۵۱

راجع و مستحب است و چنانکه با توکل و اعتماد به خدا نیز وارد عمل شدن مستحب است (فاذا عزم فتوکل علی الله [۱۷۸]).

در جاهائیکه استخاره مورد داشته باشد پس از استخاره اگر عمل به آن نشود ممکن است موجب پشیمانی و احیاناً ضرر شود و بهر حال عمل به آن شرعاً واجب نیست.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۵۳

## فصل هفتم: شرح احادیث

### اشاره

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۵۵

### شرح احادیث

س- در حدیث قدسی آمده است: «گنج پنهانی بودم، دوست داشتم شناخته شوم؛ پس مردم را آفریدم برای اینکه شناخته شوم.»

پس چرا انسانها از تفکر در خدا منع می‌شوند؟ و راه شناخت خداوند چیست؟

ج- این حدیث سند معتبری ندارد. مراد از معرفت خدا که کمال اشرف و اعلاهی هر انسان است، معرفت حقیقت ذات خدا نیست؛ زیرا آن معرفت عقلاً و نقلماً محال و غیر قابل حصول و به اصطلاح محاط محیط نشود و بنابراین در احادیث شریفه از تفکر در ذات خدا نهی شده است.

جایی که حقیقت بسیاری یا همه مخلوقات بر بشر مجهول است و جز به خواص و آثار آنها پی نبرده است، حقیقت ذات اقدس ربوبی چگونه امکان درک دارد؟ هرچه بشر در ذات او فکر کند به جایی نمی‌رسد؛ و باید با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم- هم زبان شده و بگوید: «لا احصی ثناءً علیک أنت کما أثبت علی نفسک» [۱۷۹] و «ما عرفناک حق معرفتک و حق عبادتک» [۱۸۰].

خدا را باید به صفات و اسماء الحسنی و آثار قدرت او- که در کاینات ظاهر است- شناخت؛ چنانکه در قرآن می‌فرماید: (وفی الأرض آیات للموقنین و فی أنفسکم أفلا تبصرون [۱۸۱]). در وجود خودمان و این انسانی که یکی از مخلوقات به ظاهر بسیار

کوچک این عالم است باید تفکر نمود.

با این همه بررسی‌هایی که در طول قرون، در عجایب باطن و ظاهرو نظامات حاکم بر آن انجام شده، هنوز هم بشر خودش بر خودش مجهول است. این است یکی از معانی متعدّد و معرفت آموز حدیث شریف «من عرف نفسه فقد عرف ربه» [۱۸۲]. خدا را باید به آیاتش شناخت و در آیاتش، در خلق آسمانها و زمین، کرات و کهکشانها، فضا و

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۵۶

مخلوقات زنده بزی و بحری و هوایی تفکر کرد، که به فرموده قرآن هم، اینها برای خردمندان آیات و نشانه‌های حقند.

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار

کوه و صحرا و درختان همه در تسبیحندنه همه مستمعی فهم کند این اسرار

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجودهر که فکرت نکند، نقش بود بر دیوار

برگ درختان سبز در نظر هوشیارهر ورقش دفتری است معرفت کردگار

کدام برگ درخت است اگر نظر داری که سرپاک الهی در آن نه محبوب است

همه آیات و نشانه‌های جمال و جلال و کمال، حق و قدرت و علم بی‌منتهای او هستند.

نگه دارنده بالا و پستی گواه هستی او جمله هستی

وجودش بر همه موجود قاهرنشانش در همه اشیا است ظاهر

بری از ضدّونند خویش و از کس صفاتش «قل هو الله احد» بس

تو که در علم خود زبون باشی عارف کردگار چون باشی؟

قرآن کریم می‌فرماید: (أم خلقوا من غیر شیء أم هم الخالقون) [۱۸۳]، (أفرأیتم ماتمنون ء أنتم تخلقونه أم نحن الخالقون) [۱۸۴]،

(أفرأیتم ما تحرثون أنتم تزرعونه أم نحن الزارعون). [۱۸۵]

کتاب تکوین را که اسرار و عجایب نظامات هر بخش کوچک و هر ذره‌اش با تألیف کتاب‌های تدوین نمی‌توان شرح داد، مطالعه

کنید تا به حقیقت بزرگی که در این آیه کریمه معجز نشان نهفته است کمی آشنا شوید: (ولو أنّ ما فی الأرض من شجرة اقلام و

البحر یمده من بعده سبعة أبحر ما نفدت کلمات الله [۱۸۶] و این آیه: (قل لو کان البحر مداداً لکلمات ربی لنفد البحر قبل أن تنفد

کلمات ربی ولو جئنا بمثله مدداً) [۱۸۷].

این شکل تفکر و اندیشه انسان را به مبدأ نزدیک می‌کند و روحش را به عوالم بالا پرواز می‌دهد و وجودش را پر از امید و عشق و

شور و شوق و حبّ صاحب این عالم می‌نماید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۵۷

خداوند متعال ما و شما را به این سیر و سلوکی که قرآن کریم و احادیث شریف، ما را به آن راهنمایی کرده‌اند توفیق عطا فرماید؛

نظر ما را در عالم نظر، مورد قبول و نگاه ما را به کمال و جمال خلقت قرار دهد تا همیشه خود را در حضور حق بدانیم و علم و

حکمت او را در این کتاب قطورتر از فواصل همه کهکشانها و اجرام بخوانیم. با امیرالمؤمنین علیه السلام- در تمام مناسبات با خدا و

اقرار به عظمت قدرت و آفرینش او هم زبان شده، بگوئیم:

«سبحانک ما أعظم ما نری من خلقتک و ما أصغر کل عظیمه فی جنب قدرتک و ما أهول مانری من ملکوتک و ما أحقر ذلک فیما

غاب عنا من سلطانتک» [۱۸۸]

قلم در میدانی وارد شده است که هرچه جلو می‌رود- اگر چه سالها و قرن‌ها بنویسد- به پایانی نزدیک نمی‌شود؛ و بنابراین در همین

جا عاجزانه به این دو بیت مترنّم شده و به حقارت و کوچکی خود اعتراف می‌کنیم:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم‌وز هر چه گفته‌اند و شنیدیم و خوانده‌ایم مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم این دو بیت را هم برای کسانی که در اثر عجز و ناتوانی از درک بعضی اسرار عالم تکوین و تشریح از خط رضا و تسلیم خارج شده و بسا زبان به اعتراض و چرا بگشایند، می‌خوانیم:

زمین در جنب این نه طاق خضراچو خشخاشی بود بر روی دریا  
تو خود بنگر از این خشخاش چندی سزد گر بر بروت خود بخندی

کلام معجز نظام کشف حقایق، امام جعفر صادق علیه السلام - را تبرکاً پایان بخش کلام می‌کنیم: «یا بن آدم لو أكل قلبك طائر لم يشبهه و بصرک لو وضع علیه خرق إبرة لغطاه، ترید أن تعرف بهما ملکوت السماوات والأرض» [۱۸۹] والسلام علیکم و علی عبادالله المخلصین و رحمة الله و برکاته.

س- در کتاب «نهج الفصاحه»، صفحه ۲۶۰، روایت شماره ۱۲۵۴- که فتوکپی آن را به انضمام این استفتاء، به خدمت حضرت تعالی ارایه می‌گردد- چگونه می‌شود که شوخی و جدی آن یکی باشد در رجوع یحتمل مصداق داشته باشد؛ ولی در نکاح و طلاق که قصد انشاء و حضور عدلین لازم است چطور؟ لطفاً مشروحاً بیان فرمائید.

ج- کتاب نهج الفصاحه از مصادر مختلف معتبر و غیر معتبر اخذ شده و در نقل روایات اعتماد به آن صحیح نیست؛ باید مصدر هر روایت را بالخصوص به دست آورد و چنانچه معتبر شناخته شد، اعتماد به آن جایز است. همین روایت «ثلاث جدّهن ...» را معارف دین، ج ۱، ص: ۱۵۸

در فحوصی که علی‌العجاله در کتب شیعه انجام شد آن را نیافتیم، بلی در بعض کتب اهل سنت، مثل: «سنن ابی داود» و «سنن ترمذی» و «سنن ابن ماجه» از «ابی هریره» نقل شده است. در عدم اعتبار آن به انتهای سند به «ابی هریره» کافی است. اگر بخواهید او را بشناسید به کتاب «شیخ المصیره ابوهریره الدوسی» تألیف «محمود ابوریه» و کتاب «ابوهریره» تألیف «علامه بزرگ سید شرف الدین» مراجعه فرمایید.

همانطور که مرقوم داشته‌اید لفظ و مضمون آن غرابت، بلکه فاقد استقامت است و قابل اعتماد و استناد نیست (والله العالم).

س- پس از سلام و عرض ارادت، مطالبی جهت اینجانب و بعضی از گویندگان مذهبی مجهول بوده؛ استدعا دارم آن حضرت ما را راهنمایی فرمایند.

آیا مطالب ذیل که به عنوان حدیث در میان عامه منتشر گردیده، واقعاً حدیث است یا نه؟ در صورت صحیح السند بودن، نشانی دقیق آن را معین، و معنی صحیح آن را مرقوم فرمایید.

۱- «علی ممسوس فی ذات الله».

۲- «خلق الله آدم علی صورته».

۳- «الطرق إلى الله بعدد أنفاس الخلائق».

۴- «الشریعة أحوالی و الطریقه أحوالی و الحقیقه حالی ...»

۵- جریان متعفن شدن بدن ایوب - علیه السلام - که فقط در تفسیر قمی آمده است.

۶- آیا نظر حضرت تعالی درباره «حدیث عشق» که مرحوم «محدث نوری» در کتاب «نفس الرحمان»، ص ۷۹ آورده است، موافق نظر مرحوم محدث است یا نه؟

۷- آیا مرحوم مجلسی کتابی به نام «تشویق السالکین» داشته است، یا این کتاب را به آن بزرگوار نسبت داده‌اند؟

ج ۱- جواب از اعتبار حدیث

«علی ممسوس فی ذات الله»:

این حدیث را «حافظ ابو نعیم اصفهانی» در «حلیة الأولیاء» از «کعب بن عجره»، از پدرش از رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- و «هیثمی» در «مجمع الزوائد» ج ۹، ص ۱۳۱، از «طبرانی» در «معجم کبیر» و «اوسط» از «کعب بن عجره»، از پدرش روایت کرده است به این لفظ: «قال: قال رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم-: لا تسبوا علیاً فإنه ممسوس فی ذات الله».

همچنین «مناوی»- از علمای اهل سنت- آن را در کتاب «کنوز الحقائق فی حدیث خیر الخلائق» از «ابونعیم اصفهانی» روایت کرده است. «علامة مجلسی» نیز در

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۵۹

«بحار» در باب

«کفر من سبَّه او تبرأ منه»

از «ابو نعیم» روایت فرموده و با بیانی آن را شرح کرده است.

«احمد» در «مسند» ج ۳، ص ۸۶، از رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- روایت کرده است که فرمود:

«فو الله إنه لأخشن فی ذات الله أو فی سبیل الله»؛

و به این لفظ نیز روایت کرده:

«إن علیاً لاخیشن فی ذات الله»

. بدیهی است این حدیث غیر از حدیث اول است.

اما از طریق شیعه، بر حسب کتاب «اجازات بحار»، مولی نظام الدین السید احمد بن السید محمّد معصوم الحسینی- که از علمای بزرگ و پدر عالم جلیل «سید علی خان» مؤلف «ریاض السالکین» و «سلافة العصر»- است در اجازه‌ای که برای سید جمال الدین محمّد بن السید عبدالحسین الحسینی البحرانی- که او نیز از مفاخر عالم علم است- مرقوم فرموده، مسنداً این حدیث را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله- به این لفظ روایت کرده است: «إن علیاً ممسوس فی ذات الله».

در خاتمه با بیان سند حدیث، مناسب است مختصری را نیز به عنوان شرح آن اضافه نماییم:

این جمله، اشاره به مقام کمال ایمان، و تسلیم مطلق و توجه تامّ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام- به خداوند متعال، و از خود بیخودی و خود نبینی و اطاعت محض آن حضرت از احکام خدا دارد. مقامی که متصرف در وجود و مالک قلب و اراده و نیت صاحب آن در اجرای اوامر الهی و جهاد فی سبیل الله و اقامه حقّ و عدل هیچ چیز و هیچکس جز خدا نیست.

بر خلاف مردم، متعارف و اکثریت ملاحظاتی و تزلزل یا تثبیت مواضع شخصی، و جاهت اجتماعی، مقاصد سیاسی، خشم و یا خوشنودی و تشویق یا ملامت و حُبّ و بغض این و آن او را از انجام وظایف باز نمی‌دارد.

آری، آن حضرت ظهور اکمل (کونوا قوامین بالقسط شهداء لله ولو علی أنفسکم) [۱۹۰]، (بجاهدون فی سبیل الله لایخافون لومة لائم) [۱۹۱] و (لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله) [۱۹۲] بود. بی‌باکانه در هر موضوع و هر پیشامد فرمان و حکم خدا و رسول را اجرا می‌کرد و در غزوات و میادین جهاد بی خوف و بیم و بی هیچ اندیشه جلب نفع یا ترس از وقوع در ضرر، از خطرات استقبال داشت؛ و مانند کسی که نیروی اندیشه در این امور و تأمل در عواقب خطرناک آن نداشته باشد عمل می‌فرمود.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۶۰

از جنگ «موتة» که حضرت «جعفر طیار»، «زید بن حارثه» و «عبدالله بن رواحه» به درجه رفیع شهادت رسیدند، راجع به منزلت و درجه این سه شهید عالی‌مقام، رؤیایی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم- نقل شده که از آن علو درجه جعفر و زید بر عبدالله استفاده می‌شود؛ چون آن دو بی درنگ و بی اندیشه و خیال به میدان شهادت شتافتند. ولی عبدالله با اندک اندیشه‌ای- که

شاید از یک لحظه درنگ هم تجاوز نکرد- به میدان رفت.

این سه نفر همه به شهادت رسیدند و هر سه عالیقدر و شهید فی سبیل الله هستند؛ اما چون در این موقف و مهلکه آن دو بی‌باکانه‌تر بودند، رتبه بالاتری را حایز شدند.

حالِ ممسوسیت فی ذات الله چنین حالی است. حالی است که اگر چه مرتبه کمال قوه عقلانی است، در انظار مردم متعارف که در کار دین و آخرت حسابهای دنیایی را کم و بیش ملاحظه می‌نمایند، بی‌فکری محسوب می‌شود؛ در صورتی که بلوغ و رشد حقیقی انسان نیل به این مرتبه و مقام است.

امیرالمؤمنین علیه السلام- در این خصیصه عالی ه- که مرتبه کمال تفوق و علو منزلت انسان و فرشته است و «ممسوس فی ذات الله» تعبیری از آن است- مرتبه اکمل و اعلی را دارا بود. در تمام عمر و در تمام مواضع سیاسی و اجتماعی و در همه غزوات و در هر کجا و هر شرایطی فقط به وجه الله می‌نگریست و به پی آمدها و عکس العمل‌های منفی یا مثبت این مواقف برای شخص خود و یا کسان و وابستگانش نمی‌اندیشید.

پی آمدهای فداکاری‌ها و جهاد آن حضرت در غزوات و قتل سران کفر و شرک از جمله همان کینه‌ها و عقده‌هایی بود که خاندان و قبایل آنها، خصوصاً بنی‌امیه از آن حضرت و اهل بیتش در دل گرفتند، که آن احقاد بدریه و حنیثیه و احدیه و... که همه در واقع احقادشان از پیروزی اسلام و دین توحید و موقفیت رسول اعظم صلی الله علیه و آله- بود- پس از رحلت پیغمبر ظاهر شد؛ و از اسباب مهم ورود آن همه مصایب و نوائب بر اهل بیت علیهم السلام- شد. ولی علی علیه السلام- کسی نبود که خوش نشینی، راحت طلبی و آسایش خود و کسانش را بر نصرت اسلام و اطاعت از فرمان خدا و رسول برگزیند و در این موقف به مثل این حسابها بیاندیشد. و از طرف شدن با تمام خلق جهان، در راه انجام وظایف الهی هراس داشته باشد. آن حسابی که او داشت از این حسابهای به اصطلاح زیرکانه و عاقلانه دیگران خارج بود. او ممسوس فی ذات الله بود و مانند شخص غیر ملتفت و غافل از این حسابها، عمل می‌کرد. اگر او در اقدامات و کارهایش چنین حسابهایی کرده بود- همانطور که حتی دشمنانش معترف بودند- «لما قام

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۶۱

للإسلام عمود»؛ اسلام برپا نمی‌شد و پرچم توحید به اهتزاز در نمی‌آمد. سلام الله علیک یا امیر المؤمنین و یا إمام الموحدين و یا یعسوب الدین و علی ابن عمک و أخیک رسول الله و علی اهل بیتک الطاهرین.

ج ۲- جواب از حدیث

«إن الله خلق آدم علی صورته»:

صدوق رحمه الله تعالی علیه- در کتاب «توحید»، ص ۱۵۲ و ۱۵۳، ب ۱۲ ح ۱۱، به سند از «حسین بن خالد» روایت فرموده است: «قال: قلت للرضا- علیه السلام- یابن رسول الله! إن الناس یروون أن رسول الله- صلی الله علیه و آله وسلم- قال: إن الله خلق آدم علی صورته! فقال: قاتلهم الله لقد حذفوا أول الحدیث إن رسول الله- صلی الله علیه و آله- مرّ برجلین يتسآبان فسمع أحدهما یقول لصاحبه: قبح الله وجهک و وجه من یشبهک، فقال: یا عبد الله لا تقل هذا لأخیک، فإن الله عزوجل خلق آدم علی صورته».

همچنین در صفحه ۱۵۲، باب ۱۲، ج ۱۰، از «ابی الورد بن ثمامه» از امیرالمؤمنین علیه السلام- روایت کرده است:

«قال: سمع النبی- صلی الله علیه و آله- رجلا یقول لرجل: قبح الله وجهک و وجه من یشبهک، فقال- صلی الله علیه و آله-: مه، لا تقل هذا، فإن الله خلق آدم علی صورته».

قال الصدوق قدس سره-:

«ترکت المشبهه من هذا الحدیث أوله و قالوا: إن الله خلق آدم علی صورته فضلوا فی معناه وأضلوا».

صدوق علیه الرحمه- حدیث دیگری نیز در تفسیر این جمله روایت کرده است که به فرمایش علّامه مجلسی علیه الرحمه- مانند

تأویل بر تقدیر عدم ذکر اول حدیث و تصحیح معنی است.

سید مرتضی - قدس سره - نیز در «تنزیه الانبیاء»، فصل مشبعی در این موضوع بیان فرموده است که می‌توانید مراجعه فرمایید.

ج ۳- پاسخ از سؤال درباره جمله

«الطرق إلى الله بعدد أنفاس الخلائق»:

فعلا در نظر ندارم که این جمله را در کتب احادیث معتبر دیده باشم؛ ولی مضمون آن اشاره به کثرت دلایل بر وجود خدا و طرق الی الله بعدد انفس خلائق است. فی الجمله اشاره به کثرت این طرق و دلایل آفاقیه و انفسیه، و به اصطلاح برهان ائی بر وجود خداوند متعال است، که در قرآن کریم مکرر تذکر داده شده است؛ مثل: (و فی الأرض آیات للموقنین و فی أنفسکم) [۱۹۳]، (إن فی خلق السماوات و الأرض و اختلاف الليل و

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۶۲

النهار ...) [۱۹۴]، (قل لو كان البحر مدداً لكلمات ربی لنفد البحر قبل أن تنفد كلمات ربی و لو جئنا بمثله مدداً) [۱۹۵] و (و لو ان ما فی الأرض ...) [۱۹۶]

مطلب قابل توجه این است که در این جمله هم حق مطلب ادا نشده است. زیرا بنا بر اینکه «انفاس» جمع «نفس» به فتح «فاء» (دم) باشد، نه جمع «نفس» به سکون «فاء» که جمع آن «نفوس» است به هر دو معنی یا هر دو لفظ هم اگر این جمله گفته شده باشد (انفاس یا نفوس)، طرق الی الله محصور در این عدد نمی‌شود؛ زیرا به هر دو کلمه «نفوس» یا «انفاس»، طرق الی الله محصور در مخلوقات جاندار ذی نفس و ذی نفس نیست؛ و به این همه آیات بی‌شمار الهی در زمین و آسمان اشاره نشده است.

علاوه بر این اگر مقصود از «انفاس» و «نفوس» خود آنها باشد، غیر آنها به حساب نیامده، و اگر غیر آنها باشد، خود آنها منظور نشده است؛ و این دلیل بر این است که کلام بشر در بیان این معانی - هر چه هم رسا باشد - کوتاه و قاصر است و حقیقت همان است که گفته‌اند:

و إن قميصاً خيط من نسج تسعة و عشرين حرفاً عن معاليه قاصرٌ

و اگر گفته شده بود: «عدد الطرق إلى الله بعدد كل ماسواه من الآيات والعجائب»، شاید کاملتر بود.

به هر حال باید اعتراف کنیم که الفاظ ما در بیان این معانی - به هر گونه ادا کنیم - کامل نیست. بیان کامل، همان آیات قرآن کریم و بعد هم عباراتی است که در احادیث معتبره و ادعیه شریفه بیان شده است.

ج ۴- پاسخ سؤال در مورد صحت خبر «الشريعة أحوالی والطريقة أحوالیو الحقيقة حالی»:

این خبر را - چنانکه از متن و الفاظ آن معلوم است - نمی‌توان به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله - نسبت داد. بر حسب آنچه از آیات و احادیث استفاده می‌شود، شریعت کلّ دین و هدایت‌های دین و ما اوحی به الی رسول الله صلی الله علیه و آله - است که از اقوال و افعال و احوال پیغمبر - صلی الله علیه و آله - استفاده شده است. و اقوال پیغمبر - صلی الله علیه و آله - و احوال او مثل افعال او طریقت است؛ و اقوال و افعال آن حضرت، مثل احوال او حقیقت است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۶۳

به حدس قوی، این خبر از مجعولات صوفیه است. علاوه بر آنکه در هیچیک از جوامع و کتاب‌های معتبر حدیث شیعه یا سنی، مثل «کتب اربعه»، و «صحاح ستّ» این خبر روایت نشده است؛ بلکه در کتاب مستطاب «بحار الانوار» نیز که بیش از یکصد جلد کتاب حدیث است و اهتمام فراوانی در جهت جمع‌آوری احادیث در آن شده - این حدیث وجود ندارد.

فقط در «غوالی اللثالی» ابن ابی جمهور احسائی [۱۹۷] مرسل و بدون سند و ذکر مأخذ و مصدر نقل شده است. صاحب «مستدرک» نیز آن را از آن کتاب نقل نموده است و به «سید حیدر آملی» نیز نقل آن را نسبت داده است.



بدیهی است این نقلهای بی‌مأخذ- اگر بیش از اینها هم باشد- موجب اعتبار خبر و جواز اعتماد بر آن نمی‌شود.

نظر به نقل مثل این خبر و اخبار دیگر در این کتاب، بزرگانگی مثل: «علّامه مجلسی» و «محدّث بحرانی» به نقل از بعضی مشایخ خود، آن را به جمع بین غث و سمین و صحیح و سقیم توصیف کرده‌اند.

جالب این است که محقق کتاب «غوالی اللئالی» با اهتمام بسیار که در ارایه مصادر اخبار آن مبذول داشته، چون برای بسیاری از اخبار آن مصدر و مأخذی نیافته، آنها را به کتاب «مستدرک» مستند کرده است؛ در حالی که «مستدرک» نیز آن اخبار را از «غوالی اللئالی» نقل نموده است.

به این صورت می‌بینیم برای این دسته از اخبار «غوالی اللئالی» مدرک و مأخذ معتبری نیست و از جمله محقق محترم، این خبر را نیز به «مستدرک» حواله داده است. فاعتبروا یا اولی الأبصار.

ج ۵- پاسخ سؤال در مورد صحّت خبر تعفّن بدن حضرت ایوب علی نبینا وآله و علیه السّلام:-

سید مرتضی- قدّس سرّه- در کتاب «تنزیه الانبیاء»، این موضوع را با تأکید رد فرموده است. بعضی اخباری که بر آن دلالت دارد اخبار آحاد است، که اولاً در مسایل اعتقادی مورد تمسّک نیست و ثانیاً اگر با ضرورت حکم عقل منافی باشد، معتبر همان حکم عقل است.

با این وجود می‌توان گفت: وقوع چنین استثنایی در مسأله نبوّات منافی با ضرورت حکم عقل به تنزّه انبیا از امراضی که موجب تنفّر طباع و نقض غرض از

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۶۴

رسالت آنها می‌شود، نیست؛ زیرا این جریان مشتمل بر اسرار و حکمتهایی است که عالم به تمام آن، خداوند متعال است. اجمالاً یک سلسله امتحانات و ابراز استعداد انسان برای صبر و مقاومت در برابر مصائب و شدائد و تسلیم و رضا به قضای الهی در خود این امتحان بزرگ مشهود است که از آن تفسیری از (إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ [۱۹۸]) فهمیده می‌شود.

در پاسخ لزوم نقض غرض، ممکن است بگوییم: این ابتلای شدید یک پیغمبر خدا- که عظمت صلاحیت‌هایی را که انبیا واجد آن بوده‌اند را نشان می‌دهد- بعد از اثبات نبوّت به معجزات، نقض غرض نیست؛ و در آن مَثَل شخص نبی که در معرض آزمایش و امتحان قرار می‌گیرد، اَمّت و مردم نیز امتحان می‌شوند و مرتبه قوّت عقیده و ایمان آنها به نبوّت او معلوم می‌گردد. خصوصاً که با رفع آن ابتلا و ظهور آن معجزات ظاهره، امر نبوّت او مؤکّد و محکمتر می‌شود.

بلی، در ابتدای ثبوت و تبلیغ امر رسالت و قبل از اثبات آن به معجزه، این امتحان، نقض غرض و مغایر با حکمت و مصلحت نبوات و بعث انبیا است.

عدم امکان تبلیغ رسالت در این حال و به طور موقّت که غرض اهمّ مقصود باشد، نقض غرض مطلق نیست؛ و در واقع در ارتباط با تحقّق کامل همان غرض اصلی است. بالخصوص که چنانکه گفته شده در بازگشت او به حال اوّل و ظهور آن معجزات کبیره، اظهار حق و اتمام حجّت بر خلق بیشتر می‌گردد.

نتیجه کلام این می‌شود که اگر چه تفصیل سرگذشت این پیغمبر عالیقدر خدا بر ما معلوم نشود و تفصیلی را که در بعضی اخبار است نه نفی و نه اثبات کنیم، اجمالاً از آیات قرآن مجید، اهمّیت موضوع و شدّت ابتلا و عظمت صبر این پیغمبر خدا معلوم می‌شود که مثل این تفصیل به گونه‌ای سختی ابتلائات او را ارائه می‌دهند؛ و چنانکه بیان شده نقض غرض و خلاف حکمتی پیش نمی‌آید. و هو العلیّ الحکیم.

حقیر، فی الجمله به شدّت این ابتلا- و بی‌نظیر بودن آن در نوع خود و به حکمت و مصلحت آن معتقدم، و آن را از اعظم دلایل بر قابلیت انسان، و اشرفیت او از همه مخلوقات می‌دانم.

ج ۶- پاسخ سؤال درباره «حدیث عشق»، که مرحوم «محدث نوری» در «نفس الرحمان» آورده‌اند:

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۶۵

بلی؛ اخبار مورد اشاره علاوه بر آنکه مرسل و بی‌سند است و منتهی به ائمه علیهم السّلام- نیست، از جهت متن، غرابت دارد؛ و بر شمردن آنها از احادیث قدسیّه جزاف و خلاف اعتبار است.

مطالبی که «محدث نوری» در اینجا افاده کرده، در نهایت استحکام است و حقیر نیز در جواب بعضی سؤالات، درباره این موضوع توضیحاتی داده‌ام.

عجیب این است که با اینکه در اهل سنت گرایش به تصوّف به واسطه بی‌ارتباطی آنها با مکتب و مدرسه اهل بیت علیهم السّلام- زیاد بوده و هست، در جوامع و مسانید آنها، مثل: «صحیح بخاری»، «صحیح مسلم»، «سنن ترمذی»، «ابن ماجه»، «ابی داود» و «نسائی» (صحاح ست) و «مسند دارمی» و «موطأ مالک» ظاهراً کلمه عشق و مشتقات آن دیده نمی‌شود. فقط در «مسند احمد» در روایتی راجع به ازدواج و مذمت بر ترک آن از ابوذر، کلمه عشق در داستان مرد عابدی که عاشق زنی شده و به واسطه عشق به کفر گرایید، آمده است؛ و در جوامع شریفه ما نیز در نهایت ندرت این کلمه یا بعضی مشتقات آن دیده می‌شود.

در «من لایحضره الفقیه» و «تهذیب» فقط در یک حدیث، در حکایت آن دو قاضی که عاشق زن دوست خود شدند آمده است. در «استبصار» اصلاً این لفظ دیده نمی‌شود. در «کافی» شریف نیز در سه مورد این ماده آمده است که در دو مورد آن دلالت بر مذمت صاحب آن دارد؛ و فقط در یک مورد در روایتی که آن هم بنابر «مرآة العقول» سندش ضعیف است، در مورد عشق به عبادت این ماده در هیأت «عَشَقَ» (فعل ماضی) دیده می‌شود.

و در مثل موسوعه «بحار» نیز این لفظ به ندرت دیده می‌شود و بیشتر در معانی مذمومه، مثل: عشق به زنان بدکاره، نظیر: عشق «ابن ملجم» به «قطام» و قدار عاقر ناقه صالح یا عشق به زنان بیگانه، یا عشق به دواب و اموال استعمال شده و مواردی که در معنای ممدوح استعمال شده باشد، از سه چهار مورد تجاوز نمی‌کند.

مهمتر از همه اینها آنکه در قرآن مجید اصلاً این کلمه وجود ندارد؛ در حالیکه مثل کلمات: حب، محبوب، حبیب و محب و مشتقات دیگر آن در کتاب و سنت بسیار زیاد استعمال شده است.

خلاصه غرض از این توضیحات بحث لفظی نیست. مقصود این است که در کتاب خدا و این جوامع بزرگ شیعه و سنی و مثل جامع «بحار الانوار» حتی در یک مورد، لفظ عشق به خدا نسبت داده نشده؛ چنانکه عاشق یا معشوق نیز بر خدا اطلاق نشده است و بر دوستان خدا نیز عاشق گفته نشده است. و در دعایی از مجموع ادعیه، خدا به اسم

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۶۶

«یا عاشق» و «یا معشوق» خوانده نشده است؛ در حالی که «حَبَّ الله» و «حبیب الله» و «محبوب» و «محب» مکرّر و بسیار اطلاق شده است.

بنابراین می‌توان چنین استفاده کرد که این لفظ برای بیان ربط معنوی و قرب و حَبّ بنده به خدا مفهومی وافی و کافی نیست؛ و چون در به کار بردن الفاظ در معانی مربوط به قدس مقام ربوبیت والوهیت، مثل اسماء الحسنی، شرط ادب این است که بر الفظی که در شرع و لسان شارع مقدّس و کتاب و سنت آمده است اقتصار شود، از این جهت تعبیر از حَبّ به خدا به «عشق»، و از خدا به «معشوق» و از بنده به «عاشق» خلاف این ادب است.

همانطور که «خواجه طوسی» در اطلاق اسمائی غیر از اسماء الحسنی بر ذات اقدس حق جلّ اسمه- اظهار نظر فرموده و آن را منع کرده است.

سرّ مقبولیت این کلمه «عشق» در بعضی نفوس و تداول آن در السنه، نکته دیگری است که از بیان آن- چون موجب اطاله کلام

است - خودداری شد.

ج ۷- پاسخ سؤال راجع به استناد رساله «تشویق السالکین» به مجلسی رحمه الله علیه :

صحت نسبت به مثل عالم جلیل، آخوند «ملا محمد تقی (مجلسی اول)، بسیار بعید، بلکه قطعی البطلان است.

این رساله، مشتمل بر مطالبی است که به اجماع اعظام علما و محدثین شیعه و اسلام شناسان و متخصصان اصول و مبانی مذهب تشیع، مانند فرزند عالیقدر ایشان، نابغه بزرگ و مفخر عالم علم و اسلام، علامه مجلسی رحمه الله علیه - آن مطالب، مردود و باطل است؛ از جمله:

۱- تفسیر به رأی (إلا ليعبدون [۱۹۹] به (أی ليعرفون) است.

۲- تصدیق صحت سلاسل و طرق صوفیه و تجلیل از مثل: «ملا رومی»، «علاء الدوله سمنانی»، «بایزید بسطامی»، «محبی الدین»، «عطار»، «صوفیه نور بخشیه» و ... است که هر کس بخواهد در حدودی از حال آنها آگاه شود می‌تواند به کتبی مثل: «حدیقه الشیعه» مرحوم مقدس اردبیلی قدس سره - و «خیراتی» و «فضایح الصوفیه» و کتاب جدید التألیف «عرفان و تصوف» و کتب دیگر رجوع نماید.

۳- تصویب خانقاه و بدعت خرقة پوشی است که پسر بزرگوار آن پدر، در رأس بزرگانی است که با صراحت آن افراد را اهل باطل و گمراه، و این اعمال را بدعت و ضلالت می‌داند.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۶۷

ما که در شمار اصحاب ائمه علیهم السّلام - امثال: «محمد بن مسلم»، «ابان بن تغلب»، «زراره بن اعین» و صدها شخصیت دیگر که بلاواسطه در مکتب آن بزرگواران پرورش یافته و به مقامات بلند علمی و عملی نایل شده‌اند، و در شاگردان بلند پایه آنها از عصر غیبت و کلینی و عصر صدوق و شیخ مفید و سیدین و شیخ طوسی تا عصر مجلسی و عصر صاحب جواهر و شیخ انصاری و آیت الله بروجردی و عصر حاضر، احدی از علما و حاملان علوم و معارف اهل بیت علیهم السلام - را در این سلاسل و طریقه‌ها نمی‌بینم، چگونه می‌توان باور کرد که شخصی مثل «مجلسی» - اول شارح «من لایحضره الفقیه» به فارسی و به عربی - از افرادی که در این رساله نامبرده شده‌اند، تجلیل کند.

علامه مجلسی که از هر کس اعرف به حال پدر است، جداً پدر خود را از گرایش به صوفیه تبرئه می‌کند - بنابراین این رساله همانطور که شیخ ما - علامه و کتاب شناس بی بدیل معاصر صاحب «الذریعه» - به آن تصریح کرده، به ایشان نسبت داده شده است. چنانکه کتاب دیگری هم که در این رساله به اسم «مستند السالکین» نام برده نیز به گفته ایشان منسوب به مجلسی اول است؛ نه از مجلسی اول.

چهارمین چیزی که صحت انتساب این رساله را به مجلسی اول نفی می‌کند، اشتغال آن بر بعضی احادیث ضعیفه و مجعوله است. از آن جمله این خبر است که: از امیرالمؤمنین علیه السّلام - از معنای تصوف سؤال شد؛ فرمود: تصوف مشتق از صوف است و آن سه حرف است (ص، و، ف)؛ پس «صاد» صبر و صدق و صفا، و «واو» و د و ورد و وفا، و «فاء» فقر و فرد و فنا است.

اولاً این خبر بی سند و بی مأخذ و مرسل است؛ و محقق «غوالی اللثالی» که این خبر از آن نقل شده می‌گوید: با کاوش بسیار (شدید) آن را در جایی نیافته است، و یقیناً هم در مأخذ معتبری نبوده و نیست.

ثانیاً، متن و مضمون خبر به وضوح بر جعل و کذب بودن آن دلالت دارد. انصافاً چنین معنای عامیانه و سست را به مثل امیرالمؤمنین علیه السّلام - صاحب آن خطبه‌های محکمه توحیدیه و معارف حقیقه یقینیه - نسبت دادن، اهانت به مقام مقدس و رفیع آن حضرت است.

بدیهی است هر کس می‌داند که هر اسم و هر کلمه بد یا خوب را می‌شود حروفش را به این شکل به میل خود تفسیر کرد و برای

اسمها و کلمات خوب معانی بد، و برای کلمات زشت و قبیح، معانی خوب و بلکه متعدد و متضاد بیان کرد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۶۸

همین لفظ تصوّف را می‌توان گفت: «صاد» ش، صنم (بت)، صم (کری) و صب و صرع و صداع و صیحه و ... است؛ و «واو» آن، ویل و وباء، و وثن (بت) و وجع و ورم و وزغ و ... است؛ و «فاء» آن، فساد و فتنه و فحش و فجیع و فرعون و ... است.

و از جمله این احادیث ضعیفه- که نقل آن دلالت بر عدم صحّت انتساب این رساله به مجلسی اوّل دارد- خبر خرقه است که در جلد چهار «غوالی اللّالی» حدیث ۲۲۴، آنرا نقل نموده است؛ و در ضعف آن همین کافی است که محقق کتاب «غوالی اللّالی» در مورد آن گفته است: با فحص شدید و جهد جهید و سیر کتب و دفاتر در روزها و شبها، و تحمّل مشقتهایی که عادتاً تحمّل نمی‌شود، به این حدیث و مشابه آن در کتاب‌های مورد اعتماد اصحاب بر نخوردیم و شاید از مخترعات و دروغهای بعض متصوّفه باشد.

وی سپس کلام بسیار متینی از علامه مجلسی رحمه الله- در عذر نقل بعضی اخبار و مرویات دیگران نقل نموده است که ما به واسطه اینکه سخن بیشتر از این طولانی نشود از نقل آن خود داری کردیم. هر کس بخواهد می‌تواند به جلد ۴۰ کتاب مستطاب «بحار»، ص ۱۷۳، باب ۹۳، از ابواب تاریخ امیرالمؤمنین علیه‌السلام- رجوع نماید.

غرض این که چگونه می‌شود مثل مجلسی اوّل، با آن تبخّری که در علم حدیث و وجوه ردّ یا قبول اسناد روایات داشته، به اینگونه احادیث- که بی‌اعتبار بودن آنها کالشمس فی وسط السماء بر هر کس که مختصر اطلاع از علم درایه و حدیث داشته باشد واضح و روشن است- استناد جسته باشد؟

و بعد از این، به فرض اینکه حدیث خرقه معتبر باشد، چنانکه ما نیز امکان وقوع آن را- اگر چه به این خبر قابل اثبات نیست- نفی نمی‌کنیم، زیرا عدم امکان اثبات، اعمّ از عدم امکان وقوع است، این خبر چه ارتباطی با خرقه این گروه به اصطلاح درویش دارد؟ و چگونه با آن، مشروعیت و رجحان این بدعت متداول خرقه بین آنها ثابت می‌شود؟

همه اینها شواهد و قراین است بر اینکه این رساله و مشابه آن به مثل مجلسی اوّل قابل استناد نیست؛ و شخصیتی مثل او شأنش اجلّ از این است که این همه نکات علمی را تمیز و تشخیص ندهد.

به هر حال، این رساله از هر کس که باشد به واسطه اینکه متضمّن تأیید صوفیه و افرادی است که فساد عقیده آنها مسلم است، از طریقه حقّه اثنا عشریه و علمای اعلام شیعه خارج و منحرف است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۶۹

عصمنا الله تعالى من زلات الأقال و الأقالام و ما یوجب الإضلال و الإنحراف و ثبتنا علی التمسک بالثقلین کتاب الله و العتره الأئمه الطاهرین المنتجبین صلوات الله علیهم أجمعین.

س- در احادیث است که ثواب عمل بسیار کوچک گاهی به اندازه عمل بزرگ تعیین شده است. مثلاً کسی که صد مرتبه «سبحان الله» بگوید افضل است از بردن صد قربانی در حج؛ یا اینکه اگر کسی سه مرتبه صلوات بفرستد، ثوابش را به جز خدا کسی نمی‌تواند بنویسد. آیا این احادیث صحیح است؟

ج- ظاهراً این بیانات در اینگونه موارد، کنایه از کثرت ثواب است و هیچ بیانی در مقام تشویق به گفتن «سبحان الله» که تزکیه خدای تعالی از عیب و نقص و نشانه کمال توحید انسان است، و تشویق بر صلوات بر محمّد و آل محمّد که بزرگترین حق را بر انسانها دارند و واسطه هدایت و سعادت دنیا و آخرت آنها هستند و نباید هیچگاه از این اولیای نعم، غفلت شود، بالاتر و رساتر از این تعبیرات نیست؛ و نظیر اینها در قرآن هم وجود دارد.

خدای متعال، در آیه‌ای می‌فرماید: ای پیامبر! اگر هفتاد مرتبه برای کفّار استغفار کنی، خداوند آنها را نمی‌آمرزد. مسلماً «هفتاد»،

خصوصیت ندارد به این معنی که اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - مثلاً هفتاد و یک مرتبه استغفار می‌کرد، ممکن بود خداوند آنها را بیامرزد؛ و معلوم می‌باشد مراد این است که خداوند آنها را به هیچ وجه نمی‌آمرزد (والله العالم).

س- از بعضی از علما شنیده شده که روایت داریم اگر کسی به حج مشرف شود و بعد از برگشتن از مکه، خداوند متعال برای آن حاج، تا چهار ماه، گناه - هر چه باشد - نمی‌نویسد.

اولاً بفرمایید که آیا چنین روایتی داریم یا نه؟ و بر فرض بودن روایت، سندش صحیح است یا نه؟ و در صورت صحت، آن روایت را چطور معنی نماییم؟

ج- بلی، این مضمون روایت در احادیث شریفه وارد شده است؛ ولی در بعضی احادیث به عدم اتیان کبیره و در بعضی دیگر به عدم اتیان موجهه مقید شده است.

شیخ الطائفه قدس سره - در باب «ثواب الحج» به سند صحیح از «معاویه بن عمار»، از حضرت صادق علیه السلام - حدیثی روایت فرموده که در ذیل آن می‌فرماید: «أنتی أن تبلغ ما يبلغ الحاج قال أبو عبد الله عليه السلام: - ولا تکتب علیه الذنوب أربعة أشهر معارف دین، ج ۱، ص: ۱۷۰»

تکتب له الحسنات إلا أن يأتي بكبيرة» [۲۰۰]. بنابراین گناهایی که در این چهار ماه نوشته نمی‌شود، صغیره است و این مطابق است با مفاد آیه کریمه (إن تجتنبوا كبائر ما تنهون عنكم يكفر عنكم سيئاتكم [۲۰۱]).

«ثقة الاسلام كلینی» - رضوان الله علیه - در «جامع کافی»، باب «فضل الحج و العمرة و ثوابها»، به سند خود از «سعد اسکاف»، از حضرت ابی جعفر - علیه السلام - روایتی در فضل حاج روایت کرده است که در ذیل آن، امام علیه السلام - می‌فرماید:

«فإذا قضی نسکه غفر الله له ذنوبه و كان ذو الحجة و المحرم و صفر و شهر ربيع الأول أربعة أشهر تکتب له الحسنات و لا تکتب علیه السيئات إلا أن يأتي بموجهة فإذا مضى الأربعة الأشهر خلط بالناس» [۲۰۲]

هر چند «علّامه مجلسی» - علیه الرّحمه - در «مرآة العقول»، دو احتمال در موجهه داده‌اند: یکی آن که مراد کبیره است که موجب آتش است. دیگر این که گناهی است که موجب کفر شود و فرموده است: اول اظهر است. [۲۰۳] با توجه به روایت «معاویه بن عمار» اطمینان حاصل می‌شود که مراد از موجهه، کبیره است و بنابراین گناهی که نوشته نمی‌شود، گناهی است که در کتاب و سنت موجب دخول در آتش معرفی نشده باشد.

«شیخ الطائفه»، این حدیث را از «سعد اسکاف» روایت فرموده، به عبارتی که با این عبارت، اختلاف و جمله «إلا أن يأتي بموجهة»

را ندارد. ایشان ذیل حدیث را این نحو روایت فرموده‌اند:

«فإذا قضی نسکه غفر الله له بقیة ذی الحجة و المحرم و صفر و شهر ربيع الأول فإذا مضت أربعة أشهر خلط بالناس».

ولی معتمد همان روایت کافی است؛ زیرا معلوم است که در نقل تهذیب روایت مختصر شده است و مثل نقل به مضمون است و علاوه بر این، جمله «إلا أن يأتي بموجهة» از آن اسقاط شده است و در دوران امر بین زیاده و نقیصه، اصالت عدم زیاده بر اصل عدم نقیصه مقدم است. فرضاً هم اگر این دو اصل را حجت ندانیم، در خصوص مورد، با توجه به روایت «معاویه بن عمار» ظاهر این است که این جمله اسقاط شده و نسخه «کافی» صحیح است؛ و احتمال این که جمله «إلا أن يأتي بكبيرة» یا «إلا أن يأتي بموجهة» در این دو روایت از بعضی رواة اضافه شده باشد به عنوان شرح و تفسیر حدیث، بسیار بعید می‌باشد. فرضاً هم اگر این نحو باشد از رحمت و مغفرت و کرم و

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۷۱

فضل خداوند متعال بعید نیست که مقزّر فرماید تا چهار ماه مؤمنی که حج به جا آورده مطلق گناهایی که تحت فشار تسویلات

نفس و غلبه هوا از او صادر شده- نه به نحو بی‌اعتنایی و استخفاف به امر خدا- مورد آموزش خداوند واقع شود و کسی نمی‌تواند رحمت و واسع و تفضّل خدا را محدود کند.

بلی این حدیث، کسی را که از روی بی‌اعتنایی و استخفاف به امر و نهی خدا معصیت نماید، و یا این که بخواهد با تشبّث به این حدیث در این چهار ماه هر گناه و معصیتی را مرتکب شود شامل نمی‌شود. از ابتدا تا حال هم از اینگونه اخبار هیچکس استفاده نکرده است که حاج تا چهار ماه مرتخص و آزاد است و با اتکای به این حدیث مرتکب هر معصیت بخواهد بشود؛ که این برداشت و تلقی البتّه صحیح نیست.

س- نظر شما درباره کتاب شریف «علل الشرایع» چیست؟

ج- کتاب «علل الشرایع» یکی از کتب حدیث شیخ اجلّ، صدوق علیه‌الرحمه- و در موضوع خود بسیار مهم و ارزشمند است؛ ولی در اسناد و احادیث و مدالیل روایات آن از اهل فن و علمای علم رجال و حدیث شناس باید نظر خواهی کرد. بسیاری از احادیث آن محتاج به بیان و شرح و تفسیر است (والله العالم).

س- با توجه به «النّاس کلّهم هالکون إلّا العالمون إلخ» که بالاخره مخلصین را نیز در خطر عظیم می‌داند، عاقبت کار همه طبقات خیلی مشکل و ناراحت کننده به نظر می‌رسد؛ بنابراین تکلیف چه می‌شود؟

ج- این جمله را با این لفظ در کتب احادیث معتبره ندیده‌ام؛ و اگر دیده باشم فعلاً در نظر ندارم.

بلی در مثل کتاب «أسنی المطالب» که از کتب اهل سنت است به این لفظ روایت شده است:

«النّاس هلکی إلّا العالمون، و العالمون هلکی إلّا العاملون و العاملون هلکی إلّا المخلصون و المخلصون علی خطر عظیم»

و صاحب «أسنی المطالب» می‌گوید: این خبر موضوع است. [۲۰۴]

در کتاب «مصباح الشریع» نیز به این عبارت آمده است:

«هلک العاملون إلّا العابدون و هلک العابدون إلّا العالمون و هلک العالمون إلّا الصادقون و هلک الصادقون إلّا

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۷۲

المخلصون و هلک المخلصون إلّا المتقون و هلک المتقون إلّا الموقنون و الموقنون لعلی خطر عظیم» [۲۰۵]؛

این لفظ نیز ثابت نیست که از معصوم علیه‌السلام- صادر شده باشد.

صدوق- قدّس سرّه- روایت کرده است از حضرت رضا- علیه‌السلام- از آباء کرامش، از امیرالمؤمنین علیهم‌السلام- که فرمود:

«الدنیا کلها جهل إلّا مواضع العلم و العلم کلّه حجه إلّا ما عمل به و العمل کلّه رباء إلّا ما کان مخلصاً و الإخلاص علی خطر حتّی

ینظر العبد بما یختم له [۲۰۶]

(فیما یختم به خ ل)».

اینگونه احادیث بندگان را از عالم و عامل و مخلص- در هر درجه‌ای که باشند- از غرور به علم و عمل و خلوص می‌ترسانند و از همه می‌خواهند که تا پایان کار، کمال مراقبت را از خود و احوال خود داشته باشند و از شرّ شیطان و نفس اماره و شهوت و غضب هیچگاه خود را در امان نبینند، و آنی غفلت نورزند، و کوتاهی نکنند و آگاهانه و هوشیارانه قدم بردارند تا مبادا لغزشی آنها را از درجه‌ای که دارند ساقط سازد و اطمینان به این که نفس سرکش را مهار کرده و بر آن مسلط شده، پیدا نکنند که:

دوزخ است این نفس و دوزخ اژدها است کوبه دریاها نگردد کم و کاست

نفس را هفتصد سراسر است و هر سری از سری بگذشته تا تحت الثری

نفس اژدهاست او کی مرده است از غم بی‌آلتی افسرده است

پس این معنی که یک سرّ بزرگ تربیتی در آن است، راجع به این نیست که عاقبت کار همه طبقات در جهان دیگر مواجه با

مشکلات حل نشدنی خواهند شد و از رحمت و اسعه خدا محروم می‌شوند. نه، این دو موضوع اصلاً با هم ارتباط ندارند و رجاء به رحمت خدا و امید به پروردگار، لازم ایمان به خدا و صفات جمالیه او است.

مضمون بعضی روایات است که هیچ مؤمنی نیست مگر این که در قلب او دو نور است: نور رجاء و امید، و نور خوف و بیم؛ نه این بر آن فزونی دارد و نه آن بر این.

«خف الله خيفة لوجئته بعبادة الثقلين لعذبك و ارج الله رجاءاً لوجئته بذنوب الثقلين لرحمك» [۲۰۷]

گر چه در طاعتی از حضرت او لاتأمن و ر چه در معصیتی از در او لاتیأس

این روایات و تنبیهات اسرار و حکمی دارد که همه حاکی از کمال برنامه‌های تربیتی اسلام و توجه به تمام زوایا و نقاط و نواحی روحی و پرورش فکر و اراده است و راهنماییهای جامع به سوی راه نیکبختی و ترقی و تکامل می‌باشد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۷۳

س- با این که خدای تعالی می‌فرماید: (تزودوا فإن خیر الزاد التقوی) و به همین آیه هم در «نهج البلاغه» استناد شده است، چگونه به حضرت امیر- علیه السلام- نسبت داده شده که فرمود:

و حمل الزاد أقبح کل شیء إذا كان الوفود علی الکریم

ج- هیچ منافاتی بین این دو کلام نیست؛ زیرا مربوط به دو مقام است. در مقام تکلیف و خطاب، انسان وظیفه دارد رعایت تقوای الهی را بنماید و اعمال صالحه، توشه آخرت اوست؛ اما در مقام اظهار عجز در برابر خدای تعالی، نظر به عظمت او، اعمال صالح هم قابل ارائه به پیشگاه او نیست و این کلام کنایه است از نداشتن توشه‌ای که قابل ارائه باشد.

س- فی حدیث عن رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم-: قال تبارک و تعالی: «کل عمل ابن آدم هو له غیر الصیام هو لی و أنا أجزی به» (خصال) مراد از فرمایش خدای تعالی چیست؟

ج- این کلام و مانند آن را در اصطلاح، «حدیث قدسی» می‌گویند؛ که البته مثل احادیثی که از حضرات معصومین علیهم السلام- وارد است انحاء و انواع مختلف دارد و در تصدیق به صحت هر حدیث قدسی، همان ضوابط و معیارهایی را که در احادیث دیگر ملاحظه می‌شود، باید ملاحظه نمود.

این حدیث قدسی که جنابعالی از آن سؤال نموده‌اید، همانطور که اشاره کرده‌اید در «خصال»، به این سند روایت شده است: عبدوس بن علی بن العباس عن عبدالله بن یعقوب، عن محمد بن یونس، عن أبي عامر، عن زمعة، عن سلمة عن عكرمة، عن ابن العباس، عن النبي صلی الله علیه و آله و سلم-

«قال: قال الله تبارک و تعالی: کل عمل ابن آدم هو له غیر الصیام هو لی و أنا أجزی به و الصیام جنه العبد المؤمن یوم القیامة کما یقی أحدکم سلاحه فی الدنیا و لخلوف فم الصائم أطیب عند الله- عزوجل- من ریح المسک و الصائم یفرح بفرحتین حین یفطر فیطعم و یشرب و حین یلقانی فادخل الجنة» [۲۰۸].

از جهت سند، «عبدوس بن علی بن عباس جرجانی» از مشایخ صدوق علیه الرحمه- است که حقیر، مدح و قدحی در کتب رجال از او ندیده‌ام. «محمد بن یونس» هم مجهول است و ظاهراً مثل رجال قبل از خودش تا «ابن عباس» همه عامی هستند. «ابو عامر عبدالله بن عمرو قیسی» عقدی است و «زمعة بن صالح» و «سلمة بن وهرام» و «عكرمة»، همان «عكرمة بربری»، خارجی معروف است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۷۴

خلاصه، حدیث، عامی و به اصطلاح نبوی است؛ یعنی از طریق شیعه منتهی به اعدال کتاب حضرات ائمه معصومین علیهم السلام- روایت نشده است.

در بسیاری از جوامع و سنن و مسانید عامه به طرق متعدده از «ابوهریره» و «ابن مسعود» و «ابی سعید» و «جابر» روایت شده است.

در مسند از هر یک «جابر» و «ابن مسعود» - به یک طریق و از «ابی سعید» به دو طریق نقل شده است. بقیه این طرق کثیره، همه منتهی به «ابی هریره» می‌شود - اجمالاً - با کثرت طرق اسانید، مورد اعتبار و اعتماد نیست.

لفظ خبر نیز در این طرق، مختلف شده است: در اخبار منتهیه به «جابر» و «ابن مسعود» و «ابی سعید» هیچکدام این تقسیم ( «له» و «لی» ) نیست و بیشتر اخبار «ابی هریره» نیز مثل اخبار آن سه نفر فاقد این تقسیم است.

اخبار «ابن مسعود» و «ابی سعید» به لفظ

(الصوم لی وأنا أجزی به)

است و خبر «جابر»

«هولی وأنا أجزی به»

می‌باشد.

فقط در چند طریق - مثل این طریق - که به «ابن عباس» منتهی می‌شود، لفظ حدیث،

«کل عمل ابن آدم له إلا الصیام فهولی وأنا أجزی به»

است.

بنابراین بیان تفسیر و شرح برای خبری که سند آن مورد اعتماد نیست و لفظ آن هم مختلف شده است، لزوم چندانی ندارد و حاصلی که بتوان آن را به مقامات معصومه نسبت داد نخواهد داشت؛ ولی برای اینکه سؤال جنابعالی‌بی‌جواب نماند و تأسی به بعضی بزرگانی که درباره مضمون این خبر اظهار نظر فرموده‌اند، توضیحاتی عرض می‌شود:

آنچه که محتاج به شرح در این احادیث است، اول: بخش

«کل عمل ابن آدم له»

است و بیان وجه اینکه اعمال، همه برای خود ابن آدم است، غیر از روزه که برای خداست و دوم: بخش

«فهولی أو الصوم لی وأنا أجزی به»

است.

در ارتباط با جهت اولی، علمای فریقین احتمالات متعدده‌ای بیان کرده‌اند که هیچیک کامل و بی نقص و اشکال نیست؛ مثل اینکه: جمیع حسنات و اعمال عبادی انسان مناسب با حال خود اوست. مثلاً: نماز مشتمل بر قیام و جلوس و رکوع و سجود و غیر اینهاست که همه، افعال آدمی است و از برای او و از صنف کارهای خود اوست و اگر چه عبادت است، امّا بالذات تخلّق به اخلاق الله نیست؛ امّا روزه که حقیقت آن منزه نگاه داشتن و کارهای دیگر است، همه اموری هستند که خداوند متعال از آنها منزه است. از این جهت، تشبّه به صفات الله و تخلّق به اخلاق الله است و از این جهت، آن کارهای قسم

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۷۵

اول برای ابن آدم است؛ یعنی کار بشری است و این کارها ذات و اصل و حقیقتش، برای اوست و از اموری است که الله - عزّ اسمه - از آنها بالذات منزه است.

وجه دیگر که نزدیک به وجه اول است این است که: همه عبادات - غیر از روزه - مشتمل بر افعالی است که خداوند از آنها منزه است؛ مثل: نماز و حج؛ از این جهت به خود انسان، تعلق دارد و از این جهت، جنبه وجه الّهی ندارد. بنابراین برای خود ابن آدم و به خودش مربوط است؛ امّا روزه که امساک از مایتنزه منه ذات الباری - یعنی اکل و شرب و غیرهما - است به او مربوط و به خود او وابستگی دارد و مؤید این احتمال هم، بعضی الفاظ دیگر خبر است به این لفظ:

«کل عمل ابن آدم له الجنة به عشر أمثالها إلى سبعة ضعف إلا الصیام و هو لی وأنا أجزی به».



و از این جهت وجه و اعتبار وجه الهی دارد؛ بنابراین به او ارتباط دارد و از برای اوست.

وجه سوّم این است که: مراد از «له» این است که چون برای هر عمل و حسنه‌ای جزایی مقرر است، از ده برابر تا مقادیر معلومه دیگر، و عامل، با علم به این ثوابها و مقادیر، آن عمل را انجام می‌دهد، آن عمل برای اوست؛ اما روزه بر حسب روایات «الصوم الصبر» صبر است و ثواب آن بر حسب (إِنَّمَا يُؤْفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ [۲۰۹] بی حساب و غیر مقدر می‌باشد و برای خداست.

احتمالات دیگر نیز گفته شده که «فاضل مقداد» در کتاب «نضد القواعد» و دیگران از اهل نظر شیعه و سنی بیان کرده‌اند؛ ولی هیچیک شافی و وافی نیست.

این احتمال هم به نظر می‌رسد که به قرینه لفظ بعضی این روایات ممکن است با عبارت «كل العمل كفارة إلا الصوم و الصوم لی وأنا أجزی به»

گفته شود. مقصود این است که سایر اعمال غیر از روزه - همه کفاره و جبران و تدارک است و موجب ستر و پوشش بر ابن آدم می‌شود، نه اینکه کلّ هویت آنها کفاره باشد؛ بلکه به این معنی که این جهت در آنها هست؛ مگر «صوم» که همه‌اش برای خداست و خدا جزای آن را می‌دهد.

راجع به کلمه «له» و فرقی که بین «لی» در این خبر - به فرض صحّت آن - است، بیشتر از این کلام را دنبال نمی‌کنم. امّا در بخش «الصوم لی وأنا أجزی به» که الفاظ خبر بر آن اتفاق دارند، تفسیر خبر مستقیم است؛ زیرا ظاهر این است که خداوند متعال روزه را به جهت تعظیم و اظهار اهمّیت و نقشی که در عبودیت نسبت به او دارد، برای خودش فرموده و جزا و پاداش آنرا نیز با خود قرار داده و «وَأَنَا أَجْزِي بِهِ» با فعل معلوم است؛ یعنی من به آن

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۷۶

جزا می‌دهم. و خواندن این جمله با فعل مجهول، غلط است؛ و معنایی که با تکلف برای آن می‌کنند با آن مطابقت ندارد. س - ظاهراً روزی حضرت رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - بیمار بودند و امیرالمؤمنین موظّف بودند که بدن حضرت یا سر حضرت را روی پای خود نگه دارند. در این حال پیامبر اکرم - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - به خواب رفتند و نزدیک مغرب شد و برای اینکه نماز حضرت امیر - علیه السّلام - قضا نشود، ردّ الشّمس شد. تفصیل این جریان چیست؟ و روایت آن در کجا مذکور است؟

ج - احادیث ردّ الشّمس از احادیث مشهور بین شیعه و اهل سنت است و در اعتبار و صحّت آنها و وقوع ردّ الشّمس برای امیرالمؤمنین علیه السّلام - جای شک و شبهه نیست.

اما از طریق شیعه روایات آن بسیار است؛ از جمله در «بحارالانوار» در طيّ مجلّدات متعدّد روایت شده است؛ و از طریق اهل سنت نیز بزرگانی از محدّثین نامدار و مشاهیر آنها مثل «طبرانی»، «حافظ نورالدین هيثمي»، «ابن منده»، «ابن شاهين»، «بيهقي»، «سبط ابن الجوزي»، «سيوطي»، «قاضي عياض»، و «ابن مردويه» و جمعی دیگر که بیش از چهل نفر از ارباب جوامع حدیث می‌باشند، آنرا روایت کرده‌اند؛ و مثل «حافظ بن حجر» در «فتح الباری» و «حافظ طحاوی» در «مشکل الآثار» و «سبط بن الجوزي» در «تذکره»، آنرا صحیح دانسته و کسانی را که در صحّت آن حرفی زده‌اند، تخطئه نموده‌اند و چنانکه از کتاب «وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی» استفاده می‌شود، مکان آن که صهبای خیر است، معلوم و شناخته شده بوده است.

در «وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی» از «قاضي عياض» در کتاب «شفاء» به این عبارت نقل نموده است:

«كان رأس النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - في حجر علي - عليه السّلام - رضي الله تعالى عنه و هو يوحى إليه فغابت الشمس ولم يكن على صليّ العصر، فقال النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - : أصليت يا علي؟ قال: لا، فقال: اللهم إني كان في طاعتك و طاعة»

رسولک فاردد علیه الشمس قالت أسماء (هی بنت عمیس أحد الذین ینتھی إلیهم طریق الحدیث): فرأیتها غربت ثم رأیتها طلعت بعد ما غربت و وقعت علی الجبال و الأرض و ذلك بالصهباء فی خیر».

در «وفاء الوفاء» از «احمد بن صالح» روایت کرده است که: «کان یقول: لا ینبغی لمن سبیله العلم التخلف عن حفظ حدیث أسماء لأنه من علامات النبوة».

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۷۷

علاوه بر اینها عده‌ای از علمای بزرگ اهل سنت در ارتباط با این حدیث و اسناد و روایت کنندگان آن، کتاب مستقلی تألیف کرده‌اند.

حاصل اینکه نه تنها این موضوع ثابت، و احادیث آن معتبر است؛ بلکه بر حسب بعضی روایات، این معجزه بزرگ برای آن حضرت دو مرتبه اتفاق افتاده است: یک بار در عصر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم- و بار دیگر بعد از آن حضرت و در عصر خودشان؛ که مرتبه اول- همانطوری که بعضی از عامه گفته‌اند- از اعلام نبوت بوده و مرتبه دوم با اول از اعلام امامت آن حضرت است.

«و الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایتہ و ولایة اولاده المعصومین سیما مولانا بقیة الله فی الأرضین صلوات الله علیهم أجمعین اللهم ثبتنا علیولایتهم و ارزقنا شفاعتهم و لا تفرق بیننا و بینهم طرفة عین فی الدنیا و الآخرة إنک مجیب الدعاء یا أرحم الراحمین».

س- درباره ثوابهایی که برای برخی از اعمال در احادیث ذکر شده (مثلاً- اگر کسی سوره «المطففین» را بخواند در فریضه‌اش آورده‌اند که، خداوند ایمنی در روز قیامت را به او عطا می‌کند و نه آتش او را ببیند و نه او آتش را و آورده‌اند که بر جسر جهنم نگذرد و در روز قیامت مورد حساب قرار نمی‌گیرد. و اگر فلان سوره را بخواند تمام گناهانش آمرزیده شود، و برای بقیه اعمال و .. سؤال این است که آیا اگر هر انسان عادی این اعمال را انجام دهد مشمول ثواب آن می‌شود و یا اینکه انجام این اعمال باید با شرایط خاصی باشد تا ثواب آن به انسان برسد؟

ج- در خصوص روایاتی که در ارتباط ثواب اعمال یا عقاب اعمال وارد شده- به طور کلی و مثبت یا منفی- نمی‌توان اظهار نمود؛ باید در هر مورد خصوص روایت و سند و متن مضمون طبق ضوابطی که در علم‌الحدیث و تشخیص حدیث صحیح از ضعیف معین است، بررسی و اظهار نظر نمود.

با این وجود بدیهی است نیل به این ثوابها- با فرض صحّت روایت- مشروط به این است که شخص مؤمن، و خائف از عذاب خدا، در مقام کسب مغفرت و آمرزش باشد و بخواهد حال خود را اصلاح کند و در صدد جبران گذشته و رفع تبعات گناهان خود را باشد. معلوم است که چنین کسی تائب و پشیمان است و توسّل او به قرائت این سوره یا این دعا برای این است که آثار گناهان را رفع بنماید. چنین کسی حتماً اصرار بر معصیت ندارد و از گناهان، ترسان و بیمناک است. بنابراین شمول مغفرت و آمرزش

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۷۸

خدا نسبت به او بر حسب وعده‌هایی که در آیات و احادیث صحیحه به تائبین و نادمین داده شده است و اعطای این ثوابها، مورد استبعاد نیست.

این گونه احادیث را باید با توجه به اصول و مبانی معلومه تفسیر نمود. بدیهی است که به شخصی که مصرّ بر گناه است، این ثوابها اعطا نمی‌شود. چنانکه این ثوابها و وعده‌های غفران و آمرزش گناهان در قرآن کریم و احادیث، کسی را با توجه به وعیدهایی که آن هم در قرآن مجید و احادیث وجود دارد، نسبت به ارتکاب گناه و معصیت، بی‌باز و جسور نمی‌سازد.

خداوند متعال متفضّل، غفار رحمان، رحیم، وهاب، منعم، محسن، قادر، قهار، شدید الانتقام و شدید العقاب بوده و ارحم الراحمین در موضع عفو و رحمت و اشدّ المعاقبین در موضع کفر و عقاب است. نباید مجرمان و گناهکاران از آیات و اخباری که عفو و

رحمت او را که نامتناهی است بیان می‌کند و ثوابهای کلان را وعده می‌دهد، جسور و جری شوند. چنانکه نباید از آیات عذاب و اخبار عقاب، از رحمت حق مأیوس گردند.

مهم این است که انسان- در حدی که استعداد بشری او اقتضا دارد- به نکات عالیّه و اسرار دقیق این برنامه‌ها و پاداش‌های اعمال به ظاهر بسیار کوچک و مختصر و کیفر عقابهایی که برای گناهان مقرر شده، معرفت پیدا کند.

در ارتباط با این بحث، روایات و احادیث شریفه‌ای در نظر است که متأسفانه مجال و فرصت نوشتن آنها را ندارم.

س- از حضرت‌تعالی سؤال شده بود که: «آیا سادات گناهکار در قیامت به جای جهنّم به جایی به نام «زمهریر» می‌روند؟» که در پاسخ فرموده بودید: «ممکن است. فعلاً مدرک آن در نظر نیست؛ محتاج به مراجعه است».

حال، با توجه به حدیثی که در کتاب «مناقب»، جلد ۴، صفحه ۱۵۱ آمده است به این مضمون که:

طاووس فقیه می‌گوید: امام سجّاد- علیه السّلام- را دیدم که از شامگاه تا سحر، طواف و عبادت کرد ... (پس از شرح حالات جزع و گریه امام) طاووس می‌گوید: عرض کردم ای پسر رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلّم- این بی تابی چیست؟ بر ماست که چنین کنیم؟ پدر شما حسین بن علی- علیه السّلام- و مادرت، فاطمه زهراست؛ جدّت رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلّم- است. حضرت نگاهی به من کرد و فرمود: طاووس، هیهات! هیهات! از پدر و مادرم مگو؛ خدا بهشت را برای اهل طاعت و نیکوکاران آفریده، اگر چه بنده حبشی باشد. و جهنّم را برای کسی که نافرمانی کند، هر چند سید قریشی باشد. آیا این کلام خداوند را نشنیده‌ای که: «فإذا معارف دین، ج ۱، ص: ۱۷۹

نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتسائلون»؛ قسم به خدا فردا جز عملی صالح چیزی به تو سود ندهد».

سؤال این است که: اولاً با توجه به حدیث فوق، برای سادات جایی به نام «زمهریر» به جای جهنّم نیامده است و همه انسانها را در رسیدگی به اعمالشان یکسان بر شمرده است؟ ثانیاً: آیا بردن سادات گناهکار به جایی به نام «زمهریر» به جای جهنّم، با عدل الهی- که همه انسانها را یکسان می‌داند و در رسیدگی به اعمالشان تفاوتی قایل نیست- ناسازگار نیست؟

ج- در تفسیر آیه شریفه (فإذا نفخ فی الصور ...) [۲۱۰]- چنانکه از آیات بعد از این آیه استفاده می‌شود- مقصود این است که انساب کافر را فایده نمی‌دهد و کفّار معاند و مکذب خدا و رسول به هر کس و به هر جا نسبت داشته باشند، از نسبت خود بهره‌مند نمی‌شوند.

معارف دین ؛ ج ۱ ؛ ص ۱۷۹

آ اینکه مؤمنان از شرافت نسبت خود بهره‌مند نمی‌شوند، از آیه استفاده نمی‌شود و آیه کریمه (والذین آمنوا و اتبعتم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم [۲۱۱] دلالت بر این دارد که ذرّیه و فرزندان مؤمنین- که در ایمان، تبعیت از پدران و اجداد مؤمن بنمایند- به آنها ملحق می‌شوند و اگر هم در درجات ایمان، کمتر باشند در درجات آخرت به آنها می‌پیوندند و در واقع، نقص اولاد و کمی آنها به کمال پدران جبران می‌شود.

این یک پاداش به صلحا و شایستگان است و یک امر عقلایی و مقبول عرف و عقل می‌باشد؛ و سیره بر این بوده و هست که «المرء یحفظ فی ولده» [۲۱۲]. چنانکه از آیه (وَأَمْـَّا الْجَدَارُ فَكَانَ لِغُلَامِیْنِ یَتِیْمَیْنِ فِی الْمَدِیْنَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحاً) [۲۱۳] نیز استفاده می‌شود که فرزند به صلاح پدر، مورد رعایت واقع شده است.

بدیهی است اولی و سزاوارتر از هر کس به رعایت حق و حفظ خدمت و عمل او، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم- است که بر همه حق دارند؛ حقّ هدایت و حقّ حیات حقیقی و حقّ نجات از بربریت و جاهلیت و حیوانیت و ....

کدام انسان با معرفت است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم- را شناخته باشد و به اثر رسالت و زحمات آن حضرت، در

رستگاری خود و همه جامعه آگاه شده باشد و خودش و همه بشر را موظف به احترام و مراعات حق آن حضرت در ذرّیه طیبه او

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۸۰

نداند؟ یا تکریمات الهیه را از اهل بیت آن حضرت که همه تکریم از خود آن حضرت و تقدیر از خدمات او است، مورد اعتراض و ایراد قرار دهد و آن را خلاف عدل بداند؟

این ثواب، ثواب پیغمبر است؛ چنانکه به عکس هم اگر کسی فرزند صالحی داشت پس از پدرش ثواب اعمال خیر فرزند در نامه عمل پدر نیز ثبت می‌شود. آیا اگر کسی که اصلاً فرزند ندارد و یا فرزند او به فسق و گناه گرایید، این ثواب را نداشته باشد خلاف عدل است؟ اگر کسی ایمان داشته و معاند و لجوج و بی اعتنا به امر و نهی و عذاب خدا نباشد، اسباب تفضّل و شمول رحمت و اسعه الهیه که بسیار است و از آن جمله همین شرف انتساب است برای او سبب نجات خواهد شد. سادات مؤمن به شرافت نسب، مؤمنان دیگر به دوستی سادات و به اسباب دیگر، مورد مغفرت واقع می‌شوند.

در عین حال، توجه داشته باشید که تمام موجبات ثواب و جهات استحقاق عقاب و دقایق و اسراری که دارد از عهده احاطه بشر بر آنها- إلاً من كان مؤیداً من عند الله لدرک هذه الأسرار خارج است. همه عصاء یکسان نیستند، همه مطیعین نیز مساوی نمی‌باشند. شرایط و احوال و دقایق بسیار است که همه در پاداش و کیفر ملاحظه می‌شود و خدا به آنچه مقتضای خدایی و صفات کمالیه او است حکم می‌کند؛ و کسی را نمی‌رسد که در کار او چون و چرا نماید یا بخواهد وجه افعال او را- چنانکه هست- بدانند. (لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون [۲۱۴])

اما داستانی که از «طاووس» و عبادت و تضرّع و بی‌تابی حضرت زین‌العابدین علیه السلام- نقل شده، به فرض صحت آن، گوشه‌ای و نمونه اندکی از عبادات و تضرّعات و ادعیه و مناجات و حالات روحانی و معنوی آن حضرت است که در روایات معتبره شیعه و سنی نقل شده است.

این حالات و ابتهاج و عرض نیاز و فقر و احتیاج و طلب عفو و مغفرت و اعتراف به ذلّت و مسکنت، و بلکه تقصیر و معصیت از مثل آن امام همام- که همگان بر پاکی و طهارت روح و جسم او اتفاق دارند و دارای مقام قدسی عصمت است- معانی بسیار بلند دیگر دارد که شمه‌ای از آن را در کتاب «نیایش در عرفات» عرض کرده‌ام.

برای آن حضرت هرچه این عرض پوزش و عذر خواهی بلیغتر و رساتر باشد، لذت بخش‌تر است.

مثل آن حضرت، ذکر و دعا و عبادت و عرض نیاز و فقر و اعتراف به تقصیر در درگاه خداوند متعال و نشستن بر زمین مسکنت را عروج و معراج می‌یابد. او در این مشهد و موقف- با اینکه امام معصوم است- چنان از خدا طلب مغفرت می‌نماید که توبه کننده‌ای که تمام عمر را در گناهان کبیره به سر برده باشد، آنچنان حال تضرّع و

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۸۱

پوزش و عذر خواهی ندارد و در برابر عظمت الهی هیچکس مانند آن امام عالیمقام و آبای طاهرین و اخلاف طیبین او احساس کوچکی و حقارت و نیستی نداشت.

او در این موقف حضور و قرب به حق از حرمان، از درجات بلند و بلندترین- که همه شعبه مقام محمود جدّ بزرگوارش می‌باشد- بی‌مناک است؛ و با اینکه آیات اصطفای هم تلاوت فرموده است، این آیه را- که مرقوم داشته‌اید- می‌خواند که بفرماید:

محنت قرب بعد افزون است جگر از محنت قریم خون است

آن حضرت قطعاً و یقیناً اولی الناس بالنبی صلی الله علیه و آله و سلّم- بود و قطعاً مشمول این آیه است: (إنّ الله اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین [۲۱۵]) و آن حالات و که برای آن حضرت حصول داشته به خود آنها اختصاص دارد. همه مسایل و مبانی صحیحه، در جای خود محفوظ است. عبد حبشی اگر اطاعت و عبادت کند به خدا نزدیک می‌شود و به درجات عالیّه

نایل می‌گردد؛ و سید قریشی نیز اگر از راه منحرف شود و مثل «ابولهب» با حق، در مقام عناد و ستیز برآید و تسلیم حق نشود، تا آنجا سقوط می‌کند که قرآن بر نفرین و مذمت او ناطق می‌گردد. همه مقامات و درجات به دین و ایمان، تحصیل می‌شود و سید نباید مغرور شود و غیر سید نیز نباید مأیوس گردد.

لعمرک ما الإنسان إلّا بدینه فلا تترك التقوی اتکالا علی النسب  
لقد رفع الإسلام سلمان فارسی وقد وضع شرک الشریفا بالهب

خداوند متعال خود به تمام جهات و مواردی که موجب استحقاق ثواب و تفضل است، عالم می‌باشد و همه بندگانش را می‌شناسد. ما را نسزد که اصطفای انبیا و ائمه علیهم السلام - و در درجات پایین تر سادات و ذریه طیبه را خلافت عدل بدانیم و از اینکه سادات یا فرزندان دیگر بندگان شایسته خدا در اثر اعمال پدرانشان مورد تفضلاتی قرار بگیرند، معترض باشیم.

همه باید از این معانی درس بگیریم و بفهمیم که خداوند متعال، شکور است و پاداش نیک اعمال را حتی به تفضل به انبای عاملان آن عطا می‌فرماید و برای این امور، معانی خوب بیابیم و اگر هم به واسطه قصور معرفتی که داریم از درک آن باز ماندیم، تسلیم باشیم و با قرائت (قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء) [۲۱۶] خود را در عوالم عالی رضا و تسلیم وارد نماییم.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۸۲

س - استدعا دارم نظر مبارک خود را در خصوص حدیث «الفقر فخری» که می‌گویند منسوب به رسول اکرم - صلی الله علیه و آله وسلم - می‌باشد، بیان فرمایید.

در احادیث بیشمار دیگری از جمله دعای بعد از نماز ایام مبارک رمضان آمده است که: «اللهم اغن کل فقیر»، اگر فقر، مایه افتخار و مباحثات باشد، چگونه در دعای مذکور برای بر طرف شدن آن دعا شده است؟

ج - روایت «الفقر فخری» [۲۱۷] تفسیرهای متعدّد دارد: یکی فقر و حاجت تمام ماسوی الله و موجودات عالم امکان به خداوند متعال است که در این میان، فقر انسانها به واسطه آنکه لیاقت کسب فیض و انوار رحمت الهیه را بیشتر دارند، زیادتر است. یک دانه جوی کوچک به مقدار گنجایش خود به آب محتاج است و نمی‌توان گفت او به مقدار آبی که در نهر بزرگ و شطّ و دریا می‌گنجد نیاز دارد. همچنین نهر بزرگ، نسبت به شطّ و دریا. و در مثال دیگر، یک اطاق چهار در دو، به فرشی در همین طول و عرض نیاز دارد و به فرش شش در چهار نیاز ندارد؛ اما اطاق شش در چهار، به فرش شش در چهار نیاز دارد. خلاصه همه به این معنی فقیرند و آنکه فقرش بیشتر باشد افضل و اشرف است.

بنابراین حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم - فقر و حاجتش به خدا از همه بیشتر است و بدان علت بر همه فخر و فضیلت دارد. وجود او گنجایش و ظرفیت علوم و فیوضی را که هیچ مخلوقی ظرفیت استعداد آن را ندارد، داراست. او که خاتم الانبیا است به دینی مثل اسلام که اکمل و خاتم ادیان است و به کتابی مثل قرآن که معجزه خالده باقیه است، نیازمند است و انبیا دیگر این نیازمندی را نداشتند.

او بر تمام جامعه بشریت تا روز قیامت، نبوت دارد و آنچه را به آن احتیاج دارند باید از قوانین کافیه و تعالیم عالیّه داشته باشد. در واقع عائله او تا انتهای دنیا همه انبای بشرند؛ و شاید این معنا و نکته‌ای باشد که از آیه کریمه (ووجدک عائلاً فأغنی) [۲۱۸] استفاده می‌شود. آنکه ده نفر یا صد هزار، یا یک میلیون یا یک میلیارد عائله داشته باشد، به قدر آنها باید قوت و غذا تهیه کند؛ اما آنکه همه، عائله او هستند باید قوت همه را بدهد که خداوند متعال، همه نواحی فقر را برطرف کرده، زمینه‌های کسب ربط و اتصال او را با خودش از موهبت‌های خود پر کرده و آن حضرت را غنی ساخت.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۸۳

وقتی که فقر الی الله باشد، خداوند متعال - که فیاض علی الاطلاق است - عطا می‌فرماید. پس این جهت فقر، فخر است؛ فقر حضرت

خاتم الانبیاء - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - به خدا بر انبیای دیگر فخر است. فقر انبیا و اولیا نسبت به دیگران فخر است. فقر انسان که بیشتر و گسترده‌تر از فقر حیوان و نبات و جماد است، فخر است و مابه‌الامتياز او از حیوان، همین فقر است. بنابراین، هم «الفقر فخری»

تفسیر می‌شود و هم

«اللَّهُم اغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ» [۲۱۹]

معنی می‌شود که دعا برای این است که هر فقیری را به قدر رفع فقرش عطا فرماید.

البته در اینجا نکات بلند عرفانی مد نظر است که مجال بیان و شرح تفصیل آنها نیست؛ و خلاصه اینکه انسان ذاتاً به خداوند متعال محتاج و دائم‌الاحتیاج است و همواره بقای او و هر چه دارد و همه جهاتش، وابسته به امداد غیبی است. بنابراین احتیاج به خدا داشتن و فقر به او، فخر است؛ و از خدا طلب رفع حاجت و فقر کردن نیز، دعا و عرض حاجت و اظهار فقر و نیاز است. معنای دیگر که از فقر در این جملات، محتمل است، همان فقر عرفی و نداشتن ثروت و مال و منال دنیوی است که اگر این معنی محتمل باشد، مثل خبر

«الفقر فخری»

و همچنین

«اللَّهُم أَحْنِي مَسْكِينًا وَ أَمْتِنِي مَسْكِينًا وَ أَحْشِرْنِي فِي زَمْرَةِ الْمَسَاكِينِ» [۲۲۰]

و اخبار دیگر که در مدح فقرا رسیده، با مثل دعای

«اللَّهُم أَغْنِنِي مِنَ الْفَقْرِ» [۲۲۱]

یا

«أَغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ»

و مذمتهایی که از ثروتمندی و توانگری شده - که حتی یکی از اموری را که نسبت موت قلب است همنشینی با اغنیا شمرده‌اند - به ظاهر با هم توافق ندارند.

همانطور که اشاره کرده‌اید بسا موجب این توهم می‌شود که در این احادیث به تمکن و قدرت مالی و اقتصادی جامعه توجه نشده و بلکه ترغیب و تشویق به کم کاری و ترک تلاش و سعی و کوشش شده است. پس چه بهتر که کارگری که می‌تواند روزانه چهار ساعت و یا بیشتر کار کند، اگر نیاز مادی و معیشتی او به دو ساعت کار رفع می‌شود، به همان اکتفا کند؛ یا کشاورزی که می‌تواند چنان مهارت و سعی نماید که محصول بیشتر و فراوانتر به دست آورد، به همان مقدار رفع نیازش قانع شود که در خطرات معنوی و اخلاقی غنا و مال و منال، گرفتار و مبتلا نشود.

با اینکه معلوم است چنین برداشت و درکی از حیات و زندگی برای خود شخص هم بگوئیم خطر نداشته باشد، برای دیگران و برای تمام جامعه خطرات گوناگون اقتصادی دارد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۸۴

قناعت به این مفهوم، هم برای دنیا و هم برای آخرت مردم زیان‌بخش است. این یک فکر صوفیانه و به اصطلاح عارفانه است که از «شیخ شهاب الدین عمر سهروردی» (که غیر از سهروردی مقتول است) نقل شده که در کتاب «عوارف المعارف» با صراحت، مردم را به گدایی می‌خواند، با این توجیه که سالک الی الله برای اینکه از یاد خدا غافل نشود باید معاش خود را از طریق گدایی به دست آورد و به اصطلاح امروز زندگی انگلی داشته باشد.

بدیهی است این فرهنگ، فرهنگ و تعلیم و شریعت اسلام و دینی که می‌گوید:

«الكاد على عياله كالمجاهد في سبيل الله» [۲۲۲]

نیست؛ و فرهنگ تصوف و به اصطلاح عارفانه است.

بنابراین، حتماً از این احادیث و ادعیه، معانی عالی و جامعی در نظر است که با هیچ یک از این مصالح مهم اقتصادی و اجتماعی که حیات و عزت جوامع به آنها بستگی دارد نه فقط برخورد ندارد، بلکه در مسیر تأمین این مصالح است.

آنچه - علی العجالة - با عدم فرصت عرض می‌شود این است که: اولاً، در اسلام از بیکاری و فقر خودخواسته و سربار بودن بر دیگران و بی نقش و بی اثر بودن در جامعه بسیار نکوهش شده است؛ و اظهار فقر و حاجت به دیگران بدون ضرورت‌های عرفی و طمع به این و آن مذموم و عیب و خلاف عزت و کرامت معرفی شده است و از تکدی و در یوزگی و سؤال با توان کار و امکان رفع نیاز نهی شده است. انسان باید شرعاً و اخلاقاً در جامعه اثر داشته باشد و در برابر منافعی که از دیگران می‌برد به آنها منفعت مناسب برساند؛ و الا این هم خود یک نوع تضعیف است که شخص از افرادی که به آنها طرف معاشرت و معاشرت است استفاده کند و به آنها یا اصلاً فایده ندهد یا کمتر از توان خود فایده بدهد. و اگر بگوییم مستقیماً زیر مذمتی که در آیه کریمه (ویل للمطففین [۲۲۳]) از کسانی که کم می‌دهند و زیاد می‌گیرند نباشد از آن هم نباید خارجشان بشماریم.

بنابراین، مراد از این روایات و ادعیه مدح از فقر و حاجت خودخواسته - که در اثر بیکاری و تن پروری و بی توجهی و عدم احساس مسؤولیت اجتماعی و شرعی می‌باشد - نیست؛ و برای این صنف از فقرا باید از خداوند متعال، طلب هدایت و توفیق رفتن دنبال کار و عمل نمود.

در دیوان منسوب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام - است:

لنقل الصخر من قلل الجبال احب الی من من الرجال

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۸۵

يقول الناس لی فی الكسب عار فقلت النار فی ذل السؤال

هر که نان از عمل خویش خوردمنت از حاتم طایی نکشد

این معنای قناعت و معنای اعتماد به نفس و ذلت‌پذیری است.

اما فقرهای قهری که افرادی به طور ناخواسته به آن مبتلا می‌شوند که مثل بی‌نیازی لازمه این عالم طبیعت و ماده و مدت است؛ دو اصل از نوامیس مهم و امور اساسی نظام این عالم است که بدون آن هرگز بشر به این کمالات و مراحل ترقی و تمدن نمی‌رسید. فقر اشخاص به یکدیگر و به مواد این عالم، همه اموری است که اگر نبود حتی مظاهر عالم طبیعت نیز در معرض زوال و فنا قرار می‌گرفت.

اطلاع بیشتر از خواص کاینات این جهان همه بر اثر فقر فراهم شده است و اگر نبود، این عالم ناقص و ناتمام بود.

مسائل مهم در ارتباط با رزق و روزی و رغبت‌های اشخاص به شغل‌های گوناگون همه از اسرار و آیات عالم خلقت است.

بنابراین، این فقر هم لازمه حیات بشر و هر حیوان و جنبنده است که در عرف ما بیشتر مظهر آن فقر مالی و نداشتن یا کم داشتن وسایل معیشت - از خوراک و پوشاک و مسکن و ... است؛ و مسکین و فقیر بیشتر به این اشخاص اطلاق می‌شود.

این فقر و فقیر است که در برابر غنا و غنی قرار دارد و به این جهت، هر کدام قشری خاص از جامعه شمرده می‌شوند.

در این نگاه است که بسیار به فقرا توجه می‌شود و از لحاظ نفسانی و روانی و اینکه این فقر موجب طغیان و سرکشی بشر نشود و به تملق و ذلت وادار نگردد، راهنمایی‌های لازم شده است؛ و هم برای آنکه در جامعه او را از غنی کمتر نگیرند و محرومیت‌هایی بیش از آن چه اقتضای ذاتی فقر است برایش ایجاد نشود، به او توجه شده است.

اگر چه فقیر هم باید صابر و شکیبیا باشد و در برابر شداید مقاومت نماید، با این وجود، خطرات فقر کمتر از غنا و توانگری است؛ بالاخره حالت نیاز او به خدا بیشتر است؛ از خدا بیشتر حاجت می‌خواهد و اعتماد و توکل او به خدا است و خدا را نوعاً کمتر از غنی فراموش می‌کند. از این جهت است که این حال، محبوب بندگان خاص خدا است و شخص شخیص و شاخص حضرت خاتم الانبیا-صلی الله علیه و آله وسلم- از خدا این را می‌خواست

و «اللهم أحنی مسکیناً و أمتنی مسکیناً و احشرنی فی زمره»

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۸۶

المساکین» [۲۲۴]

را می‌خواند. و آن حضرت و پسر عم و برادرش، امیرالمؤمنین علیه السلام- به معاشرت و همنشینی با فقرا رغبت داشتند. وقتی اربابان ثروت و مغروران به مال و جاه و منال دنیا- که مجالست با فقرا را برای خود عیب و عار می‌شمردند- پیشنهاد کردند که رسول خدا-صلی الله علیه و آله وسلم- پذیرایی‌هایش را از مردم تقسیم کند که فقرا در مجلس اغنیا حضور پیدا نکنند، این آیه نازل شد: (واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه ولا تعد عيناك عنهم تريد زينة الحياة الدنيا ولا تطع من أغفلنا قلبه عن ذكرنا واتبع هواه وكان أمره فرطاً) [۲۲۵].

با این طبقه نشستن و به سراغ فقیر و بیمار و دل شکسته رفتن آن قدر برای هر شخص، فواید تربیتی و اخلاقی دارد که بیان آن، شرح مفصل لازم دارد. اسلام به این معنی توجه دارد که به فقیر- که به فقر خود ناخواسته گرفتار است- بی‌احترامی نشود و حق برادری اسلامی و انسانی او محفوظ باشد؛ و غنی را برای مالش تواضع و رعایت نمایند که «من تواضع لغنی طلبا لما عنده ذهب ثلثا دینه» [۲۲۶].

از سوی دیگر در غنا و توانگری و ثروتمندی خطراتی است که غنی باید بسیار تربیت شده و مسلط بر نفس خود باشد که بتواند خود را از آن خطرات حفظ کند؛ تا حدی که در احادیث است که فرمودند:

«استعیزوا بالله من سكرة الغنی فانه بعيدة الافاقه» [۲۲۷]

). شخص غنی باید مواظب باشد که گرفتار مستی مال و ثروت و غرور و فخر و مباهات به آن نگردد. البته این دسته از اغنیا نیز در فضیلت، کمتر از فقرا صابر و شاکر نیستند و ملاک در فضیلت هر دو، شخصیت ایمانی و روحی و اخلاقی است. با این ملاحظات، گاه شخص سالک، فقر را دوست می‌دارد و گاه هم برای رفع آن دعا می‌کند؛ زیرا از خطر آن که «كاد الفقر أن یكون كفراً» [۲۲۸]

( می‌ترسد و بیمناک است که مبدا نتواند در مقابل فشار امتحان و کلاس فقر مقاومت کند.

بنابراین، به طور مطلق، فقر نه مطلوب است و نه مبعوض غنا و ثروت نیز به طور مطلق نه محبوب است و نه مردود.

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۸۷

این برداشت‌های اخلاقی و تربیتی غیر از مسایل اقتصادی رسمی و عمل و کار و تلاش است. برداشت و درک مسلمانان نیز از این معانی و تعالیم، صحیح و مستقیم بوده است و اهداف و مقاصد، وجه این گونه اعمال و حسن و قبح آن را تعیین می‌نماید. در احادیث قریب به این مضمون هست که هر کس برای این که معیشت خود و عائله‌اش را تأمین نماید تلاش نماید و به آن وسعت دهد، خدا را با چهره‌ای مانند ماه شب چهارده ملاقات می‌کند.

حال اگر برای خود کفایی جامعه مسلمین و برای بی‌نیاز شدن مسلمانان از کفار و بیگانگان و نیز برای افزایش قوت و قدرت اسلام تلاش کند، خدا را با چه روی درخشان و تابناکی ملاقات خواهد نمود.

امثال حقیر را حق بیان و توصیف آن قدر و منزلت عظیم نیست.



بنابراین در روایات معتبر است که امیرالمؤمنین علیه السلام - از کدّ یمین و عرق جبین خودشان هزار بنده خریدند و در راه خدا آزاد کردند و چشمه‌ها و چاه‌های متعدّد را حفر نمودند؛ و بر فقرای مسلمانان صدقه و وقف قرار دادند. با این تعالیم، مسأله عمل جلو می‌رود نه قناعت، که همان رضایت به مقداری است که با کار و تلاش نصیب می‌شود و قطع طمع از دیگران می‌باشد. و روایاتی که در مدح فقر و سفارش از فقرا وارد است، با این معانی عالی منافات ندارد. البتّه حبّ دنیا و مال اندوزی و انفاق نکردن آن در راه خدا مذموم است تا آنجا که فرمودند:

«حب الدنيا رأس كل خطيئة» [۲۲۹].

در حدیث است که اگر کسی برای اینکه مال و ثروت بیاندوزد کار کند تا به واسطه آن بر دیگران فخر کند و بزرگی بفروشد و آن را وسیله تحقیر مردم قرار دهد خدا را در حالی ملاقات می‌کند که به او غضبناک است. این تعالیم، هر کدام به نقطه خاصی از ضعف فرد یا اجتماع نظر دارد و منظور، بر طرف کردن آن ضعف است. دین اسلام دینی کامل و جامع است؛ به همه جا نگریده، و همه جا را زیر نظر قرار داده است. فرد و اجتماع، روح و جسم، ظاهر و باطن، تربیت و مال و فقر و غنی، و همه استعدادات و توانایی‌های بشر و مصالح و مفاسد امور را در نظر داشته و در این رشته فقر و غنا، غنی‌ترین و یگانه مکتب انسان ساز است.

در این مسائل و نکات بسیاری که در آنها است باید بیشتر از اینها بررسی و دقّت نماییم و بیشتر، آنها را در عمل، نصب العین قرار دهیم تا انسان اسلامی و مسلمان حقیقی باشیم.

امید است خداوند متعال، همه ما را شکر گزار نعمت اسلام و احکام نورانی آن قرار دهد و روز به روز بر هدایت و تعهد و التزام ما به این دین حنیف بیفزاید. قال الله تعالی: (والذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبلنا وان الله لمع المحسنین [۲۳۰])

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۸۹

## فصل هشتم: دعا

### اشاره

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۹۱

### دعا

س- در ادعیه رسیده از معصومین - علیهم السلام - دیده می‌شود که بسیار، راز و نیاز و توبه و درخواست بخشش از گناه می‌شود. با توجه به این که امامان - علیهم السلام - معصوم هستند، چرا این قدر به درگاه خداوند ناله و توبه می‌نمایند؟ مگر - نعوذ بالله - مرتکب گناه شده‌اند؟

ج- در بعضی موارد ادعیه، استغفار و تضرّع آن بزرگواران نسبت به وظایف مقام خودشان است و چنین نیست که کاشف از انجام معصیت باشد.

در بعضی موارد هم چون آنها عالم به علوم الهیه و حجت خدا بر جمیع انسانها و معلّم و مربّی آنها هستند و درد و دوی مردم و عاقبت امور را می‌دانند به یک معنی از زبان مردم سخن می‌گویند و با این وسیله انسان‌ها را به موقعیت خطیر و موضع عظیمی که دارند و نوعاً به آن بی‌توجهند، آگاه می‌کنند؛ یعنی تعلیم می‌دهند که مثلاً به خاطر گناهی که مرتکب شده‌اید اینطور در درگاه

خدا ناله و استغفار کنید.

با این وجود در این مورد، جواب شافی و مفصّل در کتاب «نیایش در عرفات» بیان شده است که می‌توانید به آن کتاب مراجعه نمایید (والله العالم).

س- چه کنیم تا حالت راز و نیاز و دعا را در خود به وجود آوریم؟

ج- تفکر در عظمت آیات خدا و مطالعه سیره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم- و ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين- و کتب اخلاقی، مانند: «معراج السعاده» و شرح ادعیه و مواظبت بر ترک محرّمات و بلکه مکروهات و انجام واجبات و بلکه مستحبات و مداومت بر قرائت ادعیه مأثوره و تأمل در معانی آنها و شب زنده‌داری- همه- موجب شوق و رغبت بیشتر انسان به دعا و تقرب به حق تعالی خواهد شد.

دعا کننده باید خود را بشناسد و موضع خود را بداند که سراپا فقر و نیاز است و مالک سود و زیان و نفع و ضرری برای خود نیست و خدا را بشناسد که ذاتاً از همه

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۹۲

بی‌نیاز است و «قاضی الحاجات» و «کافی المهمات» است؛ و از او بخواهد که او را به خود نزدیک سازد و لذت مناجات و عبادت و دعا را به او بچشاند.

حضرت سیدالساّجدين عليه السلام- به خدا عرض می‌کرد:

«يا من حاز كل شيء ملكوتا وقهر كل شيء جبروتاً صل على محمد و آل محمد و اولج قلبي فرح الإقبال عليك و ألحقتني بميدان المطيعين لك».

ناگفته نماند که یکی از اموری که سبب توفیق می‌شود اطاعت و جلب رضایت پدر و مادر، و احترام و حق شناسی معلّم است.

س- آیا اذکار شب مبارکه قدر را می‌توان به فارسی گفت؟

ج- به فارسی گفتن اذکار، ثواب دارد؛ اما به قصد ورود گفته نشود.

س- در بعضی از ادعیه که از درگاه حق تعالی درخواست حور العین می‌شود؛ مثلاً- در تعقیبات نماز گفته می‌شود: «و زوجنی من الحور العین». در چنین مواردی، خانمها آن را با چه قصدی بخوانند؟ (آن جمله را نخوانند یا تعبداً بخوانند؟).

ج- زوج، معنایش قرین شیء و شخص است؛ اعم از آن که در جنسیت با او موافق باشد یا مخالف؛ اگرچه استعمال آن در حیوانات و اشیائی که نر و ماده دارند، به معنی قرین بودن او با جنس مخالف اکثر و متبادر است؛ اما در اشیائی که این تخالف جنسی در آنها نیست معنای قرین، از آن اراده می‌شود. بنابراین زن وقتی می‌گوید: «وزوجنی من الحور العین»، معنایش طلب قرین و عدیل از حور العین است.

به عبارت دیگر می‌توان گفت: معنای (زوجنا کها) [۲۳۱] یا (من کل شیء خلقنا زوجین [۲۳۲])، «قرناکها» یا «من کل شیء خلقنا قرینین» است که به مناسبت استعمال در موردی که نر و ماده دارند از آن مزاجت به مفهوم عرفی آن استفاده می‌شود.

از این جهت است که لفظ «نکاح» و «أنکحت» در عقد نکاح اصرح از «زواج» و «زوّجت» است.

گمان می‌رود به همین ملاحظه باشد که بزرگانی که در کتب ادعیه مثل این دعا را ذکر کرده‌اند، خواندن آن را مخصوص به مردها نشمده‌اند. با این وجود اگر بانوان

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۹۳

بخواهند به جای «زوجنی» کلمه مناسب دیگر مثل «اخدمنی» رجاءاً بگویند مانعی ندارد.

س- تکلیف زن در ادعیه ماه رجب مانند: «حرّم شیبتي علی النار» چیست؟

ج- در مورد این سؤال، چنانچه به عنوان تعیّد به دعای مذکوره آنها را بخواند امید است مشمول ثواب آنها گردد؛ و اگر رجاءاً دست را به موی سر بگیرد، امید ثواب وجود دارد.

س- نظرتان راجع به دعای «نادعلی» چیست؟ آیا معتبر است یا خیر؟

ج- آنچه فعلاً در نظر است این دو بیت را که بر حسب نقل خطاب به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است، «میدی»- از علمای اهل سنت- در «شرح دیوان»، حرف میم، و «علامه مجلسی»- رضی الله عنه- نیز از او در «بحار» در جلد ۲۰ نقل کرده است: بنابراین نمی توان اعتبار آنرا تأیید نمود؛ ولی احتمال صحّت آن نیز منتفی نیست. بر این اساس به قصد رجاء- نه به قصد ورود- خواندن و نقل آن مانعی ندارد.

س- در دعای ندبه کلمه «أین الحسن أین الحسین» یک مرتبه نوشته شده است؛ ولی نه بار تکرار می شود و در دعای کمیل کلمه «یارب» سه مرتبه نوشته شده است؛ ولی نه بار تکرار می شود؛ آیا این کار صحیح است؟

ج- اصل تکرار ذکر و دعا و آیات قرآن کریم حتّی در نماز هم اشکال ندارد و موجب ثواب و بسا توجه قلبی بیشتر می شود؛ مثلاً: اگر جمله «این الحسن و این الحسین» در دعای ندبه را برای استحضار کامل ذهن به فضایل و مقامات و مصایب آن بزرگواران و ندبه و گریه بیشتر بگوید، اشکال ندارد؛ ولی اگر به قصد ورود دعا به این نحو و تکرار، آن را بخواند، صحیح نیست.

س- آیا لعن و نفرین و اظهار عداوت با غاصبین حقّ حضرت امیر مؤمنان و فاطمه زهرا- علیهما السلام- علناً جایز است؟

ج- در صورتی که خلاف تقیه و سبب فتنه نشود، جایز است (والله العالم).

س- ادعیه و زیارات مفاتیح الجنان را می توان به قصد استحباب خواند؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۹۴

ج- اگر به قصد استحباب مطلق دعا و زیارت خوانده شود بی اشکال است و موجب اجر و ثواب می باشد (والله العالم).

س- آیا ادعیه و زیارات: ندبه، کمیل، توسّل، دعای امام حسین- علیه السلام- در عرفه، مناجات خمس عشر، زیارت جامعه کبیره، زیارت جامعه صغیره، امین الله و عاشورا، مستحب هستند؟

ج- بعضی ادعیه و زیارات مذکوره مثل «زیارت جامعه» و «زیارت عاشورا» و «زیارت امین الله» و «دعای ندبه» و «دعای عرفه» علاوه بر اعتبار، مشتمل مضامین عالیّه و معارف اسلامیّه است. استحباب مطلق همه آنها ثابت است و به ویژه بعضی از آنها نیز وارد و مستحب می باشند (والله العالم).

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۹۶

## فصل نهم: فلسفه احکام

### اشاره

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۹۸

### فلسفه احکام

س: آیا پرسش از فلسفه احکام جایز است؟

ج ۵- احکام و تعالیم شریعت مقدسه اسلام همه مبنی بر جلب مصالح یا دفع مفاسد و متضمّن فوائد و حکمتهای بسیار است. در

قرآن کریم و روایات شریفه، مصالح کلی این احکام و مصالح خاص بسیاری از آنها بیان شده است و حکمتها و فوائد بسیاری از این احکام را عقل انسان هم ادراک می‌کند.

با این وجود احاطه به حکمت تمام این احکام از واجبات و مستحبات و محرمات و مکروهات در رشته‌های امور عبادی، اجتماعی، اخلاقی، تربیتی، روحی، جسمی، روابط عائله، امور سیاسی، مالی، قضائی و ... مثل احاطه به تمام فوائد نعم عالم خلقت و تکوین برای انسان میسر نیست.

تعیین علت تشریح هر حکم از احکام بدون استناد به قرآن و حدیث و عقل قطعی صحیح نیست؛ با این وجود تفکر در فوائد این احکام و سؤال از حکمت‌های آنها- اگر به عنوان اعتراض نباشد- ممنوع نیست و موجب مزید معرفت می‌شود.

این جامعیت اسلام در احکام، از معجزات و اموری است که حتی بیگانگان از اهل فهم و اطلاع بر آن اعتراف دارند. راجع به این موضوع مطالب بسیار است که مجال شرح و بیان آن نیست؛ ولی شخص مؤمن باید تسلیم احکام خدا باشد؛ هر چند فائده یا فلسفه آن را نداند؛ زیرا اگر بخواهد عمل به احکام را مشروط به دانستن فلسفه احکام نماید، عمرش به آن وفا نمی‌نماید و از عمل باز می‌ماند. مانند بیماری که بخواهد نسخه طیب حاذق را بررسی کند و از خصوصیات و چگونگی و مقدار تأثیر آن و عکس‌العمل‌های گوناگون داروها مطلع شود.

بدیهی است چنین بیماری که باید بدون فوت وقت به دستور پزشک عمل نماید، بیماری، او را با این طرز برخورد با نسخه طیب، از پا درخواهد آورد. به هر حال سؤال از فلسفه احکام- چنان که بیان شد- با این آگاهی و توجه از کسانی که اهلیت جواب دارند، مفید است (والله العالم).

معارف دین، ج ۱، ص: ۱۹۹

س- آیه شریفه در قرآن مجید می‌فرماید: (إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا) و همچنین نامه ۵۲ نهج البلاغه دستورات امیرالمؤمنین- علیه الصلاة والسلام- به فرمانداران خودش برای برگزاری نماز در اوقات معینه به شرح ذیل است: «أما بعد فصلوا بالناس الظهر حين تفتى الشمس مثل مريض العنز و صلوا بهم العصر و الشمس بيضاء حية في عضو من النهار حين يسار فيها فرسخان و صلوا بهم المغرب حين يفطر الصائم و يدفع الحاج إلى منى و صلوا بهم العشاء حين يتوارى الشفق إلى ثلث الليل و صلوا بهم الغداة و الرجل يعرف وجه صاحبه و صلوا بهم صلاة أضعفهم و لا تكونوا فتانين» بنابراین چرا ما شیعیان نماز مغرب و عشا و ظهر و عصر را با هم برگزار می‌کنیم و مفاد آیه شریفه و دستور نهج البلاغه را عمل نمی‌نمائیم؟ خواهشمند است این موضوع را تشریحاً مرقوم فرمائید.

ج- اما آیه کریمه (إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا) [۲۳۳] دلالتی بر جواز و عدم جواز جمع و یا تفریق ندارد؛ و قول به جواز جمع، مثل قول به وجوب تفریق با توقيت صلاة منافات ندارد. علاوه بر آن که در احادیث (موقوتاً) تفسیر شده است به «مفروضاً ثابتاً».

اوامر صادره از مقام مقدس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام- که در نهج البلاغه نقل شده مشعر به جواز تفریق می‌باشد و به عنوان حکم و فرمان و ترتیب و تنظیم جماعات است و آن مسأله مطلب دیگری است. اگر هم برای بیان وظائف و تکلیف باشد بیشتر از این که ادای نماز جماعت در این اوقات افضل است، دلالت ندارد و متضمن حکم نماز فردی و جمع بین صلاتین منفرداً نمی‌باشد. اصل مسأله جواز جمع بین صلاتین در ظهرین و عشاءین خواه به نحو تقدیم باشد یا تأخیر مورد اتفاق امامیه و موافق با اطلاعات آیات کریمه قرآن مجید در مورد اوقات صلوات است و هم مطابق با سهولت و یسر شریعت سمحه سهله اسلامیه است. به علاوه، بر حسب اخبار معتبره صحیحیه نیز ثابت است و از طرق اهل سنت و در کتب صحاح آنها نیز روایت شده است و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم- بدون عذر جمع بین صلاتین فرموده‌اند که ظاهر در جماعت است.

بنابراین، بر حسب اصول مذهب و ادله صحیحہ کتاباً و سنّه و اجماعاً شبهه‌ای در جواز نیست؛ به شرحی که در کتب فقه مبسوطاً مذکور است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۰۰

آنچه را اهل سنّت به رغم دلیل بر وجوب تفریق گفته‌اند، مردود است. حتی بعضی از علمای محقق اهل سنّت صحت مذهب امامیه را تحقیق و تأیید کرده‌اند؛ بلکه جواز جمع بین صلاتین را - که مذهب امامیه است - در کتاب خاص به این مسأله، اثبات و قبول کرده‌اند، مانند: «حافظ عمّاری» در «إزالة الحظر عن جمع بين الصلاتين في الحضر» و «حامد بن حسن شاکر التمیمی» در «قره العین فی الجمع بین الصلاتین».

بلی، افضلیت تفریق از جمع فی الجمله بر حسب روایات ثابت است؛ ولی ثبوت آن به نحو اطلاق بر حسب ادله محلّ تأمل است؛ بلکه معلوم العدم است. قدر مسلم از افضلیت تفریق عند الإتیان بالنوافل او انتظار الجماعه و نحوهما می‌باشد، هر چند در حصول تفریق به اتیان نافله نیز محلّ تأمل است.

خلاصه آنچه از مجموع ادله استظهار می‌شود این است که ادای نماز در اوّل وقت و هر زمانی که اقرب به اوّل وقت باشد، اگر تأخیر به جهت نافله یا انتظار جماعت نباشد، افضل است و الاً تفریق و تأخیر افضل است؛ مثلاً اگر قاصد خواندن نافله یا منتظر جماعت نباشد، خواندن نماز عصر بعد از ظهر افضل است؛ ولی جمع بین صلاتین به نحو جمع، تأخیر بدون علت مرجوح است. پس خلاصه استظهار چنین می‌شود که تفریق بین صلاتین فی حدّ نفسه از جمع تأخیر مطلقاً افضل است و جمع بین صلاتین به جمع فی حدّ نفسه از تفریق افضل است (والله العالم).

س - خواهشمندم بفرمایید، چرا تقلید واجب است؟

ج - زیرا در هر موضوعی «جاهل» باید به «عالم» مراجعه نماید؛ مثلاً جاهل به طب باید به طیب رجوع کند و در همه فنون چنین است و این یک امر ارتکازی و فطری است (و الله العالم).

س - چرا باید مرجع تقلید مرد باشد؟ مگر نه اینکه زن و مرد از هیچ نظر (عقلانی) با هم تفاوت ندارند و در محدوده پارسایی هم مانند یکدیگرند؟

ج - اما اینکه نوشته‌اید: «زن و مرد از هیچ نظر (عقلانی) با هم تفاوت ندارند»،

اولاً، این اظهار و ادعا را کسی می‌تواند بنماید که زن و مرد و اساساً انسان را از تمام جهات و ابعاد مختلف شناخته باشد. تا آنجا که ما اطلاع داریم هزاران دانشمند و محقق که در طول تاریخ تا این زمان درباره انسان تحقیق و بررسی و کاوش کرده‌اند، اعتراف دارند، چنانکه شایسته است این موجود و جنس زن و مرد را نشناخته‌اند و هم چنان باید برای شناخت بیشتر این موجود کاوش و تحقیق ادامه یابد. چه بسا تا هر کجا

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۰۱

هم این کاوشها پیش برود و مجهولاتی معلوم شود باز مجهولات و نقاط ناشناخته‌ای همچنان مجهول مانده باشد؛ بلکه می‌توان گفت با شناخت بیشتر و کاوش زیادتر، کثرت این ابعاد ناشناخته بیشتر مکشوف می‌شود و با معلوم شدن هر مجهول، مجهولات بیشتری را در برابر خود می‌بیند. شاید یکی از معانی «من عرف نفسه فقد عرف ربه» همین باشد که شناخت انسان - چنانکه باید - میسر نیست و به پایان نمی‌رسد. وقتی انسان از معرفت خود عاجز و ناتوان باشد چگونه می‌تواند به حقیقت حق و خالق خود معرفت پیدا کند و همانطور که معرفت شخص به خودش اجمالی است و تفصیلی نیست به طریق اولی معرفت او به خدا هم اجمالی است.

ثانیاً، اگر چه در بین بانوان زنانی می‌باشند که در توان عقلی از نوع مردها و اکثریت آنان قوی‌تر و رشد فکری بیشتر دارند؛ ولی بر حسب نوع، زنان از مردان عاطفی‌تر و احساساتی‌تر و لطیف‌تر و رحم و مهرشان بیشتر است؛ هر چند همه دارای عقل می‌باشند و آیاتی که در قرآن مجید در آنها از صاحبان عقل و تفکر تمجید و توصیف شده- چنانکه شامل مردان است- شامل بانوان نیز هست و (اولی الألباب [۲۳۴] و (اولی النهی [۲۳۵] بر هر دو اطلاق شده است.

با این وجود مردان بر حسب نوع از زنان در تدبیر و سخت‌گیری و مدیریت و صلابت نفس، قوی‌ترند و کمتر از زنان تحت تأثیر عوامل جالب رأفت و رحم و گذشت قرار می‌گیرند؛ بنابراین مرد برای یک سلسله وظایف خاص بر حسب نوع مناسب‌تر است و زن هم برای یک سلسله وظایف دیگر. چنانکه بر حسب اندام و ساختمان جسمی هر کدام تکویناً یا تشریحاً مناسب و وظایف مناسب خود را دارند، بی‌آنکه هیچ یک از صلاحیتهائی که دارند در عالم تشریح یا تکوین محروم شده باشند.

بر این اساس اگر مرد را به وظایفی که بر روح سنگین و بالطبع نگرانی و تشویش خاطر و غصه دارد، تکلیف کرده باشند و زنان را از آن معاف کرده باشند، این محرومیت نیست؛ بلکه خلاصی از ناآرامی فکر و اضطراب است. اصلاً در عالم تکوین و تشریح محرومیت نیست؛ یعنی احدی از آنچه باید داشته باشد، محروم نشده است؛ هر چند ما بر همه این جهات آگاه نشویم.

با توجه به این نکات معلوم می‌شود که در هر جا بین این دو جنس تکویناً و تشریحاً تفاوتی باشد، اگر به غیر از آن مقرر شود، امور از طریق مستقیم و اعتدال خارج می‌گردد. این تعبیر تفاوت هم در این جا کوتاه است؛ چون تفاوت در شرایط متساوی

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۰۲

تفاوت حقیقی است و در اینجا تفاوت نیست و همان مثال (جهان چون خط و خال و چشم و ابرو است) که هیچیک از آنها با هم تفاوت و اختلاف ندارند و هر کدام همانکه هستند و باید باشند، هستند.

بر این اساس اسلام که اکمل و خاتم ادیان است زن را در مقام انسانیت و کسب کمالات در ردیف مرد قرار می‌دهد:

(ومن يعمل من الصالحات من ذکر أو انثی و هو مومن فاولئک یدخلون الجنة و لا یظلمون نقیراً) [۲۳۶] و (من عمل صالحاً من ذکر أو انثی و هو مومن فلنحییه حیاة طیبة ولنجزینهم اجرهم باحسن ماکانوا یعملون [۲۳۷] همانطور که به مردان تقرب به خدا و رستگاری و دخول به بهشت و حیات طیبه را در سایه ایمان و عمل صالح، وعده و نوید داده، به زنان نیز علی السواء با مردان همین بشارت را داده است. در فرهنگ اسلام هر کس از نیل به این مقامات و کسب کمالات معنوی محروم شود، محروم حقیقی است.

بر این اساس با توجه به کل نکات دقیقی که به آن اشاره شد در تعالیم اسلامی اگر در مواردی تکالیف خاصی به عهده زنان یا مردان گذاشته شده باشد، بر اساس وحی و شناخت واقعی خداوند متعال از این دو جنس است. چه بسا بسیاری از حکمتها و نکات آنها را ما درک نمی‌کنیم؛ امّا می‌دانیم و تسلیم حکم خدا هستیم که او است که ما را چنانکه باید می‌شناسد و مصلحت ما را می‌داند. اگر حتی در عبادات گاه تکلیف آنها در صورت با هم یکی نباشد، مسأله مربوط به مصلحت این دو جنس است.

مثلاً اگر برای مرد در حج (استلام حجر) دست کشیدن به حجرا لاسود و بوسیدن آن یا بلند گفتن تلبیة یا هروله بین «صفا» و «مروه» مستحب باشد و برای زن مستحب نباشد، این مسأله مربوط به این نیست که زن کمتر مورد عنایت قرار گرفته است. این مسأله جهت حفظ حشمت و احترام و مقام زن است که بر استلام حجر و جهر به تلبیة و غیره رجحان دارد. در نماز نیز از این تکالیف وجود دارد. در احکام ارث، در احکام قضا، در شهادت، در جهاد و دفاع، همه جا احکام بر اساس حکمت‌های الهی و مصالح اجتماعی و حفظ شؤون و شخصیت زن و نظام کل جامعه است.

اصل همان است که در دو آیه قبل به آن اشاره شد و در آیات دیگر مثل: (إن المسلمین والمسلمات و المؤمنین و المؤمنات والقانتین و القانتات ... أعد الله لهم مغفرةً وأجرًا عظیمًا) [۲۳۸] بیان شده است که فقط ایمان و عمل صالح برای زن و مرد وسیله

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۰۳

کسب کمال حقیقی و نیل به غرض غائی و فائده نهائی از خلقت زن و مرد است؛ همه چیز و همه احکام فرع این اصل است و اگر کسی در اینجا محروم شده باشد، محروم است.

این طرز تفکر اسلامی و فرهنگ ما مسلمین است؛ بر خلاف بسیاری از دیگران و فکر غالب زمان ما که متأسفانه بسیاری از زنان و مردان مسلمان نیز به آن مبتلا شده‌اند. بر اساس این فکر کلّ محرومیت‌ها از لحاظ مادّیات و مناصب و مقامات ظاهری ملاحظه می‌شود؛ مثلاً «کلینتون» محروم نیست؛ چون با انواع تقلّب و شیطنت‌ها، رئیس جمهور شده و دیگران محرومند؛ چون به این پست نرسیده‌اند؛ اما از نظر اسلام آنکه صاحب منصبی می‌شود- هر چند به حق باشد- مسؤول و مکلف شده است و بار بسیار سنگینی را به دوش گرفته است. غرض اینکه باید دید اسلامی ما وسیع باشد که بتوانیم احکام اسلام را- چنانکه هست- تعبیر و تفسیر کنیم و در برابر آن- چه مرد و چه زن- خاضع و تسلیم باشیم.

راجع به مرجعیت هم نظر مشهور بر همین ملاحظات موجه می‌شود و افتا و فتوا از سنگین‌ترین و خطرناکترین امور است؛ بنابراین بعضی از بزرگان تا می‌توانستند و تکلیف عینی آنها نمی‌شد از فتوا دادن احتراز می‌کردند.

به هر دلیل و از هر نظری که شرط مرجعیت ذکورت باشد مرحوم فقیه محقق مرجع عالی‌مقام آیت الله خوئی رحمه الله علیه- به شرحی که در یکی از تقریرات دروس ایشان است- ادله‌ای را که برای اشتراط ذکورت در مرجع تقلید مطرح است، مورد بررسی و بحث قرار داده و به این نتیجه می‌رسند که نظر اشتراط از تعالیم اسلام و آنچه مقصود از کمال زن و مرد و نظام اجتماع و جهات راجع به سعادت هر دو جنس است استفاده می‌شود، مسأله‌ای است که مرکز قطعی اذهان متشرّعه و اهل شرع است که البته در عین حال به مفهوم صحیح، نه هیچ حقّ مالی و سود به جنس مرد اعطا شده و نه زن حقّ مالی و انتفاعی محروم شده است و مسأله مسأله، تکلیف و مسؤولیت است که مثل جهاد بر مرد واجب است و زن به آن مکلف نیست...» [۲۳۹]

با این دید اسلامی برای زن محرومیتی نیست؛ بلی، اگر خدای ناخواسته آن را وسیله نیل به دنیا و جاه بدانیم و نیل به دنیا را غرض از این حیات دانسته باشیم، زن محروم شده و باید هر کس به هر وسیله‌ای که می‌شود- ولو صلاحیت نداشته باشد- در پی کسب این منصب و مناصب دیگر باشد؛ ولی گفته شد که این فرهنگ اسلام و ارزش

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۰۴

اسلامی نیست؛ این درست ضدّ مکتب اسلام و ارزشهای اسلامی است. (وما هذه الحیاة الدنيا إلا لهو و لعب و إن الدار الآخرة لهی الحیوان لو كانوا یعلمون). [۲۴۰]

بیشتر مسائلی که در مورد بانوان و شرکت آنها در بعضی از کارهای مردان و گرایش‌های دیگر است، همه به واسطه عدول از این فرهنگ

(دار الآخرة لهی الحیوان)

به فرهنگ دنیای لهو و لعب است که اگر ملاحظه کنید، مظاهر این فرهنگ شیطانی بسیار است.

ما باید- مرد و زن- دقیقاً در روشنائی هدایت قرآن مجید و احادیث شریفه این مظاهر را از یکدیگر جدا کرده و ربط هر یک از مظاهر را به این دو فرهنگ و دو بینش و بصیرت بشناسیم. در فرهنگ و تربیت اسلام عهده‌داری مشاغل و مناصب عمومی- اگر واجب عینی نباشد و نظر به ملاحظات معنوی نباشد- مورد استقبال شخص مؤمن قرار نمی‌گیرد و کسی صرفاً برای نیل به مقام و منصب خود را کاندیدا و نامزد نمی‌کند تا چه رسد به اینکه برای آن تلاش و فریبکاری تبلیغات نماید و به تطمیع و غیره متوسّل گردد. همان فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام- که به «ابن عباس» فرمود: نزد من امارت و حکومت کردن بر مردم به قدر این کفش پاره بها ندارد

«إلا أن اقیم حقاً أو أذفع باطلا». [۲۴۱]

مسئولیت اقامه حق و برقرار کردن عدل و دفع باطل و ظلم موجب می‌شود که شخصی مثل امیرالمؤمنین علیه السلام - تن به قبول این پست و منصب بدهد. این تکلیف است، این نحله و عطیه و جایزه نیست که کسی بگوید مثل حضرت فاطمه زهرا - سیده نساء العالمین - از آن محروم شده و به شوهرش عطا شده است.

بعکس هر چه شما در جوامع غربی بروید و بررسی کنید به این حساب محرومیت‌ها است، وقتی زندگی مترفانه کاخ سفید و حالات مرد اول کشور مثل آمریکا با بانوی اول آن‌ها را ببینید که بیان وضع و حال آنها با عفت قلم سازگار نیست، با آن سنت‌ها و فرهنگ‌ها زن اگر وزیر یا وکیل یا قاضی و ... نباشد، محروم است؛ چنانکه مرد هم وقتی به آن نرسید، محروم شده است. اما این فرهنگ منحط و مبتذل کجا و فرهنگ اسلام کجا، خلاصه باید در بررسی همه مسائل، این دو فرهنگ با هم اشتباه نشود، فرهنگ اسلامی را از دید غربی‌ها مطالعه نکنیم و ضمناً هم فراموش نکنیم که ما مسلمانیم و به اسلام و احکام اسلام ایمان داریم. معارف دین، ج ۱، ص: ۲۰۵

س ۱- آیا اشتراط «ذکوریه» در تصدی مناصبی که به نحوی ولایت و حکومت بر عامه مردم دارد، به معنی محروم نمودن زن‌ها و بی‌توجهی به ارزش‌های انسانی نیست؟

۲- اصولاً چه مقام و منصبی از مصادیق «ولایت» است؟

۳- از نظر فقهی، چه دلیلی بر عدم تصدی زنان در امور مربوط به ولایت، داریم؟

ج- از این جهت که معنا و مفهوم این شرط محرومیت و سلب و عدم توجه به ارزشهای انسانی زن و اثبات امتیاز و حق انتفاع و استفاده و اکتساب و برخوردارری بیشتر برای مرد است یا اینکه معنی و مفهومش معاف بودن زن از یک سلسله از تکالیف و مسئولیتهای خطرناک، و تکلیف مرد و تحمیل بر اوست، و بالاخره نتیجه، راحت زن و زحمت مرد است، از دو دیدگاه قابل بررسی است:

از دید یک فرد غربی این شرط، موجب محرومیت زن از امتیازات حکومت است؛ چون غربی با دید مادی و امتیازات مادی این مقام را بررسی می‌نماید. او که کاخ‌ها، تشریفات و آن مراسم کذائی کاخ «الیزه» و کاخ «سفید» و دربارهای جباره و امپراطوران و آن همه استکبار و استبداد و استعباد را می‌بیند، می‌گوید: چرا زن باید از این تجملات و تشریفات و تنعمات محروم باشد؟ چرا این همه برخوردارری‌ها از آن مرد است و اینهمه ناز و نعمت به او اختصاص داشته باشد؟ این پرسش بجاست و اگر بنا باشد کسی حق داشتن این استکبارها و این تجملات و مراسم را داشته باشد (که در اسلام احدی این حق را ندارد) چرا مرد بر زن اولویت داشته باشد و چرا زن این حق را نداشته باشد؟

اما از نظر اسلام و مکتبی که می‌خواهد به جای کاخ «تیسفون» و یا دربار قیصر روم، مدینه محمد و کوفه علی و آن روش متواضعانه و بی‌تجلیل را بسازد و فرمانروایان و همه را با منطق (تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض و لافساداً و العاقبة للمتقين [۲۴۲]) رهبری نماید، نزدیک شدن به این مقام نزدیک شدن به خطر و موقفی بین بهشت و جهنم است که جز او حدی و افرادی که کمال و ثوق به نفس خود را دارند، خود را برای آن نامزد نمی‌نمایند و اگر کسی را از آن به هر علت معاف کنند یا به او تکلیف نمایند، هرگز احساس محرومیت نمی‌کند.

قبول این مناصب و مقامات مربوط به امور عامه قبول مسئولیت و تعهد اموری است که آنانکه اهلیت آن را دارند سنگینی آن را احساس می‌نمایند و فقط چون شرعاً بر آنها واجب می‌شود، قبول می‌کنند و بر خدا توکل می‌نمایند. هیچ مسلمان آگاهی بدون اینکه خود را مکلف و صالح بداند، خود را نامزد آن نخواهد نمود.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۰۶

بنابراین در اینجا مسأله تفاوت زن و مرد مطرح نیست؛ اشتباه از عدم تمیز بین حکم و حق و تکلیف و اختصاص ناشی شده است. از



بینش الهی و از دیدگاه یک بانوی مسلمان و آگاه در اینگونه احکام مانند عدم وجوب نماز جمعه بر زن و سقوط جهاد از او، زن محروم نیست؛ بلکه مکلف نیست یا مورد عنایت خاص است و صیانت و حشمت و حفظ ارزشهای والای او مورد نظر است. البته حکمتهای دیگری نیز این حکم را شامل می‌شود: مانند اینکه تصدّی ولایت و حکومت نیازمند به صلابت و انعطاف ناپذیری خاص و بلکه در مواردی نیازمند به خشونت است که در بانوان چنان نیست و این عین کمال آنها است. در آنان زمینه‌های انعطاف و رقت و لطف و تأثیر در برابر مناظر رقت‌انگیز زیاده‌تر و قوی‌تر است که زن مظهر عاطفه و احساسات است و مرد برای قاطعیت و تصمیم.

۲- از این جهت که ولایت چگونه و چه مناصبی است، باید دانست که حدّ اقل و قدر متیقن مناصبی که ولایت بر آنها اطلاق می‌شود و در تصدّی آن، «ذکوریت» شرط است، مناصبی است مانند: ریاست جمهوری، نخست وزیری، وزارت، نمایندگی مجلس و به طور عام مشارکت شوراهای عامه، استانداری، فرمانداری، بخشداری، کدخدائی روستا و فرماندهی نیروهای ارتشی و نظامی در همه سطوح آن.

بدیهی است در موارد شک در بعضی مصادیق نسبت به کسی که می‌خواهد ولایت بدهد و نسبت به اعمال کسی که صحت ولایتش مورد شک است، اصل عدم تأثیر و عدم نفوذ جاری خواهد بود. نسبت به دیگران نیز از جهت وجوب اطاعت از او و ترتیب اثر دادن بر تصرفات او، اصل عدم وجوب اطاعت و عدم ترتیب اثر است.

توضیحاً، قضاوت در این بحث مورد نظر نیست که آن خود باب جداگانه‌ای است و ادله جداگانه دارد.

۳- از نظر ادله شرعی که مهمترین جهت بحث است، در این جهت گفته می‌شود: اگر تأثیر به تلقینات غربی و ارتباط با نظامهای غربی و آشنایی و تقلید کورکورانه از مکتبهای دیگر و فاصله نیم قرن فرهنگ و نظام ما از اسلام نبود، این مطلب به هیچ وجه معرض تردید قرار نمی‌گرفت و سیره پیغمبر - ص ل ی الله علیه و آله و سلم - و امیرالمؤمنین علیه السلام - بلکه التزام خلفای جور به آن با عدم استنکار ائمه علیهم السلام - و ارتکاز مسلمین متبع بود.

چه دلیلی از این بهتر و قوی‌تر که با وجود شخصیت‌های والایی از زنان در عصر رسالت و امامت مانند حضرت زهرا - علیها السلام - و حضرت زینب علیها السلام - که دارای تمام صلاحیت‌ها بودند و بر تمام مردان و زنان خود غیر از پیغمبر و امام

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۰۷

برتری داشتند و حتی حضرت زهرا - علیها السلام - دارای مقام ولایت باطنیه بودند، پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلم - آنان را به مداخله ظاهری در امور عامه و تصدّی رسمی این ولایتها مأمور نفرمود؛ اگر این یک امر شرعی بود پیغمبری که تمام سنتهای باطل دوران جاهلیت را شکست و موضع عالی و انسانی بانوان و حقوق و ارزشهای آنها را به دنیا اعلام کرد و آنها را از ظلمت به نور و از اسارت به آزادی رساند، آن را عملی می‌فرمود و اصولاً با وجود فرد اصلح احاله و ارجاع این امور به غیر اصلح جایز نیست. با وضوحی که این مطلب دارد و علاوه بر این چون استقصای ادله دیگر و شرح و بیان آن محتاج به تألیف یک کتاب است، بدون شرح و ورود در مباحث طویل الذیل فقهی به بعضی از آنها اشاره می‌نماییم:

۱- از آیاتی مثل آیه (و قرن فی بیوتکن [۲۴۳]) و آیه (و إذا سئلتهمون متاعاً فاسئلوهمن من وراء حجاب [۲۴۴]) و آیات سوره نور و احزاب و روایاتی که دلالت بر عدم وجوب جمعه و عدم استحباب جماعت - ولو بنحو اینکه از فردی و در خانه ثوابش کمتر باشد - بر زنان و عدم جواز تصدّی قضا و روایات کثیره در ابواب و آداب مختلف فقه و اخلاق، به اولویت عدم جواز حکومت و ولایت زن ثابت می‌شود؛ نمی‌توان گفت شریعتی که این نظامات را برای بانوان مقرر کرده، تصدّی حکومت را برای آنها تجویز نموده یا شرکت آنها در مجالس مشاوره و در امور عامه و تبادل نظر، بحث و مجادله با بیگانگان را مجاز فرموده و نقض اغراض اصلاحی و اجتماعی خود را نموده است.

۲- آیات خاصه مثل (الرجال قوامون على النساء بما فضل الله بعضهم على بعض [۲۴۵] و مثل (وللرجال عليهن درجة) [۲۴۶] که آیه اولی بر این مطلب دلالت دارد که امور عامه و حکومت با رجال است و آیه دوم نیز قدر متیقنش ولایت مردها بر امور است و قابل تقیید به امور خانواده و مسائل منزل و عائله نیست و مخصوصاً آیه اولی به مناسبت تعلیلی که دارد (بما فضل الله بعضهم على بعض صراحت بر این مطلب دارد.

۳- روایاتی که اگر چه بعضی از آنها از نظر سند ضعیف باشند با توجه به عمل اصحاب به آنها ضعفشان منجر به عمل اصحاب است، علاوه بر اینکه بر حسب قاعده (الأخبار يقوى بعضها بعضاً) نیز اعتبار آنها تأیید می‌شود و همانطور که در سائر معارف دین، ج ۱، ص: ۲۰۸

موارد در فقه اینگونه اخبار مورد عمل و استناد است، در اینجا نیز مورد استناد، و معتبر است.

از جمله روایتی است که در کتب اهل سنت و صحاح و مسانید آنها مثل «صحيح بخارى»، «سنن نسائي»، «مسند احمد» و در کتب حدیث شیعه مثل «تحف العقول» و «بحار» روایت شده و در کتب فقهیه به آن استناد می‌شود. این حدیث به اسناد متعدّد و متون مختلف و مضمون واحد روایت شده است که یکی از متون آن این است: «لن يفلح قوم ولّتهم امرأة» [۲۴۷] و متن دیگر این است: «لن يفلح قوم ولوا امرهم امرأة» [۲۴۸]

بدیهی است این حدیث با شواهد و مؤیداتی که در احادیث دیگر دارد و با اینکه فقها آن را پذیرفته و بدان استناد کرده‌اند و با موافقت آن با شهرت و بلکه اجماع، دلیلی محکم و غیر قابل ردّ است و اگر فرضاً هم مأخذ آن کتب حدیث عامه باشد، مضر نیست و معتبر است.

علاوه بر اینکه مرحوم استاد فقیه شیعه و امت آیت الله العظمی بروجردی - اعلی الله مقامه - در این مورد تحقیقی داشته‌اند که خلاصه آن این است که در اخبار و احادیث مأثوره از ائمه معصومین علیهم السلام - غالباً نظر به روایات اهل سنت است که آنچه موضوع و غیر معتبر است، ردّ شود و حکم خدا بیان شود و آنچه را آنان عام یا مطلق یا مجمل شمرده‌اند در حالی که مقیّد یا مخصّص یا معینی داشته است، آن را بیان فرمایند و خلاصه، احکام و مقاصد شرع را - چنانکه هست - در اختیار مردم بگذارند؛ اما در مواردی که حرفی نبوده و استفاده آنها از حدیث کامل بوده و اصل حدیث نیز معتبر بوده است، به همان حال خود گذارده‌اند.

بر این تحقیق از جمله باید همین حدیث را مثال آورد که اگر چه با مأخذش هم کتب اهل سنت و محدّثین آنها باشند بر این اساس آن هم در چنین مسأله مهم اعتبار آن عقلایی و ثابت است.

از جمله این احادیث، حدیث امیرالمؤمنین علی علیه السلام - در نهج البلاغه است که می‌فرماید:

«ولا تملك امرأة ما جاوز نفسها» [۲۴۹]

و حدیث:

«إذ كانت امرأكم خياركم الخ»

است که «ترمذی» آن را در کتاب «فتن» تخریج کرده است.

از جمله نامه امیرالمؤمنین علیه السلام - به عایشه است؛ بنابر آنچه از «جمهره رسائل العرب» جلد اول، ص ۳۷۸، نقل شده است:

«فانك خرجت عاصیه لله و لرسوله تطلبين أمراً كان عنك موضوعاً ما بال النساء و الحرب و الإصلاح بین الناس».

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۰۹

از جمله نامه «ام سلمه» نیز به عایشه است که در ضمن آن نوشت:

«إن عمود الدين لا يثاب بالنساء إن مال ولا يرأب بهن إن صدع حماديات النساء غص الأطراف و حفص الاصوات و خفر الأعراض

الخ» [۲۵۰]

( که از این گونه گفتارهای صحابه و صحابیات اجمالاً استفاده می‌شود که مسأله مورد اتفاق و موافق با ارتکاز همه بوده است. از اینگونه احادیث و سخنان در احادیث شیعه و سنی و احادیث صحابه و صحابیات و تابعین و تابعینات فراوان می‌توان به دست آورد و این روایت نیز شایان دقت و توجه است:

«النساء عورة فاستروا أعینهن بالسکوت و عورتهن بالبیوت» [۲۵۱]

( مطلب قابل توجه دیگر این است که مناسبت حکم و موضوع و اینکه اذن در شیء، اذن به لوازم آن نیز هست، این شرط را تأیید می‌نماید؛ چون صاحبان ولایت مثل رئیس جمهور و نخست وزیر، استاندار، نماینده مجلس و غیره باید در مراسمی شرکت کنند که بانوان متعهد و ملترم به آداب اسلامی نمی‌توانند شرکت نمایند یا حداقل خلاف موضع عفت و حشمتی است که اسلام برای زن در نظر گرفته است.

آخرین سخن ما در اینجا این است که همگان- چه زن مسلمان و چه مرد مسلمان- باید احکام خدا را بپذیرند و در برابر حکم خدا تسلیم باشند، و ابراهیم گونه و اسماعیل وار که به حکم خدا گردن نهادند و ابراهیم برای ذبح فرزند عزیز و اسماعیل برای قربان شدن خود به دست پدر تسلیم شدند. (فلما اسلما و تله للجبین. [۲۵۲])

س- هیچ چیز و هیچ کس از خداوند متعال پنهان و مستور نمی‌شود و با پوشش و بی‌پوشش بودن در برابر خداوند و آگاهی و بینش او یکسان و علی السواء است. پس چرا زن در حال نماز در مکان خلوت و دور از نظر اجنبی باید بدن خود را بپوشاند؟ ج- «حسن السؤال نصف التعلم». این پرسش با این بیان از وجوب پوشاندن عورت بر مرد در حال نماز در مکان خلوت نیز قابل طرح است و اختصاص به پوشش شرعی زن در حال نماز ندارد. چه از پوشش واجب مرد در حال نماز سؤال شود یا از پوشش زن، هر دو سؤال یک جواب دارد. اگر بخواهیم پرسش را اختصاص به زن بدهیم، باید به این نحو پرسش کنیم: چرا زن باید بدن خود را علاوه بر عورتین حتی در جای خلوت در حال نماز بپوشاند و بر مرد واجب نیست؟ بنابراین دو سؤال پیش می‌آید و مناسب این است که به ترتیب پاسخ به هر دو سؤال را بررسی نمائیم.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۱۰

اما این که چرا با این که با پوشش و بی‌پوشش از نظر علم خدا فرق ندارد، پوشاندن عورت در مکان خلوت در حال نماز واجب است، اگر دلیل فقهی آن را می‌خواهید دلیل آن احادیث معتبره و دستور و سنت قولیه و فعلیه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم- و ائمه طاهرين عليهم السلام- و اجماع قولی و عملی مسلمانان از عصر اول تا حال است. بدیهی است چنین حکم معروف و مورد اتفاق بدون این که از صاحب شریعت مطهره رسیده باشد، نخواهد بود. با این وجود برای مزید بصیرت هم در مورد این سؤال و هم سؤال دوم به کتب و جوامع حدیث و فقه مراجعه فرمایید.

اگر غرض از سؤال، پرسش از حکمت این حکم است، چنانکه ظاهر سؤال هم همین است، در جواب عرض می‌کنیم: عبادت و پرستش خدا به معنی اعم- که طاعت امر خدا و نظامات الهی در جمیع شؤون مادی و معنوی و سیاسی و اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی و ترک و طرد اطاعت از طواغیت و احکام غیر خدا و نظامات غیر الهی و معبود نگرفتن غیر خدا باشد- عالی ترین و راقی ترین حالات بشر و برترین جایگاهی است که در آن افراد و جماعات در اوج مقام بلند انسانیت و آزادی و برابری قرار گرفته و از هر استثمار و استعباد و نظام و حکومت غیر خدا آزاد می‌شوند.

روح و لب و مغز و حقیقت دعوت انبیا و فرستادگان خدا و خلاصه آن همین است که در قرآن مجید می‌فرماید: (ولقد أرسلنا فی کل امة رسولا أن عبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت. [۲۵۳]) چنانکه می‌فرمایند:

«من أصغی إلی و اعظ فقد عبده» [۲۵۴]:

هر کس سخن واعظی را بشنود او را پرستش کرده است.

اگر واعظ از خداوند سخن بگوید و به سوی خدا دعوت کند، شنونده خدا را پرستش کرده است و اگر از شیطان و سخن شیطان و اتباع شیطان و حزب شیطان بگوید، شنونده آنها را پرستش کرده است. هر کس هم به هر نظامی عمل کند و مؤمن گردد و با زبان یا کار، قبول و تأیید خود را از آن نظام اعلام کند صاحب آن نظام را پرستش کرده است، اگر نظام، نظام خدائی باشد، خدا را پرستش کرده است و اگر نظام غیر خدائی باشد، غیر خدا را پرستیده است.

این بحث در عبادت به معنی اعم بسیار مفید، و درک آن لازم و نجات بخش است و شعب آن تمام نواحی زندگی انسان‌ها را فرا می‌گیرد که در این پاسخ مختصر، محلّ بررسی آن نیست. اجمالاً باید تمام اطاعتها و فرمانبری‌ها برای خدا باشد که: (وما امرنا معارف دین، ج ۱، ص: ۲۱۱)

إلّا ليعبدوا الله مخلصين له الدين ولو كره المشركون [۲۵۵] اگر چه مشرکان و آنان که می‌خواهند مردم را فرمانبر خود کنند و فرمانروایی کنند، کراهت داشته باشند.

معنی اخصّ عبادت و به عبارت دیگر معنی خصوصی آن نظامات شرعی و برنامه‌هایی است که در برابر نظامات مالی و سیاسی و اجتماعی قرار دارد؛ هر چند آن نظامات نیز در نظامات مالی و سیاسی و اجتماعی درج است و همه احکام به هم مربوط می‌باشند؛ به بیان دیگران نظاماتی است که در آن قصد قربت و نیت اطاعت و فرمانبری از خدا و داعی الهی اعتبار دارد، مانند: نماز و روزه و حجّ و حتی زکاء. در جاهلیت این نوع عبادت علاوه بر شرک و بت‌پرستی آلوده به جنبه‌های حیوانی و لهو و لعب بود. چنانکه در قرآن مجید می‌فرماید:

(وما كان صلاتهم عندالبیت إلّا مكاء و تصدیة) [۲۵۶]

عبادت و نماز و پرستش آنها مشتمل بر لهویات، بلکه فقط صفیر و دست زدن بود. چنانکه، هم اکنون و در بعضی طرق متصوّفه این برنامه‌های لهوآمیز و طرب‌انگیز و حرکاتی که از شرع نرسیده است، وجود دارد. حتی در جاهلیت در هنگام طواف نیز سرورهای که از «حمس» یعنی «قریش» و «کنانه» و «خزاعه» و کسانی که به آنها ملحق بودند نبود و از «احمسی» جامه عاریه یا اجاره‌ای نگرفته بود، برهنه طواف می‌کرد و داستان زنی که برهنه طواف کرد و گفت:

اليوم يبدو بعضه او كله و ما بدا منه فلا احله مشهور است.

انقلاب اسلام وضع عبادت و پرستش را زیر چتر توحیدی هدایت و ارشاد خود گرفت و در رشته‌های مختلف اصلی و فرعی عبادات با شرکها و گمراهی‌ها به شدت مبارزه کرد و به اوضاع مستهجن و قبیح و وحشیانه عصر جاهلیت پایان داد.

همچنین اسلام با تأکید، توقیفی بودن برنامه عبادات را اعلام کرد؛ دخالت افراد و اشخاص را در تعیین برنامه‌های عبادی، ممنوع ساخت و برنامه‌هایی مشحون از توحید و تقدیس الهی، و پاک و منزّه از تجسّم و تشبیه به مردم عرضه کرد؛ عبادات را مظهر تعبّد و تسلیم که روح و حقیقت اسلام و از مهمترین حکمت‌های عبادات است، قرارداد؛ افرادی پرورش داد که اقبالشان به اطاعت و عبادت در آن مواردی که حکمتها مخفی تر است کمتر از مواردی که حکمتها آشکار است، نباشد و ابراهیم‌سان و اسماعیلوار فرمان برند و از حکمت و فلسفه نپرسند، و غرض و فائده را نجویند تا خدا در قرآن، اسلام آنها را به خلق جهان چنین اعلام فرماید:

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۱۲

(یا بنی اّنی اّری فی المنام اّنی اّذبحک فانظر ماذا تری قال یا اّبت اّفعل ما تؤمر ستجدنی اّنشاء الله من الصّابرين فلّما أسلماوتله للجبین [۲۵۷])

بنده آن باشد که بند خویش نیست جز رضای خواهش در پیش نیست  
گر ببرد خواهج او را پا و دست‌دست دیگر آورد کاین نیز هست

نه ز خدمت مزد خواهد نه عوض نه سبب جوید ز امرش نه غرض

پس از این مقدمه، می‌گوئیم: نماز ظاهرترین و کاملترین مصداق عبادت و معارج پرستندگان خدا و وسیله قرب پرهیزکاران است و تمام آداب مناسب شأن و قدس مقام آن باید مراعات گردد.

حکمت پوشانیدن عورت در این حال شریف و مقدّس، پنهان کردن مستور نمودن از خدا نیست؛ زیرا چیزی از علم خدا مستور و پنهان نمی‌شود؛ بلکه یکی از حکمت‌های آن مناسبتی است که عرفاً و در ظاهر حال بین حضور خدا رفتن (نماز) و پوشانیدن عورت وجود دارد که بر حسب عرف بدون ستر عورت خلاف ادب و استهزا و توهین شمرده می‌شود و اگر این پوشش نباشد، نماز بی‌احترام و سبک می‌گردد. چنانکه قدس و عظمت نماز مقتضی است که بدن و لباس و محلّ سجده پاک باشد و لباس و مکان نمازگزار غصبی نباشد و با طهارت از حدث و ستر عورتین انجام شود و خلاصه در تمام این جهات طهارت و پاکی معنوی و ظاهری ملاحظه شود.

حکمت دیگر این است که این آداب از جنبه روانی و به جهت حصول حضور قلب مؤثر است و رعایت این برنامه‌ها شخص را از غیاب به حضور می‌رساند و پرده‌ها و حجاب‌هایی را که میان بنده و خدا ایجاد شده است کنار می‌زند.

حکمت دیگر این است که حیا و شرم و آزر که غریزه انسان است و در اسلام آن همه به آن توصیه شده، پوشش عورت را در حال نماز لازم می‌شمارد و شرط قرار ندادن آن برای نماز منافی با خواست این غریزه شریف انسانی است.

چهارمین حکمت این است که برنامه نماز در اعمال و رفتار انسان اثر می‌گذارد و اگر در حال نماز نپوشاندن عورت مجاز باشد، افراد به پوشاندن خود اهمّیت نمی‌دهند و به بی‌شرمی و بی‌آزرمی متمایل می‌شوند.

موضوع دیگر این است که شخص در حال نماز نه فقط در حضور خدا است؛ بلکه ملائکه و بسا ارواح طیبه هم او را می‌بینند و محتمل است که این ستر و پوشش اگر چه مانع از علم آنها نیست مانع از رؤیت آنها باشد.

پرسش دوم که چرا زن باید علاوه بر پوشاندن عورت در مکان خلوت در حال نماز بدن خود را بیوشاند، پاسخ این است که:

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۱۳

موضوع صحّت و درستی عقائد بشر در الهیات در رأس مسائل اسلامی قرار دارد. اسلام اجازه نمی‌دهد که بشر در عقائد سر موئی به خرافات و خلاف واقع نزدیک گردد. و حریم عقائد و عبادت و پرستش خدا را از ورود هر اندیشه بیگانه و آلوده پاک نگاه می‌دارد.

مثلاً مجسمه‌سازی در اسلام ممنوع است و ساختن مجسمه و اجیر شدن و مزد گرفتن برای ساختن مجسمه جایز نیست، و معامله آن باطل است. چرا؟ برای این که مجسمه سوابق ننگین مشرکانه دارد و در گذشته و حال بشر آن را به عناوین مختلف پرستش کرده است و مظهر پستی و سقوط فکر و عمل بشر گردیده، و گردن کلفتها، زورمندان، و استعبادگران نیز با بر پا کردن مجسمه علاوه بر تحمیل شخص خود بر مردم مجسمه خود را نیز تحمیل کرده‌اند. امروز در موزه‌های بزرگ دنیا این مجسمه‌ها که یادگار عصر استعبادهای سلسله‌ها و استبدادگران تاریخ و استضعاف جوامع بشری است، می‌بینیم و برای مردمی که در برابر این مجسمه‌ها نیایش و تعظیم می‌کردند، متأسف می‌شویم؛ مگر همه مردم برابر نیستند؟ مگر همه، انسان نمی‌باشند؟ مگر آنها غیر از استضعاف و سلب آزادی از مردم و بر پا کردن قصور و قتل و غارت و تاراج و ویران کردن این شهر و حمله به آن شهر چه فضیلتی داشته‌اند؟ بنابراین برای این که نابرابری‌ها، فاصله‌ها، بشرپرستی‌ها و دیکتاتورسازی‌ها جلو نیاید، اسلام مجسمه‌سازی را تحریم کرده است؛ مبدا که بت‌پرستی پیش بیاید؛ مبدا که در حریم پرستش خدا ستمکاران و استبدادگران را وارد نمایند.

در این حکم و وجوب پوشش بدن بر زن در حال نماز علاوه بر پوشانیدن عورت نیز یکی از حکمت‌های مهمّ مسأله تنزیه خدا و از عیب و نقص و دور نگاه داشتن مردم از تجسم و تشبیه و برای تحصین فکر و عقیده مردم است.

برهنه نماز خواندن زن برای جهال و عوام، معرض این توهم نارواست که در حریم کبریائی و درگاه رفیع و قدس مقام ربوبی جنبه‌های التذاذ جنسی وارد است. چنانکه بر اساس اینگونه توهمات بعضی، ملائکه را در جنس زن گمان می‌کردند. در مصر تا هنگام ظهور آفتاب درخشان هدایت اسلام همه ساله زیباترین دخترها را انتخاب کرده و به نام عروس با تشریفات خاص و عروسی مفصل طعمه نیل قرار می‌دادند تا به گمان خود ربّ النوع آب را از خود راضی کرده و غریزه جنسی او را اشباع نمایند و این یعنی مسأله حفظ بشر از آلودگی به این خرافات و گمراهی‌های فکری مربوط به تنزیه خدا و چه مربوط به حمایت از حریم عقاید بسیار مهم است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۱۴

حکمت دیگر، کمال تأکید در موضوع پوشش و حجاب بانوان است و این که حجاب و پوشیده بودن بدن زن - فی حدّ نفسه و بالذات - پسندیده و محبوب خدا است؛ بنابراین شایسته است که زن جز در مواردی که کشف بدن و جوب دارد یا مستحب است یا ضرورت عادی اقتضای آن را دارد، این حال شرافتمندانه را حفظ نماید.

حکمت سوم این است که مناسب ترین لباس زن برای نماز لباسی است که نشانه عفت و پاکدامنی و اهتمام او به حفظ شرافت باشد و از تهییج غریزه جنسی و آرایش به آن منزّه باشد و آن لباسی است که تمام بدن او را بپوشاند.

س- آیا خارج شدن خانم‌ها از منزل با مانتو شلوار از نظر شرعی اشکال دارد؟ اگر اشکال دارد، لطفاً بفرمایید چرا؟

ج- در ارتباط با عفت و حجاب زن، آنچه از تعالیم اسلام استفاده می‌شود پوشش زن مثل چادر و عبا هر چه فراگیرتر و مانع از نمایش حجم اعضا و مفاتن بدن باشد و تنگ و اندام‌نما نباشد، مناسب‌تر است. چنین حجابی در بین بانوان مسلمان متعارف شد و بانوان به آن متعهد شدند.

استعمارگران و ایادی آنها هم که کشف حجاب را به وسیله عمال خود مثل «مصطفی کمال» و «رضاخان» با زور و ارباب و شکنجه و کشتار عمل کردند بیشتر نظرشان به برداشتن همین چادر بود که آن را حافظ حشمت و وقار زن و سنت‌های اسلامی و مانع از اختلاط‌های نامناسب زن و مرد می‌دانستند. آنها با نظر دقیق، چادر و تعهد زن مسلمان را به حجاب و استقلال اسلامی، سدّ راه سلطه کامل بر کشورهای اسلامی می‌دیدند.

این مسائل را با دید عقلانی و حکیمانه باید تحت مطالعه قرار داد و با دیدی که گرفتار طوفان غریزه جنسی و میل به خودنمایی و دلربائی دارد و از مفاسد بسیار آن غافل است، نمی‌توان و نباید بررسی نمود. در جوامع و مناطق غیر اسلامی تا حدودی زشتی و قباحت حضور زن با پوشش‌های الوان و تنگ و اندام‌نما در انظار اجانب از میان رفته، به اسم آزادی به زنان اجازه هر کار منافی عفت می‌دهند و از او به صورت ابزاری برای جلب توجه مردان بوالهوس و شهوت‌ران جهت مقاصد سیاسی و تجاری و غیره استفاده می‌شود. آنان مفاسدی را که بر این آزادی‌ها و روش‌های ضدّ اخلاق مرتّب می‌شود تا هر کجا باشد و به هر کجا منتهی بشود عیب و عار و خلاف شرف و حیثیت زن و جامعه نمی‌دانند. گاهی روزنامه‌ها و جراید و خبرگزاری‌ها، اعمال و رفتاری از اینها خبر می‌دهند که از هیچ حیوان وحشی صادر نمی‌شود.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۱۵

متأسفانه غرب زدگی، بعضی از مسلمانان و زنهای مسلمان را کم و بیش به سوی آن زندگی منحط و غیر انسانی گرایش داده و به حریمها و حرمتها اهانت می‌گردد. بازیها و اختلاط‌های ناهنجار و حتی مسابقه‌های غیر سالم همه و همه برای ریشه کن کردن بنیاد عفت اسلامی و اساس عائله مسلمان خطراتش از موادّ مخدّر و هروئین و تریاک - که با آن مبارزه می‌شود - کمتر نیست.

راجع به این موضوعات کتابها نوشته شده و به وسیله علما و صاحب‌نظران مسلمان و غیر مسلمان از آغاز ظهور اسلام تا زمان ما از شیعه و سنی و از همه استفاده می‌شود که حفظ حجاب و پوشش مناسب مثل چادر و عبا و حتی پوشیدن رو و صورت از مهمترین

وجه تمایز زن مسلمان از زنان کفار بوده است و همیشه خانم‌ها بدان معتقد بوده‌اند.

برنامه‌هایی که اسلام در نواحی مختلف حیات زن مقرر فرموده همه حافظ شرافت زن و شوون اجتماع است. برانداختن این برنامه‌ها همواره - مخصوصاً در قرن اخیر - از مهمترین مقاصد سیاسی استعمارگران شرق و غرب بوده و هست. همواره پیدا و ناپیدا و آشکار و پنهان ایادی و مزدوران آنها از نویسندگان و شعرای خود فروخته و مطبوعات فاسد این برنامه را دنبال کرده و در پوشش‌های مختلف تیشه به ریشه مبانی عزت و شرف مسلمانها می‌زنند و مفاسد را به نام مفاخر ترویج و تبلیغ می‌نمایند.

باید زن و مرد مسلمان در عین حالی که با عزم راسخ و تصمیم محکم با تمسک به تعالیم عالیه اسلام اهتمام می‌کنند، همیشه در صحنه‌های ترقی واقعی علم و عمل و صنعت رو به جلو و قدم به پیش باشند و از این نقشه‌های شوم که در مذاق گرفتاران شهوت شیرین جلوه می‌کند، بی‌خبر نباشند و با آن تبلیغات و روش‌های غیر اسلامی و نابکارانه با کمال اهتمام مبارزه نمایند.

س- آیا پویایی فقه در وجوب روزه بر دختر نه ساله دخالت دارد؟ آیا با توجه به این که رشد انسان در مناطق آب و هوایی مختلف و نژادهای گوناگون متفاوت است، سن تکلیف همه افراد، همان نه سالگی است؟

ج- برای روشن شدن مطلب تذکر چند امر به نحو خلاصه لازم است:

۱- به طور کلی، احکام شرع مقدس اسلام از مقام وحی و عصمت (مصونیت از گناه و اشتباه) صادر شده و متن حقیقت و واقعیت و علم نهائی است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۱۶

۲- عقل انسان غیر معصوم از درک فلسفه و فائده احکام عاجز است و آنچه بگویند کلّ فوائد و حکمت‌های احکام نیست و در استنباط احکام عمل به قیاس و استحسان در مذهب شیعه بر طبق ادله، باطل می‌باشد.

۳- ملاک حکم شرعی، محدود به همان حدود و قیودی است که در لسان شارع بیان شده و تجاوز از آن حدود، تجاوز به احکام شرع است.

نتیجه این که اگر مثلاً ملاک بلوغ دختر در لسان شرع تمام شدن نه سال قمری است و قید دیگری ندارد، ما نمی‌توانیم به عنوان پویایی فقه و یا تفاوت رشد انسان بر حسب مناطق جغرافیائی و با اختلاف نژادها و یا امور دیگر، در حدی که شارع با آگاهی کامل برای بلوغ قرار داده، تصرف کنیم و آن را زیاد یا کم نمائیم.

توضیحاً، در نظر ما پسری که یک روز از پانزده سال قمری کم دارد و با پسری که پانزده سال را تمام کرد هیچ تفاوتی به حسب رشد جسمی و عقلی ندارد و با این وجود بر اولی نماز و روزه واجب نیست و بر دومی واجب است.

حلال مشکل در تمامی اینگونه موارد این است که شارع، که خداوند متعال است و گذشته و آینده و ظرفیت انسان و مناطق و نژادها و غیر این امور را از همه بهتر می‌داند، برای تکالیف شرعی - هر چه باشد - حدودی مقرر فرموده است؛ مثلاً برای بلوغ دختر، تمام شدن نه سال قمری را و اگر منطقه یا نژاد، اثر و دخالتی داشت آن را نیز بیان می‌فرمود و چون بیان فرموده یقین داریم که امور مذکوره دخالت ندارد و الاً اغرا به جهل بود، از طرف شارع حکیم که عقلاً قبیح است.

تذکر این جهت لازم است که نشانی بلوغ در دختر و پسر یکی از سه چیز است: روئیدن موهای درشت بر روی عانه ۲- خروج منی ۳- سن.

امّا تفاوت بلوغ از جهت سن بر حسب مناطق و غیره وجود ندارد، چنانکه بیان شد؛ ولی از جهت روئیدن مو و یا احتلام و خروج منی، امکان دارد که بر حسب مناطق و یا مزاجها تفاوت کند. ضمناً برای نفوذ معاملات پسر و دختر اگر چه به سن بلوغ نرسیده باشند، رشد لازم است و برای تفصیل بیشتر مجال نیست. ان شاء الله موفق باشید.

س- ... در یکی از جراید درباره منع رابطه جنسی برای زن شوهردار با مرد اجنبی در قانون مدنی، مطالبی نوشته شده که پیوست

ارسال می‌گردد. مستدعی است نظر مبارک را مرقوم فرمائید.

ج- قبل از بحث و بررسی نکاتی درباره این مطالب، تذکراتی چند لازم است:

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۱۷

تذکر اول: قانون مدنی ایران در موقع تدوین و پیشنهاد به مجلس تا تصویب، مورد بررسی رجال دانشمند و حقوق دانان بزرگ و قضات با سابقه قرار گرفته و قدر مسلم، این فلسفه سطحی مورد نظر قانون گزاران نبوده است. فکر آنان که این مواد را نوشته و پیشنهاد کردند بیش از اینها عمیق بوده است و ما نباید آنها را تا این حد خام و نپخته بدانیم و نه خودمان برای مثل این ماده، این جهتی را که ایشان نوشته‌اند به عنوان فلسفه قانون بپذیریم.

تذکر دوم این است که: نظر تساوی حقوق را نباید در هر مسأله‌ای وارد کنیم و مثل چماق آن را بر سر هر قانون و هر سنتی بزنیم و از قدرتی که فعلاً این لفظ دارد سوء استفاده نمائیم و با مغالطه و خلط مبحث مسائلی را که در ریشه به هیچ وجه از فکر امتیاز مرد بر زن مایه نگرفته است، جرح و تعدیل کنیم و ضمناً هم خود را روشنفکر و طرفدار تساوی حقوق زن و مرد و بلکه بالاتر، طرفدار مطلق و بی‌قید و شرط بانوان معرفی کنیم؛ این کار نه مصلحت جامعه است و نه مصلحت زن و نه در خور شأن و تعالی ملتی مثل ملت اندیشمند ایران. باید در تمام مسائل حد اعتدال را در نظر گرفت و احساسات زن و مرد را بسنج نکرد که ما تعالی و ترقی زن و مرد ایرانی را خواستاریم و همگی از رخ به رخ شدن و بسیج کردن این دو جنس علیه یکدیگر، بیزاریم.

تذکر سوم این است که: این قانون اقتباس از فقه اسلامی است که حتی در همین چند سال مکرر در مجامع بین‌المللی و غیره مورد تأیید حقوق دانان قرار گرفته است و هر یک از ما هم چون مسلمانیم به آن معتقدیم. این ماده در فقه اسلامی وجود دارد و زن و مرد مسلمان و ملتزم به احکام اسلام نمی‌تواند که به مضمون آن معتقد نباشد، چه آن را مخالف با تساوی حقوق زن و مرد تعبیر کنید یا آن که از آن مسأله خارج بگیریم. بالاخره چه در قانون مدنی باشد و چه نباشد و چه در قانون مثل آن را در مورد زن هم در نظر بگیریم یا نه، زن و مرد مسلمان از همان قانون اسلام تجاوز نخواهند کرد. بنابر این شایسته است در این گونه مواد از اساتید و آگاهان فقه اسلامی نیز نظرخواهی به عمل آید، شاید آنان زودتر بتوانند رفع اشکال نمایند.

تذکر چهارم این است که: علت عمده اشکال تراشی در این قوانین که مربوط به عفت و پاکدامنی زن است این است که اجتماع به اصطلاح متمدن امروزی راه بی‌قیدی و بی‌تفاوتی را پیش گرفته و بلکه بسیاری از متمدن‌نما و مقلدان زن‌های خود فروش و مردان بی‌غیرت غرب پا را جلوتر گذاشته، حذف عفت و نجابت را افتخار شمرده و التزام به سنن اسلامی و انسانی را در این مسائل کنار گذاشته‌اند. آنها با هر سنت و قانونی که حیا و آزر و عفت را تشویق کند و بی‌شرمی و فحشا و روابط نامشروع زن

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۱۸

و مرد را کنترل کند، سر مخالفت دارند و چون نمی‌توانند مقصد خود را آشکار بگویند در غالب الفاظ دیگر مثل تساوی حقوق آن را مطرح می‌سازند.

در اینجا نکاتی را به عرض می‌رسانم:

نکته اول: به نظر می‌رسد فلسفه مهم یا یکی از فلسفه‌های مهم این ماده جلوگیری از تجاوز به عفت و نوامیس جامعه صیانت نظام عائله و امتیاز زن و طرد فکر برقرار ساختن رابطه با زن شوهردار و حفظ انساب است. اصولاً در این قانون مسأله اینکه به مرد در برابر زن امتیازی داده شود، مطرح نیست. جعل این قانون مرد را از اینکه بتواند آزادانه و با خیال راحت و مصونیت جانی با زن دیگری رابطه نامشروع برقرار کند، نا امید می‌سازد. بیشتر فایده این قانون در جعل آن است؛ زیرا بسیار بسیار به ندرت به اجرا می‌رسد. در حقیقت با توجه به اینکه شرط جواز کشتن زن این است که بداند او هم راضی است - و آلاً با احتمال عدم رضایت جایز نیست - لبه تیز این ماده بیشتر متوجه مرد متجاوز است، و این ماده به طور مطلق علیه مرد است؛ چون احتمال اکراه و اجبار در مورد



او غالباً غیر عقلایی است؛ ولی در مورد زن قانون «تدرؤ الحدود بالشبهات» اجرا می‌شود و به موجب این قانون به احتمال عدم رضایت او قتل او حرام می‌شود.

بنابراین هر چند این قانون ارتباطی با امتیاز زن و مرد ندارد، اگر بخواهیم وارد این مقوله سخنها بشویم باید بگوئیم که به زن امتیاز داده شده است؛ ولی مرد قتلش تقریباً بدون قید و شرط تجویز شده است.

نکته دوم این است که: اگر کسی بگوید چرا اگر زن مردش را با زن شوهرداری دید اجازه قتل او را ندارد، جوابش این است که چون در اینجا مسأله زن و مرد مطرح نیست، مسأله صیانت عفت و حفظ نوامیس و جلوگیری از تجاوز به زن در بین است، و این قانون این صیانت را تأمین می‌کند. (اگر به مردی که همسرش مورد تجاوز قرار گرفته اجازه قتل مرد متجاوز داده شود، نیازی به اینکه به همسر مرد متجاوز اجازه قتل شوهرش را بدهند، نیست.)

نکته سوم، چه اشکالی دارد که زن هم این حق را داشته باشد که وقتی مردش را با زن شوهرداری دید بتواند او را به قتل برساند، پاسخ این پرسش این است که:

اولاً چنانکه گفتیم این قانون از نظر جعل و وجودش، حافظ امتیّت ناموسی است و جعل این اختیار برای زن که غالباً در برابر مرد ضعیف است این اثر را ندارد و اگر حیثاً زنی بتواند شوهرش را در این حال بکشد، نادر است و قانون در این مورد اثر

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۱۹

نمی‌کند. به علاوه غالباً مرد بیگانه در فراش زن بیگانه می‌رود که معرض دید و محل آمد و شد شوهر او است و معرض دید زن، مرد متجاوز نمی‌باشد.

ثانیاً، تجاوز به ناموس بیگانه تجاوز و خیانت به صاحب ناموس است، از این جهت این اجازه به صاحب ناموس، مؤثر در ترک تجاوز است، در حالی که تجاوز کننده به ناموس غیر، خاین به ناموس خود نیست و عقد ازدواج هم معنایش اختصاص زن به مرد است، نه مرد به زن و این هم معنایی است که طبیعت آن را پیشنهاد کرده است.

بنابراین اگر قانون این اذن را برای زن قائل شود- با اینکه آن را برای یک شخص ثالث قائل شود-، تفاوت نمی‌کند. طبیعت اختصاص جنس ماده را به نر صحیح می‌داند. [۲۵۸]

بنابراین نمی‌شود بر چنین قانونی که با طبیعت نر و ماده موافق است، اعتراض کرد. اگر می‌خواهید اعتراض کنید یا جستجو از فلسفه و فائده بنمائید از علت تحدید زوجات پرسید که اسلام چرا با اینکه طبیعت تحدیدی ندارد، تحدید کرده است که البته جواب آن معلوم است.

اما اختصاص مرد به زن یک قانون اسمی و بی‌مسئالی است که اجتماعات غربی از آن سخن می‌گویند. در آنجا عملاً هیچ یک از این دو اختصاصی در بین نیست هم زنها دوستان و یاران آنچنانی دارند و شوهران حق اعتراض به آنها ندارند و هم مردها در گرداب فساد و فحشا به صورتهای گوناگون، غوطه ورنند و زن هیچگونه اختصاصی به مرد ندارد، همه جا و با همه کس می‌رقصد و با همه به شنا می‌رود و با هر کس بخواهد تنها سفر می‌کند و تنها در یک اتاق می‌خوابد.

نکته چهارم اینکه: گمان شود فلسفه این قانون این است که احساسات مرد در حالی که زنش را در کنار بیگانه ببیند، به جوش می‌آید، از این حیث قانون به او اجازه داده است که دنبال این احساسات را بگیرد و زن را با مرد بیگانه به قتل برساند و گفته شود در این صورت زن هم باید مجاز باشد، این هم پاسخ این است که:

اولاً، فلسفه قانون این نیست و بر اساس احساسات قانون گذاری غلط است؛ بلکه قانون گذار مصلحت را در نظر می‌گیرد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۲۰

ثانیاً، زن مانند مرد به حکم طبیعت در این موقع (تا این حد) احساساتی نمی‌شود. غیرتی که مرد دارد، زن ندارد. [۲۵۹]

نکته پنجم این است که: در اختصاص زن به مرد و عدم اختصاص مرد به زن علاوه بر فلسفه طبیعی یاد شده، فلسفه دیگر که آن حفظ انساب و عدم اختلاط است، ملاحظه شده و بنابراین خیانت مرد به زن غیر، خیانت به شوهر آن زن محسوب است؛ ولی خیانت مرد به زن غیر، خیانت به زن خودش محسوب نیست؛ چون از این لحاظ اختلاط انساب حاصل نمی‌شود و این همان است که در حدیثی وارد شده است که از مولا علی علیه السلام - از راز و فلسفه تعدد زوجات سؤال شد، چهار کاسه آب خواستند و آنها را در یک ظرف ریختند سپس به سائل گفتند آبهای هر کاسه را از هم جدا کن، سؤال کننده خود را ناتوان یافت.

س - با توجه به این حدیث که در کتاب «الاحوال الشخصیه» تألیف «شیخ محمدابوزهره» از مولا علی - علیه السلام - نقل شده که: هر گاه مطلع شوم شخص زن داری متعه کرده او را سنگسار می‌کنم،

۱- آیا ازدواج موقت برای اشخاص همسر دار مجاز می‌باشد؟

۲- آیا نکاح منقطع یک نوع آدم فروشی شرعی نیست؟ و آیا حیثیت و شؤون یک زن به او اجازه می‌دهد که در برابر وجهی که از مردی می‌گیرد، خود را در اختیار او بگذارد؟

۳- آیا این عمل (نکاح منقطع) یک راه مناسب برای سوء استفاده مردان هوسران نمی‌باشد؟

۴- در بسیاری از احادیث وارد شده که ازدواج موقت عملی است مستحبی، آیا واقعاً نکاح منقطع عملی مستحبی محسوب می‌شود؟ ج - در پاسخ به سؤالات جناب عالی راجع به حکمت و مصلحت نکاح موقت (متعه) و برداشتهای زشتی که از آن شده است اشعار می‌دارد:

دین مقدس اسلام، خاتم ادیان و کامل‌ترین و جامع‌ترین برنامه سعادت بشر است و مصالح کارهای خوب و معایب و مفسد کارهای بد و زشت در تعالیم این دین مبین ملاحظه شده است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۲۱

اسلام هر کاری را که مصلحت لازم التّحصیل داشته، آن را واجب کرده و هر کاری را که مفسده لازم الاحتراز داشته، حرام فرموده؛ کارهایی را که واجد منفعت غیر لازم التّحصیل بوده مستحب، و آن چه ضرر غیر لازم الاحتراز داشته مکروه شمرده؛ و در هر مورد که مصلحت و مفسده با هم در فعلی وجود داشته با ملاحظه جانب اهم، دستور مناسب داده است.

در احکام و قوانین نکاح و طلاق و عایله و حقوق زن و مرد و روابط بین آنها این جهات همه ملاحظه شده است؛ و کافی‌ترین تعالیم برای نظام ازدواج و عائله و حفظ شخصیت زن و جلوگیری از فحشا و فساد و رذائل اخلاقی است.

اسلام در مسأله ازدواج اهمّیت غریزه جنسی و قوت و حدّت آن را در نظر داشته و اشباع آن را تحت ضابطه لازم دانسته و بنابراین اگر از زنا و لواط با آن شدت نهی و منع فرموده و مجازات سخت دنیوی و اخروی برای آن مقرر کرده، اصل استفاده از غریزه جنسی و کامگیری زن و مرد را از یکدیگر ممنوع نکرده است. دین اسلام در چهارچوب نظامات صحیح، همگان را به ازدواج تشویق و ترغیب نموده تا حدّی که فرموده‌اند:

«من تزوج فقد أحرز نصف دینه أو ثلثا دینه». [۲۶۰]

از این گونه بیانات معلوم می‌شود که اشباع غریزه جنسی از نظر اسلام تا چه حد لازم است و ضرورت دارد.

اسلام، در واقع از افراط و تفریط جلوگیری کرده است؛ یعنی نه اعمال این غریزه را بدون هیچ ضابطه و ترتیبی آزاد کرده و نه آن را به هر صورت و تحت هر شرطی که باشد ممنوع فرموده است.

در نکاح موقت به نظر می‌رسد باید در یک جامعه‌ای که زنا و ارتباط غیرشرعی و غیرقانونی زن و مرد و روابط خلاف عفت بین آنها ممنوع است، حتماً مجاز و قانونی باشد و همه جوانب این موضوع ملاحظه شده است. نکاح موقت آثار مهم و عمده نکاح دایم را دارا است و وجهی برای اینکه ممنوع باشد، به نظر نمی‌رسد و منع آن در آثار سوء - مثل منع ازدواج دائم - است.

مواردی که برای مقاصد عقلی و عرفی طرفین می‌خواهند به طور موقت با هم ازدواج نمایند متعدد است و نباید جامعه از این فواید مشروع محروم شود.

اگر اشخاصی باشند که صرفاً برای ارضای غریزه جنسی ازدواج دائم یا موقت می‌نمایند، چرا نباید تحت این مقررات شرعی مجاز باشند؟ اگر دو نفر در شرایطی هستند که غریزه جنسی آنها را در فشار گذاشته و می‌توانند ازدواج نمایند (یا موقت و یا

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۲۲

دائم) چرا نتوانند، و چرا برای اینکه از زنا و ارتباط غیر مشروع آنها جلوگیری شود، نباید حق ازدواج موقت رسمی و قانونی داشته باشند؟

صرف این که برخی برای هوسرانی به این ازدواج یا ازدواج دائم اقدام می‌نمایند عیبی ایجاد نمی‌کند و خود فروشی برای زن محسوب نمی‌شود و اتفاقاً این ازدواج بیشتر برای بانوان هم مورد نیاز می‌شود.

اگر به حرف و گفتن باشد، ممکن است کسی اصل ازدواج و زناشویی را هم خودفروشی بداند. با این دید نمی‌توان مسأله نکاح را- چه دائم و چه موقت- که از ارکان حیات اجتماعی است و حفظ انساب و بسیاری از احکام به آن ارتباط دارد، بررسی کرد.

ازدواج موقت مثل دائم نه فقط مستحب است، بلکه در بعضی موارد واجب است؛ این مسایل را به طور احساسی و سطحی نباید بررسی کرد؛ بلکه باید عمیقانه و با توجه به همه جوانب آنها را زیر نظر آورد.

لازم به تذکر است که در این جا ما نمی‌خواهیم کسی را دعوت به ازدواج موقت کنیم؛ بلکه غرض این است که این ازدواج، با توجه به فواید بسیاری که دارد و ضرورت‌هایی که برای اشخاص پیش می‌آید و نیز با عنایت به محروم‌بودن بسیاری، از ازدواج دایم، باید مجاز باشد.

نمی‌توان به عنوان این که بعضی به وسیله آن، ممکن است در اعمال غریزه جنسی افراط نمایند، مجاز بودن آن را زیر سؤال قرار داد و یا اشخاص را از اعمال غریز شان به طور قانونی و تحت نظام صحیح ممنوع کرد.

س- آیا واقعیت دارد حکم کسی که مرتد شده، اعدام است یا خیر؟ و اگر صحت دارد، چرا به حکم آیه شریفه (لا إکراه فی الدین ...) هر کس مخیر است دین را آزادانه و با تفکر و تحقیق بپذیرد نه اجبار؟ (البته صحیح است که من مسلمانم؛ ولی شاید این مسلمانی از روی تفکر نباشد. من به تقدیر الهی در خانواده‌ای مسلمان، متولد شده‌ام و مسلمانیم تقریباً جبری است. حالا اگر بنا به تحقیق و تعقل ولو به غلط بر من محرز شود دینی دیگر برایم بهتر است، آیا باید اعدام شوم؟)

ج- در جواب این سؤال دو مسأله را باید مطرح کنیم: یکی تفسیر آیه (لا إکراه فی الدین [۲۶۱]) و دوم اینکه حکم جهاد با کفار خصوصاً غیر اهل ذمه که باید یا اسلام بیاورند

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۲۳

یا اینکه حکم اعدام بر آنها جاری شود و همچنین حکم قتل مرتد فطری با اجازه تحقیق و کاوش در عقاید و ترک تقلید کورکورانه، چگونه قابل جمع و توجیه است؟

اما تفسیر آیه: بنابر قول آنان که می‌گویند مدلول این آیه منسوخ به آیات دعوت کفار به اسلام و جهاد با آنها است، جواب واضح است؛ زیرا با نسخ حکم مستفاد از آیه، آن چه واجب الاتباع و حجت است، آیات جهاد و احکام ارتداد است.

بنابر این که این آیه نسخ نشده باشد در تفسیر آن فرموده‌اند: این جمله، جمله اخباریه است نه انشائیه؛ و مراد این است که دین امری قلبی و عقیدتی و باطنی است و اکراه بر آن ممکن نیست؛ زیرا شخص در کار قلبی خود و در اعتقاد به نفی یا اثبات هر موضوع آزاد است.

عقیده و دین از افعال جوارح و اعضا- مثل زبان و چشم و پا- نیست که اکراه بر آنها ممکن است؛ بلکه از افعال قلب و باطن است؛

بنابراین، این معنی با دستور جهاد یا حکم مجازات مرتد منافات ندارد و آن‌ها از دو مقوله هستند و به هم ارتباط پیدا نمی‌کنند. عقیده شخص مرتد- اگرچه حکم اعدام هم بر او جاری شود- در اختیار خود اوست. بنابراین، معنای اخباری (لا إکراه فی الدین با معنای انشایی احکام جهاد با هم قابل جمع است و هیچ‌یک، نفی دیگری را ندارند.

اگر هم معنای (لا- إکراه فی الدین را انشایی بگوییم، باز هم با معنای انشایی احکام جهاد و ارتداد، تعارضی ندارند؛ زیرا معنای انشایی (لا- إکراه فی الدین، معنای ارشادی است و مفهوم نهی آن این است که کسی را بر عقیده باطنی و دینی- که امر قلبی او است- اکراه نکنید که اکراه بر آن نمی‌شود. بنابراین در ناحیه مدلول این آیه با ادله جهاد و ارتداد، هیچ اشکالی توهم نمی‌شود. اما مسأله دیگر که در این جا طرح می‌شود این است که با اجازه تحقیق و اجتهاد در عقاید و ترک تقلید کورکورانه، الزام بر اتخاذ عقیده اسلامی و آزاد نبودن عقیده‌ای که شخص، به هر حال- هر چند به اشتباه- در نتیجه بحث و بررسی به آن رسیده، چگونه قابل توجیه است؟ به گفته سؤال کننده اگر شخص حسب‌الوظیفه در مقام تحقیق برآمد و به غلط به نتیجه‌ای رسید، آیا باید اعدام شود یا اینکه باید او را معذور بشماریم؟

جواب این است که: هیچ‌کس بر اصل عقیده باطنی، مجازات و اعدام نمی‌شود. آنچه شخص بر آن در ظاهر و بر حسب نظامات به آن تکلیف دارد، آن است که در نظام اسلامی باید تسلیم مقررات نظام باشد و اسلام بیاورد. و به همان معنایی که در آیه شریفه (قالت الأعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا) [۲۶۲] بیان شده است به زبان، و

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۲۴

گفتن شهادتین اسلام خود را- که تعهد به مراعات تعالیم اسلام است- اعلام می‌دارد، هر چند در باطن عقیده نداشته باشد؛ مثل منافقین که در قرآن هم حالات آنها بیان شده است.

بنابراین، مسأله کفر و ارتداد و وجوب اقرار به شهادتین به زبان یا قبول ذمه و کسب امان و حرمت ارتداد، یعنی اعلام کفر و اعمال مجازات بر آنها، از مسایل نظامیه اسلام است که اشخاص در حدود تخلف از این نظامات، مجازات می‌شوند. حتی اگر کسی اظهار کفر کند و در باطن، مسلمان باشد به همان جرم اظهار کفر، مأخوذ می‌شود. بنابراین مرتد فطری- اگر واقعاً هم توبه کرده باشد- با ثبوت ارتداد، مورد مجازات قرار می‌گیرد.

پس این اشکال که الزام بر اظهار اسلام و تسلیم بودن به نظام و مجازات کافر و مرتد با تکلیف به تحقیق در عقاید منافات دارد، با این توضیحات- اگر دقت شود- مرتفع می‌گردد؛ زیرا معنای آزادی شخصی بلکه لزوم آن، آزادی مطلق در بیان نتیجه آن نیست. در نظام اسلامی اعلام عدم اعتقاد به احکام اسلام جز از اهل ذمه مجاز نیست و خلاف تسلیم به اسلام و تسلیم به نظام است و شهادت به توحید و رسالت، اعلام اسلام و تسلیم به احکام اسلام می‌باشد؛ مگر این که شخص از اهل ذمه باشد که در این صورت احکام خاص خود را دارد.

در خاتمه، باز هم تأکید می‌کنیم که ما، هم به زبان و هم به قلب و دل، به احکام اسلام ایمان داریم و در مقام پرسش و کسب معرفت، با ادب سخن می‌گوییم و شیطانوار (خلقتنی من نار و خلقتنی من طین [۲۶۳] نمی‌گوییم؛ بلکه می‌خواهیم ابراهیم گونه و اسماعیلوار عمل کنیم که یکی از بالاترین مظاهر قبول و اسلام را به اهل معرفت و بصیرت تعلیم دادند.

خلاصه، باید ادب عبودیت را در نظر گرفت و حقارت و کوچکی خودمان را در مقایسه با این کاینات بزرگ، و عظمت قدرت خدا در نظر بگیریم و مانند ملایکه (سبحانک لا علم لنا إلا ما علمتنا) [۲۶۴] بگوییم و هم‌نوا شویم با صاحب معرفتی که گفت:

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت\*\*\* یک موی ندانست و بسی موی شکافت

و اندر دل من هزار خورشید بتافت\*\*\* آخر به کمال ذره‌ای راه نیافت

هر چه علم و آگاهی و معرفت انسان بیشتر شود، زبان اعتراض و ایراد، کوتاهتر، و حال عدم خضوع او ضعیفتر و ضعیفتر می‌شود تا

از آن به کمال و مرتبه‌ی علیای تسلیم محض، عروج و صعود نماید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۲۵

س- چرا برخی از نمازهای یومیّه را باید آهسته خواند و برخی دیگر را بلند؟

ج- در کل آن چه بر طبق دلیل، ثابت و مسلم است این است که احکام خدا مثل افعال خدا از قبیل خلق آسمان و زمین و تمام مخلوقات از جماد، نبات، انسان و حیوان، دارای حکمت و مصلحت است.

همان طور که همه عالم تکوین و خلقت به حق آفریده شده، عالم تشریح و احکام شرع نیز به حق مقرر شده است؛ اما احاطه و اطلاع بر همه مصلحت‌ها و احکام خدا برای انسان‌های عادی ممکن نیست. چنانکه اطلاع و آگاهی از حکمت و فایده همه موجودات جهان- از کوچک و بزرگ- برای همه ممکن نیست؛ اما آنچه معلوم شده و بشر به آن دسترسی پیدا کرده، حکایت از فواید و مصالح و نظامات دقیق دارد.

جایی و نقطه‌ای نیست که به طور قطع و یقین، بتوان آن را بی حکمت و مصلحت معرّفی کرد؛ هر چند هنوز به کشف آن نایل نشده باشند.

اگر کسی ادعای عدم فایده و مصلحت کند، از روی جهل و نادانی است. بنابراین خدا در شأن اهل تفکر و اندیشه در این عالم می‌فرماید که آنان به برحق بودن این دستگاه عظیم آفرینش اعتراف نموده و عرض می‌کنند: (ربنا ما خلقت هذا باطلاً) [۲۶۵] در احکام شرعیّه نیز همین برنامه جاری است و به طور کلی مصلحت کلی بیشتر (بلکه همه) آنها مثل نماز، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و همه قوانین اخلاقی، اجتماعی و سیاسی بر اهل معرفت و آگاهی، معلوم و واضح است.

حال اگر در خصوصیات جزئی، ما نتوانیم مصلحت آن را درک کنیم، اشکالی پیش نمی‌آید. طبعاً هم نمی‌توانیم به کلّ این مصالح برسیم و در پی این مسیر رفتن- حتی اگر انسان عمرها داشته باشد- به جایی منتهی نمی‌شود و از کار و عمل باز می‌ماند. وظیفه در برابر کلّ احکام، تسلیم و اطاعت است و مخصوصاً ظهور تعبد در این گونه خصوصیات بیشتر و عبودیت انسان در مقابل حضرت معبود ظاهرتر است.

با این وجود در احادیث، برای بسیاری از این گونه خصوصیات- که فهم آن از حدود ادراک بشر عادی خارج است- حکمت‌هایی فرموده‌اند که البته آن حکمتها هم غالباً کلّ حکمت‌های احکام خداوند متعال نیست. و مثل کتاب «علل الشرایع» صدوق، پاسخ بعضی این سؤالات را داده است و در همین موضوع نیز حکمتی بیان فرموده‌اند.

نکته آخر این است که بعد از ایمان به اینکه کلّ افعال و احکام خدا به حق و مقرون به مصلحت است، باید از احکام، برای اطاعت پرسش کرد؛ مثل بیماری که به پزشک

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۲۶

حاذقی- که می‌داند نسخه‌های او همه معتبر است- مراجعه می‌نماید باید بیشتر وقت خود را صرف یاد گرفتن دستور پزشک نماید تا با عمل به آن درمان و معالجه شود (والله العالم).

س- فلسفه این که فرو بردن سر در زیر آب روزه را باطل می‌کند در چیست؟ و این که در توضیح المسائل فرموده‌اید: «اگر نیمی از سر را یکبار، و نیمی دیگر را بار دیگر در زیر آب فرو کنیم، روزه باطل نمی‌گردد.» چگونه است؟

ج- نسبت به احکام الهی باید شخص، حال تعبد و تسلیم و قبول داشته باشد و بداند که راه سعادت او عمل به احکام خدا است و به طور کلی ما معتقدیم که در عالم تشریح و احکام، حکمی که بدون مصلحت باشد یا دفع مفسده‌ای از آن منظور نباشد وجود ندارد هر چند در بعضی موارد، خصوص فواید یک حکم را درک نکنیم.

عالم تشریح، مثل عالم تکوین است. شما در وجود خودتان هم می‌دانید که همه اعضا و اجزای کوچک و بزرگ بدن شما دارای

فایده و مصلحتی است؛ اما از آن‌ها بس که از هزار فایده، یکی را هم ندانید.

خلاصه همانطور که از بعضی روایات استفاده می‌شود، ما مانند بیماریم و خداوند متعال طیب حقیقی است. بیمار باید به دستور پزشک عمل کند و اگر خود، پزشک باشد و نفع و ضرر هر غذا و دارو را بداند به طیب رجوع نمی‌کند.

غرض این است که باید در عین حال که اطلاع از بعضی فلسفه‌ها و حکمت‌های احکام، خوب است و حتی در قرآن مجید و در روایت بیان شده، اما چون احاطه بر آن‌ها ممکن نیست و عدم وجود مصلحت نسبت به هیچیک از احکام، قابل اثبات نمی‌باشد و خداوند مشرّع این احکام، عالم و حکیم به تمام جهات و ابعاد وجود این بشر است، همه را طبق حکمت و مصلحت تشریح فرموده است؛ و ما باید بُعد عمل به این احکام را در خود قوت بخشیم.

با این وجود راجع به فلسفه و حکمت این حکم جزئی ارتماس، می‌توان گفت: چون روزه، امساک از یک سلسله اموری است که مطابق و موافق با طبع انسان است (مثل: خوردن، آشامیدن و ...)، آب تنی و سر به زیر آب بردن نیز مخصوصاً در فصل گرما از این قسم امور است؛ از این رو امساک از آن در حدی که تمام سر را یکباره به زیر آب فرو برد هم واجب شده است؛ و از دلیل شرعی آن، حرمت صورتی که نیمی از سر را یکبار و نیم دیگر را بار دیگر زیر آب ببرد، استفاده نمی‌شود (والله هو العالم بمصالح احکامه و حکمها). انشاءالله موفق باشید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۲۷

س- با توجه به این که در صحت امور عبادی- اعم از واجب و مستحب- قصد قربت و امتثال معتبر است، این سؤال مطرح است که: در مستحباتی که به نیابت از اموات انجام می‌گیرد (مثل: حج و زیارات و صدقات و امثال آن) برای شخص نایب چگونه قصد امتثال متصور است؟ با توجه به اینکه با انقطاع حیات، تکالیف منوب عنه (میت) نیز منقطع می‌شود؛ و مفروض این است که در امور استحبابی مورد اشاره اشتغال، ذمه‌ای برای میت نیز وجود ندارد تا شخص نایب عمل را به قصد تفریغ ما فی الذمه انجام دهد و همچنین فرض این است که این اعمال به قصد نیابت انجام می‌گیرد نه به صورت اتیان العمل و اهداء ثوابه للمیت. عنایت نموده مطلب را مشروح بیان فرمایید.

ج- اصل و مقتضای قاعده اولیه عدم جواز نیابت از غیر، و عدم کفایه عمل غیر عن العمل علی عهدته است الا ما خرج بالدلیل، و همانطور که در مورد واجبات به دلیل بقای آنها بر عهده میت و امر به نیابت و تبرع از او استفاده جواز نیابت می‌نماییم، از ادله و اوامر تبرع به صدقه و برّ و خیر و زیارات از میت استفاده می‌شود که تدارک مافات منه من مصالح الافعال المستحبه بالنیابه عنه، ممکن است. وقتی شارع مقدّس این امکان را فراهم نماید، اشکالی نیست (والله العالم).

س- حضرت تعالی فرموده‌اید که شطرنج و پاسور حرام است، علت حرمت آن‌ها چیست؟

ج- دلیل حرمت محرّمات، نهی شرعی است که از قرآن مجید و از سنت قولیه یا عملیه حضرت رسول اکرم و ائمه معصومین- صلوات الله اجمعین- استفاده می‌شود؛ و هر کس مؤمن باشد و به احکام خدا تسلیم باشد، بدون چون و چرا آن را می‌پذیرد و عمل می‌کند.

همان‌طور که در روایات است: باید ایمان به درجه‌ای برسد که اگر حکم شرع در مورد میوه‌ای این است که نصف آن حلال و نصف دیگرش حرام است، شخص مؤمن آن را می‌پذیرد، ایمان به خدا معنایش همین است که شخص تسلیم حکم خدا باشد. از جانب دیگر نیز آنچه مسلم است این است که احکام شرع همه بر طبق مصالح و فواید فردی و اجتماعی و حافظ و جامع همه جوانب و نواحی حیات انسانی است.

همان‌طور که در احادیث شریفه است در این دین حنیف به هر کاری که موجب تقرب انسان به خدا و سعادت و بهشت و رستگاری باشد و او را از آتش و بدفرجامی دور کند، امر شده؛ و از آنچه انسان را از خدا و سعادت و رستگاری دنیا و آخرت دور ساخته و

به شقاوت و آتش و بد فرجامی نزدیک می‌سازد، نهی شده است؛ یعنی در

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۲۸

مجموع برنامه‌های اسلام این مسأله خیر و صلاح بشر و جلب مصلحت و دفع مفسدت ملاحظه شده است.

هر چند که در بعضی موارد ما درک جهات و فواید احکام را نکنیم؛ اما با توجه به قسمت اعظم احکام، این مطلب بر هر کس - حتی بیگانگان - معلوم شده است و به آن گواهی داده‌اند.

بنابراین، اگر در موردی هم ما نتوانستیم فایده‌ای برای حکمی از احکام را بفهمیم، نباید فایده آن را انکار کنیم.

ما باید به این احکام که از شارع مقدّس رسیده - دقیقاً و مو به مو مثل نسخه طیب عمل کنیم و به همان معرفت کلی که به مصالح و مقاصد احکام داریم، اکتفا کنیم و بدانیم که عالم تشریح نیز مثل عالم تکوین است.

چنان که برای همه، دسترسی به تمام اسرار و خواصّ عالم تکوین میسر نیست، در عالم تشریح نیز همین قاعده جاری می‌باشد. هر کس به قدر خویش و در حدود اطلاعات و رشته و تخصّص خویش می‌فهمد. تازه، همگان نیز - مگر آنان که مؤیّد من عندالله باشند - همه چیز را نفهمیده و نمی‌فهمند. و این سخن که می‌گویند: همه چیز را همگان می‌دانند، کامل نیست.

مثل کسانی که در عمل به احکام شرع، بهانه‌گیری می‌نمایند و می‌خواهند همه جهات و اسرار احکام را بفهمند تا به آن عمل کنند، مثل کسی است که مار بسیار سمّی خطرناک به او حمله کرده و شخص آگاهی به او هشدار می‌دهد که از او بگریزد؛ اما او خود را به سؤال و پرسش در چند و چون و مقدار تأثیر سمّ و طول آن مار معطل کند تا اینکه مار، او را هلاک کند.

مسأله آن است که: خدا به ما هشدار داده که شراب نیاشامید؛ مال حرام نخورید؛ ظلم نکنید؛ قماربازی نکنید؛ بت نپرستید؛ شطرنج و پاسور بازی نکنید؛ به بی‌عفتی و مناهی و ملامتی نزدیک نشوید؛ دروغ نگویند؛ غیبت نکنید؛ خیانت نکنید؛ موسیقی و آلات طرب را ترک کنید و ... باید این هشدارها را که از خداوند عالم حکیم و آفریننده تمام کائنات است، دریافت کنیم و به کار بندیم. عبودیت و بندگی هم همین اقتضا را دارد. کمال ما به این است که عبد و بنده او و گوش به امر و نهی او باشیم تا به مراتب بلند کمال نایل شویم.

راجع به بازی با شطرنج و پاسور و سایر آلات قمار نیز جواب همین است که از این گفته‌ها معلوم می‌شود. بازی با آلات قمار حرمت شرعی دارد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۲۹

از جمله حکمت‌های نهی آنها این است که: هم به تدریج ممکن است موجب تمایل به قمار شود و هم خود به خود از ملامتی و کارهایی است که بازی با آن - گرچه بی برد و باخت قماری باشد - لهو و بازدارنده انسان از یاد خدا می‌گردد که در قرآن مجید به آن اشاره شده است: (و یصدکم عن ذکر الله [۲۶۶]؛ و بازی با این قبیل آلات، مانع از اشتغالات مفید می‌شود. رواج آن در مثل دانشجویان و دانش‌آموزان، بسیار زیانبخش و به اتفاق، موجب افت تحصیل و رکود ترقی آنها می‌شود.

این افرادی که از فلان کودک شطرنج باز - که مسابقه‌ای را برده - تقدیر می‌نمایند، بسیار اشتباه می‌کنند. این تشویقات برای همه جوانان و نوجوانان دانشجو و دانش‌آموز، بدآموزی است و موجب کسر برنامه‌های تحصیلی آنها می‌شود.

این که می‌گویند: این بازی‌ها موجب قوت هوش می‌شود، یک بهانه برای بازدارندگی مردم از کار و برنامه‌های با محتوی و مفید است. کسانی که در این راه وارد می‌شوند، غیر از این که اکثر عمرشان به شطرنج تلف می‌شود کار و فکر دیگری ندارند، و آنگاه باید متفکرین و مخترعین بزرگ همه شطرنج‌بازهای با سابقه باشند. اگر بتوانید کتاب «رنج شطرنج» را به دست بیاورید، بخوانید تا به زیانهای این بازی و خطر شیوع آن و ضررهایش برای جامعه و مملکت و ملت آگاه شوید. با وجود این، مطلب اصلی همان است که عرض شد که ما پیرو شرعیم و بازی با آلات قمار شرعاً حرام است. از این جهت، از آن - مثل سایر محرّمات - اجتناب می‌کنیم.

در خاتمه برای تذکر به چند حدیث راجع به شطرنج اشاره می‌نماییم:

در کتاب جامع و بزرگ «بحار الانوار» [۲۶۷] از حضرت امام رضا- علیه السلام- روایتی است که خلاصه و مختصر مضمون آن این است که: وقتی سر مبارک حضرت سیدالشهداء- علیه السلام- را نزد یزید ملعون آوردند، آن خبیث کافر سر مبارک را زیر تخت خود قرار داد و بساط شطرنج را بر آن گسترانیده و شطرنج‌بازی می‌کرد و به مقام اقدس آن امام مطلق و سرور و سالار شهیدان و به پدر بزرگوارش، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام- و به جدّ عالی مقامش، رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلم- جسارت و اهانت می‌نمود و فقاغ می‌نوشت. حضرت رضا- علیه السلام- می‌فرماید:

«فمن كان من شيعة فليتورع عن شرب الفقاغ و اللعب بالشطرنج و من نظر إلى الفقاغ أو إلى الشطرنج فليذكر الحسين - عليه السلام - و ليلعن يزید و آل زیاد يمحو الله عزوجلّ بذلك ذنوبه و لو كانت كعدد النجوم».

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۳۰

یعنی: هر کس از شیعه ماست باید از فقاغ و شطرنج بازی بپرهیزد و هر کس نظر به فقاغ یا شطرنج نماید، باید یاد از حسین علیه السلام- نماید و به یزید و آل زیاد لعنت کند؛ خداوند گناهان او را به این عمل محو نماید، اگر چه به عدد ستارگان باشد. روایات متعددی وارد است که به شطرنج‌بازی، سلام نکنید و سلام بر او معصیت است و از فروش شطرنج و نرد و ساختن آنها نهی شده است.

فقیه بزرگوار، «ابن ادریس» در کتاب شریف «سرائر» از «جامع بزنی» روایت کرده است: «السّلام علی اللّاهی بالشطرنج معصیة و کبیره موبقه و اللّاهی بها و الناظر إليها فی حال ما یلهی بها و السّلام علی اللّاهی بها فی حاله تلک فی الإثم سواء» [۲۶۸]. از این مقوله روایات، در کتب معتبر حدیث بسیار است.

در خاتمه، خود و شما و جوانان و نوجوانان عزیزی را که می‌خواهند در میان طوفان‌های آزمایش و امتحانات و خطرات بسیار- که دین و ایمان و شرف و حیثیت انسانیّت را تهدید می‌کند- راه سلامت را طی کنند، به این تذکر که مضمون احادیث شریفه است، یادآور می‌شوم:

می‌فرمایند:

«حلالٌ بین و حرامٌ بین»؛

یعنی کار، حلالی است که حلال بودن آن ظاهر است (ارتکاب آن هیچ اشکال و خطر و مسؤولیّت ندارد) و کار حرامی است که حرمت آن آشکار است (از آن کار باید جداً اجتناب کرد).

در این میان مشبهات و کارهایی است که شبهه و احتمال حرمت در آنها هست

«فمن ترك الشبهات نجی من المحرمات و من ارتكب الشبهات وقع فی المحرمات»؛

هر کس کارهای شبهه‌دار را ترک کند از وقوع در ارتکاب کارهای حرام نجات پیدا می‌کند و هر کس کارهای شبهه‌دار را انجام دهد، گرفتار ارتکاب کارهای حرام می‌شود.

از خداوند متعال می‌خواهم که همگان را در حرکت در راه تقوا و پرهیزکاری نصرت و یاری عطا فرماید.

فإنّ خیر الزاد التقوی و العاقبة للمتقین.

س- با وجود مضرات فراوان در کشیدن سیگار، چرا حکم به تحریم سیگار نمی‌کنید؟

ج- در عصر حاضر، ضرر و تأثیر انواع متعدّد اغذیه، یا کیفیتهای تغذیه در کم کردن عمر و ضرر به سلامت جسم بسیاری از افراد، معلوم شده است؛ اما در عرف و عادت و قوانین به این علت، تصمیم کلی بر ممنوعیت آنها اتخاذ نمی‌شود. در مورد هر شخصی به



حسب حال و وضع مزاجی و خطر فعلی و تأثیر زود رس یا دور رس غذا، برنامه و رژیم غذایی تعیین می‌گردد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۳۱

آنچه در این برنامه بهداشتی ضرورتاً باید ملاحظه شود، همان خطرات و ضررهای زودرس فعلی نسبت به هر شخص است. نمی‌توان افراد را به رعایت دستورات بهداشتی و حفظ الصّیحه بر اساس تأثیرات دوررس بعضی کارها و پوشاکها (مثل کم شدن عمر طبیعی در صدی از مصرف کنندگان فلان غذا یا نوشابه) ملزم کرد و در اکثر موارد، الزام به مصلحت عامه نیست.

باید با ارشادات و راهنماییها، مردم را به فواید رعایت برنامه‌های بهداشتی و ترک مصرف بعضی غذاها و ضرر و زیان آنها متوجه نمود و الاً همان طور که روزانه مثلاً ۱۳۵ نفر بر اثر استعمال سیگار، پس از یک عمر نسبتاً طبیعی تلف می‌شوند، همین تعداد یا بیشتر و کمتر در اثر خوردن فلان روغن یا غذا یا کیفیت غذا و عوامل و اسباب دیگر تلف می‌شوند.

خلاصه، درصد کل تلفات به این صورت تقسیم بر سوء برنامه‌های غذایی و ... است که عادتاً اجتناب از بیشتر آنها ممکن نیست و تحریم آنها جایز نمی‌باشد.

بنابراین، خطر سیگار همانند خوراکیها و نوشابه‌هایی است که برای در صدی از مردم ضرر و زیان دوررس دارد، و در صدی از تلفات افراد به آن مستند می‌شود. آنچه را عرف مورد اعتنا و واجب الرعايه می‌داند، خطر و ضرر زودرس است که شرعاً و عقلاً ترک آن واجب است. مثلاً نسبت به بیمار قلبی که پزشک کشیدن سیگار را برای او ممنوع می‌کند و خطر، خطر فعلی است و شرعاً و عقلاً کشیدن آن حرام است و کشیدن آن در حکم انتحار است، علما همه بر حرمت آن فتوا می‌دهند. امّا به صرف اینکه در در صدی از مرگ و میرها سیگار و در در صدی مثلاً روغن حیوانی، و در در صدی فلان شغل و کار مؤثر بوده است، نمی‌توان برنامه تحریم کلّ این اغذیه و نوشابه‌ها و ترک بسیاری از مشاغل را برای همه مردم پیشنهاد کرد و تخلف از آن را اضرار به نفس و مورد اعتنا شمرد.

با این وجود، نکته‌ای که در خصوص سیگار برای اشخاص سالم و مهمتر از آن برای افراد بیمار، قابل توجه می‌باشد این است که: کشیدن سیگار، مثل صرف غذا برای انسان ضرورت ندارد، و با ضررهایی که در درازمدت برای سلامت بسیاری دارد، شرط احتیاط و مواظبت از سلامت بدن اجتناب از آن است؛ و با هشدارهای پزشکان و متخصصان امور حفظ الصّحه، اشخاص علاقمند به طول عمر و سلامت بدن، آن را ترک می‌نمایند (والله العالم).

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۳۲

س- با توجه به این که از آیه سوّم و پنجم سوره «مائده»، لزوم تسمیّه، استفاده نمی‌شود، چرا خوردن گوشت حیوانی که هنگام ذبح آن «بسم الله» نگفته باشند، حرام می‌باشد؟

ج- باید این مطلب را در نظر داشته باشید که مدرک فهم و استنباط احکام، قرآن مجید و سنت پیغمبر و ائمه علیهم السلام است. پیغمبر اکرم و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین- با افعال و اقوال خودشان، هم بسیاری از احکام اسلام را به مردم آموخته و هم آیات قرآن مجید را- که شرح و تفسیر لازم داشته- تفسیر نموده‌اند. مسلمانان نیز به وسیله قرآن کریم و همچنین با عنایت به رفتار و گفتار آن بزرگواران، تکالیف خود را از همان صدر اسلام اخذ نموده‌اند. پس ممکن است شما فقط با مراجعه به قرآن مجید، از مدرک حکم مورد نظر، مطلع نشوید؛ در حالی که با مراجعه به اقوال و افعال پیشوایان دین- که عمل و قول آنها برای ما دلیل و حجت است- به مستند آن واقف گردید.

البته بحث و مطالعه در مدارک و مستند احکام، راجع به فقها مربوط به علم فقه- که از اهم علوم اسلامی و در نهایت تکامل و اتقان و استحکام است- می‌باشد.

راجع به دو آیه شریفه که نوشته‌اید: بر حسب آیه اولی (حرمت علیکم المیتة...) [۲۶۹] حیوانی که تذکیه شده باشد حلال است، باید

گفت: چنان که شرایط تذکیه و حیوانی که تذکیه بر آن واقع می‌شود توسط پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله - و ائمه طاهرین علیهم السلام - بیان شده، از جمله آن شروط این است که باید در موقع ذبح، نام خدا برده شود.

امّا آیه دوم: (الیوم احل لکم الطبیات و طعام الذین ...) [۲۷۰] بر حسب روایات وارده از ائمه اطهار - علیهم السلام - مراد از طعام، حبوب است، و شامل لحوم نیست. این معنی، با لغت هم موافق است و بر حسب لغت از این که مراد از طعام، لحوم باشد، صحیحتر است.

علاوه بر این، در قرآن مجید آیه دیگری است که بر حرمت اکل ذبیحه‌ای که در موقع ذبح آن اسم خدا برده نشده باشد، دلالت دارد. در سوره انعام آیه ۱۲۱ می‌فرماید:

(ولاتأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه و إنه لفسق ...)

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۳۳

س - چرا ما که به زبان عربی آشنایی نداریم نمی‌توانیم نماز را به زبان خودمان بخوانیم؟ در صورتی که توجه به معانی کلمات برای انجام عبادت لازم است و بیشتر مردم از معانی نماز بی‌اطلاعند.

آیا بهتر نیست به جای قرائت قرآن، ترجمه آن را بخوانیم؟

ج - احکام دین اسلام اگر چه همه به ملاحظه مصالح و حکمت‌هایی تشریح شده، ولی باید آن‌ها را تعبداً قبول نمود؛ و عبادت‌ها را باید به عنوان اطاعت امر خداوند عالم به جای آورد، تا فواید بزرگی که از آن‌ها در نظر است فراهم شود.

نباید سلیقه و نظریاتی را که غالباً بدون اطلاع از اطراف و جهات مطالب است، در احکام خدا وارد ساخت.

ما موظفیم به همان نحوی که مقرر شده نماز بخوانیم، و عبادات دیگر را به جای آوریم، و حق نداریم از خود چیزی در این موارد اختراع نماییم.

البته توجه به معانی و ترجمه آیات و اذکاری که در موقع نماز خوانده می‌شود بسیار خوب بوده و موجب کمال نماز، شدت فضل، و کثرت اجر و ثواب می‌شود؛ ولی باید همان حمد و سوره و اذکاری را که معین شده بخوانند و اگر از آن تخلف شود عنوان اطاعت از آن سلب می‌شود، و نتایج بزرگی که مقصود است حاصل نگشته و از قرائت ترجمه قرآن، آن ثواب و مصالحی که در تلاوت خود قرآن است حاصل نمی‌شود.

علاوه بر این‌ها چون قرآن، وحی خدا و معجزه باقیه و پایدار پیغمبر اسلام است، ترجمه آن به نوعی که اصل آن بر مطالب دلالت دارد - به تصدیق اهل فن و کسانی که از نکات ادبی، اطلاع دارند - برای بشر به هیچ لغتی ممکن نیست، و کسی از عهده آن بر نمی‌آید. بنابراین هر عالمی به واسطه تلاوت و مطالعه قرآن مجید از آن، مطالبی استفاده می‌کند که از ترجمه، این استفاده را ندارد. بلکه در پاره‌ای موارد ترجمه، مانع از استفاده بعضی مطالب است.

به علاوه اکتفا به قرائت ترجمه در نماز و غیر آن به زبان‌های مختلف، جدایی مسلمین از هم، و اختلاف و پراکندگی و بعضی تعصبات را موجب می‌شود. در حالی که اسلام برای نزدیک کردن مردم، و متحد ساختن جامعه‌های بشری، برقراری تفاهم بین افراد و رفع اختلاف زبانی، نژادی و دیگر اختلافات آمده است.

اکنون هم یکی از جهات جامعه مسلمانان همان متحد بودن وضع عبادات و نماز و روزه و حج و غیر آن است که در تشدید اخوت اسلامی، کمال دخالت را دارا است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۳۴

اگر ترجمه‌های قرآن ملاک عمل قرار گیرد باعث می‌شود که توجه مسلمین نسبت به اصل آن کمتر شود، و از آن همه معانی عالیّه و تفکر و تدبّر در آیات و استفاضه از انوار معارف بی‌پایان آن محروم شوند.

اصلاً مفاسد این کار به حدی است که به کلی وضع، منحرف گشته و در هر کشور و شهر، به مناسبت زبان خاص و محلی آنها عبادات و وظایف دینی آنها صورت خاصی به خود گرفته، و به کلی رشته از هم گسیخته می‌شود؛ که هرگز چنین ترتیبی موافق رضای شارع مقدس اسلام نیست.

اما این که نوشته‌اید: مردم بیشتر از معانی نماز بی‌اطلاعند:

اولاً بیشتر به طور اختصار، متوجه اجمال معانی افعال و اذکار نماز هستند و می‌دانند که نماز، توجه بنده به خدا است، و عباراتی که می‌خوانند متضمن حمد، تمجید، تسبیح، دعا، استغفار، اقرار به شهادتین است؛ اگر چه خصوصیات آن را ندانند، یا در بیان آن عاجز باشند

ثانیاً، فرا گرفتن آن به طور اجمال برای هر کس آسان است، و حتی در رساله‌های عملیه‌ای که با زبان فارسی ساده نوشته شده و در دسترس عوام است، ترجمه اذان و اقامه و حمد و سوره و اذکار نماز نوشته شده است؛ و ترجمه‌هایی که از قرآن به زبان فارسی ساده در هر عصر شده بسیار می‌باشد و قرآن‌های با ترجمه، در همه شهرها و قراء در دسترس افراد هست، و می‌توانند به مقداری که به وسیله ترجمه، می‌شود با مطالب قرآن آشنا شد، از آن استفاده نمایند.

علاوه بر این، تفاسیر فارسی مانند: «تفسیر ابی الفتوح رازی» و «تفسیر منهج الصادقین» و ... مکرر طبع شده و مورد استفاده است، و اگر کسی از آنها استفاده نمی‌کند خودش کوتاهی کرده است.

پس، مسلمانی که می‌خواهد از قرائت قرآن مجید به خدا نزدیک شود باید در عین حالی که متوجه معانی آیات و ترجمه و تفسیر است، خود را از فیض قرائت اصل قرآن محروم نسازد و قرائت ترجمه را به جای قرائت خود آن نشمارد؛ زیرا قرآن، اصل است و ترجمه به دل است؛ قرآن کلام خدا است و ترجمه کلام خدا نیست.

س- دستورات دین مقدس اسلام باید مطابق با منطق علم باشد، و سطح علم در این زمان به گونه‌ای ترقی کرده است که بعضی مردم بدون دلیل و برهان، زیر بار دستورات الهی نمی‌روند، مگر اینکه به حکم و مصالح آن- حتی به طور اجمال- پی ببرند؛ مثلاً یکی از ایراداتی که یک نفر از مخالفین به این جانب نموده، راجع به مسأله تیمم است. سؤال این است که: آیا تیمم از نظر علمی چه نفعی دارد و یا چه عملی را انجام

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۳۵

می‌دهد؟ در صورتی که ما از نظر ظاهر ملاحظه می‌کنیم که دست و صورت ما قبل از تیمم پاکتر از بعد از تیمم است؛ به جهت اینکه بعد از انجام دادن عمل تیمم، کف دست و مواضع دیگری از بدن که برای تیمم دست به آن جا رسیده، خاک آلود و غباری آلود شده، و این خود از نظر طب جدید صحیح نیست. خواهشمند است حکمت تیمم را از نظر شرع مقدس جهت الزام مخالف بیان فرمایید.

ج- اولاً، احاطه به فواید و حکمت‌های دستورات فرعی دین، اگر برای همه غیر ممکن نباشد، برای اکثر مردم غیر ممکن است؛ و مانع از انجام وظایف و مشاغل دیگر می‌شود، و شخص را از استفاده عملی از این دستورات محروم می‌سازد. مانند بیماری که بخواهد تمام جزئیات نسخه یک طبیب حاذق را بررسی کند، و از هر جهت، رابطه آن را با مزاج خود تشخیص دهد.

اگر بیماران بخواهند این روش را پیش گیرند نه اکثراً از حکمت‌های نسخه طبیب آگاه می‌شوند، و نه موفق به درمان بیماری خود می‌گردند؛ بلکه بیماری آنها را از پا در می‌آورد.

ثانیاً، دستورات فرعی دین، همین قدر که با منطق عقلا و علم ثابت و با فرضیه‌های علمی مخالف نباشد، قابل پیروی و لازم الاتباع؛ است مانند دستور طبیب، که همین قدر بدانیم طبابت او بر خلاف قواعد مسلمة طبیبی و حفظ الصحه نیست به آن عمل می‌کنیم؛ با این تفاوت که در دستورات دینی، احتمال خطا و اشتباه هم نمی‌دهیم.

ثالثاً، راجع به تیمم باید گفت: البته ما تیمم را برای اطاعت فرمان خدا و تعزید به جای می‌آوریم. با این وجود همان طور که نوشته‌اید، اگر چه ممکن است از نظر ظاهر دست ما پیش از تیمم پاکتر باشد- یعنی خاک آلود نباشد- اما در زمان ما معلوم شده است که خاک به خودی خود کثیف نیست که باعث قوت بیماری‌ها گردد؛ بلکه خاک، کشنده میکروب‌های موزی و منهدم کننده مواد آلی است.

ممکن است همان غباری که بر مواضع تیمم می‌نشیند، میکروب‌هایی را که در ظاهر بدن است از بین ببرد. پس تیمم بر صعید طیب (خاک پاک)- چنان چه اسلام دستور داده است- (فتیمموا صعیداً طیباً) [۲۷۱] واقعاً دست و رو را پاکتر می‌سازد.

حکمت دیگر تیمم این است که چون وضو و غسل برای نماز، تشریح شده و مکلف باید با آب- که یکی از وسایل تنظیف و تطهیر است- خود را طهارت بدهد و حال که از استعمال آب معذور شده است، سزاوار نمی‌داند که بدون تطهیر و تنظیف، به نماز و توجه به خدا روی نماید، و با توجه به اینکه خاک نیز- شرعاً و علماً- یکی از مطهرات

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۳۶

است، دستور داده شده که تیمم کند تا با نظافت و طهارت، به درگاه خدا حاضر شود و اطاعتی را که به واسطه عذر از استعمال آب از او فوت شده، به این وسیله جبران و تدارک کند.

حکمت دیگر این است که اگر وضو و غسل، بدلی نداشته باشد و بدون بدل، مکرر نماز بخواند حال اعتیاد و مواظبت به گرفتن طهارت در شخص به واسطه عذر از استعمال آب ضعیف می‌شود. ممکن است حکمت‌های عالی تری هم داشته باشد که به مرور زمان و پیشرفت علم معلوم گردد.

با وجود مطالبی که بیان گردید، تأکید می‌شود که ما باید همه عبادات را فقط برای امتثال امر و قربه‌الی‌الله به جای آوریم، تا از حظوظ و فواید عالیه روحانی و اخلاقی آن برخوردار گردیم.

س- با توجه به این که این جانب تحقیقی درباره «عاقله در حقوق اسلامی» دارم، مستدعی است به پرسش‌های زیر پاسخ فرمایید:

۱- «عاقله» کیست و در چه مواردی کاربرد دارد؟

۲- استناد قبولی این نهاد حقوقی به چه منبع قرآنی، روایی و تاریخی می‌باشد؟

۳- آیا در جامعه کنونی- با شرایط فعلی- قابل پذیرش و اجرا می‌باشد؟

۴- ضمان عاقله چگونه ضمانی است؟ آیا ضمّ ذمه است یا نقل ذمه؟

۵- آیا جایگزینی برای آن می‌توان داشت؟ (مثلاً بیمه)

ج ۱- جهت تحقیق درباره عاقله و احکام و تفاسیل آن، باید به کتب فقهیه مفصّله مثل «جواهر» مراجعه نمایید. فقط برای این که سؤال تا حدی بدون پاسخ نمانده باشد، به تعریف شیخ الطائفه- قدس سرّه- در خلاف اکتفا می‌نمایم:

ایشان در مسأله ۹۸ کتاب «دیات» می‌فرماید: «العاقلة كل عصبه خرجت عن الوالدین و المولودین و هم الإخوة و أبناءهم إذا كانوا من جهة أب و أم و أم أومن جهة أب والأعمام و أبناءهم و المولى إلخ» و مورد آن، قتل خطا و جنایت خطایی بر اطراف است (والله العالم).

ج ۲- منابع حکم فقهی عاقله، روایات است. علاوه بر این مورد، اجماع مسلمین است؛ چنانکه شیخ قدس سرّه- در خلاف می‌فرماید:

«دية النفس على العاقلة في قتل الخطاء و في أطرافه كذلك بلاخلاف» (والله العالم).

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۳۷

ج ۳- حتماً در جوامع کنونی و جوامع آینده- الی یوم القیامه- قابل پذیرش و اجراست. تعجب است اگر کسی این حکم مسلم شرعی را در جامعه فعلی قابل پذیرش نداند، و آن را موقتی و مختص به صدر اسلام عنوان کند؛ و از اشکالات متعددی که بر او

وارد می‌شود غافل بماند.

با این گونه اظهار نظرها باب تصرف و تغییر در بسیاری احکام خدا باز شده و خاتمیت و جامعیت دین زیر سؤال می‌رود. اگر این باب باز شود، نه فقط حکم عاقله، بلکه تمام احکام دیات و قصاص و تفصیلاتی که در آنها هست، صرفاً برای این که با حقوق موضوعه و نظامات لائیکه موافق نیست، باید کنار گذاشته شود.

بیشتر این ایرادات بر اثر غریب‌زدگی، تأثر از رسوم و عادات بیگانگان، بزرگ‌بینی آنها و کم‌بینی خود و فرهنگمان است. اساساً معیار و میزان ردّ و قبول و پذیرش در یک جامعه مسلمان و یا برای یک نفر مسلمان، با معیارهایی که امروز در جوامع غربی و لائیکه و حتی دموکراسی معتبر است، فرق جوهری دارد و نمی‌شود این دو معیار را به جای یکدیگر حاکم کرد. کلّ مسأله بین مسلمان و غیر مسلمان و بین مکتب اسلام و مکتبهای دیگر قابل بررسی است، اما در جزئیات - بر اساس هر کدام که باشد - بحث، خاص و قابل طرح نیست.

بنابراین عرض می‌شود: کسی که به خطا مرتکب جنایتی شود، اگر لازم باشد باید برای این که خون مجنی علیه هدر نگردهد، با چیزی به عنوان دیه تدارک شود؛ و اگر خویشاوندان متمکن او، طبق ضوابط، این دیه را تدارک نمایند، چه ایراد و اشکال حقوقی دارد؟

اگر حکم در مورد شخص معینی بود - مثل این که اگر زید مرتکب جنایت خطایی باشد، خویشان او عهده‌دار باشند - قابل ایراد بود. ولی اگر این حکم، عام بود و در مورد همه خویشاوندان بود، به گونه‌ای که در مورد این خسارت و ضرر، همه نسبت به یکدیگر عهده‌دار باشند، چه اشکالی دارد؟ امروز از این فرد، این خطا صادر می‌شود؛ فردا هم از دیگری.

این عهده‌گیری‌ها در برابر عهده‌گیری شخص جانی است؛ مثل این که در ضمن عقد شرعی و قانونی این قرار و تقابل و معاهده را بگذارند.

خلاصه عهده‌گیری عاقله این شخص، بلاعوض نیست؛ بلکه در مقابل عهده‌گیری خود شخص و دیگران از این عاقله است. مثل اینکه چند دولت با هم قرار بگذارند که هر

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۳۸

کدام به واسطه حوادث یا حادثه خاصی در معرض تحمّل خسارت قرار گرفت، دیگران خسارت را پردازند. این یک امر طبیعی و معقولی است که در خصوص این مورد، به حکم شرعی و الهی مقرّر شده است.

علاوه بر اینها، جای تعجب است اگر کسی از قابل پذیرش و اجرا بودن این حکم سؤال کند، در حالیکه بیند در دنیای کنونی و به اصطلاح متمدّن و حقوقدان، خسارت جنایت و خیانت‌های عمدی یک نفر را - اگر چه دهها و صدها میلیارد باشد - از ملتش و از نسلهای بعد از او گرفته و مردم مستضعف به دلیل جرم و جنایت و خیانت عمدی او، محکوم به استصغار و استحقار و در واقع، بردگی دیگران و فاقد عزّت و استقلال باشند.

چگونه است که این قانون ظالمانه را چون دول بزرگ غربی می‌پذیرند حتی ما مسلمانان و حقوقدانان حرفی نمی‌زنیم؛ اما در قانون الهی عاقله ایراد می‌کنیم؟

در دنیایی که ملت آلمان به تهمت قتل جمعی از یهودی‌های خائن به ملت آلمان، به وسیله هیتلر، هنوز هم بعد از گذشتن بیش از نیم قرن باید به یهودیان غرامت بدهند و آن را قانونی می‌دانند و می‌پذیرند، چگونه قانون عاقله در مورد قتل خطایی با وجود آنکه وجه حقوقی دارد، مورد حرف می‌شود؟

یهودی‌ها حتی از ملت‌هایی که دولتهایشان با هیتلر رابطه داشته‌اند، غرامت می‌طلبند و به زور آمریکا و دیگر دول استکبار، آن دریافت می‌کنند؛ و اینک که این نوشته را می‌نویسیم، از سویس مطالبه غرامت می‌نمایند و سویس هم راضی شده که تا ششصد

میلیون دلار بدهد تا آنان دست از سرش بردارند.

معارف دین؛ ج ۱؛ ص ۲۳۸

ن‌ها مورد اشکال هیچ حقوق‌دان نیست و کسی نمی‌گوید بعد از پنجاه سال، چرا باید این مردم سویس عوض آنچه را یهودیان و طرفدارانشان جنایت بر آنها می‌دانند، غرامت بدهند؟

غیر از این است که این قانون را غرب عمل می‌کند و با زور سرنیزه پیاده ساخته است، و بنابراین از نظر حقوق، امروزه مسأله‌ای نیست؛ اما قانون عاقله در اسلام و در بین مسلمین - که خود اسلام را اختیار کرده‌اند و خود را مکلف و متعهد به آن می‌دانند - از طرف آنها و استضعاف شدگان فکری آنها مورد حرف شده است.

بدیهی است موجب اتخاذ این موضع‌ها، جز حقارت و ذلت و خودباختگی در برابر اجانب نیست و گرنه مسلمان قوی و مؤمن و متعهد، خودش را و تعالیم دین و فرهنگش را برتر و بالاتر از هر فرهنگ و قانونی می‌داند (والله العالم).

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۳۹

ج ۴- ضمان عاقله مستقل است و ربطی به انتقال ذمه یا ضم ندارد (والله العالم).

ج ۵- اگر قاتل، عاقله نداشته باشد، یا عاقله او تمکن پرداخت نداشته باشد، دیه بر خود قاتل است (والله العالم).

س- شخصی سؤال کرده که: چرا علما و مراجع تقلید و پیشوایان مسلمین در یک زمان و عصر، از یک نفر بیشتر هستند؛ در صورتی که در زمان حضرت رسول - صلی الله علیه و آله وسلم - و بعد از آن حضرت، در زمان امامان - علیه السلام - یک نفر به عنوان امام و پیشوا مطرح بوده است.

ج- علما و مراجع تقلید، رتبه شاگردان و اصحاب پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم - را دارند که علوم و دستورات و تعالیم آنها را به دیگران منتقل می‌نمایند، و اخبار و احادیث و احکام را به مردم می‌رسانند.

در عصر خود - ائمه علیهم السلام - علمایی که از آنها نقل علم و حدیث می‌کردند، منحصر به یک یا چند نفر نبودند، و تنها جمعی از شاگردان حضرت صادق علیه السلام - را که «ابن عقده» احصا کرده است چهار هزار نفر بوده‌اند.

س- به نظر مبارک حضرت تعالی پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین - علیه السلام - و دیگر امامان - علیهم السلام - چنان که از کلام صاحب «حدائق» استفاده می‌شود، رجحان شرعی دارد یا خیر؟

المظلوم سید الشهداء و أب- ی الأحم- رار و علی أهل بینه و أولاده و أصح- ابه

با توجه به اینکه پوشیدن لباس سیاه شعار اهل مصیبت و علامت سوگواری و عزاست، پوشیدن آن در عزای حضرت سید الشهداء - علیه السلام - و سایر حضرات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین - بی‌شبهه، راجح و تعظیم شعائر و اعلان ولایت و براثت از اعدای آل محمّد - صلوات الله علیهم اجمعین - و تجلیل از ایثار و فداکاری و شهادت در راه خدا و پاسداری از دین و مذهب، و مصداق عناوین و جهات راجحه دیگر است.

یکی از شعائر شیعیان در عراق در دهه عاشورا برافراشتن پرچمهای سیاه عزای بر بالای خانه‌ها بود، که حتی کسی که در وسط بیابان تنها در یک خانه و کوخ محقر زندگی می‌کرد، ملتزم به این اعلام عزای و سوگواری بود.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۴۰

یقیناً این برنامه‌ها و سیاه پوشیدن و سیاه پوش کردن در و دیوار خانه‌ها و تکایا و مجالس که متضمن درس‌های بسیار آموزنده، و موجب تعالی افکار و اهداف و تبلور شعور مذهبی و انسانی است، همه راجح بوده و سبب احیاء و بسط امر مذهب، و تحکیم علائق و روابط با خاندان رسالت، و تجدید میثاق تشیع و پیروی از آن بزرگواران و محکوم کردن ظلم و استضعاف و

استکبار است.

مسأله کراهت پوشیدن لباس سیاه که به اجماع و اخبار بر کراهت آن استناد شده است:

اولاً، اصل حکم به کراهت، قابل خدشه و اشکال است؛ زیرا عمده دلیل آن، که اجماع است - محصل نیست؛ و به فرض محصل بودن، با وجود احتمال استناد مجمعین به اخبار، حجّت و کاشف از قول معصوم علیه السلام - نیست و روایاتی که به آنها استناد شده است اخباری مراسیل و ضعاف بوده و تمسّک به آنها به عنوان تسامح در ادلّه مکروهات، جریاً علی التّسامح فی ادلّه المستحبات؛ مثبت حکم شارع مقدّس به کراهت نیست.

علاوه بر آنکه اثبات حکم موضوعی برای موضوع دیگر، یا اثبات حکم موضوع ذی الخصوصیه برای فاقد خصوصیت بدون یقین به تساوی هر دو موضوع، در موضوعیت برای حکم، و بدون یقین به عدم دخالت خصوصیت - مثل ما نحن فیه - قیاس و حکم به غیر علم است.

بنابراین، با اخبار تسامح در ادلّه سنن، جواز تسامح در ادلّه مکروهات و حکم به کراهت ثابت نمی‌شود. مضافاً بر اینکه در اصل مقیّس علیه نیز استفاده حکم به استحباب مابلغ فی الثّواب عن النّبی صلی الله علیه و آله - محلّ تأمل و اشکال است. غایه الأمر نقول:

إنه یستفاد من هذه الأخبار، ان من بلغه عن النّبی صلی الله علیه و آله - ثواباً علی أمر ثبت رجحانه بالشرع سواء كان مستحباً أو واجباً أو لم یثبت عدم رجحانه إن أتى به التماساً لهذا الثّواب یعطى به ذلك الثّواب ویوجر به واین هذا من الحکم بالاستحباب حتّی یقال به فی غیره؟

به هر حال، اخبار دالّه بر کراهت، از جهت سند فاقد اعتبارند؛ و جبران ضعف آنها به عمل اصحاب، بنابر اینکه عمل جابر ضعف سند باشد در صورتی است که استناد ایشان در فتوا به نفس خبر باشد؛ ولی در مثل این مورد که محتمل است بر اساس همان تسامح در ادلّه، مشی کرده باشند، عمل به استناد به نفس حدیث ثابت نمی‌شود.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۴۱

مضافاً اینکه به فرض جبر ضعف سند به عمل، دلالت روایات بر کراهت مطلقه، مورد اشکال است؛ زیرا از خود آنها استفاده می‌شود که حکم در این موضوع به عنوان اولی موضوع نیست؛ بلکه به جهت تعنون آن به عنوان ثانوی و شعار و لباس بنی عباس بودن است که پوشیدن آن تشبّه به آنها و موجب ارائه نفوذ و کثرت جمعیت پیروان آنهاست و در واقع، نهی از آن به ملاحظه این بوده که یکی از مصادیق تلبّس به لباس ظلمه، و تشبّه به آنها است؛ و مثل این حکم طبعاً دائر مدار بقاء تعنون موضوع، به عنوان مورد نظر است.

بنابراین اگر بنی عباس از بین رفتند این شعاریت و عنوان، بی موضوع و منتفی شد، یا رنگ دیگر شعار آنها یا ظلمه و کفّار و اهل باطل شد موضوع عوض می‌شود و حکم بر موضوع خود مترتب می‌گردد و پوشیدن لباسی که شعاریت فعلیه - مثل کراوات - دارد مکروه می‌شود.

ثانیاً، با قبول اینکه اصل حکم، فی الجمله ثابت است، دلیل آن اگر اجماع باشد، دخول پوشیدن لباس سیاه در عزا - که ظاهراً در اعصار ائمه علیهم السّلام - و بعد از ایشان متداول بوده - در معقد اجماع، معلوم نیست؛ و قدر متیقّن از آن مواردی است که این عنوان عزا را نداشته باشد و تلبّس به لباس و شعار اعدا بر آن صادق باشد؛ و اگر احادیث را هم مستند حکم بشماریم، شمول و ظهور اطلاق یا عموم آنها در این مورد، به مناسبت حکم و موضوع قابل منع است.

بعد از همه این تفاسیل، همان روایتی که صاحب «حدائق» به عنوان تأیید نفی بعد استثناء لبس سواد در عزای حضرت سید الشّهدا - علیه السّلام - از «جلاء العیون» علّامه مجلسی قدّس سرّه - نقل کرده، دلیل است؛ و به نظر حقیر با آن هم حصر مفاد روایات کراهت

در غیر موارد عزا فهمیده می‌شود و نیز می‌توان به فرض قبول اطلاق یا عموم روایات، آن را مقید یا مخصّص آنها دانست و جهت این که صاحب «حدائق» صریحاً به آن استناد نفرموده، ظاهراً عدم ذکر سند آن در جلاء و عدم اطلاع یا عدم مراجعه ایشان به واسطه ضیق مجال به کتب دیگر بوده است.

محدث مشهور، «احمد بن محمد بن خالد برقی» از طبقه سابعه، در کتاب «محاسن» ص ۴۲۰، ح ۱۹۵، از پدرش «محمد بن خالد» از «حسن بن ظریف بن ناصح» از طبقه ششم از پدرش «ظریف بن ناصح» از طبقه پنجم، از «حسین بن زید» - که ظاهراً «حسین بن زید بن علی بن الحسین» - علیهم السلام - معروف به «ذی‌الدمعۃ» و از طبقه پنجم است - و او از عمویش «عمر بن علی بن الحسین» - علیهما السلام - روایت کرده است و سند و لفظ حدیث به این شرح است:

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۴۲

«عنه عن الحسن بن ظریف بن ناصح عن أبيه عن الحسين بن زید عن عمر بن علی بن الحسین - علیهما السلام - قال:

لما قتل الحسين بن علی - علیهما السلام - لبس نساء بنی هاشم السواد والمسوح وكن لانتشکین من حر ولا- برد وکان علی بن الحسین - علیهما السلام - يعمل لهن الطعام للمأتم» [۲۷۲]

از این حدیث شریف - که مورد اعتماد و حجّت بوده و شخصیت‌هایی از مشاهیر و از ثقات و اکابر اهل بیت علیهم السلام - آن را روایت نموده‌اند - استفاده می‌شود:

۱- پوشیدن لباس سیاه در ماتم و عزا از صدر اول مرسوم بوده است و بنابراین بانوان معظمه بنی‌هاشم در ماتم حضرت سید الشهداء - علیه السلام - لباس سیاه پوشیدند.

ظاهراً این است که این عادت و سنتی بوده است که قبل از آن تا عصر رسالت هم سابقه داشته و مثل این است که لباس سیاه به عنوان ترک تزین و شعار عزادار بودن، متداول و مرسوم بوده است.

بنا بر این روایات، کراهت لبس سواد، شامل اینگونه لبس موقت و معمول نمی‌شود، و منصرف به این است که لباس متعارف و رسمی شخص سیاه باشد؛ و به فرض که اطلاق یا عموم داشته باشد، این روایت، آن اطلاق یا عموم را تقیید یا تخصیص می‌زند.

۲- تشویق و ترغیب امام علیه السلام - از این عمل، دلیل بر رجحان آن است؛ و از آن فهمیده می‌شود که ادامه آن جهت فراموش نشدن این واقعه بسیار بزرگ تاریخی و بزرگداشت موقف عظیم سید الشهداء - علیه السلام - راجح و مستحب است.

نباید گفته شود که: حدیث، حکایت از عمل بانوان و تصویب امام علیه السلام - دارد و بر رجحان پوشیدن لباس سیاه در عزای آن حضرت برای مردها دلالت ندارد؛ زیرا وجه تصویب و تشویق امام علیه السلام - حال حزن و مصیبتی است که به وسیله پوشیدن لباس سیاه اظهار می‌شود، و خصوصیت صدور این حال از زن یا مرد ملحوظ نیست؛ و این حال در هر کس ظاهر شود مطلوب است. البته اگر پوشیدن لباس سیاه فقط ظهور این حال را از زنان نشان می‌داد، اختصاص به آنها پیدا می‌کرد؛ ولی وقتی در هر دو - عند العرف علی السواء - ظاهر می‌شود یا گاهی در مردها ظاهرتر است، وجهی برای اختصاص نیست؛ و مثل رجل شک بین الثلاث والاربع است که چون این شک برای زن و مرد - هر دو - علی السواء حاصل می‌شود، از آن، اشتراک زن با مرد در حکم معلوم می‌شود.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۴۳

این حدیث مانند کلام امیرالمؤمنین علیه السلام - است:

«الخضاب زینة و نحن قوم فی مصیبة» [۲۷۳]

که از آن استفاده می‌شود: زینت مناسب مصیبت زدگی نیست، خواه خضاب باشد یا چیز دیگر؛ مصیبت زده مرد باشد یا زن.

نیز از این حدیث استفاده می‌شود که اظهار عزاداری به وسیله پوشیدن لباس سیاه مورد تصویب و تشویق است، خواه از مرد صادر



شود، یا از زن. و چنان نیست که با اینکه از جانب مرد نیز این اظهار ممکن باشد، رجحان اظهار آن مختص به زن باشد، زیرا عرف آن چه را موضوع مطلوبیت این عمل می‌یابد، ارایه حال عزا و سوگواری است که صدور آن از زن و مرد هر دو مطلوب است. بلکه می‌توانیم بگوییم از مثل این حدیث می‌فهمیم که: ارایه حال سوگواری در مصیبت حضرت سید الشهداء - علیه السلام - به هر نحو مشروع - که عندالعرف حال سوگواری باشد - مطلوب است و خواه به وسیله پوشیدن لباس سیاه یا صیحه زدن در مجالس عزا یا ناله و گریه کردن، یا مرثیه خواندن، یا پابرهنه رفتن، یا صورت‌های مشروع و مقبول دیگر باشد، موجب اجر عظیم الهی در آخرت خواهد بود.

جعلنا الله من القائمين بها وحشرنا في زمرةم بحق محمد وآله الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين.

س - درباره گوشت‌های قربانی در ایام حج در منی، در صورتی که بعد از تلاش و کوشش لازم، یقین پیدا کند که راهی برای استفاده از گوشت قربانی نیست و حتماً ضایع می‌شود (یعنی یقین کند که آنها سوزانده و دفن می‌شوند و همچنین مستحقینی در منی یافت نشوند و بدانند که گوشت‌های قربانی به سایر بلاد اسلامی برای فقرا و مؤمنین برده نمی‌شود) و با توجه به اینکه این کار، اسراف و حرام است، سؤال این است که آیا می‌شود که حاجی موقتاً از قربانی کردن در منی صرف‌نظر کند، و پول آن را کنار بگذارد و هنگام بازگشت در محل خود قربانی کند (در همان ذی الحجّه یا در ذی الحجّه سال آینده)؛ و سپس مطابق دستوری که درباره گوشت قربانی است آن را مصرف نماید؟

ج - این کار و این اعمال سلیقه و تصرف در احکام الله جایز نیست. در این حکمت حج نیز اسرار و برنامه‌هایی است که باید طابق النعل بالنعل انجام شود. اینجا تمرین و تربیت تسلیم ابراهیمی و اسماعیلی است که وقتی ابراهیم به فرزندش گفت: (إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ [۲۷۴])، او نگفت: کشتن من چه فلسفه و فایده‌ای دارد، و چنین و چنان

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۴۴

می‌شود، و اسراف است و از این مقوله عذررها؛ بلکه بدون درنگ گفت: (یا ابت افعَل ما تؤمر).

در حج، همان طور که از فرموده حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام - استفاده می‌شود، خدا بندگانش را متعبد به کارهایی فرموده است که بسا فایده مهمّ ظاهری برای آن درک نشود؛ مثل: طواف، سعی و بسیاری محرمات احرام. اما وقتی به عنوان تعبد انجام شود، برکات بسیار بزرگ و فوایدی دارد که در هیچ عبادت دیگر تحصیل نمی‌شود.

با این وجود، در گوشت قربانی امکان استفاده و جلوگیری از ضایع شدن آن کاملاً فراهم است، و می‌توانند با امکاناتی که هست آن را به صورت کنسرو و ... در اختیار مستحقان و محرومان قرار دهند.

س - سرورم! ابهاماتی در زمینه موسیقی برای این حقیر پیش آمده است، با شما در میان می‌گذارم تا این حقیر را راهنمایی فرمایید.

خداوند تبارک و تعالی هنرمند و زیباست و زیبایی و هنر را دوست دارد.

موسیقی، یکی از هنرهای دنیوی است که حتی بسیاری از دانشمندان گذشته که به تمام علوم زمان خود آگاه بودند، با این هنر نیز آشنایی کامل داشتند؛ چگونه می‌شود که این هنر زیبا اشکال شرعی پیدا می‌کند؛ یعنی به وجود آوردن آن - همان نواختن موسیقی باشد - و گوش دادن به آن حرام می‌شود و یا جایز نمی‌باشد؟ هنر، زیباست و انسان از زیبایی لذت می‌برد؛ در چه صورت این لذت اشکال دارد؟

غنا، موسیقی مطرب و لهو و لعب چیست؟ چگونه باید اینها را تشخیص داد؟

آیا نواختن و به صدا درآوردن همه آلات موسیقی اشکال دارد؟

در چه صورت نواختن آلات موسیقی اشکال دارد؟

آیا نواختن «نی» و «سه تار» جایز می‌باشد؟

آیا چوپان‌ها که «نی» یار آنها در تنهایی کوه‌ها و دشت‌هاست، عمل حرام انجام می‌دهند؟

گوش دادن به چه نوع موسیقی‌هایی اشکال دارد؟

آیا گوش دادن به یک موسیقی آرام و آرمش بخش اشکال دارد؟

بافرض این که نواختن یکی از آلات موسیقی اشکال نداشته باشد، و با توجه به این که خرید و فروش آلات موسیقی جایز نمی‌باشد؛ پس چگونه می‌شود آن را تهیه کرد؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۴۵

از شما سرور بزرگوار خواستارم که در صورت امکان سؤالات این حقیر را پاسخ داده و این حقیر را - که جوانی جویای تقو و سعادت دنیوی و اخروی هستم - برای ادامه زندگی راهنمایی بفرمایید.

ج- نامه حاکی از علاقه و توجه جنابعالی به امور دینی تعهد اسلامی و علاقه به تقویت معارف و ازدیاد بصیرت و بینش و رشد معنویات واصل شد.

از خداوند متعال مسألت می‌نمایم که شما و طبقه جوان معاصر را از مفاصد تبلیغات سوء و نشریات و فیلمهای گمراه کننده مصون و محفوظ فرماید، و بر شعور دینی و احساسات و غیرت اسلامی شما بیفزاید.

عالم خلقت با مجموعه پهناوری که دارد و مساحت آن را جز خداوند خالق آن نمی‌داند و در تصوّر بشر نمی‌گنجد، همراه با ستارگان و منظومه‌ها، کهکشانها، کاینات کوچک و بزرگش، اتم و الکترونها و هر چه بگویند و بفهمند، اقیانوس‌ها و کوه‌ها، جنبندگان، حیوانات، انسانها و نظامات بدیعی که در آنها وجود دارد، با سلول‌های بدن و با همه اجزاء و افرادش - که هر کدام عالمی شگرف و جداگانه و جذاب و جالب طبع جمال دوست بشرند - همه زیبا و دلربا و حیرت افزاینده. همه جلوه جمال خالق یگانه ذی‌الجلال و ذی‌الکمال و ذی‌الجمال او می‌باشند. جمال آفتاب، جمال ماه، جمال انسان، جمال کوهها، دشتها، مرغزارها، صحراها، باغها و شکوفه‌ها، و گلها و گلستانها، بستانها، جمال علم و قدرت و استعداد این بشر - ظاهر و باطنش و جسم و روحش - جمال شب و روز و نور حیات و حسّ و حرکت - که در کلّ اجزای این عالم برقرار است - همه جاذب و اعجاب انگیز است.

از همه بالاتر و جالبتر، جمال محمّد - صلّی الله علیه و آله وسلّم - و مهدی علیهم‌السلام - است که آیات جمال حق، و زیبایی مطلقند و همه، شیفته و دل‌باخته آنهایند.

اگر گویم که عشق گل، فغان آموز بلبل شد خطا باشد که این نسبت بود بی‌اصل و بی‌مبدأ

نه بلبل عاشق گل شد، نه گل معشوق بلبل شد گل و بلبل شده هر یک به رویی واله و شیدا

هر آن کس زنگ بزدايد ز مرآت ضمير خود ببیند جمله هستی را به ذکر ایزد یکتا

همه عاشق به روی او همه مایل به سوی او همه خرم به بوی او و او از جمله ناپیدا

نکته جالب در این عالم جمیل سراسر جمال این است که اگر چه میل به جمال و جمال دوستی و ذوق درک جمال مثل سایر استعدادها و امیالی که در بشر می‌باشد تکوینی و فطری است، اما بدون هدایت‌های تشریحی، این غریزه جمال دوستی نیز به واسطه اینکه انسان موجودی چند بعدی است مثل سایر غرایز منحرف می‌شود و یا امر

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۴۶

بر او مشتبه می‌شود؛ مثلاً چیزی را از یک بعد و یک نگاه زیبا می‌بیند در صورتی که از نگاهها و ابعاد دیگر، زشت و نازیباست.

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام - در مورد دنیا می‌فرماید:

«مثل دنیا مثل الحیه لئن مسها و فی جوفها السم الناقع یحذرها الرجل العاقل و یهوی الیه الصّبی الغافل» [۲۷۵]؛

ظاهر مار، البتّه نرم است و کودک غافل به آن علاقه نشان می‌دهد؛ ولی شخص بالغ و عاقل از آن می‌پرهیزد. جمال واقعی با جمال ظاهری، و جمال حقیقی با مجازی فرق دارد. صدای خوش و خوب، مثل چهره خوب و اندام زیبا جمال است؛ اما چگونگی استفاده از این زیبایی‌ها گاه فساد و وبال است و با آن زیبا، زشت و حسن، قبیح می‌گردد. اگرچه غنا و سرود- که آوازی است مشتمل بر ترجیع خاص و مناسب با مجالس لهو است- بر حسب ذوق حیوانی و لهو‌گرایی بشر، زیبایی است، ولی در واقع زشت و خطرناک و آفت‌زا است و در روح، و بلکه جسم انسان- خصوصاً در دراز مدّت- خطرات بسیار دارد.

موسیقی که عبارت از استفاده از آلات طرب است همه از ملاحی بوده و بازدارنده انسان از یاد خدا و جمال حقیقی است. و هر چه انسان را از توجّه به آن جمال و پرستش او باز دارد، جمال نیست.

علاوه بر این موسیقی در اعصاب تأثیرات زیان‌بخشی دارد و چنان چه بررسی نمایید می‌بینید اشخاصی که به این امور گرفتارند از چه سعادات و لذایذ روحی و معنوی محروم می‌شوند و در چه درکات فسادی سقوط می‌نمایند؛ که از آن جمله؛ اعتیاد به مواد مخدّر و ... است. راجع به استفاده از موسیقی حتّی بیگانگان هم، نظر منفی داده‌اند و آن را زیان‌بخش می‌دانند؛ و کتب بسیاری در مضارّ این ملاحی نوشته شده است.

خداوند متعال که این بشر را به این استعدادهای زیبا آفریده است بهتر از خودش مصالح او را می‌داند، و مانند طیب که بیمار را از غذای بد برحذر می‌کند، از این اعمال بر حذر فرموده است. در روایت است که:

«انتم كالمرضى ورب العالمين كالطیب» [۲۷۶]؛

شما مانند بیمار هستید و خدایی که جهانیان را تربیت می‌فرماید، مانند طیب است؛ و طیب باید آنچه را موجب علاج بیماری و تندرستی او است دستور بدهد، و بیمار را از آنچه به آن مایل است- اگر برای او زیان دارد- منع نماید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۴۷

این نکته را هم در نظر داشته باشید که مسأله مهم در اسلام، تسلیم بودن شخص نسبت به هدایت‌های دینی و الهی است؛ مانند بیماری که در برابر طیب حاذق تسلیم است و دارهای تلخ، تند و شوری را که او نسخه می‌دهد می‌خورد.

در مجموع، این اسلام است؛ و این هم احکام و رشته‌های مختلف همه نواحی زندگی و ابعاد روحی و معنوی و جسمی، سیاسی و اجتماعی و فردی، مالی و اقتصادی و جزایی که متضمّن جلب مصالح و دفع مفاسد می‌باشد و ما باید آنها را بپذیریم و در جزئیات، چون و چرا ننماییم؛ و همان حالی را که شاعر می‌گوید داشته باشیم:

بنده آن باشد که بند خویش نیست جز رضای خواجه اش در پیش نیست

\*\*\*

نی ز خدمت مزد خواهد نی عوض نی سبب خواهد ز امرش نی غرض

گر بپرد خواجه او را پا و دست دست دیگر آورد کاین نیز هست

خداوند متعال، ما و امت ما- به خصوص جوانان کشور ما- را از اشتغال به موسیقی و ملاحی و مناهی و برنامه‌ها و مسابقات پوچ و پوک- که سبب بر باد رفتن عمر و وقت می‌گردد- حفظ و حراست فرماید. والسّلام علیکم و رحمۀ الله وبرکاته.

س- اگر شخصی به وسیله موسیقی یک حالت روحانی و تقرّب به خداوند پیدا کند (مثل اینکه از این دنیا پرواز می‌کند و به آن بی‌توجّه می‌گردد)، آیا شنیدن و نواختن موسیقی برای او حرام است؟

ج- شنیدن یا زدن آلات مذکوره برای همه حرام است؛ و بر حسب ادلّه فقهی که در کتب مفصّله استدلالیه ذکر شده، در این حکم

تفاوتی بین شخص مفروض و غیر او نیست.

این اشتباه است که کسی فکر کند حالت مذکور، یک حالت روحانی و معنوی و قرب به خدا است؛ بلکه این یک حالت روانی است که معلول همان صدای تار و غیره است؛ یعنی اثر آن صدا به قدری روح شنونده را تحت تأثیر قرار می‌دهد که از بسیاری از امور غافل می‌شود و حتی ممکن است حالت گریه پیدا کند. و الاً چطور ممکن است عملی که طبق برهان، برخلاف شرع مقدّس، حرام و معصیت خداست و از آن نهی شده است، موجب تقرب به خدا شود.

علاوه بر این گاهی عملی که دارای مصلحت و فایده‌ای است، برای آنکه ضرر و مفسده‌اش بیشتر است حرام می‌شود؛- زیرا خداوند متعال، عالم به تمام این جهات است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۴۸

مثلاً در شراب و قمار بر حسب قرآن مجید، منافع و فوایدی هست، اما چون گناه و فساد آنها بیشتر است حرام شده است.

شخص مسلمان باید تسلیم احکام خدا باشد. در روایت است که شما مانند بیمارید و خداوند ربّ العالمین طیب است؛ و طیب آنچه را مصلحت و خیر بیمار است دستور می‌دهد، و اشتیهای او را ملاحظه نمی‌کند.

بسیاری از غذاها و داروها است که برای بیمار از یک جهت بسیار مفید است، ولی از جهت مهمتری مضرّ می‌باشد. بنابراین طیب او را منع می‌کند و بیمار هم باید به دستور طیب عمل کند (والله العالم).

س- اگر اسلام با بردگی مخالف است،- چرا مانند شراب و ... آن را حرام نکرد؟

ج- اسلام با بردگی مبارزه کرده است و در اجتماع اسلام بردگی، خواه و ناخواه باید منقرض شود.

پیامبر اسلام از اولین روزهایی که در مکه معظمه مبعوث به رسالت شد و قبل از هجرت به مدینه منوره، در آن وقتی که هنوز بیشتر احکام اساسی و اصولی اسلام را عرضه نکرده و دعوتش بیشتر دعوت به خدا و توحید بود، مسأله آزاد کردن برده‌ها را مطرح ساخت.

آنگاه که هنوز مؤمنان به او معدود بودند و مبارزه با برده داری دعوتش را به خطر می‌انداخت، آزاد کردن غلامها و کنیزها را در طی برنامه‌های خاص و به عنوان یکی از بهترین کارهای نیک و موجبات قرب به خدا اعلام کرد؛ و سپس به موجب قرآن مجید در هنگام بیان برنامه امور مالی اسلام و در آمد و هزینه، یکی از مصارف خاص زکات را- که از مالیاتهای عمده اسلامی است- آزاد کردن بردگان مقرر فرمود.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام- از دستمزد خود هزار بنده آزاد کرد. هم‌چنین سایر ائمه علیهم السلام- برنامه آزاد کردن برده‌ها را داشتند. این یک مبارزه‌ای بود که رسم برده‌داری و برده‌فروشی را از میان می‌برد.

علاوه بر این، جریمه بعضی جرایم و گناهان، مانند: قتل نفس، افطار روزه، آزاد کردن بنده مقرر شد و از طرق دیگر نیز این کار الزامی گردید.

امّا اینکه چرا آن را حرام نفرمود، شاید برای این بود که برده‌ها در گردش چرخ‌های اقتصادی، و امور کشاورزی و دامداری، در دنیای آن روز سهم مهمی داشتند و میلیونها برده، این کارها را امور می‌کردند و آزادی ناگهانی و سریع آنها موجب بهم

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۴۹

خوردن وضع اقتصاد جوامع می‌شد و حتی خود برده‌ها نیز در وضع نابسامانی می‌افتادند.

اسلام از یک سو زمینه آزادی برده‌ها را چنان تدارک دید که اگر برنامه‌های اسلام اجرا شده بود، برده‌داری و برده‌فروشی قرن‌ها پیش پایان یافته بود؛ و از سوی دیگر برای اصلاح وضع موجود آنها که بسیار غیر انسانی بوده و برخلاف واقع، به شریعت موسی علیه السلام- و عیسی علیه السلام- نسبت داده می‌شد و فلاسفه‌ای مانند افلاطون و ارسطو آن را پذیرفته بودند، اسلام انقلاب

بزرگی به وجود آورد که برده به حساب یک انسان کامل محسوب شود و حقوق انسانی او محترم باشد.

اسلام تا آنجا پیش رفت که یک برده در ارزش‌های انسانی بتواند از برده‌دار هم گوی سبقت را برآید و چنان باشد که ارزش واقعی یک برده نزد خدا از هزاران و میلیون‌ها برده‌دار بالاتر شود و برده بتواند بر کرسی قضاوت نشسته و علیه برده‌دار و هر شخصیت دیگر، طبق ضوابط اسلامی رأی بدهد.

حکایات بسیار از بردگان صدر اسلام و فضیلت‌هایی که برای آنها قایل بودند، شاهد قدر انسانی و ارزشی است که اسلام به آنها اعطا کرد.

راجع به روابط برده‌دار و برده دستوراتی داده شد که بردگان در نهایت احترام و مصونیت‌های حقوقی زیست داشته باشند و به قدری این دستورات، مؤکد بود که بعضی از ترس این که مبادا در ادای حقوقی که اسلام برای برده مقرر کرده کوتاهی کنند، و در برابر خدا مسؤول شوند، برده را آزاد می‌کردند.

به قدری حسن سلوک با بردگان انسانی شد که بسیاری از برده‌ها از اینکه مولایشان آنها را آزاد کند، استقبال نمی‌کردند؛ و اگر هم آزاد می‌شدند رابطه خود را با مولای خود و خاندان او نمی‌بریدند.

هرگاه علی علیه السلام - به بازار می‌آمد، دو جامه می‌خرید و آن را که بهتر بود به غلامش می‌داد. «قنبر» غلام علی علیه السلام - بود که آزاد شده بود؛ اما رابطه‌اش با علی علیه السلام - رابطه یک مرید و مراد بود؛ رابطه یک شاگرد مؤمن و معلم بود، که عاقبت هم در راه دوستی علی به دست «حجاج» کشته شد.

پیامبر اسلام، غلام خود «زید بن حارثه» را آزاد ساخت؛ وقتی پدر و کسانش آمدند او را خریداری کنند و با خود ببرند، پیغمبر او را آزاد کرد و به آنها نشان داد که برده فروش نیست و به زید اختیار داد که اگر می‌خواهد نزد کسان خود برود، و اگر می‌خواهد نزد پیغمبر بماند. زید خدمت پیغمبر را انتخاب کرد و در شمار صحابه معروف و رجال نامدار اسلام قرار گرفت و در جنگ «موته» پس از «جعفر طیار»،

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۵۰

فرمانده سپاه اسلام شد و شهید گشت؛ و در تاریخ و در پیشگاه خدا مقامی یافت که میلیون‌ها و میلیون‌ها مردم در طول تاریخ اسلام به او غبطه می‌خورند. پیامبر اسلام بر خلاف سنت‌های دوره جاهلیت که دختر دادن به برده یا برده آزاد شده را ننگ می‌دانستند، دختر عمه خود را - که دارای شرافت نسبی عالی بود - به ازدواج او درآورد.

راجع به این موضوع، چون نویسندگان و محققان و حتی بعضی خاورشناسان توضیحات کافی داده‌اند، به همین مقدار اکتفا می‌شود. می‌توانید رساله‌ها و مقالات بسیاری را که در این موضوع نوشته‌اند مطالعه فرمایید.

س - همان طور که مستحضرید ائمه هدی - علیهم السلام - در موقع مقتضی در رابطه با فلسفه احکام، بیاناتی را فرموده‌اند. البته معتزیم که شاید عقل به بسیاری از علل احکام دسترسی پیدا نکند؛ اما از آنجایی که دایره ایجاد شبهات توسط دشمنان دین و اهلیت - علیهم السلام - گسترش پیدا کرده، بیان فلسفه احکام خصوصاً برای جوانان ضروری است تا بدینوسیله آنان نسبت به تکالیف شرعیه توجیه گردند. بنابراین مستدعی است در صورت امکان، درباره سؤالات ذیل پاسخ‌های لازم را شخصاً مرقوم فرمایید، تا بتوان در این زمینه خدمتی را ارایه کرد.

قبلا از اظهار لطف شما کمال تشکر و امتنان را دارم.

۱- فلسفه وجوب حجاب و پوشش چادر چیست؟

ج- راجع به حکمتهای حجاب و فواید چادر و اصلح بودن آن برای خود بانوان کتب بسیاری به زبان فارسی و عربی و ... نوشته شده است؛ از آن جمله کتاب «وسيله العفاف يا طومار عفت» است.

اگر اهل بصیرت با دقت و تعمق در جمله اخباریه قرآنیّه (ذلکم اطهر لقلوبکم و قلوبهم [۲۷۷] که بعد از جمله انشائیّه (واذا سلتموهن متاعاً فسئلوهن وراء حجاب است نظر نمایند، بخش مهمی از حکمت‌های حجاب و مفسد اختلاط زنان با مردان بیگانه و جلسات و مجامع و مدارس و دانشگاه‌های مختلف معلوم می‌شود و به نقطه نظر شارع مقدّس - که صیانت جامعه از فساد و بی‌عفتی و فحشا است - آگاه می‌گردند.

۲- دلیل و علت حرمت ریش تراشی را مرقوم فرمایید؟

ج- در حرمت ریش تراشی علمای بزرگ از جمله عالم نابغه و متفکر مجاهد، «شیخ جواد بلاغی» تألیفاتی دارند که می‌توانید مراجعه فرمایید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۵۱

به هر حال، قدر مسلم این است که داشتن ریش تأسی به انبیا و ائمه علیهم‌السلام - است.

از عصر رسالت تا این زمان، تراشیدن ریش در بین مسلمانان زشت و قبیح بوده است: اخیراً که مسلمانان با بیگانگان ارتباطی پیدا کرده و قوت صنعتی بیگانگان برخی از افراد ضعیف مسلمان را خود باخته و تحت تاثیر آنها قرار داده است، تراشیدن ریش مثل بسیاری از آداب و رسوم دیگر آنها مورد تقلید این افراد ضعیف قرار گرفته است.

۳- علت حرمت اختلاط زن و مرد نامحرم در عروسی‌ها، گروه‌های سرود و برنامه‌ها و مجالس چیست؟

ج- تعجب است که با وضوح مفسد آن، علت حرمت آن مورد سؤال واقع شود.

۴- فلسفه حرمت استفاده مردان از طلا چیست؟

ج- البته ما نمی‌توانیم فلسفه احکام را - چنانکه باید - بیان کنیم، و چه بسا که در مواردی اصلاً حکمت حکم را درک نکنیم؛ اما اجمالاً و با توجه به حکمت‌های اکثر احکام، می‌دانیم و معتقدیم که در همه احکام شرعیّه، مصالحی منظور شده است که ما باید در مقام تسلیم به آنها عمل و به آن چه را حکمتش نامعلوم مانده، مثل آنچه معلوم است عمل کنیم؛ عیناً مثل بیمار، و نسخه و دستور پزشکی.

با این وجود در خصوص تزئین مرد به طلا، این حکمت مهم وجود دارد که در مردان، گرایش به زینت رواج نیابد و مردم به افتخارات معنوی اقبال داشته باشند؛ و این زینت‌ها و ظواهر، سبب فخرفروشی و برتری‌جویی نگردد.

۵- علت حرمت تشبّه به کفار و پوشش کروات و تقلید از آرایش، لباس و مد بیگانگان چیست؟

ج- حکمت این هم در کمال وضوح است. تشبّه به کفار، خلاف استقلال اسلامی و حاکی از ضعف روحیه جامعه و بزرگ شمردن و کارساز شدن استضعاف آنها است.

بسیار تأسف آور است که مسلمانان به کفار گرایش داشته باشند، در حالی که کفار گرایش به اسلام مسلمانان، و ترک عادات خود مثل همین کروات زدن را خلاف استقلال خود می‌دانند.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۵۲

۶- دلیل و حکمت حرمت رقص و لهو و لعب و موسیقی لهوی و غنا چیست؟

ج- لهو و لعب و رقص و موسیقی و ملاحی، همه از اموری است که جنبه‌های حیوانی انسان را تقویت می‌نماید و جنبه‌های روحانی و ملکوتی او را ضعیف؛ و او را از یاد خدا و سیر در عوالم معنوی و کمالات انسانی باز می‌دارد.

۷- فلسفه تفاوت دینه زن و مرد و ارث آن دو چه می‌باشد؟

ج- حکمت آن شاید بعضی جهات اقتصادی و ملاحظه تکالیف اقتصادی است که بر عهده مرد بوده و به واسطه قتل او فاقد موضوع شده است.

۸- فلسفه مبغوضیت طلاق و دستور اسلام به سهل گرفتن امور ازدواج چیست؟

ج- این دو سؤال هم جوابش روشن است، حکم طلاق از احکامی است که باید در قوانین عائله مشروع باشد و بدون آن این قانون، ناقص خواهد ماند؛ ولی رواج طلاق نیز متضمن بعضی معایب است که با مثل همین نکوهشهای ارشادی و تعالیم دیگر کنترل می‌شود.

سهل گرفتن امر ازدواج، فواید و حکمت‌های بسیار دارد. در حال حاضر سخت‌گیری‌هایی که در ازدواج مرسوم شده و حتی محدودیتها و شرایطی که به عنوان قانون در امر ازدواج برقرار می‌شود، همه با این مصالح عالی که بیانش مستلزم شرح فراوانی است، منافات دارد.

اگر آن محدودیت‌ها در جوامع غربی- که ارتباطهای نامشروع بین زن و مرد را گناه نمی‌دانند برقرار باشد برای خودشان و آن فرهنگ مبتذل قابل قبول است؛ اما در جامعه مسلمانان باید ازدواج برای همه بدون محدودیت‌های غیر شرعی همیشه قابل عمل باشد.

به نظر حقیر، مسایل تسهیل ازدواج در اسلام که متأسفانه فعلاً با بعضی مقررات محدودیت‌هایی یافته، نظر عالی شارع مقدس را نسبت به حفظ جامعه از سقوط در منجلاب فحشا و زنا نشان می‌دهد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۵۴

## فصل دهم: صوفیه

### اشاره

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۵۶

### صوفیه

س ۱- آیا «عشریه»، ریشه اسلامی دارد؟ آیا مکفی از خمس می‌باشد؟

س ۲- دیدگاه اسلام در مورد صوفیان چیست؟ اگر منکر ضروریات دین نباشند، ولی به جای «خمس» قائل به «عشریه» بوده و شارب را بلند گذاشته و یا بیش از حد به قطب توجه کنند، آیا این کار آنها بدعت و کفر محسوب می‌شود؟

س ۳- آیا ازدواج با دختر آنها اشکال دارد؟ معاشرت کردن با آنها چگونه؟

س ۴- لطفاً یک تعریف از «عارف» و «عرفان» بفرمایید (اگر چه که این مفهوم والا در قالب یک جمله نمی‌گنجد).

س ۵- آیا می‌توان با قلم به کتب آنها پاسخ داد و آن را نقد کرد (بدون توهین کردن و رعایت کامل شئون اسلامی)؟

س ۶- صوفیان در مقابل برخی معترضین به شارب، ضمن اینکه این را شعار خود می‌دانند و می‌گویند: «از نظر ما زدن و یا نزدن آن اشکالی ندارد و چون عمل مستحیی می‌باشد، در صورت گذاشتن آن، مرتکب گناهی نشده‌ایم.» چند مسأله را هم مطرح می‌کنند که من آنها را در قالب سؤال مطرح می‌کنم. لطفاً شما پاسخ دهید؟

الف- با این که به مصداق آیه شریفه (و ثيابک فطهر) ای فقصر از لباس بلند نهی شده، چرا علما آن را زی خود قرار می‌دهند؟

ب- با این که عمامه بیش از سه دور مکرره است و لباس سیاه هم مکرره می‌باشد، چرا علما عمامه بلند را شعار خود قرار می‌دهند و سادات، عمامه سیاه دارند؟ ...

ج- مکتوب جنابعالی واصل شد. با تشکر و تقدیر از توجهات جناب‌عالی؛ امید است در تحقیق و بررسی و نیل به حق و حقیقت موفق باشید و وسیله هدایت و نجات دیگران از شبهه و ضلالت گردید.

راجع به فرقه مذکوره از فرق صوفیه، بسیاری که اهل اطلاع از مشارب و برنامه‌های آنها هستند، حسن ظنی به آنها ندارند و اگر چه به ظاهر یا به واقع به بعضی

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۵۷

عقاید حقّه اقرار و اعتراف نمایند، در بعضی موارد دیگر، عقاید آنها را منحرف می‌شناسند، و بسیاری دیگر از صوفیه را از این‌ها معتدلتر می‌دانند.

همین موضوع تجزیه دین به طریقت و شریعت و دعوی اجازه خاص از حضرت بقیه‌الله - ارواح العالمین له الفدا - به قول خودشان در تلقین اذکار و طریقت و لزوم اتصال علما و به اصطلاح آنها علمای شریعت - به وسائط غیر مخدوشه به ایشان، همه دعوی است که مخالف اجماع و اتفاق شیعه بوده و هست. و احدی از علمای کاملین و فقها و محدثین بارعین از عصر آغاز غیبت کبری الی زماننا هذا - مثل: «صدوق»، «شیخ مفید» و «شیخ طوسی» - چنین ادعایی را نداشته و آن را قطعاً و جزماً مردود می‌دانند و بدعتها و فرقه‌سازیه‌ها و ضلالتها از همین دعوی مایه می‌گیرد.

البته هر کس به شهادتین و ولایت ائمه اثنا عشر - علیهم السلام - اقرار بنماید و انکار ضروری اسلام را نکند، محکوم به اسلام و تشیع است و کافر تراشی جایز نیست. ولی در بررسی عقاید صوفیه باید به سخنان و بیانات و نوشته‌ها و اشعار اشخاص و به اصطلاح اقطاب ایشان و برنامه‌های اذکار و اوراد و حالات آنها از وجد، سماع، عشق مجازی و جدایی‌هایی که با متشرّعه دارند، مراجعه نمود.

حتی بدعت کیفیت - به قول آنها - تشرف و دستوراتی که می‌دهند تا آنجا کشیده می‌شود که به آنها نسبت می‌دهند و در هنگام قرائت (ایاک نعبد) قصد مرشد یا شکل او را در ذهن حاضر کنند. و سلسله‌های بی‌اعتباری که برای مرشد خود ساخته‌اند غالباً یا مجهول الحال و یا از غیر اهل تشیع و فاسد العقیده می‌باشند.

همین شعار «هو ۱۲۱» بر بالای نوشته‌ها و نامه‌ها در برابر شعار اسلامی و قرآنی (بسم الله الرحمن الرحیم چه توجیهی دارد؟ چرا از این شعار مقدّس مسلمانها اعراض کرده و با این شعار ساختگی خود را از دیگران جدا نموده‌اند؟ آنها باید این بدعتها و سایر مظاهر، مثل گذاردن شارب را کنار بگذارند، و به سایر مسلمانان و شیعیان پیوندند. اگر واقعاً پاکدل و منصف باشند خود بهتر می‌دانند که چیزی در صندوقشان نیست و با مقام اقدسی ارتباط ندارند.

شخص جنابعالی هم به این موضوع حتماً رسیده‌اید و این چند نفری را که در این نیم قرن از این فرقه یکی پس از دیگری در محلّ شما دعوی قطیبت و ارشاد داشتند و آن را به ارث به فرزندان خود سپردند، می‌شناسید. حال پس از فوت پیر یا مرشد یا قطب آخر که کسی را نداشتند، عموی او را از وکالت دادگستری بازداشتند. این افراد چه رابطه خاصی با مقام ارفع و اقدس ولی الله الأعظم - ارواحنا فداه - می‌توانند داشته باشند؟ اگر این آقای وکیل دادگستری و به اصطلاح حقوق خوانده، شجاعت و آزادگی

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۵۸

داشته باشد، ختم این غایله را اعلام و بطلان آن را ابلاغ می‌نمود و جمعی را از اشتباه بیرون می‌آورد.

و اما پاسخ به سؤالات:

ج ۱- «عشریه» به صورت معمول بین دراویش بدعت و حرام است و ریشه اسلامی ندارد و مجزی از خمس نیست.

ج ۲- صوفیه با فرقه‌ها و انشعابات بسیاری که دارند، اگر چه در انحراف در یک سطح نیستند و بسا که برخی از آنان خارج از ربه اسلام شمرده نمی‌شوند، اما در مجموع، منحرفند و عقاید خاصه‌ای که دارند غیر اسلامی است.



همین موضوع توجه خاص و بیش از حد به قطب، در بعضی صورتهایش شرک و کفر است، و باید مشخص شود که به چه صورتی است تا معلوم گردد از مصادیق بدعت یا بالاتر، کفر و شرک است، به هر حال، انکار هر یک از ضروریات دین کفر است.

ج ۳- از معاشرت، مجالست، مزاجت و رفاقت با آنها- چون معرض خطر ضلالت، فساد عقیده و مفسد دیگر است- جداً باید احتراز نمود. حتی اگر التزام آنها به عقاید و برنامه‌های غیر اسلامی و انکار ضروری معلوم نباشد نیز احتیاط شدید ترک ارتباط با آنها است:

«أخوك دينك فاحتط لدينك». [۲۷۸]

ج ۴- تعریفی که فارغ از اصطلاحات و مقرون به حقیقت باشد این است که: مفهوم «عارف» و «عرفان» و «معرفت» مانند نور، مقول به تشکیک است و مراتب و درجات آن بسیار متفاوت است.

حقیقت عرفان و معرفت، شناخت است که برای همه تا حدی مفهومی بدیهی و در نهایت وضوح است؛ یعنی هر کس در هر حدی که آن را دارد این حقیقت را در خودش می‌یابد. متعلق معرفت و عرفان هر چه باشد، در مورد عرفان و معرفت به خدا همین معنی ثابت است.

تمام مؤمنین و کسانی که خدا را باور کرده‌اند همان درجه‌ای را که از معرفت دارند در خود ادراک می‌کنند. در عین حال، این مراتب- چنانکه گفته شد- متفاوت است.

آن پیرزنی که گفت: خدا را به گردش کردن این چرخ می‌شناسم که تا آن را نگردانم نمی‌گردد، عارفه و صاحب عرفان و معرفت است و حقیقت آن را در خود می‌یابد. و نیز آن چوپانی که به چرانیدن گوسفندان مشغول است و از مشاهده اوضاع و

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۵۹

احوال آنها راه به خدا می‌برد و خدا را می‌خواند؛ و همچنین آن کیهان‌شناس؛ و نیز آن عالم و دانشمندی که عمرش را در کسب معارف و تفکر و اندیشه گذرانده است؛ و همچنین آن شخصیت یگانه و بی‌مانند و بزرگی که به درگاه حضرت احدیت- جلّت عظمت- «لأحصى ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك» [۲۷۹] عرض می‌کرد و نیز آن عظیم المنزله که «لو كشف الغطا ما ازددت يقيناً» [۲۸۰] و «ما لله آية أكبر مني» [۲۸۱] می‌فرمود، همه از عرفان بهره‌مندند، و عارفند؛ اما فاصله درجات و مراتب و مقامات تا به بیش از فاصله زمین از آسمان می‌رسد.

ج ۵- به کتب و افکار و آرای آنها پاسخ داده شده؛ می‌توانید به کتبی مانند: «خیراتیه»، «حدیقه الشیعه»، «نقدی بر مثنوی»، «صوفی و عارف چه می‌گویند»، «فضائح الصوفیه»، «عرفان و تصوف» و نوشته‌های «کیوان قزوینی» که سالها از به اصطلاح بزرگان همین فرقه مورد سؤال شما بود و به کتاب «از کوی صوفیان تا حضور عارفان»، تألیف «سید تقی واحدی صالح علیشاه» و کتاب‌های بسیار دیگر رجوع فرمایید.

ج ۶- اولاً، اگر به کسانی که در مورد شارب اعتراض می‌نمایند در مورد دیگر اعتراض باشد، موجب رفع اعتراض از آنها نمی‌شود. ورود هر دو اعتراض مانع‌الجمع نبوده و اثبات یکی از آن دو، موجب نفی و سلب دیگری نیست.

مسئله این است که زدن شارب- چنان که در عبارت سؤال نیز تصریح شده- مستحب است، و به تعبیر دیگر، گذاردن و داشتن آن مکروه می‌باشد و روایات متواتر و قطعی از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم- و ائمه طاهرين عليهم السلام- همه دلالت بر سفارش اکید بر احفاء شارب، یعنی مبالغه بر زدن و گرفتن آن دارد. این دستور اسلام و سنت ثابت قولی و عملی آن بزرگواران است. حال ترک این سنت و شعار قرار دادن آن چه معنایی دارد؟ اگر اشخاص، این سنت و امثال بسیاری از آداب و مستحبات دیگر را ترک کنند، ایرادی نیست، ولی التزام به آن و شعار قرار دادن التزام، بر خلاف ادب دین و سیره ائمه معصومین عليهم السلام- است.

معنای این تعبّد و التزام به نگرفتن شارب و ترویج و مستحسن شمردن آن، انکار یک حکم ثابت شرعی است؛ که اگر چه آن حکم مستحب باشد انکارش مثل انکار حکم واجب است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۶۰

اگر در معنای این التزام قدری دقت شود، به عبارت دیگر، ترک مستحب (مثل: زدن شارب یا گرفتن ناخن یا نماز شب) با انکار استحباب این اعمال و راجح قرار دادن ترک آنها (مثل: ترک نماز و انکار و التزام به ترک نماز) خیلی فرق دارد. ترک نماز واجب، معصیت کبیره و ترک نماز نافله و ترک زدن شارب ترک مستحب است؛ اما انکار وجوب نماز یا استحباب نافله، موجب کفر است. مواظبت و تعهد داشتن به ترک این اعمال - اعم از واجب و مستحب - و وظیفه قرار دادن آن نیز با التفات به لازم آن، کفر می‌باشد.

البته غرض این نیست که اصحاب شوارب و هر کس را که شارب دارد کافر بگوییم، حاشا و کلا. چون اکثریت آنها توجه به لوازم این التزام ندارند؛ اما آنهایی که به اینها دستور می‌دهند، خودشان منصفانه فکر کنند که این دستور متضمن چه معانی و لوازم است؛ و چگونه می‌توان بدعت بودن آن را انکار نمود؟

ثانیاً، آیه شریفه (و ثيابك فطهر) [۲۸۲] اگر چه ظهور ابتدایی آن با عدم اطلاع از لباسهای دامن کش اعراب، امر به تطهیر و تنظیف لباس است، اما در روایات شریفه «فقصر»، به کوتاه کردن ثياب تفسیر شده است که البته این تفسیر، چون از معصوم علیه السلام - است، حجت می‌باشد. ولی بر حسب روایات و تفاسیر در عصر جاهلیت، بین اعراب - مخصوصاً اهل تکبر - رسم بوده که لباسها را به قدری بلند می‌گرفتند که بر زمین کشیده می‌شد؛ و در آیه، نظر به کوتاه کردن لباس به حدی که از قوزک، پایینتر نیاید و بر زمین کشیده نشود. چنانکه در آستین نیز مستحب است که روی مچ دست را نگیرد و از امیرالمؤمنین علیه السلام - روایت است که این مقدار را قطع می‌فرمودند.

بنابراین چنانکه ملاحظه می‌شود و مستفاد از روایات است، لباس‌های اهل علم از قوزک پا فراتر و بلندتر نیست. بسیاری از علما بوده و هستند که از این مقدار هم قبایشان کوتاهتر است. به هر حال، به مقداری که مصداقاً بیان شد، کوتاه کردن لباس محقق می‌شود؛ علاوه بر آن که بر حسب روایات نیز همین مقدار کافی است.

نکته تفسیری مهم این است که این معنی که مراد کوتاه کردن لباس در حدی است که دامن بر زمین کشیده نشود (فطهر) به «فقصر» مناسب دارد؛ زیرا این تقصیر، موجب حفظ طهارت لباس و آلوده نشدن آن به قذارات و کثافات است.

ثالثاً، در مورد عمامه، دلیلی بر کراهت بیش از سه دور بستن نیست؛ بلکه عمامه سحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله - نه دوری بوده است. شاید جهت اصلی این که

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۶۱

بعضی عمامه‌ها را کبیر و بزرگ می‌گرفتند، همین تأسی به عمامه سحاب آن حضرت باشد.

امّا عمامه سیاه، بی‌شبهه بر حسب روایات، از کراهتی که در لباس سیاه است استثناء شده؛ با این وجود، به هر دو رنگ - سیاه و سفید - معمول بوده است و به مرور زمان و تعظیم و تبرّز مقام سیادت در عرف و عادات به حضرات سادات عظام زاد الله تعالی فی شرفهم - اختصاص یافته است. این امور طرف قیاس با مسأله شارب و گذاردن آن به عنوان یک عمل راجح و شعار و یک ربط معنوی و گرایش مسلکی نمی‌باشد.

امید است خداوند متعال مسلمانان را از شرور و شبکه‌های اهل بدع - مخصوصاً مدّعیان تصوّف و عرفان و رهبری سیر و سلوک - مصون و محفوظ بدارد. انشاء الله تعالی موفق باشید.

س - صوفیه به استناد روایاتی، مسأله تصوّف را به زمان رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلّم - و تأیید ائمه طاهرين - سلام الله

علیهم اجمعین - می‌رسانند. آنها معتقدند رسول خدا - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - بر اندام علی مرتضی - عَلَيْهِ السَّلَام - و آن بزرگوار بر «سلمان فارسی» و «اویس قرنی» و «کمیل بن زیاد» و «حسن بصری» خرقه پوشانیده و تاج بر سر نهاده و تلقین ذکر نموده‌اند. آیا حدیثی معتبر در این زمینه به نظر مبارک رسیده است یا خیر؟

ج - حدیث معتبر در این موضوع به نظر نرسیده و همه احادیثی که صوفیه به آن استناد می‌نمایند یا ضعیف و یا مجعول است و یا بر مطالب باطله آنها دلالت ندارد.

شما می‌توانید در این رشته به کتبی مانند: «خیراتی»، «حدیقه الشیعۀ»، «نقدی بر مثنوی»، «فضائح الصوفیه» و «عرفان و تصوف» مراجعه فرمایید. ولی در این میان، احادیث معتبر در مذمت صوفیه و لزوم اجتناب از معاشرت و ارتباط با آنها وارد شده است (والله العالم).

س - نظر خود را در مورد کسانی که به اصطلاح در زمره عرفا از آنها یاد شده (صوفیانی چون: «محمی الدین عربی»، «بایزید بسطامی»، «حسین بن منصور حلاج» و «جلال الدین محمد بلخی مولوی») به صورت مبسوط و مکفی بیان فرمایید.

ج - با تقدیر از توجه و آگاهی شما. همانطور که مرقوم داشته‌اید این افراد - که به اصطلاح، عارف نامیده می‌شوند - اکثراً دارای انحرافات فکری و عقیدتی و روشهای خرافی می‌باشند و سخنانی دارند که با نصوص قرآن مجید و احادیث شریفه مخالفت دارد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۶۲

این افرادی را که نام برده‌اید طریقه متسرّعه و ملتزمین به احکام و آداب شریعت را نداشته‌اند. اگر هم برخی، آنها را از عقاید فاسده تبرئه نمایند، برای شخص مسلمان، آراء و عقایدشان حجت نیست.

قدر مسلم این که این افراد و آرائشان در طول چهارده قرن در محیط مذهب و تشیع هیچ‌گاه مرجع و ملجأ نبوده است.

در همه ادوار و اعصار، رهبران عقیدتی شیعه، افرادی مثل: «ابن بابویه» - پدر «صدوق» -، «صدوق»، «شیخ مفید» ها، «شیخ طوسی» ها، «علّامه حلّی» ها و «مجلسی» ها و صدها و هزارها عالم دیگر از این قبیل بوده‌اند که در ارایه مرزهای بین کفر و اسلام همواره کلامشان قطعی و قاطع بوده است. اکنون هم راه و صراط مستقیم، همان راه آنها است.

س - متصوّفه برای توجیه مسأله «عشریّه»، به انواع اخبار و فتاوی متوسّل شده و سعی در شرعی نشان دادن آن نموده‌اند. در کتبی که در همین خصوص از آنها منتشر شده است ذکر شده که در زمان غیبت امام زمان - علیه السّلام - نصف عشریّه - که مکفی از خمس می‌باشد - بخشیده می‌شود، و در این خصوص - چنانکه ذکر شد - به اخباری نقل از کتاب «وافی» ابواب خمس، باب «تحلیلهم الخمس لشیعتهم و تشدیدهم الأمر فیّه» - (که البتّه فقط به این اخبار اشاره شده و عین آن را نیآورده‌اند - اشاره می‌کنند و بعد هم گویا در این زمینه به جمله‌ای از مرحوم فیض متوسّل شده‌اند تحت این مضمون که: «و أما مثل هذا الزمان حیث لا یمكن الوصول إلیهم - علیهم السّلام - فیسقط حصّتهم - علیهم السّلام - رأساً لتعذر ذلك و غناؤهم عنه رأساً دون السهام الباقیه لوجود مستحقیها و من صرف الكل حیثنذ إلى الاصناف الثلاثة فقد أحسن و احتاط و العلم عند الله». و به این وسیله سهم امام - علیه السّلام - را در صورت پرداختن و یا نپرداختن در یک سطح معرّفی می‌کنند که پرداخت عشریّه مکفی از خمس، به غیر مجتهد نیز توجیه می‌شود. و از طرفی ارتباط طرفداران آنها با روحانیت و مرجعیت کمرنگ می‌گردد و سعی می‌کنند خطری را که از ناحیه آن بزرگواران همواره حس می‌کردند از بین ببرند؛ و این جمله مرحوم فیض را نیز به همین جهت مطرح می‌کند. که اصلاً هم معلوم نیست از آن مرحوم نقل شده باشد.

سؤال من از حضرت‌تعالی این است که آیا اصولاً - چنین اخباری وجود دارد؟ و اگر وجود دارد آیا شرایط خاصی برای احادیث بخشیدن سهم امام وجود دارد؟

با توجه به اینکه تا آنجا که حقیر دنبال آن رفته‌ام اصلاً به این مضمون منقول از جانب صوفیه برخورد نکرده‌ام؛ لطفاً در این

خصوص مرا با قلم رسا و تبیین کننده خود راهنمایی بفرمایید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۶۳

ج- راجع به مسأله عشریه، اولاً لازم به تذکر است که ایرادی که بر این منتحلین به اسلام و تشیع وارد است، ایرادات فرعی و جزئی نیست؛ ایراد بر اساس مسالک و مشارب آنهاست که در نهایت اگر نگوییم کفر و شرک است، اسلامی و مذهبی نیست و همواره مورد ردّ علمای بزرگ اسلام و مذهب بوده است.

ایرادات و اشکالات به عقاید این فرق و گمراهی‌هایی که داشته و دارند و حتی کتب خودشان نیز از آنها پر است، فراتر از این نوع ایراد است.

ثانیاً، همانگونه که اشاره کرده‌اید، بابی در این مورد در «کافی» وجود دارد و احادیثی متعدّد که برخی دلالت بر تحلیل خمس، و برخی دلالت بر تشدید امر آن دارد، و احادیث دیگری که این دو دسته از احادیث را تفسیر و توجیه می‌نماید، وجود دارد و اظهار نظر در این احادیث البتّه با اهل فن و صاحبان قوه قدسیّه اجتهاد است. آنچه از مجموع آنها استفاده می‌شود این است که ائمه علیهم السّلام-، شیعیان را در مورد اموالی که از دست کسانی که معتقد به خمس نیستند (کفار و مخالفین) می‌گیرند، به ملاحظه مصالح مهمّه معاف کرده و حلیّت آن اموال را بر آنها در این اخبار اعلام فرموده‌اند.

نظر اوسع این است که این تحلیل، اموالی را که از معتقدین به خمس هم گرفته می‌شود و خمس آن را ادا نکرده‌اند شامل می‌شود و بر شخصی که آنها را مثلاً می‌خرد یا به نوع دیگر مالک می‌شود، تخمیس آن واجب نیست؛ و خمس بر ذمه همان شخص اول که به او متعلّق شده باقی است و باید بدهد. در این بین، قول شاذی نیز این است که در عصر غیبت، کلّ خمس تحلیل شده و قول دیگر این است که سهمی که تعلق به امام علیه السّلام- دارد مورد تحلیل است. از لحاظ استنباط و بحث فقهی و با توجه به حکمت‌ها و مصالح مهمّی که در تشریح خمس است، این دو قول که مفوت آن حکمت‌ها و مصالح است مردود می‌باشد.

ناگفته نماند که یک نظر عمده که بزرگانی از قدما بر آن فتوا داده‌اند این است که اخبار تحلیل، مربوط به مناخح است؛ مثل امائی که مسلمانان در جنگ‌هایی که در زیر لوای خلافت غاصب از کفار می‌گرفتند. به هر حال، افزونتر از این قول و قول اول را نمی‌توان با این اخبار ثابت کرد و تحلیل کلی خمس را عنوان نمود.

امّا کلامی که از مرحوم فیض نقل کرده‌اید، از ایشان است که در پایان این باب بعد از بیاناتی گفته است. و این قول را که تحلیل، مربوط به سهم مبارک امام علیه السّلام- است و سهم ایتم و مساکین و ابن السبیل را شامل نیست، تقویت کرده است؛ البتّه چنانکه گفته شد قول ضعیفی است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۶۴

به هر حال، مسأله از مسایل فقهیه است و شخص اگر خود، مجتهد نیست باید از مجتهد و فقیه جامع‌الشرایط تقلید کند. خلاصه، با عشریه‌ای که اینها می‌گیرند چه ارتباط دارد؟ البتّه بنابر نظر فیض، خمس عشر می‌شود؛ امّا این عشر را باید فقط به سادات بدهند، نه به مرشد و پیر خانقاه. هر کس نظر فیض را داشت خودش آن را به سادات یتیم و مسکین و ابن السبیل می‌دهد. این چه عشریه‌ای است که می‌گیرند و به هر نحو که بررسی کنیم خلاف فقه و خلاف شرع عمل می‌کنند (والله العالم).

س- ...

ج- در جواب به مکتوب جنابعالی اشعار می‌دارد:

دین، نظام کامل حیات است که شامل تمام نواحی اعتقاد، فکر و اخلاق، اعمال دنیا و آخرت و روح و جسم می‌شود و چنانچه از آیات قرآن مجید مستفاد می‌گردد متدین کسی است که دینداری‌اش مبنی بر اطاعت و پرستش خداوند متعال باشد. هر روش فکری و عملی که انسان اتخاذ نماید و خود را به آن مقید و ملترم بداند، دین او شمرده می‌شود. حال اگر این روش فکری

و عملی مأخوذ از خدا و پیغمبر خدا و قرآن مجید و احادیث معتبره باشد، بدون شک شخص متدین به دین خداست؛ و اگر از افراد دیگر- به هر اسم و رسم که باشند- گرفته شده باشد، شخصی که خود را ملتزم به آن روش بداند و آن را مسلک و طریقه خود قرار دهد، در دین آن افراد است.

جنابعالی خودتان نوشته‌اید: «دارای مرام و مسلک درویشی هستم؛ یعنی درویش خاکسارم (ابوترابی)». مقصودتان از این مرام و مسلک (که نوشته‌اید جواب دهیم حق یا باطل است) چیست؟ آیا یک روش فکری و عملی و اخلاقی و عبادی خاصی دارید، یا فقط لفظ درویشی و خاکساری و ابوترابی را مانند اسم فامیلی انتخاب کرده‌اید؟

اگر قسم دوم باشد، هیچکس به شما ایراد ندارد، و بحث لفظی نباید نمود؛ و اگر از قسم اول است، پس لابد این درویشی و خاکساری اسم یک روش فکری، اخلاقی یا عبادی و عملی خاصی است. در این صورت اگر هم اصطلاحاً دارنده این مرام و مسلک را متدین به دین خاصی ندانیم، اما در حقیقت چون دارنده آن به آن مقتید و ملتزم شده، متدین به آن روش است.

اگر واقعاً می‌خواهید حق و باطل را از حقیر سؤال نمایید، حقیقت مرام و مسلک خود و ما به الامتیاز خود از دیگران را بنویسید. از من می‌خواهید سر بسته شما را راهنمایی کنم و حق یا باطل بودن روش شما را بنویسم. آیا بهتر این نبود که بدون اینکه

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۶۵

راجع به مباحثات جزئی‌های که با آن شخص داشته‌اید به متن مطلب پرداخته و به طور روشن از مرام و مسلک خود او را مطلع سازید تا جواب کافی بشنوید؟

با این وجود، جنابعالی و هم مسلکان خود را ملاحظه فرمایید و ببینید روش و طریقه‌ای که دارید از چه کسی و از کجا گرفته‌اید. آن را صادقانه و بدون مجامله و دور از تعصب بین خود و وجدانتان به کتاب خدا و اخبار و احادیث معتبره اهل بیت عرضه دارید تا حق و باطل بر شما معلوم گردد.

روش و طریقه پیشوایان دینی و امامان ما- علیهم السّلام- معلوم است. شما هم از روش و طریقه خودتان اطلاع دارید. این الفاظ را کنار بگذارید و به حقایق، بیشتر توجه نمایید. به جای آنکه در کفر و ایمان افرادی بحث نمایید که قطعاً از نظر اسلام و مذهب تشیع رأی و نظرشان هیچ گونه اعتبار و حجّیتی برای دیگران ندارد و نمی‌تواند مأخذ مرام و مسلک شخص باشد، به کسانی مراجعه نمایید که به اعتراف خودتان، به عقیده ما و شما در درگاه خدا کاملترین مقام تقرب را دارند که همانا این افراد، همان پیغمبر و ائمه علیهم السّلام می‌باشند.

صرف این که فلان شخص مضمون شعرش آن باشد یا این، موجب تقسیم و تفرقه نمی‌شود. ظاهر بعضی اشعار که نوشته‌اید نیز معنایی دیگری غیر از معنایی که ذکر کرده‌اید دارد؛ که آن معنی اگر مراد و معتقد کسی باشد، کفر است.

به هر حال هر چه مراد سراینده باشد، ربطی به مسأله مذهب یک شیعه پیرو قرآن مجید و تعالیم پیغمبر و ائمه علیهم السّلام- ندارد و اثبات کفر و ایمان این اشخاص با دین و روش شما چه ارتباط دارد؟ اگر شما این اشخاص را اصلاً نشناسید، به جایی ضرر وارد نمی‌شود. ولی اگر آنها در بعضی موارد برای آنکه کمتر از معارف آل محمّد- علیهم السّلام- خوشه چیده باشند، دچار لغزش گشته‌اند، شما هم ممکن است به طور ناآگاه و روی حسن ظن به آنها، به همان انحراف گرفتار شوید.

آنچه مسلم است پیشوایان اسلام و شیعه- که قول و عملشان میزان اعمال سایرین است- هیچیک از این افراد نیستند، هر چند ایمان و علم آنها محرز و مسلم باشد. و اگر کسی آنها را به این سمت بشناسد دین و طریقه جداگانه اتخاذ کرده است.

ما باید فقط و فقط از روش پیشوایان دین (ائمه- علیهم السّلام) که پیغمبر- صلی الله و آله و سلم- آنها را عدل قرآن قرار داده، و فرموده: «از قرآن جدا نمی‌شوند»، در عبادات، اذکار و اوراد و زهد و عرفان سر مشق بگیریم.

باز هم تذکر می‌دهیم:

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۶۶

شما در همین اسمی که برای خود و رفقایان نام برده‌اید، قدری فکر و تأمل کنید و بدانید که دین صحیح، عزیزترین چیزهایی است که بشر باید داشته باشد.

اگر این عنوان یک روش و طریقه خاصی نیست و همان روش دیگران و برنامه‌های اخلاقی و دعا و اوراد و اذکار و عبادات اسلام است، چرا خود را با این اسم معرفی می‌کنید که اسباب تفرقه و جدایی شود و وحدت جامعه اسلامی در این عصری که ما به اتحاد و یگانگی بیش از هر چیز محتاجیم، متزلزل گردد؟ اگر یک روش و طریقه خاصی دارید، بدانید هر روش و طریقه‌ای - خواه در عبادت و پرستش خدا، و خواه در اخلاق و ریاضت و وضع ظاهر، و خواه در عقاید و ارتباط سرسپردگی به افرادی باشد - اگر از راه قرآن مجید و اخبار معتبره ثابت نشود ضلالت و گمراهی است؛ و بلکه گاهی منجر به کفر و شرک می‌شود (إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمِيَمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَائِكُمْ مَا نَزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ [۲۸۳]).

شما در دعوت پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - سیره ائمه علیهم السّلام - و تاریخ زندگی آنها و سخنان و کلمات و دعاها را ایشان تأمل کنید که حوایج روحی شخص را برآورده می‌سازد و او را به کمال دین انسانی هدایت می‌کند.

اصطلاحات اسلامی معلوم است از قرآن و کلمات اولیای دین گرفته شده و مرکز تجمع دینی و عبادی آنها مشخص است و حاجت به اصطلاحات و مراکز دیگر نیست. شما حتماً به همان اسم و رسم شیعه و مسلمانی اکتفا کنید و از آداب و رسوم اختراعی پرهیزید.

اگر فرضاً بگویید امامان ما روشهایی را که شما خود را به یک قسم آن نسبت می‌دهید، طرد نکرده و اربابانشان را قدح نفرموده باشند، به طور قطع و یقین تصدیق هم نفرموده‌اند. در جایی نداریم که رضایت داده باشند که شیعیان نشان از این روش‌ها و مرام‌ها پیروی کنند.

شما از سراینده فلان شعر یا از فلان تذکره نویس دفاع می‌کنید، و از این که کسی شعر او را به طوری که شما نپسندیده‌اید، تفسیر کرده ناراحت می‌شوید. فکر کنید ببینید اگر غرض شما رفع تهمت از یک فرد مسلمان و احترام به مسلمانی اوست و نسبت به هر مسلمانی که در معرض این تهمت‌ها واقع شود ناراحت می‌شوید، بحثی بر شما نیست. ولی اگر فقط روی امثال این افرادی که نام برده‌اید حساسیت دارید، و اگر کسی در اطراف عقاید و اشعار این دسته بحث و ایرادی بنماید، چون آنها را رهبر و پیشوای خود می‌دانید ناراحت می‌شوید، بدانید که منحرف شده‌اید؛ زیرا با این که مسلمان و

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۶۷

شیعه هستید، می‌دانید غیر از پیغمبر و ائمه علیهم السّلام - افراد دیگر در دین، سمت خاصی ندارند و قول و رأی این افراد، میزان اتخاذ طریقه و روش نیست.

به طور خلاصه و بدون جدال به شما عرض می‌کنم طریقه و روشی که موجب نجات و تقرب به خداوند متعال است، این است که شخص در عبادات، اذکار و اوراد، اخلاق و اعمال و عقاید از تعالیم و احکام شرع مقدّس اسلام - که منبع و مأخذ آن قرآن مجید و احادیث معتبره است - متابعت نماید و به پیغمبر - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - و ائمه علیهم السّلام - که سفینه نجاتند تأسی داشته باشد، و از پیش خود یا از دیگران رویه و روش عبادتی و طریقه‌ای اختراع ننماید و در ریاضت، تربیت نفس و تکمیل اخلاق از حدودی که در قرآن مجید و احادیث شریفه معلوم شده تجاوز نکند.

س - یکی از صوفیه در نوشته‌ای که به گمان خود در رفع شبهات نوشته به سه خبر در مدح صوفیه توسّل جسته و آنها را با احادیثی که دلالت بر ذمّ صوفیه و وجوب احتراز از آنها دارد، معارض گرفته و می‌گوید: «باید در مقام تعارض چون جمع بین این اخبار ممکن است اخبار مذمت صوفیه، بر مذمت صوفیه اهل سنت و نواصب حمل شود، و اخبار مدح، بر صوفیه شیعه و پیرو اهل بیت -

علیهم السّلام - حمل گردد، والا بقانون تعادل و ترجیح باید عمل نمود.» که ظاهراً نظرش این است که اخبار مدح، ارجحیت دارند. از این سه روایت یکی را منسوب به حضرت رسول - صلی الله علیه و آله - دانسته است به این لفظ «من سره أن یجلس مع الله فلیجلس مع أهل التّصوف».

خبر دومش را که نسبت نداده است به این لفظ می‌باشد: «لا تطعنوا أهل التّصوف والخرق فإن أخلاقهم اخلاق الأنبیاء ولباسهم لباس الأنبیاء».

و خبر سوم را منسوب به حضرت امیرالمؤمنین - علیه السّلام - شمرده به این لفظ: «التّصوف اربعة احرف تاء و صاد و واو و فاء التّاء ترک و توبه و تقی و الصاد صبر و صدق و صفا و الواو ورد و د و وفا و الفاء فرد و فقر و فناء». و در سخنان خود به گفتار برخی از فقهاء نیز تمسک نموده است. چنانچه در این مقوله توضیحی بدهید، مورد استفاده واقع خواهد شد.

ج - اولاً - هر سه خبر، بی اعتبار و در مجعول بودن آنها شکی نیست و در یک کتاب معتبر نقل نشده و کتبی که از آنها نقل شده مورد اعتماد و استناد نیست، و در هیچ باب از مسایل دینی و علوم شرعیّه به خبری که مستند آن، این دو کتاب «مجلی» و «عوالی اللئالی» باشد، استناد نمی‌شود و هر سه مرسل و بدون راوی است.

ثانیاً، متن و مضمون آنها بهترین دلیل بر مجعول بودن آنها است:

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۶۸

اما خبر اول، از این جهت مردود است که این اهل تصوّفی که پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلّم - به مجالست با آنها این همه ترغیب کرده، کیستند و در چه تاریخ و کتابی از وجود چنین فرقه‌ای در عصر آن حضرت خبر داده‌اند؟ اینها چه کسانی بودند و چه امتیازاتی بر دیگران داشته‌اند؟ و غیر از راه و روش شخص پیغمبر - صلی الله علیه و آله و سلّم - که همه را به آن می‌خواند، چه راه و مسلکی دیگر بوده است؟ این چه کلام مبهمی است که به آن حضرت نسبت می‌دهند؟

ممکن است گفته شود: اینها فقرا و مساکین اهل صفّه هستند که چون مجالست با فقرا و تهیدستان، مرغوب و محبوب و موجب فواید اخلاقی و اجتماعی است، و به عکس معاشرت با ثروتمندان، قلب را زنده می‌سازد، به مجالست با آنها تشویق شده‌اند. ولی اشکال این است که به اهل صفّه، اهل تصوّف گفته نمی‌شد تا این خبر، اشاره به آنها باشد. به هر حال جعلی بودن آن قابل تردید نیست.

اما خبر دوم: این هم مثل خبر اول، نامفهوم است. این اهل تصوّف چه کسانی بوده‌اند؟ آیا غیر از برنامه‌هایی که همه مسلمانان به آن مأمور بوده‌اند مخصوص به وظایف معینی بوده‌اند؟ یا خودشان برنامه‌هایی اختراع کرده و از مسلمانان جدایی گزیده و نهی (ولا تکنوا کالذین تفرقوا) [۲۸۴] را مخالفت کرده‌اند؟ آیا فقط گروهی پشمینه پوش و معتزل از دنیا بوده و مثل کفار مرتاض، و جوکیان هند بوده‌اند، و بر خلاف ارشاد قرآن کریم که می‌فرماید: (قل من حرم زینة الله التي أخرج لعباده والطيبات من الرزق [۲۸۵])، حلال خدا را بر خود حرام می‌شمردند؟

علاوه بر اینکه اگر پشمینه پوشی لباس انبیا باشد، به مجرّد اینکه شخص اهل صوف باشد، آراسته به اخلاق انبیا نمی‌شود؛ و این حدیث از کجا است؟ و در چه کتاب معتبری است؟ راوی و رجال سند آن چه کسانی هستند؟

اما حدیث سوم: مجعول و دروغ بودن آن از سرتاسر آن کاملاً معلوم است. مقام امیرالمؤمنین علیه السّلام - صاحب آن خطب بلیغه و استدلالات و احتجاجات و ارشادات بی نظیر و معقول و منطقی، هرگز با این منطق بسیار عوامانه با مردم روبرو نمی‌شود؛ زیرا در مقابل آن کسی می‌گوید: التّصوف اربعة احرف؛ «التّاء»: تعب و تباب و تبار؛ «الصاد»: صنم و صدع و صعب؛ و «الواو»: ویل و وزر و وهن؛ و «الفاء»: فتنه و فساد و فسق.

انصافاً استدلال به اینگونه اخبار بی اعتبار برای فرقه سازی جای تعجب است؛ و عجیبتر آنکه کسی بخواهد این اخبار را با احادیث

معتبری که در ذمّ و نکوهش از صوفیه

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۶۹

در کتب معتبر رسیده در تعارض قرار دهد و از باب تعادل و ترجیح سخن بگوئید؛ و اینقدر نفهمد که مثل این اخبار اگر معارض هم نداشته باشد بی اعتبار است؛ و در باب تعادل و ترجیح، هرگاه دو حدیث فی حد نفسه از حیث سند و دلالت معتبر باشد که اگر معارض نداشت به آن عمل می شد اعمال قواعد این باب می شود و اگر از این قبیل اخبار باشد اصلاً و فی نفسه و خود به خود مورد استناد قرار نمی گیرد تا کسی بگوید بین آنها و احادیث دیگر جمع می کنیم.

اما کلام شهید در کتاب وقف دروس دلالت بر چیزی نمی کند؛ چون آن بزرگوار پس از آنکه حتی وقف بر اهل ذمه را صحیح و جایز دانسته، وقف بر صوفیه را بر کسانی که اشتغال به عبادت دارند و معرض از دنیا هستند، صحیح می باشد. با وجود این می فرماید: اقرب این است که فقر، یعنی نیازمندی و عدالت در آن شرط شود؛ و سپس می فرماید:

«و اولی منه اشتراط ان لا یخرجوا عن الشریعۃ الحقه» [۲۸۶]

یعنی: اولی این است که در وقف بر صوفیه شرط کند که از شریعت حقه خارج نباشد؛ که به هر کسی که ظاهراً ملتزم به عبادت و معرض از دنیا باشد، و خود را صوفی می گوید، اگر صحت عقیده او معلوم نباشد چیزی ندهند.

عبارت «کشف الغطا» نیز بر قدح صوفیه دلالت دارد؛ زیرا می فرماید: اگر واقف، عارف و پارسا باشد، یعنی معرفت به دین داشته باشد و از آنها باشد که فساد عقیده صوفیه را کم و بیش می داند و وقف بر صوفیه کرده باشد وقف او، وقف بر اشخاص معرض از دنیا و مشغول به عبادت خواهد بود و به صوفیه اصطلاحی و پیروان آنها داده نمی شود. [۲۸۷]

به هر حال این دو عبارت، به هیچ وجه بر تأیید تصوف اصطلاحی و این فرقه‌های مستحدث در اسلام دلالت ندارد.

تعجب است که با وجود تصریحات علما و فقهای بزرگ و محدثین عالیقدر بر بطلان و فساد فرق صوفیه و با وجود دلالت اخبار معتبر بر تحذیر از گرایش به آنها، شخص بخواهد با دو سه خبر مجعول و بدون سند و راوی، و با دو جمله از دو نفر از فقها که هرگز تأیید نمی شود برای صوفیه تأیید بسازد.

از همه اینها عجیبتتر، نسبت تصریح به صحت تصوف به «علّامه مجلسی» دوم - علیه الرحمه - است، که باید گفت: یک تهمت و اهانت به شخصی است که یکی از رشته‌های مهم مجاهدات علمی و دینی او برخورد با تصوف و هدایت مردم و شیعیان به تشیع خالص - که منزّه و پیراسته از تصوف می باشد - بود. این «مجلسی» بود که بازار

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۷۰

تصوف را که به واسطه بعضی عوامل، رواج و رونقی یافته بود به کساد کشاند و در اثر افشاگریهای خانقاههای بسیار که حتی در شهر اصفهان بود تعطیل و بسته شد، و همان دوره، تشیع راستین عصر ائمه علیهم السلام - را نوسازی و تجدید نمود؛ و اگر «زین العابدین شیروانی»، صاحب «ریاض الساعه و بستان السیاحه» که خود از صوفیان مشهور و سفر پیشه بوده، این تهمت را به او زده باشد بعید نیست. و هر کس مختصری از حال «مجلسی» دوم مطلع باشد و کتاب‌هایش را خوانده باشد، می داند که در بساط این مرد بزرگ و مؤلف موسوعه «بحار الانوار» و کتب ارزنده دیگر، ذره‌ای که وجود نداشته و از آن منزّه و مبرّأ بوده است، گرایش به تصوف می باشد.

س - صوفیه در مصافحه با دو دست و بوسیدن دستها پس از مصافحه اهمّیت بسیار می دهند، و در این راستا به این حدیث از «عیون اخبار الرضا» - علیه السلام - اشاره می کنند: «عقد البیعه هو من اعلی الخنصر الی اعلی الابهام و فسخها من اعلی الابهام الی اعلی الخنصر» و به روایت «سلیم بن قیس» از «سلمان فارسی» اشاره می کنند که در آن «سلمان» نقل می کند: «چون مردم با ابوبکر بیعت کردند، خدمت امیر المؤمنین - علیه السلام - آمدم در حالی که آن حضرت مشغول غسل دادن بود عرض کردم: ابوبکر بر منبر



پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - قرار گرفته و مردم با او بیعت می‌کنند و راضی نیست که با یک دست بیعت کنند.» و غرض این است که بگوید در صدر اسلام، مصافحه با دو دست بوده است و همچنین به حدیث «تشبیه اصابع» در هنگام مصافحه به این لفظ «شَبَكُ أَصَابِعِهِ فِي أَصَابِعِهِ» اشاره کرده و می‌گویند: چون مقصود از «تشبیه»، چنگ کردن همه انگشتان نیست و در هیچ تاریخ و خبری نرسیده است، پس نزدیک‌تر به اخبار همان مصافحه‌ای فقری است؛ و در مورد بوسیدن دست هم به خبر «ابی خالد قَمَاط» از حضرت باقر - عَلَيْهِ السَّلَام - استشهاد می‌کند که فرمود: «أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا التَّقِيَا وَتَصَافَحَا ادْخَلَ اللَّهُ يَدَهُ إِيْدِيهِمَا فَصَافَحَ أَشْدَهُمَا حَبًّا لِمَصَاحِبِهِ.» که ظاهراً مقصودشان این است که چون خدا دست خود را میان دو دست آنها می‌برد، باید آن دست را که خدا با آن مصافحه کرده بیوسند.

ج - راجع به مصافحه: اما روایت عیون اخبار الرضا - عَلَيْهِ السَّلَام - و حدیث سلمان در مورد بیعت است و به مصافحه مؤمنین با یکدیگر ارتباط ندارد؛ و با روایات بسیاری که دلالت بر انجام مصافحه با یک دست دارند از جهت مورد، جدا هستند. اما حدیث «تشبیه اصابع»: مراد از آن یا همان اخذ اصابع با صابع است، و یا وارد کردن اصابع در اصابع می‌باشد و معیار دیگری از آن استفاده نمی‌شود.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۷۱

اما اینکه گفته است: در هیچ تاریخ و خبری نرسیده است که مقصود از تشبیه، چنگ زدن همه انگشتان مانند پنجه گرفتن باشد، جوابش این است که: معنای لغات را باید از کتب لغت و اهل لسان گرفت، و غیر از معنایی که ذکر شد، معنای دیگر در اینجا از اهل لغت نقل نشده است.

اما حدیث حضرت باقر - عَلَيْهِ السَّلَام - و جمله

«أَدْخَلَ اللَّهُ يَدَهُ بَيْنَ إِيْدِيهِمَا فَصَافَحَ أَشْدَهُمَا حَبًّا لِمَصَاحِبِهِ»:

اگر مقصود استناد به آن برای استحباب مصافحه به دو دست باشد، به ملاحظه «ایدیهما»، جواب همان است که مجلسی علیه الرحمه - فرمود و به فرموده استاد فن، شیخ رضی رحمه الله علیه - نیز استناد کرده است و در قرآن مجید در مثل این مورد از جمع، تشبیه اراده شده است؛ و از این رو در «فاقطعوا ایدیهما» گفته نشده است هر دو دست سارق یا سارقه باید قطع شود. اگر مقصود، استحباب بوسیدن دست پس از مصافحه است، از آن به هیچ یک از دلالات ثلاث استفاده نمی‌شود؛ ولی تأدباً با توجه به مثل این فضیلت، خوب است.

به هر حال، این مطالب جزئی، مطالب مورد ایراد به صوفیه نیست. ایرادات در فرقه‌سازی و بعضی عقاید فاسده و قطب و مرشد تراشی آنهاست و اشعار کفرآمیز و کلمات خلاف نصوص قرآن و سنت که از آنها صادر شده و به آن افتخار می‌کنند و شطحیات می‌نامند، مشرکانه یا ملحدانه است؛ که البته ما به هر کس که خود را صوفی می‌داند آن را نسبت نمی‌دهیم؛ ولی مسالک آنها، مسالکی است که در اصل قابل تطبیق با شرع نیست و تفرقه و جدایی از راه اهل بیت علیهم السلام - و کتاب و سنت است. ایراد این است که چرا باید وقتی آن پیرمرد، فرزندش جانشین او شود و بعد از او هم فرزندش، و بعد از او عمویش؟ به صورتی که معلوم است می‌خواهند این دستگاہ را رها نکنند و این خلق بیچاره را در اشتباه نگه دارند. این کارها به چه دلیل است و چه مجوزی دارد؟ مصافحه فقری و این اصطلاحات یعنی چه؟ اسلام فقیر و غیر فقیر ندارد. (یا أيها الناس أأنتم الفقراء إلی الله [۲۸۸]؛ همه به نسبت به خدا فقیرند؛ همه مصافحه می‌کنند.

این و آن و مشرف شده و نشده ندارد. این برنامه تشرف و این اعمالی که مثل «کیوان قزوینی» - که عمرش را به قول اینها در فقر گذرانده بود و در فضل و اطلاعات آن، معاصرش را شاگرد خود محسوب نمی‌نمود - آنها را نقل کرده همه را به باد رد و انتقاد گرفته، از کجا و چه منبعی اخذ می‌شود؟

مسأله روشن‌تر از این است که محتاج به بیان و تکرار بیان ایرادات و اضلال این مرآشد و اقطاب باشد. با این همه کتاب‌هایی که علما و محدثین و حاملان علوم و

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۷۲

احادیث اهل بیت علیهم السّلام- در ردّ این طایفه و فرق آنها و اثبات انحرافشان و حتّی کفر بسیاری از سران آنها نوشته‌اند، برای کسی جای سخن نمانده است.

این شخص که می‌گوید اخبار ذمّ، مربوط به صوفیه سنی است، به او باید گفت: بیشتر این افرادی که شما از آنها دم می‌زنید از اهل سنتند. همین شجره نامه خنده‌دار و مضحکی که اخیراً یک فرد عامی برای شما نوشته و ... بیشترشان از اهل سنت و مریدان حتّی معاویه هستند. چرا باید انسان این قدر چشم انصافش را بپوشاند و حقایق را انکار کند؟

س- ما پنج نفریم که مذهب حقّه و فرقه ناجیه را انتخاب کرده‌ایم؛ اما مردم چند سؤال به ذهن ما می‌اندازند و مشوّش می‌کنند. لطفاً پاسخ صحیح را تفصیلاً مرقوم فرمایید.

س ۱- مذهب اهل تشیع قبلاً بوده، یا صوفیه نور بخشیده؟

س ۲- اهل تصوّف از کجا شروع شد و در چه زمانی بود؟

س ۳- فرقه همدانیه نور بخشیده از کجا شروع شد؟

ج- سعادت تشرف شما به تشیع را که اسلام راستین و پیروی از قرآن کریم و عترت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم- است، تبریک و تهنیت می‌گویم. خداوند متعال شما را بر این اعتقاد اصیل و اصلی اسلامی ثابت و پایدار بدارد.

اما پاسخ سؤالات به طور مختصر و فشرده:

ج ۱- عنوان «شیعه»، عنوانی است که شخص رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم- بر پیروان علی بن ابی طالب علیه السلام- اطلاق فرمود و موقعی که آیه کریمه (انّ الذّین آمنوا و عملوا الصّاحات اولئک هم خیر البریّه) [۲۸۹] نازل شد، آن حضرت به علی علیه السلام- فرمود:

«هم أنت و شیعتک» [۲۹۰].

در موارد دیگر نیز همین عنوان را حضرت پیغمبر- صلی الله علیه و آله وسلم- بر شیعیان و پیروان علی علیه السلام- اطلاق فرمود و از همه آنها استفاده می‌شود که فقط فرقه ناجیه، شیعه آن حضرت هستند.

مذهب شیعه، یعنی ولایت و خلافت و جانشینی علی علیه السلام- نیز از همان اوایل بعثت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم- ابلاغ شد و در واقعه «یوم الدّار» و «یوم الانذار» وقتی که آیه (وأنذر عشیرتک الاقرین) [۲۹۱] نازل شد و به امر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم- آن برنامه ضیافت از خویشاوندان رسول صلی الله علیه و آله

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۷۳

وسلم- عملی شد، خلافت و جانشینی بلافضل علی علیه السلام- را به صراحت ابلاغ فرمود. بعد هم در موارد و مناسبات مکرر این مطلب را رسول خدا- صلی الله علیه و آله وسلم- بیان فرمود؛ تا در غدیر خم و در آن اجتماع عظیم و با شکوه، بر حسب امر اکید الهی، رسماً و در محضر عامّ مردم تعیین و نصب رسمی علی علیه السلام- با ابلاغ حکم «من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره ...» [۲۹۲] بر گزار شد.

بر حسب احادیث متواتره «ثقلین»، «سفینه» و «امان» و احادیث بسیار دیگر، رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم- امت را به علی علیه السلام- و اهل بیت و عترتش ارجاع داد تا از ضلالت و گمراهی مصون بمانند. در احادیث بسیاری از جمله به بیش از سی و چهار طریق، در «مسند احمد» روایت شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم-، ائمه بعد از خود را ۱۲ نفر تعیین نمود که

فقط یگانه مصداق آن، همین مذهب حقّ شیعه اثنی عشری است که شما به سعادت ایمان به آن نایل شده‌اید. این مطالبی که نوشته شد همه از کتب حدیث و صحاح و سنن و تفسیر و تاریخ اهل سنت است و از همه استفاده می‌شود که فرقه ناجیه، فقط فرقه علی بن ابی طالب است که رسول خدا- صلی الله علیه و آله- فرمود:

«علی مع الحق و الحق مع علی يدور الحق معه حیثما دار» [۲۹۳].

همچنین درباره قرآن و اهل بیت علیهم السلام- فرمود:

«ما إن تمسکتُم بهما لن تضلّوا فانهما لن یفترقا او لن یفترقا حتی یردا علی الحوض».

اسلام در عصر رسالت این بود- رسالت محمد و خلافت علی- ولی بعد از آن حضرت، این انشعاب و ظهور این فرقه دولتی و حکومتی که بعدها عنوان سنی پیدا کرد، ظاهر شد (والله العالم).

ج ۲ و ۳- تصوّف از فرق مستحدّثه است، و اسلام غیر از آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم- از اصول و فروع به آن دعوت فرموده، و قرآن و نیز عترت آن حضرت- که مفسّران تضمین شده قرآنند- بیان کرده‌اند، حرفی و دعوتی ندارد. و فرق صوفیه با عقایدی که دارند، در ضلالت هستند. بسیاری از کسانی که از شیعه و اهل سنت تحقیق کرده‌اند، اصل آنها را اسلامی نمی‌دانند؛ آنان به مرور زمان فرقه‌های بسیار و شعبات زیادی پیدا کرده‌اند که از جمله همین همدائیه نوربخشیه و دیگران هستند. هر برنامه‌ای که بگویند، در صورتی که با برنامه‌های شناخته شده اسلام و مسلمانان مطابق نباشد- یعنی به عنوان این فرقه سازی‌ها و وابستگی‌ها به پیر و مرشد و حرف‌های شرک آمیز باشد- همه باطل است و از اسباب تقهقر و عقب ماندگی مسلمین است. والله العالم. والسلام علیکم و رحمۃ الله وبرکاته.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۷۴

## فصل یازدهم: گناهان

### اشاره

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۷۶

### گناهان

س- اگر شخصی مرتکب کبیره‌ای شود و سپس پشیمان گشته و یکسره مورد عذاب وجدان باشد، از کجا می‌تواند بفهمد که خداوند مهربان توبه وی را پذیرفته است تا از آن عذاب وجدان آسوده شود؟

ج- آیات قرآن مجید و احادیث شریفه دلالت دارند که هر کس توبه نماید، توبه‌اش قبول، و گناهانش آمرزیده می‌شود. با توبه، وجدان آرام می‌شود و شخص باید نسبت به آینده مراقب خود باشد (والله العالم).

س- شخصی که فکر انجام گناه بزرگی کرده ولی موفق به انجام آن نشده، تا چه حد گناه انجام داده است؟

ج- کسی که مرتکب آن گناه نشده گناهی بر او نوشته نمی‌شود؛ اما باید دانست که فکر انجام گناه مخصوصاً اگر تکرار شود، مضرّ می‌باشد و ممکن است تدریجاً منتهی به انجام آن شود.

س- اگر فردی در شرایط حضرت یوسف و زلیخا قرار گیرد و نتواند بر نفس خود مسلط شود تا چه حد گناه انجام داده است؟

ج- تا عملی انجام نشده- چنانکه در جواب سؤال قبل گفته شد- معصیتی نکرده، و در هر شرایط ارتکاب گناه جایز نیست؛ مگر

آنکه شخص، اکراه بر گناه شود.

س- حکم کسی که شرایط انجام یک گناه را برای دیگری فراهم می‌سازد، با کسی که گناه را انجام داده چیست؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۷۷

ج- هر دو گناهکارند و در بعضی موارد برای کسی که وسیله گناه را برای دیگری فراهم کند، حدّ شرعی معین شده است. به طور کلی اگر هر یک از این گناهان نزد حاکم شرع ثابت شود، گناهکار بر حسب مورد، مستوجب حدّ شرعی یا تعزیر خواهد بود.

س- شخصی معیّر وجود دارد که تعبیرات خواب او غالباً مطابق با واقع است و گاهی تعبیر خواب او کاشف از مغیبات و آینده می‌باشد. آیا تعبیر کردن خواب برای این شخص، از نظر شرعی چطور است؟

ج- تعبیر به احتمال، در صورتی که مشتمل بر اهانت به مؤمنین نباشد و بعضی مفسد مانند سودجویی و دشمنی بر آن مترتب نشود، مانعی ندارد.

س- غیبت یعنی چه؟

ج- غیبت آن است که انسان نقص کسی را در غیاب او برای مردم بگوید به طوری که اگر صاحب آن نقص بشنود بدش بیاید و تفاوت نمی‌کند که نقص بدنی او را بگوید و یا اخلاقی و یا نقص زندگی و آنچه که به او مربوط است را بگوید، و به نحو کلی مطلبی بگوید که اگر طرف مقابل بشنود ناراحت شود (والله العالم).

س- آیا غیبت از کبایر است؟ تعریف غیبت به نظر حضرت عالی چیست؟

ج- غیبت از کبایر است، و آن عبارت است از ذکر برادر مؤمن به چیزی که باعث وهن او بوده و او راضی نباشد و آن نقص نیز در او باشد؛ و اگر نباشد، تهمت است (والله العالم).

س- آیا حرمت غیبت مختصّ شیعیان است؟ آیا حرمت غیبت کردن مختصّ به بالغین است؟ (یعنی آیا می‌توان از ممیّز نابالغ و غیر ممیّز غیبت کرد؟)

ج- احوط، ترک است (والله العالم).

س- آیا استماع غیبت جایز است؟ به فرض اینکه تا انسان بفهمد که طرف مقابل غیبت کرده آیا با استماع، همان حکم را دارد؟

ج- از وقتی که مستمع بفهمد که گوینده، غیبت می‌کند استماع جایز نیست (والله العالم).

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۷۸

س- صحبت کردن در مورد کسانی که در مملکت یک نوع مسؤولیتی دارند- مثلاً اینکه کسی بگوید فلان فرمان‌دار یا فلان مسؤول، کاری که در آن زمان انجام داد خوب بود، یا بد بوده است- اشکال شرعی دارد؟ آیا این غیبت است؟

ج- اگر به عنوان ذکر عیب بگوید و هدف دیگری در بین نباشد- نظیر این که انسان پشت سر کسی بگوید: آدم بدقیافه‌ای است- این غیبت و حرام است؛ و اگر واقعاً اشکال به عمل او دارد و هدفش این است که ایراد کار معلوم و علاج شود، اشکال ندارد؛ و در جایی که این مقصود حاصل می‌شود، جایز است (والله العالم).

س- هنگامی که انتخابات مجلس شورای اسلامی، یا ریاست جمهوری پیش می‌آید، مردم در این زمینه بحثهای فراوانی می‌کنند. آیا صحبت کردن، در مورد شخصیت نامزدهای انتخاباتی مثل اینکه بگویند: فلان آقا به دلیل فلان کارش یا فلان خطّ فکری، صلاحیت این کار را ندارد- اشکال شرعی دارد یا نه؟ آیا این غیبت است؟

ج- جواب محتاج به بیان تفصیلاتی است که با نامه و استفتاء، تمام نمی‌شود؛ به هر حال مسلمان باید عرض و آبروی مسلمان را محترم بدارد و در مقام عیب افراد، فقط به ضرورت‌های شرعیّه اکتفا کند (والله العالم).

س- آیا غیبت کردن در موقعی که فردی خواستار مشورت است، جایز می‌باشد؟ اگر کسی از انسان مشورت نخواهد، ولی انسان

احساس خطر کند، آیا اینجا غیبت کردن جایز است؟

ج- در امور مهمه و قابل اعتنا که غالباً در آنها مشورت می‌شود، اگر خیرخواهی و راهنمایی طرف، متوقف بر ذکر عیب فردی باشد، جایز است. موارد احساس خطر، بدون اینکه از انسان مشورت خواهی کنند، مختلف است و نمی‌توان با این عنوان کلی، تجویز غیبت کرد (والله العالم).

س- غیبت در چه مواردی جایز است؟

ج- غیبت در چند مورد جایز است؛ از جمله: در مقام تظلم و در مقام دفع منکر (والله العالم).

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۷۹

س- آیا سلب صفات کمالیه (مثل: علم یا شجاعت) یا سلب فضایل (مثل: نماز شب خواندن) غیبت است؟ مثلاً گفته شود: فلان دکتر به اندازه مدرکش سواد ندارد یا به اندازه مقام و شأنش علم ندارد.

ج- ذکر تعبیرات مذکوره و یا نظایر آن، قهراً تنقیص محسوب می‌شود و جایز نیست. ولی اگر عناوین دیگری مانند: گول خوردن اشخاص و یا غیر آن از اموری که اهمّیت آن از اینگونه تنقیص بیشتر است محقق می‌شود، مانع ندارد؛ اما تشخیص موارد، بسیار مشکل است (والله العالم).

س- اگر از شخصی که نمی‌شناسیم حرفی زده شود- به طوری که در صورت شناختنش غیبت است- و این احتمال وجود دارد که در آینده، ما او را ببینیم، آیا ذکر آن عیوب و گناهانی که پنهان می‌باشد، قبل از دیدنش غیبت است؟

ج- در فرض سؤال، اگر گوینده عیب آن شخص، او را می‌شناسد برای او حرام است؛ و اگر شنونده احتمال عقلایی می‌دهد که بعداً او را ببیند، نباید گوش بدهد و اگر چیزی هم شنیده نباید به دیگران بگوید (والله العالم).

س- در مورد حقّ الناس، اگر مثلاً از شخصی غیبت کرده یا به او تهمت زده، آیا حتماً باید حلالیت بطلبد یا خیر، فقط توبه کند؟ و اگر او رضایت نداد آیا با تضرّع و ناله در درگاه خداوند بخشیده می‌شود؟

ج- اگر مفسده نداشته باشد حلیت بطلبد و اگر بر حلیت طلبیدن، مفسده مترتب شود و یا حلال نکند، توبه کند و برای آن فرد هم استغفار نماید؛ انشاءالله خداوند می‌آمرزد. البته اگر باعث ریختن آبروی او شده، اگر می‌تواند، جبران نماید.

س- اگر کسی لفظاً بگوید: «به خاطر تهمت که به من زده‌ای، تو را بخشیدم» و قلباً او را نبخشد، تهمت زننده چه باید بکند؟

ج- اگر تهمت زننده می‌داند که طرف فقط لفظاً می‌گوید: بخشیدم، ولی قلباً نبخشیده، ظاهراً آن بخشش اثر ندارد، تهمت زننده توبه کند و اگر قابل جبران نباشد توبه کافی است (والله العالم).

س- دروغ یعنی چه؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۸۰

ج- دروغ یعنی خلاف واقع گفتن؛ مثلاً کاری را که واقع نشده، خبر از وقوع آن بدهد و یا مطلبی را که برای کسی نگفته بگوید، گفته‌ام و نظایر اینها (والله العالم).

س- آیا دروغ گفتن از روی ناچاری اشکال دارد یا خیر؟

ج- موارد ناچاری فرق می‌کند؛ در بعضی از آنها دروغ جایز است؛ مثلاً اگر دروغ نگوید برای او خطر جانی داشته باشد؛ ولی ناچاری‌های معمول در بین مردم که نوعاً ناچاری حساب نمی‌شود، مجوّز دروغ نیست (والله العالم).

س- آیا در مواقع دفع ضرر جانی یا مالی یا عرضی از خود یا مؤمنین، یا در موقع جنگ یا در موقع اصلاح بین چند نفر (اصلاح ذات البین)، یا در موقع وعده دادن به همسر برای آرام کردن او، دروغ گفتن جایز است؟ به طور کلی در چه مواقعی دروغ گفتن جایز می‌شود؟

ج- به طور کلی در مواردی که دروغ گفتن دارای مصلحت باشد (مصلحت راجح شرعی نه هر چیزی که گوینده، آن را مصلحت بداند)، حرام نیست؛ بلکه در بعضی موارد مانند: حفظ نفس و عرض، و بلکه اصلاح ذات بین، واجب می‌باشد (والله العالم).

س- دروغی که به شوخی گفته شود- به گونه‌ای که قرآینی مبنی بر وجود قصد شوخی، وجود داشته باشد- جایز است؟

ج- در فرض سؤال، حرمت آن معلوم نیست؛ اگر چه احتیاط ترک آن است. در روایات وارد شده که: مؤمن طعم ایمان را نمی‌چشد، مگر این که دروغ را چه به طور جدی و چه شوخی ترک کند (والله العالم).

س- آیا استماع دروغ جایز است؟

ج- حرمت مجرّد استماع دروغ با عدم ترتّب مفاسد بر آن معلوم نیست (والله العالم).

س- در خواندن ادعیه یا در نماز، عباراتی وجود دارد که از لحاظ توحیدی معانی والایی دارند؛ مثل: «الهی من لی غیرک» یا «ایاک نعبد و ایاک نستعین». چه کنیم که دروغ نگفته باشیم؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۸۱

ج- اگر به حسب اعتقاد، معانی و مضامین آنها را صحیح بداند- گرچه عملاً خلاف آن کند- دروغ محسوب نیست (والله العالم).  
س- داستان‌هایی که ساخته می‌شود طبعاً دروغی هستند و واقعیت ندارند؛ اما برای آموزش مثبت به مخاطبین ساخته و گفته می‌شود.

از لحاظ شریعت مقدّس، اینگونه داستان‌ها چه حکمی دارد؟

ج- قصه‌هایی که ناقل می‌داند دروغ است، نباید به صورت اخبار از واقع نقل کند (والله العالم).

س- «توریه» چیست؟

ج- مراد از «توریه» آن است که ظاهر کلام خلاف آن چیزی باشد که قایل اراده کرده است (والله العالم).

س- آیا «توریه» مطلقاً جایز است یا فقط «توریه» ای که مانع مفسده‌ای شود جایز است؟

ج- «توریه» در صورت عدم استلزام مفسده، اشکال ندارد (والله العالم).

س- «توریه» بدون مفسده و بدون مصلحت چه حکمی دارد؟

ج- جایز است (والله العالم).

س- کسی که راز دوستش را به دیگران بگوید، آیا مرتکب گناه شده یا خیر؟

ج- بلی؛ کشف اسرار دیگران معصیت است (والله العالم).

س- آیا اینکه راز پدر و مادر و دیگران را- در صورتی که آنها ندانند- برای دوستان مطمئن فاش سازد، یا برای راهنمایی و یا برای

اینکه ناراحتی‌اش را به دیگران بگوید آن راز را آشکار سازد، اشکال دارد یا خیر؟

ج- بلی؛ اشکال دارد (والله العالم).

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۸۲

س- اگر کسی به خود انسان یا به پدر و مادر و خانواده او، یا به اساتید او، یا به علمای دین و روحانیون فحش و ناسزا بگوید، یا این

که آنها را کتک بزند، آیا انسان اجازه دارد که او را کتک بزند یا نه؟ وظیفه انسان در این گونه موارد چیست؟

ج- نسبت به فحش و ناسزا می‌تواند به حاکم شرع رجوع نماید تا در صورت اثبات عند الحاکم، طبق ضوابط شرعی، حاکم او را مورد تعزیر یا حدّ شرعی قرار دهد.

نسبت به کتک نیز رفع امر به حاکم شرعی نماید تا حاکم طبق ضوابط در صورت اثبات، او را محکوم به تعزیر یا قصاص یا دیه نماید. ولی اگر دفاع از کسی که در مقام ادیت و کتک زدن به شخص برآمده متوقف بر کتک زدن به او باشد، به مقدار رفع شرّ او

جایز است (والله العالم).

س- بعضی‌ها برای این که لطفه‌ای را تعریف کنند یا کسی را بخندانند، مثلاً می‌گویند: «یک روز یک ترک ...». آیا به کار بردن کلمه «یک ترک»، اشکال شرعی دارد یا نه؟

ج- اگر توهین شمرده شود، جایز نیست (والله العالم).

س- آیا «کبر» از «کبایر» است؟ به طور کلی «کبر» به چه معناست؟ آیا گناهی قلبی است، یا تا موقعی که ظهور پیدا نکرده گناه نمی‌باشد؟

ج- «کبر» تا به وسیله اعمال، ظهور پیدا نکرده، حرمت شرعی ندارد؛ اما از روایات و مجموعه دستورات اسلامی استفاده می‌شود که این صفت از اوصاف مهلکه است و باید آن را زایل کرد (والله العالم).

س- «ریا» چیست؟

ج- «ریا» این است که عمل عبادی را برای ارائه به مردم انجام دهد، نه برای خدا؛ و مبطل عمل است. شخصی که به خدا و روز جزا ایمان دارد و محرک او برای عبادت اطاعت خداوند است، ریا- که در حقیقت ضایع کردن عمل است- نمی‌کند (والله العالم).

### قطع رحم

س- آیا قطع رحم از گناهان کبیره است؟

ج- بلی، از گناهان کبیره است (والله العالم).

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۸۳

س- «رَحِم» به چه کسانی گفته می‌شود؟

ج- «رحم» کسانی هستند که از راه نسب با انسان قرابت دارند؛ مثل پدر، اولاد، برادر، عمو، دایی و غیرهم (والله العالم).

س- آیا می‌شود با قطع رحم مقابله به مثل کرد؟ آیا قطع از رحمی که کافر حربی یا ذمی یا فاسق یا تارک الصلاة باشد جایز است؟

ج- مقابله به مثل، جایز نیست. صله با رَحِمی که کافر حربی یا ذمی یا تارک الصلاة یا فاسق باشد، در صورتی که ارشاد و امر به معروف و نهی از منکر باشد مطلوب است و اگر مرتدع نشود باید ترک معاشرت کرد (والله العالم).

س- صله واجب با چه عملی محقق می‌شود؟ آیا حدود آن به وسیله فقه تعیین می‌شود، یا عرف تعیین می‌کند؟ آیا خویشاوندان

همسر برای همسر دیگر، رحم است؟

ج- حدّ معینی ندارد و موارد مختلف است؛ صله گاهی با بذل مال است؛ گاهی با ملاقات، و گاهی حتی با سلام. خویشاوندان

همسر، رَحِم نیستند (والله العالم).

س- گروهی از افراد- به ویژه خانمها- به یک سری مسایل خرافی اعتقاد دارند؛ مثلاً- عنوان می‌کنند که: «فلانی را چشم و نظر

کرده‌اند»، «چشم فلان شخص، شور است»، «دست او سنگین است»، و یا برخی معتقدند که مثلاً: چنین پرنده‌ای، بدبختی می‌آورد.

آیا می‌توان به چنین مواردی اعتقاد داشت؟

ج- این که چشم در هر مورد و در هر شرایط و نسبت به هر کس اثر داشته باشد معلوم نیست. اجمالاً گاهی ممکن است اثر سوئی

در بعضی موارد داشته باشد که آن هم به صورتی که در اذهان است و هر ضرر و حادثه‌ای را- که حتی علل عادی آن معلوم است-

به چشم نسبت می‌دهند، صحیح نیست.

بیش از دعا و صدقه برای دفع آن و دفع خطرات دیگر نباید به آن اعتنا کرد. مخصوصاً نسبت دادن یک گرفتاری و حادثه به چشم

زدن شخص معین، حرام است.

عقیده به این که پرنده خاصی موجب بدبختی می‌شود خرافی است.

وظیفه یک مسلمان این است که کارهایش را با روش معقول و منطقی انجام دهد و کسی را به این گمان‌ها متهم نکند و طبق دستور قرآن مجید و احادیث شریفه برای دفع بلا دعا کند و صدقه بدهد و با عزم محکم وظایف خود را انجام دهد:

«ادفعوا البلاء بالصدقة والدعاء». [۲۹۴]

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۸۵

## فصل دوازدهم: توبه

### اشاره

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۸۷

### توبه

س- آیا در نزد خدای بزرگ گناهی هست که نابخشودنی باشد؟

ج- به طور کلی تمام گناهان، اگر به طور شایسته تدارک و جبران شود مورد آمرزش و عفو است. شرک به خدا- خواه عقیدتی باشد و خواه عملی- ابتدا با تصحیح عقیده و در اعتقاد به توحید، و سپس با ترک عمل شرک آمیز، و توبه کردن جبران می‌شود. ظلم به مردم و حق الناس نیز با ادای حق ذی حق، و توبه محو می‌گردد. و اگر شخص، قادر به ادای حق نباشد، ممکن است توبه و طلب مغفرت برای صاحب حق، موجب جبران حق او در آخرت گردد و گناهی که فقط به نافرمانی شخصی ارتباط داشته باشد، اگر عملی است که قضا و جبران داشته باشد (مثل: ترک نماز) با توبه و قضا جبران می‌گردد؛ و اگر صرف معصیت و مخالفت است، مثل بسیاری از گناهان کوچک و بزرگ، با توبه نصوح و جدی تدارک می‌شود و خلاصه راه باز است. فقط گاه ممکن است طبع بعضی گناهان یا اصرار در بعضی معاصی این اثر وضعی را داشته باشد که صاحب آن موفق به توبه و حصول حال ندامت و پشیمانی نگردد؛ چنان که در قرآن مجید می‌فرماید: (ثم كان عاقبة الذين أساؤا السوای أن كذبوا بآيات الله و كانوا بها يستهزؤن [۲۹۵].

نکته دیگر که در اینجا قابل ذکر می‌باشد این است که به گفته قرآن کریم و روایات شریفه، اگر کسی مشرک و با فساد عقیده بمیرد، گناه او آمرزیده نخواهد شد؛ ولی در مورد گناهان دیگر اگر انسان حتی بدون توبه بمیرد ممکن است مورد عفو و آمرزش قرار بگیرد، چنانکه در مورد اهل ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام- است، آیه (إن الله لا یغفر أن یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۸۸

یشاء) [۲۹۶]، و روایاتی که ظلم در آنها بر سه قسم تقسیم شده:

«الظلم ثلاثة و ظلم یغفره الله»

الحديث [۲۹۷] به همین معانی دلالت دارد که برای بیان تفصیل بیشتر، فعلاً مجال نیست.

س- آثار گناهان کبیره (از قبیل: زنا، شرب خمر، غیبت، غصب و ...) که انسان از روی جهل و غفلت مرتکب شده است، پس از بر طرف شدن غفلت چگونه مرتفع می‌گردد؟

ج- نسبت به غصب علاوه بر ادای مال غصبی به صاحب آن و ادای اجرة المثل زمان غصب بعد از ادای حق الناس، استغفار و توبه



جدی نماید، انشاءالله خداوند می‌آمرزد.

نسبت به شرب خمر هم استغفار و توبه جدی نماید، انشاءالله خداوند می‌آمرزد. و در صورت جهل به موضوع، گناه شمرده نمی‌شود.

نسبت به غیبت با امکان حلّیت طلبیدن از شخصی که از او غیبت کرده، از او حلّیت بطلبد و اگر ممکن نیست و سبب دشمنی و فتنه می‌شود به همان استغفار اکتفا کند.

س- توبه و اعمالی که بیمار، پس از مطلع شدن از مسأله انجام می‌دهد چه حکمی دارد؟

ج- بر حسب آیه (ولیس التوبه للذین یعملون السیّات ثمّ إذا حضر أحدهم الموت [۲۹۸]، از کسانی که با بی‌توجهی و بی‌اعتنایی به اوامر و نواهی، زندگی خود را در معصیت و ظلم و گناه صرف کرده‌اند وقت معاینه مرگ، توبه نیست و مثل توبه فرعون در حال غرق شدن می‌باشد. اما ظاهراً اشخاص مبتلا به امراض مهلک که احتمال شفا و بهبودی نسبی می‌دهند و حال آنها حال احتضار و مرگ نیست، می‌توانند توبه نمایند؛ یعنی واجب است توبه نمایند و امیدوار به رحمت و مغفرت خدا باشند. این اشخاص مصداق این آیه از قرآن نیستند.

هر هنگام ممکن است مسأله استغفار و استرحام از خدا، مفید واقع شود و شخص استغفار کننده مورد مغفرت و رحمت بی‌انتهای الهی قرار گیرد. بنابراین باید این اشخاص هم با استغفار و تدارک مافات به وسیله اعمال خیر ممکن و وصیت به امور خیر، امیدوار و دل آرام باشند و به خدا حسن ظن داشته باشند؛ چنانکه روایات، مفصلاً این معانی را بیان نموده‌اند.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۸۹

س- اگر کسی نسبت به والدین خود بدی کرده باشد و آنها فوت کرده‌اند، چگونه می‌شود جبران کرد؟

ج- فعلاً می‌تواند با قرائت قرآن و دادن خیرات و احسان نسبت به آنها، موجبات خشنودی آنها را فراهم سازد و از خداوند متعال برای آنها و خودش طلب مغفرت نماید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۹۱

## فصل سیزدهم: نصاب

### اشاره

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۹۳

### نصاب

### لزوم تزکیه نفس

س- با توجه به این که خداوند در سوره «شمس» برای تزکیه نفس، یازده بار سوگند یاد کرده است، عده‌ای تزکیه و تهذیب نفس را واجب می‌دانند؛ آیا صحیح است؟

ج- تزکیه و تصفیّه نفس، واجب است و بر حسب آیه کریمه (قد أفلح من زکّاه) [۲۹۹] هر کس تزکیه نفس کند رستگار می‌باشد. مسأله پاکسازی و تهذیب اخلاق و تصفیّه و تحلیه و صفای روح و جلای قلب در برنامه های عبادی و اخلاقی و اعتقادی اسلام منظور شده است و همه در صفای باطن و بردن زنگار از قلب و تهذیب نفس و تنویر ضمیر مؤثرند.

بخشی از تعالیم عالیہ اسلام تزکیه و تصفیه، و بخشی هم تکمیل و تحلیه است؛ و بلکه بیشتریا همه تعالیم دین مبین، متضمن هر دو فایده تزکیه و تحلیه می‌باشد.

توبه، استغفار، تقوا و اجتناب از محرمات، اهتمام در حلیت غذا، پوشاک، مسکن، کسب و شغل و عبادات و ریاضات شرعیّه از جمله: نماز، دعا، ذکر خدا، روزه، حج، ادای زکات، و سایر حقوق شرعیّه، مانند: احسان به والدین، احترام به معلّم، صلّه رحم، کظم غیظ، یاد موت، زیارت مشاهد و قبور، اعتبار از حوادث روزگار و مجالست با نیکان و علما، و بیشتر هدایت‌ها و ارشادات دینی که یا به عنوان واجب یا مستحبّ یا حرام یا مکروه عنوان شده است، همه اسباب صفای باطن و کمال نفس و تزکیه و تحلیه، و نیز همگی سیر و سلوک است.

مخصوصاً اعتقادات صحیح معرفه الله، معرفت انبیا، معرفت ائمه و سایر معارفی که بر اساس توحید و ایمان به عالم غیب و جزا و پاداش و معاد استوار است، در خودسازی انسان نقش اساسی و بنیادی دارد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۹۴

هنگامی که انجام وظایف و تکالیف و عبادات و ترک گناه ادامه یافت، روشنی باطن بیشتر و بیشتر می‌شود و در این راه، سفر انسان الی الله و به سوی خدا شتاب می‌گیرد تا سراسر قلب روشن و منور گردد. بر عکس، ارتکاب محرمات و گناهان و ترک عمل به هدایت‌های دینی، قلب را تاریک و سیاه، روح را آلوده و تباه، و شخص را از خداوند دور می‌سازد.

بنابراین، کلّ دین، سلوک و سیر الی الله، تهذیب، تصفیه، تحلیه و تکمیل است. این سیر و سلوک عمل است که به مصداق آیه شریفه (من عمل صالحاً من ذکر أو انثی و هو مؤمن فلنجینه حیوة طیّیه و لنجزینهم أجرهم بأحسن ما كانوا یعملون [۳۰۰]) موجب حیات طیبه می‌گردد و با عمل و التزام و ایمان و تعهد و خلوص نیت، و خلاصه دو بال علم و عمل، انسان به این مقامات نایل می‌شود و در مشاهد عالیّه حضور می‌یابد.

پیر و مرشد و قطب و تلقین ذکر از این و آن غیر از قرآن و احادیث اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام - نمی‌خواهد. نباید به اسم سیر و سلوک برخی افراد دین را به شریعت و طریقت تجزیه نموده و گروه‌بندی کنند و حتی علما را به این عناوین تقسیم بندی کرده و برنامه‌هایی را که اصالت اسلامی ندارد عنوان نمایند.

سیر و سلوک و راه رسیدن به صفای باطن، استفاده از کتاب‌هایی مثل «مصباح‌المتجهّد» شیخ طوسی، و انجام فرایض و نوافل و امر به معروف و نهی از منکر، و سعی در اعلاّی کلمه اسلام و عزّت مسلمین و قضای حوائج مؤمنین، و انتظار واقعی فرج ظهور حضرت مهدی - ارواح العالمین له الفداء - است.

خداوند متعال، همگان را به دین خودش در راه راست - که همان اسلام است - هدایت فرماید.

س - آیا این گفته صحیح است که: اگر کسی می‌خواهد به کمالات معنوی برسد باید ادعیه و اذکار را مانند دارو بداند و آن را زیر نظر طبیب روحانی و مجتهد مصرف کند، زیرا ادعیه ما دارای مراتب روحی است؟

ج - در این جهت همین مقدار که ادعیه و اذکار را از کتاب‌های معتبر مثل کتاب‌های علامه مجلسی و کتاب «مصباح» شیخ طوسی و مفاتیح الجنان بخواند کافی است و زیر نظر شخص خاص و اجازه لازم نیست؛ بلکه بعضی برنامه‌هایی که صوفیه و بعضی دیگر مطرح کرده و می‌کنند به این عناوین که باید با اجازه باشد، بی‌اصل و برخی صورتهای آن بدعت و حرام است.

غرض این است که برنامه‌های دعا و عبادت و همه وظایف از شرع و از حضرات معصومین علیهم السّلام - رسیده باشد و شخص از اختراعات اشخاص تقلید ننماید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۹۵

س- با عرض عالی‌ترین تحیت و سلام؛ خاطر شریف بر این مهم اشراف دارد که بنی آدم در مسیر عبودیت به مقتضای مایه‌های فطری خلقت به مسایل ماورای این عالم ماده کشش دارد و تعلقات نفسانی را مانع، و شیطنتهای ابلیس مآبانه را دافع هر گونه حال و هوای ملکوتی می‌بیند؛ از این رو ناگزیر به تزکیه و تهذیب علاقمند شده، همان‌گونه که حکم شرعی وظیفه شخصی را از مرجعی فقیه می‌جوید در این جا نیز به دستور العمل سالکانه که به افراط و تفریط توأم نباشد محتاج است. به گونه‌ای که از آثار بزرگان سلف- قدس الله ارواحهم- استفاده می‌شود که بزرگان تشیع جهت ارادتمندان خویش، هم مفتی شریعت بوده‌اند و هم حکیم الهی. ولی بدبختانه نمی‌دانیم چه عواملی موجب گردید که در زمینه سلوک و تزکیه نفس و تهذیب معتقدین به نیابت نواب عامه حضرت حجّه بن الحسن- روحی فداه- در ایام غیبت به حضور غیر آن ذوات مقدسه کشانیده شدند و مبتلا به تفکرات و ریاضات مرتاضانه غیرشرعی گردیدند. و به اوراد و اذکاری که بعضاً مأثوره نیست و با تحریف در عدد و وقت و مهم‌ترین بدعت تلقین ذکر توأم می‌باشد، مشغول شدند یا مشغولشان کردند.

غرض از تصدیق اوقات شریف حضرت‌عالی این است که جهت مبتلا نشدن به سنتها و آداب صوفیه- که بلای خانمان سوز است- دستورالعملی سالکانه را جهت سلوک الی الله مرحمت فرمایید تا همانگونه که با اطمینان کامل در زمان غیبت، حکم حضرت‌عالی را حکم امام زمان- روحی فداه- می‌دانیم در به کار گرفتن روش سلوکی به چنین نعمتی بدون ابتلاء به صوفیه طی طریق نموده از نعمت غایت آمال عارفین نیز مستفیض شویم.

ج- با عرض سلام و تحیت، نامه شریف شما که متضمن توجه به نکات بسیار عالی و نقطه نظرهای آگاهانه بود زیارت شد. بسیار موجب امیدواری و مسرت گردید که در میان انبوه نامه‌های وارده چنین نامه‌ای موجب انبساط خاطر و بلکه تسکین بعضی نگرانیها می‌گردد. خداوند امثال جناب‌عالی را در بین مؤمنین زیاد فرماید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۹۶

بلی، از کمبودهای مهمی که در جامعه کنونی ما هست عدم توجه به همین نقاط ضعف و غفلت از وقوع افراد در اینگونه مهالک و مساقط است. همانگونه که اشاره کرده‌اید احساس نیاز به تهذیب نفس و تخلّق به اخلاق حمیده و نجات از پیروی هوای نفس و اخلاق زشت و کبر و آز و حسد و غرور و حبّ جاه و ریاست و دنیا و ترفع و برتری‌جویی و شهوات گوناگون و بالاخره افراط و تفریط در اعمال غرایز و مشتتهای فطری بشر است. چنانکه حُبّ و علاقه به کرائم اخلاق در معانی و سیه آن نیز فطری و جبلی است. از این رو همگان خوبان را دوست می‌دارند و آنها را می‌ستایند و افراد بد و انسانهای جانی را دشمن می‌دارند. این فطرت تا آنجا قوی و نیرومند است که مردم ناپاک می‌خواهند در ردیف پاکان معرفی شوند و اگر کسی آنها را به همان صفات زشتی که دارند و خود را به آن صفات آلوده ساخته و گرفتار کرده‌اند خطاب کند، برآشفته و ناراحت می‌شوند.

همانگونه که متذکر شده‌اید این گرایش باطنی، انسان را خواستار دستور العمل و برنامه تهذیب نفس، تسلط بر قوا و کنترل غرایز می‌نماید تا از حسیض حظوظ حیوانیت به اوج عالم انسانیّت و ملکوتیت نایل شود؛ همان امری که در هدف بعثت انبیا منظور است. همین نکته‌ای که متذکر شده‌اید که اگر انسان کمالجو و فضیلت خواه، به راه مستقیم کمال و فضایل و اخلاق راهنمایی نشود، شیاطین جنّی و انسی او را در بیراهه‌ها انداخته و در مسیر عکس خواسته فطری او می‌برند، بعثت انبیا و رسل را لازم می‌سازد: (لئلا یکون للناس علی الله حجه) [۳۰۱]

باید این نیاز فطری بشر به نحو صحیح از سوی خالق او- که از خصایص و غرایز و نیازها و نقاط ضعف و قوت، و ظاهر و باطن و جسم و روح او آگاه است- بر آورده شود؛ و خداوند منعم هادی و عالم و رحیم و رحمان و محسن و رؤوف و ربّ و ارحم الرّاحمین او را به خود واگذار و سرگردان و متحیر رها نکرده و البتّه او را هدایت می‌فرماید و برنامه سیر و سلوک را چنانکه تاکنون

عطا فرموده است. از این پس نیز به او عطا می‌نماید.

نمونه اکمل و اتمّ این هدایت‌های وحیانی و آسمانی و الهی دین اسلام، هدایت‌هایی است که روح و جسم، دین و دنیا، ظاهر و باطن، فرد و اجتماع و همه را فرا گرفته است.

دین به این معنای عام هم‌اشاره سیر و سلوک و دستور و روش رفتار نیکو و برنامه طی طریق سعادت و رستگاری است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۹۷

تجارت انسان متشرّع، طبابت متشرّع، فلاح و کشاورزی متشرّع، سیاست انسان متدین و قضاوت و جنگ و صلح متشرّع، کار و عمل مؤمن، سلوک اجتماعی متدین، همسرداری و تعلیم و تربیت متشرّع و ... همه سیر و سلوک و مظاهر ایمان است.

وقتی در کارها انگیزه انسان قرب الهی و کسب کمالات معنوی و ملکوتی باشد و اعمالش به نظم الهی منظم باشد، آن کار-اگر چه عبادت و دعا نباشد و کار ساده و زحمت‌کشی و رنج‌بری باشد- سیر و سلوک الی الله می‌شود. روح دین و ایمان او در هر کاری که تجلی می‌یابد و آن کار (البته به شرط این که معصیت و گناه نباشد)، سبب نورانیت قلب و صفای باطن و رشد قوای عقلی او می‌گردد.

صحیح است که در فقه اصطلاحی و فنی بیشتر به باید‌ها و نبایدهای عملی و فعلی توجه گردیده؛ ولی باید‌های اخلاقی نیز فراموش نشده است و در این بخش سیر و سلوک نیز اگر ما به همان نسخه اصلی اخلاق بشری، یعنی قرآن مجید رجوع کنیم، در کمال سهولت و آسانی راهنمایی می‌شویم.

آیاتی مثل آیات سوره اسرا (از آیه ۲۲ تا ۲۹) و مثل آیاتی از سوره فرقان (آیه ۶۳ تا آیه ۷۷) و صدها دیگر که همه به صلاح و سلامت قلب و تهذیب نفس نظر دارند همه نسخه است.

هزاران حدیث مرویه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم- و ائمه طاهرين عليهم السلام- همه نسخه‌های صیانت نفس از اخلاق ذمیمه و علاج و درمان بیماری‌های قلبی است. مثلاً- در نکوهش حسد چه کلامی بلیغتر از این کلام است: «الحسد يأكل الايمان كما يأكل النار الحطب» [۳۰۲]؛ یا در مورد مدح صبر چه سخنی از این سخن شیواتر و رساتر است: «الصبر من الايمان بمنزلة الراس من الجسد» [۳۰۳].

کلمات قصاری که در هر یک از اخلاق پسندیده یا نکوهیده وارد شده، بسیار و بشمار است. کتب بزرگ ادعیه و هر کدام از دعا‌های کوتاه و طولانی، همه دستور سیر و سلوکند. همین دعای «مکارم الاخلاق» که در «صحفیه سجّادیه» است متضمن بهترین راهنمایی‌های تهذیب و تکمیل نفس است. شرح‌هایی که بر این ادعیه به زبان فارسی و عربی نوشته‌اند، همه قابل استفاده بوده و برای ما چراغ راه و بصیرت بخش و بینش افزاست. کتب ادعیه و اذکار و ثواب آنها و نیز کتب اخلاق- کوچک و بزرگ- که همه بر گرفته از قرآن کریم و احادیث بسیار است، اعمال یوم و لیل و هفته و ماه مبارک رمضان و ایام معدودات و معلومات، همه فرصتهای سلوک و سیر آگاهانه و عارفانه است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۹۸

اجرای این برنامه و ارتباط با خدا و تهذیب نفس و مراتب مجاهده با نفس از محاسبه و معاتبه برای همه به طور مستقیم و بدون رجوع به پیر و مرشد و اذن و اجازه این و آن میسر است و نسخه دادن و تلقین ذکر لازم ندارد. تعیین عدد و وقت و زمان و هر شرایطی که در احادیث ذکر نشده، باطل، و تعبد به آن بدعت است.

این برنامه‌های صوفیانه و طریقت و شریعت را از هم جدا کردن بی‌اساس می‌باشد و سلسله‌هایی که اینها معرفی می‌کنند، مشتمل بر افراد منحرف و متهم به فساد عقیده و افراد مجهول است.

نمازی که ما می‌خوانیم سیر و سلوک، عبادت و ذکر است. تحمید، تسبیح، تکبیر، تهلیل و قرائت قرآن، معراج مؤمن است. پیشوایان

معصوم ما همه آداب مستحبّه نماز را فرموده‌اند؛ هر چه آن آداب بیشتر رعایت شود سیر و عروج انسان کاملتر می‌گردد. نوافل این نمازها و در مجموع این پنجاه و یک رکعت نماز در شبانه روز، که با ادعیه عالیه المضمین در تعقیبات آنها رسیده و یک فصل برنامه‌های عبادی و سیر و سلوک است، محتاج به نسخه و دستور العمل دادن و اذن این و آن نیست؛ هر کس اهل سیر و سلوک حقیقی باشد از آن استفاده می‌کند. ماه مبارک رمضان و دهه اول ذی الحجه و کلّ برنامه حج، همه سیر و سلوک و نردبان کمال و ترقی است.

سیره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم - و ائمه طاهرین علیهم السلام - همه دستور العمل اخلاق، تواضع، زهد، قناعت، رحم، انصاف، ایثار و وفا، صداقت و امانت و سایر صفات پسندیده است. حفظ زبان و گوش و چشم از گناه و عفت بطن و فرج، همه دستور سیر و سلوک و ریاضت است. نگاهداشتن زبان از دروغ و غیبت و گناهان دیگر ریاضت است.

کتابی مانند: «عین الحیات» و «حلیه المتّقین» علامه مجلسی و «معراج السّاعده» فاضل نرافی و کتب کوچک و بزرگ دیگر کم نیست. به علاوه در مجالس و مناظر هم کم و بیش این مسایل همیشه مطرح بوده است. و در این مطالب چون از یقینات و مسلمات شرع است، تقلید لازم نیست تا محتاج باشیم از مجتهد زنده در آن تقلید کنیم.

ابتلا به اضلال صوفیه و بعضاً مشرک مآبانه این عرفا و فقرای اسمی و اصطلاحی و اختراعات و مبتدعات آنها همیشه و حتی و در عصر ائمه علیهم السلام - نیز وجود داشته است.

در بسیاری از وظایف شرعیه از جمله تولی و تبری و امر به معروف و نهی از منکر و انکار منکر و ابطال باطل و دفع بدع و اینگونه وظایف مهم و حیاتی سیر و

معارف دین، ج ۱، ص: ۲۹۹

سلوکهای به اصطلاح عرفانی وجود ندارد؛ ولی در سیر و سلوک اسلامی همه اینها سیر و سلوک است.

سخن در این رشته بسیار است. اجمالاً عرض می‌کنم که با این برنامه‌های کامل الهی که به کارگیری آن برنامه و دستور العملهای آن در اختیار همگان است نیازی به اینکه حقیر و امثال من دستور العمل سالکانه بنویسیم، نیست.

این گوی و این میدان؛ این نماز شب و تهجد؛ این نوافل نمازهای یومیّه؛ این همه تشویق روایات به اذکار و تسیّحات اربعه و مداومت بر آنها و برنامه‌های ریاضتی روزه و حجّ؛ این آداب و دستور العمل خواب و خوراک و پوشاک؛ این همه احکام واجبات و محرّمات؛ هر کس اهل سیر و سلوک است، بسم الله.

آری، سالک حقیقی در عین اینکه این برنامه‌های معنوی و روح افزا و نشاط آور را انجام می‌دهد، از برنامه‌های ملامی و موسیقی سماع و اختلاط زن و مرد و لهو و لعب اجتناب می‌کند.

خداوند متعال همه ما را در انجام وظایف شرعی توفیق عطا فرماید و همه را از سیر و سلوکهای اختراعی و شرک آمیز و افتادن در دامها و شبکه‌های شیطانی صوفیه و افرادی که دین را به شریعت و طریقت تقسیم می‌نمایند، نجات بخشد.

(وان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ ذلکم وصیکم به لعلکم تتقون [۳۰۴])

در خاتمه، از جنابعالی التماس دعا دارم. انشاء الله تعالی موفق و مؤید باشید. والسلام علیکم و رحمۀ الله و برکاته.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۰۰

س - این جانب دختری ۲۳ ساله هستم و دیپلم ادبیات می‌باشم که سؤالات بیشماری در مورد خدا و اسلام و این که یک جوان باید چگونه عمل نماید تا خدا از او راضی باشد در ذهن خویش دارم، و دوست دارم که با راهنمایی‌های یک فرد کامل، کاملاً هدایت شوم و تا آخر عمر در خدمت اسلام باشم. تاکنون سؤالاتم را با افرادی که از دین اطلاع دارند مطرح کرده‌ام؛ ولی متأسفانه هیچ کدام پاسخ قاطع و راضی کننده‌ای نداده‌اند و به جوابی نرسیدم، تا این که به فکر افتادم سؤالاتم را با شما که مرجع تقلیدم هستید

در میان بگذارم. امیدم فقط به شماسست و در خانه شما آخرین دری است که می‌گویم و اگر هدایت نشوم نمی‌دانم در این ظلمات دنیا چه بر سرم خواهد آمد.

از جمله سؤالاتم این است که مگر نه اینکه آقا امام زمان- عجل الله تعالی فرجه الشریف- رؤوف و میهمان نواز هستند و اگر کسی به خانه ایشان برود جوابش را می‌دهند، پس چرا پس از یک اربعین، پاسخ مرا ندادند و مرا راهنمایی نکردند؟ مگر نه این است که خدا جوانی که به سوی او برود را دوست دارد؛ پس چرا هر چه از خدا خواستم آن طور که من لیاقتش را دارم هدایت شوم، هدایت نشدم؟ یا چرا با این که از او خواستم تا کسی را سر راهم قرار دهد تا در این ظلمات نادانی‌ام دستم را بگیرد و مرا به مقصد برساند، جوابی نشنیدم؟ این که خواسته بد و زیانباری نیست که خدا صلاح نداند.

ج- خانم محترمه مؤمنه، سلام علیک. نامه شما که حکایت از شور و شوق درونی شما به طریقی کمال و نیل به درجات بلند معنوی و قرب به درگاه ربوبی- عزّ اسمہ- داشت موجب ابتهاج و انبساط گردید. حقیر این حال عزیز خدا خواهی و این روحیه ایمانی و بیداری ضمیر و روشنی قلب و رشد دینی و بصیرت و بینش اسلامی را به شما تبریک می‌گویم و به شما بشارت می‌دهم که خود این حال که انسان طالب رضای خداوند متعال باشد بسیار مغتنم است و مرحله‌ای از رسیدن به مقصود و حصول مطلوب است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۰۱

غرض از بعثت انبیا و تربیتهای دینی همین است که مطلب و مقصد بشر رضای خدا باشد، این حال حیات قلب و شعور حقیقی است. قرآن کریم و هدایت‌های رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم- و ائمه طاهرین علیهم السّلام- و مواعظ و نصایح، در صاحبان قلوب زنده که به سوی خدا روی کرده‌اند، اثر می‌کند. بدیهی است این روحیه طلب رضا و قرب به حق تعالی در حدی واقف نمی‌شود و صاحب آن همواره خود را چنان می‌بیند که شاهد مقصود را در آغوش نکشیده و رضای خدا را تحصیل ننموده است. بنابراین با این که بسا به درجاتی رسیده، خود را موفّق نمی‌بیند و از این رو همواره در تلاش و جهاد است.

غرض اینکه: حالی که دارید، حال هدایت و رشد و مقدمه کسب رضای الهی و سرآغاز آن است. این حال و روحیه را باید با فکر و عمل، ترقّی داد.

تفکّر در آیات الهی و عظمت عالم آفرینش- از زمین و آسمان، منظومه‌ها و کهکشانها، جانداران و انسان، ذره و اتم، کوچک و بزرگ و قوا و عجایب و اسرار و نظامات محیّر العقول- از علایم عقل و خردمندی است؛ چنانکه قرآن کریم در وصف خردمندان می‌فرماید: (وینتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت هذا باطلا) [۳۰۵].

عالم به تمام اجزا و اعضایی که دارد همه موعظه و بیداری بخش و هشدار دهنده است.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

اینجا مقام و عالم بیکران‌ای است که اگر عقول همه بشر را با عمر همه دنیا به یک نفر بدهند، هر چه تفکّر کند و کمّیت اندیشه را هزاران بار بیشتر از برق به حرکت در آورد، به هر کجا برسد و هر چه بفهمد، باید مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام)- آن بزرگوار که در بلندترین قله شامخ معرفت قرار دارد- پیشانی خضوع و اقرار به عظمت خداوند متعال بر زمین گذارد و عرض کند: «سبحانک ما اعظم مانری من خلقک و ما اصغر کل عظیمه فی جنب قدر تک» [۳۰۶].

البته تفکّر درجات و مراتبی دارد که در بعضی مراتب یک ساعت تفکّر ثواب یک شب عبادت و در بعضی دیگر ثواب یکسال تا هفتاد سال عبادت را دارد.

در مقام عمل، مهمترین و اساسی‌ترین وسیله رضای خداوند متعال انجام فرایض و واجبات و ترک معاصی و محرّمات، و بعد از آن انجام مستحبات و ترک مکروهات است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۰۲

اگر کسی فرایض و واجبات را به جای آورد، محرمات را ترک کند، دروغ نگوید، غیبت نکند، ظلم و ستم نکند، اعضا و جوارح خود را از معصیت نگاه دارد و باید امیدواری کامل به رضای باریتعالی داشته باشد.

بنابراین، این گوی و این میدان؛ راه تحصیل رضای خدا باز است. باید با مخالفت با هوای نفس این راه را پیمود و همواره از خداوند متعال استعانت نمود و مخصوصاً با دعا و نوافل و تهجد و قضای حوایج مؤمنین، خود را بیشتر مسلح نمود (ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسون [۳۰۷])  
در حدیث قدسی است:

«ما يتقرب الی عبدی بشیء احب الیّ ممّا افترضته علیه وانه لیتقرب الیّ بالنوافل حتی احبه فاذا احبته كنت سمعه الذی یسمع به و...» [۳۰۸]

بنابراین و با توجه به آنچه بیان شد، شما هدایت یافته‌اید و امید است در این ظلمات دنیا آنچه برای شما پیش آید نور و روشنی و هدایت بر هدایت باشد. (بحق محمد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین.)

امّا راجع به گله‌ای که با کمال ادب و لطف بیان، از لطف عمیم و رأفت و مهر تامّ و تمام آقا حضرت صاحب الزّمان- ارواحنا وارواح العالمین له الفداء- نموده‌اید و گمان کرده‌اید که در خانه آن حضرت رفته‌اید و عرض مسألت هدایت نموده‌اید و آن آقای مهربان ضعیف نواز، پاسخی به شما مرحمت نفرموده‌اند؛ اگر چه این گله بازهم تجدید تقاضا و مسألت و استدعاست و ناز فقیر به غنی و عبد به مولی و غلام و مملوک به سید و آقا است، اما از کجا می‌گویید که مشمول لطف و احسان آقا نشده‌اید و از شما میهمان نوازی نشده است؟ آیا چهل هفته‌ای را که میهمان او شده‌اید و خود را به او بسته و میهمان او شمرده‌اید توفیق کمی می‌شمارید؟ یا قدر این سعادت را که در این مدّت با یاد او بوده‌اید- خدای نخواستہ- نمی‌دانید؟

باید همیشه میهمان آن حجّت یگانه خدا باشیم و در خانه او را رها نکنیم و اگر در آن آستان عرش نشان بار ندهند، به اینکه بارخواه و طالب شرف حضوریم، افتخار کنیم و بگوییم:

اگر چه نیست به وصل تو دسترس ما راهمین که طالب وصل تویم بس ما را  
و حقیر در ضمن اشعاری عرض کرده‌ام:

اگر وصل تو ما را دسترس نیست که در بحر کرامت خار و خس نیست

میندازم ز چشم لطف و احسان عطایم را فزون ساز و فراوان

به من بین کز فراق دل دونیم سزای رحمت و لطف عمیم

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۰۳

باز هم در خانه آقا بروید و این در خانه را تا زنده‌اید رها نکنید.

امّا راجع به دعا و توجه به خدا: همانگونه که نوشته‌اید، خدا جوانی را که به سوی او برود دوست می‌دارد و علامت دوستی او همین شدّت علاقه و محبّت شما به هدایت اوست که اگر چه به راه او هدایت شده‌اید و او را کار ساز وقاضی الحاجات و هادی و راهنما می‌دانید و از راهنمایی فطرت و هدایت اسلام بهره‌مند هستید، باز هم هدایت می‌طلبید و می‌خواهید که شما را راهنمایی کند و به مقصد برساند که در بین راه وامانده یا منحرف نشوید.

خدا را در حدّ خود به اسماء الحسنایش شناخته‌اید؛ او را عالم و قادر و حکیم و رحمان و رحیم و مالک حوایج همه حاجت‌مندان می‌دانید، شما از او بخواهید و دعا کنید که «الدّعاء مَخّ العبادة» [۳۰۹].

بسا می‌شود حاجتی را انسان می‌خواهد که بر آوردن آن، مصلحت او نیست؛ و بسا تأخیر در اجابت برای این است که بنده در دعا و

تضرع و ابتهاج، اصرار کند و خدا را بیشتر بخواند تا از فیض حقیقی دعا بیشتر بهره بگیرد.

هر حالی که برای مؤمن و مؤمنه پیش بیاید، برای او خیر است. نباید از رحمت خدا و لطف خدا ناامید شد؛ امید است این بیانات، پاسخی به خواسته‌های قلبی و سؤالات درونی شما باشد. خداوند متعال شما را مقصی المرام فرموده و همه حوایج شرعیّه دنیویّه و اخرویّه شما را برآورده فرماید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۰۴

س- با توجه به اینکه جنابعالی با بزرگان زیادی مأنوس بوده‌اید، مستدعی است نصیحتی که راهگشای سعادت دارین باشد، مرقوم فرمایید که «فإن الذکری تنفع المؤمنین».

ج- عالم و هر چه در آن است و همه حوادثی که در آن واقع می‌شود، گردش سال و گذشت عمر، شب و روز و زمین و آسمان، فقر و توانگری، تندرستی و بیماری، جوانی و پیری، زندگی و مرگ، ذلت و عزت و هر چه را می‌بینیم و پیدایش هر چیز، و نشو و نمای آن و تغییراتی که در آن پیدا می‌شود تا مرگ و فنای آن، همه پند و نصیحت است.

اگر نظر انسان نظر عبرت باشد و از ظاهر دنیا، باطن آن را بشناسد، نگاه او به هر چیزی و هر پدیده‌ای وی را از جهات متعدّد هشیار و بیدار می‌سازد و در هر ذره‌ای از ذرات عالم امکان، و هر برگی از برگهای درختان، ابوابی از معرفت و راههایی برای نیل به سعادت می‌یابد، به شرط اینکه از آنان باشد که (ویتفکرون فی خلق السّماوات والأرض ربّنا ما خلقت هذا باطلاً) [۳۱۰] در شأن آنها است؛ و از مردمانی که وصف آنها (لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم أعین لا یبصرون بها ولهم آذان لا یسمعون بها) [۳۱۱] است، نباشد. بنابراین، کتاب تکوین سراسر و تمام ذرات و کلمات و آیات و حروفش پر از موعظه و نصیحت است؛ به شرط این که شخص، سواد خواندن آن، و عقل فهم معانی آن را داشته باشد.

کتاب بزرگ وحی و تشریح قرآن مجید نیز مثل همان کتاب تکوین، متضمّن هدایت و نصیحت و ارشاد است. هر چه انسان آن را بیشتر بخواند و در معانی آیات آن بیشتر تأمل کند، به مواظب و نصایح بیشتر راهنمایی می‌شود.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۰۵

شما در هر رشته‌ای نصیحت بخواید می‌توانید از این کتاب اعظم آسمانی دریافت کنید. اوصاف عباد الرحمن را در سوره مبارکه «فرقان» بخوانید. تعالیم اخلاقی و اجتماعی را در مثل سوره «إسراء» (آیه ۲۲ تا ۳۹) قرائت کنید. آیات بشارت و انداز، آن همه نصیحت و هشدار دهنده است. بیان اوصاف مؤمنین و اصحاب میمنه و اصحاب یمین و اصحاب شمال آموزنده و نصیحت است. قصص قرآن و سرگذشت انبیا و رجال الهی و سوء عاقبت کفار و ارباب معاصی و فراعنه و جباران، پند و اندرز و هدایت به صراط مستقیم است. همه را بخوانید و پیوسته تکرار کنید و در مضامین آنها تأمل نمایید.

در مثل این آیات کریمه تأمل کنید و سعی کنید به حقیقت مفاد آنها برسید: (تلك الدّار الآخرة نجعلها للّذین لا یریدون علواً فی الأرض ولا فساداً والعاقبة للمتّقین) [۳۱۲]، (إنما مثل الحیوة الدنیا کماء أنزلناه من السّماء فاختلط به نبات الأرض فأصبح هشیماً تذروه الرّیح و کان الله علی کل شیء مقتدرأ) [۳۱۳] (فمن یعمل مثقال ذرّة خیراً یره و من یعمل مثقال ذرّة شرّاً یره) [۳۱۴]، (و کأین من آیه فی السّماوات والأرض یمزّون علیها و هم عنها معرضون) [۳۱۵]، (کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم و نعمه کانوا فیها فاکهین) [۳۱۶]، (أفرأیت ان متّعناهم سنین ثم جاء هم ماکانوا یوعدون ما أغنی عنهم ما کانوا یمتّعون) [۳۱۷].

خلاصه، قرآن نوری است که اگر از آن روشنی طلب شود، همه تاریکیها را از میان می‌برد. اگر به زبان عربی آشنایی ندارید، تفسیر این آیات را در تفاسیر فارسی مثل: «منهج الصادقین» و تفسیر «ابوالفتوح رازی» مطالعه نمایید.

همراه با قرآن مواظب و نصایح رسول خدا- صلی الله علیه وآله وسلم- و مواظب امیرالمؤمنین علیه السلام- را در نهج البلاغه و کتب دیگر، و نصایح سایر ائمه معصومین علیهم السلام- را که حاملان علوم قرآن و مفسران حقیقی کتاب خدا می‌باشند بخوانید.



سعی کنید در حدی که می‌توانید حقوق برادران و خواهران ایمانی را رعایت کنید. برای قضای حوایج مردم، خصوصاً طبقات ضعیف تلاش کنید. حضور در جماعات و جلسات دینی و مذهبی را ترک نکنید. توفیق به نماز شب را بسیار مهم و

معارف دین؛ ج ۱؛ ص ۳۰۵

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۰۶

مغتمم بدانید و از یاد خدا در هر حال غافل نباشید. شبهای جمعه، دعای کمیل و روزهای آن، دعای ندبه را بخوانید. سخت‌تر از آنچه شخص، در امور مالی از شریک و طرف معامله خود حساب می‌خواهد، خودتان به دقت به حساب کارهای خودتان برسید که فرمودند:

«لیس منّا من لم يحاسب نفسه في كلّ يوم مرّة فإن عمل خيراً استزاد منه و إن عمل سيئاً استغفر الله منه و تاب إليه» [۳۱۸].

نیت خود را خالص کنید و خود را به هیچ کس و هیچ چیز جز خدا و ثواب خدا نفروشید.

با حضرت بقیه‌الله قطب عالم امکان- ارواح العالمین له الفداء- ارتباط قلبی را مستمر بدارید. فراموش نکنید که رعیت آن حضرت و در تحت ولایت آن حضرت هستیم. هر چه بتوانیم کارهای خودمان را به حساب ایشان و خدمت به اهداف و مقاصد بلند ایشان- که اعلائی کلمه اسلام و عزّت مسلمین است- بگذاریم و همه دوستان و شیعیان و منتظران ظهور آن بزرگوار را صمیمانه دوست بداریم. امید است سعادت‌مند باشید و به مقامات عالی- که فقط با پیروی از اهل بیت علیهم‌السلام- حاصل می‌شود- نایل گردید. خداوند شما و ما و همه مؤمنین را از گرفتار شدن در دامهای شیاطین انسی و جنّی و اهل بدع حفظ فرماید. اگر در مظانّ اجابت، دعوات حقیر را از دعای خیر مخصوصاً برای سلامتی ایمان و حسن عاقبت و توفیق فراموش ننمایید، بسیار متشکر خواهیم بود. والسّلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۰۷

س- مستدعی است این جانب را در سیر و سلوک راهنمایی فرمایید. آیا در این راه از قطب و مرشد پیروی نمایم؟ چه کتابی را پیشنهاد می‌فرمایید؟ ...

ج- مکتوب جناب عالی و اصل و از مضمون آن اطلاع حاصل شد. چون در مقام تهذیب اخلاق و به گفته خودتان در سیر و سلوک راهنمایی، از این حقیر، راهنمایی خواسته‌اید، به شما تذکر می‌دهم که کلّ تعالیم اسلام- از واجبات و محرّمات و مستحبات و مکروهات- سیر و سلوک است. هر مسلمانی سالک الی‌الله است؛ با این تفاوت که در این سلوک، بر حسب قوّت و ضعف اشخاص در تعهّد به انجام واجبات و ترک محرّمات همه در یک درجه و رتبه نیستند. هر چه مواظبت انسان بر اطاعت از خداوند متعال و دستورات شرع بیشتر باشد در این سیر و تحصیل تقرب به خداوند موفق‌تر می‌شود.

تعالیم عبادی نماز، حج، روزه، دعا، قرائت قرآن، نماز شب، مواظبت بر خواندن نمازهای نوافل یومیّه، عبادات شب و روز جمعه، ترک دروغ و غیبت، محاسبه با نفس، قضای حوایج بندگان خدا، احسان به پدر و مادر، صلّه رحم، حسن جوار، حفظ امانت، مصاحبت و همنشینی با علما، تجدید توبه و استغفار، مواظبت بر اذکار تهلیل و تسبیح و تحمید و تکبیر، حسن معاشرت با مردم، امر به معروف و نهی از منکر، و رعایت حقوق برادران دینی تا حدی که در روایات «علی بن خنیس» بیان شده، حفظ اعضا و جوارح از معاصی و حتّی ترک مشتبهات، تفکر در عالم آفرینش و عظمت ظهور قدرت خدا در خلقت مخلوقات، تفکر در فنای دنیا و نظر عبرت به کوه و دریا و موجودات کوچک و بزرگ و امور بسیار دیگر- که در آیات قرآن مجید بیان شده است و شرح مختصر آن نیاز به نوشتن یک کتاب دارد- همه سیر و سلوک است. دستور این سیر و سلوک همین کتب دعا و رساله‌ها و تفاسیر قرآن مجید و

کتب حدیث فارسی و عربی است و محتاج

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۰۸

به قطب و مرشد نمی‌باشد و همه این امور، راه رفتن به سوی خداست؛ و استاد همه قرآن و تعالیم ائمه علیهم السّلام - و احادیث شریفه است.

خلاصه همه مسلمانها - اعم از زن و مرد - در پنج وقت نماز، سیر الی الله دارند.

زن در خانه شوهر با خانه‌داری و انجام وظایف شرعیّه خود، و مرد در بیرون خانه با کدّ یمین و عرق جبینش می‌توانند این سیر را ادامه دهند. فقط باید دستور (ولاتکن من الغافلین [۳۱۹]) را رعایت کنند و در همه این اعمال چشم به رضای خدا و تقرّب به او داشته باشند و خدا را فراموش نکنند.

راه به برکت تعالیم اسلام باز است و بسته نیست و اگر هم بعضی معاصی سدّ راه شده باشد، با توبه باز می‌شود.

اشخاص منزوی و گوشه‌گیر و تارک امر به معروف و نهی از منکر، راهنما نیستند. راهنمایان، علما و شاگردان مکتب ائمه علیهم السّلام - می‌باشند. به شما هشدار می‌دهم از این فرقه‌ای که به آنها اشاره کرده‌اید حتماً پرهیزید که راه‌ها و روش‌های آنان گاه به کفر و شرک منتهی می‌شود. دعوی ارشاد آنها اضلال است. به شما برادرانه نصیحت می‌کنم: خودتان با پای خودتان به مددخواندن نماز در اول وقت، حفظ زبان و رعایت برنامه‌هایی که به آن اشاره شد به سوی خدا بروید و به او تقرّب جوید. (والذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبلنا و إنّ الله لمتعالمحسنین [۳۲۰]) حقیر هم برای توفیق شما و حفظ ایمان شما از خطر وسوس شیاطین جنّ و انس دعا می‌کنم، شما هم بنده را فراموش ننمایید. والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۰۹

س - ... برای رهایی از این گرفتاری‌های روحی و سلب توفیقاتی که قبلاً داشته‌ام چه باید کرد؟

ج - نامه شکایت آمیز شما از حالات روحی و تأسّف بر سلب بعضی توفیقاتی که داشته‌اید، واصل شد.

این روحیه گله از نفس و توجّه به ابتلائی نفس به خسارت‌ها و زیان‌های معنوی، دلیل بیداری ضمیر و حیات قلب و آگاهی و سلامتی روح است و ضدّ حالت غفلت و بی‌اعتنایی به گناه است و حالت معاتبه نفس می‌باشد که در اصلاح باطن، بسیار مؤثر است. در احادیث شریفه است قریب به این مضمون که: در امم گذشته شخصی بود که سالیان دراز عبادت می‌کرد. سپس به رسم آن زمانها قربانی کرد و مقبول در گاه الوهیت - عزّاسمه - نشد. او خود و نفس خود را مخاطب قرار داد و گفت: به من نرسید آنچه رسید مگر از تو، و نیست گناه مگر از تو!

خطاب شد که: این نکوهش و توبیخ نفس، از آن سالها عبادت بهتر است.

باید شما با ایمانی که دارید همین حالت شایسته را داشته باشید. از فوت ثواب و محروم شدن از کار نیک ناراحت شوید. بنابراین در مقام جبران گذشته برآید و شکر و سپاس خدای متعال را به جای آورید که این وجدان روشن را به شما عطا فرموده است. به شکرانه آن، برنامه‌هایی را که داشته‌اید با شوق و نشاط از سر بگیرید. از خدا توفیق بخواهید و کمک و یاری طلب کنید. انشاءالله حال شما از گذشته هم بهتر خواهد شد و صفای باطن و نورانیت قلب شما بیشتر می‌شود.

یک بنده باید همواره مراقب حالات نفسانی و قلب خود باشد که در حدیث است: دل نیز مانند آهن زنگ می‌گیرد و با تلاوت قرآن کریم و یاد مرگ زنگ آن زدوده می‌شود.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۱۰

اگر بتوانید، نفس خود را جریمه کنید و او را در راه اطاعت و ریاضت، زحمت بیشتری بدهید. زاید بر برنامه، اگر می‌توانید از مال خود انفاق نمایید یا نماز بیشتر بخوانید، یا بیشتر قرآن تلاوت کنید.

چنانکه در احوال یکی از بزرگان گفته شده است که چون نماز مغرب را مختصری از اول وقت تأخیر انداخت، به کفّاره آن و

تأدیپ خود یک بنده آزاد کرد.

این فقرات دعای شریف «ابی حمزه ثمالی» را با توجه بخوانید و اگر عیبی در کار است آن را اصلاح کنید: «مالی کلمات قدصلحت سریرتی و قرب من مجالس التواین مجلسی عرضت لی بلیه ازاله قدمی و حالت بینی و بین خدمتک. سیدی لعلک عن بابک طردتی و عن خدمتک نخینی و اولعلمک رأیتی مستخفاً بحقک فاقصیتی أو لعلک رأیتی معرضاً عنک فقلتی أولعلمک وجدتی فی مقام الکاذبین فرضتی أولعلمک رأیتی غیر شاکر لنعمائک فحرمتی أولعلمک فقدتی من مجالس العلماء فخذلتی أولعلمک رأیتی فی الغافلین فمن رحمتک آیستی أولعلمک رأیتی آلف مجالس البطالین فیینی و بینهم خلیتی» الخ.

اینها اشاره به یک سلسله از عوامل قلت یا سلب توفیق است که به هر حال توجه دهند و آموزنده و بیدار کننده و عافیت بخش می‌باشد.

من امیدوارم که شما تحت تأثیر هیچ یک از عواملی که در این دعا یاد شده قرار نگرفته باشید. به امید خدا برنامه‌ها را کما فی السابق اجرا کنید؛ جلو بروید؛ قدم بردارید که سعادت‌های بزرگ و درجات عالی و مقامات بلند در انتظار شماست.

به حضرت بقیه الله، مولانا المهدی- ارواح العالمین له الفداء- متوسل باشید و برای فرج ایشان دعا کنید. به این بنده ضعیف سرمایه از دست داده و در بند نفس گرفتار مانده، از راه مرحمت دعا کنید. ثبتکم الله و إیانا بالقول الثابت فی الحیاء الدنیا و الآخرة بحقّ محمّد و آله الطّاهرین صلوات الله علیهم أجمعین. والسلام علیکم ورحمة الله.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۱۱

سفارش و نصیحت مرجع عالیقدر حضرت آیه الله العظمی آقای حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی- مدظله العالی- در پاسخ به نامه یکی از برادران ایمانی:

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی سیدنا ونبینا ابي القاسم محمد و آله الطّاهرین، سیما بقیه الله فی الارضین قال الله تعالی: (وأن هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله ذلکم وصیکم به لعلکم تتقون [۳۲۱])

نصیحتی که به شما می‌نمایم برگرفته و اقتباس از نصیحت و سفارش مرحوم «علّامه حلّی» به فرزندش «فخرالمحقّقین»- قدس سرهما- می‌باشد. ایشان از بزرگترین علمای اسلام است که در همه علوم نقلی و عقلی از اساتید کم نظیرند. آن بزرگوار در خاتمه کتاب ارزنده «قواعد»، به فرزندش- که او نیز از شخصیت‌های برجسته علمی و از مفاخر عالم علم و تحقیق و فضیلت است- سفارشات فرموده است.

آن فقیه عظیم، فرزند جلیل خود را مخاطب قرار داده و بعد از دعای خیر، او را به تقوا و پرهیزکاری- که سپر نگهدارنده و وسیله پایدار و سودمندی است و انسان را برای قیامت آماده می‌نماید- وصیت می‌فرماید و به اطاعت اوامر خدا و آنچه موجب رضای او است و دوری از آنچه خداوند نهی فرموده، دستور می‌دهد.

از او می‌خواهد که عمرش را در تحصیل کمالات و کسب فضایل و صعود از پستی، نقصان و نادانی به اوج علم و کمال و مدارج معارف و آداب و مقامات انسانی و اعمال صالحه صرف نموده و اوقات خود را بیهوده تلف نسازد.

از جمله این وصایا، احسان و مساعدت و کمک به برادران و قضای حوایج محتاجان و مقابله بدی به نیکی و تشکر و امتنان از نیکوکاران است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۱۲

وی نیز فرزندش را به ترک صحبت و همنشینی و معاشرت با مردم نادان و فاسدالاخلاق سفارش می‌کند. و از طرف دیگر، فرزندش را به ملازمت محضر علما و مجالست فضلا- که سبب رفع جهل و موجب اخلاق حسنه است- توصیه می‌فرماید.

به صبر و توکل و رضا و حسابرسی نفس و استغفار و پرهیز از ظلم، خصوصاً به یتیمان و ضعفا وصیت می‌کند و می‌فرماید: خداوند در کیفر کسی که شکسته‌ای را برنجانند و ضعیف و افتاده‌ای را بیازارد گذشت نمی‌فرماید. وی بعد از آن می‌فرماید: در ادای نماز شب مواظبت داشته باش که پیامبر عظیم‌الشأن صلی الله علیه و آله و سلم - بر آن ترغیب و تشویق فرموده است. و می‌فرماید:

«من ختم له بقیام اللیل ثم مات فله الجنة» [۳۲۲].

او اضافه می‌کند: صله رحم و پیوند با خویشان را که سبب زیادتی عمر است انجام بده. و در حسن خلق هرچه می‌توانی اهتمام کن که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - می‌فرماید:

«إنکم لن تسعوا الناس بأموالکم فاسعوهم بأخلاقکم» [۳۲۳]

در پیوند با ذریه طیبه سادات کرام (فرزندان معصومین سلام الله علیهم أجمعین-) و خدمت و احترام به آنها تلاش داشته باش که خداوند متعال در سفارش آنها تأکید فرموده و موذت و دوستی ایشان را اجر رسالت قرار داده است: (قل لأستلکم علیه أجراً إلا المودة فی القربی [۳۲۴].

حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند: من از چهار صنف روز قیامت شفاعت می‌کنم، اگر چه به مقدار گناهان اهل دنیا گناه بیاورند: کسی که ذریه مرا یاری کرده باشد؛ شخصی که در تنگدستی، مالش را به فرزندان من بذل کرده باشد؛ و آن کسی که اولاد مرا به زبان و دل دوست داشته باشد و شخصی که برای قضای حوایج ذریه من - در وقتی که طرد شده و کنار گذاشته شده باشند - سعی و تلاش نماید.

همچنین بر تو باد به تعظیم فقها و اکرام علما که پیامبر عالیقدر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم - فرمودند:

«من أکرم فقیهاً مسلماً لقی الله یوم القیامة وهو عنه راض و من أهان فقیهاً مسلماً لقی الله یوم القیامة وهو علیه غضبان» [۳۲۵].

نظر به روی عالم عبادت است و نظر به در خانه عالم عبادت است و مجالست و همنشینی با عالم عبادت است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۱۳

بر تو باد به تحصیل علم و فهم دین. مبدا علمی را که داری از آنان که نیاز دارند کتمان کنی و اظهار ننمایی. در قرآن مجید است: آن کس که دانش خود را کتمان کند، خدا و همه لعنت کنندگان، او را لعنت می‌کنند. خصوصاً اگر بدعتها ظاهر شود بر عالم واجب است که علم خود را اظهار کند و بدعتها را دفع نماید و نگذارد که مردم گمراه شده و در اشتباه بیفتند. قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم -:

«إذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعل فعلیه لعنة الله تعالی» [۳۲۶]

توصیه حقیر، اضافه بر آنچه علامه حلی رحمه الله علیه فرموده، این است که یاد خدا را در هیچ حال فراموش مکن و خدا را چنان عبادت و پرستش کن که گویی او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند:

«عبد الله كأنک تراه فإن لم تکن تراه فإنه یراک» [۳۲۷]

(. بریاد او به دل و زبان مستمر و مداوم باش. یقیناً خدا هم تو را یاد می‌نماید: (فاذکرونی أذکرکم [۳۲۸]

از شکر نعمتهای او - اگر چه کسی از حق شکر آنها بر نمی‌آید - غافل مباش و از کفران نعمت و اینکه با نعمت خدا او را معصیت کنی بر حذر باش: (ولئن شکرتم لأزیدنکم ولئن کفرتم إن عذابی لشدید) [۳۲۹]

در معامله با مردم، طریق انصاف را رعایت کن. مبدا حقی را از کسی - اگر چه کوچک باشد - انکار کنی و تا می‌توانی با برادران دینی مواسات داشته باش:

«أشد الاعمال ثلاثة: ذکر الله علی کل حال و مواساة الأخ و انصافک الناس من نفسک» [۳۳۰].

حقّ برادران مؤمن و خواهران مؤمنه را رعایت کن. آسانترین آن این است که برای آنها دوست بداری آنچه را برای خودت دوست می‌داری؛ و ناخوش داشته باشی، آنچه را برای خود ناخوش می‌داری!

با آنها که از تو می‌برند، تو پیوند کن و آنها که به تو ستم می‌کنند را عفو کن.

از خودبینی و غرور و تکبر و نظر حقارت به دیگران پرهیز کن که: (فإن جهنم مثنوی للمتکبرین [۳۳۱]).

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۱۴

به هیچ یک از بندگان خدا و برادران و خواهران ایمانی به نظر کم قدری نگاه مکن. شاید همان کسی که تو او را کم گرفته و کم می‌بینی از اولیای خدا باشد. مظاهر دنیا و مقامات ظاهری، معیار و نشان قدر معنوی و حقیقی و شأن اشخاص نیست که:

«الأکثرون هم الأقلون یوم القیامه» [۳۳۲].

هر چه خود را در مقایسه با دیگران کمتر بشماری و تواضع بیشتر داشته باشی، به مقامات و درجات بالاتری نایل می‌شوی.

امر به معروف و نهی از منکر و سعی و کوشش در اعلائی کلمه اسلام و تبلیغ مکتب اهل بیت علیهم السلام - را - که مکتب اصل و اصیل اسلام است - همیشه وجهه همت خود قرار بده و حبّ فی الله و بغض فی الله را در همه احوال و کارها مراعات کن که:

«أوثق عری الإیمان الحب فی الله و البغض فی الله».

بر راستی و صداقت و درستی و امانت و حفظ عهد و وفای به عهد - که از موجبات مهمّ عزّت دنیا و آخرت و اعتلا و اعتبار جامعه است - ملازمت و مداومت داشته باش؛ که در حدیث است به نماز و روزه بسیار شخص نظر نکنید؛ بلکه به صدق و راستی او در گفتار و ادای امانت او نظر کنید. و از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - است که فرمود امت من همواره در خیر هستند، مادامی که امانت را غنیمت و صدقه دادن را غرامت و خسارت نبینند:

«لا تزال امتی بخیر مالم تر الأمانة مغنماً والصدقه مغرمًا» [۳۳۳].

از دوستی با دشمنان خدا سخت پرهیز کن و در این سه آیه پیوسته تأمل کن. قال الله تعالی:

(لا- تجد قوما یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حاد الله و رسوله ولو كانوا آباءهم أو أبناءهم أو إخوانهم أو عشیرتهم أولئک کتب فی قلوبهم الإیمان الآیة. [۳۳۴])

و قال الله تعالی:

(قل إن کان آباءکم و أبناءکم و إخوانکم و أزواجکم و عشیرتکم و أموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها أحب إلیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یأتی الله بأمره والله لایهدی القوم الفاسقین [۳۳۵])

و قال جلّ شأنه:

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۱۵

(تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علواً فی الأرض ولا فساداً و العاقبة للمتقین [۳۳۶])

تلاوت قرآن را ترک مکن که بر حسب روایات، قرآن عهد خداست و باید شخص در این عهد نظر کند و حدّ اقل روزی پنجاه آیه از آن را قرائت نماید.

از فایده و فضیلت تفکر در خلق آسمان و زمین و نفس خود و همه آیات الهی که سبب مزید معرفت و خداشناسی و بیداری و آگاهی و ترقی روح و عقل می‌شود، هیچگاه غفلت مکن که خداوند، خردمندان را در قرآن به این صفت توصیف و تعریف نموده است. و نیز در قرآن می‌فرماید: (وفی الأرض آیات للموقنین و فی أنفسکم [۳۳۷])

مبادا جزء کسانی باشی که به خاطر نظر به ظاهر این عالم، به باطن آن نمی‌رسند و به همین تماشا و سیر ظاهری جهان اکتفا کرده، مشمول این آیه شریفه می‌شوند:

(و كَأَيِّن مِّن آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ [۳۳۸])

در حدیث است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم - به امیرالمؤمنین علیه السلام - فرمود:

«إذا تقرب الناس إلى خالقهم بأنواع البر تقرب إليه بأنواع العقل» [۳۳۹]

همان چیزی که امتیاز اصلی و اساسی انسان بر حیوان به آن می‌باشد؛ یعنی قوه عاقله و تفکر در اسرار عالم و درک حقایق و عواقب امور.

در توسل به حضرات معصومین علیهم السلام - و حضور در مجالس ذکر فضایل و مناقب و مصائب ایشان خصوصاً مجالس روضه و تعزیه حضرت سیدالشهداء - علیه أفضل التحية و الثناء - کوتاهی ننما و این مجالس را که متضمن کمال روح و تهذیب نفس و کسب ثواب و اجر بسیار و ازدیاد بصیرت و معرفت است، مغتنم بشمار.

خصوصاً یاد ولی نعمت حقیقی و آن آقایی که همه نعمت‌های الهی و فیوض ظاهری و باطنی از برکت وجود مقدس او به ما می‌رسد یعنی حضرت بقیة الله مولانا المهدی ارواحنا فداه - را فراموش ننما و تا می‌توانی با گفتار و کردار خود خوشنودی و مسرت خاطر شریف ایشان را فراهم نما و برای تعجیل فرج و ظهور آن حضرت و نزدیک شدن روزگار رهایی دعا کن؛ و سعی کن که از منتظران حقیقی و متعهد آن حضرت باشی.

بر صلوات بر محمد و آل محمد - صلوات الله عليهم اجمعین - مداومت داشته باش.

این حقیر فقیر سراپا تقصیر را از دعای خیر و طلب مغفرت حیا و میتاً فراموش ننما. فإن الله يحب المحسنين ولا حول قوة إلا بالله العلی العظیم و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۱۶

بسم الله الرحمن الرحيم

نامه جنابعالی متضمن دو سؤال و درخواست پند و اندرز واصل شد. سؤالات و درخواست کاشف، از حسن نیت و بصیرت مذهبی و حیات وجدانی است. حقیر، این نورانیت ضمیر و ایمان و اعتقاد را به شما تبریک گفته و از خداوند متعال برایتان دوام توفیق و کمال ایمان و یقین مسألت می‌نمایم.

در پاسخ اگر چه به واسطه کثرت مشاغل و قلت فرصت سعی بر این بود که ایجاز و اختصار رعایت شود، ولی معنویت این مطالب و حلاوت و لذتی که برای روح انسان در تذکار و یادآوری آنها فراهم می‌شود خود به خود موجب بسط کلام می‌گردد؛ به طوری که اگر عنان قلم کشیده نشود، نفس هیچگاه از بیان این معانی دلپذیر سیر نگشته و قلم از نوشتن آن باز نمی‌ماند. والحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا أن هدانا الله.

اما پند و اندرز برای خودم و برای شما و همگان:

اوضاع جهان و دگرگونیهای احوال مردمان، و تغییرات و تحولات در هر عصر و هر زمان، بلکه در هر لحظه، همه مشتمل بر پند و موعظه و معرفت آموز و هدایت بخش است.

هر ذره‌ای از ذرات و هر برگ درخت و هر قطره باران و هر سلول و هر جنبنده و هر حیوان و جماد و نبات و انسان و کوه و دریا و ستاره و منظومه و کهکشان و ... هر کدام و هر یک عالمی از حقایق و کتابی از معانی و معارف و راه و طریقی به سوی خداست. سنت الهی لبس و خلع، حیات و موت، عوض شدن مظاهر و تازه شدن نعمتها، کهنه شدن نوها، پیدایشها و آغازها، فرجامها و پایان مهلتها و عمرها و انقراض دولتها همواره برای خردمندان بهترین موعظه بوده و هست. (ذلک بأن الله هو الحق و أن ماتدعون من دونه الباطل و أن الله هو العلی الکبیر) [۳۴۰].

کدام نقطه و حرف و کلمه‌ای از کتاب آفرینش و کدام پدیده و مخلوق کوچک و بزرگ است که در آن آثار قدرت بی‌نهایت و

حکمت و علم نامت‌های الهی مشهود نباشد،

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۱۷

و آدمیان غافل را با نهیب و هشدار از خواب غفلت بیدار نکنند و به اندیشه در عاقبت کار وادار نسازد و در برابر عظمت آفریننده یگانه و یکتای این جهان هستی، خاضع و خاشع ننماید و به سجده نیندازد و زبانش را به کلمه توحید و تهلل و تسبیح و تکبیر نگشاید و مثل مضامین این دعا را بر گوش جان او نخواند:

«اللهم إنه ليس في السموات دورات ولا في الأرض حركات ولا في العيون لحظات ولا في البحار قطرات ولا في الأشجار ورقات إلا وهي لك شهادات وعليك دالات وفي ملكك متحيرات».

آری همه، شواهد وجود خدا و دلایل علم و حکمت و قدرت اویند:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

«إن نظرت إلى الأشجار رأيتها دفاتر سطرت على أوراقها أدلة وجوده أو إلى البحار وجدتها زاخراً من بحر كرمه وجوده جميع ما في الكون ناطق بتسبيحه و مجده

(وإن من شيء إلا يسبح بحمده)».

در حالی که تمام اجزا و اعضای جهان از اتم تا کهکشانها و هر جرم و کره‌ای که از آن بزرگتر یا کوچکتر نیست، همه به قدرت الهی در حرکت و سیر و گردشند و این حرکت تکوینی در خود انسان و در اعضا و اجزای ذرات وجودش در جریان است. همه با زبان بی‌زبانی هشدار می‌دهند که در عرصه اراده و اختیار نباید از قافله حرکت باز ماند و باید حرکت کرد و به جلو پیش رفت و سکون و توقف جایز نیست. حیف است که انسان اینهمه مواعظ و هشدارها را با گوش دل نشنود و عمرش را به غفلت و بطالت و عبث و بازی تمام کند.

در احادیث شریفه است که: هر کس دو روز او مساوی باشد، مغبون و زیانکار است و هر کس امروزش از دیروزش بدتر باشد، ملعون است.

هر چه می‌بینیم، همه به ما می‌گویند: به هوش باشید که وقت می‌گذرد. فرصت از دست می‌رود؛ جوانی را پیری، تندرستی را بیماری و زندگی و حیات را مرگ و ممات در پی است. تا فرصت هست و توان دارید به پا خیزید و برای راهی که در پیش دارید و بسیار دور و دراز است زاد و توشه فراهم نمایید؛ فراموش نکنید که امیرالمؤمنین علیه السلام - می‌فرماید:

«كفى بذلك واعظاً لمن عقل و معتبراً لمن جهل» [۳۴۱]

اما پاسخ سؤال اول که: اگر قرار باشد خداوند متعال یک آرزوی شما را برآورده کند در این صورت، بهترین و مهمترین آرزوی شما چیست؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۱۸

سؤال بسیار مهمی است که غیر از ائمه طاهرين عليهم السلام - که راسخین در علم و معادن بصیرت و معرفت و کمالات عالیه و ملهم به الهامات خاصه ربّانیه هستند، کسی نمی‌تواند به آن پاسخ کافی و شافی بدهد.

نمی‌دانم از خدا با چنین شرطی که یک آرزو و حاجتم برآورده باشد چه درخواستی بنمایم و کدام یک از حوایج خود را مسألت کنم؟ آیا از درگاه او ایمان ثابت، رضا و رضوان او را بخواهم؟ یا فرج و ظهور آقا حضرت صاحب الامر - ارواح العالمین له الفداء - را مسألت نمایم؟ یا عرض کنم: «الهی اجعلنی کما تُحب و کما ترید»؟ یا برای همه بندگان خدا، خیر و سعادت دنیا و آخرت و هدایت بخواهم و یا ...

ولی من خدا را «باسط الیدین بالعطیه» می‌دانم. می‌دانم که از خزائن رحمت و کرم او هرچه انفاق و بخشش و عطا شود چیزی کم

نمی‌شود و همه دعاها را مستجاب می‌فرماید. او فیاض مطلق است.

«لا یشغله سمع عن سمع يعطی من سأله و يعطی من لم یسأله»

است. کرم و عطای او محصور و معدود نمی‌شود:

«لا تنفذ خزائنه ولا تزیده کثرة العطاء إلا جوداً و کرمًا».

او در کتاب کریمش و وحی نازل بر حضرت خاتم الانبیاء- صلی الله علیه و آله وسلم- به همگان برای حضور در مشهد دعا بارعام و اذن مطلق داده و با اعلان و بلکه فرمان (وقال ربکم ادعونی أستجب لکم إن الذین یتکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین [۳۴۲] همه را به دعا مأمور کرده و باب استجاب آن را بر روی همه گشوده است.

بنابراین من همه حوایجم را- که هر چه هستم و دارم، حاجت و نیاز است- از او می‌خواهم؛ و رحمت و سعده و ربانیت و فیاضیت نامتناهی او را محدود و متناهی نمی‌شمارم؛ و فخرم این است که سراپای وجودم فقر و حاجت به اوست و عزتم به این است که کارساز و قاضی الحاجات، اوست.

ولی یادآور می‌شوم که ادعیه بالنسبه جامع و فراگیر و مقاصد و مطالب، در ادعیه مرویه از حضرت رسول اکرم و اهل بیت معظم ایشان صلوات الله علیهم اجمعین- بسیار است و چون همه منتخب و گزیده است نمی‌توان از آنها، یک یا چند دعا را برگزید و انتخاب کرد. اگر بتوانیم از کتب معتبری که اصحاب ائمه علیهم السلام- و علما و محدثین تألیف کرده‌اند، همه فیض برده و بهره‌مند شویم، به خزائن بی شماری در هدایت و رحمت الهی دست خواهیم یافت. این ادعیه علاوه بر آنکه متضمن بیان نیازمندی حقیقی بشر و مسألت قضای حوایج از حضرت قاضی الحاجات و سامع الدعوات است و خواننده را به فقر کامل و نیاز تمام او به خداوند غنی بی‌نیاز متوجه می‌نماید و به بهترین حالات

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۱۹

معنوی و حضور و خشوع و خضوع و مقامات قرب و لذت انس با خدا نایل می‌نماید، درهای علوم و معارف و اخلاق کریمه و آداب فاضله را به روی او می‌گشاید.

یقیناً اگر راهنمایی آن بزرگواران به این ادعیه نبود، بشر نمی‌توانست مدارج بلند و معارج کمال و یقین و ایمان را- که در پرتو دعا و توجه به خدا فراهم می‌شود- طی نماید. این ادعیه به ما می‌آموزد که خدا را چگونه و با چه اسماء و صفاتی بخوانیم و از او چه بخواهم.

این ادعیه و به ویژه ادعیه‌ای که در قرآن مجید است، همه نور و ایمان و سیر الی‌الله و فراغت و خلاصی از علایق دنیوی، و حظوظ نفس بهیمی، و ارتقا به درجات ملکوتیه، و خوض و غور در بحار رحمت و مغفرت و برکات حقیقیه است که امام زین العابدین علیه السلام- در یکی از مناجاتهایش به درگاه خداوند عرض می‌کند:

«یامن حاز کل شیء ملکوتاً و قهر کل شیء جبروتاً صلّ علی محمد و آل محمد و أولج قلبی فرح الإقبال علیک و ألحقتنی بمیادین المطیعین لک».

با خواندن این دعا در می‌یابیم که: ما اگر خود می‌خواستیم از خدا چیزی بخواهیم، هرگز این مطالب بزرگ را نمی‌یافتیم؛ حاجت خود را به این مطالب و مراتبی که در این دعا است درک نمی‌کردیم و به همان طلب یک سلسله حوایج جسمانی و دنیایی بسنده می‌نمودیم.

آن حضرت، در جریان همین حال حضور و نیایش دیگر باره چنین در درگاه خدا زبان به دعا می‌گشاید:

«یامن قصده الضالون فأصابوه مرشداً و أمه الخائفون فوجدوه معقلاً و لجا إلیه العابدون فوجدوه مؤثلاً من فرح من قصد سواک بنیته و متی راحه من نصب لغيرک بدنه إلهی قد تقشع الظلام و لم أفض من خدمتک و طراً و لا من حیاض مناجاتک صدرأ صلّ علی محمد



و آل محمد و افعل بی اُولی الامرین بک یا أرحم الراحمین».

ادعیه صحیفه مبارکه علویه و صحیفه کامله سجّادیّه و صحیفه ثانیه و ثالثه و رابعه و سایر ادعیه مأثوره از اهل بیت علیهم السّلام، همه مشتمل بر مضامین جامع و معرفت آموز و بصیرت افزا و تربیت بخش است؛ روح را نشاط می‌بخشد و قلب را جلا- و صفا می‌دهد و تیرگیها را می‌زداید و به شوق و اشتیاق شخص به سیر در عوالم معنی و حقیقی می‌افزاید.

از دعاهاى جامع، طلب توفیق و عافیت و مقام یقین و تفویض و تسلیم و توکل و رضا است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۲۰

در ادعیه‌ای مثل دعای مکارم الاخلاق، آنچه فطرت پاک و نیاز واقعی دعاکننده است از خدا خواسته می‌شود و در همه آنها، انسان- هر کس و هر شخصیت و صاحب هر مقام و فضیلتی که باشد- خود را ناچیز و سرا پا فقر و احتیاج می‌بیند و در برابر خداوند غنی بالذات و کامل بالذات، تا آنجا که می‌تواند عرض حقارت و ضعف و مسکنت می‌نماید. با این حال، خود را قوی و قدرتمند و پیروز و شکست ناپذیر می‌سازد و با سلاح دعا خود را در مقابل خطرناکترین تیرهای حوادث مسلح می‌کند.

طوفان‌های بلا اهل دعا را بیچاره نمی‌نماید و سختی‌ها و شداید آنان را از پای در نمی‌آورد؛ یأس و ناامیدی بر آنها چیره نمی‌شود؛ رجا و امید آنها به خدا و حول و قوه خداست. با مثل دعای:

«اللهم إني أسألك إيماناً تباشر به قلبي و يقيناً صادقاً حتى أعلم أنه لن يصيبني إلّا ما كتبت لي ورضنى من العيش بما قسمت لي»

مقاوم و توانا با سر پنجه ایمان و یقین بر همه مشکلات فایق می‌شوند و از مواضع ایمانی خود عقب نشینی ندارند.

«حسبنا الله و نعم الوكيل، و أفوض أمري إلى الله، و أنا لله و إنا إليه راجعون، و لا حول و لا قوة إلا بالله»،

همه نقاط ضعف آنها را به قدرت مبدل می‌نماید. یا مثل این دعا به لفظ کوتاه و مختصر و به مضمون جامع و پر از معنی و معرفت که بر حسب روایات، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم- به دخترش- سیده نساء العالمین- تعلیم داد:

«یا حی و یا قیوم برحمتک أستغیث لا تکنی إلى نفسی طرفه عین و أصلح لی شأنی کله»،

دعاکننده، خود را تحت حفظ و حراست خدا و در حمایت عنایت خدا می‌بیند و از هر کمی و کاستی و ضرر و زیان بی‌بیم و هراس می‌شود.

اصلاً حقیقت دعا و خواندن خدا، از حوایجی که می‌خواهیم، مهمتر و پرفیض تر است. همه چیز و همه حوایج- کوچک و بزرگ- را باید از خدا خواست که آنچه در آن خواستن و خواندن است عین اجابت و به مطلب رسیدن است.

خوشا به حال بخت یارانی که همواره با دعا با او در ارتباط و راز و نیازند و بدا به حال آنهایی که از توفیق دعا و لذت دعا بی‌نصیبند. حقیقت عبادت و پرستش خدا، دعا است. قال الله تعالی: (وقال ربکم ادعونی أستجب لکم إن الذین یستکبرون عن

عبادتی سیدخلون جهنم داخرین [۳۴۳] ای یستکبرون عن دعائی. در حدیث است:

«الدعاء مخ العبادة» [۳۴۴]؛

دعا مخ و مغز عبادت است.

و هم در روایات شریفه نیز آمده است که: از حضرت صادق علیه السلام- سؤال شد که دو نفر با هم شروع به نماز کردند و با هم از نماز فراغت یافتند. یکی از آنها دعایش در نماز بیشتر بود و دیگری قرائتش؛ فضیلت کدام بیشتر است؟

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۲۱

فرمود: هر دو با فضیلت است. سؤال کننده عرض کرد: می‌دانم هر دو با فضیلتند؛ کدام افضل است؟

فرمود: آنکه دعایش بیشتر است، افضل است:

«هی والله العبادة هی والله العبادة هی والله العبادة هی أفضل» [۳۴۵]

از خداوند متعال مسألت می‌نماییم که دل‌های ما را به انوار شوق و علاقه به دعا منور فرماید و حال اقبال به دعا به ما عطا فرموده، همواره و در همه حالات ما را از برکات دعا مستفیض فرماید و مخصوصاً با توفیق دعا برای حضرت بقیة‌الله، ولی عصر- ارواح العالمین له الفداء- و طلب تعجیل در فرج و ظهور آن حضرت، ما را قدردان نعمت ولایت آن صاحب زمان و ولی دوران قرار دهد.

سؤال دوم: اگر خدا در عالم قیامت به جنابعالی مقام شفاعت عنایت نمود آیا بنده را شفاعت خواهید کرد؟

ج- امید دارم شخص شما با این روحیه ایمانی پاک و حبّ ولایت اهل بیت علیهم السلام- که با التزام به تکالیف شرعیّه توأم است، از شفعا باشید. زیرا بر حسب روایات، مؤمنین نیز در قیامت از شفعا هستند.

ثانیاً همه، چشم امید به شفاعت کبرای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم- و اهل بیت طاهرین آن حضرت علیهم السلام- داریم. اگر بتوانیم رابطه خود را با آن بزرگواران نگاه داریم و با آن به عالم دیگر برویم موقعیت و جلوه خاصی دارد؛ هرچند شفعا در روز قیامت بسیارند که از آن جمله شفاعت علما که پاسداران واقعی دین و احکام و مدافع از حدود و ثغور اسلام و جنود حضرت صاحب الامر- علیه السلام- هستند. همان شفاعت محمد و آل محمد- صلوات الله علیهم- شیعیان و مؤمنان را به سر منزل نجات و علو درجات نایل می‌نماید و با این شفاعت جا دارد که بگوییم:

طوبی که خورد آب زسر چشمه کوثر فارغ بود از تربیت باد بهاری

امثال شما مؤمنان متعدّد را چه حاجتی به شفاعت مثل این بنده حقیر سراپا تقصیر می‌باشد که اگر هم از شفاعت، مرا به سهمی مفتخر سازند، آن هم به شفاعت محمد و آل محمد- صلوات الله علیهم- است.

برحسب احادیث شریفه در صورتی که موانع شمول شفاعت شفعا در اشخاص نباشد، صاحبان درجات عالی و اعلی از صاحبان مراتب پایینتر و ادنی شفاعت می‌نمایند. این شفاعت نه فقط در ارتباط با عفو از گناهان است، بلکه شامل اخیار و

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۲۲

محسنین نیز می‌شود و بر علو درجات و کثرت اجر و ثواب آنها می‌افزاید. بنابراین بر حسب اطلاق روایات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم- از کلّ افرادی که مانعی از شفاعت در آنها نباشد شفاعت می‌فرماید: از عصاة و گناهکاران امت، از اخیار و صدیقین و شهدا و صالحین و بلکه انبیا و ائمه طاهرین علیهم السلام-.

شفاعت از گناهکاران، موجب بخشش و عفو آنان، و شفاعت از دیگران موجب ارتقای مرتبه و تقرب بیشتر می‌گردد. به این معنی، شفاعت حضرت رسول اکرم و ائمه طاهرین علیهم السلام- همه شخصیتها و صاحبان مقامات بلند و همه مؤمنین را شامل می‌شود.

وسایل و اسباب شفاعت از عصاة نیز به قدری فراگیر است که حتی نام آنها را نیز فراگیر می‌شود و لدی الاقتضاء از کسانی که به نام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ... نام گذاری شده‌اند نیز شفاعت می‌شود.

به راستی جای تعجب است اگر با این همه شفعا خصوصاً شفاعت کبرای حضرت شفیع الائمة و بلکه شفیع الانبیا و شفیع الملائکه و شفاعت اهل بیت آن حضرت صلوات الله علیهم اجمعین- و با این همه اجر و ثواب‌هایی که برای انواع عبادات و طاعات و اعمال خیر و صنوف کارهای نیک و برّ مقرر شده، و با اینکه باب توبه ما بین مشرق و مغرب باز است و با وسایل دیگری که همه موجب ظهور رحمانیت و رحیمیت و مغفرت و بخشش خداوند متعال است، شخص، گرفتار تیه شقاوت و سقوط در هاویه عذاب و هلاکت گردد.

اگر چه شخصی قلیل المعرفة گفت: «عجبت لمن نجی کیف نجی»، امّا سخن حق و کامل و تمام، آن است که امام علیه السلام- فرمود:

«عجبت لمن هلک کیف هلک». [۳۴۶]

زیرا نجات یافتن و سعادت‌مند شدن حق است و می‌باید انسان سعید و رستگار شود و شقاوت و محرومیت از فیض خدا، خلاف اصل

و باطل است.

باید انسان خود را در مسیر کسب این همه فیوضات ربّانیّه قرار دهد و راههای تابش آفتاب رحمت حق را بر روی خود نبندد و همواره از اینکه گناه، او را به سیاه چالی بیندازد که بیرون آمدن از آن نا ممکن شود بیمناک باشد و همیشه از سوء عاقبت و استدراج بر حذر باشد و آیه (ثم كان عاقبة الذين أساؤا السوء أي أن كذبوا بآيات الله وكانوا بها يستهزون [۳۴۷]) را که نتیجه استمرار در معاصی و گناه را تکذیب و استهزا به آیات خدا اعلام می کند، فراموش ننماید؛ تا خود را به سوء اختیار خود در هلاکت حقیقی نیندازد؛ نه به رحمت خدا و مغفرت او مغرور گردد و نه از آن مأیوس و نا امید شود.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۲۳

اجمالاً باید در بین همه عوامل بسیار نجات و اسباب هلاکت و دمار، بین خوف و رجا به سوی رضوان خدا و سعادت دنیا و عقبی هشیار و آگاه به جلو برود و از شرّ شیطان و نفس امّاره به خداوند متعال پناه ببرد. ولا- حول ولا قوة إلا بالله العلی العظیم. و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۲۴

زهد و پرهیز از دنیاگرایی و تجمل

س- پس از سلام، استدعا می شود معنای روایت ذیل را مشروحاً بیان فرمایید؛ زیرا جمله «فضلاً علی ما یکفیه» در این روایت ابهام ایجاد کرده است.

در کتاب «من لایحضره الفقیه» و کتاب شریف «ثواب الاعمال» آمده است: «قال رسول الله- صلوات الله علیه و آله و سلّم-: من بنی نبیاناً ریاءاً و سمعهُ طوقه الله یوم القیامه من الأرضین السابعة إلى عنقه ثم یؤمر به إلى النار، قیل یا رسول الله کیف یبنی ریاءاً أو سمعهُ؟ قال- صلوات الله علیه و آله-: یبنی فضلاً علی ما یکفیه و استطالة علی الناس». این یک امر قلبی است و ممکن است کسی که ساختمان زیاد دارد بگوید: من استطاله ندارم؛ ولی معنای «فَضْلاً علی ما یکفیه» چیست؟ استدعا می شود بدون اجمال، معنای این روایت را بیان فرمایید.

ج- مکتوب جنابعالی واصل شد. حدیث شریفی که درباره آن سؤال کرده اید بسیار آموزنده است. بالخصوص جامعه ما و اشخاصی که ساختمانهای مجلل و کاخهای با شکوه بنا می نهند باید از تهدیدات مؤکّدی که در این حدیث و احادیث دیگر است سخت بیمناک باشند که مبادا در معرض این عذابها قرار بگیرند.

در قرآن مجید آیه ای است که همه را در کیفیت معاش و خوراک و پوشاک و مسکن و شغل و مقام و حتّی تحصیل علوم شرعیّه و کلّ مظاهر زندگی- از مراسم شادی و عزا و ...- و از اعمال نکوهیده ای مانند: از ترفع و برتری جویی و فخر و مباهات به مال و مقام و استحقار دیگران و کم شمردن زیر دستان و طبقات کم درآمد، شدیداً و اکیداً هشدار می دهد. آیه شریفه این است:

(تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً فی الأرض ولا فساداً والعاقبة للمتقين [۳۴۸]) که در تفسیر آن حتّی روایت شده است که: اگر شخص به بند کفش خودش ببالد از اهل این آیه است؛ تا چه رسد اینکه به موارد بیشتر و مهمتری- از مال و فرزند و خانه و مقامات و مناصب و مراکب و ماشینهای سواری و ...- ببالد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۲۵

از این جهت، ائمه طاهرین علیهم السّلام- و تربیت شدگان مکتب آنها از این مظاهر زندگی صورتهایی را که بیشتر متواضعانه بود اختیار می کردند. مخصوصاً رسول خدا- صلی الله علیه و آله و سلّم- و امیر المؤمنین علیه السّلام- هم از جهت فضیلتی که تخلّق به

این اخلاق کریمه دارد و هم از جهت اینکه در مقام بزرگ نبوت و امامت، الگو و اسوه خلق باشند، در زندگی متواضعانه‌ترین حالات را داشتند. امیرالمؤمنین علیه السلام - بر حسب روایات، «يَأْكُلُ أَكْلَةَ الْعَبْدِ وَيَجْلِسُ جَلْسَةَ الْعَبْدِ».

ایشان از تشریفات ظاهری و احتراماتی که ملل دیگر برای سران انجام می‌دادند و بر استکبار و استعلائی آنها می‌افزود به شدت منع می‌فرمودند.

این بخش بسیار مهم از تعالیم اسلام که شما با این حدیث آن را مورد نظر قرار داده‌اید بخشی است که مسلمانها از آن و نقش سازنده آن در تعالی و ترقی جامعه و نزدیکی افراد و طبقات و راعی و رعیت به یکدیگر غفلت دارند. باید این احادیث شخصیت بخش و شجاعت آفرین، بر زبانها و قلمها تکرار شود.

اما حدیثی که جنابعالی متذکر شده‌اید و رفع ابهامی را که در آن تصوّر کرده‌اید:

أولاً: این حدیث - همانگونه که جنابعالی تذکر داده‌اید - در کتاب شریف «من لایحضره الفقیه»، ج ۴، ص ۱۱ و ۱۲ روایت شده است. و در «روضه المتقین»، ج ۹، ص ۳۵۵، و در «امالی صدوق»، ص ۲۵۶، و در «بحار الانوار» ج ۷۳، ص ۱۴۹، روایت شده است. ثانیاً: متن و لفظ حدیث در ضمن مناهی حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله وسلم - این است:

«وَمَنْ بَنَى بِنِيَانًا رِيَاءً وَسَمِعَهُ حَمَلَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ وَهُوَ نَارٌ تَشْتَعِلُ ثُمَّ تَطْوِقُ فِي عُنُقِهِ فَيَلْقَى فِي النَّارِ فَلَا يَجْبَسُ شَيْءٌ مِنْهَا دُونَ قَعْرِهَا إِلَّا أَنْ يَتُوبَ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ: كَيْفَ بَيْنِي رِيَاءً وَسَمِعَهُ؟ قَالَ: بَيْنِي فَضُلًّا عَلَيَّ مَا يَكْفِيهِ اسْتِطَالَةُ مَنْهُ عَلَيَّ جِيرَانَهُ وَ مَبَاهَاةَ لِإِخْوَانِهِ»

در هر یک از کتبی که نام بردیم، لفظ حدیث این است و بعد از کلمه «ما یکفیه» و او عطف وجود ندارد و ابهامی که برای جنابعالی پیش آمده به واسطه این بوده است. در نسخه‌ای که به آن مراجعه داشته‌اید این «واو» حتماً زاید است. همانگونه که مرقوم داشته‌اید، طلب ترفع چون از اعمال قلبی است نمی‌توان به مجرد اینکه خانه زاید بر کفایت باشد به صاحب آن گمان سوء برد؛ خصوصاً با آنکه وسعت داشتن منزل در حدّ متعارف مطلوب است.

میزان در توسعه منزل، همان است که در نهج البلاغه، از امیرالمؤمنین علیه السلام - روایت شده است که وقتی وارد خانه «علاء بن زیاد حارثی» شدند و وسعت منزل او را

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۲۶

دیدند، فرمودند:

«ما كنت تصنع بسعة هذه الدار في الدنيا وأنت إليها في الآخرة أحوج بلى وإن شئت بلغت بها الآخرة تقرى فيها الضيف وتصل فيها الرحم وتطلع منها الحقوق مطالعها فإذا أنت قد بلغت بها الآخرة». [۳۴۹]

بنابراین باید عمل صاحبان خانه‌های وسیع، خصوصاً مؤمنین با معرفت و متعهد را مهما ممکن حمل بر صحت و نیت صحیح و صادقانه نمود.

البته در زمان ما کاخها و خانه‌هایی دیده می‌شود که مزین به تزئینات و تجملاتی است که با مخارج گزاف، وسایل و اسباب آن حتی از خارج کشور تهیه شده که به هیچ وجه برای آن، قصدی غیر از برتری جویی و رقابت و چشم و هم چشمی و اسراف نمی‌توان پیدا کرد. این خانه‌ها مصداق آن آیه کریمه و این حدیث شریف است. خداوند متعال ما را از همه لغزشها و خطایا حفظ فرماید و تعالیم اسلام را بر همه نواحی زندگی ما حاکم سازد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۲۷

## تعلیم و تربیت

س- مدیر یکی از دبیرستانها و آموزشگاههای اسلامی، مستمراً در حضور چهارصد نفر، لفظ رکیک و قبیح «خفه شوید» را به کار می‌برد. با توجه به اینکه چنین لفظی فقط برای طاغوت است و ضد قانون، نظر شرع مقدس اسلام چیست؟ وظیفه دانش آموزان و مسؤولان چیست؟

ج- تعلیم و تعلّم و یاد دادن و یاد گرفتن علم، در اسلام مورد تشویق و تأکید فراوان قرار گرفته و اساس ترقی و تعالی و تکامل جامعه است. حقّ معلّم و کسی که به انسان علمی را آموخته باشد یا او را به راه نیک و خیر و صوابی راهنمایی کرده باشد بسیار بزرگ است و مثل حقّ پدر رعایت آن لازم می‌باشد. باید دانش آموزان در احترام معلّم تا می‌توانند اهتمام کنند، و حتی اگر از او برخوردار خلاف آداب دیدند تحمل کنند.

وظیفه معلّم و استاد هم این است که با دانشجو و دانش آموز با حلم و بردباری و مهر و رأفت رفتار نماید و از لغزش و خطای آنها چشم‌پوشد، و با زبان نرم و ملاطفت اشتباهات آنها را تذکر دهد.

رابطه شاگرد و استاد رابطه‌ای معنوی است که هیچگاه فراموش نمی‌شود. استاد به شاگرد علاقه دارد، چون شخصیت او و اثر اوست؛ و شاگرد، حق شناس استاد و معلّم است، چون در ارزشهای معنوی و کمالات حقیقی مدیون استاد می‌باشد.

در حدیث است: «تَوَاضَعُوا لِمَنْ تَعَلَّمُونَهُ الْعِلْمَ وَلِمَنْ طَلَبْتُمْ مِنْهُ الْعِلْمَ» [۳۵۰]. این حدیث هم توصیه به شاگرد است که با فروتنی و تواضع، به استاد احترام و تکریم نماید، هم تعلیم به معلّم است که با مهر و محبت و تواضع، شاگرد را به فرا گرفتن علم و دانش تشویق نماید تا رغبت و میل دانشجو به تحصیل علم و معرفت بیشتر شود و با اشتیاق هر کجا اشتباهی دارد به معلّم مراجعه نماید.

اما در مورد سؤال: وظیفه دانش آموزان این است که مراقبت کنند طوری رفتار نمایند که موجب خشم معلّم نشود و در مقام تلافی نسبت به معلّم بر نیایند. و «جور استاد به ز مهر پدر» را مراعات نمایند. وظیفه مدیریت آموزشگاه و مسؤولین، اشراف بر

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۲۸

جریان وضع تعلیم و تدریس و اخلاق و رفتار معلّمان و اساتید و کلیه امور آموزشگاه است که اگر از اینگونه بدزبانیها و نواقص و برخوردهایی که در روحیه دانش آموزان و اخلاق آنها اثر می‌گذارد مشاهده شود، باید به طور خصوصی و نه در برابر دانش آموزان، انعکاس سوء این برخوردها را به آن معلّم تذکر دهند و او را به حسن اخلاق و عفت زبان و حفظ شأن معلّم توصیه نمایند و محیط آموزشگاه را از این نواقص، مصونیت بدهند (والله العالم).

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۲۹

## پیام به مناسبت روز معلّم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله الطّیّین الطّاهرین

شغل شریف معلّمی از مشاغلی است که عقل و شرع بر احترام آن اتفاق دارند و علو منزلت و رتبه معلّم در بین تمام ملل و امم، همواره مورد تصدیق بوده و هست.

خداوند متعال بر حسب قرآن مجید، معلّم کلّ انسانها و معلّم آدم و معلّم حضرت رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلّم - است و تمام ممکنات زیرپوشش تعلیم و تربیت تکوینی و تشریحی او قرار دارند.

یکی از شؤونات بزرگ انبیای عظام تعلیم و تربیت است و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم - که بر حسب خبری فرموده اند:

«إِنَّمَا بَعَثْتُ مُعَلِّمًا» [۳۵۱]

به تصریح قرآن مجید، معلّم کتاب و حکمت بود.

امیرالمؤمنین و سایر ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین - مظاهر صفت تعلیم و تربیت جامعه الهیّه هستند. مدرسه تعلیم و بیان علوم و معارف و احکام آن بزرگواران، از همان صدر اسلام گشایش یافت و تا امروز یگانه مدرسه جهانی است که هزاران معلّم در آن پرورش یافته و در اطراف و اکناف جهان و شهر و روستا و مساجد و حسینیه‌ها و منازل و مدارس، شغل مقدّس آموزگاری دارند. همین حضرت سیدالشهداء - علیه و علی اولاده و اصحابه الکرام افضل التّحیة والسلام - که مجالس سوگواری آن حضرت، همه مدارس تعلیم و تربیت است، در مسجد مدینه عالیترین حلقه درس را داشت که خود آن بزرگوار مدرّس و معلّم آن بوده و صحابه و تابعین در آن افتخار شاگردی و کسب علم داشتند.

بدیهی است در اینجا احتیاج به تذکر نیست که مقصود از تعلیم و معلّم، تعلیم علوم مشروع و معلّم کمالات مفید است.

معلّم قرآن، معلّم احکام، معلّم اخلاق، معلّم اعتقادات و اصول دین، معلّم خط و نگارش، معلّم تاریخ و سرگذشت عبرت‌انگیز گذشتگان، معلّم علوم ادب، معلّم علوم

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۳۰

پزشکی، معلّم فیزیک و شیمی و ریاضیات و هیأت و نجوم معلّم انواع صنایع معدن شناسی، زمین شناسی، گیاه شناسی و ... همه فضیلت دارند و تعلیم همه را می‌توان به عنوان خدمت به جامعه و عزّت و شوکت مسلمین و رفع نیاز از بیگانگان برای کسب ثواب و رضای خداوند متعال انجام داد.

در صورتی که معلّم با این شعور و درک عالی و هدف مقدّس این علوم را تعلیم دهد، هیچ یک از این متاعهای دنیایی و بلکه همه آنها را نمی‌توان با ارزش کار او برابر شمرد. هر چه خلوص نیت معلّم در این راه بیشتر و اهتمام او در تربیت افراد مفیدتر و کاملتر باشد، ارزش معنوی کار او بیشتر می‌شود.

در مدرسه تعلیم امام جعفر صادق سلام الله علیه - که هزاران شاگرد - از علما و محدّثان و مفسّران و متخصّصان در علوم متنوع - تربیت شدند. فردی مانند «جابر بن حیان» از شاگردان آن حضرت بوده است که او را «پدر علم شیمی» لقب داده‌اند و صدها کتاب در رشته‌های مختلف تألیف کرده است.

در جامعه اسلامی وقتی سخن از تعلیم و معلّم و شأن و مقام معلّم به میان می‌آید، تعلیم و تعلّم در این رشته‌هاست. هر چند تعلیم علوم اسلامی و علوم قرآن و شرعیات را موقعیتی خاص است؛ اما همه این علوم برای کلّ دین و آخرت و نظام معاش و معاد و نفی فقر و جهل لازم می‌باشد. و از طرفی معلّم در همه این رشته‌ها می‌تواند در ضمن تدریس هر چند با طرح مثالهای مناسب دانش آموزان را با اسلام و معارف و مکتب حقّ اهل بیت علیهم السلام - آشنا سازد. شغل معلّم، فرصت بسیار خوبی برای اوست که دانش آموزان را به راه راست اسلام هدایت نماید. و بالعکس چنانچه خدای ناکرده معلّم، متعهد نباشد و سلامتی اخلاق و عقیده نداشته باشد، در هر رشته‌ای که تدریس کند ممکن است روی افکار و عقاید و اخلاق دانش آموز اثر سوء بگذارد.

در این میان هم رشته‌هایی از آداب و فنون فسادانگیز می‌باشد که آموزش و تعلیم آنها جایز نیست و حساب معلّمان حقیقی که با انبیا و ائمه علیهم السلام - همکاری دارند و از مکتب آنها الهام می‌گیرند، از کسانی که به آموزش این فنون مبتذل و حرام، عمر خود و دیگران را ضایع می‌نمایند جداست.

امید آن که مؤسّسات تعلیم و تربیت ما در مسیر احکام نورانی و هدایت تعالیم قرآنی جامعه را به رشد و ترقّی برسانند و معلّمان

عزیز، وظیفه بزرگی را که به عهده گرفته‌اند به خوبی ایفا نموده، سرافراز و سربلند در زمره پاسداران ارزشهای اسلامی و منتقل کنندگان معارف دین و حقایق به نسلهای بعد محسوب باشند.

عرض نصیحت من به معلمین بزرگوار و محترم به خصوص عزیزانی که تازگی به کسب عنوان معلم افتخار یافته‌اند این است که اهتمام داشته باشند که کار خود را برای

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۳۱

خدا و در راه خدا قرار دهند و با دانش آموزانی که در کلاس آنها هستند با کمال مهر و محبت و فروتنی رفتار کنند. مسؤولانه در کلاس حاضر شده و از امانتهایی که به آنها سپرده شده و می‌شود خوب نگهداری کنند که عمر و وقت آنها- که نه فقط به خودشان، بلکه به کل جامعه مربوط است- تلف نشود. بدانند که اخلاق و آداب و روش و گفتار و کردار معلم، حتی ظاهر لباس و سر و صورت او بر دانش آموز تأثیر می‌گذارد و بعد از خانه و محیط منزل یا مهمتر از خانه، محیط انسان‌ساز، محیط مدرسه و کلاس درس و اخلاق معلم است.

(والبلد الطیب یخرج نباته بإذن ربه والذی خبث لایخرج إلا نکدا) [۳۵۲]

با توجه به این مسؤولیتهای کلاس درس، کلاس عبادت خدا، و درس معلم و سرتاسر شغل او عبادت است. گوارا باد بر شما و بر افرادی که چنین افتخاری را کسب کرده‌اند:

«یا لیتنا کُنَّا مَعَكُمْ فَتَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا».

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۳۲

### پیام به نوجوانان مشرف به تکلیف

فرزندان عزیز و نوباوگان گرامی که به سن بلوغ و شرف صلاحیت توجه تکالیف الهی و خطابات قرآنی نایل شده‌اید!

اینجانب ضمن تبریک درک این شایستگی به شما، پندهایی چند را یادآور می‌شوم:

۱- توجه داشته باشید از این تاریخ شما به عضویت در جامعه اسلامی پذیرفته شده‌اید.

۲- روی اخلاق و گفتار شما و نیز کار شما حساب می‌شود.

۳- خداوند به شما نشان لیاقت و اعتبار عطا فرموده است و در همه آیات (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا) به عنوان طرف خطاب و سخن او قرار می‌گیرید. در جامعه نیز شما به همان اعتبار مهمی که شرع مقدس ارزش و اعتبار داده، ارزش دارید. کار و سخن شما که تا پیش از این اعتبار شرعی و قانونی نداشت، اکنون اعتبار شرعی می‌یابد.

۴- تا امروز دیگران درباره شما تصمیم می‌گرفتند و صاحب اختیار شما بودند، ولی از امروز خود صاحب اختیار خودتان می‌شوید.

۵- از امروز محکوم به حکم کسی جز خدا و پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام- نیستید.

۶- عقاید خود را به توحید و نبوت و امامت و معاد و به کتب الهی و پیامبران گذشته و ملائکه، با دلایل هرچند مختصر و در عین حال قوی و محکم، در ذهن خود حاضر کنید.

۷- سعی کنید که به حول و قوه الهی برای خداوند متعال بندهای صالح و برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم- پیروی راستین و برای ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین- خصوصاً صاحب الأمر و ولی عصر حضرت مهدی، حجة بن الحسن- ارواح العالمین له الفداء- شیعه مخلص و سربازی حقیقی، و برای اسلام و قرآن پاسداری امین، و برای همه مؤمنین و مؤمنات، برادر یا خواهری غمخوار و مهربان باشید.

۸- حقوق همگان، مخصوصاً حقّ پدر و مادر و اساتید و علما را رعایت کنید. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۳۳

در پاسخ به درخواست جمعی از دانش‌آموزان و دانشجویان

به مناسبت آغاز سال تحصیلی

بسم الله الرحمن الرحيم

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:-

«ألا إن الله يحب بغاء العلم» [۳۵۳]

دانش‌آموزان و دانشجویان عزیز، فرزندان اسلام!

سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما که با شور و شوق فراوان از سال فرخنده و مبارک تحصیلی جدید استقبال نموده، گشایش درهای مدارس و دانشگاهها و مراکز تعلیم و تربیت را فتح باب ترقی و تعالی و کمال می‌دانید.

در حدیث آمده است:

«تَخَلَّفُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» [۳۵۴]

یعنی: به اخلاق خدا، خود را خلق و خوی دهید. خود را به صفات خداوند آراسته سازید. در بین صفات خداوند متعال، صفت «علم»، اشرف صفات و اسم «العالم» اعظم اسماء صفاتیّه است. بیشتر اسماء و صفات جمالیّه و جلالیّه به این اسم و اسم «القادر» و صفت «قدرت» بر می‌گردد. بنابراین، تزین به زینت و زیور علم و آراسته شدن به این صفت، از اخلاق دیگر بالاتر و ارزنده‌تر است. نشان یافتن و نشان داشتن از خدا همان دارا بودن اخلاق کریمه الهی است که مهمترین و سرآمد آنها علم و قدرت، دانایی و توانایی می‌باشد. این دو صفت با هم ملازمت و مصاحبت ضروریه و تنگاتنگ دارند و افتراق آنها از یکدیگر ممکن نیست.

هر کجا دانایی باشد، توانایی هست و هر کجا توانایی باشد، دانایی وجود دارد. پس در میان آنچه بشر جُسته و می‌جوید و مطالب و خواسته‌هایی که دارد، خواسته و مطلوبی از علم بالاتر نیست که هر چه طالب آن، به مطلوب می‌رسد باز طلبش بیشتر و به مطلوب واصلتر می‌شود.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۳۴

قال مولانا أمير المؤمنين:

«كل وعاء يضيق بما جعل فيه إلا وعاء العلم فإنه يتسع به» [۳۵۵].

دانش‌آموزان و دانشجویان عزیز!

فرصت را غنیمت بشمارید، درس بخوانید تا آگاهی و معرفت پیدا کنید. درس بخوانید تا خود و جامعه و اسلام را عزیز و سربلند کنید. درس بخوانید تا مسلمانان را از بیگانگان بی‌نیاز سازید. درس بخوانید تا خودتان و دیگران را از ظلمت جهالت نجات دهید.

درس بخوانید برای اینکه مشکلاتی را که در رشته‌های گوناگون علمی تاکنون لاینحل مانده حل نمایید و با سرپنجه بینش و دانش، گره‌های وانشده از کار بشر را باز نمایید. درس بخوانید که دانشمند شوید تا بفهمید شما از دیگران در استعداد نیل به مدارج عالیّه کمال و معارج سامیه ابتکار و اختراع کمتر نیستید؛ بلکه قویتر و رشیدترید. در اسباب و وسایل ظاهری هیچ وسیله‌ای برای غلبه و پیروزی بر استکبار و استبداد، قویتر از علم نیست.



بدانید که دنیا و آینده آن برای ملت‌های عالم و داناست. این شماست که باید ملت اسلام را به مجد و عزت دیرین و بیشتر از آن برسانید. همت‌ها را بلند کنید؛ نیل به همه مدارج علمی را قابل تحصیل بدانید. خداوند متعال به بشر و این مخلوق هنوز هم ناشناخته، لیاقت تسخیر کاینات زمینی و آسمانی را عطا کرده، یا به بیان دیگر آنها را مسخر او گردانیده است.

به پیش بروید و اسرار کاینات و آیات علم و قدرت خدا را کشف کنید. عزت و قوت و استقلال و هر چیز خوبی که فطرت سالم و پاک بشر طالب آن است، با علم فراهم می‌شود و ذلت و ضعف و زبونی نتیجه جهل و نا آگاهی است.

خود را برای اسلام و برای اعلائی کلمه‌الله و برای حصول اهداف الهی و قرآنی و برای خدمت به محرومان و نجات مستضعفان آماده سازید. هر رنج و تلاشی را که در تحصیل علم متحمل می‌شوید با نیت خالص و پاک آن را فی سبیل الله و در راه خدا و راه آسایش خلق خدا محسوب دارید، تا از اجر و ثواب بسیار برخوردار شوید.

بدانید که همه در انتظار شما هستند. خداوند متعال از شما سعی و مجاهدت می‌خواهد. اسلام و پیامبر عظیم‌الشأن در انتظار نتیجه تحصیلات دبستانی و دبیرستانی و دانشگاهی و بعد هم تحقیقات علمی شما هستند.

ائمه طاهرین، به خصوص حضرت بقیه‌الله، امام عصر - ارواح العالمین له الفداء - از شما انتظار دارند. نظر همه و تمام جامعه به این مراکز علمی و کلاسهای تعلیماتی

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۳۵

و درس دوخته شده که شما چگونه عمل می‌کنید و چگونه تلاش می‌کنید و چگونه خود را برای خدمت به انسانها آماده می‌نمایید. مراکزی که در آن آموزش می‌بینید، آموزگار، دبیر، استاد و مدیر، همه باید برای اینکه تحصیلات و زحمات شما بیشترین بازدهی را داشته باشد، خالصانه مساعدت و کمک نمایند.

سعی نمایید چنان باشید که از فهم و بینش بیشتر و آگاهی زیادتر لذت ببرید، اوقات خود را به بطالت و معاشرتهای بیهوده و بعضی بازیها و مسابقات بیهوده که کمالی از آن نه برای روح و نه برای جسم حاصل نمی‌شود، و ارزش حقیقی انسانها را بالا- نمی‌برد، تلف نکنید.

در پی کسب کمالات حقیقی و سیر الی الله باشید.

آیات کریمه: (أفحسبتم انما خلقناکم عبثاً) [۳۵۶] و (وما هذه الحیاء الدنیا إلا لهو ولعب) [۳۵۷] و مضامین بلند تعالیم نورانی قرآن را فراموش نکنید. از ملاحی و مناهمی پرهیز کنید و از سرگرم شدن به بازیهای که باعث اتلاف وقت است خود را دور نگهدارید. بعضی از بازیها موجب افت تحصیلی جوانان و دانش آموزان می‌شود گرچه با نام تقویت فکر و ذهن باشد.

اگر می‌خواهید در تحصیل کمالات حقیقی موفق شوید و اگر مدرسه و محیط خانواده علاقه به توفیق شما دارند، همه باید در دور بودن از ملاحی و مناهمی با شما همراهی و همکاری نمایند.

خلاصه، تلاش کنید عمر و وقت و حیات و فرصتهایی را که همه خواه و ناخواه از دست خواهد رفت، به رایگان یا بهای کم از دست ندهید.

برای این نعمتهای بزرگ الهی، بها و ارزشی غیر از علم و معرفت و رضای خدا و ثواب خدا و سیر الی الله نیست که حضرت امیرالمؤمنین می‌فرماید:

«ألا حر یدع هذه اللماظة لأهلها إنه لیس لأنفسکم ثمن إلا الجنة فلا تبعوها إلا بها» [۳۵۸]

خود را متعهد بدانید و متعهد بسازید تا از کارهای زشت و ناشایست و حرام اجتناب کنید و واجبات و فرایض را انجام دهید و مخصوصاً به نماز - که معراج مؤمن است - اهمیت بدهید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۳۶

در جماعات شرکت نمایند و وقار دانش آموزی و دانشجویی را پاس دارید. خداوند متعال را در همه حالات فراموش نکنید و درس و تدریس و تعلیم و تعلم را برای رضای او و اتصاف به صفت الهی علم قرار داده و از او استعانت و کمک بخواهید. به مولی الوری، حضرت بقیة الله، مولانا المهدی - ارواح العالمین له الفداء - متوسل باشید و بدانید که وجود مقدس و بزرگوار آن حضرت - که امروز در این عالم، آیتی اعظم و اکبر از وجود او برای خدا نیست - از موفقتی که نصیب شما می شود، بیشتر مسرور و خوشحال می گردند. همه شما فرزندان روحانی آن حضرت هستید و آن حضرت بیش از هر پدری توفیق فرزند را در علم و عمل و کسب کمال دوستدار و خواهان است.

اینجانب برای همه شما و عظمت بیشتر اسلام دعا می کنم و توفیق نظام اسلامی خصوصاً مسؤولان محترم آموزش و پرورش و دانشگاهها و مراکز علمی را برای تعلیم و تربیت جامع و اسلامی مسألت می نمایم. والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۳۷

بسم الله الرحمن الرحيم

(وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ [۳۵۹])

بعد الحمد و الصلاة؛

فرزند بسیار عزیزم [۳۶۰] و نور چشمانم، مرتضی جان! اکنون که به حول و قوه الهی، برای ادامه تحصیلات عازم سفر خارج می باشی، امیدوارم از انواع توفیقات بهره مند شوی و وجهه همتت را - هم از جهت صورت و هم از جهت معنا - بلند و عالی و متعالی قرار دهی.

از جهت صورت، نیل به عالی ترین مقامات علمی را هدف بدانی؛ و از جهت معنا، این سفر را یک سفر الهی و برای خدا قرار دهی که هر چه درس بخوانی و هر چه تلاش کنی و هر چه بیشتر تحقیق نمایی، همه را به حساب خدا و حسنات نامه اعمال تو محسوب سازند.

سفر به این نیت که با کسب معلومات در طریق خود کفایی امت اسلام و جامعه مسلمین و بی نیازی آنها از کفر و خدمت به مسلمانان گام برمی داری، بسیار مقدس و عبادت است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۳۸

سر انحطاط ظاهری کنونی مسلمین، عقب ماندن آنها در علوم مادی و ظاهری از بیگانگان است؛ چنانکه علت تفوق کفار بر مسلمانان نیز، پیشرفته بودن آنها در این علوم است.

اگر جوانانی که به خارج می روند، به این فکر باشند که باید این قلاع مادی و تکنیک را فتح کنند و هر کدام برای عالم اسلام، افتخار و مایه سربلندی و بی نیازی از دیگران شوند، یقیناً این وابستگی و احتیاج کنونی برطرف می شود و مسلمانان به استقلال عملی نایل می گردند.

چرا نباید تو و امثال تو در رشته های مختلف علمی در دنیا سرشناس و مشار بالبنان باشید؛ با اینکه در استعداد و هوش سرشار، اگر از دیگران قویتر نباشید، ضعیفتر نیستید. غرض اینست که همواره یادت باشد برای چه و به چه منظور مقدس و کسب چه رتبه و الایی سفر کرده ای! خدا ناظر بر توست! از او کمک بخواه و به او توکل و اعتماد کن!

مبادا مظاهر مادی آنجا، فکر تو را مشغول سازد و از راهت بیرون براند که خدای نخواستہ صبح کنی، در حالی که از آنچه می خواستی دستت پر شود، خالی باشد و با دست خالی برگردی!

اگر آنجا وسایل تحصیل فراهم است، وسایل بازداشتن انسان از مسیر راه کمال و سعادت نیز بسیار است و مرد می خواهد که در دام این ملهیات نیفتد و نیکبختی خود را به آن نفروشد.

در تعهد دینی خود و ولایت اهل بیت، -علیهم السّلام-، ثابت قدم باش و هر کس را در این راه، آزموده و پخته شناختی، با او باب مصاحبت و دوستی باز کن. در مجالس اسلامی که در مجمع اسلامی یا جاهای دیگر تشکیل می‌شود، خالصانه و بی ریا برای کسب فیض و زنده نگهداشتن تعهدات مذهبی شرکت نما و آن مجالس را بزرگ می‌شمار و قدر بدان.

خلاصه، چنان فرض کن که همه در انتظار تو هستند؛ کلّ جامعه مسلمانان منتظر نتیجه تلاش تو و امثال تو هستند؛ دوستان و آشنایان همه منتظرند؛ خویشاوندان تو، پدر و مادرت، همه منتظر و چشم به راهند؛ بیماران همه منتظرند. همه این امور را فراموش نما و از هر زحمت و کوشش، در راه موفقیت علمی استقبال کن.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۳۹

اگر ناملایماتی در خلال کار پیش آمد، اعتنا نکن که: رنج راحت دان، چه شد مطلب بزرگ. شکبیا و ثابت قدم و استوار دنبال کار خودت باش که ان شاء الله تعالی، شاهد توفیق را در آغوش بگیری.

سختیهای کار و هر فشاری را در این طریق می‌بینی، به حساب خدا محسوب دار و از ضعف و سستی و ناامیدی پرهیز کن. تا می‌توانی نام خدا بر زبان آر و از ذکر خفی و یاد قلبی نیز غافل مباش و صلوات بر محمد و آل محمد، علیهم السّلام به خصوص حضرت بقیه‌الله - ارواحنا فداه - را فراموش نکن و تحصیلات را برای بهتر و بیشتر خدمت کردن به آن حضرت و شیعیان آن بزرگوار پرمایه و پرمحتوا ساز.

چون با حال کسالت مجال بیش از این نیست، امید است تو خود حدیث مفصل از این مجمل بخوانی.

تو را به خدا سپردم و از خدا برایت سعادت دارین و توفیق مسألت می‌نمایم.

ولاحول ولاقوة إلا بالله. والس لام علیک ورحمة الله وبرکاته.

اگر بعضی از کسان و خویشان، زر و زیوری برای سرراهی به شما تقدیم کرده‌اند، من هم این چند کلمه را به عنوان سرراهی، به شما می‌سپارم، یقیناً قبول می‌نمایی.

باسمه تعالی

این چند کلمه را نیز به عنوان سرراهی، برای بانوی محترمه عزیز ... خانم، و نور چشم عزیزم، ... جان، می‌نویسم. امید است شما و مرتضی در این سفر تندرست و سالم باشید و با موفقیت و نیل به مقاصد عالیه، مراجعت کنید.

عزیزانم! آن شهری که می‌روید، پر از فساد و تباهی و فسق و فجور است. اگر چه داد از انسانیت می‌زنند، ولی شرف واقعی انسان در آنجا پایمال هوا و هوس و شهوات و حیوانیت است. زندگی بیشتر آنها، به زندگی دامهایی شبیه است که در دام خانه‌هایی منظم و مدرن زندگی می‌کنند؛ ولی از انسانیت و لذایذ معنوی بهره‌ای ندارند. شما سعی کنید اخلاق و تربیت خودتان را محکم نگاه دارید و استقلال اسلامی خود را حفظ کنید. بسیاری از ایرانیها در آن محیطها زود رنگ عوض می‌کنند و اروپایی می‌شوند و فراموش می‌کنند که مسلمانند؛ زنهایشان چادر را - که در اینجا لباس محترمی است - کنار می‌گذارند؛ به عکس هندیها، پاکستانیها و آفریقاییها که بیشتر،

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۴۰

هویت خود را حفظ کرده‌اند و از اینکه هندی یا پاکستانی می‌باشند، یا از این که با چادر و لباس محلّی خودشان ظاهر می‌شوند هیچ احساس حقارتی ننموده و سرفراز و با اعتبار در خیابانها ظاهر می‌شوند.

به هر حال، زندگی، همه‌اش جهاد است و همه جا باید جهاد کرد. درس خواندن جهاد است؛ چادر و پوشش اسلامی داشتن جهاد است؛ در مجالس آنچنانی نرفتن جهاد است.

امید است هر شما سه نفر در همه جهادها پیروز باشید و نرگس جان کوچولو هم با چادر کوچکش، نمونه ثبات و استقامت و پایبندی به شعایر اسلامی باشد.

خلاصه هر چه را شرعاً خوب است، فرا بگیرید و هر چه شرعاً بد است، از آن دوری اختیار نمایید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۴۱

### نصایح برای جوانان

س- خواهشمندم نصیحتی برای بنده و تمامی جوانان ایران بیان فرمایید.

بسم الله الرحمن الرحيم

ج- جنابعالی و همه جوانان عزیزی را که قلوب آنها به نور اسلام مؤثر است، وصیت می‌کنم به تقوا و آداب و دستورات دینی و اینکه در تمام مراحل زندگی، دین خود را فدای چیزی ننمایید که خسارت می‌بینید؛ بلکه همه چیز خود را فدای دین بنمایید. موفق باشید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۴۲

س- خواهشمند است نصیحتی برای جوانان مرقوم فرمایید.

بسم الله الرحمن الرحيم

ج- جوانان عزیز باید توجه داشته باشند که در هر زمان و به خصوص در این زمان، دعوتهای باطل، فراوان و وسایل گمراهی، بسیار است؛ بنابراین مراقب باشند تحت تأثیر اباطیل قرار نگیرند.

بدانند یگانه دعوتی که باید با تمام وجود به آن لَبِّیک گفت، دعوت کسانی است که اعلم و اعقل همه مردم بوده و سوابق و تاریخ زندگی آنها، از آغاز تا پایان، در کتب معتبره مضبوط است؛ و آنان بعد از حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم، حضرات ائمه هدی، - سلام الله علیهم اجمعین - هستند. ان شاء الله موفق باشید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۴۳

### خودسازی و جهاد با نفس

با اعلام وصول مکتوب شریف، متضمن درخواست نصیحت واصل شد. نظر به اینکه حق مؤمن بر مؤمن نصیحت و خیرخواهی برای اوست، تذکرات ذیل را تقدیم می‌دارم. امید است به حکم (فإن الذکری تنفع المؤمنین [۳۶۱] مقبول و نافع شود.

بهترین نصیحتی که خودم و شما و همه برادران و خواهران ایمانی را به آن نصیحت می‌کنم تقوا و پرهیزکاری است:

«فإنه خیر ما أوصی به المسلم المسلم» [۳۶۲].

به شما رهرو جوان مؤمن نصیحت می‌کنم که قدر نعمت گرانبهای جوانی را بدانید؛ توان و فرصتی را که خداوند متعال به شما عطا کرده است غنیمت بشمارید و بیشترین استفاده را از این دوران و روزگار طراوت و نشاط زندگی بنمایید.

بر حسب وصیت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم - به جناب اباذر - رضوان الله علیه - پنج چیز را پیش از پنج چیز باید غنیمت دانست که اول، جوانی پیش از پیری است:

«شبابک قبل هر مک» [۳۶۳].

سعی کنید در ایام جوانی بر خود مسلط باشید و خشم و شهوت و هواهای نفسانی را ذلیل و رام خود کنید. دوره جوانی، دوره سعی در عمل و ساختن شخصیت و ظهور استعدادات و فرصت بزرگ برای نیل به کمالات و ارتقای درجات است؛ دوره رشد قوای

ملکوتی و عقلانی و قوت تمایلات حیوانی است؛ دوره جهاد و سیر و حرکت و صعود یا سقوط است. منتهی الیه این سیر سعادت یا شقاوت، نعیم و رضوان، یا جحیم و خسران است.

باید چنان بود که این سیر الی الله و به سوی خدا و ثواب خدا و راه انبیا و اولیاء صدیقین و صلحا باشد: (ومن یطع الله و رسوله فاولئک مع الذین أنعم الله علیهم من النبیین والصدیقین و الشّهداء و الصّالحین و حسن أولئک رفیقاً). [۳۶۴]  
معارف دین، ج ۱، ص: ۳۴۴

خود را در معرض وزش نسیمهای توفیق قرار دهید و با جهاد با نفس که جهاد اکبر است - توفیقات و هدایت‌های الهی را کسب نمایید، فقد قال - عز اسمہ -: (والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و إنّ الله لمتعالمحسین [۳۶۵].

خود را از خطر آلودگی به موجبات خذلان و وقوف یا بازگشت به عقب دور نگهدارید. برخی از اسباب خذلان را که در این جمله‌های شریفه دعای «ابی حمزه ثمالی» بیان شده، بخوانید و به خدا از آنها پناه ببرید:

«سیدی لعلک عن بابک طردتني و عن خدمتک نَحیتني أولعلک رأیتني مستخفا بحقک فاقصیتني أو لعلک رأیتني معرضاً عنک فقلیتني أولعلک وجدتني فی مقام الکاذبین و فرفضتني أولعلک رأیتني غیر شاکر لنعمائک فحرمتني أولعلک فقدتني من مجالس العلماء فخذلتني أولعلک رأیتني فی الغافلین فمن رحمتک آیستني أولعلک رأیتني آلف مجلس البطالین فبینو بینهم خلیتني ...»  
این امور و کارهای مشابه آنها همه از اسباب سلب توفیق، بُعد از خدا، تاریکی قلب و مفساد دیگر است که باید از آنها دوری جست و خطر آنها را بزرگ شمرد.

استخفاف به حق خدا و سبک گرفتن اوامر و نواهی خدا، اعراض از یاد خدا، ترک شکر نعمتهای الهی، ترک مجالست با علما، همنشینی با اهل بطالت و غفلت و لهو و لعب، همه از موانع کسب درجات معنوی و فیوضات حقیقی است.

یکی از علایم توفیق و آگاهی و بیداری شخص، همین حال نیک و شایسته نصیحت خواهی است. خداوند بر این بینش و رشد و درک معنوی شما بیفزاید. خدا را برای داشتن این حال شاکر باشید. و هیچگاه از حال نفس و تهذیب و تکمیل اخلاق خود غافل نشوید. بر تلاوت قرآن مجید مداومت نمایید و اقلّاً بخشهایی از آن را در معارف و الهیات و معاد و اخلاق حفظ کنید. با یاد خدا، خیالات شیطانی را - که امید است بر شما چیره نشود - از خود دور سازید: (إن الذین اتقوا إذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فإذا هم مبصرون [۳۶۶].

حال که توفیق دانش‌آموزی دارید در تحصیل علم مقامات بسیار بلند علمی را و وجه همت قرار دهید و برای شرف و فضیلت علم و برای اینکه در جامعه مسلمانان عضوی مفید و مصدر خدمات بزرگ شوید و مسلمانان را از بیگانگان بی‌نیاز سازید و به خود کفایی برسانید، هرچه در توان دارید تلاش کنید.

همیشه و همواره چشم به راه ظهور و منتظر فرج حضرت صاحب الامر، بقیةالله - ارواح العالمین له الفدا - باشید و موجبات مسرت خاطر انور ایشان را که فوز اکبر و افضل است، فراهم سازید.

در خاتمه از خداوند متعال برای شما توفیق و تسدید و سعادت دنیا و آخرت را مسألت می‌نمایم و التماس دعا داریم. والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۴۵

### در پاسخ به نامه یکی از جوانان

فرزند عزیزم!

نامه شکوائیه شما را خواندم. اگر بیشتر مردم، شکایت از دیگران و از جریانهای بیرون از خود دارند، شما شکایت از خود و درون

خود دارید که معلوم می‌شود با نفس خود و هواهای نفسانی و شهوانی درگیرید یا به عبارت دیگر با آنها در جنگ و جهادید و در جهاد اکبر- که به فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم- همان جهاد با نفس است- دشمن را قوی پنجه و نیرومند می‌بینید و از آن بیم دارید که نکند خدای نخواستہ، بر او پیروزی و ظفر نیابید.

من به شما اطمینان می‌دهم که اگر در برابر این دشمن مقاومت کنید و عرصه را بر او تنگ نمایید و از آغاز به پیشنهاد و خواسته‌های او گردن ننهید، سرانجام بر او غالب می‌شوید و او اسیر و رام شما خواهد شد. ولی اگر به خواسته‌های او جواب مثبت بدهید، خواهشهای آن بسیار و بیشمار است و هرچه از او فرمان ببرید، او فرمانهای دیگر و بیشتر می‌دهد و تا شخصیت انسانی و کرامت آدمی را نابود نکند و او را از مقام خود ساقط نسازد قانع نمی‌شود.

دوران جوانی، دوره و میدان چنین جهاد و پیکاری است و باید شخص اراده، مقاومت و پایداری خود را نشان بدهد. البته هر کسی حریف نفس اماره نیست؛ پهلوانان حقیقی می‌توانند در این میدان عرض وجود نموده و جایزه قهرمانی بگیرند.

شما و هر نوجوان و جوانی این زور آزمایی و این امتحان بسیار بزرگ را- خواه ناخواه- باید بگذرانید. یاد خدا را فراموش نکنید و از او کمک بخواهید که خود وعده فرموده: (والَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ [۳۶۷]؛ کسانی که در راه خدا جهاد می‌نمایند، البته خدا آنان را به راهی که به او می‌رسد راهنمایی می‌نماید و خدا با نیکوکاران است).

این معنویت و روحیه‌ای که دارید و به وضع روحی و درگیری عقل و نفس خودتان متوجه هستید و می‌خواهید که نفس را مغلوب کرده و خود را از آفات هوای

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۴۶

نفس سالم نگاهدارید، خود مرحله‌ای از کمال و آگاهی و بصیرت و بینش است. امید است همین آگاهی، شما را از این گرداب- که بسیاری از جوانان در آن گرفتار می‌شوند- و از امواج و طوفان شهوات نجات دهد.

این کار، اگر چه در آغاز، دشوار جلوه می‌کند، ولی وقتی انسان مقاومت با هوای نفس نموده و از آن پیروی نکرد بسیار آسان می‌شود.

سعی کنید با اشخاص مجرب و مؤمن مجالست کنید؛ در جلسات موعظه و سخنرانیهای مذهبی شرکت کنید؛ کتبی مانند: «معراج السعاده»، «حیاء القلوب» و «عین الحیاء» را مطالعه نمایید و با دعا و نیایش به درگاه خدا و خواندن دعای کمیل، دعای ندبه و توسل به حضرت ولی عصر- ارواح العالمین له الفداء- خود را برای جهاد با نفس، مسلح کنید.

امیدوارم پیروز، سعادت‌مند و موفق شوید و آینده بسیار روشنی پیش رو داشته باشید. حقیر هم برای توفیق شما و سایر جوانان دعا می‌کنم و از شما التماس دعا دارم.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۴۷

س- محیط زندگانی برای اینجانب بسیار مشکل شده و این به خاطر عدم پابندی اعضای خانواده‌مان، به وظایف و دستورات اسلامی است. به همین جهت تصمیم به ترک خانه را دارم تا در جایی دیگر، با فراغ بال، به وظایف شرعی‌ام رسیدگی کنم. در ضمن حافظه‌ام نیز قوی نیست و این مشکل دیگر من است.

خواهشمند است در این دو مورد اینجانب را با اندرزهای گهربارتان، راهنمایی نمایید.

بسم الله الرحمن الرحيم

ج- مرقوم شما واصل شد. از خداوند متعالی مسألت می‌نمایم مشکلات شما به احسن وجه حل شود و حسن عاقبت داشته باشید. احساسات دینی، علاقه و تعهد شما به احکام و وظایف شرعی مورد تقدیر است. ان شاء الله مشمول الطاف حضرت بقیه‌الله- ارواح العالمین له الفداء- باشید. فعلا- اگر چه محیط خانواده برای انجام وظایف مذهبی- چنانکه لازم- است آماده نباشد، ولی شما

استقامت کنید و با همین شرایط، وظایف خود را انجام دهید. به نظر می‌رسد تغییر وضع زندگی قبل از پایان تحصیلات، موجب اشکالات بیشتری برای شما شود.

شما وضع مسلمانان صدر اسلام را در نظر بگیرید که جوانهایی در خانواده‌های کفر اسلام آوردند و با وجود چه مشکلات و متاعبی، استقامت می‌ورزیدند. ان شاء الله شما هم موفق می‌شوید. مأیوس نباشید.

ضعف حافظه هم مسأله‌ای نیست، بسیار دیده شده که اشخاص با هوش و استعداد از نظر حافظه، ضعیف بوده‌اند و به عکس هم اتفاق افتاده است که آن ضعف را آن قوت جبران می‌نماید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۴۸

س- بعد از ازدواج موسیقی و بدحجابی را با یاری خدا و شوهرم کنار گذاشتم و قرآن خواندن را تکمیل کردم. ولی هنوز شیطان مرا رها نمی‌کند و من هم آدمی سست و بی‌اراده‌ام؛ گاهی نماز می‌خوانم و گاهی نمی‌خوانم. ولی همه اینها باعث می‌شود خودم عذاب وجدان داشته باشم و ناراحت باشم. نمی‌دانم چه کنم که اراده و ایمان محکم داشته باشم تا شیطان به سراغم نیاید؟

ج- موسیقی را برای همیشه کنار بگذارید. نمازتان را حتماً بخوانید و آنچه فوت شده قضا نمایید که در روایت وارد شده: کسی که عمداً نماز را ترک کند، مانند کافر است.

چنانچه خوب تأمل کنید و عظمت خداوندی و رسیدن مرگ و تحت محاسبه الهی قرار گرفتن و نیز ثوابهای عظیم در برابر اطاعت فرمان خداوند را مد نظر قرار دهید، انشاء الله شیطان شما را رها می‌کند.

باید بدانید که هیچگاه انسان از مکر شیطان و وسوسه‌های نفسانی خلاص نمی‌شود، مگر اینکه ایمان و معرفت او کامل شده باشد. تکمیل معرفت و ایمان حاصل نمی‌شود مگر با تعقل و تفکر در عظمت خداوند، عجز انسان در برابر قدرت او، یقین به حتمی بودن و حق بودن عذاب و ثواب و فنای دنیا، و همراه این تفکرات، تقوا و اطاعت اوامر و نواهی الهی. ان شاء الله در انجام تکالیف الهی و رهایی از القائنات شیطانی و رسیدن به حیات طیبه انسانی موفق باشید. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۴۹

س- نظر شما درباره معاشرت با دوست و رفیق چیست؟

ج- در معاشرت و همنشینی که در ساختن شخصیت انسان بسیار مؤثر است باید دقت کامل شود که شخص با اشخاصی معاشرت کند که از معاشرت با آنها بهره‌های روحانی و معنوی ببرد.

مجالست با حضرات علمای اعلام و اهل تقوا و پارسا و مردمان آزموده و سالخورده و با تجربه و با سابقه در اسلام، موجب رشد عقل و دین و ایمان می‌شود. چنانکه همنشینی با مردم فاسق و بدکار و بداخلاق و غیر متعهد به تکالیف دین و فاقد حیای اجتماعی و به خصوص همنشینی با اهل بدع و کسانی که انحرافات فکری دارند بسیار مضر است و خطر آن برای روح و معنویات انسان، بسیار زیاد است. باید از حضور در مجالس چنین اشخاصی و جلسه‌های لهو و لعب به شدت پرهیز نمود. و به عکس، مجالس وعظ و سخنرانیهای مذهبی و محافل دعا و تلاوت قرآن و ذکر مناقب و فضایل اهل بیت علیهم السلام- را غنیمت شمرد، و اصولاً چنانکه فرموده‌اند:

«يعرف المرء بجليسه»

هر کسی از همنشینان و معاشرینش شناخته می‌شود.

س- چگونه جوان می‌تواند با خداوند و ائمه معصومین- علیهم السلام- رابطه برقرار کند و اگر در این زمینه ناامیدی به جوان راه پیدا کرد باید چه کند؟

ج- رابطه برقرار کردن هر مسلمان- جوان باشد یا پیر- با خداوند متعال و ائمه اطهار- علیهم السلام- به این است که در جمیع

شؤون زندگی به فرمایشات آنها- كما هو حقّه- عمل نماید (والله العالم).

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۵۰

### در پاسخ به یکی از جوانان

بسم الله الرحمن الرحيم

السّلام علیکم.

نامه مفصل و مشحون از مطالب ارزنده و دلسوزی برای نسل جوان و در لفظی دیگر برای جامعه و برای اسلام عزیز و فرزندان اسلام واصل شد و بسیار موجب امیدواری و خوشنودی گردید.

تأخیر در پاسخ به واسطه کثرت مشاغل و مراجعات و مسایل کتبی و شفاهی است که باید به همه پاسخ داده شود و همانگونه که مرقوم داشته‌اید چنین نیست که نویسنده نامه- معاذالله- باید از مسؤولین یا رئیس یک سازمان و ارگان باشد تا پاسخ داده شود. انشاءالله در جوابها بیشتر توجه به انجام وظیفه و کمک به نشر معارف اسلام و مکتب اهل بیت علیهم السّلام- و بالا بردن سطح آگاهیهای جامعه، به خصوص نسل جوان است.

مسأله یا مسایل جوانان مسایلی است که همواره مورد توجه آگاهان و مربیان جامعه و هادیان فکر و اندیشه و خصوص مکتب انبیا- علیهم السّلام- و بالاخص مکتب اسلام بوده و هست.

اصلاحات، سازندگیها، آینده بینهای اقتصادی و سیاسی و برنامه‌های فرهنگی در زمینه ایمان و عقیده، همه روی این قشر حسّاس تمرکز دارند. چه آنهایی که اغراض فاسده و مقاصد شخصی و قصد افساد و انحراف جامعه را دارند، و چه آنهایی که قصد اصلاح و سالم سازی و خیر و سعادت مردم را دارند، روی این طبقه جوانان و نوجوانان سرمایه گذاری می‌کنند.

روحیات جوانان برای عمل و فعّالیت و پیشقدم بودن و ترقّی و تکامل آماده است؛ چنانکه برای سقوط و افتادن در منجلاّب انحرافهای گوناگون و فساد اخلاق نیز آماده‌اند.

سخن در مباحث مربوط به جوانان و عوامل مؤثر در رشد و کمال و یا سقوط و انحطاط آنها و اشباع درست غرایز و خواسته‌های آنها، نیاز به نوشتن رساله‌ها و کتابها دارد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۵۱

در عصر ما به واسطه گسترش ارتباطات و وسایل سمعی و بصری و طبع و نشر افکار و آراء و تبلیغات مستقیم یا غیرمستقیم، مسایل جوانان، بسیار گسترده و پیچیده گردیده که سالم ماندن یک جوان نیاز به مراقبت‌ها و به خصوص نیاز به مجاهدت و تلاش فراوان خود جوانان دارد.

با آگاهی‌ای که از اوضاع مختلف سیاسی، اقتصادی، مکتبهای فکری و مسایل جنبی دارم، جوانان و سعادت و سلامت روحشان را هدف قرار داده‌اند و آنها باید از خود مواظبت کنند.

مجلّات، روزنامه‌ها، رادیو و تلویزیون و انواع فیلمها در تمام دنیا از مهمترین عواملی هستند که روی جوانان کار می‌کنند و جوامع بشری را به سوی سعادت یا شقاوت سیر می‌دهند.

این وسایل، جوانان شهرنشین و جوانان روستایی، همه و همه را شامل می‌شوند و حتّی لباس و ژست کارگردانان برنامه‌های تلویزیون در دورترین نقاط پسر و دختر را در همه جا زیر تأثیر خود قرار می‌دهد.

البته در ساختن یک جوان سالم و مسلمان، محیط خانه و خانواده، محیط مکتب و مدرسه و آموزشگاه و جامعه، همه مؤثرند و همانگونه که قرآن کریم می‌فرماید: (والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه والذی خبث لا- یخرج إلّا نکداً) محیطها و مدرسه‌ها و



خانواده‌های سالم یا فاسد در تربیت نسل جوان مؤثر است.

در گذشته، محیط تربیت برای یک جوان یک کوچه، یک روستا یا یک شهر و بازار بود؛ اما امروز محیط تربیت جوان و نوجوان تمام جهان است.

البته این پیچیدگیها و وسعت تضارب افکار، و توسعه میدان مخاطرات به این معنی نیست که تصور کنیم چاره‌ای نمی‌توان اندیشید و جوانان و نوجوانان را نمی‌توان در مسیر صحیح هدایت کرد و غرایز آنها را در راه سعادت خودشان فعال نمود. با تمام این اشکالات راههای سالم سازی جامعه و پرورش افکار و تربیت اسلامی جوانان نیز به موازات این دشواریها زیاد شده و از جمله رشد و آگاهی جامعه خود جوانان نیز برای سالم سازی، زمینه تأثیر تبلیغات مثبت و مفید را بیشتر فراهم نموده است.

بنابر این باید تبلیغات صحیح روی جوانها فراگیرتر و کاملتر انجام شود. باید مشکلات جوانها را شناسایی کرد و مدیریت جامعه و مسؤولین بهسازی اخلاق، و پدر و مادر و اشخاص و افراد، همه به طور جمعی و فردی در حل آنها اقدام نمایند.

همین مسأله مشکل جنسی را که تذکر داده‌اید، دین مقدس اسلام بسیار مهم دانسته و به حل آن تشویق و ترغیب کرده و ازدواج را در جامعه اسلامی از بنیانهای بسیار

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۵۲

مقدس و محبوب خدا معرفی نموده، و تا آنجا آن را حلال مشکلات جوانان شمرده که پیامبر اسلام فرموده‌اند:

«من تزوج فقد أحرز نصف دینه أو ثلثا دینه فعلیه بالنصف الباقی»

و سعی در انجام آنرا بین دو نفر به قدری موجب اجر و ثواب معرفی کرده‌اند که به هر قدمی که شخص برای رفع این مشکل برای کسی بردارد یا کلمه‌ای بگوید، ثواب یکسال عبادت که شبهایش را به نماز، و روزهایش را به روزه به سر برده باشد، مقدر شده است.

در رشته‌های دیگر، تعالیم عالییه اسلام، همگان و به خصوص جوانان را تا حد ممکن بیمه می‌سازد و از آسیب‌پذیری دور می‌نماید. دین اسلام، طبع و نشر مقالات، مجلات و روزنامه‌ها، رمانها و فیلمها و برگزاری بازیها و مسابقات فسادانگیز و مطالعه و دیدن و نقل و گفتن آنها و گرایش به لهو و لعب و موسیقی و قمار و سرگرمیهای مضره و مجالستها و همنشینی و مصاحبت با اشخاص فاسد الاخلاق را ممنوع فرموده است. همانگونه که تعالیم بهداشتی، برای سلامت بدن و حفظ الصّحه و بهداشت، بسیاری از کارها و خوردنیها و آشامیدنیها را ممنوع کرده است. از سوی دیگر، نشر و طبع مقالات و کتب مفید و پرورش دهنده عقل و فکر و روح و اشعار و تفریحات سالم و سازنده و مجالست و مصاحبتهای گوناگون راتشویق و ترغیب فرموده و از بیکاری و بطالت - که خود نیز خواه قهری و غیراختیاری، یا اختیاری باشد، مشکلاتی را می‌آفریند - سخت نکوهش شده و از کار و عمل و تلاش و فعالیت، مدح و ستایش گردیده است.

به عقیده ما همه و اگر نگوئیم همه، اغلب مشکلاتی که همکنون وجود دارد به خاطر همین پیدا نشدن راه‌حلهایی است که اسلام تبیین فرموده است. یک جامعه اسلامی جامعه‌ای است که موجبات سعادت جوانان و نوجوانان در حد ممکن در آن فراهم باشد و از اسباب و وسایل انحراف پیراسته و منزّه باشد.

بنابر این همه باید اقدام کنیم؛ چه آنهایی که مدیریتهایی در جامعه دارند و مخصوصاً آنهایی که بر وسایل تبلیغی سمعی و بصری به عنوان امین برگزیده شده‌اند، باید حفظ این امانت را - که از اعظم امانات است - بسیار مهم بدانند و کوتاهی در آن را از بدترین خیانتها به مردم، به اسلام، به کشور و به جامعه بدانند. باید افراد مهذب، آگاه، ظاهر الصّلاح در پستهای این کارها آورده شوند.

مطبوعات و جراید - همه و همه - وظایفشان سنگین است. اینگونه که بسیاری تلقی می‌کنند نیست.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۵۳

باید جوانان را با مساجد، مجالس وعظ و هشدارهای اخلاقی، با مطالعه کتب آموزنده و صحیح دینی، با تواریخ سودمند، با تفسیر قرآن مجید و مجالس دعا آشنا کرده و آنان را در خطّ صلاح و فلاح و رستگاری نگاه داشت. خود آنها هم که بیشتر آگاه و متوجه هستند باید در این خط اصلاح خود و هم سنّ و سالان خود، تشریک مساعی و بذل فداکاری و کوشش کنند. باید اخلاق اسلامی، زهد و آزادگی و پارسایی، قناعت و شجاعت و خودشناسی را به آنها آموخت که بدانند خود را به هر جریان و هر وضع ن فروشند.

و این کلام معجز نظام امیرالمؤمنین علیه السلام- را همیشه مقابل چشم و دل خود قرار دهند، که فرمودند:

«أَلَا حَرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَازَةَ لِأَهْلِهَا إِنْ لَيْسَ لَأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَاتَتَّبِعُوهَا إِلَّا بِهَا»

تا بدانند که انسان بالاتر از این است که اسیر شهوات و مادیات و افکار و اعمال شیطانی شود؛ و مثل این اشعار را زمزمه نمایند که:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس زیباست نشان آدمیت

طیران مرغ دیدی تو زپای بند شهوت به در آی تا ببینی طیران آدمیت

بحمدالله در معارف شیعه و فرهنگ غنی ما در آیات قرآن کریم، آن همه احادیث شریفه و دعا‌های انسان ساز عالیّه المضامین و کتابها و اشعار و مقالات، بیش از آنچه تصوّر شود به جوانان ارایه طریق شده است. باید جوانها را به این فرهنگ غنی متوجه کرد تا بخوانند و بدانند و عظمت دین خود و فرهنگ دینی اسلام را بشناسند و خود را بسازند. جوانها و همه را باید به حساسی و محاسبه اعمال راهنمایی کرد تا همیشه در مقام تحصیل ترقّی و کمال بیشتر باشند.

بالاخره آقای محترم! جوان عزیز نوزده ساله که الحمدلله از این همه آگاهی و دانایی برخوردارید و شمه‌ای از آن را در این نامه به قلم آورده‌اید، من به شما تبریک عرض می‌کنم و از خداوند متعال می‌خواهم که مثل شما را- که در جوانان و نوجوانان مسلمان زیاد است- زیادتر و بیشتر بفرماید.

شما جوانان، امید آینده اسلام هستید. عظمت و شوکت اسلام مرهون تلاش و رشد آگاهی شما است. همه از شما انتظار دارند؛ اسلام از شما انتظار دارد و قرآن کریم به انتظار شماست و حضرت بقیه الله مولانا المهدی- ارواح العالمین له الفداء- از شما انتظار دارد. بیشترین یاوران آن حضرت از شما جوانان مسلمان و متعهد خواهند بود.

عزیزان من! اگر ما در ادای وظایف خود نسبت به شما قصور یا تقصیر داریم، شما به نفس خود اعتماد کنید و با توکل به خدا، در دین و ایمان و تقوا و سعی و عمل ثابت قدم باشید. قدم به جلو بردارید و به جلو بروید و فقط عزّت اسلام، سیادت مسلمین،

رضای خداوند، خوشنودی حضرت ولی عصر- ارواحنا فداه- تأمین رفاه و آسایش خلق و خدمت به مردم را وجهه همّت قرار دهید.

خدا یار و یاور شما. (قل اعملوا فیسری الله عملکم و رسوله والمؤمنون

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۵۴

## ازدواج جوانان

س- ... چه کنم تا مشکلاتی که بین من و شوهرم پیدا شده مرتفع گردد؟

بسم الله الرحمن الرحيم

ج: مرقوم مفصل شما رسید. در جواب اشعار می‌دارد: یکی از آیات بزرگ الهی و شگفتی‌ها و ظرافتهایی که در عالم آفرینش، به خصوص آفرینش انسان، تماشایی، عبرت‌انگیز و بینش‌آفرین است، زوجیت و همسر و همدم و انیس و مونس بودن زن و مرد با یکدیگر است. واقعاً الآن که این نوشته را می‌نویسم، واژه‌ای که تعبیر از این زوجیت و با هم شدن و با هم بودن و یکی شدن این دو جنس بنماید، ندارم جز قرآن مجید که می‌فرماید:

(هن لباس لکم و أنتم لباس لهن [۳۶۸]؛ بانوان برای شوهران، لباس و شوهران برای ایشان، لباس می‌باشند؛ و در آیه دیگر، درباره

این رابطه می‌فرماید:

(ومن آیاته أن خلق لكم من أنفسكم أزواجاً لتسكنوا إليها و جعل بینکم مودة و رحمة) [۳۶۹]؛ از خود شما برایتان قرار داد همدم، مونس، غمخوار، متحد مشترک المنافع و موافق همدل، نه معارض هم، و نه جدا از هم و نه مستقل از هم؛ بلکه متحد اتحادی که بین هیچ دو نفری برقرار نمی‌شود.

حقیقت زوجیت این معانی مقدس و آرامبخش است. این است که از دو جنس مخالف یک واحد به تمام معنی موافق ساخته می‌شود و اسلام به این جهت به ازدواج بسیار اهمّیت داده است. در اکثریت زنان و شوهران مسلمان این روحیه یگانگی و اتحاد را اگر چه بالطبع فراهم است، فراهم‌تر می‌سازد، و اهتمام بر این است که این بنیاد قویم و مستحکم از آسیب و تعرض مصون بماند و زن و مرد در دل به آن وفا دار باشند.

حقیر در همین زندگی خود، زنان و مردانی را دیده‌ام که در این جهت با هم شدن و از هم بودن نمونه بودند، و چنان بودند که گویی هر یک از راز دل دیگری خبر داشت

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۵۵

و همان را انجام می‌داد و همان را می‌گفت که دیگری می‌گفت و شخصیتشان در هم ذوب شده بود. اگر او در بیرون از خانه بود و این در درون خانه، هر دو با هم بودند و در رنج و غم و شادی شریک یکدیگر بودند. نه این خود را از او طلب کار می‌دانست و نه او به این، ادعایی داشت.

این مرد سالاری تحمیلی که در زمان ما مبارزه با آن را مطرح می‌نمایند، و از آن برای جدا کردن زن از شوهر، و آنها را دو واحد و در مقابل هم قرار دادن استفاده می‌کنند، در صدر اسلام اصلاً وجود نداشت و اخلاق اسلامی در محیط خانه بر روابط هم حاکم بود.

غرض از این بیانات این است که: شما بر حسب آنچه نوشته‌اید همسری از هر جهت پاک و سالم دارید که او را هدیه‌ای از طرف خدا می‌شمارید؛ پس مسأله‌ای غیر قابل حل بین خودتان نخواهید داشت. این صفا و وفا و خوش بینی که به هم دارید، همه امور را بر وفق دلخواه قرار می‌دهد. شما هم خاطرخواه او و او هم خاطرخواه شما خواهد بود.

البته در نظامات شرعی برای اینکه در بین زنها و شوهرها، افرادی پیدا شده‌اند که به واسطه بعض جهات و عذرهای صحیح یا بهانه‌های غلط به این اتحاد و یگانگی نرسیده‌اند، قانون بر آنها حاکم می‌شود و آنها را منظم می‌سازد.

برای هر یک از زن و شوهر نسبت به هم حقوقی مقرر شده است که بر حسب آن، نظام خانواده و زوجیت باز هم محفوظ بماند و در سایه این حقوق و قانون با هم همزیستی داشته باشند.

بر حسب این حقوق هیچ زن و مردی موظف نیستند که از گذشته‌های خوب و بد و سوابق زندگی خود یکدیگر را مطلع سازند. باید هر چه می‌گویند و عمل می‌کنند همه موجب قوت اتحاد و خوش بینی آنها به یکدیگر باشد.

اما اینکه: تا در خانه پدر هستید باید چگونه باشید، این جزئیات را با توافق با هم و ملاحظه خیر و صلاح یکدیگر، در حالی که یک واحد هستید، حل نمایید. نه او بر حقی که دارد اصرار داشته باشد و نه شما در موضوعی که در بین اصرار کنید.

مرد باید دستور

«المؤمن يأكل بآكله، و المنافق يأكل بآكله نفسه»

را در رابطه با زن رعایت کند، زن هم باید خود را موظف بداند که یا اخلاقاً و یا حقاً و شرعاً رضایت شوهر را فراهم نماید. امید است با این توضیحات این روابط گرمی که بین شما و همسران بحمدالله برقرار است بیش از پیش گرم‌تر شود، و زندگی سعادت‌مندانه و هر چه بهتری را در پیش رو داشته باشید. أَلْفُ اللَّهِ بَيْنَكُمَا وَ طِيبَ اللَّهُ نَسْلَكُمَا.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۵۶

س- مشکل من انتخاب همسر آینده‌ام می‌باشد: چندی است که در مورد انتخاب همسر مشغول فکر کردن و انتخاب معیارهای درست- که مورد قبول خداوند متعال باشد- هستم. معیارهایی که مورد قبول عقل و شرع باشد و مرا در زندگی مشترک با زنی به خوشبختی کامل و آنچه مورد نظر اسلام است برساند.

مشکل من در اینجا خود را نشان می‌دهد که: چگونه بفهمم دختری دارای این شرایط است؟

ج- انشاءالله تعالی موفق و مشمول عنایت حضرت بقیه‌الله- ارواح العالمین له الفداء- باشید. مرقوم مفصل شما رسید. در مورد ازدواج که نظر حقیر را خواسته‌اید، همانگونه که می‌دانید ازدواج، یکی از سنن مهم اسلام و مورد ترغیب و تشویق بسیار است. از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم- روایت است که فرمود:

«النکاح سنّتی» [۳۷۰]

و در احادیث دیگر است:

«من تزوج فقد أحرز نصف دینه أو ثلثا دینه فعليه بالنصف أو بالثلث الباقي» [۳۷۱]

(. امید است حال که در صدد انجام این سنّت هستید، چنانکه در نظر دارید موردی که از جهت ایمان و توافق اخلاقی مناسب باشد فراهم شود. ولی در انتخاب بیشتر از متعارف فحوص و جستجو تا حدّی که به مرحله وسواس برسد و مانع از اخذ تصمیم شود صحیح نیست. همین قدر که طرف مقابل از جهات مورد نظر خصوصاً دیانت، عفت و اخلاق شناخته شود، و پدر و مادر شما و افرادی که به آنها اعتماد دارید نیز مورد را مناسب بدانند، بقیه امر و آینده همه با خداوند متعال است.

با توکل به خدا و طلب خیر از خدا و به نیت انجام سنّت دینی اقدام نمایید و آینده اموری را که انسان در جریان آن مؤثر نیست همه را به خدا واگذار نمایید. (ومن یتوکل علی الله فهو حسبه [۳۷۲] والسّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۵۷

س- جوانی هستم ۲۵ ساله و مدّت سه ماه است که ازدواج کرده‌ام. در طول این سه ماه متوجه شده‌ام همسر من سرناسازگاری و لجاجت بی‌مورد دارد. مدام بهانه‌های واهی می‌گیرد و منتظر فرصت و بهانه‌ای است تا از من جدا شود. اینطور که من در این مدّت فهمیده‌ام و خودش هم اعتراف کرده، قبل از ازدواج موارد سوء اخلاقی داشته (رابطه با پسر) و دختر سر به زیری نبوده به طوری که مدارکی هم در این مورد از او پیدا کرده‌ام ...

ج- حقیر از اظهار نظر در امر داخلی و شخصی شما به علت عدم اطلاع معذورم. به طور کلی اولاً اگر بر سرّی و امری که عیب و عار باشد برای طرف مطلع شده‌اید، افشا نکردن آن فضیلت و ثواب بسیار دارد؛ و بلکه افشا کردن نیز- اگر ضرورتی نباشد- حرام و معصیت است و گاه موجب تعزیر یا حدّ قذف می‌شود. بنابراین از افشای سرّ، حتّی پدر و مادر شخص بپرهیزید، و ثانیاً امر طلاق به دست مرد است، به خصوص اگر زوجه هم مایل باشد. اگر به واسطه طلاق، زوجه در معرض فساد اخلاقی یا فشارهای روحی قرار بگیرد، البتّه با امکان، ترک طلاق و ادامه معاشرت به معروف بسیار خوب است؛ و اصلاً مبعوض‌ترین کارهای حلال طلاق است.

ثالثاً این خود شما هستید که باید با توجه به نظر ناصحین و سالمندان فامیل و دوستان و امکاناتی که خود دارید و ملاحظه جوانب مختلف، تصمیم بگیرید. به هر حال، حقیر هم دعا می‌کنم که آنچه خیر و صلاح شما و طرف شما است فراهم شود (والله العالم).

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۵۸

س- ... فردی از افراد خانواده‌مان آن چنان غریزه شده که به مجسمه سگ و صلیب اظهار علاقه می‌کند و هر چه پدر و مادرم او را نصیحت می‌کنند، اثر ندارد.

۱- به نظر حضرت تعالی، آیا این کار با روح اسلام، سازگاری دارد؟

۲- اگر با مرد نامحرم، دوست باشم و به او علاقه داشته باشم، آیا از نظر اسلام صحیح است؟

۳- آیا با کسی که قصد ازدواج دارم می‌توانم ملاقات کنم؟

ج- مکتوبِ حاکی از علاقه شما، به وظایف دینی واصل شد. امید است خداوند متعال به شما و عموم بانوان و دوشیزگان مسلمان که خصوصاً در این عصر، در معرض آزمایش و امتحانات واقع شده‌اند، توفیق دهد که از عهده امتحان به طور شایسته بیرون آمده و شخصیت اسلامی خود را محفوظ داشته و تحت تأثیر تلقینات و تبلیغات سوء و منحرف کننده واقع نشوید و از خدا و راه مستقیم اسلام دور نگردید و درک کنید که وظیفه زن، در زمان ما و مسؤولیتش، بسیار مهم است و در بقای جامعه اسلامی، نقش وضع و اخلاق بانوان، و پیروی آنها از تعالیم قرآن و سنت پیغمبر و ائمه علیهم السلام - حساس و خطیر و مؤثر است.

اما مسأله اول: بسیار باعث تأسف است که غربزدگی در جامعه مسلمانان به این حد رسیده باشد که دختری که در یک خانواده و محیط مسلمان و موحد پرورش یافته، و صدای توحید اذان و الله اکبر و شهادتش را همواره شنیده است، بدین گونه خود را باخته، و پیرو بیگانه باشد که به مجسمه سگ یا صلیب که شعار مسیحیت و حرام است، اظهار علاقه نماید و به پند و راهنمایی پدر و مادر مهربان توجه نکند.

این علاقه‌ها نشانه احساس ضعف شخص در برابر دیگران است که تصور می‌کند با این گرایشها نقطه ضعف برطرف می‌شود؛ در حالی که این خود عین اظهار و آشکار کردن نقطه ضعف، انحراف فکر و بالغ نبودن روح است که به جای علاقه به کمالات و ارزشهای انسانی، به اینگونه امور - که از عادات پوچ و زشت بیگانگان است

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۵۹

- توجه می‌کند و با توجه به اینکه تلقینات و تبلیغات گمراه کننده سمعی و بصری و بعضی مطبوعات که در اختیار دوشیزگان و بانوان گذارده می‌شود، این علایق را ایجاد و تقویت می‌نماید، و این روشهای بی‌ارزش و زیانبخش را به آنها تعلیم می‌دهد؟ گمان می‌کنم در این موضوع بیشتر از این توضیح لازم نباشد و شما و هر بانوی با فکر دیگری، اگر مطالعه بنماید، آگاه و متوجه می‌شود که این هم آثار و نقشه‌های شوم ضد اسلامی و دور کردن مسلمانان، از حریم هدایت‌های اسلام است.

امیاً راجع به سؤال دوم: آنچه برای شما به عنوان نصیحت و خیرخواهی مطرح می‌کنم، این است که در موضوع رابطه با مرد اجنبی بسیار مراقب باشید که رابطه‌ای خارج از حد و مرزی که شرع مقرر کرده است پیدا نکنید. با مرد اجنبی آمد و شد و معاشرت ننمایید که خطرناک است و پشیمانی می‌آورد. لابد می‌شنوید که چه بسیار دوشیزگانی که از حریم مقدس عفت و پاکدامنی، در اثر این معاشرتها و ارتباطها دور افتاده و در عواقب سوء این رفتارهایی که فعلاً به دوشیزگان پیشنهاد می‌شود، و آن را نشانه تجدد و ترقی می‌دانند گرفتار شده و آلوده گردیده‌اند و آن مطلب و مقاصدی هم که در نظر داشته‌اند، به باد فنا رفته‌است. (یا فریب خورده‌اند، یا پشیمان شده‌اند و یا ...)

این علاقه‌هایی که شما از آن نوشته‌اید، علاقه اصیل و حساب شده نیست. علاقه‌ای است که بین هر دختر و پسری، در ایام جوانی ممکن است پیدا شود، بنابراین در این موارد همان راهنماییهای پدر و مادر و افراد دلسوز و باتجربه خانواده و مشورت با آنها - که فکرشان از آن احساساتی که یک دختر یا پسر جوان که به هم برخورده‌اند، آزاد است - بسیار ارزنده است.

به نظر می‌رسد که اگر خیر و سعادت خود را می‌خواهید، حتماً موضوع ازدواج را با پدر و مادر در میان بگذارید. اگر آنها مخالفت کردند، ناراحت نشوید و بدانید که آنها خیر فرزندشان را می‌خواهند و در این مورد تجربه شده است که نظر آنها، واقع بینانه‌تر است؛ و در اکثر موارد، رأی و نظرشان صائب و صحیح است.

به شما و امثال شما نصیحت می‌کنم که در این مواقع جوانی، خود را کنترل کنید و برخورد مسلط باشید و اطمینان داشته باشید که

آینده شما قرین سعادت و خوشبختی خواهد بود.

اما مسأله جایز بودن دیدار و نظر به کسی که شخص قصد ازدواج با او را دارد، باید از حدود و مقدار متعارف و مقدار اطلاع بیشتر نباشد، و نمی‌شود با این اسم با مرد اجنبی اختلاط و معاشرت برقرار کرد.

خداوند متعال شما و همه بانوان و دوشیزگان مسلمان را در طریق اسلام و عفت و حجاب ثابت دارد. والسلام علیکم ورحمة الله.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۶۰

س- احتراماً با عنایت به اینکه در منطقه ما خودکشی- مخصوصاً در بین نسوان- زیاد شده، از این رو خواهشمند است فتوای را در مورد خودکشی و عواقب آن اعلام فرمایید.

ج- خودکشی از محرمات کبیره است و مرتکب آن، مرد باشد یا زن، مستحق عقوبت و عذاب شدید الهی است. و اگر شخص مجنون و مختل الحواس نباشد، این گناه را- که علامت ضعف عقیده به مبدأ و معاد، نداشتن صفت صبر و مقاومت در برابر شداید و دشواریهای زندگی و نومییدی از خداوند متعال است- انجام نمی‌دهد. بیشتر افرادی که مرتکب این معصیت می‌شوند یا اسیر یک سلسله اوهام و خیالاتند، یا به خاطر شکست‌هایی که در واقع شکست نیست (مثل: شکست در بازی، یا شکست در زناشویی و ازدواج) دست به این عمل می‌زنند، یا در اثر فشارها و سختیهای زندگی خودکشی می‌نمایند.

به طور کلی باید تذکر داد که دنیا همه‌اش فراز و نشیب و تغییر و تحول است و اشخاصی در زندگی واقعاً شکست می‌خورند که روحیه صبر و مقاومت نداشته باشند و با یک پیشآمد و یک امر ناملایم و ناگوار، روحیه خود را ببازند و خود را بیچاره بشمارند. افراد موفق که بر مشکلات فایق می‌شوند، به اراده و همت و عزم خود اعتماد دارند و با توکل به خداوند متعال بر مشکلات صابرند و با قلب محکم و استوار و امید به آینده با هر پیشآمد ناگوار، دست و پنجه نرم می‌کنند.

تاریخ بشر پر است از فرج بعد از شدت، و گشایش و رفاه و توانگری بعد از تنگدستی و گرفتاری و فقر. مردان و زنان موفق از هیچ حادثه‌ای تکان نمی‌خورند و عقب‌نشینی نمی‌کنند؛ به فضل و لطف خدا اعتماد دارند و این آیه را با مضمون بلند آن همواره به خاطر دارند که: (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا) [۳۷۳]؛ آسانی‌ها از میان دشواریها رخ می‌دهند و روشنائیها بر تاریکیها غلبه می‌یابند. باید این افراد را

نسبت به صبر سفارش کرد که صبر از ایمان به منزله سر در جسد است. امید است این نصیحت در قلوب مؤثر و نافع باشد (والله العالم).

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۶۱

### علل عقب ماندگی جوامع مسلمین

پرسش نخست شما از این است که: چرا کشورهای اسلامی عقب مانده هستند، در صورتی که مردم کمونیست شوروی [۳۷۴]- که به وجود پروردگار متعال معتقد نیستند- پیشرفته‌ترین مردم دنیا محسوب می‌شوند؟

و بعد به این پرسش منتهی می‌شود که: کدام یک از این دو حالت منطقی نبودن دین اسلام، یا جذب نبودن آن، باعث شده است که مسلمانان جهان، رهرو اسلام نباشند؟

ما به لطف خداوند متعال به هر دو سؤال پاسخ می‌دهیم:

اما پاسخ از سؤال اول این است که: پیشرفته بودن و عقب مانده بودن یک جامعه را با چه معیار و میزان باید سنجید؟ ممکن است کسی بگوید- و حق هم همین است- که با معیارهایی که ادیان آسمانی، مخصوصاً اسلام به دست ما داده است این سنجش را باید به عمل آورد.

بنابراین هیچ یک از کشورهایی که به اصطلاح پیشرفته شمرده می‌شوند - نه غرب و نه شرق - پیشرفته نیستند. هر کشوری که با این معیار با مکتب انبیا نزدیکتر باشد، پیشرفته‌تر است؛ و با این حساب معلوم نیست کشورهای اسلامی از کشورهای دیگر عقب مانده‌تر باشند، اگر نگوئیم پیشرفته‌ترند. هر انسان و هر جامعه‌ای به قدر نقشی که در تطبیق اسلام با خود دارد به پیش رفته است و به قدری که به خدا نزدیکتر است، پیشرفته‌تر می‌باشد.

ممکن است بعضی بگویند: معیار، اخلاق و ارزشهای انسانی است. در این صورت به تصدیق محققان، کشورهای غرب و شرق در مدنیّت اخلاقی از کشورهای دیگر پیشرفته‌تر نیستند و جنایات و خیانتها، اجحاف و زورگویی و فحشا و فساد در آنها بر حسب آمار، به مراتب بیشتر است. پس با این معیار هم کشورهای مسلمان عقب مانده نیستند و آنچه هم از شرف و اخلاقشان ضعیف و ضایع شده است، در اثر ارتباط با همان کشورهای به قول شما پیشرفته و تقلید از آنهاست.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۶۲

ممکن است برخی هم معیار را پیشرفته بودن در صنعت و تکنیک و امور مادی بدانند که چون بعضی کشورهای غیر اسلامی در این جهات جلو رفته‌اند آنها را پیشرفته بخوانند؛ چنانکه بیشتر اشخاص از این جهت و با این حساب آنها را پیشرفته و دیگران را عقب مانده می‌گویند.

در جواب می‌گوئیم: اولاً این معیار، تمام نیست؛ و اگر ملّتی در اخلاق و مدنیّت اخلاقی و ارزشهای انسانی عقب مانده و در صنعت و تکنیک و قدرت نظامی و در اختیار داشتن وسایل تخریب کشورها جلو بود، پیشرفته نیست؛ بلکه واقعاً عقب مانده است. ملّتی که مسلح به سلاح مخزّب و تجهیزات وحشتناک نظامی باشد و در اخلاق ضعیف باشد، خطرناکترین ملّتها خواهد بود که از آن جز منطق زور و استکبار توقّعی نمی‌توان داشت.

ثانیاً: این پیشرفته بودن در اثر اعتقاد نداشتن به پروردگار نیست؛ زیرا کشورهای دیگر که با شوروی در صنعت و رقابت دارند، به خدا معتقدند؛ و می‌بینیم که از شوروی، پیشرفته‌تر و قوی‌ترند. در اثر مسلمان نبودن و مسیحی بودن هم نیست؛ زیرا کشورهای هستند که مسیحی هستند، و التزامشان به مسیحیت، کمتر از کشورهای پیشرفته مسیحی نیست؛ با این وجود، عقب مانده هستند. پس مسأله نفی خدا و نفی اسلام (العیاذبالله) در اینجا هیچ تأثیر ندارد، و آنها که پیشرفته هستند از این جهت منفی و سلبی پیش نرفته‌اند. مسیحی بودن و کمونیست بودن هم مؤثر در این ترقّی مادی نیست. چنانکه می‌بینیم ژاپن با اینکه نه کمونیست است و نه مسیحی، از کشورهای پیشرفته دنیا است. اگر حوادث جنگ و فشاری که از خارج بر آن وارد می‌شود نبود، شاید امروز از پیشرفته‌ترین ملل دنیا نبود. پس به هر حال می‌فهمیم که مسأله نداشتن مذهب، نداشتن و عدم اعتقاد به خدا هیچ دخالتی در این ترقّی ندارد.

البته تعالیم بعضی مذاهب مثل مسیحیت کنونی با ترقّی مادی، و به وجود آوردن تاریخ و تمدّن، منافی است؛ و تعجب در این است که با پیروان چنان مذهب مجرد پرور و بی‌اعتنا به ماده، آن مکتب و مذهب را آنچنان کنار گذارد و در امور مادی چنین پیشرفت نماید و این همه به آن دلبستگی پیدا کند که به جز ماده به چیز دیگر نمی‌اندیشد، یا کمتر اندیشه می‌کند.

ثالثاً: وقتی ما به این نتیجه رسیدیم که عقیده نداشتن به خدا و اعتقاد داشتن به مسیحیت با ترقّی صنعتی و مادی هیچگونه رابطه‌ای ندارد، بلکه بی‌اعتقادی به خدا و عقیده مسیحیت کنونی مانع از ترقّی و سیر کمالی انسان می‌باشد، اگر اسلام و تعالیم آن را تحت مطالعه دقیق قرار دهیم، در می‌یابیم که آن هیچ چیزی و هیچ ماده‌ای که مانع

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۶۳

از ترقّی باشد، وجود ندارد. چنانکه محققان غیر مسلمان هم تصدیق دارند، اسلام به وجود آورنده تاریخ و ترقّی است؛ و برقراری دلپذیرترین زندگی در روی زمین را یک فرمان عالی تلقّی می‌کند؛ و از جهت التزام مسلمانان به عقاید اسلامی، هیچ علّتی برای

عقب‌ماندگی مسلمانان نمی‌توان جست.

روی رابطه هر معلولی با علت خود، باید علت این عقب‌ماندگی را که در امور مادی پیدا شده است، در جای دیگر غیر از اسلام و تعالیم اسلامی و غیر از التزامات صحیح مسلمانان به اسلام پیدا کرد. بالاخره اکنون هم اسلام و تعالیم اسلام و مسؤولیت‌های اسلامی است که ما را بر آن وامی‌دارد که علل عقب‌ماندگی را پیدا کنیم، و هر چه زودتر و سریعتر خود را به دیگران برسانیم و از آنها جلو بزنیم.

آنچه موجب این عقب‌ماندگی است چند چیز است:

۱- تقدّم و پیشدستی پیشرفته‌ها در کشف خواصّ اشیا و دست یافتن آنها به برنامه‌های صنعت و تکنیک و علوم آزمایشی؛ که البته این تقدّم و پیشدستی بر اثر یک سلسله عواملی است که بسیاری از آن خود به خود و بدون این که ملل پیشرفته، آن عوامل را ایجاد کرده باشند یا اینکه از ایجاد آن قصد این پیشرفته‌ها را کرده باشند موجود شده است. مثلاً اروپاییان در جنگ‌های صلیبی قصد فرا گرفتن علوم از مسلمانان و استفاده از معارف و تحقیقات مسلمانان را نداشتند. آنها برای جنگ و غلبه و کینه‌توزی و فرونشاندن آتش خشم خود آتش این جنگ‌ها را روشن ساختند، اما در تماس با مسلمانها، علوم مسلمانان را به کشورهای خود بردند و می‌توان گفت قیمتی‌ترین غنیمی که یک ارتش در دنیا تا به حال به آن دست یافته این غنیمت بود که اروپاییها علم مسلمانان و معارف اسلام را اندوختند و فرا گرفتند و آن همه پیشرفت کردند.

۲- از سوی دیگر، در بین مسلمانان نیز گرایش‌هایی پیدا شد که آنان را از تکمیل علم و صنعت، و دنبال کردن راهی که اسلام جلوی پای آنها گذارده و گذشتگان و نیاکان مسلمانان به آن راه رفته بودند، بازداشت. مخصوصاً افکار متفلسفانه و صوفیانه و گرایشهای انزواجویانه و کناره‌گیری از امور دنیا که هرگز در برنامه‌های اسلامی جایی نداشت، رواج گرفت. تعالیم حیات بخش و ارزنده اسلام را (مثل: توکل، قناعت، صبر، زهد، تسلیم، رضا و تفویض)، به غلط تفسیر و معنی کردند و تنبلی، سستی انضام و ترک کار و کوشش را شعار خود کردند. تحقیق و بحثهایشان - بیشتر یا تمام - مصروف مجادلاتی بی‌فایده و بی‌حاصل شد که علاوه بر این که وقتشان را تلف می‌کرد و از تحقیقات اساسی منصرفشان می‌ساخت، موجب اختلافات و کشمکشهایی هم می‌شد. مخصوصاً فرق اشاعره و حنابله که بحثهایشان بسیار زیانبخش شد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۶۴

۳- اختلافات سیاسی میان حکام نیز در این عقب‌ماندگیها اثر داشت؛ چنانکه نادانی و بی‌کفایتی سران و زمامداران نیز در عقب‌ماندگی مسلمانان مؤثر بود. قدرتهایی در اختیار سلاطین و زمامداران امور مسلمانان قرار گرفت که اگر صرف تحقیق علمی، کشف خواصّ اشیا و تسلط بر قوای طبیعت، و غلبه بر مشکلات شده بود، مسلماً فواید و محصول آن چشمگیر بود. ولی متأسفانه این قدرتها در هوسرانیهای بیجا، به هدر رفت و هیچ بازدهی و بهره‌ای برای ملت نداشت.

۴- بیگانگان نیز در ادامه این اوضاع و در بعضی مناطق در به وجود آوردن آن فعالانه نقش داشته و دارند. آنها می‌کوشند که مسلمانان را از جهت صنعت و علوم مادی عقب مانده و نیازمند به خود نگاه دارند که محصولاتشان در بازارهای جوامع مسلمان رواج داشته باشد و به مصرف برسد. تمام کوششها، متوجه همین جهت است که نفوذ اقتصادی و بازرگانی خود را در کشورهای دیگر، به توسط منع آنان از دست یافتن به صنایع جدید حفظ کنند.

خوشبختانه این علل و عوامل روز به روز، رو به ضعف نهاده و امید می‌رود که در آینده نزدیک همه از بین برود.

اما مسأله تقدّم و پیشدستی دیگران در کشف خواصّ اشیا و علوم آزمایشی: این مسأله، یک مسأله موقّتی است، و اگر مسلمانان سعی و عمل را پیش گیرند، به زودی می‌توانند به این علوم دست یابند و در میدان مسابقه از دیگران گوی سبقت را ببریند، چه علم و صنعت و ترقّی هیچگاه وقف بر قوم خاص و اهل منطقه خاصی نیست؛ بلکه به عکس، اتفاق افتاده که عقب‌ماندگان به پیش



رفته، و جلو رفته‌ها عقب مانده‌اند.

معارف دین؛ ج ۱؛ ص ۳۶۴

ضوع قدرتهای فردی که مورد استفاده واقع می‌شوند امروز به تدریج از بین رفته و به قدرت ملی و همگانی تبدیل شده است و اگر چه در اینجا هم حسن استفاده از آن موقوف به شعور و درک همگان است، امّا بالاخره از آن سوءاستفاده‌هایی که اشخاص از تمرکز قدرت در دست شخص واحد می‌کرده و آن را وسیله هوسرانیهای خود قرار می‌دادند تا حدّ زیادی مصونیت پیدا می‌شود. اکنون که دنیای اسلام علیه استعمار به پاخواسته و نقشه‌ها و برنامه‌های استعماری را کم و بیش شناخته‌اند امید است مبارزات پیگیرشان با استعمار با تسلط همگان به طور صحیح، نتایج ایجابی و مثبت داشته باشد.

حاصل اینکه مسلمانان این عقب ماندگی را که ارتباطی به ذات اسلام ندارد می‌توانند در سایه هدایت‌های قرآن و اسلام جبران نمایند و با توجه به استقلال خود و لزوم رفع حاجت از بیگانگان و برنامه‌های مبارزات اسلامی، نه فقط نفوذ ملل پیشرفته

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۶۵

را طرد کنند، بلکه در رشته‌های علوم و صنایع همیشه پیشرو و مقدم باشند. به امید آینده، و به امید خدا و به امید پشتکار و کوشش و سعی و عمل مسلمانان.

امّا جواب از سؤال دوم که: کدام یک از این دو حالت منطقی نبودن دین اسلام، یا جذّاب نبودن آن، باعث شده است که مسلمانان جهان، پیرو این دین نباشند، این است که:

اسلام به تصدیق مخالف و موافق و بررسیهای عمیق که درباره عقاید و تعالیم آن شده، و هزارها کتاب که در خصوص آن و مقایسه با ادیان و مکتبهای دیگر نوشته‌اند، منطقی‌ترین تمام ادیان و مکتبها است. دین، بر مبنای عقل است و همه چیز را بر اساس عقل و تفکر پیشنهاد کرده، و هیچ مطلب نا معقول و خردناپسند در آن نیست. بر خلاف مسیحیت کنونی که از ریشه با عقل ناسازگار است، اسلام اصول و فروعش همه عقل پسند و در طول چهارده قرن مورد بحث و ابراز نظر قرار گرفته است و منطقی بودن آن هر روز ثابت تر می‌شود. نه عقل توانسته است به اسلام خُرده گیرد و نه پیشرفت علوم، خدشه‌ای به آن وارد نموده است.

امّا جذّابیت آن نیز قابل انکار و تردید نیست؛ این احکام اسلام و این آیات قرآن، سراسر آن جذّابیت است. یک فصل از قرآن مانند: (لا تجعل یدک مغلوله إلی عنفک [۳۷۵])، بلکه یک سوره به ظاهر کوچک، مثل: سوره توحید و یک آیه مثل آیات: (إن الله یأمر بالعدل و الإحسان، و إیتاء ذی القربی و تنهی عن الفحشاء و المنکر و یعظکم [۳۷۶])، (لا تستوی الحسنه و لا السئیه اذفع بالتی هی أحسن فالذی بینک بینة عداوة کأنه ولی حمیم [۳۷۷])، (تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علواً فی الارض و لا فساداً و العاقبة للمتقین [۳۷۸])، (یا ایها الناس انا خلقناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرّمکم عند الله اتقاکم [۳۷۹])، و (یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله و لو علی انفسهم او الوالدین و الاقربین [۳۸۰]) را بخوانید و جذّابیت اسلام را در آن ببینید.

دینی که تمام تعالیم و عقایدش موافق با فطرت و برآورنده خواسته‌های صحیح واقعی بشر است، باید این همه جذّاب باشد. آیا توحید اسلام که «گوستاولوبون» می‌گوید: «در بین تمام ادیان یگانه تاج افتخاری است که بر سر دین اسلام است»،

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۶۶

جذّابیت ندارد؟ آیا عدل اسلام، جذّاب نیست؟ آیا مساوات اسلام اخلاق اسلام و قوانین اسلام، جذّاب نیست.

این جاذبه اسلام است که در مثل این عصر که عقاید مردم به ادیان رو به ضعف نهاده و حملات استعمارگران و عمال تبشیر و کلیسا با تمام قدرت مادی به اسلام روز افزون است، همچنان جذّابیت خود را حفظ کرده است و این جذّابیت باعث شده است که هر روز، افراد بسیار- از دانشمند و متفکر و روشنفکر و سیاستمدار- و اصناف مختلف، به صورت فردی یا گروهی به اسلام

می‌گروند! غیر از جذائیت اسلام، چه چیزی باعث این امر شده است؟ کدام عامل، اسلام را چنین رونق داده است که در برابر آن، تبلیغات مسیحی که با صرف هزینه‌های گزاف و کلان و پشتیبانی سیاسی استعمارگران در دنیا فعال است خودبخود در توسعه و گسترش است.

غیر از این است که مثل جذائیت نماز سربازان ترکیه در کره، مردم آنجا را نیز به اسلام متمایل کرد؟! سرمایه بقاء و جلو رفتن اسلام و رمز مهم آن فتوحات صدر اسلام، منطقی بودن عقاید اسلام و جذائیت آن است.

در بین پیروان ادیان مخصوصاً در مقایسه با مسیحیت، همین پیروان فعلی اسلام بیشتر از پیروان مسیحیت از اسلام پیروی دارند. نهایت این است که آمار ندارد تا معلوم شود در شبانه روز چند صد میلیون پیرو اسلام شراب نمی‌نوشند، گوشت میته نمی‌خورند، قمار نمی‌بازند، خود را به فحشا آلوده نمی‌کنند، ستم کاری نمی‌نمایند و گناهان دیگر را مرتکب نمی‌شوند. به این حساب پیرو اسلام از تمام ملل بیشتر است.

البته نمی‌گوییم مسلمانان در همه ابعاد و همه جهات پیرو اسلام هستند؛ مخصوصاً در این قرن اخیر که حکومت‌هایی را روی کار آورده‌اند که می‌کوشند تمام معانی التزامات و تعهدات مسلمانان را نسبت به اسلام ضعیف جلوه دهند و بلکه ترک سنن اسلام را تجدد بشمارند، که البته این حرف دیگری است. می‌گوییم: در این شرایط هم حکومت و نفوذ اسلام در بین پیروان خودش از حکومت مذاهب دیگر نه فقط کمتر نیست، بلکه به مراتب بیشتر است؛ و افرادی که خود را نسبت به اسلام متعهد و مسؤول بدانند، بسیارند.

با این وجود، تصدیق داریم که ابعاد مهمی از تعالیم اساسی اسلام فعلاً از دایره عمل مسلمانان خارج شده، و پیروی آنان منحصر به عبادات و قسمت‌های اخلاقی و ترک بعضی محرّمات شده است؛ امّا این نه از جهت منطقی نبودن و جاذب نبودن دین است. این تعالیمی که متروک شده است، بی‌اندازه دلربا و جاذب است و همین جذائیت، بازگشت مسلمانان را به آن تعالیم نوید می‌دهد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۶۷

به نظر ما اگر نقاشی بتواند چهره اسلام را در آن حقیقتی که هست نقش کند، چهره‌ای زیباتر از آن نخواهد بود. چهره اسلام چهره حقیقت، چهره جمال طبیعت، چهره فطرت انسانیت، چهره خیر و احسان، چهره علم و دانش و عرفان و چهره عدل و انصاف و مساوات و چهره سعی و عمل و ایمان است.

برای اینکه مسلمانان در همه نواحی پیرو اسلام شوند، باید نظامات تعالیم و تربیت و وسایل تبلیغات سمعی و بصری را همکار و همراه ساخت، و در رشته‌های مختلف از پیروان واقعی تشویقات و قدردانی شود و حتی جوایزی قرار دهند. امّا در صورتی که تعالیم و تربیت و وسایل تبلیغی همه بر ضد اسلام و برای تضعیف عقاید اسلامی مردم، و تخریب مبانی دینی و تعهدات مذهبی همکاری کنند و مطبوعات هم آنها را یاری نمایند، نباید سؤال کرد که چرا مسلمانان پیرو اسلام نیستند؛ و نباید آن را به منطقی نبودن یا جذّاب نبودن دین مستند ساخت.

اسلام، چهارده قرن است که در دنیا مطرح است. همراه با آن و در عصر آن دولتهای بزرگ و اوضاع و احوال مهم و تاریخی به وجود آمده؛ نوابغ و رجال علم و سیاست و صلح و جنگ و شخصیت‌های برجسته بسیاری در دامن آن پرورش یافته است و فراز و نشیب‌های گوناگون را پشت سر گذارده، و با قوی‌ترین عوامل منفی روبرو شده است و همکنون در دنیا جایگاه نیرومند خود را حفظ نموده است و برای دول استکبارگر، تهدید جدی محسوب می‌شود. رمز این دوام و بقاء، قوت مبانی محکم این دین است.

شما و ما و همه دنیا امروز می‌بینند که مکتب لنین و کمونیسم که این همه روی آن حساب می‌شد و بسیاری از جوانان فریفته آن شده بودند، با اینکه تا آنجا پیش رفت که یکی از دو قدرت مادی و نظامی جهان شد و پیشرفته‌ترین سلاحها را- که می‌تواند زمین را ویران سازد- در اختیار گرفت، چگونه از اوج رفعت ظاهری سقوط کرد و در منجلاب ورشکستگی و زبونی افتاد که امروز برای

یک لقمه نان و غذای مردمشان باید دست‌گدایی و نیاز به سوی این و آن و اینجا و آنجا دراز کند. این رژیم با آن همه کوبه و فریاد، و آن همه ظلم و استضعاف امثال استالین، نتوانست یک قرن دوام بیاورد و بی‌آنکه از بیرون به آن حمله و هجومی بشود از درون فرو پاشید.

اما اسلام و مکتب انسان‌ساز آن در همین شوروی پس از هفتاد سال اختناق و قتل عام و زجر و زندان سر بلند کرده و اعلام وجود می‌نماید. این دلیل قوت مبنی، و قوت اصول، و قوت مکتب است.

باب است و همه پشت سر هم

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۶۹

## تهاجم فرهنگی

س- چنانکه مسبق و آگاهید مدتی است در سخنرانیها و مطبوعات، تهاجم فرهنگی، غرب‌گرایی و خطرات آن، و لزوم مبارزه با آن مطرح است. تقاضا داریم در این رابطه برای آشنایی همگان به وظایف و تکالیف اسلامی درباره مطالب زیر، توضیحاتی مرقوم فرمایید.

۱- تعریفی از تهاجم فرهنگی و غرب‌گرایی با اشاره به بعضی از نمونه‌های ملموس و نظایر آن و همچنین اشاره به خطرات این تهاجم.  
۲- راههای مبارزه و برخورد با تهاجم فرهنگی.

ج ۱- هر نهضت و حرکتی که هدف آن برانداختن آداب و تمدن و رسوم تعلیم و تربیت و آداب و شعائر و سنن دینی و قومی یک جامعه و تضعیف اعتقاد و پابندی افراد آن جامعه خصوص جوانان و نوجوانان به فرهنگ و آداب خودشان برای آماده سازی آنها به قبول عادات بیگانگان باشد، تهاجم فرهنگی به آن جامعه است.

بنابراین، تهاجم فرهنگی به جوامع اسلامی، نهضتها و برنامه‌های ویرانگری است که با سیاستهای فرهنگی استعماری و با ترویج اخلاق بیگانه و در حال حاضر غربی برای محو شخصیت اسلامی و مسلمانان و ذوب آنها در فرهنگ و عادات و رسوم بیگانگان و برداشتن مرزهای اخلاقی خصوصاً در روابط زن و مرد و تأسیس حکومت بر اساس حکومتهای غربی، و نفی اصالت حکومت دین و حاکمیت احکام، مخصوصاً از حدود دو قرن پیش در بلاد و ممالک اسلامی به صورتهای گوناگون و شامل تقریباً کل مظاهر زندگی، کم و بیش شکل گرفت و می‌توان گفت: جز چند نقطه از سرزمینهای اسلام همه جا را فرا گرفت و بسیاری از عادات و آداب و حتی لباس و پوشش مسلمانان و طرز و روش ملاقاتها، برخوردها و دیدارها، پذیرایی‌ها و مراسم عزا و عروسی‌ها را شامل گردید.

البته این اولین بار نبوده که بیگانگان به وسیله تهاجم فرهنگی در صدد تسلط بر بلاد اسلام و استضعاف مسلمین بر آمده باشند. به طور مثال، تاریخ به ما نشان می‌دهد که در سقوط کشور متمدن و آباد و مسلمان اندلس (اسپانیا) علت اصلی، تهاجم فرهنگی

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۷۰

بیگانه بود. امّا این موج فراگیر تهاجم فرهنگی و اسلام‌زدایی- که در دو قرن اخیر به وسیله استعمارگران و ایادی روشنفکرانما و تجدد و تساهل خواه و مزدور آنها پی‌گیر شد- تقریباً همه بلاد اسلام را هدف قرار داد؛ و اگر چه اساس آن در همه جا از سوی دول بیگانه برانگیخته می‌شد، امّا تا آنجا پیش رفتند که علناً به زور و زندان و شکنجه و بی‌رحمترین حکومتهای پلیسی در مثل ایران و ترکیه برای محو اسلام و کلّ مظاهر تمدن و شخصیت اسلامی مردم متوسّل شدند.

عامل مهم پیشرفت این تهاجم در داخل، افرادی بودند که با نشریه‌ها و روزنامه‌ها و شعر و هنر به اسم آزادی و روشن فکری این حرکت را ترویج کردند و مثل پهلوی را به آن هجوم وحشیانه و ددمنشانه بر علیه اسلام و مظاهر دین تشویق نمودند. هدف اصلی

در این هجوم خیانتبار، براندازی التزامات مسلمانان به احکام و شعائر و سنن اسلام بود. احکام و شعائری که همواره مانع از رسوخ و نفوذ و سلطه سیاسی و اقتصادی بیگانگان بوده و هست.

دوم: خلع سلاح روحانیت، تضعیف نفوذ علما و مسموع بودن قول و حکم آنها در جامعه بود. زیرا قدرت علم و نفوذ کلام آنها مخصوصاً در مصونیت و سلامت عقاید و افکار در تمام طول چهارده قرن اسلامی عامل اصلی و اساسی بود. به واسطه مراقبت، مواظبت و نظارت علما، همواره شخصیت جوامع اسلامی از جوامع دیگر مشخص و ممتاز بود. چه در مجامع شیعی اسلامی و چه در مجامع سنی اسلامی، استعمار همین هدف را داشت و ایادی آنها نیز همین هدف را به اسم آزادی و تجدد و حتی دلسوزی برای مسلمانان و عقب‌ماندن آنها از جوامع صلیبی دنبال می‌کردند. ایران را به سرنوشت دوره پنجاه ساله رژیم منحوس پهلوی و ترکیه را به رژیم لائیک «مصطفی کمال» و کل کشورهای اسلامی سنی را به عدم تمرکز و تجزیه به حکومت‌های وابسته به خود گرفتار ساختند. شرح این مطالب و دسایس محتاج به تألیف یک کتاب بزرگ، یا بیش از یک کتاب است.

در ایران اسلامی - الحمد لله تعالی - با انقلاب اسلامی همه آن سیاست‌های شوم و تلاش‌های بیگانگان نقش بر آب شد و با رسمیت یافتن مظاهر و شعائر اسلامی و بازگشت زنان مسلمان به اصالت خویشتن خویش و چادر و حجاب و تعلیم و تربیت سالم و شکستن پیکره‌ها و مجسمه‌ها و حاکمیت قوانین اسلامی و کنار گذاردن کراوات و زُنار، و امور بسیار فرعی و اصلی دیگر، این امیدواری حاصل شد که هجوم فرهنگی دشمن، مثل هجوم جنگی و فیزیکی سرکوب شده، و راه رخنه در بنیاد استقلال این مردم به پاخاسته و اسلامخواه بسته شده باشد.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۷۱

ولی چنانکه می‌دانیم این موضوع، یعنی تهاجم فرهنگی موضوعی است که شکل عملکرد آن برای اغلب نامرئی و مثل جاسوس‌های سری، و بلکه سری‌تر از آن است. گاه با زبان خیلی دوستدارانه و غمخوارانه و با الفاظ و عبارات و کلمات دلنشین و دلفریب وارد می‌شوند و زن و مرد را در دام الفاظی ظاهر فریب گرفتار می‌نمایند؛ الفاظ و اصطلاحاتی مثل: ترقی‌خواهی، نوآوری، تجدد، جامعه مدنی و ملی، رفع تبعیض و تساوی حقوق و اتحاد بین الملل و ...

با این کار، مقدمات سلطه فرهنگی و اقتصادی و در نتیجه سلطه سیاسی خود را فراهم می‌سازند و حاکم بودن دین و وحدت دین و سیاست را که از اصول مسلم قرآنی و اسلام است، هدف قرار می‌دهند. آنها این باور و این موقعیت را که سخن آخر را باید از دین گرفت و به دین شناسان یعنی فقها باید رجوع کرد، مخدوش جلوه می‌دهند تا بی‌مانع، افکار مخرب و انحرافی را به خورد مردم دهند. وقتی مردم پزشک بهداشت و حفظ الصّحه نداشته باشند، یا اگر داشته باشند و حرفش را مسموع ندانند و هر کس در بهداشت و حفظ الصّحه بتواند اظهار نظر کند، طبعاً هر غذایی را به آنها می‌خورانند و هر کالایی را در میان آنها رواج می‌دهند. به هر حال، دشمن از این هجوم فرهنگی هدفهای بزرگ دارد و همچنان آن را مؤثرترین حمله به اسلام و استقلال مسلمانان می‌داند.

مسلمانان آگاه که در همه جا خواهان بازگشت به اسلام و استقلال و مجد و عظمت دیرین هستند، با همین تهاجم فرهنگی در مبارزه‌اند. در ترکیه، الجزایر، در آسیای مرکزی، چین و سایر کشورها تهاجم فرهنگی بیگانگان فعال بوده و مسلمانان بپا خاسته و با آن در ستیز و درگیرند.

در کشور عزیز اسلامی ما همگام با سقوط رژیم مزدور پهلوی تمام یا بیشتر آثار تهاجم فرهنگی و رسوم کفر و استعمار نیز محو، و رسوم نامشروعی که در مدت پنجاه سال برقرار شده بود و ادارات و مؤسسات و تجارت و بازرگانی و تعلیم و تربیت و دانشگاه، زندگی شخصی و عائلی و اجتماعی و سیاسی مردم را فرا گرفته بود، متروک گردید. حتی میادین از پیکره و تندیس‌ها پاک شد و مظاهر اسلامی متجلی شد و عصر جدید حکومت و عظمت اسلامی چهره‌نمایی کرد. بانوان مسلمان، عزت، کرامت و شخصیت

خود را باز یافتند و از آن ابتداهای غربگرایی و اختلاطهای فسادانگیز نجات یافتند. از سوی دیگر، بیگانگان هم از اینکه بتوانند با حمله‌های فیزیکی و جنگ و خونریزی، این فریاد الله اکبر و اسلام‌خواهی را که از ایران بلند شده و می‌رود تا معارف دین، ج ۱، ص: ۳۷۲

عالم گیر شود خاموش نمایند، ناامید شدند؛ ولی در عین حال از تهاجم فرهنگی هرگز مأیوس نشده‌اند. دشمنان اسلام و ایران، بازهم در صدد رخنه در اساس محکم این ملک و امت بوده و از منافع سرشاری که از این کشور می‌بردند و از آن محروم شده‌اند چشم نمی‌پوشند. آنان در زیر پوشش الفاظی مثل حقوق بشر و آزادی قلم و اهل به اصطلاح هنر و آزادی بانوان و فراجنسی و کلمات فریبنده دیگر وارد می‌شوند.

از طرف دیگر چون برخی ناآگاهان و بی‌خبران از دسایس بیگانگان و افراد ساده‌لوح تحت تأثیر تبلیغات اشتباه‌انگیز می‌افتند، و نیز هستند افراد غربگرایی که برای خود پذیرش این تهاجم فرهنگی و ترک سنن اسلامی را یک نوع روشن فکری می‌دانند و می‌خواهند به اصطلاح آنچه را در اسلام، قدح و مذموم و در غرب، مدح و ممدوح است در بین مسلمانان نیز مدح و وسیله افتخار قرار دهند، طراحان سیاستهای استعماری این تهاجم فرهنگی را کنار نمی‌گذارند.

خلاصه، این تهاجم فرهنگی، نویسندگان غیر متعهد یا غربگرا را به تبلیغ غرب‌گرایی و ترک سنن اسلامی و اسلام‌زدایی وادار نموده است. آنها اهل طرب و ضرب و ساز و آواز و فنون ممنوعه را ترویج نموده و تا آنجا پیش می‌روند که این کارها اسلامی شمرده می‌شود.

تهاجم فرهنگی حربه‌ای است که می‌تواند ارزشها را ضد ارزش نماید و آنچه را از دید اسلام ناب قدح است، مدح معرفی کند. چنانکه می‌بینیم این محافل و مجامع استعماری و رادیوهای آمریکا و اروپا هستند که برای این به اصطلاح مظلومیت هنر و روشنفکر و قلم، همواره دلسوزی دارند و می‌خواهند جامعه ما را از فرهنگ اصیل خود تهی کرده و به فرهنگ التقاطی و استعماری خود وابسته و دلبسته سازند.

مسلمانان آگاه تحت تأثیر این تهاجم قرار نمی‌گیرند و شخصیت و آداب و سنن اسلامی خود را حفظ می‌نمایند. تا هم‌اکنون در قلب اروپا و آمریکا و کانادا هزارها مسلمان دانشمند آگاه و دانشگاه داریم که در آن محیطها، هویت اسلامی خود را در کمال استقلال حفظ کرده و کمترین اثری از آنها نگرفته‌اند. نه در مجالس رقص و موسیقی و به اصطلاح هنر آنها شرکت می‌کنند، و نه بانوانشان مثل بانوان آنها با مردهای اجنبی اختلاط و معاشرت دارند و به استقلال اسلامی خود افتخار می‌نمایند. مردشان مرد مسلمان، و زنشان بانوی مسلمان است.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۷۳

در مورد اینکه اشاره‌ای به خطرات تهاجم فرهنگی خواسته‌اید، از همین مختصر که درباره تهاجم فرهنگی بیان شد خطرات آن هم فی‌الجمله معلوم می‌شود. تهاجم فرهنگی یعنی روبرویی و معارضه کفر با اسلام و عزت و استقلال ملتها.

اما راجع به نمونه‌های ملموس پذیرش این تهاجم فرهنگی و غرب‌گرایی: بیشتر یا بسیاری از آن خود بخود آشکار و ملموس است و مسلمانان متعهد و حساس به روشنی آن را درک می‌کنند. البته این نمونه‌ها همه در یک حد نیستند و حتی از جنبه حکم شرعی فی حد نفسه برخی مکروه و برخی حرام است؛ اما از نظر عدول از فرهنگ اسلامی و پذیرش این تهاجم فرهنگی بیگانه نشانه ضعف روحیه شخص و وابسته شدن و فاصله گرفتن از فرهنگ و اسلام، و تشبیه به بیگانه است، که اگر به قصد تشبیه و گرایش به عادات بیگانگان و کفار باشد، در همه درجاتش حرام است.

به طور اجمال، این نمونه‌ها گاه و بیگاه یا به طور مداوم در ملاقاتها در مؤسسه‌ها و ادارات و سمینارها، در خانه، بازار، مدارس و مراکز تعلیم و تربیت و در صدا و سیما دیده می‌شود. از عناصر مهم آن عبارتند از: اختلاط زن و مرد و حضور هر دو در مراکز و

مشاغل و ارزش شمردن موسیقی و نواختن آلات موسیقی به عنوان هنر و ترویج و نشر علنی و رسمی آنها و تجلیل از نوازندگان این آلات محرمه و به اصطلاح، استادان ضرب و تار و رقص و ... و تجلیل از مراسم مرگ و ولادت آنها، و تأسیس مدارس تعلیم موسیقی و برگزاری مسابقات و بازیهای مانند: بکس و شطرنج، و به خصوص بخش مسابقات ورزشی بانوان مانند: کوه‌نوردی، تنیس و تشویق آنها به ترک چادر و انتخاب پوششهای اندام‌نما، و تقلید از مدهای مبتذل لباس، و آوردن دختران در مراسم استقبال و تقدیم گل و یا حمل پرچم و کف زدن و سوت زدن و هورا کشیدن به جای صلوات و تکبیر، و برگزاری مجالس معارفه و توزیع یا تقسیم جوایز یا عرضه صنایع و مجالس دیگر همراه با موسیقی و ارکستر و خلاصه اختلاطهای غیر سنتی و غیر اسلامی و برقراری قوانین غیر اسلامی در مسایل مربوط به عائله و روابط زن و مرد و حقوق مدنی و سیاسی افراد، و نصب پیکره اشخاص به عنوان تجلیل از زحمات آنها.

ج ۲- راههای مبارزه با تهاجم فرهنگی عبارت است از:

۱- شناختن ارزشها و ضد ارزشها از دیدگاه اسلام و نظر فقه و فقها و تمسک محکم و ثابت به انجام ارزشها و ترک ضد ارزشها و به عبارت دیگر معیار قرار دادن تعالیم مأخوذه از فقه جوهری در زندگی فردی و اجتماعی و سیاسی و تنظیم کل روابط بر اساس راهنماییهای فقهی.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۷۴

۲- تبلیغ و ترویج و تشویق همگان بر محافظت بر این ارزشها به وسیله سخنرانیها و مطبوعات و جراید و همه رسانه های گروهی.

۳- نشان دادن عکس‌العملهای منفی مناسب نسبت به برنامه‌ها و افرادی که این ارزشها را هتک و به قداستهای اسلامی آنها بی‌اعتنایی می‌نمایند و یا ضد ارزشها را به کار می‌گیرند و نیز نشان دادن عکس‌العملهای مثبت و تحسین‌برانگیز نسبت به بانوان و مردانی که ارزشها و آداب اسلامی را احترام می‌نمایند و به آنها متعهدند.

۴- تأکید بر اسلامی بودن نظام آموزش و پرورش و تربیت جوانان بر اساس هدایت‌های عالی اسلام و گزینش اساتید و دبیران و آموزگاران شایسته و متعهد و مؤمن به فرهنگ اسلام.

۵- سالم ساختن محیط گردشگاهها و پارکها و فرهنگسراها از ظواهر مخرب اخلاق، مثل: ارکستر و موسیقی و اختلاط زن و مرد و بدآموزیهای مختلف.

۶- ترویج فرهنگ استقلال و اعتماد به نفس و تجلیل از شعائر اسلام و تحقیر وابستگی به کفار و تقلید از آداب و عادات آنها.

۷- تبیین و تبلیغ مفاسد مکتبهای مضره و فرهنگهای مادی و ضد ایمان به خدا و اصالت اخلاق و معنویات و مضار مدنیتهای دین، و پوچی و پوسیدگی آن و ارشاد همگان، خصوصاً دانشجویان، به فواید و مصالح اسلام‌گرایی و تعهد دینی و کمالات حقیقی انسانی.

۸- نشر و تبلیغ سیره انبیا، خصوصاً سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم- و ائمه طاهرين عليهم السلام- و دعوت به تأسی به آن بزرگواران در مظاهر زندگی.

۹- بیان و تفهیم این حقیقت ناب، خصوصاً به جوانان که مدنیته صنعتی (پیشرفت مادی و صنعتی) غرب معلول بی‌ایمانی و بی‌اعتنایی آنها به مبانی اخلاقی نیست و توجه به ترقی صنعتی و کسب علوم مادی با تمسک به دین و اخلاق در کمال توافق و سازگاری بوده و بلکه مکمل یکدیگرند؛ و سعادت حقیقی برای جمیع افراد بشر در سایه کمال او در این دو ناحیه فراهم خواهد شد. و استفاده درست و صحیح از علم و صنعت و همه نعمتهای مادی به طوری که موجب ظلم و تظلم و استضعاف و استکبار نشود، فقط در پرتو ایمان به خدا و اخلاق حقیقی حاصل خواهد شد.

۱۰- بالاخره با پشتیبانی همه، به خصوص صاحبان مقامات و علمای اعلام و ارباب سخن و اهل قلم و سایر اقدار مؤمنین از فرهنگ

امر به معروف و نهی از منکر، و نظارت بر اجرای احکام الله و سدّ ابواب ورود فرهنگ بیگانه، به طوری که هر مسلمان آگاه و متعهد، همه جریانها و سازمانها و مطبوعات و نوشته‌ها و کتابها و

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۷۵

رسانه‌های گروهی و سیره و روش و تمام مقامات و رفت و آمدها و کیفیت برخوردها را در رابطه با این تهاجم فرهنگی زیر نظر داشته باشد.

امید است کشور و جامعه ما و همه جوامع مسلمانان از گزند این توطئه شوم بیگانگان مصون مانده و در پرتو احکام و هدایت‌های نورانی اسلام طیّ قرون و اعصار بی‌شمار، تمدن واقعی و اصالت‌های ویژه انسانی را پاسدار و پرچمدار و نگاهبان باشند. بحق محمد و آله الطاهرین صلوات الله علیهم أجمعین. ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۷۷

## فصل چهاردهم: سؤالات متفرقه

### اشاره

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۷۹

### سؤالات متفرقه

س- اگر روزگاری برسد که اکثر مردم ایران خدای ناکرده بگویند: «ما اسلام نمی‌خواهیم» آن زمان چه باید کرد؟  
ج- ما امیدواریم که برای ایران اسلامی روزهای بازگشت به کفر هرگز جلو نیاید و این اکثریت قریب به اتفاق مسلمان تا ظهور حضرت بقیّه الله، قائم آل محمد- ارواح العالمین له الفداء- بر اسلام و پیروی از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام- ثابت و پایدار بمانند. بهتر است این سؤال، در ارتباط با وظایف مسلمین در کشورهایی که همکنون غیر مسلمانان در آنها اکثریت دارند مطرح شود که آن هم به لحاظ اینکه مسأله در ابعاد مهم تکالیف فردی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی فروع بسیار دارد، پاسخ به همه آنها محتاج به تألیف یک رساله یا کتاب است.

جنابعالی نقطه نظر خودتان را به طور واضح مرقوم فرمایید تا پاسخ عرض شود. ضمناً اگر مقصود از سؤال این است که: در صورتی که اکثریت غیرمسلم از حکومت اسلامی که براساس ضوابط عدل و احکام الهی زمامدار امور است، تغییر نظام یا تعطیل بعضی احکام الله، یا اجرای احکام غیر اسلامی را مطالبه و تقاضا نمایند، موافقت با تقاضای آنها جایز است یا نه؛ پاسخ این است که موافقت جایز نیست و مشروعیت حاکمیت احکام الله و حکومت اسلامی خود بخود ثابت است و با اجماع تمام مردم هم سلب مشروعیت از آن ممکن نیست، و تقاضای اکثریت، خلاف آن را مشروع و مقبول نمی‌سازد.

س- معنای «حَرَجُ» در فقه جعفری و ملاک تشخیص آن برای شخص چیست؟

ج- حَرَج، مشقت شدید است که تحمل آن، بسیار مشکل باشد (والله‌العالم).

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۸۰

س- اضطراری که رافع حرمت است به چه چیز محقق می‌شود و راه تشخیص آن برای فرد چیست؟

ج- موارد اضطرار مختلف است. مثلاً- اگر گرسنگی فردی به حدی برسد که در صورت غذا نخوردن هلاک شود، این مورد اضطرار است. و چنین کسی اگر فرضاً در بیابان باشد و جز میته به چیزی دسترسی نداشته باشد، خوردن میته به مقداری که او را حفظ کند و هلاک نشود برایش حلال می‌باشد و زائد بر آن حرام است (والله العالم).

س- در مورد اضطرار که شخص مضطر به واسطه قرار گرفتن در شرایط سخت و تنگنا و اوضاع و احوال دشوار به منظور احتراز از ورود ضرر و زیانی که زیان دیده مسئول ایجاد آن نبوده است، به ناچار و از روی درماندگی خسارتی می‌زند، یا در بعضی مواقع، اقدام اضطراری او از جهت جلوگیری از ورود ضرر «اهم» می‌باشد، برای این حقیر که در حال حاضر مشغول تحقیق دانشگاهی در این رابطه می‌باشم سؤالاتی مطرح است بنابراین از حضرتعالی تقاضا دارم که نسبت به سؤالات این حقیر، بذل عنایت داشته و نظر فقهی و اجتهادی خویش را بیان فرمایید:

سؤال ۱- اگر در وضعیت اضطراری، بالفرض راننده اتومبیلی ناچار شود که برای جلوگیری از سقوط در پرتگاه، نرده‌های چوبی ملک مجاور را که متعلق به شخص دیگری است بشکند و از آن مانعی در راه سقوط اتومبیل خود بسازد، در چنین وضعیتی که این راننده به منظور نجات جان خویش، مضطر در مورد ضرر می‌باشد و فی الواقع کاری انجام داده که هر انسان متعارف و آگاهی هم که در موقعیت شخص مضطر بود چنین می‌کرد، آیا این ضرر و زیان وارده می‌بایست جبران گردد یا خیر؟

به عبارت دیگر، برای این شخص مضطر، «ضمان مالی» در اصطلاح فقهی و یا «مسئولیت مدنی» در اصطلاح حقوقی متصور است یا خیر؟ و به تعبیر دقیقتر، آیا اضرار به غیر برای دفع ضرر از خود در وضعیت اضطراری جایز است یا خیر؟ و از سوی دیگر، در مقام حکم کردن، آیا می‌بایست بین اقدام اضطراری شخص مضطر، که به جهت حفظ جان خود یا نزدیکانش صورت می‌گیرد، با موردی که شخص مضطر در راستای حمایت از مال خود مرتکب ایراد ضرر می‌گردد، تفاوتی قایل گردید یا خیر؟

ج ۱- در هر موردی که جان انسان در خطر باشد و رفع خطر متوقف بر تصرف در مال دیگری و وارد نمودن ضرر مالی بر او باشد اضرار جایز است؛ اما ضمان هم دارد؛ مانند اینکه شخصی از جهت گرسنگی در معرض هلاکت است و جز اینکه از مال معارف دین، ج ۱، ص: ۳۸۱

شخص دیگری بخورد، از مرگ نجات پیدا نمی‌کند، که در این صورت می‌تواند به مقدار حفظ جان و نه زاید بر آن، در مال شخص دیگر تصرف کند و از این جهت مرتکب گناه نشده، ولی ضامن قیمت آن است. ولی اضرار به غیر، برای حفظ مال خود جایز نیست (والله العالم).

سؤال ۲- اگر در وضعیت اضطراری چنانکه سیلی به طرف خانه شخص مضطر در جریان است، شخص مضطر در خانه و ملک خود دست به اقدامی بزند که مسیر سیل را به سمت خانه همسایه منحرف سازد و باعث اضرار همسایه گردد، آیا چنین اقدامی از سوی شخص مضطر جایز است یا خیر؟

در حالی که این شخص مضطر نیازمند به چنین تصرف خاصی در ملک خود باشد، به طوری که اگر آن کار را نکند زیان می‌بیند و در این حالت بین دو قاعده معتبر فقهی «لا ضرر» و «تسلیط»، تعارض ایجاد می‌شود و جایز نبودن اقدام شخص مضطر، حرج و تضییقی برای اوست، در حالیکه مطابق قاعده فقهی «لا حرج»، حرجی بر شخص مضطر نیست. این تعارض چگونه باید مرتفع شود؟ ج ۲- چنانکه گفته شد اضرار به غیر، برای حفظ مال خود جایز نیست و وجه شرعی ندارد؛ ولی اگر حفظ جان، توقف بر اضرار مالی دیگران داشته باشد جایز است و ضمان هم دارد.

در مورد این سؤال، بین این قواعد تراحمی نیست؛ اما قاعده تسلط، اگر منظور، تسلط بر مال خودش باشد این قاعده از مورد سؤال منصرف است؛ چون در نظر عرف بر گرداندن سیل مثلاً به طرف خانه دیگران برای حفظ مال خودش از انحای تصرفات در اموال خودش محسوب نمی‌شود تا مشمول قاعده مذکوره شود و با قاعده «لا ضرر» تراحم داشته باشد. همچنین نسبت به قاعده «لا حرج»،



توضیح اینکه: این قاعده، اضرار به غیر را برای دفع مشقت از خود شامل نمی‌شود. مثلاً شخصی که به طوری شهوت جنسی بر او غلبه کرده که در مشقت شدید واقع شده، نمی‌تواند به استناد قاعده «لا-حرج» به زنی که به او حلال نیست تجاوز کند. ولی اگر شخص مثلاً راه نفوذ سیل را که به خانه او باز شده ببندد و سیل به خانه دیگری نفوذ کند، ضامن خسارت وارده بر او نیست؛ چون حفاظت از خانه غیر، با خود او است (و الله العالم).

سؤال ۳- اگر در موقعیت اضطراری، شخص مضطر برای احتراز از ورود زیان مهمتر، نسبت به شخص یا اشخاص دیگری ناچار می‌شود که به دیگری یا دیگران ضرر و

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۸۲

زیان بزند، چنانکه خلبان، هواپیمای مسافربری که فرضاً ۷۰۰ سرنشین دارد، به علت فرود آمدن اضطراری جهت نجات جان مسافران در اتوبان ماشین رو، باعث از بین رفتن یا صدمه دیدن چندین اتومبیل به همراه رانندگان گردد و یا شخص عادی و غیر مأمور به منظور جلوگیری از سرایت آتش در خانه آتش گرفته را به منظور اطفای حریق بشکند و یا در این راه به انسان دیگری صدمه وارد کند، وضعیت ضرر و زیان وارده چیست؟ به تعبیر دقیقتر، آیا اضرار به غیر برای دفع ضرر دیگری جایز است یا خیر؟ و در این حالت ملحوظ، آیا به هنگام تعیین تکلیف در خصوص ضرر و زیان وارده، می‌بایست بین حالتی که شخص مضطر برای نجات جان فردی به انسان دیگری ضرر و زیان می‌زند با حالتی که به مال دیگری ضرر وارد می‌گردد، تفاوت قایل گردید یا خیر؟ و از طرف دیگر، آیا در این مسأله اصلاً مسئولیتی برای شخص مضطر وجود دارد؟ (چرا که مضطر در واقع، محسن است و قاعده «احسان» یکی از مسقطات ضمان می‌باشد).

ج ۳- چنانچه گفته شد، انسان برای حفظ جان خودش می‌تواند به دیگری ضرر مالی وارد کند، ولی برای حفظ مال خودش اضرار به غیر جایز نیست و مورد قاعده احسان جایی است که عمل شخص در نظر عرف احسان محسوب می‌شود و فرود هواپیما در مورد سؤال، اگر متضمن اضرار به مال دیگران باشد نفس عمل جایز است؛ ولی مربوط به قاعده احسان نمی‌باشد؛ بلکه به خاطر قواعد دیگری از قبیل رعایت امر اهم و مانند آن است.

در مورد قاعده «احسان» از این قبیل است که مثلاً اگر جان کسی در خطر بیماری یا سوختن و نظیر اینها باشد و حفظ او از خطر، متوقف بر تصرف در مالش باشد، در چنین وضعی اگر کسی از مال او برای نجاتش مصرف کند، در نظر مردم صدق احسان می‌کند و ممکن است گفته شود ضمان هم ندارد. اما فرود آمدن هواپیما به نحو مذکور در وضعیت مفروضه که مستلزم فعل عمد است، جایز نیست. توضیح اینکه مجوزی برای کشتن افراد کمتر به منظور حفظ افراد بیشتر به نظر نمی‌رسد و مانند این است که مثلاً ده نفر از جهت کم‌خونی در حال مرگند و ما برای حفظ آنها راهی نداریم جز اینکه دو نفر سالم را بکشیم و خونشان را به آن ده نفر تزریق کنیم تا نمیرند که هیچ مجوز قابل قبولی ندارد.

در شرایط مذکوره در سؤال، اگر هواپیما سقوط کند و همه کشته شوند در حالیکه مردم بدانند که اگر در اتوبان آن را فرود می‌آورده، ده نفر کشته می‌شدند و سرنشینان هواپیما نجات پیدا می‌کردند، مردم خلبان را معذور می‌دانند و او را به خاطر اینکه در

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۸۳

اتوبان فرود نیامده، ملامت نمی‌کنند؛ در صورتی که اگر می‌توانست در جایی فرود بیاید که به عابرین صدمه وارد نکند و مسامحه کند تا هواپیما سقوط کند او را ملامت می‌کردند (و الله العالم).

سؤال ۴- در حالتی که شخص مضطر ناچار می‌شود تا برای دفع ضرر از دیگری به زیان خود اقدامی کند، مانند موردی که راننده اتومبیلی ناگهان خود را با حیوان یا کودک، یا حتی انسان بالغ و عاقلی در جاده روبرو می‌بیند و برای پرهیز از تصادم با آنها به ناچار اتومبیل خود را به جدول جوی می‌زند و در نتیجه خسارت می‌بیند، در این مورد آیا اضرار به خود برای دفع ضرر از غیر جایز

است یا خیر؟ و آیا شخص مضطرّ خسارت دیده، حق دارد بر طبق قاعده «اداره فضولی مال غیر» از صاحب حیوان یا سرپرست کودک، یا آن منتفع مطالبه خسارت کند یا خیر؟

ج ۴- در مورد سؤال، اضرار به خود به نحو مذکور جایز است و این احسان به غیر می‌باشد؛ ولی شرعاً حق مطالبه خسارت ندارد و می‌توان گفت این مسأله عرفیت هم دارد؛ یعنی اگر کسی چنین کاری بکند در نظر عرف مطالبه خسارت نمودن برایش قبیح است؛ هر چند اخلاقاً جبران خسارت از طرف ذی‌نفع مستحسن است (والله العالم).

سؤال ۵- اگر در وضعیت اضطراری، چنان که کشتی مسافربری در مسافرت دریایی به علت طوفان شدید در هم بشکند و در حالی که مسافران در معرض غرق شدن قرار دارند، کشتی دیگری که از آن منطقه عبور می‌نموده، متوجه قضیه گردیده اما ناخدای این کشتی عنوان می‌کند که در صورتی حاضر به نجات جان غریقان می‌گردد، که غریقان حاضر به تعهد پرداخت مبلغ هنگفتی پول گردند؛ مانند این که در خصوص پرداخت این مبلغ هنگفت و غیر متعارف، قراردادی را به امضا برسانند، و یا چکی را امضا کنند، حال به الحاظ این که چنین معامله‌ای در وضعیت اضطراری منعقد گردیده است، این معامله از چه حکمی برخوردار است؟ یعنی معامله صحیح است، یا باطل و غیر نافذ؟ و آیا متضررین از انعقاد چنین قراردادی می‌توانند تقاضای ابطال این عقد را بکنند؟ و خسارت وارده به خود را مطالبه کنند؛ یا خیر؟

ج ۵- در مفروض سؤال، این قرارداد صحیح و نافذ و ابطال آن جایز نیست، چون با رضایت خود افرادی که در معرض غرق شدن قرار گرفته‌اند منعقد شده و گاهی ممکن است تصور شود که در چنین شرایطی رضایت کامل حاصل نیست، بلکه اجبار است ولی این تصور غلطی است زیرا افراد مذکور با توجه به موقعیت خطرناکی که

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۸۴

دارند قهراً رضایت به پرداخت مبلغ مورد قرارداد حاصل می‌کنند، و این از مصادیق اجبار نیست، بلکه اضطرار است؛ و حقیقت رضایت ولو از جهت ناچاری، محقق می‌شود (والله العالم).

س ۱- آیا ولایت فقیه مانند ولایت امامان ولایت مطلقه است؟

برای تحقیق در زمینه فوق چه منبعی را پیشنهاد می‌کنید؟

ج- به کتاب «ضروره الحکومه» این جانب مراجعه کنید، لازم به ذکر است که کتاب فوق در مجله حکومت اسلامی ترجمه شده است (والله العالم).

س- بعضی می‌گویند دین از سیاست جدا است، ولایت فقیه معنا ندارد و اصلاً رهبر یک جامعه اسلامی نباید فقیه باشد. لطفاً در این مورد ما را راهنمایی فرمایید.

ج- احکام دین مبین اسلام منحصر به عبادات نماز و روزه و حج و خمس و زکات و اخلاقیات نیست. احکام اسلام شامل و فراگیر تمام نواحی حیات بشر است. ابواب معاملات، مثل بیع و اجاره و صلح و رهن و قرض و مزارعه و مساقات و ابواب سیاسی و نظام حیات مثل قضا و شهادت، حدود و دیات و ابواب نظام عائله، مثل نکاح و طلاق و نشوز و نفقات و ابواب بسیار دیگر مثل وصیت و ارث و امور غیب و قصر و اموال عمومی و طرق و شوارع و حفظ امتیت و امر به معروف و نهی از منکر و دفاع و جهاد و ... که همه یا بیشتر آنها از امور سیاسی، و ولایتی است که همه باید مجری شرعی و جواز از طرف شارع مقدّس داشته باشد، چنان که این امور در همه ملّت‌ها محتاج به اجرا و مدیر اجرایی است، بدیهی است مجری این احکام مهم که حافظ کیان جامعه است باید عالم بر تمام جهات این احکام، و از همه ابعاد و وجوه آن مطلع باشد و الاً فساد کار او از اصلاح بیشتر می‌شود، و چنان کسی که حتماً باید علاوه بر این صلاحیت علمی، صلاحیت اخلاقی داشته باشد کسی است که به او فقیه جامع شرایط و مجتهد عالم عادل گفته می‌شود که ولایت او بر حسب ادله ثابت است.

بدیهی است برای تصدی این مقام عقلا و شرعاً کسی از چنین شخصی سزاوارتر و شایسته‌تر نیست. حال اگر این حقیقت را برخی به واسطه عدم اطلاع از برنامه‌های سیاسی و نظامی اسلام، و گسترش و وسعت احکام شرع، یا اغراض دیگر نپسندند، ایراد به خودشان وارد است و خدا در قرآن کریم فرموده است: (انا هدیناه السبیل اما شاکر او اما کفوراً) [۳۸۱] امید است خداوند متعال همه را به راه راست هدایت فرماید.

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۸۵

س- آیا اگر صیغه عقد اخوت را با چند نفر بخوانیم، اشکالی دارد و آیا اگر یک طرف بعداً پشیمان شود، صیغه خود به خود باطل می‌شود، و آیا شفاعت و دعا و زیارت بر آنها واجب می‌شود، یعنی چیزی مانند نذر و عهد و قسم است؟  
ج- صیغه اخوت با چند نفر اشکال ندارد و دعا و زیارت برای آنها واجب نمی‌شود، ولی انجام آنها احوط است.

س- نظر شما در مورد عطسه کردن چیست؟ آیا باید صبر نمود؟ به چه مقدار؟

ج- صبر کردن لازم نیست، ولی عجله کردن در کارها مکروه است.

س- فرق حکومت اسلامی با جمهوری اسلامی در چیست؟

ج- جمهوری اسلامی، عنوان نظام کشور است همان طوری که نظام هر کشوری عنوانی دارد، و حکومت اسلامی عبارت از حاکمیت اسلام است، یعنی در این کشور آن چه قانونیت دارد، احکام اسلام است.

س- سلام برنامه رادیو یا تلویزیون و برنامه‌های عمومی چه حکمی دارد؟

ج- اگر منظور این است که مثلاً به وسیله نامه کسی سلام داده جواب آن سلام در جواب نامه است، و اگر منظور از سلام رادیو و تلویزیون این است که گوینده به شنوندگان سلام می‌دهد این سلام جواب ندارد.

س- اگر جواب سلام به غیر عربی داده شود، مثلاً به انگلیسی یا ... کافی است یا نه، و این سلامی که مجریان صدا و سیما می‌دهند جواب آنها واجب است؛ یا نه؟

ج- جواب به غیر عربی مجزی نیست و تکلیف واجب با آن ادا نمی‌شود، و جواب سلام مجریان مذکور واجب نیست (والله العالم).

س- آیا جواب نامه و بازدید مانند جواب سلام و از احکام است یا از حقوق صرفه است و قابل اسقاط است، و یا هیچکدام؟

ج- جواب نامه حکم جواب سلام را ندارد، ولی اخلاق اسلامی و انسانی مقتضی جواب دادن است (والله العالم).

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۸۶

س- در دبستان، عده‌ای می‌پرسند آنهایی که در یک قسمت از کره زمین قرار گرفته که ندایی از اسلام را نشنیده‌اند و برای آنها مقدور نیست آیا تکلیفی دارند؟ در آخرت با آنها چگونه برخورد می‌شود؟

ج- این چه سؤالی است که در دبستان می‌شود، آنها باید در این بیندیشند ما که ندای اسلام را شنیده‌ایم و قرآن و معارف اسلام را داریم چه تکالیفی داریم و باید چطور رفتار کنیم که عمل ما بهتر و سعادت دنیا و آخرت و اخلاق و ارزش‌های انسانی ما بیشتر شود. اگر قدری فکرشان وسیع‌تر است بگویند: باید چگونه اسلام را به آنهایی که ندای آن را نشنیده‌اند برسانیم، و تبلیغ کنیم.

امّا این که آنها در آخرت چه وظیفه‌ای دارند و خدا با آنها چه معامله‌ای می‌کند به من و آنها مربوط نیست؛ خدا هر طور باید به مقتضای عدل و حکمت و رحمت با آنها معامله خواهد کرد. با این وجود برای این که این سؤال هم بی‌جواب نماند تذکر می‌دهم کسانی را که صدای اسلام را نشنیده و متوجه به این نشده باشند خداوند معذّب نمی‌فرماید. بعضی آیات قرآن هم بر این مطلب دلالت دارد؛ انشاءالله تعالی سعی کنید سؤالات و مطالبی را که خودتان یا دانش‌آموزان مطرح می‌کنند سؤالات مفید باشد، که یا از عقاید و از مسائلی باشد که دانستن و اعتقاد آن واجب باشد، و یا مربوط به عمل و پیروی از تعالیم عملی و اخلاقی نجات‌بخش اسلام و همکاری‌های اسلامی و تعاون در امور خیر و هدایت به رستگاری و شرف و عفت و امر به معروف از منکر باشد. توفیق شما

را از خداوند متعال خواستارم.

س- دین اسلام کامل‌ترین ادیان است چه آسمانی و غیر آسمانی، و بر همین اساس همه ادیان قبل از آن زیرمجموعه آن به شمار می‌آیند، پس نتیجه می‌گیریم که ازدواج خواهر و برادر با هم حرام است.

اولین انسان‌ها آدم و حوا هستند، پس فرزندان ایشان هم نمی‌توانند با هم ازدواج کنند، پس چگونه همه انسان‌ها را از آدم و حوا می‌دانیم زیرا که انسان دیگری وجود نداشته که فرزندان او با فرزندان آدم ازدواج کنند.

ج- یک رشته از تعالیم دینی و پیغمبران خدا طبق حوایج اجتماع بشری بیان شده تا به دین مقدس اسلام به کمال لازم و جاودان برسد. بدیهی است آن تعالیم و برنامه‌هایی را که برای یک جامعه‌ای که از جهت نفرت توسعه یافته تعیین می‌شود در جامعه متشکل از چهار پنج نفر نمی‌توان پیاده نمود، و طبعاً با ملاحظه آن محدودیت نظم عایلی

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۸۷

روابط فیما بین بر آنها مرتب می‌شود. حال آن روابط چگونه و به چه صورت بوده دانستن آن نه لازم است، و نه فایده‌ای دارد.

اجمالاً جامعه توسعه یافته و اکنون ما در جامعه بشریت چند میلیارد نفری زندگی می‌کنیم و به تعالیمی که برای چنین جامعه‌ای لازم باشد نیازمندیم، که آن را هم خداوند متعال که او را به

«یامبتدأً بالنعم قبل استحقاقها» [۳۸۲]

می‌خوانیم، این تعالیم را از برکت اسلام در اختیار ما گذارده که هر چه زمان به جلو برود نیاز جامعه به آن آشکارتر و کمال آن معلومتر می‌شود. با این بیان معلوم شد که امکان این که همه واجبات یا محرماتی را که برای جامعه توسعه یافته پیشنهاد می‌شود به جامعه کوچک چند نفری تکلیف کنند، نیست.

اصلاً بعض وظایف و تکالیف در آن جامعه موضوع ندارد، و نمی‌توان گفت در صورتی که فلان عمل در جامعه کنونی ممنوع است چرا در جامعه تک عایله‌ای ممنوع نبوده است.

با این وجود بر حسب بعض نقل‌ها برای این جریان ازدیاد نفرت که از یک مرد و زن شروع شده صورت‌هایی بیان شده که از جمله ولادت فرزند به طور توأم (دختر و پسر) بوده و طبعاً دختر و پسر توأم با هم در آن جامعه کوچک برادر و خواهر شمرده می‌شده‌اند، و با خواهر و برادر توأم دیگر ازدواج می‌نموده‌اند، بعد به تدریج حدود و مقررات بیشتر عنوان شده است.

دو صورت دیگر نیز برای آن بیان شده است ولی اصل مطلب این است که این تصوّر که باید هر چه در جامعه کنونی حرام یا واجب است، در جامع ابتدایی نیز حرام و واجب شده باشد، صحیح نیست. بنابراین جایی برای این سؤال باقی نمی‌ماند، و به هر صورت که واقع شده همان صورت در آن زمان مشروع بوده است (والله العالم).

س- آن مواردی که تقیه در آن واجب است، کدام است؟ ملاک آن کدام است، و شامل ارتکاب محرمات کبیره هم می‌شود (در برابر کفار و مشرکین و احیاناً اهل کتاب)؟

ج- موارد تقیه هم مختلف است. اگر در صورت عدم تقیه، خوف تلف نفس یا اموری که اهمیت آن از ارتکاب حرام بیشتر است باشد، در این صورت ارتکاب آن جایز است (والله العالم).

س- ....

معارف دین، ج ۱، ص: ۳۸۸

ج- با سلام و اعلام وصول، نامه جنابعالی متضمن استفسار از نظر حقیر در مورد ملاحظه اذان صبح، اشعار می‌دارد که تشخیص دقیق لحظه حتمی طلوع فجر بلاد و نقاطی چون مطالع فجر، مانند مشارق و مغارب، متعدّد و بسیار و بشمار است و با سرعت فوق‌العاده در طول بیست و چهار ساعت شبانه روز، بلکه لحظه به لحظه و سریعتر، طلوعها موجود می‌شوند، به وسیله حس قابل

ادراک نیست.

اگر با حساب و قواعد علم هیأت و استخراجات دقیق دانشمندان و محققان و متخصصان فن مشخص شود، در همان عالم علم و حساب است و رؤیت آن عادتاً ممکن نیست.

آنچه موضوع احکام شرعی است مطالع فجر عرفی و منطقه‌ای محسوس و قابل رؤیت است. بنابراین ممکن است طلوع حقیقی غیر محسوس و غیر مرئی با طلوع مرئی و قابل رؤیت، دقایقی در حدود ده دقیقه تفاوت داشته باشد. به این جهت اعلام وقت، بر اساس این طلوع مرئی دچار تخطئه بوده و منطبق با تعیین دقیق علمی مطالع - که ممکن است ثانیه آن هم محاسبه و معین گردد - نیست. بنابراین وقتی طلوع دقیقی که مؤسسه ژئوفیزیک معین می‌نماید قابل رؤیت و محسوس می‌شود که دقایقی از آن گذشته باشد و این تفاوت طلوع علمی و واقعی با طلوع عرفی است.

بنابراین اگر از تمرینات و آزمایشهای متعدد و متوالی اشخاص مورد وثوق و وقت‌شناس معلوم شود که تفاوت طلوع علمی و حقیقی فجر با طلوع عرفی تا حدود ده دقیقه است با صحت تشخیص مؤسسه ژئوفیزیک منافات ندارد مؤسسه ژئوفیزیک و تقاویم وقت حقیقی و علمی طلوع گفته می‌شود باید برای نماز صبح تا حدود ده دقیقه صبر کرد و اگر در روزه مراعات وقت حقیقی را بنماید موافق با احتیاط است و اگر اذان صبح به وقت شرعی گفته شود و مؤذن موثق و وقت‌شناس باشد همزمان با آن اداء نماز مجزی است والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

[۱] (۱) - رعد / ۱۶، زمر / ۶۲.

[۲] (۲) - انعام / ۹۶، یس / ۳۸، فصلت / ۱۲ ..

[۳] (۱) - کهف / ۱۰۹.

[۴] (۲) - نهج البلاغه / خطبه ۱۰۹.

[۵] (۳) - در یک نظر، عمر زمین چهار هزار میلیون سال است.

[۶] (۴) - اسراء / ۸۵ ..

[۷] (۱) - ص / ۲۷.

[۸] (۲) - دخان / ۳۸.

[۹] (۳) - حجر / ۸۵.

[۱۰] (۴) - مؤمنون / ۱۱۵.

[۱۱] (۵) - آل عمران / ۱۹۰، ۱۹۱.

[۱۲] (۶) - بقره / ۲۹ ..

[۱۳] (۱) - الرحمن / ۱۰.

[۱۴] (۲) - طه / ۵۳.

[۱۵] (۳) - بقره / ۲۲.

[۱۶] (۴) - ذاریات / ۵۶ و ۵۷.

[۱۷] (۵) - معنی عبادت و پرستش را نباید در اعمال عبادی که صحت آنها متوقف بر قصد قربت است، مثل: نماز و روزه و حج خلاصه کرد؛ زیرا معنی وسیع و جامع آن، خالص قراردادن اطاعت برای خداست؛ و توحید در عبادت نیز معنای صحیح و سازنده‌اش این است که فقط از خدا اطاعت نماید و فرمان پذیر او و مطیع امر او باشد و از هیچ مقام و هیچ برنامه‌ای غیر از خدا و احکام خدا و نظامات خدایی اطاعت ننماید؛ که این، بالاترین کمال فرد و جامعه است. خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: (و ما امر و إلیا ليعبدوا الله مخلصین له الدین) ..

[۱۸] (۱) - بقره / ۳۰.

[۱۹] (۲) - بقره / ۳۰.

[۲۰] (۳) - بقره / ۳۰.

[۲۱] (۴) - بقره / ۳۰ ..

[۲۲] (۱) - طلاق / ۱۲.

[۲۳] (۲) - کشف المراد فی تجرید الاعتقاد / ۲۸۰ المقصد الثالث فی إثبات الصانع تعالی ..

[۲۴] (۱) - طور / ۳۵.

[۲۵] (۲) - واقعه / ۵۸ و ۵۹.

[۲۶] (۳) - واقعه / ۶۳ و ۶۴ ..

[۲۷] (۱) - بقره / ۷.

[۲۸] (۲) - حجر / ۳ ..

[۲۹] (۱) - شوری / ۱۱.

[۳۰] (۲) - بحار: ۲۹۳ / ۶۹ ..

[۳۱] (۱) - ر. ک: مصباح ص ۳۰۶ الی ۳۱۲.

[۳۲] (۲) - تفسیر صافی: ۱ / ۲۵۲، نورالثقلین: ۱ / ۶.

[۳۳] (۳) - الکلم الطیب / ۵۹ ..

[۳۴] (۱) - بحار: ۴ / ۱۷۵.

[۳۵] (۲) - ثواب الاعمال / ۱۳۰.

[۳۶] (۳) - کلیات شیخ بهائی ۹۳ / ۱.

[۳۷] (۴) - بیان الآیات / ۴۱.

[۳۸] (۵) - روائح النسمات / ۵۷ ..

[۳۹] (۱) - نمل / ۴۰.

[۴۰] (۲) - رعد / ۴۳.

[۴۱] (۳) - نهج البلاغه / خطبه ۱۸۹ ..

[۴۲] (۱) - بحار: ۴ / ۱۸۱.

[۴۳] (۲) - مجمع البیان: ۷ / ۳.

[۴۴] (۳) - توحید صدوق / ۱۹۴ و ۲۱۹.

[۴۵] (۴) - فصل ۳۲، ص ۳۱۲ الی ۳۶۸.

- [۴۶] (۵) - ص ۲۹۸ الی ص ۳۱۶ ..
- [۴۷] (۱) - توحید صدوق، ص ۱۹۱ - شرح این حدیث را در بحار، ج ۴، ط جدید، ص ۱۶۷ - ۱۷۲ ملاحظه کنید.
- [۴۸] (۲) - مصباح کفعمی، ص ۳۴۹؛ بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۱۱؛ شرح الصحیفه، شرح دعای پنجاهم.
- [۴۹] (۳) - تفسیر صافی: ۱ / ۶۲۸ ..
- [۵۰] (۱) - طه / ۵۰.
- [۵۱] (۲) - فصلت / ۱۷.
- [۵۲] (۳) - انسان / ۳.
- [۵۳] (۴) - عنکبوت / ۶۹ ..
- [۵۴] (۱) - اعراف / ۱۷۹ ..
- [۵۵] (۱) - طه / ۱۱۴ ..
- [۵۶] (۱) - نساء / ۷۹.
- [۵۷] (۲) - بحار: ۴ / ۱۹۷ ..
- [۵۸] (۱) - بحار: ۶۱ / ۱۸۶.
- [۵۹] (۲) - روم / ۳۰.
- [۶۰] (۳) - انسان / ۲ ..
- [۶۱] (۱) - انسان / ۳.
- [۶۲] (۲) - صافات / ۱۰۲ ..
- [۶۳] (۱) - ص / ۷۶ ..
- [۶۴] (۱) - اسراء / ۸۸ ..
- [۶۵] (۱) - انعام / ۱۲۴ ..
- [۶۶] (۱) - احزاب / ۴۰.
- [۶۷] (۲) - آل عمران / ۸۵.
- [۶۸] (۳) - صحیح مسلم: ۴ / ۱۰۸؛ صحیح بخاری: ۵ / ۳ و ۲۴ کتاب الفضائل؛ مسند احمد: ۱ / ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۸۵؛ سنن ابی داوود: ۱ / ۲۹؛ صحیح ترمذی ۲ / ۳۰؛ کنز العمال: ۶ / ۴۰۲؛ و بسیاری از مصادر حدیث ..
- [۶۹] (۱) - زخرف / ۳۱.
- [۷۰] (۲) - انعام / ۱۲۴ ..
- [۷۱] (۱) - اسراء / ۱۵ ..
- [۷۲] (۱) - اصول کافی: ۸ / ۴۸.
- [۷۳] (۲) - بحار: ۴۰ / ۷۵، مناقب خوارزمی / ۳۲۸.
- [۷۴] (۳) - بحار: ۳۳ / ۲۵۰.
- [۷۵] (۴) - خلیل نحوی؛ ر. ک: تنفیح المقام، ۱ / ۴۰۳؛ اعیان الشیعه: ۶ / ۳۴۵.
- [۷۶] (۵) - نهج الحق / ۳۲۸ ..
- [۷۷] (۱) - در مصادر روایی و تاریخی این سخن از «عمر» به تواتر رسیده است؛ و برای رعایت اختصار فقط به چند مصدر اکتفا

- می‌گردد: کنز العمال: ۱/ ۱۵۴؛ ذخائر العقبی / ۸۲؛ فیض القدیر: ۳/ ۳۵۶؛ مستدرک حاکم: ۱/ ۴۵۷.
- [۷۸] (۲) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۱۲/ ۸۳.
- [۷۹] (۳) - شواهد التنزیل: ۱/ ۳۴۹؛ بلاغات النساء / ۴۷.
- [۸۰] (۴) - الامام علی، نوشته عبدالفتاح عبدالمقصود، جلد اول ..
- [۸۱] (۱) - بحار: ۶۳/ ۵۳.
- [۸۲] (۲) - وسائل: ۴/ ۷۲.
- [۸۳] (۳) - انفال / ۱۷ ..
- [۸۴] (۱) - شعرا / ۲۱۴ ..
- [۸۵] (۱) - شعراء / ۲۱۴.
- [۸۶] (۲) - امان الامة من الضلال والاختلاف / ۱۲۸ ..
- [۸۷] (۱) - مائده / ۶۷.
- [۸۸] (۲) - مائده / ۳ ..
- [۸۹] (۱) - تفسیر الدر المنثور، سیوطی.
- [۹۰] (۲) - «شواهد التنزیل» به قلم «حسکانی» و تفسیر «لاهیجی» و تفاسیر متعدّد دیگر ..
- [۹۱] (۱) - كهف / ۵۴.
- [۹۲] (۲) - نجم / ۳.
- [۹۳] (۳) - شعرا / ۲۲۷ ..
- [۹۴] (۱) - سنن نسائی: ۵/ ۱۴ ..
- [۹۵] (۱) - آل عمران / ۱۵۹ ..
- [۹۶] (۱) - انعام / ۱۲۴.
- [۹۷] (۲) - الاسراء / ۹۷.
- [۹۸] (۳) - انعام / ۹ ..
- [۹۹] (۱) - زخرف / ۳۰.
- [۱۰۰] (۲) - زخرف / ۳۱ ..
- [۱۰۱] (۱) - آل عمران / ۶۱ ..
- [۱۰۲] (۱) - بحار: ۴۴/ ۲۲۱ ..
- [۱۰۳] (۱) - انبیاء / ۳۳.
- [۱۰۴] (۲) - بحار الانوار: ۱۲/ ۱۲.
- [۱۰۵] (۳) - بقره / ۱۸۸ ..
- [۱۰۶] (۱) - انفال / ۴۴ ..
- [۱۰۷] (۱) - نهج البلاغه / نامه ۲۸ ..
- [۱۰۸] (۱) - یس / ۷۰.
- [۱۰۹] (۲) - یس / ۱۱.



- [۱۱۰] (۳) - نساء / ۱۶۵
- [۱۱۱] (۴) - نساء / ۱۶۵
- [۱۱۲] (۵) - انفال / ۴۲ ..
- [۱۱۳] (۱) - قصص / ۱۵.
- [۱۱۴] (۲) - ر. ک: «تفسیر صافی» و «نور الثقلین» و «عیون اخبار الرضا»: ۱ / ۱۹۸ باب ۵؛ ذکر مجلس آخر للرضا- علیه السلام- ما سأل عند المأمون فی عصمة الأنبياء- علیهم السلام- و آیه قال رب انی ظلمت نفسی ..
- [۱۱۵] (۱) - اسراء / ۶۵.
- [۱۱۶] (۲) - حجر / ۴۰، ص / ۸۳.
- [۱۱۷] (۳) - بقره / ۱۹۵.
- [۱۱۸] (۴) - وسائل: ۲۷ / ۲۳۲ ..
- [۱۱۹] (۱) - صافات / ۱۰۲.
- [۱۲۰] (۲) - صافات / ۱۰۳.
- [۱۲۱] (۳) - مائده / ۲۸ ..
- [۱۲۲] (۱) - شرح نهج البلاغه: ۹ / ۱۱۸ ب ۱۴۹.
- [۱۲۳] (۲) - نهج البلاغه / خطبه ۹۳ ..
- [۱۲۴] (۱) - ابراهیم / ۱۸.
- [۱۲۵] (۲) - نمل / ۸۸ ..
- [۱۲۶] (۱) - نهج البلاغه / حکمت ۱۴۷.
- [۱۲۷] (۲) - بحار: ۲۳ / ۲۱؛ قال: لو بقيت الأرض بغير إمام ساعة لساخت.
- [۱۲۸] (۳) - بحار: ۷۳ / ۳۴۴ ..
- [۱۲۹] (۱) - انفال / ۳۳.
- [۱۳۰] (۲) - تجريد الاعتقاد / المقصد الخامس فی الإمامة ..
- [۱۳۱] (۱) - نساء / ۱۶۵.
- [۱۳۲] (۲) - بحار: ۳۶ / ۳۵۳.
- [۱۳۳] (۳) - نهج البلاغه / خطبه سوم.
- [۱۳۴] (۴) - حج / ۴۷ ..
- [۱۳۵] (۱) - وسائل: ۹ / ۵۵۰ ..
- [۱۳۶] (۱) - ابراهیم / ۲۰ ..
- [۱۳۷] (۱) - امالی شیخ طوسی: ۱ / ۲۰۱ و ۲۰۲ ..
- [۱۳۸] (۱) - كهف / ۱۰۴.
- [۱۳۹] (۲). وسائل الشيعة: ۱۶ / ۲۵۶ ..
- [۱۴۰] (۱) - قصص / ۸۸ ..
- [۱۴۱] (۱) - بحار، ۶، ۲۴۹.

- [۱۴۲] (۲) - مریم / ۱۷.
- [۱۴۳] (۳) - انبیاء / ۹۱.
- [۱۴۴] (۴) - ابراهیم / ۷.
- [۱۴۵] (۵) - حج / ۲ ..
- [۱۴۶] (۱) - فتح / ۱۰.
- [۱۴۷] (۲) - انفال / ۱۷.
- [۱۴۸] (۳) - طه / ۱۲۱.
- [۱۴۹] (۴) - فتح / ۲.
- [۱۵۰] (۵) - اعراف / ۱۵۵ ..
- [۱۵۱] (۱) - مائده / ۶۴.
- [۱۵۲] (۲) - اسراء / ۲۹ ..
- [۱۵۳] (۱) - مائده / ۶۷.
- [۱۵۴] (۲) - مائده / ۵۵ ..
- [۱۵۵] (۱) - قمر / ۱۷، ۲۲، ۳۲، ۴۰ ..
- [۱۵۶] (۱) - انعام / ۳۸.
- [۱۵۷] (۲) - یس / ۱۲.
- [۱۵۸] (۳) - زلزله / ۷ و ۸ ..
- [۱۵۹] (۱) - حشر / ۷ ..
- [۱۶۰] (۱) - انفال / ۲۴.
- [۱۶۱] (۲) - انفال / ۲۰، ۲۴.
- [۱۶۲] (۳) - احزاب / ۲۱.
- [۱۶۳] (۴) - انبیاء / ۷۳.
- [۱۶۴] (۵) - زمر / ۲۳.
- [۱۶۵] (۶) - جاثیه / ۶ ..
- [۱۶۶] (۱) - الرحمن / ۲.
- [۱۶۷] (۲) - الرحمن / ۱ و ۲ ..
- [۱۶۸] (۱) - مدثر / ۳۱ ..
- [۱۶۹] (۱) - آل عمران / ۷ ..
- [۱۷۰] (۱) - فرقان / ۱۵، البته بنابراین که خیر در اینجا معنی تفضیلی داشته باشد و الا- اگر معنی خیر و خوبی باشد شاهد مطلب نمی‌شود و چنانکه در حدیث «نیة المؤمن خیر من علمه» هر دو احتمال هست؛ ولی آیات دیگر برای استشهاد وجود دارد؛ مثل (فأت بخیر منها) و (وان تصوموا خیر لکم) و (بخیر من ذلکم) ..
- [۱۷۱] (۱) - تحریم / ۶.
- [۱۷۲] (۲) - کهف / ۵۰ ..

- [۱۷۳] (۱) - اعراف / ۱۷۲ ..
- [۱۷۴] (۱) - آیات ۳۰ الی ۳۳.
- [۱۷۵] (۲) - آل عمران / ۸۱.
- [۱۷۶] (۳) - احزاب / ۷ ..
- [۱۷۷] (۱) - بقره / ۲۵۵ ..
- [۱۷۸] (۱) - آل عمران / ۱۵۹ ..
- [۱۷۹] (۱) - بحار: ۸۴ / ۳۹.
- [۱۸۰] (۲) - بحار: ۲۳ / ۷۱.
- [۱۸۱] (۳) - ذاریات / ۲۱.
- [۱۸۲] (۴) - بحار: ۳۲ / ۲۰ ..
- [۱۸۳] (۱) - طور / ۳۵.
- [۱۸۴] (۲) - واقعه / ۵۹.
- [۱۸۵] (۳) - واقعه / ۶۴.
- [۱۸۶] (۴) - لقمان / ۲۷.
- [۱۸۷] (۵) - كهف / ۱۰۹ ..
- [۱۸۸] (۱) - نهج البلاغه / خطبه ۱۰۹.
- [۱۸۹] (۲) - اعتقادات صدوق / ۲۱ ..
- [۱۹۰] (۱) - نساء / ۱۳۵.
- [۱۹۱] (۲) - مائده / ۳۷.
- [۱۹۲] (۳) - نور / ۳۷ ..
- [۱۹۳] (۱) - ذاریات / ۲۰ ..
- [۱۹۴] (۱) - بقره / ۱۲۴، آل عمران / ۱۹۰.
- [۱۹۵] (۲) - كهف / ۱۰۹.
- [۱۹۶] (۳) - لقمان / ۲۷ ..
- [۱۹۷] (۱) - غوالی اللثالی: ۴ / ح ۲۱۲ ..
- [۱۹۸] (۱) - بقره / ۳۰ ..
- [۱۹۹] (۱) - ذاریات / ۵۶ ..
- [۲۰۰] (۱) - تهذیب الاحكام: ۱۹ / ۵.
- [۲۰۱] (۲) - نساء / ۳۱.
- [۲۰۲] (۳) - کافی: ۲۵۴ / ۴.
- [۲۰۳] (۴) - مرآة العقول: ۱۷ / ۱۲۵.
- [۲۰۴] (۱) - اسنى المطالب / ۲۴۶ ..
- [۲۰۵] (۱) - بحار: ۲۴۵ / ۷۰.

- [۲۰۶] (۲) - بحار: ۲ / ۲۹.
- [۲۰۷] (۳) - تحف العقول / ۳۷۵ ..
- [۲۰۸] (۱) - خصال / ۴۵ ..
- [۲۰۹] (۱) - زمر / ۱۰ ..
- [۲۱۰] (۱) - مؤمنون / ۱۰۱.
- [۲۱۱] (۲) - طور / ۲۱.
- [۲۱۲] (۳) - بحار الانوار: ۲۸ / ۳۰۲.
- [۲۱۳] (۴) - كهف / ۸۲ ..
- [۲۱۴] (۱) - انبياء / ۲۳ ..
- [۲۱۵] (۱) - آل عمران / ۳۳.
- [۲۱۶] (۲) - آل عمران / ۲۶ ..
- [۲۱۷] (۱) - بحار الانوار: ۷۲ / ۳۰.
- [۲۱۸] (۲) - ضحی / ۸ ..
- [۲۱۹] (۱) - بحار الانوار: ۹۸ / ۱۲۰. مفاتیح الجنان اعمال و ادعیه ماه مبارک رمضان.
- [۲۲۰] (۲) - بحار الانوار: ۷۲ / ۱۷.
- [۲۲۱] (۳) - بحار الانوار: ۹۵ / ۲۹۷ ..
- [۲۲۲] (۱) - بحار الانوار: ۹۶ / ۳۲۴.
- [۲۲۳] (۲) - مطفین / ۱ ..
- [۲۲۴] (۱) - بحار الانوار: ۷۲ / ۱۷.
- [۲۲۵] (۲) - كهف / ۲۸.
- [۲۲۶] (۳) - بحار الانوار: ۷۸ / ۵۶.
- [۲۲۷] (۴) - غرر الحکم / الفصل السادس آفة الغنى.
- [۲۲۸] (۵) - بحار الانوار: ۲۷ / ۲۴۷ و ۷۲ / ۲۹ ..
- [۲۲۹] (۱) - بحار الانوار: ۵۱ / ۲۵۸.
- [۲۳۰] (۲) - عنكبوت / ۶۹ ..
- [۲۳۱] (۱) - ذاریات / ۴۹.
- [۲۳۲] (۲) - احزاب / ۳۷ ..
- [۲۳۳] (۱) - نساء / ۱۰۳ ..
- [۲۳۴] (۱) - بقره / ۱۹۷، آل عمران / ۱۹۰، یوسف / ۱۱۱، ص / ۴۳، زمر / ۱.
- [۲۳۵] (۲) - طه / ۵۴ و ۱۲۸ ..
- [۲۳۶] (۱) - نساء / ۱۲۵.
- [۲۳۷] (۲) - نحل / ۹۶.
- [۲۳۸] (۳) - احزاب / ۳۵ ..

- [۲۳۹] (۱) - التنقیح: ۱/ ۲۲۴ ..
- [۲۴۰] (۱) - عنكبوت/ ۶۴.
- [۲۴۱] (۲) - نهج البلاغه/ خطبه ۳۳ ..
- [۲۴۲] (۱) - قصص/ ۸۳ ..
- [۲۴۳] (۱) - احزاب/ ۳۳.
- [۲۴۴] (۲) - احزاب/ ۵۳.
- [۲۴۵] (۳) - نساء/ ۳۴.
- [۲۴۶] (۴) - بقره/ ۲۲۸ ..
- [۲۴۷] (۱) - وسائل: ۱۴/ ۲۶۳.
- [۲۴۸] (۲) - بحار: ۳۲/ ۱۹۴.
- [۲۴۹] (۳) - نهج البلاغه/ نامه ۳۱ ..
- [۲۵۰] (۱) - سنن ترمذی: ۳/ ۳۶۱.
- [۲۵۱] (۲) - كنز العمال: ۱۶/ ۳۷۸.
- [۲۵۲] (۳) - صافات/ ۱۰۳ ..
- [۲۵۳] (۱) - نحل/ ۳۶.
- [۲۵۴] (۲) . بحار: ۲/ ۹۴ «من أصغى إلى ناطق» ..
- [۲۵۵] (۱) - بینه/ ۵.
- [۲۵۶] (۲) - انفال/ ۳۵ ..
- [۲۵۷] (۱) - صافات/ ۱۰۲ و ۱۰۳ ..
- [۲۵۸] (۱) - چون جریان و فایده طبیعی رابطه نر و ماده از آن حاصل می‌شود و کندی و وقفه تعطیلی در قواعد آن راه پیدا نمی‌کند؛ امّا اختصاص جنس نر به ماده خلاف طبیعت است و موجب تعطیل نیروی تولیدی که در نر است می‌شود؟ بنابراین می‌گویند از فیلسوفی پرسش نمودند که: چرا اسلام تعدّد زوجات را تجویز کرده است گفت برای اینکه اگر یک ماده را با هزار نر در سال رابطه بدهید در پایان سال یک فرزند بیشتر حاصل آن رابطه نیست؛ امّا یک نر را با هزاران ماده رابطه بدهید پایان سال حاصل آن هزاران فرزند می‌شود ..
- [۲۵۹] (۱) - همان گونه که در عالم حیوانات دیگر می‌بینید نر هر نوعی وقتی ماده‌اش را با نر دیگر می‌بیند، در مقام انتقام بر می‌آید؛ امّا ماده بی‌اعتنا است. بنابراین در مؤسّسات دام‌داری اگر بروید صد رأس گاو ماده با یک رأس گاو نر ساخته‌اند و هیچ وقت بلوا نمی‌کنند و علیه او شورش نمی‌نمایند؛ امّا اگر یک رأس گاو نر وارد بشود فوراً میان آن دو گاو جنگ و دعوا برپا می‌گردد، پس این حرف هم با طبیعت ماده مخالف است ..
- [۲۶۰] (۱) - وسائل الشیعه: ۱۴/ ۵ ..
- [۲۶۱] (۱) - بقره/ ۲۵۶ ..
- [۲۶۲] (۱) . حجرات/ ۱۴ ..
- [۲۶۳] (۱) - ص/ ۷۶.
- [۲۶۴] (۲) - بقره/ ۳۲ ..

- [۲۶۵] (۱) - آل عمران / ۱۹۱ ..
- [۲۶۶] (۱) - مائده / ۹۱.
- [۲۶۷] (۲) - بحار الانوار: ۷۶ / ۴۵ ..
- [۲۶۸] (۱) - سرائر: ۳ / ۵۷۷ ..
- [۲۶۹] (۱) - مائده / ۳.
- [۲۷۰] (۲) - مائده / ۵ ..
- [۲۷۱] (۱) - نساء / ۴۳، مائده / ۶ ..
- [۲۷۲] (۱) - این حدیث را «علامه مجلسی» - قدس سره - از «محاسن» در «بحار» ج ۷۹، ص ۸۴، باب «التغزیه و المآتم»، ح ۲۴ روایت فرموده است ..
- [۲۷۳] (۱) - نهج البلاغه / حکمت ۴۷۳.
- [۲۷۴] (۲) - صفات / ۱۰۲ ..
- [۲۷۵] (۱) - رک: نهج البلاغه / حکمت ۱۱۹.
- [۲۷۶] (۲) - بحار: ۴ / ۱۰۷ ..
- [۲۷۷] (۱) - احزاب / ۵۳ ..
- [۲۷۸] (۱) - وسائل: ۲۷ / ۱۶۷ ..
- [۲۷۹] (۱) - بحار: ۷۱ / ۲۳.
- [۲۸۰] (۲) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ۷ / ۱۱۳.
- [۲۸۱] (۳) - بحار: ۲۳ / ۲۰۶ ..
- [۲۸۲] (۱) - مدثر / ۴ ..
- [۲۸۳] (۱) - نجم / ۲۳ ..
- [۲۸۴] (۱) - آل عمران / ۱۰۵.
- [۲۸۵] (۲) - اعراف / ۳۲ ..
- [۲۸۶] (۱) - الدروس: ۲ / ۲۷۵.
- [۲۸۷] (۲) - کشف الغطاء / ۳۷۱ ..
- [۲۸۸] (۱) - فاطر / ۱۵ ..
- [۲۸۹] (۱) - بینه / ۷.
- [۲۹۰] (۲) - بحار: ۲۲ / ۴۵۸.
- [۲۹۱] (۳) - شعرا / ۲۱۴ ..
- [۲۹۲] (۱) - بحار: ۴ / ۲۰۳.
- [۲۹۳] (۲) - الغدير: ۳ / ۱۷۸ ..
- [۲۹۴] (۱) - وسائل: ۹ / ۳۸۰ ادفعوا البلاء بالدعاء ..
- [۲۹۵] (۱) - روم / ۱۰ ..
- [۲۹۶] (۱) - نساء / ۴۸.

- [۲۹۷] (۲) - وسائل: ۵۲ / ۱۶.
- [۲۹۸] (۳) - نساء: ۱۸ ..
- [۲۹۹] (۱) - شمس / ۹ ..
- [۳۰۰] (۱) - نحل / ۹۷ ..
- [۳۰۱] (۱) - نساء / ۱۶۵ ..
- [۳۰۲] (۱) - بحار الانوار: ۲۳۷ / ۷۳.
- [۳۰۳] (۲) - بحار الانوار: ۱۱۴ / ۲ ..
- [۳۰۴] (۱) - انعام / ۱۵۳ ..
- [۳۰۵] (۱) - آل عمران / ۱۹۱.
- [۳۰۶] (۲) - نهج البلاغه / خطبه ۱۰۹ ..
- [۳۰۷] (۱) - نحل / ۱۲۸.
- [۳۰۸] (۲) - بحار الانوار: ۱۴۸ / ۶۱ ..
- [۳۰۹] (۱) - بحار الانوار: ۳۰۰ / ۹۳ ..
- [۳۱۰] (۱) - آل عمران / ۱۹۱.
- [۳۱۱] (۲) - اعراف / ۱۷۹ ..
- [۳۱۲] (۱) - قصص / ۸۳.
- [۳۱۳] (۲) - كهف / ۴۵.
- [۳۱۴] (۳) - زلزله / ۷ و ۸.
- [۳۱۵] (۴) - يوسف / ۱۰۵.
- [۳۱۶] (۵) - دخان / ۲۵.
- [۳۱۷] (۶) - شعراء / ۲۰۵ و ۲۰۶ ..
- [۳۱۸] (۱) - بحار: ۱ / ۱۵۲ ..
- [۳۱۹] (۱) - اعراف / ۲۰۵.
- [۳۲۰] (۲) - عنكبوت / ۶۹ ..
- [۳۲۱] (۱) - انعام / ۱۵۳ ..
- [۳۲۲] (۱) - وسائل: ۱۵۴ / ۸.
- [۳۲۳] (۲) - بحار: ۳۸۳ / ۷۱.
- [۳۲۴] (۳) - شوری / ۲۳.
- [۳۲۵] (۴) - بحار: ۴۴ / ۲ ..
- [۳۲۶] (۱) - بحار: ۲۳۴ / ۵۷.
- [۳۲۷] (۲) - بحار: ۲۰۴ / ۲۵.
- [۳۲۸] (۳) - بقره / ۱۵۲.
- [۳۲۹] (۴) - ابراهیم / ۷.

- [۳۳۰] (۵) - بحار: ۱۸۷ / ۷۸.
- [۳۳۱] (۶) - زمهر / ۶۰ ..
- [۳۳۲] (۱) - بحار: ۷ / ۳.
- [۳۳۳] (۲) - بحار: ۳۱۵ / ۶.
- [۳۳۴] (۳) - مجادله / ۲۲.
- [۳۳۵] (۴) - توبه / ۲۴ ..
- [۳۳۶] (۱) - قصص / ۸۳.
- [۳۳۷] (۲) - ذاریات، ۵۲ / ۵۱.
- [۳۳۸] (۳) - یوسف / ۱۰۵.
- [۳۳۹] (۴) - مشکاة الانوار / ۲۵۱ ..
- [۳۴۰] (۱) - لقمان / ۳۰ ..
- [۳۴۱] (۱) - نهج البلاغه / خطبه ۱۹۰ ..
- [۳۴۲] (۱) - غافر / ۶۰ ..
- [۳۴۳] (۱) - غافر / ۶۰.
- [۳۴۴] (۲) - بحار: ۳۰۰ / ۹۳ ..
- [۳۴۵] (۱) - دعائم الإسلام: ۱ / ۱۶۶ ..
- [۳۴۶] (۱) - بحار: ۱۵۳ / ۷۵.
- [۳۴۷] (۲) - روم / ۱۰ ..
- [۳۴۸] (۱) - قصص / ۸۳ ..
- [۳۴۹] (۱) - نهج البلاغه / خطبه ۲۰۹ ..
- [۳۵۰] (۱) - بحار: ۴۱ / ۲ ..
- [۳۵۱] (۱) - سنن دارمی: ۱ / ۱۰۰ ..
- [۳۵۲] (۱) - اعراف / ۵۸ ..
- [۳۵۳] (۱) - بحار: ۱۷۲ / ۱.
- [۳۵۴] (۲) - بحار: ۱۲۹ / ۶۱ ..
- [۳۵۵] (۱) - نهج البلاغه / حکمت ۲۰۵ ..
- [۳۵۶] (۱) - مؤمنون / ۱۱۵.
- [۳۵۷] (۲) - عنکبوت / ۶۴.
- [۳۵۸] (۳) - نهج البلاغه / حمت ۴۵۶.
- [۳۵۹] (۱) - توبه، ۱۰۵.

[۳۶۰] (۲) - دکتر مرتضی صافی، فرزند حضرت آیت‌الله العظمی صافی - مدّظله‌العالی - به عنوان نفر ممتاز دکترای قلب در ایران، جهت تکمیل تحصیلات به کشور انگلستان اعزام شد.

وی دو سال بعد، پس از کسب فوق تخصص قلب و عروق، به کشور بازگشت و همکنون، عضو هیأت علمی و استادیار دانشگاه



شهید بهشتی تهران بوده، در بیمارستان شهید مدرس تهران، مشغول فعالیت است.

از دو نامه‌ای که ذیلاً می‌آید، نامه اول خطاب به دکتر صافی، و نامه دوم به همسر و فرزند ایشان، به هنگام حرکت به لندن، به عنوان سرراهی آنان، نگاشته شده است و متضمن نکات ارزشی و اخلاقی فراوان است ..

[۳۶۱] (۱) - ذاریات / ۵۵.

[۳۶۲] (۲) - من لا یحضره الفقیه: ۴ / ۲۵۷.

[۳۶۳] (۳) - بحار: ۷۱ / ۱۸۰.

[۳۶۴] (۴) - نساء / ۶۹ ..

[۳۶۵] (۱) - عنکبوت / ۶۹.

[۳۶۶] (۲) - اعراف / ۲۰۱ ..

[۳۶۷] (۱) . عنکبوت / ۵۵ ..

[۳۶۸] (۱) - بقره / ۱۸۷.

[۳۶۹] (۲) - روم / ۲۱ ..

[۳۷۰] (۱) - بحار: ۲۲ / ۱۸۰.

[۳۷۱] (۲) - کافی: ۵ / ۳۲۹.

[۳۷۲] (۳) - طلاق / ۳ ..

[۳۷۳] (۱) - شرح / ۵ و ۶ ..

[۳۷۴] (۱) - این سؤال در اواخر دوران تسلط مطلق کمونیسم بر شوروی سابق مطرح گردیده است ..

[۳۷۵] (۱) - نحل / ۹۰.

[۳۷۶] (۲) - حجرات / ۱۳.

[۳۷۷] (۳) - فصلت / ۳۴.

[۳۷۸] (۴) - قصص / ۸۳.

[۳۷۹] (۵) - نحل / ۹۰.

[۳۸۰] (۶) - نساء / ۱۳۵ ..

[۳۸۱] (۱) - انسان / ۳ ..

[۳۸۲] (۱) . توبه / ۱۰۵.

## معارف دین (۲)

### توحید

#### حد نصاب در اعتقاد به توحید

س ۱. حد نصاب در اعتقاد به توحید چیست؟ (در چه صورت فرد از اسلام خارج می‌گردد؟ آیا عدم اعتقاد به توحید صفاتی و ذاتی به معنای دقیق آن باعث خروج از اسلام می‌شود؟)

ج. در حکم به اسلام اقرار به کلمه توحید معتبر است یعنی بدون آن اگر شخص سابقه‌ی کفر داشته باشد- هر چند قلباً معتقد به

مضمون این کلمه طیبه باشد- حکم به اسلام او نمی‌شود. با این اقرار که مقرون به فهم اجمالی و عرفی معنای آن است و توحید ذاتی در همان مفهوم اجمالی آن درج است، شخص موحد شمرده می‌شود. این اقرار با اقرار به صفات معروفه مثل حیات و قدرت و علم و غیرها نیز برابر و مساوق است هر چند شخص التفات به آنها نداشته باشد. مسلم است که اقرار به خدای فاقد حیات و تحقق و علم و قدرت از کسی معقول و منطقی نیست وقتی گفتند: «لا اله الا الله» بالاجمال به همه صفات کمالیه اقرار می‌کنند.

اما مطلب توحید صفاتی به معنای این که خدا در صفات کمالیه خود منفرد و یکتا است و شبیه و نظیر یا شریک ندارد نیز فی الجمله در همان اقرار به کلمه توحید مندرج است اگر چه موقع تلفظ و اقرار به آن مغفول عنه باشد ولی با توجه به تفصیل این معنی مورد قبول است. بنابراین اقرار به وحدانیت خدا اقرار به وحدانیت او از جهت ذات و صفت می‌باشد یعنی خدا ذاتاً و صفتاً واحد است و مثل و نظیر ندارد.

اما این مطلب که صفات خدا عین ذات اوست یا زاید بر ذات است این مستقیماً به معنای بی‌ضد و ندی او در ذات و صفت مربوط نمی‌شود و در نزد اهل نظر و تامل که این سؤال برایشان مطرح می‌شود قول به زیادتی صفات بر ذات مستلزم مفاسد کثیره می‌شود که اگر چه به ظاهر حکم بکفر قائل آن نشود توحید او را مخدوش می‌سازد.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که اگر برای شخص سؤال از اینکه صفات زاید بر ذات یا عین ذات است و به عبارت دیگر چگونگی اتصاف حق به صفات کمالیه‌ای که در کتاب و سنت ثابت است جلو آمد، آیا واجب است در آن تحقیق کند و از کتاب و سنت حق را به دست بیاورد ظاهراً می‌توان گفت که این تحقیق بعد از اعتقاد اجمالی وجوب ندارد.

آیا می‌توان گفت «خدا جسم دارد لکن بلاکیف و ...»

س ۲. اگر کسی برای حفظ «ظواهر» بگوید: خدا جسم دارد لکن بلاکیف و فوقیت مکانی دارد لکن بلاکیف نظیر آنچه از مالک نقل شده: «الاستواء معلوم و الکیفیه مجهوله و الایمان به واجب و السؤال عنه بدعه»، در پاسخ چه می‌فرماید:

ج. این عبارت ممکن است اقرار به عجز از معرفت استواء و ما هو ظاهر بزعمهم فی الجسمیه باشد که بگویند به آنچه واقع امر و حقیقت است ما معترفیم ولی این کافی نیست باید به این صفت سلبی که خداوند جسم نیست عقیده‌مند بود.

استواء معلوم است و کیفیت مجهول یعنی چه؟ یعنی خارجاً خدا بر عرش نشسته است ولی چگونگی آن مجهول است، این عبارت اخرای جسمیت است. اگر استواء، احاطه علمی و قدرت و این گونه معانی نباشد همان جسمیت می‌شود.

متأسفانه در کلمات بعضی حکما هم مشابه این تعبیرات دیده می‌شود قال فی التنقیح: «و العجب من صدر المتألهین حیث ذهب الی هذا القول (الی انه جسم لا- کسائر الاجسام) فی شرحه علی الکافی و قال ما ملخصه: انه لا مانع من التزام انه سبحانه جسم الهی فان للجسم اقساماً (فمنها) جسم مادی و هو کالاجسام الخارجیه المشتمله علی الماده لا محاله و (منها) جسم مثالی و هو الصوره الحاصله للانسان من الاجسام الخارجیه و هی جسم لا ماده لها و (منها) جسم عقلی و هو الکللی المتحقق فی الذهن و هو ایضاً لا ماده له بل و

معارف دین، ج ۲، ص: ۳

عدم اشتماله علیها اظهر من سابقه و (منها) جسم الهی و هو فوق الاجسام باقسامها و عدم حاجته الی الماده اظهر من عدم الحاجه الیها فی الجسم العقلی و (منها) غیر ذلك من الاقسام و لقد صرح بان المقسم لهذه الاربعه هو الجسم الذی له ابعاد ثلاثه من العمق و الطول و العرض و لیت شعری ان ما فی هذه الابعاد و كان عمقه غیر طول و هما غیر عرضه کیف لا- یشتمل علی ماده و لا یكون مترکباً حتی یكون هو الواجب سبحانه نعم عرفت ان الالتزام بهذه العقیده الباطله غیر مستتبع لشیء من الکفر و النجاسه کیف و اکثر المسلمین- لقصور باعهم- یعتقدون ان الله جسم جالس علی عرشه و من ثمة یتوجهون نحوه توجه جسم الی جسم مثله لا علی نحو

توجه قلبی» [۱].

کیفیت پرسش و پاسخ در عالم ذر

س ۳. مواجهه و پرسش و پاسخ در عالم ذر چگونه قابل تصور است (آیا مواجهه فعلی است یا شأنی)؟

ج. شاید در اینجا تعبیر به مکالمه و مخاطبه اولی از تعبیر به مواجهه باشد؛ زیرا مکالمه بدون مواجهه هم قابل تصور است اما مواجهه خدا و مخلوقات اگر چه قول به مجرد بعض آنها را هم بپذیریم هرگز قابل تصور نیست زیرا تصور آن فرع تصور دو طرف مواجهه است و تصور ذات خدا محال است "وَلَا يَحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا" [۲]

اما ای نکه در عالم ذر چگونه انسان‌ها طرف مکالمه شده‌اند امکان آن قابل توجیه است که به اذن الله تعالی تمام قوای کامنه در ظهر آدم یا ظهور بنی آدم فعلیت مناسب یافته باشند و مورد این خطاب واقع شده باشند.

معارف دین، ج ۲، ص: ۴

یا اینکه گفته شود در همان حال اگر چه مخاطب به خطابات غیر الله قرار نمی‌گیرند نه به واسطه قصور استعداد آنها بلکه به واسطه قصور استعداد دیگران اما مخاطب شدن به خطاب الهی جایز الوقوع است مثل "أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ" [۳]

به هر حال امکان این مکالمه معقول است هر چند ما کیفیت و حقیقت آن را درک نکنیم و نتوانیم تصور کنیم.

به عبارت دیگر همین که استحاله آن ثابت نباشد عدم امکان تصور آن، وجه امتناع و استحاله نمی‌شود و اجمالاً به اخبار وحی آن را واقع می‌دانیم.

این سؤال و جواب اگر چه ممکن است حمل بر مقتضای فطرت بشر شود که در آن عوالم هم فطرت او بر اقرار به خدا و جواب «بلی» به زبان حال گویا بوده ولی ظاهر آیه مکالمه خارجی است که بین الله و بنی آدم در آن عالم واقع شده است چه به صورت ایجاد صوت یا الهام بالاخره مکالمه واقع شده چنان که بین خدا و ملائکه نیز در موضوع جعل خلیفه واقع شده است و بطور جزم نمی‌توان تفسیر کرد مگر روایت معتبره بر آن دلالت داشته باشد.

و جوب خداشناسی از راه برهان «و جوب دفع ضرر محتمل» و برهان «و جوب شکر منعم»

س ۴. و جوب معرفت الله و خداشناسی را از راه و جوب دفع ضرر محتمل و از راه و جوب شکر منعم تقریر نمایند.

ج. بعد از اینکه هر یک از این دو کبرای کلی یعنی و جوب دفع ضرر محتمل و و جوب شکر منعم را بحکم عقل ثابت بدانیم بلکه هر انسان و بلکه حیوانات را بعضاً یا کلاً به آن مفطور می‌یابیم مصادیق و صغریات اجرای این دو قاعده ضرر محتمل و انعام منعم در

معارف دین، ج ۲، ص: ۵

هر مورد بحکم قاعده و جوب دفع ضرر محتمل واجب الدفع و بحکم قاعده و جوب شکر منعم واجب الاداء می‌باشد.

بدیهی است در هیچ موردی ضرر محتمل آن بیشتر و زیان بارتر از ترک معرفت خدا و شعب معارفی که بر آن مترتب می‌شود نیست چنان که و جوب شکر هیچ منعمی مانند منعم کل نعمت‌های ظاهری و باطنی و جسمانی و روحانی بر انسان واجب نیست.

بنابراین فحص و کاوش و تحقیق از وجود صاحب این عالم و آفریننده این کاینات و معرفت او که اگر وجود داشته باشد خسارت شناختن او از هر خسارتی بیشتر است و کسب اطمینان و یقین در این مورد به نفی یا اثبات آن لازم است. هر چند بحث و کاوش

هرگز به جزم به نفی آن منتهی نمی‌شود و هر چه بر اثبات آن آیات و دلائل بسیار و بی شمار است نفی آن فاقد اعتبار عقلی و عقلائی است. با این قاعده عقلائی و جوب دفع ضرر احتمال وجود صانع و آفریننده جهان پی‌گیری می‌شود و به معرفت منتهی

می‌گردد.

و از طریق قاعده و جوب شکر منعم نیز وجوب معرفت خدا به تفصیل به اسماء و صفات جلالیه و جمالیه او اثبات می‌شود: هر کس به طور اجمال و کمال اختصار بیاندیشد وجود خودش و اجزاء و اعضاء و سلول‌های بی‌شمار را که در ساختمان جسمی او تعبیه شده است، و قوای بسیار و استعدادات و حواس و کل آنچه را این تشکیلات ظاهر و باطن انسان از او فراهم شده است ملاحظه نماید و به آنچه در بیرون از بدن او وجود دارد از زمین و هوا و آب و آتش و آفتاب و ماه و صحرا و دریا و حیوانات و جنبندگان و بطور کلی قاطبه اصناف مخلوقاتی را که بدون چشم مسلح قابل رؤیتند یا بدون وسیله مثل تلسکوپ و میکروسکوپ و آلات دقیق‌تر از آنها دیده نمی‌شوند، همه را مرتبط با خود و مورد استفاده خود می‌بیند. قانون تناسب و مناسبات را که در کل اعضاء و جوارح خودش با یکدیگر با کل اجزاء جهان مشاهده می‌کند، منافع آنها را- که علم منافع الاعضاء و علم منافع الاشیاء- در حد فهم خود درک می‌کند.

معارف دین، ج ۲، ص: ۶

لذا انسان می‌فهمد که این مجموعه‌های بی‌شمار که هرگز شمارش آن برای بشر ممکن نیست همه اعطائی است و به او اعطا شده است خود را محاط به عالم‌ها و عالم‌ها در نعمت‌ها و موهبت‌هایی می‌بیند که همه به او اعطا شده است و کل مجموعه‌ها را فعل فاعل مرید و مختار می‌بیند و می‌فهمد که این عطایا و مواهب و عطیات بدون معطی و واهب و منعم نیست منعمی که همین افعال محکم و کاینات معظم دلیل بر علم و قدرت او است.

بنابراین خود را وظیفه‌دار شکر منعم این نعم و مواهب می‌بیند باید تشکر او را بجا آورد و بوظیفه سپاسگزاری اقدام نماید او را در حد ممکن بصفات و اسماء کمالیه او بشناسد تا بتواند آن چنان که شایسته او است یا اقلًا خلاف قدس مقام او نباشد او را به زبان و به کار و عمل شکر نماید. اگر چه در این میان می‌فهمد که احدی حتی شخص اول ممکنات نیز از اداء حق تشکر او عاجز است اما باید با همه عجز و ناتوانی و به زبان بی‌زبانی شکر و سپاس او را به همین اقرار و اعتراف بجا آورد. او را بصفات که سزاوار او است بشناسد و هر چه بیشتر این شناسائی و آشنائی خود را به پی بردن به فقر و عجز و احتیاج خودش به او بیشتر و بیشتر سازد و با همین پای عجز به جلو گام بردارد. این توجه خود اداء شکر منعم و راه و مقدمه شناخت سائر معارف حقیقیه مثل معرفت نبی و معرفت امام و معرفت شرایع اسلام و احکام می‌باشد. وفقنا الله تعالی و ایاکم للوصول الیه و الحضور فی حضره الواصلین الیه من الانبیاء المرسلین و الائمه الطاهرین و خواصهم الفائزین.

بیان دیگر که بر مبنای احتمال وجود منعم و وجوب شکر او و به عبارت دیگر بر مبنای احتمال وجوب شکر منعم به احتمال وجود او استوار است این است که با احتمال اینکه اشیاء مورد انتفاع ما همه نعمت و اعطاء غیر باشد وجوب شکر نعمت‌ها و انتفاع از آنها محتمل است بنابراین شناخت هویت همه نعمت‌ها از لحاظ اینکه آیا عطاء غیر می‌باشد تا شکر آن غیر لازم باشد یا اینکه همه هویت مستقل و خود بخود دارند لازم می‌شود و این

معارف دین، ج ۲، ص: ۷

فحص و پی‌گیری است که انسان را به وجود منعم حقیقی مستقل و حاکم مختار می‌رساند.

اگر ما در کاخی عظیم و وسیع و بسیار مجلل و آراسته‌ای که تمام وسایل زندگانی و رفاه در آن آماده باشد وارد بشویم و بخواهیم در آنجا سکونت گزینیم و از خوراکیهای آن بخوریم و از نوشابه‌هایش بنوشیم و از آنچه در آن است استفاده کنیم، آیا احتمال نمی‌دهیم که این کاخ صاحبی داشته باشد و اگر ما بدون اجازه و بی‌آنکه او را بشناسیم و از او دستور العمل و برنامه استفاده از آنچه در این قصر است نگرفته باشیم بی‌اعتنا به این احتمال تصرفاتی بنمائیم و حیف و میلی روا بداریم بحکم عقل مورد نکوهش او و دیگران واقع می‌شویم و صاحب آن می‌تواند ما را مسئول و مورد مؤاخذه و تنبیه قرار دهد؟ مسلم این احتمال هست و با این احتمال عقل به ما دستور می‌دهد برای اینکه مبادا گرفتاری و مسئولیتی پیدا کنیم باید جستجو کنیم و از صاحبش اذن بگیریم.

بشری که در این جهان آمده و این ساختمان با این همه عظمت و وسعت را می‌بیند آیا احتمال نمی‌دهد که این خانه که او از تاریخ آغاز و انجام و پایان او بی اطلاع است خانه‌ای که در طول هزاران قرون و اعصار و هزارها ملیارد و بیشتر و بیشتر انسان و سائر کاینات در آن زندگی کرده صاحبی دارد که هم صاحب خانه و هم صاحب خود او و هر چه در آن است باشد و اگر او بدون اذن و دستور او در اینجا تصرفاتی بنماید مسئول او گردد و موجب ضرر و زیان خودش و نقض غرض صاحب خانه گردد؟ یقیناً این احتمال را می‌دهد پس به فرمان عقل باید جستجو کند و صاحب خانه را بشناسد و یا به طوری رفتار کند که اگر خانه صاحبی داشت مسئول او نباشد.

مبنای کار بشر بیشتر بر احتمال است و به احتمال حصول منفعت عمل می‌کند و زحمت می‌کشد و برای دفع ضرر محتمل اقدام می‌نماید، به کارهای بزرگ و خطرناک برای نیل به نفع احتمالی دست می‌زند. این همان معنائی است که در بعض روایات و احادیث شریفه به آن اشاره شده است که باید بیشتر به احتمال وجود عالم غیب و حساب و معارف دین، ج ۲، ص: ۸

کتاب عمل کند اگر چنان که بفرض خلاف واقع، عالم دیگری نبود او با آنکه به این احتمال اطمینان نکرده مساوی است و اگر حساب و کتاب و معاد و عالم دیگر باشد که هست خسارت برای کسی است که به این احتمال اعتنا نکرده است. از جمله در دیوان منسوب به حضرت مولای متقیان أميرالمؤمنین علیه السلام است:

قال المنجم و الحکیم کلاهما لن یحشر الاجساد قلت الیکما  
ان صح قولکما فلتست بخاسران صح قولی فالخسار علیکما

### احتمال وجود دو خدا یا بیشتر و تفاهم آنها در اداره جهان

س ۵. اگر ما فرض کنیم که دو خدا یا بیشتر - نعوذ بالله الحکیم - در جهان است و این دو با هم تفاهم مطلق و کامل دارند و جهان را به نحو احسن اداره می‌کنند طوری که هیچ برخورد فکری نداشته باشند و کاملاً با هم همکاری دارند، چه جوابی در این مورد است؟

ج. اولاً مسئله اثبات توحید و یگانگی الله و صانع و خالق فقط مبتنی بر این نیست که اگر دو خدا و دو صانع و خالق یا بیشتر وجود داشته باشد در اداره امور کاینات عالم خلقت اختلال پیش می‌آید و به نحو احسن اداره آنها امکان پذیر نیست و تالی فاسدی که در آیه کریمه "لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا" [۴] به آن اشاره شده پیش می‌آید بلکه قبل از این مرحله بر حسب دلایل محکم عقلی اصل تعدد الله و مبدأ عالم و واجب الوجود بالذات، محال و ممتنع و غیر ممکن است که به طور اشاره به این بیان بسنده می‌کنیم:

اگر خالق عالم و واجب الوجود متعدد فرض گردد و یا با اتحاد در کنه و حقیقت تعدد آنها فرض شود، در این صورت بدون ممیز و ما به الامتیاز تشخص و تعدد آنها قابل

معارف دین، ج ۲، ص: ۹

تصور نیست و با وجود ممیز و ما به الامتیاز لازم می‌شود ترکیب آنها از ما به الامتیاز و ما به الاشتراک و احتیاج آنها به جزء خود و خلاصه خلف و خروج واجب از وجوب و امکان ذات بذاته و باجزائها.

اگر فرض شود عدم اتحاد آنها در کنه و حقیقت، که دو حقیقت بسیطه مجهوله الکنه مختلفه الحقیقه مشخصه بالذات فرض شود، جواب این است که بنا بر قول به اصالة الوجود هر چه در دار تحقق فرض شود کنه و حقیقتش وجود است، و حقیقت وجود مشکک و ذو مراتب است و صدق وجود بر هر یک از مراتب بالاولیة و الاولویة است و به عباره آخری تمیز وجودات به همین صدق وجود بر آنها بالاولیة و الاولویة است و با عدم تمیز به طور مطلق تعدد صادق نمی‌شود و دوئیت و اختلاف تصور و مفهوم

نمی‌یابد.

و اگر قائل به اصالة المهیة باشند یک جواب این است که فرض دو واجب الوجود مختلف الحقیقه و مجهول الکنه با اتصاف هر دو به صفات ثبوتیه و سلویه واجب الوجود نیز معقول نیست زیرا اتصاف دو شیء متباین الحقیقه و المتخالف بالذات بصفتان واحده و متساوی الحقیقه بدون سنخیت بین علت و معلول موجه نیست و مخالف وجدان و فطرت است و در عالم وجود و کاینات هر چه هست عین ارتباط را ثابت می‌کند مثلاً از دو درخت متفق الحقیقه که میو آن مثلاً سیب است دو نوع میوه مختلف الحقیقه به وجود نمی‌آید.

در این بحث اگر بیشتر خواستید مطالعه نمایید می‌توانید به کتاب «الهیات در نهج البلاغه» نوشته حقیر فصل سوم مراجعه فرمایید. اما از نظر رفع توالی فاسد شرکت و تعدد اله که فساد عالم و هرج و مرج و بی‌نظمی و بلکه عدم وجود عالم امکان باشد آنچه که جنابعالی در دفع آن مطرح کرده‌اید به الفاظ مختلف مطرح شده است که در جواب این تالی فاسد که اگر خدا دو یا بیشتر باشد طبعاً و غالباً با هم تفاهم نمی‌یابند و اصلاً پیدایش جهان با عدم توافق آلهه مورد اشکال معارف دین، ج ۲، ص: ۱۰

می‌شود و به فرض وجود هم اداره آن طبق حکمت و مصلحت به اشکال بر می‌خورد. همین بیان شما گفته می‌شود این دو الهه هر دو حکیم و عالم و صاحب اسماء الحسنی هستند و با همکاری و تفاهم با یکدیگر بدون تمناع و تخالف به قول شما به نحو احسن جهان را اداره می‌کنند و بنابراین لازم لاینفک تعدد اله فساد عالم نیست. یعنی تمناع و تخالف بین الهین ضروری نیست. لذا بعضی گفته‌اند حجت مورد اشاره در آیه اقناعیه و ملازمه عادیه است. فان العاده جاریه بوقوع التمانع و التغالب.

جواب این است که تمناع و تخالف الهین اگر خارجاً فعلیت نیابد و توافق و تفاهم تحقق و فعلیت داشته باشد بالذات ممکن الوقوع است هر چند بالغیر و حفظاً للحکمه و المصلحه و دفعاً للمفسده ممتنع الوقوع باشد. در این صورت که تمناع ممکن الوقوع باشد به فرض وقوع یا مراد هر دو و یا هر یک واقع می‌شود مثل اینکه احدهما اراده وجود شیء را داشته باشد و دیگری خلاف آن را بخواهد بدیهی است وقوع مراد هر دو محال و اجتماع ضدین و عدم وجود است و اگر مراد آنکه وجود را می‌خواهد موجود شود لازم آن عجز دیگری و خدا نبودن اوست و اگر عدم شیء استمرار یابد لازم شود عجز دیگری.

صاحب مجمع البیان در تقریر این دلیل و جواب از آنچه شما مرقوم داشته‌اید می‌فرماید: اگر با خدای متعال خدای دیگری باشد باید هر دو قدیم باشند که از اخص صفات است و لازم اتصاف به آن اتصاف به دیگر صفات از قدرت و علم و غیرهما است. بنابراین واجب است که هر دو قادر و عالم و حی باشند و مقتضای اینکه هر دو عالم و قادر باشند این است که به آنچه دیگری بر آن عالم است عالم باشد و به آنچه دیگری بر آن و ضد آن قادر است مثل اماته و احیا و تحریک و تسکین قادر باشد. بنابراین حصول مراد هر دو که فرض این است که ضد مراد دیگر است محال است و عدم حصول مراد هر دو منافی با قدرت هر کدام است و یا مراد یکی از آنها واقع می‌شود و دیگری مرادش واقع نمی‌شود پس آنکه مرادش واقع نشده قدرتش منقوض و مسلوب می‌گردد و فرض الهین

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۱

قدیمین قادرین باطل می‌شود. بنابراین لا یجوز ان یکون الله الا واحداً، غیر از وحدت اله، تعدد و تکرر معقول نیست. [۵] و اگر گفته شود که بین آن دو تمناع و تخالف واقع نمی‌شود و به تفاهم و توافق عمل می‌نمایند، جواب این است که کلام در صحت تمناع است نه در وقوع تمناع و صحت تمناع برای اثبات توحید کافی است. زیرا با صحت تمناع لابد باید احدهما متناهی القدره باشد پس آنکه غیر متناهی القدره است الله است.

در خاتمه مخفی نماند که ادله بر توحید متعدد است و حتی به مثل وحدت عالم به وحدت صانع نیز استدلال شده است و اگر باز

هم کسی مثل همان اشکال دلیل تمانع را مطرح کرد که اگرچه وحدت عالم دلیل بر وحدت خالق عالم است ولی با آن نفی وجود قادر دیگر بر خلق که از اعمال قدرت کناره گیری کرده باشد نیست و چه مانع دارد که خالق و رازق و فاعل و مرید و محیی و ممیت یکی باشد ولی دیگری که قادر بر این افعال نیز باشد، همه را ترک کرده باشد جوابش همان است در مرحله اولی و من حیث الذات این تعدد محال است و این گونه تعطیل نسبت به ذات واجب الوجود له الاسماء الحسنی معقول نیست و اختصاص احدهما به امر خلق و رزق و انزوای دیگر از قبیل ترجیح بلامرجح است و بطلان این احتمالات به خودی خود واضح است "وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ" [۶]

همانطور که معلول و مصنوع و مخلوق دلیل علت و صانع و خالق است عدم معلول نیز دلیل عدم علت است اگر چه ما ربط حادث را به قدیم مثل ربط معلول نمی دانیم ولی صدور فیض خلقت و ظهور همه اسماء و صفات جمالیه و جلالیه و خلاصه کمالیه ذاتیه معارف دین، ج ۲، ص: ۱۲

همه از واجب الوجود واجب الظهور می باشند و عدم ظهور آن از غیر الله دلیل بر عدم غیر الله است.

### راه شناخت بهتر خداوند

س ۶. برای شناخت بهتر خداوند با توجه به اجتماع امروز چه راهی را پیشنهاد می فرمایید؟

ج. تفکر در آیات خدا و آفرینش آسمان و زمین این اصناف بی شمار و مخلوقات و عجایی که در آنها نهفته و مناسبتهای آنها با یکدیگر و تناسب آنها و تناسب اعضا و اجزای آنها و نظامات و اموری که اگر بشر میلیونها سال عمر داشته باشد از احصاء و شمارش آنها و از رسیدن به تمام اسرار آنها عاجز و ناتوان است همه موجب افزایش معرفت انسان به علم و قدرت الهی است در این آیات تأمل کنید و راه تکمیل معرفت را از آن بیابید:

"إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ" [۷]

از خداوند متعال مسئلت می نمایم که از انوار معرفت خودش و معرفت پیامبر بزرگوارش حضرت محمد صلی الله علیه و آله، ائمه معصومین علیهم السلام که همه ابواب معرفت او می باشند دلهای ما را روشن و منور فرماید.

ربنا اتمم لنا نورنا و ارزقنا ایمانا تباشیر به قلوبنا برحمتک یا ارحم الراحمین و صل علی محمد و آله الطاهرین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۳

### جهان بینی یک مسلمان

س ۷. جهان بینی و عقیده یک مسلمان را برای ما تبیین فرماید.

ج. جهان از تمام عناصر و اتمها و آنچه در زمین است از انسان و جنبندگان دیگر و گیاهان و معادن و سنگها و دریاها و اقیانوسها و ستارگان و کرات دیگر از ماه و آفتاب و منظومه ها و کهکشانها و ... همه یک واحد و پدیده به هم مربوط و وابسته اند. همانطور که وجود هر فردی از انسان با اشتمال بر میلیونها سلول و گلبول و استخوان و گوشت و مغز و چشم و گوش و دست و پا و زبان و قلب و ریه و ... همه یک واحد و هر یک از این اجزاء نیز به نظر استقلالی واحدی مشخص هستند. اما در واحد بزرگتر که وجود انسان است همه به هم مربوط و منضم و پیوسته اند جهان نیز که مشتمل بر میلیاردها و میلیاردها واحد کوچک و بزرگ و ریز و درشت است نیز یک واحد و همه به هم ضمیمه و مربوط و با هم پیوسته و از هم جدا نیستند و همانطور که هر یک از این واحدها پدیده

هستند و گذشته آنها بی‌ابتدا و آغاز نبوده است. کل عالم نیز پدیده واحد است و مثل میلیاردها پدیده‌های اجزاء خود آغاز و ابتدا و انجام دارد.

بدیهی است این پدیده واحد نیز خود به خود پدید آمده است چون بر حسب قانون علیت هر پدیده‌ای وجودش مستند به علتی است و نه خودش به کلیتش و نه به افراد اجزانش خود را پدیدار نکرده و بوجود نیاورده است چون لازم می‌شود که پدیده پیش از پدیدار شدن پدید شده باشد و در عین حال پدیده نباشد تا خود را پدید سازد و خلاصه لازم این حرف جمع بین وجود و عدم، هستی و نیستی در حال و زمان واحد خواهد بود که عقلاً محال است و هم ممکن نیست که هیچ یک از اجزاء این پدیده، پدید آورنده کل آن باشد چون لازم شود که این جزء پدید آورنده خود باشد پس باید پدیده باشد تا خود را پدید آورد و باید پدیده نباشد تا پدید آورده شود باز هم در آن واحد هم باشد و هم نباشد.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۴

علی هذا حکم تمام اجزاء که پدیده هستند- و چنان که گفتیم در تمام جهان پدیده‌های کوچک شبیه پدیده‌های بزرگ‌اند- بر کل عالم که واحد بزرگ و پدیده است جاری است و پدیده خاصیتش چنان که در میلیارد و میلیاردها پدیده‌ها می‌بینیم پدید آمدن است و بی‌آغاز و ابتدا نیست و لذا کل عالم و واحد بزرگ پدیده‌ها باید از خارج خود، پدید آورنده داشته باشد و آن همان چیزی است که به آن خدا و آفریننده می‌گویند.

و بنابراین جهان بینی تمام عالم هستی به دو واحد تقسیم می‌شود که یکی اصل و دیگری فرع است. یکی خالق و دیگری مخلوق و یکی پدیده و دیگری پدید آورنده، یکی غیب و دیگری ظاهر، یکی مرکب از واحدهای کوچک و بزرگ بی‌شمار و یکی بسیط و بی‌جزء و منزله از مشابهت به واحد فرع.

این حقیقتی است که قرآن کریم در یک آیه کوتاه آنرا بیان کرده می‌فرماید:

"أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ." [۸]

این خداست که فطرت انسان نیز به او گرایش دارد و می‌خواهد به او اتصال پیدا کند چون می‌بیند این واحدهای کوچک و بزرگ که واحد جهان از آن تشکیل شده مثل خود جهان از خود صاحب چیزی نیستند و قدرت و اختیاری که بتوان به آنها اعتماد نمود از خود ندارد و خصوصاً در هنگام ناچاری و ناامیدی از وسایل ظاهری انسان دلش به صاحب این واحد جهان متوجه می‌شود و به او ملتجی می‌گردد هیچکس در هر حد از علم و اطلاع باشد نمی‌تواند به طور جزم وجود او را انکار کند و در موارد سخت به او پناهنده نشود.

این خدا بر آورنده حاجات آمرزنده گناهان صاحب عفو و بخشش و مهربان‌تر از همه به همه و آگاه از حال همه است دعای هر کس او را بخواند می‌شنود و هر کس به او انس بگیرد و در ضمیر و وجدانش به او نزدیک شود و با او مناجات کند، با او انس می‌گیرد و

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۵

به او نزدیکتر و نزدیکتر می‌شود و همه اوصاف جلال و جمال و کمال برای او ثابت است.

### وحی و پیام‌های آسمانی و الهی

این خدای یگانه بوسیله افرادی از بندگان پاک و خالص و مخلص خود همه بندگانش را به سوی خود و راه راست هدایت کرده است پیغمبران او پیغامشان متضمن خیر و سعادت همگان است آنها مردم را به پرستش خدا و ایمان به یگانگی او و انجام کارهای نیک مثل راستی و درستی و امانت و عدالت و احسان به همه و خیر خواهی برای همه افراد بشر و یاری دادن به دیگران و همکاری



در کارهای خیر و یاری مظلومان و مهربانی به کودکان و زیر دستان و احترام از سالمندان و پیوند با خویشاوندان و اطاعت از قانون و تواضع و فروتنی و ترحم حتی به حیوانات و تعلیم و تعلم و تربیت اولاد و خلاصه به تمام مکارم اخلاق دعوت کردند. کامل‌ترین نسخه این دعوت کتابی است که پیامبر خاتم محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله به اسم قرآن مجید از جانب خدا برای مردم آورد. کتابی که در آن همه هدایت‌های لازم اجتماعی و فردی و سیاسی و اخلاقی در اختیار بشر گذاشته شده است کتاب وحی و کتاب خدا است.

### دعوت اسلام

دینی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله آن را آورده و به آن نامیده شده، اسلام است. یعنی تسلیم خدا بودن و فقط احکام و فرمان خدا را پذیرفتن و از آن اطاعت کردن. این دعوت از ناحیه عقیده دعوت به اعتقاد به خدای یگانه و یکتا و پیامبران و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و دعوت به معاد یعنی عالم دیگر و بازگشت به زندگی برای گرفتن پاداش کارهای خیر و کیفر اعمال زشت است.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۶

در عقیده به معاد برای بشر حیات و زندگی در این دنیا و تحمل زحمات و دشواریها و رنجها و دردها و بیماریها مفهوم صحیح پیدا میکند و او را امیدوار می‌سازد که خدا جهان را به لغو و عبث نیافریده. این همه اوضاع محیر العقول و وجود این انسان با این استعداد و نبوغی که می‌تواند همه چیز را مسخر خود نماید پوچ و بی‌محتوی نیست. بشر در این دنیا برای انجام وظایف بزرگی آمده و بسوی مقصدی بسیار عالی در سیر و تکامل است هرگز به مرگ سیر او تام نمی‌شود چنان که هنگام انتقال از عالم رحم به دنیا چیزی از او کاسته نشده بلکه زمینه ظهور استعدادها و قوای نهفته و غیر مرئی وجود او فراهم شد.

### امامت و رهبری بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله

از جمله امور اعتقادی که اسلام به آن دعوت کرده است این است که بعد از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله رهبری و هدایت او بوسیله امامان و پیشوایانی که دوازده نفرند و در فضایل و صلاحیت‌های اخلاقی و علمی ممتاز و کامل تر از همه بوده و هستند استمرار می‌یابد. اگر چه آنها پیغمبر و صاحب وحی نیستند ولی مبین دعوت قرآن و نگهبان دین از تحریف هستند و هم آنان از سوی خدا واجب‌الاطاعه و صاحب‌الامر می‌باشند.

اول این دوازده نفر شخص دوم عالم اسلام حضرت علی بن ابی طالب علیه‌السلام است و دوازدهمین آنها حضرت مهدی موعود حجه بن الحسن العسکری علیه‌السلام است که زنده و از انظار غایب است و برای اصلاح جهان و برقرار کردن عدل جهانی و تشکیل نظام جهانی اسلام به امر خدا در موقع مقتضی ظهور خواهد کرد.

اسلام از ناحیه عمل و اخلاق مشتمل است بر عالی‌ترین تعلیم و احکام در همه جوانب حیات انسانی که هم اکنون بعد از چهارده قرن زنده و جامع و کافی است. تعالیم بهداشتی و حفظ الصحه و نهی از فحشا و قمار و میگساری و سائر محرمات همه جالب و مصونیت بخش جامعه از بسیاری از بیماریها و مفاسد و تجاوزات و دشمنیها و خونریزیها و امنیت آفرین است.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۷

همه اشخاص بی‌غرض و نظر از غیر مسلمین که پیرامون اسلام تحقیق و کاوش نموده‌اند راجع به تمدن اسلامی و حقوقی که در اسلام برای انسان و برای زن و مرد مقرر شده و در آن برابری همه در مقابل قوانین و لغو امتیازات نژادی و زبانی و جغرافیائی و فقر و توانگری و غیره رعایت شده است، صریحاً به کار سازی احکام اسلام برای اداره جهان امروز و بعد از امروز اتفاق دارند.

در این دین استعباد و استکبار و استعلا رسماً و صریحاً لغو و ممنوع شده است و همگان را به قرار گرفتن در خط آزادی برابری و برادری دعوت کرده است که نمونه‌هایی از این تعالیم را در این آیات و احادیث می‌خوانید:

"قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ." [۹]  
 "أَنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ." [۱۰]

"تِلْكَ الدَّارُ الْأَخْرَىٰ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ." [۱۱]  
 "إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ." [۱۲]  
 "وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ." [۱۳]

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۸

در حدیث از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که

«لا فضل لعربی علی عجمی و لا لأبیض علی أسود».[۱۴]

حدیث دیگر

بران لیس فوقهما بر: الایمان بالله و النفع لعباد الله و شران لیس فوقهما شر: الشرك بالله و الضر لعباد الله».[۱۵]

در بخش پرستش خدا و عبادات این دین بر اساس خلوص نیت و یکتاپرستی دستورات عبادی مهم آن در درجه اول نماز است و سپس روزه و حج و برنامه‌های دیگر که در عین عبادت همه متضمن تعلیمات تربیتی و اجتماعی و سیاسی و تجلیگاه برادری و برابری و وحدت اسلامی و انسانی و بالخصوص نسبت به نماز در قرآن مجید تأکید بسیار شده است که باید شخص مسلمان این رابطه خود را با خدا حفظ نماید و در واقع در اوقات نماز به حضور خداوند متعال مشرف شود.

آیات قرآنی و هزارها حدیث در زمینه تعالیم متعالیه و دستورات سازنده مکتب بسیار است پیرامون هر یک از این مطالب عقیدتی و عملی صدها و بیشتر کتابهای علمی، اجتماعی، اخلاقی - حقوقی - سیاسی نوشته شده. کتابهای تفسیر قرآن مجید با آن همه حجم که در مجلدات متعدد نوشته شده و کتابهایی که در شرح احادیث شریفه است کتابهای فقه، و اخلاق و سیره همه و همه پیرامون این مطالب و مطالب عالی دیگر است و هر گونه توضیحات کافی برای برنامه زندگی بشری در این کتابها داده شده است. مخصوصاً در کتابهای دعا به زبان دعا در کاملترین مدرسه تربیتی اسلام وارد می‌شویم و در این مدرسه است که انسانهای ممتاز و پاک و مخلص تربیت و ساخته می‌شوند.

خداوند همه گروندگان به اسلام را بر آن ثابت بدارد و التزام و تعهد ما را در عمل بسیار نموده و ما را به راه راست که راه نجات از حیرت و سرگردانی و فساد و فحشاء و

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۹

بی‌رحمی و بی‌ایمانی است هدایت فرماید. و السلام علی من اتبع الهدی و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.

### پیرامون کتاب الانسان الكامل نوشته عزیز الدین نسفی

س ۸. با عرض سلام و تشکر از همه دست اندرکاران سایت، امیدوارم که خداوند متعال به شما قوت و اراده خالصانه عطا نماید. چندی پیش مطلبی را از سایت شما خواندم که در آن شخصی درباره جبر و اختیار و تقدیر و اراده آدمی سؤالاتی را پرسیده بود، البته جواب بسیار صریح و روشن بود ولیکن خواستم اگر این شخص مایل باشند مطالعه بیشتری در این مورد داشته باشند کتابی را با عنوان الانسان الكامل نوشته عزیز الدین نسفی، عارف (قرن هفتم) که در سال ۱۳۷۷ انتشار یافته است را معرفی کنم که بنده نیز این

کتاب را مطالعه کرده‌ام و از این کتاب درس‌های آموزنده‌ای فرا گرفته‌ام، کتابی است بسیار آموزنده و راهنما، با آرزوی توفیق روز افزون خدا نگهدار.

ج. توجه شما به تحقیق و بررسی شایان تقدیر و تحسین است خداوند متعال ابواب هدایت را بر روی شما مفتوح و به وعده «والذین جاهدوا فینا لنهدينهم سلبنا

« شما را به راه‌هایی که موصل به مطلوب است هدایت فرماید.

راجع به کتاب «الانسان الکامل» نسفی شاید به مطالب فصل سوم و چهارم از رساله دوم آن نظر دارید؛ متأسفانه جبر کامل و نفی مطلق اراده و اختیار از آن استفاده می‌شود که خلاف صریح قرآن مجید از بسمله سوره فاتحه‌الکتاب تا آیات کریمه سوره «الناس» است. همه روایات که مثل آیات دلالت بر وعد و وعید و بشارت و انذار و امر و نهی و دعوت به تفکر و تعقل و بعث رسل و انزال کتب و هدایت و ضلالت و نسبت افعال به عباد دارند، این را رد می‌نماید. در این نامه غرض مطرح کردن اصل موضوع و بیان معارف دین، ج ۲، ص: ۲۰

حقیقت «امر بین الامرین و منزلت بین المنزلین» که از مکتب اهل البیت علیهم السلام یگانه مکتب مصون از خطا وارد است، نیست فقط اشاره و تذکر است.

حقیر از این یادآوری جنابعالی چنین فهمیدم که در عالم معارف اعتقادی اهل مطالعه می‌باشید، لذا لازم دانستم که راجع به هویت این کتاب و امثال آن از کتب به اصطلاح عرفا آنچه علی العجالة و به طور اختصار به نظر می‌رسد به عرض برسانم:

این کتاب علاوه بر آن که مشتمل بر بعضی تناقضات است در استفاده از آیات قرآن مجید و روایات، مرتکب خطاهای بزرگ شده و نصوص و ظواهر آن‌ها را به خلاف مدلول آن‌ها که در همه تفاسیر معتبر است تأویل و معنی می‌نماید و در الهیات قائل به وحدت وجود و مطالب باطل دیگر است و در سائر عقاید هم گرفتار انحراف شده است و در آن حتی مثل عقیده فاسده تناسخ و عقایدی که از اسلام بیشتر از دوری خاور از باختر فاصله دارد مطرح گردیده و یک سلسله از مطالب آن هم صرف ادعا است. روی هم رفته اگر چه گاه کلمات و سخنان و اشعاری دقیق و دل‌پسند و دعوت به تسامح و تساهل دارد در اصل بر مشرب اسلام و دعوت قرآن نیست و مع ذلک - مثل هر کتاب از این قبیل - خالی از مطالب مقبول و معقول نیست اما ترویج و حتی مطالعه آن برای بعضی افراد خطرناک است.

اشتغال به کتاب‌ها شخص را از تمسک به هدایت‌های قرص و محکم کتاب و سنت باز می‌دارد و موضع‌گیری‌های افراد را در برابر اهل باطل ضعیف می‌سازد. نمی‌توان تلاش مستشرقین مثل ماریژان موله یا کربن را برای نشر این کتاب‌ها و ترویج و تعظیم آن‌ها بی‌غرض و مرض دانست. خداوند متعال همه ما را به صراط مستقیم، صراط قرآن و هدایت اهل بیت علیهم السلام هدایت فرماید.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۱

## نبوت

### حقیقت وحی چیست؟ چرا پیامبران از ملائکه نیستند؟

س ۱. حقیقت وحی چیست؟ ما که حقیقت وحی را نمی‌دانیم چگونه پیامبران را تصدیق نمائیم؟

### چرا خداوند ملائک را مستقیماً برای هدایت انسانها نفرستاد؟

ج. در جواب این سؤال باید توجه داشته باشیم که این پرسش فقط برای تکمیل معرفت، و آگاهی بیشتر به حکمت الهی می‌تواند

بجا باشد و بصورت اعتراض و به عنوان حق سؤال داشتن، منطقی و قابل توجیه نیست زیرا خداوند متعال عز اسمه مسئول کسی نیست و همه مسئول او می‌باشند "لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ" [۱۶] که از این جمله - انشاء باشد یا اخبار - عدم صحت سؤال از افعال او استفاده می‌شود.

گفته نشود که چگونه اخبار است و حال آنکه هزارها مردم به کارهای خدا اعتراض و از وجه افعال او می‌پرسند. زیرا در پاسخ گفته می‌شود بنابر اینکه اخبار باشد مفاد این خواهد بود که سؤال و پرسش حقیقی که سائل بتواند و حق داشته باشد مسئول را در مقام پاسخگوئی و جواب قرار دهد صورت خارجی پیدا نمی‌کند. بنده کجا و خالق بزرگ جهان کجا (ما للتراب و رب الأرباب).

بلی صورت سؤال که حاکی از جهل و خودخواهی و غرور بشر است پیدا می‌شود اما این سؤال از شخصی که بر کرسی سؤال نشسته باشد و مسئول را در موقف بازخواست و استیضاح قرار بدهد نیست بشر روی عجز خود یا اینکه می‌خواهد همه چیز و همه جریانها مطابق هواها و ملانم با طبع او باشد - با اینکه در این امور نیز همیشه تشخیص معارف دین، ج ۲، ص: ۲۲

او صواب نیست و همان مصداق "عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ" [۱۷] - اظهار نظر می‌کند که البته از حد استعداد عقل و فهم او خارج است و نمی‌تواند کارهای خدا را زیر سؤال ببرد. ولی برای ازدیاد بصیرت و معرفت و کسب ایمان و یقین بیشتر پرسش و سؤال جائز است و در حدیث است: «ان دائکم الجهل و دوائکم السؤال».

سؤال برای دانستن و آگاهی موجب رفع پرده‌های جهل و نادانی می‌شود. پیغمبران خدا و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین از سؤال افرادی که در مقام کسب علم و معرفت بودند استقبال می‌کردند و بیشتر بدون سؤال مطالب مهم را مطرح می‌فرمودند و حقائق عالی را بیان می‌کردند. همه وظیفه دارند که از علماء و بزرگان و از رجال الهی بپرسند و به وسیله سؤال از آنها پرده‌های جهل را از پیش روی خود بردارند آن بزرگواران نیز در کمال شفقت و مهربانی آنچه را در حقایق علمی و معرفتی باید بیان کنند بیان فرموده‌اند و از همگان دستگیری نموده‌اند و چنان که در عالم تکوین و اعطاء نعمتهای مادی قدم به قدم بشر جلو برده شده هر لحظه و هر دم مشمول نعمتی جدید و رحمتی تازه واقع شده است در این مورد نیز جهل ما را مرتفع و به رفع پرده‌های جهل و نادانی از دلها همت گماشته‌اند. و چنان که جسم ما را غذا روزی فرموده‌اند روح ما را نیز غذا بخشیده و همه از فیض رزاقیت خدا در امور مادی و معنوی بهره‌مند می‌باشند. وقتی اینگونه سؤال‌ها با اینگونه بینش مطرح شد جوابهای شافی و کافی از آن دریافت خواهد گردید. و اما اصل این سؤال ظاهراً به چند جهت پیش آمده است:

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۳

یکی اینکه ربط انسان را با خدا با ملاحظه حال خود و قیاس بخودشان و سائر افراد عادی نمی‌توانستند باور کنند و چگونگی حقیقت این ربط و حقیقت وحی بر آنها پنهان بود چنان که بر دیگران نیز پنهان است. دوم اینکه گرفتاری انسان را به عوارض عالم طبیعت بویژه نیازمندی‌های مشترک بین انسان و حیوان مثل خوردن و نوشیدن و خوابیدن و غیر آن را مناسب با مقام رسالت و سفارت الهی نمی‌دانستند.

قرآن از قول آنها می‌فرماید "مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ" [۱۸] اینان گمان می‌کردند که باید پیغمبران در این عوارض با دیگران فرق داشته باشند و غذا و خوراکشان مادی نباشد یا خوراکیها و نوشیدنی‌های خاصی باشد که افراد عادی به آن دست نیابند لذا چنان که قرآن مجید می‌فرماید می‌گفتند "مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ" [۱۹] یعنی

این نیست مگر بشری مانند شما می خورد از آنچه شما می خورید و می نوشد از آنچه شما می نوشید.

چنانکه برخی از اینها که سطح فکر پائین تر داشتند گمان می کردند اولی و سزاوارتر به پیامبری زورداران و متنفذین و رؤسای قبایل و مترفین و متنعمین می باشند لذا می گفتند: "لَوْلَا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَي رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِيْبِيْنَ عَظِيْمٍ" [۲۰] اینان به معیارهای واقعی و اینکه ارزش انسان به فضایل نفسانی و کمالات و صلاحیتهای معنوی و اخلاقی است توجه نداشتند.

سوم، مخالفت با پیامبران بود که چون می دیدند در برابر دعوت آنها حرفی ندارند و نمی توانند دعوت آنها را رد کنند و یا معجزاتشان را انکار نمایند این شبهه را می آوردند و

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۴

شاید این آیه شریفه "إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَتْ يَجْعَدُ آبَاؤُنَا" [۲۱] مثال همین مردم بوده است چنان که از این آیه "أَبَشْرًا مِّثْلًا وَاحِدًا تَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَسُعْرٍ" [۲۲] هم استفاده می شود که انگیزه آنها استکبار و گردنکشی بوده است.

در حالی که در همه جا و همه جوامع رسم متابعت از بشر متدوال بود و همه رؤسای قبایل متبوع بودند در مورد رسولان خدا می گفتند آیا یک نفر بشری از خودمان را متابعت کنیم. معلوم است این کلام گفتار رؤساء بوده است که رسالات انبیاء را با استضعاف و استبداد خود منافی می دیدند.

به هر صورت هر کدام از این جهات منشاء این اشکال باشد ما از آن چند جواب می دهیم:

۱. درک نکردن حقیقت وحی و چگونگی ربط انسان با عالم غیب دلیل عدم امکان و وقوع این ربط نمی شود این یک اتصال است و یک ربط است که حاصل می شود و رسالات انبیا بر آن دلالت دارد و معجزاتشان نیز گواه آن است.

ما می بینیم در خواب گاه انسان با گذشته و آینده و شرق و غرب مرتبط می شود و فواصل زمانی و مکانی از میان می رود و معلوماتی انسان کسب می کند اما چگونگی این ربط و اتصال و حقیقت آن نامفهوم است اما نمی توانیم اصل این اتصال را منکر شویم.

وحی و ارتباط نبی با عالم غیب ثابت است اما حقیقت آن بر بشر معلوم نیست بنابراین نمی توان این ارتباط را چون برای همگان و اکثریت اتفاق نمی افتد یا چون حقیقت آن بر ما مکشوف نیست انکار کرد. ربط انسان با عالم غیب هم مثل مسئله ربط حادث و قدیم است که هست اما چگونه است؟ حقیقت آن بر ما نامعلوم است.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۵

اگر بگویند ما این ربط را قبول داریم اما برای غیر انسان از ملائکه امکان پذیر است و لذا بسیاری از آنان می گفتند ملائکه باید این ارتباط و سفارت را عهده دار باشند.

جوابش این است که ملائکه نیز مثل انسان مخلوق هستند و ارتباط آنها با عالم اعلی از خودشان مثل ارتباط انسان برای ما متصور نیست

ان الملا الاعلی یطلبونه کما یتطلبونه انتم

[۲۳]

علاوه بر اینکه ارتباط بشر با ملائکه نیز یک امر غیر عادی است و حقیقت آن نیز نامفهوم است خواه یکفرد به عنوان رسول با آنها مرتبط شود و خواه تمام افراد با همه یا یکی از آنها که حامل وحی می باشند ارتباط پیدا کنند مگر اینکه ملائکه در عوارض و مقومات انسانی ظاهر شوند که در اینصورت باز هم ارتباط انسان با عالم غیب خواهد بود.

حاصل اینکه این عدم درک حقیقت وحی و اختصاص آن به افراد نادری که انسان مافوقند نه مافوق انسان، صحت رسالت و سفارت بشر را از جانب خدا نفی نمی نماید.

۲. ملائکه اگر ملک باشند و بنا باشد با حفظ همان جهات ملکوتی خود اداء رسالت نمایند ارتباط آنها در عالم ظاهر و شهادت با هر انسانی ممکن نیست مگر اینکه واجد لباس بشری و خصایص انسانی گردند که باز اشکال عود می‌کند و لذا در قرآن مجید می‌فرماید: "وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَاً لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَشِيرَةُ عَلَيْهِمْ مَا يَلْبُسُونَ [۲۴]"

و اگر بگویند فرشته بطور پنهانی با هر کس ارتباط پیدا کند و وحی را به او برساند، جوابش این است که این موجب هرج و مرج می‌شود زیرا هر کس ممکن است سخنی بگوید و ادعائی کند و آن را مستند به وحی خاص به خود بشمارد و مفسد و معایب دیگر از آن پیدا خواهد شد.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۶

۳. فرستادن پیغمبران بدیهی است برای راهنمایی بشر است باید تا ممکن است این برنامه چنان پیاده شود که این غرض بیشتر و بهتر فراهم شود و الا نقض غرض خواهد شد.

بدیهی است که فرستادن پیغمبر از جنس خود مردم از جهات ذیل برای تامین این غرض مناسبتر است:

الف- پیغمبران علاوه بر آنکه رسالت خدا را می‌رسانند با عمل نیز مردم را راهنمایی و شخصا رسالتی را که دارند در بین مردم پیاده می‌نمایند تا رفتارشان نمونه عملی و الگو باشد و این مقصد با اینکه از جنس خود بشر باشند و عوارض و حوائج بشری را داشته باشند امکان‌پذیر خواهد بود.

مردم دوست می‌دارند نمونه‌های عملی را ببینند و افراد صالح و شایسته و فداکار اگرچه حرف کم بزنند با عملشان بیشتر مردم را تحت نفوذ خود و رهنمودهای خود قرار می‌دهند چنان‌که می‌بینیم یکی از علل عمده پیروزی سریع و گسترده پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌و آله همان اخلاق حمیده و التزام آن حضرت به عمل به احکام خدا و نظامات اسلام بود.

ب- برگزیدن پیغمبر از خود مردم موجب انس و گرایش مردم به او خواهد شد و بین او و دیگران یک حال عادی و روابط عادی برقرار می‌شود با آنها معاشرت و مجالست می‌نماید و از آنها همسر می‌گیرد و... در حالیکه اگر ملائکه باشد این فائده که اسوه و نمونه باشند وجود پیدا نمی‌کند.

در قرآن مجید می‌فرماید:

"وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمْ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا [۲۵]"

در این دو آیه به این نکته مهم اشاره شده است که باید پیغمبر از خود جامعه باشد و اگر در زمین فرشتگان مسکن داشتند برای آنها از ملائکه پیامبر می‌آمد.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۷

هم‌چنین می‌فرماید: "هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ [۲۶]" و بلکه منت بر مؤمنین می‌گذارد که می‌فرماید: "لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ [۲۷]" و در آیه دیگر می‌فرماید: "لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ [۲۸]".

بنابراین وقتی در بین انسانها افرادی باشند که شایسته مقام رسالت و تحمل وحی و سفیر خدا بودن و وساطت بین خدا و خلق را داشته باشند حکمت خدا اقتضا می‌نماید که پیامبران خود را از میان خود انسانها برگزینند و اگر از غیر انسانها و از فرشتگان باشد فوائد مهمی که در بعثت انبیاست تأمین نمی‌شود.

اگر تمام لشکرهای دنیا و جنود غیبی بر سر بنی‌امیه ریخته بودند این چنین که حسین‌علیه‌السلام با امتناع خود از بیعت با یزید و قبول آن همه مصائب، آنها را پایمال کرد و شکست داد، یزیدیان رسوا نمی‌شدند و شکست نمی‌خوردند و این چنین حق ظاهر و باطل آشکار نمی‌گردید.

**چرا هیچ زنی به عنوان پیامبر مبعوث نشده است؟**

س ۲. چرا خداوند متعال از ۱۲۴۰۰۰ پیامبر خود عده‌ای را زن قرار نداد تا زنان هم به راحتی و بدون پرده بتوانند سؤالات و مشکلات خود را حل کنند؟

ج. اولاً این پرسش بگونه‌ای دیگر در عصر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله مطرح شد: چرا قرآن بر دو نفر از - باصطلاح - بزرگان و عظمای عرب نازل نگردیده که چنین و چنان شود؟ و وجه اختصاص آن به شخص محمد بن عبدالله که آن مال و ثروت و ریاست ظاهری را ندارد چیست؟

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۸

بدیهی است اگر خدای متعال در جواب آنها حکمت‌های بزرگ و شرائط و صلاحیتهای موجود در شخص رسول الله صلی الله علیه و آله و اسرار و جهاتی را که جز خدا بر همه آنها احدی مطلع نبود برای آنها می‌شمرد، هم کلام بسیار طولانی و وسیع می‌شد و هم آنها که در آن محیط جاهلیت و افکار کوتاه و اعتبارات موهوم گرفتار بودند از درک و قبول آن عاجز بودند، لذا جواب شافی و کافی و مختصر آن اینست که "اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ" [۲۹] خدا داناتر است که در کجا (و چه محل و قلبی) رسالت خود را قرار دهد.

و به عبارت دیگر "إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ" [۳۰] خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. بدیهی است که هر فرستنده‌ای فرستاده و رسولی می‌فرستد که خود از دیگران به تعیین او برای مقصدی که دارد آگاهتر است، تا چه رسد به اینکه فرستنده خداوند متعال و رسول و فرستاده شده رحمة للعالمین باشد.

بنابراین وظیفه آنان که این پیام آور عزیز بسوی آنها از جانب خدای جلیل آمده اینست که از او استقبال کنند و پیام خدا را از زبان او بگوش جان بگیرند و بشنوند و بکار بندند و به این عذرها که چرا این آمد و آن نیامد، وقت و عمر خود را تلف ننمایند و هشدارهای خدا را در نظر بگیرند.

جواب از این سؤال شما در اصل، همان جواب قرآن است که (خدا بهتر میداند که چه کسی را به رسالت خود انتخاب کند) از هر جنس و از هر قبیله و از اهل هر سرزمین که انتخاب فرماید، همه باید از او استقبال کنند و بدانند که اگر گزینش دیگری بصلاح رسالت و تبلیغ و هدایت آنها بود، حتماً خدا او را برمی‌گزید و این اصلی است که مکرر در قرآن بر آن تأکید شده است.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۹

شرائط ادب بنده که در ذات خود جاهل است و «أَنَا الْجَاهِلُ الَّذِي عَلَّمْتَهُ» [۳۱] زبان حال او است در برابر خداوند "عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ" [۳۲] "أَوْ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ" [۳۳] اینست که اگر اهل معرفت باشد، و به درجه‌ای از مقام بینش و بصیرت رسیده باشد همان جواب "اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ" [۳۴] را که مشحون به تنبیهات است دریافت کند و زبان به تسیح و تهلیل و تجلیل و تقدیس بگشاید.

مع ذلك با عذرخواهی کامل و تقاضای عفو و بخشش از درگاه خداوند علیم و قدیر عرض می‌کنم که یکی از امور مهمه‌ای که از دعوت انبیاء و مخصوصاً قرآن مجید استفاده می‌شود اینست که زن و مرد را با هم و در کنار هم و به صورت یک واحد قرار داده و خطابات قرآنی چه آنها که "يَا أَيُّهَا النَّاسُ" است و چه آنها که "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا" است فراگیر هر دو و خطاب به هر دو است.

غرض این است که برخلاف فرهنگی که امروزه در جامعه ما ترویج می‌شود که مرد و زن را در برابر هم و معارض یکدیگر قرار می‌دهد و گمان می‌کنند که هر کجا و در هر موقف و مکان و محل و شغل که این جنس باشد باید آن جنس هم در آنجا حضور داشته باشد، دعوت اسلام دعوت به واحد شدن زن و مرد و اشتراک خاصی است که در هیچ وجه مشترکی بین مردم جز بین زن و مرد تحت تعالیم عالیه اسلام حاصل نمی‌شود که می‌فرماید: "هُنَّ لِيَأْسُ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِيَأْسُ لَهُنَّ" [۳۵] یا "وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ

أَنْفُسِكُمْ

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۰

أَزْوَاجًا لِّتَشِيْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً [۳۶] این فرهنگ و این تربیت غیر از تربیتی است که امروزه زنان به اصطلاح روشنفکر و مترقی و غرب زده می‌خواهند.

تربیت اسلام این دو را چنان می‌سازد که این نمی‌گوید چرا من آنجا نیستم و چرا پیغمبر نشده‌ام و چرا کار بازار و اداره و سروکله‌زدن با این و آن و وو با من نیست؟ اگر بنا بود برای مردها پیغمبر از جنس خودشان و برای زنها نیز پیغمبر از جنس خودشان فرستاده شود این خود اول جدائی و عنوان این و آن و دوئیت و القاء اختلاف می‌شد.

از طرفی امر رسالت امری است که در برخی موارد نیاز به داشتن مواضع دشوار و بسیار سخت و خشنی است که زن را برای این مواضع مکلف نمی‌کنند طرفیت با نمرود و آن مواضعی که حضرت ابراهیم خلیل علی نبینا و آله و علیه‌السلام داشت، یا طرفیت با فرعون و آن مواضع سختی که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام به آن مبتلی شد، یا آنچنان مواضعی که برای حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام پیش آمد و از همه روشتر مواضعی که برای حضرت رسول اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌جلو آمد، آن سرسختیهائی که کفار جاهلیت در معارضه با آن حضرت نشان دادند، آن همه آزار و متاعب و مصائب چه قبل از هجرت و چه بعد از آن همه شاهد و گواه صدقی است بر اینکه پیامبران باید از بین مردها انتخاب شوند که به حسب خلقت و طبیعت خود می‌توانند کارهای سخت را متحمل شوند.

### آیا عنایت به بعضی در عالم ذر، منافات با عدالت حق تعالی ندارد؟

س ۳. چرا در عالم ذر یا در دنیا خداوند به برگزیدگان خود خصوصاً اهل بیت عصمت و طهارت توفیق تقدم عنایت نموده است که سبب پیشرفت و رسیدن به درجات عالی اخروی است و دیگران محروم مانده‌اند؟ نعوذ بالله این عدالت نیست چگونه پاسخ بدهیم؟

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۱

ج. شبهه مذکوره وهم باطل است و منشأ آن عدم توجه به معنای عدالت است اگر چه توضیح مطلب احتیاج به تفصیل دارد که فعلاً فرصت آن نیست ولی بطور اجمال باید توجه داشت که کسی چیزی از خداوند متعال طلب ندارد هر نعمتی که خداوند به انسان مرحمت فرماید تفضلی است و چنانچه به شخصی به جهتی که خود خداوند می‌داند نعمت بیشتر مرحمت فرماید ظلم به دیگری نیست چون هر یک را بر حسب مصلحت و حکمت آنچه باید عطا فرموده است. والله العالم

### چرا خداوند متعال عنایتی را که به ائمه علیهم‌السلام داشته به ما فرموده است؟

س ۴. اگر خداوند متعال عنایتی که به حضرات ائمه علیهم‌السلام داشت به ما نیز عطا می‌فرمود از مقام عصمت بهره‌مند می‌شدیم پس چرا به ما عنایت نفرمود؟ آیا عصمت جبری محذوری ندارد؟

ج. اصلاً اجزاء و اعضاء یک پدیده یک انسان یک حیوان یک مورچه یک دستگاه یک عالم پهناور آفرینش حق ندارند این سؤال را از خالق و آفریننده و سازنده خود بنمایند. سازنده یک کارخانه که می‌خواهد کارخانه بسازد برای هر نقطه و گوشه‌ای از آن جزء مناسب آن را می‌سازد.

این عالم با این همه میلیاردها میلیارد اجزای کوچک و بزرگ که ساخته می‌شود یک جزئش مثلاً فلان کهکشان یک جزئش فلان منظومه یک جزئش این زمین یک جزء زمین این کوه و آن کوه و آن دره و اقیانوس و درخت و معدن و انسان و حیوان و اتم‌ها و



... است و انسان با میلیونها و میلیونها اجزای کوچک و بزرگ سر و گوش و چشم و دست و پا و غیره.

کمال آفرینش این عالم به این است که این اجزاء و اعضا، هر کدام باشند و در جای خود، اگر بنا باشد همه یک چیز باشند انسان همه‌اش دست باشد یا حیوانات همه انسان باشند یا گیاهان و نباتات همه گل یا همه گلها لادن باشند خلقت ناقص و ناتمام می‌شود معارف دین، ج ۲، ص: ۳۲

و یک کارخانه اگر همه‌اش فلان جزء باشد کارخانه به وجود نمی‌آید. اگر حیوانات کوچک و بزرگ همه بگویند چرا من آن هستم و یا انسان نیستم و انسان بگوید چرا فرشته نیستم؟

جواب این است همه را فرشته آفریدن یا همه را مرد یا زن یا انسان یا همه را در یک درجه از استعداد جسمی و عقلی آفریدن یا همه انواع طیور را نوع واحد آفریدن معنایش انسان نیافریدن و اسب و گاو و گوسفند نیافریدن و خلاصه عالم را به این نظم نیافریدن است و بعبارت دیگر همه را فرشته آفریدن یا جماد را نبات آفریدن یا ماه را آفتاب آفریدن یا همه را محمد و علی و فاطمه علیهم‌السلام آفریدن دیگران نیافریدن و ماه نیافریدن و عالم نیافریدن است شما را فرشته آفریدن شما را نیافریدن است و همه را در یک شکل و صورت و استعداد آفریدن همه را نیافریدن است نظام عالم به اینکه هر چیزی خودش باشد و همه این اصناف مخلوقات با این نظام باشند برقرار است.

خواننده عزیز در اینجا آن قدر اسرار در ذهن موج می‌زند که قلم و بیان از تقریر آن ناتوان است.

من گنگ خواب دیده و عالم تمام من عاجز ز گفتن و خلق از شنیدنش

بنابراین عالم موجود و انسان با این تشکیلات و این سازمانی که دارد این عالم است عالم ملائکه نیست و عالم معصومین نیست. این عالم به همین کیفیت و نظامی که دارد عالم دنیا است عالم تکلیف است عالم اختیار است کاملترین نظامات در آن برقرار است. باید هم معصوم و هم انسانها و افراد آنچنانی که مورد عنایت و اصطفاء و تایید هستند باشند و در عین حال مکلف و مختار و صاحب میل‌ها و غرائز طبیعی باشند و هم دیگران باشند. آنها هم چنان نیست که از عنایات خدا محروم باشند که آنها محکوم به گناه و معصیت باشند بلکه آنها نیز می‌توانند از گناه خود را کنترل کرده و مسلط بر نفس خود باشند.

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۳

در هیچ مرحله‌ای جبر در کار نیست نه معصوم مجبور به اطاعت و عبادت است و نه دیگران مجبور به گناه. اختیار برای همه هست هر چند زمینه اختیار خیر باشد و در بعض موارد و نسبت به اشخاص بلکه شخص واحد به حسب احوال و مقامات فراهم‌تر باشد. مثلاً در روز عاشورا برای حر چنان که زمینه اختیار شرّ و ادامه همکاری با شمر و عمر سعد فراهم بود زمینه اختیار خیر و انتخاب سعادت شهادت فراهم نبود. کسیکه در چنان ورطه‌ای مخیر بین مرگ و حیات می‌شود خود را ناچار با اختیار حیات می‌بیند اما این حالت او را مسلوب‌الاختیار نمی‌نماید لذا توانست با اختیار جانب خیر و سعادت و شهادت را اختیار کند و در لشکر عمر سعد آن کسانی که مثل حرّ، بزرگی گناه مقابله با امام و ولی الله را می‌دانستند، مجبور بر ادامه همکاری با ابن زیاد نبودند و به اختیار دنیا را بر آخرت و شقاوت را بر سعادت برگزیدند.

حاصل این است که شرایط هر طور باشد مساعد یا مخالف موجب سلب اختیار نمی‌شود: "إِنَّا هِدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا" [۳۷] و "فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ" [۳۸]

### چرا ما از موهبت عصمت بهره‌مند نیستیم؟

س ۵. خداوند متعال چرا عده معدودی را معصوم و مصون (اعم از گناه و خطا) قرار داده و دیگران (افراد عادی) را از این موهبت بی‌نصیب کرده است و آیا این لازمه عدل خداوند است؟ و با عدل خدا سازگار است؟

ج. این مسأله بسیار وسیع و دامنه‌دار است و در همین دو مورد که اشاره کرده‌اید خلاصه نمی‌شود، اختلاف حظوظ و برخورداری‌ها از نعمتها، اختلاف عمرها و اختلافات بسیار

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۴

دیگر همه زیر این سوال می‌رود حتی در عالم حیوانات و نباتات و جمادات و ملائکه هم مطرح می‌شود و در عین حال که علل ظاهریه بسیاری از آنها معلوم و قابل استکشاف است در بسیاری هم تا حال نامعلوم مانده است و بسا که بعد از این هم نامعلوم بماند.

اگر انسان در عالم خلقت و نظاماتی که در آنها برقرار است از اتم تا کهکشانها و در انسان و حیوان و گیاه و همه و همه، فکر و اندیشه نماید و همه را با همه اختلافات که دارند که نباید اختلاف هم گفت ملاحظه نماید، می‌بیند همه بر اساس یک نظام متقن برقرار هستند. بسیاری از این اوضاع برای کسانی که از ارتباطات و حکمت‌هایی که در کل عالم خلقت بکار رفته بی‌اطلاع باشند مورد سؤال و اشکال باشد. ولی با توجه به یک سلسله قواعد کلی، شخص آگاه در حد دانش و اطلاع خود نظام همه را استوار می‌بیند نوعی که بهتر از آن برایش قابل تصور نیست. این نظم و کیفیت هم اگر در معرض دید و فهم او قرار نگرفته بود هرگز برایش قابل تصور نبود.

مسأله فراتر از این است که انسان بتواند با بحث در این عمرهای بشری عادی بخشهایی از آن را بطور جامع شناسائی نماید و اگر بعد از تدبیر و تأمل در آنچه گفته شد و برای بشر به دست آمده است از روی کمال تواضع در درگاه خالق هستی (عزاسمه) سجده نماید و به این جمله زیبا و مشحون از معنی و معرفت مترنم شود سزاوار است **ذَلِكْ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ** [۳۹].

نظامات هستی بر اساس تقدیر خداوند عزیز حکیم علیم است اندازه‌گیریهای اوست که همه عقلاء و ملائکه هم از اینگونه تقدیر و اندازه‌گیری عاجز و ناتوانند و همه به این معنی می‌رسند که تقدیر اگر چه بسیار بسیار پیچیده و غامض است اگر غیر از این بود زیر سؤال میرفت (ابروی تو اگر راست بدی کج بودی). این اشاره‌ای بود بسیار مختصر به کل مطلب و سئوالات مشابه در عالم خلقت و در افعال الهی.

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۵

اما در خصوص این مورد اولاً چنان که عرض شد اینکه کسی بخواهد یک جریان یا پیش‌آمدی را خلاف عدل بداند، در صورتی قابل توجه است که تمام اوضاع و احوال کاینات و ظاهر و باطن و صورت و معنی و روح و جسم و خلاصه کل کتاب تکوین را زیر نظر تحقیق گذارده باشد و همه را دانسته و فهمیده باشد. در غیر این صورت حکم به خلاف عدل بودن یک وضع و یک جزء از کاینات غیر موجه است و بیشتر از یک احتمال ضعیف باقی نمی‌ماند.

اجمالاً مسأله اصطفا و برگزیدگی در عالم خلقت بین افراد و بلکه انواع از قرآن مجید استفاده می‌شود و از همه مهمتر اینکه می‌فرماید: **"خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا"** [۴۰] هر چه در روی زمین است برای بشر خلق شده است حقیقتی که تصرفات بشر در کاینات و تسخیری که برای او از مخلوقات زمینی و بلکه فضائی فراهم شده بر آن گواهی می‌دهد.

در اینجا که بشر به این موهبت اختصاص یافته و این همه مخلوقات دیگر و ذوات حیات از آن محروم شده‌اند چه کسی می‌تواند بگوید: چرا؟ و چرا همه یک نواخت نیستند؟ همه اسب همه حیوان همه انسان همه به یک شکل واحد آفریده نشده‌اند؟ آیا در این صورت عالم خلقت چه معنایی می‌یافت همه درختها یک میوه بدهند و همه جنس واحد باشند همه مورچه و قورباغه و ماهی باشند اینگونه سئوالات اگر در انسان رخنه کند، علامت مایخولیائی و محرومیت از عقل و استقامت فکر است.

در بین افراد انسان هم خدا بر حسب حکمت خود اشخاصی را برگزیده چنان که از فرشتگان افرادی را برگزیده است اینها پیغمبران و امامان معصوم هستند که آنها را به مقامات و درجات متعدد خصوصاً علوم لدنیه برگزیده است. آدم و نوح و ابراهیم و آل ابراهیم

و آل عمران و آل محمد صلوات الله عليهم اجمعین - و مریم مادر عیسی و فاطمه زهرا علیها السلام و بسیاری دیگر را برگزیده است توفیقات و عنایات خاصه‌ای

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۶

شامل حال آنها میشود که هم ممکن است ابتداء عطا شده باشد و هم بواسطه صلاحیت‌های اخلاقی و افعالی آنها بر اساس آنچه خدا به آن عالم تر است.

چنان که در جواب آنان که در اختصاص حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به رسالت می‌پرسیدند چون به ظاهر آن حضرت را دارای مکتب ظاهر و اعتبارات دنیایی نمی‌دیدند می‌فرماید: "اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ [۴۱] خدا می‌داند که رسالت و پیغمبریش را در کجا قرار دهد و به چه کسی اعطا کند هم چنین خدا میداند که توفیقات و عنایات خود را به چه کسانی عطا فرماید: "وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ [۴۲]."

عصمت از گناه و خطانی ز از همین امور است که خدا می‌داند چه کسانی واجد آن می‌باشند و آن حال و آن بینش و آگاهی و خودداری از گناه را چه کسانی دارا هستند.

مع ذلک چنان نیست که معصوم ملزم و ناچار به ترک گناه باشد بلکه معصوم هم مثل سائر مکلفین به تکالیف مکلف است و باراده و اختیار کامل خود تکالیف را ادا می‌کند او هم مثل دیگران قوای نفسانی دارد همه غرائز در وجود او جمع است اما او بر همه مسلط است و همه را به جا و در مورد خود اعمال می‌کند.

بنابراین در اصل و تکلیف و اختیار همه با هم شریکند آنکه معصوم نیست هم مجبور بگناه نیست می‌تواند گناه را ترک کند چنان که بسیاری از گناهان را ترک می‌کند او هم نسبت به بسیاری از گناهان و در بعض موارد حال عصمت و اجتناب از گناه دارد مثلاً بینش دینی او در حدی است که مال مردم را سرقت نمی‌کند قتل نفس محترمه نمی‌نماید با محارم خود زنا نمی‌کند. معصوم این حال قدسی را نسبت به تمام تکالیف و وظایف و بلکه مستحبات و مکروهات دارا میباشد، دیگران هم که معصوم نیستند می‌توانند حداقل به مراتبی از این عصمت برسند.

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۷

باید بدانیم کسی جز خداوند متعال عالم به عصمت اشخاص نیست از این جهت عصمت باید بدلیل عقلی یا نقلی محکم ثابت شود و آن دلیل فقط در مورد انبیا و ائمه طاهرين عليهم السلام ثابت است. اما این دلیل مانع از اینکه دیگران هم به مقام عصمت برسند نیست تا اشکال شود که چرا عصمت به آنها اختصاص یافت زیرا جوابش این است که این گوی و این میدان شما هم بیائید معصوم باشید. آنچه ثابت است این است که کل نبی معصوم و کل امام معصوم و عکس آن که کل معصوم نبی و کل معصوم امام نیست و خلاصه اراده و اختیار ترک گناه و انجام خیر و صواب برای همه ثابت است و همه مکلف و مختارند و از سوی دیگر اصل تفاوت و تفاضل و اصطفا نیز ثابت است و سِری از اسرار الهی است که حتی در بین انبیا نیز به حکم "تَلَكَّ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ [۴۳]" جاری است.

### مراتب عصمت

س ۶. آیا عصمت دارای مراتب است؟

ج. بلی، ظاهراً مراتب دارد و اعلی المراتب آن همان است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين عليهم السلام واجد آن بودند.

آیا عصمت قبل از بعثت هم هست؟

س ۷. آیا عصمت قبل از بعثت هم لازم است؟ چرا؟

ج. بلی، لازم و ضروری است و انتخاب اشخاص با سوء سابقه نقض غرض است و از حکیم صادر نمی‌شود. این حسن سابقه اگر نباشد مورد طعن قرار می‌گیرند مسأله مسأله‌ای است فطری و عقلی الان هم در دنیا برای تصدی بعضی از مقامات، سوابق سوء را مانع می‌گیرند.

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۸

### دین زرتشت

س ۸. آیا دین زرتشت از ادیان الهی است؟ اصولاً ملاک دین الهی چیست؟

ج. در این که دین زرتشت دین الهی باشد اختلاف است و دلیل محکم از قرآن و روایت بر آن نداریم هر چند احکام اهل کتاب بر آنها جاری باشد.

ممکن است در اصل دین او از ادیان توحیدی باشد و آورنده آن از سوی خدا مبعوث شده باشد ولی تاریخ زرتشت از جهات بسیار مجهول و تاریک است و اگر عقیده به یزدان و اهرمن داشته باشد و فاعل خیر و شر را به اصطلاح متعدد بگوید از شرک سر در می‌آورد.

ملاک دین الهی این است که دعوت مطابق با اصول عقلانی و اخلاق باشد و با اعجاز هم الهی بودن آن اثبات شود.

### دوران فترت رسالت

س ۹. آیا در دوران فترت که حدود ۵۰۰ سال طول کشید عدم ارسال رسول، نقض غرض نیست؟

ج. "اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ" [۴۴] اولاً بر حسب بعض نظرها در دوره فترت هم اوصیاء انبیاء بوده‌اند و حجت تمام بوده است و مع ذلک معامله خدا با اهل این زمان مطابق عدل خواهد بود.

ثانیاً ظهور پیغمبر هم شرایطی دارد که تا آن شرایط فراهم نشود که خدا آن را می‌داند پیغمبر ظهور نمی‌کند.

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۹

### ولایت تکوینی انبیاء و ائمه‌علیهم‌السلام

س ۱۰. آیا اعتقاد به ولایت تکوینی برای پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه اطهار علیهم‌السلام جزء اعتقادات ضروری است؟

ج. برای آگاهی از پاسخ تفصیلی به مطالبی که در کتاب «ولایت تکوینی و ولایت تشریحی» نوشته‌ام مراجعه کنید.

### آیا امی بودن پیامبر نقص است؟

س ۱۱. با توجه به اینکه پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بنا به بیان قرآن کریم امی بوده آیا این نقص محسوب نمی‌شود؟

ج. آنچه مسلم و ثابت است این است که حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله قبل از بعثت درس نخوانده و استاد و مکتب ندیده بودند و نمی‌خواندند و نمی‌نوشتند بعد از بعثت هم سیره آن حضرت بر ادامه این برنامه بوده است ولی در بعض موارد مثل آنچه در جریان آغاز وحی و در هنگام کتابت صلح حدیبیه به وسیله امیرالمؤمنین علیه‌السلام پیش آمد، خوانده‌اند.

### آیا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله معجزه حسی نداشته‌اند؟

س ۱۲. مستدعی است تفصیلاً درباره این نظریه توضیح فرمایید: «با توجه به اینکه اسلام دین عقل و تفکر است پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله معجزه حسی نداشته‌اند».

ج. برای رفع هر گونه ابهام و اینکه کسی توهم ننماید که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله معجزات حسی نداشته به عنوان توضیح عرض می‌کنیم:

در اینکه اسلام پایه عقل و تفکر را بالا برده و دعوت خود را بر اساس عقل و منطق گذارده و با تأکید و اصرار از مردم می‌خواهد که فکر و اندیشه و تشخیص صحیح را راهنما قرار دهند، شکی نیست. چه بسا اسلام و ایمان آنکه از راه مطالعه و تأمل هدایت معارف دین، ج ۲، ص: ۴۰

شود و حقیقت دعوت را به واسطه خود آن بشناسد از ایمان کسی که به واسطه یک معجزه حسی که خارج از حقیقت دعوت است ایمان می‌آورد، ارزنده‌تر و آگاهانه‌تر باشد.

شکی نیست که خرافات و موهومات را بسیار و بلکه بیشتر افراد بشر همیشه بجای حقیقت پذیرفته و فکر و ذهن خود را به آن مشغول داشته‌اند و بسیاری از مردم هم هستند که حتی در کارهای روزمره و امور عادی که طبق اسباب معین جریان دارد، منتظر خرق خادت هستند.

ولی بشر به عالم غیب معتقد است و ماوراء طبیعت را باور کرده است. غیب این عالم را بر این عالم و بر این سلسله اسباب و مسببات عادی و محسوس قاهر و غالب می‌داند چون همه چیز را از جمله همین اسباب و مسببات را به آن عالم غیب مستند می‌داند. غیب مطلق (یعنی خدای جهان) را می‌ستاید و در برابرش نیایش می‌کند و ظاهر این عالم را مانند سنگ و کلوخ می‌بیند که تقدس و احترامی ندارند. هر چیز و هر کس را در صورتی قابل احترام و تقدس می‌داند که با غیب عالم و عالم غیب ارتباط خاص داشته باشد ارتباطی که درجات و مراتب آن متفاوت است.

دین و مذهب بر اساس ایمان به غیب استوار است که فطری بشر است و اگر ایمان به غیب نباشد دین و مذهب مفهوم ندارد بلکه باید گفت دین و مذهب همان ایمان به غیب است و گرنه در امور محسوس و ظاهر ایمان داشتن و نداشتن مطرح نیست. این احساس و باور سبب شده است که بشر می‌خواهد با آنان که بیشتر این ارتباط را دارند آشنا شود و از آنها راه تکمیل ارتباط و برنامه پیمودن و جلو رفتن در این راه را بیاموزد. ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را که در این ارتباط تا حدّ ممکن پیش رفته‌اند بشناسد و از آنها حقائق غیبی را جویا شود.

معارف دین، ج ۲، ص: ۴۱

این احساس فطری بشر به عالم غیب، اگر بطور صحیح رهبری نشود سبب می‌شود که کسانی که در معارف دینی آگاهی ندارند و از انوار هدایت انبیاء استفاده نکرده‌اند به ارواح مرموز قائل شوند و غیب و ماوراء طبیعت را آنچنانکه باید نشناسند. این افراد پیدایش هر چیز و هر صنف و نوعی را به یک امر غیر عادی و موجود نامرئی نسبت می‌دهند بلکه پادشاهان و زورمندان هم بر اساس همین تدین فکری و سوء استفاده از انحطاط فکری مردم، خود را به عالم غیب نسبت داده و از افراد غیر عادی شمرده‌اند.

در اثر این دو نوع درک (درک صحیح و درک غلط از عالم غیب) خرافات و عقلیات و باطیل و حقائق در برابر هم قرار گرفته و گاهی در هم آمیخته شدند بطوری که تشخیص و تمیز حق از باطل برای بسیاری دشوار شده است.

از اینجا روشن می‌شود که اعجاز و معجزه برای جدا سازی حقائق از باطیل است برای آن که بدون شاهد و دلیل، ادعای کسی را نپذیریم و خبرش را از عالم غیب باور نکنیم.

اصل عالم غیب و وجود خدا با این معجزه بزرگ یعنی جهان خلقت ثابت است و اما ارتباط و اتصال خاص با خداوند- که از آن تعبیر به رسالت و نبوت می‌شود- نیز باید با معجزه‌ای حسی یا عقلی ثابت شود.

در بین تمام طبقاتی که خود را به خدا و عالم غیب نسبت داده و مدعی ارتباط با خدا و یا ارواح مرموز شده‌اند و خود را نماینده‌ای از عالم غیب معرفی کرده‌اند، طبقه‌ای که توانسته‌اند آن را ثابت کنند و گواه حسی یا عقلی به مردم ارائه نمایند فقط پیامبران بودند که هم خودشان و هم اوصیای آنها با معجزاتی که نشان دادند در واقع با خرافات مبارزه کرده و فکر بشر را آزاد نمودند.

معارف دین، ج ۲، ص: ۴۲

جستجوی اعجاز و درخواست معجزه نه فقط سبب رواج خرافات نمی‌شود بلکه خرافات را از بین می‌برد. معجزه برهان است و برهان مؤکدترین و محکم‌ترین دلیل و گواه است "فَدَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ" [۴۵].

معجزات و خوارق عادات بر دو گونه‌اند:

گاهی معجزه امری است که بشر بر آن قادر نیست و بدون مدد غیبی نه بالفعل و نه بالقوه تحت اختیار او قرار ندارد مانند «تبدیل عصا به اژدها» و «ید بیضاء» و «بیرون آمدن ناقه از سنگ» و «بینا کردن کور مادرزاد» و «زنده ساختن مردگان» و بعضی از معجزات دیگر. این گونه امور از مقوله امور مادی نیست ولی اقتدار بشر بر آنها نیز خارج از پرواز گمان بشر نیست.

به بیان دیگر، گاهی معجزه امری است که به وسیله تسبیب اسباب مادی نمی‌توان آن را محقق نمود چون مسبب اسباب مادی نیست مثل اموری که به آن اشاره گردید هر چند اقتدار بر آنها خارج از شئون بشری نیست و چنان که امکان دارد این امور بدون واسطه بشر محقق شود، به واسطه بشر و اعطاء قدرت این افعال و تصرفات به او نیز ممکن الوقوع است.

و گاهی معجزه امری است که تحت شرائط و تسبیب اسباب از انسان قابل صدور است مثل خواندن و نوشتن و تألیف و تصنیف و اکتشاف و اختراع و صنایع مختلف و تولیدات گوناگون و ایراد خطابه‌های علمی و دقیق و دادن برنامه‌های پزشکی و بهداشتی و طرح‌ها و نقشه‌های گوناگون که همه این امور بالقوه تحت اختیار بشر است و با تسبیب اسباب به آنها دست می‌یابد ولی حصول بالفعل همین امور بدون تسبیب اسباب، عملی غیر مادی است و از مقوله امور مادی و حاصل از اسباب و مسببات ظاهری و مادی نیست.

معارف دین، ج ۲، ص: ۴۳

البته در این قسم دوم شرط معجزه بودن این نیست که امری که به عنوان معجزه معرفی می‌شود کامل‌تر از افراد دیگری که از نوع آن هستند باشد بلکه همین قدر که خارق عادت و خارج از قانون اسباب و مسببات عادی و مادی واقع شود، معجزه است. به عبارت دیگر در شق اول نفس آن امری که وقوع یافته مثل اژدها شدن عصا معجزه است و هیچ کس تحت هیچ گونه شرائط مادی و تسبیب اسباب ظاهری نمی‌تواند مثل آن را بیاورد و در قسم دوم وقوع آن بدون اسباب مادی و دفعه معجزه است. به بیانی دیگر در قسم اول معجزه امری غیر عادی است که نبی یا ولی آن را اظهار می‌کند ولی در قسم دوم امری عادی است که بطور غیر عادی و بدون اسباب ظاهری واقع می‌شود.

بنابراین صدور کتاب و نوشته و بیان حقائق و معارف از انسان اگر چه فی حد نفسه معجزه نیست چون بالقوه دست‌یابی بر آن با اسباب ظاهری فراهم است، اما صدور آن از شخصی که درس نخوانده است و مدرسه و مکتب و استادی ندیده، معجزه است. خواه بگوییم تحقق آن بدون اسباب ظاهری و عادی معجزه است یا تحقق دادن آن بدون سبب ظاهری معجزه است یعنی خواه معجزه را کیفیت وقوع آن امر بگوییم یا واقع ساختن و تحقق بخشیدن که عمل آن شخص است آن را معجزه بخوانیم فرق ندارد.

عبارتاتنا شتی و حسنک واحدو کل الی ذاک الجمال یشیر

حاصل کلام آن است که وقوع معجزه به دو گونه است و به هر یک از دو صورت واقع شود دلیل صدق ادعای پیامبر است:

نخست آنکه معجزه بدون واسطه خود نبی و مستقیماً به قدرت کامله الهی واقع شود که شاید «تبدیل عصا به ثعبان» و «ید بیضاء» و «بیرون آمدن ناقه از سنگ» و بطور یقین «قرآن مجید» از این قبیل است. هر چند امکان این را که خداوند متعال به موسی قدرت معارف دین، ج ۲، ص: ۴۴

بر تصرف در عصا را داده باشد یا به محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله قدرت بر انشاء قرآن داده باشد، منکر نیستیم و اگر به این صورت هم بود معجزه بود.

ولی قرآن کریم بدون واسطه بشر معجزه است و کلام خداوند متعال است و کلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست خود این الفاظ و کلمات و جمله‌ها بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وحی شده است هر چند اگر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هم بر انشاء چنین کلامی اقتدار می‌یافت باز هم معجزه بود.

قسم دوم آن است که معجزه به واسطه نبی یا وصی به اذن الله تعالی واقع شود یعنی نبی یا وصی به واسطه کمال نفسی که دارد که بر حسب حکمت الهیه سبب قدرت بر تصرف در کائنات می‌شود یا به افاضه مستقیم این قدرت به آنها، قادر بر انجام این افعال باذن الله تعالی می‌شوند. ظاهراً بیشتر معجزاتی که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام ظاهر شده از قسم دوم و اعظم معجزات که قرآن مجید است از قسم اول است.

خلاصه کلام آن است که صدور معجزه از بشر باقدار الله تعالی و تأییده اگر چه از افرادی خاص و رجال انسی ظاهر می‌شود و از مقوله امور عادی و تحت اسباب و مسببات مادی و ظاهری نیست، از مقوله امور غیر بشری نیست که لازم باشد در همه جا بلاواسطه و بدون واسطه شخص نبی و اختیار و قدرت او واقع شود بلکه به هر دو نحو وقوع آن قابل تصور است و در هر دو صورت هم استناد دادن آن به خداوند تعالی صحیح است.

پس از بیان این مقدمه ببینیم کتاب خدا و قرآن کریم چگونه معجزه‌ای است و آیا معجزه پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله منحصر به آن بوده یا معجزات دیگر نیز داشته‌اند و در صورت دوم از چه نوع معجزاتی بوده‌اند؟ معارف دین، ج ۲، ص: ۴۵

ممکن است گفته شود: قرآن کریم از اموری است که با اسباب عادی و ظاهری وجود پیدا می‌کند و بالقوه آوردن آن تحت اختیار بشر می‌باشد و به این ملاحظه می‌توان گفت از مقوله امور بشری است و عمل غیر بشری است زیرا: اعجاز آن از این جهت است که بدون اسباب عادی و ظاهری موجود شده در حالی که آنچه در امکان و اختیار بشر است با اسباب عادی و داخل در سلسله اسباب و مسببات ظاهری است.

و به بیان دیگر: این نوع عمل که قرآن یک فرد آن است، دو فرد دارد یک فرد آن فردی است که با اسباب ظاهری حاصل می‌شود و بشر بر آن قادر است و علم بشری است و فرد دیگر آن بدون اسباب و به خرق عادت حاصل می‌شود و به جز حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله احدی آن را ارائه نکرده است آن عمل غیر بشری است.

این نظر اگر چه از احدی نقل نشده است، باطل است و بطلان آن در نهایت وضوح می‌باشد زیرا بر این فرض آوردن مثل قرآن با تعلیم و تعلم و تسبیب اسباب ممکن می‌شود در صورتی که آوردن مثل قرآن و حتی یک سوره از آن در هیچ شرائط و با وجود تمام امکانات علمی و ادبی امکان ندارد. اعلان اعجاز قرآن از عصر رسالت تا امروز و تا قیام قیامت در تمام جهان در تمام مراکز ادبی و علمی طنین‌انداز است. از تمام بشریت می‌خواهد که اگر می‌توانید تحت هر شرائط و فراهم کردن اسباب مثل این قرآن را بیاورید و هرگز نخواهید آورد. [۴۶]

بسیار ساده‌اندیشی و دور از تعمق و تحقیق است اگر کسی بگوید: «قرآن چون کتاب و نوشته است، از مقوله امور بشری است هر چند عمل غیر بشری است زیرا این کتاب در منطقه‌ای مثل آتن و رم و اسکندریه و مدائن آورده نشده بلکه در ریگستان داغ صحرا

و جمع شترداران وحشی چنین معجزه‌ای پدید آمده است» زیرا از این گوینده می‌پرسیم

معارف دین، ج ۲، ص: ۴۶

مقصود شما از کتاب که می‌گویید معجزه بزرگ و جاوید است، اگر این است که نوشته که نتیجه کار عادی بشر (نوشتن) و افراد خط آموخته و باسواد است، چون بشر درس ناخوانده و خط نانوشته آن را نوشته است معجزه و عملی غیر بشری است و فقط خط نویسی و نوشته و کتابت را بدون توجه به محتوا و امتیازات لفظی و معنوی آن معجزه می‌دانید، این بیان در تعریف اعجاز قرآن دور از حقیقت است زیرا:

اولاً. معجزه بودن قرآن نوشته و کتابت آن نیست زیرا قرآن را نویسندگان وحی می‌نوشتند.

و ثانیاً. با توصیف‌هایی که در خود قرآن از آن شده است سازگار نیست.

و ثالثاً. قرآن که تحدی می‌کند و اعلام می‌نماید که اگر در مورد این وحی که بر رسول خدا نازل می‌شود- یعنی همین قرآن- شک دارید یک سوره مثل آن را بیاورید و هرگز نخواهید توانست، نه از این جهت است که چون شما همه بی‌سوادید و خط نوشتن نمی‌دانید، نمی‌توانید مثل این کتاب را بیاورید و اگر درس خوانده و باسواد بودید می‌توانستید مثل آن را بیاورید. این اعلان عام به تمام افراد بشر باسواد و بی‌سواد و دانشمند و ادیب و همه و همه تا روز قیامت و بقاء تکلیف و شریعت است.

و رابعاً این خطاب بنا به برداشت شما معنایش این می‌شود که در همه‌قرن‌ها و اعصار اگر بی‌سوادی توانست خط بنویسد و درس نخوانده توانست نوشته‌ای بنویسد اعجاز قرآن خدشه‌دار شود.

اما اگر در پاسخ از اشکال چهارم گفته شود: «چنین کاری- یعنی درس نخوانده بتواند خط بنویسد- بدون مدد الهی و اقدار الهی ممکن نیست و نسبت به احدی بعد از رسول خداصلی‌الله‌علیه‌و آله اظهار نخواهد شد پس قرآن کلام خدا و معجزه است»، در جواب می‌گوییم: در این صورت درس نخواندن پیامبر باید با دلیل خارج که یکی تواتر و دیگر وضع معلوم عصر آن حضرت است ثابت شود و بنابراین با سائر معجزات که به نقل متواتر ثابت می‌شود فرقی نخواهد داشت در صورتی که آنچه مسلم است این است که

معارف دین، ج ۲، ص: ۴۷

قرآن مجید خودش معجزه است اگر چه آورنده آن یک نفر درس نخوانده و مدرسه ندیده است.

خود قرآن معجزه است و بیشترین اتکاء در اعجاز به خود قرآن است و اینکه آیه‌ای بی‌مانند است. چنان‌که آوردن مثل کل کتاب تکوین در امکان بشر نیست آوردن مثل این کتاب که همانند کتاب تکوین در کمال جامعیت و تمامیت و نور و هدایت است در امکان بشر نیست.

همه درس‌خوانده‌ها و علماء و بلغاء و فصحاء اگر جمع شوند از آوردن مثل قرآن عاجز می‌باشند و مرور زمان و گذشت بیش از چهارده قرن حقانیت این تحدی را بیش از پیش ثابت نموده و می‌نماید و از این جهت است که قرآن معجزه‌باقیه و برهان خاتمیت اسلام و حقانیت تمام انبیاء سلف می‌باشد.

یکی از وجوه اعجاز قرآن و شاید بارزترین آنها فصاحت و بلاغت خارق‌العاده آن است که از آن زمان تا به حال همچنان مورد تصدیق و گواهی اهل لسان و ادب بوده است.

با اینکه در عصر نزول قرآن بزرگترین فصحاء و بلغاء عرب در شبه جزیره عربستان بودند و اکثریت قریب به اتفاق مردم کلام فصیح و بلیغ را می‌شناختند، همگی در برابر قرآن و فصاحت و بلاغت آن خاضع شده و از اینکه بتوانند سوره‌ای کوتاه نظیر قرآن بیاورند عاجز شدند.

یکی دیگر از وجوه متعدد اعجاز قرآن اشمال آن بر بیان معارف و حقائق توحید و الهیات و اصول شرایع و اخلاق و تعالیم اجتماعی و سیاسی است که در این جهت نیز قرآن به خودی خود معجزه است و هیچ کتابی مثل قرآن اینگونه مسائل را عرضه و



بیان نکرده است.

یکی دیگر از وجوه اعجاز قرآن اخبار از حوادث غیبی و اموری است که قرن‌ها بعد و تا عصر ما بتدریج بشر با نیروی علم و کاوش بر برخی از آنها واقف شده و خواهد شد.

معارف دین، ج ۲، ص: ۴۸

اگر گفته شد: اگر مسأله درس نخواندن پیامبر صلی الله علیه و آله و آوردن قرآن از سوی شخصی که درس نخوانده است و مکتب و مدرسه ندیده در کنار اعجاز قرآن قرار ندارد و امر اعجاز قرآن به آن ارتباط ندارد، چگونه بعضی از مفسرین رجوع ضمیر در "مَنْ مَثَلِهِ" را در آیه کریمه "وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ" [۴۷] به عبد در "عَبْدِنَا" محتمل دانسته‌اند؟

آیا این خود دلیل نیست بر اینکه آوردن قرآن از سوی آن حضرت به این لحاظ که درس نخوانده و مکتب ندیده است معجزه است و قرآن از مقوله امور بشری و عمل غیر بشری است؟

در پاسخ می‌گوئیم: اولاً بنا بر این احتمال هم ممکن است معنی آیه این باشد: اگر شک دارید، بیاورید به سوره‌ای از مثل بنده ما یعنی از بشری مثل او چون این قرآنی که او آورده از بشر نیست از خدا است و کلام خداست و احدی از بشر نمی‌تواند از پیش خود نظیر آن را بیاورد.

ثانیاً بنا بر این احتمال اعجاز از این جهت که آورنده قرآن مجید شخص درس نخوانده و استاد ندیده بود و شبه جزیره عربستان در آن عصر، آتن و روم و مدائن و اسکندریه نبوده است، به ملاحظه محتوا و حقایقی است که در آن است که دانشمندان آن سرزمینها هم به آن نرسیده بودند و به جهت اعجاز آن از جهت فصاحت و بلاغت که امری ذوقی و فطری است و اعراب بی‌سواد و درس نخوانده آن را دارا بودند ارتباط ندارد زیرا همین درس نخوانده‌ها بودند که قصاید و خطبه‌های فصیح و بلیغ انشاء می‌کردند. ثالثاً هرگز کسی انکار نمی‌کند که این هم یک معجزه بزرگ است لذا احتمال رجوع ضمیر به عبد در این آیه یک احتمال کاملاً معقول و موجه است. این معجزه است که کتابی را که درس خوانده‌های جهان در تمام اعصار از آوردن مثل آن عاجز باشند،

معارف دین، ج ۲، ص: ۴۹

شخص درس نخوانده‌ای بیاورد و خود به تمام نکات و دقایق و حقایق عالی و مقاصد بلند آن آگاه باشد و به مردم آنرا تعلیم دهد. براساس آن جریان تاریخ را عوض کند و امتی رشید بوجود آورد که تاریخ انسانیت نظیر آن را سراغ ندارد.

اما وقتی می‌گوئیم قرآن معجزه است، وقتی این آیه کریمه را می‌خوانیم: "قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَمَّا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا" [۴۸] مقصودمان خود قرآن است که معجزه است نور، بیان، موعظه، شفا و هدایت است که حتی کفار و ملاحده در برابر آن سر تعظیم فرود آورده و می‌آورند.

بنابراین واضح می‌شود که قرآن از مقوله امور غیر بشری است به این معنی که با تسبیب اسباب و درس خواندن و بودن در مرکز فصحا و بلغای سرزمین شبه جزیره عربستان در عصر نزول قرآن و با درس خواندن در همه دانشگاهها و همکاری همه دانشمندان و ادبا همانند آن آورده نمی‌شود مثل بیرون آمدن ناقه از سنگ هیچ گونه اسباب عادی ندارد که کسی بتواند با آن اسباب مثل آنرا بیاورد.

نکته‌ای که در اینجا توجه به آن مفید است این است که قرآن مجید با اینکه در اوج فصاحت و بلاغت و اقوی البینات و اجل المعجزات است و با تسبیب اسباب عادی علمی و مادی نمی‌توان مثل آن را آورد آیه عالم غیب و وجود خدا است و به معناهایی که گفته شد از مقوله امور بشری نیست و مثل قلب عصابه به اژدها و شیر شدن صورت پرده به اسباب غیبی و غیر مادی مستند است، کلام است و الفاظ است و سخن است که هر بشری بر تلفظ این الفاظ و کلمات قادر است و بر ترکیب آنها با یکدیگر توانا است و

شاید کاری برای او از سخن گفتن آسان‌تر نباشد حروف تهجی و لغات همه در اختیار اوست ولی با این قدرت و توانایی که بر تلفظ به این الفاظ و تکلم به این کلمات و تلفیق و تنسيق آنها با یکدیگر و ساختن جمله‌ها دارد از آوردن مثل قرآن عاجز است.

معارف دین، ج ۲، ص: ۵۰

چنان‌که پزشکان زمان عیسی و ساحران عصر موسی با همه اطلاعاتی که از طب و سر داشتند از معارضه با معجزات آن دو پیغمبر باز ماندند.

یکی از وجوهی که درباره معنای حروف مقطعه ابتدای سوره‌هایی از قرآن مجید احتمال داده شده، همین است که آوردن این حروف در ابتدای این سوره‌ها اعلام این مطلب است که قرآنی که معجزه است و کلام خدا است و کلام بشر نیست از این حروف کاف، الف، لام و ... و کلماتی که از این حروف ساخته شده می‌باشد که شما در زندگی شب و روز همه جا با آن سر و کار داشته و به کار می‌برید و از آن قصیده‌ها و خطابه‌های فصیح و بلند می‌سازید و با اینکه این کار برای شما بسیار عادی و آسان است و بالبدیهه قصیده می‌سرایید و خطبه می‌خوانید از اینکه بتوانید مثل این قرآن سوره‌ای بیاورید عاجز و ناتوانید.

در اینجا سخن را در اقسام معجزه و اینکه قرآن مجید از کدام قسم معجزه است و این که غیر از قرآن مجید پیغمبر صلی الله علیه و آله معجزات دیگر داشته‌اند پایان می‌دهیم بدیهی است در ضمن مسائل مهمی که در این بحث بررسی شد معلوم شد که:

اولاً قرآن مجید معجزه‌ای است که مثل خارج شدن ناقه از سنگ و تبدیل عصا به اژدها با اسباب عادی و مادی آوردن مثل آن ممکن نیست و اگر اموری که عاده با اسباب ظاهری عادی در اختیار بشر است به خرق عادت و اعجاز آورده شود از این جهت که اسباب آوردن مثل آن‌ها در اختیار بشر است از مقوله امور بشری ولی عملی غیر بشری باشد قرآن مجید از این مقوله نیست و به این تعبیر از مقوله امور غیر بشری است زیرا ایجاد مثل آن از محدوده اسباب عادی و ظاهری خارج است.

ثانیاً پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله علاوه بر قرآن مجید معجزات بسیار دیگر نیز داشته‌اند که از هر دو مقوله بوده یعنی هم از آنهایی که آوردن مثل آنها مطلقاً در تحت اختیار بشر نیست و هم از آنهایی که آوردن آنها، با اسباب در اختیار بشر است ولی بدون اسباب خرق عادت و معجزه است مثل تسبیح سنگریزه و تکلم سوسمار به زبان فصیح و اجابت

معارف دین، ج ۲، ص: ۵۱

درخت امر آن حضرت را و آمدن آن به خدمت حضرت و اشباع خلق کثیر به قلیل و شفاء بیماران و اخبار از غیب و به زیر خاک کردن هسته خرما و در همان لحظه درخت شدن و ثمر دادن.

فرق قرآن مجید با تمام این معجزات باقی بودن و جاودان ماندن آن است که بدون توسل به هیچ گونه نقل متواتر، امروز و تا قیام قیامت اعجازش ظاهر و به خودی خود معجزه است.

### اقسام معجزه

معجزه گاهی از جنبه‌ی ذاتی مافوق درک انسان و اطلاع او از اسباب و مسببات است مانند قلب عصا به اژدها، و ید بیضا یا بیرون آمدن ناقه از سنگ یا بینا کردن کور مادرزاد و زنده ساختن مردگان و تصرف در جمادات و نباتات، و گاهی از جنبه ذاتی با علم و اطلاع بشر از اسباب و مسببات موافق است، و تحت حیطة عقل و درک انسان در می‌آید.

به عبارت آخر گاهی معجزه چیزی است که خودش در عالم بسیار است و دیدن آن اعجاب‌آور نیست پدیده‌ای است که ذهن و حس به امثال و نظائرش آشنا شده است ولی آورنده آن کسی است که در آن رشته وارد نیست و صدور آن از او خرق عادت و شگفت‌انگیز است. مثل اینکه اگر یک شخص بی‌سواد یا یک نفر نقاش استاد ندیده و نقاشی نکرده خط بنویسد و بهترین تابلوهای نقاشی را تحویل دهد یا یک شخص تحصیل‌نکرده نسخه‌های مفیدی که پزشکان حاذق از آن در بمانند، بنویسد یا یک نفر مکتب

نرفته و مدرسه ندیده خطابه‌های دقیق علمی ایراد کند، و مسائل مشکل علمی را پاسخ بدهد اینها هر دو معجزه است در این یک خط نوشتن و نوشته معجزه نیست ولی خط نانوشته و درس نخوانده خط بنویسد یا خطابه‌های علمی ایراد کند خارق عادت است، و در صورت نخست قلب عصا به اژدها معجزه است.

معارف دین، ج ۲، ص: ۵۲

بعبارت دیگر گاهی خرق عادت از جنبه فعلی معجزه است و گاهی از جنبه فاعلی پس امکان دارد که معجزه از مقوله کارهای بشری باشد ولی عمل بشر نباشد چنانچه غالباً از مقوله امور غیر بشری است که در اینصورت عمل غیر بشری است.

در مورد قرآن به هر دو معنی اعجاز شده است از بعض جهات اعجازش به معنی اول است، و از بعض جهات به معنی دوم است از جهت اینکه در قرآن تعالیم و حقایقی که بتدریج پس از قرن‌ها کشف می‌شود در آن عصر و در آن محیط از جانب یک نفر امی درس نخوانده بیان شد ذات این موارد اعجاز امور بشری است ولی عمل غیر بشری است چنانچه این معنی از آیه "وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ [۴۹] بنابر رجوع ضمیر «من مثله» بسوی خود پیغمبر استفاده می‌شود. و از جهت اینکه در عالیترین مرتبه فصاحت و بلاغت است، و آوردن مثل آن برای بشری ممکن نیست، و اینکه کتابی به جامعیت و هدایت آن نخواهد رسید از امور غیر بشری است.

چنانچه می‌فرماید: "لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ" [۵۰] که اثبات می‌نماید آوردن مثل قرآن با اجتماع جن و انس، و با تشکیل کنفرانسهای علمی و ادبی، و مجامع تحقیقی در مرور تمام قرون و اعصار امکان پذیر نیست. ظهور این همه علوم، و این جامعیت جنبه هدایت، و فصاحت و بلاغت مثل قلب عصا به ثعبان کار بشری نیست، و اگر پیغمبر تمام دانشگاهها را دیده بود بدون وحی آوردن کتابی مثل قرآن و دینی مانند اسلام ممکن نبود.

بلی ممکن است تبدیل عصا به اژدها ابتدا برای توده مردم اعجاب‌انگیز باشد ولی قرآن برای هوشمندان، و روشن ضمیران بیشتر جالب است. آن معجزه‌ای بود که اگر هم باقی

معارف دین، ج ۲، ص: ۵۳

می‌ماند بمرور زمان و انس مردم به دیدنش اهمیتش از بین می‌رفت، و مانند یکی از پدیده‌های این عالم می‌شد، و این معجزه‌ای است که همیشه ذوق و فکر و روح بشر را تحت تأثیر قرار می‌دهد، و عجایب آن به گذشت زمان آشکارتر میشود.

### کلام دانشمند شهیر ابن رشد:

ابن رشد یکی از مردان نامدار عالم علم و متخصص در رشته‌های مهم علمی که در وصف او، می‌گوید: «بسیاری از اغلاط فکر انسانی را تصحیح کرد، و ثروت سرشاری بر نتایج کوششهای عقل بشری افزود که از آن بی‌نیازی نیست» او رهبر حرکت‌های مهم علمی در پزشکی، و علوم عقلی بشمار می‌آید، و آراء او هنوز هم مورد توجه است، و او کسی است که می‌گوید «من اشتغل بعلم التشریح از داد ایماناً بالله» فهرست کتابهای او در مقدمه کتاب فلسفه ابن رشد درج است.

این مرد پیرامون اعجاز قرآن کلامی دارد ما از آن اقتباس می‌کنیم و آن را با بیان خود تکمیل می‌نماییم: می‌گوئیم فرق بین قرآن و معجزات دیگر مانند شفاء کور مادرزاد، ید بیضاء، احیاء اموات این است که اینگونه خوارق عادات هر چند برهان حقانیت است فعل نبی و پیغمبر از آن جهت که نبی و پیغمبر است نیست و بعبارت دیگر عین نبوت و پیغمبری او نیست و خارج از عین نبوت او است. میزان صحت قول و مطابق بودن آن با واقع که می‌گوئیم فلانی پیغمبر است یا عالم است یا پزشک است پزشک بودن و نبوت و علم و طب است، و امارات خارجی بر صحت حمل نبی و عالم و پزشک عین نبوت و علم و طب نیست، قلب عصا به ثعبان یا ابراء اکمه و ابرص یا خبر از آنچه ذخیره کرده‌اید، و این قبیل معجزات امارات و شواهد خارجی بر صحت ادعای نبی است، و اینکه قضیه

(هذا نبی) این پیغمبر است صادق و راست است.

ولی قرآن که معجزه است عین موضوع نبوت است زیرا نبوت و رسالت غیر نزول وحی و اخبار از خدا و آوردن شریعت و برنامه سعادت و ابلاغ اوامر و نواهی خدا و تعالیم اخلاقی و اعتقادی و اجتماعی، چیزی نیست و خدا همین را معجزه پیغمبر اسلام اعلام معارف دین، ج ۲، ص: ۵۴

کرده و مثل معجزه از خود برای خود است، و نبوت و رسالت با معجزه در اینجا یکی شده است.

فرق بین این دو نوع معجزه تقریباً مثل این است که یکی می‌گوید من پزشکم و دلیل اینست که بیماران را معالجه می‌کنم از همان موضوع مورد ادعا دلیل آورده و خودش را مثل آفتاب آمد دلیل آفتاب دلیل خودش قرار داده است دیگری می‌گوید من پزشکم و دلیل این است که روی آب راه می‌روم این دلیل خارجی است و به قول ابن رشد قانع کننده است چون کسی که قدرت دارد بر روی آب راه برود که عملی بشری نیست بر معالجه بیماران که عملی بشری است به طریق اولی قدرت دارد و اما خود عمل را دلیل قرار دادن و دلالت خود عمل بر آن برهان است و از هر دلیلی محکم‌تر است.

در مورد نبوت هم همین قسم است معجزاتی که خارج از ذات نبوت باشد اگر چه حجت است و یقین آور است و چون مقارن با ادعا است بالاتر از دلیل اقناعی است بلکه الزامی و قطعی است مع ذلك در دلالت بر نبوت مثل دلالت خود نبوت بر نبوت نیست. پیغمبر اسلام می‌گوید: این وحی من و این آیاتی که بر من نازل می‌شود معجزه است و شما که در سخنوری، ادب، بیان، خطبه‌سرایی، شعر و همه فنون سخن استادید اگر همه جمع شوید و همه با هم همکاری کنید هرگز مثل این آیات مثل این وحیی که بر من نازل می‌شود نمی‌توانید بیاورید عاجزید و ناتوان.

این معجزه در خود وحیی که به من می‌شود قرار داده شده است مرور زمان هم ۱۴ قرن است که این موضوع را اثبات کرده و ادباء و سخن‌شناسان و سخن‌پردازان عالیقدر مسلمان و مسیحی به اندیشه اینکه بتوان مانند قرآن یک سوره‌ای را آورد هم نزدیک نمی‌شوند.

فرق دیگر قرآن با معجزات دیگر این است که آن معجزات اگر مقرون به ادعای نبوت نباشد دلالت ندارد و مانند یک پدیده‌ای از پدیده‌های عالم آفرینش یا یکی از کرامات

معارف دین، ج ۲، ص: ۵۵

افراد محسوب می‌شود ولی در قرآن این انفکاک تصور نمی‌گردد و شرط مقرون بودن معجزه با ادعای نبوت در اینجا زائد است.

### معجزه حسی و عقلی

فرق بین معجزه حسی و مادی و معجزه عقلی و علمی این است که معجزه حسی مثل معجزات انبیای گذشته و بسیاری از معجزات پیغمبر ما دلیل نبوت برای همگان است و معجزه عقلی و علمی در بیشتر موارد دلیل برای خواص و دانشمندان است و باید نیروی عقل و فهم بکار افتد تا معجزه را ادراک کند.

معجزه عقلی و علمی مثل معجزات علمی قرآن و مثل جامعیت و اکمل بودن آن از تمام کتابهای آسمانی و شرایع دیگر، و مانند سیره و روش پیغمبر در وقایع مختلفه و رویدادهای گوناگون زندگی و وضع لباس و خوراک و سلوک با مردم و اخلاق او که نمونه‌های انسانی بود این معجزات را عقلهای بالغ و روشن مستقیماً و با کمک علم درک می‌کنند.

اما در معجزات مادی و حسی هم اگر چه عقل وارد می‌شود و باز هم باید حکم کند ولی بر صحت دعوی حکم می‌کند اگر چه کسی که معجزه را می‌بیند حقیقت آن را نشناسد و شناخت آن برایش ممکن نباشد.

علت اینکه به معجزات عقلی و علمی اکتفا نشده این است که بیشتر در معرض اشتباه کاری و قیل و قال و جدال است، آراء ناقص و

کوتاه در این میدان به جولان می‌افتد و افرادی که خبره و بصیر نیستند هم در این موضوع اظهار نظر می‌کنند و کسانی که معجزات حسی را لازم نمی‌دانند از این نکته غافل هستند و به ترقی فکری بشر اتکاء می‌کنند.

در مورد معجزه حسی کمتر این اشتباه کاری‌ها راه می‌یابد و دهان مخالف بسته می‌شود و توجیه و تفسیر مخالفی که مورد قبول همگان واقع شود در آن نمی‌توان کرد. از این جهت معجزات حسی و مادی نقش مهمی را در نفوذ کلمه پیامبران و جلب قبول باور معارف دین، ج ۲، ص: ۵۶

عامه دارد و بدون آن در حالی که رشد فکری جامعه و بی‌نظری و ترک اغراض شخصی نباشد با اتکا بر معجزات عقلی و علمی در صورتی که برای همگان آشکار نباشد نمی‌توان هدایت انبیاء و پیامبران را در همه‌ی دلها گسترش داد و به بیان دیگر حجت خدا بر همه خلق تمام نمی‌شود.

لذا تاریخ انبیاء مشحون از معجزات حسی و مادی است و پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز از این معجزات بسیار داشت و هر کس در تواریخ و اخبار مطالعه کند و معجزات آن حضرت و خبرهای غیبی او را ببیند و بهانه گیر نباشد شکی برای او باقی نمی‌ماند. اگر بر این معجزات، معجزات و خوارق عادت و خبرهای غیبی علی علیه السلام و سائر ائمه علیهم السلام را اضافه کنیم که در کتب و تواریخ شیعه و سنی تا زمان ما ضبط شده است، بیش از آن می‌شود که بتوان احصا کرد.

بی جهت برای خوش آمد بعضی مردم که فقط به اسباب و علل حسی مانوس می‌باشند، نباید در این گونه معجزات که پدیده‌هایی غیر قابل انکار است سخنان تردیدآمیز بگوییم و واقعیات و عینیات را منکر شویم. معجزه هم مثل پدیده‌های دیگر است که وجود یافته و محسوس شده است هر چند شما نتوانید با اسباب و علل ظاهری آنرا توجیه و تفسیر نمائید.

صحیح است که با وجود قرآن که از جهات متعدد معجزه است و برای همگان باور آور است برای معجزات حسی خصوص برای مردم روشنفکر و عالم تردیدی باقی نمانده است و قرآن عظمتش بر همه غالب شده و روز به روز توجه به این معجزه بیشتر میشود اما این دلیل آن نیست که ما معجزات دیگر و تواریخی را که همه بر آن اتفاق دارند و کتب سیره پیغمبر را که این معجزات را نقل کرده‌اند و از حد تواتر گذشته کنار بگذاریم.

معارف دین، ج ۲، ص: ۵۷

### قرآن معجزه‌ی حسی یا علمی

قرآن معجزه مادی و حسی که تصرف در امور مادی و عناصر طبیعی و بسائط و مرکبات عالم طبیعت مثل کوه، دریا، زمین، خاک، ستارگان، جماد، نبات انسان و حیوان باشد، نیست.

قرآن از جنبه فصاحت و بلاغت معجزه است از این که موضوعش که کلام و بیان است و اسبابش در اختیار هر بشری قرار دارد و موادش را که حروف و کلمات باشد همه می‌دانند و در سخنان خود استعمال می‌کنند مع ذلك از همین مواد و کلمات و چنین کار بشری سهل و آسان که با اسباب مادی انجام می‌شود معجزه اظهار شده است.

اعجاز علمی قرآن با توجه به مبادی و مبانی علمی که در آن بیان شده و با توجه به آیات الهیات و توحید و نبوت و اخلاق و دعوت به عدالت و حریت و اصول صحیح تشریعات و قصص گذشتگان و اشاره به اوضاع آفرینش و نظام عالم خلقت و واداشتن بشر به تفکر و تعقل و مطالبی که در علوم مختلف مطرح است، ثابت و واضح است.

این اعجاز خصوص در میدان تشریح در عصر ما که پیروزیهای صناعی بشر و قدرت او در تصرف در کرات و فضا چشمگیر شده و مع ذلك از ارائه برنامه‌ای جامع الجهات و کافی تمام جوانب وسیع انسان و مصالح روح و جسم و باطن و ظاهر او عاجز مانده است

آشکارتر شده است و مرور زمان عظمت قرآن را در ناحیه تشریح بیشتر تأیید و استوار می‌سازد.

اهمیت و برتری این کتاب بر کتابهایی مثل تورات و انجیل که پشتوانه اصل تحریف نشده آنها آن معجزات حسیه بود هر روز ظاهرتر می‌شود و علماء و دانشمندان رشته‌های مختلف از خودی و بیگانه آنرا به صراحت اعلام کرده و قرآن را بزرگترین ثروت علمی و تربیتی و تشریحی و اخلاقی می‌دانند که در اختیار بشر گذارده شده است.

مع ذلک این به آن معنی نیست که قرآن فقط جنبه معجزه علمی دارد و برای همگان نیست، قرآن از جهت اعجازش در فصاحت و بلاغت و در خبر از امور غیبی و در خبر

معارف دین، ج ۲، ص: ۵۸

از حقایقی که دنیا پس از قرن‌ها به آن دست یافته برای همگان معجزه است و از هر معجزه مادی و حسی روشن‌تر است.

همانگونه که در زمان موسی سحر رواج کامل داشت و در زمان عیسی علم طب رونق گرفته بود و معجزه موسی را خدا قلب عصا به اژدها و ید بیضاء و معجزه عیسی را شفای بیماران و کور مادرزاد و احیاء اموات قرار داد تا مردم وقتی می‌بینند همه پزشکان حاذق از معجزات عیسی عاجزند و یا ساحران مشهور را می‌بینند که از قلب عصا به اژدها با آن کیفیت ناتوانند از عجز و ناتوانی آنها پی ببرند که معجزه موسی و عیسی کار بشری نیست بلکه کار الهی است. در عصر پیغمبر هم بازار ادب و فصاحت و بلاغت رونق کامل داشت و بزرگترین افتخارات آنها سخنوری و شاعری بود و همه سخن‌شناس و ذوق لطیف و قریحه‌های حساس داشتند و فنون مختلف کلام را می‌شناختند و نقل مجالس و محافل آنها بود، خدا قرآن را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله عطا کرد که در فصاحت و بلاغت و تأثیر در ارواح و حسن ترکیب و فنون ادبی در مرتبه‌ای است که احدی از بشر نمی‌تواند مثل سوره‌ای از آنرا بیاورد و رسماً اعلان شد و این اعلان در خود قرآن در آیات متعدده قرار داده شد.

علاوه بر اینکه خود مردم همه اهل ذوق بودند، بلغاء و ادبایی که همه در سرودن اشعار و قصاید و خطابه‌ها فوق‌العادگی داشتند و استاد بودند از آوردن یک سوره‌ای مانند آن عاجز شده عجز و ناتوانی آنها بر همه روشن شد و دانستند که اگر این کار بشری بود این سخنوران و سخندانان نامی می‌توانستند مثل آنرا بیاورند.

این اعلان اعجاز همچنان چهارده قرن است که در قرآن باقی و به قوت خود الی الابد باقی خواهد ماند. پس این معجزه برای همگان است و راه شبهه و تشکیک و اشتباه کاری در آن بسته است و ادباء طبیعی و مسیحی در برابر آن سر تعظیم فرو آورده‌اند. خبرهای غیبی قرآن بسیار است و این معجزه نیز برای همگان دلالت بر نبوت دارد. هم چنین حقایقی که پیشرفت علم پس از چهارده قرن آنها را اکتشاف کرده است و قرآن از آن

معارف دین، ج ۲، ص: ۵۹

اطلاع داده است برای همگان معجزه و قابل درک و اذعان است و رشته‌های دیگر که شرح آن در اینجا بیش از این مناسب نیست. این که گفته شده: «محمد می‌کوشد تا کنجکاوای مردم را از امور غیر عادی و کرامات و خوارق عادات به مسائل عقلی و منطقی و علمی و طبیعی و اجتماعی، و اخلاقی متوجه سازد و جهت حساسیت آنرا از (عجایب و غرایب) به (واقعیات و حقایق) بگرداند»، اگر غرض این است که گوینده می‌خواهد مردم را از معجزه منصرف سازد یعنی به آنها بفهماند که درخواست معجزه از پیغمبر سزاوار نیست حتی پیش از اثبات نبوت به معجزه، این سخن صحیح نیست و بدون معجزه شناختن پیغمبر ممکن نیست زیرا اگر معجزه نباشد پیغمبر شناخته نمی‌شود. چگونه پیغمبر چنین هدفی داشت در حالی که در آیات بسیار از قرآن مردم را به معجزات متوجه کرده و این سنت الهی را تأکید و تأیید فرموده است. خوارق عادات اگر چه از عجایب و غرائب است واقعیات و حقایق است.

اگر غرض این است که پس از اثبات پیغمبری و اظهار معجزه تکرار درخواست معجزات صحیح نیست و یا اینکه هر موضوعی را

نباید بعنوان معجزه طلب کرد چون بسا با ناموس خلقت و نظام جهان مغایر باشد، سخن تمام و صحیحی است زیرا پس از اثبات نبوت باید ایمان آورد و عمل کرد و تکرار درخواست معجزه بهانه‌گیری یا استهزاء است و صحیح نیست و پیغمبر هم نمی‌تواند از جانب خود هر تقاضائی را قبول کند لذا «سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا» [۵۱] می‌فرماید و هم چنین قبل از اثبات هم هر نوع معجزه را طلبیدن پذیرفته نیست و پیغمبر خود می‌تواند (ابتداءً و بدون درخواست) خرق عاداتی را بعنوان معجزه اظهار کند و هر کجا هم مناسب باشد طبق درخواست قوم معجزه‌ای نشان دهد.

معارف دین، ج ۲، ص: ۶۰

بنابراین بعضی از خواسته‌های قوم جواب مثبت ندارد مثل اینکه درخواست کنند کوه‌ها از زمین برداشته شود یا صفا و مروه طلا شود و یا از مردم مکه رفع احتیاج گردد و یا آنها را از قیمت اجناس پیش از وقت آگاه سازد یا مخازن تحت‌الارض بر روی زمین ظاهر شود یا شام را عراق و عراق را شام بسازد.

این پیشنهادهای به علل متعدد نباید پذیرفته شود و پیشنهاد آن به پیغمبر غلط و حاکی از روح لجاج و عناد یا کمال نادانی است. باید مردم را متوجه کرد که ناموس معجزه هم مثل سایر نوامیس تحت حکمت و مشیت الهی قرار دارد و پیمبران بشر بوده‌اند و فرستاده، و فرستاده‌حق تحکم بر فرستنده خود و تصرف در شئون او ندارد. پیغمبر تحت امر فرمان خداست و در معجزه هم مطیع فرمان اوست و برانگیخته نشده است که اینگونه کارها را انجام دهد و نظام عالم خلقت را عوض کند «سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا». اگر غرض گوینده این است که پیغمبر می‌خواست مردم را از معجزات محسوس به معقول متوجه سازد این هم صحیح نیست زیرا تفاوتی ندارد که خرق عادت حسی باشد و مادی یا عقلی و علمی.

بلی ممکن است پیغمبر بخواهد افکار را از اینکه همه چیز از مجاری معجزه و عمل خرق عادت و غیر اسباب طبیعی انجام گیرد و بنای زندگی خود را بر آن قرار دهند منصرف سازد و متوجه به فکر و عمل و کار و کوشش و غور در مسائل علمی و اجتماعی و کشف اسرار کائنات و اسباب طبیعی سازد. این کار از راهنمایی‌های مهم و لازم است و اسلام به آن توجه کامل کرده و در آیات و احادیث درباره آن تأکید و هدایت کافی شده است تا مردم بدانند که معجزه و امثال آن جریان عمومی و ثابت عالم را عوض نمی‌کند و نباید به انتظار اینکه معجزه‌ای بشود یک قوم یا یک فرد دست از تحصیل، صنعت، علم، کشاورزی، دامداری و کوشش‌های دیگر بردارد.

معارف دین، ج ۲، ص: ۶۱

این صحیح است که افکاری روی ناآشنایی به غیب این عالم و اینکه این عالم ظاهر و محسوس را مظهر حکمت و علم خدای حکیم عالم نمی‌دانند می‌خواهند خارق عادت بشود و بسا که در هر موضوع چیزی و روحی را مؤثر بشناسند و بسا که بعض پدیده‌ها را که جنبه اعجاز هم ندارد از سادگی و ضعف فکری معجزه و کرامت پندارند و گمراه شوند و پیغمبر می‌خواهد مردم از این طرز تفکر آزاد شوند و رشد پیدا کنند و توجه آنها به کار و فعالیت و سعی و عمل خود باشد. اینها مسائلی است که تعلیمات اسلام همه را در بر گرفته، و در هر موردش بشر را راهنمایی کرده است.

ولی این با اینکه معجزه حسی باشد یا فقط عقلی و علمی، ارتباط ندارد و چنان که گفتیم با اینکه در قرآن این همه از معجزات حسی انبیاء بیان شده است دلیلی ندارد که پیغمبر بخواهد مردم را از کرامات و معجزات حسی و مادی منصرف سازد و با اینکه از خود آن حضرت این معجزات به شهادت همین سیره ابن‌هشام و طبری و همه تواریخ و تفاسیر و کتب حدیث بسیار صادر شده است و پس از آن حضرت نیز از اهل بیتش از این خوارق عادت زیاد دیده شد. این خوارق عادت که از انبیاء و ائمه‌علیهم‌السلام صادر می‌شود علاوه بر اثبات حقانیت آنها دلیل و راهنما به سوی عالم غیب و توجه انسان به خدا و قدرت او و مالکیت و نفوذ امر او است. فانه علی کل شیء قدیر و هو القادر المتعال.

## آیا معجزه‌ی پیامبر، جاودانی است؟

س ۱۳. می‌خواهم آگاهی پیدا کنم اگر رسالت پیامبر اسلام یک رسالت جاودانی است آیا معجزه او هم جاودانی است؟  
ج. شرط جاودانگی رسالت جاودانه بودن معجزه نیست وقتی رسالت به وسیله معجزه پیغمبر و هر دلیل قطعی دیگر ثابت شد اگر خود پیامبر خبر از جاودانگی رسالتش بدهد کافی است و جاودانگی آن مثل سائر اخباری که پیغمبر می‌دهد، ثابت می‌شود. بنابراین معارف دین، ج ۲، ص: ۶۲

جاودانی بودن دین اسلام به همان ابلاغاتی که از خود پیغمبر شده است ثابت است و اصل رسالت به معجزات بسیار که از آن حضرت صادر شده ثابت است هر چند این معجزات بعد از زمان وقوع باقی نمانده باشند مثل معجزه شق القمر یا رد شمس یا تسبیح سنگریزه و صدها معجزه دیگر یا اینکه تا مدتی موقت باقی مانده باشند.

مع ذلك رسالت جاودانی اسلام به معجزه جاودانی و پایدار نیز ثابت است. معجزه‌ای که نه تنها دلیل جاودانی دین اسلام است بلکه دلیل حقیقت همه ادیان الهی و آسمانی پیغمبران بزرگ خدا است و آن معجزه قرآن مجید است که بیش از یک‌هزار و چهارصد سال است که در آسمان اعجاز می‌درخشد و جاودان و همیشه باقی و برقرار است.

اعلان اعجاز آن در مثل این آیه شریفه: "وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ [۵۲]" شامل همه اعصار و هر زمان و مکان است این اعلان و دعوت جهانیان به آوردن یک سوره مثل قرآن فراگیر اهل زمان ما و زمانهای بعد و بعد است چنان که فراگیر زمان خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود.

و در واقع اعلان یکصد و چهارده معجزه باقی و جاودانی است زیرا از کسانی که شک دارند می‌خواهد مثل یک سوره بیاورند هر کدام از سوره‌ها باشد سوره بقره و آل عمران و سوره‌های طوال باشد یا سوره‌ای مثل توحید و کوثر.

اعجاز دیگر قرآن که باقی است بر حسب این آیات خبر از غیب و آینده است که می‌فرماید: "فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ [۵۳]" در این آیه خبر میدهد که یک سوره مثل قرآن را نمی‌آورند و نخواهند آورد هر چه بر عمر دنیا و فصاحت و بلاغت و قدرت بشر بر ادبیات بگذرد این معجزات

معارف دین، ج ۲، ص: ۶۳

چهارده قرن است که در معرض همه مخالفان و معاندان قرار دارد و کسی نتوانسته است در مقام معارضه با آنها کلامی را بیاورد که در حدی قابل قیاس با این آیات و طرف نسبت با این سوره‌ها باشد این مطلبی است که محققان بزرگ بیگانه نیز بر آن گواهی داده و اعتراف دارند.

در خاتمه یادآور می‌شود که راجع به اعجاز قرآن مجید و وجوه اعجاز آن کتابها و تالیفات ارزشمند در طی این مدت طولانی نوشته شده و ابعاد گوناگون اعجاز قرآن را مورد بحث و اثبات قرار داده‌اند.

## مناظره‌ی حضرت ابراهیم با ستاره‌پرستان و ...

س ۱۴. بر اساس آیه ۷۶ تا ۷۸ سوره مبارکه انعام: فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْإِفْلِينَ... [۵۴] آیا طبق سه آیه فوق حضرت ابراهیم دچار شرک شده بود؟

ج. مسئله عصمت انبیا و ائمه طاهرين عليهم الصلاة والسلام با برهان عقلی ثابت است و از اموری است که در بحث از لزوم نبوت و به اصطلاح نبوت عامه و قبل از نبوت خاصه و بحث از نبوت افراد و اشخاص ثابت است و در نصوص قرآنی و روایات معتبره آیه و روایتی که دلالت قطعی بر خلاف آن داشته باشد وجود ندارد.



دلالت احتمالی که در برابر آن دلالت احتمالی دیگر باشد نمی‌تواند ناقض این معنی باشد بلکه خود بخود آن آیه بر همان معنایی که با دلیل عقلی معارض نباشد تفسیر می‌شود و جالب این است که علامه حلی در «الفین» هزار دلیل بر آن اقامه فرموده است. در مورد کلام خدای تعالی "فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ"، "با نظر به خود لفظ آیه این احتمال که حضرت ابراهیم، خبر از ربوبیت کوكب و اعتقاد به آن داده و سپس از آن رجوع کرده باشد قابل اعتنا نیست. بر حسب معارف دین، ج ۲، ص: ۶۴

ظاهر کلام این یک نوع محاجه و افحام و الزام طرف است به صورت استفهام نه استفهام حقیقی بلکه برای ملتفت کردن طرف و بیان حقیقت است و سایر آیات در اینجا نیز بیان ابطال ربوبیت ستاره و فساد عقاید ستاره پرستان است.

### آیا ابراهیم بت شکن دروغ گفت؟

س ۱۵. طبق آیه ۶۳ سوره انبیاء حضرت ابراهیم مرتکب دروغ شده است؟ در حالی که دروغ نیز از گناهان کبیره است و با عصمت پیامبران سازگاری ندارد: "قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ" (۶۲) "قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ". ج. در مثل آیه "بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ" قرینه حالیه و عقلیه است که متکلم از بل فعله کبیرهم معنای حقیقی آن را اراده نکرده و مخاطب هم به آن متوجه می‌شود. این هم یک نوع ملتفت کردن مخاطب به حقیقت است و طرح این احتمال است که چون بزرگشان شکسته نشده است او عامل این عمل بوده ولی باید از خوشان پرسید اگر بتها گویا و ناطق باشند یعنی: ان كانوا ناطقين فكبيرهم هو الذي فعل بهم و چنان که می‌دانیم صدق قضیه شرطیه مستلزم صدق طرفین نیست و این یک تنبیه بسیار ظریف و ادیبانه است که طرف خود بخود از آن به اشتباه خویش پی می‌برد.

### چرا حضرت ابراهیم خود را مریض خواند؟

س ۱۶. با استناد به آیه ۸۸ و ۸۹ سوره مبارکه صافات: فنظر نظرة فى النجوم فقال انى سقيم، اشکال کرده‌اند حضرت ابراهیم برای ماندن در شهر اولاً: مرتکب دروغ شده و ادعای بیماری کرده ثانیاً: با نگاه به ستارگان بر اعتقاد مردم زمان خود که به تأثیر اوضاع و احوال ستارگان در زندگی انسانها معتقد بودند، تأکید نموده و از این طریق دچار شرک شده است مستدعی است پاسخ فرمایید. معارف دین، ج ۲، ص: ۶۵

ج. در مثل آیه "فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ" نیز می‌توان گفت که اصلاً ظهوری در معنایی که خلاف عصمت باشد ندارد، زیرا از آن استفاده نمی‌شود که با نظر در علم نجوم حضرت ابراهیم چه مطلبی را استکشاف کرد. آیا بیماری خود را استکشاف کرد؟ اگر این باشد دلیل بر تأیید او از شرک و ستاره پرستی نمی‌باشد بلکه دلالت بر آن دارد که اوضاع فلکی و ستارگان دلالت بر وقوع بعضی حوادث دارد، مثل اینکه اجتماع ابرها دلالت بر باریدن باران دارد. در آن زمان ستاره‌شناسی علم رایجی بوده است و حضرت ابراهیم دلالت اوضاع فلکی را بر حوادث خاصی و تأثیر آنها را به اذن الله نفی نمی‌فرموده بلکه استقلال و مؤثر بالاراده بودن آنها را در تأثیر و پرستش آنها را انکار می‌کرده و گرنه کسی نیست که تأثیر غیر ارادی مثلاً آفتاب را در این عالم منکر باشد.

نتیجه نظر او در نجوم اگر در تقدیر باشد ممکن است این باشد که در نجوم و اینکه فاقد اختیار و اراده هستند و تأثیر آنها و ارتباط آنها با یکدیگر بتقدیر العزیز العلیم است نظر کرد و قوم خود را به آن هدایت کرد.

اگر نتیجه نظر استکشاف بیماری و اشراف آن باشد یا بیماری مخفی بوده باشد یا اینکه از نظر در علم نجوم استکشاف شهادت حسین علیه‌السلام شد و برای آن مریض شد خلاصه هر طور تفسیر بشود اینکه سخن کذبی هر چند مصلحت‌آمیز باشد فرموده باشد

از این آیات استفاده نمی‌شود.

این گفتگوهایی که بین حضرت ابراهیم علیه‌السلام و قومش یا با نمرود واقع شده همه براساس احتجاج و استدلال و جدال بالتی هی احسن بوده است که گاه شخص براساس مذهب طرف بر او احتجاج می‌کند و او را محکوم می‌نماید.

معارف دین، ج ۲، ص: ۶۶

### مباحثه حضرت ابراهیم با نمرود

س ۱۷. طبق آیه ۲۵۸ سوره بقره حضرت ابراهیم در مباحثه با نمرود دلیلی را اقامه می‌کند و می‌فرماید: پروردگار من کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند و نمرود می‌گوید من هم زنده می‌کنم و می‌میرانم. در اینجا حضرت دیگر این دلیل را ادامه نمی‌دهد و دستاویز دلیل دیگری می‌شود در حالی که شیعه معتقد است انبیا اعلم الناس اند. بنابراین چرا حضرت نتوانستند دلیل را ادامه دهند؟

ج. در بحث نمرود با آن حضرت وجه عدول آن بزرگوار از ادامه استدلال اول به استدلال دیگر "فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ وَضَوْحِ بَطْلَانِ" جواب نمرود از استدلال اول بود؛ زیرا همه میدانستند که نکشتن کسی زنده کردن او نیست و کشتن او میراندن او نیست.

بهر حال عدول به استدلال دیگر دلیل بر عجز آن حضرت از ادامه بحث و اتمام استدلال اول نیست و چه بسا که پس از اتمام آن استدلال دوم را مطرح فرموده باشد. نمی‌توان با آن چه در آیه بیان شده بگوییم تمام آنچه بین حضرت ابراهیم و من حاجه فی ربه واقع شده همین بوده است.

### چرا حضرت ابراهیم برای عمومی خود طلب آموزش کرد؟

س ۱۸. طبق آیه ۱۱۳ سوره توبه نباید برای مشرکان طلب آموزش کرد ولی حضرت ابراهیم برای عمومی آزر طبق آیه ۴۷ سوره مریم طلب آموزش نموده است آیا این با عصمت او مغایر است؟ در آیه ۴ سوره ممتحنه خداوند می‌فرماید: حضرت ابراهیم اسوه نیکویست برای شما مگر زمانی که برای پدرش طلب آموزش کرد.

معارف دین، ج ۲، ص: ۶۷

ج. آیات مربوط به استغفار ابراهیم برای عمومی که اگر چه بر حسب آیه ۱۱۳ سوره توبه استغفار برای مشرکین جایز نیست و اگر چه بر حسب آیه ۴۷ سوره مریم حضرت ابراهیم وعده استغفار به او داد ولی استغفار برای او بر حسب قرآن کریم آیه ۱۱۴ توبه به جهت وعده‌ای که او به ابراهیم داده بوده جایز بود لذا قرآن کریم هم از او رفع اشکال فرموده است.

ممکن است گفته شود اگر چنین است چرا در سوره ممتحنه آیه چهارم در ترغیب به تاسی به ابراهیم استغفار او یا وعده استغفار او برای عمومی استثناء شده است.

جواب این است که این استثناء، از تاسی برای این است که اشخاص که عالم به وجه استغفار او نبودند بطور مطلق استغفار برای کسان مشرک خود ننمایند و آن را بهانه قرار ندهند.

به عبارت دیگر مستثنی اسوه قرار دادن آن حضرت در مطلق استغفار برای مشرکین است نه عمل خاص آن حضرت یعنی نباید در استغفار برای مطلق مشرکین آن حضرت را اسوه قرار دهند هر چند در مورد خاصی آن حضرت استغفار کرده باشد یا مشروطاً وعده استغفار داده باشد. ثانیاً ممکن است استثناء از «اذ قالوا لقومهم» باشد و در این صورت جواب واضح است.

### چرا حضرت ابراهیم امید به آموزش دارد؟

س ۱۹. طبق آیه ۸۲ سوره شعرا حضرت ابراهیم می‌فرماید: من طمع دارم که بیامرزد خدا خطایم را در حالی که پیغمبران معصومند؛ پس حضرت ابراهیم مرتکب گناه شده‌اند؟

ج. اما قوله تعالی حکایه عن ابراهیم "وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ دَلَالَتٌ بِرِصْدُورِ خَطِيئَةٍ نَدَارِدُ بَلَكَةَ خَطَايَانِي كَمَا بَدَانَ اعْتِرَافٌ مَيَكْرَدُنْدُ وَ أُن رَا خَطَا مَي شَمَرْدُنْدُ اَشْتِغَالَاتَشَانُ بَه اَمُورِ ضَرُورِيَه دَنِيُويَه بُوَدَه اَسْت كَه اَيْن مَضْمُونِ دَر رُويَاَتِ وَ اَدْعِيَه بَسِيَار

معارف دین، ج ۲، ص: ۶۸

است و قراین قطعيه برای اراده این معنی است که ما در کتاب «نیایش در عرفات» درباره آن توضیحاتی داده‌ایم.

### آیا حضرت ابراهیم به زنده شدن مردگان اطمینان نداشت؟

س ۲۰. آیا طبق آیه ۲۶۰ سوره بقره حضرت ابراهیم به زنده شدن مردگان در روز قیامت اطمینان ندارد؟

ج. آیه سوره بقره نیز دلالت بر ضعف یقین و ایمان ابراهیم ندارد چنان‌که در جواب «او لم تؤمن» عرض کرد: «بلی». و اما اطمینان قلبی که ظاهر آیه این است که درخواست حضرت برای حصول آن بود، محتمل است مقصود آن حضرت اطمینان به چگونگی آن باشد.

امر احیاء موتی اگر چه معلوم و یقینی او بود اما کیفیت آن مثلاً به همین جسم عنصری مادی دنیایی است یا به گونه‌ای دیگر است و خداوند متعال با ارائه آن به او به چشم ظاهر او بر او ظاهر فرمود که با همین جسم عنصری است که در این دنیا محسوس و مرئی است.

در واقع این آیه جواب کسانی است که معاد را غیر جسمانی و به قالب مثالی و صوری و غیر مادی گفته‌اند چنان‌که از ملاصدرا در کتاب کلم الطیب ص ۴۷۴ نقل نموده است یا به بدنی که بر آن بدن هورقلیائی اسم نهاده‌اند گفته‌اند چنان‌که از شیخیه منقول است یا به صورتهای دیگر به هر حال سؤال از تفصیل دیگر و خلاصه برای امر ثابت به دلیل عقل دلیل حس هم تقاضا کرده است. و محتمل است مراد از اطمینان قلبی زیادتی یقین باشد زیرا در این امور یقین و ایمان و اطمینان قلبی مقول به تشکیک است و اگر چه عالی‌ترین مراتبی از آن در دسترس ممکنات است همان است که برای انبیاء عظام و اوصیای کرام آنها حاصل شده ولی این مانع از این نیست که برای آنها کسب و نیل به درجات بالاتر به افاضه الهی و به حکم و

معارف دین، ج ۲، ص: ۶۹

قل رب زدنی علماً ممکن باشد. و با حدیث شریف «لو كشف الغطاء ما ازددت یقیناً» [۵۵] منافی نیست زیرا ممکن است مراد این باشد که کشف غطاء مرئی شدن آنچه بالفعل نامرئی است یا مرئی آن محال است، اگر حاصل شود موجب زیادتی یقینم نمی‌شود و این با اینکه به افاضات متواتره» غیر منقطعه دائماً بر علم و معرفت و قرب و مقامات معنویه آن بزرگواران افزوده شود منافات ندارد.

### تفسیری از کردار حضرت آدم و نوح و یونس علیهم السلام

س ۲۱. با در نظر گرفتن آیاتی چون: «ولا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين» (۲/ ۳۵ و ۱۹/ ۷) و «فلا یخرجنكما من الجنة فتشقی (۲۰/ ۱۱۷) و «ولا تخاطبونی فی الذین ظلموا آنهم مغرورون (۱۱/ ۳۷) و «ولا تکن کصاحب الحوت» (۴۸/ ۶۸) حضرت تعالی رفتار و

کردار پیامبران را در کدام یک از تقسیمات تشریح اسلامی قرار می‌دهید: حرمت، وجوب، کراهت، استحباب یا اباحه؟

ج. و اما آیاتی که راجع به حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام است جواب این است که نهی مثل "لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ" ارشادی و اخبار از آثار و تبعات وضعی قرب به شجره است و با توجه به آیات "وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً"

قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ [۵۶] معلوم می‌شود اخراج آدم از جنت مذکور در آیه شریفه "يا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ" [۵۷...۵۸] مقدر بوده است و خداوند به آنچه برای آدم پیش آمد عالم بود هر چند این برنامه به اختیار معارف دین، ج ۲، ص: ۷۰

خود آدم و به خیر خواهی ظاهری و فریب ابلیس پیش آمد و اثر وضعی آن که در آیه "فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ يَدَّتْ لَهُمَا سِوَاءَ أَنَّهُمَا" [۵۸...۵۹] بود بنابراین "فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ" هم اخبار است از کاری که به ظاهر بموقع واقع نشده و در حد یک ترک اولی انجام شده.

خلاصه این برنامه در محیطی واقع شده که ظاهراً غیر از محیطی است که بعد آدم به آنجا منتقل شد و موضع و مسکنش تغییر پیدا کرد موضع اول میتواند غیر عادی و نحو خاصی بوده باشد که در محدوده اسرار و مطالب غیبی باشد نمی‌توان در مجموع راجع به آن و معنای ظلم و عصیان و غوایت و نهی واقع در آن بطور جزم اظهار نظر کرد و آن محیط را به تمام معنی با این محیط قیاس کرد و یکسان شمرد و یا واقعه‌ای را که فی الجمله معلوم است عادی نیست و تقدیر العزیز العلیم است به تفصیل تفسیر نمود و به این آیات که حکایت از آن محیط است نسبت ظلم و عصیان به مفهومی که امر مولوی نزد ما دارد داد و بلکه احتمال اینکه این آیات از متشابهات باشد احتمال بعیدی نیست.

اما نهی در آیه "فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى" نهی ارشادی است، و شقاء در اینجا به معنی تعب و رنج دنیوی است که لازمه بودن در این دنیا است.

هم‌چنین آیه "وَلَا تُخَاطَبُنِي نِزْهِي فِيهَا" در آن ارشادی است. در آیه شریفه "وَلَمَّا تَكُنْ كَصَيِّحِ الْجُرُوتِ" نیز دلالت بر امر خلاف عصمت ندارد.

معارف دین، ج ۲، ص: ۷۱

## معاد

### کیفیت عذاب ابلیس با آتش

س ۱. خداوند متعال ابلیس را چگونه با آتش عذاب می‌کند در حالی که خود از جنس آتش است؟ چگونه می‌توانم برای سؤالات و شبهات گوناگون پاسخ صحیحی بیابم؟

ج. معنی اینکه شیطان از آتش خلق شده این نیست که الان شیطان یک تکه آتش است کما اینکه معنی اینکه شما از خاک آفریده شده‌اید این نیست که شما الان یک تکه خاک هستید.

به شما سفارش می‌کنم طبق برنامه درس بخوانید، به تدریج که انشاءالله پیشرفت علمی کردید و کتابهای کلامی مثل شرح باب حادی عشر و شرح تجرید را خواندید همه شکوک و شبهات را انشاءالله حل می‌کنید.

معارف دین، ج ۲، ص: ۷۲

### فشار قبر بر بدن عنصری است یا برزخی

س ۲. آیا سؤال و جواب قبر یا فشار قبر بر بدن عنصری است یا برزخی؟

ج. ظاهر احادیث و روایات این است که بر بدن عنصری است اما این هم نه به وجهی است که با چشم ظاهر همه آنرا حس کنند

ممکن است گفته شود نظیر خواب است که در خواب، خوابهایی که شخص می‌بیند همه یک سیر غیر جسمانی است مثلاً در خواب می‌بیند به فلان شهر یا فلان مجلس رفته است ولی با این که در همین بدن عنصری خواب را می‌بیند بدن در جای خود هست و او در خواب بسا سختیها و رنجها و مصیبات را می‌بیند و یا خوشیها و لذتها و استراحتها با همین بدن عنصری است لذا گاهی هم در آن اثر می‌گذارد و حرکت می‌کند و سخن می‌گوید و ناله سر می‌دهد و خلاصه روح از وضع جسم در قبر متأثر می‌شود و فشار قبر را در حال تعلق روح به بدن مثل شخص خواب احساس می‌کند.

حاصل اینکه این مسائل روحانی محض نیست چون خلاف ظواهر ادله است و جسمانی محض هم نیست چون به ظاهر موجب تأثر و رنج و مشقت یا نعیم و راحت جسم نمی‌شود.

تمام کلام این است که، این سؤال و جواب قبر را در ارتباط با همین بدن عنصری حق می‌دانیم ولی تفصیل آن را نمی‌توانیم توضیح بدهیم. چنان که طفل در رحم مادر نمی‌تواند از این عالم خارج از رحم که مادرش و رحمش جزئی از آن است چیزی بگوید.

و اگر پرسش شود فشار قبر نسبت به کسی که مثلاً بدنش سوخته و خاکستر شده چگونه تصور دارد؟ جواب این است که اولاً بر حسب روایات فشار قبر عام نیست و با نبود موضوع یعنی بدن مطرح نیست. ممکن است چنان شخصی که کالبدش از بین رفته معارف دین، ج ۲، ص: ۷۳

برنامه دیگر داشته باشد ولی اگر جسد باشد و در قبر نباشد وارد شدن فشار بر او قابل احتمال است هر چند فشار هوا باشد. این وقایع بطور اجمال مورد اعتقاد است اما نسبت به تفصیل آن از لحاظ این که یا معرفت به آنها لازم نیست و یا اینکه معرفت به آنها در این عالم میسر نیست تکلیفی نداریم و به همان عقیده اجمالی اکتفا می‌شود شاید اگر انسان یک حس ششم و هفتم و بیشتر داشت خیلی از این مجهولات را معلوم می‌نمود که از قدیم گفته‌اند من فقد حساً فقد علماً انسان محدود است و متناهی و حقایق و مجهولات نامحدود و غیر متناهی است.

### حشر و نشر با بدن عنصری یا با جسمی دیگر

س ۳. آیا حشر و نشر جسمانی با بدن عنصری است یا جسمی دیگر؟ آیا در عالم پس از مرگ و قیامت بدن انسان و اجسام خاصیت جسم در دنیا را دارد یا فاقد این خاصیت است؟

ج. بر حسب آیات صریحه قرآن مجید حشر و نشر انسان با همین بدن جسمانی و عنصری است و این آیات قابل تأویل نیست و مباحثه کفار با حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و استبعاد آنها مربوط به همین معاد جسمانی بود که می‌گفتند: "أَتَدَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا إِنْ أَلَمْبُعُوثُونَ خَلَقًا جَدِيدًا- قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا" [۵۹] و الا- بسا آنها هم فی الجمله در اینکه انسان به مرگ فانی محض نمی‌شود و بقاء روح معتقد بودند و معاد روحانی با بقاء روح را استبعاد نمی‌کردند و اصلاً استبعاد نداشت در مسائل مربوط به معاد و ثواب و عقاب همه این جسمانیت مطرح است و به صراحت بیان شد "إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِثُّوا يُعَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ"

معارف دین، ج ۲، ص: ۷۴

بُنْسَ الشَّرَابِ وَسَيَاءَتْ مُرْتَفَقًا" [۶۰] "إِنَّا لَذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّنْ نَّارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُوسِهِمُ الْحَمِيمُ يُصِدَّهُمْ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ" [۶۱] و هم چنین آیات مربوط به ثواب و نعمتهای بهشتی همه روحانی بودن محض را نفی می‌فرماید.

و آیاتی مثل "يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ" [۶۲] نیز بیشتر از این دلالت ندارند که مثلاً در زمین تبدیلات و تغییراتی پیش می‌آید مثلاً کوه‌ها از بین می‌روند یا اینکه زمین فواید و برکاتش را کامل می‌دهد.

## شب و روز در عالم برزخ

س ۴. شب و روز در عالم برزخ بر چه مبنائی است. آیا مطابق شب و روز عالم طبیعت است؟  
 ج. ظاهراً عالم برزخ خود معیارهای خاص خود را دارد و برزخ بین دنیا و آخرت است. روح نه مثل دنیا تعلق به بدن عنصری دارد و نه مجرد صرف است. بلکه متعلق به جسم و هیئت برزخی است که گاه برای بعضی مرئی می‌شود و بر حسب بعض آیات جسم برزخی او مورد ثواب و عقاب قرار می‌گیرد مثل "النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا" [۶۳].  
 حال حقیقت این امور چگونه است؟ در این دنیا لااقل بر امثال ما مجهول است بعضی گفته‌اند روح در عالم برزخ هم مجرد نیست و چیزی بدون شکل و هیئت و صورت در عالم امکان وجود ندارد حتی ملائکه اولی اجنحهٔ مثنی و ثلاث و رباع می‌باشند و جبرئیل هم بطور مجرد و غیر مصور، نیست.

معارف دین، ج ۲، ص: ۷۵

مع ذلك ما بیشتر از آنچه آیات و احادیث بر آن صراحت داشته باشد اظهار نظر و عقیده نمی‌کنیم و به همان اعتقاد اجمالی بسنده می‌نماییم و در تعیین حدود و تفصیل آنها پا را از ظواهر آیات و روایات فراتر نمی‌گذاریم.

## تناسب گناهان دنیا و کفرهای آخرت

س ۵. رابطه‌ی کفر اخروی و گناه رابطه‌ی جعلی و قراردادی است (بجعل من الله تعالی) یا رابطه‌ی علی؛ یعنی گناه علت تامه است برای ایجاد کفر؟ اگر رابطه‌ی جعلی باشد چه تناسبی است بین گناه در دنیا، و کفرهای آنچنانی در آخرت؟  
 ج. گناه و معصیت علت استحقاق لوم و ذم و توبیخ و جواز کفر است و علت نفس کفر و عقاب نیست که اگر گناهکار مجازات نشود تخلف معلول از علت لازم شود. چنان‌که اطاعت و امتثال علت استحقاق مدح و ستایش و اجر و ثواب است علی اشکال فی الاخیر [۶۴].

و اما تناسب گناه و کفرهای سخت برای عظمت گناه و کفر نعمت منعم حقیقی و خروج بر مولا و انکار خدائی و بی‌اعتنائی به عذاب خدا و گناهان آنچنانی است.

بلی فی الجملة می‌توان گفت که گناه علت عذاب است به این معنی که بدون گناه عذاب نخواهد بود و کفر متفرع بر گناه است چنان‌که پاداش هم بدون اطاعت و امتثال نمی‌باشد.

و به عبارت دیگر عدم گناه مساوق با عدم کفر است اما وجود گناه مساوی با وجود کفر نیست پاداش و کفر وعد و وعید است که اول از شخص کریم لازم‌الصدور و تخلف ناپذیر است اگر چه بر اساس تفضل باشد و دوم لازم‌الصدور نیست بلکه عدم صدور آن گاه با کمال صفات و صفات کمال مناسب است.

معارف دین، ج ۲، ص: ۷۶

مع ذلك احتمال اینکه بین بعض اعمال تکویناً با بعض عذاب‌ها و عقاب‌ها ربط وجود داشته باشد، به طور جزم قابل دفع نیست و ممکن است به مثل این آیه "الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا" [۶۵] و به بعض روایات «مثل الظلم ظلمات یوم القيامة» [۶۶] استناد شود.

مع ذلك هیچ یک علت تامه نیست و شرایط و موانع نیز که بسا بسیاری از آنها بر ما مخفی باشد مؤثرند و اجمالاً وعد و وعید و بشارت و انذار و جعل کفر و پاداش بر حسب حکمت و بر حسب قاعده لطف لازم است و بسیاری یا بیشتر بدون آن به صلاح و فلاح نایل نمی‌شوند ولی تحقق و فعلیت آنها و مقدار و موارد آنها همه با خداوند علیم حکیم عادل غفور رحیم قاهر شدید الانتقام

و الکبیر المتعال ... می‌باشد که چنان برنامه‌ها پیاده خواهد شد که همه این صفات جلال و جمال در جای خود اعمال و مثل نظام این عالم همه این اسماء و صفات ظهور یافته و تعطیلی در آنها متصور نخواهد بود این حقیقت به اجمال ثابت است و احاطه بر تفصیل و ارتباط همه امور با کل اسماء حداقل برای غیر تنی چند از مؤیدین من عندالله امکان‌پذیر نیست.

یفعل الله ما یشاء بقدرته و یحکم ما یرید بعزّته و حکمته و کل ذلک تقدیر العزیز العلیم.

بشر باید خود را در معرض ظهورات صفات جمالیه حق قرار دهد و از اینکه در معرض ظهورات صفات جلالیه و قهریه او قرار دهد با استعانت از حول و قوه او پرهیز نماید و این چنین برنامه‌های خداوند متعال را زیر سؤال و اعتراض نبرده و کشف حقایقی را که مجهول است و باید هم مجهول باشد وجه نظر قرار ندهد و بداند که همه افعال الهی در دنیا و آخرت و محسوس و نامحسوس بر اتم نظام جاری است از ناحیه حضرت رب الارباب و ولی النعمات.

معارف دین، ج ۲، ص: ۷۷

گفته نشود بعد از این بیانات اصل سؤال - که رابطه کیفر و پاداش با اعمال رابطه معلول با علت است یا قراردادی و جعلی است - چگونه پاسخ داده شد؟

زیرا می‌گوئیم اینکه رابطه بین آنها رابطه علیت و معلولیت نیست از آنچه بیان شد معلوم می‌شود اگر آن چنان باشد "إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا" [۶۷] و "وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ" [۶۸] معنی پیدا نمی‌کند.

آنچه به نظر نزدیک‌تر است این است که این ثواب‌ها و عقابها همه جعلی و استصلاحاً لحال العبد است و تفاوت بین آنها نیز بر حسب حکمت و مصلحت باز هم همین جنبه استصلاحی و تربیتی را دارد و اگر این برنامه عذاب و عقاب و وعد و وعید نبود ربوبیت حضرت باری تعالی العیاذ بالله ناقص شمرده می‌شد.

در عین حال تعذیب عصاء و گناهکاران به هر یک از عذابهای مأثوره در کتاب و سنت حتی خلود در نار، ظلم نیست و در موارد فعلیت این عذابها چنان نیست که همه به یک چوب رانده شوند مثلاً در دار آخرت هم همه دزدها مثل این دنیا که علی السواء مجازات و با تحقق شرایط شرعی دستشان بریده می‌شود باشد بلکه در آنجا حساب دقیق است و تمام شرایط و ریزه کاریها و اوضاع و احوال مجرم ملاحظه می‌شود.

غرض این است که آنجا حاکم خداوند علام الغیوب و عالم السر و الخفیات است و هر جا کیفر مقتضی شد این دقایق رعایت می‌شود و دزد گرسنه و فقیر برابر با دزد غنی مجازات نمی‌شود و هلم جرّاً غرض این است که این آیات و روایات مدلول تفصیلی که مبین تمام جوانب باشد ندارند تا ما بتوانیم در موردی خدشه کنیم که العیاذ بالله مثلاً خلاف عدل است. در اینجا مطلب بسیار است ولی بیش از این مجال شرح نیست.

معارف دین؛ ج ۲؛ ص ۷۷

معارف دین، ج ۲، ص: ۷۸

### ارتباط بین بحث اعاده معدوم و معاد جسمانی

س ۶. آیا بین بحث اعاده معدوم و معاد جسمانی ارتباطی هست یا نه؟

ج. به این معنی که معاد جسمانی ثبوتاً یا و اثباتاً توقف بر قول به جواز اعاده معدوم داشته باشد و با قول به امتناع اعاده معدوم ثبوت معاد جسمانی یا اثبات آن ممکن نباشد اگر چه بعضی توهم کرده باشند، بین این دو بحث ارتباط نیست و بنابر امتناع اعاده معدوم نیز معاد جسمانی محقق و ثابت است.

البته این به اینگونه تحریر می‌شود که بفرض صحت کبرای کلی امتناع اعاده معدوم معاد جسمانی صغری آن کلی و از جزئیات آن نیست.

بلکه اگر این جهت که معاد جسمانی صغرای آن کلی هست یا نیست مشکوک فیه باشد از این جهت که تمام جوانبی که در حکم به این قضیه (المعاد الجسمانی اعاده المعدوم ممتنع فالمعاد الجسمانی ممتنع) درک آن لازم است بر عقل مجهول و بلکه می‌توان گفت خارج از درک عقل است و معاد جسمانی با نصوص کتاب و سنت قابل اثبات است.

و اما وجه اینکه معاد جسمانی صغرای این کلی نیست این است:

بنا بر این که بحکم عقل و شرع روح انسان بعد از مرگ باقی است و مرگ بمعنی فناء روح نیست بلکه حقیقت آن قطع تصرف و تدبیر روح بطور موقف نسبت به جسم عنصری است که اجزاء مادی آن بعد الانحلال باقی است و معدوم نمی‌شود و با اتصال آن اجزاء به یکدیگر تصرف و تدبیر روح به آن بحال اول باز می‌گردد نظیر تأثیر قوای نباتات که در فصل زمستان منقطع بشود و دوباره تأثیر آن مجدد یا ظاهر می‌شود و وضعی که در کمون و خفا بوده ظاهر می‌گردد و خلاصه این که باذن الله تعالی این قطع و وصل تدبیر برقرار می‌شود و اعاده معدومی در بین نمی‌آید.

در اینجا قابل تذکر است که در مسأله امتناع اعاده معدوم اگر چه کسانی که به آن قائلند دلائلی طبق مسالک خود اقامه کرده و آن را مسلم میدانند و بعضی هم آن دلائل را مورد ایراد قرار داده‌اند ولی اجمال مطلب این است که در این گونه مطالب اهل فلسفه و

معارف دین، ج ۲، ص: ۷۹

معقول حرفی را که میزنند نباید حرف آخر بدانند، پیرامون انسان و این گونه مسائل در عصر ما مسائلی مطرح شده بلکه به وقوع پیوسته است که اگر یک قرن یا دو قرن پیش به این آقایان اهل معقول و حکمت متعالیه عرضه می‌شد با دلائلی که بسا عقل پسند به نظر می‌رسد و بر مبانی که استوار می‌کردند نفی آن نفی استحاله اجتماع نقیضین شمرده می‌شد آن را محال می‌دانستند مانند مسأله معراج و خرق و التیام و امور که خلاف توالی فاسده که آنها گمان می‌گردند بالحس معلوم گردد.

### آیا یزید ملعون مجبور بر شهادت امام نبوده است

س ۷. چگونه می‌شود یزید را ملعون شمرده؟ با آنکه پیش از شهادت امام حسین علیه‌السلام پیامبران عمل او را خبر داده بودند و با این فرض آیا مجبور نبوده است؟

ج. یزید ملعون است به جهت جنایتی که به اختیار خود انجام داده و اخبار پیغمبران از جنایت کسی، علت مجبور بودن او در ارتکاب جنایت نیست.

### آیا این جهان یک بار دیگر تکرار شده است

س ۸. بحثی پیش آمد که نظام خلقت بشر و کلاً جهان و مسأله ظهور پیامبران تا رسیدن به پیامبر خاتم چند بار تکرار شده است. به این تفصیل که خداوند متعال یک سری از بشرها را خلق کرده و برایشان قیامت را بپا کرده و یک سری از آنها در جهنم و یک سری در بهشت هستند. و الان ما در سری دوم هستیم. نظر حضرتعالی در این مورد چیست؟

ج. اجمالاً آنچه از قرآن مجید استفاده می‌شود معاد انسانها و قیامت و حشر و نشر تاکنون محقق نشده است و قیامت و معاد همگان در یک زمان و روزی که مقدار آن پنجاه هزار

معارف دین، ج ۲، ص: ۸۰

سال است واقع خواهد شد و بر این که عقاب و عذاب در جهنم و ثواب در بهشت مرحله‌ای یا بیشتر باشد برهانی اقامه نشده است.



والله العالم

**شب اول قبر چه زمانی است**

س ۹. پس از مرگ انسان ممکن است چند روزی تا زمان خاکسپاری او طول بکشد خواستم بدانم از این رو چه زمانی شب اول قبرش محسوب می‌شود. زمانی که روح از بدن جدا می‌شود یا زمانی که مرده را در قبر گذاشتند شب اول قبرش محسوب می‌شود؟  
ج. زمانی که روح از بدن جدا می‌شود برزخ او شروع می‌گردد ولی اگر عمل خاصی برای شب اول دفن معین شده باشد مانند نماز معروف به نماز وحشت (لیله الدفن) در همان شب انجام می‌گیرد. والله العالم

**بازگشت روح به کالبد خاکی انسان**

س ۱۰. ضمن عرض سلام با عنایت به آیه ۲۷ سوره شریفه بقره، آیا تفسیر برخی در خصوص بازگشت روح به کالبد خاکی انسان معنا پیدا می‌کند؟  
ج. آیات کریمه و احادیث شریفه تصریح به این دارند که روح به همین بدن عنصری عود می‌کند و معاد جسمانی است. والله العالم  
معارف دین، ج ۲، ص: ۸۱

**امامت****سکوت صحابه و سایرین در قبال جریان سقیفه**

س ۱. سکوت صحابه و سائرین در قبال جریان سقیفه را چگونه توجیه می‌نمائید؟  
ج. این اشکال قابل توجهی نیست تاریخ‌نظائر آن را بسیار نشان داده است و ما هم در عصر خودمان مظاهر آن را دیده‌ایم اگر چه مطلب سقیفه و منحرف کردن مسیر خلافت در اهمیت مافوق هر حادثه است شاعر می‌گوید:  
لقد عجبوا اصحاب احمد اذ رضوا بتقدیم ذی جهل و تاخیر ذی فضل  
واصحاب موسی فی زمان حیاته رضوا بدلاً عن خالق الخلق بالعجل  
مضافاً بر اینکه کبار صحابه نظیر سلمان و غیره سکوت نکردند بلکه اول من احتج للخلافه علی بن ابیطالب علیه السلام. [۶۹]  
معارف دین، ج ۲، ص: ۸۲  
مرحوم سید شرف الدین در کتاب ارزشمند المراجعات احتجاجات بنی هاشم و سائر صحابه را آورده است [۷۰] و در نهج البلاغه نیز می‌فرماید:

و ان كنت بالشوری ملکت امورهم فکیف بهذا و المشیرون غیب  
و ان كنت بالقربی حججت خصیمهم فغیرک اولی بالنبی و أقرب [۷۱]

**آیا آیه تطهیر بر ثبوت رجس دلالت دارد**

س ۲. آیا در آیه تطهیر اذهاب رجس مستلزم ثبوت رجس در رتبه سابقه نیست؟  
ج. فعل مضارع در مثل این موارد معنای استقبالی و آینده و حصول ما لم يحصل را ندارد چنان‌که فعل ماضی که در مثل "وَوَكَانَ اللَّهُ غَزِيْرًا حَكِيْمًا" [۷۲] معنی ماضی ندارد در "إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ" [۷۳] و "وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحَقِّقَ الْحَقَّ" [۷۴] معنای آیه

تعلق اراد الله تکویناً بر اذهاب رجس از اهل بیت است که تکویناً و با وجود آنها متحقق است یعنی وجودشان مطهر وجود می‌یابد نه اینکه رجس موجودی را از آنها می‌برد و بعبارة اخیری اخبار از این است که آنها را مطهر قرار داده است. محتمل و ممکن است طبق توضیح مفصلی که حقیر در تفسیر آیه داده‌ام [۷۵] مراد از اذهاب رجس از آن بزرگواران اراده جدی بعث و زجر آنها از اوامر و نواهی الهی است که امر

معارف دین، ج ۲، ص: ۸۳

آنها به آنچه در شرع مأمور به و نهی از آنچه در شرع منهی عنه است با اذهاب رجس و عدم ابتلای آنها به ارتکاب بعضی افعال یا ترک بعضی اعمال و پاک ماندن آنها باشد که امر آن بزرگواران به آن اعمال و نهی آنها از آن افعال امر تشریحی صرف - که با علم به عدم اطاعت مأمور نیز هست - نیست. بلکه این امر چون با علم به اطاعت مأمور و امتثال او است مورد اراده جدی و طلب حقیقی است تا بنده مطیع در مواردی که نباید واقع شود واقع نشود.

این معنایش وجود رجس و اذهاب رجس نیست این معنایش حراست از وقوع رجس و هدایت بنده به طهارت است و معنی ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله است.

### معنای اذهاب رجس در آیه تطهیر

س ۳. درباره‌ی آیه تطهیر: آیا رجس در اهل بیت بوده و خداوند آن را بر طرف ساخت یا نبوده و آن را بر طرف نمود؟ ج. راجع به آیه شریفه تطهیر اولاً فعل مثل یرید و اراد در مثل این مورد منسلخ از دلالت بر زمان و استقبال و ماضی است و این اراده از برای خدا ثابت است «و هو مریده قبل خلقهم» و تعلق دارد با ذهاب الرجس عنهم و تطهیرهم قبل خلقهم کما تعلقت بخلقهم و معنایش این است که: اراد الله ان یخلقهم مذهوياً عنهم الرجس و مطهراً و به عبارت اخیری: خلقهم الله طاهراً مطهراً عن الرجس مثل قولهم. «ضیق فم الرکیه»، «المبتدا هو المجرّد عن العوامل اللفظیه» و معنای اول این نیست که دهنه چاه وسیع و گشاد است آن را تنگ ساز یا مبتدا عامل لفظی داشته و از آن تجرید شده بلکه مقصود این است که از اول چاه را تنگ ساخت یا تنگ بساز و مبتدا از اول عامل لفظی ندارد.

بلکه در اراده تشریحی نسبت به غیر معصوم مثلاً نهی از معاصی یا امر به واجبات نیز غرض دفع رجس است نه رفع رجس، در نهی از شرب خمر اراد الله بالاراده التشریحیه

معارف دین، ج ۲، ص: ۸۴

اذهاب الرجس عن عباده بدفعه عنهم لا برفعه و ازالته و الّا، امر و نهی تشریحی معنی ندارد.

خلاصه اینکه در اینجا مراد رفع موجود نیست بلکه منع از وجود ما هو المعدوم است.

توضیحاً عرض می‌شود راجع به آیه تطهیر و اینکه اراده اگر چه اراده به اصطلاح تشریحی شد بطور حقیقی و بطور مطلق به غیر معصوم تعلق نمی‌گیرد و تعلق حقیقی آن بطور مطلق دلیل بر عصمت است و نسبت به دیگران اراده حقیقی مطلق نیست و لذا در اوامر و نواهی اراده حقیقی به فعل یا ترک و انبعاث از امر یا انزجار از فعل به واسطه نهی به طور مطلق در مورد معصوم صحیح است و فی الجمله به هر کسی است که در هر مورد از آن امر منبعث یا از نهی منزجر شود "إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذُّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ" [۷۶] تحقیق آن محتاج به تفصیل است که بیشتر از این در این جا مجال اطاله کلام نیست.

### آیا حضرت جواد تحت تأثیر خادمان خود بودند

س ۴. امام رضا هنگامی که در شهر طوس بوده از یک حالت روزمره فرزندش یعنی امام جواد که در مدینه بود مطلع می‌شود و به

ایشان نامه‌ای می‌فرستد که خادمان به علت خصلت بخل، تو را هنگامی که بر مرکب سوار می‌کنند از درب کوچک خانه به بیرون می‌برند و از این پس وارد شدند و بیرون رفتند از درب بزرگ خانه باشد.

سؤال بنده این است که چطور امام جواد در طول این مدت با این که معصوم است تحت تأثیر بخل خادمان خویش قرار می‌گیرد؟  
معارف دین، ج ۲، ص: ۸۵

ج. روایت بزنطی [۷۷] که به آن اشاره کرده‌اید در آن وجه فعل خادمان و موالی که امام جواد را از باب صغیر خانه خارج می‌کردند معلوم شده است و اما وجه فعل آن حضرت یعنی خروج آن حضرت از باب صغیر معلوم نشده است که تحت تأثیر بخل خادمان بوده است بلکه شاید وجه آن اقتضای بر تصرف در مال امام بمقدار خاص و لازم بوده است و امام رضا در این نامه این اجازه وسیع را بفرزند عزیزشان داده‌اند و در مورد عموها و عمه‌ها همه به آن حضرت اجازه لازم داده‌اند.  
این هم کمال پرهیزکاری امام جواد و امانت داری آن حضرت را می‌رساند و هم علاقه پدر بزرگوار او را به ظهور موقعیت و شئون و فضایل فرزند بسیار عزیز و گرامی می‌رساند.

### حدیث منزلت چگونه جانشینی پیامبر را ثابت می‌کند

س ۵. با توجه به اینکه حضرت هارون علیه‌السلام قبل از حضرت موسی علیه‌السلام رحلت نموده، حدیث منزلت چگونه می‌تواند جانشینی پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ثابت نماید؟

ج. جواب واضح است زیرا حدیث شریف معنایش بیان منزلت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و مشارکت آن حضرت با حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در همه شئون عالیه و ولایت بر امور غیر از مقام نبوت و وساطت در ابلاغ رسالت خدا به خلق است. معنای مطابقی آن دارا بودن این منزلت در عصر رسالت و حیات رسول صلی الله علیه و آله است نه اینکه تو بعد از من منزلت هارون را از موسی داری که نظیر سالبه بانتفاء موضوع باشد- ولی جانشینی آن حضرت بعد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نیز ثابت می‌شود زیرا این منزلت صاحب شئون پیغمبر بودن به جز نبوت برای آن حضرت طبق  
معارف دین، ج ۲، ص: ۸۶

این حدیث ثابت است و بعد هم باقی است و بعد از این همه باید از آن حضرت تبعیت نمایند.

این معنائی بالاتر از جانشینی است منزلتی است که طبق این حدیث مسلم و متواتر برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام ثابت بوده و بعد هم ثابت و مسلم است. این حدیث تمام شئونی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر حسب مقام امامت و ولایت و اولی به آنفس بودن دارا هستند برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام اثبات می‌نماید.

بلکه می‌توان گفت معنایش نصب و تعیین پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست بلکه اخبار از واقع امر و حقیقت منصبی است که برای علی علیه‌السلام ثابت است.

### آیا مشهور از روایات دال بر ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام اعراض کرده‌اند

س ۶. اگر برای تثبیت خلافت ابوبکر به اعراض مشهور از روایات دال بر ولایت علی بن ابیطالب علیه‌السلام تمسک شود، چه پاسخی می‌فرمایید؟

ج. کدام مشهور جز چند نفر که با آن صحنه‌سازی سوء استفاده از جوی که پیش آمده و از ضعف آن مردم جدید العهد بالاسلام و ارباب و تطمیع آنها با نصوص مخالفت کردند، مشهوری نبوده است. و مسئله به تمام معنی سیاسی و با نقشه‌های قبلی و تبانی منافقین و موقعیت خاصی که بود پیش آمد.

مثل این جریان سیاسی را با اعراضی که در فقه مطرح است نباید مقایسه کرد مخالفت رسمی با نصوص و تعیین پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بود.

خیلی تعجب است این اعراض - که معرضین همانها بودند که حتی از کتابت وصیت پیغمبر جلوگیری کردند و آن گونه که قلم از بیان آن شرم دارد به رسول خدا صلی الله علیه و آله جسارت کردند - چه اعتباری غیر از مخالفت با پیغمبر دارد؟ این حرف را هم بعد از یک هزار و چهار صد سال امروز می شنویم اعراض مشهور در اینجا که

معارف دین، ج ۲، ص: ۸۷

اصلاً وجود نیافت و جز سکوت و بی تفاوتی بسیاری و ترس از به خطر افتادن منافع دنیائی و حزب بازی معنی نمی یابد. مسئله ای که به آن اهمیت - که گفته شده در هیچ امری مثل امر حکومت در اسلام خون ریخته نشده مسئله ای که به آن اهمیت است که با آن تشریفات مفصل در غدیر خم ابلاغ می شود - اگر از طرف هر کس از نصوص آن اعراض شده باشد غیر از سیاست و ریاست طلبی و مخالفت با دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله هیچ تفسیر و معنایی ندارد. مسئله فرعی فقهی و شک بین سه و چهار یا پاکی و نجس بودن اعضاء نیست که اعراض مشهور و برخورد های فقهی در مسائل فرعی در آن مطرح شود.

مسئله ای است که در آن درجه از اهمیت که «لو ان عبداً قام ليله و صام نهاره و تصدق بجميع ماله و حج جميع دهره و لم يعرف ولاية ولی الله فیوالیه و یکون جميع اعمال بدلالته الیه ما کان له علی الله حق فی ثوابه و لا کان من اهل الايمان» [۷۸].

### آیا اعتقاد به ملکیت فدک و افضلیت حضرت زهرا علیها السلام ضروری مذهب است

س ۷. آیا اعتقاد به این که فدک ملک خالص حضرت زهراء علیها السلام است از ضروریات مذهب است و یا اینکه این مطلب مطابق با واقع است و لکن از ضروریات نیست؟

آیا اعتقاد به اینکه حضرت زهراء و ائمه معصومین علیهم السلام افضل از تمام مخلوقات خداوند حتی تمام انبیاء الهی به جز حضرت رسول صلی الله علیه و آله هستند جزء ضروریات مذهب است و یا اینکه از مسلمات است ولی ضروری مذهب نیست؟

معارف دین، ج ۲، ص: ۸۸

ج. اگر مقصود از ضروریات مذهب است این است همانطور که در ضروریات دین اگر کسی آن را انکار کند و ملتفت باشد که انکارش مستلزم انکار ثبوت و اخبار صادق مصدق است از دین خارج می شود این دو موضوع هم از ضروریات مذهب است. و اگر کسی هر یک از آنها را انکار کند و ملتفت باشد که اخبار قطعیه الصدور از ائمه معصومین علیهم السلام بر آن دلالت قطعی دارند این انکار چون مستلزم انکار ائمه علیهم السلام است موجب خروج از مذهب است.

### سابقه ارتباط امیرالمؤمنین علیه السلام با نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله

س ۸. درباره سابقه ارتباط امیرالمؤمنین علی علیه السلام با نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله توضیحی بیان فرمائید. ج. در مورد عواطف خاصه و الطاف مخصوصه و نوازش و مهر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به حضرت مولی الموحدین امیرالمؤمنین علیه افضل صلوات المصلین از زمان کودکی آن حضرت کافی است این فراز از خطبه جلیله قاصعه نهج البلاغه را در نظر آورد:

«و قد علمتم موضعی من رسول الله صلی الله علیه و آله بالقرابة القریبة و المنزلة الخصیصة، وضعنی فی حجره و انا ولد یضمنی الی صدره و یکنفنی فی فراشه، و یمسني جسده و یشمنی عرفه و کان یمضغ الشیء ثم یلقمینی» [۷۹]

و آنچه در کتاب مستطاب شریف بحار الانوار نقل شده: «عن العلامة فی کشف الیقین و غیره عن السیده فاطمه بنت اسد علیها السلام، قالت: «فولدت علیاً و لرسول الله صلی الله علیه و آله ثلاثون سنة، و احبه رسول الله حباً شديداً، و قال لی اجعلی مهده بقرب فراشی، و کان رسول الله صلی الله علیه و آله یلی اکثر تربیته و کان یطهر علیا فی وقت غسله یوجره اللبن عند شربه و یحرك مهده عند نومه و یناغیه فی یقضته، و یحمله علی صدره و یقول هذا معارف دین، ج ۲، ص: ۸۹»

اخى و ولیی و ناصری و صفیی و ذخری و کھفی و ظھری و ظھیری و وصیی و زوج کریمی و امینی علی وصیتی و خلیفتی، و کان یحمله دائماً و یطوف به جبال مکة- و شعابها و اودیتها». [۸۰]

### سبقت ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگران

س ۹. در مورد سبقت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر دیگران در ایمان به نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله توضیحی بیان نمائید.

ج. در مورد سبقت حضرت امیرالمؤمنین مدت هفت سال بر دیگران در نماز خواندن با آن حضرت باید عرض کنم: اولاً- آن حضرت از رسول خدا صلی الله علیه و آله در کل برنامه‌های عملی و معنوی و دینی و ایمانی پیش از بعثت هم مثل بعد از بعثت جدا نبود و اتصال و اقتداء تام و تمام به رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت، و ملازم دائمی و همیشگی آن حضرت بود. در این مطلب بخصوص روایات متعدد از طرق عامه وارد شده و مورد شک و تردید نیست از جمله:

۱. مسند احمد ج ۱، ص ۹۹.

۲. کنز العمال، حدیث ۳۶۳۸۹ و دو حدیث بعد از آن. [۸۱]

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید روایتی از آن حضرت را نقل نموده که فرمود: «لقد عبدت الله قبل ان یعبدہ احد من هذه الامة سبع سنين» [۸۲]

معارف دین، ج ۲، ص: ۹۰

۴. ابن اثیر در اسد الغابه از ابو ایوب انصاری روایت نموده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود

: «لقد صلت الملائكة علی و علی علی سبع سنين و ذلك انه لم یصل معی رجل غیره» [۸۳].

این سوابق برای حضرت امیرالمؤمنین سلام الله علیه ثابت و مسلم است و آنچه گفته شده و در کتابها حفظ شده اشاره و اجمالی از آن است.

جعلنا الله و ایاکم من شیعتہ و شیعة الائمة الطاهرین من ولده صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین و زاد الله فی توفیقاتکم و ولانکم لهم علیهم السلام و السلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته.

### بررسی میزان اعتبار حدیث ثنّین از حیث سند و محتوی و اثبات جعلی بودن آن

س ۱۰. کدامیک از احادیث زیر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است؟

انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی.

خلفت فیکم ثنّین لن تضلوا بعدهما: کتاب الله و سنّتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.

ج. احادیث ثقلین از احادیث متواتره‌ای است که سنّی و شیعه آن را به سندهای متعدد از جمعی از صحابه مشهور مثل زید بن ارقم و ابی ذر و ابی سعید و حدیفه بن اسید و جابر بن عبدالله و عامر بن ابی لیلی و امیرالمؤمنین علیه السلام و ابن ابی رافع و ابی الطفیل و

زید بن ثابت روایت کرده‌اند و بزرگان محدثین اهل سنت مثل احمد بن حنبل و طبرانی و ترمذی و مسلم و ابن سعد و حاکم و عبد بن حمید و هیشمی و متقی و سیوطی

معارف دین، ج ۲، ص: ۹۱

و نسائی و دولابی و ابی نعیم و دارمی و دیگران که همه از مشاهیر عامه هستند آن را روایت نموده‌اند.

لازم به تذکر است که حدیث متعدد است یعنی مکرر این مضمون بالفاظ مختلف از حضرت رسول صلی الله علیه و آله صادر شده لذا از آن تعبیر به احادیث کرده‌ایم این دو لفظی که شما ذکر کرده‌اید لفظ مختصر بعض این احادیث است می‌توانید پیرامون این احادیث بتألیف حقیر (امان الامه من الضلال و الاختلاف) رجوع فرمائید.

اما در مورد لفظ «سننی» به جای «عترتی»، در حدیث ثنینه قدیمی‌ترین کتابی که این مضمون در آن وارد شده دو کتاب است یکی سیره ابن اسحاق [۸۴] و دیگر موطا مالک [۸۵] که هر دو معاصر منصور و هر دو هم این دو کتاب را به امر منصور نوشته‌اند. شخصیت ابن اسحاق:

این مرد در علم غزوات و سیره پیغمبر و حدیث، نامدار و مشهور است در حق او اقوال و سخنان علماء و رجال اهل سنت مختلف است گروهی او را به ضعف و کذب و تدلیس، و اوصاف دیگر توصیف کرده‌اند.

«ابن حجر» در تقریب و شهید در حواشی بر خلاصه، او را صریحاً از شیعه شمرده‌اند. میان او و مالک بن انس و دیگر فقیهان مدینه اختلافی ظاهر شد که از او به حاکم شکایت کردند. حاکم او را از مدینه اخراج کرد او از گروه زیادی نقل حدیث نموده و گروه زیادی هم از او اخذ حدیث کرده‌اند. وفاتش را بین سال ۱۵۰ تا ۱۵۴ گفته‌اند.

وقتی ابن اسحاق را از مدینه بیرون کردند در بغداد ساکن شد و در حیره یا بغداد با منصور خلیفه جبار عباسی ملاقات کرد و بامر منصور برای پسرش مهدی کتاب سیره را نوشت. [۸۶]

معارف دین، ج ۲، ص: ۹۲

عصر تألیف سیره:

تألیف سیره چنان که معلوم شد، در عصر منصور بوده و آن عصری است که علویین در نهایت اوج بودند و مردم به آنها گرایش داشته و حتی می‌گویند بعض فقهاء مشهور اهل سنت مخفیانه علیه منصور و به نفع علویین فتوی می‌دادند. در چنین موقعی - که مهمترین بلکه یگانه مدرک و حجت شرعی بودن حکومت یا غصبی بودن آن، احادیث بود و بنی عباس هر چه ضربه می‌خوردند از این راه بود- این کتاب تحت نظر منصور و به امر او برای پسرش مهدی و در واقع برای اغراض سیاسی مهم تألیف شده است.

معلوم است نویسندگان در آن تا چه حد از بیان حقایق خودداری می‌کند و چه قدر باید تقیه و احتیاط و محافظه کاری نماید و باید چگونه آن را بنویسد که مرد زیرک و وارد و سیاستمداری مثل منصور جبار سفاک آنرا بپذیرد. حتماً باید تا ممکن است احادیثی که روش بنی عباس و زمامدارانی را که پس از پیغمبر مسلط بر امور مسلمانان شدند محکوم می‌سازد در این کتاب نوشته نشود و از اخباری که کسان و بستگان و طرفداران سیاستهای حکام وضع کردند و فضایی را برای آنها و همکارانشان ساختند هر چه بشود در آن قالب کنند.

در این کتاب حتماً باید حدیث یوم الدار، حدیث ثقلین، مباحله، غدیر خم، شأن نزول آیه تطهیر و آیه انما ولیکم الله و صدها از این قبیل احادیث مسلمه نباشد و گرنه منصور نمی‌پذیرد.

باید وضع حکومت را به همین نحو که پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله جلو آوردند تأیید کند. باید احادیث و روایاتش بیشتر از زبان مخالفان اهل بیت و علویین باشد.

اینجا است که باید شخص ناقد و بصیر در مطالب این کتاب خصوص آنچه مربوط به سیاست و یا مخالف مذهب اهل بیت و مؤید

مذاهب دیگر است کاملاً اگر سند دارد

معارف دین، ج ۲، ص: ۹۳

سندش را ملاحظه کند و روایات کتب دیگر و احادیث اهل بیت نبوت را کاملاً بررسی نماید تا بتواند به حقیقت برسد.

باری کتاب سیره‌ی ابن اسحاق متأسفانه با این وضع مورد دستبرد عبدالملک بن هشام هم قرار گرفت و او به اسم تلخیص و تهذیب هر چه را خواست از آن اسقاط کرد و بر آن چیزهایی افزود.

در عین حال تا آنجا که فرصت داشتم در بعض کتب فحص کردم توثیق این مرد را در کتاب رجال نیافتم.

و اما موطأ مالک از جهات متعدده مورد خدشه و ایراد محققین اهل سنت واقع شده و نسخ آن را که با هم در نهایت اختلاف می‌باشند تا سی نسخه شمرده‌اند.

در این مورد ابن معین می‌گوید: «اهل حدیث نیست بلکه اهل رأی است و نوشته‌اند که احادیث مرسل موطأ ۳۰۰ حدیث و موقوف آن را ۶۱۳ حدیث و از اقوال تابعین ۲۸۵ خبر در آن درج است».[۸۷]

روایات مرسله آن چنان که سیوطی می‌گوید فی حد نفسه قابل اعتماد نیست که از آن جمله یکی همین خبر است.

این دو کتاب با این اوصاف و با اینکه در چنان جوّ سیاسی نوشته شده حدیث ثنّین را نقل کرده‌اند. اتفاقاً هر دو هم بطور مرسل و بدون سند. ابن اسحاق بدون اینکه سند را بکسی منتهی کند یا از کسی نقل کند این خطبه‌ای را که متضمن این جمله است روایت کرده است [۸۸][۸۹].

معارف دین، ج ۲، ص: ۹۴

موطأ مالک هم عباراتش این است: «و حدیثی عن مالک انه بلغه ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال: ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتُم بهما کتاب الله و سنه نبیه»[۹۰] این خبر هم چنان که ملاحظه می‌کنید مرسل است و لفظ خود مالک نیز مشعر بر عدم اعتبار آن می‌باشد.

اگر چه پس از مالک ابن عبدالرحمن - چنان که سیوطی در تنویر الحوالک نگاشته - خواسته است آنرا موصول قرار دهد اما زحمت بیهوده کشیده و آنرا بی اعتبارتر ساخته است زیرا آنرا از کثیر بن عبدالله بن عمر و بن عوف روایت کرده است و او کسی است که علماء رجال اهل سنت او را منکر الحدیث، و لیس بشیء، ضعیف الحدیث و کذاب، از ارکان کذب، واهی الحدیث و متروک الحدیث شمرده‌اند و می‌گویند کتابی داشته که هم‌اش اخبار مجعوله بوده که ذکر کردن آن در شمار کتب و روایت از آن حلال نیست [۹۱] و به احتمال قوی این خبر از همان نسخه است.

پس از این دو کتاب در مستدرک حاکم (ت ۴۰۵) این مضمون طبق نقل سیوطی در الجامع الصغیر (ج ۱ ص ۱۳۰) به این لفظ از ابی هریره که حالش معلوم است روایت شده (ترکت فیکم شیئین لن تضلوا بعدهما کتاب الله و سنتی، و لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض).[۹۲]

ولی این خبر اگر تصحیف شده‌ی روایت بیست و دوم کتاب دیگر سیوطی (احیاء المیت بفضائل اهل البیت) که از هزار از ابی هریره نقل کرده (انی قد خلفت فیکم اثّین لن تضلوا

معارف دین، ج ۲، ص: ۹۵

بعدهما کتاب الله و نسبتی، و لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض) نباشد، علاوه بر عدم اعتبار سند آن، دقت در متنش مجعول بودن آن را ثابت می‌کند زیرا خبر از عدم تفرق دو چیز آن هم در آینده وقتی صحیح است که تفرق و جدا شدن آنها از یکدیگر محتمل باشد که با چنین کلامی (لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض) نفی شود و در مورد کتاب و سنت خواه سنت عملیه باشد یا قولیه چنین احتمالی داده نمی‌شود، و اگر هم محتمل بود نسبت بزمان گذشته و صدور سنت باید نفی شود یعنی باید گفته شود (لم یتفرقا عن

الآخر) یا اگر معنای دیگری در نظر بود غیر از تمسک به آنها مثل اینکه بخواهد توصیه کند که آنها را از هم جدا نکنید قرآن را بیک معنی و سنت را بخلاف و برابر آن قرار ندهید با اینکه این هم موضوع مهم قابل ذکری نبود باید بفرماید: (لا تفرقوا بین الكتاب والسنة فانهما لن يتفرقا عن الآخر).

به هر حال هر کس حدیث شناس و از بلاغت و نکات ذوقی ادبی بهره‌مند باشد می‌داند این حدیث یا تصحیف «کتاب الله و نسبتی» است یا در برابر حدیث متواتر ثقلین جعل شده است غیر از این دو احتمال دیگر در اینجا راه ندارد. فقه حدیث

از اینها که بگذریم در فقه این خبرها و معانی آنها اگر دقت کنیم می‌بینیم: این خبر دلالت و مفهوم واضح و روشنی که بیان آن در خور چنان موقف عظیم باشد ندارد. امر آشکاری که اعتصام و تمسک به آن سبب شود هرگز گمراه نگردند چیست؟ کتاب خدا و سنت رسول خدا است مراد از کتاب خدا معلوم و همه آنرا می‌شناسند، و تمسک به آن برای همه امکان دارد اما مراد از سنت چیست از آن چه فهمیدند، و کجا بود که به آن همه بتوانند تمسک کنند چگونه بین و آشکار بود؟

مراد سنت قولیه است یا سنت عملیه؟ اگر مراد سنت قولیه باشد که در آن موقع تدوین و جمع آوری نشده بود که آشکار و معلوم و در اختیار همه باشد پس تمسک و ارجاع به آن مفهومی نداشت با اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله بحفظ و کتابت حدیث تشویق، و امر

معارف دین، ج ۲، ص: ۹۶

فرمود و روایاتی هم بر آن دلالت دارد از جمله نقل شده از ابی بکر از پیغمبر صلی الله علیه و آله: «من کتب عنی علماً او حدیثاً لم یزل یکتب له الاجر ما بقی ذلک العلم او الحدیث» [۹۳].

جلوگیری از حفظ و کتابت حدیث بواسطه علل سیاسی بود، و برای این بود که اخبار فضایل اهل بیت و توجیهاات و هدایت‌های پیغمبر- که با مشی سیاسی زمامداران مخالف بود- در کتابها نوشته نشود و در شهرها منتشر نگردد چون اگر کتابت حدیث آزاد می‌شد در آن عصر بطور کامل نمی‌توانستند احادیث را کنترل کنند و آنچه را با سیاست مخالف بود حذف نمایند.

لذا تقریباً تا سال ۱۲۰ هـ- کتابت حدیث ممنوع بود، و ابوبکر و عمر با آن مخالفت کردند و اگر چه عذرهایی می‌آوردند ولی بنظر دقیق غرضشان این بود که اخبار فضایل اهل بیت، که بسیار بود از مدینه و از بین اصحاب بیرون نرود، و تدوین نشود، و بهمین علت عمر رزیه (یوم الخمیس) را بوجود آورد و از نوشتن وصیتی که پس از آن امت هرگز گمراه نشوند بعذر اینکه (حسبنا کتاب الله) [۹۴] و اینکه بر رسول خدا بیماری غالب شده و یا العیاذ بالله هذیان می‌گوید جلوگیری کرد و نگذاشت پیغمبر آنچه را لازم بود در این موقع بنویسد. چون می‌دانست غیر از تأکید نصوص سابقه در حق امیرالمؤمنین علیه السلام نخواهد بود. ابن عباس هر موقع آن روز را یاد می‌کرد، سخت می‌گریست.

عمر بر حسب نقل طبقات ص ۱۸۸ ج ۵ نسخه‌های احادیث و سنت پیغمبر را جمع آوری کرد و تمام آنچه را جمع آوری شد سوزانید. این سیاست عمیق عمر پس از وی تعقیب شد و از نوشتن احادیث و تدوین سنت تا قرن دوم جلوگیری بعمل آمد.

معارف دین، ج ۲، ص: ۹۷

غزالی در احیا می‌گوید: از کتب و تصانیف چیزی در زمان صحابه و صدر تابعین نبود بلکه بعد از سنه ۱۲۰ که صحابه و بیشتر تابعین وفات کرده بودند نوشته شد و این تأخیر تدوین حدیث در بین اهل سنت سبب انقطاع رشته علم در بین آنها شد و ضرر بسیار بزرگی داشت و موجب وارد شدن اخبار غیر صحیح و اشکال تشخیص و معرفت احادیث صحیح گردید.

اما شیعه در پرتو پیروی از تعلیم پیغمبر و رجوع به علی و اهل بیت علیهم السلام که نه تنها مخالف با تدوین حدیث نبودند بلکه آن را تشویق می‌کردند و پیروان خود را باخذ علم و کتابت امر می‌نمودند هیچ گاه رشته حدیث و کتابت سنت در بینشان قطع نشد.



اول کسی که حدیث را تدوین کرد و به املاء رسول خدا نوشت علی علیه السلام بود که پس از ایشان در اختیار ائمه علیهم السلام بود و گاه آن را می‌آوردند و به آن در برابر مخالفان استدلال می‌کردند.

کتاب‌های دیگر مثل کتاب دیات و صحیفه‌ای که در صحیحین و مسند احمد و غیر هم از آن نقل شده امیرالمؤمنین علیه السلام تألیف و تدوین فرمود.

در عصر ایشان ابن ابی رافع کاتب آن حضرت کتاب سنن و احکام و قضایا را نوشت، و بحمدالله این افتخار برای شیعه است که علوم و معارف و احادیث و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله را از زمان آن حضرت تا حال بدون هیچ گونه فترت و انقطاع حفظ کرده و این نقیصه را که در حدود یک قرن و نیم کتابت علم در میانشان رشته‌اش قطع شده باشد ندارند و روایاتشان از این جهت در نهایت اعتبار است [۹۵].

و اگر مراد سنت عملیه بود آن هم یک موضوع معین و مشخصی نبود که مثل قرآن در اختیار همه باشد هر کسی از عمل پیغمبر چیزی می‌دانست و عملی را دیده بود. ارجاع به معارف دین، ج ۲، ص: ۹۸

آن هم در صورتی سبب امن از گمراهی می‌شد که سنت عملیه آن حضرت بدون کم و زیاد در کتابی ثبت و ضبط شده باشد. با این اوصاف چگونه ممکن است پیغمبر در حجة الوداع «سنتی» را که این گونه از نظر اهل سنت نامشخص و شکل نگرفته بود و بعد از یکصد و پنجاه سال هم که شکل گرفت با احادیث سقیمه و غیر معتبر مخلوط شد امر آشکار و بین و سبب امن از ضلالت و گمراهی معرفی کند؟ آیا شخص منصف غیر از این می‌فهمد که این خبر اگر تصحیف نشده برای انصراف مردم از اهل بیت و حدیث متواتر ثقلین و تایید سیاست حکومتی که بر اساس عدم مراجعه باهل بیت و ترک راهنمایی‌های آنها جریان داشت وضع شده است؟

بیان دیگر در اثبات ضعف حدیث ثنتین:

علاوه بر آنچه در اثبات ضعف این حدیث گفته شده و رفع هر گونه شبهه گردید توضیحاً می‌گوئیم:

۱. سنت پیغمبر و سنت اهل بیت آن حضرت هر دو حجت هستند و بین حجیت آنها و لزوم تمسک بآنها تعارضی وجود ندارد. کیست که بگوید سنت پیغمبر را قبول ندارم؟ اجماع سنی و شیعه بر این است، و هر مسلمانی مسلمان نخواهد بود مگر اینکه به این معنی سنی باشد یعنی پیرو سنت پیغمبر. شیعه در تمسک به سنت پیغمبر بیش از اهل سنت ملتزم و متعهد است و حدیث ثقلین و احادیث دیگر اعتبار و دلیل بودنشان فرع اعتبار سنت پیغمبر است مع ذلک بین حدیث ثنتین و ثقلین تعارض است که ناچار باید یکی را بگیریم و آن را که ضعیف است ترک نمائیم.

بیان این تعارض این است که حدیث ثنتین دلالت دارد بر اعتبار کتاب و سنت باین معنی که تمام ملاک و میزان امن از ضلالت اعتصام به کتاب و سنت است و حدیث ثقلین می‌گوید تمام ملاک کتاب است و عترت و چیز دیگر نیست.

معارف دین، ج ۲، ص: ۹۹

و به بیان دیگر این دو حدیث چگونگی تمسک به سنت را شرح می‌دهند حدیث ثنتین آن را حجت قرار می‌دهد بدون این که نیازی به مراجعه به اهل بیت باشد چنان که مذهب اهل سنت بر آن استقرار یافته است. ابو حنیفه یا مالک خود در برابر امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام مکتبی داشتند و اقوال و روایات صحابه را در برابر روایات امیرالمؤمنین علیه السلام قرار می‌دادند بلکه گاهی اقوال و روایات صحابه دیگر را بر روایات امیرالمؤمنین و اهل بیت مقدم می‌شمردند. پس می‌گویند نه فقط لازم نیست سنت را از طریق عترت بگیریم بلکه به روایات دیگران اگر چه معارض با روایات عترت باشد نیز عمل می‌کنیم که این عین ترک تمسک بعترت است که طبق صریح حدیث ثقلین سبب هلاکت می‌شود.

اگر بگویید حدیث ثنّین متضمن لزوم تمسک به حدیث ثقلین نیز هست و تمسک به سنت از تمسک بعترت جدا نیست و اهل سنت در این نقطه اشتباه کرده‌اند که سنت را بعترت عرضه نمی‌دارند جوابش این است که صحیح است بنابراین این حدیث هم عدم استقلال از اهل بیت و انحصار مرجع را در آنها نفی نمی‌کند بلکه اثبات می‌نماید و مغز آن همان مضمون حدیث ثقلین می‌شود ولی این گونه بیان برای افاده آن معنی مثل اکل از قفا موجب تحیر و خلاف بلاغت است.

و اما حدیث ثقلین عترت را در کنار قرآن قرار داده و تمسک به آنها را که حامل و راوی سنت می‌باشند و آگاه از حقایق و معانی آن و عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مبین - سبب امن از ضلالت معرفی فرموده است تا آنها مرجع واحد و مستقل در امور شرعیه باشند و از توجیهاات و تفسیرهای باطل و تحریفات و تصرفات جلوگیری کنند و اشتباهات را مرتفع سازند و سنت را - که بنحو مذهب و غیر قابل تردید و قطعی در اختیار مردم نبود - بیان نمایند.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۰۰

پس سرّ این که از سنت در این حدیث اسمی برده نشده برای این است که سنت در نزد اهل بیت است چنانچه هر کس مراجعه نماید به روایاتی که راجع به علوم امیرالمؤمنین علیه السلام و اتصال او به پیغمبر رسیده این معنی را به خوبی درک می‌کند. به علاوه سنت تدوین شده‌ای در اختیار مردم جز اینکه علی علیه السلام باملاء پیغمبر و خط خودش نوشته بود - نبود لذا کتاب و عترت یعنی همه چیز یعنی خدا و رسول خدا و اهل بیت.

حدیث ثقلین مذاهب مختلفه را که تمسک به عترت ندارند صریحاً رد می‌کند و سبب گمراهی و ضلالت و هلاکت اعلام نموده است.

غرض این است که حدیث ثنّین اگر بملاحظه این که تمسک به سنت را واجب می‌سازد و حدیث ثقلین هم یکی از افراد سنت است منتهی به همان مضمون حدیث ثقلین و عدم استقلال از اهل بیت و عدم جواز تمسک به غیر آنها باشد با بلاغت کلام منافات دارد.

و اگر بخواهد امت را در تمسک به کتاب و سنت به تشخیص خودشان و مراجعه به غیر اهل بیت - چنان که مذهب اهل سنت است - آزاد بگذارد با حدیث ثقلین منافات دارد.

پس ما ناچار باید از یکی از این دو حدیث دست برداریم و معلوم است که حدیث ثقلین متواتر که با اسانید معتبره در صحاح و جوامع حدیث و متون فصیح بلوغه و در موارد متعدده صادر شده مستند و مورد اعتماد است.

۲. مطلب دیگر که در اینجا باید تذکر داده شود این است که ارجاع به کتاب و عترت بدون ذکری از سنت قولیه و فعلیه برای این بود که پیغمبر می‌دانست سنت دستخوش وضع و جعل و تصرفات و خیانت‌های امثال ابوهریره و نواصب قرار می‌گیرد و رشته آن به غیر از آنچه در نزد عترت است بیش از یک قرن در بین امت منقطع می‌شود اگر بخواهد مردم را بطور مطلق به آن ارجاع دهد در گمراهی می‌افتند چنان که خود بسوء اختیار خود افتادند.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۰۱

با این حرفی که در آوردند (و الصحابه کلهم عدول) همه این اخبار مجعوله را معتبر شمردند و از مثل ابی هریره ۵۳۷۴ حدیث روایت کرده‌اند و از مثل علی علیه السلام با آن اتصال به پیغمبر قبل از بعثت و بعد از بعثت، بخاری و مسلم در حدود بیست حدیث بیشتر از آن حضرت روایت نکرده‌اند. [۹۶]

لذا برای این که سنت پیغمبر بعد از او اسباب دست امثال ابوهریره و جیره خواران حکومتها نگردد پیغمبر کتاب و عترت را مشخص سنت و ملاک امن از ضلالت قرار داد که از طریق عترت به سنت برسند و سنت را از آنها بگیرند تا در گمراهی نیفتند. اینان همواره در برابر سیاست‌ها و اغراض پلید دستگاه‌های جعل احادیث و اضلال مردم ایستاده‌اند و سنت صحیح را برای مردم روایت می‌کنند.

پس به این بیان هیچ گونه محملی برای رفع تعارض نیست و ارجاع به سنت بطور مطلق و با استغناء از اهل بیت و ترک مراجعه به آنها مخالف روایت ثقلین است.

علاوه بر این، طبق احادیث معتبره اهل بیت به سنت پیغمبر و معانی و موارد صدور ناسخ و منسوخ و عام و خاص و خصوصیات دیگر آن آگاه هستند و بسا می‌شود که عامل به سنت حدیث عامی را می‌گیرد در حالیکه حدیث دیگر آن را مبین ساخته است. بنابراین ارجاع بطور مطلق به سنت صحیح نیست و تا به اهل بیت رجوع نشود مورد اطمینان نخواهد بود و صدور چنین حدیث مبهم و مجملی (حدیث ثنّین) در این تعبیر در چنان موقف مورد ندارد.

۳. مطلب دیگر این است که این دو روایت در دو مورد صادر نشده‌اند که ما رفع تعارض آنها را بنمائیم بلکه هر دو در یک مورد وارد شده‌اند [۹۷] یکی به همین سند و متن ضعیفی که ابن هشام روایت کرده و دیگری بسندها و متن معتبر حدیث ثقلین. معارف دین، ج ۲، ص: ۱۰۲

یعقوبی این خطبه را در تاریخ (ص ۹۲ ج ۲) روایت کرده و این جمله بر حسب نقل او این است؛ «انی قد خلفت فیکم ما ان تمسکنم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی».

ترمذی در سنن خود که یکی از صحاح است از جابر روایت کرده است که پیغمبر در روز عرفه خطبه‌ای خواند شنیدم که می‌فرمود: «ایها الناس انی قد ترکت فیکم ما ان اخذتم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی اهل بیتی» [۹۸]

پس از آن ترمذی می‌گوید در این باب از ابی‌ذر و ابی‌سعید و زید بن ارقم و حذیفه بن اسید نیز روایت است. ابن حجر نیز در صواعق می‌گوید پیغمبر در خطبه عرفه تمسک به کتاب و عترت را دستور داد.

بنابراین، این معارضه را با جمع دلالتی نمی‌توان رفع کرد، و ناچار چون حدیث ثقلین قطعی و مسلم و متواتر است و نقل تاریخ در برابر کتب حدیث مورد اعتماد نیست باید خبر ابن هشام را رد کرد.

۴. در مثل طبقات ابن سعد، و صحیح بخاری این حدیث ثنّین را نقل نکرده‌اند، و عدم نقل اینها خصوص مثل بخاری دلیل بر عدم اعتبار و بی‌اصلی آن است.

۵. چنان که گفتیم حدیث ثقلین که دارای متنهای متعددی است به این متن نیز از ابی هریره روایت شده؛ «

انی خلفت فیکم اثنّین لن تضلوا بعدهما کتاب الله و نسبی و لم یترقا حتی یردا علی الحوض» [۹۹]

و در احیاء المیت چنان که قبلاً نقل کردیم روایت شده است بنابراین قویاً محتمل است که نسبی یا نسبتی به سنتی عمداً یا اشتبهاً تصحیف شده باشد.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۰۳

۶. موضوع دیگر که توضیحاً تذکر می‌دهیم اگرچه از مطالب گذشته معلوم شد این است که ابن اسحق و مالک، سیره و موطأ را بامر منصور نوشته‌اند، هر چند ابن اسحق شیعی بود [۱۰۰] ولی معلوم است که کتابی که بامر منصور نوشته شود باید صد در صد موافق با سیاست حکومت باشد و کلمه‌ای که مخلف سیاست باشد و سیاست مخالف را تأیید کند در آن نباشد. در آن موقع منصور با علویین و بنی‌الحسن سرگرم جنگ بود و اکثریت منصور را بر باطل می‌دانستند.

بنابراین کتاب باید طوری نوشته شود که سیاست مخالف را ترویج نکند و چه حدیثی از حدیث ثقلین مهمتر پس باید حتماً حذف شود، و باید حدیث مجعولی را مقابل آن نقل و یا اگر نباشد جعل کرد تا خلیفه راضی شود و ابن اسحق بدبخت را که از مدینه تبعیدش کردند بحبس و شکنجه و زندان می‌اندازند مالک هم که حالش معلوم و مورد اعتماد دستگاه و یک ملای درباری خالص و از خوارج و مخصوصاً منحرف از امیر المؤمنین علیه السلام بود.

پس اگر این حدیث بی‌سند داخل کتابهای این افراد شود تعجب ندارد در عین حال ابن اسحق روایتی که این جمله را ندارد با سند

روایت می‌کند و مالک هم می‌گوید (بلغنی) تا شخص حدیث شناس آگاه بفهمد مطلب از چه قرار بوده است. اینها و به اضافه مطلب مهم دیگر که در مفاد اصل حدیث ثنّین به آن اشاره کردیم همه دلیل بر این است که این خبر به هیچ وجه قابل اعتماد نیست و فقط یگانه راه امن از ضلالت و گمراهی بر حسب حدیث قطعی و مسلم ثقلین تمسک به کتاب و عترت است. معارف دین، ج ۲، ص: ۱۰۴

اگرچه سخن در این موضوع طولانی شد، ولی به ملاحظه اهمیت مطلب و اینکه شبهه‌ای باقی نماند این تفصیل را دادیم امید است خوانندگان عزیز و بی‌غرض بخوانند و افتخار تمسک به عترت پیامبر صلی الله علیه و آله را بیش از پیش بشناسند.

## رزیه یوم الخمیس

س ۱۱. «رزیه یوم الخمیس» را به طور خلاصه بیان فرماید.

ج. این داستان مهمتر از آن است که در چند سطر خلاصه شود. آن کسانی را که پس از رحلت پیامبر، زمامدار رسمی مسلمین شدند را همین جا باید شناخت و چگونگی درک آنها را از مفهوم نبوت و رسالت مشخص ساخت.

این جا نقطه مهم تاریخ و اسلام شناسی است که ما بشناسیم این کسانی که پس از پیغمبر روی کار آمدند و بیت المال مسلمین و اداره امور و سیاست به دستشان افتاد به پیغمبر چگونه ایمان داشتند و برداشت آنها از تعالیم آن حضرت چگونه بود. باید وضع اینها روشن شود که با چه سمت و مقامی خودسرانه اینگونه دستور اکید و مهم پیغمبر را ردّ می‌کردند و یا یک جای دیگر حکم متعه حج و نساء را قبول نمی‌نمودند. ایمان این افراد را با ایمان علی، ابوذر و مقداد، سلمان و عمار و امثال این صحابه پاک اعتقاد و مؤمن بسنجیم.

قرآن را حکم قرار دهیم و به آیات قرآن رجوع کنیم و ببیندیشیم که چگونه است که اگر ما بدانیم در عصر رسالت کسی حکم زکوة یا روزه یا حج یا حرمت نکاح یا حرمت شرب خمر را مثلاً نمی‌پذیرفت کافر شمرده می‌شد و مسلمان پاک اعتقاد نبود اما اینها با اینکه احکام خدا را قبول نمی‌کردند و با اینکه مانند این امر رسول خدا را ردّ می‌نمودند، مورد اعتراض نمی‌شوند.

آیا این چند نفر در امور دینی و احکام شرع شرکتی با پیغمبر داشتند یا می‌توانستند احکام خدا را تغییر بدهند؟

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۰۵

بزرگترین خیانتها در تاریخ اسلام و ضربتی کاری که بر وحدت اسلامی و هدایت اسلام خورد همین بود که نگذارند پیغمبر با سند کتبی آنچه را امت پس از آن هرگز گمراه نگردند، بنویسد.

ابن عباس آن قدر این مصیبت را بزرگ می‌شمرد که می‌گفت

: «الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله و بین ان یکتب لهم ذلک الکتاب» [۱۰۱]

و برای این مصیبت عظمی بشدت می‌گریست و جا هم داشت. این کلام، کلام پیغمبر هم نباشد کلام یک فرد عادی هم که باشد کجایش هذیان و یاوه گویی است؟

چه قدر این مصیبت جانکاه است و چه قدر برای مسلمانان این موقف سوء عمر خسارت و زیان داشت و چه قدر دوستان واقعی و مؤمنان حقیقی و خویشاوندان پیغمبر مثل ابن عباس را این واقعه رنج داد.

در حالی که اگر یک مرد عادی در چنین حالی بخواهد وصیتی کند همه استقبال می‌نمایند و با روی گشاده و مهر و ملامت جواب می‌دهند اما پیغمبر خدا که رحمه للعالمین بود (وامصیبتاه) با چنین خشونت عمری در این لحظه مواجه شد و (انّ نبی الله لیهجرجر) شنید.

اصولاً چه مقامی صلاحیت دارد که امر اکید پیغمبر را آن‌هم در موضوعی که مستقیماً مربوط و در صلاحیت مقام رسالت است

یعنی تضمین هدایت مردم ردّ کند؟ و آیا چنین عملی با اسلام و ایمان به رسالت و دستور صریح قرآن مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا [۱۰۲] چگونه سازگار است؟

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۰۶

آیا غیر از این بود آن کسانی که با فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله مخالف کردند می دانستند رسول خدا می خواهد برنامه اداره امور و رهبری امت خودش را که مکرر شفاهاً معرفی کرده بود کتباً هم تعیین کند؟

آن حضرت صلی الله علیه و آله می خواست سندی تهیه کند که این افراد غیر صالح از حکومت کنار بروند، و آن یگانه مرد مؤمن و شایسته‌ای که وجودش از ایمان بخدا و احکام خدا پر بود یعنی علی علیه السلام بدون آنکه با نقشه‌های گروه‌های جاه طلب روبرو شود زمامدار مسلمانان گردد یا دست کم می خواست حجت را بر آنها تمام کند و آنچه را با زبان کراراً فرموده بود در این موقع کتباً هم اعلام فرماید.

به هر حال ما در این موضوع بیشتر از این سخن نمی گوئیم و خواننده عزیز را به تأمل در پیرامون این واقعه مهم تاریخ و مطالعه کتابهای: طبقات ابن سعد، ص ۲۴۲ تا ۲۴۴، ج ۲ و صحیح بخاری، ج ۱، کتاب العلم، ص ۲۱ و ۲۲، ج ۲، ص ۱۱۱ باب جوائز الوفاء و باب مرض النبی صلی الله علیه و آله ج ۳، ص ۵۸ و باب کراهیه الخلاف، ص ۱۶۷، ج ۴ و صحیح مسلم در کتاب وصیه، و مسند احمد حدیث ابن عباس و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ص ۲۰، ج ۲، ط مصر و تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۳ و النص و الاجتهاد ص ۸۰ و ۹۰ و الفصول المهمه، ص ۹۰-۹۵، توصیه می کنم.

### زمان ایمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام

س ۱۲- بنا بر ایمان آوردن علی علیه السلام در حدیث یوم الانذار، آیا در فاصله بعثت تا نزول آیه و انذر عشیرتک الاقربین در این یکسال علی علیه السلام ایمان نیاورده است؟ آیا تأخیر در ایمان علی علیه السلام که در بعضی از نقل‌ها آمده، قابل قبول است؟

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۰۷

ج. درباره اسلام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در کتابهای اهل سنت احادیث معتبری رسیده مانند روایاتی که دلالت دارند بر این که علی پیش از همه مردم هفت سال با پیغمبر نماز می خواند. [۱۰۳]

چنین احتمالی با تمام تواریخ و وضع ارتباط خاص علی با پیغمبر منافات دارد و عبارات تواریخ مثل این جمله سیره ابن هشام «لم یزل علی مع رسول الله صلی الله علیه و آله حتی بعثه الله تبارک و تعالی نبیاً فاتبعه علی و آمن به و صدقه» [۱۰۴] دلالت دارد بر اینکه فاصله‌ای بین بعثت و پیروی و ایمان و تصدیق علی نبود.

همه این احتمال را ردّ می کنند ولی برای اینکه مبدا سبب شبهه‌ای شود تذکر داده شده این حقیقتی است که برای یک نفر آشنا به کتب تاریخ و احادیث مثل آفتاب روشن است. [۱۰۵]

راجع به چگونگی و شرح جریان ایمان علی علیه السلام در اینجا بی انصافی شده و به آن نمونه ایمان به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله اهانت و بی ادبی شده است. آری دشمنان دیدند انکار اصل تقدم و پیشی ایمان علی علیه السلام بر ایمان تمام صحابه یک بی انصافی آشکار و غیر قابل پذیرش است لذا در حواشی آن تصرف کردند و این خبر را جعل کردند که وقتی پیغمبر او را دعوت کرد گفت: «بمن مهلت دهید تا در آن بیندیشم و با

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۰۸

پدرم ابوطالب مشورت کنم!» و بنا به یک نقل غیر معتبر دیگر فقط فرمود من پیش از آنکه با پدرم مشورت کنم کاری انجام نمی دهم، سپس می گوید بامدادان علی علیه السلام آمد و اسلام آورد.

سوابق علی علیه السلام و روحیات او مهلت خواستن و مشورت کردن در چنین موضوع روشن و حقیقت لایع و واضحی را تکذیب می‌کند. ایمان مردی که به شهادت تاریخ و اعمال بزرگ و عظیمش و به گواهی پیغمبر صلی الله علیه و آله بر ایمان تمام صحابه فزونی داشت، قابل تردید نیست.

بلی هیکل و امثال هیکل که می‌بینند کودک هشت یا نه یا ده ساله در حق شناسی و بصیرت و درک و پذیرفتن دعوت به پرستش خدای یگانه و ترک عبادت بتها بر پیرمردها پیشی گرفته و دلش برای قبول این دعوت آنگونه باز بود- که پیرمردها پس از سالها لجاجت با پیغمبر و استماع آیات خدا به آن رتبه نرسیدند- چه کنند جز این که اینجا به این داستان باور نکردنی و عقل ناپسند متوسل شده و در مورد اسلام ابوبکر هم یک خبر جعلی دیگر بسازند کسی که سیره می‌نویسد و می‌خواهد امثال منصور و دیگران را خرسند سازد غیر از اینکه خبری جعل کند و بگوید (در آنچه بمن رسیده) است چه کند؟

آیا این بس نیست که علی علیه السلام خودش می‌فرماید: «و لقد علم المستحفظون من اصحاب محمد صلی الله علیه و آله انی لم ارد علی الله و لا علی رسوله ساعة قط» [۱۰۶] یعنی کسانی که از تاریخ اسلام و سیره پیغمبر از اصحاب او آگاه هستند می‌دانند که من ساعتی هرگز بر خدا و رسول رد نکردم. این کلام محکم و صد در صد صحیح هم آن داستان جعلی مهلت خواستن را صریحاً رد می‌کند و هم- به مفهوم- این خبر را که ابوبکر بی‌کمترین درنگ دعوت را پذیرفته باشد، رد می‌نماید.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۰۹

درست دقت کنید آیا غیر از این است که تمام اصحاب که یکایک ایمان آوردند مدتی را با وجود اینکه دعوت پیغمبر را شنیده بودند در کفر باقی مانده و دعوت اسلام را رد کردند؟

در خطبه قاصعه می‌فرماید «و قد علمتم موضعی من رسول الله صلی الله علیه و آله بالقرابة القریبة، و المنزلة الخصیصة وضعنی فی حجره، و أنا ولد فیضمنی الی صدره، و یکنفنی فی فراشه، و یمسنی جسده و یشمنی عرفه، و کان یمضغ الشیء ثم یلقمینی، و ما وجد لی کذبة فی قول، و لا خطلة فی فعل، و لقد قرن الله به صلی الله علیه و آله من لدن ان کان فطیماً اعظم ملک من ملائکته یسلک به طریق المکارم و محاسن اخلاق العالم ليله و نهاره، و لقد کنت اتبعه اتباع الفصیل اثر امة یرفع لی فی کل یوم من اخلاقه علما و یأمرنی بالافتداء به، و لقد کان یجاور فی کل سنة بحراء فاراه، و لایراه غیری، و لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول الله صلی الله علیه و آله و خدیجه و انا ثالثهما اری نور الوحی و الرسالة و أشم ریح النبوة و لقد سمعت رنة الشیطان حین نزل الوحی علیه» [۱۰۷]

آیا چنین شخصیتی در قبول دعوت اسلام تردید می‌کند و مهلت می‌خواهد؟

ما از این خطبه چنین استفاده می‌کنیم که در نخستین باری که وحی بر پیغمبر نازل شده علی در حراء در خدمتش بود، و از او جدا نمی‌شد، و هیچ گاه در قبول رسالت او درنگ نخواهد کرد.

از این جمله: «انک تسمع ما أسمع و تری ما أری إلا أنک لست بنبی و لکنک وزیر و أنک علی خیر» [۱۰۸] که در هنگام آغاز نزول وحی پیغمبر به علی فرمود، می‌فهمیم که او

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۱۰

آنچه را که پیغمبر شنیده، شنیده و آنچه را که او دید، دیده غیر از اینکه علی پیغمبر نبود و مخاطب بخطاب وحی نبود، ولی شاهد و حاضر بود.

### آیا نبی گرامی اسلام صل الله علیه و آله درب خانه ابوبکر را باز گذاشتند؟

س ۱۳. آیا این سخن صحیح است که نبی گرامی اسلام در حدیث سد ابواب، باب ابی بکر را استثنا کردند؟ و اینگونه فرموده

باشند: «این درهائی را که به مسجد باز می‌شوند بنگرید جز در خانه ابوبکر همه را ببندید».

ج. پس از آنکه به امر پیغمبر و بر حسب وحی خدا به اتفاق مسلمانان همه درهائی که در مسجد بود جز در خانه علی بسته شد [۱۰۹] و رفت و آمد علی و اهل بیتش از مسجد بود و با اینکه به احدی حتی مثل جناب حمزه عموی پیغمبر هم اجازه داده نشد چگونه ابوبکر در خانه خود را بسته بود؟

بعد از اینکه روایت مجمع الزوائد (ج ۹، ص ۱۱۵) و کنز العمال ج ۶، ص ۴۰۸ و السیره الحلبیه ج ۳، ص ۳۷۴، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستاد نزد ابوبکر و عمر و امر کرد در خانه‌هاشان را ببندند و آنها هم بستند این درها چگونه در مسجد باز مانده بود که بفرماید: این درهائی را که به مسجد باز می‌شود بنگرید جز در خانه ابوبکر همه را ببندید؟

آخر سخن ناروا و بی‌اساس و جعل هم حدی دارد این ایوب بن بشیر مجهول کیست که سیره از او این حدیث را روایت کرده است؟ محمد بن حمید و سلمه بن فضیل را هم که

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۱۱

در سند طبری واقع نیستند در ضمن سخن از حدیث ثنّین معرفی کردیم آیا این سندها قابل اعتماد است؟ آیا این نقلها دلیل این نیست که سیره تحت نظر سیاست و برای مقاصد سیاسی خاصی نوشته شده است؟

بیشتر مطالبی که راجع به گزارش بیماری پیغمبر و تفصیلات آن خصوص قسمتهایی از آن که با مسائل سیاست و حکومت و اثبات شرعی بودن حکومت ابی بکر و انکار یا ترک فضایل علی و اهل بیت است و یا متضمن مدحی از منحرفین از اهل بیت است از عایشه است اینگونه نقلهای عایشه که در آن اثبات فضیلتی برای خودش یا برای پدرش و هم مسلکانش یا ردّ فضیلتی از علی علیه‌السلام است به هیچ وجه اعتبار ندارد [۱۱۰] و نباید بر آن اعتماد کرد.

عایشه و محدث نماهای درباری در آن زمان و در آن جوّ سیاسی این احادیث را می‌گفتند و سیاست هم مردم را به اخذ حدیث از مثل او تشویق می‌کرد و بطور ارسال مسلم می‌گرفت و پخش می‌کرد و روایات صحیحه دیگران که ضد آن بود سانسور و قاچاق و ممنوع بود.

معلوم است این روش تا چه حدّ سبب اشتباه می‌شود خصوص که جوّ و محیط سیاسی قرن‌ها به همان حال باقی بماند. وقتی خود اهل سنت نقل کنند که عایشه از بردن نام علی علیه‌السلام در ضمن بعض احادیث خودداری می‌کرد و نام او را کتمان می‌نمود آن هم در یک جریان عادی، سائر مطالب مهم حالش معلوم است از این جهت ما اطمینان داریم که تاریخ در این نقلها متهم است.

مسأله نماز ابی بکر و تبسم پیغمبر گزارش حال احتضار و رحلت پیغمبر و امثال این مسائل در آن قسمت‌ها که سیاستهای وقت و حکومتهای بنی امیه و بنی عباس را- که

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۱۲

کتابها بر ایشان و برای پول و جایزه‌شان نوشته می‌شد- تایید می‌کند همه از این قماش است.

این نقلها بود که نوشته می‌شد و منتشر می‌گردید و آن دسته روایات که این حکومتها را غاصب معرفی می‌کرد نوشته نمی‌شد چون کمترین خطرش محرومیت از حقوق اجتماعی بود. باید مرجع، ابوهریره و عایشه و امثال آنها باشند و سیره ابن هشام در جریان رحلت پیغمبر این سیاست را رعایت کرده است.

س ۱۴. احتراماً به کرات در منابع شنیده شده است امام و پیغمبر مرده و زنده ندارد و همچنین مرده (میت) می‌شوند. با توجه به آیه ۲۱ سوره فاطر و ۵۱ سوره روم در این خصوص چگونه اظهار نظر می‌فرمایند خواهشمند است نسبت به فتوای شیخ طوسی و آیات مورد نظر ارائه طریق بفرمائید.

در کتاب غیبه شیخ طوسی «فاما من خالف فی موت أمير المؤمنين و ذکر انه حی باق فهو مکابر لانّ العلم بموته و قتله اظهر و اشهر

من قتل كل احد و موت كل انسان و الشك في ذلك يؤدي الى الشك في موت النبي و جميع اصحابه، ثم ما ظهر من وصيته و اخبار النبي صلى الله عليه و آله اياه انك تقتل و تخضب لحيتك من رأسك يفسد ذلك ايضا. و ذلك اشهر من اين يحتاج الى ان يروى فيه الاخبار» [۱۱۱]

ج. موتی که به اعتبار آن و تقرير قرآن مجيد "إِنَّكَ مَيِّتٌ وَأَنَّهُمْ مَيِّتُونَ [۱۱۲]" و ميت بر تمام انبياء و ائمه عليهم السلام و شهداء اطلاق می شود و موضوع بسیاری از احكام شرعيه

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۱۳

است، همان موتی است که تمام جانداران آن را بحکم کُلِّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ [۱۱۳]" می چشند و آنان که منکر موت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده اند این موت را انکار می نمودند و آثار و احكام شرعيه موت را نسبت به آن حضرت قائل نبوده اند. مثلاً اموال آن حضرت را منتقل به ورثه اش نمی دانستند، یا ازدواج زوجات آن حضرت را بعد از عده وفات با مردان ديگر جازز نمی دانستند، چون معتقد بودند که موتی واقع نشده که این احكام بر آن مرتب شود.

کلام مثل شيخ طوسی رحمه الله عليه در جواب کسانی است که این موت را انکار می نمودند این موت موت بدن عنصری است و آن که ميت است همین بدن است و صاحب آن را اگر ميت می گویند باعتبار همین موت بدن ميت میگویند که حیات حیوانی و نباتی ندارد و بدن است که نه چیزی می شنود و نه می توان به آن چیزی شنواید (من فی القبور) و آن که در گور است همین بدن است.

اما حیاتی که گفته می شود پیغمبر و امام مرده و زنده ندارد حیاتی است که در مورد شهداء بر حسب تصریح قرآن مجيد ثابت است و برای ديگران نیز ثابت است اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ [۱۱۴]" و این آیات بر آن دلالت دارند "حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ [۱۱۵]".

و درباره آل فرعون می فرماید "النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ [۱۱۶]" که صریح است در حیات اشخاص بعد از موت بدن آنها. این حیات است که در مورد پیغمبر و امام گفته می شود زنده و مرده ندارند، یعنی حیات

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۱۴

حقیقی آنها بعد از مرگ و در عالم برزخ باقی است و حیات و موت بدن در آن تأثیر ندارد.

بنابراین هیچ اشکالی ندارد که مثل انبياء و ائمه عليهم السلام- که این حیات را در مرتبه کامله آن دارا هستند- سخنان و سلام ديگران را که به آنها می شود، بشنوند.

وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با مقتولین مشرکین- چنان که در تواریخ معتبر است- سخن فرموده باشد و آنها را مخاطب قرار داده و بفرمایند که آنها می شنوند، انبياء و ائمه عليهم السلام و شهداء بطریق اولی می شنوند.

اگر سلام مردم را پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی شنید، مسلمانها در نماز خود مأمور به سلام بر آن حضرت نمی شدند که او را مخاطب قرار داده و بگویند (السلام عليك ايها النبي و رحمة الله و بركاته) حتی صلوات بر آن حضرت و آل آن حضرت که همه مأمور بر آن هستند و از خدا می خواهند بر آن حضرت و آل او صلوات بفرستد برای حیات آن بزرگواران است. معنای درخواست صلوات این است که همین حال و در زمان دعا خدا بر او و آلش صلوات بفرستد و همان لحظه دعا مستجاب می شود و خداوند بر آنها صلوات می فرستد، همه دعاها برای اموات بالفعل است.

شواهد و روایات و حکایات در این مورد بقدری زیاد است که انسان تعجب می کند که چگونه فرقه وهابیه و بعض نادانان متمایل به آنها در شبهه افتاده و شک در حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله می کند. و چقدر تفاوت است بین این گروه و آن افراد از موثقین که مدعی شنیدن جواب سلام خود شده اند.



این حکایت عجیب را که در کتاب (وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی) صلی الله علیه و آله نقل کرده است تذکراً نقل می‌نمایم (سمهودی) عالم و مؤرخ و مدرس و مفتی مدینه منوره- در جلد چهارم کتاب وفاء الوفاء) ص ۱۳۵۹ اینگونه روایت کرده است: «و قال یحیی: حدثنا هرون بن عبدالملک ابن الماجشون ان خالد بن الولید بن الحارث بن الحکم بن العاص و هو ابن مطیره قام علی منبر رسول الله صلی الله علیه و آله یوم جمعه،

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۱۵

فقال: لقد استعمل رسول الله صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه علیه السلام و هو یعلم انه خائن، و لکن شفعت له ابنته فاطمه علیها السلام رضی الله تعالی عنها و داود بن قیس فی الروضه، فقام: فقال: اس، ای یسکته، قال: فمزق الناس قمیاً کان علیه شقائق حتی و تروه و أجلسوه حذراً علیه منه، و قال: رایت کفأ خرجت من القبر- قبر رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم- و هو یقول: (کذبت یا عدو الله کذبت یا کافر) مراراً»

در خاتمه لازم بتذکر است که در این موضوع و رفع این شبهه علماء بزرگ شیعه و سنی در ضمن تألیفات خود جوابهای کافی و شافی داده‌اند.

### آیا ایمان حضرت علی علیه السلام در کودکی، دلیل افضلیت ایشان است؟

س ۱۵. بنابر آنچه حضرت تعالی در کتاب «لمحات» نوشته‌اید، آیا باز هم می‌توان گفت: ایمان علی علیه السلام در سن کودکی و قبل از بلوغ دلیل بر افضلیت او بر دیگران می‌شود؟

ج. آنچه در آنجا نوشته‌ایم مقصود این است که نبوت حضرت عیسی و یحیی علی نبینا و آله و علیهما السلام و امامت مثل حضرت جواد علیه السلام در صغر سنّ دلیل بر افضلیت آن دو پیغمبر معظم از رسول اعظم حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و افضلیت آن امام بزرگوار از جدّش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیست برای اینکه این ظهور و فعلیت در آنها دلیل فقدان صلاحیت در سایرین نیست و مربوط است به حکمتها و مصالحی که هر ظهوری را در فرصتهای خاصی اقتضا می‌نماید.

مثلاً شخص حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله یا سائر انبیاء مانند حضرات ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام در سن صباوت فاقد صلاحیتی که یحیی و عیسی بحسب ذات و خصائص و صفات نفسانی واجد بودند، نبودند اما مصالح خارجی یا موانع و

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۱۶

آماده نبودن شرایط و استعداد محیط برای بعثت آنها سبب تاخیر اعلام رسالت آن بزرگواران شده است.

حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام بنص پیغمبر صلی الله علیه و آله در همان زمان صغر سن سید بودند و شرایط سیادت و آقائی و امامت را دارا بودند اما در عصر حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله سیادت فعلیه و زعامت با آن حضرت بود و در عصر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با آن بزرگوار و در عصر حضرت مجتبی علیه السلام این سیادت که مفهوم کاملش صلاحیت امامت و ولایت بود در خارج و ظاهر و مقام رتق و فتق امور و قیام به وظایف زعامت و رهبری با آن حضرت بود ولی سیادت امام حسین علیه السلام و امامت آن حضرت نیز ثابت بود.

این مقوله‌ها از مقوله افضلیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بواسطه اسبقیت از همه در ایمان و از سن قبل از بلوغ نیست تا بتوان کسانی را که سالها در کفر و شرک و بت پرستی زندگی کرده بودند با آن حضرت قیاس کرد.

مفهوم ایمان امیرالمؤمنین علیه السلام در سن پیش از بلوغ طهارت و پاکی آن حضرت از کفر و تنزه او از شرک به خدای یگانه است بدیهی است چنین کسی از آنکه سابقه کفر و شرک داشته است افضل است.

تاخیر بعثت یا تأخیر فعلیت امامت که به حسب مناسبات و مصالحی که خداوند عالم به آن است و بعضی از آن هم معلوم است

نقصان فضیلت از دیگری بشمار نمی‌رود. اما تاخیر ایمان و بقاء بر کفر و سابقه سوء بت پرستی و زنده بگور کردن دختران چنانکه از عمر نقل شده است که شش نفر دختر خود را زنده بگور کرد- این جهالتها و گمراهیها همه عیب و نقص و ظلم است و مانع از نیل به عهد خدا و مقام رفیع امامت و ولایت من جانب الله است.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۱۷

### قضیه فدک از لحاظ موازین قضایی چگونه بود؟

س ۱۶. در باب فدک اگر مخالفین ایراد کنند که «از لحاظ موازین قضاء مدعی حضرت صدیقه طاهره علیها السلام ثابت نشد با عنایت به اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام در قضیه ادعای امیرالمؤمنین علیه السلام بر زره نیز بلحاظ فقد دلیل در محکمه قاضی که خودشان گمارده بودند ملاحظه شأن امیرالمؤمنین علیه السلام و عصمت ایشان را نکرد» چه پاسخی می‌توان داد؟

ج. در باب غصب فدک از حضرت زهرا علیها السلام آنچه از ابی بکر و همدستانش صادر شد با موازین قضائی مخالفت صریح داشت و معلوم بود که روش آنها یک روش عادی و سالم و دور از غرض نبود.

مسئله یک مسئله سیاسی خالص و بر اساس اغراض شخص ابوبکر و گروه او جریان پیدا کرد. گروهی که بر خلاف حکم خدا و ابلاغت پیغمبر صلی الله علیه و آله خصوصاً در احادیث متواتر و مکرر ثقلین و ابلاغ بسیار رسمی و علنی غدیر می‌خواستند مسیر خلافت و امامت امت را از مسیری که به وحی الهی معلوم شده بود تغییر دهند و در مسیر اهواء جاه طلبانه خود قرار دهند. البته مسیر امامت و خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله را کسی نمی‌تواند تغییر دهد چون به امر خدا معین شده بود و در مسیر خود تا ظهور حضرت بقیه الله و بقاء اسلام و عالم تکلیف باقی خواهد ماند.

این گروه می‌خواستند جریان ظاهری را تغییر دهند و مقاصد خود را اجرا نمایند همان طور که تصرف در ملک شرعی کسی از سوی غاصب به ملکیت شرعیه مالک خللی وارد نمی‌کند و مال مغضوب در ملک مالک و مغضوب منه باقی است و غاصب مسئول و ضامن است تغییر مسیر خلافت و امامت نیز اختصاص شرعی ولایت را از صاحبان آن در عالم واقع و نفس الامر سلب نخواهد کرد.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۱۸

مسأله مورد دستبرد، همان زعامت و ریاست ظاهری این مقام واقعی و شرعی است که اهل دنیا و جاه پرستان به آن چشم دوخته و منتهی الآمال و معشوق یگانه آنها است و اهل خدا و صاحبان حقیقی به آن به همان نظری نگاه می‌کنند که امیرالمؤمنین علیه السلام در جواب ابن عباس فرمود. [۱۱۷]

به شهادت مصادر و مآخذ معتبر این گروه ریاست طلب- که از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله دست بکار توطئه و تخریب شدند- راه سیاست اسلامی را طوری منحرف کردند که در آینده بدترین نظامها و خشن‌ترین حکومتها و بی‌رحم‌ترین و بی‌دین‌ترین و هرزه‌ترین و عیاش‌ترین افراد بر جوامع مسلمانان حاکم شدند.

این گروه که در اواخر عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله موضع خود را علنی می‌ساخت و در واقعه یوم الخمیس آنگاه که پیغمبر صلی الله علیه و آله قلم و کاغذ خواست تا برایشان بنویسد آنچه را که هرگز گمراه نگردند و در تکلیف الحاق به جیش اسامه شمشیر مخالفت با خدا و پیغمبر را بر روی لباس بستند و در حالیکه بدن پاک حضرت رحمه للعالمین صلی الله علیه و آله بر روی زمین بود در سقیفه بی ساعده اجتماع کردند و سنگ آن بنای کج را بر زمین نهادند.

در ارتباط با آن جریان و توطئه سیاسی که با آن اقدامات سرکوب‌گرانه و تهدید و تهویل انجام دادند و عمر بن الخطاب با آن شدت و خشونت فوق العاده با شمشیر برهنه در کوچه‌های مدینه مردم را به بیعت با ابوبکر وادار می‌کرد.

از جمله تصمیم‌هایی که در آغاز کار و شاید پیش از هر اقدام گرفتند مصادره اموال یگانه فرزند پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سیده زنان اهل بهشت و سیده نساء عالمیان علیها السلام بود زیرا می‌دانستند با ایثاری که آن بانوی دنیا و آخرت دارد عوائد و محصول این اموال را در راه خدا به فقرای مسلمین و ارباب حوائج بذل و انفاق می‌نماید. داشتن چنین

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۱۹

موضعی طبعاً یکی از موجبات بقاء نفوذ خاندان رسالت در قلوب خواهد بود. از این جهت تصمیم گرفتند آن امکانات مالی و مادی را از آنها بگیرند و دست آنها را از اعانت و یاری به مردم کوتاه نمایند.

هیچ مصلحتی غیر از مصلحت بر کرسی نشاندن حزب عمر و ابوبکر و ابوعبیده و ... غصب فدک در بین نبود. وضع بطوری غیر عادی و زیر اختناق و فشار و اعمال نیرنگهای گوناگون جریان داشت که کسی نتوانست بگوید یا اگر کسی گفت به سخنش اعتنا نکردند.

بفرض که فدک ملک شخصی حضرت زهرا علیها السلام نباشد و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را برای استفاده از عوایدش یا هر مصلحت دیگر باو واگذار کرده باشد چرا و چگونه بمجرد رحلت آن حضرت ناگهان مصلحت تغییر کرده و بر عمل پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که بفرمان خدا انجام داده بود خط نقض و ابطال کشیده می‌شود؟

آیا اگر فدک در اختیار عایشه یا حفصه بود ابوبکر و عمر با آنها اینگونه معامله می‌کردند؟ یا حتماً آن را تایید می‌نمودند و اگر همه مسلمانان هم استرداد آن را درخواست می‌کردند به عذر اینکه عمل پیغمبر خدا غیر قابل نقض است به تقاضای آنها اعتنا نمی‌کردند؟

حاصل اینکه مسأله ساده نبود مسأله ریاست و حکومت بود و تصدیق فاطمه زهرا علیها السلام مفهومی اعلان بطلان همه آن نیرنگها و توطئه‌ها و اسباب چینی‌های آن عده معلوم الحال بود.

ما فعلاً وارد بحث در این مطالب و اسرار اعمال و توطئه‌های این عده و جریان سقیفه نمی‌شویم و فقط موضوع را از نظر فقه القضا مورد نظر و ملاحظه قرار می‌دهیم:

قدر مسلم این است که فدکی بوده است و پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بفرمان خدا آن را به حضرت زهرا علیها السلام واگذار نموده است.

ظاهر این عمل اعطا و بخشش و واگذاری و تملیک است و هیچکس هم نه خود حضرت فاطمه علیها السلام و نه مردم دیگر غیر از این احتمال نمی‌دادند. اعطاء الهی

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۲۰

بود و سلب این اعطا و بازگرداندن آن نیاز بوحی داشت یعنی می‌خواهم بگویم شخص رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هم بدون وحی الهی و امر خدا به باز پس گرفتن آن مأذون در استرداد آن نبود برنامه‌ای بود که به وحی و حکم خدا انجام شده بود و تغییر آن برای احدی مجاز نبود.

بنابراین واضح بود که احدی بعد از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و قطع نزول وحی صلاحیت استرداد فدک را از حضرت زهرا علیها السلام ندارد.

مع ذلک ما این جریان استرداد فدک را در یک محیط پائین‌تر از مقام ارفع رسالت و قدس مقام حضرت صدیقه کبری علیها السلام بشرح ذیل بررسی می‌کنیم:

الف- هر محاکمه و مرافعه‌ای را سه رکن اساسی تشکیل می‌دهد:

اول- مدعی (خواهان)

دوم- مدعی علیه (خواننده شده)

سوم- قاضی و حاکم (دادرس)

همان طور که مدعی و مدعی علیه باید متعدد باشد مدعی و قاضی و هم چنین مدعی علیه و قاضی باید متعدد باشند و تعدد عنوان با وحدت مضمون کافی نیست مثلاً نمی‌شود شخص به عنوان ولایت بر صغیر علیه خودش اقامه دعوی نماید یا علیه ولی صغیر از جانب خودش که همان ولی صغیر است اقامه دعوا نماید.

در این جریان غصب فدک ابوبکر با این که خود مدعی بوده و به عنوان اینکه حکومت بر مردم دارد ادعا داشته است چگونه خود را قاضی می‌خواند و از حضرت صدیقه علیها السلام شاهد می‌خواست تا بین خودش و آن حضرت حکومت کند؟

ب- علی القاعده و بطور متعارف باید فصل مخاصمات و مرافعات در محکمه‌ای صورت بگیرد که متخاصمات و دو طرف دعوا صلاحیت آن را قبول داشته باشند و مدعی باید در چنین محکمه‌ای اقامه دعوا نماید در حالیکه نه چنان محکمه‌ای وجود داشت و نه معارف دین، ج ۲، ص: ۱۲۱

حضرت زهرا علیها السلام کسی را غیر از علی علیه‌السلام صالح برای قضاء و داوری می‌دانست.

ابوبکر هم که معلوم بود- با اینکه پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده بود «اقضاکم علی» [۱۱۸]- این داوری را به نزد علی علیه‌السلام نمی‌برد و خودش هم تا آن زمان کسی را برای قضاء معین نکرده بود و اگر هم معین کرده بود حضرت صدیقه علیها السلام آن تعیین را شرعی نمی‌دانست و صلاحیت ناصب و منصوب را رد می‌فرمود.

ج- اگر گفته شود: ابوبکر خود را زمامدار مسلمین می‌دانست بخود حق می‌داد که هم از سوی مسلمین اقامه دعوی نماید و هم به عنوان ولی امر مسلمین به قضا و داوری بنشیند.

جواب این است که بنا بر مبنائی که ابوبکر و همدستانش عرضه می‌داشتند می‌خواستند مشروعیت حکومت را به عنوان اجماع امت یا اهل حلّ و عقد عنوان کنند در حالیکه تا زمان غصب فدک اجماع امت باتفاق شیعه و سنی محقق نشده بود زیرا به اجماع همه مورخین تا فاطمه زهرا علیها السلام زنده بود جمعی از شخصیت‌های معروف از بنی هاشم و غیر ایشان- که همه از اهل حلّ و عقد و نظر بودند- با ابوبکر بیعت نکردند و تا آن حضرت زنده بود نتوانستند با همه شدت و غلظتی که داشتند از این افراد سرشناس بیعت بگیرند. از دیگران هم که بیعت گرفته بودند بسیاری به تهدید و ارعاب بود.

بنابراین به مبنای خود آنها حکومت رسمیت شرعی و قانونی نیافته بود که این گونه تصرفات و سائر مداخلاتش در امور، شرعی و قانونی باشد.

د- ما انکار نمی‌کنیم که اگر حکومت شرعی باشد حاکم می‌تواند هم بین الناس در مرافعاتشان حکومت کند و هم از طرف مسلمین اقامه دعوا نماید اما در قضیه واحده این

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۲۲

منطقی نیست و در سیره پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله سابقه نداشت که در قضیه واحده حاکم هم مدعی باشد هم قاضی. علاوه بر آنکه با لزوم جزم مدعی در ادعاء و جواز حکم قاضی به علم خود نیز منافات دارد.

ه-- و اشکال مهم دیگر این است که ابوبکر اگر خود مدعی و قاضی بود- چنانکه در این واقعه عمل کرد- اگر جزم داشت که فدک ملک مسلمین است و حضرت صدیقه کبری علیها السلام- با مقام عصمت و طهارتش- العیاذ بالله بناحق ادعای ملکیت آن را می‌نماید، چرا از آن حضرت مطالبه بینه کرد و به علم خود عمل نکرد؟ و اگر جزم نداشت و احتمال می‌داد که حق با آن حضرت باشد چگونه و چرا ادعا کرد و فدک را متصرف شد؟ در حالیکه مدعی باید در ادعای خود بحقانیت خود جزم داشته باشد.

استصحاب بقاء ملکیت اگر در این جا جاری باشد فقط این اثر را دارد که ذی‌الید مدعی شناخته شود و از او بینه مطالبه گردد اما

اصل طرح دعوا و استماع آن علیه ذی الید بمجرد استصحاب مسموع نیست. مثلاً اگر خانه پدر زید در ید عمرو باشد که مدعی خرید آن خانه از پدر زید باشد و زید بخواهد بمجرد اینکه این خانه قبلاً ملک پدرم بوده است و به استصحاب مالکیت سابقه بدون ادعای جزمی غصبت و عدوانی بودن آن در ید عمرو ادعای نماید، ادعای او مسموع نمی‌شود.

به این ملاحظات معلوم می‌شود که موازین قضائی در غصب حق زهرای اطهر علیها السلام رعایت نشده است و عقده‌ها و حسادتها و کینه‌های جاهلیت و جاه‌طلبی‌های منافقین - که در وجود چند نفر خصوص آن دو نفر تبرز و تمرکز یافت - موجب این ستمها به دختر مظلومه حضرت امام المرسلین صلی‌الله‌علیه‌وآله شد.

پس از تمام این نکات و ملاحظات آنچه نفاق این توطئه‌گرها را اثبات می‌نماید و ایمان صادق آنها را به وحی و رسالت زیر سؤال برده است این است که آیا اینها در صداقت و طهارت حضرت زهرا علیها السلام بعد از آن همه تنصیصات و تصریحات پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و بعد از نزول آیه تطهیر و آن اعلام‌های مکرر که زهرا از اهل بیت است

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۲۳

و از اهل آیه تطهیر است و سیده زنان عالمیان و سید زنان اهل بهشت است و و شک داشتند اگر شک داشتند؟ پس شک آنها با ادعای ایمان به خدا و رسول چگونه قابل قبول است؟ و اگر شک نداشتند پس این معاملات و این ظلم‌ها را که مرتکب شدند چگونه جواب می‌دهند؟

و پس از همه اینها آیا این بود مزد رسالت پیغمبری که آن همه رنج و اذیت و زحمت و مرارت را در راه هدایت این مردم متحمل شد که پاره تن او را اینگونه برنجاند؟

آیا اگر فدک ملک مسلمین بود همان طور که به امر خداوند متعال پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن را به حضرت زهرا علیها السلام واگذار کرده بود ابوبکر هم آن را واگذار می‌کرد و به خدا و پیغمبر تاسی می‌نمود کسی از مسلمانان به او اعتراض می‌کرد؟ یقیناً هیچ مسلمانی - مگر همان عده‌ای که بودن فدک را در اختیار زهرا علیها السلام مخالف سیاستهای خود می‌دانستند - راضی به استرداد فدک از آن حضرت نبود و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون.

و: قیاس جریان غصب فدک و مطالبه بینه از حضرت زهرا علیها السلام با دعوی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر زره قیاس مع الفارق بل مع الفوارق است زیرا:

اولاً: در آن دعوا از ذی الید بینه خواسته نشده است تا خلاف قوانین قضائی عمل شده باشد اما در دعوی ابوبکر بر حضرت زهرا علیها السلام از آن حضرت که ذی الید بود بینه خواسته شد.

ثانیاً: چنان که گفتیم از هر نظر محاکمه عادی و سالم و مستقیم نبود و یک برخورد به تمام معنی سیاسی بود نه یک محاکمه واقعی و حقیقی

ثالثاً: شریح قاضی اگرچه در عصر امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم قاضی بود اما او از بقایا و عمال همان رژیم بود که غصب فدک از حضرت سیده‌النساء علیها السلام نمود و امیرالمؤمنین علیه‌السلام به ملاحظاتی به عزل او مبادرت نورزید اما برای انفاذ احکام او ترتیبی مقرر کرد که حقوق مردم ضایع نشود.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۲۴

علی‌هذا از مثل او نمی‌توان انتظار داشت که با دعوی امیرالمؤمنین علیه‌السلام برخورد مناسب نموده و از دعوی آن حضرت علم به واقع پیدا کند و حکم کند. اگر حاکم مالک اشتر یا عمار یاسر یا سائر اصحاب عارف به مقام حضرت بودند به علم خود حکم می‌دادند. ولی بعد از اینکه آن اساس و شالوده ریخته شد که از حضرت زهرا علیها السلام فدک را غصب نمودند و طهارت و صداقت و عصمت منصوصه و مسلمانه آن حضرت را رعایت نکردند معلوم است جریان قضا بر همین منوال استقرار می‌یابد و از

امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز در این واقعه که ذی‌الید هم نبوده است بطریق اولی بینه می‌طلبیدند. مع ذلک احتمال می‌رود سرّ اینکه حضرت (بر تقدیر صحت سند این حدیث) به این داوری شریح اعتراضی نکرد این بوده است که یا خود حضرت به او دستور داده بود که اینگونه عمل نماید تا سبب تالیف قلب آن شخص به اسلام و رغبت او به ایمان شود چنان‌که شد و ایمان آورد و یا اینکه چون ملاحظه فرمود این برخورد قاضی سبب اقبال او به اسلام می‌گردد آن داوری را پذیرفت. خلاصه اینکه این دو واقعه را که نخستین آن از هر لحاظ در نهایت اهمیت و معلول یک توطئه بزرگ سیاسی بوده و دوم یک واقعه ساده‌ای است که از آن هم بزرگواری امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشهود است نباید به هم قیاس کرد و الحمدلله اولاً و آخراً و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرین.

### سؤال پیرامون علم امام

س ۱۷. آیا این مطلب در مورد علم امام معصوم علیه‌السلام صحیح است؟  
امام معصوم علیه‌السلام عالم به تمام ما سوی‌الله است، علم امام علی به تمام هستی به تمام آنچه خداوند خلق کرده همان علم خداوند است

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۲۵

به تمام هستی ولی با این تفاوت که علم خدا ذاتی است ولی علم امام علیه‌السلام عرضی است، هدیه‌ای از جانب خداوند به وجود مقدس امام معصوم علیه‌السلام است. و ما از علم امام معصوم علیه‌السلام به ذات مقدس خداوند هیچ اطلاعی نداریم ولی می‌توانیم آنقدر بگوئیم که هیچ مخلوقی معرفتش و علمش به صفات و کمالات و ذات خداوند (اگر علم به ذات خداوند میسر باشد) به اندازه امام معصوم نیست.

آنچه در بعض روایات آمده است این است که امام معصوم عالم به گذشته و حال و آینده است آیا این علم داشتن امام علیه‌السلام به نحو تفصیلی است یا اجمالاً می‌داند؟

ج. در این موضوع به کتاب ولایت تکوینی و تشریحی و فروغ امامت در دعای ندبه تألیف حقیر رجوع نمائید لازم به تذکر است که علم به ذات خدا و معرفت کنه و حقیقت خدا برای احدی میسر نیست و محیط محاط نخواهد شد.

### علم حضرت زهرا علیها السلام

س ۱۸. مسلماً آنچه را امام علیه‌السلام می‌داند حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله هم بدون کم و کاست می‌داند آیا حضرت زهرا علیها السلام هم چنین است؟  
ج. علوم حضرت زهرا علیها السلام هم از سنخ علوم ائمه علیهم السلام است.

### پذیرفتن ولایت ائمه از جانب انبیاء الهی

س ۱۹. آنچه در بعضی از روایات آمده و همچنین اشعاری که بعضی روایات دیگر دارند بر این است که پذیرفتن ولایت ائمه علیهم السلام بر تمام انبیاء الهی واجب و فریضه بوده است و حتی وظیفه داشته‌اند

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۲۶

که آن را در بین امت خود به همه بگویند (یا به بعضی از خواص، تردید از من است) آیا اعتقاد به این مسئله از ضروریات است یا اینکه این مطلب مسلم و حتمی است ولی ضروری مذهب نیست؟

ج. فی الجمله ثابت است ولی از ضروریات نیست. اما آیات قرآن مجید مثل آیه ۸۱ سوره آل عمران و روایات متواتر بر آن دلالت دارند.

### علم ائمه علیهم السلام به جزئیات

س ۲۰. بعضی در مورد علم ائمه علیهم السلام می‌گویند: ائمه علیهم السلام علم به جزئیات ندارند (چون امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام و ... والیان و افراد سوء را از نزدیکان خود قرار می‌داده‌اند). نظر حضرت تعالی در مورد عالم بودن ائمه علیهم السلام به جزئیات چیست؟ (لطفاً توضیح دهید)

ج. روایات وارده راجع به علم امام به ما کان و ما یکون و ما هو کائن معتبر و مورد اعتماد بلکه متواتر است. خصوصاً به ضمیمه اخبار و احادیث دیگری که در ابواب مختلفه احادیث و تواریخ دیده می‌شود یقین به این معنی حاصل می‌گردد و والی قرار دادن افراد سوء منافات با آن ندارد و تفصیل مطلب محتاج به فرصت بیشتر است.

### آگاهی ائمه علیهم السلام از شهادت خود

س ۲۱. امام حسن علیه السلام مانند تمام امامان دیگر علم به این داشتند که چگونه و توسط چه کسی شهید خواهند شد، آیا زمان و روز شهادت خود را هم می‌دانستند؟ اگر زمان شهادت را می‌دانستند پس چرا آن آب را نوشیدند؟

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۲۷

ج. پاسخ این مسئله احتیاج به تفصیل دارد که فعلاً در این نامه مجال آن نیست [۱۱۹] اما از جمله جوابهایی که می‌توان به این سؤال داد این است که آن بزرگواران برای اینکه کارها و اعمال و رفتارشان مورد تأسی و پیروی و الگو باشد مأمور به عمل به علوم لدنیه خود نبودند بلکه در امور عادی حال یک بشر عادی از آنها ارائه می‌شد.

اگر بطور مطلق در تمام موارد از آن علوم استفاده می‌نمودند نظام تشریح و تکلیف و بلکه نظام اجتماع دگرگون می‌شد و حکمتهای بسیار که در خلقت و تربیت تشریحی و تکوینی منظور است همه از بین می‌رفت و امتحاناتی که از انسان بعمل می‌آمد متوقف می‌گشت.

خلاصه آنها مأمور بودند که با وضعی که خرق عادت در آن کمتر باشد و در موارد لازم اظهار شود با مردم زندگی داشته باشند و در برخورد با خطرات و جهات گوناگون با همان اسباب عادی مثلاً با دوا و با اسلحه برخورد کنند و بطور مطلق از علم لدنی و غیر عادی استفاده نمی‌نمودند. فقط در مواردی که وظائف خاصه آنها اقتضاء داشت و اذن در اظهار آن علوم داشتند عمل می‌فرمودند بنابراین با خطر مرگ و ضرر و خطرات دیگر در جنگ و جهاد و غیره با این علم روبرو نمی‌شدند.

این نظیر اینست که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به عمار یاسر - باتفاق محدثین و روایات صحابه - فرموده بود

: «تقتلك الفئة الباغية» [۱۲۰]

و قرائن همه شاهد بر این بودند که گروه باغی که عمار را می‌کشند گروه معاویه هستند، و از اوضاع و احوال برای عمار و دیگران معلوم بود که عمار در این جهاد کشته خواهد شد. اما عمار نمی‌توانست به اتکاء آن علم و خبر غیبی از حضور در جنگ صفین خودداری نماید و آن علم را ملاک عمل قرار دهد، او همانگونه که موظف بود - و ای بسا که یقین هم داشت - در صفین حاضر شد و شربت شهادت را نوشید.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۲۸

و حاصل اینکه مسئله علم لدنی انبیاء و اولیاء خصوص حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام مثل

قدرت و ولایت تکوینی ایشان است که از آن در امور عادی و ارتباط با مردم - جز در موارد خاص - استفاده نمی‌فرمودند. روابط و حوائج شخصی و عادی خود را بر اساس علم لدنی و قدرت و ولایت تکوینی تنظیم نمی‌نمودند. در جنگ و برخورد با دشمنان، در معاشرت با مردم با علم و قدرت عادی عمل می‌نمودند، و ولایت تکوینی و علم لدنی را که در موارد بسیار از آن بزرگواران ظاهر می‌شد بدون یک مناسبت و فرصتی که اظهار آن لازم بود، اظهار نمی‌فرمودند.

لذا در نوشیدن زهر یا دفع خصم - مثل ابن ملجم و شمر و ابوجهل و دیگران - همان روش و سیر عادی را داشتند و کسی نمی‌تواند بگوید با آن قدرتی که خداوند متعال به آنها عطا فرموده و کائنات را در اختیار و تصرف آنها قرار داده بود چرا دشمنان و قاتلان خود را ریشه کن نمی‌کردند؟ یا با علم لدنی که از حوادث آینده داشتند چرا از خطرات تحرز و تحفظ نداشتند؟

در این جا چه بسا نکات و دقایق زیادی باشد که درک آن هم برای افهام عادی دشوار باشد. و بهتر همین است که با توجه به علو مقامات آن بزرگواران این برنامه‌ها را حاکی از کمال تسلیم ایشان به قضاء و قدر الهی بدانیم

«فَأَن هُمْ أَوْعِيَهُ مَشِيئَةَ اللَّهِ وَ مَا يَشَاوُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ».

عزیزانی هستند که فخر آنها به اینست که از همه مردم در پیشگاه خدا خاضعتر و خاشعتر بودند. بنده خدا بودند و این بندگی را از همه بیشتر درک کرده و هویت حقیقی خود می‌دانستند و

«الهی کفی بی عزاً أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا» [۱۲۱]

می‌گفتند. مع ذلک مثل زیارت جامعه شمه‌ای از فضائل و شؤن و درجات و مقاماتی از صاحبان این عبودیت است

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۲۹

«صلوات الله عليهم اجمعين و جعلنا من شيعتهم و ممن يأخذ بحجزتهم و يفوز بشفاعتهم».

### کیفیت ولایت حضرت زهرا علیها السلام

س ۲۲. آیا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مثل ائمه اطهار علیهم السلام ولایت دارد یا ندارد و اگر دارد از چه نوع ولایت می‌باشد؟ تکوینی است یا تشریحی؟

ج. ولایت تکوینی حضرات رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه طاهرين علیهم السلام را به طور مفصل در کتاب ولایت تکوینی و تشریحی در حدی که برای مثل این حقیر قلیل البضاعه میسر است شرح و توضیح داده‌ام.

این ولایت برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نیز ثابت و مسلم است، قول و فعل و تقریر آن حضرت در فقه و تفسیر قرآن و بیان عقاید و احکام و کل اموری که از دین گرفته می‌شود نیز بر حسب احادیث متواتر ثقلین و ادله و احادیث دیگر حجت است.

آن حضرت اظهار مصادیق عترت و اهل بیت است و به صریح آیه تطهیر از هر رجس و آلاشی از جمله رجس جهل پاک و منزّه است. او سیده نساء العالمین و سیده نساء اهل الجنه است، و عدل قرآن مجید و در مقامات و درجات ولایت تکوینی و علم لدنی با سایر معصومین علیهم السلام همانند و هم‌تراز است.

و امیاً ولایت تشریحی اگر مقصود از آن ولایت بر تشریح و جعل قوانین و احکام باشد این ولایت برای آن حضرت و هیچ یک از ائمه طاهرين علیهم السلام نیست و به احدی حق قانونگذاری و جعل حکم تفویض نشده است. دین و احکام و قوانین به حکم التیوم

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۳۰

«كَمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» [۱۲۲] اکمال و اتمام گردیده است و «حلال محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه» [۱۲۳].

و اگر مقصود از ولایت تشریحی ولایت بر حکومت و نظام و اداره و تنظیم امور عباد و تأمین امنیت بلاد و رتق و فتق و جعل و نصب



حکام و قضات و حفظ حدود و ثغور و تجنید جنود و احقاق حقوق و اعانت مظلوم و دفع ظالم و تکفل اوضاع فکری و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی جامعه و نظام اجتماع است و خلاصه حفظ حوزه اسلام از خطرات و انکسار و ضعف و انهدام و انقراض و قرار دادن آن در مسیر ترقی و تکامل و قوت و قدرت روز افزون و عظمت و تعالی بیشتر است، این صاحب اختیاری - که به اتفاق مآب لایب منه بر اجتماع است - شأنی از شئون ائمه طاهین علیهم السلام و مقامی است که آن بزرگواران به نصب الهی بوسیله نص و ابلاغ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله حایز آن می‌باشند و تعبیر از آن به ولایت شرعی مناسبتر از ولایت تشریحی است. این ولایت مستند به ولایت (الله الولی) و حکومت (الله الحاکم) و عدل (الله العادل) و حکمت (الله الحکیم) و ... است. هر ولایت و اختیار و حکومتی که این هویت و این اسناد و استناد را نداشته باشد اگرچه بر کودک صغیر و یا نفس خود شخص باشد فاقد اصالت و اساس است همه ولایتها و حکومتها و عزتها و قدرتها و قوتها و شئون در صورتی معتبر است که به ولایت خداوند متعال، آن ذات اقدس که بالذات ولی و مستجمع جمیع صفات کمالیه است، منتهی گردد.

و خلاصه این ولایت شرعی که رشته‌ها و مطالب مرتبط به آن بسیار دامنه‌دار است به نص و رسول برای ائمه طاهین علیهم السلام ثابت است.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۳۱

در اینجا مطلب این است که این ولایت شرعی یا تشریحی اگر برای زنانی که در شایستگی و عقل از اکثریت قریب به اتفاق مردها بالاتر باشند و صاحب ولایت تکوینی و حجت بر خلق در فقه و مسائل دین باشند مقرر نباشد، از ارزش آنان در برابر صاحبان این ولایت چیزی کم نمی‌کند.

این ولایت مستلزم و متضمن تکالیفی است که مکلف کردن بانوان به آن تکالیف خلاف عزت و حشمت آنها است و با اغراض عالیه شارع مقدس و صفات فاضله‌ای که بیشترین و کاملترین درجه آن را همان بانوان صاحب ولایت تکوینی دارند، منافات دارد. صفات با ارزشی مثل تخدّر و تسرّ و حیا و حجاب و عفت با وظایفی مثل جهاد و جلادت و چابکی در جنگ و نبرد و سربازی و شیخون و به تنهایی رفتن در سپاه دشمن و ... سازگار نیست و بانوان را در معرض هتک و اهانتی قرار می‌دهد که مردها هم باید از آن دفاع کنند و هتک آن حتی نسبت به زن ذمیه‌ای که در پناه اسلام است در حد بیرون آوردن خلخال از پای او در اسلام قابل تحمّل نیست و آنگونه بر خاطر معدلت مآثر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سنگین می‌آید که خواننده یا شنیده‌اید. [۱۲۴]

هر زنی که تربیت کامل اسلامی داشته باشد تا چه رسد از آنکه صاحب مقام ولایت تکوینی باشد از تصدی این ولایات و مقامات ابا می‌نماید. به همین ملاحظات مسلمانان و شخص حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به سرکردگی و رهبری عایشه در جنگ جمل و مداخله او در آن امر سیاسی بزرگ به او و برانگیزندگانش اعتراض می‌کردند. نه به این جهت که دیگران از همراهانش همه در فهم و درک سیاسی از او برتر بودند یا اینکه او فهم و درک سیاسی یک نفر از آنها را نداشته باشد. بلکه برای اینکه این حرکت را توهین به او و موقعیت او و مخالفت با دستورات شرع و مخصوصاً قرآن کریم می‌دانستند. لذا از

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۳۲

آن زمان تا حال نه خودش و نه دیگران نتوانسته‌اند این حرکت او را توجیه کرده و از مشروعیت آن دفاع مقبول بنمایند.

### فلسفه زیارت قبور ائمه اطهار علیهم السلام

س ۲۳. فلسفه زیارت قبور ائمه اطهار چیست؟ و چرا ما شیعیان به زیارت می‌رویم؟

ج. حضرات معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین اولیاء خدا و ولی نعمت جهانیانند و بر حسب بعضی اخبار و ادعیه خلقت جهان و نزول برکات و روزی جهانیان به برکت وجود آنها است و نجات مردم از ضلالت و شرک و کفر، و هدایت به صراط

مستقیم و سعادت دارین بوسیله آنها است.

بنابراین زیارت مراقده مطهره آنها اولاً نوعی تشکر و قدردانی است و ثانیاً وسیله‌ای است برای ارتباط با آنان و استفاده از برکات وجودشان است علاوه بر آنکه در روایات بسیار زیاد تأکید بر زیارت آن بزرگواران شده و خصوصاً در بعض روایات اجر و ثوابی بسیار عظیم بیان شده است. و الله العالم

### شرط قبول شدن سلام بر اولیاء الهی

س ۲۴. سلام و درود فرستادن خدمت ائمه و پیامبران خدا به موقع قبول حق واقع می‌شود و از آنجائی که جواب سلام واجب است آیا علت نگرفتن جواب سلام گناه کار بودن ما است یا دلیل دیگری دارد؟  
ج. قبولی سلام بر آن بزرگواران بستگی به اخلاص در سلام و پاکیزگی اعمال سلام دهنده دارد و اما نسبت به جواب سلام از اذن دخول به حریمهای مقدسه آنان استفاده می‌شود که کلام و سلام اشخاص را می‌شنوند و جواب می‌دهند.  
معارف دین، ج ۲، ص: ۱۳۳

### دلیل قیام سید الشهداء علیه السلام

س ۲۵. دلیل قیام امام حسین علیه السلام از نظر شما چیست؟  
ج. دلیل این مطلب در کتب مفصّله مشروحاً بیان شده می‌توانید به کتب مربوطه در این مورد از جمله کتاب «پرتوی از عظمت حسین علیه السلام» تألیف حقیر مراجعه نمایید. مضافاً بر اینکه امام و پیغمبر خودشان دلیلند و فعلشان مثل قولشان دلیل است آفتاب آمد دلیل آفتاب. والله العالم

### آیا آگاهی از دلیل قیام سید الشهداء علیه السلام امری تقلیدی است

س ۲۶. آیا اعتقاد به موضوعی به عنوان دلیل سید الشهداء علیه السلام برای قیام امری تقلیدی است یا می‌توان به شنیده‌ها اکتفا نمود و یا آنچه را عقلانی‌تر تشخیص دادیم دلیل قیام بدانیم؟  
ج. این امر تقلیدی نیست یک مسئله اعتقادی و مربوط به امام شناسی است و باید به کتب مربوطه چنانکه در مسئله قبل گفته شد مراجعه نمود تا مطلب چنانکه باید، بدست آید. والله العالم

### کیفیت علم امام علیه السلام

س ۲۷. آیا امام هرگاه اراده نماید علم برایش حاصل می‌شود و به جزئیات زمان و مکان وفات خود آگاه است؟  
ج. بر حسب آنچه از روایات استفاده می‌شود بنحو کلی امام علیه السلام هرگاه دانستن چیزی را اراده نماید میداند علاوه بر اینکه در خصوص هر امامی روایاتی هست که آن امام از موت خود و بلکه سبب موت خود بطور اجمال و گاهی به تفصیل خبر داده است.  
والله العالم  
معارف دین، ج ۲، ص: ۱۳۴

### احادیث مربوط به لعن ظالمین در حق ائمه علیهم السلام

س ۲۸. آیا احادیثی که لعن به ظالمین و غاصبین در حق ائمه علیهم السلام را دارای ثوابی بیش از ذکر صلوات بیان نموده‌اند در نظر

حضرت عالی صحت دارند؟

ج. آنچه مسلم و قطعی است این است که تولی و تبری متلازم یکدیگرند؛ یعنی هر مسلمانی، به آن اندازه که از اعداء خدا و اولیاء خدا علیهم السلام تبری دارد باید تولی داشته باشد و لعن متضمن تبری و صلوات متضمن تولی است و اما ترجیح یکی بر دیگری، ثبوت قطعی آن مشکل است. و از باب تقدم تخلیه بر تحلیه می‌توان گفت که تولی کامل بدون تبری کامل حاصل نمی‌شود قرآن کریم می‌فرماید "لَمَّا تَجَدُّ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ" [۱۲۵] و الله العالم

### حکم سب ظالمین در حق ائمه علیهم السلام

س ۲۹. سب ظالمین و غاصبین در حق ائمه علیهم السلام با رعایت ضوابط تقیه چه حکمی دارد؟

ج. اگر بر خلاف تقیه و مشتمل بر مفسده نباشد از راجحترین عبادات است. والله العالم

### جناب شهربانو مادر امام سجاد علیه السلام

س ۳۰. جناب شهربانو مادر امام سجاد علیه السلام در چه سالی و چه دوره‌ای و در کجا وفات نمودند و قبری که در حومه تهران بنام ایشان بنا شده است تعلق به آن جناب دارد یا نه؟

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۳۵

ج. راجع به مادر امام سجاد علیه السلام آنچه ظاهراً بزرگان بر آن اتفاق دارند جناب شهربانو بوده است و در این که او در کربلا حضور نداشته و قبل از آن در همان اوان یا بعد از آن از دنیا رفته شبهه نیست ولی روز وفات ایشان بالخصوص معین نیست. این قسم تواریخ نسبت به امهات سائر ائمه علیهم السلام نیز ضبط نشده است ولی در خصوص جناب شهربانو اگر در همان زمان زایمان وفات کرده باشند می‌توان زمان وفات آن جناب را همان زمان تولد فرزند عزیزش دانست.

### مادر حضرت علی اکبر علیه السلام

س ۳۱. جناب ام لیلا مادر حضرت علی اکبر علیه السلام در واقعه کربلا حضور داشتند یا نه؟ اگر حضور نداشتند در مدینه بودند یا نه؟

ج. همچنین در مورد حضور مادر بزرگوار حضرت علی اکبر علیه السلام در کربلا و تاریخ وفاتش ابهام هست.

### تدفین بدن مطهر امام حسین علیه السلام

س ۳۲. تدفین بدن مطهر حضرت امام حسین علیه السلام در چه روزی و توسط چه کسانی صورت گرفت آیا امام سجاد هم خود حضور داشتند یا نه؟

ج. حضور حضرت امام زین العابدین علیه السلام در مراسم دفن پدر بزرگوارشان حضرت سیدالشهداء علیه السلام و انجام نماز و دفن آن فخر بزرگ عالم انسانیت بوسیله حضرت سجاد علیه السلام بر حسب اعتقادات شیعه و روایات «و لایلی امر الامام الا الامام» ثابت است. و بر حسب آنچه در بعض کتابهای مقتل آمده و مشهور است این مراسم در روز سیزدهم محرم انجام شده و جمعی از طائفه بنی اسد نیز امام سجاد علیه السلام را در این برنامه یاری داده و همکاری کرده‌اند.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۳۶

### طفل شیرخوار شهید در کربلا

س ۳۳. طفل شیرخوار حضرت که در عصر عاشورا به شهادت رسید چه نام داشت؟ آیا ۶ ماهه بوده است یا بزرگتر آیا لقب علی اصغر تعلق به این طفل دارد یا لقب حضرت امام سجاد علیه‌السلام می‌باشد نظر مبارک را بیان فرمایید؟

ج. اگر طفل شیرخوار شهید واحد بوده ظاهراً نام شریفش عبدالله یا علی بوده است و اگر متعدد بوده باز هم اسم یکی از آنها علی بوده است ولی اصل شهادت طفل رضیع مسلم است.

تاکید می‌کنم در تفصیل جزئی وقایع کلی تاریخی اینگونه ابهامات هست و هر چه انسان دقیق‌تر بشود و بخواهد مشخص‌تر وقایع نگاری کند مثلاً از لحاظ ایام هفته و ساعات روز و مکان وقایع تحقیق کند اختلاف پیش می‌آید و غالباً تحقیق هم بجائی منتهی نمی‌شود تاریخ همین است که نقل شده است.

### عائله و همسر حضرت علی اکبر علیه‌السلام

س ۳۴. حضرت علی اکبر علیه‌السلام که اولین فرزند ذکور امام حسین علیه‌السلام بوده است به نظر عده‌ای در واقعه کربلا دارای عائله و همسر بوده است و تقریباً ۲۵ سال سن داشته است با توجه به اینکه برادر کوچک او امام سجاد علیه‌السلام دارای فرزندی ۵ ساله به نام امام محمد باقر علیه‌السلام در کربلا بوده است نظر مبارک را بیان فرمایید؟

ج. اگر چه بر حسب بعض روایات آنحضرت اهل و همسر داشته است ولی همین که از فرزند آن حضرت تاریخی در دست نیست شاید از شواهد این باشد که آنحضرت از امام زین العابدین علیه‌السلام اصغر بوده است.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۳۷

### مدفن حضرت زینب علیها السلام

س ۳۵. مدفن حضرت زینب کبری علیها السلام در مدینه می‌باشد یا در شام و یا در مصر؟ نظر مبارک را بیان فرمایید با توجه به اینکه بازگشت حضرت زینب علیها السلام از مدینه به شام دلیل خاصی ندارد بخاطر اینکه طبق نوشته تاریخ به محض رسیدن اهل بیت علیهم السلام به مدینه عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه و اصحاب او یزید را از خلافت خلع کردند بنی‌امیه را از مدینه بیرون کردند و همچنین اگر قبر آن بزرگوار در مدینه می‌باشد قبور شام و مصر متعلق به چه کسانی می‌باشد؟

ج. راجع به مشهد حضرت زینب علیها السلام که هم در دمشق و هم در قاهره است هر دو مشهور و معروفند و عبیدلی نسابه در اخبار الزینیات وفات آنحضرت را در قاهره می‌داند.

به هر حال این تعدد مقام- بعد از اینکه این دو مشهد هر دو بطور مسلم مظهر کرامات و معجزات بسیار حتی در زمان خود ما می‌باشند- به جائی ضرر نمی‌زند هر دو منتسب به اهل بیت علیهم السلام و حضرت زینب علیها السلام می‌باشند.

در قاهره همه ساله در اول ماه رجب تا پانزدهم برنامه بسیار وسیعی در مشهد زینب برگزار می‌شود که حدود یک میلیون جمعیت در آنجا برای توسل و تقرب از همه اصناف حضور می‌یابند و به قول بعضی از خبرنگاران آنچه انسان به عقل باور نمی‌کند در آنجا به چشم می‌بیند. در دمشق هم که شاید خودتان مشرف شده باشید دیده‌اید.

به نظر حقیر همه این مشاهد مظاهر حقانیت اهل بیت علیهم السلام و عظمت شئون آن بزرگواران می‌باشد.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۳۸

چنانکه عقاد در موضوع اختلاف در مشهد الحسین همین را می‌گویند و می‌گویند این از اختصاصات امام حسین علیه‌السلام است که

در همه این مشاهد یاد و عظمت مقام آن حضرت تجلیل و تعظیم می‌شود.

مشهد امام حسین علیه‌السلام و مسجد امام حسین علیه‌السلام در قاهره به قراری که در کتابهای قدیم و جدید خوانده‌ام در ظاهر از جهت اقبال مردم و توسل به آن کمتر از کربلا نیست آنجا هم مثل مشهد رأس الحسین علیه‌السلام در جامع دمشق محل زیارت و ظهور معجزات است رزقنا الله زیاره جمیع تلک المشاهد و البیوت التی اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ یسبح فیها بالغدو والآصال.

### مقائل معتبر

س ۳۶. معتبرترین مقتل به نظر حضرتعالی کدام مقتل است دو سه مورد بیان فرمایید؟  
ج. مقائل معتبر متعدد است تعدادی از آنها را در فهرست مصادر کتاب پرتوی از عظمت حسین علیه‌السلام نوشته‌ام.

### همراهی یاران حضرت علی علیه‌السلام در قتل عثمان

س ۳۷. از مسلمات تاریخی است که برخی از حواریون مولا- علی علیه‌السلام در شورش علیه عثمان دست داشتند همچون مالک اشتر نخعی، محمد بن ابی بکر و عدی بن حاتم و ... که بالاخره این شورش منجر به قتل عثمان گردید.  
الف- آیا می‌توان گفت فرهیختگانی همچون سه شخصیت مذکور که مولا- را اسوه خود قرار داده بودند بدون مشورت با آن حضرت در این انقلاب شرکت کرده بودند؟

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۳۹

ب- صرف وجود چنین اشخاصی از اطرافیان حضرت، دلالت بر موافقت آن حضرت در به قتل رساندن عثمان نمی‌کند؟  
ج. بررسی تمام تفاسیل و علل شورش علیه عثمان و اظهار نظر محتاج به شرح و بسط طولانی است و اجمالاً منشأ آن سوء سلوک و رفتار عثمان و داشتن اطرافیان بسیار بد سابقه بود که هرگز به مصالح اسلام و مسلمین و حفظ ظواهر مقید نبودند و حکومت عثمان را وسیله نیل خود به مقاصد مادی و ریاست و مال و جاه و اعمال شهوات خود می‌دانستند همه جا بدترین افراد بر مردم حکومت می‌کردند و حقوق مردم محروم پایمال هوا و هوس آنها بود.

بر اثر ادامه این اوضاع رجال و بزرگان مسلمانان حسب الوظیفه زبان به اعتراض گشوده و همه ترک این روش و طرد این اطرافیان خائن و ظالم را از او می‌خواستند و نمی‌خواستند که با استمرار این وضع غائله و فتنه‌ای بین مسلمین پیش بیاید.  
حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز از خیرخواهی و مصلحت‌اندیشی درباره او و امر به معروف و نهی از منکر کوتاهی نمی‌فرمودند. مکرر با نصایح آن حضرت و وعده‌هایی که عثمان می‌داد آتش فتنه و اعتراض خاموش شد ولی اصرار او بر حمایت از اعمال سوء و خشونت و زور و تهدید و توطئه زبان اعتراض مردم را باز می‌کرد و آتش فتنه را روشن می‌نمود.

در این اعتراض همه خود را محق می‌دانستند و وظیفه و تکلیف شرعی خود می‌شمردند که با آن وضع بسیار ناهنجار معارضه نمایند و خواه ناخواه کنار رفتن عثمان را در شرایطی که آن اطرافیان همچنان بر نوامیس اسلام و مسلمین مسلط بودند خواستار بودند.  
این موضع‌گیری برای آنها تکلیف بود که هر مسلمانی آن را تکلیف می‌دانست نیاز به کسب دستور از حضرت مولا علیه‌السلام نبود و خلاصه اعتراض و تقاضای آنها مقبول نمی‌شد و فتنه راه خود را باز می‌کرد و مسلمانان، اسلام را با روی کار بودن عثمان در خطر می‌دیدند. لجاجت عثمان و بازنگشتن او به راه شاید بعضی را به این نظر رساند که

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۴۰

باید از میان بردن خود او که فساد در عالم اسلام را پی‌ریزی می‌کند دفع خطر از اسلام نمایند.

این افراد همه خود به اصطلاح در نظر خویش مجتهد بوده و به صواب بودن کاری که کردند صد در صد اطمینان داشتند آنها حفظ

اسلام را از مهلکه میخواستند و در جریان امر و موضع‌های نامشروعی که عثمان اتخاذ می‌کرد اطمینان آنها به وجوب دفع او بیشتر می‌شد. مسئله را واضح می‌دانستند که حاجت به پرسیدن از آقا امیرالمؤمنین علیه‌السلام ندارد و می‌دیدند که سعی و تلاش حضرت و خیرخواهی ایشان در عثمان اثر نمی‌کند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام اگر با آنها که قتل عثمان بودند همراهی نمی‌کرد به ابعاد این فتنه توجه داشت و اگر آنها را نهی از قیام و شورش نمی‌کرد برای این بود که آنها بر حسب ظواهر احکام شرعی محق بودند که دفع ظلم از خود نمایند و با فساد حکومت مقابله نمایند.

خلاصه امام علیه‌السلام جز اینکه همانگونه که عمل کرد عمل نماید شرعاً و عرفاً وظیفه‌ای نداشت نه به آنها که در قتل عثمان اقدام کردند پیوست و نه با وضع عثمان و اصراری که بر روش خود داشت، می‌توانست بیشتر از آنچه کرد از او دفاع نماید. و هر کس محقق در تاریخ نباشد نمی‌تواند در آن شورش و فتنه حتی مباشرین قتل عثمان را محکوم و سرزنش نماید. آن برنامه‌ای که او پیاده می‌کرد و برخوردهایی که با معترضان داشت - که حتی قصد قلع و قمع و قتل آنها را داشت - طبعاً نتیجه‌ای جز آنچه پیش آمد نداشت و شورشیان را محق قرار می‌داد.

### کنیه‌نامه علیهم‌السلام

س ۳۸. کنیه ائمه بر چه اساس است؟ چرا کنیه چهار امام اول، هفتم، هشتم و دهم مشترک، ابوالحسن است و کنیه امام سوم و ششم، معارف دین، ج ۲، ص: ۱۴۱

ابوعبدالله است. چرا کنیه حضرت محمد و امام زمان مشترکاً ابوالقاسم است؟

ج. به طور کلی انتخاب کنیه مثل اسم و لقب در بین اعراب رسم بوده است که گاه از همان زمان تولد بر اساس برداشت‌های خاص و مناسبات و مشابهات و اقتباس از کنیه‌های آباء و اجداد و شخصیت‌های بزرگ برگزیده می‌شده است. یا پس از ولادت بر اساس صفات و شئون و ویژگی‌های اشخاص در کمالات و فضایل و اعمال و یا براساس نام فرزندان آنها و برای اینکه اسم اشخاص را تادباً نبرند آنها را به کنیه می‌خوانند و این باب کنیه در ادب عربی باب وسیعی است. مثلاً از بانوی منزل و کدبانو تعبیر به ام‌المنزل و ام‌البیت می‌نمایند.

اما کنیه حضرت سیدالشهداء، علیه‌السلام، هم ظاهراً به مناسبت نام فرزندشان عبدالله است. و از بعضی اخبار استفاده می‌شود که از همان زمان ولادت حضرت مکنی به ابی‌عبدالله بوده است. چنان‌که از اسماء بنت عمیس روایت است که فرمود که روز اول ولادت حضرت رسول آن حضرت را به این کنیه خوانده‌اند و فرمود: یا اباعبدالله عزیز علی. و نتیجه می‌شود که این کنیه از جانب رسول خدا و خدای متعال برای آن حضرت برگزیده شده است و وجه آن را بعضی شدت و کثرت عبادت حضرت دانسته‌اند.

هم چنین حضرت صادق، علیه‌السلام، هر چند چنان‌که تذکر داده شد محتمل است علی‌الرسم این کنیه از آغاز ولادت بر ایشان به همان مناسبتی که ذکر شد انتخاب شده باشد.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۴۲

### مهدویت

س ۱. در بعضی از احادیث از اهل بیت علیه‌السلام آن ۳۱۳ نفر خاص که با صاحب‌الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام می‌کنند و اسماء آنها و اینکه از کدام شهر یا کشور هستند ذکر شده و وقتی که این اسماء را می‌خوانیم می‌بینیم که اکثر آنها یا عرب هستند

یا ایرانیها، و شاید احادیث دیگر در این زمینه وجود دارد ولی بنده ندیده‌ام لطفاً توضیح فرمائید که چطور این احادیث را صحیح بفهمیم؟

ج. به کتاب منتخب الاثر نوشته حقیر و سائر کتابهای حقیر در این موضوع که حدود پانزده رساله [۱۲۶] است و به کتابهای دیگر مثل النجم الثاقب و العبقری الحسان مراجعه نمائید.

س ۲. آیا زیارت ناحیه را می‌توان از حیث سند، منسوب به امام زمان علیه‌السلام دانست؟ بر فرض منفی بودن پاسخ فوق، آیا می‌توان زیارت ناحیه مقدسه را به نیت عزاداری سیدالشهداء علیه‌السلام و بدون انتساب به حضرت حجت علیه‌السلام در مجامع عمومی و خصوصی قرائت کرد؟

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۴۳

ج. این زیارت از زیارات شریفه است و منسوب به ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف است. و مشتمل است بر مطالب عالی و بیان مصائب جلیله حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و دلیل بر این است که انشاء کننده در نهایت قدرت ادبی و فصاحت و بلاغت و آگاهی از مقام ولایت است شیخ مفید قدس سره آن را در کتاب المزار نقل فرموده باین لفظ: «زیاره اخری فی یوم عاشورا بروایه اخری». شیخ جلیل محمد بن المشهدی در المزار الکبیر آن را روایت نموده و لفظ او این است «زیاره اخری فی یوم عاشورا مما خرج من الناحیه الی حد الابواب». سید اجل مفخر عالم اسلام سیدمرتضی رضوان الله علیه، آن امام شهید مظلوم کحل الله ابصارنا بتراب مقدم زوار قبره را بزیارتی که مشتمل بر بخشها و فرازهایی از این زیارت است زیارت نموده است که محتمل است آن هم زیارتی مرویه از همان ناحیه مقدسه باشد.

به هر حال هر دو مشتمل بر مضامین بسیار مهم و معرفت افزا و حزن‌انگیز است و علامه مجلسی قدس سره می‌فرماید: محتمل است این زیارت ناحیه مختص به روز عاشورا نباشد که در سائر ایام نیز خواندن آن بقصد رجاء و مطلق زیارت و تذکار و تکرار این مضامین و معانی مطلوب و مرغوب است.

و اما در خصوص روز عاشورا با توجه به آنچه گفته شد جواز خواندن آن را بقصد ورود بعید نمی‌دانم اگر چه احوط خواندن آن بقصد مطلق زیارت است.

امید است مؤمنین از ثواب و فیض این زیارات بهره‌مند و موفق باشند ضمناً پیرامون مطالب مرقومه مراجعه فرمائید به بحارالانوار جلد ۹۸ ص ۳۱۷ (الی) ۳۲۸ کتاب المزار ب ۲۴ و ۴۱ حدیث ۸ و ص ۲۳۱ (الی) ۲۵۱ کتاب المزار ب ۱۸/۳۵ حدیث ۳۸.

س ۴. اینکه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را می‌کشند صحیح است؟ مگر امام زمان علیه‌السلام مأمور باطن نیستند و غیر موحد را بر نمی‌دارند؟

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۴۴

ج. مثل این روایت از اخبار آحاد است که با فرض صحت در خصوص معنایش موجب یقین و اعتماد نمی‌شود هر چند در شمار کل اخبار متواتر مربوط بوجود مقدس آن حضرت و معنای عام و قدر مشترک همه آنها موجب یقین می‌شود.

مع ذلك با فرض صحت آن ممکن است گفته شود که در عصر ظهور آن حضرت دار تکلیف باقی است و چنان نیست که موضوع اطاعت و عصیان منتفی باشد لذا احکام قضائی و جزائی اسلام اجرا می‌شود هر چند شخص آن حضرت حکم بواقع بنمایند.

علی هذا در این مورد با علم بواقع مجازات قبل از وقوع جرم، جایز نیست و شهادت آن حضرت که بر حسب بعض اخبار «ما منّا الا مسموم او مقتول» [۱۲۷] ممکن الوقوع است ولی مطلب تمام همان است که اینگونه اخبار آحاد در خصوص معنایش لا یوجب علماً و لا عملاً.

س ۵. آیا صفت عدالت گستر از صفات مخصوص امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است یا سایر ائمه اطهار را نیز شامل

می‌شود؟

ج. حضرات ائمه علیهم السلام همه عدالت پرور و عدالت طلب می‌باشند و مردم را بعدل دعوت می‌فرمودند اما کسی که تمام روی زمین را پر از عدل و داد می‌کند شخص شخیص حضرت مهدی صاحب الامر علیه السلام و ارواحنا فداه است. این اقدام بزرگ و عمل جهانگیر که در بیان آن در احادیث بسیار فرموده‌اند: «یملأ الارض قسطاً و عدلاً» [۱۲۸] از خصائص آن حضرت است.

س ۶. معتقدیم که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف با ظهور خود دنیا را پر از عدل و داد می‌کند و حتی رهروان دیگر ادیان نیز انتظار مصلح آسمانی را می‌کشند و از سویی معتقدیم امام زمان عجل معارف دین، ج ۲، ص: ۱۴۵

الله تعالی فرجه الشریف پس از ظهور و قیام چون مولای متقیان شهید راه عدالت می‌شود آیا شهادت ایشان به منزله شکست عدالت گستری است و با شهادت ایشان قیامت آغاز می‌شود؟

ج. آنچه بر حسب آیات و احادیث ثابت است این است که حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف جهان را پر از عدل و داد می‌فرماید و دین اسلام بوسیله ایشان عالمگیر و حکومت یگانه جهانی به امامت و حکومت آن حضرت تشکیل می‌شود و قریه و آبادی باقی نخواهد ماند مگر اینکه دین اسلام آنجا را فرا می‌گیرد و عدالت فاتح و اهل ایمان پیروز می‌گردند و حقیقت "وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ" [۱۲۹] ظاهر می‌شود.

اما اموری مثل چگونگی شهادت آن حضرت و پایان امر دنیا اموری است که تفاسیلش بر ما معلوم نیست هر نحو واقع شود دوباره عالم سیر قهقرائی نخواهد داشت. البته رجعت چنان که از آیات شریفه و روایات کثیره استفاده می‌شود واقع خواهد شد.

### فاصله ظهور حضرت تا قیامت

س ۷. آیا این روایت صحیح است که می‌فرماید از ظهور حضرت تا قیامت یک قرن بطول می‌انجامد و حضرت پس از گذشت ۲۰ سال از ظهورش به شهادت می‌رسد و پس از ایشان پیامبران و ائمه و جمیع شهدا حیات یافته و نهضت حضرت را ادامه خواهند داد و ۸۰ سال بر جهان حکومت خواهند کرد و در سال صدم قیامت آغاز می‌شود؟ معارف دین، ج ۲، ص: ۱۴۶

### آیا حضرت مهدی علیه السلام پس از شهادت مجدداً ظهور می‌کنند؟

س ۸. حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پس از شهادت مجدداً ظهور خواهد کرد و در ۸۰ سال مذکور ایجاد قسط و عدل خواهد کرد؟ ج. این تفاسیل اگر در بعض اخبار آمده باشد در صورتی مقبول است که یا متواتر باشد و یا یقین بصدور حدیث حاصل شود و بیشتر اینگونه اخبار واجد این اعتبار نیستند. ولی رجعت ثابت است.

### رابطه ظهور امام و عدالت گستری

س ۹. اگر مقرر شده است طی این یک قرن از آغاز ظهور حضرت تا انتهای نهضت عدالت گستری باشد و جهان ایده‌آلی تشکیل نشود فلسفه ظهور رسولان و امامان را چگونه باید توجیه کرد؟ ج. عدالت شکست نخواهد خورد و اسلام و عدالت و فضیلت بوسیله آن حضرت برقرار خواهد شد و دنیا بسوی همان نقطه در



حرکت است و یکی از حکمت‌های ظهور پیامبران و امامان هم اگرچه جلو بردن جهان بسوی آن عدالت جهانی و همگانی باشد تمام فلسفه و حکمت‌های آن نیست؛ بلکه بشارت و انداز و هدایت مردم و دعوت بسوی خدا و امر به معروف و نهی از منکر و برقرار کردن رسوم نیک و برانداختن عادات زشت و امور و مطالب مهم دیگر همه از حکمت‌های ظهور آن بزرگواران است.

### میزان موفقیت امام در عدالت‌گستری

س ۱۰. اگر مقدر است صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف برای برپایی عدالت ظهور و قیام نمایند و قبل از اینکه موفق به برپایی قسط و داد شوند به شهادت برسند و فرجام دنیا به آغاز قیامت شود پیش‌بینی این موضوع فلسفه انتظار را مخدوش نمی‌کند؟ و اگر قرار

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۴۷

است عدل کاملی بر پا نشود ظهور برای چه صورت می‌گیرد؟ آیا فقط بحث سنت و ابتلاء است و بحث آزمایش انسانها در بین است یا غیره؟

ج. بیان کردیم که عدل کامل برقرار می‌شود و شخصی که آن را برقرار می‌سازد همان مهدی موعود ارواح العالمین له الفداء است. آن حضرت قبل از اینکه آن مأموریت‌های بزرگ را انجام دهد به شهادت نخواهد رسید.

این مسئله در اخبار شیعه و سنی ثابت است که اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز و آن حضرت ظهور نکرده باشد و این انقلاب جهانگیر و اصلاحی بزرگ انجام نگرفته باشد، خدا آن روز را آنقدر طولانی و دراز فرماید که آن حضرت ظهور و همه این برنامه‌های بزرگ اجرا و عالم را پر از عدل و داد فرماید بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد بدیهی است بعد از این عدل و داد دوباره ظلم حاکم نخواهد شد.

معارف دین؛ ج ۲؛ ص ۱۴۷

### ندای آسمانی

س ۱۱. یکی از علائم ظهور آقا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ندای آسمانی است. آیا از صیحه آسمانی به فرد مؤمن و شیعه و دوستدار آن حضرت آسیبی نمی‌رسد و در امان است یا خیر؟ ج. مؤمن واقعی در امان است و آن صیحه برای او بشارت است.

### موانع فرج آن بزرگوار

س ۱۲. موانع فرج حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف چیست؟

ج. غیر از ذات احدیت کسی علم به موانع ندارد ولی ممکن است بعض موانع، اعمال سیئه مردم و مستعد نبودن آنها برای ظهور آن عدالت جامع و کامل باشد چنان که خواهی می‌فرماید: وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منّا. به هر جهت در تعجیل فرج آن حضرت دعا کنید.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۴۸

### دیدار حضرت

س ۱۳. آیا هر انسانی دیدار حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نصیبش می‌گردد؟  
ج. بعضی افراد مشرف بزیارت ایشان شده‌اند.

### شرایط ظهور آقا امام زمان علیه‌السلام

س ۱۴. شرایط ظهور آقا امام زمان چیست؟  
ج. به کتاب شریف منتهی الامال مرحوم محدث قمی رضوان الله علیه اواخر جلد دوم مراجعه نمایید.

### چگونه آماده ظهور شویم؟

س ۱۵. چگونه برای ظهور آن حضرت آمادگی پیدا کنیم؟  
ج. کسی که به علائق دنیوی بی‌اعتنا باشد انشاءالله آمادگی پیدا می‌کند.

### وضع جهان، قبل و بعد از ظهور

س ۱۶. از لحاظ وضعیت جهان و جهانیان (چه از نظر مادی و اقتصادی و چه از نظر معنوی و حکومتی و ...) چه فرقی ما بین قبل از ظهور امام زمان و بعد از ظهور ایشان وجود دارد؟  
ج. طبق احادیث متواتره در زمان ظهور آن بزرگوار عدالت واقعی در سراسر جهان برقرار می‌شود لذا وضع مردم هم از نظر مادی و هم از نظر معنوی با زمان قبل از ظهور آن بزرگوار فرق خواهد داشت.  
معارف دین، ج ۲، ص: ۱۴۹

### آیا احتمال ظهور حضرت در این عصر هست

س ۱۷. با توجه به ظلم و ستم و فساد و تباهی که هر روزه در جهان بیشتر و بیشتر می‌شود و همینطور با توجه به رشد فکری جهانیان نسبت به اسلام واقعی و با به وقوع پیوستن اکثر علامات غیر حتمیه که در مورد ظهور امام زمان آمده است، آیا احتمال ظهور امام زمان در عصر کنونی می‌رود یا خیر؟  
ج. البته خیلی از علامات قطعی ظهور آن بزرگوار هنوز واقع نشده ولی امید است که خداوند فرج آن بزرگوار را نزدیک کند.

### شابهت‌های امام عصر علیه‌السلام با جناب شعیب و جناب صالح

س ۱۸. راجع به شعیب و صالح چه می‌دانید؟ چه شباهتهایی به حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف دارد؟  
ج. در باب شباهت حضرت حجت سلام الله علیه به حضرت صالح علی نبینا و آله و علیه‌السلام از حضرت صادق علیه‌السلام روایتی وارد شده که خلاصه مضمونش این است حضرت صالح علیه‌السلام در وقتی که به سنّ پیری رسیده بود از قومش غایب شد و بعد از مدتی که به نزد قومش برگشت در غیر آن صورت بود قوم او را شناختند در حالی که سه فرقه شده بودند ۱- شاکین ۲- منکرین ۳- اهل یقین، فرقه اول و دوم صالح را تکذیب کردند و اهل یقین گفتند خبری بده ما یقین کنیم تو صالح هستی البته ما شک نداریم که خداوند قادر است صورت و هیئت هر کس را به صورتی که می‌خواهد متحوّل کند. صالح فرمود: من برای شما ناقه آوردم. گفتند: چه علامتی داشت؟ فرمود: برای ناقه وقت معینی از جهت شرب آب بود و برای مردم هم روز معینی. گفتند: آمنا بالله تا آخر حدیث.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۵۰

حضرت حجت سلام الله علیه هم مانند صالح، با اینکه عمر شریفش طولانی شده بصورت جوان کمتر از چهل ساله ظاهر می‌شود و مردم هم سه فرقه می‌شوند شاک و منکر و موقن. پس حضرت آنها را بسوی خود دعوت می‌کند و آن فرقه انکار می‌کنند و اهل یقین مطالبه علامت تشخیص می‌نمایند حضرت علامتی را که موجب تشخیص است ارائه می‌فرماید اهل یقین با حضرتش بیعت می‌کنند.

نظیر همین در خصوص شباهت به حضرت شعیب نیز وارد شده که شعیب از قومش غائب شد در حالی که پیر و ضعیف شده بود و وقتی که برگشت بصورت جوان بود و دیگر اینکه در بین قومش ندا کرد که "بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ حُجَّتْ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ هَمَّ بِر حَسَبِ رَوَايَتٍ مَّنْقُولَةٍ مِنْ أَمَامِ بَاقِرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ ظَاهَرَ شَوْدُ فِي قِيَاةِ جَوَانٍ وَ تَكِيَّةِ بِه دِيوَارِ كَعْبَةِ كَنْدٍ وَ سِيصِدٍ وَ سِيْزِدَةٍ نَفَرٍ نَزْدٍ أَوْ جَمْعٍ شَوْنَدٍ وَ أَوَّلِينَ كَلَامِ حَضْرَتِ اَيْنِ اسْتِ " :بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ [۱۳۰].

پیرامون کهکشان (المرأة المسلسلة)

س ۱۹. در جلد دوم کتاب امامت و مهدویت ص ۳۷۷ این جمله را آورده‌اید که: مثلاً تفاوتی که زمین ما با (سدیم المرأة المسلسلة) دارد ... این از چه نوع کرات می‌باشد که به این عظمت آن را نام برده‌اند لطفاً جواب مشروحی را مرحمت بفرمایید.

ج " .وَمَا يَعْزَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ [۱۳۱] و "قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لَّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا [۱۳۲].

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۵۱

عالم و ماسوی الله بزرگتر، عظیم‌تر، وسیع‌تر و بیشتر از این حرفها و اعداد و ارقام است. این عظمتها در برابر ما و فکر و اندیشه ما عظیم است اما در برابر عالم آفرینش همه صغیر و ذره هم به حساب نمی‌آیند. عظمت همه هم در برابر عظمت خالق همه حقیر و ناچیز است و همه به زبان حال یا قال می‌گویند: هو العلی العظیم.

غرض ما در این نمونه‌ای که از عظمت اجزاء و اعضاء بی‌شمار این عالم نشان داده‌ایم، نشان دادن تفاوتی است که در این عالم بین افراد اصناف مخلوقات وجود دارد. آنچه را عرض کرده‌ایم بر حسب اطلاعات بسیار مختصری است که کیهان‌شناسان و علماء علم هیئت به ما داده‌اند.

پیرامون همین (المرأة المسلسلة) توضیحات دیگری می‌دهند که این (المرأة المسلسلة) یا زن به زنجیر کشیده شده جزء صور فلکی نیمکره شمالی است و گستردگی آن در آسمان حدود ۷۲۲ درجه مربع است. بنابر این می‌توان گفت که صورت فلکی بزرگی است و در این صورت کهکشانی وجود دارد که به (المرأة المسلسلة) یا آندرومدا (Andromeda) معروف است. می‌گویند این کهکشان حدود دویست میلیارد (دقت کنید) ستاره دارد وقتی از درون تلسکوپ به آن نگاه می‌کنند شبیه یک کهکشان بیضوی دیده می‌شود اما در واقع یک کهکشان مارپیچی بازودار است که ما آن را از پهلو می‌بینیم بنابر این بازوهای آن برای ما قابل دیدن است.

(المرأة المسلسلة) بعد از ابرهای ماژلانی (کهکشانهای به اصطلاح بی‌نظم) نزدیکترین کهکشان به کهکشان ما یعنی راه شیری می‌باشد فاصله آن با کهکشان ما حدود دو میلیون و سیصد هزار سال نوری (دقت کنید) می‌باشد بنابراین وقتی ما آن را می‌بینیم در واقع تصویر دو میلیون و سیصد هزار سال پیش آن را می‌بینیم.

(المرأة المسلسلة) تنها کهکشانی است که می‌توان آن را در نیمکره شمالی در شبهای صاف و بدون نور شهر و مهتاب با چشم غیر مسلح دید.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۵۲

در گذشته دانشمندان گمان می‌کردند که این جرم غیر ستاره‌ای یک سحابی از کهکشان راه شیری است اما در اوایل (به اصطلاح مسیحی‌ها) قرن بیستم «ادوین هابل» با مطالعه و تحقیق بسیار روی تصاویر مربوط به آن دریافت که این جرم آسمانی از ستارگان بسیاری تشکیل شده که اولاً خارج از کهکشان ما هستند و ثانیاً ستارگان آن با سرعت‌های قابل ملاحظه‌ای بدور مرکز این منطقه در حرکتند.

فسبحان الله خالق هذا الكون الوسیع لا اله الا هو بدیع السماوات و الارض رب العرش العظیم.

آنچه از (المرأة المسلسلة) گفته شد اطلاعاتی است که اهل فن داده‌اند اما برای ما این بیانات از عظمت عالم کون و این فضای به اصطلاح لایتناهی تازه و جدید نیست ما از احادیث شریفه اهل بیت علیهم السلام این معانی و بیشتر و گسترده‌تر از آن را دریافته‌ایم و شناخته‌ایم و آیات خدا را در یک قطعه کوچک از عالم کون لاتعد و لا تحصی می‌دانیم.

آنچه در بعض احادیث است وسعت عالم را به مراتب بیشتر از آنچه که کیهان شناسان تعریف می‌کنند بیان فرموده‌اند و الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله.

بنابراین مسئله طول عمر پیغمبر خدا مثل نوح یا حجت خدا مثل حضرت ولی الله مهدی موعود، ارواح العالمین له الفداء یا بقاء عیسی مسیح علیه السلام و رفع او به آسمان و فرود آمدن او به زمین برای یاری حضرت صاحب الامر، عجل الله تعالی فرجه الشریف، و اقتداء او به آن حضرت و امور دیگر از این قبیل در این عالم مشحون به آثار قدرت خدا از ذره اتم تا کهکشانها و از عالم شهادت تا عالم غیب نباید مورد تعجب و استبعاد شود و ذلک تقدیر العزیز العلیم.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۵۳

### مشاهده حضرت در زمان غیبت

س ۲۰. با وجود این حدیث معتبر از منتهی الامال به نقل از شیخ طوسی و شیخ صدوق رضوان الله علیهما (ای علی بن محمد سمی خداوند برادران دینی تو را در مصیبت تو اجر عظیم دهد تو شش روز دیگر از دنیا می‌روی امر خود را جمع کن و آماده باش و به احدی وصیت برای نیابت نکن همان غیبت کبری واقع گردید و مرا ظهوری نخواهد بود مگر به اذن خداوند متعال و این ظهور بعد از این است که غیبت طول بکشد و دلها را قساوت می‌گیرد و زمین پر از ظلم و ستم می‌شود و می‌آیند بعضی از شیعیان من که ادعای مشاهده مرا می‌نمایند آگاه باشید که هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی ادعای مشاهده نمایند او کذاب و افترا زنده است. و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم).

این نامه‌ای از حضرت صاحب امر علیه السلام به نماینده چهارم خود علی بن محمد سمی است.

با وجود حدیث بالا کتابهای زیادی در مورد ملاقات با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نوشته شده و در داستانها اشخاص زیادی به خدمت حضرت صاحب امر علیه السلام رسیده‌اند آیا داستهایی که راجع به ملاقات امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هست همه آنها دروغ هستند؟

ج. بعضی از حکایات ملاقات صحیح و بدون شک است و ظاهراً مراد از فرمایش آن بزرگوار این است که اگر کسی ادعای مشاهده کند برای فتح باب مشاهده و رابطه خاصه داشتن بعنوان نیابت بنماید کذاب و در این صورت هیچ منافاتی بین کلام شریف آن

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۵۴

حضرت و داستانهای ملاقات نیست ولی ادعای ملاقات از هر کسی و درباره هر کسی بدون امارت قطعی و یقینی قبول نمی‌شود.

والله العالم

## سبب محرومیت مردم از وجود حضرت حجت علیه‌السلام

س ۲۱. می‌خواهم بدانم که سبب اصلی محرومیت مردم از وجود حضرت حجت علیه‌السلام کدام مورد است؟ آیا به دلیل عدم شرایط مناسب و شایستگی لازم در جامعه است و یا وجود دستگاه‌های حکومتی جبار و منافقین و اگر به غیر از این موارد است دلیل چیست؟

ج. از این سؤال در بعضی رساله‌ها و نوشته‌ها جواب داده‌ایم اجمالاً در اینجا هم تذکر می‌دهیم که وجوه و حکمت‌هایی برای غیبت آن حضرت بیان شده است که هر یک از آنها اگرچه وجه و حکمت باشد، کل وجوه و حکمت‌های این غیبت نیست. مثلاً خواجه طوسی می‌فرماید: «وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه (ای عدم تصرفه) منّا» غیبت و عدم تصرف آن حضرت را مربوط به مردم می‌داند.

به بیان دیگر این ظهور محتاج به شرایطی است که در طی مرور زمان و اعصار و تغییرات و تحولات و ظهور حکومت‌های گوناگون و آزمایش مکتب‌های مختلف و حوادث دیگر فراهم می‌شود چنانکه وجود حکومت‌های جور نیز از موانع حضور ظاهری آن حضرت در جامعه است.

مسئله امتحانات و تخلیص و تمحیض مردم نیز هست و اجمالاً دنیا بسوی آن ظهور بزرگ به امر الله در حرکت است و اوضاع و احوال حکومت جهانی آن حضرت را نوید می‌دهد.

مطلب مهم که در احادیث هم به آن اشاره شده این است که اسرار بزرگ و عمده این غیبت بعد از پایان آن و منتهی شدن به آن دگرگونی بی‌نظیر ظاهر می‌شود چنانکه ثمره

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۵۵

درختی که پس از یکصد سال یا هزار یا چند هزار سال ظاهر می‌شود پیش از نشستن آن درخت به بار و ظهور ثمره، ظاهر نخواهد شد باید مردم بنشینند و از آن درخت نگهداری کنند و منتظر ظهور ثمره آن باشند. اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه.

## وظایف مسلمین در دوران غیبت

س ۲۲. وظایف مسلمین در دوره غیبت چیست؟

ج. از این سؤال هم مکرر جواب داده‌ایم در اینجا نیز بطور اشاره عرض می‌کنیم که وظایف مسلمین بطور فردی، انجام واجبات و ترک محرمات و خودسازی است.

تخلق به اخلاق حمیده مثل تواضع و قناعت و عدل و انصاف و ترحم و مواسات با برادران و خواهران و کسب معارف و آداب اسلامی و عبادات و اشتغال بذکر و یاد خدا و انجام نوافل مخصوصاً تهجد و سعی در قضای حوائج مؤمنین - که بسیار مهم است - اموری است که حتماً موجب خوشنودی حضرت ولی عصر ارواحنا فدا خواهد شد.

وظایف مسلمین بطور عموم نیز همکاری با یکدیگر در اعلاء کلمه اسلام و دفاع از کیان اسلام و مسلمین و امر به معروف و نهی از منکر و دفع بدع و ظلم ظالمان و ستمکاران و خلاصه اهتمام در آنچه موجب عزت و ظهور شوکت مسلمین و خودکفائی و بی‌نیازی از بیگانگان و دفع استکبار و استیلاء کفار و مخصوصاً حفظ هویت و شخصیت و استقلال اسلامی در همه موارد می‌باشد خداوند متعال همه را بوظایف آشنا و توفیق عمل به همگان عطا فرماید.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین و السلام علیکم و رحمۃ الله.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۵۶

### چرا امام عصر علیه‌السلام اندکی پیش از ظهورشان متولد نشدند

س ۲۳. فلسفه غیبت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه چیست؟ به عبارت دیگر آیا امکان نداشت حضرت مهدی به شیوه‌ای طبیعی و در زمان مقتضی متولد شوند؟

ج. زمان مقتضی ولادت آن حضرت همان زمانی است که ولادت آن حضرت در آن واقع شده و در زمان‌های دیگر مثلاً بعد از ده سال یا صد سال یا هزار سال و بیشتر ولادت ایشان یعنی حضرت مهدی فرزند عزیز حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام اقتضا ندارد و معقول نیست.

چنان که مقتضی ولادت هر کس همان زمانی است که در آن متولد شده است آن شخص عظیم و نابغه دوران و اعجوبه زمان و آیت بی‌مانند خداوند سبحان که امام دوازدهم است مقتضی ولادتش هیچ زمانی غیر از همان زمان پدر بزرگوارش و همان سال ۲۵۵ هجری نبوده و نیست.

چنان که ولادت پدر و جدش نیز در همان زمان که اتفاق افتاد مقتضی بوده است این مولود عزیز که باید از عترت طاهره و از اصلاط طیبه معینه باشد ولادتش در همان زمان که واقع شد باید واقع شود.

در عالم خلقت شرایط خاص که برای پیدایش و تکون و وجود او است به همین است که ولادتش از پدر و اجداد و امهاتی باشد که منتهی به امام حسن عسکری علیه‌السلام می‌گردد و شخص دیگر که از این شجره و از این اصلاط طاهره و ارحام طیبه نباشد آن شخص موعود نخواهد بود.

هم چنین هر کسی و هر شخصی در طول قرون و مرور اعصار دنیا بیاید هر کس باشد او مهدی ابن الحسن العسکری نمی‌باشد که صاحب آن مقامات و خصایص است.

شرایط بسیار دست به دست هم داده شخصیت‌هایی مثل ابراهیم و رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا علیهم‌السلام بوجود آمده‌اند تا این وجود مقدس بوجود آمده

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۵۷

است این وجود فقط در این زمان و تحت این برنامه و تقدیرات الهی وجود پیدا می‌کند و اگر هزار سال بعد یا بیشتر باشد او نیست و آن کسی که انبیا از وجودش خبر دادند نیست.

آن وجودی که مثلاً در آفریقا وجود پیدا می‌کند غیر از وجودی است که در آسیا یا اروپا وجود می‌آید. آن محمدی که در شبه جزیره عربستان در آن اوضاع و احوال در آن سال از پدری چون عبدالله و مادری چون آمنه متولد می‌شود منحصر بفرد است و در زمان‌های دیگر هر کسی به وجود آید او نیست و آن خصوصیات و امتیازات را ندارد.

خلاصه این نکته بسیار دقیق است اصلاً اگر ولادت و وجود و بقاء آن حضرت در این مدت طولانی نبود و نباشد ظهوری اقتضا پیدا نمی‌کند که شخصی برای آن بگفته شما در زمان مقتضی متولد شود.

اینها مطالب و اسرار و مقتضیاتی است که احاطه بر آنها و اطلاع از آنها بر بشر- که با همه معلوماتش هنوز هم در کلاس نخست کشف اسرار عالم خلقت است و شاید تا ابد هم در همین کلاس در جا بزند و نتواند به کلاس دوم راه یابد- ممکن نیست.

مسأله اصطفا و گزینش انبیا و اولیاء و محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین و امامت و مقامات و مراتب آنها را نمی‌توان با این توهمات زیر سؤال برد و مثلاً زمانی را مقتضی بگوئیم و زمانی را مقتضی ندانیم. این حرف مثل این است که بگوئیم: مقتضی بود که عالم یا مجاری خلقت نوع دیگر باشد و این همه ماده و مدت مصرف نشود و جوابش فقط همین است که مقتضی نبوده و مقتضی همین بوده که هست.

با تأمل در این دو آیه جواب از مثل این سؤال ظاهر می‌شود: "وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقُرْآنِ عَظِيمٍ" [۱۳۳]. أَهْمُ

يُقَسِّمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ [۱۳۴].

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۵۸

علی هذا جواب از این که در زمان مقتضی ولادت انجام شود همین است که در زمان مقتضی انجام شده و زمان دیگر غیر از زمانی که ولادت در آن واقع شده مقتضی نبوده و نیست و هر مولودی که در زمان و طبق مقتضیات دیگر متولد شود او نیست و شخص دیگری است و تمام سخن این است که این امورات از تقدیرات الهی است و ما از کشف اسرار و درک وجه آنها ناتوانیم.

### فایده وجود امام غایب

س ۲۴. فایده وجود امام در دوران غیبت چیست؟ آیا جز ذخیره بودن برای دوران ظهور (بقیه الله فی ارضه)، فواید دیگری هم بر وجود امام در دوران غیبت مترتب است؟

ج. آثار و برکات مهم در زمان غیبت بر وجود آن حضرت و بر غیبت ایشان مترتب است که یکی از آنها آثار و برکاتی است که بر نفس وجود ولی الله در هر عصر و زمان مترتب است و وجود شریفش امان اهل ارض و قوام و بقاء زمین است.

چنان که در وصف حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، ابوذر آن صحابی جلیل که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در شأنش فرمود: آسمان بر سر کسی سایه نینداخته و زمین کسی را حمل نکرده که از ابوذر راستگوتر باشد این گونه اظهار عقیده می کرده: (و انه لعالم الارض وزرها الذی تسکن الیه) ابن اثیر می گوید یعنی او (علی علیه السلام) قوام زمین است و زر قلب استخوان کوچکی است که قوام قلب به آن است و سلمان هم همین عقیده را اظهار می داشت.

همه و هر کدام از ائمه اثنی عشر، علیهم السلام، دارای همین شأن و مقام هستند و وجودشان امان و قوام است چنان که از شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: »

انی و أحد عشر من ولدی و انت یا علی زر الارض - اعنی او تادها و جبالها

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۵۹

- بنا و تدالله الارض ان تسیخ باهلها فاذا ذهب الاثنا عشر من ولدی ساخت الارض باهلها و لم ينظروا» [۱۳۵].

یک سلسله انتفاعات و بهره‌مندی‌ها از وجود مبارک آن حضرت در عصر غیبت است که در حدیث مشهور و معروف جابر به آن اشاره شده است.

در ضمن این حدیث آمده است که پس از آن که حضرت پیامبر اعظم، صلی الله علیه و آله، به غیبت طولانی آن حضرت اشاره فرمود به حدی که غیر از کسانی که خدا دلشان را به ایمان امتحان کرده است ثابت بر عقیده به امامت او باقی نمی ماندند جابر پرسید: آیا شیعیان او در غیبت او از او منتفع و بهره‌مند می شوند؟

رسول اعظم صلی الله علیه و آله به طور محکم جواب فرمود: «ای والذی بعثنی بالنبوة یستضیئون بنوره و ینتفعون بولایته کانتفاع الناس بالشمس من وراء السحاب» [۱۳۶].

چنان که مردم از آفتاب در هنگامی که پشت ابر است انتفاع می‌برند از وجود آن حضرت نیز در عصر غیبت انتفاع می‌برند.

در نهج البلاغه در توصیف مهدی علیه السلام می‌فرماید:

«بِشِرِّی فِیْهَا بِسِّرَاجٍ مُنِیرٍ، وَیَخِذُو فِیْهَا عَلَی مِثَالِ الصَّالِحِینَ، لِنُحْلَ فِیْهَا رِبْقًا، وَیُعْتِقَ رِقًا، وَیَصِدِّعَ شَعْبًا، وَیَشْعَبُ صِدْعًا، فِی سُنَّتِهِ عَنِ النَّاسِ لَا یُبْصِرُ الْقَائِفُ أَثَرَهُ وَکَلُو تَابِعَ نَظَرُهُ...» [۱۳۷].

خلاصه آن که در زمان غیبت، امام علیه السلام نیز وظایف خاص و شئون و مأموریت‌هایی دارند که انجام می‌دهند و امور و جریان‌ها از آن حضرت مخفی نیست. آن حضرت از مردم غایبند ولی مردم از ایشان غایب نیستند و چنان که اسم (الغائب) از اسماء

الحسنی الهی است وجود آن حضرت نیز در زمان غیبت از اسماء الحسنی تکوینی

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۶۰

حق می‌باشد. در اینجا دامنه مطلب وسیع است که بیش از این مجال بسط کلام نیست و العارف یکفیه الاشاره.

### مفاهیمی مثل صیحه آسمانی و ... سمبولیک هستند یا واقعی

س ۲۵. به نظر حضرت تعالی آیا مفاهیمی از قبیل «دجال»، «سفیانی»، «خراسانی»، «صیحه» و ... که در روایات به عنوان نشانه‌های ظهور

آمده‌اند، مفاهیمی حقیقی‌اند یا سمبولیک و کنایی؟

ج. حتماً مفاهیمی مثل دجال و نزول عیسی و اقتداء او به حضرت مهدی، علیهما السلام، و صیحه و سفیانی همه مفاهیمی حقیقی

هستند و حمل آنها بر سمبولیک و کنایه حاکی از ضعف تفکر و عقلانیت است و یکی از معانی ایمان به غیبت ایمان به همین امور

است. [۱۳۸]

### مراد از «انتظار فرج»

س ۲۶- مفهوم «انتظار» که به وسعت در روایات مطرح گردیده، چیست؟ و «منتظر» واقعی باید دارای چه خصوصیات و اعمالی

باشد؟

ج. راجع به انتظار رساله‌ای نوشته‌ام به عنوان «انتظار عامل مقاومت و حرکت» و مکرر در نوشته‌های دیگر پیرامون آن توضیح داده‌ام.

اجمالاً انتظار متضمن معنی اثباتی و تعهد و عمل و استقامت است.

### موانع ظهور امام زمان علیه السلام

س ۲۷. موانع ظهور امام زمان علیه السلام چیست؟

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۶۱

ج. ظهور آن حضرت در وقت مقتضی به امر خداوند متعال است و شرائط و موانع آنرا خداوند متعال می‌داند و بعضی از آن شرائط

و موانع در احادیث بیان شده است اجمالاً بعضی موانع راجع به بندگان است. (وجوده لُطْفٌ وَ تصرفه لطف آخر و عدمه مَنَّا)

### امکان دیدار حضرت ولی عصر علیه السلام

س ۲۸. آیا دیدار امام زمان علیه السلام برای هر کس امکان‌پذیر است؟

ج. فی الجمله امکان دارد و اگر کسی مدعی شد که برای من این تشریف هر وقت بخواهم فراهم است که ادعای ارتباط مستقیم یا

وساطتی باشد ادعایش مردود است و مقبول نیست. والله العالم

### سیمای منتظران واقعی امام زمان علیه السلام

س ۲۹. سیمای منتظران واقعی امام زمان چگونه است؟

ج. سیمای منتظران واقعی ظهور حضرت همان سیمای اصحاب راستین حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است به

اوصاف مذکور در قرآن مجید: "أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءٌ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَّمَاهُمْ فِي

وَجْهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ" [۱۳۹].



سیمای منتظران، سیمای مؤمنین است "الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ" [۱۴۰].

سیمای منتظران، سیمای متقین است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای همام بیان فرمود: أَهْلُ الْفَضَائِلِ؛ مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَمَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ، وَمَشِيَّتُهُمُ التَّوَّاضُعُ ... تا آخر خطبه [۱۴۱].

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۶۲

سیمای آنها امر به معروف و نهی از منکر و غیرت دینی و تلاش برای اعلاء کلمه الله و عزت اسلام و گسترش مکتب اهل بیت علیهم‌السلام است جعلنا الله و ایاکم منهم. ان شاء الله.

### شرایط اجتماعی در آستانه ظهور

س ۳۰. شرایط اجتماعی در آستانه ظهور چگونه است؟

ج. بسیار ناهنجار و غیر اسلامی است معاصی مخصوصاً بی‌حجابی و بدحجابی و شیوع موسیقی و غناء و معاصی دیگر، در روایات چنین آمده است که حفظ دین دشوار می‌شود و امتحانات شدید پیش می‌آید. و الله العالم

### کتابهای مناسب برای شناخت امام زمان علیه‌السلام

س ۳۱. بهترین کتب برای شناخت امام زمان چه کتابهایی است؟ (لطفاً نام ببرید).

ج. از پیش از شروع عصر غیبت تا حال کتابهای بسیاری در این موضوع نوشته شده است.

بعضی از آنها مخصوص به یک رشته از این موضوع است از کتابهای بزرگان پیشین کتاب «غیبت نعمانی»، کتاب «کمال الدین» صدوق و کتاب «غیبت» شیخ طوسی معروف و مشهور است.

کتابهای فارسی هم بسیار است بعضی مخصوص به روایات و بعضی مخصوص به حکایات و کرامات و توسلات و جهات دیگر است.

همه خوب و قابل استفاده‌اند مثل کتاب «النجم الثاقب» و «العبری الحسان» و ترجمه‌های جلد ۱۳ بحارالانوار هر کدام جای خود را دارند از این حقیر کمترین نیز کتابهای متعددی منتشر شده است که بحمدالله در دسترس همگان است خداوند ما و شما را از یاران مخلص حضرتش قرار دهد.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۶۳

### چه کنم توفیق دیدار جمال حضرت را پیدا کنم؟

س ۳۲. چه کنم توفیق دیدار جمال دل‌آرای آقا امام زمان علیه‌السلام را داشته باشم ارشادم کنید و لطفاً بصورت مکتوب بنویسید.

ج. در این زمان که عصر غیبت آن بزرگوار است بنا بر رؤیت آن حضرت نیست لکن توسلات و ادعیه و درخواست از خداوند برای زیارت وجود مبارکش بسیار خوب است و در صورتی که خداوند صلاح بداند ممکن است حاصل شود.

به هر حال خود این اظهار علاقه و اشتیاق به زیارت جمال عظیم المثل آن حضرت بسیار مغتنم و ارزشمند است آنرا بشما تبریک عرض می‌کنم و از خداوند متعال برای شما درک این سعادت عظیمی را مسئلت می‌نمایم مع ذلک گاه هم حالت هجر کم از حال وصال نیست. و چه بسا کسانی که در عین وصل و حضور غایب و دور و بسا کسانی که در حال هجر و فراق واصل و محظوظند.

## آیا حضرت از وقت ظهورشان باخبرند؟

س ۳۳. آیا امام عصر علیه‌السلام خود از زمان ظهور خود باخبر است؟  
ج. طبق بعضی روایات وارده آن بزرگوار از لحظه ظهور خبر ندارند. و الله العالم

## علت تأخیر در ظهور

س ۳۴. چرا امام زمان علیه‌السلام ظهور نمی‌کنند؟  
ج. هر وقت زمینه ظهور حضرتش عجل الله تعالی فرجه الشریف مساعد باشد و شرائط آن محقق شود ظهور می‌فرماید. والله العالم

## اشتغالات حضرت در زمان غیبت چیست؟

س ۳۵. امام زمان که الان از نظرها غائب است مشغول چه کاری است؟ مثلاً امام علی علیه‌السلام خطبه هائی می‌گفت و ... یا امام صادق

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۶۴

علیه‌السلام کلاس درس داشت امام زمان ما الان چه می‌کند آیا جلسهی درس دارد یا فقط مشغول عنایت به افراد خوب است؟  
ج. به کارها و وظائف و تکالیفی که بطور عام یا خاص دارند مشغولند. و الله العالم.

## محل زندگی امام علیه‌السلام

س ۳۶. محل زندگی امام زمان کجاست؟  
ج. اجمالاً در دنیا و روی همین زمین است. و الله العالم

## عمر بستگان آن حضرت

س ۳۷. آیا زن و فرزند امام زمان علیه‌السلام نیز مانند آن حضرت دارای عمر طولانی می‌باشند؟  
ج. تفصیل این امر مجهول است و دانستن آن هم واجب الاعتقاد نیست آنچه مهم است کسب رضایت آن حضرت با اعمال صالح است. و الله العالم

## طریقه تشرّف به محضر حضرت ولی عصر علیه‌السلام کدام است؟

س ۳۸. «خدمت امام زمان علیه‌السلام رسیدن» در عصر حاضر چگونه ممکن است؟  
ج. تشرّف به این معنی نیست که در اختیار شخصی یا اشخاصی قرار داشته باشد و فراهم باشد و شخص شناخته شده‌ای این اختیار و مقام را ندارد ولی طبق مصالح خاص و شرائط مخصوص و گاه در ضمن توسلات برای افرادی این افتخار فراهم می‌شود. والله العالم  
معارف دین، ج ۲، ص: ۱۶۵

## عمر شریف حضرت در هنگام ظهورشان

س ۳۹. حضرت مهدی علیه‌السلام در هنگام ظهور چند سال خواهد داشت و چه دلیلی برای مطلب وجود دارد؟

ج. چون زمان ظهور معلوم نشده قهراً سن آنحضرت در موقع ظهور، فعلاً معلوم نیست. والله العالم

### آیا امام زمان ازدواج کرده‌اند؟

س ۴۰. آیا امام زمان علیه السلام ازدواج کرده و دارای فرزند است؟ توضیح دهید.  
ج. در این خصوص ادله قابل استناد که قطعی باشند وجود ندارد بلی امر محتمل است که رد آن هم مورد ندارد. والله العالم

### روز ظهور حضرت

س ۴۱. گفته می‌شود که امام زمان علیه السلام در روز جمعه ظهور خواهد کرد چرا در روز جمعه ظهور می‌کند. چه دلیلی دارد؟  
هدف از غیبت آن حضرت چه بود؟  
و هدف از ظهور آن حضرت چیست؟  
چرا این هدف در زمان امامان دیگر تحقق پیدا نکرده است؟  
ج. از روایات و بعضی جملات زیارات استفاده می‌شود که ظهور در روز جمعه است و راجع به نکات دیگر سؤال به کتب مفصله مراجعه بنمائید.

### زنان در دولت مهدی علیه السلام

س ۴۲. در دولت مهدی آیا زنان صاحب حق و جزء سربازان هستند.  
معارف دین، ج ۲، ص: ۱۶۶  
ج. در آن دولت کریمه مواضع و حقوق اشخاص و احکام همان است که در کتاب و سنت بیان شده است و خارج از محدوده احکام شرعیه برای زن و مرد چیزی مقرر نشده است.

### غیبت صغری

س ۴۳. دوران طفولیت امام (۶ سال) آیا جزء غیبت صغری حساب می‌شود.  
ج. از وقتی که آن حضرت منصوب به امامت شدند و تا درگذشت چهارمین نائب خاص حضرتش، غیبت صغری است. والله العالم

### غیبت یا فوت مادر آن بزرگوار

س ۴۴. آیا مادر امام زمان همراه امام غیبت نموده یا خیر؟  
ج. مادر آن بزرگوار غائب نشده بلکه فوت کرده است. والله العالم

### دلیل عقلی بر طول عمر امام علیه السلام

س ۴۵. آیا دلیل عقلی وجود دارد که طول عمر امام زمان را ثابت کند و آن را محال نداند؟  
ج. وقتی دلیل عقلی بر محال بودن موضوعی نباشد بر حسب قاعده، عقل به امکان آن ذاتاً و وقوعاً حکم می‌کند بنابراین محال بودن باید با دلیل ثابت شود و هیچ دلیل بر محال بودن طول عمر آنحضرت و هر کس و موجود دیگر نیست و وجود آنحضرت که بدلیل مستند ثابت است دلیل بر وقوع این امر ممکن و غیر محال است نه اینکه دلیل بر محال نبودن آن باشد چون محال بودن همانطور که

گفته شد محتاج به دلیل است دقت فرمائید.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۶۷

### عقیده علمای عامه به ولادت امام زمان علیه السلام

س ۴۶. از علمای عامه (سنی) آیا کسانی هستند که به ولادت امام زمان معترف باشند؟  
ج. جمعی از علمای اهل تسنن به این امر اعتراف دارند. والله العالم

### محل زندگی حضرت

س ۴۷. محل زندگی حضرت در ایام غیبت کجاست؟  
ج. خداوند متعال می داند. والله العالم

### جزیره خضراء

س ۴۸. آیا داستان جزیره خضراء واقعتاً خارجی دارد.  
ج. در این موضوع در مقام ردّ یا اثبات آن توضیحاتی در (النقود اللطیفه) ضمیمه‌ی طبع جدید منتخب الاثر ج ۳- نوشته‌ام.

### حکومت اسلامی در زمان غیبت

س ۴۹. در دوران غیبت حفظ نظام و حکومت اسلامی بر عهده چه کسی است؟  
ج. مجاری الامور بید العلماء یعنی فقهاء جامع الشرائط است.

### اشخاص مرتبط با حضرت

س ۵۰. آیا کسانی که با امام زمان علیه السلام در ارتباط هستند را به ما معرفی می کنید؟  
ج. در عصر غیبت ادعای ارتباط شخصی با آن حضرت سلام الله علیه از کسی و برای کسی مسموع نمی باشد. والله العالم  
معارف دین، ج ۲، ص: ۱۶۸

### ارتباط آیه ۵ سوره قصص با ظهور حضرت

س ۵۱. آیه ۵ سوره مبارکه قصص چگونه بیانگر ظهور حضرت مهدی علیه السلام است؟  
ج. به صفحه ۲۵ تا ۲۹ جلد دوم منتخب الاثر مراجعه نمایید.

### وظیفه منتظرین در جلوگیری از منکرات

س ۵۲. گفته می شود که قبل از ظهور امام زمان علیه السلام تمامی زمین را ظلم و ستم پر می کند چنان که پیامبر فرمودند: یملاً الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً. وظیفه یک منتظر امام زمان علیه السلام چیست؟ آیا برای اینکه این زمینه آماده و مهیا گردد باید جلوی بی بند و باریها را نگیرد یا نه؟  
ج. در هر زمانی باید از ظلم جلوگیری شود و هر کس ضمن اینکه خودش موظف است بی بند و بار نباشد باید در حد توانایی جلو

آنها بگیرد و اینکه در روایات آمده حکایت از یک واقعت است به این معنی که این امر واقع شدنی است نه اینکه از مردم در رابطه با امر بمعروف و نهی از منکر سلب مسئولیت کند. والله العالم

### امام زمان فرزند حسنین علیهما السلام

س ۵۳. چرا گفته می‌شود که مهدی علیه‌السلام از فرزندان حسنین علیهما السلام است؟ مانند فرموده پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مهدی این امت از نسل این دو تن یعنی حسن و حسین علیهما السلام خواهد بود.

ج. حضرت حجت ارواحنا فداه و پدران بزرگوارش تا حضرت امام محمد باقر علیهم السلام، فرزند با واسطه امام حسین علیه‌السلام از طرف پدر و نیز فرزند با واسطه امام حسن علیه‌السلام از طریق مادر می‌باشند؛ زیرا مادر امام محمد باقر سلام الله علیه دختر معظمه حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام می‌باشد. والله العالم

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۶۹

### چگونگی غیبت امام عصر علیه‌السلام

س ۵۴. حضرت بقیه‌الله علیه‌السلام کجا، کی و چگونه غایب شدند؟ توضیح دهید.

ج. تفصیل این امور را در کتب مربوطه به آن حضرت از جمله جلد ۱۳ بحار الانوار مجلسی علیه‌الرحمه و منتخب الاثر و امامت و مهدویت و غیر اینها ملاحظه نمائید. مع ذلک مفهوم غیبت آن حضرت این نیست که آن حضرت زمانی ظاهر بودند و سپس در جایی یا زمانی غایب شدند بلکه مقصود اینست که امر آن حضرت از ابتدای ولادت چنان نبود که مثل سایرین بر همه آشکار باشد این غیبت از زمان ولادت و عصر حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام برقرار بود و در دو دوره صغری و کبری وقوع یافت که دوره کبری آن همین دوره‌ای است که ما نیز در آن واقع هستیم و پایان بخشی آن دوره، ظهور موفور السرور آن حضرت است.

### امام زمان یک آرمان است یا یک شخص؟

س ۵۵. من گاهی حس می‌کنم امام زمان یک آرمان است. گاهی فکر می‌کنم این که ما منتظر فردی باشیم تا همه جا را پر از عدل کند یا همه تعابیری که از امام زمان هست فقط یک تشبیه‌سازی است که شاید انسانها بهتر درک کنند و گرنه امام زمان یک حقیقت است نه یک فرد. آیا این تفکر صحیح است؟

ج. مسأله وجود فرد معینی بنام امام زمان ارواح العالمین له الفداء با نام و کنیه‌معین و تاریخ ولادت و اینکه پدر و اجدادش چه کسانی هستند و اینکه به امر خدا غائب شده و دو غیبت داشته: صغری و کبری و سائر خصوصیات آن بزرگوار از مسلمات و ضروریات شیعه است.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۷۰

حتی از طریق اهل سنت روایات بسیاری در این خصوص وارد شده و روایاتی که در این موضوع از نبی اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام بدست ما رسیده بیشتر از روایاتی است که در موضوعات دیگر از ائمه علیهم السلام صادر شده.

اگر در طول زمان غیبت از ابتداء تا بحال کتبی که در احوالات آن حضرت از جهات مختلفه مانند آنچه قبلاً اشاره شد یا طول عمر یا ملاقاتهایی که با بعضی اشخاص اتفاق افتاده و چهار نایب خاص ایشان با تعیین نام و خصوصیاتشان و غیر اینها که مجال تفصیل آن نیست جمع شوند کتابخانه عظیمی خواهد شد.

حال آیا این امور را می‌توان بعنوان یک آرمان تلقی نمود یا باید گفت فرد معین و مشخصی است که هر وقت خدا بخواهد به ظهور

او عدل و داد را در سراسر جهان بسط خواهد داد اینجانب به شما توصیه می‌کنم که به کتب مربوطه مراجعه نمائید.

### الف - رابطه مثلث برمودا با امام عصر علیه السلام

س ۵۶- مسئله جزیره خضرا و مثلث برمودا و رابطه آن با حضرت ولی عصر علیه السلام، سالهاست که در زبان مردم بیان می‌گردد. نظر حضرت تعالی در مورد این مسئله چیست؟

ج. راجع به منقولاتی که در موضوع آنچه به عنوان جزیره خضرا عنوان شده در کتاب النقود اللطیفه علی الکتاب المسمی بالاخبار الدخیله مطالبی نوشته‌ام؛ البته نه از جهت اصرار بر اثبات آن؛ بلکه بعضی از وجوهی را که در نفی آن گفته شده بررسی نموده‌ایم و به این نتیجه می‌رسیم که در نفی جزمی و قطعی آن، این وجوه کافی نیست.

اما این که مثلث برمودا همان جزیره خضرا باشد دلیلی بر اثبات آن نیست. علاوه بر این که مثلث برمودا چنان که مخبرین از آن می‌گویند ناحیه‌ای در فضا است نه در زمین و جزیره خضرا که منقول است در زمین است به هر حال بیشتر از این فعلاً مجال سخن در آن نیست.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۷۱

### ب - مسأله رجعت

مسئله رجعت آیا از مسلمات دین است و حتماً صورت خواهد گرفت؟ در رجعت چه کسانی به این جهان باز خواهند گشت؟ ج. مسأله رجعت بطور اجمال به کتاب و سنت متواتر ثابت است و چنان که بعضی گفته‌اند از ضروریات مذهب است و در عصر ائمه علیهم السلام شیعه به آن معروف بوده‌اند و تفاسیل آن را اگر چه نمی‌توان مسلم دانست چون مستند بعضی آنها خبر واحد است اما قابل نفی و رد هم نیست و اجمال آن ثابت و مسلم است در این موضوع علماء اعلام کتابها نوشته‌اند، می‌توانید به کتاب ایقاظ الهجعه محدث مشهور شیخ حر عاملی و موسوعه بحار الانوار مراجعه فرمائید.

### زمان رجعت ائمه اطهار علیهم السلام

س ۵۷. اولاً آیا زمان ظهور آقا امام زمان علیه السلام قبل یا بعد از رجعت ائمه اطهار علیهم السلام خواهد بود؟ و آیا رجعت ائمه اطهار علیهم السلام با کدام امام معصوم علیه السلام آغاز و با ارتحال کدامین امام معصوم علیه السلام خاتمه می‌یابد؟ ج. ظهور موفور السرور آن حضرت ارواح العالمین له الفداء قبل از رجعت است و رجعت بر حسب بعضی روایات در عصر حضرتش آغاز می‌شود. والله العالم

### طول زمان رجعت

س ۵۸. آیا در زمان رجعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت زهرا و امام علی حضور خواهد داشت یا خیر؟ و آیا زمان رجعت ائمه اطهار علیهم السلام چقدر طول می‌کشد؟ مستدعی هستم که در این زمینه این حقیر را ارشاد فرمائید.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۷۲

ج. بر اصل وقوع رجعت و بازگشت ائمه علیهم السلام و جمعی از مؤمنین خالص و گروهی از کفار و منافقان خالص اخبار متواتر دلالت دارد بعضی آیات قرآن مجید هم به آن تفسیر شده بلکه از ظاهر بعضی آیات نیز استفاده می‌شود مثل این دو آیه: آیه وَیَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ یُكَذِّبُ بآیَاتِنَا فَهُمْ یُوزَعُونَ [۱۴۲] که در آن به روزی اشاره می‌فرماید که از هر امتی، تنها فوج و

گروهی محشور خواهند شد. با توجه به اینکه روز قیامت همه مردم بحکم "وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا" [۱۴۳] محشور می‌شوند استفاده می‌شود که این روز، روز دیگر و غیر از روز قیامت است که همان زمان و روز رجعت است. علاوه بر اینکه آیات متعدد بر وقوع رجعت اموات به دنیا دلالت دارند مثل آیه (۲۴۳) و آیه (۲۵۹) سوره بقره و آیه (۸۴) سوره انبیاء و آیات مربوط به رجعت.

اینکه آیا همه ائمه علیهم السلام رجوع می‌کنند یا نفری چند از ایشان و تفصیل بسیار دیگر اعتقاد به همه آن تفصیل لازم نیست و اخبار در آنها جز موارد قلیل خبر واحد است. مع ذلك رد آن اخبار و تفصیل هم جائز نیست (فذره فی بقعه الامکان). در این مورد به کتابهای مفصل و مطولی که نوشته شده مثل ایقاظ الهمجه مرحوم شیخ حر عاملی و باب الرجعه کتاب بحار الانوار مراجعه نمایید.

### رجعت از دیدگاه قرآن و حدیث

س ۵۹. موضوع رجعت در مکتب و اعتقاد تشیع بعد از ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام چیست؟ این رجعت چه نوعی خواهد بود؟ و از نظر قرآن و حدیث چه مقدار به این موضوع پرداخته شده که مورد اطمینان و اعتبار باشد؟

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۷۳

آیا رجعت برای همه ائمه معصومین هست یا بعضی از آنها؟

آیا به فرض بعد از اتمام حکومت ولی عصر علیه السلام ائمه یک جا رجعت می‌کنند یا نه به ترتیب، به گذشت زمان، یک، یک تشریف می‌آورند حکومت و حاکمیت خدا را در جامعه آن روز پیاده می‌کنند و حکومت می‌کنند؟ در حکومتشان مدت‌ها طولانی خواهد شد که به موجب بعضی از نقل‌ها ... یا یک دوران و عمر معمولی و طبیعی خواهد بود؟ اصلاً حکمت و فلسفه این رجعت چیست؟

ج. رجعت یعنی: بازگشت بعض اموات به این دنیا، بر حسب آیات شریفه قرآن مجید در امت‌های گذشته اتفاق افتاده است که از جمله به دو مورد آن در سوره بقره تصریح شده و در مورد فرزندان حضرت ایوب علی نبینا و آله و علیه السلام نیز قرآن دلالت دارد.

بر حسب آنچه از دو آیه دیگر استفاده می‌شود قرآن از وقوع آن در آینده مثل قیامت، خبر داده است این دو آیه یکی "وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مَّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ" [۱۴۴] و دیگر "وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا" [۱۴۵] آیه اولی خبر از روزی میدهد که از هر امتی فوج و گروهی از مکذبین به آیات الله محشور می‌شوند که همان روزی است که از آن بیوم الرجعه تعبیر می‌شود و آیه دیگر خبر از قیامت کبری و روزی است که همگان بدون اینکه یک نفر ترک شود محشور می‌گردند. البته آیه اولی فقط خبر از رجعت مکذبین است، اما بر حسب روایات از مصدقین و مؤمنین نیز افرادی و گروهی رجوع می‌نمایند.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۷۴

و اما اخبار در این مورد بسیار است و عقیده به رجعت از عقائد معروفه پیروان اهل بیت علیهم السلام و شیعه بوده و به آن شناخته شده بودند ولی در مورد تفصیل و جزئیات آن بیشتر اخبار آحاد است که التزام اعتقادی بخصوص هر یک از آنها لازم نیست هر چند رد و انکار آنها نیز صحیح نیست.

آنچه ثابت است همان رجوع طوائفی از مؤمنین و ائمه علیهم السلام و جمعی از کفار است که بتواتر اجمالی و معنوی ثابت است. و در تفسیر آیه کریمه "وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَمَّا يُوقِنُونَ" [۱۴۶] روایات متعدد وارد است مراد از «دابة من الارض» امیرالمؤمنین علیه السلام و رجعت آن حضرت است [۱۴۷].

اما اینکه چه فائده‌ای بر آن مترتب است اولاً در خود اخبار بعضی فوائد ذکر شده است. ثانیاً با علم و عقیده به اینکه افعال خدا همه بر طبق حکمت است حتماً فایده دارد و ندانستن ما مثل ندانستن فائده بسیاری از امور که حتی تا حال مجهول مانده، دلیل بر عدم فائده نیست (عدم الاطلاع علی وجود شیء لا یدل علی عدم وجوده) یا (عدم الوجدان لا یدل علی عدم الوجود).

ثالثاً فائده آن در وقت وقوع معلوم می‌شود چنان‌که فائده همه اشیاء در این عالم پس از وجود آنها معلوم شده است.

### رجعت از منظر عقل

س ۶۰. فلسفه و علت «رجعت» چیست؟ آیا از منظر عقلی هم می‌توان از آن دفاع نمود؟

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۷۵

ج. باید این نکته را در نظر داشته باشیم که برنامه‌های الهی تشریح و تکوین همه دارای حکمت‌ها و اسراری است که فهم و درک همه آنها برای بشر بسا غیر ممکن است. با گذشت این همه عصرها و دوره‌ها و این گسترشی که دنیای علم و اطلاع انسان پیدا کرده که واقعاً محیر العقول است و نه می‌تواند ادعا کند که همه حکمت‌هایش همان است که کشف شده است و نه می‌تواند ادعا کند که این کشف ناقص او جهان شمول و شامل همه اشیاء و اجزاء عالم است. حتی به گفته بعضی حقیقت همه اشیاء نامکشوف مانده است و هر چه کشف شده ظواهر و خواص و آثار و ارتباطات و ابعاد، خارج از حقایق آنها است.

همان‌گونه که مثال زده‌اند انسان اگر درخت گرد و بوته خربزه را ندیده بود خربزه را میوه درختی می‌دانست که بالنسبه به گردو مناسب با بزرگی او باشد و گردو را هم میوه درختی می‌دانست که بالنسبه به درخت خربزه کوچک باشد. حال که واقع بر او مکشوف است نمی‌تواند بگوید چرا درخت گردو به آن بزرگی و تنومندی است و بوته خربزه به آن کوچکی و ضعیف و ناپایداری است. می‌تواند درباره هر دو چیزهایی را بفهمد و به دست بیاورد و اما آن چیزها همه چیز نیست و مسأله اصلی در آنها مخفی و نامکشوف است.

به هر حال غرض این است که رجعت هم یکی از حوادثی است که واقع خواهد شد و از نظر عقل قابل انکار و حکم بعدم امکان نیست و وحی قرآن کریم و احادیث بسیار هم از وقوع آن خبر داده‌اند و واقع خواهد شد.

اجمالاً رجعت و مثلاً خروج دایة الارض که بر حسب روایات در همان تفاسیل رجعت قرار دارد از اموری هستند که وقوع آنها حتمی است و وقوع آنها مثل سائر افعال الهی و خلقت عالم و اجزای آن بر حسب حکمت یا بلفظ دیگر متضمن حکمت‌های خاص خود است که با صفات علیا و اسماء الحسنی الهی مربوط می‌شود.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۷۶

ممکن است که یکی از فوائد اخبار از آن- که قیامت صغری است- انذار خلق به آن باشد و بسا که بعضی مصالح آن در موقع وقوع معلوم شود. بالاخره رجعت نیز از اموری است که در سلسله کل کائنات و مخلوقات و زنجیره اتصال و ارتباط آنها به یکدیگر قرار دارد و به تقدیر خداوند قادر عزیز علیم است.

### کیفیت رجعت

س ۶۱. با توجه به این که مسأله رجعت یکی از مهمترین اعتقادات شیعه است و در ذهن اکثریت مردم به عنوان یک نکته مجهول باقی مانده است، لطفاً نظر خود را در مورد رجعت و کیفیت آن مرقوم فرمایید.

ج. قال الله تعالی: "وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مَّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ [۱۴۸]"



از عقیده به رجعت گاه به قیامت و ساعت صغری و گاه به حشر خاص و اصغر تعبیر می شود از عقائد معروف مشهور شیعه است و بر حسب آیات قرآن مجید و روایات متواتر ثابت و مسلم است چنان که آیات متعدد نیز به صراحت به وقوع آن در امم گذشته دلالت دارد.

لازم به تذکر است که خبر قرآن مجید از رجعت مانند خبرهای قرآنی مهم دیگر است، مثل تکویر شمس و انشقاق و انفطار آسمان و امتداد زمین و انتشار و انکدار کواکب و نجوم بلکه قیامت کبری که برای هر مؤمن به قرآن بطور عادی پذیرفتنی و باور کردنی است.

مؤاخذه شیعه در خصوص عقیده به رجعت از طرف اهل سنت و بعید شمردن آن با توجه به اعتقاد خودشان و همه مسلمانان به امور مذکوره از مصادیق ظاهر ثومین ببعض و نکفر ببعض است.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۷۷

راجع به کیفیات و تفصیل آن به جامع شریف بحار الانوار جلد ۵۳ و کتاب ایقاظ الهجعه و سائر کتابهای معتبر که در این باره تألیف شده رجوع فرمائید.

### ولایت فقیه

س ۶۲. نظر حضرت عالی راجع به ولایت و حاکمیت ولی فقیه در حکومت اسلامی که در رأس کار قرار می گیرد چیست؟ منشأ این ولایت نشأت گرفته از چیست و از کدام کانال به اصطلاح امروزی باید وارد شد (به بحث و تحقیقات)؟ آیا از ولایت خدا و ائمه است؟ انتصابی است، انتخابی است؟ در فلسفه قرار می گیرد، در فقه قرار می گیرد؟ از بحث حکومتی و سیاسی قرار می گیرد؟ از قرآن و حدیث چه چیزی استنباط می شود؟ آیا این ولایت و حاکمیت چه مقداری تکالیف مرزی و بومی دارد به ممالک اسلامی و غیر اسلامی هم حاکمیت دارد یا نه؟

مردم دنیا معتقد به ولایت چه نوعی از یک چنین ولی فقیه اطاعت کند که حکومتشان غیر اسلامی می باشد؟

ج. ولایت امام علیه السلام بر حکومت بین الناس و حفظ مصالح مسلمین و حدود و ثغور و تأمین امنیت بلاد و آسایش عباد و احقاق حقوق و اقامه عدل و اموری از این قبیل که در عرف و عادت بدون حکومت و کسی که بر آن ولایت داشته باشد اجرا نمی شود ولایتی من جانب الله و از ولایات شرعیه است، نظیر ولایت اب و جد پدری و در محدوده این ولایت الهی امام، اولویت او باموال و انفس نیز برای همان مقاصد عالیه و مهمه ای است که شارع مطلقاً آنها را خواسته و در هر جامعه عقلاً باید برقرار باشد تا جامعه بر سر پا باشد این ولایت منصوص من الله است و باید منصوص من الله باشد.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۷۸

اما در عصر غیبت ولایت بر اداره امور بنصب عام امام برای فقهاء ثابت است، چنان که در عصر حضور برای اشخاص معینی بوده است و این مطلب شرح و تفصیل طولانی دارد که در اینجا مجال بیانش نیست [۱۴۹].

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۷۹

### تفسیر قرآن

#### کدام تفسیر بهتر و جامع تر است؟

س ۱. در نظر جناب عالی، کدام تفسیر قرآن بهترین تفسیر برای مطالعه است؟ اگر بنده بخواهم یک تفسیر جامع که همه ابعاد شیعه

عقائد، تاریخ، احادیث، فقه شیعه و ... در آن باشد کدام است؟

ج. تفسیر مجمع البیان، تفسیر برهان، تفسیر نورالثقلین، تفسیر لاهیجی و تفسیر منهج الصادقین از جمله تفاسیری هستند که مورد اعتمادند و البته تفسیر مطلق و جامع، نادر یا عذیم الوجود است. نقل است که حضرت امام علی النقی علیه السلام تفسیری بر قرآن مجید داشته‌اند که یکصد و بیست جزء بوده است.

### چرا انسان ضعیف خلق شده است؟

س ۲. با توجه به آیات قرآن چرا انسان ضعیف خلق شده است؟

ج. معنی ضعیف بودن انسان این است که قدرت و نیروئی که دارد از خود او نیست خداوند به او داده و هر وقت بخواهد از او می‌گیرد بنابراین لازمه خلقت انسان - که ممکن الوجود است - ضعف و ناتوانی است یعنی به این معنی محال است انسان و هر موجود ممکن دیگر ضعیف نباشد و منحصرأً خدای متعال قوی و غالب است. ولی این

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۸۰

به معنی ناتوانی مطلق انسان و دیگر مخلوقات نیست و ممکن است مراد از ضعف انسان ضعف آغازین او باشد که به تدریج مبدل به قوت می‌گردد.

### راهنمایی در مورد حفظ قرآن کریم

س ۴. به فضل الهی و عنایات خاصه حضرت بقیة الله برای آشنایی با مفاهیم اسلام و حک شدن آن تعالیم و مفاهیم در ذهن و فکر خود که متعاقب آن انشاء الله عمل به این دستورات خواهد بود تصمیم به حفظ کل قرآن کریم گرفته‌ام. خواهشمندم در این باره با راهنماییهای خود مرا روشن بفرمایید.

ج. این توفیق را به شما تبریک می‌گویم. نیت خیر مگردان که مبارک فالیست. در حدیث شریف است: «

حملة القرآن عرفاء اهل الجنة ای روساوهم

«[۱۵۰] و فی حدیث آخر:

«اشراف امتی حملة القرآن و اصحاب اللیل» [۱۵۱]

و فی حدیث آخر عن مولانا الامام الحسن العسکری علیه السلام:

«حملة القرآن المخصوصون برحمة الله الملبسون نورالله المعلمون كلام الله المقربون عندالله من والاهم قد والی الله و من عاداهم فقد

عادالله...» [۱۵۲]

و ایضاً فی الحدیث: «

الحافظ القرآن العامل به مع السفارة الكرام البررة

«[۱۵۳]

علی هذا، این تصمیم را غنیمت بدانید و آن را از توفیقات الهی بشمارید الهام انسان را به این گونه نیتهای بسیار بزرگ و با عظمت باید نور قذفه الله فی القلب دانست باید آن را گرفت و خدا را به القاء آن در قلب شکر نمود. انه ولی التوفیق.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۸۱

### چرا خداوند آسمان و زمین را به جای یک لحظه، در شش روز خلق فرمود؟

س ۵. بر چه اساس خلقت آسمانها و زمین طبق آیه شریفه "إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ [۱۵۴] در شش روز صورت گرفته است. در حالی که براساس آیه شریفه "إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ" [۱۵۵] می‌توانسته این خلقت در لحظه‌ای انجام شود؟

ج. این سنت الهیه در عالم خلق و خلقت است که این آسمان و زمین و بسیاری از کاینات را بتدریج و در مدت‌های معین آفریده است. انسان و حیوان و معدن و کوه و گیاه و درخت و زمین و آسمان به تدریج و در مدت خاص آفریده شده‌اند و خلقت آنها به تدریج کامل می‌شود.

این سؤال شما در مورد همه هست و جوابش این است که همه بر طبق مصالح و حکمت‌های بسیار است و چنان که حضرت امیرالمؤمنین، علیه‌السلام فرمود آثار صنع و اعلام حکمت الهی ظاهر است. اگر همه و هر چه در این عالم خلقت است در یک لحظه و کمتر آفریده می‌شد چه بسا بسیاری از حکمتها ناشناخته می‌ماند. آن چیزی که در ظرف شش روز یا شش ماه یا شصت سال و شصت میلیون سال خلقتش تکمیل می‌شود در کمتر از این مدت اگر باشد آن چیز نیست و چیزی دیگر است و اگر بیشتر از مدت مقرر باشد باز هم فائده مطلوب آن ضایع می‌شود. چنان که می‌بینید، میوه قبل از مدت معین کال غوره و غیر قابل بهره است و بعد از آن هم اگر چیده نشود ضایع و فاسد می‌شود.

در عین حال مسئله مهم ذلک تقدیر العزیز العلیم است و اگر بعضی گفته‌اند و آن را بر گرفته از آیات قرآن کریم می‌دانند.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۸۲

این صنف آیات و پدیده‌ها که ظهور و کمال آنها با مدت است، از عالم خلق است و در عین حال کاینات و چیزهای بسیار دیگر نیز هست که آنها از عالم امر محسوب می‌شوند. اینها به همان امر کن فیکونی ایجاد شده‌اند مانند روح و ملائکه و آدم و حیات و اصناف دیگر که همه تحت این سنت الهی قرار دارند.

خداوند متعال قادر و حکیم و علیم است «یفعل ما یشاء بقدرته و یحکم ما یرید بعزته» بشر باید در این عالم و عجائب و نظام بسیار دقیق و مخلوقات آن که از شمار و حساب بیرون است و در وجود خودش فکر کند و معارف خود را به خدا و صفات ثبوتیه و سلویه و جمالیه و جلالیه او تکمیل کند و فکر و اندیشه خود را مستقیم قرار دهد.

خداوند در قرآن مجید در وصف اولی الالباب و خردمندان می‌فرماید "وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ" [۱۵۶].

در اینجا کلام و مطلب آنقدر زیاد است که هر چه بنویسیم پایان نمی‌یابد و هر چه بگوییم در قیاس با آنچه نگفته مانده است مثل حرف و کتاب و قطره و دریا است.

### اهمیت حفظ قرآن و انس با آن

س ۶. اگر در مورد اهمیت حفظ قرآن و انس با قرآن آیه یا روایت یا خاطره‌ای دارید مرقوم بفرمائید.

ج. در مورد قرآن مجید و قرائت و حفظ آن و عمل به هدایت‌های آن با وجود آیات کریمه خود قرآن و احادیث شریفه مجالی برای اینکه حقیر بی‌بضاعت و حتی بزرگان با بضاعتهای هم بنویسند، نیست "يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ [۱۵۷]. والله العالم

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۸۳

### تغییر اسامی سوره‌های قرآن

س ۷. آیا تحریف سوره حمد به نام مبارک امیرالمؤمنین علی علیه السلام جایز است؟

ج. تغییر آنها بدلتخواه صحیح نیست. والله العالم

### چاپ متن قرآن کریم با رنگی غیر از مشکی

س ۸. علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن صفوان، عن ابن مسکان، عن محمد بن الوریاق، قال: عرضت علی ابن عبدالله علیه السلام کتابا فیه قرآن مختم معشر بالذهب و کتب فی آخره سوره بالذهب و اریته ایاه فلم یعب فیه شیئا الا کتابه القرآن بالذهب، و قال: لا یعجبنی ان یتکب القرآن الا بالسواد کما کتب اول مره [۱۵۸]

۱- با توجه به استنباط حضرت عالی از روایت یاد شده، آیا چاپ کل متن قرآن کریم با رنگی غیر رنگ مشکی را مجاز می‌دانید یا خیر؟

۲- با توجه به این که در مصاحف چاپ شده در برخی از بلاد اسلامی لفظ جلاله «الله» یا بعضی حروف به منظور آموزش قرآن، به رنگی غیر از مشکی ملاحظه می‌شود، آیا این کار از نظر حضرت عالی مجاز است یا خیر؟

ج. از حدیث شریف مذکور در سؤال استحباب کتابت قرآن مجید برنگ سیاه استفاده می‌شود و رعایت این استحباب موجب اتحاد شکل و عدم اعمال سلیقه‌های مختلف در قرآن کریم می‌گردد که فوائد آن معلوم است. والله العالم

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۸۴

### عدل الهی با توجه به آیات قرآن

س ۹. یکی از مسائل که ارتباط نزدیکی با عدل الهی دارد که شیعیان بالخصوص جوانان عزیز و ارجمند مطرح می‌کنند این است که: ما می‌دانیم که "إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ" [۱۵۹] و "وَمِنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ" [۱۶۰]- پس بدون شک و تردید، مسلمانان خصوصاً شیعه اثنا عشری به بهشت می‌روند باذن الله تعالی. خوشبختانه ماها که در خانواده شیعه متولد شدیم و در چنین محیطی زندگی می‌کنیم که از تولد بر صراط مستقیم هستیم به خدا سپاسگزاری می‌کنیم. دیگران که در خانواده مسیحی، یهودی یا یکی از ادیان غیره متولد شدند باید با مشکلات فراوانی همه ادیان را تحقیق و جستجو کنند تا به دین کامل و نورانی اسلام برسند و شاید سال‌های زیاد طی کنند. با این که بعضی مردم در خانواده مسلمان و شیعه متولد می‌شوند و بعضی دیگر در خانواده مسیحی، یهودی، بت پرست و ... متولد می‌شوند چه حکمتی دارد؟ (بنده در مقاله‌ای خوانده بودم که در عالم ذر، وقتی که الله سبحانه و تعالی به ذریه آدم فرمود "أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ" [۱۶۱] ما در پاسخ به خدا "بلی" عرض نمودیم پس، در این دنیا در خانواده شیعه و مسلمان متولد شدیم و مردمی که به این سوال پاسخ ناصحیح دادند در خانواده غیر مسلمان (اهل الکتاب یا کافر یا مشرک) متولد شدند). لطفاً به این سؤال پاسخ کامل و جامع فرمائید تا ما بتوانیم به جوانان و دوستان تفهیم کنیم.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۸۵

ج. روایات عالم ذر از تشابهات است باید علم آنرا از اهل بیت علیهم السلام اخذ نمود.

و اما کسانی که در خانواده یهودی و غیر آن فرق ضاله متولد می‌شوند اگر جاهل قاصر و بعبارت دیگر مستضعف فکری باشند که بذهن آنها خطور نکند صحت و عدم صحت مذهبشان یا درصدد تحقیق برآیند امید مغفرت درباره آنها هست و اگر مقصر باشند یعنی در شک باشند و از جهت مسامحه درصدد تحقیق بر نمی‌آیند البته اینها گنهکارند و معذب.

به هر حال اگر کافر تحقیق کند و به حق نرسد معذور است و اهل عذاب نیست و اگر به حق برسد مثاب و مأجور و از جهت مرتبه

ایمان و درجات معرفت و ثواب بالاتر از کسی است که در خانواده شیعه متولد و زحمتی در راه تحصیل دین حق نکشیده است. علاوه بر اینکه آن فرد تحقیق کننده بعد از بدست آوردن حق کمتر در معرض انحراف و فساد عقیده در اثر فتنه‌ها و حوادث گمراه کننده قرار می‌گیرد بخلاف کسی که بدون تحقیق بر حسب محیط خانواده و اجتماع حق را پذیرفته که در آن مورد بیشتر در خطر تغییر حالت و گمراهی قرار می‌گیرد.

بهر حال در مسئله ثواب و عقاب امر با خداوند متعال است که عالم به احوال و شرائط و اوضاع آنها است کسی بیشتر از آنچه استحقاق دارد عذاب نمی‌شود و هر کس مناسب باشد از مغفرت و رحمت واسع الهی محروم نمی‌گردد. و الله العالم

تفسیر آیه ۸۳ سوره قصص «تلك الدار الآخرة...»

س ۱۰. درباره آیه مبارکه "تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ [۱۶۲] توضیح فرماید.

ج. این آیه کریمه که هدایت‌های بسیار مهم ارزنده و سازنده و اخلاقی را مطرح فرموده است و اعجاز قرآن کریم را در فصاحت و بلاغت و کمال توجه به بیان اصلی ترین نقاط

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۸۶

قوت و ضعف روح و هویت انسان‌ها و دردها و بیماریهای روحی و درمان آنها آشکار می‌نماید، متضمن تهدید و توعید عجیب و انذار شدید است، که به نقل مرحوم آیه الله والد رحمه الله علیه از یکی از اساتید بزرگ خودشان: کمتر کسی است که در معرض خطر این توعید و تهدید نباشد.

آیه شریفه که در اوج فصاحت و بلاغت است با اسلوبی بسیار کوبنده و رسا و افاده حصر دار آخرت به معنای وسیع آن از بهشت و نعمتهای بی‌شمار و جاودان و فوز به درجات قرب و لقاء و مقامات علیا و اعلی علین را مختص کسانی قرار داده است که اراده علو و برتری در زمین و فساد ندارند و از این که علو و فساد را با تنوین تنکیر بیان فرموده است، استفاده عموم می‌شود که خواست هر گونه علو و برتری خواهی در هر شکل و صورت هر چه باشد و در هر کس باشد اگر چه کم باشد و اگر چه به مراد هم نرسد، شخص را از زمره "لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا" خارج می‌نماید و در شمار (یریدون علواً) وارد می‌کند.

پیام این آیه، بسیار مهم است و سزاوار است هر کس در آن تأمل نماید و بر قرائت آن و تدبیر در معنی آن مداومت داشته باشد و همواره آن را نصب العین خود قرار دهد و فراموش نکند که "تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ."

اراده علو و برتری خواهی، چه صفت خبیث و ناپاک و خطرناک و بیماری روحی است که در این آیه کریمه به این رسایی و کوبندگی خداوند متعال از آن تحذیر فرموده است.

استعلاء، استکبار، استضعاف، استدلال، استحقار و آنچه مفاد اینگونه لغات است همه ثمره تلخ شجره خبیثه اراده علو و تکبر منشی و برتری خواهی است.

بر حسب تفاسیر، ارباب مناصب و مقامات و مدیریتهای مصادیق ظاهر و مخاطب شفاfter این آیه و تهدید و توعیدی که در آن است، می‌باشند.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۸۷

در مجمع البیان روایت می‌نماید که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در زمانی که به ظاهر هم عهده‌دار حکومت و ولایت بودند، در بازارها و ملاعام شخصاً به مردم کمک می‌کردند. اگر کسی راه را گم کرده بود او را راهنمایی می‌نمودند و اگر ضعیفی را می‌دیدند او را یاری می‌کردند و این آیه را قرائت می‌نمودند و می‌فرمود: این آیه در مورد زمامدارانی که اهل عدل و تواضع‌اند و سایر قدرتمندان

نازل شده است [۱۶۳] و بر حسب روایت دیگر هنگام قرائت این آیه می‌گریست.

بدیهی است مصداق کامل و تمام عیار رهنما و رهبر "لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا" شخص مولای متقیان علیه‌السلام است و چنان که مصادیق بارز و ظاهر (یریدون العلو و الفساد) غاصبان مقام خلافت و ستمگران تاریخ و هر مدیر و مسئول و هر زبردست و هر توانمند و توانگری است که خود را بر زیر دست خود برتر بداند و از او توقع و انتظار احترام و کوچکی داشته باشد.

در روایت دیگر است از امیرالمؤمنین علیه‌السلام:

«إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعِجِبُهُ شِرَاكُ نَعْلِهِ فَيَدْخُلُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ» [۱۶۴]

بسا بند کفش شخص او را به عجب و خودپسندی بیندازد و داخل در این آیه لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ گردد.

از مثل این حدیث استفاده می‌شود که این خوی زشت را هر کس داشته باشد اگر چه کاری و سرپرستی و مدیریتی هم نداشته باشد، مشمول توعید است، و باید خود را اصلاح کند و خود را از رذالت این روحیه و این خصلت رذیله پاک سازد.

در عصر ما مظاهر این علو خواهی بسیار است و تقریباً جامعه به آن مبتلا می‌باشد. و زورمندان و سران دولتها و حکومتها و احزاب و جمعیتها بیشتر و بلکه همه برنامه کارشان و تلاششان و سیاستشان همین برتری جویی است، این دولتهای بزرگ که این

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۸۸

همه در جمع عده و عده و اختراع سلاحهای نوین و مخرب و کشتار جمعی تلاش می‌کنند، غیر از استضعاف ملل دیگر و سلطه و غلبه چه هدفی را دنبال می‌نمایند.

نظام مستکبر آمریکا غیر از استیلاء بر کل جامعه بشری و خود محور بودن چه هدفی را در سر می‌پروراند و چه جنایات هولناکی را مرتکب می‌شوند، به زبان می‌گویند که با برده‌داری و برده‌فروشی و استعباد مخالفیم اما در عمل می‌خواهند عالم را در بند کشیده و خود را صاحب مطلق العنان دنیا قرار دهند، این صفات رذیله بواسطه این حکومتهای لائیک و منهای دین و اخلاق، آزادی انسانها و کرامت واقعی بشر را در خطر انداخته است.

باری آیه شریفه اگر چه متضمن اخطار و انذار است، که هر کس مواظب حال و باطن خود باشد و از گرایش به استکبار و استعلا پرهیز نماید منطوق آن برای افرادی که به بلوغ لازم در این صفت کمال انسانی رسیده‌اند و مال و مقام و نعمتهای دنیا را برای فخر بر بندگان خدا نمی‌خواهد، بشارت است اما می‌توان گفت که مفهوم آن که تحذیر است از منطوق آن که بشارت است، اقوی است.

در ارتباط با پیام این آیه توجه به روایاتی که در مصادیق مختلف برتری خواهی وارد است و از آنها مذمت شده است مفید است مانند روایاتی که در مذمت کسانی که خانه‌های بزرگ برای خودنمایی و فخر بر دیگران بنا می‌نمایند اگر شخص خانه‌ای بسازد که در این محل یا در این شهر یا خیابان موجب اشتها او شود یا لباس یا خودرو و مرکبی تهیه کند که بواسطه آن خودش و مال و ثروتش و ریاستش را در چشم دیگران جلوه دهد از اهل همین آیه است و اگر توانایی فراهم کردن آنها را نداشته باشد ولی خواست و میلش و روحیه‌اش این باشد، مورد همین اعلام خطر الهی است.

البته اگر قصد و نیت شخص از داشتن و خواستن این امکانات، خیر و سالم باشد، مثل اینکه خانه وسیع را برای امکان پذیرایی از مؤمنین، یا تشکیل مجالس دینی و مذهبی و بلکه برای آسایش بیشتر خود و عائله بخواهد، مذموم نیست. یا در بعض موارد قصدش

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۸۹

ارائه عزت اسلام باشد نه فقط مذموم نیست بلکه محمود است و در محدوده اجرای برنامه "أَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ" [۱۶۵] و "أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ" [۱۶۶] می‌باشد.

مع ذلك باید انسان با دقت و هوشیاری عمل کند و بداند که بسا شیطان و هواهای نفسانی امر را بر او مشتبه می‌نمایند و به آفت و

بیماری میل به احتقار دیگران نعوذ بالله منه گرفتار می‌سازد و این دعا را ورد زبان سازیم:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَلَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَطْتَنِي عِنْدَ نَفْسِي مِثْلَهَا، وَلَا تُخَدِّثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا اخْدَثْتَ لِي ذَلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدَرِهَا» [۱۶۷].

ای بسا غبنا که اندر حشر خواهد بود از آنک هست ناقد بس بصیر و نقدها بس کم عیار

باش تا کلّ بینی آنان را که امروزند جزء باش تا گل بینی آنان را که امروزند خار

وَ السَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَ أَفْضَلُ صِلَاوَاتِهِ وَ تَحِيَّاتِهِ عَلَى نَبِيِّهِ الرَّؤُوفِ الرَّحِيمِ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ سَيِّمًا مَوْلَانَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ.

تفسیر آیه ۲۱۳ سوره بقره «كان الناس امة واحدة...»

س ۱۱. آیه مبارکه: "كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ [۱۶۸] را توضیح دهید.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۹۰

ج. بر حسب آنچه از آیات قرآن کریم، و روایات شریفه استفاده می‌شود، استعلاء و استضعاف و استکبار در جهت مخالف با اهداف خلقت انسان و از پدیده‌های غیر اصلی و حاصل طغیان بشر و مخالفت با فطرت است. به مقتضای آیه کریمه کان الناس امة واحدة... بشر امت واحد است، استعلاء و استضعاف باعث تفرقه و اختلاف و خروج از حد اعتدال و مخالف خواست‌های حقیقی فطرت است.

بعثت پیغامبران با نوید و هشدار و بشارت و انذار و نزول کتابهای آسمانی و قوانین الهی، برای حکم در اختلافات به منظور حفظ این وحدت و نهادینه کردن آن و محکوم کردن استضعاف و استعلاء است. پدیده استضعاف انحرافی است و همواره در تاریخ انسانیت در کمون و ظهور بوده و عوامل خاص، آن را پدید می‌آورد، پدیده‌ای منفور و تحمیل بر وجدان انسان و مانند پدیده‌های شوم دیگر عارضی. اما چون سیر آن خلاف مسیر جهان و حرکت دوران و زمان است، سرانجام از جلو رفتن و رسیدن به پیروزی نهایی ناتوان و مقهور سیر سالم و اصلی ضد استضعاف می‌گردد "وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا" [۱۶۹].

بر حسب آیات قرآن مجید و روایات، سرانجام امت واحد جهانی و خالص از استضعاف برقرار می‌شود، که در آن اگرچه تفاوت‌هایی که لازم تمدن صحیح است و بدون آن تمدن و تعاون و تعامل امکان پذیر نیست، نقش سازنده دارد، اما استکبار و استضعاف موضع و نقشی ندارد و منتهی الیه سیر جامع انسانی - پس از تجربه‌های بسیار و گذشت از فراز و نشیب‌های بی شمار و پشت سر گذاردن مکتب‌های گوناگون مادی - جامعه الهی خواهد بود.

این رویداد و این روز نو و این عصر عدل و این جامعه و امت واحد و دولت کریمه و این دور انقراض استضعاف و زورمآبیها را قرآن مجید در آیات متعدّد نوید داده است و

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۹۱

پیامبران از آن خبر داده و در کتاب‌های گذشته مثل تورات و انجیل و زبور این سنت الهی ثبت و مکتوب شده است.

روایات متواتر بر این حقیقت تأکید دارند، که با ظهور حضرت مهدی ارواح العالمین له الفداء آن امام مبین و خلف انبیاء مرسلین و همنام و هم کنیه حضرت خاتم النبیین صلوات الله علیهم اجمعین حکومت عدل جهانی برقرار و به قدرت خدا و به دست آن عزیز خدا، مشارق و مغارب زمین مفتوح و پرچم توحید و تکبیر به اهتزاز درآمده، علم و عدل و قسط در همه جا حاکم، و جهل و ظلم و جور و استضعاف، محکوم می‌گردد.

در بیان این معانی همان آیه کریمه "وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ" [۱۷۰] و همان

بیان معجز نظام و قاطع قرآن ناطق امیرالمؤمنین علیه السلام کافی است که فرمود: «لتعطفنّ الدّنيا علينا بعد شماسها عطف الضّروس علی ولدها» [۱۷۱] و تلا عقیب ذلك ونريد أن نمنّ علی الذّین استضعفوا فی الأرض ...

روزی که به پیروزی و ظفرریایات فرازد، بفرقدان

روشن کند از نور خود، زمین با رایت عدل آیت امان

انگشتی مصطفی بدست مشیر علی بسته بر میان

آید ز پی خدمتش فرود آن روز مسیحا ز آسمان

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۹۲

خاصّان خدایش ز شرق و غرب تا زند بخدمت یکان یکان

اللّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ اجْعَلْنَا مِنْ انصارِهِ وَ اَعوانِهِ.

آیه شریفه «ایاک نعبد و ایاک نستعین»

س ۱۲. شنیده‌ام که بسیاری از شهیدان و علمای بزرگ در موقع نماز وقتی به آیه "إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ" می‌رسیدند در حالتی عجیب و روحانی قرار می‌گرفتند. همینطور در نماز امام زمان علیه السلام این آیه در هر رکعت صد بار خوانده می‌شود، تفسیر این آیه چیست که اینقدر با اهمیت است؟ رمز این آیه در چیست؟

ج. جواب این سؤال شرح و تفصیل زیاد می‌طلبد که اینجا مجالش نیست لذا به اشاره اکتفا می‌کنم:

اگر در کلمات شریفه‌ای که قبل از این آیه کریمه آمده با تدبر و تعمق نظر شود و به روایات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در تفسیر آنها دقت لازم شود و در معنای (الله و رحمن و رحیم) و اختصاص حمد به ذات احدیت تأمل و دقت گردد و در معنای (رب) و اضافه‌اش به (العالمین) اگر جمع محلی به الف و لام مفید عموم است و انحصار ربوبیت در حق تعالی و مرتبه مربوب در مقابل (رب) و در ترتیب شگرفی که در این جملات وجود دارد و در معنای (مالک یوم الدین) اندیشه و تأمل تام و دقت کافی بنمائیم و بفهمیم که مملوک در مقابل مالک چه شأن و مرتبه‌ای دارد در انسان یک انقلاب روحی بوجود می‌آید.

اینجا است که انسان متفکر با تمام وجود متوجه خالق متعال می‌گردد و از هر چه غیر او است منقطع می‌شود و در نهایت خضوع و تذلل در پیشگاه حضرت احدیت قرار می‌گیرد و عبادت و عبودیتش را مختص او می‌داند و می‌گوید: "إِيَّاكَ نَعْبُدُ" و باور می‌کند که در

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۹۳

تمام امورش نیاز به مدد الهی دارد و با تمام وجود می‌گوید: "وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ" البته اینها مطالبی است که رسیدن به مقام علمش مشکل است تا چه رسد به مقام عمل و رسیدن به این مرحله محتاج سعی و کوشش فراوان در میدان علم و عمل است تا هر کس متناسب با ظرفیت و استعداد و سعی و تلاش به مرتبه‌ای از مراتب آن که از جهت کمال و نقص مختلف است خود را برساند از خداوند متعال توفیق و یاری مسئلت دارم إِنَّهُ وَلِيُّ التّوْفِيقِ وَ هُوَ الْمُسْتَعَانُ.

تفسیر «یهدی من یشاء» و «یعذب من یشاء»

س ۱۳. سؤال این است که منظور از قول خداوند که می‌فرماید «یهدی من یشاء» و «یعذب من یشاء» چیست؟ چه تضمینی است که ما جزء من یشاء باشیم؟ از کجا بفهمیم که جزء این گروه هستیم؟ چرا این تعبیر به کار رفته است؟

ج. آیات در این معانی بسیار است و همین آیات و مثل آیه "أَنْتَ لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مَنْ ذَكَرَ أَوْ أَنْتَ" [۱۷۲] یا "مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ" [۱۷۳] و ده‌ها و بیشتر آیات دیگر



که در همه به مؤمنین و افرادی که عمل صالح می‌نمایند وعده ثواب و نیل به درجات داده شده است همه متضمن این تضمین است که اگر انسان توانست خود را در شمار این بندگان مؤمن و صالح قرار دهد مشمول عنایات الله می‌شود هدایت و مغفرت و لطف و امدادهای غیبی در دنیا و آخرت نصیب او می‌شود.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۹۴

آیات متضمن این تضمین به عبارات بسیار لطیف گوناگون بسیار است در عین حال این تعبیرات و تعلیق هدایت و ثواب و عذاب و عقاب بر مشیت الهی با این که بر مسلوب بودن بشر و مختار نبودن او دلالت ندارد یک واقعیت است که "قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدِ اللَّهِ" [۱۷۴].

به عین این جمله «بهدی من یشاء و یعذب من یشاء» اگر چه ظاهراً در قرآن کریم نیست ولی به جمله‌های دیگر مثل "يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَعْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ" [۱۷۵] و مثل "وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ" [۱۷۶] و مثل "وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ" [۱۷۷]، و «يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» [۱۷۸]، این مضمون متعدد است.

توضیح معنی و تفسیر این گونه آیات به طور اجمال این است که اگر چه مغفرت و آمرزش و عفو خدا و عذاب و عقاب او و هدایت کردن و گمراه کردن خدا همه به مشیت خود او است.

ولی این به این معنی نیست که این امور به جزاف و گزاف واقع می‌شود و مثلاً صلحاء و مؤمنان و نیکوکاران عذاب می‌شوند و بدکاران و کفار به کفر و بدی‌های کارهایشان پاداش می‌گیرند. در قرآن کریم می‌فرماید: "أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ" [۱۷۹] "أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ" [۱۸۰].

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۹۵

بلکه فوائد بسیار تربیتی و غیره دارد: اولاً این که کسی به عمل خود مغرور و خودبین نشود.

ثانیا بدکاران هم به کلی مأیوس و ناامید نباشند و از توجه و بازگشت به خدا و دعا و توبه و تدارک و جبران مافات باز نمانند. ثالثاً خود را مستقل در کسب درجات ندانند و در هر حال خدا را فاعل ما یشاء و حاکم علی ما یرید بدانند که همه باید بر او و به سوی او توجه کنند و به کمک و مدد او و حول و قوه او و توکل به او خود را مجهز و مسلح نمایند تا آن جا که مثل شخص اول ممکنات حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در مقام مناجات عرض می‌نماید: «لا احصی ثناء علیک انت کما اثبت علی نفسک» [۱۸۱] یا «ما عبدناک حق عبادتک و ما عرفناک حق معرفتک» [۱۸۲].

خلاصه روح دین در این آیات درج است و اسرار بسیار عالی در آن‌ها بیان شده است که فعلاً بیشتر از این مجال بسط کلام و شرح مرام نیست.

### نظر شیعه در مورد تحریف قرآن

س ۱۴. با مطالعه برخی از کتب اهل سنت شبهاتی برای ما ایجاد گردیده است از جمله تحریف قرآن به عقیده برخی علمای معروف شیعه و سایر مواردی که در کتب فوق و دیگر کتب موجود است، ما را در رفع این شبهات یاری فرمایید.

ج. در قرآن کریم هیچگونه تحریفی واقع نشده و در این رابطه رساله‌ای بنام (القرآن مصون من التحریف) و بحثی در کتاب (مع الخطیب) با عنوان (صیانه الكتاب من التحریف) دارم، مراجعه نمائید.

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۹۶

س ۱۵. اینجانب در مورد تفسیر میزان دچار شبهه شده‌ام چون تفسیر میزان یک تفسیر عقلی است و تفسیر قرآن به قرآن است، کسی جز چهارده معصوم نمی‌تواند این کار را انجام دهند و آنها هستند که فقط اجازه تفسیر قرآن را دارند و فقط تفاسیری از قبیل برهان- که تفسیری روائی است- درست می‌باشد. و ما با عقل خود نمی‌توانیم آیه‌ای را به وسیله آیه‌ای دیگر تفسیر کنیم. لطفاً جواب اینجانب را مرحمت بفرمایید.

ج. بطور کلی هر دو قول، یعنی قول به اینکه تفسیر تمام آیات قرآن کریم به قرآن بدون رجوع به احادیث معتبر ممکن است و همچنین قول به اینکه تفسیر تمام آیات به بعضی آیات بدون رجوع به روایات ممکن نیست، صحیح نیست. در هر موردی که آیه ظاهر در دو معنی و محتمل الوجوهین باشد ترجیح احدهما بر دیگری تفسیر به رأی می‌شود بلکه اگر احد المعنیین اظهر باشد و احتمال تفسیر آن در روایات به معنای دیگر باشد بدون فحص از روایات، تفسیر آن بطور جزم و قطع به معنای اظهر جایز نیست. و  
الله العالم

### علت تبدیل حبس در خانه به سنگسار با توجه به آیه جزای فاحشه (نساء/ ۱۵)

س ۱۶. آیه جزای فاحشه "وَاللَّاتِي يَأْتِيَنَّ الْفَاحِشَةَ مِنْ نُسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا" [۱۸۳] و از زنان شما، کسانی که مرتکب زنا می‌شوند، چهار تن از میان خود را [مسلمانان بر آنان گواه گیرید. پس اگر شهادت دادند، آنان [زنان را در خانه‌ها نگاه دارید تا  
معارف دین، ج ۲، ص: ۱۹۷

مرگشان فرا رسد، یا خدا راهی برای آنان قرار دهد چرا تازیانه و حبس در خانه تبدیل به سنگسار در مورد زنا شده است؟  
ج. اولاً- نسخ آیه کریمه حبس در بیوت به آیه کریمه جلد [۱۸۴] از مسلمات است که اواخر زمان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و بعد از آن زانیه را تازیانه می‌زدند.  
ثانیاً- همه جزئیات در قرآن مجید بیان نشده‌اند مثلاً در قرآن کریم امر به نماز شده ولی تعداد رکعات در هر نماز بیان نشده و همچنین امر به زکات شده لکن حد نصاب و شرایط آن بیان نشده تفصیل مطالب را از سنت (قول و فعل و تقریر معصومین علیهم السلام) باید بدست آوریم.  
در روایات شریفه برای زنا هشت رقم حد بیان شده بحسب خصوصیات که در شخص زانی یا زمان و مکان و کیفیت زنا است و یکی از آنها سنگسار است که بر محصن و محصنه جاری می‌شود. و الله العالم

### چرا قرآن را معجزه می‌نامیم؟

س ۱۷. چرا می‌گوییم قرآن معجزه است؟  
ج. قرآن مجید از جهات عدیده مانند علو محتوی و فصاحت و بلاغت و سائر خصوصیات به مرتبه‌ای است که اگر تمام انس و جن جمع شوند نمی‌توانند یک سوره یا یک آیه مانند آن بیاورند.  
قران کریم جن و انس را در این امر تحدی نموده است "قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا" [۱۸۵] و بعد از  
معارف دین، ج ۲، ص: ۱۹۸  
قرنها که از نزول قرآن مجید گذشته است کسی مانند آنرا نیاورده با آنکه افراد زیادی در مقام مبارزه با قرآن بوده‌اند [۱۸۶]. والله

## العالم

غذای حلال در قرآن و مقصود از آیه ۵ سوره مائده

س ۱۸. من بناست یک سخنرانی در زمینه احکام غذای حلال از دیدگاه شیعه در دانشگاه داشته باشم و به مقداری اطلاعات نیازمندم.

۱- کلمه غذا چند بار در قرآن آمده است؟

۲- کلمه «غذای حلال» چند بار در قرآن آمده است؟

۳- چرا باید غذای حلال بخوریم؟ آیا در این زمینه اختلافی بین شیعه و دیگر فرقه‌ها وجود دارد؟

۴- عقیده شیعه در مورد این آیه قرآن که می‌گوید «ما می‌توانیم غذای ادیان دیگری که آنها دارند را بخوریم» چیست؟

ج ۱- کلمه غذا اصلاً در قرآن کریم نیامده است ولی لغت اکل و رزق و طعام و شرب و بعضی مأكولات و مشروبات (خوردنیها و آشامیدنیها) آمده است و برای یافتن عدد آنها به کتاب (المرشد) مراجعه نمائید.

ج ۲- در مورد حلال بودن بعضی خوردنیها و نوشیدنیها هم در قرآن کریم آیاتی هست مثل "يَحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيَحْرُمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثُ" [۱۸۷] که مقصود حلال بودن چیزهای پاکیزه

معارف دین، ج ۲، ص: ۱۹۹

و حرام بودن پلیدی‌ها است و مثل "إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ" [۱۸۸...] حرام شده است بر شما مردار و خون و گوشت خوک.

ج ۳. سؤال باید این باشد که چرا باید غذای حرام نخوریم؟ جواب این است که غذاهایی که حرام می‌باشند حکمت حرمت آنها متعدد است:

گاه حرام است برای اینکه پلید است و نفس از آن نفرت دارد و گاه از جهت اینکه برای بدن انسان مضر است و بهداشتی نیست و گاه برای ضررهای دیگر است مثل شراب که موجب زوال عقل و ضررهای روحی و جسمی است و گاه ملاحظات دیگر است که بسا بسیاری از آن حکمت‌ها، تا حال نامکشوف مانده باشد و گاه هم علت حرمت مربوط به خود خوردنی یا نوشیدنی نیست بلکه عارضی است مثل اینکه غذا غصبی و دزدی و تصرف غیر مجاز باشد به هر حال بر حسب روایات، غذای حرام علاوه بر اینکه بعضی اقسام آن ضررهای جسمی دارد، در حالات روحی انسان نیز اثر سوء می‌گذارد و موجب ضعف معنویت و باطن و قلب می‌شود و بالعکس غذای حلال آثار و فوائد بسیار دارد. والله العالم

ج ۴. آیه "وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلٌّ لَكُمْ" [۱۸۹] مقصود حبوب و گندم و جو و برنج و خوردنیهای نباتی یا از قبیل تخم مرغ و اینگونه غذاها است و شامل ذبایح آنها نیست. والله العالم

ارتباط آیه ۱۶۹ از سوره آل عمران با اعاده رأس شریف سیدالشهداء علیه‌السلام

س ۱۹. مرحوم سید بن طاووس در «الاقبال» باب سوم «فیما یتعلق بشهر صفر» فصل چهارم چنین نوشته: «اعلم ان اعاده رأس مقدس مولانا الحسین صلوات الله علیه الی جسده الشریف یشهد به لسان القرآن

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۰۰

العظیم حیث قال الله جل جلاله: "وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ" [۱۹۰] فهل بقى شك حیث اخبر الله أنه من حیث استشهد حی عند ربّه مرزوق مصون، فلا ینبغی أن یشک فی هذا العارفون» مرقوم فرمائید ارتباط آیه شریفه مذکور با اعاده رأس شریف چیست؟

ج. این کلام ایشان ظاهراً بر اساس این است که شهداء پس از شهادت بهمین حیات جسمانی و عنصری زنده و مرزوق هستند.

بنابراین سر شهید به بدنش ملحق می‌شود و لذا در اعاده راس مقدس به جسد شریف می‌گوید دفن رأس در قبر مقدس. چون به این نظر اشکالات متعدد وارد می‌شود و از جمله کیفیت احیاء بعد از شهادت و کیفیت لحوق سر مبارک به بدن شریف مورد سؤال قرار می‌گیرد در مقام بیان این سؤال و جواب از آن می‌فرماید:

(و اما کیفیت احیائه بعد شهادته و کیفیت جمع رأسه الشریف الی جسده بعد مفارقته فهذا سؤال یكون فیه سوء ادب من العبد علی الله جل جلاله ان یعرفه کیفیت تدبیر مقدوراته و هو جهل من العبد و اقدام ما لم یکلف العلم به و لا السؤال عن صفاته (وساق الکلام فی ذلك الی أن قال) فلیقتصر الانسان علی ما یجب علیه من تصدیق القرآن من ان الجسد المقدس یکمل عقیب الشهاده و انه حی یرزق فی دار السعاده ففی بیان الکتاب العزیز ما یغنی عن زیاده دلیل و برهان).

و بالجمله کانه مدعی می‌شود که شهید پس از کشته شدن و شهادت احیاء می‌شود و از جمله (بل احیاء) که ظاهر در موت جسمانی و بقاء حیات روحانی و برزخی است احیاء مجدد جسد شهید را استفاده می‌نماید.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۰۱

سؤال و پرسش از این کیفیت را نیز خلاف ادب و فضولی می‌شمارد و شاید که ایشان در این برداشت از آیه متفرد باشد. به هر حال جای شک نیست که این برداشت خلاف ظاهر آیه کریمه است.

آنچه از مثل این آیه و آیات دیگر که دلالت بر عالم برزخ و بقاء روح دارند استفاده می‌شود همان وجود روح بعد از موت و زوال حیات جسم و جسمانی است و آیه شریفه در واقع خبر از این حقیقت و عالم دیگر است که این موت و شهادت را پایان کار و نابودی حقیقت انسان و آنچه جسم بواسطه تعلق او به آن حیات داشت گمان نکنید.

این حیات روحانی و برزخی نه به اتصال سر به بدن و اتصال اعضاء به یکدیگر و نه به بقاء آنها ارتباط ندارد و بسا بدن فانی شده و موادی که از آن مرکب بوده همه در مواد و ذرات دیگر مستهلک شده باشد و روح خود را در نعیم و رضوان یا در عذاب و خذلان می‌گذارند که «والقبر روضه من ریاض الجنه او حفرة من حفر النیران» [۱۹۱].

آنچه سی د از آیه استظهار کرده هرگز استظهار نمیشود نه از روز اول که نازل شد و بر مردم قرائت گردید کسی غیر از عالم پس از مرگ و بقاء روح مطلبی از آن استظهار نکرده است.

تفسیر آیه ۴۴ سوره بقره (استکبرت ام کنت من العالین)

س ۲۰. آیا در آیه "أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ [۱۹۲] کلمه (عالین) مقصود محمد و آل محمد صلوات الله علیهم أجمعین هستند که برای احدی جز خدا سجده نکرده‌اند؟ در این صورت آیا حضرت آدم علیه السلام و سایر پیامبران و علمای بزرگ اسلام از عالین نبوده و نیستند اگر موردی از موارد بالا صحیح می‌باشد چگونه بین آن مورد و

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۰۲

خطبه اول نهج البلاغه (... فطر الخلائق بقدرته) و دنباله خطبه که خلقت و پیدایش عالم را بیان می‌فرمایند می‌توان جمع نمود احادیث ائمه هدی (در اصول کافی و ...) در نهی غلو شامل موارد بالا هست یا خیر.

ج. در تفسیر آیه کریمه "أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ" حدیثی در کتاب فضائل الشیعه صدوق اعلی الله مقامه الشریف باسناد از ابی سعید خدری روایت کرده است که در بحار در پنج مورد از جمله در جلد ۲۵ ص ۲ ب ۱ ح ۳ نقل شده است، البته حدث به اصطلاح نبوی است، اما متن و مضمون آن دلالت بر این دارد که این پنج تن که انوارشان در سرادق عرش تسیح خدا را می‌نمودند، و ملائکه بتسیح آنها تسیح می‌گفتند، مأمور به سجود به آدم نبودند و مقامشان اعلی از سجده به آدم بود، اما ملائکه و ابلیس مأمور به سجده بودند، و ملائکه امتثال امر کردند، و ابلیس معصیت کرد، لذا مخاطب به این خطاب شد "أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ" یعنی تکبر کردی یا از عالین می‌باشی، و این منافات ندارد، که سائر ائمه علیهم السلام و انبیاء علی نبینا و آله و

علیهم‌السلام نیز از عالین باشند، زیرا این مرتبه مقول به تشکیک است که در مراتب نازل بر مؤمنین اطلاق می‌شود، در مراتب عالیه رتبه این پنج وجود مقدس اعلی‌المراتب است، به هر حال این معانی مثل معنی فاناً صنایع ربنا ... غلو نیست، ولی البته اعتقاد به تفاسیل آنها باید مستند به روایت معتبر و حجت باشد و ظاهراً خصوص این خبر نبوی آن اعتبار بالا را که بعضی احادیث دیگر فضائل دارند، ندارد، اما اگر صدور آن ثابت نباشد نفی آن نیز به استناد غلو صحیح نیست، و الا مثل عروء‌الاسلام صدوق و علامه مجلسی علیهما رضوان الله تعالی آن را نقل نمی‌فرمودند. البته گاه مضمون حدیث بگونه‌ای است که بسیاری از درک آن قاصرند و بنظر آنها متشابهاً اخبار محسوب می‌شود، در حالی که اگر به متخصیصان عالیمقام و اساتید فن حدیث رجوع شود، از نظر آنها از محکومات می‌باشند، به هر حال مطلب در اینجا زیاد و دامنه اطاله کلام وسیع است، که مجال عرض نیست، مع ذلک افرادی که در مجامع عمومی و برای اشخاص نقل حدیث می‌نمایند، چون هم فرموده‌اند:

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۰۳

(انّ حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب أو نبی مرسل أو عبد مؤمن امتحن الله قلبه للایمان) و هم فرموده‌اند:

(حدّثوا الناس بما یفهمون أو یعرفون و لا تحدّثوهم بما لا یفهمون أو لا یعرفون) [۱۹۳]

باید در نقل احادیث مناسبات و درجات فهم و درک و معرفت مستمع را در نظر بگیرند و مهما ممکن به احادیثی که مستمع آن را درک می‌کند، بسنده کنند، هر چند این هم بطور کلی نیست و در بعضی مقامات بیان این احادیث نیز برای اشاره بشموخ و عظمت مقامه ائمه علیهم‌السلام لازم است، عیناً آنچه عرض شد برنامه قرآنی است که بسیار شایان اخذ و استفاده است و از معجزات قرآن کریم است.

در خاتمه مخفی نماند که اصل تفسیر عالین به الذین تعلوا اقدارهم عن السجود یعنی کسانی که قدرشان برتر از این است که به آدم سجده کنند، چنان که در مجمع البیان است معتبر و صحیح است بنابراین چه کس از انوار خمسه طیبه علیهم‌السلام سزاوارتر به این منزلت می‌باشد، باز هم این بزرگواران اولی به این منزلت و رفعت قدر از ملائکه می‌باشند، و می‌توان گفت اگر چه در این حدیث به سائر ائمه علیهم‌السلام اشاره نشده است، انوار آن بزرگواران نیز صاحب این منزلت بوده و مأمور به سجده نبوده‌اند، و شاهد اینکه مقصود از عالین کسانی که به ملاحظه رفعت قدرشان مأمور بسجده نبوده‌اند جواب ابلیس است که گفت: "خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ" [۱۹۴] که بگمان خود این خلقت خودش را از نار و جه رفعت شأنش از سجده می‌شمرد.

علی هذا حمل معنای عالین بالذین تعلوا اقدارهم عن السجود و تفسیر ایشان به حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه معصومین علیهم‌السلام و حضرت فاطمه علیها‌السلام موجه و معتبر و مقبول است. و الله هو الهادی الی الحق.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۰۴

## شرح حدیث

### مقصود از «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلاء»

س ۱. مقصود اصلی از حدیث شریف

«کل یوم عاشورا و کل ارض کربلاء»

با توجه به معنای ظاهر آن به نظر مبارک حضرت عالی به طور مشروح چه می‌باشد؟

ج. جمله‌ای است مشهور و معروف ولی فعلاً در نظر ندارم که آن را در مصادر و کتب حدیث دیده باشم.

ممکن است در معنای آن گفته شود که مواجهه حق و باطل همواره هست و در هر زمان و مکان که حق و باطل با هم روبرو هستند

باید حمایت کنندگان از حق همواره در این جهاد و برای نفی باطل و کوییدن آن مصمم و با جدیت عمل کنند. و سرانجام آنکه غالب و ثابت و باقی است، حق است و باطل مغلوب و فانی است "فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ" [۱۹۵].

### خواندن و نشر زیارت سیدالشهدا منقول از ابوالحسن فارسی

س ۲. در مجلد ۱۰۱ بحارالانوار صفحه ۳۷۵ «باب زیارته و زیاره سائر الائمه علیهم السلام من البعید» شماره ۱۷ نقلی است منقول از ابن مکی از ابوالحسن فارسی که او امام حسین علیه السلام را کثیراً زیارت معارف دین، ج ۲، ص: ۲۰۵

می نمود و بعد دچار ضعف جسمی و مالی شد و رسول خدا و حسنین علیهم السلام را خواب دید الی آخر زیارت. سوال این است تکثیر این زیارت بعنوان زیارتی که مردم بخوانند بصورت این اوراق چاپی که جدید مرسوم است جایز است و یا خیر؟ (با توجه به ندانستن سند)

ج. نشر آن بعنوان مجرد نقل از بحارالانوار (ابواب زیارت سیدالشهداء علیه السلام باب ۳۳- ح ۱۷) اشکال ندارد و خواندن آن هم بقصد استحباب مطلق زیارت و سلام بر آن حضرت اشکال ندارد.

### آیا دعای «اللهم یا سابق الفوت...» جایگزین نماز قضا می شود؟

س ۳. در یکی از کتابهای دعاء مربوط به ماه مبارک رمضان که در پاکستان چاپ شده، یک سری اعمال ذکر شده با این ترتیب که امام علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند که اگر کسی صلاه قضا زیاد دارد که نمی تواند همه اش را اعاده کند، در آخرین جمعه در ماه مبارک رمضان یک ۴ رکعت نماز بخواند با سوره الفاتحه یک بار، سوره الاخلاص ۲۵ بار، آیه الكرسي یک بار و سوره الكوثر ۱۵ بار و بعد از فارغ شدن از این نماز صلوات بر رسول الله و اهل بیته شهادتین یک بار بخواند و بعد از این، یک دعا کوتاه که عبارت است از:

اللهم یا سابق الفوت و یا سامع الصوت و یا محیی العظام بعد الموت ...

و این نماز و دعاها کفاره است برای ۷۰۰ سال نماز قضا و چون انسانها معمولاً فقط ۷۰-۸۰ سال زندگی می کنند سپس این کفاره است برای والدین و اولاد و ...

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۰۶

آیا چنین اعمالی در اسلام داریم؟ کتابی که این اعمال را از آن اخذ نمودیم هیچ آدرس حدیث یا مدرک ندارد.

ج. هیچ دعائی هر چند فضیلت داشته باشد موجب سقوط تکالیف و واجبات و محرمات نمی شود و اگر کسی قضاء بدمه داشته باشد اگر چه یک نماز باشد و تمام ادعیه و اوراد را بخواند، تا آن نماز را قضاء نکند ذمه او بریء نمی شود و مسئول خواهد بود.

و راجع به خصوص این نماز و دعا: باید دانست که مجرد نقل دیگر کتاب دعاء اگر مؤلف آن از علماء و محدثین شناخته شده نباشد کافی برای استناد و اعتماد به آن نیست باید سند از لحاظ ارسال و اسناد و شخصیت روایت کنندگان و جهات دیگر بررسی شود و سپس مدلول آن نیز با دقت کامل در الفاظ آن معلوم گردد.

لذا بدون نقل آن بعین سند و الفاظ آن از مصادر معتبر نمی توان راجع به آن اظهار نظر نمود و به هر حال از این مدلول و برداشت اگر مقصود این باشد که با تمکن و توانائی شخص بر قضاء نماز و روزه و حجی که از او فوت شده و با امکان وصیت به قضاء آنها اگر بالمباشره متمکن نباشد می تواند به چنین نماز و دعائی بجای آنچه بر ذمه او است اکتفا کند و تکالیف از او ساقط می شود

هرگز صحیح نیست و به ضرورت باطل است و با موازین مسلمه که قرائن عدم اراده این معانی است منافات دارد و به فرض وجود سند و صحت آن قابل است گرفته شود معنی این است که اگر شخص با اشتغال به قضاء نمازها و عدم مسامحه متمکن از قضاء همه آنها نباشد با مثل این نماز و دعا خساراتی که از فوت نمازهائی که ممکن از قضاء آنها نیست بر او وارد شده جبران می‌شود ولی به این معنی این اشکال وارد می‌شود که چنین شخصی وظیفه دارد بجای این نماز طولانی نماز قضاء واجب خود را که وقتش مضیق شده بخواند بلی ممکن است به این معنی حمل شود که اگر احتمال فوت نماز از خودش یا کسانش را می‌دهد با این نماز و دعاء ضرر وضعی فوت آنها و حرمان از ثواب آنها تدارک شود و در واقع به تفضل الهی

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۰۷

جبران گردد. این معنی ممکن است و می‌توان گفت مراد از این خبر و امثال آن با توجه به قرائن حالیه و موازین قطعیه مثل این معنی است و اشکال و استبعادی در بین نیست.

### محتوای کتاب الزیارة شیخ احسائی و حافظ رجب بررسی

س ۴. آیا می‌توان به محتوای کتاب شرح الزیارة احسائی یا کتب حافظ رجب بررسی اعتماد نمود؟  
ج. کتابهای شیخ احمد احسائی و سید کاظم رشتی مورد اعتماد نیست در مورد کتابهای حافظ بررسی مثل (مشارق انوار الیقین) علامه مجلسی نظر شریفشان عدم اعتماد به متفردات او است. [۱۹۶]

### دعای مشهور به علوی مصری و صنمی قریش

س ۵. درجه وثاقت دعای مشهور به علوی مصری و نیز صنمی قریش (بحارالانوار ج ۸۲، ص ۲۶۰-۲۶۱ و مصباح کفعمی) را بیان فرمایید.

ج. راجع به این دعاء (علوی مصری) به کتاب مهج الدعوات سید و النجم الثاقب حکایت بیست و سوم رجوع فرمائید.  
راجع به دعاء دیگر بیشتر از آنچه در بحارالانوار از بلد الامین نقل فرموده و در الذریعه می‌گوید (من الادعیة المشروحة الخ) و در حرف نون (ن) نفحات اللاهوت، اطلاع ندارم.

### مراد از شجره نبویه و دوحه هاشمیه

س ۶. مراد از شجره‌ی نبویه و دوحه‌ی هاشمیه چیست؟

ج. سید اجل سید بن طاوس رضوان الله تعالی علیه در کتاب شریف جمال الاسبوع در طی فصل سوم برای هر یک از رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت سیده

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۰۸

النساء علیها السلام و حضرات ائمه‌اثنی عشر علیهم السلام زیارتی ذکر فرموده است و برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام زیارتی را نقل کرده است به این عنوان:

«زیارة امیرالمؤمنین علیه السلام بروایة من شاهد صاحب الزمان علیهم السلام و هو یزور بها فی یقظة لا فی النوم یوم الاحد و هو یوم امیرالمؤمنین علیه السلام»

و آن زیارت به این سلام افتتاح می‌شود:

«السَّلامُ عَلَی الشَّجَرَةِ النَّبَوِیَّةِ وَ الدَّوْحَةِ الْهَاشِمِیَّةِ الْمَضِیئَةِ الْمَثْمَرَةَ بِالنَّبُوَّةِ الْمَوْنِقَةِ بِالْإِمَامَةِ وَ عَلَی ضُجَیْعِکَ آدَمَ وَ نُوحَ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ»

در این نوشته نظر به درخواست عزیزی از فضلاء معاصر دامت افاضاته غرض بیان شرح و تفسیری از این بخش اول زیارت است، امید است به حول و قوه الهی - اگر چه کل مطالب و حقایقی که علماء کامل و تربیت شدگان بارع مکتب اهل بیت علیهم السلام از این جمله‌های عالی صادره از مقام رفیع امامت کبری درک می نمایند نمی باشد - قطره‌ای از آن بحار و ذره‌ای از آن انوار باشد انشاء الله تعالی.

پیش از ورود در مطلب تذکر سه نکته مناسب است:

اول: اینکه پیش از ذکر این زیارات سید بن طاووس علیه‌الرحمه در تفسیر و تأویل حدیث «لا تعادوا الايام فتعاديكم» [۱۹۷] که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است دو روایت از حضرت امام ابی الحسن هادی علیه‌السلام روایت نموده است که دلالت بر تعلق ایام هفته به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام دارند و سپس بمناسبت این اختصاص برای هر روزی از ایام هفته زیارتی ذکر فرموده است و روزی که به امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر حسب این دو روایت تعلق دارد، روز یکشنبه است.

معارف دین؛ ج ۲؛ ص ۲۰۸

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۰۹

دوم: این زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از حضرت صاحب الامر علیه‌السلام است، که بر حسب فرمایش سید، شخصی که بشرف مشاهده و افتخار زیارت حضرت صاحب الزمان - ارواح العالمین له الفداء - در بیداری نایل شده، آن حضرت را مشاهده کرد، در حالیکه به این زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را زیارت می نمود.

آنچه حقیر حدس می‌زنم این است که این شخص خود سید بن طاووس رحمه الله بوده و چون نمی‌خواست صریحاً ادعای رؤیت بنماید به این عبارت مطلب را ادا نموده است و اگر هم شخص دیگری بوده، معلوم است این رؤیت و تشرف در نزد سید محقق و ثابت بوده است.

نکته سوم: در احادیث شریفه کثیره بر وجود مقدس حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام و بر همه اهل بیت و ائمه طاهرین علیهم السلام شجره اطلاق شده است از جمله: شجره نبویه، شجره احمدیه، شجره نبوت، شجره زیتونه، شجره مبارکه، شجره طیبه و شجره علم.

و آیه کریمه "كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا" [۱۹۸] بر اهل بیت علیهم السلام تفسیر شده است.

آن بزرگواران، هم بالمجموع و هم هر کدام بالانفراد مصداق این شجره طیبه می باشند.

در روایات معتبر و مستفیض است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام شجره واحد هستند، و سایر مردم از اشجار پراکنده و جدا از هم.

اگر چه در قرابت نسبی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام کسی اقرب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نبوده است زیرا پدران بزرگوارشان حضرت عبدالله و حضرت ابوطالب برادر ابوبنی بوده‌اند. لکن غرض از اینکه این دو وجود مقدس از شجره واحد هستند، دلالت بر عدم مشارکت دیگران با آنها در این قرابت قریبه نیست، زیرا سایر فرزندان

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۱۰

ابوطالب با رسول خدا صلی الله علیه و آله این قرابت را دارند، و به این جهت چون ابن عم ابوبنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند از عم ابی به آن حضرت اولی و اقربند.



علی هذا به نظر می‌رسد این روایتی که به عبارات و الفاظ گوناگون وارد شده است مثل: «یا علی خلقت انا و انت من شجره واحده» [۱۹۹]

«انا و انت من شجره واحده» [۲۰۰] «خلقت انا و علی من شجره واحده» [۲۰۱] «ان الله خلقنی و علیا من شجره واحده» [۲۰۲]، اشاره به حقیقتی اعلی و ارتباط بالاتر و ارفع از این ارتباطات صوری و جسمانی دارد و ارتباطی است که فقط بین این دو وجود مقدس برقرار است.

چنانکه اخوتی که بین آنهاست نیز اخوت صوری و جسمانی ظاهری نیست، و از سنخ اخوت هر برادری با برادر و اخوت مثلاً امیرالمؤمنین علیه‌السلام با برادرش عقیل نیست، این یک رابطه غیر قابل انقطاع معنوی است، که بیان مثل حقیر از شرح آن قاصر است.

این اتحاد در اصل حقیقت و در خصائص روحی و ارزشی و شخصیت معنوی است که آنها را مثل یک روح در دو بدن، و مانند میوه یک درخت نشان می‌دهد. و به این جهت است که حرب علی حرب پیغمبر، و سلم و سازش او سلم پیغمبر، و دشمنی با او دشمنی با پیغمبر، و دوستی او دوستی پیغمبر، و اطاعت از او اطاعت از پیغمبر است.

فرقی بین آنها نیست، غیر از اینکه علی علیه‌السلام پیغمبر نبود، و در نظام مقرر الهی پیغمبر، مطاع و آمر و علی مطیع و مأمور بود، همانگونه که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرمود: «انک تسمع ما اسمع و تری ما اری الا انک لست بنبی [۲۰۳]»

اما در بیان معنی این چند جمله آنچه فی الحال به نظر می‌رسد (والله اعلم) دو وجه است:

اول: اینکه مراد از شجره نبویه و دوحه هاشمیه حضرت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت زهرا علیها السلام و حضرات ائمه اثنی عشر علیهم السلام است، و تعبیر به

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۱۱

شجره نبویه و نبوی بودن شجره، اشاره به قداست این شجره، و انتساب آن به اصل اصیل، و رکن اعظم و افضل و اکبر آن حضرت نبی خاتم و صاحب نبوه ختمیه صلی‌الله‌علیه‌وآله است، همان شجره‌ای که أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا [۲۰۴].

و تعبیر به دوحه هاشمیه، بیان عظمت این درخت و طهارت و شرافت اصل و ریشه و وسعت و گستردگی سایه آن است که بر تمام مخلوقات سایه افکن است و توصیف دوحه به هاشمیه از آن جهت است که انتساب به هاشم، انتساب با شرف و اکرم و اطهر اجداد است که یکی از آن نیاکان پاک پیامبر بزرگ خدا حضرت ابراهیم علیه‌السلام است. که نسب جناب هاشم به او می‌رسد، و شخص جناب هاشم و سایر اجداد حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همه به سیادت و شخصیت معنوی و زعامت اجتماعی در مکه مکرمه نامدار و مشهور بوده‌اند.

در اینجا به ذکر جمله منقول از مثل جاحظ در مدح و وصف این شجره طیبه به مقامات عالیه و ارزشهای انسانی و مکارم صفات آن اشاره می‌کنیم:

«ملح الارض و زینة الدنيا و حلی العالم و السنم الافخم و الکاهل الاعظم و لباب کل جوهر کریم و سر کل عنصر شریف، و الطینة البیضاء و المغرس المبارک و معدن الفهم و ینبوع العلم»

و "المضیئه" اشاره به نورانیت این شجره و برکات و هدایتی است که از آن ساطع و لامع است و در طول قرون و مرور اعصار تاریکیهای گوناگون را می‌زداید، و علی الدوام و جاودان بر خلق جهان در تابش و لمعان است، اگر آفتاب بزرگتر و نورانی‌تر از آفتاب ظاهر این عالم را روشن می‌نماید و چشم سر را در رؤیت اشیاء یاری می‌دهند و کلمات الهیه هستند این بزرگواران تاریکیهای غیب وجود انسان را بنور و روشنی مبدل می‌نمایند

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۱۲

و اگر آنها کلمه هستند این بزرگواران کلمات طیبه الهیه و اسماء حسنی و کبری او می‌باشند.

اما مقصود از جمله (المثمرة بالنبوة) ثمره و میوه اشرف و اعلی و افضل و اجل این درخت، خواجه کاینات و خلاصه موجودات حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است.

محمد کازل تا ابد هر چه هست به آرایش نام او نقش بست چراغی که انوار دانش از اوست فروغ همه آفرینش از اوست نخستین عقل و اصل آفرینش دلیل راه یزدان شمع بینش همان کو انبیا را قبله گاه است ز ایمانش منشق قرص ماه است سرخوبان مکین تخت لولاک سرکوش مطاف هفت افلاک فاق النبیین فی خلق و فی خلق ولم یدانوه فی علم و لا کرم و کلهم من رسول الله ملتمس غرقاً من الیم او رشفاً من الدیم و اما جمله (المونقة بالامامة) اشارت به امامت شگفت‌انگیز ائمه اثنی عشر علیهم السلام است که جلوه احسن و اونق و طراوت شجره نبوت است و در همه اعصار استمرار هدایت رسول خدا صلی الله علیه و آله است و همواره و جاوید سبز و خرم و زنده و با نشاط و سربلند و در ازدیاد عظمت و ارتفاع و گسترش و اتساع است.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۱۳

وجه دوم: این است که مراد از (الشجرة النبویه و الدوحة الهاشمية) شخص شخیص و شاخص صاحب مقام قاب قوسین او ادنی و قائل: «لی مع الله وقت لایسعه ملک مقرب و لا- نبی مرسل» [۲۰۵] حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله است و مقصود از (المضیئة المثمرة بالنبوة) عمل اضائه و افاضه و انباء و اخبار من جانب الله و ابلاغ ما اوحی الیه من السماء است. عبارت دیگر آن حضرت شجره نبویه است باین جهت که دارای وصف منبئیة (بفتح باء) و مأمور به انباء اخبار عن الله تعالی است و ثمره این وصف فعل انباء و منبئیة (بکسر باء) و اخبار عن الله تعالی است. بنابراین باید هم چنین باشد زیرا بدیهی است ثمره درخت هر چیزی همان چیز خواهد بود و ثمره درخت نبوت هم همان پیغمبری و پیام‌رسانی می‌باشد.

و مقصود از (المونقة بالامامة) شادابی و جذابی و اعجاب‌برانگیزی این درخت نبوت بوسیله امامت است و مقصود از آن یا امامت شخص حضرت رسول صلی الله علیه و آله است. که صاحب مقامین و حائز مرتبتین بود زیرا نسبت امامت و نبوت و امام و نبی به یکدیگر عموم من وجه است نه هر نبی امام است و نه هر امامی نبی است بعضی انبیاء امامند و بعضی ائمه نبی نیستند چنان که حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام پس از مقام نبوت و ابتلاء و آزمایش به کلمات و اتمام آنها به مرتبه امامت بر ناس منصوب گردید حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم صاحب کامل‌ترین و جامع‌ترین مقام نبوت و هم حائز عالیترین و شاملترین مقام امامت است و بر همه خلق اولین و آخرین اسوه و امام و مقتدا و پیشرو و پیشوا است و همگان نسبت به آن حضرت مأموم و مقتدی و تابع و متأسی هستند.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۱۴

بدیهی است این حق و تحقیق با اینکه ائمه اثنی عشر علیهم السلام (هرچند نبی نبودند) از انبیاء سلف افضلند منافات ندارد، زیرا نبوت نداشتن ائمه علیهم السلام نه بواسطه فقدان صلاحیتهای نفسانیه و شخصیه آن بزرگواران جهت تحمل مقام نبوت است بلکه برای اینست که دوره نبوت و ارسال رسل و انزال کتب، با رسالت و نبوت و کتاب حضرت خاتم الانبیاء علیهم السلام ختم گردید.

آنچه از مسیر وحی و به توسط انبیاء باید ابلاغ گردد با رسالت آن حضرت ابلاغ گردید و دین و ابلاغ شریعت اکمال و اتمام یافت و دور نبوت پایان پذیرفت و دور امامت که دوره آخر الزمان است با امامت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آغاز شد. پیغمبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله هر پیغام لازم را برای هدایت بشر از سوی خدا بمردم رساند. لذا رشته هدایات الهیه و بیان رسالات سماویه بوسیله امامت ائمه طاهرین علیهم‌السلام در همان محدوده بسیار وسیع شریعت کامله مصطفوی ادامه و استمرار یافت. خلاصه عدم نبوت در این دور از زمان دلیل بر عدم وجود صلاحیتهای پیغامبری در ائمه طاهرین علیهم‌السلام نیست بلکه برای اینست که آن موضوعاتی که باید بوسیله پیغمبران ابلاغ و اتمام حجت شود همه با رسالت جامعه و باقیه اسلام ابلاغ گردید، و ابلاغی اتم و اکمل از آن نخواهد بود.

بنابراین در مسئله افضلیت ائمه طاهرین علیهم‌السلام به این ملاحظه خدش‌های وارد نخواهد شد. اگر چه این توضیح لابد منه بود ولی چون با بیان آن قدری از اصل مطلب دور شدیم، تکرار می‌کنیم که مقصود از امامتی که نبوت با آن اعجاب‌انگیز و جذاب است یا امامت شخص حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است بشرحی که بیان شد، و یا مقصود از امامت، امامت ائمه اثنی عشر علیهم‌السلام است که از ارکان دین اسلام است و بحکم

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۱۵

"الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا" [۲۰۶] دین و نعمت خدا به آن کامل و تمام گردید و در واقع دور آخر الزمان که دور امامت ائمه علیهم‌السلام است با آن آغاز و الی یوم القيامة استمرار خواهد یافت. اگر مقصود از امامت این معنی باشد معنای (المونقة بالامامة) معنایی خواهد بود نزدیک به همان معنای آیه کریمه (اليوم اكملت لكم دينكم ...) و هم چنان که در آیه ابلاغ، ولایت و امامت اکمال دین معرفی شده در این جمله نیز جلاء شجره نبوت و چشمگیری و اعجاب‌انگیزی آن با امامت بیان شده است که با تأمل در معنای نبوت و امامت و ابعاد وسیعی که دارند بر اهل بصیرت و معنی پوشیده نیست و در عین حال اشاره به اتحاد شجره نبوت و ولایت است چنان که فرمود:

: «أنا و علی من شجرة واحدة و سائر الناس من أشجار شتى» [۲۰۷].

و علی کل حال و بنابراین وجه به هر دو بیان مراد از این جمله‌ها «السلام علی الشجرة...» سلام بر شخص حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله است که منبع و مظهر نبوت و مرکز نزول وحی و مؤید و منصور به امامت است. نکته قابل سؤال اینست که بنابراین وجه، در ابتدا نمودن زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با سلام به حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله به چه ملاحظه‌است؟

جواب این سؤال و نکته این ابتداء را اهل ادب می‌دانند زیرا پیشاپیش اداء احترام و عرض سلام به امیرالمؤمنین علیه‌السلام تقدیم سلام به حضرت رسول اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله بسیار مناسب و مطابق بلاغت و تکلم به مقتضای حال است این حسن ادب در محضر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام که بمنزله نفس نفیس پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است، تعظیم از شخصیتی است که شخص امیرالمؤمنین علیه‌السلام در

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۱۶

همه جا و همه حالات خود را که مجموعه عظمت‌های معنوی و ارزشی بود در برابر عظمت او خاضع معرفی میکرد و زنده نگاهداشتن یاد و نام آن حضرت را از اهم شعائر و فرائض میدانست.

بسیار سزاوار و قابل تحسین و بلیغ است و سزاوار است دیگران هم در مناسبات و فرصت‌های مختلف از همین روش پیروی نموده نام و یاد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را فراموش نمایند و در مقام تعظیم و حق شناسی از هر کس و هر مقام، حق شناسی از آن بزرگ پیامبر عظیم الشأن الهی صلی‌الله‌علیه‌وآله را ترک نمایند و مقدم بدانند.

از خداوند متعال توفیق حق شناسی از آن حضرت و اهل بیت طاهرینش صلوات الله علیهم اجمعین را مسئلت مینمایم. چون کلام قدری طولانی شد در همین جا مطلب را به پایان می‌رسانیم فقط تذکراً عرض می‌کنیم که همه این گونه عبارات و جمله‌ها که در ادعیه و زیارات و احادیث است بیان فضایل اهل بیت علیهم السلام است و خواندن و گفتن آن هر شخص را حسب اطلاعات و معارفی که خود دارد بگوشه‌ای و ناحیه‌ای از فضائل آن بزرگواران متوجه می‌سازد و در عین حال باید بگوئیم: این شرح بی‌نهایت کز وصف دوست گفتند حرفی است از هزاران کاندر عبارت آمد و چند جمله از کلمات امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در مدح پیغمبر صلی الله علیه و آله و فضایل اهل بیت علیهم السلام که مناسب با مطالبی است که عرض شد زینت بخش این نوشته می‌نمائیم.

قال علیه‌السلام

: «اختاره من شجرة الانبياء و مشكاة الضياء و ذو ابة العلم و سره البطحاء و مصابيح الظلمة و ينابيع الحكمة» [۲۰۸].

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۱۷

وقال: «فاخرجه من افضل المعادن منبأ و اعز الارومات مغرساً و من الشجرة التي صدع منها انبيائه و انتخب منها امنائه عترته خير العتر و اسرته خير الاسر و شجرته خير الشجر نبتت في حرم و بسقت في كرم، لها فروع طوال و ثمرة لا ينال» [۲۰۹].  
وقال علیه‌السلام

: «نحن شجرة النبوة و محط الرسالة و مختلف الملائكة و معادن العلم و ينابيع الحكم» [۲۱۰].

جعلنا الله من المتمسكين بحبل ولايتهم و الفائزين بشفاعتهم صلوات الله علیهم اجمعین. و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

### دعای شریفه «اللهم یا شاهد کل نجوی و موضع کل...»

س ۷. تقاضامند هستم مختصری و خلاصه‌ای کوتاه از آن جهت که وقت گرانهای شما را نگرفته باشم از دعای شریفه شب عرفه و شبهای جمعه (اللهم یا شاهد کل نجوی) و چند خاصیت دنیائی و آخرتی این دعا شریفه را برای اینجانب مرقوم فرمائید.  
ج. جملات اولیه دعا این است «اللهم یا شاهد کل نجوی و موضع کل شکوی و عالم کل خفیة و منتهی کل حاجة یا مبتدأ بالنعیم علی العباد یا کریم العفو یا حسن التجاوز یا جواد یا من لایواری منه لیل داج و لایبحر عجاج و لا سماء ذات ابراج و لا ظلم ذات ارتجاج یا من الظلمة عنده ضیاء الخ» [۲۱۱].

یعنی خدایا ای کسی که شاهد و ناظر هر نجوی و سزای هستی و ای کسی که محل و مورد شکایت هر دردمندی هستی و ای خدایی که هر امر مخفی را میدانی و ای کسی که همه حاجتها و نیازها بتو هست و ای کسی که بدون درخواست بندگان آنها را ابتداءً

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۱۸

مشمول نعم خود قرار داده‌ای ای خدایی که عفو کریمانه و گذشت نیکو داری و ای خدای صاحب جود و بخشش و ای کسی که شب تاریک و دریای صیحه زنده چیزی را از او نمی‌پوشاند و نمی‌تواند مخفی کند و هیچ آسمان دارای برجها و تاریکی‌های بسته شده یعنی بسیار تاریک مانع او از اطلاع بر خفیات نیست و ای کسی که تاریکی نزد او روشن است یعنی تاریکی و روشنی برای او تفاوت ندارد.

البته این دعای شریف طولانی و مشتمل است بر فرازهای آموزنده‌ای که موجب تکمیل توحید و خداشناسی است که مجال نقل و توضیح آنها نیست.

چنانکه ادعیه دیگر نیز که در مناسبت‌های مختلف از اهل بیت طهارت و عصمت علیهم السلام وارد است موجب تقویت ایمان و

توحید و نبوت و ولایت و عقیده صحیح بمعاد و فضائل و کمالات انسانی و تربیت کننده و سازنده انسان هستند و نیز مشتمل بر آنچه از امر دین و دنیا برای بشر ضرورت دارد و یا مطلوب است می‌باشند. این مهمترین خاصیت دعای شب عرفه و جمعه نسبت به دین و دنیای انسان است و دیگر اینکه بر حسب روایت دعای مذکور سبب آمرزش انسان است انشاء الله موفق باشید. والله العالم

### حدیث نحن صنایع ربنا

س ۸. آیا جمله:

(نحن صنایع ربنا و الخلق بعد صنائنا)

حدیث صحیح رسیده از معصومین علیهم السلام است؟

ج: جمله شریفه:

«نحن صنایع ربنا و الخلق بعد صنائنا»

در ضمن توقیع شریف که در احتجاج ج ۲ ص ۲۷۸ (توقیعات الناحیه المقدسه) و در بحار الانوار از جمله در ج ۵۳ ص ۱۷۸ «باب ما خرج من توقیعاته الشریفه» رقم ۹ به لفظی که ذکر شد روایت شده است، و در نهج البلاغه شریف در نامه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه به این لفظ است: «فانا صنایع ربنا و الناس بعد صنائنا لنا» این نامه نامه ۲۸- در نامه‌های حضرت

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۱۹

امیرالمؤمنین علیه السلام است که آن را در جواب معاویه مرقوم فرموده‌اند، و سید رضی می‌فرماید از محاسن نامه‌ها و کتاب‌هاست. بنابراین صدور این جمله به یکی از این دو لفظ بلکه هر دو لفظ مورد اعتماد و اطمینان است.

### حدیث نقطه باء بسم الله

س ۹. فرمایشی از حضرت امیر علیه السلام وارد است که به صورتهای گوناگون بیان شده است از جمله به صورت زیر که علامه دهدار در مفاتیح المغالیک آورده است:

«قال امیرالمؤمنین علیه السلام: اسرار کلام الله فی القرآن، و اسرار القرآن فی الفاتحه و اسرار الفاتحه فی بسم الله الرحمن الرحیم، و اسرار بسم الله فی باء بسم الله و اسرار الباء فی النقطة تحت الباء و انا النقطة التي تحت الباء».

منظور حضرت از این فرمایش چیست؟ و باء بسم الله و نقطه زیر آن به چه معنی است؟

ج. این خبر را که مرقوم داشته‌اید در کتاب مفاتیح المغالیک دهدار [۲۱۲] از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است حقیر هر چه تفحص کردم در مقدمه و خاتمه و فصول دوازده گانه این کتاب این خبر را نیافتم شاید باز هم فحوص حقیر کامل نبوده است.

آنچه از این مقوله در کتاب مرقوم، از آن حضرت روایت شده است این خبر است که در مقدمه از آن حضرت نقل کرده: «اول ما اظهر الله من خلقه النقطة، و اول ما اظهر الله من

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۲۰

الکون الالف» و سپس می‌گوید: هم از کلام آن حضرت است: «العلم نقطة کثرها الجاهلون».

لازم به تذکر است که کتاب مذکور در عین اینکه خالی از بعض فواید نیست و در علم باصطلاح حروف و اعداد و تکسیر و غیره است، مشتمل است بر مطالب ضعیفه و اعلام و اسماء بی‌مسمی و الفاظ و تعابیر عجیبه و غریبه و بلکه در بعض موارد منافی با عقاید حقه است و بخش عمده‌ای از مطالب آن مأخوذ از باصطلاح اهل سر و عرفان از اهل تسنن است و اگرچه مفاتیح المغالیک آن را نام

نهاده قسمت مهم یا بیشتر محتویات آن اگر مهملات نباشد مغلق و دور از فهم است، و مطالعه آن موجب تضييع عمر و اتلاف وقت است، و اشتغال به مثل این کتاب جامعه را از علوم و حقایق و معارف و صناعی که برای دنیا و آخرت مفید است باز می‌دارد. به هر حال خبر مذکور چه در آن کتاب باشد یا در غیر آن باشد در کتب معتبره و حتی در مثل موسوعه عظیمه شریفه بحار الانوار بر حسب فحص و کاوشی که شد وجود ندارد فقط در مناقب ابن شهر آشوب به نقل بحار الانوار ج ۴۰ ص ۱۶۵ ب ۹۳ ع ۵۴ در ضمن شرح حدیث طولانی و مفصلی که مشتمل بر مطالب مهمه است و افضلیت آن حضرت را از همه علماء و متخصصان در کلّ علوم ثابت می‌نماید می‌گوید: «و منهم الفلاسفة و هو ارجحهم قال علیه السلام: انا النقطة انا الخط انا النقطة انا النقطة و الخط» سپس در مقام شرح آن می‌گوید: «فقال جماعة: ان القدرة هي الاصل و الجسم حجاب، و الصورة حجاب الجسم لان النقطة هي الاصل و الخط حجاب و مقامه، و الحجاب غير الجسد الناسوتی و سئل عن العالم العلوی فقال: صور عاریة من المواد عالیة عن القوة و الاستعداد الخ [۲۱۳] و [۲۱۴].»

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۲۱

علامه مجلسی آن دریای موج علم و فکر و غواص بزرگ احادیث و آثار اهل بیت اطهار علیهم السلام پس از بیاناتی در خصوص این دو خبر، می‌فرماید: «لایخفی علی من له ادنی تتبع فی کلامه علیه السلام ان هذا الکلام لایشبه شیئاً من غرر حکمه و احکامه بل لایشبه کلام اصحاب الشریعة بوجه، و انما ادرجت فيه مصطلحات المتأخرین و هل رأیت فی کلام احد من الصحابة و التابعین او بعض الائمة الراشدين لفظ الهیولی او المادة و الصورة او الاستعداد و القوة، و العجب ان بعض اهل دهرنا ممّم ضلّ و اضلّ كثيراً يتمسكون فی دفع ما یلزم علیهم من القول بما یخالف ضرورة الدین الی امثال هذه العبارات، و هل هو الاکمن یتعلق بنسج العنکبوت للعروج الی اسباب السماوات او لایعلمون ان ما یخالف ضرورة الدین و لو ورد باسانید جمه لکان مؤولاً او مطروحاً مع ان امثال ذلك لاینفعهم فیما هم بصدده من تخریب قواعد الدین هدانا الله و ایاهم الی سلوک مسالك المتقین و نجانا و جمیع المؤمنین من فتن المضلّین».

از این کلام قاطع کافی و شافی این تحریر کم‌نظیر بلکه بی‌نظیر حال اینگونه اخبار مرسل که در کتابهایی مثل مفاتیح المغالیق یا کتب صوفیه نقل شده معلوم می‌شود.

اگر علامه مجلسی هم نمی‌فرمود هر شخص آشنا به معارف دین و هدایت‌های قرآن مبین و کلمات حضرات معصومین علیهم السلام می‌فهمد که اسناد این جمله‌ها به حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آقائی که فرمود «و انا لامراء الکلام و فینا تشبّت عروقه و علینا تهدلت غصونه» [۲۱۵] صاحب آن خطبه‌های فصیح و بلیغ که در وصفش گفتند: «کلامه فوق کلام المخلوق و دون کلام الخالق» از صواب دور است و برای درج در همان مثل کتاب مفاتیح المغالیق مناسب است.

به هر حال در اینکه آن حضرت و سائر ائمه علیهم السلام حمله سرالله و کتاب الله و خزنه علم الله و من عنده علم الکتاب و صاحب سائر مقامات عالیه و اوصاف جلیله‌ای

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۲۲

هستند- که در مثل زیارت جامعه و احادیث معتبره دیگر فرموده‌اند- شکی نیست ولی باید همه اعتقادات یا برهان عقلی محکم یا مصدر و نصّ قرآنی و یا روایی معتبر داشته باشد.

در شرح این حدیث با اینکه فاقد سند است و اعتمادی به صدور آن از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیست هر شرح و تفسیر که هر کس از آن بنماید اگر مضمون آن با آنچه از شرع رسیده مخالفت نداشته باشد باز هم موجب اطمینان نفس به آن نمی‌شود و چون دلالت آن بر معنایی ظاهر نیست ادعاء اطمینان به مراد آن جایز نیست، و لب فرو بستن و از نسبت دادن آن به آن بزرگواران و خودداری کردن اولی است.

کلمات معجز آیا ظاهره الدلالات - که فراگیر همه معارف اعتقادی و هدایت‌های دینی و اخلاقی و مبین برنامه‌های خیر و سعادت دنیا و آخرت بشر باشد - به قدری زیاد است که هر چه همگان بخوانند و بگویند و بنویسند تمام شدنی نیست و به فرمایش علامه مجلسی حاجت به این عبارت نیست.

در خاتمه تذکر و توجه به این نکته هم لازم است که اگرچه بر حسب احادیث کثیره، حدیث آن بزرگواران صعب و مستصعب است و «لا یتحملة الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد قد امتحن الله قلبه للايمان» [۲۱۶]، امّا این در مورد احادیثی است که انتساب آن به آن بزرگواران علیهم السلام طبق شرایط معینه قابل قبول باشد و شامل اینگونه احادیثی که متخصصان بزرگ علم حدیث آن را نمی‌پذیرند نیست.

مراد از صعوبت و استصعاب و دشواری امر حمل و احتمال حدیث در این احادیث شریفه معنایی بالاتر از روایت حدیث است و آن احاطه به روایات و عام و خاصّ و مطلق و مقید و مضامین آن از جهت موافقت با کتاب و احادیث مسلّمه و عقاید حقّه معارف دین، ج ۲، ص: ۲۲۳

است که شخص صلاحیت اظهار نظر در جهات متعدد روایات و شرح و تفسیر و ردّ و قبول آنها را بر حسب ضوابطی که در خود روایات است داشته باشد.

در این میدان و این گونه تحمل حدیث اصحاب خاص ائمه علیهم السلام مثل سلمان و محمد بن مسلم و زراره و مشایخ بزرگ حدیث قم و اصحاب اجماع و اجّماء محدّثین و امثال کلینی و صدوق و شیخ طوسی و علامه مجلسی و من یلیهم من مهره فنّ الحدیث و نظرات استاد عالیقدر ما آیه الله العظمی بروجردی قدس سره را باید نام برد که عمر خود را در احادیث و جهات متعدد مربوط به آن صرف کرده و خلاصه تجرّبات علم حدیث بشمار می‌روند و از مصادیق «عبد امتحن الله قلبه للايمان» می‌باشند. این تحمل فقط روایت حدیث نیست بلکه از کثرت مراوده و تلاش پیرامون احادیث سنداً و متناً و ... حاصل می‌شود که البته صعب و مستصعب است و توفیق آن نصیب هر کس نمی‌شود و هر محدّثی مجلسی نمی‌شود، که در این حدّ وسیع عالم به احادیث باشد. و در اینجا اگر چه مجال اطاله کلام واسع است ولی به همین اشارات به اهمیت و قداست و جلالت فن حدیث اکتفا می‌کنیم. غرض در اینجا این است که کسی توهم نکند که اینگونه احادیث که مورد نقد مثل علامه مجلسی است از احادیث صعب مستصعب است و بنابراین سلیقه صوفیانه و باصطلاح عارفانه یا فیلسوفانه خود را به این قبیل احادیث و بیان احتمالات مستند سازد.

### توضیح «الهی سجد لک سواد و خیالی و بیاضی»

س ۱۰. در مصباح المتّهجد آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب نیمه شعبان در سجده می‌گفت: «الهی سجد لک سواد و خیالی و بیاضی» منظور از سواد و خیال و بیاض چیست؟

ج. مراد ظاهراً عرض کمال عبودیت به تمام وجود و اعضاء و ظاهر و باطن است و چون سواد به معنی جسم شخص است ممکن است به این معنی تفسیر شود که جسم شخص

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۲۴

من و شخصیت و فکر و خیال من همه در برابر تو خاضع و ساجدند و همانطور که به معنی سجده اختیاری همه اعضاء قابل تفسیر است، به معنی سجده تکوینی همه اعضاء و فکر و خیال انسان مثل سائر مخلوقات قابل تفسیر است "وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ" [۲۱۷].

### حدیث «كنت مع الانبياء سرّاً و مع رسول الله جهرّاً»

س ۱۱. در مصباح الهدایه آمده است که حضرت علی علیه‌السلام فرمود: «كنت مع الانبياء سرّاً و مع رسول الله جهرّاً» ج. جمله‌ای است معروف امّیا در کتب معتبره حدیث، مصدری برای آن نیافتم بلی در کتاب (کلمات مکنونه) که به مرحوم فیض نسبت داده می‌شود در صفحه ۱۸۶ از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله بدون ذکر مصدر و سند روایت نموده است: «و بعث علیاً مع کلّ نبی سرّاً و معی جهرّاً» معنی معیت ظاهراً معیت به نصرت و اعانت است اگر سند معتبری برای حدیث پیدا شود شرح و تفسیر آن آسان است.

### آیا حدیث کساء معتبر است؟

س ۱۲. آیا حدیث کساء بنظر حضرت‌تعالی مورد اعتبار است؟ و در حال روزه‌داری می‌توان آنرا نسبت داد؟ (چنانچه مستحضرید این نسبت در حدیث هم به خدای متعال است و هم به معصومین سلام الله علیهم-) خواهشمند است مشروحاً بیان بفرمائید. ج. اصل اجتماع آن انوار طیبه و شخصیت‌های بزرگ الهی در زیر کساء و نزول آیه تطهیر در شأن ایشان مسلم و متواتر قطعی است و بر حسب روایات مکرر واقع شده است و از جمله این روایت مشهور و مفصلی است که خوانده می‌شود و منقول از عوالم با سند معارف دین، ج ۲، ص: ۲۲۵ است بهر حال خواندن آن چون به این لفظ خوانده می‌شود (روی) روایت شده است هیچ اشکالی ندارد و از مصادیق کذب بر خدا و پیغمبر نیست.

### صحت و سقم زیارت ناحیه مقدسه

س ۱۳. مدتی است اهل منبر از زیارت معروف به ناحیه مقدسه بسیار نقل قول می‌کنند نظر شریف را در صحت یا سقم آن مرقوم فرمائید: ج. به کتاب مزار و بحار الانوار باب ۲۴ ج ۸ ص ۳۱۷ الی ص ۳۲۸ مراجعه شود.

### حدیث در مورد نقش شیری که به امر امام رضا علیه‌السلام حمید بن مهران را خورد

س ۱۴. در باب چهل و یکم عیون اخبار الرضا علیه‌السلام جریانی روایت شده که در مجلس مأمون، حضرت علی بن موسی علیه‌السلام به نقش شیری بر روی پرده اشاره کردند و آن تصویر زنده شد و شخص میمون صفتی را که دست به تمسخر حضرت دراز کرده بوده پاره کرده و خورد ایضاً طبق نقل یکی از کتب ابن شهر آشوب در کتاب مناقب شبیه این جریان را بحضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام نسبت می‌دهد. سؤال اینجانب این است که آیا چنین روایتی سنداً مخدوش نیست؟ و آیا صرف حرکت و سخنان مضحکه‌آمیز، انسان را مهدورالدم می‌کند؟

ج. روایت باب ۴۱ عیون اخبار الرضا علیه‌السلام از حیث سند ضعیف است اولاً بواسطه قدحی که در کتب رجال از محمد بن قاسم استرآبادی شده است. ثانیاً، مجهول بودن حال یوسف بن زیاد و علی بن محمد بن نیاز که محمد بن قاسم از آنها روایت کرده است و ثالثاً، بجهت مجهول بودن پدران آنها که واسطه آنها در روایت از حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام می‌باشند. معارف دین، ج ۲، ص: ۲۲۶

ولی چنان که می‌بینیم صدوق علیه‌الرحمه از محمد بن قاسم مترضیاً علیه نام برده و در کتاب من لایحضره الفقیه نیز در چهار مورد از او روایت دارد که یکی از آنها بعین این سند است که محمد بن قاسم آنرا از دو نفر روایت کرده است که می‌توان گفت شیخ صدوق اعلی الله مقامه این دو نفر را میشناخته است و این احتمال در اسناد کتب اربعه نیز قوی است که روایات مشایخ ثلاثه در



کتاب اربعه از بعضی ضعاف از جهت العیاذ بالله عدم مبالات آنها به ضعف راوی نبوده است بلکه در خصوص روایت و سندی که داشته‌اند قرائن بر اعتبار وجود داشته که بر آن قرائن اعتماد فرموده‌اند.

به هر حال در اینجا نمی‌خواهم صحت سند حدیث را اثبات کنم ولی احتمال اعتبار آنرا حتی به سند ضعیف قوی می‌دانیم. راجع به متن و مضمون حدیث عرض می‌شود که این استبعاد که شخصی بمجرد استهزاء و اهانت به امام علیه‌السلام و سخنان مضحکه آمیز مهدورالدم و مستوجب این عقوبت باشد صحیح نیست، به جهت اینکه:

اولاً- اگر این استبعاد بجا باشد در بعض معجزات انبیاء و عقوباتی که بر امم سابقه وارد شده نیز جاری می‌شود مسئله مسئله جزئی و شخصی نیست مسئله رد امامت امام و خدشه وارد کردن به رکن مهم از ارکان ایمان بوده است که با تشکیک آن مرد در اجابت دعاء حضرت در طلب باران ظهور اعجاز قاطعی مناسب و لازم بوده است مقام احقاق حق بوده است.

ثانیاً- این نحو توهین به امام علیه‌السلام و تلاش برای ابطال امر آن حضرت حتماً کفر و ارتداد و موجب هدر دم فاعل است.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۲۷

ثالثاً- روایتی است که خاصه و عامه به الفاظ متقاربه نقل کرده‌اند: «سیکون فی امتی کل ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل و القذۀ بالقذۀ حتی لو ان احدهم دخل حجر صب لدخلتموه» [۲۱۸]

در مورد اعجاز حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام وارد است که عصا وقتی بصورت اژدها درآمد "فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ" [۲۱۹] همه آن مصنوعات سحره را بلعید و سپس بصورت عصا درآمد. آن نقش دو شیر نیز که بر حمید بن مهران حمله کرده و او را پاره کرده و خوردند و بحال خود برگشتند.

غرض از این تفصیل این است که استبعاد در این حکایات که نظائر آن و بسا عجیبتر از آن در معجزات انبیاء سلف سلام الله علیهم و در معجزات شخص حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سائر ائمه اطهار علیهم السلام روایت شده وقوع یافته است محلی ندارد. مع ذلک چنان که عرض شد سند روایت در همان حدی است که بیان کردیم و واقعه هم من حیث کیفیتها را استبعاد نمی‌کنیم و قدرت ائمه علیهم السلام که «عمال ارادة الله و مأذون من الله و عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون» می‌باشند را انکار نمی‌کنیم.

### تکرار بعضی از فقرات دعاها

س ۱۵. در مجالس دعا خوانی و زیارت خوانی مرسوم است که نصف دعا یا ربع دعا را خواندند شروع می‌کنند به مرثیه خوانی و سینه‌زنی و گاهی بطور دلخواه برخی از فقرات دعا را چندین بار تکرار می‌کنند، یا برخی از افراد در مواقعی در بین دعا احساساتی می‌شوند و شعر

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۲۸

می‌خوانند با توجه به اینکه در برخی از کتب دعائی با تمسک به احادیثی از معصومین سفارش شده که دعا را با آنکه از اعمال مستحبی است باید بهمان نحوه وارده خوانده شود چه در حفظ و مراعات صورت آن و چه در عدد آن یعنی هر چه دستورالعمل است باید بهمان منوال عمل شود و هیچ نحوه تخطی و مداخله در آن روا نمی‌باشد. خواهشمند است برای اینکه مجالس دعا خوانی ما از برخی نابسامانی‌ها جدا شود و صورت مقبولتری بیابد در این رابطه ارشاداتی را مرقوم فرمائید.

ج. تکرار دعا و قرآن غیر از اضافه کردن بر آنست اما آنچه در بعض روایات از آن نهی شده اضافه کردن است مثل (والابصار) بر (یا مقلب القلوب) اما تکرار (یا مقلب القلوب) و نیز دعا برای حضور قلب بیشتر و اقرار و اعتراف به عبودیت زیادتر اشکال ندارد مثلاً در دعای کمیل (یا نور یا قدوس) مکرر بگوید. بلی اگر بقصد ورود و این که اصل دعا مکرر وارد شده بخواند جائز نیست.

اشعار و گفته‌های عادی بعنوان مرثیه‌خوانی یا مناجات اگر مناسب حال باشد و صورت قطع دعا پیدا نکند و مخصوصاً اشعار به اصطلاح عارفانه که بسا مفهوم آنها شرع پسند نیست نباشد آن هم اشکال ندارد. ولی بهتر این است که این زوائد و حواشی را در دعا وارد نکنند و همه متحد الشکل بخوانند.

### توضیح پیرامون حدیث «الحقیقه» منسوب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام

س ۱۶. احتراماً به استحضار می‌رساند اینجانب در خلال تحقیقی که داشتم در کتب مختلف از جمله کتاب الله شناسی، ج ۳، ص ۳۱ به نقل از کتاب جامع الاسرار و منبع الانوار اثر عالم ربانی سید حیدر آملی (ره) در اصل الاول ص ۱۷۵ تحت شماره ۳۲۷، و همچنین در کتب مجالس

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۲۹

المؤمنین و سفینه‌النجات و حکمت الهی مرحوم آیه الله الهی قمشه‌ای (ره) مترجم قرآن مجید در ص ۲۶۹ و ... به حدیثی برخوردیم که ابتدا حدیث را از کتاب الله شناسی ج ۳ س ۳۱ بیان می‌کنم.

کمیل بن زیاد نخعی از حضرت امیرالمؤمنین پرسید: مَا الْحَقِيقَةُ؟  
قال:

مَا لِكُمْ وَالْحَقِيقَةُ؟ قَالَ: أَوْ لَسْتُ صَاحِبَ سِرِّكَ؟ قَالَ: بَلَى! وَ لَكِنْ تَرَشَّحَ عَلَيْكَ مَا يَطْفَحُ مِنِّي! قَالَ: أَوْ مِثْلَكَ يَحْتَبُّ سَائِلًا؟ قَالَ: الْحَقِيقَةُ كَشْفُ سُبْحَاتِ الْجَلَالِ مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ. قَالَ: زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا. قَالَ: مَحْوُ الْمُوهْمِ مَعَ صَحْوِ الْمَعْلُومِ. قَالَ: زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا. قَالَ: هَتَكَ السُّرَّ لِغَلْبَةِ السُّرِّ. قَالَ: زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا. قَالَ: جَذْبُ الْأَحْدِيَةِ بِصِفَةِ التَّوْحِيدِ. قَالَ: زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا. قَالَ: نُورٌ يَشْرُقُ مِنْ صُبْحِ الْأَزَلِ، فَتَلُوخُ عَلَي هَيَاكِلِ التَّوْحِيدِ آثَارُهُ. قَالَ: زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا. قَالَ: أَطْفِ السَّرَّاجَ فَقَدْ طَلَعَ الصُّبْحُ. [۲۲۰]

خواهشمندم ابتدا در مورد سند حدیث و مصدر آن و انتساب آن به حضرت علیه‌السلام نظر خود را فرموده و در ادامه در مورد مطالب وارده با فرمایشات ارزشمند خود بنده را مشرف و مستفیض فرمایید.

ج. راجع به خبر (الحقیقه) که شرح و سند آن را خواسته‌اید عرض می‌شود: برای این خبر در کتابهایی که مورد مطالعه‌ام بوده سندی ندیده‌ام، و گمان نمی‌کنم در کتابی سندی برای آن یافت شود.

کتابهایی که نام برده بودید هیچ یک اعتبار روائی ندارند و قابل اعتماد نیستند در سفینه‌البحار هم اگر نقل شده باشد حتماً بطور ارسال است و به نظر می‌رسد نزد علامه مجلسی صاحب موسوعه عظیمه بحارالانوار قدس سره نیز عدم اعتبار آن ثابت بوده است که در

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۳۰

بحارالانوار نقل فرموده است. زیرا بعید است که مثل ایشان که انواع کتب را برای جمع‌آوری احادیث در اختیار داشته‌اند بر آن اطلاع نیافته باشند و عدم نقل آن به جهت عدم اطلاع باشد.

مرحوم علامه مجلسی قدس سره در کتاب السماء و العالم بحار حدیثی دیگر از جناب کمیل رضوان الله علیه در مورد نفس نقل فرموده است که آن هم مرسل و بی سند است. به این لفظ: «

انه قال سالت مولانا امیرالمؤمنین علیا علیه‌السلام فقلت له: یا امیرالمؤمنین ارید ان تعرفنی نفسی؟ قال: یا کمیل ای الانفس ترید؟ ... الحدیث. [۲۲۱]

سپس می‌فرماید: «هذه الاصطلاحات لم توجد فی الاخبار المعتره المتداوله و هی شبهه اضغاث احلام الصوفیه و قال بعضهم فی شرح هذا الخبر الخ».

به هر حال مثل این خبر سؤال از حقیقت ظاهراً در غیر کتابهایی مثل جامع‌الاسرار سید حیدر آملی یافت نمی‌شود. او کسی است که بگفته خودش و به نقل قاضی نورالله شهید پس از سه تفسیری که بر قرآن کریم نوشته تفسیری در تأویل قرآن مجید نوشته که خود بدان افتخار می‌نماید. و هم او کسی است که باز هم، به نقل قاضی نورالله در شرح و یا نقدی که بر فصوص دارد در مسئله وحدت وجود با محی‌الدین اتفاق نظر دارد و قاضی نورالله قول به وحدت وجود را از محی‌الدین چنین نقل می‌کند، (وجود خالق همان وجود مخلوق است و عبادت اصنام عبادت حق است بلکه هر که عبادت بت می‌کند عبادت خدا کرده است).

به هر حال غرض، تحقیق این مطالب و بیان عقائد او نیست والله اعلم بحاله و غرض هم حکم به جعل و وضع این خبر نیست فقط مقصود بیان این است که احتمال وضع و جعل آن منتفی نیست. و از احتمال صدور آن ضعیف‌تر نمی‌باشد.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۳۱

اما شرح و معنای حدیث چنان که ملاحظه می‌فرمائید جمله‌های آن هیچ یک واضح‌الدلالة نیستند و بر فرض صدور مخاطب آن که مثل جناب کمیل است معنای آنرا فهمیده است و دیگران نمی‌توانند آن را بطور جزم معنی کنند و به گوینده آن نسبت دهند. مرحوم آیه الله والد قدس سره به مناسبتی در کتاب مصباح الفلاح شرحی که البته احتمالی صرف است بر آن مرقوم فرموده‌اند و حقیر نیز شرحی را پیرامون آن بیان کرده‌ام ولی حقا باور بخش و مفید نیست در معارف دین نمی‌توان به اینگونه اخبار بی سند و بی‌اصل و این جملات متشابه اعتماد نمود.

اگر مثل این حدیث سند صحیح و معتبر داشته باشد در شرح و تفسیر آن نمی‌توان معنایی را به جزم به گوینده آن نسبت داد و همان بهتر که با الهام از محکومات قرآن کریم و هزاران روایت و حدیث شریف که اگر تمام عمر را صرف فراگرفتن آنها نمایم بیشتر از خوشه‌ای از خرمن معارف و قطره‌ای از بحار تعالیم و هدایت‌های قرآن و حدیث نخواهد بود. همگان ایمان و معالم دین خود را کامل کنیم و در مثل اینگونه تشابهات صرف وقت ننمائیم و خود را معطل نکنیم و حتی در کسب علوم که قابل کسب هستند نیز دستور شریف: «خذوا من کل علم ارواحه و دعوا ظروفه فان العلم کثیر و العمر قصیر» [۲۲۲] را به کار بندیم انشاءالله.

### توضیح احادیث آمرین به معروف و تارکین عمل به آن

س ۱۷. در کتاب تحریرالوسیله ج ۱ کتاب امر به معروف مسئله ۲۰ می‌فرمایند:

«لا یشرط فی الأمر و الناهی العدالة او کونه آتياً بما امر به و تارکاً لما نهی عنه و لو کان تارکاً لواجب و جب علیه الامر به مع اجتماع الشرائط

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۳۲

کما یجب ان یعمل به ولو کان فاعلاً لحرام یجب علیه النهی عن ارتکابه کما یحرم علیه ارتکابه» [۲۲۳]

حال با ملاحظه این مطلب و روایات و آیاتی که در باب قبح امر بلاعمل وارد شده وجه جمع را از حضورتان مسألت می‌نمائیم ضمناً نظر شریفتان را در مورد روایات ذیل بیان بفرمائید.

فی مصباح الشریفه عن الصادق علیه‌السلام: «من لم ینسلخ من هواجسه و لم یتخلص من آفات نفسه و شهواتها و لم یهزم الشیطان و لم یدخل فی کنف الله و امان عصمته لایصلح للامر بالمعروف و النهی عن المنکر لانه اذا لم یکن بهذه الصفة فکل ما اظهر یكون حجة علیه و لا ینتفع الناس به. قال الله تعالی: "أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْهَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ خنت به نفسک و ارخیت عنه عنانک».

تفسیر صافی سوره بقره آیه ۴۴

۱. فی سفینه البحار عن البحار عن الصادق علیه‌السلام: «انّ شرّ الناس حسرة یوم القیامة من وصف عدلاً ثم عمل بغیره و بهم فسر

الغاوون فی قوله تعالی «فکبکبوا فیها هم و الغاوون» [۲۲۴]

فی الکافی ایضاً بسند عن ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام فی قول الله عزوجل: "فَکَبِکَبُوا فِیْهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ هُمْ قَوْمٌ وَصَفُوا عَدْلًا بِالسَّنْتِمْ ثُمَّ خَالَفُوهُ إِلَىٰ غَیْرِهِ." [۲۲۵]

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۳۳

ج. یک دسته از آیات کریمه و احادیث شریفه دلالت بر وجوب هدایت و ارشاد جاهل و بیان احکام و امر به معروف و نهی از منکر مطلقاً دارند حتی اگر شخص آمر و ناهی عامل بمعروف و تارک منکر نباشد که اگر عمل به معروف و امر به آنرا ترک کند دو واجب ترک کرده و اگر یکی از آنها را ترک کند یک واجب ترک کرده است.

دسته دیگر آیات و احادیثی هستند که دلالت بر ذم آمر بمعروف و تارک عمل به آن و ناهی از منکر و مرتکب آن دارند مثل قوله تعالی

"أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ" [۲۲۶] و "لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ" [۲۲۷] و مثل روایات شریفه‌ای که در ذم کسانی وارد شده که عدلی را وصف کنند و عمل به آن نمایند که در کتاب مستطاب کافی جلد ۲ ص ۲۹۹ و ۳۰۰ و آنچه مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار (کتاب کفر و ایمان) باب ۱۱۱ (من وصف عدلاً ثم خالفه الی غیره) که دلالت بر اشتراط وجوب وعظ و امر به معروف و نهی از منکر به عمل دارند.

بنظر ممکن است توفیق بین طائفتین به این نحو باشد که طائفه دوم حمل بر کسانی شود که آنرا وسیله برای کسب شهرت و جاه و مقام و برتری کردن بر دیگران قرار بدهند مانند حکام و ولایت جور و علمای یهود نه برای محض ارشاد و هدایت بخیر، چنین کسانی مخاطب این خطابات هستند.

همچنین ممکن است حمل بر متجاهرین به معاصی و نهیشان از منکری که خود به آن متجاهر و امر به معروف که خود تظاهر به ترک آن دارند بشود. والله العالم

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۳۴

### بیان مراد از جمله «نزلونا عن الربوبیة و قولوا فینا ما شئتم»

س ۱۸. مراد از این کلام چیست؟ «نزلونا عن الربوبیة و قولوا فینا ما شئتم».

ج. اگر این جمله صدورش از معصوم ثابت باشد معنایش این است که ما واجد تمام مقامات و کمالات انسانی هستیم ما را از مقام ربوبیت و خدائی نازل بدانید و مربوب او بدانید ولی کمالات دیگر که برای هر موجود مافوق جایز است برای ما ثابت است.

### حدیث اثر بسم الله در رفع عذاب

س ۱۹. می‌گویند حضرت عیسی علیه السلام از قبرستانی عبور کرد ناراحت شد فرمود صاحب قبر در عذاب است موقع برگشتن خوشحال بود و فرمود عذاب از صاحب قبر برداشته شد چون پرسش گفت بسم الله الرحمن الرحیم اگر این حدیث صحیح است آیا هر گناهی که کرده بخشیده شده مثلاً قتل زنا لواط حق الناس و ...؟

ج. بلی چنین روایتی وارد شده و بر فرض این که سندش صحیح و مقبول باشد در روایت مشخص نشده که شخص مذکور چه گناهی داشته و در چه شرائطی بوده است.

بنابراین نتیجه‌ای که از روایت بدست می‌آید این است که بطور اجمال معلوم می‌شود که عمل صالح فرزند برای پدر نتیجه خوب دارد و این تشویق و تأکیدی است بر آثار مهمه‌ای که بر اعمال صالحه مرتب است و بیشتر از این از روایت بدست نمی‌آید. والله

العالم

**آیا اشک چشم کفایت از نماز و روزه می‌کند**

س ۲۰. شخصی در منبر می‌گوید: اگر پلک چشمت رطوبتی پیدا کرد خداوند خطاب می‌کند که ای بنده من تمام گناهان تو را بخشیدم. اگر رطوبت به مژه‌هایش رسید خطاب می‌شود: تمام حاجات تو را بر

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۳۵

آوردم. اگر از مژه رطوبت یا اشک خارج شد می‌گوید: بنده من گناهانت را بخشیدم حاجات را برآوردم فردای قیامت عده‌ای گناهکار را به تو بخشیدم اگر این طور است که با رطوبتی خداوند همه گناهان را می‌بخشد دیگر چرا مردم زحمت نماز و روزه بکشند؟

ج. در حدیث معروف به سلسله الذهب حضرت رضا سلام الله علیه - فرمود: «کلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» و مضمون روایت این است که هر کس این کلمه را بگوید از عذاب الهی ایمن است لکن حضرت فرموده: «بشروطها و انا من شروطها» یعنی تنها گفتن این کلمه کفایت نمی‌کند بلکه شرائطی دارد و من از شرائط آن هستم یعنی گوینده لا اله الا الله باید معتقد به ولایت من باشد.

از این فرمایش استفاده می‌شود که بسیاری از وعده‌های آمرزش دارای شرائطی است و بدون تحقق آن شرائط اثری ندارند پس آنچه در این سؤال نوشته‌اید مسلماً بی‌شرط و به این توسعه نیست و کسی هم این برداشت را از مثل این اخبار نکرده است. والله

العالم

حدیث «من سمع رجلاً ینادی...»

س ۲۱. حدیث

«من سمع رجلاً ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم» [۲۲۸]

را تبیین فرماید.

ج. این حدیث شریف ظاهراً در مورد استنصار و کمک خواستن برای دفع ظلم و ظالم است که در صورت امکان و در حد وظیفه باید از مظلوم رفع ظلم کرد و اگر هم مطلق باشد باز هم معنایش در حد وظیفه و قدرت و تمکن عرفی واجب است بالاخره نفی اسلام و ایمان در این گونه روایات نفی کمال اسلام و ایمان است نه اینکه حکم به کفر باشد.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۳۶

به هر حال از این روایات که بسیار است تأکید شارع مقدس بر قضاء حوائج مؤمنین و اهتمام در اصلاح امور و شئون مسلمانان که از اعظم حسنات است معلوم می‌شود.

در حدیث است: »

ما عبد الله بشی احب الیه من ادخال السرور علی قلب المؤمن» [۲۲۹].

سعی

در قضاء حوائج و قدم برداشتن برای قضای حاجت مؤمنین ثوابش از حجها و عمره‌های متعدد بر حسب روایات بیشتر است.

**مراد از یمین و یسار در ضمن دعای وضو**

س ۲۲. در ضمن دعای وضو

: «اللهم اعطنی کتابی بيمينی و الخلد فی الجنان بیساری»

یمین و یسار چیست؟

ج. اختصاص یمین در دعاء بر حسب آیات قرآن مجید مثل «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ» [۲۳۰] ثابت است و جمله «و الخلد فی الجنان بیساری» [۲۳۱] ظاهر معنایش طلب اعطاء نامه خلد در جنان به یسار است و اشاره به این است که از هر دو سود مشمول رحمت قرار بگیرم و یسر و یسار شامل حالم باشد.

### پیرامون دعای معراج و ختم ناد علی کبیر

س ۲۳. دعایی در بازار موجود است به نام دعای معراج و دعای ختم نادعلی کبیر که ضمیمه نامه خدمتتان ارسال می شود خواستم بدانم آیا سندی دارد چنانچه معتبر است اعلام فرمائید همچنین خرید و فروش آن چه حکمی دارد؟

ج. دعاهای معتبر و واضح المضمون و صحیح العبارة در کتب ادعیه مثل مصباح شیخ طوسی و کتاب دعای بحار بسیار است و همین کتاب مفاتیح نیز که دسترس است

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۳۷

مشمول بر ادعیه کثیره معتبر است لذا حاجت به این نسخه‌های غیر معلوم السند و حتی مشتمل بر بعض اغلاط لفظی و مضامین باصطلاح درایه- غریب نیست.

توجه به این نسخه‌ها مردم را از برکات آن دعاهای مأثور و استفاده از مثل صحیفه سجّادیه کامله و صحیفه ثانیه و ثالثه و رابعه باز می دارد و لذا ترویج و خرید و فروش و نشر آنها نیز مطلوب نیست.

### انجام اعمال و اوراد مخصوص به زمان یا مکان، در غیر محل ورود

س ۲۴. آیا اعمال و اوراد و یا ادعیه‌ای که در جای خاص و یا زمان مخصوصی وارد شده را می توان به رجاء مطلوبیت آن، در غیر آن جا و زمان خاص به جا آورد؟ یا این که مشروعیت انجام آن تنها منحصر به همان زمان و مکان خاص است؟

ج. اگر مضامین و مطالب آن مطلق باشد و مربوط بخصوص آن مکان نباشد مثل اکثر ادعیه و اوراد و زیارات، خواندن آن در هر کجا بقصد استحباب مطلق دعا و زیارت و ذکر جایز و بلکه مستحب است.

### معنای جمله «واقلنی من صرعة ردائی» از دعای صباح

س ۲۵. آیا جمله: «واقلنی من صرعة ردائی» در اواسط دعای صباح معنایش چیست؟

ج. جمله واقلنی اللهم من صرعة او واقلنی من صرعة ردائی بفتح الراء او دائی ظاهر این است که طلب اقاله و حفظ است از سقوط و افتادن بواسطه رداء که هلاکت است یا از سقوط بواسطه داء که مناسب این است که مراد گناه باشد و یا طلب حفظ است از حالت هلاکت یا گناه؛ به هر حال اضافه صرعة به رداء اضافه مسبب به سبب است.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۳۸

### سند جمله «لا یرد الاحسان»

س ۲۶. جمله معروف

: «لا یرد الاحسان الا ...»

سند شرعی دارد.

ج. در این خصوص روایتی در نظر ندارم.

### توضیح حدیث شریف «ان الله یرضی لرضاک...» در مورد حضرت زهرا علیها السلام

س ۲۷. با توجه به حدیث پیامبر در مورد فاطمه زهرا علیها

السلام «ان الله یرضی لرضاک و یغضب لغضبک»

آیا این نقص در ذات خدا نیست که اختیار خود را به بنده خود می‌دهد؟

ج. راجع به این حدیث شریف مناسب دیدم تیمناً و تبرکاً به طور اختصار نخست به سند و لفظ و ترجمه و معنی و شرح آن اشاره‌ای بنمایم و در ذیل به سؤال شما پاسخ عرض کنم.

الف) سند: این حدیث شریف

: «یا فاطمه ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک

« از احادیث مشهور بین الفریقین (شیعه و سنی) است که هر دو طایفه آن را روایت کرده‌اند. از جمله محب الدین طبری در ذخایر العقبی، صحه ۳۹ از مسند حضرت امام رضا، علیه السلام، و شرف النبوه ابی سعد و معجم ابن مثنی روایت کرده است هم چنین در مجمع الزوائد، جلد ۹، صفحه ۲۰۳ از طبرانی نقل کرده و نیز در کنز العمال، حدیث ۳۷۷۵۲ و در اسد الغابه، جلد ۵، صفحه ۵۲۲ و ابن حجر در تهذیب التهذیب، جلد ۱۲، ص ۴۴۲ و در کتابهای متعدد دیگر روایت شده است.

و این حدیث در مسایل متعدد مدرک و مستند است مانند مسئله امامت و خلافت و مسئله تعیین فرقه ناجیه، و مثل آن در حق حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، نیز وارد و ثابت و مسلم است.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۳۹

ب) ترجمه: با توجه به اینکه کلمه (ان) دلالت بر تأکید بر تحقق و وقوع موضوع و حتمی بودن آن دارد ترجمه حدیث شریف این است: یا فاطمه البته (یا به تحقیق و به طور حتم و یقین) خدا برای غضب تو غضب می‌کند و برای رضای تو راضی می‌گردد.

ج) شرح: در شرح این حدیث شریف به بیان چند امر مهم اکتفا می‌کنیم:

اول: حدیث بیان اثر مستقیم هر یک از خشم و رضای حضرت فاطمه علیها السلام، است به گونه‌ای که برای تهدید و توعید و تحذیر از مخالفت با آن حضرت و به خشم آوردن او و هم چنین ترغیب و تشویق به جلب رضا و کسب خشنودی بانوی اول جهان و عالم امکان کلامی بلیغ تر و رساتر از این دو جمله کوتاه نیست:

«ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک».

دوم: البته موجب غضب و رضای حضرت سیده النساء علیها السلام، کار و اقدام و هر گفتاری است که موجب آن می‌گردد ولی از حدیث استفاده می‌شود که غضب و رضای فاطمه زهرا علیها السلام، موجب غضب و رضای خدا می‌شود و این تعبیر (یغضب لغضب فاطمه) با (یغضب لما یغضبها) از لحاظ افاده مطلب و ذوق و ادب و بیان ارتباط و اتصال حضرت زهرا علیها السلام با مبدأ اعلی بلیغ تر است.

سوم: از حدیث شریف استفاده می‌شود فاطمه زهرا علیها السلام، در چنان مرتبه قدسیه‌ای قرار دارد که خشم و رضایتش همه جا و در هر مورد به جا و خدا پسند منزه از عیب و نقص است و اگر چنین نباشد خدا از خشم او به خشم نمی‌آید و از رضای او راضی نمی‌گردد، و این موقعیت هم دلیل بر عصمت و هم بر علم لدنی آن حضرت است زیرا جاهل و غیر معصوم، بسا بی مورد غضبناک و بسا بی مورد خوشحال و فرحناک می‌گردد.

پس، از این حدیث هم مقام عصمت و هم علم آن حضرت به حقایق ثابت می‌گردد.

چهارم: از این حدیث شریف استفاده می‌شود که غضب فاطمه سیده نساء العالمین علیها السلام، به حق است و رضای او به حق و راهش و کارش و گفتارش و اعتراضش، و ردّ

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۴۰

و قبولش همه حق است و معیار و میزان شناخت حق است در اصول و فروع قول و فعلش مثل قول و فعل همسر عظیم المقام و رفیع المنزلت حق و حجت است. هر کس مغضوب او باشد حتماً بر باطل و مغضوب خدا است و محبوب و مقبول او محبوب و مقبول در گاه خدا است.

غضب فدک، غضب خلافت از علی علیها السلام، و استیلائی دیگران بر امور مسلمین همه و هر یک موجب غضب فاطمه شد و به حکم این حدیث موجب غضب خدا گردید.

در خاتمه علاوه بر مطالب فوق، جواب سؤال شما که آیا این نقص در ذات خدا نیست که اختیار خود را به بنده خود می‌دهد این است که دادن اختیار نیست خدا از برای غضب فاطمه غضب می‌کند مثل این است که از برای مظلوم به سبب ظلم ظالم بر او غضب می‌کند یا از کار نیک و عمل صالح بنده‌اش از او راضی می‌شود چیزی خلاف اختیار نیست و خدا به اختیار خشم و غضب می‌نماید و به اختیار از بنده‌اش راضی می‌شود مقتضای صفات جلالیه و جمالیه او همین است.

آیات متعدد قرآن در مورد غضب و رضای خدا بر همین معنایی که در این کلام معجز بیان نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله درج است دلالت دارند.

### سند زیارت ناحیه مقدسه

س ۲۸. با عرض اعتذار بجهت تصدیق اوقات شریف خواهشمند است نظر مبارک را در مورد صحت و سقم زیارت ناحیه مقدسه امام زمان عجل الله تعالی فرجه شریف را بفرمایید.

ج. این زیارت شریفه چنان که در بحار الانوار علامه عالمقام مجلسی علیه الرحمه از مزار کبیر نقل فرموده است مروی از ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف است، رجوع فرمائید به بحار الانوار کتاب المزار ۴۱ زیارت ۸ ص ۳۱۷ الی ۳۲۸

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۴۱

و هم به باب ۳۵ زیارت ۳۸ ص ۲۳۱ الی ۲۴۹ اگر چه این را فرموده است: ظاهر این است که از تألیف سید مرتضی رضی الله عنه است.

ولی ظاهر این است که اگر تمام آن از ناحیه مقدسه نباشد اقتباس از این زیارت باشد به هر حال هر یک مشتمل بر مطالب عالی و ذکر مصائب جلیله آن حضرت است که دلیل بر این است که انشاء کننده در نهایت قدرت ادبی و فصاحت و بلاغت و اطلاع از مقامات ولایت است و خواندن به قصد رجاء و تأمل در مضامین آن و سوگواری و گریه در آن مصائب همه موجب اجر و ثواب بسیار و مزید معرفت و بصیرت و بیداری و آگاهی است.

### آیا در نقل حدیث، نقل عین لفظ لازم است؟

س ۲۹. در وقائع الایام مرحوم حاج ملا تبریزی جلد صیام حدیث نقل کرده‌اند به این مضمون « یا فاطمه والذی بعثنی بالحق نبیاً بشیراً و نذیراً انه متی متی و زوجک غیر راض منک ما صلیت علیک یا فاطمه ما من امرأة تزینت.



الحديث» [۲۳۲].

منظور از سؤال این است که اهل حدیث می‌دانند که خطاب (متی مت) از باب ایاک اعنی و اسمعی یا جاره است اما نقل حدیث بعنوان متی مت برای عوام خوش آیند نیست و اگر ناقل حدیث بگوید پیامبر بزرگوار اسلام فرمود اگر زنی شوهرش از او ناراضی باشد من بر او نماز نمی‌خوانم مسئله را کلی نقل کند، آیا جائز است.

ج. در نقل این حدیث نقل عین لفظ لازم نیست ممکن است به این نحو بگوید که مستفاد از بعضی احادیث تأکید و تشدید بر امر رضایت زوج از زوجه است.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۴۲

نظیر این در حدیثی از طرق عامه راجع به فاطمه مخزومیه نیز نقل شده است که بعضی علماء عامه در نقل آن به نام حضرت فاطمه علیها السلام تأدباً تصریح نکرده‌اند.

به هر حال این هم معلوم است که صدق قضیه شرطیه مستلزم صدق طرفین نیست علاوه بر این همانطور که مرقوم فرموده‌اید از باب ایاک اعنی و اسمعی یا جاره است و اگر کسی هم با توضیحات لازم نقل کرد رفع اشکال می‌شود. والله العالم

### مراد از اقلام ذکر شده در احادیث احتکار

س ۳۰. نظر حضرت‌تعالی در مورد احتکار چیست؟ آیا احتکار در جنس‌های ویژه‌ای است که در روایات وارد شده؟ یا این که این اقلام که در روایات ذکر شده از باب ذکر مصادیق چیزهای مورد نیاز اکثر مردم می‌باشد؟

ج. در حبس گندم و جو و خرما و کشمش و روغن و هر چیزی که فقدان و کمیابی آن اختلال در زندگی مردم ایجاد کند حکم احتکار ثابت می‌باشد.

### تسامح در ادله سنن

س ۳۱. تسامح در ادله سنن در منظر جنابعالی چه جایگاهی دارد؟

(همچنان که مستحضرید اقوال گوناگونی در این زمینه ایراد شده است و با تکیه بر احادیث من بلغ بسیاری از افراد بی‌قید و بند حدیث مطرح می‌کنند و کتابهای روایی گزینشی، بدون دقت نظر چاپ می‌کنند که متأسفانه فرهنگ خاص را به وجود می‌آورد).

ج. مضمون احادیث من بلغ به حکم خود این احادیث ثابت است و نمی‌توان صحت آن مضمون و آن احادیث را به این عنوان که موجب سوء استفاده بعضی شده یا می‌شود مورد تردید قرار داد. از بیشتر یا همه حقایق و مطالب حقه اهل اغراض سوء و اهواء،

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۴۳

سوء استفاده کرده و می‌نمایند ولی حق و حقایق مخفی نمی‌ماند و اخبار ضعیف و مجعول و معلول و اخبار صحیح و معتبر نزد اهل فن و علماء علم حدیث مشخص است؛ باید در هر مسئله به اهل فن و متخصص در آن فن رجوع نمود. و برای اطلاع از مجموع مطالب مربوط به این احادیث می‌توانید به نوشته‌های حقیر در اصول مراجعه نمایید.

### توضیح عبارت «لله بلاد فلان» از نهج البلاغه شریف

س ۳۲. در عبارت «لله بلاد فلان»، آیا ممکن است امام علیه‌السلام در مدح خلفا سخن گفته باشند؟

(البته لازم بذکر است که توضیح آقای فیض الاسلام برای جوانان قانع کننده نمی‌باشد لطفاً معظم له در این باره شرح دهید متشکرم)

ج. نهج البلاغه متضمن دو نوع از خطبه‌ها و نامه‌ها و بلکه پندها و حکم حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است: در یک نوع از آن، تمام خطبه یا نامه نقل شده است و در نوع دیگر خطبه و نامه و کلام تقطیع شده یعنی آنچه نقل شده بخشی از خطبه و کلام و کتاب است سید اجل شریف رضی بر حسب نظر و مقصد خود که در این کتاب داشته آن بخش را نقل نموده است.

لذا گاه به علت تقطیع، دریافت کل مقصد امام علیه‌السلام برای خواننده مشکل می‌شود آنچه از خطبه و بخشی از آن استفاده می‌شود فصاحت و بلاغت و استعمال الفاظ و کلمات فصیح و بلیغ و نکات بسیار مهم ادبی است که همان عنوان «و انا لأمرء الکلام و فینا تشبیت عروقه و علینا تهدلت غصونه» معلوم می‌شود اما کل مراد و مضمون از خطبه و کلام، معلوم نمیشود مگر اینکه به تمام آن دست یابی داشته باشیم.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۴۴

این جمله: «الله بلاد (بلاد) فلان الخ» [۲۳۳] نیز تقطیع از یک کلام و بخشی از یک مقال است که نمی‌توان بدون احاطه بر تمام آن دانست که غرض متکلم مدح بوده یا ذم یا ذم دیگری مثل عثمان به توصیف روعی یا مقصد دیگر داشته‌اند.

آنچه را می‌توان با توجه به بررسی کل اوضاع و افعال و کلمات دیگر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مثل خطبه شقشقیه داشت این است که در اینجا اگر مراد از فلان، عمر بوده باشد حضرت می‌خواسته‌اند عثمان را تنبیه نمایند که حفظ ظاهر هم نکرد و برای حفظ عقیده عوام نسبت به خودش هم رفتار نمود و چنان عمل کرد و که مردم به او و اعمال او کاملاً بدبین شده و موجبات شورش بر خود را با آن سیاست نابخردانه و حفظ نکردن ظاهر و مسلط کردن بنی امیه بر مسلمانان و خیانت‌های کلان در بیت المال مسلمین آن وضع را جلو آورد.

اعتراض به او است که چرا مثل سلف خود عمل نمی‌کنی و حفظ ظاهر نمی‌نمائی او اگر چه غصب خلافت کرد و اساس انحرافات را پی‌ریزی نمود اما سیاست و زیرکانه حفظ ظاهر می‌کرد که مردم بر او شورش نکنند و با روشی که در باطن بسیار بدتر از معاویه بود دنیا را ترک نمود و اکنون با اعمال و رفتار سوء عثمان مردم از او به نیکی یاد می‌کنند. و به عبارت دیگر بی‌باکی و گستاخی عثمان در بی‌اعتنائی به حفظ رضای عوام موجب شد که عوام، عصر عمر را بستانند.

حاصل این است که اگر کل این کلام در دست بود حقایقی در آن اکتشاف می‌شد که بسا کمتر از شقشقیه نبود از این بیانات نمی‌توان به امیرالمؤمنین علیه‌السلام مدح سیاستهای عمر را استناد داد.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۴۵

### توضیح در مورد عبارت «و بالبرائة مَمَّن قاتلک ...» در زیارت عاشورا

س ۳۳. در مفاتیح الجنان و سایر جزواتی که بر اساس این کتاب تهیه شده، عبارت «و بالبرائة مَمَّن قاتلک و نصب لک الحرب» در حاشیه عبارت «أنتی أتقرب الی الله و الی رسوله و الی امیرالمؤمنین و الی فاطمة و الی الحسن و الیک بموالاتک و بالبرائة مَمَّن أسس ذلک ...» نوشته شده است. از آنجا که به نظر می‌رسد عبارت «و بالبرائة مَمَّن أسس ذلک» بدون آنچه در حاشیه آمده، صحیح نمی‌باشد و در ضمن در کتبی همچون کامل الزیارات ابن قولویه (ره) و مصباح المتهجد شیخ طوسی (ره) عبارت «و بالبرائة مَمَّن قاتلک و نصب لک الحرب» در متن زیارت آمده است، آیا این عبارت حاشیه، جزء زیارت بوده و قرائت آن لازم است؟ یا به عنوان نسخه بدل باید در حاشیه باقی بماند و قرائت آن لازم نیست؟

ج. بر حسب آنچه کتاب مصباح و کامل الزیارات و کتابهای دیگر که از این دو کتاب، زیارت شریفه عاشورا را نقل کرده‌اند، عدم صحّت متن مفاتیح الجنان در این فقره استفاده می‌شود.

مضافاً به این که بر حسب متن مفاتیح، قرار داشتن جمله «و بالبرائة ممن أسس أساس ذلك» بعد از فقره «أني اتقرب الى الله...» اگر چه معلوم است که مشار الیه «ذلك» ظلم و جور بر اهل بیت علیهم السلام است در ظاهر لفظ تهافت مانند است، زیرا ذلك که باید بر حسب قاعده، جمله ماقبل مشار الیه آن باشد که به قرینه جمله ماقبل آن را باید مشار الیه آن دانست ولی اگر فقرات زیارت بر حسب کتاب مصباح و کامل الزیارات و کتابهایی که از آنها نقل کرده‌اند باشد، کلام تام و مطابق با ذوق ادبی و موازین است. معارف دین، ج ۲، ص: ۲۴۶

### توضیح در مورد عبارت «و ابدأ به اولاً...» در زیارت عاشورا

س ۳۴. همچنین در دو کتاب یاد شده یکی از فقرات زیارت عاشورا به این شکل ذکر شده است «... و ابدأ به أولاً ثم الثانی و الثالث و الرابع...»

با توجه به اینکه ثانی و ثالث در این عبارت به همراه «ال» آمده و در کتاب مصباح کفعمی نیز «الاول» به عنوان نسخه ذکر گردیده، این احتمال وجود دارد که عبارت صحیح «... و ابدأ به الأول ثم الثانی...» باشد. در ضمن در مقامات حریری آمده است که مواردی همچون اول، بعد، قبل و ... که ظرف هستند، به ضمه خوانده می‌شوند، مگر در حالتی که به چیزی اضافه شده باشند. در این صورت باید عبارت فوق را چنین خواند «و ابدأ به اول ثم الثانی و الثالث» نظر مبارک در این زمینه چیست؟

ج. عبارت کامل الزیارات غیر از این است و جمله «و ابدأ...» در آن نیست، و لفظ مصباح این است: «و ابدأ به أولاً ثم الثانی ثم الثالث ثم الرابع» و اصل و اعتبار بر مصباح شیخ است، اگرچه بعضی شارحین فرموده است در بعضی نسخ مصباح که ظاهراً مرادش مصباح شیخ است «و ابدأ به الأول» است اظهر است لاتحاد النظم و السياق و لذا کتبنا فی المتن و جعلناه اصلاً و کتبنا المنون فی الهامش.

بدیهی است مجرد حفظ اتحاد نظم و سیاق موجب جعل آن در متن نیست اگر (أولاً) در نسخ معتبره موجود باشد. اما حریری چنان که علامه ادیب صاحب کتاب شفاء الصدور بیان کرده است و اولاً را در مثل «و ابدأ به أولاً» به قول شاعر قیاس کرده است که گفته است:

عمرک ما ادری و انی لا وجل علی اینا تغدو المنیة اول

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۴۷

غفلت از این کرده است که ضم در اینجا مبنی بر این است که اسماء لازمه الاضافه اگر مضاف الیه آنها لفظاً محذوف باشند و معنأ مراد باشند مبنی بر ضم می‌باشند، چنان که اگر مضاف الیه مذکور یا لفظ آن در تقدیر باشد در این صورت معرب است بدون تنوین مثل ابدأ به من اول و همین جمله «خص أنت أول ظالم» و اما اگر نه لفظ مضاف الیه و نه معنی مراد باشد و مقصود مثل قبل ما و بعد ما باشد در این صورت منصوب و منون است مثل و ساغ لی الشراب و کنت قبلاً و مثل ابدأ به اولاً و اولاً در «و ابدأ به أولاً» بدون مضاف الیه است لا لفظاً و لا معنی و تنوین برای تنکیر است.

بناء علی ما ذکر محتمل این است که نسخه بدل (و ابدأ به الاول) از کسی باشد که (و ابدأ به اولاً) را غلط گمان کرده و به گفته صاحب شفاء الصدور از این غفلت کرده است که با اعتبار سند این زیارت بلکه قطعیت او بین شیعه و این که آن کلام همه ائمه علیهم السلام بلکه حدیث قدسی است و تطابق جمیع نسخ بر این چه اعتنایی بقول حریری است.

س ۳۵. برخی بر این عقیده‌اند که چون زیارت عاشورا در روز دیگری غیر از روز عاشورا خوانده شود، باید به جای «

انّ هذا اليوم یومٌ تبرّکت ...»

چنین خواند:

«ان یوم عاشورا یوم تبرکت ...»

آیا این عقیده درست است؟

ج. این نظر، نظر شریف علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه است که در بحار می‌فرماید «قوله علیه‌السلام: ان تزوره فی کل یوم هذه الرخصة تستلزم الرخصة فی تغییر عبارة الزيارة كأن یقول: اللهم ان یوم قتل الحسین علیه‌السلام یوم تبرکت به، و قال بعض الشارحین و هذا هو الحق الذی لابد منه و لامحیص عنه.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۴۸

و حقیر هم همین نظر را تأیید می‌کنم و اگرچه مؤلف کتاب شفاء الصدور اصرار ورزیده است که به همان عبارت «اللهم انّ هذا یوم» خوانده شود، و فرموده است که اینجا مثل «اسماعیل یشهد ان لا اله الا الله» نیست و به روایت عبدالله بن سنان و دعاء غریق که در کتاب شریف کمال الدین روایت شده است و به روایت اسماعیل بن الفضل که در خصال روایت است و بر حسب آن اسماعیل بر «یحیی و یمیت» (و یمیت و یحیی) را افزود امام علیه‌السلام فرمود «لا شک فی ان الله یحیی و یمیت و یحیی و لکن قل كما أقول» یعنی شکی نیست که خدا زنده می‌کند و می‌میراند و می‌میراند و زنده می‌کند و لکن چنان که من می‌گویم بگو و هم چنین به روایت علاء بن کامل که در کافی روایت شده است استشهاد می‌نماید که علاوه بر ذکر ی که امام علیه‌السلام به او تلقین کردند «بیده الخیر» را اضافه نمود، به او هم حضرت صادق علیه‌السلام فرمودند که خیر بدست او است ولی چنان که من می‌گویم بگو.

اما با کمی دقت معلوم می‌شود که مسأله با این مواردی که در این روایات است فرق دارد، و به همان «اسماعیل یشهد ان لا اله الا الله» شبیه‌تر است.

البته تصرف در متون اخبار و الفاظ احادیث مخصوصاً ادعیه و زیارات جایز نیست و معایب بسیار دارد و در مقام نقل روایت باید در مثل همین مورد را نیز عیناً با لفظ «اللهم انّ هذا یوم ...» روایت نمود و مثل اسماعیل یشهد ان لا اله الا الله را نیز با عین همین لفظ باید روایت کرد اما در مقام عمل به روایت باید بر کفن هر کس اسم خودش نوشته شود و اسم اسماعیل صحیح نیست.

اما آنچه را که صاحب شفاء الصدور به فرمایش خود از اهل حکمت برهانیه و اصحاب حکمت ایمانیه نقل فرموده اصلاً قابل استناد و حجت شرعی نیست که در این جا مجال بحث از آن نیست و ظاهر این است که بر حسب این بیان در مقام قرائت زیارت در غیر روز عاشورا جمله «و هذا یوم فرحت» بمثل «وهو» تبدیل شود ولی «و فی هذا الیوم و فی موقفی هذا» به همان لفظ قرائت شود چنان که از این بیان هم معلوم شد که اگر خواننده

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۴۹

دعای بعد از زیارت زن باشد باید الفاظ مشتق مذکر را به تأنیث بخواند مثل زائراً و متوسلاً و منتظراً و تائباً و حامداً را زائراً و متوسلاً و ...

مخفی نماند که در توجیه قرائت به لفظ مأثور در غیر روز عاشورا بعض وجوه گفته شده که نمی‌توان بر آنها اعتماد نمود مثلاً یکی از شارحین از بعض مشایخ خود که او را از اکابر و اعظام بلکه از اوتاد و اطواد معرفی نموده، نقل نموده که اصرار بر اشاره بخصوص روز زیارت در غیر روز عاشورا نموده است و عین کلام او بفارسی بر حسب نقل این شارح این است:

«شبهه‌ای نیست در اینکه از روز وقوع این حکایت جانسوز از برای بنی‌امیه تا مدت مدیده هر روز، روز شادی و هنگام مبارک بادی

بوده پس اگر نسبت به ایام هفته ملاحظه کنی هر روز، روز تبرک ایشان است بلکه نسبت به سال اگر ملاحظه کنی به یک ملاحظه چنین خواهد بود پس اگر هذا اشاره کرده شود به خود همان یوم غیر عاشورا صحیح خواهد بود چنان که تجویز امام علیه‌السلام نیز ظاهر در این است و کاشف از این است که هر روز به اعتباری محل تبرک ایشان واقع شده و می‌شود، و می‌توان توجیهی ادق از این نمود و آن این است که هر یک از این ایام هفته لا محاله روز عاشورا اتفاق افتاده به این اعتبار که یوم عاشورا یوم تبرک ایشان است هر یک از این ایام هفته یوم تبرک ایشان واقع شده الخ».

چنانکه ملاحظه می‌شود هر دو وجهی که برای اشاره بودن «هذا یوم» به روز زیارت در غیر روز عاشورا تصور شده مقبول نیست اما وجه اول برای اینکه در صورتی وجهی است که جمله (تبرکت فیه) باشد و با «تَبْرَکَتْ بِهِ» موجه نیست.

و اما وجه دوم اینکه گفته شود «هذا» به روز زیارت غیر روز عاشورا از این جهت اشاره می‌شود که هر یک از ایام هفته در طی سالهایی که بر روز عاشورا گذشته مصداق روز عاشورا شده است و چنان که در آن سال به خصوص آن روز اشاره صحیح بوده است در طول سال هم به همین مناسبت که یکی از افراد و مصادیق مثلاً چهارشنبه یا سه‌شنبه با

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۵۰

روز عاشورا متحد بوده به صدها و هزارها روزهای چهارشنبه که هر کدام فرد و مصداق مستقل روز چهارشنبه می‌باشند اشاره شود و آن روز را «یوم تبرکت به بنو امیه» بخوانیم.

هر کس قریحه ادبی و ذوق سلیم داشته باشد می‌فهمد که این گونه مناسبت سازی و همه روزها را روز مبارک باد بنی امیه قرار دادن قابل قبول نیست.

به هر حال پرداختن به این توجیحات بیشتر از این شاید اطاله وقت باشد و نظر خالی از تکلف، همان نظر علامه مجلسی رحمه‌الله است. نهایت امر اگر کسی بخواهد احتیاط کند و در غیر روز عاشورا علاوه بر جمله مثل یوم قتل الحسین علیه‌السلام جمله «انّ هذا یوم» را هم بگوید اشکال ندارد.

### تکرار بعضی از فقرات زیارت عاشورا

س ۳۶- در مجالس عمومی قرائت زیارت عاشورا مرسوم است که برخی از فقرات این زیارت را چند مرتبه تکرار می‌کنند آیا این کار مشکلی ندارد؟

ج. آنچه بالخصوص در این زیارت وارد است یک مرتبه است ولی تکرار آن بدون قصد ورود برای حصول حال توجه بیشتر بقدری که موجب خروج از صورت قرائت زیارت عاشورا نشود مانعی ندارد.

### خواندن زیارت عاشورا بدون صد لعن و سلام

س ۳۷. آیا خواندن زیارت عاشورا بدون صد لعن و سلام ثواب و اثری دارد یا حتماً باید زیارت به همراه صد لعن و صد سلام خوانده شود.

ج. ترتب ثوابهای خاصی که در روایات مربوط به زیارت عاشورا وارد است توقف دارد بر خواندن آن بنحوی که وارد شده و مأثور است و خواندن آن بقصد مطلق زیارت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و کحل الله ابصارنا بتراب مقدم زائریه که اجر و ثواب بسیار دارد، موجب ترتب آن ثوابهای عام است.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۵۱

## گفتن عبارت «مأه مره» به جای خواندن صد لعن و سلام

س ۳۸. مواقعی که فرصت خواندن صد لعن و صد سلام را نداریم آیا می‌توانیم بجای خواندن صد مرتبه لعن و سلام به گفتن عبارت «مأه مره» یا «تسعاً و تسعین مره» پس از قرائت لعن و سلام قناعت کنیم.  
ج. چنان‌که گفته شد ترتب ثوابهای خاص، متوقف بر زیارت بنحو مأثور است ولی خواندن زیارت عاشورا به این نحو، بقصد استحباب مطلق زیارت، اشکال ندارد.

## آیا صد لعن و سلام باید در یک مجلس گفته شود؟

س ۳۹. آیا لازم است صد لعن و سلام در یک مجلس خوانده شود.  
ج. شک نیست که در ترتب کمال ثواب در یک مجلس خواندن معتبر است ولی می‌توان گفت که این گونه شرایط و رعایت بعض آداب به عنوان تعدد مطلوب و مستحب در مستحب است، هر چه بیشتر رعایت شود اجر و ثواب و فضیلت آن بیشتر است و اگر امر دایر شود بین ترک مطلق زیارت با خواندن آن در مجالس متعدد، در مجالس متعدد خوانده شود، هر چند بهتر این است که بقصد و نیت استحباب مطلق بخواند.

## آیا خواندن دعای علقمه پس از زیارت عاشورا لازم است؟

س ۴۰. در روایت صفوان آمده است برای رفع حوائج خود زیارت عاشورا و دعای پس از آن (دعای علقمه) را بخوانید آیا همواره خواندن دعای علقمه پس از زیارت عاشورا لازم است.  
ج. لازم نیست یعنی ترتب ثواب بر اصل زیارت عاشورا مشروط به این دعا نیست ولی ترک آن با ثوابهای بزرگی که صفوان از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده سزاوار نیست و آخر دعوانا الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا ابی القاسم محمد و آله الطاهرین سیما مولانا الذی بذل مهجته فی الله حتی استنقذ عباده من الجهالة و حیره  
معارف دین، ج ۲، ص: ۲۵۲  
الضلالة سید الشهداء مولانا ابی عبد الله الحسین علیه‌السلام و علی سیدنا صاحب العصر و ولی الزمان بقیه الله فی الارضین و اللعن علی اعدائهم اجمعین.

## توضیح خبر «شیعتنا العرب و عدونا العجم» از امام صادق علیه‌السلام

س ۴۱. نظر شما در مورد جمله زیر که نقل از امام حسین علیه‌السلام است، چیست: «ما از تبار قریش هستیم و هواخواهان ما عرب و دشمنان ما ایرانی هستند. روشن است که هر عربی از هر ایرانی بهتر و بالاتر و هر ایرانی از دشمنان ما بدتر است. ایرانیها را باید دستگیر کرد و به مدینه آورد، زنانشان را به فروش رسانید و مردانشان را به بردگی و غلامی اعراب گماشت».[۲۳۴]  
ج. اولاً- سند این خبر به ابی عبد الله منتهی می‌شود و این کتبه در اصطلاح اهل حدیث راجع به حضرت امام صادق سلام الله علیه است و ضریس بن عبد الملک که بر حسب نقل آنرا روایت نموده است از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق سلام الله علیهما و از طبقه چهارم است بنابراین اگر چه حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه نیز مکنی به این کتبه است لکن در لسان حدیث مقصود امام صادق علیه‌السلام است.

ثانیاً- لفظ خبر بیش از این نیست که «نحن قریش و شیعتنا العرب و عدونا العجم» و آنچه بعنوان ترجمه آن نوشته‌اید با اشکالی که

بر آن وارد است و روشن است تا آخر از خبر نیست و اضافه شده مگر آنکه بعنوان تفسیر نوشته باشید که آن هم بی‌وجه است. ثالثاً- آنکه عجم یعنی غیر عرب که شامل تمام اقوال و ملل غیر عرب می‌شود نه خصوص ایرانی که در مدح و فضایل آنها احادیث کثیره وارد شده است و بعض آیات قرآن مثل (و آخرین من دونهم) در سوره جمعه به آنها تفسیر شده است.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۵۳

رابعاً- فرق است بین اینکه گفته شده «العرب شیعتنا و العجم اعداؤنا» که دلالت بر مدح عرب و ذم عجم دارد و معنایی خلاف واقع است زیرا تمام عرب شیعه نیستند و تمام عجم دشمن اهل بیت علیهم السلام نیستند و بین اینکه گفته شود شیعتنا العرب و اعداؤنا العجم.

مقصود این است که عرب و عجم نگوید و عرب را بر عجم برتری ندهید و از عجم مذمت نکنید ببینید شخص اگر شیعه ما است عرب است یعنی دارای همان صفات خوب و نیکویی است که عرب را به آن مدح می‌کنید اگر چه عجم باشد، و دشمن ما عجم است یعنی اگر کسی آن صفات نکوهیده را که بحق یا ناحق برای عجم می‌گوید دارا باشد اگر چه ذاتاً عرب باشد. معیار فضیلت و شخصیت، تشیع و اخلاق حمیده و ایمان است اختلاف عرب و عجم درست نکنید اگر عرب عنوان ممدوحی است هر کس شیعه است عرب است اگر چه غیر عرب باشد و اگر عجم را عنوانی کمتر از عرب و پایین تر می‌گوئید چنان نیست او شیعه است عرب است و دشمن ما اگر عرب است عجم است و این معنی و تعبیر لطیف و زیبایی است که اهل ذوق آنرا بهتر درک می‌کنند.

و همان معنای عالی: انّ ولی محمد صلی الله علیه و آله من اطاع الله و ان بعدت لحمته و انّ عدو محمد صلی الله علیه و آله من عصی الله و ان قربت قرابته [۲۳۵] است و خلاصه معیار و میزان آن در مدح اشخاص شیعه بودن و ولایت اهل بیت علیهم السلام و اقتدا و پیروی از آنها، و ملاک در ذم و قدح، عداوت و دشمنی با اهل بیت علیهم السلام و مخالفت با ایشان است از هر قوم و نژادی که باشند. خامساً- بعد از همه این توضیحات این خبر از حیث سند ضعیف است یکی از افرادی که در سلسله سند آن قرار دارد صریحاً در کتابهای رجال به ضعف در حدیث توصیف

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۵۴

شده است و دو نفر دیگر هم توصیف به وثاقت نشده‌اند بنابراین، این خبر در میان اقسام چهارگانه حدیث (۱) صحیح (۲) موثق (۳) حسن (۴) ضعیف از قسم چهارم است که به آن فی نفسه برای اثبات امری اعتماد نمی‌کنند و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته. شرح کلمات بدو و مرتاح

س ۴۲. لطفاً معنی دو کلمه «بدوح» (به ضم واو و تشدید دال) و «مرتاح» (به ضم میم) که از القاب خدا هستند را بیان فرماید. ج. بنا بر قول اصوب و مطابق با احتیاط اسماء الله تعالی توقیفی است و باید اطلاق اسم بر خدا از طرف شرع یعنی خدا و انبیاء و اوصیاء انبیاء علیهم السلام مجاز باشد و به عبارت دیگر باید در لسان وحی و قرآن و یا احادیث شریفه آن اسم بر خدا اطلاق شده باشد؛ زیرا ممکن است هر اسمی را که ما بر حسب لغت مناسب بدانیم از جهتی یا جهاتی اطلاق آن بر خداوند متعال مناسب نباشد فمن يعرف ما یناسب اطلاقه علیه تعالی غیره او الذین اطعمهم علیه من انبیائه و اولیائه علیهم السلام.

در خصوص این دو اسم همین معنی ملحوظ است اما اسم «بدوح» از جهت لغت و جهی برای مناسبت اطلاق آن بر الله تعالی نیست و بعضی گفته‌اند که اسم ملکی از ملائکه است که ناظر بر وصول نامه‌ها به اشخاص است و لذا پشت نامه‌ها این ارقام را می‌نوشتند ۲-۴-۶-۸ هر چند حقیر در حدیثی آن را نیافته‌ام.

و اما اسم شریف «مرتاح» که از ریاحه به معنای نشاط و خرسندی و میل و علاقه به بذل و سخاوت و احساس خفت و سبکی روحی از انجام آن گرفته شده و به عبارت اخری عنوان کسی است که با میل و بدون تحمیل بر نفس و با سهولت ابراز مهر و رحمت

می‌نماید به خلاف آن که بذل و اظهار سخاوت با تحمیل بر نفس و با دشواری و مشقت انجام می‌دهد، اولی از کاری که می‌کند خود را سبکبار می‌یابد ولی دیگری آن را با رنج و زحمت و تحمل مشقت می‌یابد.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۵۵

در حاشیه مصباح کفعمی می‌گوید: «المرتاح: الکریم الذی یرتاح للعطاء و منه الاریحی، و هو الکریم الذی یرتاح للندی قاله الثعالبی و الارتیاح النشاط و سعۃ الخلق و راح فلان بالمعروف اذا احده له خفه» [۲۳۶]، و قریب به این بیان در نهاییه ابن اثیر است. بنابراین صحیح است بگوئیم المرتاح: الذی یسهل له الانعام و الاحسان و یبیل الیه و کانه یدرک بفعله فی نفسه خفه و راحه، فالله مرتاح معناه (و هو اعلم به) انه سمح بالکرم محب للعطاء مایل الیه بذاته و فی مجمع البحرین: الارتیاح من الله الرحمة و منه (یا مرتاح).

خداوند متعال در مقام احسان با بندگان خود مرتاح است یعنی کاری را که اولاً و بالذات می‌خواهد نسبت به آنها انجام دهد و گویی که از آن به خواست و اراده خود رسیده و کامیاب گردیده است (با عرض معذرت که این عبارات بسیار در بیان این مطالب کوتاه است) این معنایی عین معنای (سبقت رحمته غضبه) [۲۳۷] و (یا مبتدئاً بالنعیم قبل استحقاقها) [۲۳۸] و (یا من یعطی من لم یسئله و من لم یعرفه) [۲۳۹] یا نزدیک به آن است.

خلاصه ظرافت این اسم شریف در مقام اطلاق بر باری تعالی در حدی که برای ما قابل درک باشد قابل وصف نیست (ما للتراب و رب الارباب) معنای آن بسیار شامخ و جلیل و جمیل است و در بین اسماء الله الحسنی اگر چه از اسماء مشهوره نیست جلوه خاص و معنای بزرگ خود را دارد.

البته با این ظرافت و شموخ معنی اگر در لسان ادعیه مأثوره از اهل بیت وحی علیهم السلام وارد نشده بود چون اقتضاء ادب عدم ابتداء به تسمیه خداوند متعال به هر اسمی قبل از ورود آن از شرع و وحی و امناء وحی است خلاف ادب نمی‌کردیم ولی چون این معارف دین، ج ۲، ص: ۲۵۶

اسم شریف در دعای معروف جوشن کبیر و در چند دعا دیگر بر خداوند متعال اطلاق شده است خواندن خدا به آن مجاز و ذکر الله است.

رزقنا الله تعالی معرفته و معرفه اسمائه الحسنی و معرفه رسوله و اولیائه علیهم السلام و اعازنا الله من الزلات و الهفوات.

### حدیث «ان اکثر اهل الجنة البلهاء»

س ۴۳. با عرض سلام در کتاب نهج الفصاحه حدیثی خواندم به این مضمون «ان اکثر اهل الجنة البلهاء» اکثر کسانی که وارد بهشت می‌شوند ابله‌اند منظور از ابلهان چه کسانی هستند؟ با تشکر از حضرت تعالی. ج. با فرض صحت حدیث مقصود افراد ساده و خوش گمان بی‌غل و غش و تزویر است .. والله العالم

### ذکر نکردن بعضی از کلمات روایت

س ۴۴. در کتاب معانی الاخبار صدوق رضوان الله علیه حدیثی نقل کرده‌اند از امام حسن مجتبی علیه السلام که حضرت مجتبی فرمود: سألت خالی هند بن ابی هاله (و کان و صافاً) عن حلیة رسول الله صلی الله علیه و آله منظور این است که اگر ناقل حدیث بگوید حضرت مجتبی سلام الله علیه از هند ابن ابی هاله نقل می‌کند و اشاره نکند به لفظ (خالی) یعنی نگویید من از خالوی خود حدیث نقل می‌کنم چه صورت دارد زیرا اگر بگوید هند خالوی امام حسن بوده مسأله سؤال آفرین می‌شود برای کسانی که آگاهی از حدیث و تاریخ ندارند و بعضی خیال می‌کنند که حضرت خدیجه علیها السلام قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله شوهری نداشته.



معارف دین، ج ۲، ص: ۲۵۷

ج. به همان نحوی که لفظ حدیث است نقل کند و اگر سؤال آفرین شد توضیح بدهد تا رفع اشتباه بشود. والله العالم

### اسم اعظم الهی

س ۴۵. درباره اسم اعظم توضیح فرمائید.

ج. بعضی فرموده‌اند اسماء الهی همه اعظم و احسن و عظمی و حسنی می‌باشند چنان که ممکن است جمله قرآنی (له الاسماء الحسنی) را بر آن دلیل گرفت. نظر دیگر این است که این اسم در بین اسماء پنهان است چنان که این نظر هم هست که علم به آن یا تمام آن به خود خدا اختصاص دارد در بعضی احادیث بعضی اسماء مثل الله یا الحی و القيوم به عنوان اسم اعظم معرفی شده که در این خصوص ممکن است به کتاب بحار الانوار کتاب الذکر و الدعاء ب ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ مراجعه فرمائید.

این نظر هم قابل توجه است که اسماء، الاعظم فالاعظم فالاعظم دارند و هر اسمی که معنایش بواسطه وسعت شامل معنای اسم خاص یا اسماء خاصه دیگر باشد و عبارۀ اخری دلالت او بر صفات جلال و جمال الهی عام‌تر از اسم دیگر باشد آن اسم نسبت به اسمی که در تحت آن قرار دارد اعظم است و لذا اسمائی که دلالت بر ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه دارند نسبت به اسماء صفات، اسماء اعظم می‌باشند.

ناگفته نماند که جمع بین این وجوه و صحت همه ممکن است و به اصطلاح مانعۀ الجمع نمی‌باشند.

در این جا تذکر این نکته نیز موجب مزید معرفت است که بر حسب بعض روایات و تفاسیر مراد از اسماء الحسنی در آیه مبارکه "وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا" [۲۴۰] ذوات مقدسه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه زهرا سلام الله علیها و ائمه

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۵۸

معصومین علیهم السلام هستند که اگر الله، الرحمن، الرحیم و ... اسماء لفظی هستند این بزرگواران اسماء اعظم تکوینی خدا هستند. اسماء تکوینی الله که لایحصی عددها غیره حتی هر برگ درخت و هر قطره باران و هر موجودی که از آن ریزتر و کوچکتر هست اسم تکوینی هستند و دلالت بر خالق و مکون و جاعل و مسمای خود که خدای واحد احد یکتا و بی‌همتا است دارند و در بین همه این اسماء از زمین و آسمان و شمس و قمر و منظومه‌ها و کهکشان‌ها و ریز و درشت، شخص عزیز و بزرگ و بزرگوار حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله اسم اعظم است؛ چنان که به نظر دیگر کل عالم امکان که تمام مخلوقات از ملائکه و انبیاء و ائمه علیهم السلام و زمین و آسمان و ... را شامل است اسم اعظم تکوینی است.

در این جا مطلب زیاد و مجال سخن اندک است "قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لَّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا" [۲۴۱].

اعتصام الوری بمغفرتک عجز الواصفون عن صفتک

تب علینا فاننا بشر ما عرفنا حق معرفتک

### میزان استفاده از کتاب شریف بحار الانوار در فتوا دادن

س ۴۶. مرجع عالیقدر چه میزان از روایات بحار شریف فتوا می‌دهند؟ چه میزان از حرفهای بعضی از روشنفکر نمایان را درباره‌ی

بحار شریف صحیح می‌دانند؟

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۵۹

ج. موسوعه عظیمه بحار الانوار نه تنها متضمن مدارک فتوی و احکام است بلکه در همه علوم اسلامی از قبیل تفسیر قرآن مجید و

شرح احادیث در کلام، در تاریخ اسلام، در معرفت ادیان و فرق، در اخلاق و آداب، در علم رجال و علوم دیگر مرجع است. اخیراً فهرست بخش تفسیری آن را یکی از اهل تحقیق در دو جلد قطور تهیه نموده است که از آن می‌توان اهمیت تفسیری این موسوعه را تا حدی دریافت و خلاصه علوم عقلیه و نقلیه در آن مطرح است و طبعاً مواردی از آن هم برای اهل فضل و نظر و کسانی که در جنبه علمی دارای مایه و پایه‌ای باشند مورد بحث قرار می‌گیرد که باید موسوعه‌ای آنچنان این چنین باشد. ولی کتاب بزرگ است و عمل علامه مجلسی قدس سره در این کتاب عظیم است همه کس نمی‌تواند پیرامون مثل این کتاب - که در هر کتابخانه‌ای باشد تقریباً وافی به رفع نیاز فقهاء و متکلمین و محدثین و مفسرین و دیگران می‌باشد - سخن بگوید:

و کم من عاتب قولاً صحیحاً و آفته من الفهم السقیم  
چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطا است سخن شناس نه‌ای جان من خطا اینجاست

### تفسیر جملات شریفه السلام علیک ایها العلم المنصوب و العلم المصبوب

س ۴۷. لطفاً مرحمت فرموده: این سلامها بویژه قسمت دوم آن را توضیح فرمائید:

السلام علیک ایها العلم المنصوب و العلم المصبوب [۲۴۲].

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۶۰

ج. این دو جمله شریفه (العلم المنصوب) و (العلم المصبوب) به دو شأن و مقام بزرگ از شئون عالیه امام علیه‌السلام شئون که هر یک از ائمه علیهم السلام صاحب آن بوده‌اند، اشاره دارند:

۱- علم بفتح عین و لام، نشانه و علامتی است که به چیزی دلالت داشته باشد، و چیزی به آن شناخته و دانسته شود، مثل علم الطريق: نشانه راه، یا علم الجیش: نشانه سپاه، یا علم القوم و علم المملکة و الدولة. امام علم منصوب است، یعنی من جانب الله برای مردم (راهروان راه خدا) و برای اینکه به امور دین و دنیای خود معرفت داشته باشند و از جهالت و گمراهی مصون بمانند، علم و نشانه است، و چون حذف متعلق دلالت بر عموم می‌کند، دلالت دارد بر اینکه هر آنچه مردم در آن نیاز به هدایت الهی دارند، علامت و نشانه می‌باشند، میزان و معیار و هادی و راهنما و حجت و علم منصوب است، حقانیت هر امری و استقامت هر راهی بوجود او و بفعل و قول (کردار و گفتار) او شناخته می‌شود، از اینکه بلفظ مفرد تعبیر شده (علم منصوب) استفاده حصر می‌شود، که در هر عصر، جامع جمیع شئون امامت منحصر بفرد است و این معنای بزرگ و مقام رفیعی است که تفصیل و بیان ابعاد آن محتاج به شرح و تفصیل بسیار است، و بر حسب آیات کریمه قرآن مجید و احادیث متواتره ثابت است، زمین از این علم منصوب هیچگاه خالی نخواهد ماند.

۲- العلم المصبوب: علم بکسر عین و سکون لام، و صب بمعنای ریزش و بارش از بالا- به پائین، اشاره به مقام عالی علم امام علیه‌السلام است، علوم الهیه‌ای لدنیه است که از مقام رفیع حضرت علام الغیوب جل اسمه العلیم، بر قلب مبارک امام ریزش یافته و باریده و ریزش دارد و همواره در ریزش و بارش است.

این دو لقب مقدس (علم منصوب و علم مصبوب) هر یک اشاره به شأنی از شئون ظاهریه و باطنیه امام است که اتصاف امام علیه‌السلام به هر یک از این دو صفت در ارتباط با دیگری است، بلکه صفت دوم مثل اصل و صفت اولی مثل فرع است یعنی

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۶۱

کسی علم و علامت منصوب است و به امامت منصوب می‌شود که علمش مصبوب و لدنی و از علم الهی و بی‌زحمت تحصیل و بدون رفتن به مدرسه باشد و نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت و بغمزه مسأله آموز صدها هزار مدرس شد باشد، مقام علم مصبوب در رتبه مقدم بر علم منصوب است، اما علم مصبوب و نصب امام من جانب الله دلیل بر علم مصبوب است و فرق آنها فرق

بین اثبات و ثبوت است؛ با هم در ارتباطند مثل ارتباط جمله و کلمه با مدلول و مفهوم آن که کلمه و جمله بدون معنی مهمل است و دال بر معنایی نیست و معنی هم بدون کلمه و جمله، مورد اشاره نیست، دال و مدلول در وجود با هم مقرونند و علم منصوب شأنش شأن کلام است و علم منصوب شأنش معنی است و از اینجا معلوم می‌شود که باطن امر ولی و امام، اعظم و اکرم از ظاهر آن است و مقام ولایت باطنیه اکبر از ولایت ظاهریه است، پس امام در رتبه پیش از آنکه علم منصوب باشد، علم منصوب است، و بر حسب بعض تفاسیر آیه کریمه "فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ" [۲۴۳] امر به نصب همین علم و علامت است، چنان که آیات قبل از آن نیز بر زمینه سازی و بیان مناسبت همین نصب است.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۶۲

## فلسفه احکام

### اشاره

س ۱. چندی است در بعضی نوشته‌ها و اظهارنظرها درباره «عده» مخصوصاً «عده» در ازدواج موقت و اذن ولی در ازدواج دختر باکره مطالبی عنوان می‌شود به این صورت:

### علت نگهداشتن عده

الف- نگهداری عده صرفاً به خاطر اطمینان از عدم وجود جنین در رحم است و چون با وسایل پزشکی (از قبیل: کاندوم، قرص ضد بارداری، تری لیتومی «لوله بستن زنان» وازکتومی «لوله بستن مردان» و نهایتاً آزمایش خون و ادرار و سونوگرافی و بعضاً اخراج رحم از بدن) می‌توان از عدم وجود جنین در رحم مطلع شد، لذا نیازی به نگهداری عده نیست و نتیجه می‌گیرند که یک زن می‌تواند با استفاده از این وسایل در یک روز به ازدواج چند مرد درآید!

### اذن ولی در ازدواج دختر باکره

ب: در این زمان دختران از رشد فکری و عقلانی کافی برخوردارند، همانطور که دختر بالغه بدون اذن ولی می‌تواند در مال و دارایی خود تصرف کند، در ازدواج نیز مخیر است و در نتیجه اذن پدر یا جد پدری در ازدواج دختر باکره لازم نیست.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۶۳

ج. علت حکم را ما نمی‌دانیم تا در صورت فقدان، از حکم دست برداریم و آنچه در بعض موارد ذکر شده حکمت حکم است و تنقیح مناط قطعی ممکن نیست و نمی‌توان بخاطر امور مذکوره در سؤال حکم قطعی مسلم نزد فقهاء را منتفی نمود.

بنابراین در تمامی موارد مذکوره زن باید عده نگهدارد و اگر در بین عده شوهر کند در حکم زن شوهرداری است که به دیگری شوهر کند و احکام آن از حرمت و بطلان عقد و اجراء حد و غیر اینها تماماً جریان دارد.

نسبت به ازدواج دختر باکره به نظر حقیر احتیاط واجب اینست که با اذن پدر باشد و احکام شرعیه بمرور ازمنه تغییر نمی‌کند حلال محمد صلی الله علیه و اله حلال الی یوم القیمة و حرام محمد صلی الله علیه و آله حرام الی یوم القیامة.

### رقص زن برای زن

س ۲. آیا حرام بودن رقص زن برای زن به طور مطلق حرام است یا اینکه می‌توان گفت که در این دوره و زمانه کارهای واجب‌تر دیگری مثل رعایت حجاب و متانت است که رقص زن برای زن در کنار آن اهمیتی ندارد؟

ج. چنان‌که می‌دانیم گناهان در اسلام و بلکه بر حسب هر نظر مستقیم در یک درجه نیستند و به کوچک و بزرگ و صغیره و کبیره تقسیم می‌شوند. و واجبات هم در اهمیت با هم تفاوت دارند، مثلاً نسبت به پدر و مادر، ضرب و زدن آنها گناهش از فحش و ناسزاگوئی به آنها بیشتر است، و گناه اف‌گفتن و اظهار انزجار از آنها از گناه فحش و دشنام کمتر است. یا در مورد برادر یا خواهر مؤمن اهانت و استخفاف و تحقیر او حرام و گناه است، اما از دشنام دادن و تهمت زدن به او گناهش کمتر است، و گناه دشنام از زدن و جراحت بدنی کوچکتر است، و گناه کشتن او از همه این گناهان بزرگتر است.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۶۴

همچنین تجاوز به مال گناهش از تجاوز به ناموس کوچکتر است و خلاصه هم واجبات و فرائض و هم محرمات و گناهان از حیث اهمیت تفاوت دارند.

و بر حسب این درجه‌بندی نمی‌توان گناهان کوچکتر را مجاز شمرده و بی‌اهمیت دانست، انسان آگاه از همه گناهان باید پرهیزد، و به گفته بعضی باید مانند کسی بود که راهی را که در آن خار و خاشاک است طی نمی‌کند، و از هر خار کوچک و بزرگ پرهیز میکند.

چنانکه در ضررهای دنیوی و جسمی و مالی از هر ضرر و زیان کوچک و بزرگ پرهیز می‌کنیم، در راه دینداری و در راه خودسازی و کمالات معنوی که اساس شرف و اعتبار انسان است نیز باید از هر ضرر کوچک و بزرگ و هر کاری که به حیات معنوی و روحانی انسان لطمه وارد می‌نماید پرهیز کنیم. علاوه بر این گناهان صغیره هم اگر تکرار شوند سبب هلاکت روح و سقوط می‌شوند.

ان شاء الله تعالی سعی کنید که همه تعالیم سعادت بخش دینی را در زندگانی و برنامه امور خود بکار بندید که خیر دنیا و آخرت با بکار بستن این تعالیم عالییه فراهم می‌شود. و مخصوصاً در امر حجاب هم که به اهمیت آن اشاره کرده‌اید اهتمام لازم مبذول دارید خداوند شما را ثابت قدم و پایدار قرار دهد.

### حکمت حرمت پوشیدن صورت برای زنان در حال احرام

س ۳. در احکام حج می‌خوانیم که برای زن محرم، پوشیدن صورت یا قسمتی از صورت با نقاب یا چیز دیگر حرام است ولی در غیر ایام حج برای زن، احتیاط واجب است که صورت و دو دست را از نامحرم بیوشاند- حکمت این چیست؟ می‌دانیم که این حکم الهی است ولی آیا در این باره حدیثی داریم که حکمت یا هدف آن را بیان کرده باشد؟

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۶۵

ج. برنامه‌های حج برنامه‌هائی استثنایی و حاوی اسرار و اموری است که همه، شخص را به حساب تسلیم احکام الهی و قبول بی‌غش و غش قلبی هدایت می‌نماید. بعضی اعمال است که در حال عادی محبوب و مستحب است ولی برای محرم حرام است شخص مؤمن هر دو را حکم خدا می‌داند و همانطور که در روایات اسلامی است پایه تسلیم مؤمن باید چنان محکم باشد که اگر مثلاً نصف یک دانه سیب که حرام فرموده باشند و نصف دیگر را حلال می‌پذیرد "وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا" [۲۴۴].

### پیرامون موسیقی

ج. نامه استفساریه آن جامعه گرامی واصل شد. توجه آن عزیزان به تحقیق در مسائل مذهبی مورد کمال تقدیر و تشکر است. امید

است از توفیقات الهی برخوردار و انوار معرفت و علم همواره در آن قلوب صافیه در لمعان و ازدیاد باشد جواباً اشعار می‌دارد:

موسیقی، همیشه و در همه ادوار و اعصار در بین مترفین از مسلمانان و پادشاهان و باصطلاح خلفاء و قشرهای مرفه از این طراز و اهل ملامی و مناهمی جایگاه ویژه داشته و خوانندگان و نوازندگان مورد تشویق و ترغیب آنها بوده و هستند و در بین غیر مسلمانها مثل بسیاری از محرمت‌های دیگر از قبیل بیگاری و قمار و رقص و غیره و کفر و شرک جایگاه تقریباً همگانی داشته است.

بنی امیه و بنی عباس نسبت به آن کمال رغبت نشان می‌دادند و موسیقیدانان معروف و خوانندگان و کنیزان خواننده و نوازنده حتی در امور سیاسی و مملکتی هم دخالت می‌کردند و یکی از نقاط ضعف مهم و مطاعن آنها همین اشتغالشان به لهو و لعب و طرب و موسیقی بوده در حالی که در بین مسلمانان کسانی بوده‌اند که از شدت گرفتاری، به یک قرص نان نیازمند بودند، بخشیدن هدایا و جوایز از بیت المال مسلمین به

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۶۶

نوازندگان و ...، معروف و مشهور است. مسلمانان تاریخ اسلام همیشه به این اعمال زشت آنها اعتراض داشتند.

فرقی که عصر ما با اعصار گذشته دارد ارتباطاتی است که مردم دنیا را به هم نزدیک کرده است در گذشته جامعه مسلمان از جوامع کفار جدا بود و اگر چه معلوم بود که آنچه در اسلام حرام است مثل شراب و قمار و موسیقی و ارتباطات نامشروع مرد و زن بیگانه در جوامع دیگر از ادوات بلکه جزء هویت آنها است اما این معاصی در دسترس اهل معصیت و افراد شهوتران و عیاش و هرزه از مسلمانها نبود یا اگر بود دسترسی به آنها برای همه فراهم نبود در عصر ما وسایل معصیت به آسانی در دسترس همه قرار گرفته و هر کسی می‌تواند مرتکب این محرمت‌ها شود.

در گذشته بسیاری خودبخود و ناخواسته از این معاصی دور بودند و اگر غریزه‌های حیوانی آنها هم کمال علاقه را به هرزگی‌های مختلف داشت در جامعه اسلامی به آن دسترسی نداشتند ولی در عصر حاضر خودداری از مناهمی و ملامی فقط با قوت ایمان و تقوی و جهاد با نفس حاصل می‌شود و مؤمنین واقعی که کم هم نیستند و در حال حاضر هم در اکثریت می‌باشند فقط به حکم تحریم الهی این معاصی را که تا پشت گوش آنها و در داخل خانه آنها آمده است ترک می‌نمایند.

ولی نظر اسلام در محرمتی که به آن شناخته شده است بر کسی پوشیده نبوده است. مسلمانها به این احکام اسلام آورده و تسلیم بوده‌اند ساختن آلات طرب مثل آلات قمار مثل ساختن شراب و فروش و خرید آنها را همه حرام می‌دانستند و عملاً ممنوع و از کسب‌های حرام بوده آلات موسیقی را می‌شکستند و نواختن و یاد دادن و یاد گرفتن آنها هرگز علنی و آزاد نبود و اگر کسانی یاد داده یا یاد می‌گرفتند پنهانی و سری بود، مردم از معاشرت با آنها از خوردن غذای آنها و گرفتن هدیه از آنها اجتناب می‌کردند.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۶۷

حرمت این آلات و غنا در مسلمانها مثل حجاب بانوان، مثل حرمت شراب و حرمت بت پرستی و حرمت برگزاری مراسم مسیحی‌ها همه مسلم بود و باصطلاح آن زمانها گرایش بکفر تشبه بکفار و به اصطلاح زمان ما غرب گرایی بود.

لذت روحی که از موسیقی به انسان دست می‌دهد همانند و در ردیف لذت سائر مواد مخدر، شهوانی و غیر عقلانی است. حکایات عجیب و غریب از تأثیر این لذت در تاریخ از معتادین به موسیقی نقل شده است که از آنها فهمیده می‌شود لذت آن تا چه حد حیوانی و هوش و عقل زداست که حیا و شرف و غیرت برای شخص معتاد باقی نمیگذارد. ضرر و تأثیر آن بر اعصاب نیز بر حسب گواهی اهل اطلاع ثابت است. هر چه احساسات جوانی و غرائز حیوانی در انسان قوی تر باشد میل به موسیقی، میل به اختلاط با جنس مخالف، میل به مواد مخدر و ... بیشتر است و این امور و کارها و عیاشی‌ها و هرزگی‌ها مثل دیدن فیلمهای سکس و حکایات شاهد بازان و شعرا، وصف و مدح خوبرویان و عشق به آنها و وجد و سماع صوفیان همه این غرائز و لذائذ را تحریک و تقویت می‌نمایند و گرفتار آنها را گرفتارتر می‌سازد و همه لهو و باز دارنده از یاد خداوند متعال است و چیزی که در آن نیست عرفان

حقیقی است.

پس از این توضیحات که به عنوان اشاره است و تفصیل آن طولانی است و علمای اخلاق و روانشناسان و شاعرانی مثل سعدی باید آنرا بسط و شرح بدهند، عرض می‌شود: ما در ترک محرمات و انجام واجبات خود را تابع امر و نهی الهی می‌دانیم و به تسلیم کامل در برابر خداوند عالم حکیم خود را می‌سازیم و فکر و روح خود را رشد و تعالی می‌دهیم و حتی اگر هیچ حرفی از ضرر موسیقی یا فائده ترک آن نشنیده باشیم موسیقی و محرمات دیگر را ترک می‌کنیم.

صدها میلیون مسلمان هستند که شاید پیرامون ضرر بسیاری از مناهای اطلاعات کافی نداشته باشد ولی ایمان و تسلیم آنها آنان را از ارتکاب گناهان باز می‌دارد و چه بسیار افرادی که ضرر بسیاری از معاصی و مناهای و ملامتی را می‌دانند و حتی پیرامون مفاسد معارف دین، ج ۲، ص: ۲۶۸

آن سخنرانی می‌نمایند اما در مقابل عمل از خودداری و نزدیک نشدن به این آفات عاجز و ناتوانند. شخص مؤمن خدا را به تمام مصالح و مفاسد امور عالم می‌داند و این چون و چراها را در احکام خدا نمی‌آورد. با این توضیحات جواب مسائل بشرح زیر بیان می‌شود:

### آیا مجاز بودن موسیقی با تصمیم اشخاص است؟

س ۴. آیا هر کس می‌تواند در مورد مجاز بودن یک موسیقی برای خودش تصمیم بگیرد؟  
ج. مجاز بودن یا نبودن، حکم خدا است و از پیش خود کسی نمی‌تواند مجاز و غیر مجاز و حلال یا حرام بگوید.

### آیا ممکن است یک موسیقی برای کسی مجاز و برای دیگری حرام باشد

س ۵. آیا یک نوع موسیقی و یا به طور خاص یک ترانه می‌تواند برای یک نفر مجاز و برای دیگری غیر مجاز باشد؟  
ج. تماماً جایز نیستند.

### میزان اعتبار نظر وزارت ارشاد درباره موسیقی‌ها

س ۶. آیا حکم وزارت ارشاد در مورد مجوز دادن به آلبومها حجیت دارد؟  
ج. نظر وزارت ارشاد اعتبار شرعی ندارد و در موارد متعدد مخالف صریح احکام الله بوده است.  
معارف دین، ج ۲، ص: ۲۶۹

### موسیقی‌های بخش شده از رادیو و تلویزیون

س ۷. آیا موسیقی‌هایی که از رادیو و تلویزیون پخش می‌شوند تماماً جایزند؟  
ج. تماماً جایز نیستند.

### موسیقی‌هایی که وزارت ارشاد نظر نداده

س ۸. در مورد موسیقی‌هایی که وزارت ارشاد در مورد آن نظر نمی‌دهد حکم چیست؟  
ج. گفته شد که نظر وزارت ارشاد معتبر نیست.

## تأثیر کم یا زیاد گوش دادن موسیقی در مجاز بودن آن

س ۹. آیا کم یا زیاد گوش دادن موسیقی در مجاز بودن آن مؤثر است؟  
ج. کم آن هم حرام است و مجاز نیست مثل کم شراب و قمار.

### استفاده از آهنگ‌های خوانندگان توسط مداحان

س ۱۰. برخی از مداحان در مدح ائمه اطهار بخصوص مصیبت خوانی برای حضرت سید الشهداء از همان آهنگ‌هایی استفاده می‌کنند که خوانندگان در آلبوم‌های خود استفاده کرده‌اند (یعنی فقط شعر آن را تغییر می‌دهند) که ظاهراً بسیار تأثیر گذار بوده، و باعث جذب بیشتر جوانان به این شده است حکم آن چیست؟  
ج. اگر آواز غنا باشد هر مضمون داشته باشد اگرچه مناجات و دعا باشد حرام است.  
معارف دین، ج ۲، ص: ۲۷۰

### هم خوانی یا تک خوانی زنها

س ۱۱. این روزها در قالب‌های مختلف به صورت هم خوانی و یا بعضاً تک خوانی از صدای زن در آلبومها استفاده می‌شود. با توجه به این که این آلبوم‌ها بعضاً مورد تأیید وزارت ارشاد نیز می‌باشند لطفاً نظر خود را راجع به شنیدن صدای زن (تکخوانی و همخوانی) اعلام فرمایید.  
ج. اگر خواننده ناشناخته باشد و موجب تحریک و تهییج شهوانی نباشد و غنا هم نباشد حرمت آن معلوم نیست و تأیید و عدم تأیید وزارت ارشاد معتبر نیست.

### یاد گرفتن و آموزش موسیقی

س ۱۲- امروزه شاهد گسترش روز افزون کلاسهای موسیقی در سطح کشور هستیم. بغیر از مراکز خصوصی آموزش موسیقی بعضاً مراکز دولتی نیز به تشکیل این گونه کلاسها مبادرت می‌ورزند، که بعید نیست از بودجه بیت المال نیز در این راه استفاده شود. لطفاً نظر خود را در مورد آموزش موسیقی در حالت کلی و همچنین در حالت مذکور اعلام فرمایید.  
ج. آموختن و یاد دادن و یاد گرفتن موسیقی و تأسیس مراکز تعلیم آن به عنوان مدرسه یا هر عنوان دیگر از طرف دولت یا اشخاص حرام است و صرف بیت المال در آن مجاز نیست و حقوق معلمان و کارکنان این مدارس حرام است.  
در پایان از خداوند متعال برای آن ارجمندان گرامی توفیق و تسدید مسئلت نموده امید است با طی درجات علمی و نیل به مقامات بلند برای اسلام و مسلمین عزت آفرین بوده حضرت بقیه الله مولانا المهدی ارواح العالمین له الفدا از شما راضی و خوشنود باشند.

### چرا موسیقی را حرام می‌دانید؟

س ۱۳. چرا شما موسیقی را حرام پمی‌دانید؟

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۷۱

ج. موسیقی به معنای استفاده از آلات طرب به انواع بسیاری که در بین اقوام و جوامع دارد و آواز خوانی بنوع غنا که خوانندگی طرب انگیز و لهو آمیز و مناسب با مجالس لهو است، همه در اسلام حرام است و در بین مسلمانان متعهد در طول قرون و اعصار

مذموم و متروک بوده و هست. ساختن و خرید آلات آن در بسیاری از جوامع دیگر مثل بعض محرمات و معاصی دیگر مانند شرب خمر و قمار، متداول و متعارف و شایع بوده و هست. چنان نیست که در عصر ما شیوع پیدا کرده باشد. فروش و نگهداری این آلات و ساختن و نواختن و یاد دادن و یاد گرفتن آنها نیز حرام است.

همیشه در بین غیر مسلمین شایع بوده است و نوازندگان و خوانندگان معروف بوده‌اند امروز با ارتباطاتی که مردم دنیا با هم پیدا کرده و دنیا مثل یک شهر شده است مسلمان باید استقلال اسلامی و قداست و هویت خود را حفظ کند و در عادات سوء کفار و معاصی و ملامتی که در آنها رایج است غرق نشود.

عمده ضرر موسیقی و غنا موضوع از خود بیخود شدن و بازداری آن از یاد خدا و آثار تخدیری آن است که حتی گاه بعضی چنان از خود بیخود شده‌اند که در حضور مردم به زشت‌ترین کارها دست یازیده‌اند.

راجع به آثار مخرب آن رساله‌ها و کتاب‌ها نوشته شده است و اگر کسی به آن میل داشته باشد، باید بداند میل عقلانی نیست میل حیوانی و شهوانی و علاقه به ملامتی است و اگر هم برای آن فائده‌ای بگویند بفرص صحت در برابر ضررهای آن برای فرد و جامعه قابل ذکر نیست.

خدا در قرآن درباره شراب و قمار به آنهایی که برای آنها منافعی می‌گفتند می‌فرماید: "إِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا" [۲۴۵] گناه شراب و قمار و ضررهای آن از فائده و منفعت آنها بیشتر است.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۷۲

به هر حال شخص مسلمان باید به احکام خدا از حلال و حرام و واجبات تسلیم باشد از حرام خدا پرهیز نماید و به واجبات عمل کند تا سعادت‌مند شود. البته در بعضی موارد باید با نفس اماره مقاومت کرد و به شدت با آن روبرو شد و از این که نفس و شیطان بر انسان مسلط شوند بر حذر بود. جهاد اکبر با نفس جهاد با همین غرائز حیوانی با میل به موسیقی، میل به مواد مخدر، میل به هوس رانی و چشم چرانی، میل به برتری و برتری جوئی است جهاد با تکبر، با حسد، با تنبلی و سستی و رفاه‌طلبی و خود کامگی و ... است.

موسیقی، غنا، قمار، شراب، شهوات غیر مشروع، مراکز فساد و فرهنگ‌سراها و جشنواره‌ها همه وسایل اغفال بشر و هلاکت حقیقی او و باز دارنده او از نیل به مقامات بلند انسانی است.

مخصوصاً نوجوانان و جوانان عزیز باید در مقابل هجوم این امور مقاومت کنند و بر آنها حاکم و پیروز شوند در روایات است: «ربّ شهوة ساعة اورث حزناً طویلاً» [۲۴۶]. بسا یک هوسرانی کوتاه مدت که حزن، اندوه، گرفتاری و پشیمانی طولانی را در پی دارد.

باید فراموش نکنیم که ما انسان‌ها و افراد بشر مانند بیمار یا کسی که برنامه تندرستی و بهداشتی از پزشک متخصص بهداشت جسم و روان می‌گیرد می‌باشیم، نباید انتظار داشته باشیم که هر چه ما به آن میل داریم یا آن را دوست نداریم به ما آنرا دستور دهند باید به نسخه عمل کرد و چه نسخه‌ای کاملتر و جامعتر از قرآن مجید و تعالیم حضرت رسول اکرم و ائمه طاهرین، علیهم السلام، است. خداوند متعال همه ما را قادران این نعمت بزرگ هدایت قرار دهد.

و در پایان، برای تذکر، ترجمه یکی از روایات شریفه که در مذمت غنا و آلات موسیقی و لزوم پرهیز از آنها روایت شده نگاشته می‌شود:

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۷۳

در کتاب شریف کافی که یازده قرن پیشتر است مورد مراجعه و استناد علماء و محققان بوده و هست در باب غنا ۲۵ حدیث روایت شده است از جمله روایتی است که از شیخ جلیل القدر علی بن ابراهیم صاحب تفسیر معروف از هارون بن مسلم از ثقات او از مسعدة بن زیاد که او هم از ثقات و صاحب کتاب است روایت نموده است:



(به این شرح) مسعده گفت در خدمت حضرت ابی عبد الله (حضرت صادق) علیه السلام مشرف بودم. مردی به آن حضرت عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد! گاهی به مستراح می‌روم و مرا همسایگانی است که کنیزانشان آواز غنائی می‌خوانند و تار می‌زنند و من بسا نشستم را برای شنیدن از آنها طول می‌دهم. حضرت فرمودند: نکن. مرد عرض کرد: بخدا سوگند من نزد آنها نمی‌روم فقط شنیدنی است که به گوشم می‌شنوم. حضرت فرمود: از خدا بترس یا حذر کن مگر نشنیده‌ای از خدا که می‌فرماید: "إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا" [۲۴۷] یعنی گوش و چشم و دل همه مسئولند عرض کرد بلی بخدا سوگند مثل این که من این آیه از کتاب خدا را از عجم و عربی نشنیده بودم ناچار من دیگر به این کار انشاء الله بر نمی‌گردم و از خدا طلب مغفرت و آمرزش می‌نمایم. سپس حضرت به او فرمودند: بر خیز و غسل کن و از خدا هر چه برای تو جلو آمد سؤال کن و طلب مغفرت و آمرزش نما. زیرا تو بر گناه بزرگی مداومت داشته‌ای و چقدر حال تو بد بود اگر بر این حالت می‌مردی خدا را حمد کن و از او توبه بخواه از هر کاری که خدا آن را کراهت دارد زیرا خدا کراهت ندارد مگر کار زشت و قبیح و کار قبیح را رها کن برای اهل آن که برای هر کاری اهلی است.

امید است همین روایت گویا و رسا باشد که هست و الحمد لله.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۷۴

خواندن نماز به فارسی

س ۱۴. آیا می‌توان نماز را به فارسی (معنی نماز) خواند؟ اگر خیر دلایل ضرورت به عربی خواندن نماز را بفرمایید. (پاسخ را برای ارائه به یکی از دانشجویانم فوری نیاز دارم) التماس دعا.

ج. در الفاظ عربی نکات ادبی و مضمونی وجود دارد که به فارسی ادا نمی‌شود اگر هم ادا شود همه نمی‌توانند، علاوه بر اینکه این الفاظ آنچه که قرآن است وحی الهی است و نکات و جهاتی که در آن منظور است در چنان حد کمالی است که بشر نمی‌تواند کما هو حقه آن را به لغت دیگر و بلکه به لغت عربی و لفظ دیگر ادا کند. اذکار دیگر نماز هم همه مأثور و اهل بیت وحی علیهم السلام رسیده است.

مضافاً بر اینکه این تعهد بخصوص این الفاظ موجب اتحاد شکل و حفظ اساس می‌شود و ترجمه آن به زبانهای مختلف بمرور زمان خصوص که هر کس خودش ترجمه را بگوید موجب اختلاف در اصل مضمون می‌شود و معایب زیاد دارد و خلاصه برای حفظ این جهت و دفع آن معایب باید قرائت و اذکار واجب بعربی باشد.

مضافاً بر اینکه تکلیف و وظیفه این چنین مقرر شده و باید طبق تعلیمات عمل نمود.

پیرامون دیه

س ۱۵.

ج. این مسأله به این نحو که مطرح شده به یک مسأله کلامی شبیه‌تر است تا به یک مسأله فقهی. از نظر فقه و ادله فقهیه حکم همان است که واقع شده است.

و اما از لحاظ جواب به این سؤال ممکن است گفته شود احکام دیات حکمتهای متعدد دارد که در بعض موارد همه این حکمتهای وجود دارد و در بعض موارد بعض آنها ملاحظه شده است.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۷۵

از جمله این حکمتهای جبران خسارت، بازداري از ارتکاب جرم و تأدیب مجرم است که هر کدام از این فایده‌ها بر دیه مرتب باشد تشریح حکم دیه برای همان باشد که وجه و لازم است ولی تأمین همه این حکمتهای در هر مورد فراهم نیست اگر دیه در موردی یا مواردی جبران خسارت ننماید یا بیشتر از خسارت وارده باشد حکمت بازداري و تأدیب محفوظ است.

اصولاً در مثل این مقررات و قوانین نمی‌توان موارد را به حسب خصوصیتی که دارند در نظر گرفت و برای هر کدام دیه خاصی معین نمود یا از اساس آن را موردی قرار داد مثل اینکه دیه یک صنعتگر ماهری را که هر روز صدها برابر دیه‌اش مزد می‌گیرد صدها برابر دیه یک فرد عادی قرار داد یا دیه انگشت یک نفر خطاط را که برای هر کلمه‌ای که می‌نویسد مبالغی زیاد دریافت می‌کند اضعاف مضاعف دیه یک نفر کارگر که با انگشتش کار نمی‌کند ولی با دستش کارهای گرانبها انجام می‌دهد قرار داد. به این گونه اگر وضع دیه و خسارت شود همه به هم ریخته می‌شود و خلاصه معیار شخص است نه شخصیت.

### آیا نصف بودن دیه زن با عدالت سازگار است؟

س ۱۶. بالاخره ما عمری ازمان گذشت و نفهمیدیم چرا دیه زن نصفه مرده؟ عمری ازمان گذشت و نفهمیدیم چرا شهادت زن نصف مرده؟ عمری ازمان گذشت و نفهمیدیم چرا زن از شوهرش که باهاش عمری زندگی کرده و جوونیشو به پاش ریخته کمتر از بچه‌هاشه؟ عمری ازمان گذشت و نفهمیدیم اگه عدالت و برابری هست پس چرا اهل کتاب دیه‌شون نصف دیه مسلمانونه؟ عمری ازمان گذشت و خیلی چیزو نفهمیدیم. امیدوارم شما بهمون جواب این چراها رو بدید.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۷۶

ج. ای کاش در این عمری که بر ما گذشت همین چند چیز را نفهمیده بودیم! ای کاش نفهمیده‌ها و مجهول مانده‌ها معدود بود و شماره داشت و می‌توانستیم یک میلیون و هزار میلیون و هزارها میلیارد را بشماریم و بگوییم عمری از ما گذشت و برای هزار میلیارد و هزارها میلیارد سؤال، جواب نیافتیم؛ یعنی همه را شناختیم و این مقدار ناشناخته ماند.

می‌دانید که اگر می‌توانستیم ناشناخته‌ها و مجهولاتمان را در یک شماره - هرچه قدر بزرگ باشد و مثلاً عدد یک که در مقابل آن صد هزار صفر گذاشته باشیم - تحت حساب و رقم درمی‌آوریم در علم و دانش در چه مرتبه‌ای بودیم؟ یقیناً در هر مرتبه‌ای بودیم ارسطوها و فارابی‌ها و ابن‌سیناها و صدها از این اشخاص در برابر دانایی‌های ما سر تعظیم فرود می‌آوردند.

اصلاً شما می‌توانید از میان تمام حکیمان و دانشمندان و ریاضی‌دانان کسی را معرفی کنید که بتواند مجهولات خود را به شمار آورد؟ آنچه شمردنی است و در شمار می‌آید معلومات و دانسته‌ها است.

بنابراین چرا فقط از غصه نامعلوم ماندن این چند چیز رنج می‌برید؟ عالم تشریح و تکوین در هر بخش بسیار کوچکش از این چراها بسیار و بی‌شمار دارد. هر جزئی از عالم تکوین و هر فردی از انسان، خود عالمی است که با آنکه به کلی ناشناخته نیست و ناشناخته نمانده است اما باز هم ناشناخته است و چراها در برابر آن هم‌چنان اسباب تحیر ارباب عقول کبیره است و می‌پرسند و کاوشگری می‌نمایند و می‌فهمند که در هر موضوع هم هرچه را بفهمند و کشف کنند همه اسرار آن نیست و در عین حال پرسش را ادامه می‌دهند و چراهایی که حاکی از غرور جاهلانه است بر زبان نمی‌آورند و می‌دانند که هر چه در عالم تشریح و تکوین به صورت و برنامه‌ای که هست باید به همان صورت باشد، اگر غیر از این باشد غلط است.

انگشت اشاره باید از انگشت میانی کوچکتر باشد اگر مساوی آنها باشد غلط می‌شود، درخت توت با همه بزرگی‌اش میوه‌اش باید کوچک باشد و بوته هندوانه با همه ضعف و

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۷۷

سستی و کوچکی‌اش میوه‌اش چند کیلو می‌شود، در عالم تشریح قوانین و تعالیم اخلاقی و قضایی و اجتماعی و نظامی و غیره همان باید باشد که هست.

دیه زن باید نصف مرد باشد و اهل ذمه همان دیه‌ای را که مقرر شده است باید داشته باشند و دختر باید نصف پسر ارث ببرد و زن

باید گاه چهار یک و گاه هشت یک ارث ببرد، اگر بیشتر یا کمتر باشد غلط است شخصی که چرا می‌گوید اگر همه را فهمیده باشد نمی‌تواند چرا بگوید تا چه رسد به اینکه هیچ کجا را نفهمیده باشد.

معارف دین؛ ج ۲؛ ص ۲۷۷

ذلک به این پرسش‌ها هم جواب‌هایی داده‌اند اگر چه نمی‌توان آن‌ها را پاسخ اصلی و تمام حکمت و فلسفه حکم گفت. جواب از این سؤالات در حدی که برای ما ممکن است نیاز به دین‌شناسی و اسلام‌شناسی و شناخت مقاصد اسلامی در ارتباط با روح و جسم و تمام شئون این انسان دارد.

اجمالاً در این احکام، مصالح دنیوی و اخروی انسان منظور است و فرهنگ جامع و کامل اسلام در حیات فردی و اجتماعی و سیاسی و روحی و جسمی و مادی و معنوی را باید در نظر گرفت تا بتوان در این مقوله‌ها اظهار نظر نمود.

### سؤالاتی پیرامون سن بلوغ

س ۱۷. الف- با توجه به این که بلوغ مرحله‌ای از زندگی است که فعل و ترک فعل شخص آثار حقوقی دارد و هرگونه عمل حقوقی مانند: بیع، نکاح و ... دارای اثر مخصوص خود می‌باشد و فقهای عظام- کثرتاً امثالهم- عموماً عقد ازدواج قبل از بلوغ را با رعایت مصلحت مولی علیه و با اجازه ولی صحیح می‌دانند، و با توجه به این که حق فسخ عقد نکاح برای دختر بعد از بلوغ در نظر گرفته نشده است و در زندگی پیچیده امروز چنین عقدهایی توالی فاسدی دارد، آیا حکومت اسلامی می‌تواند این ازدواج‌ها را ممنوع اعلام نماید؟

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۷۸

ب- دین مبین اسلام برای پسران سن بلوغ را ۱۵ سال قمری و برای دختران ۹ سال قمری تمام معین نموده است و از طرفی نظر فقهای عظام- کثرتاً امثالهم- این است که بعد از فرا رسیدن سن بلوغ نمی‌توان کسی را به عنوان جنون یا عدم رشد محجور نمود مگر اینکه عدم رشد یا جنون او ثابت شده باشد. حال سؤال این است که آیا مراد از بلوغ، همان بلوغ طبیعی (آمادگی جسمی برای عمل زناشویی و حاملگی) است یا بلوغ عقلی و رشد عقلانی.

ج- آیا می‌توان بین بلوغ در تکالیف فردی (عبادیات) و بلوغ در روابط اجتماعی از قبیل اعمال حقوقی و ... تفاوت قایل شد؟

د- اگر بلوغ به معنای اهلیت کامل در تصرفات و امور مالی و حقوقی باشد، چرا با توجه به گزارشهای پزشکی و روانی و تأیید متخصصان، س ۱۵ و ۹ سالگی سنی نیست که پسر و دختر را دارای اهلیت کامل در تصرفات مالی و حقوقی دانست؟

ه- آیا دولت اسلامی می‌تواند بین سن عبادات و معاملات تفاوت قرار دهد و سن خاصی را برای رشد اعلام کند تا اعمال حقوقی بر اساس آن انجام شود؟

ج. احکام شرعیه مورد اینگونه مداخلات قرار نمی‌گیرند و در ولایت پدر یا جد پدری مصلحت مولی علیه ملحوظ است و استقلال جنسی نسبت به نفس و مال خود با بلوغ جسمی و عقلی که همان رشد و تمییز منفعت از ضرر است حاصل می‌شود و هیچ یک از این دو بلوغ بدون دیگری موجب نفوذ تصرفات نمی‌شود و اختصاص سن بلوغ

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۷۹

جسمی به عبادت و تعیین سن خاص از پیش خود برای معاملات جایز نیست. والله العالم

س ۱۸. چرا یک زن مسلمان نمی‌تواند با مردی غیر مسلمان ازدواج نماید؟

ج. در فرض سؤال ازدواج بانوی مسلمان با مرد کافر موجب می‌شود که در مواردی که شوهر بر زن اختیاراتی دارد بر او مسلط و صاحب اختیار باشد و قرآن کریم می‌فرماید: "وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا" [۲۴۸] بر حسب این آیه شریفه مؤمن چه مرد باشد چه زن، تحت حکم و فرمان کافر قرار نمی‌گیرد و علاوه بر اینکه مرد کافر کفو زن مسلمان نیست. در خصوص مشرک قرآن کریم صراحت بر نهی دارد و از حکمتهای این حکم عالی همین محافظت بر ایمان زن و جلوگیری از استضعاف او بوسیله کافر است. و الله العالم

### علت تحریم مشروبات الکلی

س ۱۹. علت تحریم مشروبات الکلی را بفرمایید.

ج. احکام شرع تابع ادله است و از حکمتهای تحریم مشروبات این است که عقل را زایل می‌کند. و در ضررها و زیانهای جسمی و روانی و اجتماعی آن رساله‌ها و کتابهای بسیار نوشته شده است، و الله العالم

### چرا خانم‌ها باید حجاب داشته باشند

س ۲۰. چرا خانم‌ها باید حجاب داشته باشند اگر می‌شود مفصل توضیح بدهید.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۸۰

ج. دلیلش قرآن کریم و روایات شریفه و اجماع علمای اسلام است و برای تفصیل مطلب و مصالح مهم حجاب و مفاسد و خطرات بی‌حجابی باید به کتب تفسیر و روایی و فقهی و کتابهایی که در ارتباط با حکمتهای حجاب و اثر آن در سلامت و صلاح جامعه نوشته شده است مراجعه نمائید. والله العالم

### آیا حدیثی برای حرمت دوچرخه‌سواری بانوان هست

س ۲۱. چرا خانم‌ها نمی‌توانند سوار دوچرخه و زین اسب و ... شوند؟ اگر حدیثی در این باره هست ذکر کنید.

ج. هر چیزی که موجب تهییج قوای شهوی غیر زوج باشد و نیز هر چیزی که مفسده‌ای بر آن مرتب شود حرام است و لازم نیست برای هر چیزی روایت خاصی داشته باشیم بسیاری از فروع مندرج در قواعد کلی است و حکمش از آن استفاده می‌شود. والله العالم

### فلسفه تفاوت بین روزه واجب و مستحبی در باقی ماندن بر جنابت

س ۲۲. لطفاً بفرمائید چرا در روزه واجب ماه رمضان و یا قضای آن نمی‌توان باقی بر جنابت ماند و اگر کسی ماند و غسل و یا تیمم نمود روزه‌اش باطل است ولی در روزه مستحبی اگر کسی باقی بر جنابت ماند روزه‌اش باطل نیست مگر نه اینکه هر دو روزه می‌باشند؟ لطفاً فلسفه این موضوع را بفرمایید.

ج. احکام شرعی بر اساس حفظ یا جلب بعض مصالح یا دفع یا رفع بعض مفاسد است هر چند بیشتر مصالح و مفاسد بر ما مخفی باشند مخصوصاً در مورد عبادات؛ آنچه که روح عبادت است تعبد و پرستش و قبول و تسلیم اوامر خداوند متعال است که این حال هر چه بدون نظر به مصالح دیگر عمل باشد خالص تر و مقدس تر است، لذا در این برنامه‌های عبادی بنده مخلص فقط توجهش به اطاعت امر است خواه روزه واجب باشد خواه مستحب، یا نماز مثلاً دو رکعتی باشد یا سه رکعتی یا چهار رکعتی که با این تفاوتها

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۸۱

انجام دادن و اطاعت کردن، تسلیم عبد ظاهرتر است و این سر بسیار بزرگ و با اهمیتی است که اهل معرفت و بصیرت در تحصیل آن اهتمام می‌نمایند.

مع ذلک در مورد سؤال، تفاوت بین روزه واجب و مستحب این است که آن حال طهارت کمالش در روزه واجب مراعات می‌شود و در روزه مستحب که اهمیت روزه واجب را ندارد رعایت این جهت لازم نیست. والله العالم

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۸۲

## صوفیه و فرق باطله

### اشاره

س ۱. پیرامون شیخیه و برخی عقائد باطل آنها

ج. نامه جنابعالی در وقتی رسید که مجال اطاله کلام ندارم اجمالاً برای اینکه بطور استعجال و اجمال پاسخ سئوالات را عرض کرده باشم به مقداری که توفیق مساعدت نماید اکتفا می‌نمایم.

اولاً واقع و حقیقت این است که تعجب کردم که پس از این مدت طولانی که از پیدایش شیخیه و شیخ احمد و سید کاظم و انشعابات‌ی که در این گروه پیدا شده و با این همه رساله‌ها و کتابهائی که پیرامون آنها و در ردّ عقاید آنها نوشته شده و بطلان امر آنها مکشوف گردیده است باز هم شخص فاضلی از صحت و فساد عقائد این فرقه پرسش نماید و از اجماع علماء و محدثین بر فساد آرای باطل آنها و بی سابقه بودن آن در بین شیعه مطلع نباشد.

مثل عقیده به وجود عالم کامل منحصر بفرد (غیر از وجود مبارک امام حی موجود در این عالم حضرت حجّه بن الحسن العسکری امام دوازدهم علیه الصلاة والسلام) که جمیع علما و فقهاء موظف باشند از آن عالم منحصر به فرد حکایت و روایت کنند و در برابر او حق اجتهاد و تکلم نداشته باشند.

و ثانیاً بدون اینکه در اینجا بخواهیم به بیان معایب این گروه و زیانهای که افکار و آرای عجیب و غریبه و در بعض موارد نامفهوم و مضحک آنها برای اسلام و مسلمین داشته پردازیم و یا در انگیزه‌های سران آنها و کسانی که مستقیم و یا غیر مستقیم به این فرقه تراشی کمک کرده و آنرا تشویق نموده‌اند سخن بگوئیم و یا فساد عقایدی را که به آنها

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۸۳

در مثل معراج و معاد نسبت داده شده که با ضرورت اسلام یا ضرورت تشیع مخالف است مطرح کنیم، یا از عقاید غلوآمیز آنها و اینکه این مؤمن کامل چگونه شد که در خانواده خوانین قجر قرار گرفت سؤال کنیم، یا عقیده‌ای را که به شیخ احمد در انکار حیات حضرت بقیه الله ارواح العالمین له الفدا نسبت داده شده که در رساله رشتیه خود (جوامع الکلم ص ۱۰۳) به فوت آن حضرت روحی فداه تصریح نموده است، و در نهایت عدم خلوص زمان را از امام معصوم برخلاف نصوص صریحه و عقیده صحیح شیعه امامیه انکار کرده است به مریدانش که بسا بسیاری از آنها چنین عقیده فاسده را نداشته باشند نسبت دهیم چون هر چه از این مقوله‌ها درباره این فرقه بگوئیم تجدید مطلب است و با آنچه بزرگان و اعلام شیعه پیرامون این گروه نوشته و فرموده‌اند بقدر کافی حجت بر آنها که گرایشی به اینها نداشته باشند تمام است مضافاً بر اینکه دور این مسلک رو به زوال و پایان است و امکان اینکه بتوانند در حال یا آینده در اذهان مردم (مگر افراد بسیار ساده و بی‌اطلاع از معارف اصلیه تشیع) زمینه نفوذ داشته باشند بسیار کم یا منتفی است.

علی‌هذا فقط در پاسخ جنابعالی عرض می‌کنیم که بر این ادعاء رکن رابع یا مومن یا ناطق کامل اگر چه مدعی آن از همه آن نسبتها مبرا باشد و در سائر عقایدش مستقیم و در خط اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام باشد هیچ دلیلی از قرآن کریم و احادیث معتبره وجود ندارد و بدعت مسلم است و مدعی آن مبدع است.

راه راست همان است که در عصر غیبت کبری و قبل از آن، علمای بزرگ و حمله علوم و احادیث امثال کلینی و صدوق و شیخ مفید و شیخ طوسی و محقق و علامه و شهیدین و وحید بهبهانی و بحر العلوم و کاشف الغطاء و صاحب جواهر و شیخ انصاری و میرزای شیرازی و آیت الله بروجردی قدس سرهم و صدها و هزارها حاملان علوم و معارف اهل بیت طی کرده که بر هر مجتهدی واجب است که به اجتهاد خود عمل نماید و تبعیت و تقلید از اجتهاد هیچ مجتهدی و لو بلغ فی العلم ما بلغ بر مجتهد دیگر جایز نیست.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۸۴

و حدیث بصائر الدرجات که به آن اشاره فرموده‌اید با صرف نظر از ضعف سند آن و اینکه مثل علامه مجلسی رحمه الله متن آن را چنین توصیف می‌فرماید: (والخبر لا یخلو من تشویش و النسخ التي عندنا کانت سقیمه فاوردناه کما وجدناه والمقصود منه ظاهر لمن تأمل فیه) [۲۴۹] هرگز به این ادعای واهی ارتباط ندارد و همانطور که علامه مجلسی فرموده است با تأمل مقصود از آن ظاهر می‌شود.

این حدیث که متضمن مضامین عالیه است مربوط به ائمه علیهم السلام و اعداء معروف آنها است و هم ردّ بر کسانی است که مقصود از اسامی فرائض و واجبات را ائمه علیهم السلام و محرمات و معاصی را اعداء آنها دانسته‌اند و خود را مکلف به انجام فرائض و ترک محرمات نمی‌دانستند که بدیهی است این عقیده کفر صریح است و چنان که در حدیث می‌فرماید معتقد به این عقیده مشرک به خدا است و شرکش آشکار است و در آن شکی نیست هر چند صاحبان این عقیده باطله خود را از معبان آل محمد صلوات الله علیهم بدانند.

غرض اینست که مراد از حدیث معلوم است و این مسئله معرفت مؤمن کامل (غیر از امام وقت که بر حسب اخبار کثیره معرفت او واجب است و هر کس بمیرد او را نشناخته باشد به مردن جاهلیت مرده است) اصلاً از آن استظهار نمی‌شود.

تا پیدایش این طائفه کسی این تفسیر را برای آن نکرده است و یقیناً شخص مؤلف بصائر الدرجات محمد بن الحسن الصفار القمی قدس سره نیز غیر از این معنای ظاهری که عرض شد از آن استظهار نکرده است و در خیالش هم این فکر مستحدث رکن رابع و مؤمن کامل خطور نکرده است.

مقصود از رجالی که معرفت آنها را آن گروه گمراه کافی از عمل به واجبات و فرائض می‌دانستند ائمه علیهم السلام است و مقصود از رجالی که معرفت آنها را کافی از ترک

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۸۵

محرمات می‌گفتند اعدای آنها است که در واقع این فرقه دین را در معرفت اولیای خدا و اعدای خدا (تولی و تبری) خلاصه می‌کردند که امام علیه السلام با آن شدت و تاکید فساد آن را اعلام و معتقد به آن را مشرک خوانده است.

و اما جمله‌ای از این حدیث که بالخصوص به آن اشاره کرده‌اید «و ذلک الرجل هو الیقین و الایمان و هو امام امته و اهل زمانه» حتماً مراد از رجل در این جمله امام معصوم یعنی شخص حضرت صادق علیه السلام و سائر ائمه علیهم السلام است و ارتباطی به عالم کامل غیر از ائمه علیهم السلام و به خوانین قجر و کریم خان و محمد خان و زین العابدین خان و ابوالقاسم خان و خود شیخ احمد و سید کاظم و غیرهم ندارد.

واقعاً خیلی عجیب است که کسی بخواهد با تفسیر مثل این حدیث که مقصود از آن ظاهر و مبین است فرقه‌سازی کند و بر سر راه

بندگان خدا برای اضلال آنها بنشینند در حالیکه با هزار تکلف این جمله و کلّ این حدیث قابل تفسیر به رکن رابع و ناطق واحد غیر از ائمه اثنی عشر علیهم السلام نیست و تا زمان استحداث این فرقه اصلاً چنین استنباطی از آن در بین اعظام محدثین مطرح نبوده است.

فقط آنها هستند که معرفتشان واجب است و چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«وَأَمَّا الْأَئِمَّةُ قَوَامُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَعِرْفَاؤُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفُوهُ وَلَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَانْكَرُوهُ» [۲۵۰]

این احادیث مربوط به این بزرگواران است که قرآن درباره آنها می‌فرماید: "ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا" [۲۵۱] نه خان قجری یا استاد او سید کاظم و شیخ احمد و هر کس دیگر.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۸۶

ابواب ائمه

راجع به این سؤال که آیا بعد از هر امامی عده‌ای به نام ابواب بوده‌اند؟ جواب این است که اگر سؤال از این باشد که بعد از امام قبل و در عصر امامت امام بعد ابوابی از امام قبل باشند حتماً چنین چیزی نبوده است و قابل قبول نیست زیرا همه موظف بوده‌اند که به امام بعد رجوع نمایند، و اگر مقصود این است که آیا هر یک از ائمه علیهم السلام در عصر امامت خود و کلائی و نوابی داشته‌اند یا نه این سؤال منطقی است و در صورتی که موانعی مثل تقیه وجود نداشته باشد طبعاً تعیین و کلاء برای رتق و فتق امور و رسیدگی به حوائج شیعه انجام می‌گرفته و افرادی به این سمت معین می‌شدند نظیر افرادی که از طرف حضرت امیر علیه السلام مثل مالک اشتر و ابن عباس و دیگران منصوب می‌شدند و در زمان حضرات امام علی النقی و امام حسن عسگری علیه السلام و غیبت صغری حضرت ولی عصر ارواحنا فداه این برنامه معمول بود که از مشهورترین آنها در عصر غیبت نواب اربعه بوده‌اند که شاید علت شهرت و مقبولیت عامه آنها یا عموم نیابت آنها نسبت به همه بلاد بوده در حالیکه شاید در سائرین کسی که گنجایش این وسعت را داشته باشد نبوده است یا اینکه به اعتبار شخصیت ممتاز خودشان بیش از دیگران مرجع امور و مراجعات مردم بوده‌اند و یا اینکه وکالت دیگران نیز بواسطه آنها ابلاغ می‌شده است که به هر حال ظاهر این است که این چهار نفر حائز مرکز شیعی بوده‌اند که دیگران در حد آنها نبوده و لذا وقتی به علی بن محمد سمیری رضوان الله تعالی علیه اعلام شد که غیبت تامه واقع شده است، باب سفارت و وکالت خاصه مطلقاً مسدود شد.

اما اینکه امیرالمؤمنین یا سائر ائمه علیهم السلام ابوابی داشته باشند که از آنها در افاضه علوم نیابت داشته باشند و مثل قائم مقام و واسطه منحصر به فرد باشند که بدون توسل به آنها و شناخت آنها کسب علوم و معارف ائمه علیهم السلام ممکن نباشد چنین چیزی

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۸۷

سابقه ندارد حتی در زمان غیبت صغری نیز محدثین و علماء به کار خود یعنی روایت احادیث و نشر علوم و بیان احکام بدون مراجعه به نواب اشتغال داشتند.

خلاصه، چنین امری سابقه نداشته است که شناختن یک یا چند نفر از اصحاب مدخلیت در کسب علوم از اهل بیت علیهم السلام داشته باشد که حدیث آنها و گفته آنها در شرعیات تعبداً مثل قول ائمه علیهم السلام حجت باشد آن چنان که معتقدان به رکن رابع و عالم کامل می‌گویند. البته این مورد تصدیق است که بعضی اصحاب ائمه علیهم السلام، علوم بیشتر و احادیث زیادتر از بعضی دیگر را تحمل کرده‌اند مثل سلمان یا محمد بن مسلم یا زراره اما این بیشتر از این نیست که او حامل احادیث و ناقل علوم بیشتر است و موجب حصر بیان حدیث و ابلاغ احکام و وساطت منحصره او بین امام و امت در علوم شرعیه نمی‌باشد.

و اما سؤال از شغل شاغل نواب اربعه آنچه که بالفعل به نظر می‌رسد این است که شغل شاغل آنها همان تصدی امور نیابت خاصه و

مرجعیت عامه بوده است و اگر شغل دیگری داشته‌اند معلوم نیست که بالمباشرة به آن اشتغال داشته‌اند یا بواسطه، و عثمان بن سعید اگر چه ملقب به سَمَان و زیات است با اینکه از کودکی و چنان‌که به خاطر دارم از سنّ یازده سالگی به خدمت امام افتخار داشته است شغل اصلی او همان خدمت امام علیه‌السلام بوده است به هر حال اگر هر شغلی هم داشته‌اند اشتغال آنها به آن شغل در حدی بوده است که با انجام وظایف نیابت که در آن زمان به ملاحظات متعدد وسیع و گسترده بوده است مزاحمت ننماید.

### اعتقاد به وحدت وجود، حلول و اتحاد و ...

س ۲. بعد التَّحِيَّةُ وَالسَّلَامُ معروض می‌دارد که نظر حضرت‌عالی در مورد عرفائی که قائل به طریقت و وحدت وجود و موجود و حلول و اتحاد و مهدویت نوعیه و صلح کل و ترک عبادات و اتیان محرمات میباشند

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۸۸

چیست؟ با توجه به اینکه داشتن اینگونه عقائد مستلزم انکار ضروری دین میباشد آیا اینگونه افراد در حکم بقیه کفارند یا خیر؟ و اگر کسی قبلاً در سلک مسلمانها بوده ولی بعدها در اثر ارتباط با این فرقه دارای چنین عقائدی شده باشد و عقائدش را هم برای دیگران اظهار میکند آیا چنین کسی در حکم مرتد است یا خیر؟

ج. عقیده بوحدت وجود که وجود را مثلاً دریا و کل اشیاء را مثل امواج آن بداند یا صدور اشیاء را از خدا بطور صدور معلول از علت یا نور از شمس و یا حبر و حرف بداند، و حلول و اتحاد و جواز ترک عبادات و جواز فعل محرمات و صلح کل بعض معانی فاسده آن خلاف مذهب حق تشیع اثنی عشری است بلی اگر افرادی این اصطلاحات را بگویند و حتی اظهار عقیده کنند ولی ملتفت به معنی و لوازم باطله آن نباشد حکم بکفر آنها نمی‌شود.

### معاشرت با فرقه موسوم به اهل حق

س ۳. در شهر ما از زمانهای قدیم گروهی از مردم عقیده دارند که خدا در حضرت علی علیه‌السلام حلول کرده و به آن ایمان دارند و به علی اللّهی مشهور هستند و به زبان تُرکی نیز گوران می‌خوانند و به فارسی به بیان خودشان اهل حق گفته می‌شود. و از این فرقه جماعت در شهر ایلخچی نیز زیاد است و با هم رفت و آمد دارند و هفته‌ای یکبار در خانقاه جمع می‌شوند و از کلام کشف‌الاسرار در جم خانه که یکی از کتابهای آنهاست برای سرسپردگان از آن قرائت می‌شود و کتاب دیگری که بنام چهل تنان یکبار در ۲۰۰۰ جلد در فروردین ۱۳۴۷ در چاپخانه درخشان بچاپ رسیده است. بعد از چاپ و توزیع کتاب مذکور عقاید آنها بر مردم آشکار گردید بطوری که به جمع‌آوری این کتاب اقدام

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۸۹

کردند، علایم ظاهری آنها این است که موی سیل‌هایشان را اصلاً اصلاح نمی‌کنند و موی سیل‌شان به دهانشان می‌رود، زمانهای قدیم به علت آگاهی دادن روحانیت، مردم چندان با اهل این فرقه معاشرت نداشتند و از آنها نه دختری می‌گرفتند و نه دختری می‌دادند و حتی قبرستان آنها جدا از قبرستان مسلمانان بود و مرده‌های خود را در قبرستان مخصوص دفن می‌کردند ولی بعد از انقلاب اسلامی بخصوص در این چند سال اخیر که صوفیگری را تبلیغ می‌کنند به خود جرئت داده و تشکیلاتی کار می‌کنند و عقاید خود را مرموزانه ترویج و اشاعه می‌دهند و از مسلمانان کسانی هستند که آگاهانه و یا ناآگاهانه دختران خود را به پسران این فرقه (علی‌اللّهی) می‌دهند و یا از افراد این فرقه فاسد برای مراسمات مسلمانان آشپزی می‌کنند و از این فرقه یک نفر بدون تحقیق، شورای شهر شده است و مردم در این مسائل بلا تکلیف مانده‌اند، لذا با ارسال چند صفحه از کپی کتاب دفتر آفرینش اسرار حقیقت از کتاب چهل تنان و صفحاتی چند از اعتقادات اهل حق از کتاب ایلخچی بحضور استدعا داریم از چگونگی معاشرت مسلمانان با



این فرقه باطل و فاسد و همچنین در مورد مشرک بودن آنها و انتخاب همسر و ازدواج با آنها ما را آگاه و بطور شفاف حکم شرعی آن را بیان فرمائید.

ج. در فرض سوال فرقه‌ی معروفه به اهل حق که نمونه‌ای از عقائد آنها را ارسال داشته‌اید از طریق حق منحرفند و جداً لازم است مؤمنین و مؤمنات از معاشرت و اختلاط با آنها اجتناب نمایند و ازدواج با آنها نیز حرام است. والله العالم  
معارف دین، ج ۲، ص: ۲۹۰

### فرقه اسماعیلیه و اتباع آغاخان

س ۴. درباره آغاخان، فرقه اسماعیلیه و برنامه‌های ایشان و عضویت در انجمن آنها و استخدام در دستگاه آغاخان تفصیلاً حکم الله را مرقوم بفرمائید.

ج. اتباع آغاخان و فرقه اسماعیلیه از دین مبین اسلام منحرفند و قبول خدمت در ادارات آنها و شرکت و حضور در برنامه‌های آنان جائز نیست. و الله العالم

### رفتن به خانقاه و ترویج مرام آنها جایز است یا خیر؟

س ۵. آیا رفتن به خانقاه جایز است؟ یا هر مکانی که افرادی بنام شاه نعمت الله یا ذهبیه و یا خاکساریه یا هر فرقه دیگر بنام فقراء اجتماع می‌کنند و با اسم تبلیغات اسلامی و روضه‌خوانی و یا جشن اعیاد و یا وفیات ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین و بنام ذکر فضائل و مناقب بزانوهای خودشان میزنند یا پیشانی خود میزنند از نظر شرعی آیا رفتن در آن مجلس و ترویج مرام آنها جایز است یا خیر؟

ج. رفتن به خانقاهها و حضور در جلسات فرق صوفیه و به اصطلاح خودشان فقراء و شرکت در برنامه‌های آنها که به اسم تبلیغات اسلامی و به اسم برگزاری اعیاد و ایام سوگواریهای مذهبی و ذکر فضائل حضرت امیرالمؤمنین و سائر ائمه اطهار سلام الله علیهم و مدائح آن بزرگواران اجراء مینمایند ترویج باطل و ضلال و اضلال و بدعت است و مؤمنین باید جداً از آن خودداری نمایند و از مجالست و مصاحبت با آنها پرهیز کنند خداوند متعال آنها را بصراط مستقیم اسلام و مذهب اهل بیت علیهم السلام هدایت و به مؤمنین در استقامت و پایداری در مواضع ایمانی ثبات قدم و مصونیت از لغزش و انحراف عطا فرماید.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۹۱

### تمایل به اعتقادات صوفیانه

س ۶. اینجانب پس از نفوذ و بررسی اوضاع چند خانقاه مشاهده کردم تعدادی از جوانان، ناآگاهانه به این فرقه متمایل شده‌اند (بطوری که مراجع و علماء را قبول دارند اما از نظرات آنها آگاه نیستند) و با عنایت به اینکه اخیراً به دلایلی فعالیت این گروه بسیار گسترده شده و به معرفی ناقص اسلام و تشیع می‌پردازند خواهشمندم جهت شناخت بیشتر مردم از این فرقه مطالبی از قبیل طهارت آنها، اعتقادات صوفیانه، معاشرت با آنها، دادن نذورات به آنها و غیره با دست خط مبارک مرقوم بفرمائید.

ج. صوفیه با فرق و انشعابات بسیاری که دارند اگر چه در انحراف در یک سطح نیستند و بسا برخی از آنان خارج از رقبه اسلام شمرده نشوند، در مجموع منحرفند و عقائد خاصه‌ای دارند غیر اسلامی بهر حال معاشرت با آنها و تقویتشان و دادن نذورات به آنها و رفتن به خانقاه آنها که موجب ترویجشان می‌شود حرام است و باید مؤمنین از آنها پرهیزند. والله العالم

## عقاید حسن بصری و روایات نقل شده از او

س ۷. بعد از تقدیم سلام معروض می‌دارد در مطالعات اسلامی به دو گانه گوئی‌های زیادی نسبت به حسن بصری برخورد کرده، در صورتی که شخصیت‌های علمی شیعی او را نپذیرفته‌اند ولی او را سر حلقه عرفا و مجاز در ارشاد از ناحیه علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام شناخته‌اند آیا حسن بصری ثقه اکابر شیعه و برآستی از مجازین امام علی روحی فداست؟

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۹۲

ج. حسن بصری قدر مسلم متهم به نصب و انحراف از حضرت امیرالمؤمنین است و این اتهام نسبت به اوائل زندگی او و عصر خلافت حضرت امیر سلام الله علیه ثابت است. وی مورد تجلیل و تعظیم مخالفین و از مشایخ روات جمعی از محدثین آنها است و در کتب حدیث و مشایخ و رجال و روات شیعه جایی ندارد اگر چه منقولاتی دال بر توبه و ندامت و بازگشت او به حق وارد شده اما ثابت نیست حشره الله مع من یحبه.

علی‌هذا به نقل و روایت مثل او در مسائل اعتقادی و فقهی اعتماد نمی‌شود کرد مگر به روایات صحیحه مأثوره از طرق اهل بیت علیهم‌السلام ثابت باشد که بعنوان تأیید قابل ذکر است. بینش شخصی و نظر و عقیده خاص او قابل استناد نیست، بلکه معلوم البطلان است و الله اعلم بحقائق الامور و هو الهادی.

## عرفان اسلامی و عارف حقیقی

س ۸. خواهشمند است تعریفی از عرفان و عارف در اسلام مرقوم فرمائید.

و آیا افراد مخصوصی به این مقام می‌رسند یا برای هر کس ممکن است؟

ج. متأسفانه لفظ عرفان و عارف در عصر ما مورد سوء استفاده و منحرف کردن مردم از تعالیم واضح دین شده است. اطلاق این لفظ بر هر مسلمانی که معرفت به توحید خدا و سائر عقائد حقه داشته باشد جائز است هر کس از تعالیم و هدایت‌های قرآن و حدیث بیشتر اطلاع داشته باشد عارف و با معرفت است و هر کس در خلقت آسمان و زمین و آیات الهی و عجائب عالم آفرینش و عظمت و وسعت عالم و دلائل بی‌شمار بر علم و قدرت و حکمت خدا بیشتر فکر کند علم و عرفانش بیشتر است.

"إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ الَّذِينَ يَذُكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۹۳

خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ قِنَا عَذَابِ النَّارِ [۲۵۲] تفکر در خلق و تفکر در فناء دنیا همه عرفان بخش است تفکر در خود انسان در چشم و گوش و بینی و میلیونها اسرار وجود انسان که هنوز هم بیشترش ناشناخته است همه معرفت بخش است.

توضیحاً قابل ذکر است: برخی از کسانی که مکتب به اصطلاح خودشان عرفان را تعریف می‌کنند عرفان در برابر فلسفه، علم می‌گویند، و عالم به آن را عارف می‌خوانند و در فرق آن با فلسفه می‌گویند موضوع فلسفه مطلق وجود است از وجود خدا تا همه موجودات تا ذره و کمتر از ذره و روح و جسم و عرش و کرسی و جن و انس و ملائکه و ...، که البته بر مبنای اصالة الماهیه وجود مفهومی انتزاعی از تحقق همه و صادق بر همه است و بحث قائل به اصالة الماهیه در ذوات اشیاء متمایز الحقیقه است و بنا بر مبنای اصالة الوجود و اینکه هر چه وجود دارد بوجود موجود است (بلکه موجود همان وجود است و حقیقی است) مثل نور ذات تشکیک و تمایز مصادیق آن به مراتب و وجوب و امکان و شدت و ضعف است و بنابراین لازم شود همه موجودات از باری تعالی و به اصطلاح آنها واجب الوجود و کل عالم امکان و ممکن الوجود در حقیقت ذات اشتراک داشته باشند و بطور مطلق متباین بالذات نباشد.

در نتیجه با مفاد مثل "لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ" [۲۵۳] موافق نمی‌شود و مفاد این جمله کریمه عظیمه که از آن بطور مطلق نفی مثل خدا می‌شود و (لیس کمثله شیء فی ذاته و صفاته و نعوته) می‌باشد مقید می‌شود و (لیس کمثله شیء فی صفاته و نعوته) می‌گردد، به هر حال از این بیان اگر چه فی الجمله غیریت و مغایرت بین خالق و مخلوق استفاده می‌شود ولی غیریت آنها در حقیقت و کنه ذات به تمام معنی فهمیده نمی‌شود بلکه مماثلت ذاتیه از آن مفهوم می‌شود مع ذلک در فساد مثل اینکه قائل به وحدت مصداقی و عینیت آن باشند

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۹۴

نمی‌باشد و اینکه کسی بگوید وجود حقیقت واحد نامتناهی است که از آن تعبیر به الله و واجب الوجود می‌شود و سائر اشیاء از عرش و کرسی و زمین و ... همه مراتب وجودی همان وجود نامتناهی و واجد شمرده می‌شوند این با موضوع فلسفه که مطلق وجود است و دارای دو مصداق متباین بکنه ذات می‌باشد سازگار نیست.

اما موضوع باصطلاح علم عرفان را وجود مطلق می‌گویند و مصداق واحد آن را خداوند متعال می‌دانند، و کسی را عارف می‌گویند که بعکس حکیم که از مطلق وجود بحث می‌کند از وجود مطلق بحث می‌نماید نه غیر او بنابراین تفکر در آیات خدا و خلق آسمان و زمین و اختلاف شب و روز و نظر در آثار علم و قدرت خدا که با تاکید در آیات قرآن مجید مثل "وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ" [۲۵۴] و مثل "أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ" [۲۵۵] به آن ترغیب شده و معرفتی که از آن حاصل می‌شود عرفان نمی‌دانند و تفکر در این آیات و نظر در ملکوت آسمان و زمین چون نظر در وجود مطلق که مدعی عرفان می‌گوید نیست، عرفان و معرفت نمی‌باشد. این عرفان که قائل بوجود مطلق باشند که مصداق آن منحصر به فرد و مقتضای اطلاق آن وحدت و نفی کثرت است از قرآن مجید و روایات معتبر استفاده نمی‌شود. اصل وجود حقیقی وجود که امر انتزاعی نباشد مورد انکار بسیاری از به اصطلاح محققان و حکما است، و وجود مطلق که همه باشد یا همه او باشند یا همه، مراتب وجودی او باشند و نسبت همه به او نسبت امواج به دریا و حروف به حبر، و (سه نگرده ابریشم او را) / پریشان خوانی و حریر و پرند، این معانی از قرآن مجید و روایات فهمیده نمی‌شود، و همان مشرب و اصطلاح وحدت وجود را که اعلام متکلمین و متشرعه و مؤمنین به کتاب و سنت نمی‌پذیرند نشان می‌دهد. هیچ یک از

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۹۵

اسماء الله الحسنی مفهوم وجود مطلق را ندارند بلکه همه بر خلاف آن دلالت دارند، و اگر کسی بخواهد آنها را اسماء وجود مطلق که خود تصور کرده بداند باید همه را حمل بر خلاف ظاهر و بلکه خلاف صریح آنها بنماید و وارد سخن از هویت و کنه شود هر چند بگوید کنه وجود نیز نامعلوم است.

عارف حقیقی کسی است که بکل اسماء و صفات و نعوت الهیه که قرآن کریم و روایات صحیحه و ادعیه معتبره بر آن دلالت دارند تصدیق داشته باشد و مؤمن باشد و او را خالق و خودش و همه را مخلوق و او را رازق و خود را مرزوق و او را قاهر و همه را مقهور و او را رحمان و رحیم و خود را مرحوم و او را مالک و همه را مملوک و ... و او را غیر همه و همه را غیر او بداند و سیر در راهی که منتهی به انکار واقعیت و حقیقت این عناوین می‌شود اگر چه در حد بسیار ضعیف باشد عرفان نیست و جهل است. سیر در راهی که منتهی بنفی همه اشیاء می‌گردد و متحقق را فقط وجود مطلق که اقلًا وجود هویتی به این معنی محل اختلاف حتی بین ارباب به اصطلاح معقول است می‌دانند عرفان نیست، و معرفتی که از طریق هدایت کتاب و سنت و وحی و ارشاد امناء الله و نهج البلاغه و صحیفه کامله و ... حاصل نشود و نصوص، آن را نفی نماید عرفان و معرفت نیست. عرفان و معرفت خدا "لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ" [۲۵۶] و (انه محتجب عن العقول كما هو محتجب عن العيون) و (هو الواحد الاحد) "لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ" "يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامَ وَمَا تَزْدَادُ" [۲۵۷] "أَخَالِقُ كُلَّ شَيْءٍ" [۲۵۸] "يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي

الضُّدُورُ] [۲۵۹] و لا اله الا هو وحده لا شريك له و ... می‌باشد و خلاصه خدای قرآن و خدای اسلام و خدای نهج البلاغه و اینهمه روایات و ادعیه توحیدی  
 معارف دین، ج ۲، ص: ۲۹۶  
 معرفت بخش با وجود مطلق متحد المعنی نمی‌باشد و عارف و عرفان اسلامی و قرآنی را نباید به این عرفان اصطلاحی و مبتدع و ملتقط اشتباه نمود.

### راه رسیدن به عرفان واقعی

س ۹. چگونه به عرفان واقعی برسیم؟  
 ج. عرفان واقعی و اسلامی (نه آنکه صوفیه و افراد به اصطلاح عرفاء می‌گویند) از تفکر در آیات آفاقیه و انفسیه یعنی تفکر در عالم آفرینش زمین و آسمان و عجائب مخلوقات آنها و نظاماتی که در آنها برقرار است و تفکر در وجود خود و همه مخلوقات حاصل می‌شود. والله العالم

### فرقه بهائیت و اعتقادات آنها

س ۱۰. لطفاً در خصوص پیدایش فرقه بهائیت و اعتقادات آنها توضیح دهید.  
 ج. به کتبی که در رد این فرقه ضاله نوشته شده مانند: «تاریخ جامع بهائیت» و «ساخته‌های بهائیت در صحنه دین و سیاست» و «انشعاب در بهائیت» و «کشف الحیل» و نظایر اینها رجوع نمایید. اجمالاً در پیدایش آن از آغاز به روسها وابسته‌اند و بعد از آن در خدمت استعمار انگلیس و صهیونیسم قرار گرفتند و در زمان کنونی مزدور تمام عیار آمریکا هستند شرح خیانتها و جنایت‌هایشان از اول تا بحال تاریخی سیاه و پر از ننگ و ثقل و تزویر است.

### آیا امثال جنید بغدادی از سوی امام عصر علیه السلام مأموریت دارند

س ۱۱. حضور مبارک حضرت آیه الله العظمی آقای حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی مدّ ظلّه با عرض سلام و ارادت استدعا دارم بفرمائید: تفکر زیر در مذهب تشیع جایگاهی دارد؟ جنید بغدادی از حضرت قائم  
 معارف دین، ج ۲، ص: ۲۹۷

امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف مأمور اخذ بیعت معنوی بوده و در زمان غیبت اجازه داشت جانشین هم تعیین کند و جانشین طریقتی هم تعیین کرد که او ابو علی رودباری بود؟

ج. علیکم السلام و رحمه الله، این توهم هیچ اصل و جایگاهی ندارد و در کتابهای معتبر مربوط به احوالات حضرت بقیه الله مولانا المهدی ارواح العالمین له الفداء و نواب خاص آن حضرت مانند کتاب کمال الدین صدوق، و غیبت نعمانی، و غیبت شیخ طوسی اسمی از جنید و رودباری نیست، و دعوای اینکه کسی از طرف آن حضرت مأموریت اخذ بیعت یا اختیار تعیین جانشین داشته باشد کذب محض و جعل است و هیچ کس پس از پایان عصر غیبت صغری و نیابت جناب علی بن محمد السمری از طرف آن حضرت بلا واسطه یا با واسطه نیابت یا وکالت خاصه یا مأموریت اخذ بیعت، ندارد و هر کس ادعا کند باید تکذیب شود و هو کذاب مفتر.  
 معارف دین، ج ۲، ص: ۲۹۸

## شعر، قریحه شعری و انواع شعر

س ۱. مستدعی است درباره شعر، قریحه شعری و انواع شعر به تفصیل ارشاد فرمائید.

ج. قریحه ادبی و ذوق لطیف شعری یکی از هزاران آیات الهی در وجود انسان است و دلیل غیب وجود، وسعت و گستردگی باطن و معنویت اوست.

این همه لطائف و ذوقیات و اشعار شیوا و مضامین بکر و تازه و بدیع که میلیونها انسان شاعر به زبانهای گوناگون در طول تاریخ و در هر عصر و زمان سروده‌اند همه تراوش باطن و غیب وجود این انسانی است که نه هرگز تمام شده و نه تمام می‌شود. لطایف و ثمرات ذوقها همواره در ظهور است و اقیانوسهای موج معارف و نکته‌گویی و مضمونهای بکر و جدید علی‌الدوام از منبع طبع این بشر جاری است.

این همه افکار، این همه تشبیهات و این انواع شعر و سخن نو چگونه ساخته می‌شود و از کجا گرفته می‌شود؟ این چشمه‌های جوشان و خروشان که مثل امواج دریاها متلاطم جلب نظر می‌کند و در شنوندگان این همه اثر می‌گذارد از کجا برمی‌خیزد؟

این‌ها همه دلیل بر عمق وجود انسان و ارتباط او با یک مرکز فیاض لایزال و غیر متناهی است.

اگر این معنویت و این باطن و این ارتباط نبود، نوپردازیه‌های تمام نشدنی که هر شور شاعری را جدا مطرح می‌کند، همان عصر اول پیدایش بشر تمام شده بود.

معارف دین، ج ۲، ص: ۲۹۹

شاعران بیشتر در مواد شاعر و الفاظ و معانی آن سخن گفته‌اند، چنان‌که در سایر آیات الهی نیز به همان خود آیه و نشانه مثل کوه و معدن و انسان و حیوان و دریا و درخت و ذره و اتم و ستاره و ... و خواص آنها توجه شده و بسیاری از علوم از همین توجه شکل گرفته است، اما به مبدأ این اشعار و خالق این استعداد و قریحه توجه نمی‌کنند.

تماشای جمال شعر و جمال طبیعت و مرغزار و آبشار و دریا و جمال انسان و آسمان بشر را از خالق این همه جمال و ذی‌کمال حقیقی باز داشته و مانع شده که از ظاهر باطن را ببیند و از صورت به حقیقت و از اسم به مسمی و از لفظ به معنی و از اثر به مؤثر برسند.

و حاصل سخن اینکه ذوق و قریحه و التذاد از سخن فصیح و بلیغ و نظم و نثر زیبا از مواهب مهم است که به این بشر اعطا شده و از آن می‌توان به درک حقایق بزرگ نایل شد و جمال شعر و نظم و نثر بلیغ از جمال هیچ یک از مناظر زیبا و دلربا کمتر نیست و همه آیات خداوند و نشانه‌های جمال و جلال و کمال ذات لایزال اویند و به این جهت است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام کمال این قریحه ادبی در وجود خود و اهل بیت و خاندان مکرمش را چنین توصیف می‌نماید:

«وَإِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ، وَفِينَا تَنْشَبْتُ عُرْوَةً، وَعَلَيْنَا تَهَدَّلْتُ غُصُونُهُ» [۲۶۰].

از قریحه و ذوق شعری و ادبی نیز مثل سایر نعمتهای الهی باید بطور معقول و مشروع استفاده شود و همانطور که می‌توان آن را برای نیل به مقاصد عالی و تهذیب اخلاق و تکمیل معارف، وسیله قرار داد و افکار و اندیشه‌های سالم و پاک را نشر داد، صرف آن در نشر اندیشه‌های فاسد و ترویج اخلاق زشت و دعوت به انحطاط و خیانت و انواع افکار و اعمال زیان‌بخش و سوء استفاده از آن نیز ممکن است.

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۰۰

شعر انواع متعدد دارد: از آن جمله اشعاری که متضمن بیان حقایق و معارف و حکمت‌ها و پندها و نصایح و مواعظ و حکایتها و نکات تربیتی و اخلاقی و ترغیب به آنهاست. در توحید و الهیات و بیان آیات الهی و آثار قدرت خداوند متعال و دعا و مناجات و

عرض حاجات به خدا و ستایش و نیز مدائح و مناقب و مراثی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام و سوق انسان بسوی کمال معنوی و قرب حضرت باری و دفاع از حق و تبلیغ ارزشهای واقعی انسانی و اسلامی می‌باشد.

تأثیر و نقش این اشعار بیش از آن است که بتوان توصیف نمود و بسا یک قصیده یا یک قطعه یا یک بیت شعر بقدری رسا و مؤثر است که خطبه‌ها و بیانیه‌های بلند و فصیح و بلیغ آن اثر را ندارد.

در احیاء حق و کوبیدن ظلم و ظالم، در تحریک و تهییج مردم به کارهای خیر و احسان، و ایثار و صبر و فداکاری و قیام علیه ستمگران، در جهاد نفس و پارسایی و تقوی و عدالت، و نکوهش هواپرستی و حب دنیا و جاه و خلاصه در پاسداری از همه ارزشهای اسلامی و فضایل انسانی شعر از عوامل مهم بوده و هست.

کسی نمی‌تواند برای قصیده فرزدق یا اشعار کمیت و سید حمیری و دعبل خزاعی قیمت و بهائی تصور نماید.

خوشبختانه ثروت اسلامی و مذهبی ما از این نوع اشعار بزبان عربی و فارسی و لغات دیگر بسیار عظیم و موجب افتخار و مباهات است. شعراء عرب و عجم در این رشته‌ها داد سخن و بیان حقایق را داده‌اند و اشعار آنها سرشار از حکمت و معرفت و آگاهی و بصیرت و ایمان و شوق و ذوق و حسن قریحه و دعوت بحق و هدایت خلق و تعهد است و همه الهام می‌باشد و از همان کنوز الهیه است که حتماً مفاتیح و کلید آن زبان این شعراء است. به قدری که هنگام خواندن و شنیدن این اشعار فکر انسان اوج می‌گیرد و معراج می‌یابد و دلها به نور ایمان و رضا و توکل و تفویض و تسلیم و اعتماد به خدا منور می‌شود.

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۰۱

بعد از قرآن مجید و وحی الهی و کلمات پیغمبر اکرم و ائمه طاهرین علیهم السلام می‌توان گفت هیچ بیانی این اثر را ندارد.

ما به شاعرانی که این چنین شعر بگویند از صمیم قلب احترام می‌گذاریم و معنویات خود را در حد مهمی مدیون آنها می‌دانیم و آنها را سراینندگان حقایق و احیاگران قلوب مرده و پیروان راستین خط انبیاء و ائمه علیهم السلام می‌دانیم اشعار آنها را می‌خوانیم و حفظ می‌کنیم و به فرزندان خود یاد می‌دهیم و روح خود را با آن جلا می‌بخشیم.

در این اشعار تملق و چاپلوسی و مدح ستمگران و دعوت به فساد و شعر برای گرفتن جایزه و مدح ناهلان و هجو صالحان و تزیین معاصی نمی‌یابیم.

ناگفته نماند که اشعار این شاعران بیشتر اقتباس از قرآن مجید و احادیث شریفه است و در واقع عرض و بیان فرهنگ و فکر و دعوت اسلام و مذهب است.

یک نوع دیگر از شعر، اشعار اکثر مدیحه‌سرایان است که در ابتداء چکامه و قصیده را با وصف طبیعت، باغ، گلستان، صحرا، دریا، باران، کوهسار، ستارگان، خوشرویان، دلبران، می، گل، بلبل، سرو، چمن، ساقی، ساغر، دلبران، مه‌روی و مه‌رخسار و الفاظی از این قماش آغاز نموده و آنرا به مدح ممدوحی که دارند به پایان می‌رسانند.

این نوع اشعار بیشتر و غالباً جنبه‌فنی دارد که مهارت شاعر را در وصف یک منظره تخیلی نشان می‌دهد. ولی اگر در این نوع اشعار نیز توجه دادن بمعانی بلند و سازنده و آیات خدا مقصود باشد و یا مقدمه برای مدح حضرات معصومین علیهم السلام باشد همان فوایدی را که بر شمردیم خواهد داشت.

مثلاً یک شاعر بزرگوار در ابتدای قصیده‌ای که در مدح حضرت مهدی ارواح العالمین له الفداء سروده می‌گوید:

موی پیچاپیچ تو بر مه چو سنبل بر گل است یا که اندر برف گسترده است پر مشکین غراب

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۰۲

روی زیبا تو زیر زلف چون دل دید گفتمست همچون آفتاب و قد توارت بالحجاب [۲۶۱]

یا این چنین باز در طلیعه قصیده ذوقافیتین در مدح آن حضرت می گوید:

گر نه عقلم را نمود آن زلف چون ظلمات مات از چه شد مأوای آن گیسوی چون زُنار نار  
ور گنه کرد از چه آرد در بهشت روی روی جنت فردوس را کی باشد از فُجار جار [۲۶۲]

که فهم معنای هر دو شعر هم چندان آسان نیست. از این نوع شعر، شعرای عرب و عجم در مطلع قصاید خود فراوان سروده‌اند. که هم به همان جنبه فنی و اظهار قدرت شاعری توجه داشته‌اند، و هم آن مقاصد و مفاهیم عالی را تبلیغ و تلقین نموده‌اند مثل این اشعار:

تعالی الله خداوند جهاندار جهان آراکز او شد آشکارا گل زخار و گوهر از خارا  
نشانده باغبان قدرتش در روضه هستی هزاران سرو مه منظر، هزاران ماه سرو آسا  
به غمزه، غارت تقوی به ایماء آفت ایمان به سیما لاله سوری به گیسو عنبر سارا

قصیده معروفه بُرده و قصیده عینیه حمیری و اشعار بسیار فنی شیخ بهائی در قصیده (الفوز و الامان فی مدح صاحب الزمان علیه السلام) و صدها قصیده دیگر به همین ملاحظه از جنبه شعر و ادب شهرت دارند، و خلاصه، هنر شعری خود را، در وصف مناظر بزم و رزم و اینگونه امور حتی مرغان هوا و آیات دیگر آفاق و انفس نشان داده‌اند و این اظهار قدرت ادبی و هنری را در خدمت بمقاصد ارزشی بکار گرفته‌اند.

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۰۳

و بین این اشعار و اشعار مبتذل که با الفاظی مثل: می، ساقی، ساغر، مست، شراب میکده، میفروش، رند، قلندر، پیر خم، پیاله و حتی لفظ فقر، اشاره به مکتبهای صوفی گرایی و نامأثور از شرع می کنند و آنها را اصطلاح برای اشاره به افکار و گرایش‌های فکری خود دارند، فرق بسیار است.

اینها در زیر حجاب این اصطلاحات، عقاید خود را مخفی کرده و از بیم اتهام به کفر و خروج از دین این شیوه را پیش گرفته و این اشعار را به عنوان عرفان به مردم می‌خورانند و بسیاری هم، چون مفاهیم و مقاصد آنان را نمی‌دانند، به خواندن آن ناآگاهانه سرگرم می‌شوند، در مجلس حرام رقص و سماع با خواندن آن در عالم هیروت و بیخودی می‌روند.

ترویج این اشعار و به سبک آنها شعر گفتن چون در نهایت، ترویج مشارب و مسالک به گفته خودشان عرفانی و به حقیقت باطل و خارج از معارف اسلامی است، صحیح نیست. این‌ها شعر مصطلح نیست خواه عربی باشد یا فارسی، فکر و مشرب و مسلک است که با این الفاظ تبلیغ می‌شود.

به علاوه جنبه تخدیری و بوجود آوردن حال بی تفاوتی این اشعار بسیار خطرناک است و از بعضی مواد مخدره تأثیر آن در سست کردن قوای حقیقی عقلی و از کار انداختن آنها کمتر نیست و کمترین اثر آن بخود فرو رفتن و به بیرون از خود بی تفاوت شدن، و ترک سعی و عمل و مقاومت و امر به معروف و نهی از منکر است. زیان این اشعار از نظر عقیده و اخلاق و عمل بسیار است و استفاده از آنها و سرگرمی به آنها مثل سرگرمی به تریاک و آلات لهو و رمانهای عشقی و این قبیل آثار است.

و مسئله مهم مسئله دخالت این اشعار در حریم عقاید و بازی آنها با الفاظ و اصطلاحات خاص در اشاعه مکتبهای بااصطلاح عرفانی و غیر اسلامی است.

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۰۴

از خداوند متعال مسئلت دارم که همگان را از مضلات فتن حفظ فرماید و اعمال و کردار و افکار ما را مرضی خاطر شریف و مقدس حضرت بقیة الله الأعظم ارواحنا الفداء قرار دهد. ان شاء الله.

س ۲. اگر عید نوروز جمشیدی سلطانی است که مسلمان نبوده، چگونه غسل مستحب است که عمل او را احیا می‌نماید؟  
ج. نوروز یعنی روز نو. روز اول فصل بهار مثل خود فصل بهار یک امر واقعی و تکوینی است به جمشید و شخص دیگر ارتباط ندارد خدا می‌داند چند هزار یا چند میلیون سال پیش از جمشید بوده است. از آیات خدا است که زمین دوباره بعد از موتش و خشک شدن گیاهها زنده می‌شود و چنان که در قرآن مجید می‌فرماید "اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا" [۲۶۳] و محتمل است غسل یا هر عبادت دیگر به همین مناسبت باشد. والله العالم

### آیا اعمال عید نوروز جزء تعلیمات اسلام است

س ۳. آیا نوروز و اعمالی که مربوط به نوروز وارد شده جزء تعلیمات پاک اسلام است.  
ج. عید نوروز از اعیاد مذهبی نیست و دید و بازدیدها و سایر اعمال مرسوم در آن روز دستور خاص مذهبی ندارد بلی راجع به غسل و لباس پاکیزه پوشیدن و روزه داشتن و چهار رکعت نماز که در مفاتیح الجنان ذکر شده از معلی بن خنیس نقل گردیده عمل به آن از باب اینکه این برنامه‌ها بطور مطلق در اسلام مورد ترغیب و تشویق است اشکال ندارد ولی عنوان ورود و خصوصیت آن ثابت نیست.

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۰۵

آنچه که عید اسلام و مسلمین است عید قربان و عید فطر و عید غدیر و ایام ولادت سایر معصومین علیهم السلام و عید مبعث که همه از اعیاد مشترک اسلامی و مذهبی است، می‌باشد.

### گرفتن و دادن رشوه به قاضی برای احقاق حق

س ۴. خواهشمند است نظر مبارک خود را در خصوص گرفتن و دادن رشوه به قاضی در جایی که رسیدن به حق، متوقف بر دادن رشوه باشد بیان فرمایید.

ج. مسئله دو صورت دارد: اگر گرفتن حکم حقی که بر حاکم حکم بر آن واجب است متوقف بر دادن رشوه باشد، دادن آن برای رشوه‌دهنده اشکال ندارد اگر چه برگیرنده حرام است، ولی اگر بر حسب سیر شرعی مرافعه در موردی که شخص خود را ذی حق می‌داند قاضی باید علیه او و له طرفش حکم کند و ذی حق رشوه بدهد که خلاف وظیفه خود له او حکم کند و طرف را محکوم نماید، ظاهر این است که در این صورت دادن رشوه بر رشوه‌دهنده نیز حرام است و اما حرمت دادن رشوه برای اینکه قاضی حکمی که رشوه دهنده هم می‌داند حق نیست بدهد واضح و بدیهی است.

### پرداخت رشوه برای تسریع در حکم

س ۵. در صورتی که رسیدن به حق منوط به دادن رشوه نباشد بلکه دادن رشوه در رسیدن به حق تسریع و باعث صرفه‌جویی در هزینه‌ها باشد تکلیف شرعی چیست؟

ج. چون رشوه، و برای ترغیب قاضی به اصدار حکم است گرفتن آن بر قاضی حرام است.

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۰۶

### وظیفه افراد در مقابل بیماران بی‌دارو و افراد گرسنه



س ۶. اگر فرد ثروتمند و ممتولی کلیه حقوق واجبه شرعی خود نظیر خمس و زکات را ادا کند ولی در جامعه اسلامی افرادی را مشاهده نماید که به دلیل فقر و گرفتاری دچار بیماری‌هایی نظیر سوء تغذیه باشد که به تدریج منجر به مرگ آنها می‌شود و یا بیمارانی را سراغ داشته باشد که به دلیل نداشتن خرج درمان خود در معرض مرگ می‌باشند، آیا شرعاً تکلیفی برای او در جهت صرفه‌جویی در مصرف ثروتش و اختصاص بخشی از آن برای موارد فوق‌الاشاره وجود دارد یا خیر؟

ج. به طور کلی در صورتی که شخص معینی در معرض فوری تلف و هلاکت باشد هر کس می‌تواند باید برای حفظ جان او اقدام نماید ولی به طور کلی اگر معلوم باشد که در جامعه بیمارانی بی‌دوا و غذا در معرض تلف هستند که شناختن شخص آنها بطور عادی فراهم نیست ظاهراً تکلیفی بر افراد نیست.

بلی اگر مجتهد جامع‌الشرایط مسموع‌الکلمه مطلع از این وضع باشد می‌تواند اگر از وجوه شرعیه تأمین نمی‌شود طبق تنظیم صحیحی اهل تمکن را به تأمین این موضوع مکلف نماید.

### آیا با پرداخت وجوهات شرعی باز هم کمک به مستمندان واجب است

س ۷. در فرض دیگر اگر برخی افراد ثروتمند و مرفه در حد‌اعلای رفاه و از همه مواهب و نعمتهای مادی برخوردار باشند و همزمان عده‌ای دیگر در اوج عسر و حرج و مشقت در زندگی طاقت‌فرسایی بسر برند و از حداقل رفاه از نظر مسکن و تأمین معیشت روزانه و ... محروم باشند، گرچه این عسر و حرج به مرگ و هلاکت آنها منجر نشود، آیا

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۰۷

شخص ثروتمند می‌تواند با این ادعا که چون حقوق شرعی واجب خود یعنی خمس و زکاتش را ادا نموده است از اعانت و کمک به مستمندان دریغ ورزد، و آیا اساساً در این قبیل موارد تکلیف شرعی و جوبی به عهده ثروتمندان و ممتولین هست یا خیر؟ اگر پاسخ سؤال در نظر مبارک حضرت‌عالی و جوب کمک به نیازمندان در موارد فوق‌الاشاره است، استدعا دارم وجود تکلیف و جوبی را با توجه به گستردگی جغرافیایی افراد معسور و دارای مشقت بیان فرمایید و جهت تنویر افکار عمومی مشخص فرماید که آیا رسیدگی در این قبیل موارد در حد صله ارحام است و یا شناخته‌شدگان به فقر و محرومیت در محله، شهر، کشور ایران، کشورهای اسلامی یا سایر کشورهای غیر اسلامی را نیز در اقصی نقاط جهان شامل می‌شود؟

ج. بلی بر حسب حکم فقهی می‌تواند ولی اگر جامعه تربیت اسلامی داشته باشد و همه از فقیر و غنی و رئیس و مرئوس وظیفه‌شناس باشند در شرایط عادی نباید این اتفاقات واقع شود و برای اجر و ثواب مؤمنین و مؤمنات باید از یکدیگر سبقت بگیرند و آیه کریمه "فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ [۲۶۴] و آیه شریفه "وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ [۲۶۵] را برنامه کار خود قرار دهند.

تربیت اسلامی این است که اول حق مؤمن بر مؤمن این است که:

«ان یحب له ما یحب لنفسه» [۲۶۶]

و در حدیث است از حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، می‌فرماید: «ما آمن بی من بات شعبان و جاره جائع» [۲۶۷].

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۰۸

اگر فرهنگ اسلام تبلیغ شود احساس مسئولیت ایمانی و اخلاقی اقلماً بیشتر را وادار به رفع این ضعفها و کمک به ضعفها می‌نماید و بلکه بالاتر از آن به ایثار تشویق می‌کند چنان‌که در مورد امیرالمؤمنین و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام در قرآن کریم بر حسب روایات، خداوند متعال می‌فرماید: "وَيُؤْتِرُونَ عَلٰی اَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ" [۲۶۸].

یک معنا و تفسیر از آیه کریمه "وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلٰی حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيْمًا وَأَسِيرًا" [۲۶۹] همین خلق ایثار است.

داستانهای بسیار از مسلمانهای تربیت شده نقل شده که در هنگام عسرت خود، دیگران را بر خود ترجیح می‌دادند حکایت آن سر

گوسفند که یکی از اصحاب پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، برای یک نفر هدیه کرد و تا ده خانه گشت و به منزل همان شخص اول هدیه شد و هم چنین حکایت حدیفه عدوی که می‌خواست یکی از کسانش را که در جهاد مقتول و محتضر بود آب بدهد و او آب را با کمال تشنگی به دیگری حواله کرد و او هم به دیگری و سرانجام هر سه نفر تشنه شهید شدند معروف است.

مسئله این است که به ارزشهای اسلام ایمان بیاوریم و خودمان و فرزندان و جامعه را به این اخلاق آراسته سازیم. آیه شریفه لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ... [۲۷۰] تا آخر و هم چنین آیه "لَنْ تَسْأَلُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ" [۲۷۱] را با تدبیر تلاوت نموده تا اوج کمال اخلاقی مسلمان و جامعه اسلامی را که تعلیمات اسلام فراهم می‌کند بشناسیم.

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۰۹

تعاون صحیح و همکاری و مظاهر رحمت و مهر باید در جامعه مسلمانان متجلی باشد.

### آیا تفحص برای پیدا کردن افراد نیازمند، واجب است

س ۸. در فرض سؤال چهارم چنانچه از افرادی که در عسر و حرج قرار دارند آگاهی تفصیلی و جزئی نداشته باشیم و صرفاً به طور کلی به نحو اجمالی آگاهی وجود داشته باشد، آیا تحقق و تفحص لازم است یا خیر؟

ج. مؤمن نباید از حال خویشاوند و همسایه و دوستان و اشخاص که با او ارتباط دارند بی‌خبر باشد ولی اگر او از فحوص و تفحص ناخوشنود می‌شود نباید فحوص نمود.

### کمک به مستمندان در کشورهای دیگر

س ۹. برخی می‌گویند در این قبیل موارد حکم مولوی (نه ارشادی) ولی فقیه زمان مشخص کننده تکلیف خواهد بود، حال اگر در کشوری اعم از اسلامی یا غیر اسلامی مسلمین دارای رهبری دینی به نحو مذکور نبودند، تکلیفشان چیست؟

ج. این تعلیمات عالیله چهارده قرن است که مسلمانان متعهد را راهنمایی کرده و الان هم اگر ترویج و تعلیم شود کارساز و موجب اصلاح جامعه و استحکام برادری و اخوت ایمانی خواهد شد.

### پیوستن به کنوانسیون رفع تبعیض از زنان

س ۱۰. دولت جمهوری اسلامی ایران مدتی است در صدد الحاق به معاهده‌ای بین‌المللی است بنام «کنوانسیون رفع تبعیض از زنان»، از آنجا که شورای فرهنگی - اجتماعی زنان به فرمان مقام معظم رهبری مد ظله‌العالی و طبق شرح وظایف، موظف به بررسی اینگونه امور در

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۱۰

مسائل زنان است از سال ۷۲ معاهده را در دستور کار خود داشته و مخالفت خود را با الحاق اعلام نموده است. و امروز نیز بررسی آن برای الحاق یا عدم الحاق در دستور کار شورای عالی انقلاب فرهنگی و هیأت دولت است. (متن کنوانسیون و نقد و بررسی‌های انجام شده پیوست است)

روح حاکم بر این معاهده تساوی از جمیع جهات بین زن و مرد است که مورد عتاب شدید حضرت امام (ره) نیز واقع شده بود. و هدف آن ایجاد و تضمین تساوی همه جانبه بین زن و مرد از طریق ذیل است:

۱. تغییر و فسخ قوانین (اساسی، مدنی، جزائی) و کل احکام قرآن و حکم حکومت اسلامی که مغایر تساوی باشند یا نتیجه آن به تساوی زن و مرد خدشه وارد کند لذا احکام اسلام تحت الشعاع این معاهده است و در صورت تعارض حتی حکم قرآن و ولی

فقیه، باید محو شود. زیرا دولت تعهدی بالاتر از آن را به سازمان ملل سپرده است که این تعهد خلاف قاعده نفی سبیل است؛  
۲. تغییر فرهنگ اسلامی و روشها و سنتها و محو نقش خاص هر یک از زن و مرد و یکسان سازی و تساوی آنها حتی در حضور  
اجتماعی مانند حجاب و وسائل خانوادگی؛

۳. تغییر رویه اجرایی حکومت و برنامه‌های دولت در جهت اثبات تساوی همه جانبه و یکسانی زن و مرد و الزام دولت اسلامی به  
ارائه گزارش در جهت اعمال قوانین و رویه‌هایی که تساوی را اثبات نماید، و راه نفوذ فرهنگ ضد دینی را بر جان و مال و ناموس  
مسلمین و

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۱۱

شیعیان باز کند. موافقین الحاق معتقدند برای خوب جلوه کردن اسلام در جهان و اینکه طرفدار آزادی زن و حقوق او است ملحق  
می‌شویم و شرائطی را قرار می‌دهیم.

از آنجا که الحاق مشروط نیز کارساز نبوده و طبق رویه سازمان ملل در آینده مجبور به عقب نشینی خواهیم بود، از آن مقام منیع  
خواستار است با بررسی موارد ارسالی به سؤال ذیل در صورت صلاحدید پاسخ فرمایند که:

آیا الحاق جمهوری اسلامی ایران به این معاهده «کنوانسیون رفع تبعیض از زنان» با هدف ایجاد تساوی از جمیع جهات بین زن و  
مرد، به صلاح اسلام و مسلمین خواهد بود؟

ج. با توجه به ماده یکم و دوم کنوانسیون مرقوم و مواد مشابه آن به نظر حقیر ملحق شدن بصورت مطلق یا مشروط به آن عدول  
ظاهر و تنازل بین از مواضع عالیه اسلامی است.

ماده دوم این کنوانسیون که از مواد اصلی و اساسی آن است، متضمن محکوم کردن بخش مهمی از احکام الهی اسلام است که بر  
حسب نصوص کتاب و سنت و اجماع و ضرورت بین المسلمین ثابت و حاکم است.

امضاء و تصویب این کنوانسیون هويت اسلامی امضاء کننده و تصویب کننده آن را از هر هیئت یا مجلس باشد، مخدوش و زیر  
سؤال می‌برد.

در نظام جمهوری اسلامی که از برکت انقلاب شکوهمند اسلامی، باید اعضای نهادهای آن همگان متعهد به اسلام و عمال نظام  
اسلام باشند، الحاق به مثل این کنوانسیون مورد قبول و تصویب هیئت دولت و مجلس شورای اسلامی واقع نخواهد شد.

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۱۲

## خصوصیات شهر اسلامی

س ۱۱. شهر اسلامی باید چه خصوصیتی داشته باشد؟

شهروندان مسلمان در چگونه شهری آسایش و آرامش دارند؟

ج. شهر اسلامی معرف فرهنگ و تمدن و هنر معماری اسلامی است، و از جهت اسلوب شهرسازی، خانه سازی، عمارات و ابنیه از  
شهرهای دیگر ممتاز است که اهل فن از همان کیفیت ساختمان و حتی ویرانه‌های آن، مسلمان‌نشین بودن آن را تشخیص می‌دهند.

معماران و مهندسی‌نی که در آثار تمدن اسلامی در شرق و غرب، مطالعه و تحقیق دارند می‌دانند که در شهرسازی و خانه‌سازی و  
مسکن در سراسر جهان پهناور اسلام، تعلیمات اسلامی تجلی یافته و شکوه و جلال خاصی به آن بخشیده است، لذا باید اذعان کنیم

که آنچه را حقیر ارائه می‌دهم صرفاً برداشتهای کلی است که کم و بیش از تعالیم اسلام در مورد مسکن و شهر و خانه‌سازی بیشتر  
به آن آشنا هستید و اظهار نظر در ریزه کاریها و هنرنمایی‌هایی که معماران مسلمان با الهام از تعالیم اسلام در هزاران بنای تاریخی

اسلامی نشان داده‌اند حق همان بزرگان فن است که در این مجموعه بسیار وسیع تحقیق مطالعه کرده‌اند.

آنچه را حقیر در جواب این دو سؤال پیرامون خصوصیات شهر اسلامی به آن اشاره می‌نمایم چند مورد است:

۱. شهر اسلامی مشتمل است بر مساجد و مشاهد و گلدسته‌ها و مدارس و کتابخانه‌ها و مؤسسات خیریه و خدمات دهی مثل بیمارستان و درمانگاه و زایشگاه و یتیم‌خانه و کاروانسراها و مسافرخانه‌ها و اماکن دیگر که همه حتی مقابر و گورستانها به شکل خاص اسلامی خود تأسیس شده‌اند.

۲. هنر معماری اسلامی و تزیین ابنیه مخصوصاً مساجد و مشاهد به آیات قرآن کریم و احادیث شریفه و خطوط خطاطان مشهور، شهرهای اسلامی را در قاره‌های پنجگانه جهان معارف دین، ج ۲، ص: ۳۱۳

و در همه کشورها با هم برابر و ملهم از فرهنگ واحد و تمدن واحد اسلامی قرار می‌دهد.

۳. در خانه سازی و نقشه مسکن و شهرسازی اصل مقدس حجاب و جدائی زن و مرد بیگانه در معاشرت‌ها و عدم اختلاط آنها ملاحظه می‌شود و سبک معماری اسلامی بر اساس عدم اختلاط زن و مرد بیگانه است حتی خانه‌های کوچک دارای دو بخش مجزا از هم، و داخل و خارج، و بیرونی و اندرونی است. متأسفانه در معماری جدید به تقلید از غربیها و جوامع مختلط غربی این اصل رعایت نمی‌شود و بالطبع یک اختلاط غیر اسلامی و گاه خطرناک فراهم می‌شود. مهندسين و معماران متعهد و عزیز ما باید بر اساس این اصل نقشه‌هایی که از هر جهت حتی اقتصادی مناسب باشد در نظر بگیرند.

۴. نصب پیکره‌ها بعنوان پرستش یا بزرگداشت اشخاص یک سنت جاهلی و بت پرستی و غربی و غیر اسلامی است که در جهان پهناور اسلام متروک و موقوف است و این امتیاز همیشه برای شهرهای اسلامی محفوظ بوده است. نباید این سنت غیر اسلامی چهره شهرهای مسلمانان را مشوه و مشتبه سازد و در میدانها و مراکز دیگر این سنت مرده که چهارده قرن است اسلام آن را متروک نموده احیاء شود.

۵. در معماری اسلامی و شهرسازی یکی از اموری که آن هم با الهام از تعالیم اسلام عزیز رعایت می‌شود اشراف نداشتن منازل به یکدیگر است این اصل نیز در خانه‌سازی در حد امکان رعایتش مانع از مفاسد و موجب امنیت خاطر خانواده‌ها است.

۶. مسئله تجملات بیهوده و اسراف و افراط در خانه‌سازی و تزیینات زاید بر حد و کاخ سازی بر اساس استکبار و استعلاء و برتری جوئی نیز در اسلام مورد نکوهش است مخصوصاً مظاهر سکونتی مسئولین و صاحبان مقامات رسمی هر چه ساده‌تر و بی‌پیرایه‌تر و متواضعت‌تر باشد اسلامی‌تر است و به مدینه اسلام و شهر حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و کوفه علی‌علیهم السلام نزدیکتر است. معارف دین، ج ۲، ص: ۳۱۴

انتظار این است که در شهرسازی جدید نقشه‌هایی که اساتید محترم فن میدهند در عین نوآوری، جامع سنتهای اسلامی و سوابق هنری معماران بزرگ مسلمان باشد و مخصوصاً جایگاه مساجد را در نقشه‌ها، مکانهایی قرار دهند که در دسترس همگان و کنار خیابانهای اصلی و میادین شهر بگونه‌ای که شرافت آن بر همه اماکن ظاهر باشد.

## شورائی بودن مرجعیت

س ۱۲. آیا شورائی بودن مرجعیت صحیح است؟

ج. مقصود از شورائی بودن مرجعیت اگر این باشد که هر یک از مراجع باید از نظر و ادله دیگران در مسائل مطلع باشند، باید گفت بدون بررسی رای مخالف و نظر در ادله، استنباط تمام نیست.

اگر شورائی باشد که در آن هر مرجعی نظر خود را به دیگران عرضه بدارد و بحث حضوری داشته باشند و سرانجام هر کس خودش در استنباط حکم مستقل باشد پیشنهاد خوبی است ولی فعلاً هم که این اجتماع به طور رسمی تشکیل نمی‌شود این مباحثه و

بررسی نظرات دیگر برقرار است و در مقام استنباط، نظر در اقوال و ادله هر قول معمول است و در حوزه‌ها این طور معمول است که اگر فقیهی در مسئله، نظر جدیدی ارائه دهد آن نظر در حوزه و مجالس علما مورد بحث و بررسی و نقد قرار می‌گیرد. بنابراین چنان نیست که اکنون استنباط، واجد این پشتوانه نباشد. اصولاً اگر در استنباط این شیوه یعنی نظر در آراء و ادله دیگران به کار گرفته نشود آن استنباط تمام نیست.

اگر مقصود این است که شورائی باشد و بر اساس استنباط آراء اکثریت رساله نوشته شود که هم اطمینان بخش‌تر و هم مظنه اصابه بواقع در آن بیشتر است، جواب اینست که اکثریت و نظام شورائی بصورتی که در دنیای کنونی مطرح است و متأسفانه بعضی کشورهای اسلامی هم آن را پذیرفته‌اند اسلامی نیست و رای اکثریت بطور مطلق حجت معارف دین، ج ۲، ص: ۳۱۵

و معتبر نیست، و اطمینان بخش‌تر و نزدیکتر به واقع نیست و معایب آن بر کسی که اهل نظر باشد مخفی نیست. در نظام و اداره، آنچه اعتبار دارد رای مدیر است و مدیر اگرچه موظف است مشورت نماید و از آراء دیگران مطلع شود و همه را بسنجد اما موظف نیست تعبداً آنچه را اکثریت گفته است بپذیرد. مشورت برای اطمینان شخصی خود مدیر است که گاه می‌شود این اطمینان از قول اقلیت بیشتر حاصل می‌شود، و سائر مواد نیز که اطمینان یا مظنه معتبر است.

### وجوب تبعیت از حکم حاکم اسلامی

س ۱۳. آیا اگر حاکم اسلامی به جهت مصلحت حکمی صادر کرد، فقهای دیگر حق مخالفت دارند؟ و آیا پیروی از آن حکم به همه مسلمین حتی مقلدین حضرت تعالی واجب است.  
ج. اگر مجتهد جامع‌الشرائط در موردی حکم کند بر همه لازم می‌شود حتی کسانی که مقلد او نیستند.

### ملاک تشخیص حکم از فتوا

س ۱۴. در مورد تراحم میان اقدام حاکم اسلامی با فتاوی و حکم فقهای دیگر وظیفه مقلد شما چیست، ملاک تشخیص حکم از فتوا چیست؟

ج. نسبت به فتاوی، هر کس باید به فتوای مرجع تقلید خود عمل کند ولی چنانچه در جواب سؤال قبل گفته شد اگر مجتهد جامع‌الشرائط در موردی حکم کند بر غیر مقلدین خودش هم لازم می‌شود و فرق بین فتوی و حکم این است که فتوی نظریه مجتهدی است که کلی است و از ادله مربوطه استنباط شده و در حقیقت اخبار است، ولی حکم انشاء است و در مورد خاص است و کلی نیست مانند اینکه مثلاً حکم می‌کند که فلان روز عید فطر است یا مثلاً حکم می‌کند باینکه مثلاً استعمال تنباکو نماند و البته در معارف دین، ج ۲، ص: ۳۱۶

شرائط خاصی که احکام شرعیه و مصالح عالیه اسلامی مهمتر در بین باشد حکم می‌کند و برای همیشه و کلی نیست و موقت است و تا بقاء وضع غیر عادی است چون بهر حال فقیه مجری احکام است نه مشرّع.

### پیروی از حکم حاکم در صورت مخالفت با ادله اولیه

س ۱۵. آیا اگر حکم حاکم اسلامی با ادله اولیه مخالف باشد، پیروی از آن واجب است یا نه؟  
ج. در صورتی که حاکم، مجتهد جامع‌الشرائط باشد تبعیت از حکم او لازم است هر چند برخلاف حکم اولی باشد چون معنون شدن موضوع بعنوان ثانوی اهم، آن را موضوع حکم اولی دیگر قرار می‌دهد که رعایت آن اهم است.

## تشکیل حکومت اسلامی

س ۱۶. تشکیل حکومت اسلامی در چه صورتی بر مسلمین جهان واجب است؟  
ج. در صورتی که قدرت آن را داشته باشند.

## تفکیک رهبری و مرجعیت

س ۱۷. نظر حضرت‌تعالی درباره تفکیک «رهبری و مرجعیت» چیست، آیا لازم است که رهبر، مرجع هم باشد یا نه رهبر و حاکم مسلمین می‌تواند مرجع تقلید هم نباشد؟  
ج. شرط افتاء، مجتهد جامع الشرائط بودن است و حکومت شرعی نیز در عصر غیبت با فقهاء جامع الشرائط است و با اذن فقیه جامع الشرائط هم در اموری که مشروط به مداخله مستقیم فقیه نیست غیر فقیه نیز می‌تواند صاحب منصب باشد.  
معارف دین، ج ۲، ص: ۳۱۷

## آیا تفکیک دین از سیاست جایز است

س ۱۸. آیا تفکیک سیاست از دین شرعاً جایز است، آیا می‌توان به اسلام نسبت داد که دین ربطی با مسائل اجتماعی و سیاسی ندارد؟  
ج. تفکیک دین از سیاست یعنی نظامات غیر عبادی جایز نیست و دین جامع همه مسائل اجتماعی و سیاسی است و خلاصه کردن دین در عبادات و تعالیم اخلاقی خلاف تعالیم صریحه قرآن مجید و دستورات شخص رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه طاهرین علیهم السلام است. خداوند مسلمانان خصوص طبقه جوانان عزیز را از شر کسانی که این افکار را تبلیغ می‌نمایند حفظ فرماید.

## بهترین شیوه برای مقابله با تهاجم فرهنگی

س ۱۹. بهترین شیوه‌ای که مقلدین حضرت‌تعالی باید در مقابله با تهاجم فرهنگی اتخاذ نمایند چیست؟  
ج. بهترین شیوه در درجه اول این است که هر کس مراقب اعمال شخص خودش و مقید به انجام واجبات و ترک محرمات باشد و در مرتبه دوم افراد لایابالی را با رعایت شرائط امر به معروف و نهی از منکر، ارشاد کند و باید دانست که عمل به دستور دین عامل بسیار مهم و قوی برای معرفی اسلام و مفید برای مقابله با تهاجم فرهنگی است.

## وظیفه مردم و دولت اسلامی برای مقابله با شبهه افکنان

س ۲۰. با توجه به خطر روشنفکری و مقابله با روحانیت وظیفه مقلدین شما در دانشگاه چیست؟ آیا باید به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر عمل کنند؟ وظیفه دولت اسلامی چیست؟  
ج. روحانیت سخنگوی مکتب انبیاء و مبلغ اسلام و معارف قرآن مجید و احادیث و سیره حضرت رسول اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه طاهرین علیهم السلام است و به اشخاصی که در این موضوع تحقیق و تخصیص دارند در زمان ما روحانی گفته می‌شود. از صدر

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۱۸

اسلام و مخصوصاً بعد از غیبت حضرت صاحب الامر ارواح العالمین له الفداء شخصیت‌هائی چون کلینی‌ها و صدوق‌ها و شیخ

مفیدها و شیخ طوسی‌ها و علامه حلیها و مجلسی‌ها و صاحب جواهرها و شیخ انصاریها و میرزای شیرازیها و آیت‌الله بروجردیها و هزاران شخصیت دیگر این صلاحیت را داشته و دارند و در هر عصر و زمان اشخاص واجد صلاحیت بوده و هستند و مسلمانان همواره در امور و مسائل اسلامی مثل زمان ما به آنها رجوع می‌کرده‌اند و مقابله با این افراد که همواره در طول قرون، اسلام‌شناسی آنها مسلم بوده و رجوع به کسانی که این صلاحیت‌ها را ندارند و فاقد تحصیل کافی و تحقیق و تفقه در قرآن و احادیث می‌باشند مراجعه بغیر اهل است.

در فراگرفتن تعالیم و هدایت اسلام یا باید شخص بر همین روشی که علامه حلیها و صاحب جواهرها صاحب نظر و اجتهاد و استنباط شده‌اند خود واجد این تخصص و رتبه شود و یا به کسانی که با همین روش به مقام فقاہت رسیده‌اند رجوع نماید، دیگران بعنوان روشنفکر یا هر عنوان دیگر طبعاً صلاحیت اظهارنظر در مسائل اسلامی را ندارند و نظر آنها اعتبار شرعی و علمی ندارد.

چنانچه افرادی بخواهند مردم را از این روش منحصر بفرد منطقی و معقول منحرف کنند اگر مغرضند و غرضشان ضربه زدن به عقاید اسلامی و تعهدات و التزامات دینی جامعه و بالاخره معارضه با اسلام است، باید این افراد معرفی شوند و بطلان القائنات سوء آنها و مقاصدی را که بسا در زیر پرده بحث و بررسی مذهبی و عرفانی دارند به مردم فهماند و از اینکه بتوانند جایگاهی در بین قشر ناآگاه پیدا کنند جلوگیری کرد و نهی از منکر نمود. مهمترین وظیفه علماء و هر مسلمانی در حد اطلاعات دینی خود حفظ مرزهای فکری و اعتقادی مسلمین و پاسداری از اصالت احکام اسلام و جلوگیری از تصرف تا اهلان و تحریف آنهاست.

اگر افرادی باشند که جاهل و بی‌اطلاعتند باید آنها را با مهربانی و محبت، ارشاد و راهنمایی کرد که مجذوب شیفتگان تمدن فاسد غربی و غیر اسلامی نشوند و مرعوب

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۱۹

صنایع و قدرت مادی آنها نگرند و بفهمند که در تعلیم و تعلم مکتب اسلام راهی جز آنچه افرادی که در عصر ما بعنوان روحانی و روحانیت خوانده می‌شوند، نشان می‌دهند وجود ندارد و در مقابل آن جایگاهی و موضعی بنام روشنفکری نداریم. البته این به معنای ردّ روشنگری و روشن‌بینی و تفکر در مسائل مذهبی - که همیشه بوده و هست و در حوزه‌های علمیه همان بزرگانی که گفته شد دنبال آن هستند - نیست.

اسلام دین تفکر و عقل و مطالعه و تحقیق است و از تفکر و متفکر در حد کامل تشویق و تمجید نموده است، ولی این غیر از روشنفکری به اصطلاح معاصر است که افراد و اشخاص از آن دسته مشخصند.

تعبد و تدین به اسلام و التزام به قرآن مجید و احادیث از خصوصیات روشن فکر مسلمان است که مجتهد و فقیه و ریاضیدان و کیهانشناس و فیزیک فیزیکدان و مورخ و شاعر و ... همه به آن ملتزم هستند، روشنفکر مسلمان در محدوده‌ای که علماء و فقهاء خط داده‌اند می‌اندیشد و رها و آزاد از التزامات و عقائد اسلامی اظهار نظر نمی‌کند و سرستیز با اسلام به اسم نوپردازی ندارد، و خلاصه سرسست کردن باورهای صحیح جامعه و بی‌تعهد ساختن مردم را به تعهدات دینی ندارد و برای اینکه مردم را از علمائی که در تمام اعصار اسلام شناس حقیقی به حق شناخته شده‌اند جدا نمایند تلاش نمی‌کند به هر حال این مسائل همه روشن است.

### اظهار نظر در مسائل اسلامی

س ۲۱. آیا از نظر شرعی، روشنفکری که در حوزه‌های علمیه قم و نجف و ... بصورت بنیادی درس فقه و اصول نخوانده حق اظهار نظر در مسائل دینی و فلسفه دینی و انتظارات بشر از دین و ... دارد؟

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۲۰

ج. کسی که در رشته علوم فقه و اصول فقه و غیر آنها از آنچه علم به آنها لازم است تخصیص پیدا نکرده و آشنائی با ادله احکام

ندارد و خلاصه مجتهد نشده است حق اظهارنظر در مسائل مذهبی ندارد و نظریاتش حجت نیست.

### تخلف کسبه از قیمت‌های تعیین شده

س ۲۲. اگر دولت اسلامی ایران قیمت اجناسی را معین کرد، تخلف از تعیین قیمتها بر کسبه جایز است؟ اگر کسبه با تعیین قیمتها مخالف باشند و مجبور به فروش باشند، وظیفه مشتری در خرید چیست؟  
ج. موارد و اجناس مختلف است و در بعض موارد که حفظ مصالح مهمه اقتضا کند و شرائط و ضرورتهاى خاص ایجاب می‌نماید مادام که آن ضرورتها باقی باشد مجتهد جامع الشرائط می‌تواند جهت دفع بعض مخاطرات یا حفظ بعض مصالح تصمیمات لازم را بگیرد و در این صورت تخلف از حکم حاکم جایز نیست.

### ولایت مطلقه فقیه

س ۲۳. نظر حضرت‌تعالی در مورد اینکه «ولایت مطلقه فقیه از اصول اساسی و خدشه‌ناپذیر اسلام است» چیست؟  
ج. به نظر حقیر فقهاء جامع الشرائط در عصر غیبت حضرت صاحب الامر ارواح العالمین له الفداء در امور مربوطه به حفظ نظام و مدیریت جامعه ولایت دارند.

### آیا معصوم نبودن ولی فقیه به ولایت او ضرر می‌زند

س ۲۴. آیا علیرغم معصوم نبودن ولی فقیه، وی دارای ولایت مطلقه است؟ لطفاً توضیح دهید.  
ج. در این ولایتی که به آن اشاره شد عصمت شرط نیست لذا حکام و کارگزارانی که از طرف شخص رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به این معارف دین، ج ۲، ص: ۳۲۱  
ولایت و مدیریت منصوب می‌شدند معصوم نبودند و این مسئله از لحاظ کلامی و فقهی تفصیلی دارد که باید به کتابهای مربوط رجوع شود و با استفتاء و افتاء حق آن ادا نمی‌شود.

### تعارض حکم ولی فقیه با فتوا و حکم مرجع تقلید

س ۲۵. اگر شخص مقلد مرجعی غیر از ولی فقیه باشد و در مورد مسأله‌ای حکم ولی فقیه با حکم مرجع تقلید فرد متفاوت باشد وظیفه شخص چیست؟  
ج. در اینجا نیز مسئله تفصیل علمی دارد از لحاظ اینکه گاه تعارض حکم دو فقیه فرض می‌شود یا تعارض حکم احدهما با فتوای دیگری است که در مورد اول گاه حکم دوم ناسخ حکم اول است گاه هر دو حجیت ندارند و گاه حکم دوم بلاموضوع می‌شود و در صورت دوم نیز تفصیلی دارد که حکم هر یک به تفصیل بیان شده است و اشکالی در عمل و اجرا پیش نمی‌آید.

### منشأ اختلاف فتوی

س ۲۶. سبب و منشأ اختلاف فتوی چیست؟  
ج. بطور کلی ادله بر احکام شرعیه، کتاب و سنت است و در هر کجا نیز خلافتی بین فقهاء باشد مثل غسل جمعه از جهت قول به وجوب یا استحباب آن مبنی بر استظهار از دلیل است که خودبخود در استظهار، انظار مختلف میشود بسیاری از فقهاء قائل به وجوب



نماز جمعه و غسل جمعه هستند و بعضی هم دلایل را ظاهر در وجوب نمی‌دانستند این اختلافات سبب نمی‌شود که آنکه قائل به وجوب است خود را یک فرقه خاص معرفی کند و دیگری خود را فرقه خاصی بگوید و الا فرقه‌ها زیاد و دامنه تفرقه بی‌شمار میشود.

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۲۲

### با وجود روایات، چه نیازی به علم اصول داریم؟

س ۲۷. با وجود روایات و احادیث فقهی چه نیازی به تأسیس علم اصول است (آن‌هم علمی که ما را به یقین نمی‌رساند و منجر به عمل به ظن است)؟

ج. مباحث علم اصول مباحثی جدید نیست و اگر هم مباحث به عنوان علم خاص جمع نمی‌شد بالاخره به این مباحث نیاز داشتیم بحث از عام و خاص و انواع عام و خاص و فرق بین خاص متصل و منفصل و شبهه مصداقیه عام و بحث از مطلق و مقید، مجمل و مبین، مفهوم شرط و غایه و وصف و لقب و دلالت اینها، همه از اموری است که در هر زبان و برای فهم هر قانون و دستور لازم است. بحث از اینکه امر دلالت بر وجوب دارد یا دلالت بر استحباب دارد یا اینکه در استحباب کثیر الاستعمال است و کثرت استعمال آن در استحباب مانع از استظهار وجوب از آن است یا نه و بحث حجیت ظاهر کلام یا بحث در حجیت اجماع و خبر واحد و سایر مسائل هیچ‌یک بحث‌هایی نیستند که هر کس بهره‌ای از علم و تفکر صحیح داشته باشد آنها را لازم نداند.

آنکه می‌گوید اینها چون مبتنی بر ظن است پس حجت نیست از او می‌پرسیم شما مگر مثلاً عموم را حجت نمی‌دانید؟ مگر استثناء عقیب جمل متعدده را معتبر نمی‌دانید؟ و اگر بگوئید استثناء به همه جمله‌ها برمی‌گردد، می‌گوئیم: مگر قطع دارید؟ بالاخره به مدالیل الفاظ و اینکه حتماً مراد متکلم بوده و اینکه قرینه صارفه از آن در بین نبوده یقین دارید؟ از کجا با احتمال قرائن به ظاهر حکم می‌کنید و به آن یقین دارید؟ ما و شما و همه، این ظواهر را معتبر و حجت میدانیم هر کس می‌خواهد آنها را ظنی بداند و به دلیل اعتبار آن که یقینی است آنها را واجب العمل بداند و هر کس می‌خواهد مبالغه کند این ظن را در حد اطمینان بداند و از آن به علم تعبیر کند و بر خلاف همه اهل محاوره و عرف معمول روز مردم ادعای یقین می‌نماید ولی یقین یک چیزی نیست که با ادعا یا سبب ظنی

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۲۳

موجود شود البته در بعض موارد یقین پیدا می‌شود ولی در بیشتر موارد یقین حاصل نمی‌شود مع ذلک بناء عقلا و سیره شارع و متشرعه بر عمل به این ظنون بوده است.

### نزاع بین اخباری و اصولی

س ۲۸. درباره نزاع بین اخباری و اصولی توضیحی ارائه فرمایید.

ج. باید اولاً دعاوی اخباری‌ها معلوم شود که چه حرفی دارند و دلیلشان بر حرفهایشان چیست و اصلاً اینها چرا خود را اخباری نامیده‌اند اگر مقصود از این عنوان این باشد که اینها به اخبار عمل می‌کنند این اختصاص به آنها ندارد همه ملل و امم و فرق مسلمین و همه شیعه و همه اصحاب ائمه علیهم السلام به اخبار عمل کرده و می‌کنند اگر به اخبار عمل نشود نظام عمل مختل می‌شود علم بر پایه عمل به اخبار قرار دارد همه آنهاست که اخباری‌ها به آنها لقب اصولی داده‌اند اخباری هستند.

و اگر مقصود از اخباری این است که به هر خبری عمل می‌کنند و هر نقلی را از ائمه علیهم السلام بطور مطلق یا اگر در یکی از کتب اربعه باشد قطعی الصدور و قطعی الدلاله می‌دانند این یک گزارف گوئی ظاهر و خلاف سیره عرف و عقلا است.

واقعیت این است که این اشخاصی که اخباری نامیده می‌شوند دو دسته هستند یک دسته آنها که در اخبار دقت و بررسی دارند و اهل نظر و تحقیق می‌باشند وقتی سخن می‌گویند و حرف اهل فن را درک می‌کنند اینها و علمائی که به نام اصولی خوانده می‌شوند با هم اختلاف جوهری ندارند اختلافات آنها فرعی و در حد اختلاف نظر هر عالم و فقیه با عالم دیگر است. اصلاً این اصطلاح که آن بزرگان را اخباری و این اعظم را اصولی بنامیم و رودرروی هم العیاذبالله بشماریم غلط است مبانی هر دو عرف پسند و بطور معقول و منطقی قابل عرضه است. چنان که گفته شد هیچ یک از این علماء به اصطلاح اخباری، مسائل اصول را درست رد نمی‌کند و اگر در بعض مسائل نظر داشته باشد هم مورد ایراد نیست خود علمائی که به عنوان اصولی خوانده می‌شود نیز در مباحث اصول

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۲۴

اختلاف نظر دارند چنان نیست که همه با متفق باشند. حاصل اینکه این اختلافات که بین علماء بطور عام هست سبب دو فرقه بودن نمی‌شود.

دسته دوم کسانی هستند که اهل نظر و فهم و بحث نیستند و عوامانه به اینکه خود را اخباری بدانند به فقهای بزرگ ایراد می‌کردند و به یک الفاظ توخالی مثل همینکه فقهاء به ظن عمل می‌کنند و اخباری‌ها به علم یا اخباریها تقلید نمی‌کنند یا اینها مثلاً بقیاس یا رأی عمل می‌نمایند خود را مشغول کرده و جاهلانه عمرشان را سر می‌کنند در حالیکه مطلب یکی است و اخباریین دسته اول و اصولین هر دو به خبر و حدیث عمل می‌کنند خواه اخباری مدعی علم به صدور آن باشد یا نباشد و خواه اصولی آن را مظنون الصدور بدانند و بگویند عاده علم بصدور کل این اخبار برای آدم مستقیم الفکر حاصل نمی‌شود.

مجتهدین و اهل فقه که در استنباط احکام از ادله کوشش می‌نمایند و هرگز برای خود و بدون استناد بشارع مقدس حرفی نمی‌زنند مذمت نشده بلکه تعریف و تمجید شده است اینها صغرای اجتهاد را که در پیش اهل سنت بر حسب مذاهب مختلف تفاوت هم دارد با صغرای اجتهاد فقهی که شیعه به صاحب آن مجتهد می‌گویند اشتباه می‌کنند و اگر اخباری در ذم عمل به رأی و قیاس و استحسان رسیده باشد که نظر به همان اهل سنت دارد بر روش فقهی استنباط عرف پسند منزله از اعمال رای و قیاس بصرف اینکه به آن اجتهاد و مجتهد می‌گویند قابل انطباق نیست.

### حدیث مربوط به رفع قلم

س ۲۹. گاهی افرادی در مراسم عیدالزهراء علیهاالسلام کف زدن، پایکوبی، رقص و ... را مستند به حدیث رفع القلم می‌دانند. بحارالانوار، ج ۳۱، ص ۱۲۵ و امرت الکرام الکاتبین ان یرفعوا القلم عن الخلق کلهم ثلاثه ایام من ذلک الیوم و لا اکتب علیهم شیئاً من خطایاهم

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۲۵

کرامه لک و لوصیک و ص ۱۲۷ هذا ... یوم رفع القلم، آیا این مطلب صحیح است؟  
ج. مطلب مذکور در سؤال ثابت نیست.

### مراسم دینی

### خواندن اشعار مذهبی همراه با غنا و آهنگ

س ۳۰. اخیراً در اثر تحریکات بعض فرقه‌های ضاله و شیطنت ایادی فاسده، گرایش خاصی نسبت به لهویات پیدا شده است که از

مظاهر آن خواندن اشعار مذهبی همراه با غنا و کف زدن با آهنگ مناسب لهو و لعب و احیاناً همراه با رقص می‌باشد. و نیز آوردن تار و طنبور و موزیک و نی و کمانچه و سایر اسباب و آلات موسیقی در مساجد و حسینیه‌ها و مجالس اهل بیت علیهم السلام و در بقعه‌های متبرکه امامزاده‌ها و مزار علمای بزرگ همانند علامه مجلسی، که این کارها در نظر اهل ایمان و متدینین بسیار زننده و موجب هتک حرمت مسجد، حسینیه، امامزاده بقاع متبرکه و مجالس اهل بیت علیهم السلام (که در روایات معتبره، مجلس ذکر خدا محسوب گردیده) می‌باشد. لطفاً نظر مبارک را در مورد حکم اولیه موارد بالا و نیز حکم ثانویه آنها از نظر هتک حرمت و قداست اماکن مقدسه، با صراحت و وضوح بیان فرمایید که لااقل مردم مسلمان و علاقمند در گمراهی قرار نگیرند زیرا که: «اذا ظهرت البدع فعلى العالم أن يظهر علمه»

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۲۶

ج. نعوذ بالله من شرور انفسنا، اعمال مرقوم همه حرام و اهانت به شعائر اسلام و مذهب و هتک مشاهد شریفه و مساجد و مخالف هدایتها و تعالیم عالیه دین و حرکت در مسیر افساد جامعه و نسل جوان و تحریف احکام است و از محرمات و احکام اولیه است. وارد کردن این ملاحی و مناهی در برنامه‌های عزاداری‌ها و جشنها و اعیاد اسلامی و مذهبی و مجالس دینی و مداحی اهل بیت علیهم السلام از تسویلات شیطان و انحراف از هدایت‌های سازنده قرآن کریم و موجب محرومیت از برکات و ثوابهای بسیار این برنامه‌ها است.

حقیر به همه دست‌اندرکاران محترم و برگزارکنندگان عزیز این مراسم بسیار شریف - که انشاءالله تعالی مقصد اساسی ایشان تعظیم شعائر و اظهار ولایت و ارادت باهل بیت عصمت علیهم السلام و تقرب بخداوند متعال است - جداً توصیه می‌کنم که این مراسم و بلکه جامعه اسلامی را از این مناهی و ملاحی پاک و منزّه نگاه دارند و این آیه شریفه را همیشه در نظر داشته باشند "قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا" [۲۷۲...].

از خداوند متعال قبول خدمات و زحمات و مساعی همگان مخصوصاً جوانان عزیز را در تعظیم شعائر مذهبی مسئلت می‌نمایم.

### کف زدن در جشنهای مذهبی

س ۳۱. کف زدن در جشنهای مذهبی چه حکمی دارد؟ و در غیر مجالس دینی حکمش چیست؟ لازم بذکر است که در کانادا، آمریکا و کشورهای غرب، شیعه‌ها اصلاً اقدام به این عمل نمی‌کنند و زشت و بی‌احترامی میدانند ولی گاهی در قم هم مشاهده می‌شود.

ج. لهو است و جائز نیست. مجدداً از برادران و خواهرانی که در کشورهای دیگر مواظبت دارند که سنتهای اسلامی را حفظ نمایند تشکر می‌کنم. حقیر مکرر از برادران و

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۲۷

خواهران هندی و پاکستانی و آفریقائی که در بلد کفر با قوت و قدرت روحی چهره اسلامی و استقلال دینی و مذهبی خود را حفظ کرده و پس از سالهای متمادی که در آن بلاد بسر برده بلکه در آنجاها متولد شده و نشو و نما یافته و شخصیت اسلامی خود را حتی در لباس از دست نداده و حجاب بانوان و سائر مظاهر آنها اسلامی باقی مانده است تبریک می‌گوئیم و این استقلال و قوت نفس و قدرت ایمانی و روحی آنها را تحسین می‌کنم.

مؤمن نباید - هر چند در بین کفار باشد - استضعاف شود. امیدوارم همیشه و همواره بر این سیره افتخار آمیز و اعجاب‌انگیز ثابت قدم بمانند و برنامه‌های اسلامی و شعائر دینی و مذهبی و تبلیغات دینی و مجالس جشن و عزای اهل بیت علیهم السلام و تبلیغ احکام و معارف مذهب و تفسیر و نهج‌البلاغه و غیرها با همت شما گرم و رواجش روزافزون باشد و همگی مشمول عنایات و ادعیه شخص

شخیص حضرت بقیة الله ارواح العالمین له الفداء باشید انشاءالله

### مطالب کتاب روضه الشهداء

س ۳۲. آیا کتاب روضه الشهداء و اسرار الشهاده که حاوی مطالب تحریف شده درباره کربلا است را باید انکار کرد یا در برابر آن سکوت اختیار نمود؟

ج. ما حق نداریم نویسندگان کتاب مذکور را متهم به تحریف حادثه کربلا کنیم و نسبت به مطالبی که در آنها درج شده آنچه که محتمل الوقوع است و دلیل بر عدم آن نباشد نمی‌توان انکار کرد و نویسنده را متهم به دروغ‌نویسی کرد و آنچه که بر حسب دلیل مقطوع‌العدم باشد باید نقض شود. والله العالم  
معارف دین، ج ۲، ص: ۳۲۸

### خصوصیات مداح اهل بیت علیهم السلام

س ۳۳. نظر حضرت‌تعالی در مورد مدّاحی چیست؟ و یک مداح اهل بیت علیهم السلام چه خصوصیتی باید داشته باشد؟  
ج. مداحی اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین چنانچه برای خدا باشد عبادت است و اجر عظیم دارد و به همین جهت مداح باید اهل تقوی و مقید باشد اشعاری که می‌خواند خلاف واقع و دروغ نباشد و این عبادت را تا می‌تواند به قصد قربت انجام دهد تا از ثنویات آن برخوردار شود هرچند گرفتن مزد در برابر آن اشکال ندارد. والله العالم

### رمز موفقیت مبلغان دینی در حفظ ارزش‌های اسلامی

س ۳۴. به نظر حضرت‌تعالی رمز اصلی موفقیت مبلغان دینی و روحانیون در حفظ ارزش‌های اسلامی چیست؟  
ج. در مرحله اول از نظر معرفت و شناخت، مبلغان دینی باید به رسالت سنگین خود واقف گردند و بدانند که این راه همان راه انبیاء و اولیاء خداوند است و تحمل مشکلات لازم دارد و کسی که در این راه قدم می‌گذارد باید صلاحیت عالی را کسب کند و خود را از رذایل اخلاقی تخلیه و با فضایل انسانی بیاراید و در عمل و رفتار و کردار برای مردم الگو و اسوه باشد و برای حفظ ارزش‌های اسلامی در جامعه باید احکام خدا و معارف قرآن را آن چنان که هست تبیین نماید و سعی کند با بیان شیوا و رسا و جذاب حقایق دین را به مردم ابلاغ نماید و نگذارد کار تبلیغ امور دینی بدست ناهلان بیفتد و خود نیز از این کار مقدس بجز اخلاص و رضایت پروردگار غرض دیگری نداشته باشد.

البته بر مسئولین حکومت اسلامی هم لازم است که برای حفظ ارزش‌های اسلامی از هیچ کوششی دریغ نداشته باشد و انگیزه و هدف اصلی و اساسی آنان در انجام وظایف و مسئولیت، فقط رضات خدا باشد تا امدادهای غیبی یکی پس از دیگری نصیبشان شود.

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۲۹

اگر مسئولین در حفظ ارزش‌ها کوتاهی نمایند، بدون شک تبلیغات اسلامی مبلغین اثر مطلوب و عالی نخواهد داشت. به عنوان مثال برای حفظ حجاب اسلامی بر دولت لازم است از اختلاط پسران و دختران و زنان و مردان در دانشگاه‌ها و ادارات و دیگر مراکز جلوگیری نماید تا فحشا و منکراتی از این جهت ایجاد نگردد.

این با ارزش‌های اسلامی نمی‌سازد که زنان و مردان جوان در دواير دولتی مکرر با یکدیگر برخورد و اختلاط داشته و احیاناً اخلاق و رفتار اسلامی، چندان مورد عنایت واقع نشود، اگر مسئولین امر، کارمندان و متصدیان ادارات دولتی و خصوصاً دستگاه‌ها و مراکز

علمی و فرهنگی بتوانند در این گونه موارد (حفظ ارزش‌های دینی و اخلاقی) دقت و مواظبت لازم را به عمل آورند، تبلیغات اسلامی مبلغان دینی هم [تا حدود زیادی در حفظ ارزش‌ها مؤثر خواهد بود و الا فایده‌ای ندارد، «الناس علی دین ملوکهم».

### بهترین شیوه تبلیغات اسلامی در عصر حاضر

س ۳۵. به نظر شما بهترین و مؤثرترین شیوه‌های تبلیغات اسلامی در عصر حاضر کدام است؟

ج. به نظر من بهترین و جذابترین و مؤثرترین شیوه تبلیغ در عصر حاضر نسبت به معارف اسلامی، ابلاغ و القای صحیح معارف قرآن و اسلام است. اگر ما بتوانیم پیام مقدس اسلام را آنچنان که هست بدون کم و کاست و بدون پیرایه‌ها به مردم دنیا برسانیم بدون شک آثار درخشانی خواهد داشت.

نظر به این که مجموعه معارف دینی فطری است و تمام احکام دین بر اساس مصالح و مفاسد نفس الامری تدوین شده است، در تار و پود مردم ریشه دارد و هر کس با متن اسلام و پیامهای معصومین علیهم السلام که مفسرین واقعی اسلامند آشنا گردد، متأثر خواهد شد و این توصیه و دستورالعمل در روایات مختلفی از اهل بیت علیهم السلام

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۳۰

وارد شده است که شما معارف دین و احادیث و روایات ما را خوب به مردم برسانید و در نتیجه پیروی و تبعیت مردم را از ما مشاهده کنید.

البته در این زمینه با توجه به پیشرفت علم و تکنولوژی و صنعت، استفاده از امکانات در حد مقدور لازم است.

### وظیفه مبلغین و مسئولین نظام اسلامی در مقابله با تهاجم فرهنگی

س ۳۶. بفرمایید وظایف مبلغین اسلامی و مسئولین نظام اسلامی در مقابله با تهاجم فرهنگی چیست؟

ج. مهم این است که من که می‌خواهم تبلیغات اسلامی کنم و یا در نظام اسلامی مسئول هستم، غربزده نباشم و فرهنگ غرب با تهاجمش مرا تحت تأثیر قرار نداده باشد. به فکر این نباشم که از غربی‌ها تقلید کنم و باید مدیریتی که در جامعه اعمال می‌کنم، غربی نباشد. ما هیچ کمبودی نداریم تا به سراغ غربی‌ها برویم، آنها از نظر تمدن اخلاقی، مسائل معنوی و صفات انسانی خیلی از ما عقب هستند. اگر پیشرفتی هست در مسائل علمی و صنعتی است که آن هم از مسلمین استفاده کرده‌اند.

راه اصلی مبارزه با تهاجم فرهنگی این است که ما مواضع واقعی اسلام خود را حفظ کنیم و به دنبال کسب رضایت باری تعالی باشیم نه به دنبال بدست آوردن رضایت غربی‌ها و اروپائیها. اگر ما خودمان ارزش‌های اسلامی را حفظ کردیم و به صورت بنیادی و ریشه‌ای مردم را با ارزش‌های اسلامی آشنا ساختیم و فرهنگ عمومی را از نظر معرفتی و اعتقادی بالا بردیم، دیگر خوفی از تهاجم فرهنگی و فرهنگ بیگانه نخواهیم داشت.

فرهنگ غرب به انسانیت انسان توجه ندارد و کاری به کمال نهایی انسان ندارد، بلکه انسان را از انسانیتش خارج می‌کند و از معنویت تهی می‌کند. اگر ما معنویت را در جامعه خود آن چنان که اسلام ارائه داده، ارائه دهیم و لذت معنویت را در کام مردم ایجاد کنیم

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۳۱

دیگر تهاجم فرهنگی اثری نخواهد داشت و وظایف مبلغان اسلامی و مسئولین حکومت اسلامی همین است. حقایق اسلامی فطری است و اگر فطرت مردم شکوفا شد و استعدادی بالقوه انسان به فعلیت رسید دیگر هیچ جاذبه مادی و حیوانی انسان را به سوی خود نخواهد کشانید. اما اگر از این نکته مهم غفلت کردیم بدون شک فرهنگ بیگانه با تهاجم وسیعش جوانان و دختران و پسران

ما را از بین خواهد برد.

### توصیه‌هایی برای مبلغین اسلامی

س ۳۷. حضرت تعالی چه توصیه‌هایی برای مبلغین اسلامی دارید؟

ج. توصیه من برای همه مبلغان اسلامی در سرتاسر دنیا این است که اساس موفقیت تبلیغات اسلامی، خلوص نیت است و غرض و انگیزه اصلی مبلغین اسلامی باید خدمت به اسلام و مسلمین باشد.

مرحوم آیت الله بروجردی یک روز سر درس فرمود: یک عده از طلاب و مبلغین اسلامی مرتب سؤالاتی از من می‌کنند، امروز می‌خواهم جواب دهم، سؤال می‌کنند ما چه وقت به مقصد می‌رسیم، از وقتی که طلبه می‌شویم تا چه زمانی باید تلاش و کوشش کنیم تا به نتیجه و مقصد برسیم؟ و از کجا بفهمیم که به مقصد رسیده‌ایم یا نه؟ مرحوم آیت‌الله بروجردی در پاسخ فرمودند: همه محصلین علوم دینی و همه مبلغین و مروجین شریعت نبوی باید بدانند که اگر برای دنیا و رسیدن به زخارف مادی دنیا به حوزه و سلک روحانیت آمده‌اند، هیچگاه به مقصد نمی‌رسند و از اول اشتباه کرده‌اند و باید تغییر مسیر دهند. این راه، راهی نیست که انسان را به مادیات دنیا برساند، مادیات هم انسان را به رشد و پیشرفت واقعی نمی‌رساند. اگر برای خدا و انجام وظیفه و رسیدن به مقام قرب ربوبی به این مسیر آمده‌اند بدانند که از روز اول که وارد شده‌اند به مقصد رسیده‌اند و هر روزی که می‌گذرد در مقصد سپری می‌شود و به نیل درجات دیگر منتهی می‌شود.

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۳۲

### مراسم مذهبی

#### الف - آیا در استقبال از پیامبر مردم پایکوبی کردند

س ۳۸. آیا صحت دارد که در استقبال ورود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به مدینه مردم به پایکوبی و آواز و موسیقی آن زمان پرداختند؟ یا در عروسی حضرت فاطمه علیها السلام دایره و ... زدند؟ اگر چنانچه موارد مشابه‌ای هم باشد در نظر بگیرد.

ج. امر مذکور در سؤال، قطعی نیست و بر فرض اینهم که قطعی باشد دلیل بر جواز نیست چون ابتدای اسلام بوده و پیامبر اسلام علیهم السلام احکام را تدریجاً بیان فرموده‌اند و چنان نبوده که همه محرّمات را در همان اوائل بیان کند.

#### ب - حکم کاهش قدرت خرید توسط اسکناس

س. اگر اسکناس مثلی باشد و کاهش قیمت مثل ضمان آور نباشد آیا باید به خصوصیات مثل، مخصوصاً قدرت خرید توجه شود؟ که اگر خصوصیات معتبر باشد و اسکناس از نظر قدرت خرید کاهش فاحش پیدا کند، پرداخت و ادای آن باعث تحصیل برائت ذمه بدهکار نمی‌شود و باید به میزان توان خرید اسکناس در ذمه پرداخت و ادا نماید یا مصالحه شود.

ج. چنان که گفته شد اسکناس شبهه به مثلی است و چنانچه بدهکار به مقدار بدهی بحسب اسکناس (مثلاً صد هزار تومان) بدهی خود را پردازد ذمه‌اش بری می‌شود بلی اگر با ملاحظه قدرت خرید، بدهی را پردازد و اینکار با مصالحه و رضایت طرفین انجام شود بهتر است.

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۳۳

## راههای تقویت عقاید دینی مردم و جوانان

س ۳۹. از نظر جنابعالی راههای تقویت عقاید دینی مردم و جوانان چیست؟

ج. بهترین راه برای تقویت بنیه اعتقادی و دینی مردم و نسل جوان تبلیغات اسلامی است در ابعاد مختلفش. تبلیغات اسلامی بسیار وسیعی دارد. تبلیغات عملی، شفاهی و کتبی از طریق رسانه‌ها، مطبوعات، صدا و سیما و ... به صورت همگانی آشنا کردن مردم با اصول دین و فروع دین و شناساندن معارف قرآن به مردم، فراهم کردن زمینه برای شناخت واقعی اسلام و عمل نمودن به معارف دین باعث تقویت بنیه اعتقادی و دینی مردم می‌گردد. اما اگر ما خودمان در این امر کوتاهی کردیم و در محیط و محافل عمومی، رفت و آمد میان زن و مرد و برخورد مستقیم دختران و پسران و زنان و مردان را در عمل ترویج کردیم، دین مردم در معرض خطر قرار خواهد گرفت و احکام دین در جامعه نابود خواهد شد. البته بر علمای بلاد و حوزه‌های علمیه است که جریانات را زیر نظر بگیرند و مواظب دین مردم باشند.

### چگونگی برخورد با شبهه افکنان در محافل عمومی و علمی

س ۴۰. به نظر شما کسانی که در محافل عمومی و دانشگاهی شبهه‌های را علیه دین القاء می‌کنند از نظر فقهی چه حکمی دارند و با اینگونه افراد چگونه باید برخورد کرد؟

ج. از دید همه فقهای اسلامی القای شبهه حرام است و جایز نیست. حتی علمای ما این مسأله را مطرح نموده‌اند که اگر استادی می‌داند که در تبیین شبهه مشکلی ندارد و خوب می‌تواند شبهه را طرح نماید اما در پاسخ شبهه بخوبی قدرت ندارد، حق طرح شبهه را ندارد و نباید طرح کند، مگر این که جواب شبهه را هم بتواند مانند اصل شبهه طرح کند. و کسانی که در محافل دانشگاهی تدریس می‌کنند اگر خودشان واقعاً شبهه دارند در

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۳۴

مسائل اسلامی، مراجعه کنند تا شبهه را برطرف نمایند و حق القای شبهه ندارند و اگر شبهه را القا کنند بدون شک خلاف شرع انجام داده‌اند و اگر مغرضند، حق تدریس ندارند و کارشان حرام و بر مسؤولین نظام لازم است که جلوگیری نمایند. متخصصین اسلامی و اسلام شناسان شبهه‌ای نگذاشتند که به صورت شبهه بماند، باید به اهلش مراجعه کرد و شبهات را حل کرد نه این که در بین جوانانی که آشنایی چندانی با معارف اسلامی ندارند شبهه را القاء کرد.

### راههای اساسی مبارزه با منکرات

س ۴۱. راههای اساسی مبارزه با فحشا و منکرات در جامعه اسلامی با توجه به مقتضیات زمان چیست؟

ج. بهترین راه مبارزه با فحشا و منکرات همان راه قرآن، تحقیق بخشیدن به امر به معروف و نهی از منکر است با همان مراتب و مراحل که در فقه اسلام آمده و فقهای اسلامی نوعاً کتاب امر به معروف و نهی از منکر نوشته‌اند و راهها و شیوه‌های آن را بیان کرده‌اند.

گاهی باید با زبان خوش و به صورت ارشاد جاهل و گاهی با زبان خشن و گاهی با ابزار دیگر برای نابودی منکرات اقدام کرد. البته اجرای صحیح دستورات اسلام در امر به معروف و نهی از منکر موقوف به این است که مسؤولین نظام اسلامی و کارگزاران حکومت اسلامی از منکرات اجتناب نمایند و معروف را عملاً پیاده کنند. اگر بین زن و مرد اختلاط ایجاد شد و کاری که صد در صد کار مردان است به زنان واگذار شد و یا بالعکس، امر به معروف و نهی از منکر زبانی کارساز نخواهد بود. اگر معروف‌ها در

عمل مدیران و مسئولین حکومت احیا شود و منکرات در عمل کنار گذاشته شود، فحشا و منکرات هم با امر به معروف و نهی از منکر از بین خواهد رفت و الا خیر.

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۳۵

### تعریف حق معنوی

س ۴۲. حق معنوی چیست و چگونه تعریف می‌شود؟ و آیا جزء حقوق مالی است یا غیر مالی چرا؟  
ج. حق معنوی عبارت از امور اخلاقی است که مؤمنین نسبت به یکدیگر دارند و آن غیر حقوق مالی است گرچه در بعضی موارد مراعات حق مؤمنین مستلزم صرف مال است. والله العالم

### مبنای شرعی حق معنوی

س ۴۳. آیا این حق مبنای شرعی دارد؛ یعنی آیا در شرع به آن اشاره‌ای شده است یا خیر؟ و اگر نشده به نظر شما آیا می‌توانیم امروزه از باب ضرورت آن را به رسمیت بشناسیم چرا؟  
ج. بلی حقوق اخلاقی مبنای شرعی دارند در قرآن مجید و روایات وارد از معصومین سلام الله علیهم اجمعین به آنها اشاره شده است. والله العالم  
حق تألیف

س ۴۴. آیا این حق منحصراً همان حق تألیف می‌باشد یا اینکه بر تمام ابتکارات ذهنی حاکم است؟ مثلاً آیا برنامه‌نویسان رایانه‌ها جزء این دسته از حق قرار می‌گیرند؟  
ج. به نظر حقیر حق تألیف از حقوقی نیست که شرعاً مراعاتش لازم باشد. والله العالم

### پوشش اسلامی بانوان چگونه باید باشد

س ۴۵. لطفاً نظر خود را راجع به پوشش اسلامی بانوان بیان فرمائید.

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۳۶

شما شخصاً چگونه حجابی را قبول دارید. آیا داشتن چادر ضرورت است؟ با توجه به اینکه جدیداً حدیثی از یکی از ائمه شنیدم که فرموده‌اند: پوشش خود را متناسب با زمانی که در آن زندگی می‌کنید انتخاب نمائید. نظرتان چیست؟  
ج. خوب بود متن حدیث را ذکر می‌کردید که از کدام یک از ائمه السلام نقل شده و راوی و ناقل آن چه کسی بوده؟ تا اعتبار و عدم اعتبار آن بررسی شود و معلوم گردد که حدیث در مقام بیان چه مطلبی بوده. به هر حال نمی‌توان حدیث را حمل نمود بر آنچه در این زمان از روی بی‌مبالا-تی شایع شده است و پوشش لازم برای زن این است که خود را از نامحرمان نسبت به جمیع اعضاء بدن مستور و محفوظ بدارد و به نظر حقیر دست و صورت هم به احتیاط واجب باید پوشانده شوند و برای تأمین این امر باید از چادر یا ساتری که مانند آن باشد استفاده شود و بدون چادر مفاتن بدن آشکار و معرض ریه و جلب توجه نامحرمان و اجانب و موجب فساد است خداوند همه را از شر شیطان و نفس اماره به لطف و کرم خود حفظ فرماید.

### نظر اسلام در مورد ورزش بانوان

س ۴۶. آیا اسلام برای ورزش بانوان مخصوصاً ورزش‌هایی نظیر دوچرخه‌سواری محدودیت و منعی قائل است؟



ج. اینگونه امور در اسلام نه مطلقاً مجاز و بی ضابطه و بی برنامه و دستور است و نه مطلقاً ممنوع و محذور است بعضی از برنامه‌های ورزشی که حتی مردان انجام می‌دهند غیر مشروع و حرام است. سائر برنامه‌ها نیز باید برای همان ورزش و تندرستی و فوائد جسمانی و معقول آن و شادابی جسم و نشاط روح و رفع خستگی انجام شود و از مظاهر و روش‌هایی که موجب تحریک غرایز حیوانی و بدآموزیهای مختلف و ترویج بی‌شرمی و بی‌حیایی می‌شود اجتناب شود. خلاصه، حدود و تعلیمات اخلاقی و اساسی معارف دین، ج ۲، ص: ۳۳۷

شرعی و عقلی را رعایت نمایند و این شرایط در مسابقات و در پخش و ارائه آنها همه باید رعایت شود. بسیار کار ظریف و دقیقی است و دست‌اندرکاران آن باید افراد مجرب، آزموده و متعهد و وارد به مسائل روانی باشند و چنان نکنند که با این وسائل کنونی همه جوانان و نوجوانان را سرگرم چیزی به اسم ورزش نمایند و آنها را از کار و تلاش و تحصیل باز بدارند و همه تعریفها و تمجیدها را نثار ورزشکاران بنمایند که کشور در مسیر ورزش قرار بگیرد و در مسائل دیگر گرفتار افت و تنزل و انحطاط گردد مسلماً اگر مسائل ورزش هم خارج از اعتدال مطرح باشد برای مملکت مضر است. ورزش باید باشد اما مسائل دیگر مانند علم و صنعت، و بالاتر اخلاق و ایمان نباید ضعیف شود. و اگر ورزش لازم و نافع است و تربیت بدن مهم است بیماری ورزش‌گرایی و بیماری مسابقات ورزشی خطرناکتر است.

اما ورزش بانوان اگر در خانه یا مدرسه و در شرائط مصون از فتنه و نگاه نامحرم صرفاً برای ورزش و منافع بدنی آن باشد جایز است و تعلیم و تعلم آن هم در مدت کوتاهی فراهم می‌شود. اما برگزاری مسابقات ورزشی بانوان و ورزشهایی که صرفاً جنبه نمایشی و سنت‌شکنی دارد غیر از ابتدال برای زنان نتیجه‌ای ندارد و این سبکی را که بعضی به تقلید از اجانب و کفار و هم‌آهنگی با آنها و حتی شرکت در مسابقات با آنها ترویج می‌نمایند همه فتنه‌زا و فسادانگیز است و مظهر جالب غرب‌زدگی، همین تبلیغات و ترویجات و تشویقاتی است که از زنان به اصطلاح ورزشکار می‌شود که از آنها هم قهرمان بسازند. در زیر این ترویجها مطالب دیگر و مطالب فسادانگیز دارند و شخصیت اسلامی زن و التزام و پای‌بندی او را به چادر و عفت و حجاب و پارسایی و پاکدامنی و ترک اختلاط با مردان اجنبی را هدف قرار داده‌اند.

بسیاری از این مسابقات برای مردها نیز امتیاز و ارزش نیست و بازیگری صرف است.

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۳۸

به هر حال باید زن و مرد مسلمان بهوش باشند که در دامها و شبکاتی که با نامهای جالب و فریبنده در راهشان می‌اندازند گرفتار نشوند. بعضی از اینها که از ورزش ترویج می‌کنند همانند اینکه از موسیقی و نوازندگی و رقص و اختلاط زن و مرد و دوچرخه‌سواری بانوان و پوشیدن لباسهای تنگ و ترک التزام به پوشش چادر ترویج می‌کنند هدف آنها مطلب دیگر و وارد کردن بانوان در مفاسد دیگر است.

ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس به هر دستی نباید داد دست

ای بسا غول بیابانی که راه‌عرضه می‌دارد و لیکن سوی چاه

اگر بانوان با ایمان و مردان مؤمن، هشیار و بیدار نباشند و خدای نخواست به این صداهای ناهنجار جواب مثبت بدهند، صبح می‌کنیم در حالی که همه عزت‌های اسلامی و استقلال اسلامی و هویت اسلامی خود را از دست داده و از سعادت دنیا و عقبی، محروم شده باشیم که البته با غیرت و استقامت و آگاهی و بصیرتی که الحمدلله زن و مرد مسلمان ما از خود نشان داده‌اند، بحول و قوه الهی شاهد چنین روزهای ذلت‌بار نخواهیم بود. والله العالم

س ۴۷. آیا در شرع مقدس اسلام تغییر سن شرعی و قانونی ازدواج دختران از ۹ به ۱۵ سال مجاز است؟ آیا اگر ازدواجی در سنین بین ۱۵-۹ واقع شود جایز نیست و غیر قانونی است؟ و آیا مجاز است عاقد، ولی دختر و یا خود زوجین مورد مؤاخذه و مجازات قانونی برای انجام این ازدواج قرار گیرد؟

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۳۹

ج. تغییر و تصرف در نظامات شرعی و احکام اسلام (العیاذ بالله تعالی) اعم از سن شرعی ازدواج و احکام دیگر قابل تجویز نیست و با اصول توحیدی اسلام و مبانی اعتقادی مسلمین و غیر قابل نسخ بودن احکام و جاودانگی این دین مبین حنیف که از ضروریات است منافات دارد چنان که تعیین مجازات برای عاقد و زوجین و ولی شرعی که اقدام به تزویج قبل از بلوغ کرده باشد همه غیر شرعی و معارض با احکام الله و فاقد اعتبار است. این زمزمه‌ها و القائات پیرامون قوانین محکم الهی در مورد عائله و نظام ارتباط زن و مرد، سیر بسوی ازدواج غیر شرعی و آزاد از احکام الهی و به اصطلاح برخی ازدواج مدنی است که در جامعه اسلامی و نظام جمهوری اسلامی که اصول و فروع آن باید بر اساس نظامات عالی اسلام برقرار باشد محکوم و غیر قابل طرح است و از نظر هر مسلمان متعهد بدین مردود و باطل می‌باشد. والله العالم

س ۴۸. آیا عادی شدن موسیقی سبب حلال شدن آن می‌گردد؟

ج. من از خداوند توفیق همگان را در جهت عمل به وظائف شرعی خود مسئلت می‌نمایم اما نامه ارسالی مشتمل بر اموری است که به آنها اشاره می‌شود: نوشته‌اید: «امروزه موسیقی بخش جداناپذیری از زندگی مردم گردیده و با فرهنگ آنها عجین گشته بطوریکه حکم بحرمت آن موجب حیرت و تعجب جوانان شده».

سؤال می‌شود آیا اگر مثلاً بعدها شراب بخش جداناپذیری از زندگی مردم شد و مردم بخاطر لایابالگیری آنرا جزء فرهنگ خود نمودند این امر موجب حلیت آن می‌شود؟ آیا اگر استفاده از موسیقی عادت روزمره شد حلال می‌گردد؟ مردم دوران جاهلیت قتل و کشتار و زنده بگور کردن دختران، عادت روزمره آنها بود.

توضیح اینکه شما انتظار دارید هر عملی را که مردم در اثر هواپرستی و بی‌اعتنائی به حلال و حرام دین آن را جزء زندگی خود کرده‌اند، دین آنرا امضاء کند اگر منطق ما این

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۴۰

باشد بمرور زمان اساس دین و احکام همه از بین می‌رود و دستخوش مقاصد مردم خواهد شد.

نوشته‌اید: «جوانان مجبورند اوقات فراغت خود را بجای اینکه از تفریحات سالم استفاده کنند الی آخر».

شما که بحمدالله تحصیل کرده هستید نباید گول این عبارات را بخورید و موسیقی را که مجتهد جامع‌الشرائط حرمت آنرا از ادله، استنباط کرده و بر مقلد تبعیت از آن عقلاً و شرعاً لازم است تفریح سالم محسوب می‌نمائید.

و آنچه در آخر نامه مرقوم نموده‌اید: «از دادن پاسخهایی چون تا حدّ ممکن اجتناب شود یا در جایی که ناچار هستند مانعی ندارد یا حکم خدا قابل تغییر نیست خودداری شود».

از امثال شما انتظار می‌رود درصدد بدست آوردن جواب واقعی مسئله باشید نه جواب مورد پسند و دلخواه، چون فقیه نمی‌تواند برخلاف آنچه از احکام الله بدست آورده و بر طبق رضایت سؤال کننده پاسخ دهد.

در پایان عرض می‌شود: شما فرض کنید اگر در آینده یکی از محرّمات مورد اتفاق و نظر فقهاء در جامعه رواج پیدا کرد و اکثر مردم یعنی بازاری و اداری و زن و مرد و در ماشین و غیره، به آن آلوده شدند چنانچه کسی حکم آنرا سؤال کند باید پاسخ داد که در چنین احوالی اشکال ندارد یا نظر باینکه حرمت آن مسلم است باید جواب داد تا جائیکه ممکن است اجتناب شود یا در صورت ناچاری مانع ندارد و امثال اینها و سرّ مطلب این است که حکم خدا قابل تغییر نیست خداوند ما و شما و همه مؤمنین را از فتن و

شروع آخرالزمان محفوظ بدارد و انشاءالله موفق باشید.

### شرکت در کلاس‌ها و برنامه‌های ورزشی مختلط

س ۴۹. آیا شرکت در کلاس‌ها و برنامه‌های ورزشی مختلط جایز است؟

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۴۱

ج. اما در مورد سؤال از شرکت در کلاس‌ها و برنامه‌های مختلط ورزشی (مرد و زن): البته می‌دانید که در تعلیمات عالیہ اسلام هیچ گونه مخالفتی با ورزش که ارتباط تنگاتنگ با سلامتی جسم انسان دارد وجود ندارد و در حد لازم مثل سایر برنامه‌های مورد نیاز جسم و روح باید انجام شود نیاز به ورزش مثل نیاز به غذا و سایر نیازهای جسمی در وجود هر انسان بلکه هر جنبه‌ای هست باید به این نیاز توجه شود. راه‌پیمایی، کشتی و وزنه‌برداری و همه برای بدن مثل غذا لازم است و اگر به این کارها عنوان بازی می‌دهند به معنی کلمه بازی نیستند. ورزش کاری مفید، معقول، مشروع و لازم و در بعضی موارد واجب است.

اما بر آوردن تمام این نیازهای جسمی باید به مقدار رفع نیاز و در حد اعتدال و میانه روی باشد عیناً مثل صرف غذاست که هم پرخوری و رعایت نکردن بهداشت غذا موجب فساد جسم و خروج از صحت می‌شود و هم امساک مطلق از خوردن غذا به بدن آسیب کلی می‌رساند.

دین اسلام دین عدل و مراعات اعتدال در همه امور است که در اینجا اگر بخواهیم شواهدی را از قرآن مجید بیان کنیم کلام طولانی می‌شود مثل دستور "كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا" [۲۷۳] در همه برنامه‌ها و اعمال غرائز اجرا می‌شود و رفع هر نیازی باید در حد اعتدال و در صورتی باشد که با رفع سایر نیازها هماهنگ باشد و چنان نشود که افراط در یک مورد اگر چه به نظر به خود آن موضوع مضر نباشد نسبت به موارد دیگر زیان‌بخش باشد و الا مثل کسی می‌شود که یک عضو از اعضاء بدنش بیش از حد اعتدال چاق و فربه و بزرگ شود و سایر اعضاء او رشد و نمو همسان با آن عضو را نداشته باشند و از سوی دیگر این را هم می‌دانیم که انسان همه‌اش جسم نیست و در پوست و گوشت و استخوان خلاصه نمی‌شود و تن آدمی شریف است به جان آدمیت.

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۴۲

انسان دارای جنبه برتر دیگر است نیازهای روحی و اخلاقی مهم دارد باید خود را از صفات زشت پاکیزه نگه دارد و اخلاق ناپسند نداشته باشد و با اخلاق عالی انسانی و رشد عقلانی آراسته باشد، با ایمان به خدا و عالم غیب و حقایقی که انبیاء و خصوصاً تعلیماتی که پیامبر عظیم‌الشأن اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده‌اند خود را در مسیر کمالات انسانی که محبوب فطرت پاک هر بشر است قرار دهد و حیات و زندگی را با معنی و برای نیل به قرب خدا بشناسد، و بداند که زندگی پوچ و باطل نیست و همین بدن و خوردن و پوشیدن و ورزش کردن و حرکات جسمانی نیست.

خوردن برای زیستن و ذکر گفتن است جانانه آنکه زیستن از بهر خوردن است

برنامه‌های پاسداری از سلامت جسم باید چنان باشد که به سلامت روح و قلب و اخلاق انسان ضرر و زیانی نرساند و خلاصه روح و حقیقت انسانیت و اخلاق، اصل است و جسم و کارهای جسمانی همه فرع است البته فرعی که پرورش آن برای به ثمر رسیدن اصل لازم است.

از سوی دیگر یک پایه مهم دعوت اسلام دعوت به ارزشهای انسانی است اسلام انسان را بهترین و لایق‌ترین مخلوقات می‌داند و دعوتش بر این اصل است که انسان انسان است و دام و دد و سایر ذوات حیات نیست، گرایش بی‌ضابطه او به صفات حیوانی تنزل و انحطاط و سقوط است. غرق شدن او در شهوات که نمونه‌های آن همین مظاهر شهوت‌انگیز اختلاط مرد و زن است، هویت انسانی او را به هویت حیوانی تنزل می‌دهد.

انسان که خود را نشناخته باشد از مظاهر شهوت‌انگیز که مناظر حیوانی است پرهیز می‌کند. ما مسلمانها اگر در این عصر چنان پیش آمده که دیگران در صنعت و علوم مادی منهای اخلاق و انسانیت از ما جلوتر باشند الحمدلله در اخلاق بهترین برنامه‌ها و تعلیمات را در اختیار داریم که در هیچ مکتب و مدرسه نظیر آن نیست البته بشر به معارف دین، ج ۲، ص: ۳۴۳

مدنیت صنعتی نیازمند است و ما باید در آن هم خود کفا و بی‌نیاز از دیگران باشیم ولی اگر با مدنیت دینی و معنوی و اخلاقی توأم نباشد نه فقط مفید نیست که مضر است.

بعد از این توضیحات که چنان که در نظر بود بطور کامل بیان نشد، در پاسخ اصل سؤال اشعار می‌دارد که این گونه ورزش توأم با این اختلاط، حیوان‌نمایی و فسادآمیز است که کمتر انسان عادی اگر چه در آغاز با نیت پاک باشد از مفسد و بدآموزیهای آن مصون می‌ماند و در دین کامل و جامع اسلام ممنوع است و با تعالیم انسان‌ساز اسلام سازگار نیست. جنابعالی با اعتماد به نفس و حفظ استقلال اسلامی، خود را در این موارد سقوط قرار ندهید و با نام خدا و یاد خدا خود را مصونیت دهید و تسلیم خود را به احکام و تعالیم الهی ثابت کنید، و نشان بدهید که بر نفس خود مسلط هستید و در میدان جهاد با نفس و نیل مقامات عالی انسانی سزاوار جایزه‌های شایسته می‌باشید. ان‌شاءالله تعالی موفق باشید و در آن محیطی که هستید در تعهد و التزام به آداب اسلامی و شعائر دینی الگو و نمونه باشید. والسلام علیکم ورحمة الله.

### ورزش بانوان در اماکن عمومی، و تماشای آن از تلویزیون

س ۵۰. مستدعی است نظر مبارک خویش را در مورد ورزشهای بانوان از قبیل: دوچرخه‌سواری، اسب سواری، قایقرانی و دو و میدانی در اماکن و معابر عمومی بیان فرمایید. در ضمن بفرمایید تماشای این نوع برنامه‌ها از تلویزیون چه حکمی دارد؟  
ج. اجرای این گونه برنامه‌های خلاف عفت و غیرت و سنن و تعالیم اسلامی به اسم ورزش در اماکن و معابر عمومی علاوه بر آنکه نمایش و جلوه دادن مفاتن بدن بانوان به مردان اجنبی است، مستلزم ترویج فحشاء و منکرات و مفسد عظیمه است و تماشای این برنامه‌ها و تشویق و ترغیب به آنها حرام است خداوند متعال جامعه اسلامی ما را که در عصر حاضر پرچم اسلام و حاکمیت احکام اسلام را در دنیا به اهتزاز درآورده و

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۴۴

مسلمانان را سربلند و عزیز قرار داده از اینگونه خطرات که موجب تشویش اذهان و خدشه‌دار شدن شخصیت اسلامی ما است حفظ فرماید. والله العالم

### تفاوت طلوع فجر حقیقی با طلوع عرفی

س ۵۱. راجع به مسئله فجر و اختلافی که بین ارباب تقویم و جمعی از مؤمنین که مدعی طلوع فجر حدود ده دقیقه بعد از وقت معین در تقویم شده‌اند اعلام نظر نمائید.

ج. تشخیص دقیق لحظه حقیقی طلوع فجر بلاد و نقاط چون مطالع فجر بسیار و بی‌شمار است و با سرعت فوق العاده در طول ۲۴ ساعت شبانه روز دم بدم و بلکه سریعتر طلوعها موجود می‌شود بوسیله حس قابل ادراک نیست، و اگر با حساب و قواعد علم هیئت و استخراجات دقیق دانشمندان و متخصصان فن مشخص شود در همان عالم علم و حساب است و رؤیت آن عاده ممکن نیست. آنچه موضوع احکام شرعیه است مطالع عرفی و منطقه‌ای محسوس و قابل رؤیت است لذا ممکن است طلوع حقیقی غیر محسوس و غیر قابل رؤیت با طلوع مرئی و قابل رؤیت دقیقی که در حدود ده دقیقه باشد تفاوت پیدا کند و به این جهت اعلام وقت بر اساس

این طلوع مرئی تخطئه و ردّ تعیین دقیق علمی مطالع که ممکن است ثانیه آن هم محاسبه و معین گردد نیست. بنابراین وقتی طلوع دقیقی که مؤسسه ژئوفیزیک معین می‌نماید قابل رؤیت و محسوس می‌شود که دقایقی از آن گذشته باشد، و این تفاوت طلوع علمی و واقعی با طلوع عرفی است.

علیهذا اگر از تمرینات و آزمایشهای متعدد و متوالی اشخاص مورد وثوق و وقت شناس معلوم شود که تفاوت طلوع علمی و حقیقی فجر با طلوع عرفی تا حدود ده دقیقه است با صحت تشخیص مؤسسه ژئوفیزیک منافات ندارد. مؤسسه ژئوفیزیک و تقاویم وقت معارف دین، ج ۲، ص: ۳۴۵

حقیقی و علمی طلوع فجر را معین می‌نمایند و وقت شناس که با رؤیت، طلوع فجر را تشخیص می‌دهد وقت عرفی و محسوس و شرعی را معین می‌کند لذا اگر اذان بر مبنای طلوع حقیقی و علمی گفته شود باید برای نماز صبح تا حدود ده دقیقه صبر کرد، و اگر در روزه مراعات وقت حقیقی را بنمایند موافق با احتیاط است و اگر اذان به وقت شرعی گفته شود و مؤذن موثق و وقت شناس باشد همزمان با آن اداء نماز مجزی است.

### امام جماعت بودن زنی به نام ام ورقه، و حکم امامت زنان در جماعت

س ۵۲. لطفاً بفرمائید: آیا در خصوص امامت جماعت زنی بنام ام ورقه در زمان حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله منبعی وجود دارد؟ امامت جماعت زنان چه حکمی دارد؟

ج. بر حسب آنچه در کتابهای حدیث و تراجم صحابه و صحابیات مثل سنن ابی داود ج ۱ ص ۱۶۱ ح ۵۹۲، و سنن بیهقی ج ۳ ص ۱۳۰، و اسد الغابۀ و استیعاب، و تهذیب التهذیب مذکور است، بانوی مذکور ام ورقه بنت عبد الله بن الحارث بن عویمر بن نوفل انصاری مشهور به (شهیده) می‌باشد چون حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شهادت او را که پس از رحلت آن حضرت واقع شد خبر دادند، از این جهت در حال حیات، او را (شهیده) می‌گفتند. این زن بر حسب نقل این کتابها حسب الامر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر زنها امامت می‌کرده است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر فرموده بودند که بر اهل خودش امامت نماید و احدی از فقها و محدثین و کسانی که این موضوع را روایت کرده‌اند احتمال اینکه به مردها اگر چه محارم او باشند نداده است و در کتب شیعه و از طریق اهل بیت علیهم السلام این ترجمه از او نقل نشده است فقط در کتابهایی مثل جواهر به عنوان خبر نبوی و مرسل آن را در ضمن روایاتی که به آن بر جواز امامت زن بر زنها استدلال شده است نقل کرده‌اند.

معارف دین، ج ۲، ص: ۳۴۶

لازم به تذکر است که امامت زن بر مرد یا مختلط به اجماع همه فقهای شیعه و سنی جایز نیست و حتی در مسأله امامت زن بر زن هم اختلاف است یک قول عدم جواز است و قول دیگر جواز است تفصیل را می‌توانید در کتابهای مفصل فقه ملاحظه نمایید.

[۱] (۱). التنقیح، ۲/ ۷۸.

[۲] (۲). سوره طه، آیه ۱۱۰..

[۳] (۱). سوره فصلت، آیه ۲۱..

[۴] (۱). سوره انبیاء، آیه ۲۲..

[۵] (۱). تفسیر مجمع البیان، ۴/ ۴۳ چاپ مکتبه العلمیه الاسلامیه.

[۶] (۲). سوره مؤمنون، آیه ۱۱۷..

[۷] (۱). سوره آل عمران، آیه ۱۹۰ و ۱۹۱..

[۸] (۱). سوره طور، آیه ۳۵..

[۹] (۱). سوره آل عمران، آیه ۶۴.

[۱۰] (۲). سوره حجرات، آیه ۱۳.

[۱۱] (۳). سوره قصص، آیه ۸۳.

[۱۲] (۴). سوره نحل، آیه ۹۰.

[۱۳] (۵) ۵. سوره فصلت، آیه ۳۴..

[۱۴] (۱) ۶. الاستغاثه، ۱/ ۳۰.

[۱۵] (۲) ۷. تحف العقول، ۳۵..

[۱۶] (۱). سوره انبیاء، آیه ۲۳..

[۱۷] (۱). سوره بقره، آیه ۲۱۶..

[۱۸] (۱). سوره فرقان، آیه ۷.

[۱۹] (۲). سوره مؤمنون، آیه ۳۳.

[۲۰] (۳) ۲. سوره زخرف، آیه ۳۱..

[۲۱] (۱) ۳. سوره ابراهیم، آیه ۱۰.

[۲۲] (۲) ۴. سوره قمر، آیه ۲۴..

[۲۳] (۱). بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۲.

[۲۴] (۲). سوره انعام، آیه ۹ ..

[۲۵] (۱). سوره اسراء، آیه ۹۴ ..

[۲۶] (۱). سوره جمعه، آیه.

[۲۷] (۲). سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.

[۲۸] (۳). سوره توبه، آیه ..

[۲۹] (۱). سوره انعام، آیه.

[۳۰] (۲). سوره نحل، آیه ۷۴ ..

[۳۱] (۱). دعای ابو حمزه ثمالی.

[۳۲] (۲). سوره توبه، آیه و ۱۰۵.

[۳۳] (۳). سوره بقره، آیه.

[۳۴] (۴). سوره انعام، آیه ۱۲۴.

[۳۵] (۵). سوره بقره، آیه ۱۸۷ ..

[۳۶] (۱). سوره روم، آیه ..

[۳۷] (۱). سوره انسان، آیه.

- [۳۸] (۲). سوره کهف، آیه ..
- [۳۹] (۱). سوره انعام، آیه ۹۶ ..
- [۴۰] (۱). سوره بقره، آیه ۲۹ ..
- [۴۱] (۱). سوره انعام، آیه ۱۲۴.
- [۴۲] (۲). سوره بقره، آیه ۲۱۶ ..
- [۴۳] (۱). سوره بقره، آیه ۲۵۳ ..
- [۴۴] (۱). سوره انعام، آیه ۱۲۴ ..
- [۴۵] (۱). سوره قصص، آیه ۳۲ ..
- [۴۶] (۱). سوره بقره، آیه و ۲۴ و سوره اسراء، آیه ۸۸ ..
- [۴۷] (۱). سوره بقره، آیه ۲۳ ..
- [۴۸] (۱). سوره اسراء، آیه ۸۸ ..
- [۴۹] (۱). سوره بقره، آیه ۲۳.
- [۵۰] (۲). سوره اسراء، آیه ۸۸ ..
- [۵۱] (۱). سوره اسراء، آیه ..
- [۵۲] (۱). سوره بقره، آیه ۲۳.
- [۵۳] (۲). سوره بقره، آیه ۲۴ ..
- [۵۴] (۱). سوره انعام، آیه ۷۶ ..
- [۵۵] (۱). بحار الأنوار، ۴۰ / ۱۵۳.
- [۵۶] (۲). سوره بقره، آیه ۳۰ و ۳۱.
- [۵۷] (۳) ۲ و ۴. سوره بقره، آیه ۳۵ ..
- [۵۸] (۱) ۳. سوره اعراف، آیه ۲۲ ..
- [۵۹] (۱). سوره اسراء، آیه و ۵۰ ..
- [۶۰] (۱). سوره کهف، آیه ۲۹.
- [۶۱] (۲). سوره حج، آیه ۱۹ و ۲۰.
- [۶۲] (۳). سوره ابراهیم، آیه ۴۸.
- [۶۳] (۴). سوره غافر، آیه ..
- [۶۴] (۱). توضیح اینکه: ثواب مبتنی بر تفضل است نه استحقاق ..
- [۶۵] (۱). سوره نساء، آیه ۱۰.
- [۶۶] (۲). کافی، ۲ / ۳۳۲ ..
- [۶۷] (۱). سوره زمر، آیه.
- [۶۸] (۲). سوره نساء، آیه و ۱۱۶ ..
- [۶۹] (۱). رجوع شود به الغدير، ۲ / ۱۹۱ ..
- [۷۰] (۱). رجوع شود به: المراجعات مراجعه شماره ۱۰۶ به بعد.

- [۷۱] (۲). نهج البلاغه، حکمت ۱۹۰.
- [۷۲] (۳). سوره نساء، آیه ۱۵۸.
- [۷۳] (۴). سوره احزاب، آیه ۳۳.
- [۷۴] (۵). سوره انفال، آیه ۷.
- [۷۵] (۶). رجوع کنید به معارف دین ج ۱، ص ۱۱۱..
- [۷۶] (۱). سوره یس، آیه ۱۱..
- [۷۷] (۱). کافی، ۴۳: ۴ ح ۵..
- [۷۸] (۱). وسائل الشیعه، باب ۲۹ از ابواب مقدمه عبادات، حدیث ۲..
- [۷۹] (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲..
- [۸۰] (۱). بحار الانوار، ۳۵ / ۹. کشف الیقین فی فضائل أمير المؤمنين علیه السلام ف ۲ ص ۳۳-۳۲ ح ۱۲ ط ۱۴۱۳ ق.
- [۸۱] (۲). کنز العمال، ج ۱۳ ص ۱۲۲.
- [۸۲] (۳). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید ۱ / ۵..
- [۸۳] (۱). اسد الغابه، ۴ / ۱۸..
- [۸۴] (۱). سیره النبی: ۴ / ۱۰۲۳ و قد ترکت فیکم ما ان اعتصمتم به فلن تضلوا ابدا امرا بیناً کتاب الله و سنه نبیه.
- [۸۵] (۲). کتاب الموطأ: ۲ / ۸۹۹ ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما ان تمسکتُم بهما کتاب الله و سنه نبیه.
- [۸۶] (۳). رجوع شود به میزان الاعتدال، ۳ / ۴۶۸- تهذیب التهذیب، ۹ / ۳۳- تاریخ بغداد، ۱ / ۲۱۴- الوافی بالوفیات، ۲ / ۱۸۸- وفیات الاعیان، ۴ / ۲۷۶ تذکره الحفاظ، ۱ / ۱۷۲- تأسیس الشیعه: ۲۳۲..
- [۸۷] (۱). اضواء علی السنه المحمديه، ص ۲۴۳ تا ۲۴۷.
- [۸۸] (۲). سیره، ج ۴ ص ۲۷۵ و ۲۷۶.
- [۸۹] (۳). طبری هم اگر چه از ابن اسحاق از ابن ابی نجیح لفظ سیره را روایت کرده است ولی روایت او قابل اعتماد نیست زیرا اولاً مرسل است و ثانیاً ابن ابی نجیح چنانکه از ابن حجر نقل شده از قدریه و مدلس است و ثالثاً به سند طبری به اسحاق هم به واسطه محمد بن حمید رازی و سلمه بن فضل ابرش انصاری نیز ضعیف است. رجوع شود به تذکره الحفاظ، ۲ / ۴۹۰ و ۴۹۲ و تهذیب التهذیب، ۴ / ۱۵۳ و ۱۵۴ و جلد ۹ ص ۱۲۷ تا ۱۳۰..
- [۹۰] (۱). تنویر الحوالک شرح موطأ مالک، ۳ / ۹۳.
- [۹۱] (۲). تهذیب التهذیب، ۸ / ۴۲۳ ۴۲۱.
- [۹۲] (۳). و در الجامع الصغیر از الغیلانیات ابی بکر شافعی از ابی هریره بلفظ «خلفت فیکم شیئین» نقل کرده است راجع: ۲ / ۵..
- [۹۳] (۱). کنز العمال، ۱۰ / ۱۸۳.
- [۹۴] (۲). صحیح بخاری ج ۵، ص ۱۳۸- صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶- الغدیر علامه امینی ص ۳۴۱- بحار ج ۲۲ ص ۴۳۷..
- [۹۵] (۱). در این مطالب مراجعه شود به اضواء علی السنه المحمديه ص ۲۰۶- ۲۲۰ و ۲۲۲ و تأسیس الشیعه ص ۲۷۸- ۲۸۰ و النص و الاجتهاد ص ۷- ۹۰ و الباعث الحثیث ص ۱۳۲ و ۱۳۳..
- [۹۶] (۱). رجوع شود به کتاب‌های (ابو هریره) و (شیخ المضیره).
- [۹۷] (۲). هر چند احادیث ثقلین در موارد دیگر هم صادر شده‌اند..
- [۹۸] (۱). سنن ترمذی، ۲ / ۳۰۸.



[۹۹] (۲). مجمع الزوائد، ۹/ ۱۳۶..

[۱۰۰] (۱). تعجب نکنید که ابن اسحق با تشیع با نوشته‌هایش حکومت ضد تشیع را از ترس یا طمع تأیید کرده باشد در حالیکه می‌بینید نویسندگان و گویندگان در عصر ما بدون اضطرار و بدون بیم برای دنیا و پول، و حقوق و جایزه دین خود را فروخته و علیه مصالح اسلام و برای خوش آمد دشمنان اسلام هر کفر و باطلی را با قلم و زبان خود ترویج می‌کنند..

[۱۰۱] (۱). مسند احمد، ۱/ ۳۲۵ و ۳۳۶- صحیح بخاری، ۵/ ۱۳۸ و ۷/ ۹- صحیح مسلم، ۵/ ۷۶ و سایر مصادر معتبر نزد فریقین.

[۱۰۲] (۲). سوره حشر، آیه ۷..

[۱۰۳] (۱). رجوع شود به: سنن ابن ماجه، ۱۲- مستدرک، ۳/ ۱۱۱ و ۱۱۲- تاریخ طبری، ۲/ ۵۶- کنز العمال، ۶/ ۳۹۴ و ۳۹۵- اسد الغابه، ۴/ ۱۷ و ۱۸- ریاض النضره، ۲/ ۱۶۵- مسند احمد، ۱/ ۹۹- مجمع الزوائد، ۹/ ۱۰۳- استیعاب، ۲/ ۴۵۸ ز در تفسیر این اخبار که در هر حال مسلم است یک احتمال این است که بگوئیم تا مدت هفت سال غیر از علی و خدیجه کسی اسلام اختیار نکرد، و احتمال دیگر اینکه بگوئیم پیغمبر مأمور به برقرار کردن نماز جماعت تا هفت سال جز با علی نبود و احتمال دیگر اینکه در پنهانی در این مدت با هم نماز می‌خواندند چنانچه از نقل ابن هشام، ۱/ ۲۶۵، استفاده می‌شود.

[۱۰۴] (۲). سیره ابن هشام/ ۲۶۴.

[۱۰۵] (۳) ۲. راجع به اسناد مربوط به ایمان علی علیه السلام و اشعار شعرا در موضوع سبق ایمان آن حضرت مراجعه نمایید به کتاب الغدير، ۳/ ۲۱۹، تا ۲۴۳- رحم الله الامینی و حشره مع سیده امیرالمؤمنین علیه السلام..

[۱۰۶] (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۹۷..

[۱۰۷] (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

[۱۰۸] (۲). همان..

[۱۰۹] (۱) ۳. رجوع شود به صحیح ترمذی، ۲/ ۳۰۱- الدر المنثور در تفسیر سوره والنجم- مستدرک، ۳/ ۱۱۶ و ۱۲۵- خصائص نسائی، ص ۱۱ تا ۱۴- کنز العمال، ۶/ ۱۵۲ و ۳۹۳ و ۴۰۸- مسند احمد، ۱/ ۱۷۵ و ۳۳۰ و ۳/ ۲۶- حلیه الاولیاء، ۴/ ۱۵۳- تاریخ بغداد، ۷/ ۲۰۵- مجمع الزوائد، ۹/ ۱۱۵- میزان الاعتدال، ۲/ ۱۹۴. کتاب های دیگر مثل الغدير، ص ۲۰۲ تا ۲۱۴، ج ۳- دلائل الصدق، ص ۲۶۰ تا ۲۶۷- فضائل الخمسه، ۲/ ۱۴۹ تا ۱۵۵..

[۱۱۰] (۱). بلکه به نظر بعض محققین احادیث ایشان بطور کلی باید بررسی شود و اگر شاهد و دلیل و قرینه‌ای از خارج بر صحت آنها یافته نشود یا متنش مؤید صحت آن نگردد قابل اعتماد نیست و در این موضوع مراجعه شود به کتاب «احادیث ام المؤمنین عایشه»..

[۱۱۱] (۱). کتاب الغیبه، ۱۱۷.

[۱۱۲] (۲). سوره زمر، آیه ۳۰..

[۱۱۳] (۱) ۳. سوره عنکبوت، آیه ۵۷.

[۱۱۴] (۲) ۴. سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

[۱۱۵] (۳) ۱. سوره مؤمنون، آیه ۹۰ و ۱۰۰.

[۱۱۶] (۴) ۲. سوره غافر، آیه ۴۶..

[۱۱۷] (۱). نهج البلاغه، خطبه ۳۳..

[۱۱۸] (۱). این روایت مورد اتفاق فریقین است و در کتب عامه از جمله طبقات ابن سعد: ۱۲/ ۱۳۵- ذخائر العقبی، ۸۳- مسند احمد، ۵/ ۱۱۳ آن را نقل کرده‌اند. ابن ابی الحدید می‌گوید: قد روت العامه و الخاصه قوله صلى الله عليه و آله: «أفضاكم علي»

شرح نهج البلاغه: ۱/ ۱۸..

[۱۱۹] (۱). در جلد اول معارف دین به طور تفصیلی پاسخ داده شده است.

[۱۲۰] (۲). بحار الانوار، ج ۳۳، باب ۱۳..

[۱۲۱] (۱). بحار، ج ۹۱، باب ۳۲..

[۱۲۲] (۱). سوره مائده، آیه ۳.

[۱۲۳] (۲). بحار، ۱۶/ ۳۵۴، ۲/ ۲۶۰، ۸۹/ ۱۴۸..

[۱۲۴] (۱). رجوع شود به نهج البلاغه، خطبه ۲۷..

[۱۲۵] (۱). سوره مجادله، آیه ۲۲..

[۱۲۶] (۱). در مجموعه‌ای تحت عنوان «امامت و مهدویت» به چاپ رسیده است ..

[۱۲۷] (۱). بحار الانوار، ۲۷/ ۲۱۷.

[۱۲۸] (۲). بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۳۳، باب ۴۱..

[۱۲۹] (۱). سوره صافات، آیه ۱۷۳..

[۱۳۰] (۱). سوره هود، آیه ۸۶.

[۱۳۱] (۲). سوره مدثر، آیه.

[۱۳۲] (۳). سوره کهف، آیه ..

[۱۳۳] (۱). سوره زخرف، آیه ۳۱.

[۱۳۴] (۲). سوره زخرف، آیه ۳۲..

[۱۳۵] (۱). منتخب الاثر، ج ۱ ص ۶۴۶۳ ب ۱ ح ۸۹.

[۱۳۶] (۲). کمال الدین و تمام النعمه، ۲۵۳.

[۱۳۷] (۳) ۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰..

[۱۳۸] (۱). راجع به موضوع دجال و نزول عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام و بعض مسائل دیگر در طبع اخیر منتخب الاثر که در

۳ جلد با اضافات است توضیحاتی داده شده است ..

[۱۳۹] (۱). سوره فتح، آیه ۲۹.

[۱۴۰] (۲). سوره انفال، آیه ۲.

[۱۴۱] (۳). نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳..

[۱۴۲] (۱). سوره نمل، آیه.

[۱۴۳] (۲). سوره کهف، آیه ..

[۱۴۴] (۱). سوره نمل، آیه ۸۳.

[۱۴۵] (۲). سوره کهف، آیه ..

[۱۴۶] (۱) ۳. سوره نمل، آیه ۸۲.

[۱۴۷] (۲) ۴. به کتاب‌های تفسیر مثل مجمع البیان و نورالثقلین و البرهان و الصافی و لاهیجی (تفسیر فارسی) و کتاب‌های حدیث

رجوع شود ..

[۱۴۸] (۱). سوره نمل، آیه ۸۳..

[۱۴۹] (۱) رجوع کنید به کتاب: «ولایة الفقهاء فی عصر الغیبة» ..

[۱۵۰] (۱) وسائل الشیعة، ۴ / ۸۳۱ ح ۳.

[۱۵۱] (۲) وسائل الشیعة، ۴ / ۸۲۶ ح ۱۲.

[۱۵۲] (۳) ۲. وسائل الشیعة، ۴ / ۸۳۱ ح ۴.

[۱۵۳] (۴) ۳. وسائل الشیعة، ۴ / ۸۳۲ ح ۱ ..

[۱۵۴] (۱) ۴. سوره اعراف، آیه.

[۱۵۵] (۲) ۵. سوره یس، آیه ..

[۱۵۶] (۱) سوره آل عمران، آیه.

[۱۵۷] (۲) سوره مائده، آیه ۱۶ ..

[۱۵۸] (۱) اصول کافی جلد ۲، کتاب فضل القرآن، باب النوادر، ص ۴۲۱ ..

[۱۵۹] (۱) سوره آل عمران، آیه ۱۹.

[۱۶۰] (۲) سوره آل عمران، آیه ۸۵.

[۱۶۱] (۳) ۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۲ ..

[۱۶۲] (۱) سوره قصص، آیه ۸۳ ..

[۱۶۳] (۱) مجمع البیان، ج ۷، ص ۴۹۱.

[۱۶۴] (۲) مجمع البیان، ۴۶۷: ۷ ..

[۱۶۵] (۱) سوره فتح، آیه ۲۹.

[۱۶۶] (۲) سوره مائده، آیه ۵۴.

[۱۶۷] (۳) صحیفه سجادیه، دعای مکارم الاخلاق.

[۱۶۸] (۴) سوره بقره، آیه ۲۱۳ ..

[۱۶۹] (۱) سوره احزاب، آیه ۶۲ ..

[۱۷۰] (۱) سوره قصص، آیه ۵.

[۱۷۱] (۲) نهج البلاغه، کلمات قصار - ۲۰۹ ..

[۱۷۲] (۱) سوره آل عمران، آیه ۱۹۵.

[۱۷۳] (۲) سوره نحل، آیه ۹۷ ..

[۱۷۴] (۱) ۳. سوره نساء، آیه ۷۸.

[۱۷۵] (۲) سوره مائده، آیه.

[۱۷۶] (۳) ۲. سوره بقره، آیه ۲۱۳.

[۱۷۷] (۴) ۳. سوره ابراهیم، آیه.

[۱۷۸] (۵) ۴. سوره یونس، آیه ۲۵.

[۱۷۹] (۶) ۵. سوره سجده، آیه.

[۱۸۰] (۷) ۶. سوره جاثیه، آیه ۲۱ ..

[۱۸۱] (۱) مستدرک الوسائل، ۴ / ۳۲۱.

- [۱۸۲] (۲). بحار الأنوار، ۶۸/۲۳..
- [۱۸۳] (۱). سوره نساء، آیه ۱۵..
- [۱۸۴] (۱). سوره نور، آیه ۲.
- [۱۸۵] (۲). سوره اسراء، آیه ۸۸..
- [۱۸۶] (۱). در بحث نبوت پیرامون معجزه بودن قرآن به تفصیل سخن گفته شد.
- [۱۸۷] (۲). سوره اعراف، آیه ۱۵۷..
- [۱۸۸] (۱). سوره بقره، آیه ۱۷۳.
- [۱۸۹] (۲). سوره مائده، آیه ۵..
- [۱۹۰] (۱). سوره آل عمران، آیه ۱۶۹..
- [۱۹۱] (۱). بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۰۵.
- [۱۹۲] (۲). سوره ص، آیه ..
- [۱۹۳] (۱). شرح این حدیث در مصباح الانوار، ج ۱، ص ۳۴۲ الی ۳۴۷.
- [۱۹۴] (۲). سوره ص، آیه ۷۶..
- [۱۹۵] (۱). سوره رعد، آیه ۱۷..
- [۱۹۶] (۱). کافی است برای شناختن هویت شیخی گری به کتاب گفتگوی چند ساعته یا مناظره نوشته آقای محمد مردانی رجوع شود ..
- [۱۹۷] (۱). خصال شیخ صدوق ص ۳۹۴، بحار ج ۲۴، ص ۲۳۹..
- [۱۹۸] (۱). سوره ابراهیم، آیه ۲۴ و ۲۵..
- [۱۹۹] (۱) تا ۴. تاریخ دمشق، ۱/ ۱۲۹ تا ۱۳۶.
- [۲۰۰] (۲)
- [۲۰۱] (۳)
- [۲۰۲] (۴)
- [۲۰۳] (۵) ۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ معروف به قاصعه ..
- [۲۰۴] (۱). سوره ابراهیم، آیه ۲۴ و ۲۵..
- [۲۰۵] (۱). بحار الأنوار، ۱۸/ ۳۶۰..
- [۲۰۶] (۱). سوره مائده، آیه ۳.
- [۲۰۷] (۲). المزار، محمد بن المشهدی، ص ۵۷۶..
- [۲۰۸] (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸..
- [۲۰۹] (۱). نهج البلاغه، خطبه ۹۴.
- [۲۱۰] (۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.
- [۲۱۱] (۳) ۱. بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۲۲۷. اقبال سید بن طاووس، ج ۲، ص ۵۰..
- [۲۱۲] (۱). محمود بن محمد متخلص بیانی از یک مورد کتاب او استفاده می شود که در قرن دهم زیست داشته است..
- [۲۱۳] (۱). مناقب شهر آشوب.

- [۲۱۴] (۲). بحار الانوار، ج ۴۰، ۱۶۵، ب ۹۳، ۵۴۴..
- [۲۱۵] (۱) ۳. نهج البلاغه، خطبه ۲۳۳..
- [۲۱۶] (۱). بحار الانوار: ۱۸۳/۲، کتاب العلم، ب ۲۶..
- [۲۱۷] (۱). سوره رعد، آیه ۱۵..
- [۲۱۸] (۱). عیون أخبار الرضا، ۱/ ۲۱۸.
- [۲۱۹] (۲). سوره شعراء، آیه ۴۵..
- [۲۲۰] (۱). الله شناسی، ج ۳، ص ۳۱..
- [۲۲۱] (۱). بحار الانوار، ۵/ ۸۵..
- [۲۲۲] (۱). نزهه الناظر و تنبيه الخاطر، ۹..
- [۲۲۳] (۱). تحرير الوسیله، ج ۱، کتاب امر به معروف، مسأله ۲۰.
- [۲۲۴] (۲). سوره شعراء، آیه ۹۴.
- [۲۲۵] (۳) ۲. المیزان، ۱۹/ ۲۹۳، سوره شعراء، آیه ۹۴..
- [۲۲۶] (۱) ۳. سوره بقره، آیه ۴۴.
- [۲۲۷] (۲) ۴. سوره صف، آیات ۲ و ۳..
- [۲۲۸] (۱). وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۴۱، باب ۵۹ از ابواب جهاد العدو، حدیث ۱.
- [۲۲۹] (۱). وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۸۳.
- [۲۳۰] (۲). سوره حاقه، آیه ۱۹ و سوره انشاق، آیه ۷.
- [۲۳۱] (۳). کافی، ۲/ ۱۱۸..
- [۲۳۲] (۱). وقائع الایام، جلد صیام..
- [۲۳۳] (۱). نهج البلاغه، خطبه ۲۲۸..
- [۲۳۴] (۱). معانی الاخبار ص ۲۰۴ ح ۷۱- بحار الانوار کتاب آیات ایمان و کفر ب ۹ ح ۱۳، سفینه ط جدید ج ۳ ص ۴۱۷..
- [۲۳۵] (۱). وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۳۸..
- [۲۳۶] (۱). حاشیه مصباح کفعمی.
- [۲۳۷] (۲). صحیفه سجادیه، ص ۳۴۵- بحار الانوار ج ۹۱، ص ۲۳۹.
- [۲۳۸] (۳) ۲. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۵.
- [۲۳۹] (۴) ۳. اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ج ۳، ص ۲۱۱..
- [۲۴۰] (۱). سوره اعراف، آیه ۱۸۰..
- [۲۴۱] (۱). سوره کهف، آیه ۱۰۹..
- [۲۴۲] (۱). الاحتجاج للطبرسی، / ۳۱۶..
- [۲۴۳] (۱). سوره شرح، آیه ۷..
- [۲۴۴] (۱). سوره احزاب، ۵۶..
- [۲۴۵] (۱). سوره بقره، آیه ۲۱۹..
- [۲۴۶] (۱). بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۲۱، باب ۵۸..

- [۲۴۷] (۱) .سوره بنی اسرائیل، آیه ۳۶..
- [۲۴۸] (۱) .سوره نساء، آیه ۱۴۱ ..
- [۲۴۹] (۱) .بحار الأنوار، ۲۴/۶۶ ۲۹۹/۱ ..
- [۲۵۰] (۱) .رجوع کنید به بحار، ۶/۲۳۳.
- [۲۵۱] (۲) .سوره فاطر، آیه ۳۲ ..
- [۲۵۲] (۱) .سوره آل عمران، آیه ۱۹۰ و ۱۹۱.
- [۲۵۳] (۲) .سوره شوری، آیه ۱۱ ..
- [۲۵۴] (۱) .سوره ذاریات، آیه ۲۰ و ۲۱.
- [۲۵۵] (۲) .سوره غاشیه، آیه ۱۷ تا ۱۹ ..
- [۲۵۶] (۱) .سوره انعام، آیه ۱۰۳.
- [۲۵۷] (۲) .سوره رعد، آیه ۸.
- [۲۵۸] (۳) .سوره انعام، آیه ۱۰۲.
- [۲۵۹] (۴) .سوره مؤمن، آیه ۱۹ ..
- [۲۶۰] (۱) .نهج البلاغه، خطبه ۲۳۳ ..
- [۲۶۱] (۱) .از دیوان مرحوم آیت الله آخوند ملا محمد جواد صافی قدس سره.
- [۲۶۲] (۲) .. از دیوان مرحوم آیت الله آخوند ملا محمد جواد صافی قدس سره
- [۲۶۳] (۱) .سوره حدید، آیه ۱۷ ..
- [۲۶۴] (۱) .سوره بقره، آیه ۱۴۸.
- [۲۶۵] (۲) .سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.
- [۲۶۶] (۳) .التحفة السنیة، عبد الله جزائری، ص ۴۹.
- [۲۶۷] (۴) .کافی، ج ۲، ص ۶۶۸ ..
- [۲۶۸] (۱) .سوره حشر، آیه ۹.
- [۲۶۹] (۲) .سوره انسان، آیه ۸.
- [۲۷۰] (۳) .سوره بقره، آیه ۱۷۷.
- [۲۷۱] (۴) .سوره آل عمران، آیه ۹۲ ..
- [۲۷۲] (۱) .سوره کهف، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴ ..
- [۲۷۳] (۱) .سوره اعراف، آیه ۳۱ ..

### معارف دین (۳)

#### فصل اول: خداشناسی

#### براهین اثبات خداوند و توحید

#### روش معرفتی اصول دین؛ عقلی یا نقلی

۱. آیا فهم اصول دین، فقط از طریق تمسک به قرآن و عترت ممکن است یا این که می‌توان به کمک مستقلات عقلیه هم آنها را ادراک نمود؟

ج. غرض از بررسی اصول دین در پرتو تمسک به قرآن و عترت، کنار گذاشتن عقل و به حاشیه انداختن آن نیست. همه جا، عقل و درک و فهم بشر عمل می‌کند و مخاطب عقل است و اولوالالباب جواب می‌دهند. پیامبران خدا با عقلا و خردمندان حرف می‌زنند و از عقلانیت بشر در هدایت او بهره می‌گیرند.

مستقلات عقلیه، همواره اعتبارشان ثابت و تغییرناپذیر است. قرآن و عترت هم، عقلانیت بشر را به میدان می‌آورند و آن را فعال می‌کنند. در این میان، مسائلی هست که ماوراء درک بشر است و غیب عالم است که عقل از بیان تفصیل آن، عاجز و ناتوان است، هم‌چنان که ما وقتی در اطاقی در بسته نشسته باشیم و راهی با بیرون و طریق ارتباطی نداشته باشیم، هرچه از عقل سؤال کنیم که پشت این اطاق چه اتفاقی می‌افتد و چه کسی آمد و رفت دارد، عقل از جواب عاجز است؟

اصل غیب عالم و غیب وجود انسان با عقل درک می‌شود، اما تفصیل آن درک نمی‌شود، به قول سنائی:  
داند اعمی که مادری دارد لیک چونی به‌وهم در نآرد

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۵

کور مادرزاد می‌داند مادر دارد، اما چگونگی شکل و قد و اندام مادر بر او مجهول است.

غرض، عقل همه جا هست؛ هم آنجا که تصدیق و قبول او معتبر است و هم آنجا که به ناتوانی خود در درک بعض امور اعتراف می‌کند. و حتی اشیاء محسوسه اگر چه غیب نیستند ولی حقایق آنها برای بشر غیب است.

حاصل این که، عقل در مسائل الهیات، مثل ربط حادث به قدیم و معاد و معراج و وجود ملائکه، حجت نیست، و این مسائل، از طور درک عقل نیست. در تفصیل مسائل ماوراء الطبیعه، عقلا- هر چه گفتند، و راه‌های متعدد و متخالف رفتند، نتوانستند آنها را به کرسی بنشانند که مقبول عقول گردد. آنان مثلاً در ربط حادث به قدیم، اصلاً به حدوث حقیقی قائل نیستند و فقط قدم ذاتی را نفی می‌کنند.

به هر حال سخنانشان نتوانسته و نمی‌تواند امت بسازد و به جامعه عرضه شود و عقیده و ایمان یک قوم و ملت گردد. در مقابل، دعوت انبیا و سخنان آنها در این مسائل ماورائی، باوربخش است و امت‌های بزرگ را به وجود آورده که آخرین و پایان‌بخش همه‌ی آنها، دعوت اسلام با زبان قرآن و بیانات حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت علیهم السلام است که قلوب را جذب کرده و محکم‌ترین ایمان‌ها را در اشخاص ایجاد نموده است. اصول دین‌شناسی بر اساس هدایت‌های قرآنی و معارف مأثور اهل بیت علیهم السلام، استوارترین راه است.

بر حسب قرآن کریم، تمام مخلوقات و ممکنات کوچک و بزرگ، آیات و نشانه‌های وجود خدا و کلمات خدا هستند. خداوند می‌فرماید:

وَكَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ [۱] و نیز می‌فرماید:

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۶

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا [۲] و می‌فرماید:

وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامًا وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ [۳] قرآن، بشر را به تفکر و تأمل در این آیات دعوت می‌کند و می‌فرماید:

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ [۴] و می‌فرماید:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَ

يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ [۵] تصور می‌کنید اندیشه در معانی این آیات و تفکر انسان در وجود خودش و در آیات آسمانی و زمینی، چه مقدار وقت و فرصت می‌طلبد؛ یک ساعت، یک روز، یک سال، یک عمر، یک قرن؟ هرگز. بلکه با بیشتر از اینها هم به پایان نمی‌رسد.

بسا با یک ساعت تفکر در یک جریان و پدیده، انسانی، خداشناس می‌شود. بسا که اگر از او بپرسند این آسمان و زمین و این همه مخلوقات چگونه پدید آمده و چه کسی آنها را پدید آورده است،- همان‌طور که اگر از بنایی کوچک معارف دین، ج ۳، ص: ۱۷

هم بپرسند، می‌گوید استاد بنا آن را بنا کرده است- جواب می‌دهد خدا آن را آفریده است.

حال اگر تفکر بیشتری داشته باشد و خودش و گذشتگانش از متفکران که در شناسایی این عالم رخش فکر را دوانیده‌اند، همه تفکر داشته باشند، اگر همان‌طور که قرآن می‌فرماید: قلبشان بیمار نباشد، همه می‌گویند و از همه صدای الله اکبر و تهلیل و تسبیح می‌شنوید.

قرآن مجید، همه اجزاء و اعضاء و ذرات و همه درخت‌ها و شکوفه‌ها و گل‌های رنگارنگ، نباتات و گیاه‌ها، خشکی و دریا و منظومه‌ها و کهکشان‌ها و اصناف جنیندگان و ماهی‌ها و دریاها، هوا و فضا، همه را تفسیر می‌کند و از بشر، اقرار و اعتراف می‌گیرد که همه را خدا آفریده و همه آیات او هستند و پدیدآورنده همه، اوست؛ او که ما او را نمی‌بینیم و کنه و حقیقت ذات او را درک نمی‌کنیم، اما آیات و علم و قدرت و نیز حکمت او را در همه می‌بینیم. کجا است و چه زمانی است که او پیدا نیست؟

قرآن به بشر می‌گوید: عالم، باطل و بی‌معنا نیست. شما که انسانید، هر کلمه‌ای بر زبان می‌آورد با معنی است. کل عالم که به منزله یک کلمه است که معنا و اشاره‌ای خاص دارد، اجزاء و اعضاء بی‌شمار عالم نیز، که در یک قطره آب، هزارها کلمه است و در وجود انسان این همه کلمه است؛ خونس کلمه است، گلبول‌های سفید و قرمز کلمه است، قلبش، مغزش، چشمش، گوشش، زبانش کلمه است. کل این کلمات را بی‌معنی گمان می‌کنند.

هرگز هرگز! همه معنا دارند، تفسیر دارند، نه یک معنا، بلکه معناهای بسیار که عقل بشر را مبهوت کرده است. باید معنا را جست، باید معنا را شناخت. قرآن می‌فرماید: کوردل نباشید، بینا باشید.

در احادیث شریفه می‌فرماید: تنها ظاهر را ببینید، نگاه کنید از ظاهر، باطن را ببینید. باید نگاه عبرت باشد. عالم، کتاب است، مورچه، کتاب است. گنجشک و

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۸

کبوتر، کتاب است. انسان، کتاب است که این کتاب‌ها را که در شمارش کلمات آنها عاجزید بخوانید. بی‌سواد نباشید. کسی که بی‌سواد است، کلمات کتاب را می‌بیند ولی نمی‌تواند بخواند. آیا او که نمی‌تواند بخواند، می‌تواند بگوید اینها معنی ندارد و نگارنده آن بی‌معنی نوشته است.

اکنون به این آیات شریفه توجه فرمایید که بشریت را این‌گونه مخاطب قرار می‌دهد و اصطلاحات اهل معقول نیست که از خدا تعبیر به واجب الوجود نماید:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ [۶] قطعاً و حقاً در خلق آسمان‌ها و زمین و آمد و شد شب و روز، نشانه‌هاست برای خردمندان و صاحبان عقل؛

اللَّذِينَ يَذُكَّرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقَعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ [۷] خردمندان کسانی هستند که خدا را در همه حالات؛ ایستاده، نشسته و بر پهلو یاد می‌کنند و در خلق آسمان‌ها و زمین اندیشه می‌کنند (می‌گویند): پروردگار ما نیافریدی تو این را باطل. منزه می‌تو.



نتیجه تفکر در آیات بی‌شمار، اقرار به خدا، به علم و حکمت خدا، به باطل و بیهوده‌بودن کاینات آسمان‌ها و زمین، پوچ‌نبودن و معنی‌داشتن و قصد و غرض و شعور است.

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۹

قرآن دستور می‌دهد که برای معرفت و خداشناسی، آیات خدا را بررسی کنید:

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ الْخَالِقُونَ [۸] آیا خلاق از همه اصناف، حتی ملائکه و انواع مخلوقات زنده؛ انسان، حیوان، پرنده و خزنده دریائی و خشکی، همه و هر کس بی‌خالق و آفریننده و پدیدآورنده به وجود آمده‌اند یا خود، خالق خود هستند؟ آیا خلق بی‌خالق و بناء بی‌بانی و صنعت بی‌صانع مورد قبول کسی می‌شود؟

وَلَيْنَ سَاءَ لَكُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ [۹] از همه و هر کس سؤال کنید که آسمان و زمین را چه کسی آفریده است البته می‌گویند: خدا آفریده است.

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ [۱۰] آیا شما زرع و زراعت به وجود می‌آورید؟ شما این شکوفه‌های زیبا را از چوب بیرون می‌آورید؟ شما این میوه‌های کوچک و بزرگ را می‌آفرینید؟ شما از یک گیاه ضعیف بسیار کوچک، هندوانه‌های بزرگ بیرون می‌آورید؟

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ [۱۱] شما نطفه و منی را می‌آفرینید یا خدا می‌آفریند؟

وَ آيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ [۱۲]

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۰

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ [۱۳] أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ [۱۴] إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يَخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكَمُ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ فَالِقُ الْأَصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ [۱۵] وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ [۱۶] إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَائِهِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ وَاحْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَضْرِبُ الرِّيحُ الرِّيحَ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبَأَى حَيْدِثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ [۱۷] از آیاتی که لاتحصائی آیات و کلمات خدا در آن بیان شده است، این آیه است:

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۱

وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامًا وَالْبَحْرِ يَمْدُهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ [۱۸] قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا [۱۹] البته این بیان در حدی است که این لاتحصائی - که عندالله تعالی تحصی است - به ذهن انسان نزدیک شود و الاضعاف مضاعف این همه آیات خدا بیشتر و بیشتر است و همان دریاها و همان قطرات آب دریا و کاینات، و مخلوقاتی که در آن است حساب آنها هم از این بیشتر است. از سوی دیگر، آیات قرآن که نظم و ارتباط این کلمات و آیات را با اجزاء خودشان و با آیات دیگر بیان می‌کند، تفکر در آن نیز - اگر در هزاران سال عمر باشد - پایان نمی‌پذیرد.

جواب سؤال در دلالت این آیات بر وجود خدا از هر کس که عقل سالم داشته باشد مثبت است. جواب این است که

خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ [۲۰] كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ [۲۱] إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ [۲۲] خَلَقَ كُلُّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا [۲۳]

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۲

صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْتَفَنَ كُلُّ شَيْءٍ [۲۴] الَّذِي أَحْسَنَ كُلُّ شَيْءٍ خَلَقَهُ [۲۵] جواب منفی از صاحب عقل سلیم هرگز شنیده نمی‌شود. برای

توضیح این درک می‌گوییم: در برابر این آیات و این کلمات بی‌شمار، ابتدا سه احتمال به نظر می‌رسد: یک احتمال این که، همه این آیات، خلق و آفرینش خداست. احتمال دیگر این است که، این آیات با این خصوصیات و این اجزاء و این نظامات و کاینات، مصنوع و ساخته و خلق ذرات ماده و معلول قصد و اراده و غایت و تدبیر ماده اولیه است. و احتمال سوم این است که، کل این اوضاع و نظامات در اصناف کاینات و این روابط و ارتباطات به طور اتفاق و مصادفه پیدا شده باشد.

احتمال اول همان چیزی است که مؤمنان به خدا، به آن ایمان دارند؛ چه آنان که ایمانشان هدایت و حیانی و دینی باشد، یا هدایت عقلانی و فطری.

احتمال دوم را احدی از عقلا قابل قبول ندانسته و کسی نیست که برای ماده اولیه قصد و شعور و اراده و تدبیر و علم و اختیار قائل باشد.

باقی می‌ماند احتمال سوم، که این همه عوامل بی‌شمار آفرینش با این کمال نظم و ارتباط دلالت‌کننده بر شعور و قصد، به طور اتفاق و مصادفه به وجود آمده و علی‌الدوام این مصادفه کاینات و کاروان عظیم خلقت برقرار است و این علل و معلولات و اسباب و مسببات بی‌شمار که دائم در کار و در عمل می‌باشند، به طور مصادفه وجود یافته یا وجود می‌یابند.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۳

اگر این احتمال را بین دو چیز مربوط به هم که مفید یک فائده و نتیجه باشد غیر عقلانی نگویند و اگر بین سه چیز مرتبط به هم بود، عقلانیت آن ضعیف می‌شود و اگر چهار چیز مرتبط با هم باشند و هم‌چنان اشیاء مرتبط با هم در تصاعد و تزیاد فرض شود که از صد و هزار و میلیون‌ها بیشتر باشد، احتمال تصادف تا حدی ضعیف می‌شود که عقلا، احتمال‌دهنده را، عاقل نمی‌گویند.

اگر شما چاپخانه بزرگی داشته باشید که از هر کدام از حروف تهجی، صد‌ها حرف بیشتر یا کمتر و هر کدام در جایگاه معین گذارده می‌شوند و حروف چین هر بار با گذاردن آن حروف در کنار یکدیگر کلمه‌سازی می‌نماید و با گذاردن کلمات در کنار هم، جمله‌ها را ترتیب می‌دهد و جمله‌ها را هم به مناسبت و در کمال دقت کنار هم قرار می‌دهد و خلاصه با اعمال کمال عنایت و قصد و شعور و ابراز استعداد و استادی در فن طبع، مقاله یا کتابی را تحویل می‌دهد و اگر واقعه‌ای پیش آید که چاپخانه در هم بریزد و حروف همه با هم مخلوط شده است و به هم ریزد و اگر مدیر چاپخانه به شما خبر دهد که از پیوستن مثلاً سه حرف از این حروف، یک کلمه سه حرفی مثل (خوب) پیدا شده، تعجب می‌کنید، و اگر بگویید یک کلمه بزرگتر مثل (کردگار) از پیوستن شش حرف به هم پیدا شده، باز هم تعجب می‌کنید، و اگر خبر دهد که ده کلمه یا بیست کلمه از پیوستن حروف به هم دیده می‌شوند، بیشتر تعجب می‌کنید و متحیر می‌شوید و سعی می‌کنید علت این پیوستن و موجود شدن را بشناسید که نمی‌توانید آن را به اتفاق و تصادف نسبت دهید.

حال اگر بگویید از این ده کلمه، دو جمله با معنی و به هم مرتبط دیده می‌شود یا جمله‌های بیشتر، مثلاً این مصراع و پاره شعر ساخته شده (اول دفتر به نام ایزد دانا)، به او چه می‌گویید؟ آیا می‌گویید راست می‌گوید یا شما را مسخره کرده است و عقل شما را امتحان می‌کند؟! و اگر بیشتر بگویید که از کلمات و جمله‌های

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۴

مرتبط به هم، مثلاً یک کتاب چند صفحه‌ای علمی و ریاضی دقیق و با نظم تمام پیدا شده، هرگز از او نمی‌پذیرید. حال اگر بگویید کتابخانه‌ای به این شکل وجود یافته بی‌مؤلف، بی‌حروف‌چین، او را از پیش خود می‌رانید و می‌گویید باید او را به دارالمجانین بفرستید. احتمال مصادفه در به وجود آمدن این حروف، این جمله‌ها، این کتاب‌ها، اصلاً به ذهن نمی‌آید و اگر به وجود آمده، حتماً با قصد و شعور و به وسیله حروف‌چین و چاپخانه‌دار ماهری واقع شده است.

حال راجع به کتاب خلقت، راجع به این همه ذرات و کاینات به هم پیوسته، این عالم جماد، عالم نبات، عالم حیوان، عالم انسان، عالم اتم، عوالم بسیار دیگر، قواعد و قوانین نظامات که در آنها برقرار است، عقلی که این مقدار اندک را که در برابر بخش کوچکی از این عالم، یک درخت میوه، و او یک درخت پر از شکوفه و برگ‌های بی‌شمار آن، چیزی به شمار نمی‌آید چه می‌گوید؟ آیا آن حروف و کلمات و کتاب تصادف نیست و احتمال آن عقلانی نیست، ولی احتمال وجود این کاینات که هر جزئیش دنیا و عالمی منظم و مرتب است به تصادف نسبت می‌دهد؟!

حاشا، هرگز هرگز! چه برهانی بر وجود خدا از این محکم‌تر است. نه براهین حکیم و نه متکلم هرچه هم منطقی باشد و با استحکام، انسان را معتقد نمی‌کند.

آیات قرآن مجید و احادیث شریفه که این همه، به نظر در کاینات به تعقل و تفکر توصیه می‌نمایند همین معانی را جلوی چشم بشر می‌گذارند.

در این آیه، دقت فرمایید:

سُئِرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ [۲۶]

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۵

این آیه از معجزات قرآن است و از خبرهای بزرگی است که قرآن مجید از غیب داده است. قرآن وعده می‌دهد که به زودی به ایشان آیات خود را در آفاق و انفس ایشان نشان می‌دهیم.

از زمان نزول این آیه شریفه تا این عصر که از هجرت بیش از چهارده قرن گذشته است، آیاتی که در آفاق و عوالم جماد و نبات و حیوان و منظومه‌ها برای بشر به دست آمده و اکتشافاتی برای او در رشته‌های علمی حاصل شده، به قدری زیاد است که نسبت اطلاع و علم بشر در گذشته نسبت به حال، بسیار کم و اندک است. هم‌چنین در رشته‌های آیات انفسی نشانه‌های قدرت و حکمت خدا آن چنان وسیع و گسترده شده است که در همین بخش ظاهر بدن انسان، این همه اکتشافات فراهم شده است که رشته‌های علمی متعدد و تخصص‌های بسیار به وجود آمده است و هر روز این ارائه بیشتر می‌شود. این آیه، دنیا را به عصر جدید علم نوید داده است. این آیات که اطلاع بشر بر آن روز افزون است، همه معرفت‌بخش است.

این آیه به این شتاب محیر العقولی که پس از ظهور اسلام به وجود آمد بشارت داده است و خدا می‌داند که با این بشارت و با این عنایات الهیه، بشر چه آگاهی‌های بی‌شمار و بزرگی را در پیش دارد. صدق الله العلی العظیم

فَسُبْحَانَ الَّذِي بَدَّ مَلَكَوْتُ كُلِّ شَيْءٍ [۲۷] همین تفکر در این آیات و کسب معارف است که یک ساعت آن از عبادت شصت یا هفتاد سال بهتر است، و این عقل انسان و هوش و استعداد اوست که به این مراحل از علم و معرفت و آگاهی می‌رسد.

انسان است که می‌گوید: به هر موجودی که نگاه می‌کنم وجودش؛ یجوز ان یکون و یجوز ان لایکون، فهو محتاج فی وجوده بما یجب ان یکون و لایجوز ان لایکون.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۶

این بشارت که در این آیه است، بشارت از معارفی است که بر این بشر کشف گردید و مسأله ایجاد از عدم و وجود بعد از عدم را برای او قابل قبول قرار می‌دهد و تعقل بسیاری از اشیاء و تصدیق به وجود آنها را با عدم امکان تصور آنها ثابت نموده است. این ارائه‌ای است که در این آیه نوید آن داده شده و امروز ثابت شده است که اگر شما پیش از این آیه و این کشفیات، وجود شیء را بعد از عدم به تعبد قبول می‌کردید با این ارائه آفاقی و انفسی که در این آیه به آن اشاره شده است، از برکت اسلام به عقل تصدیق می‌کنید، اگر چه از تصور آن عاجز باشید، چون اکتشافات و پیشرفت‌های علمی نظیر آن را ارائه داده و بشر، وجود چیزهایی را تصدیق می‌کند که از تصور آن عاجز است. به طور مثال فقط به این یک مورد اشاره می‌کنم که، مثلاً سرعت امواج صوتی را

می‌گویند در یک ثانیه تا پانصد هزار می‌رسد. این عدد و این کیفیت به طور علمی ثابت است، اما آیا تصور این امواج به این شمار در ثانیه ممکن است؟ آیا تصور صد هزار در یک ثانیه ممکن است؟ آیا تصور یک هزار از آن ممکن است؟ ممکن نیست، ولی به آن تصدیق داریم.

وجود بعد از عدم و ایجاد از عدم حاصل است. این عالم نبوده است و وجود پیدا کرده است. آن را تصدیق می‌کنیم، هر چند از تصور چگونگی آن عاجزیم. عالم، ممکن است. در فرض عدم آن تناقضی جلو نمی‌آید، چنان‌که از وجودش، نیز تناقضی حاصل نمی‌شود. عقل حکم می‌کند که بدون علت وجود نمی‌یابد. علت کافی و وافی، آن را ایجاد می‌کند که آن اراده خداوند حکیم قادر مرید خالق است. اینها همه در معنی و تفسیر جمله‌های کوتاه از آیات قرآن کریم، مثل

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ الْخَالِقُونَ [۲۸]

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۷

و مثل

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ [۲۹] درج است.

این، همان حقیقتی است که بعد از قرن‌ها از نزول قرآن کریم، یک نفر به اصطلاح فیلسوف می‌گوید:

ممکن بود من نباشم، اگر مادرم پیش از ولادت من مرده بود. من واجب الوجود نیستم و وجودی که واجب الوجود نیست، باید به وجود واجب الوجود اعتماد داشته باشد و آن خداوند متعال است؛ یا دیگری می‌گوید: من هستم، پس مرا کسی آفریده است که حکیم و عالم و واجب الوجود است (خداوند متعال).

مثال است یا حکایت که ملحدی را در بغداد نزد خلیفه آوردند. ملحد، اظهارات الحادآمیز می‌نمود. خلیفه که از مایه‌ی علمی بی‌بهره بود، در جوابش باز می‌ماند. از یکی از علماء و اصحاب ائمه علیهم‌السلام که در فن بحث و کلام مبرز بود، دعوت کرد که در مجلس حاضر شود. آن عالم، مقداری تأخیر کرد به طوری که وقتی حاضر شد از سبب تأخیر او پرسیدند. گفت: من می‌خواستم زودتر بیایم در کنار دجله منتظر بودم که وسیله‌ای بیاید و بر آن سوار شوم، ولی اتفاقاً وسیله فراهم نشد. مایوس شدم که ناگهان دیدم یکی از درخت‌های اطراف دجله از زمین کنده شد و قطعه قطعه گشت و از این قطعات خرد شده چوب، زورقی خودساخته به وجود آمد و بی آن که آن زورق راهنما داشته باشد به نزد من آمد، من، سوار بر آن شدم و او مرا به اینجا رسانید.

سپس مجلس رسمی شد و از ملحد خواستند که وارد بحث شود. سؤال کرد: طرف بحث کیست؟ به آن عالم اشاره کردند، گفت: این که خود عقل و شعورش

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۸

را نشان داد. شما کدام این حکایت را باور می‌کنید؟ من با دیوانه و سفیه طرف کلام نیستم.

گفتند: از کجا او را دیوانه می‌گویید؟ گفت: مگر نشنیدید که می‌گوید: درخت از جا کنده شد و خودبه‌خود قطعه قطعه شد و زورق از آن خودبه‌خود ساخته شد.

پس از این اعتراف، عالم به او گفت: من دیوانه‌ام که می‌گویم یک زورق کوچک خودبه‌خود فراهم شد یا تو که می‌گویی این کاینات؛ این آسمان و زمین، این نظامات در عالم نبات و جماد و انسان و حیوان و زمین و آسمان خودبه‌خود ساخته و برقرار شده است؟! و ملحد، بیچاره و رسوا شد.

آیات دیگر:

در قرآن مجید از جمله در این آیات کریمه، آیات آفاقیه را جلوی چشم قرائت کنندگان قرار داده است:

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ [۳۰] این جمله (انا لموسعون) دلالت بر افزایش وسعت و گسترش آسمان دارد.

أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ [۳۱] دعوت به نظر در ملکوت آسمان‌ها و زمین و آیات و عجائب آنها است. أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ [۳۲] ساختار آسمان و منظومه‌ها و کهکشان‌ها و ستارگان و زیبایی آسمان و این که در آنها جای باز و رخنه نیست و آیات بسیار دیگر که هر کس می‌خواهد بر معارف دین، ج ۳، ص: ۲۹

معرفت خود بیفزاید، باید با تأمل و تدبر در معانی، آنها را تلاوت کند.

کیهان‌شناسی یکی از علوم متحیرکننده بشر است. چه عظمت‌ها و چه فواصل و با چه وسعت‌ها که هر روز هم بر وسعت اطلاع بشر افزوده می‌شود و زبان انسان را به این کلام معجز نظام امیرالمؤمنین علیه‌السلام مترنم می‌نماید: سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَ مَا أَضْمَرَ كُلَّ عَظِيمَةٍ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ وَ مَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ مَلَكُوتِكَ وَ مَا أَخْفَرَ ذَلِكَ فِيمَا عَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ [۳۳] حساب‌های کیهانی، سال‌های نوری و میلیاردی است. آیات آفاقی زمینی نیز مثل آیات آسمانی بینش‌بخش است:

وَالْمَأْرُضَ مِيدَدُ نَاهَا وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَ أُنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مُؤْتُونَ [۳۴] إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْمَأْرُضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ [۳۵] آیات آفاقیه بسیار است. باید بر تلاوت آنها و تفکر در معانی آنها مداومت داشت.

از این آیات و هدایت‌های وحیانی، هیچ راهنمایی بالاتر و تکان‌دهنده‌تر نیست. تعریف شمس و قمر و شب و روز و ابر و باران و باد و غیرها همه معرفت‌بخش است، چنان‌که آیات انفسیه نیز همین پیام و رسالت را به بشریت ابلاغ می‌کند. اینک چند آیه از این آیات:

أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ إِلَى

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۰

قَدَرٍ مَعْلُومٍ فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ [۳۶]

وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَ مَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَ لَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَ مَا يَحْمَرُّ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لَا يَنْقُصُ مِنْ عُمرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ [۳۷] اللَّهُ يَغْلُمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى وَ مَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَ مَا تَزْدَادُ وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ [۳۸] وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا [۳۹] اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا وَ السَّمَاءَ بِنَاءً وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكَ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ [۴۰] وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ [۴۱] الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۱

مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ [۴۲]

آیات آفاقیه و انفسیه بسیار است، و نقطه مهم پیام این آیات، مسأله مبدأ و معاد است. همان‌طور که به مبدأ توجه شده، مسأله معاد و عالم آخرت نیز در کنار این آیات و با هم تبلیغ شده است.

هر چه تأمل و تفکر بشر در این آیات بیشتر شود، سیر عرفانی و معنوی و عروج ملکوتی و قوت اعتقادی او بیشتر می‌شود و لاجول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

**ذم متعمقین در مسائل خداشناسی**

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۲

طرفداران مباحث عقلی، به برخی از روایات استناد دارند مبنی بر این که کسانی که در مسائل اعتقادی و الهی تعمق و غور می‌کنند مورد مدح قرار دارند. پس با این وجود کسانی که مشغول مسائل فلسفی هستند و تعمق در این مسائل دارند مورد مدح هستند. نظر حضرت عالی در این باره چیست؟

ج. درباره روایت مورد استناد که تصور شده است از آن مدح متعمقین در وجود و کنه الهی استفاده می‌شود، باید گفت: این گونه نیست؛ بلکه مراد از آن، ترغیب به ترک تعمق و ذم متعمقین است.

شما اگر این حدیث را که در کتاب توحید شیخ صدوق آمده است بخوانید با این عبارت که: *إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ عِلْمُ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مَتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَالْآيَاتُ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ*

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۳

«فَمَنْ رَامَ مَاوَرَاءَ هُنَالِكَ هَلَكَ» [۴۳]

ظاهر حدیث این است که چون در آینده و آخر الزمان- با ورود فلسفه یونانی و اندیشه‌های به اصطلاح عرفانی در جوامع اسلامی،- گرایش به تعمق در مسائل الهی پیدا می‌شود، به جهت این که مسلمانان به مثل این آیات در معرفت خدا اکتفا کنند و در مباحثی که کسی به عمق آن نمی‌رسد غور نکنند، این آیات شریفه نازل شد تا برای آنها درس و متن خداشناسی باشد و مبادا از حدود این آیات تجاوز کنند که هلاکت برای آنان است که از حدود ذکر شده تجاوز نمایند.

علامه بر این، بر حسب بعض روایات، تعمیق در مسائل خداشناسی مذموم شمرده است و راسخین در علم را این گونه معرفی کرده‌اند؛ در نهج البلاغه خطبه اشباح می‌فرماید:

«فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَأَنْتُمْ بِهِ وَاسْتَضَيْتُمْ بِنُورِ هِدَايَتِهِ وَ مَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ عَلَيْكَ فَرَضُهُ وَ لَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ وَ أَيْمَةِ الْهُدَى أَثَرُهُ فَكُلُّ عِلْمِهِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ مُنْتَهَى حَقِّ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ اعْلَمْ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ الشَّدِيدِ الْمَضْرُوبِ دُونَ الْغُيُوبِ الْإِقْرَارِ بِجُمْلَةٍ مَا جَهَلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ فَمَدَحَ اللَّهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يَحِيطُوا بِهِ عِلْمًا وَ سَمَّى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يَكْلَفْهُمْ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُخًا فَأَقْتَصِرَ عَلَى ذَلِكَ وَ لَا تُقَدِّرْ عَظَمَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۴

عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ...» [۴۴]

### تفکر در ذات خداوند

۳. آیا نهی از تفکر در ذات خداوند شامل تمام افراد بشر و عموم مردم است، حتی دانشمندانی که در مباحث عمیق عقلی به خوبی وارد می‌شوند؟ این نهی ارشادی است یا مولوی؟

ج. نهی، شامل همه افراد بشر می‌شود، «وَ إِنْ الْمَلَأَ الْأَعْلَى يَطْلُبُونَهُ كَمَا يَطْلُبُونَهُ أَنْتُمْ» [۴۵]. و نهی ارشادی و مولوی است و هر دو جهت را متضمن است. نهی ارشادی به این معنا است که تفکر در ذات، منتهی به علم و معرفت نمی‌شود، و نهی مولوی برای این است که تفکر در ذات، خطر گمراهی دارد.

### اثبات عقلی خداوند

۴. همه براهین اثبات خداوند مستفاد از آیات و روایات است. و اما دلیل عقلی صرف، بر آن اقامه نشده است. آیا اثبات خداوند

بدون استفاده از منابع دینی وجود دارد؟

ج. در اثبات خدا، مخاطب قرآن و روایات همه افرادند؛ کافر و ملحد و مؤمن علی‌السواء مخاطب‌اند و به عبارت دیگر، مخاطب، عقل بشر است و مدلول و معنای خطاب، به آن جهت که قرآن یا روایت است استدلال نمی‌شود، بلکه به خود مضمون که عقل پسند و باوربخش است دلیل است یعنی؛ چه قرآن این دلیل را گفته باشد، و چه یک نفر پژوهشگر و محقق.

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۵

در همه این دلایل - اگر چه اسمش قرآنی است و وحی است - اما مطلب عقلی صرف است؛ چه بگوییم قرآن گفته است، چه بدون استناد به قرآن آن را طرح کنیم. ملاک و میزان در دلیل بر وجود خدا، قبول عقل است.

آیا عقل شما که در مورد کوچکترین اتفاقات، کوچکترین ساختمان‌ها، وجود یک ماشین، یک دوچرخه، یک قاشق، یک ظرف احتمال این که بی‌صانع و سازنده و بی‌صاحب باشد نمی‌دهد و اگر کسی این احتمال را بدهد او را بی‌خرد می‌داند می‌تواند این جهان پهناور از زمین و آسمان و کهکشان‌ها و منظومه‌ها و دریاها و اصناف جنبندگان و حیوانات را با این نظم و نظام دقیق بدون صانع و خالق بگوید؟

آن که در رشته پزشکی به شعبه‌های گوناگونی که دارد؛ پوست، خون، گوش، حلق و بینی، مغز و قلب، اعصاب و استخوان اطلاع دارد و در آنها، آن نظام و ارتباط محیرالعقول را می‌بیند می‌تواند آن را خودکار بگوید در حالی که یک عکس کوچک انسان را بدون عکاس قبول نمی‌کند؟ آیا این همه اصناف نباتات و این میوه‌های رنگارنگ و الوان شکوفه‌ها خودبه‌خود است؟

آن که وجود یک انسان را با این همه پیچیدگی‌ها و نظامات محیرالعقول و روابط به هم پیوسته یک واحد می‌بیند و خودش را یک واحد مشاهده می‌کند و همه عالم را با این همه عوالم، یک عالم به عنوان ماسوی‌الله می‌بیند، از این وحدت و یگانگی به وحدت خالق همه اقرار نمی‌کند؟ همان‌طور که خودش را واحد می‌بیند، عالم را نیز واحد می‌بیند و صاحب آن را واحد می‌داند و به عبارت دیگر از وحدت مخلوق و مصنوع، پی به وحدت خالق و صانع می‌برد؟ آیا کسی است که بر این حقیقت گواهی ندهد و با قرآن هم، آهنگ **إِنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ [۴۶]** نگوید؟ ن را واحد آن

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۶

## اثبات وجود خدا

۵. وجود خداوند را با راهی ساده برایم اثبات کنید؟

ج. انسان، وجود هر چیزی را یا به وسیله یکی از حواس پنج‌گانه (باصره، سامعه، لامسه، ذائقه و شامه) ادراک می‌کند، و یا گاهی چیزی را مثلاً نمی‌بیند، ولی از بعض آثار و علامت‌ها یقین به وجود او پیدا می‌کند، مثلاً شما می‌بینید که از محلی دود بلند می‌شود و یقین پیدا می‌کنید که در آنجا آتش وجود دارد با این که آتش را نمی‌بینید. هر بنایی را که می‌بینید، همراه با دیدن آن، به وجود بناکننده آن یقین پیدا می‌کنید. هر صنعت کوچک و بزرگی که می‌بینید، به سازنده و صانع آن یقین پیدا می‌کنید.

با توجه به این مثال‌ها، وقتی انسان این همه موجودات را می‌بیند که در کمال حکمت آفریده شده‌اند، مثل انسان‌ها، حیوان‌ها، درخت‌ها، میوه‌ها، گل‌ها، آفتاب، ماه، ستارگان و آسمان و زمین و غیر اینها، یقین پیدا می‌کند که اینها خودبه‌خود موجود نمی‌شوند و حتماً آفریننده‌ای دارند.

شما ببینید مثلاً برای یک قلب مصنوعی و یا یک میوه مصنوعی و یا یک پرند مصنوعی چقدر زحمت می‌کشند و افراد متخصص و باهوش چقدر فکر می‌کنند تا آن را بسازند، در صورتی که عاجزند از این که به او روح و جان و اراده بدهند و هرگز مانند وجود اصلی آن چیز نمی‌شود، حال چطور ممکن است این همه موجودات خودبه‌خود به وجود آمده باشند؛ با این همه تدبیر و حکمت که

در آنها هست؟

نتیجه این که، وجود خدا را از وجود موجودات درک می‌کنیم؛ از آسمان و زمین، از کهکشان‌ها، از آفتاب و ماه، از اصناف مخلوقات؛ نبات و جماد و حیوانات و انسان؛ از ذره، از اتم، از برگ یک درخت، از همه و همه آیات خدا را درک می‌کنیم:

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۷

کدام برگ درخت است اگر نظر داری که سر پاک الهی در آن نه محجوب است کتاب خلقت، کتابی است که نوشتن فهرست برای آن، ممکن نیست. با یک کلمه نگارش و یک حرف نوشته، به کاتب و نویسنده آن یقین می‌کنیم و از کتاب خلقت دریاها، کوه‌ها، معدن‌ها، گل‌ها، شکوفه‌ها نیز به کاتب بزرگ و یگانه و یکتای آن ایمان می‌آوریم.

### براهین مثبتین و نافیین خدا

۶. امروزه تقریباً همه برهان‌های خداشناسی مخدوش شده‌اند. قوی‌ترین برهان‌های خداشناسی، برهان نظم و علیت می‌باشد. این برهان در هزاره‌های پیشین توسط دانشمندان یونانی و بعد مسیحی ابداع شد و از همان زمان نیز مورد مخالفت شدید قرار گرفت. بوعلی سینا هر دوی این نظریات را رد کرده بود. دیوید هیوم ۲۵ سال بر روی این نظریه مطالعه کرد و مطالعات خود را تحت کتابی به عنوان "محوارات" به تألیف در آورد و نهایتاً به شکست خود در اثبات این نظریه اعتراف کرد. وقتی که بزرگترین براهین خداشناسی چنین مورد نقض قرار می‌گیرند، تکلیف سایر براهین چه می‌شود؟

ج. مسأله وجود عالم غیب و عامل غیبی و نامرئی و نامحسوس در برابر این عالم مرئی و محسوس و شهادت، و ربط این به آن و اصیل بودن آن و فرع بودن این، همواره مورد سؤال و کاوش و پژوهش بوده و هست. آنچه را همه بر آن اتفاق دارند، این عالم ظاهر است؛ این انسان و این حیوان، این دریا و این کوه و این درخت، این آب و این هوا و این آفتاب و ماه و زمین و آسمان و این وضع و نظام و اسباب و مسببات ظاهر، این نیروی تولید، این غرایز، این رویش گیاه و این

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۸

بارش باران. اینهایی که هر روز و در هر دوره و عصر، بشر با کاوش، آنها را شناسایی می‌کند و اینهایی که اگر یک کتاب بنویسیم اشاره به آنها تمام نمی‌شود- تا چه رسد به عجایی که در آنها نهفته است و هنوز هم نامکشوف مانده است- همه ظاهرند و همه محسوس و در دسترس کاوش و پژوهش انسان اما این که این همه ظواهر و این نظم‌های پیچیده- که در یک نبات، یک برگ درخت، یک انسان که آنچه در آن نوشته‌اند کتاب‌ها، علم‌ها و تخصص‌ها شده است و این همه نیروها و شگفتی‌ها و این طراوت‌ها و شکوفه‌ها و گل‌ها و جمال‌ها و زیبایی‌ها- همه خودبه‌خود آمده و می‌آیند و می‌روند؟ و خودبه‌خود همه به هم متصل و مربوط شده و این نظام متناسب در عالم برقرار است؟ و خودبه‌خود همه به شکل بسیار مرموز و حیرت‌انگیز که تفکر در آنها اگر سال‌ها و سال‌ها به درازا بکشد و به عمق فضاها عمیق شود، جالب و آموختنی است، خودبه‌خود به هم پیوسته‌اند؟ یا این که عامل غیبی نامرئی آنها را آفریده و هدایت می‌کند و در حرکت با هم قرار داده و این همه جنبش و جوشش و نمو و سیر و ترقی از نیروی غیبی است، انسان نه صاحب دارد و نه خود صاحب خود است. مسأله چیست؟ و این راز چگونه آشکار می‌شود و این مهم اگر قابل گشودن است، به نفی یا اثبات منتهی می‌شود یا هم‌چنان لاینحل باقی خواهد ماند.

در طرف نفی عالم غیب و عامل غیبی، برهان عقلی بر نفی آن نیست و اظهار جزم بر نفی، حاکی از عدم تعقل است. امکان وقوعی آن تا چه رسد امکان ذاتی آن قابل انکار نیست.



اما در طرف اثبات مسأله، گروهی که به حکما مشهور شده‌اند، به‌طور کلی برخی آن را ثابت دانسته و برخی دلایل آنها را وافی برای اثبات نمی‌دانند و این اختلاف از زمان‌های کهن بوده است و چنان نیست که براهین متقدمین به عامل غیبی، مثل برهان علیت و نظم جدیداً زیر سؤال رفته باشد. مسأله فراتر از این است که اگر یک به اصطلاح فیلسوف بگوید من به آن نرسیدم یا در تحقیقاتم معارف دین، ج ۳، ص: ۳۹

شکست خوردم، براهین مثبتین که مورد قبول و اعتقاد این جمع کثیر قرار گرفته از اعتبار ساقط شود یا اگر فلان شخص بگوید با برهان نظم به‌طور مستقل به قول او ذات واجب هرگز اثبات نمی‌شود، قوت و قدرت این برهان محکم و بزرگ و وسیع، ضعیف و مخدوش شود. به عکس، براهینی که او بر اساس حکمت صدرائی محکم می‌داند قابل عرضه بر بسیاری از اهل تحقیق نیست و اگر هم برخی بی‌ایراد باشد عام و عوام فهم نیست و مکتب خداشناسی با آن فراهم نمی‌شود.

به هر حال، برهان نظم و علیت به حرف یک نفر منقوض نمی‌شود و بشر و هر عاقلی ناچار است که این نظم و نظام را به عامل و ناظم مستند سازد. در رساله (به سوی آفریدگار) و در کتاب (الهیات در نهج البلاغه) شرحی پیرامون آن نگاشته‌ام.

چنان که عقلاء بزرگ و این همه اهل معرفت و ادبا و شعراء نامدار در آثار خود گفته‌اند: این اصل و برهان نظم و علیت بدیهی و غیر قابل انکار است، البته نظام علیت نه به آن معنایی که بعضی اهل فلسفه می‌گویند که منتهی به سنخیت بین علت و معلول و خالق و مخلوق و علیت تامه باشد بلکه به معنی قرآنی *أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ* [۴۷] است.

قرآن کریم در توجه دادن مردم به خدا و باوربخشی و ایمان‌گرایی در آیات مربوط به الهیات و بیان آیات آفاقیه و انفسیه از جهت بیان مضامین در مرتبه‌های اعلاسی اعجاز است. برهان‌های قرآنی به خلاف بعضی برهان‌های حکما، عام و مورد استفاده همگان است؛ چوپان، بیابانی و کارگر و پیشه‌ور و دانشگاهی و علما و حکما همه از برهان قرآن که به صورت ساده بیان شده است استفاده می‌نمایند. قرآن همه را دعوت به تفکر و پژوهش و بررسی عجایب خلقت و عظمت قدرت می‌فرماید، مثلاً

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۰

*وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ* [۴۸] و در بعضی موارد به صورت استفهام از خواننده و شنونده او را وادار به اعتراف به وجود خدا می‌نماید. اولوالالباب و خردمندان را به خاطر اندیشمندی و تفکر در خلق آسمان و زمین می‌ستاید که برای دعوت به خدا زبانی بالاتر از آن نیست و این زبان وحی و مکتب انبیاست که مکتب‌ساز و امت‌آفرین است و می‌تواند امتی بزرگ، مثل امت اسلام بیافریند که بزرگترین نوایع علم و معرفت و ایمان به خدا به وجود آورد.

### ادله نمانع

۷. چرا امکان ندارد دو خدا که هر دو ازلی بوده، اما هر کدام از آنها فاقد بعضی کمالات هستند، مثلاً یکی همه کمالات به جز حکمت و دیگری نیز همه کمالات به جز قدرت را داشته باشند، وجود داشته باشد؟

ج اولاً نظم عالم در تمام مخلوقات، حکایت از این دارد که خالق جهان، یکتا و بی‌همتا است. به گفته‌ی شاعر با معرفت:

ای هر دو جهان محو خود آرائی تو کس را تَبُود ملک به زیبایی تو

یکتایی تو باعث جمعیت ما جمعیت ما شاهد یکتایی تو

ثانیاً فرض دو وجود واجب الوجود با تمام صفات کمالیه ذاتیه، فرض محال است، زیرا با فرض این که هر دو واجد صفات کمالیه باشند، در این صفات کمالیه، تعطیل و عدم ظهور، مساوی با عدم وجود است. پس آن که فاعل است و ایجاد و خلقت فعل از اوست، وجودش ثابت است و آن که فاعل نیست، فاعل نبودن او مساوی با خدا نبودن اوست، زیرا لازم خدا بودن و صفات

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۱

کمال داشتن، افاضه و افعال خدایی است.

و اگر گفته شود هر دو فاعل‌اند و خلق عالم، فعل هر دو و با شرکت هر دو است، این محذور پیش می‌آید که صدور معلول واحد مستقل، از دو علت مستقل، محال است و به عبارت دیگر، اجتماع علتین مستقلین در معلول واحد، جایز نیست و وجود آنها، مساوی با عدم آنهاست.

معلول واحد، صادر از علت واحد مستقل است و غیرمستقل؛ نه به تنهایی علت است و نه با شرکت چیز دیگر. بلی، اگر جامع وجودی خارجی بین آن دو باشد، جامع مؤثر است و جامع، همان علت است و در اینجا وجود جامع خارجی، مفروض نیست، و اگر فرض شود، جامع، همان علت یگانه و توحید است؛ و اما جامع مفهومی - اگر چه قابل فرض است - ولی قابلیت علت در آن نیست. خلاصه این که بین وجود دو واجب الوجود و دو وجود جامع تمام صفات ذاتیه کمالیه، تمناع است و فرض وجود دو الله و دو جامع جمیع الصفات الذاتیه الکمالیه، فرض محال است و فرض دوئیت، مستلزم عدم هر دو است، و عجیب‌تر فرضی است که در این سؤال مطرح شده، که دو خدا باشند و هر کدام فاقد بعض کمالات و مکمل یکدیگر باشند، مثلاً یکی فاقد علم و حکمت باشد و واجد قدرت و دیگری فاقد قدرت و واجد حکمت باشد و با توافق هم عمل کنند. این گونه فرض‌ها، حاکی از نقصان فکر است و اگر آن را - زائیده‌ی وهم و خیال - بگوییم، باز هم آن را زیاد توصیف کرده‌ایم.

توافق فاقد علم و حکمت، با عالم و حکیم و واجد علم و حکمت، مثل توافق فاقد عقل و دیوانه با عاقل است. آیا عاقلی در دنیا فرض می‌شود که خلقت این عالم و این همه مخلوقات زمینی و آسمانی و این همه تشکیلات و نظامات محیر العقول را به توافق یک دیوانه توانا و یک عاقل و حکیم دانا نسبت دهد که یکی

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۲

آمر و دیگری مأمور باشد؟

خود این احتمال را هم اگر کسی به طور جدی مطرح کند، غیر از حمل بر نقص عقل و بی‌خردی به چیز دیگری حمل نمی‌شود. وقتی انسان راه راست را رها می‌کند و به بیراهه می‌رود، از او غیر از این اظهارات مورد انتظار نیست. این افراد از جهت این که می‌بینند اثبات وجود شریک برای خدا ممکن نیست و اثبات مبدأ و خالق برای عالم از حد خدای واحد احد حکیم قادر تجاوز نمی‌کند و عقل تا اینجا برسد قانع می‌شود، به این وهم تراشی‌ها و فرض‌پرانی‌های غیرمعقول دست زده‌اند.

عقول مستقیمه که قدم عالم و خودبه‌خودبودن این نظامات را - که دلیل قصد و شعور و فاعل و صانع و حکیم است - غیرمنطقی می‌دانند، خالق عالم را واحد و فرد و یگانه و یکتا می‌دانند و این وحدت را از وحدت عالم و وحدات اجزاء عالم درک می‌کنند، چنان که هر جزئی از اجزاء عالم، واحد است و نه بالنوع و نه بالفرد متعدد نیست؛ این درخت، این کوه، این حیوان، این انسان واحد است. این زید واحد است و دو و بیشتر نیست، نوع انسان واحد است.

قانون وحدت در همه مخلوقات، حتی در برگ درختان نیز، ساری و جاری است. کل عالم نیز واحد است و خالق آن هم واحد است:

هر گیاهی از زمین رویدوحده لاشریک له گوید

سؤالی پیش می‌آید که این معانی و مطالبی که از توحید بیان شد، توحید و تفرد و یکتایی ذات الهی و عدم شریک و مثل و نظیر برای اوست. خداوند بالذات، متفرد است و شریک برای او بالذات، ممتنع است، هر چند در مقام اعتقاد، اگر کسی معتقد به وحدانیت باشد و برای او شریک قائل نباشد و به وجوب ذاتی، توحید و امتناع ذاتی شریک توجه نداشته باشد، در شمار اهل توحید و موحدین محسوب است. در هر حال سؤال مهم دیگر این است که توحید در همین معنی

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۳

خلاصه می‌شود که خداوند بالذات متفرد و یکتا و لیس کمثله شیء است و شریک برای او ممتنع بالذات است یا معنای دیگری نیز از آن مقصود است؟ و اما جواب این است که معنای مهم و اصیل و اصلی دیگر توحید که در رتبه، مقدم بر معنای اول است، یگانگی ذات خداوند و منزله‌بودن از ترکیب و جزء و بی‌جزء و بسیط‌بودن است.

وجه تقدم اعتقاد به این توحید در مرتبه، این است که این توحید در ارتباط با ذات حضرت احدیت عزّ اسمه است و مستلزم آن، توحید به معنی نفی شرک و شریک و نظیر و مثل نداشتن و تفرد و یکتایی است.

این توحید و بساطت ذات حق تعالی نیز به دلایل عقلی و سمعی ثابت است. مرکب‌بودن ذات از اجزاء، مستلزم توالی فاسده، مثل احتیاج در تحقق به جزء و تقدم جزء بر مرکب و لو بالرتبه است، و لازم آن تقدم غیر خدا و جزء بر خدا و تقدم وجود خدا بر وجود جزء و نفی خالقیت و مخلوقیت از جزء است، و هم لازم ترکیب، تعدد قدما و تقدم اجزاء قدیم بر قدیم ازلی است، و چون فساد این معانی بسیار ظاهر است و ترکیب ذات باری، احتمال عقلایی ندارد، از این جهت، این توحید کمتر مورد تأکید است؛ ولی در بعضی مباحث، مثل عینیت صفات ذاتیه باری تعالی در مقابل اشاعره که قایل به تغایر هستند، به تالی فاسد قول آنها- که تعدد قدما است- اشاره می‌شود، و در مثل فخر رازی نقل شده که می‌گوید: اشاعره با این قول، از نصاری هم در فساد عقیده پیشی گرفته‌اند، زیرا نصاری به سه اقنوم و سه قدیم معتقد هستند ولی اشاعره به قدما نه گانه قائل شده‌اند.

## کمال توحید

### ۸. کمال توحید چیست؟

ج. در بخش اعتقادی، کمال توحید، خدا را یگانه و یکتا و بی‌شریک و مثل و

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۴

نظیر و شبیه‌دانستن است.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَمَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ [۴۹] هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَمَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ [۵۰] هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ [۵۱] شناخت اسماء الحسنی و خدا را در آنها یگانه و بی‌شریک و مثل دانستن همه درجات کمال اعتقاد در توحید است. خالق را غیر مخلوق و غافر را غیر مغفورله و رازق را غیر مرزوق و او را غیر همه‌دانستن و بسیط و بی‌جزء‌شناختن همه معالم توحید اعتقادی است.

در بخش عملی، نیز آنچه بر آن آثار شرعی مرتب است، اقرار لفظی و شهادت به توحید است: «أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له» که با اقرار به رسالت «و اشهد ان محمداً عبده و رسوله» شخص به عنوان موحد و مسلمان، احترامات ویژه می‌یابد و جان و آبرو و مال او در قوانین شرع احترام پیدا می‌کند و در حفاظت احکام شرع مصونیت می‌یابد و در اعمال و افعال اعتماد به خدا و توکل و تفویض امر به خدا و رجاء به خدا و تخلق به اخلاق الهی همه از شئون توحید در عمل است که شرح آن نیاز به تألیف کتاب دارد.

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۵

مسأله جبر و تفویض و امر بین امرین همه در داخل این توحید وارد می‌شود، و همچنین مسأله ولایت و حکومت که به حکم اسماء الحسنی الحاکم و الوالی و الولی بالذات اختصاص به خداوند متعال دارد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام عمال این اسماء و شئون الهیه می‌باشند و کسی را بر کسی بدون اذن و نصب الهی حکومت و ولایت نیست حتی ولایت بر صغار و غیب و قصیر همه تحت ولایت خداوند قرار دارند و بلکه ولایت

اشخاص و همه ولایت‌ها حسب مراتب و حتی ولایت شخص بر خودش همه تحت این ولایت می‌باشد، و اولی به انفس بودن نبی صلی‌الله‌علیه و آله منشعب از همین ولایت کلیه توحیدیه جامع‌الاطراف است و به این لحاظ و لحاظ اسم الحکیم و العلیم، نصب امام از مناصب الهیه است، و علامه حلی قدس سره در الفین که مشتمل بر دو هزار دلیل است، یک هزار دلیل بر اختصاص این نصب و تعیین حاکم و ولی اقامه فرموده است، و هزار دلیل دیگر بر لزوم عصمت امام است که در بحث امامت - اگر توفیق بود ان شاء الله تعالی شرح داده می‌شود -، غرض در اینجا این است که مسائل دین همه توحیدی است و روح همه، توحید و اعتقاد به وحدانیت خدا و خالق مخلوقات است.

### شناخت خداوند

۹. جوانی هستم با مطالعات دینی بسیار، ولی هرچه پیش می‌روم راجع به معرفت خودم و خداوند در خود نقص می‌بینم. مرا راهنمایی فرمایید؟

ج. نکته‌ای که در جواب شما، توجه به آن لازم است این که نوشته‌اید خود و خدای خود را نمی‌توانید درک کنید، این معنای بزرگی است که انسان از درک حقیقت خود عاجز است. در حدیث است:

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۶

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» [۵۲]

برای این حدیث، متجاوز از ده تفسیر شده است که همه، علمی و معرفت‌بخش می‌باشد. یکی از تفسیرها این است که شناخت و درک حقیقت و کنه خدا را منوط به شناخت حقیقت خود انسان فرموده‌اند، و غرض این است که همان‌گونه که انسان از خودشناسی حقیقی عاجز است، از شناخت کنه و حقیقت خدا عاجز است و به گفته شاعر با معرفت:

تو که در علم خود زبون باشی عارف کردگار چون باشی

اما در عین حال، انسان خود را درک می‌کند و می‌داند که هست و نمی‌تواند منکر خودش شود. خدا را هم در این حد درک می‌کند که هست و عالم را آفریده است و انکار وجود او، مثل انکار وجود خود انسان است.

بعد از این بیان، بدانید درباره شناخت خداوند متعال، تفکر در آیات خدا و آفرینش آسمان و زمین این اصناف بی‌شمار و مخلوقات و عجایبی که در آنها نهفته شده، و مناسبت‌های آنها با یکدیگر و تناسب آنها و تناسب اعضا و اموری که اگر بشر میلیون‌ها سال عمر داشته باشد از احصاء و شمارش آنها و از رسیدن به تمام اسرار آنها عاجز و ناتوان است، همه موجب افزایش معرفت انسان به علم و قدرت الهی است. در این آیه تأمل کنید و راه تکمیل معرفت را از آن بیابید:

انَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ [۵۳] به گمان من در حد ممکن خدا را درک کرده‌اید، ولی چون معرفت، مراتب و درجات بسیار دارد شخص هر چه بیشتر و بیشتر برود درک خود را ناچیز و آیات خدا و نشانه‌های عظمت او را بیشتر می‌بیند.

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۷

### عبادت خداوند

### کمال عبادت

۱۰. عبادات خود را بیشتر به خاطر رسیدن به ثواب الهی انجام می‌دهم. آیا از نظر شرع مقدس، ثواب الهی بالاترین درجه کمال است؟

ج. بعضی بندگان، خداوند را به سبب شوق به سوی بهشت و ترس از جهنم، مورد عبادت قرار می‌دهند، لکن بالاترین درجه و مرتبه همان است که در عمل، فقط و فقط قصد بنده، خدا و حبّ خدا و رضای خدا و قرب به حق تعالی باشد و داعی و انگیزه او نه رضوان و ثواب، و نه حور و غلمان و نه امان از آتش و عذاب جهنم باشد که: صحبت حور نخواهم که بود عین قصور با خیال تو اگر با دگری پردازم چنان که از حضرت صادق علیه السلام منقول است:

«إِنَّ الْعِبَادَةَ ثَلَاثَةٌ: قَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَوْفًا، فِتْلِكَ الْعِبَادَةُ الْعَبِيدِ؛ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَلَبَ الثَّوَابِ، فِتْلِكَ الْعِبَادَةُ الْأَجْرَاءِ؛ وَقَوْمٌ عَبَدُوا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ حُبًّا لَهُ، فِتْلِكَ الْعِبَادَةُ الْأَخْرَارِ، وَ هِيَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ» [۵۴]

بدیهی است در همه این مراتب، عبادت واجد مرتبه صحت است و از شرک در عبادت، به دور است، ولی خلوص اکمل، همان خلوص عبادت احرار و آزادگان و اهل معرفت است که از خدا غیر او را نمی‌خواهند و جز قرب او، در هر حال و هر کجا باشند چیز دیگری نمی‌طلبند.

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۸

## هدف از عبادت

۱۱. هدف از عبادت چیست؟

ج. هدف از عبادت، اتصال به خالق و صاحب جهان و برآوردن نیاز فطری به پرستش است. انسان که خود را ضعیف و فقیر و کم و محتاج می‌بیند و بالفطره نیرویی غنی، قوی و توانا را ماوراء این جهان - که همه اعضاء و اجزاء آن ناتوان و قائم به غیر و غیر قائم به خود است - را درک و احساس می‌کند، پرستش و عبادت و اتصال به او محبوب بالذات او است.

انسان می‌خواهد نقص و نیاز خود را در حدی جبران و تدارک نماید. او با عبادت، تشنگی‌هایی را که دارد برطرف می‌سازد و الم احساس فقر را علاج می‌کند. حالی برای بشر، بهتر و قانع‌کننده‌تر و لذت‌بخش‌تر از پرستش و عبادت نیست. جانش آرام می‌گیرد و خود را متعالی و بلندپایه می‌یابد. هیچ چیزی در این دنیا، جان بشر را سیر نمی‌کند. به هر کدام که برسد می‌بیند و می‌فهمد که به آنچه باید برسد نرسیده است. وقتی به خدا رسید، جانش استراحت می‌کند و مقصود را می‌یابد.

حاصل این که برای انسان نیل به هر رفع نقص و ضعف، هدف است؛ علم هدف است، قدرت هدف است، اما اگر آن چیز، وسیله شوق و میل بیشتر به عبادت نشود، کارسازی ندارد، چنان که حضرت سجاد زین‌العابدین علیه السلام به درگاه خداوند متعال عرض می‌کند:

«مَتَى رَاحَهُ مَنْ نَصَبَ لِغَيْرِكَ بَدَنَهُ وَ مَتَى فَرِحَ مَنْ قَصَدَ سِوَاكَ بِنِيْتِهِ» [۵۵].

همه اعمال موجب خستگی و واماندگی می‌شود، و بنده صادق خدا هر چه بیشتر عبادت می‌کند، شوقش به عبادت بیشتر می‌شود. همه حالات، حال فراق

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۹

است و عبادت حال وصال و اتصال و یاد و ذکر و تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر خدای قادر متعال:

خوشا حال پاکان پرهیزکار نیایش‌گران خداوند گار

خوشا حالت زار نیکویشان مناجات با یار دلجویشان  
 خوشا شوق تکبیر و تهلیلشان ثناگویی و حمد تجلیلشان  
 خوش آن بنده‌ای کاز خلوص و وفا کند صرف عمرش به یاد خدا  
 سراپای او جنبش و شوق و جوش زحق بانک لطف و محبت بگوش [۵۶]

## خلقت

### علت خلقت

۱۲. چرا خداوند ما را آفریده است؟ این که خداوند در قرآن می‌فرماید: جن و انس را آفریدیم برای عبادت؛ با این که می‌گویند: خداوند به عبادت ما احتیاج ندارد، چگونه جمع می‌شود؟

ج. تمام مخلوقات عالم خلقت از جماد و نبات و انسان و حیوان و آسمان و زمین و کهکشان‌ها و منظومه‌ها و ملائکه و همه و همه را خدا آفریده است و آنها بعد از این که از خود نیستند و صاحب خود نیستند و خالق آنها آنان را آفریده، حق اعتراض و چون و چرا و پرسش حکمت و علت آن را ندارند و ایراد و اشکالی به کسی که در ملک خود تصرف می‌نماید نیست.

اصل سرّ و راز و حکمت اصلی عالم خلقت، شاید در عوالم دیگر ظاهر یا ظاهرتر شود، مثل گیاهی که روئیده شود و نیل به فایده اصلی آن، پس از سال‌ها

معارف دین، ج ۳، ص: ۵۰

که به ثمر می‌نشیند معلوم می‌شود.

قرآن که می‌فرماید: خلقت جن و انس، برای عبادت است، فایده و نتیجه‌ای را که در عرصه اختیار جن و انس بر آن مرتب می‌شود بیان می‌نماید؛ انسان که نباید و نمی‌پرسد که سازمان جسمانی او چرا تحت این نظم و نظام است، در غرض از خلقت هم باید به همین جواب اکتفا کند و عبادت را وسیله نیل کمال بداند.

او می‌تواند از خواص مخلوقات این عالم سؤال کند و در ارتباط با خود و سایر اجناس مخلوقات، دستورالعمل بخواهد. باید از آنچه در عرصه اختیار او قرار داده شده، استفاده صحیح کند و سیر متریقی داشته باشد؛ باید از تمامیت عالم خلقت و کمال آن و نعمت‌هایی که به او عطا شده تشکر نماید.

خلقت و آفرینش، از خداست و امری است که واقع شده و واقع می‌شود. ما از آن شاکریم که ما را با کامل‌ترین نظام آفریده است؛ ما را ناقص و بدون اسباب و ابزار ظاهری و باطنی و جسمانی و عقلانی نیافریده است.

بلی، اگر بشر، فاقد نعمت‌های دنیا و عقل و شرع بود می‌توانست بگوید چرا نشده است؟ چرا پیغمبران نیامده‌اند؟ چرا من هدایت نشده‌ام؟ اما چرا آفریده شده‌ام و چرا عالم خلق شده، هر چه بپرسد و سؤال کند جوابی که در خور فهم و دانش نوع او باشد وجود ندارد؛ شاید ملائکه هم از درک نکته اصلی آن عاجز باشند و شاید در عوالم دیگر رازهایی بر او کشف شود. آنچه را در این معانی می‌گوید و می‌فهمد و اوج معرفت است:

ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ... [۵۷] حتی سؤالاتی که در محدوده خلقت جایز است و کمال بشر به فهم و گرفتن جواب آنها است نیز به قدری زیاد است که اگر در عمر دنیا و آخرت خود- که پایان ندارد- بپرسد و جواب بشنود تمام نمی‌شود:

معارف دین، ج ۳، ص: ۵۱

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا [۵۸] و بالاخره می‌گوییم:

تو که در علم خود زبون باشی عارف کردگار چون باشی

بشر باید حد خود را بشناسد و هوس منطقه‌هایی را که حتی ملائکه از دیدن آن عاجزند، نکند و این همان معرفت است.

### علت غایی خلقت

۱۳. بعضی از فرق، با استناد به احادیثی از کتب شیعه، هم‌چون بحار الانوار و عیون اخبار الرضا و هم‌چنین زیارت جامعه کبیره مدعی شده‌اند که امامان، اول ماخلق الله بوده و همان مشیت خداوندی می‌باشند. خداوند نخست آنان را خلق کرد و سپس از طریق آنان دیگر مخلوقات را بیافرید. بر این اساس آنان امامان را علت فاعلی خلقت می‌دانند.

از جمله احادیث مورد استناد آنها، احادیثی هم‌چون «ما مصنوع خداوندیم و جمله خلق پس از ما، مصنوع مایند»، یا «خداوند نخست ما را خلق کرد و سپس ما، سایر موجودات را خلق کردیم» می‌باشد. خواهشمند است در خصوص صحت این احادیث و مطالب نظر مبارک را بیان فرمایید.

ج. اولاً ائمه مشیه‌الله نیستند بلکه وعا و ظرف مشیت‌اند، لذا روایات زیادی داریم که ائمه ظرف مشیت خداوند هستند و «لم یثأوا الا أن یشاء الله».

معارف دین، ج ۳، ص: ۵۲

بلی، یک حدیث حافظ رجب بررسی نقل کرده که قابل استناد نیست. علاوه بر این که روایات کثیری وجود دارد که مشیه‌الله، حادث و به معنای ایجاد و اعمال قدرت پروردگار است.

ثانیاً بر حسب اخبار، ائمه علت غایی خلقت عالم‌اند، نه علت فاعلی. بلکه همه ما سوی الله حتی ائمه‌علیهم‌السلام به مشیت خدا خلق شدند و مشیت معنای مصدری است و همان انجام‌دادن است. و خلق ماسوی الله مستند به خداست به حسب آیات و اخبار کثیره. خلاصه خداوند نور اول را به مشیت و اراده آفریده و فاعلیت خداوند نسبت به اشیاء، به ذات نیست بلکه به مشیت و اراده است و دو باب در اصول کافی در این مطلب وجود دارد. و نعم ما افاد العلامه المجلسی فی الاعتقادات: «لا تعتقد انهم خلقوا العالم بامر الله لأننا قد نهینا فی صحاح الاخبار عن القول به و لا تعتقد بما قاله البرسی فی مشارق الانوار من الاخبار الضعیفه.» (هذا ما بیالی من کلامه ره)

### هدف از خلقت

۱۴. فرض کنیم امروز قیامت آمده و به حساب همه رسیده شده است؛ تعدادی به جهنم و تعداد دیگری به بهشت روانه شده‌اند. بعد چه؟ آیا کار تمام شد و هدف فقط این بود که در آخر عده‌ای خوش بگذرانند و عده‌ای در عذاب باشند؟

ج. خلقت و نظام هستی، هدفمند است و این‌گونه نیست که انسان رها و بیهوده آفریده شده باشد. در قرآن کریم آمده است:

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى [۵۹] آیا گمان انسان این است که رها آفریده شده است؟

معارف دین، ج ۳، ص: ۵۳

هرگز چنین نیست، انسان را خالق هستی خلق نمود تا تمام اوصاف کمال را در حد استعداد خود دریابد و به نقطه اوج بندگی برسد که عبودیت، برترین درجه است و در تشهد نماز می‌خوانیم: «اشهد ان محمداً عبده و رسوله». بندگی او را از میان همه عناوین گواه

می‌شویم.

نکته‌ای که توجه به آن لازم است این که با تفکر در این عالم و نظامات آن و قانون تناسب، انسان درک می‌کند که عالم را مدبری حکیم و علیم که حکمت از ذرات این عالم و اوراق درختان و مخلوقات کوچک و بزرگ ظاهر و آشکار است و این جهان به این بزرگی و این اوضاع بهم پیوسته را که مطالعه می‌کند می‌فهمد که به بازی و بیهوده آفریده نشده است. هدف‌های جزئی و داخل در عالم را که می‌فهمیم، همه برهان حکمت است.

کل این عالم و این دستگاه به طریق اولی و قطع، هدفمند است و هدفی دارد که با این تشکیلات عظیم آفرینش مناسب باشد. اگر کسی کاخی بسیار بزرگ و باشکوه بنا کند که در آن، همه وسایل پذیرایی و تعیش فراهم شده باشد، عقل حکم می‌کند که غرض از این بنا، باید ضیافت از بزرگترین شخصیت‌ها یا مجمعی از رجال برجسته است. البته نظم و ترتیب نشان می‌دهد که حکمت و قصد و شعور بالایی نقشه آن را داده و آن را بنا نموده است. آیا ممکن است کسی احتمال دهد که آن کاخ را برای نگهداری یک گربه یا بالاتر یک انسان عادی که ضیافت از او با یک صدم از آنچه در این بنا مصرف شده به خوبی فراهم می‌شود بنا کرده است؟ در خلقت عالم، عقل این را می‌فهمد که هدف، بسیار بسیار بزرگ است و بسا بزرگتر از این عالم. اما شما هدف از خلقت را ثواب و پاداش نیکوکار و کیفر بدکار تصور می‌کنید. البته این هر دو هست ولی نمی‌توان همه هدف را در این دو خلاصه کرد. هدف این نیست که مردم مرتکب گناه شوند و آنها را عقاب کنند. این امور همه در دایره نظم و حساب عالم قرار

معارف دین، ج ۳، ص: ۵۴

دارند که هدف هر چه باشد بر همه مرتب می‌شود. مسأله خلود در عذاب شاید بیان استحقاق باشد، و نسبت به غیر اشخاصی که بالخصوص مخلدبودن آنها ثابت است، شأنت باشد نه فعلیت.

همه برنامه‌ها در آنجا بر اساس عدل و حکمت الهی و رحمانیت و رحیمیت و عفو و مغفرت برقرار است و  
لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا [۶۰] مقادیر امور و موازین، همه طبق عدل و حکمت است.

حال می‌شود با توجه به هدفمندبودن خلقت تصور کرد که اطاعت و بندگی بدون اجر بماند و ستم و عصیان با اتمام حجت بر انسان بدون کیفر بماند؟ پاداش بندگی، زندگی جاودان در بهشت الهی و کیفر عصیان و ضلالت و گمراهی، آتش قهر و غضب الهی است.

نکته دیگر این است که رسیدگی به اعمال و پاداش و کیفر و بهشت و جهنم در برنامه‌ی خلقت و افعال الهی قرار دارد و مسیر آفرینش بشر تا معاد و ثواب و عقابی که قرآن مجید از آن خبر داده است می‌باشد، اما این که این مسیر در اینجا متوقف می‌شود، بسا جلوه‌ها و آفاق‌هایی معنوی و جسمی در جلو باشد که تفهیم آن در این دنیا به بشرهای عادی ممکن نباشد، چنان که شناساندن این عالم به جنین در رحم مادر ممکن نیست. و خلاصه آگاهی‌ها و مسائلی باشد که در آن عالم معلوم گردد.

آنچه قابل انکار نیست این است که با توجه به مقامات موجود در این عالم از اجزا و اعضا که همه هدفمند می‌باشند، مثل این که خلقت چشم و گوش و اعضاء و اجزاء و کوه و دریا و اشجار همه هدف‌مند هستند، بنابراین مجموع عالم به این که هدفمند باشد اولی است.

معارف دین، ج ۳، ص: ۵۵

### جرایی خلقت مخلدین در جهنم

۱۵. چرا خداوند انسان‌هایی را که عاقبت، مخلد در عذاب می‌شوند و خود خداوند از سرنوشت آنان پیش از خلقتشان آگاه بوده



است، آفریده است؟

ج. این سؤالات را خود انسان می‌فهمد که پاسخ گفتن صحیح آسان نیست و میدانی نیست که همه کس بتواند در آن وارد شود؛ فقط اگر از طریق حضرات ائمه طاهرين عليهم السلام جوابی باشد به آن اعتماد می‌شود.

در ارتباط با بنده و کارهای خدا که بر حسب اعتقاد و ادله، طبق حکمت و مصلحت است، انسان این حکمت‌ها را می‌یابد و می‌بیند و خدا را حکیم و علیم می‌شناسد. حال اگر همین جا هم در یک مورد، انسان ابهامی ببیند که از درک حکمت آن عاجز باشد، باید آن را حمل بر قصور و کوتاهی خود بنماید، و این که به او ابزار فهم همه چیز را نداده‌اند. شاید اگر انسان غیر از این حواس پنج‌گانه، حاسه دیگری داشت خیلی از مجهولات که تا دنیا باقی است مجهول می‌ماند، بر او معلوم می‌شد، چنان که از این حواس اگر هم حاسه‌ای را فاقد بود آنچه را با داشتن، اینک حس می‌کند و برای او محسوس و معلوم است مجهول می‌ماند.

آنچه مهم است این که انسان در داخل این نظام تکوین و تشریح، راهی را که می‌فهمد راه خیر و سعادت اوست و خدا او را به آن هدایت نموده، رها نکند و از نعمت‌های الهی استفاده کند و خود را معطل این مطالب نکند و در این سؤالات به پاسخ:

لَا يَسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ [۶۱] اکتفا کند. مع ذلک در ارتباط با خلق این انسان‌ها، ممکن است بگوییم والله اعلم  
معارف دین، ج ۳، ص: ۵۶

که خلقت این افراد مقصود بالاصالة نیست و به تبع خلقت انسان‌های صالح که بالاصالة مقصودند خلق شده‌اند که لازم خلقت این عالم و همه مخلوقات و این افراد صالح و حصول مقصودی که از خلقت کل و افراد رستگار است، خلقت این افراد است؛ نه این که این افراد برای معصیت خلق شده باشند، بلکه هر دو گروه را خدا مختار آفریده است که

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا [۶۲] اما آن گروه پاک، مقصود از خلقت می‌باشند ولی هر دو در میدان تکلیف و هدایت تشریحی مختار و مکلف به اطاعت می‌باشند. بالاخره آنچه باید باشد هست:  
هر چیز که هست آن چنان می‌باید و آن چیز که آن چنان نمی‌باید نیست

### حدوث یا قدم عالم

۱۶. اگر جهان، ازلی تصور شود، نیاز آن به خالق چه توجیهی دارد؟

ج. چون هر چه در آن است، حادث است و علی‌الدوام حدوث در آن جاری است و در تغییر و تبدل و تجدد است. کل عالم و اجزاء عالم، پدیده و آیت می‌باشند و مسبوق به عدم هستند. عالم بر این اساس قرار دارد، و چیزی بی‌سابقه‌ی عدم یافت نمی‌شود. اگر گفته شود چرا ماده ازلی نباشد و این تطورات همه از شئون و خواص آن باشد؟، جواب این است که این تطورات بدون عامل شعور از خارج، قابل تصور نیست، بلکه عامل عقل و شعور در آن ظاهر است و اگر این عامل، عقل و شعور نباشد، بیشتر شئونی که در عالم می‌بینیم تحقق نمی‌یابد.

معارف دین، ج ۳، ص: ۵۷

وقتی این عقل و شعور را در بخشی از کاینات درک می‌کنیم سایر هم بر آن قیاس می‌شوند، خصوصاً با آن که پیچیده‌ترند هر چه غور و بررسی در آنها بیشتر می‌شود، وابستگی آنها به علم و قدرت و شعور خارج از وجودشان ظاهرتر می‌شود.

### رابطه معرفت خدا و ابتلاء مومن

۱۷. نظر حضرت‌تعالی در مورد شعر

هر که در این بزم مقرب‌تر است جام بلا بیشترش می‌دهند

چیست؟ آیا خداوند متعال با دوستان خویش این گونه رفتار می‌نماید؟

ج. ممکن است این شعر به این شرح معنی شود که هر کس در جهان، استعداد و درک و معرفتش به خداوند متعال و آیات الهی و اسرار بی‌شمار و نظامات و برنامه‌هایی که در کاینات وجود دارد، بیشتر باشد، احساس مسئولیت بیشتر می‌نماید و بیشتر مورد انتظار است که به وظایف دینی و اجتماعی خود عمل نماید و در این راه متحمل زحمات بسیار گردد. هر کس از عواطف زنده و ترحم بیشتر بهره‌مند باشد، بیشتر غمخوار فقرا و محرومین و حامی ضعفا و مظلومین است. لذا در روایت است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله فرمودند:

«نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً فَأَلْمُؤْمِنُ مِنَ الْأَمَثِلِ فَأَلْأَمَثِلُ» [۶۳]

ابتلاء ما پیغمبران از همه بیشتر است؛ یعنی زحمت و مسئولیت ما زیادتر است. و پس از آن، آنان که به ما همانندتر و شبیه‌تر هستند و ...

معارف دین، ج ۳، ص: ۵۸

مؤمن به قدر ایمان خود، ابتلاء و زحمت دارد. کسی که مؤمن نیست، احساس مسئولیت ندارد. بی‌خیال، بی‌توجه به مردم و به بنی‌نوع خود، مثل حیوانات زندگی می‌کند. این شعر در اصل دارای معنایی دقیق است و بیان مقام عالی بندگان خاص خداوند و خدمتگزاران حقیقی بشر است که از صفات آنها، ایثار و برگزیدن دیگران بر خود و قبول صدمات در راه خدمت به جامعه و هدایت بشر و نجات ضعفا است.

### دوست داشتن بندگان خدا

۱۸. آیا دوست داشتن کسی به اندازه خدا و به زبان آوردن آن برای خود شرک است؟ و آیا می‌توان گفت که دوست داشتن زیاد عبادت است؟

ج. قرآن مجید می‌فرماید:

«الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» [۶۴] کسانی که ایمان آورده‌اند، دوستی آنها به خدا بیشتر و محکم‌تر است.

این که کسی گمان کند اگر کسی را به اندازه خدا دوست می‌دارد از قَلت معرفت است، قیاس بنده عاجز ناتوان و جاهل و محتاج و مخلوق خدا به خداوند عالم قادر حکیم خالق بی‌نیاز چگونه توجیه می‌شود؟

شخص مؤمن و با معرفت باید همه دوستی‌هایش برای خدا باشد. اصلاً ایمان، دوستی است؛ دوستی خدا اصل است و همه دوستی‌ها را باید فرع آن قرار داد. به قول شاعر:

معارف دین، ج ۳، ص: ۵۹

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

در حدیث شریف صحیح است:

«أَوْثَقُ عُرَى الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبُغْضُ فِي اللَّهِ» [۶۵]

محکم‌ترین دستگیره‌های ایمان، دوست داشتن در راه خدا و دشمن بودن از برای خدا است.

### عدم سخیت بین خالق و مخلوق

۱۹. آیا ذات خداوند متعال و مخلوقات در اصل حقیقت وجود، اشتراک و سنخیتی دارند، مثل نور آفتاب و مراتب آن؟  
ج. بین خالق و مخلوق، سنخیت ذاتی نیست و صریح آیه شریفه لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ [۶۶] و صریح روایات، بینونت کامل بین خالق و مخلوق؛ چه در ذات و چه در صفات است، مانند روایات:

«تنزه عن مجانسه مخلوقاته...» [۶۷]

«ان الله خلو من خلقه و خلقه خلو منه...» [۶۸]

«لا یلیق بالذی هو خالق کل شیء الا ان یكون مبایناً» لکل شیء متعالیاً عن کل شیء. [۶۹]

«مباینته ایاهم مفارقته لهم...» [۷۰]

«کنهه تفریق بینه و بین خلقه...» [۷۱]

معارف دین، ج ۳، ص: ۶۰

«هو باین من خلقه محیط بما خلق علماً و قدره و احاطه و سلطاناً». [۷۲]

## اسماء و صفات خداوند

### عینیت ذات و صفات

۲۰. آیا صفات خداوند عین ذات اوست؟ در روز ازل که غیر از خدا موجودی نبوده است، آیا خداوند صفت فعل داشته یا فقط صفت ذات بوده است؟

ج. صفات ذاتیه خداوند متعال، عین ذات اوست، مثل علم و قدرت و حیات و ... و صفات ذاتیه یعنی، عین ذات است نه زاید بر ذات و غیر ذات- چنان که اشاعره گویند- بر خلاف صفات فعلیه که اتصاف به آن عین ذات نیست، مثل خالق و رازق که به جهت دو فعل خلق و رزق که حادث است و قدیم نیست. به خدا خالق و رازق گفته می‌شود و غیر از قدرت بر خلق و رزق و قدرت بر هر فعل دیگر است که صفت قدرت است که ذاتی است ولی قدرت داشتن بر خلق و رزق غیر از خلق کردن و روزی دادن است که حادث است؛ و به عبارت دیگر صفات فعل پروردگار، عین ذات او نیست، و به صدور فعل و آفرینش و آفریدن، و رزق و روزی دادن، بر او اطلاق می‌شود و کافی است برای واضح شدن این معنا که بدانیم همه اشیاء خلق خدا و فعل خدا هستند و نبودند و به فعل خدا بود شدند. و این بودشدن و خلق، فعل خدا است و خداوند، فاعل این افعال است و اسامی مثل خالق، مصور، رازق، قابض، محیی، ممیت، رحمان و رحیم که بر او اطلاق می‌شود، اسماء افعال الهی است؛ ولی در اصل، همه صفات فعلیه به صفات ذاتیه راجع می‌شود؛ قدرت بر تمام این افعال، صفت ذات است ولی به

معارف دین، ج ۳، ص: ۶۱

اعتبار نفس آن، اطلاق قادر بر خدا می‌شود ولی رازق و خالق اطلاق نمی‌شود و در اسماء افعال، این شعر صادق است:

عباراتنا شتی و حسنک واحدو کل الی ذلک الکمالم یشیر

### اطلاق وجود بر خداوند؛ مشترک لفظی یا معنوی

۲۱. اطلاق موجود بر خداوند متعال و بر افراد ممکنات، مشترک معنوی است یا لفظی؟ و به عبارت دیگر، وجود و بود بین خدا جل اسمه و مخلوقات مشترک لفظی است یا معنوی؟

ج. مشترک معنوی است، به این معنا که در قضایای خدا هست و موجود هست و انسان هست و فرشته هست و کوه هست و دریا

هست و موجود است، مراد از هست و وجود و موجود در همه، یک معنا است و در هر قضیه، خبر از کینونت موضوع قضیه داده می‌شود، با این تفاوت که کینونت و بود خدا بالذات است و کینونت سایر اشیا، بالغیر و به خدا است. و به هر حال، در همه، خبر از کینونت و بود آنها داده می‌شود و آنچه محمول است، در همه قضایا کینونت است و تفاوت آنها به حسب موضوع و یا محمل علیه الکیونته است.

اما اشتراک معنوی به معنای این که هر یک فردی در حقیقت وجود می‌باشند، تفاوت آنها به مراتب و قوت و ضعف و تقدم و تأخر آنها است، چنان که برخی به اصطلاح حکما و قائلان به اصالة الوجود برآند، با صریح مثل آیه‌ی شریفه «لیس کمثله شیء» منافات تام دارد، زیرا مثلیت در ذات و حقیقت، ظاهرترین مثلیت است.

و اما اشتراک لفظی، اگر مقصود از تسمیه واجب و ممکن به آن، تسمیه هر یک مستقلاً و به حسب هویت و ذات هر یک باشد که با هم تباین بالذات دارند، اطلاق وجود و موجود بر هر یک، به اشتراک لفظی صحیح است، و این اطلاق اگر بر حسب لغت صحیح باشد، فی حد نفسه اشکال ندارد و فقط دایره مدار این

معارف دین، ج ۳، ص: ۶۲

است که این تسمیه، سابقه لغوی و استعمال اهل لغت داشته باشد.

### وحدت وجود، خلاف نصوص کتاب و سنت

۲۲. آیا نظریه وحدت وجود، مطابق عقل و نصوص شرعی است یا خیر؟

ج. وحدت وجود به معنی نفی غیریت الله من غیره من الموجودات و نفی الاثنینیة و وحدت شخصی فی دارالتحقق، باطل و خلاف نصوص کتاب از بسم الله فاتحة الكتاب تا من الجنة و الناس و نصوص سنت و احادیث متواتر است؛ اگر کسی بر این عقیده باشد واجب است به قرآن مجید و عترت رجوع نماید و توبه کند. [۷۳]

### معنای ازلیت و ابدیت

۲۳. «هو الازلی الابدی جل اسمه». دلیل بر این ازلیت و ابدیت چیست؟

ج. خدا بودن و ممکن نبودن، مساوی با ازلیت و ابدیت است. واجب الوجود، وجوب وجودش بالنسبة الی الازل و الابد مطلق است و الما لازم می‌شود خلف و خروج الوجوب الی الامکان و به عبارت دیگر معنای ازلی بودن، ابتدا و آغازنداشتن و معنای ابدی بودن، پایان و نهایت‌نداشتن است و دلیل آن، همان حادث نبودن و به خود بودن و بی سبب و علت بودن است. فرض ابتدا و آغاز برای او جلت اسمائه مساوی با حدوث و نیاز به محدث و احتیاج به غیر است و فرض پایان و نهایت نیز مستلزم امکان و عدم وجوب است، همان‌طور که احتمال آغاز نسبت به ذات الهی خلاف و منتفی است، احتمال پایان و عدم نیز منتفی است.

معارف دین، ج ۳، ص: ۶۳

### معنای اسم «قابض»

۲۴. معنای کلمه «قابض» که از نام‌های خداوند می‌باشد چیست؟

ج. معنای اسم شریف القابض، گیرنده و بازگیرنده است؛ چنان که معنی اسم شریف الباسط، عطاکننده و بسط‌دهنده است که معنی این است که قبض و بسط و عطا و امساک هر دو از اوصاف و افعال خدا است که بر حسب حکمت و مصلحت جریان دارد که باید

خدای متعال چنان که به صفت بسط و اسم الباسط موصوف و موسوم است به صفت قبض و اسم القابض نیز چون واجد جمیع صفات کمال است موصوف و موسوم باشد هر دو از صفات کمالیه است و شاید القابض به صفات جلالیه اشبه باشد چنان که الباسط از صفات جمالیه است.

## صفات نبوتی

### علم الهی

### علم مطلق خداوند

۲۵. آیا خداوند دانای مطلق است؟ کیفیت تعلق علم خداوند به اشیاء قبل از خلقت آنها چگونه است؟  
ج. بلی، علم خداوند متعال به همه چیز تعلق دارد؛ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ [۷۴]، اما بحث از کیفیت تعلق علم خدا به اشیاء قبل از ایجاد آنها، بحثی است که ورود در آن لزومی ندارد؛ نه درک آن ممکن است و نه بر فرض درک، به کمال معرفت انسان چیزی می‌افزاید، حتی مثل صاحب اسفار، در مبدأ و معاد، کیفیت علم خدا را  
معارف دین، ج ۳، ص: ۶۴

به اشیاء به نحوی که از آن فساد و خلاف عقل و محالی، مثل اتحاد یا فاعل و قابل بودن ذات به وجهی از وجوه لازم نشود، از غامض‌ترین مسائل فلسفی شمرده است که کمتر کسی است به فهم آن راهی پیدا کرده و قدمش در این راه نلغزیده باشد، حتی شیخ الرئیس ابوعلی سینا و شیخ اشراق و دیگران. پس باید در کیفیت تعلق علم خداوند به اشیاء، وارد نشویم که ادراک آن بر ما ناممکن است. بلکه در شناخت حقیقت علم بشر و کنه و ارتباط عالم با معلوم نیز مسائل غامضی مطرح شده که برخی از آنها تا حال برای بشر، جوابش معلوم نشده است.

### علم خداوند و مسأله اختیار

۲۶. موریس مترلینگ (بزرگ‌ترین فیلسوف قرن حاضر) می‌گوید: تا وقتی که من و شما دارای مغز هستیم محال است که بتوانیم دانایی خداوند را با اختیار خودمان در زندگی وفق بدهیم! یعنی همین که ما گفتیم خداوند دانا و تواناست و همه کار را می‌توانست و می‌تواند بکند و قادر به پیش‌بینی همه چیز بوده و هست، دیگر نمی‌توانیم بگوییم که ما در کار خود اختیار داریم و هر چه دلمان بخواهد خواهیم کرد! زیرا هر فکری که شما برای امروز و یا آینده کنید و هر کاری را که امروز و یا در آتیه انجام بدهید قبلاً از طرف خدا پیش‌بینی شده و اگر پیش‌بینی نمی‌شد و او قادر نبود که وقایع را ادراک نماید خدا نبود و همین که پیش‌بینی کرد ناچار آن کار اتفاق خواهد افتاد و دیگر اختیار از دست شما خارج است! با توجه به این مطلب، آیا در اعمال خویش مجبوریم؟  
ج. درباره سؤال باید به کتب مفصّله، مانند کفایة الموحدين و نیز کتاب کشف‌المراد علامه حلّی مراجعه شود. این شبهه جدیدی نیست که (موریس

معارف دین، ج ۳، ص: ۶۵

مترلینگ) اظهار کرده باشد حتی در شعر معروف از خیام، نیز این شبهه مطرح شده است به یک رباعی که بیت دومش این است:  
می‌خوردن من، حق ز ازل می‌دانست گر می‌نخورم، علم خدا جهل بود

و خواجه در جوابش سروده:

این نکته نگوید آن که او اهل بودزیرا که جواب شبهه‌اش سهل بود

علم ازلی علت عصیان گفتن نزد عقلا ز غایت جهل بود

ولی اجمالاً عرض می‌شود که علم خداوند متعال به افعال و اعمال بندگان هرگز سبب جبر و سلب اختیار از بندگان نمی‌شود؛ چون خداوند علم دارد که بندگان با اختیار خود فلان فعل یا عمل را انجام می‌دهند، نه این که چون خداوند علم دارد، پس انسان نیز جبراً همان فعل را در خارج واقع می‌سازد!

از سوی دیگر علم از جنس آگاهی و دانایی است و بدیهی است که آگاهی و دانایی نسبت به امری موجب انجام‌شدن آن نمی‌شود. آیا شما وقتی می‌دانید که مثلاً دو ساعت دیگر به مکانی خواهید رفت، صِرف دانستن، موجب انجام جبری آن می‌شود و شما دیگر اختیار این که به آن مکان نروید را نیز ندارید؟!

از جهت سوم، وجود اختیار یک امر وجدانی است که هر کس با وجدان خود آن را درمی‌یابد که نسبت به یک فعل دو حالت دارد: انجام‌دادن و نیز انجام‌ندادن آن و هرگز نسبت به آن مجبور و بی‌اختیار نیست.

بنابراین انکار اختیار، انکار یک امر بدیهی و روشن است و این انکار، موهومی بیش نیست و بهتر است برای کسب معرفت به کتب مذکور در اول جواب و سایر کتبی که از بزرگان علماء شیعه است مراجعه نمایید، نه این که از به اصطلاح فیلسوفانی مثل شخص مزبور که مسلمان نیستند و هیچ‌گونه آگاهی از معارف دین مبین اسلام ندارند کسب نمایند که موجب تشویش و ورود شبهه به ذهن

معارف دین، ج ۳، ص: ۶۶

شما درباره عقاید حقّه دینی می‌شود.

## قدرت

### عدم تعلق قدرت خدا به محال

۲۷. آیا خدا می‌تواند زمین را بدون کوچک کردن، داخل یک تخم‌مرغ با اندازه طبیعی جا بدهد؟

ج. خداوند بر هر چیزی قادر است و اگر امری شدنی نباشد، نقص در قدرت حق تعالی نیست، مثلاً اگر پهلوانی که قدرت دارد سنگی را یک کیلومتر پرتاب کند، اگر پری را نتواند صدمتر پرتاب کند، نقصی در قدرت او محسوب نمی‌شود. این عدم قابلیت پرتاب است که هر چه با سرعت هم پرتاب شود، ۱۰ یا ۱۵ متر بیشتر نمی‌رود. البته این مثال برای تقریب به ذهن است و در مورد سؤال هم این تخم‌مرغ است که قابلیت گنجایش زمین را ندارد نه این که خداوند متعال قدرت بر انجام آن را ندارد، بلکه امری ذاتاً محال است. مع ذلک این سؤال از حضرت صادق علیه‌السلام شده و از جمله جواب‌هایی که داده‌اند، مثال به رؤیت اشیا است که چشم با این حجم کوچک، فراگیر تمام اشیا است؛ آسمان و زمین و کوه و دریا و همه را فراگیر است که در تفسیر این معنی و این که رؤیت به چه کیفیت است و شرح این بیانات، مفصل است. اجمالاً اگر ما امکان چیزی را نفهمیدیم و یا آن را با عقل خود ناممکن دیدیم، اگر امکان آن هر چند به مثل اطلاق

إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ [۷۵] باشد نباید منکر آن شویم. به قول انیشتین: مسائل فیزیکی غیر از مسائل متافیزیکی و اخبار انبیا است. در اینجا دقت و تعمق لازم است.

معارف دین، ج ۳، ص: ۶۷

**بداء**

۲۸. منظور از بداء چیست؟ آیا وقوع آن منوط به زمان و شرایط خاصی است؟

ج. بداء به معنای تأخیر در وقوع بعض حوادث یا تقدم آن، مثل موت اشخاص یا دفع بعض خطرات و بلیات یا کم شدن میوه‌ها و

باران به واسطه اعمال خوب و بد بندگان خدا بر حسب آیات متعدد قرآن مجید در روایات متواتره ثابت است، مثل این آیه

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ [۷۶] یا مثل این آیه

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنِّ وَال [۷۷] یا مثل این آیه

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ [۷۸] و آیات متعدد

دیگر و چنان که در نهج البلاغه به صراحت بیان شده است این یک اصل بزرگ الهی است. اگر تفصیل مطلب را بخواهید به رساله

(بداء) اینجانب مراجعه نمایید.

معارف دین، ج ۳، ص: ۶۸

**بداء در امر غیبت**

۲۹. آیا برای خدا در امر غیبت امام زمان علیه السلام بداء حاصل می شود، مثلاً به علت معاصی زیاد مردم، امام زمان را بمیراند ولی

نور آن حضرت باقی باشد؟

ج. اصل وجود امام زمان علیه السلام از امور بدائیه نیست و ظهور آن حضرت و پر کردن زمین از عدل و داد و جهانی شدن اسلام از

امور حتمیه است که وقوع آن تخلف ناپذیر است تا آن حد که همه مسلمانان روایت کرده اند: «اگر یک روز هم از دنیا باقی نمانده

باشد و آن حضرت ظهور نفرموده باشد، آن روز را خدا آن قدر طولانی می فرماید که آن حضرت ظهور کند و عالم را که پر از ظلم

و جور شده پر از عدل و داد فرماید» [۷۹]. در وجود یا عدم مثل این موضوع؛ نه صدقه و نه دعا و نه کار خیر و عمل صالح و یا گناه

تأثیر ندارد. بلی، دعا در تعجیل در امر فرج آن حضرت ممکن است مؤثر شود که دستور فرمودند:

«أَكْثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ» [۸۰]

معارف دین، ج ۳، ص: ۷۰

**فصل دوم: عدل الهی****اشاره**

معارف دین، ج ۳، ص: ۷۲

**اثبات عدل الهی**

۳۰. عدل الهی چگونه اثبات می‌شود؟

ج. برای اثبات عدل الهی می‌توان گفت: کسی که ظلم می‌کند؛ یا جاهل و نادان است یا نیازمند، یا حریص است و یا مجبور و ... در حالی که خداوند سبحان از همه این صفات نقصانی منزّه و مبرا است. پس خداوند متعال به موجودی ظلم نمی‌کند و عادل است. برای تفصیل بیشتر می‌توانید به کتاب کفایة الموحدين و نیز کتاب کشف المراد علامه حلیّ اعلی الله مقامه مراجعه نمایید.

### مسئله شرور

#### خدای رحیم و مسئله شرور

۳۱. چند وقتی است به خاطر مشکلات زیادی که برای من پیش می‌آید نسبت به خدا و قدرت و رحمانیت او دچار شک و تردید شده‌ام و با خود فکر می‌کنم که خدایی نیست و یا اگر هم هست، اداره کردن این دنیا بر عهده او نیست و یا این که در اداره کردن فقط به ثروتمندان و یا ظالمان توجه می‌کند. خواهشمندم مرا راهنمایی کنید.

ج. از آنچه به دستم رسید بسیار متأثر و متأسف شدم و امیدوارم به لطف الهی هر چه زودتر از این سراب وهم خارج شده و آنچه از نعمت‌ها و رحمت‌های

معارف دین، ج ۳، ص: ۷۳

الهی که همه موجودات را فرا گرفته و قابل شمار نیست اندکی را ببینید و از تسویلات شیطانی رهایی یابید. شکی نیست که

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ [۸۱] اختلاف طبقات و تبعیض‌ها و افکار خرافی و گناه و معصیت‌ها فراگیر شده و در چنین فضایی که بشر برای خود به وجود آورده تنفس بسیار مشکل شده و نور عقل و فهم صحیح بدون هم‌نشینی با اهل ایمان و علماء ربّانی دست‌خوش ضعف و کم‌سوئی می‌شود و انسان را به مهلکه و خطرات عظیم می‌کشد.

انسان با ایمان به نور ایمان، با فقر و محرومیت‌ها نیز در طاعت الهی سستی نمی‌کند و آنچه از بدبختی‌هاست، از ناحیه رفتار و روش‌های خود مردم است که اطاعت و راهنمایی‌های الهی را رها نموده و به سلیقه خود رفتار می‌کنند و این از جهات فردی و اجتماعی مصیبت‌های غیرقابل جبران برای همگان فراهم می‌آورد، ولی در عین حال قوت ایمان در مؤمنین ایشان را در صراط مستقیم پایدار نگه می‌دارد.

یکی از علل این کج‌اندیشی‌ها، جهل و نادانی است که انسان جاهل بسیاری از حوادث را- که بسا عین مصلحت او باشد- شر و ضرر برای خود می‌شمارد. بدنگری به پیش آمدها، بیماری خطرناک روانی است که استراحت و آرامش را بر شخص حرام می‌نماید و عکس آن، نیک‌نگری از بهترین حالات روحی است که شخص با آن، آرامش خود را حفظ می‌کند و برای هر پیش‌آمد به ظاهر بد هم، تفسیری خوب دارد و این درس بزرگ مکتب قرآن، او را همواره بدون اضطراب و با اعتماد تمام و قوت قلب نسبت به حال و آینده می‌سازد:

وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى

معارف دین، ج ۳، ص: ۷۴

أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ [۸۲]

و اما شما برادر عزیز توجه داشته باشید که خداوند متعال چقدر به شما نعمت داده است؟ مگر می‌توان نعمت‌های خدا را شمارش



نمود؛ نعمت عقل، ایمان، سلامتی، ولایت اهل بیت علیهم السلام، سلامتی پدر و مادر، سلامتی ارحام و اقوام و...؟ شما فقط کمبودها را نبینید، شاید آن هم به مصلحت شما باشد. البته لازم است انسان تلاش کند و  
وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى [۸۳] در هر حال بنده هم برای شما دعا می‌کنم آنچه خیر است خداوند متعال به شما عنایت فرماید.

### افراد ناقص الخلقه

۳۲. چرا خداوند در بدو تولد، بعضی انسان‌ها را با معایبی می‌آفریند که آن معایب باعث می‌شود انسان نتواند هم‌چون سایر انسان‌ها به کمال برسد، به عنوان مثال اگر شخصی نابینا متولد شود هیچ‌گاه نمی‌تواند مثل انسان بینا پیشرفت کند و از زندگی بهره‌بردار. چگونه این رقابت نابرابر برای رسیدن به کمال و بهره‌بردن از زندگی با عدل آفریدگار هستی‌بخش برابری می‌کند؟  
ج. عالم ما، عالم طبیعت است، علاوه بر آن که انواع نبات و حیوان هر کدام با استعداد خاص خود هستند و با هم فرق و تفاوت دارند، مثلاً شکوفه‌های درختان  
معارف دین، ج ۳، ص: ۷۵

هر کدام رنگ و بو و زیبایی خود را دارند یا میوه‌ها هر کدام طعم و مزه خاص دارند؛ یکی شیرین است و یکی تلخ و... همه سنت و نظامی دارند، حیات و رشد دارند ولی اگر به واسطه بعض عوارض و اتفاقات در نظم آنها اختلالی پیدا شود، مثلاً کشاورز یا باغدار کوتاهی کند، درخت چنان که باید رشد نمی‌کند. انسان و حیوان نیز از این وضعیت مستثنی نیستند، هر کجا کمبود یا نقصی پیدا شد، به علل خاصی است، مثلاً اعمال والدین بسا در چگونگی تکوین جنین اثر می‌کند و خبط و اشتباه آنها با اتفاقات مختلف مانع از کمال موجود می‌شود و این از خواص عالم طبیعت و تکمیل و تکامل و اسباب مختلف است غیر از این باشد، عالم این عالم نمی‌باشد. در اینجا نکات و مطالب ظریف و دقیق، بسیار است که در درک آنها آشنایی با علوم بسیار لازم است. اجمالاً معایب و کمبودها توجیه دارد و کمبودها که نیست و عدم است آفریده نیست؛  
هر چیز که هست آن چنان می‌باید آن چیز که آن چنان نمی‌باید نیست

### نوزادان ناقص الخلقه

۳۳. در سلامت یک انسان از قبل از تولد، مسائل بسیار زیادی دخیل هستند، از جمله آنها رعایت برخی از مسائل رفتاری برای آمیزش زن و شوهر، مراقبت مادر از جنین خود هنگام حاملگی و... چنانچه پدر و مادری این امور را رعایت نکنند و فرزندی ناقص به دنیا بیاید، سؤال اینجاست که آن کودک چرا باید تاوان اشتباه والدین خود را بدهد؟  
ج. مانند این سؤال در موارد دیگری نیز مطرح است، مثل این که چرا انسانی که یک لحظه غفلت کرده تا آخر عمر باید تاوان اشتباه خود را بدهد و احیاناً با نقص در اعضاء بدن باید زندگی را ادامه دهد؟ و صدها نمونه دیگر که قابل طرح  
معارف دین، ج ۳، ص: ۷۶

است. جواب اجمالی که در اینجا می‌توان داد و تفصیل آن در کتب مفصله است این است که، تکوین فرزند مثل پیدایش هر موجود دیگری نیازمند زمینه‌ها و علل متعددی است که در صورت کامل شدن آنها خداوند فرزندی تام‌الخلق و سالم عطا خواهد فرمود و در صورت نقصان هر یک از آنها، ممکن است که فرزند ناقص الخلقه متولد شود، مثل هر موجود دیگری که در صورت نقصان در علل و زمینه‌ها ممکن است ناقص به وجود آید.

در هر صورت فرزندی که نقصی در اعضا دارد در برابر صبر بر مشکلات و تنگناها دارای اجر و ثواب خواهد بود و خداوند هم

تکلیفی بیش از آنچه که در توانش هست از او نمی‌خواهد و او نیز مانند دیگران می‌تواند سعادت‌مند باشد. با در نظر گرفتن این مطلب که خدای سبحان، صلاح و فساد بشر را بهتر از خود او می‌داند می‌توان گفت که این نقص در خلقت برای این شخص مصلحتی دارد که در سلامت او برای او نبوده است.

### تفاوت در خلقت

۳۴. با توجه به این که می‌گوییم خدا زیباست و زیبایی‌ها را دوست دارد، چرا خداوند عده‌ی را زشت و عده‌ی را زیبا خلق کرده است. مگر نمی‌توانست همه را زیبا خلق کند؟

ج. زشتی و زیبایی به حسب انظار مختلف است و در خلقت و آفرینش خداوند متعال، نقص و کمبود نیست، و اگر شخص با چشم بصیرت و معرفت نگاه کند، در مجموع شکل عالم جمیل و زیباست و همان که در نظر زشت است اگر به همان شکل خود نبود نازیبا بود که گفته‌اند:

ابروی تو گر راست بُدی کج بودی بنا بر این در خلقت خدا کجی نیست؛

معارف دین، ج ۳، ص: ۷۷

هر چیز که هست آن‌چنان می‌باید و آن‌چیز که آن‌چنان نمی‌باید نیست

والبته این نسبت به اموری است که به عالم اختیار بشر، ارتباط پیدا نکند، چون در این عالم بسیاری از امور در مسیر تصرفات و مداخلات بشر قرار می‌گیرد، و چون بشر جاهل است، زشتی‌هایی که باید آنها را واقعی دانست پیش می‌آید و بسا همان افرادی که زشت پرورش می‌یابند به واسطه همان تصرفات جاهلانه خودشان یا پدر و مادر و حتی دیگران واقع می‌شوند.

به هر حال، موضوع در اصل از اسرار خلقت است و تأمل و تفکر در آن موجب مزید معرفت و بصیرت است:

چنان‌داده نگارش این جهان را که به هرگز نیامد زان گمان را

از او عالم شود انسان منظم که نه در آن زیاد و نه در آن کم

در عین حال، یکی از اسرار بزرگ خلقت، تفاوت بسیار و بی‌شماری است که در مخلوقات است. باید توجه داشت، تفاوت انواع و افراد اگر نباشد، عالم خلقت از نظام می‌افتد.

### تبعیض میان بندگان

۳۵. اگر عدالت از جانب خداوند در حق همه بندگان رعایت شده است، پس چرا برای مثال یکی هم ثروتمند است و هم بسیاری از نعمت‌ها را دارد، ولی دیگری هیچ‌کدام از اینها را ندارد؟

ج. عدل خداوند به این معنی است که هر کاری را مطابق حکمت و مصلحت و درست و بجا انجام دهد، و اما تشخیص این که کاری بجا و صحیح انجام شده یا نه، در این خصوص انسان نمی‌تواند فهم و درک محدود و ناچیز خود را ملاک و میزان قرار دهد، زیرا خداوند قادر و بخشنده و غنی است و احتیاج به

معارف دین، ج ۳، ص: ۷۸

بندگان ندارد تا خلاف عدالت عمل کند و خداوند عالم به غیب و آینده است و بشر، عاجز از درک اسرار عالم و آینده و غیب است و اگر خداوند در آینده چیزی را که خیال کند به خاطر نداشتن آن در حق او مضایقه و ظلم شده به او نشان دهد، فهمد که

کار بر طبق عدل بوده است، مثلاً اگر کسی که فرض کنید مسجد را ندیده، چنانچه مسجد را به او نشان دهند ممکن است اشکال کند و بگوید این ساختمان ایراد دارد. اطلاق به این بزرگی به چه درد خورد و اینجا آشپزخانه ندارد و توالت ندارد و درب آن نیز بزرگ است و از این قبیل اشکالات، در حالی که اگر به او بگوید اینجا منزل و جای زندگی نیست و برای نماز خواندن جمعیتی زیاد و ورود هیئت ساخته شده و باید به همین شکل باشد قانع شود و فهمد که ساختمان ایرادی ندارد و خود او در تشخیص، اشتباه کرده است.

## جبر و اختیار

### جبر و اختیار و مسأله سعادت

۳۶. شنیده‌ام اگر کسی خدای ناکرده ولد حیض باشد، دشمن امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و خاندانش می‌باشد. آیا این با عدالت خداوند سازگار است که شخص بدون تقصیر، سرنوشتی این‌چنینی داشته باشد؟

ج. سخن فوق صحیح نیست و سعادت و شقاوت هر فردی، معلول اعمال و افعال نیک و بد اوست و هیچ‌کس از بدو تولد شقی و زیانکار به دنیا نمی‌آید، بلکه طبق روایات وارده همه انسان‌ها بر فطرت پاک توحید و خداشناسی آفریده می‌شوند و به مرور زمان در اثر غفلت خودش و نیز تأثیر پدر و مادر و اطرافیان

معارف دین، ج ۳، ص: ۷۹

و خلاصه محیط، ممکن است از راه راست منحرف شود و به منجلاب گمراهی سقوط کند. بلی، اگر پدر و مادر مؤمن باشند و نیز آداب اسلامی را- که در کتاب حلیه‌المتقین آمده است- هنگام بچه‌داری رعایت کنند و بچه را بعد از تولد با محبت اهل بیت علیهم‌السلام تربیت کنند، این خودش به عنوان یک عامل مهم ولی نه تمام سبب برای سعادت و خوشبختی فرزند محسوب می‌شود، از آن طرف هم اگر فرد تحت القائنات گمراه‌کننده اطرافیان و محیط باشد، این خودش یک عامل مهم ولی نه تمام سبب، برای شقاوت و بدبختی فرد می‌باشد.

بنابراین هر فرد مسلمانی باید بدون در نظر گرفتن سخنانی، مثل سخن مرقوم در سؤال، به وظایف و تکالیف شرعی خود عمل کند که ان‌شاءالله در دنیا و آخرت رستگار و سعادت‌مند خواهد بود.

### جبر و اختیار و محاسبه اعمال

۳۷. در آموزه‌های دینی داریم که از علل آفرینش عالم، امتحان و آزمایش الهی است. اگر چنین است، چرا برخی در کودکی و قبل از امتحان الهی می‌میرند؟ به علاوه چرا مثلاً به حضرت علی اصغر علیه‌السلام ثواب می‌دهند حال آن‌که هیچ عمل خیری را آگاهانه انجام نداده است؟ اگر یزید بن معاویه نیز در گهواره تیر می‌خورد و کشته می‌شد، آیا به او نیز ثواب زیاد می‌دادند؟

ج.

یکی مرغ برکوه بنشست و خاست بر آن‌گه نه چیزی فرود و نه کاست

زمین در جنب این نه طاق خضراچو خشخاشی بود بر روی دریا

تو خود بنگر از این خشخاش چندی سزد گر بر بروت خود بخندی

اگر یک گنجشک کوچک که بر کوه بزرگی نشسته و اطراف وسیع و پهناور

معارف دین، ج ۳، ص: ۸۰

خود را تا هر کجا ممکن باشد می‌بیند و کاینات گوناگون که در آن کوه و پیرامون و اطراف آن هستند و حساب و شمارشان را جز خدا کسی نمی‌داند و به زمین و آسمان و ماه و مهر و ستارگان می‌نگرد و معلوم نیست چه ادراکی و چه بینشی دارد، می‌تواند در کل این عوالم اظهار نظر کند و قواعد و نظامات آنها را از جهت بود و نبود و اختلافات زیر سؤال ببرد؟! و اگر این گنجشک بر درخت بزرگی که میلیاردها برگ دارد نشسته باشد، می‌تواند از تفاوت‌های برگ‌های این درخت و پرونده وجود و پیدایش هر کدام و علت کوچک بودن یک برگ و بزرگ بودن یک برگ دیگر چیزی بگوید و اصلاً برای او اختلاف صورت و شکل این برگ‌ها که در واقع همه از هم مشخص می‌باشند قابل درک باشد، می‌تواند به سر اختلافات آنها، به کم و زیاد آنها اعتراض کند؟! بشر هم می‌تواند در گزارش‌های تکوینی این عالم ایراد و اعتراض کند و در علت و فلسفه تفاوت‌هایی که در این عالم وجود دارد و به طور قطع از عددی از یک تا نه که صد صفر و هزار صفر جلوی آن بگذارید بیشتر و بیشتر است و چگونگی آنها و این بودن و آن نبودن هر یک حرفی بزند یا در یکسان بودن و نبودن آنها چرا بگوید؟! این بشر که در میان این کاینات بی‌شمار و این اوضاع پر از تفاوت و فاصله و جدایی‌ها و همگونی‌ها خودش از ذره کمتر است و همان‌طور که امام صادق علیه‌السلام فرمود: اگر سوزنی در چشم او فرو رود نابینا می‌شود و دل او را اگر پرنده کوچکی بخورد سیر نمی‌شود می‌تواند در حقایق و اسرار ما سوی الله حرف بزند که چرا این، چنین است و آن، چنان؟! بگوید چرا هندوانه با آن بزرگی محصول آن بوته و گیاه کوچک و ناتوان است و گردو با آن کوچکی میوه درختی تنومند و بزرگ است؟! چرا میکروب‌ها و ژن‌ها فعال‌اند؟! و چرا بوی این موجود روح‌افزا و نشاطبخش است و آن دیگری بد بو و نفرت‌انگیز است؟! این موجود این رنگ را دارد و آن دیگری به رنگ دیگر؟! این

معارف دین، ج ۳، ص: ۸۱

تلخ است و آن شور و آن دیگری شیرین؟! در این میان، بشر، این موجود به ظاهر بسیار کوچک و در باطن بسیار بزرگ و وظیفه‌اش اعتراض نیست. باید این مسیر به ظاهر غیر متناهی کاینات را تا آنجا که می‌فهمد ببیند و تماشا کند و از آن بهره بگیرد، از تضادها و اختلافات عبرت بگیرد و همه را لازم بداند و

جهان چون چشم و خال و خط و ابرو است که هر چیزش بجای خویش نیکو است

بیند. هم آن کودک شیرخوار که در دامن مادر می‌میرد، و هم آن سالمند صد و بیست ساله را، همه را اعضاء و اجزاء لازم این عالم بشناسد؛ این سالمند باید امتحان بدهد، باید از استعداد خود بهره بگیرد و اگر هر طور دیگر باشد این دستگاه بزرگ خلقت ناقص می‌شود. کمال آن به همین است که هست؛

هر چیز که هست آن چنان می‌باید و آن چیز که آن چنان نمی‌باید نیست

این نباید آن چنان باشد که نیست. عالم تکوین، سراسر حکمت و قدرت و مشیت و نظام است. عالم تشریح نیز همان جلوه عالم تکوین را دارد که همه احکام و قوانین و نظام عقاب و عذاب و ثواب همه تحت سیر حکمت الهی است؛ نه یزید بن معاویه می‌تواند بگوید چرا من خلق شده‌ام و چرا در کودکی سقط نشدم، و نه حضرت امام حسین علیه‌السلام می‌فرمایند که چرا شمر و یزید، مثل هزاران دیگر در کودکی نمرند تا جنایات عاشورا پیش نیاید؟ اصلاً این عالم همین است و باید همین باشد. بشر باید عالم تکوین را به سیر خود واگذارد و در آن تصرفات مجاز بنماید؛ از آب و هوا و خاک و نور و خواص اشیاء استفاده کند. زراعت کند، تولید داشته باشد، صنعت گر باشد و در عالم تشریح و امر و نهی و احکام و هدایت‌های وحیانی مطیع باشد تا به کمال برسد و غیر از این، هر راه دیگری برود سفیهانه است. او عضو این عالم است نه صاحب این عالم.

معارف دین، ج ۳، ص: ۸۲

مدیریت کل عالم با صاحب آن است و به تقدیر او است:

وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ [۸۴] باید جوانب آموزنده عالم را تحت مطالعه قرار دهد و روی زیبایی آنچه را تضاد می‌بیند تماشا کند. خودش را ببیند که می‌تواند با نردبان علم و تفکر و امتحانی که برقرار است تا کجاها بالا برود و به خود بگوید:

تو را ز کنگره عرش می‌زنند صغیرندانمت که در این دامگه چه افتاده است؟  
کتاب خلقت را بخواند و از راه تسلیم و برای مزید معرفت و پی‌بردن به مطالب بیشتر، آن را تفسیر نماید.

### حوادث طبیعی و رابطه آن با عدل خداوند

۳۸. حوادث ناگوار، مثل زلزله و سیل و کم‌آبی و قحطی موجب ابتلا- میلیون‌ها بشر و گرفتارشدن کوچک و بزرگ است. این حوادث چگونه تفسیر می‌شود که با عدل خدا و رحیمیت و رحمانیت او هماهنگ باشد؟  
ج. پیدایش این عالم بر اساس امتزاج خیر و شر و ضرر و نفع و سود و زیان و صحت و مرض و نقص و کمال و بلندی و پستی و عزت و ذلت است که غیر از این اگر باشد، مثلاً سراسر آن وجدان و خیر و نفع و راحتی باشد یا برعکس، همه‌ی جلوه‌های آن فقدان و شر و ضرر و ناراحتی و فقر باشد، خلاف مصلحت است.

در صورت نخست، موجبات عمل و بروز استعدادات و سیر بشر به سوی علم و رشد فراهم نمی‌شود و حال توقف و بی‌حرکی او را از عروج به مدارج کمال

معارف دین، ج ۳، ص: ۸۳

باز می‌دارد و اگر شر و سختی و فقدان و فقر عام نباشد، عالم متلاشی می‌شود. در هر دو صورت، همه وجدانیات و فضایل از بین می‌رود و خصائص عجیبی که در بشر است به هدر می‌رود و ظاهر نمی‌شود.

همه ظواهر عالم، ظواهر تعطیل و رکود و توقف و انحطاط و انقراض می‌گردد. تدبیر و تصرف بشر و جلب منفعت و رفع مفسده و ضرر و صبر بر مکروه و احسان محسن و رحم به ضعیف و همکاری و محبت و شیرینی صداقت و امانت و همه‌ی آنچه که در این عالم با این نظام و برنامه مطلوب بشر است ظاهر نمی‌شود و این فضائل - که شخصیت بشر به آنهاست - در معرض ظهور و بروز واقع نمی‌شود. منافع و وجدانیات نعمت و مضار و زیان‌ها، موجب ترقی و بروز کمالات است. در مصائب و شدائد و متاعب، نباید فقط نظر به موضوع معین و مصیبت خاص در وقت معین داشت، بلکه باید همه‌ی حوادث را با هم بررسی کرد تا حکمت‌های کلی این نفع و ضررها معلوم شود و معلوم شود که نظام اکمل همین است که هست و باید بشر در عرصه اختیار و با استفاده از هدایت عقل و شرع و وحی و نظر در آیات خدا و عجایب خلقت و نظام حاکم بر کل جهان و انواع و اصناف و اجزا و افراد، از این موقعیت استفاده نماید.

معارف دین، ج ۳، ص: ۸۴

### فصل سوم: نبوت

#### اشاره

معارف دین، ج ۳، ص: ۸۶

### عدم ارسال رسول در بعضی اقوام

۳۹. چرا در بین برخی از اقوام قبل از اسلام، پیامبری مبعوث نشده است و اگر فرستاده شده است؛ چرا در تاریخ ذکر نشده است؟ ج. آنچه از تاریخ دنیا در کتاب‌های تاریخی ضبط است، گوشه‌هایی مختصر از حوادث است، آن هم از این هزاره‌های اخیر است. از انبیا و پیغمبران که شمار آنها را بعضی صد و بیست و چهار هزار گفته‌اند، جز این عده معدود و اندک بیست و پنج نفر شناسایی نشده‌اند. تاریخ زرتشت و بودا هم بسیار تاریک است. آنچه مسلم است این است که رشته هدایت‌های الهی به واسطه پیغمبران تا حضرت خاتم‌الانبیاء ادامه داشته است و اگر خود پیغمبران نبوده‌اند، اوصیاء آنها وظیفه هدایت را انجام داده‌اند. چگونگی و تاریخ یکایک آنها برای ما قابل بررسی و در دسترس نیست، البته کتابی به نام (اثبات الوصیة) از مسعودی صاحب مروج الذهب وجود دارد که می‌خواسته رشته وجود حجت در هر عصر را از آدم تا خاتم معرفی کند، ولی آن هم جز در بخش مابعد التاریخ کامل نیست و خلاصه در این بخش بیشتر از آنچه که قرآن بر آن دلالت دارد- که آن هم به طور تفصیل نیست-، کتاب معتبر و مدرک مورد اعتمادی وجود ندارد. آثاری هم که اخیراً در گوشه و کنار دنیا از تمدن‌های گذشته پیدا می‌شود اجمالاً گویای قدمت تاریخ و تمدن است.

معارف دین، ج ۳، ص: ۸۷

### پیامبران غیر اولوا العزم

#### حضرت خضر و قتل نفس

۴۰. اگر قصاص قبل از جنایت صحیح نیست، پس چگونه حضرت خضر آن گونه که در قرآن آمده است- آن پسر را کشت؟ ج. افعالی که از آن عبد من عبادالله صادر شد، مأموریت‌های غیبیه الهیه بود که وجه و جهت آن مثل بسیاری از حوادث که در عالم واقع می‌شود به علل و جهاتی است که خداوند متعال و ملائکه و اشخاصی که این مأموریت‌ها را دارند، می‌دانند و مسأله ارتباطی به برنامه‌های تشریحی و تکلیفی الهی ندارد و جنایت و قصاص نیست.

### ذوالقرنین یا کوروش

۴۱. ذوالقرنین کیست؟ آیا وی همان کوروش است؟ ج. آنچه از قرآن کریم استفاده می‌شود ذوالقرنین شخصیتی ممتاز، با ایمان، عالم و مورد عنایت خاص خداوند متعال بوده است. اصل وجود او و این که از نوابغ و نوادر جهان است مسلم است ولی در اسم او، ملیت و موطن اصلی، بین مورخان و هم‌چنین اهل تفسیر اختلاف است؛ می‌توانید به کتاب‌های تفسیر، مثل تفسیر مجمع‌البیان و لاهیجی و کتاب‌های تراجم و دائرةالمعارف رجوع نمایید.

معارف دین، ج ۳، ص: ۸۸

### پیامبران اولوا العزم

#### آیات موهم سهو النبی

۴۲. با توجه به آیه ۱۰۵ سوره نسا

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا می‌توان گفت که پیامبر ابتدا قضاوت اشتباه کرده‌اند و با نزول این آیه آن را تصحیح نموده‌اند؟ یعنی می‌توان بیان کرد که پیامبر با وجود معصوم بودن مرتکب اشتباه شده‌اند.

ج. این آیه و دو آیه بعد از آن (۱۰۶ و ۱۰۷) که نهی از حمایت از خائنین و امر به استغفار است دلالت بر این که از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گناهی صادر شده است ندارد. از این رقم آیات در مورد گناهان، متعدد هست. اولاً از آن استفاده می‌شود که خدا شخص پیغمبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را نیز مورد اوامر و نواهی خود قرار داده است، و ثانیاً دیگران ملتفت می‌شوند که این اوامر و نواهی در حق همه و صاحبان مقامات علی‌السواء است، و ثالثاً در بعض موارد اگرچه مخاطب شخص حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، ولی غرض توجیه دیگران به تکلیف است. در مثل سفارشی که در مورد والدین خطاب به حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است می‌فرماید: «إِذَا يَلْعَنُ عِنْدَكَ الْكَبْرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقْلُ لَهَا أَف» [۸۵] در حالی که پدر و مادر آن حضرت در حیات نبودند، مخاطب حقیقی، مردم و امت آن حضرت می‌باشند و این با نظر به نفس آیه است که ظهوری در صدور اولی از آن حضرت ندارد؛ و اما بعض روایات که در تفسیر آیه نقل شده است:

معارف دین، ج ۳، ص: ۸۹

اولاً اعتبار کافی ندارند، و ثانیاً دلالت بر این دارند که بعضی به واسطه سوابق خود و این که طرف آنها منافق یا کافر بودند توقع داشتند یا چنان می‌دانستند که در مورد منافق و کافر- اگرچه مسأله نزاع مالی باشد- نباید محکوم شوند و خدا برای اعلام این که این توقع و انتظار بی‌جا است وحی فرمود تا بدانند که جای گله نیست و باید پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حق هر کس باشد حکم به حق کند.

### عدم ترک اولی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله

۴۳. در مورد ترک اولی از پیامبر که در مثل آیه "عبس و تولى" ذکر شده است توضیح دهید؟

ج. اولاً چنان که بزرگ استاد فن ادب و تفسیر و سایر علوم، علم الهدی سید مرتضی فرموده است آیات عَبَسَ وَتَوَلَّى أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى [۸۶] دلالتی بر این که مخبر عنه حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله باشد ندارد، و ثانیاً در مجمع البیان شیخ اجل طبرسی از حضرت صادق علیه‌السلام روایت می‌کند که او یکی از بنی‌امیه بوده است. در تفسیر شیخ جلیل و مفسر اقدم علی بن ابراهیم قمی روایت است که این فرد عثمان بوده است و شخصی که مورد این اسائه ادب شده بر حسب تفاسیر، ابن ام مکتوم اعمی بوده است.

### برتری رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بر دیگر پیامبران

۴۴. آیا ارتباط بی‌واسطه حضرت موسی کلیم الله با خداوند دلیل برتری بر ارتباط وحیانی حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله نمی‌باشد؟

ج. به طور کلی همه انواع ارتباط انبیاء با خداوند متعال تحت عنوان وحی مندرج می‌شود که وحی اقسامی دارد، مثل صحبت با فرشته و موارد دیگر که در

معارف دین، ج ۳، ص: ۹۰

کتب مفصله ذکر شده است. از جانب دیگر، هر نبی و پیامبری دارای لقب خاصی بوده است، مثل حضرت موسی که کلیم‌الله بوده و مثل حضرت ابراهیم که خلیل‌الله بوده و حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله که حبیب‌الله بوده‌اند و این لقب دلیل بر برتری نیست و بالاخره این که برتری رسول مکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بر جمیع انبیاء و اولیاء طبق روایات وارده و قرائن و شواهد از جمله متن و نص

دین، مثل آیه

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى [۸۷] که دلالت بر نهایت قُرب ممکن با خدای تعالی برای آن حضرت دارد و مشهور است که جبرئیل عرض کرد:

لَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلُهُ لَأَخْتَرْتُ [۸۸]

گفت بیرون زین حد ای خوش فرمن گر ز من پری بسوزد پر من

و از روایات معتبری که سنی و شیعه روایت کرده‌اند، روایتی است که از آن حضرت پرسیده شد: در شب معراج، خدا با چه لهجه و صوتی تکلم کرد؟ جواب فرمود:

«خاطبونی بلغه علی بن ابی طالب». [۸۹]

### معجزات

۴۵. از اعتقادات ما این است که پیامبر دارای معجزات فراوانی بوده است و از طرف دیگر با آیاتی در قرآن مواجه می‌شویم که پیامبر در جواب کافران

۴۶.

معارف دین؛ ج ۳؛ ص ۹۰

معارف دین، ج ۳، ص: ۹۱

- که درخواست معجزه می‌کنند- می‌فرمایند: من هم بشری هستم، مثل شما و به اسرار غیب آگاه نیستم. این تناقض چگونه حل می‌شود؟

ج. هم شیعه و هم سنی و هر مسلمانی معتقد است که پیغمبر صلی الله علیه و آله معجزات متعددی داشته‌اند. علاوه بر قرآن مجید-

که معجزه باقی و جاودان رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد و تا امروز و روز قیامت اعلام  
وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ [۹۰] برقرار و همه بشر تا روز قیامت از آوردن مثل آن عاجزند- معجزات بسیار دیگری هم از آن حضرت صادر شده که در معتبرترین کتب تاریخ ضبط شده است. در کتاب شریف منتهی الآمال مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمه الله در احوال حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین آمده است: «بدان که از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم معجزاتی بوده که از برای غیر آن حضرت از پیغمبران دیگر نبوده و نظیر معجزات جمیع پیغمبران از آن حضرت به ظهور آمده است و ابن شهر آشوب نقل کرده که چهار هزار و چهارصد و چهل بوده معجزات آن حضرت، که سه هزار از آنها ذکر شده است.» برای اطلاع بیشتر به کتاب‌های معتبر تاریخ و حدیث از شیعه و سنی مراجعه نمایید.

### رسول اکرم

صلی الله علیه و آله

### وبرده‌داری



۴۷. آیا درست است که در بدو ظهور اسلام، پیامبر، خرید یا فروش کنیز و غلام را اجازه می‌دادند؟

ج. به طور کلی احکام غلام و کنیز در فقه مطرح است، ولی دین مبین اسلام

معارف دین، ج ۳، ص: ۹۲

برتری را بر پایه تقوی می‌داند که از بدو ظهور اسلام تا کنون و از این به بعد هم همین‌طور است، یعنی فرد آزاد اگر تقوی نداشته باشد فضیلتی ندارد و غلام و کنیز اگر اهل تقوی باشند، صاحب فضیلت هستند و بر فردی که تقوایش کمتر باشد، فضیلت دارند؛ و این ربطی به وجود اشخاصی به نام غلام و کنیز که خرید و فروش می‌شده‌اند ندارد، یعنی همان غلام در معرض خرید و فروش اگر متقی باشد بر فرد آزاد بی‌تقوایی که قابل خرید و فروش نیست برتری دارد.

این خرید و فروش منشأ فضیلت یا عدم فضیلت نیست، بلکه شأنی از امور مربوط به امور مالی دنیوی است که نظر به مصالح و اوضاعی که در آن عصر بوده، لغو نشده است، ولی اصلاحات اساسی در آن به عمل آمده و زمینه‌های متعدد بر حسب آیات قرآن مجید و روایات برای آزاد شدن غلام و کنیز قرار داده شده است و از عبادات مهم، آزاد کردن غلام و کنیز است. حتی زید بن حارثه که یکی از شخصیت‌های بزرگ و افضل از بیشتر صحابه است، غلام آزاد شده‌ی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه و آله می‌باشد.

### رسول اکرم صلی‌الله‌علیه و آله؛ رحلت یا شهادت

۴۸. برخی از بزرگان شیعه، معتقدند که حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه و آله به شهادت رسیده‌اند و به بعضی روایات استناد

می‌نمایند. نظر شما در این مورد چیست؟

ج. بر حسب بعضی روایات، حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه و آله به شهادت رسیده‌اند و خبر مروی از حضرت امام حسن

علیه‌السلام است؛ یکی

«مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ أَوْ مَسْمُومٌ» [۹۱]

و دیگری به این لفظ است

«مَا مِنَّا إِلَّا مَسْمُومٌ أَوْ مَقْتُولٌ» [۹۲]

معارف دین، ج ۳، ص: ۹۳

در هر حال، روایات در این باب، یقین‌بخش نیست و چون متواتر نیست از اظهار نظر قطعی معذورم.

### رسول اکرم صلی‌الله‌علیه و آله و فتنه بنی‌قریظه

۴۹. امروزه بعضی از مخالفان، یک سری وقایع را بزرگ‌نمایی می‌کنند و اسلام عزیز را بد جلوه می‌دهند. یکی از این موارد جنگ

بنی‌قریظه است. چنانچه امکان دارد به شبهات ذیل در این باره پاسخ دهید:

۱. آیا پیامبر دستور دادند تا تمام مردان بالغ کشته شوند؟

۲. می‌گویند پیامبر دستور فرمودند که یهودی‌ها را آزمایش کنند و اگر موی زهار آنها درآمده آنها را اعدام کنند. آیا این صحت

دارد؟

۳. در جایی خواندم که زبیر و علی علیه‌السلام نوجوانان بنی‌قریظه را اعدام کردند. آیا این سندیت دارد؟

ج. بر حسب تواریخ معتبر، یهود با این که تا قبل از بعثت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه و آله از ظهور آن حضرت خبر می‌دادند، از وقتی

که اسلام را رو به پیشرفت و استقبال روزافزون مردم را از آن دیدند و با این که دعوت اسلام را به توحید خالص و دعوت انبیاء



رشته توطئه را ادامه دهند به حکم سعدبن معاذ اعدام شدند، ولی این خصوصیات که اینها چند نفر بودند و فقط کسانی از آنها را که می‌توانستند اسلحه بردارند و با مشرکان همکاری کنند یا از سران فتنه بودند اعدام شدند یا همه مردهای بالغ آنها حسب حکم سعد اعدام شده باشند و این که چه کسی آنها را اعدام می‌کرده و همه افراد مسلمان به سهم خود وارد بودند یا به صورت دیگر این تفصیلات، همه خبر واحد است و ثابت و قطعی نیست و شاید که در بیان آن نقل کنندگان- که به زعم خود می‌خواستند خذلان یهود را بیشتر بگویند- مبالغه کرده باشند و این احتمال به نظر اینجانب و هر محقق در تاریخ بعید نیست و تفصیل را نمی‌توان ثابت دانست و طبق آن نظر داد. خداوند متعال بشریت را از فتنه‌های یهود، مخصوصاً صهیونیسم در این عصر هم محافظت فرماید و دنیا و اقتصاد دنیا و سیاست دنیا را از شر فتنه‌های آنها حفظ فرماید.

### فایده صلوات بر پیامبر و خاندانش

۵۰. با توجه به این که پیامبر و خاندان بزرگوارش نیازی به درود و صلوات ما ندارند، صلوات چه فایده‌ای دارد؟  
ج. صلوات بر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و خاندان مطهرش آثار و فوائد بسیار زیادی دارد که بعضی از علماء و دانشمندان کتاب‌های ویژه‌ای برای آن نوشته‌اند. به طور خلاصه عرض می‌شود ذکر صلوات، تعظیم نمودن آن بزرگواران است و وظیفه امت این است که در مقابل زحمات رسالت و امامت که قابل احصاء و شمارش نیست، آنان را تعظیم و تجلیل نموده و همیشه از حضرات معصومین

معارف دین، ج ۳، ص: ۹۷

علیهم السلام به بزرگی یاد نمایند و از طرف دیگر از خداوند متعال می‌خواهیم درجه و رتبه آنان در آخرت بالاتر شود که هر چه رتبه آنان بالا رود برای امت آنان فایده بیشتر دارد. البته از نظر ظاهری هم صلوات آثار زیادی دارد که در کتب ادعیه و روایی ذکر شده است، مثلاً اگر کسی صد مرتبه صلوات یا بیشتر بگوید و متوسل به آن بزرگواران شود، امید است به حاجت خود برسد و یا در روایات داریم اگر کسی در دعا‌های خود اول و آخر صلوات بفرستد و در میان حوائج خود را بخواهد خدا حاجت او را برآورده می‌کند. مسلمانان باید با شعار صلوات، احساسات و افتخار خود را به مسلمان بودن به هويت اسلامی اعلام نمایند.

### سواد رسول اکرم صلی الله علیه و آله

۵۱. آیا درست است که پیامبر صلی الله علیه و آله سواد خواندن و نوشتن نداشته‌اند؟  
ج. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش کسی درس نخوانده و به الهام الهی همه چیز می‌دانست و قدرت بر خواندن و نوشتن هم داشت، ولی با دست مبارک خود چیزی ننوشت. و شاید هم چیزی را نمی‌خواند تا کسی گمان نکند که دعوت آن حضرت و آیات قرآن مجید را از خواندن کتاب و درس و مدرسه می‌فرماید. همه مقامات حضرت، لدنی و وحیانی است و به گفته شاعر:  
معارف دین، ج ۳، ص: ۹۸

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت به غمزه مسأله آموز صد مدرّس شد

### تعدد زوجات پیامبر

۵۲. فلسفه چند همسری پیامبر صلی الله علیه و آله را- با توجه به این که برخی اصرار بر این دارند که هدف ایشان را العیاذ بالله هدفی

مادی و در راستای اغراض جنسی قلمداد کنند- بیان فرمایید؟

۵۳.

معارف دین، ج ۳، ص: ۹۹

ج. در پاسخ به این سؤال لازم است نخست یک بخش مهم از تاریخ زندگی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را دقیقاً تحت مطالعه قرار دهیم تا بدانیم ازدواج‌های آن حضرت با زنان متعدد بر اساس فشار غریزه جنسی و برای کامجویی غیرمعارف نبوده و در این جهت در حداقل و تحت الشعاع مطالب و مسائل سیاسی و اجتماعی و اخلاقی بوده است، و به عبارت دیگر آن مسائل، اصل، و موضوع زناشویی، مثل فرع بوده است. در عین حالی که معاشرت به معروف آن حضرت با همسران و اخلاق او در خانواده در عالی‌ترین سطح قرار داشته و الگو و نمونه و مورد تأسی است، اما بر حسب اقتضای طبیعت، قوت و تحریک و تهییج غریزه جنسی در جوانی است و در این بخش است که در ازدواج و اختیار همسر، غرض اصلی بیشتر اگر گوئیم همه اشباع غریزه جنسی در کاملترین وجه ممکن است. در این بخش که از رسیدن به سن بلوغ آغاز می‌شود، قوت و حدت آن روزافزون می‌گردد و در سن بیست تا بیست و پنج و سی در کمال ظهور است.

در این بخش از زندگی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کاری که نشان بدهد آن حضرت صرفاً در مقام اشباع غریزه جنسی باشد، ظاهر نگشته و در نهایت متانت و وقار و اعتماد به نفس، عمل فرموده است. و ازدواج‌های دیگر در بخش دوم و بلکه سوم عمر آن حضرت واقع شده است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله در سن ۲۱ سالگی یا ۲۵ سالگی با همسری که با او فاصله سنی داشت و او هم در وقار و عفاف، بی‌همتا بود با وجود آن تفاوت سنی، ازدواج فرمود و این همسر، حدود ۲۵ سال، تنها همسر آن حضرت بود و ازدواج‌های دیگر آن حضرت، پس از سن بیش از ۵۰ سالگی - که غریزه جنسی دوران کاهش و ضعف را سپری می‌نماید- واقع شده است. از سوی دیگر در

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۰۰

عرف آن زمان ازدواج زنان و دختران در سنین پایین‌تر متداول بلکه مورد استقبال و علاقه خانواده دختر بود و بسا توقع و انتظار داشتند و این که سن مرد با دختر تفاوت زیاد داشته باشد اصلاً عیب نبود، خصوصاً اگر ازدواج تحت روابط خاص، مثل پیوستگی دو قبیله و دو خانواده با هم و جهات دیگر قرار می‌گرفت و در این شرایط ازدواج مرد هفتاد ساله هم با دختر نه ساله مطلوب بود.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از حضرت خدیجه با سوده بنت زمعه که زنی سالمند بود ازدواج کرد، و ازدواج با عایشه بر اساس همان شرایط خاص بود، چنان که با حفصه دختر عمر بن الخطاب نیز ازدواج حضرت بر اساس یک انتخاب جهت مدیریت خانه و بانوی منزل نبود. وقتی حفصه شوهرش را از دست داد؛ بر عمر بن الخطاب تحمل نفقه او به واسطه فقری که داشت سنگین بود، به همین سبب به عثمان پیشنهاد ازدواج او با دخترش را داد، عثمان قبول نکرد. از ابوبکر هم خواهش کرد او هم نپذیرفت. این جریان را به حضرت عرض کرد و از آن دو گله کرد، حضرت او را به همسری پذیرفتند که در واقع فقر عمر، بر او سنگینی ننماید.

این ازدواج‌ها تحت شرایطی بوده که بسا بعض آن شرایط بر ما مجهول باشد. به هر حال مطلبی که در ازدواج با عایشه مطرح نبوده و بر هر محقق در تاریخ و سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله معلوم است که این‌طور نبوده که پیغمبر صلی الله علیه و آله خواسته باشند جهت اشباع غریزه و التذاذ جنسی با دختری ازدواج کرده باشند، اصلاً و ابداً این نبوده است و این برنامه را ابوبکر و خاندانش استقبال کرده و قطعاً اظهار میل و علاقه کرده‌اند که به این وسیله با خاندان رسالت و نبوت پیوندند و به این امید که حضرت از او صاحب فرزندی بشوند که به مقصود نرسیدند.

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۰۱

پس از این مطالب تذکر می‌دهم که این توضیحات به عنوان کسی است که فقط با قطع نظر از نبوت و رسالت و ایمان به آن حضرت، سیره و زندگی آن حضرت را بررسی می‌نماید و آلا از نظر یک مسلمان، اعمال و رفتار پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌تحت عنایت خاص الهی بوده و در مسیر مقاصد بزرگ و مأموریتی که داشته انجام شده است. جایی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام آن حضرت را این گونه توصیف می‌نماید که از هنگام ولادت در تمام مراحل تحت عنایات خاصه الهیه بوده است و هر چه بر آن حضرت گذشته و از او صادر شده است، برنامه‌اش تنظیم خدایی داشته است، جواب این سؤالات معلوم و جای سخن و ایراد نیست.

### موسیقی در استقبال از پیامبر

۵۴. آیا قضیه پایکوبی و آواز و موسیقی در استقبال از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هنگام ورود به مدینه صحت دارد؟  
ج. امر مذکور در سؤال، قطعی نیست؛ و بر فرض این هم که قطعی باشد، دلیل بر جواز نیست، چون ابتدای اسلام بوده و پیامبر اسلام، احکام را به تدریج بیان فرموده‌اند، و چنان نبوده که همه محرمات را در همان اوایل بیان کنند.

### آزادشدگان پیامبر

۵۵. آیا اشخاصی که نزد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خدمت می‌نمودند، برده آن حضرت بودند؟  
ج. برخی از آنان را پیامبر اکرم صلوات‌الله‌علیه‌وآله آزاد فرمودند که مثل سلمان و زید بن حارثه چنانچه مشهور است، پس از آزادشدن در محضر آن حضرت باقی ماندند.

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۰۲

### قرار بین پیامبر و قبیله بنی غطفان

۵۶. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در جنگ احزاب به قبیله بنی غطفان فرموده بودند که در صورت بازگشت از جنگ، یک سوم محصول خرماي مدینه را به آنها می‌دهد. چرا این پیشنهاد حضرت عملی نگردید؟  
ج. قرار بین حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلم و بنی غطفان منجز نشد و چنان که در تواریخ معتبر آمده است، به علت اظهار وفاداری و اعلام شجاعت و فداکاری که از سعد بن عباد و سعد بن معاذ شد، آن قرار رسمیت نیافت، و به شهادت شهود نرسید. می‌توانید برای اطلاع بیشتر، به سیره ابن هشام [۹۶] و تواریخ دیگر رجوع نمایید.

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۰۳

### فصل چهارم: امامت و مهدویت

#### اشاره

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۰۵

#### [امامت و مهدویت]

## حاکمیت در اسلام

۵۷. در زمان حضرت علی علیه‌السلام با توجه به این که ولایت امری الهی است، اگر مردم امام را برای رهبری و حاکمیت بر مسلمین نمی‌خواستند، آیا ایشان می‌توانستند خود را بر مسلمانان تحمیل کنند؟

ج. اینجا مسأله تحمیل شخصی نیست و نظام، نظام الهی است نه از نظامات عرفی که پر از نقص و عیب و نارسائی است. حاکم، حاکم به اصطلاح دموکراسی نیست که روی اغراض شخصی و جزئی و جلب نظر یک رقاصه مشهور یا یک خواننده یا یک برنده جایزه یک بازی تکواندو بر کرسی ریاست می‌نشیند. حاکم نظام الهی است که به نصب و تعیین خدا، شخص برازنده و صالح‌ترین افراد، مثل علی علیه‌السلام نصب می‌شود و مأموریتش، اقامه عدل و اصلاح امور جامعه است.

همه باید از او اطاعت کنند و برای برقراری نظام به وسیله او همکاری نمایند، مع ذلک اگر چنان باشد که مردم همکاری نکنند بر امام واجب نیست که اقدام نماید، چنان که در سیره امیرالمؤمنین علیه‌السلام همه این جلوه‌ها نمایان شد و در پایان خطبه ششقیه سیاست شرعی خود را اعلام می‌کند که می‌فرماید:

«أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ لَمْ حُضِرَ الْحَاضِرِ وَ قِيَامَ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَلَّا يَقَارُوا عَلِيَّ كِظَّةً ظَالِمٍ وَ لَأَسْعَبَ

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۰۶

مَظْلُومٍ لَأَلْقِيَتْ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا وَ لَسَقِيَتْ آخِرَهَا بِكَأْسِ أَوْلِيَّهَا» [۹۷]

این عبارات طلایی و روح‌بخش نشان می‌دهد که در عین حال که این نظام الهی است و علی علیه‌السلام به نصب و تعیین خدا حاکم است، مردمی است و نظامی از آن پاک‌تر نیست.

## مرجعیت علمی و دینی ائمه علیهم‌السلام

۵۸. آیا هر مسلمانی به خودی خود می‌تواند مسائل دینی خویش و احکام شرعی را از قرآن کریم استنباط کند؟

ج. قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام با هم حجت هستند نه به تنهایی، یعنی در زمان حضرت رسول اکرم صلوات الله وسلامه علیه و آله، قرآن و حضرت رسول حجت بودند و در زمان حضرت امیر، قرآن و حضرت امیر و در زمان امام حسن مجتبی، قرآن و امام مجتبی علیه‌السلام و همین‌طور تا آخر ائمه علیهم‌السلام و اگر کسی تنها به قرآن اکتفا کند، گمراه می‌شود و به احکام الهی نمی‌رسد و در جهل می‌ماند که نتیجه‌اش حزن و اندوه دائم و عذاب و هلاکت ابدی است و هیچ عاقلی خود را در چنین مهلکه‌ای قرار نمی‌دهد. و نیز باید دانسته شود که قرآن مشتمل بر آیات محکمه و آیات متشابه است؛ نسبت به آیات متشابه که هیچ کس نمی‌تواند درباره مقصود که دارای احتمالات متعدده است اظهار نظر کند و یک احتمال را در بین احتمالات، به ظن و گمان خود اختیار کند، چون عمل به ظن و استحسان است نه عمل به قرآن، بلکه باید معنی آیه توسط مفسری که عقلاً و نقلماً، معصوم است و خطا و گناه نمی‌کند بیان شود و آنها خاندان عصمت و طهارت یعنی ائمه هدی علیهم‌السلام - که قرآن بر آنها نازل شده است - می‌باشند، و آیات محکم نیز از

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۰۷

جهت عام و خاص و اطلاق و تقیید و الفاظ مشترک و معنوی و منطوق و جهات مختلف ادبی، مدلولش مورد احتمالات متعدد و استظهارات مختلف واقع می‌شود که ترجیح این احتمالات ولو دو احتمال باشد بر دیگری، بدون رجوع به مفسر معصوم و منصوص، جایز نیست.

## ولایت، معیار قبولی اعمال

۵۹. آیا شیعیان فقط وارد بهشت می‌شوند یا مسلمان بودن برای ورود به بهشت کفایت می‌کند؟  
 ج. ملاک قبولی اعمال، ولایت امام امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام و حضرات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین است، و در روایت آمده است: «اگر کسی هزار سال و پس از آن هزار سال و بعد از آن هزار سال، میان صفا و مروه عبادت کند تا جایی که مانند یک مشک خشک باشد ولی محبت ما را درک نکند، خداوند او را بر رو در آتش خواهد افکند».[۹۸] و در حدیثی از طریق اهل سنت وارد شده که:  
 «لايجوز أحد الصراط إلا من كتب له على الجواز» [۹۹]

## تبری از دشمنان

### لعن دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام

۶۰. آیا لعن دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام در مجامع عمومی اشکال دارد؟  
 ۶۱.

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۰۸

ج. هر کسی که اهل ظلم باشد، خداوند او را در قرآن لعنت فرموده است، مخصوصاً اگر به اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ظلم کرده باشد، و اگر در موردی، لعن علنی موجب فتنه و تلف نفس باشد یا آثار سوء دیگری داشته باشد، باید خودداری کرد اما ناسزاگفتن به الفاظ رکیک (غیر از لعن) سزاوار نیست.

### عدم تصریح به نام امام علی علیه‌السلام در قرآن

۶۲. چرا در باب ولایت معصومین علیهم‌السلام به خصوص امیرالمؤمنین علیه‌السلام آیه‌ای در قرآن وارد نشده است؟  
 ج. در قرآن مجید آیات متعددی وجود دارد که ذکر شأن نزول در آن نشده است، چون واضح و روشن می‌باشد، و در بعض موارد، عدم ذکر برای تنظیم موضوع رساتر است، مثل آیه شریفه:  
 إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ [۱۰۰] در وقتی که آن خاتم‌بخشی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام صادر شد، این اعلام و اعلان، بلیغ‌تر از آن است که بفرماید: «انما وليكم الله و محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه‌السلام».

آیات دیگری در قرآن است که خودبه‌خود حضرت علی علیه‌السلام را نشان می‌دهد و دیگران را نفی می‌نماید، مثل این آیه شریفه:  
 أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَّا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ [۱۰۱]

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۰۹

این آیه شریفه تا روز قیامت اعلام می‌کند (علی هو الهادی، علی هو الهادی، علی هو الهادی)، و اما آیه شریفه:  
 وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ... [۱۰۲] در مورد پیامبران، این جعل نسبت به مثل آنها و ائمه‌علیهم‌السلام هم به حسب نظامی است که در کل عالم مقرر است و هم عنایات الهیه نسبت به آن بزرگواران است، و آیه شریفه:  
 وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ [۱۰۳] درباره کفار هم نسبت آن به خدا به مناسبت این است که کل عالم خلقت با نظم و نظامی که

دارد، خلق خداست، و هم از جهت سلب عنایات خاصه و توفیقات از این کفار است. این مسأله، شرح مفصل و معانی بلندی دارد که در این مختصر، مجال بیان بیشتر از این نیست.

### علت عدم تصریح به نام ائمه علیهم السلام در قرآن

۶۳. چرا نام شخصیتی به مهمی امام زمان علیه السلام و نیز نام هیچ یک از امامانی که ما آنها را این قدر ارج می نهمیم، مستقیم در قرآن نیامده است؟

ج. مسأله امام مهدی علیه السلام از مسائلی است که در عصر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و قبل از آن حضرت در بین اهل کتاب معروف بوده است و تصریح به خصوص آن در قرآن لزوم نداشته است و به علامات و جهات دیگر - که لازم بوده - اشاره شده است، مثل آیه:

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۱۰

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ [۱۰۴] و آیات متعدد دیگر.

به علاوه در قرآن مجید چنان که گفته اند گاه بعضی آیات، لفظش عام و مصداق یا مراد از آن خاص است، مثلاً برای مثل این آیه: أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ [۱۰۵] مصداق برای من یهدی الی الحق غیر از امیرالمؤمنین و ائمه تا حضرت مهدی علیهم السلام نیست.

به این صورت، معرفی اشخاص با بیان وجه آن از تصریح به اسم کمتر نیست، چنان که من لایهدی الی ان یهدی نیز در برابر ائمه علیهم السلام، مثل امیرالمؤمنین علیه السلام مصداق آن سه نفر و سایر ملوک بنی امیه و بنی عباس و مخالفان ائمه علیهم السلام مقصود است. خلاصه این که، موضوع در کمال وضوح است.

### علم امام

### ولایت تکوینی و علم لدنی ائمه علیهم السلام

۶۴. آیا ایمان به ولایت تکوینی و علم لدنی ائمه اطهار علیهم السلام واجب است؟

ج. عقیده به آن از مراتب معرفت است و شرط صحت ایمان و تشیع نیست، بلکه اعتقاد به عصمت و امامت ایشان و واجب الاطاعه بودنشان برای حکم به

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۱۱

تشیع کافی است. ولی ولایت تکوینی و تصرف آنها در امور تکوینی، بر حسب معجزات متعدد ثابت است، چنان که عالم بودن آن بزرگواران به علوم لدنی یعنی من جانب الله، نیز ثابت و محقق است.

### محدوده علم اهل بیت علیهم السلام

۶۵. علم اهل بیت علیهم السلام محدود است یا نامحدود؟

ج. این سؤال مجمل است. محدود و نامحدود به چه معنایی مراد است؛ اگر مقصود این است که شماره معین دارد یا نه، جواب این است که عدد و شماره ندارد، و اگر مقصود این است که آیا بخشی از علوم که ما از عنوان آنها هم اطلاع نداریم هست که مختص



به ذات باری تعالی باشد، این نیز ثابت است، و آیه وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا [۱۰۶] بر آن دلالت دارد.

## عصمت

### عصمت؛ اکتسابی یا ذاتی

۶۶. آیا عصمت معصومین علیهم السلام ذاتی است، یعنی این گونه خلق شده‌اند یا اکتسابی و در اثر عبادت به این مقام نائل شده‌اند؟ ج. در مورد عصمت، ممکن است به این بیان عنوان شود که فی الجمله و حسب درجات مختلف اطلاع اشخاص از مصالح یا مفاسد اعمال، همگان ملکه عصمت و خودداری از گناه و معصیت را دارند، اما قوت اطلاع آنها از قبح گناه و آثار سوئی که بر آن مرتب می‌شود و ایمان آنها به ترتب این آثار مراتب دارد؛ در بعضی در

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۱۲

مرتبه ضعیف قرار دارد که آگاهی او از مفاسد مترتب بر آن ضعیف و در حدّ معین و علمی نیست که بازدارنده باشد، ولی بعض دیگر صاحب مراتب بالاتر هستند که گاه علم و اطلاع آنها بازدارنده می‌شود و در بعض موارد مؤثر نمی‌گردد. هر چه بیشتر شخص ترتب مفاسد را به علم می‌بیند، بیشتر عصمت از گناه دارد تا مرتبه‌ای که بعض افراد که صاحب آن هستند، چنان روشن بینی دارند که خطر را حاضر می‌بینند. این اشخاص که معدودند، معصومند یعنی مرتکب گناه نمی‌شوند، مثل کسی که به ضرر غذای مسموم معتقد است و آن را تناول نمی‌کند و خلاصه، عصمت در اشخاص مثل نور است و نورها به حسب مراتب، تاریکی‌ها را روشن می‌سازد تا مرتبه‌ای که هیچ تاریکی را باقی نمی‌گذارد.

نور امام، اعظم انوار است؛ فاصله‌های دور را می‌بیند، در عین حال به اختیار گناه نمی‌کند و غیر امام نیز مجبور بر فعل گناه نیست. بنابراین عصمت یک حال پرهیز از خطر و ضرر است که عمل آن در اشخاص مختلف می‌شود و تا مرتبه عالی عمل می‌کند و مثل شعور و درک و عواطف اشخاص متفاوت می‌شود. در همه ذاتی است، اما ارادی و اختیاری است. می‌توانید به رساله‌ای که حقیر در این موضوع نوشته‌ام مراجعه نمایید.

## توسل

### توسل به ائمه علیهم السلام و توحید

۶۷. در فرهنگ ما عباراتی، مانند «یا اباالفضل حاجت مرا بده، و یا امام رضا مشکل مرا حل کن» رایج است. با توجه به این که تمام امور عالم در دست خداست، آیا این گونه توسل‌ها با توحید منافات ندارد؟

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۱۳

ج. به طور کلی قدرت و ولایت به طور غیر مستقیم و به اذن الله بر احیا و شفای بیماران و توسعه رزق و سازمان‌دادن کاینات، شرک و غلو نیست، بلکه اعطای این قدرت به بعضی از بندگان، طبق حکمت و مصلحت لازم است و اینها مجاری فیض خداوند هستند، و چنانچه مقصود از مجاری فیض این باشد که ایشان در باطن، وسایل و اسباب و وسایط تربیت و رسیدن فیض الهی به ممکنات می‌باشند، که همه از آنان کسب استعداد و صلاحیت می‌نمایند، چنان که در ظاهر، بسیاری از مخلوقات از آفتاب استفاده می‌نمایند و در ادامه‌ی بقا و رشد و نمو از آن مدد می‌گیرند، مطلب صحیحی است و شائبه شرک و تفویض و غلو در آن نیست.

توسل به اهل بیت علیهم السلام برای گشایش کارها و مشکلات، از راه‌هایی است که خداوند متعال، بندگان را به آن توصیه

نموده است. بنابراین توسل به ایشان، در واقع تمسک به ریسمانی است که خداوند برای نجات قرار داده است. جهت مطالعه بیشتر می‌توانید به کتاب ولایت تکوینی و تشریحی اینجانب مراجعه نمایید.

### آیات موهم نفی توسل

۶۹. در گفت‌وگویی که با یکی از اهل سنت داشتم ایشان با استناد به آیات ۵ سوره فاتحه، ۴۸ بقره، ۳ زمر و ۱۰۰ توبه، توسل را نفی می‌کرد. تفسیر این آیات چیست؟

ج. اولاً اهل سنت همه این عقیده را ندارند. بلکه علماء بزرگ اهل سنت، توسل را تأیید و آن را سیره مسلمین در عصر متصل به رسالت تا امروز می‌دانند و راجع به جواز توسل، بلکه استحباب آن و آثار آن کتاب‌ها نوشته‌اند، مثل

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۱۴

«حسن التوسل فی آداب زیارة خیر الرسل».

به علاوه، شعراء بزرگ آنها نیز در توسل، بهترین قصاید و اشعار را سروده‌اند؛ و ثانیاً قرآن مجید صریحاً دستور به توسل می‌دهد، قال الله تعالی:

وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا [۱۰۷] و هم در قرآن است:

وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ [۱۰۸] حتی در روایات است که شخصی که می‌خواست عفو حضرت رسول صلی الله علیه و آله را جلب کند حسنین علیهما السلام را بر دوش گرفت و به وسیله آنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله طلب عفو نمود؛ ثالثاً عبادت، بندگی و پرستش و کرنش و نهایت توکل و تواضع به شخص است به عنوان خدا بودن و صاحب و حاکم بالاستقلال بودن عالم. ما او را می‌پرستیم و برای هیچ کس چنین شأنی قائل نیستیم.

همه انبیاء و اولیاء راه، بنده و محتاج و مخلوق و مرزوق او می‌دانیم، و اگر گفته شود که از آیه سوم سوره زمر استفاده می‌شود که عبادت اعم از این است که معبود را خدا بدانیم یا او را دخیل در کار خدا و وسیله تقرب به خدا بدانیم. آیه کریمه این است:

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۱۵

فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ [۱۰۹]

از این آیه هم استفاده نمی‌شود که توسل، شرک و عبادت خدا است.

سخن کفار این بود که ما در مقابل بت‌ها، کمال تذلل و خضوع می‌نماییم تا موجب تقرب ما به خدا شود.

مفاد آیه این است که این کمال تذلل و سجده در برابر غیر خدا جایز نیست؛ اگرچه به قصد حصول تقرب به خدا باشد. ولی کسی که متوسل می‌شود و چیزی را، مثل دعا و صدقه و هر عمل خیر را وسیله قرار می‌دهد یا کسی را وسیله قرار می‌دهد که برای او دعا کند یا استغفار نماید، مثل زیارت قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و توسل به پیرمردان و اخیار و اطفال و حتی بردن دواب و حیوانات در مقام دعا و استسقا، این اشیاء و اشخاص را عبادت نمی‌کند بلکه آنها را وسیله قرار می‌دهد. فقط چیزی که در اینجا می‌توان گفت که باید توسل به وسیله‌ای باشد که شرع به آن دستور داده باشد و یا از آن نهی نکرده باشد که هر چند بدون آن موجب کفر و شرک نمی‌گردد گاه موجب تشریح و بدعت می‌شود.

بنابراین تمسک به آیه ۵ سوره فاتحه برای نفی توسل، خارج از موضوع است چرا که توسل از طرق استعانت از خداوند است؛ و آیه ۴۸ سوره بقره نیز در مورد مشرکان و کسانی می‌باشد که محکوم به عذاب و محروم از عفو و مغفرت باشند، نه عصاء مؤمنین یا شفاعت برای کسب درجات بالاتر، و آیات متعدد دلالت بر شفاعت مأذون از خداوند دارند؛ و آیه ۳ سوره زمر نیز آیه‌ای است که

پیرامون آن و عدم ارتباط آن به نفی توسل مشروح توضیح داده شد:  
 أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ ... و آیه ۱۰۰ سوره توبه وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ .. اصلاً ارتباطی به نفی توسل ندارد.  
 معارف دین، ج ۳، ص: ۱۱۶

### ذکر فضائل و تجلیل از اهل بیت علیهم السلام

### آیات و احادیث فضائل اهل بیت علیهم السلام

### منظور از "اهل الذکر"

۷۰. منظور از اهل ذکر در آیه شریفه فاسألوا اهل الذکر... [۱۱۰] چه کسانی هستند؟

ج. برحسب روایات متعدده، مقصود از اهل الذکر در آیه شریفه، اهل بیت پیامبر علیهم السلام هستند. از جمله حدیث شریف:  
 «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: الذِّكْرُ أَنَا وَالْأَئِمَّةُ أَهْلُ الذِّكْرِ...» [۱۱۱]  
 هنگامی که از امام علیه السلام درباره تفسیر آیه کریمه سؤال می‌شود، می‌فرماید: ما اهل بیت پیامبر، اهل ذکر هستیم.

شعر در فضیلت اهل بیت علیهم السلام

۷۱. آیا انشاد اشعار در مدح و ذکر فضائل اهل بیت علیهم السلام و مصائب ایشان منشأ روایی داشته و شرعاً از مستحبات محسوب شود یا خیر؟

ج. بلی، منشأ روایی دارد و شعراء معروف، مانند حسان بن ثابت که در حضور حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شعر گفت و حضرت فرمود:

«لَا تَزَالُ يَا حَسَّانُ مُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدْسِ مَا نَصَرْتَنَا

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۱۷

بِلِسَانِكَ»

مؤید به روح القدس باشی مادامی که با زبانت ما را یاری می‌رسانی». [۱۱۲]

دعبل و کمیت و فرزدق و سید حمیری و امثال اینها در محضر ائمه علیهم السلام شعر گفتند و آن بزرگواران در حق ایشان دعا کردند و آنها را تأیید فرمودند.

حضرت رضا علیه السلام درباره دعبل فرمود: خداوند تو را از هول و ترسی روز قیامت ایمن بدارد و حتی خود آن بزرگوار دو شعر هم به اشعار او افزود [۱۱۳] و در این زمینه، روایات بسیار است، حتی از امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت سیدالشهدا علیه السلام، صدور بلیغ‌ترین اشعار ثابت است.

### مداحی اهل بیت علیهم السلام

۷۲. اینجانب روضه خوان حضرت سید الشهداء علیه السلام هستم. بنده را نصیحتی بفرمایید تا مرا به آن بزرگوار نزدیک تر کند؟

ج. روضه خواندن و ذکر مصایب اهل بیت علیهم السلام، مخصوصاً حضرت سیدالشهدا علیه السلام، امتیاز بزرگی است که آن را به همه کس نمی‌دهند.

شما که بحمدالله نوکری خاندان طهارت و عصمت را برای خود افتخار می‌دانید، روضه را از مقاتل صحیح بخوانید، و از اشعاری که

در آن، مناقب و فضایل اهل بیت علیهم السلام آمده است استفاده کنید، و از خواندن اشعاری که مقام آن بزرگواران را کوچک جلوه می‌دهد خودداری نمایید، و هدف شما از

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۱۸

روضه خواندن، ارشاد و هدایت مردم به خصوص جوانان باشد.

یکی از بهترین وسائل تبلیغ، همین مداحی و روضه خواندن است. جنابعالی هم با وعظ، ارشاد و هم با عمل، مروج مکتب نورانی تشیع باشید، و در همه اوقات، کارهایتان برای خداوند، و کسب رضایت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد.

### تمثال ائمه علیهم السلام

۷۳. در برخی از مجالس، عزاداری منتسب به اباعبدالله علیه السلام را بر اساس شمایی منسوب به ایشان برگزار می‌کنند. نظر جنابعالی در رابطه با این تصاویر چیست؟

ج. صورت‌هایی که به پیامبر اکرم و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نسبت داده می‌شود، خیالی و سلیقه‌ای می‌باشد، و بهتر این است که دوستان اهل بیت علیهم السلام احادیث و سخنان آن بزرگواران را با خط زیبا نوشته و در مجالس و منازل و بناهای دیگر نصب نمایند.

### عدم تجویز تصویرسازی از معصومین علیهم السلام

۷۴. آیا به تصویر کشیدن چهارده معصوم علیهم السلام در رسانه‌ها جایز است؟

ج. نشان دادن چهره این بزرگواران چون حاکی از چهره‌ی واقعی‌شان نیست و به اختلاف کسانی که خود را شبیه ایشان می‌نمایند، چهره‌های گوناگون- که بسا برخی از آنها نامناسب است- ارائه می‌شود و به جهات متعدد دیگری که مجال شرح آن نیست، موجب اهانت و تحریف بعضی حقایق می‌شود و برای هیچ‌یک از پیامبران و ائمه معصومین علیهم السلام تجویز نمی‌شود.

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۱۹

### امام زادگان

#### فرزندان ناصالح در ذریه اهل بیت علیهم السلام

۷۵. روزی و غذای حلال و اعمال نیک و تربیت دینی، در به ثمر رسیدن فرزند صالح نقش بسیار مهمی دارد و از طرفی امامان معصوم علیهم السلام عاری از گناه می‌باشند. حال چگونه است که بعضی از فرزندان آن بزرگواران خطاکار و گنهکار شده‌اند، مثل جعفر کذاب؟

ج. همان‌طور که خود شما توجه دارید، امور مذکوره در به ثمر رسیدن فرزند صالح نقش دارند، ولی علت تامه محسوب نمی‌شوند، بلکه ممکن است که در آینده به خاطر غفلت خود شخص و تأثیرات محیط، شخص از صراط مستقیم منحرف شود، هرچند منسوب به خاندان عصمت و طهارت باشد و در مورد فرزند نوح هم در قرآن است که خداوند فرمود:

إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٍ [۱۱۴] زیارت اهل بیت علیهم السلام

## ثواب زیارت کربلا و مکه

۷۶. زیارت کدام یک از این دو محل مقدس ثواب بیشتری دارد؛ کعبه یا کربلا؟

ج. بر حسب روایات، زیارت امام حسین علیه‌السلام در کربلا از حج مستحبی و عمره مستحبی ثوابش بیشتر است، مانند روایتی که از امام صادق علیه‌السلام وارد شده است:

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۲۰

«زِيَارَةُ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَعْدِلُ عِشْرِينَ حَجَّةً وَأَفْضَلُ مِنْ عِشْرِينَ عُمْرَةً وَحَجَّةً» [۱۱۵]

## تبرک جویی

۷۷. حکم تبرک‌جستن و بوسیدن دست بر منبرها و درهای مساجد و حسینیه‌ی که به نام اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام است چیست؟

ج. این اعمال، برای اظهار علاقه و محبت است. بوسیدن منبر نسبت به منبر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌که بالخصوص در آداب زیارت آن بزرگوار وارد شده و در غیر آن هم، چون منبر جای رسول خدا و ائمه علیهم‌السلام و مقام ارشاد و بیان اصول و فروع دین است، بوسیدن آن مستحسن است، و در مسجد به جهت انتساب آن به خداوند و در حسینیه برای انتساب به حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام است؛ و دلیل این امور، فطرت شخص مؤمن و معتقد است.

شما، طفل خود را می‌بوسید و ممکن است اگر فرزند شما از شما دور شده باشد، لباس و اشیاء متعلق به او را ببوسید. دلیلش چیست؟ آیا این عمل احتیاج به آیه و روایت دارد، یا یک امر طبیعی است؟ مورد سؤال نیز چنان که شرح داده شد چنین است، و همه مضمون فعلی این دو بیت است و این دو بیت هم مضمون لفظی آن اظهار علاقه‌ها است:

أَمْرٌ عَلَى جِدَارِ دِيَارِ لَيْلَى أُقْبِلُ ذَا الدِّيَارِ وَذَا الْجِدَارِ

مَا حَبَّ الدِّيَارِ شَغْفَن قَلْبِي وَ لَكِن حَبَّ مِنْ سَكَنِ الدِّيَارِ

## اذن دخول

۷۸. نظر حضرت عالی در مورد اذن دخول هنگام

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۲۱

زیارت ائمه علیهم‌السلام چیست؟

ج. در مورد حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌که وارد شده است و در زیارت ائمه علیهم‌السلام نیز به مناسبت وصایت و خلافت آنها از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌است؛ و چنان که در حدیث مربوط به تفسیر آیه:

فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُزْفَعَ وَيَذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ [۱۱۶] وارد شده است، این بیوت، بیوت انبیاء و بیت امیرالمؤمنین و حضرت زهرا سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین می‌باشد. [۱۱۷]

و در مورد امام‌زاده‌ی معروف، مانند حضرت معصومه و حضرت عبدالعظیم و حضرت احمد بن موسی معروف به شاه‌چراغ علیهم‌السلام به قصد رجاء مانع ندارد.

## عزاداری اهل بیت علیهم السلام

### الفاظ و عبارات خاص در مداحی

۸۰. آیا گفتن الفاظی، مانند انا عبدالرقیه، من سگ زینبم، حسین وجه الله، در عزاداری‌ها صحیح است؟  
ج. به طور کلی هر شعاری که با توحید یا سایر اصول عقاید منافی باشد، جایز نیست و باید از آن جلوگیری شود. و در مورد کلب، باید یادآوری شود که برای اظهار کوچکی و تواضع نسبت به مقام ائمه علیهم السلام اگر در جایی که مناسبت اقتضاء کند، تعبیر به کلب آستان مقدس شود، نشانه علاقه و ایمان است که سابق

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۲۲

بر این نام گذاری، به اسم کلب علی و کلب حسین مرسوم و افتخار بوده است، و فعلاً هم در بین شیعه در بعضی نقاط متداول است و در اشعار شعراء نیز تکرار شده است، و این یک لطف و ذوق ادبی و حاوی نکات است.

### عزاداری بانوان

۸۱. گروهی از بانوان شیعی در ایام عزاداری معصومان علیهم السلام تابوت نمادین را حمل می کنند و تشییع می نمایند. چون این رسم سابقاً در میان مردان و زنان رایج نبوده است، بفرمایید آیا این عمل برای دسته عزاداری بانوان جایز است؟  
ج. چنین عملی برای بانوان صحیح نیست. بهتر است زن‌های متدین با حفظ حجاب و پوشاندن صورت و عفت خود و شوهرداری و تربیت فرزندان صالح و مؤمن از حضرت صدیقه طاهره علیها السلام الگو گرفته و راه ایشان را ادامه دهند.

### روضه خوانی یا شبیه خوانی

۸۲. روضه خوانی برای عزاداری اهل بیت علیهم السلام اولویت دارد یا تعزیه خوانی؟  
ج. آنچه واقعاً عزاداری محسوب شود اعم از روضه خوانی و تعزیه خوانی و غیره که مشتمل بر گناه، مانند استفاده از نی و آلات موسیقی و غیر اینها نباشد، رجحان و مطلوبیت دارد، و موجب زنده نگه داشتن حادثه کربلا است، و بهترین عمل در عزاداری، بیان مصایب آن بزرگوار و اهل بیت علیهم السلام بر طبق مدارک معتبره می باشد.

### مطلوبیت نظم در حد معمول در عزاداری

۸۳. در لهُوف سید بن طاوس آمده است: در لحظه‌ی

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۲۳

که حضرت زینب علیها السلام بی قرار بودند، اباعبدالله الحسین نگاهی به خواهر کرده و فرمودند: خواهرم دامن شکیبایی را شیطان از دستت نگیرد. از این مطلب استفاده شود در عزاداری سیدالشهداء، هر رفتاری جایز نیست؟ در همان منبع آمده است که امام به اهل خیام فرمودند: من کشته شدم، گریبان چاک مزیند و صورت به ناخن مخراشید و سخنان بیهوده بر زبانتان نیاورید. جمله در اینجا

پایان می‌یابد و نمی‌گوید به خاطر دشمنان این کار را نکنید. (اللهوف علی القتلی الطفوف؛ ص ۹۲) پس لطمه‌زدن را امام رد می‌کند. نظر حضرت عالی چیست؟

ج. این که حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام خواهرش حضرت زینب سلام‌الله‌علیها را مورد خطاب قرار دادند که گریبان چاک نکن و لطمه به صورت نزن، برای مورد و مقامی بود که انجام این گونه امور در غم فقدان برادر، شماتت دشمنان را به دنبال داشته و صبر و شکیبایی بسیار بالایی لازم داشته است، و گرنه اظهار حزن و جزع در موارد دیگر منعی نداشت، مثل وقتی که حضرت زینب سلام‌الله‌علیها بدن در خون غلطان و سر از تن جدای برادرش را مشاهده کرد و بعد از آن که دوست و دشمن آن بدن را شناختند گریه و جزع نمود و دشمن را به گریه انداخت، و بالاترین اثر را در قلب مردم علیه یزید و ابن زیاد گذاشت.

و امّا در زمان ما نسبت به گریه و اقامه مراسم عزاداری و لطمه‌زدن بر صورت و انجام هر عملی که نشان‌گر حزن است - البته به گونه‌ای که با عنوان شعائر منافات نداشته باشد - مطلوب می‌باشد و نشانه اظهار همدردی با حضرات رسول اکرم صلی‌الله‌علیه و آله و امام امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها و فرمانبرداری از اوامر ائمه طاهرین علیهم‌السلام و اعلام تشیع و ولایت و شعار است، و اقامه مجالس، موجب حفظ مذهب و قوت ارتباط بین

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۲۴

شیعه و اهل بیت علیهم‌السلام است و تولّی به آنان و تبری از دشمنان اهل بیت است که از ارکان دین می‌باشد. بنابراین دیگر اشکالی با توجه به جوانب قضیه نمی‌تواند وارد باشد.

### توصیه به بکاء و تباکی

۸۵. دستور شرع انور برای شخصی که دچار خشکی چشم شده باشد به طوری که در مصائب اهل بیت علیهم‌السلام اشکش جاری نشود، چیست؟

ج. خشکی چشم می‌تواند از عوامل مختلفی، اعم از عوامل طبیعی، جسمی یا روحی و روانی داشته باشد که لازم است درصدد معالجه آن برآمد؛ اما اگر چنانچه جنبه روحی و سنگینی دل منشأ آن باشد، مطلب دیگری است. این بیماری روحی باید با ریاضت‌های معنوی و توجه‌دادن روح به حقایق و مقامات حقیقی انسانی و آثار سوء دنیا دوستی و تفکر در فناء دنیا و زوال همه این جلوه‌های فریبنده، علاج شود.

توسل، مراقبت نسبت به اعمال، و اجتناب از گناهان بلکه شبهات، راه معالجه آن است، و در مصائب اهل بیت علیهم‌السلام اگر کسی نتواند گریه کند، می‌تواند تباکی نماید، یعنی به گونه‌ی خود را به هیئت گریه‌کنندگان درآورد که همین عمل هم از وی پذیرفته، و مورد قبول واقع خواهد شد ان‌شاءالله تعالی.

### سؤالاتی پیرامون حضرت امام علی علیه‌السلام

#### اطلاق لقب امیرالمؤمنین به دیگر معصومین

۸۶. آیا اطلاق لقب «امیرالمؤمنین» به غیر از حضرت علی علیه‌السلام، به سایر معصومین علیهم‌السلام حرام است؟

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۲۵

ج. در روایات از اطلاق لقب امیرالمؤمنین به دیگران نهی شده است.

### شکاف کعبه برای وضع حمل فاطمه بنت اسد

۸۸. لطفاً در مورد شکاف دیوار کعبه که منسوب به ورود مادر حضرت علی علیه‌السلام و تولد ایشان در خانه کعبه است توضیحی فرماید.

ج. این مطلب در کتب تاریخ؛ اعم از عربی و فارسی مذکور و قضیه متواتر است به طوری که هیچ‌گونه شکی در آن نیست، حتی بعض کسانی که در سابق مکه رفته‌اند و موفق به دخول کعبه شده‌اند نقل کرده‌اند که در موضعی از آن سنگی است که بر او نوشته شده (مولد علی) یعنی محل ولادت علی علیه‌السلام.

### پیروی از امیر المؤمنین در قرآن

۸۹. در کدام سوره از قرآن درباره پیروی و اطاعت از امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله آیه‌ای آمده است؟ و آیا درباره غدیر خم در قرآن مطلبی ذکر شده است؟

ج. در این آیه

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ... [۱۱۸] که منظور، ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است و بر حسب روایات معتبره شیعه و سنی رسول خدا ابلاغ فرمود (من کنت مولاه فعلی مولاه) و اگر منظور، مجرد دوستی بود با این اهمیت ذکر نمی‌شد و این که خداوند فرموده است وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ معلوم می‌شود خوف مخالفت بوده است که فرمود: ابلاغ کن و

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۲۶

خدا تو را حفظ می‌کند.

اگر مجرد اعلام دوستی بود خوفی در کار نبود و در این جریان عمر به حضرت امیر گفت: بَخِّ بَخِّ لَكَ يَا اميرالمؤمنين، اصبحت مولائی و مولی کل مؤمن و مؤمنه. و بیش‌تر از این است که ولایت علی علیه‌السلام بر سایرین در طول ولایت رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله در حیات حضرت نیز ثابت است و آیه کریمه

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا [۱۱۹] دلالت آن بر ولایت مطلقه آن حضرت نسبت به حال حیات و بعد از ارتحال رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله ظاهر و باهر است.

### علت انحراف با وجود تواتر در غدیر خم

۹۰. در جریان غدیر خم و اعلام رسمی ولایت و جانشینی علی ابن ابیطالب از طرف پیامبر از نظر تاریخی هیچ شکی نیست، اما مطلبی که در اینجا مورد سؤال است این که مگر ۱۲۰ هزار نفر از بلاد مختلف اسلامی (طبق برخی نقل‌ها) در روز عید غدیر با علی ابن ابیطالب بیعت نکردند و از طرفی از روز عید غدیر تا شهادت پیغمبر فاصله‌ای ۷۰ روزه می‌باشد. پس چرا مردم امری که پیامبر ۳



روز مردم را برای آن نگه داشتند را زیر پا گذاشته و با ابوبکر بیعت کردند؟

ج. اما در مدینه چنان که در تواریخ آمده هنوز حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حال حیات و در بستر بود و در این حال فرمود: قلم بیاورید تا چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید. عمر گفت «ان الرجل لیهجر» [۱۲۰]؛ این مرد هذیان می گوید. و بعد از رحلت آن بزرگوار هم در انظار همه حمله به خانه حضرت

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۲۷

زهره‌ا علیها السلام کردند و واقعه احراق بیت و جریانات مفصله‌ای که در تواریخ همه را ضبط کرده‌اند اتفاق افتاد.

می‌توانید به تواریخ عربی و فارسی از شیعه و سنی مراجعه و حقیقت را دریابید و منشأ این امور، هواپرستی و ریاست‌طلبی بود. و نسبت به سایر بلاد هم در طول زمان و تبلیغات سوء دست‌اندرکاران، مردم جاهل فریب خوردند تا کار به وضعی که مشاهده می‌کنید رسید و این اشاره‌ای به حوادث واقع شده است و شرح و تفصیل در اینجا نمی‌گنجد. باید کتب مربوطه را مطالعه کنید، مانند ترجمه کتاب المراجعات و بیت الاحزان و غیر اینها و چه نیکو سروده شده است:

لقد عجبوا من اصحاب احمد اذ رضوا بتقدیم ذی جهل و تأخیر ذی فضل

و اصحاب موسی فی زمان حیاته رضوا بان الرب العظیم بالعجل

### فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام

۹۱. بعضی از کرامات و معجزات در خصوص حضرت علی علیه السلام نقل شده است، مثل این که حضرت درب قلعه خیبر را به تنهایی از جا کردند و روی دست نگه داشتند تا سپاه اسلام از آن به عنوان پل استفاده کرده و وارد قلعه شدند و این در حالی بوده که حضرت حتی پاهایشان روی زمین یا تکیه گاه دیگری نبوده و سپاه از روی آن رد شدند و قلعه را فتح نمودند؛ یا ایشان طی الارض می نمودند و در یک لحظه از کشوری به هزاران کیلومتر آن طرف رفتند. آیا این کرامات صحت دارد؟

ج. فضائل و مناقب رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت آن حضرت برای

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۲۸

کسی قابل احصاء نیست، و آنچه در کتب مسطور است حاوی بخشی از عجایبی است که از آن بزرگواران ظاهر شده است همچنان که عجایب بسیاری از توسل و زیارت آن حضرات و از حرم‌ها و قبور مطهر ایشان ظاهر گردیده که بخشی از آن هم در کتب بسیاری که در این زمینه بزرگان نوشتند مسطور است.

البته برای آشنایی با حالات و فضائل ایشان لازم است به کتب معتبره‌ی که توسط علماء و بزرگانی که صحت نقل ایشان محرز است مراجعه نماییم. و در مثل معجزه قلع باب خیبر نیز در حد روایت معتبر باید بسنده نمود که نقل اخبار ضعیف، موجب وهن روایات صحیح می‌شود. از جمله‌ی تواریخ برای اطلاع صحیح از حالات و فضائل و مجاری احوال ائمه علیهم السلام به کتاب منتهی الآمال مرحوم مبرور حاج شیخ عباس قمی صاحب مفاتیح الجنان مراجعه نماییم. و کتاب‌های معتبر و مورد اعتماد در شعب فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام از سنی و شیعه به قدری زیاد است که نیازی به نقل روایات ضعیف یا غیر مستند نیست.

### سوالاتی پیرامون حضرت زهرا علیها السلام

### عصمت حضرت زهرا علیها السلام

۹۲. از آنجایی که حجت خاص خدا بر روی زمین (حضرت رسول و ۱۲ امام) باید معصوم باشند و از جمع ۱۴ معصوم، معصومیت ۱۳ موردشان کاملاً مدلل و با دلیل و برهان است. حال سؤال پیش می‌آید آیا حضرت زهرا علیها السلام معصوم بوده‌اند؟ ج. آن بزرگوار دارای مقام عصمت و افضل زنان عالم از اولین و آخرین است، چنان‌که حدیثی که در وجه تسمیه آن بزرگوار آمده اشاره به آن دارد:

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۲۹

«لَأَيِّ شَيْءٍ سُمِّيَتْ فَاطِمَةُ؟ قَالَ: فُطِمَتْ مِنَ الشَّرِّ» [۱۲۱]

فاطمه، فاطمه نامیده شده است چرا که از شر بریده و جدا است. این جمله اشاره به عصمت زهرا سلام الله علیها است، زیرا مسلماً او معصومه است، و آیه

إِنَّمَا يَرِيْدُ اللّٰهُ لِيَذْهَبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ اَهِلَّ الْبَيْتِ وَيَطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً [۱۲۲] هم درباره او است.

بلکه از اهل بیت، فرد اولی که این آیه، بر طهارت و عصمت او دلالت دارد، فاطمه‌ی زهرا سلام الله علیها است و آیه یا مَرْيَمُ إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَىٰ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ [۱۲۳] نیز به ضمیمه روایتی که خاص و عام روایت نموده‌اند که الگو و نمونه آنچه در امم سابقه بوده است در این امت نیز خواهد بود، دلیل بر مقام عصمت و اصطفاء و برگزیدگی حضرت خیر النساء علیها السلام بر زنان عالمین است، زیرا در این امت تنها زنی را که می‌توان تالی تلوی یا افضل و برتر از مریم علیها السلام معرفی نمود غیر از حضرت زهرا علیها السلام نیست که بر حسب روایت معتبر، مریم سیده زنان عصر خود بوده و حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها، سیده زنان اولین و آخرین است. [۱۲۴]

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۳۰

### جایگاه حضرت زهرا علیها السلام

۹۳. جایگاه حضرت زهرا علیها السلام در کلام پیامبر و برخی ویژگی‌های ایشان را بیان فرمایید.

ج. قال الله تعالی:

قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ. [۱۲۵] گفتار و رفتار حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها حکایت از جایگاه رفیع آن کوثر قرآن دارد که در این مقام به بعضی از آنها اشاره می‌نمایم:

۱. قال رسول الله صلی الله علیه و آله مخاطباً إياها:

«إِنَّ اللّٰهَ يَغْضَبُ لِعِغْضَبِكَ وَيَرْضَىٰ لِرِضَاكِ» [۱۲۶]

غضب خداوند در غضب فاطمه و رضای خداوند در رضایت فاطمه است.

۲. قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

«فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي» [۱۲۷]

فاطمه پاره تن من است. هرکس او را اذیت کند، مرا اذیت کرده است.

لازم به ذکر است که تجلیل و تعظیم از حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سیده نساء عالمیان صلوات الله علیها و بیان فضائل و مناقب و مصائب آن حضرت، و ذکر اخلاق و سیره عملی و دفاع از موضع امام مظلوم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر همگان لازم است و در همه اعصار باید برای مردم تبیین شود.

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۳۱

ان شاء الله تعالی مؤمنین با تمسک به قرآن و عترت به بهترین صورت ممکن به ساحت مقدس آن بزرگوار عرض ادب و اخلاص نمایند به ویژه بانوان با ایمان، با حفظ حجاب و عفت و پاکدامنی، ایشان را الگوی خود قرار دهند.

### بوسیدن دست حضرت زهرا توسط پیامبر صلی الله علیه و آله

۹۴. آیا سند بوسیدن دست حضرت فاطمه علیها السلام توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معتبر است؟ در صورت صحت، آیا این کار خلاف شأن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ناقض فضیلت ایشان بر حضرت صدیقه کبری علیها السلام نمی‌باشد؟ ج. نقل آن مشهور است و بعید هم نیست زیرا حضرت زهرا علیها السلام دارای مقام عصمت است و این عمل، حکایت از کثرت محبت آن بزرگوار به او و بلکه تفهیم عظمت مقام حضرت زهرا به مردم است و ضمناً برای آیندگان سندی است بر این که ظلم به آن حضرت - که این همه مورد عنایت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده - ظلم به پدر بزرگوارش است که با ایمان منافات دارد.

### عدم بازگرداندن فدک در زمان حکومت امام علی علیه السلام

۹۵. چرا حضرت علی علیه السلام در زمانی که به حکومت رسیدند فدک را پس نگرفتند؟ ج. در جواب این سؤال به سه نکته اشاره می‌کنم:

۱. زمانی خلافت به امیرمؤمنان علیه السلام رسید که ۲۵ سال حکومت بر روش دیگری عمل کرده و بدعت‌ها و مشکلات فراوانی را ایجاد نموده بود و مبارزه هم‌زمان با همه آنها امکان نداشت، و برای مبارزه تدریجی هم‌زمان، مقتضیات لازم در اختیار نبود، زیرا حضرت در طول چهار سال و چند ماه حکومت با سه

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۳۲

جنگ جمل و نهروان و صفین و بحران مصر و دیگر نقاط روبرو بودند و از طرفی بدعت به گونگی نهادینه شده بود که حتی کلام امام علیه السلام را در مورد نماز جماعت مستحبی شبی ماه رمضان نپذیرفتند و نزدیک بود فتنه جدیدی با فریاد و سئۀ همراه ایجاد گردد.

۲. شاید در زمان خلافت، درآمد فدک در اختیار ایشان بود و با اجازه فرزندان حضرت زهرا علیها السلام در امور مسلمین صرف می‌شده است.

۳. با وجود بدعت‌هایی که جنبه عمومی داشت، شاید اولویت مبارزه با آنها نسبت به فدک که در ظاهر جنبه شخصی داشته، برگرداندن آن را به تأخیر انداخته است.

امیرمؤمنان در نامه به عثمان بن حنیف که در نهج البلاغه می‌توانید مطالعه کنید شکایت می‌فرماید:

«بَلَى كَأَنَّ فِي أَيْدِينَا فَدَكٌ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمَتْهُ السَّمَاءُ فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَيَحَّتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخِرِينَ وَ نَعَمَ الْحَكَمُ اللَّهُ وَ مَا اصْنَعُ بِفَدَكٍ وَ غَيْرِ فَدَكٍ» [۱۲۸].

### تاریخ دقیق شهادت حضرت زهرا علیها السلام

۹۶. ایام شهادت و فاطمیه دقیقاً چه تاریخی از ماه جمادی‌الاولی می‌باشد؟

ج. نسبت به روز شهادت حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها اقوال مختلفی ذکر شده است، لکن آنچه بیشتر مورد توجه علماء واقع شده است فاطمیه اولی و فاطمیه دوم در ماه جمادی‌الاولی و جمادی‌الثانیه است؛ و شایسته معارف دین، ج ۳، ص: ۱۳۳

است که شیعیان از روز سیزدهم جمادی‌الاولی تا سوم جمادی‌الثانیه سوگوار و با انجام مراسم عزاداری آن حضرت، ارادت و موذت خود را به اهل بیت علیهم‌السلام اظهار نمایند و از انجام مراسمی که موجب وهن مراسم شهادت آن حضرت است اجتناب نمایند.

### توصیه به عزاداری برای حضرت زهرا علیها السلام

۹۷. نظر مبارک را پیرامون راه‌اندازی و حرکت دسته‌ی عزاداری از مساجد، تکایا و حسینیه‌ی شهرها در روز سوم جمادی‌الثانیه شهادت حضرت زهرا علیها السلام مرقوم فرمایید.

ج. تجلیل و تعظیم حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سیده‌نساء عالمین صلوات الله علیها و بیان فضائل و مناقب و مصائب آن حضرت و ذکر اخلاق و سیره‌ی عملی و دفاع ایشان از امام مظلوم حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام لازم است و در همه اعصار باید برای مردم تبیین شود.

ان‌شاء الله تعالی مؤمنین با تمسک به قرآن و عترت به بهترین صورت ممکن به ساحت مقدس آن بزرگوار عرض ادب و اخلاص نمایند، به ویژه بانوان متدینه با حفظ حجاب و عفت و پاکدامنی، ایشان را الگوی خود قرار دهند.

### سکوت مردم مدینه و تزیین حقوق حضرت زهرا علیها السلام

۹۸. در سور مدنی قرآن کریم، آیات بسیاری در مورد مردم مدینه‌النبی هست که هم در مدح و هم در ذم ایشان ی باشد. پس چه شده بود هنگامی که ناموس خلقت حضرت فاطمه‌الزهرا سلام الله علیها بعد از غضب خلافت و تزیین حقوق ائمه معصومین به درخانه مردم مدینه مراجعه نمود و به آنها سخنان

۹۹.

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۳۴

پیامبر و موقعیت امیرالمؤمنین را یادآوری نمود به جز چهار تن که از سابقین بودند، کسی به یاری ایشان نیامد؟ وجه جمع عدم یاری مردم مدینه و این آیات چگونه است؟

ج. بعد از این که به وسیله حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله حقانیت اسلام آشکار و ملاک حق و باطل معلوم گردید و رسول خدا صلوات الله علیه و آله جانشین خود را به امر پروردگار و تعیین خداوند به مردم ابلاغ فرمود و همه مطلع شدند، دیگر برای کسی که پیرو پیامبر و امر خدا است چیزی مشتبه نمی‌شود، یعنی حتی اگر ببینند کسانی که از آنها مدح شده از حضرت امیر و حضرت زهرا علیها السلام اطاعت نکردند و آنها را یاری نمودند، فهمد که از حق برگشته و گمراه شده‌اند و مدح آنها مقطعی و مشروط بوده است. خلاصه این که باید حق را ملاک شناخت اشخاص قرارداد نه اشخاص را ملاک شناخت حق.

## شهادت حضرت زهرا علیها السلام

۱۰۰. با توجه به این که بعضی از علمای اهل تسنن، شهادت حضرت زهرا و مصائبی که بر ایشان وارد شده است را رد می‌کنند، نظر شما در مورد شهادت آن حضرت چیست؟

ج. شهادت حضرت صدیقه طاهره سلام‌الله علیها و مصائبی که بعد از ارتحال حضرت خاتم الانبیاء صلی‌الله علیه و آله بر آن حضرت وارد آوردند، مثل آتش زدن درب خانه واقیعت دارد، آن قدر مطلب، فاش و آشکار است که حتی در مثل کتاب النهایه ابن اثیر با این که سنی است و کتابش لغت است، به مناسبت از اشاره به این مصائب پس از رحلت رسول الله صلی‌الله علیه و آله نتوانسته خودداری کند. در لغت (هنبث) به این دو شعر از حضرت زهرا علیها السلام استشهاد می‌نماید که

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۳۵

اجمالی از آن غوغا و آن هتک حرمت‌ها است که هر کس و هر شخص آگاهی همه چیز را از آن می‌فهمد و شدت ناراحتی زهرا سلام‌الله علیها و رنج و غم او و اعتراض او را به آنچه واقع شده نشان می‌دهد. آنجا که خطاب به پدر بزرگوارش می‌فرماید:

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۳۶

قد کان بعدک انباء و هنبثه لو کنت شاهدها لم یکثر الخطب  
انا فقدناک فقد الأرض وابلها فاختل قومک فاشهدهم ولاتغب  
سپس می‌گوید:

«الهنبثه واحده الهنابث، و هی الامور الشداد المختلفه، و اشار الی عتبا علی ابی بکر: انها خرجت فی لمه من نسائها تتوطأ ذیلها الی ابی بکر فعاتبته».

برای آگاهی بیشتر از آن حوادث، به کتاب‌هایی که در حالات حضرت زهرا سلام‌الله علیها نوشته شده، مانند کتاب بیت الاحزان مرحوم محدث قمی اعلی‌الله مقامه مراجعه نمایید.

## سؤالاتی پیرامون حضرت امام حسین علیه السلام

### علم امام حسین علیه السلام و علت قیام

۱۰۱. آیا امام حسین با علم به کشته شدن به طرف کوفه حرکت کرد و قصد ایشان از این حرکت شهادت بود یا حکومت و قدرت؟ ج. بدانید اولاً امام- که صاحب مقام امامت و عصمت است- از تمام امت اعلم به احکام و معصوم از خطا و اشتباه است و آنچه از او صادر شود طبق فرمان الهی و تکلیف شرعی می‌باشد.

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۳۷

و ثانیاً، بنی امیه او را می‌کشتند، خواه به سوی عراق می‌رفت یا در مکه می‌ماند. امام در این مورد ملاحظه تمام مصالح را نمود. از مکه بیرون آمد برای این که در مکه او را نکشند و حرمت حرم هتک نشود.

هر کس با دقت، برنامه‌ی قیام آن حضرت را ملاحظه کند می‌فهمد که امام برای آن که شهادت و مظلومیتش حداکثر فایده را برای بقای اسلام و احیای دین داشته باشد، تمام دقایق و نکات را مراعات کرد.

و ثالثاً، هدف امام حسین علیه‌السلام از قیام و امتناع از بیعت و تسلیم‌نشدن و تحمل آن مصائب عظیمه، نجات دین بود، و این هدفی بود که ارزش داشت، امام برای حصول آن، جان خود و جوانان و اصحابش را فدا کند، از این جهت شهادت را اختیار کرد و از آن مصیبت بزرگ استقبال نمود.

مقصود اصلی و بالذات امام حسین علیه‌السلام، امثال امر خدا و حفظ دین و حمایت از حق و کشیدن خط بطلان بر حکومت بنی امیه و افکار و هدف‌های آنها بود، و مقدمه رسیدن به این مقصود، تسلیم‌نشدن و استقامت تا سر حد شهادت و آن همه حادثه بود. به هر حال، مقصود امام، محبوب خدا و محبوب پیغمبر و مقبول عقل و وجدان پاک انسانیت بود. جهت آگاهی بیشتر از اهداف قیام آن حضرت، می‌توانید به کتاب پرتوی از عظمت امام حسین علیه‌السلام تألیف اینجانب مراجعه نمایید.

### قیام امام و مسئله ضرر در امر به معروف و نهی از منکر

۱۰۲. یکی از شبهاتی که وهابیت مطرح می‌کنند این است که در اعتقادات مسلمانان و هم‌چنین شیعیان، امر به معروف و نهی از منکر تا زمانی است که ضرر جانی و یا مالی برای خود فرد و یا برادران دینی خود، نداشته باشد. اما امام حسین علیه‌السلام هدف خود را

۱۰۳.

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۳۸

در قیام عاشورا امر به معروف و نهی از منکر اعلام کردند و از شهادت خود نیز خبر داشتند، حال چگونه است که امام حسین علیه‌السلام به شهادت (و یا به تعبیر وهابیت کشته‌شدن) خود و یاران با وفای خود راضی شدند؟

ج. جواب واضح است. با اندکی تأمل در روش بنی‌امیه در سخره گرفتن دین و اندیشه اضمحلال دین و مسلط‌نمودن فسق و فجره بر امور دین و دنیای مردم واضح می‌شود که اسلام در خطر جدی و بر لب پرتگاه نابودی قرار گرفته بود و در چنین زمانی آن شرایط امر به معروف، دیگر اعتباری ندارد، و بر هر مسلمانی لازم است تا پای بذل جان به دفاع از اسلام برخیزد؛ فضلاً از امام مسلمانان که امام حسین علیه‌السلام بر این مهم قیام فرمود و مسیر اضمحلال اسلام را تغییر داده و موجب نابودی و انقراض بنی‌امیه را فراهم آورد، و احیاء اسلام و ابقاء شریعت غزاء، ثمره قیام خونین سید الشهداء و یاران آن حضرت می‌باشد، و تاریخ و تتبع در آثار، به وضوح این حقیقت را گویاست. برای مطالعه در این زمینه می‌توانید به کتاب پرتوی از عظمت امام حسین علیه‌السلام تألیف اینجانب مراجعه نمایید.

### شب عاشورا و غسل اصحاب

۱۰۴. در کتابی خواندم که در شب قبل عاشورا، امام حسین و اصحابش غسل کرده بودند و آب در آنجا در دسترس بوده است. آیا این قضیه حقیقت دارد؟

ج. این عبارت در منتهی الآمال مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمه الله علیه آورده شده که امام علیه‌السلام حضرت علی اکبر علیه‌السلام را با سی سوار و بیست پیاده فرستاد که چند مشک آب با نهایت خوف و بیم آوردند، پس اهل بیت و اصحاب خود را فرمود که از این آب بیاشامید که آخر توشه شما است و وضو بسازید و غسل کنید و جامه‌های خود را بشوید که کفن‌های شما خواهد بود، و

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۳۹

تمام آن شب را به عبادت و دعا و تلاوت و تضرع و مناجات به سر آوردند.

### ثواب زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام

۱۰۵. در روایات ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده است که زیارت سرور و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام ثواب فراوانی دارد. در صورت امکان:

۱. روایتی که دال بر ثواب زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام باشد را بیان فرمایید.

۲. روایتی که دال بر ثواب نایب گرفتن در امر زیارت حضرت سیدالشهداء علیه السلام باشد را بیان فرمایید.

ج. از جمله روایات، روایت ریان بن شیب است از مصدر معتبر که گفت: در روز اول مُحَرَّم به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رفتم، ... (امام فرمود): ای پسر شیب! اگر خواهی خدا را ملاقات کنی و هیچ گناهی بر تو نباشد، پس زیارت کن امام حسین علیه السلام را.

ای پسر شیب! اگر خواهی که در غرفه عالی بهشت ساکن شوی با رسول خدا و ائمه طاهرین علیهم السلام، پس لعنت کن قاتلان حسین علیه السلام را.

ای پسر شیب! اگر خواهی که مثل ثواب شهدای کربلا ردا داشته باشی، پس هر گاه که مصیبت آن حضرت را یاد کنی بگو:

«يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا»

ای کاش من بودم با ایشان و رستگاری عظیمی می‌یافتم.

و در مورد نیابت در این امر، به خصوص چیزی نرسیده است اما درباره عموم دعا برای دیگر مؤمنین، در کتاب شریف اصول کافی کتاب دعا، روایت شده است که شخص تنها برای خودش دعا نکند بلکه برای دیگران هم دعا کند.

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۴۰

حضرت صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هر گاه یکی از شما دعا کند پس عمومیت دهد (و همه را دعا کند) زیرا که آن به اجابت نزدیک تر است.

در هر صورت، ثواب زیارت امام حسین علیه السلام و ثواب نیابت برای زیارت حضرت بر مؤمنین پوشیده نیست و همه مؤمنین باید؛ چه مباشرتاً و چه نیابتاً به زیارت حضرات معصومین علیهم السلام مفتخر و شرفیاب شوند.

### وجه تسمیه حضرت به قتیل العبرات

۱۰۶. چرا به امام حسین قتیل العبرات می‌گویند؟

ج. جواب این سؤال در روایتی که از خود حضرت سید الشهداء علیه السلام در امالی صدوق روایت شده است آمده که

«أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبِرَ» [۱۲۹]

من کشته اشک‌ها هستم. مؤمنی مرا ذکر نمی‌کند مگر این که اشکش روان شود.

### علت سیاه‌پوشیدن برای حضرت امام حسین علیه السلام

۱۰۷. چرا برای امام حسین لباس سیاه می‌پوشند در صورتی که لباس سیاه برای بدن مضر است؟  
ج. پوشیدن آن در عزای حضرت سید الشهداء سلام الله علیه مطلوب و از شعائر مذهبی است.  
معارف دین، ج ۳، ص: ۱۴۱

### رأس الحسين عليه السلام

۱۰۸. درباره محلّ دفن سر مبارک امام حسین و اصحاب امام علیهم السلام و این که سر مبارک چگونه و چه زمانی به بدن آن بزرگوار ملحق شد، توضیحاتی بیان فرمایید.  
ج. در محلّ دفن رأس شریف آن امام مظلوم علیه السلام، اماکن متعددی را گفته‌اند که ممکن است بعضی از آنها، مراد گذاشتن رأس مبارک در آن محل باشد.  
به هر حال از جمله این اماکن، بالای سر مضجع مبارک حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، و از جمله مشهد رأس الحسين علیه السلام در دمشق، و از جمله در قاهره، و از جمله بالای سر قبر مطهر خود آن حضرت است که ملازم با نبش قبر نیست و دانستن این جزئیات هم اثر عملی و عقیدتی ندارد، و تمام این اماکن مورد احترام و تجلیل است و از همه، برکات و معجزات و آثار توسلات ظاهر شده و می‌شود.  
مشهد رأس الحسين علیه السلام در قاهره که به مسجد الامام الحسين علیه السلام مشهور است، از مشاهد و اماکن زیارتی بسیار با عظمت و محل اجتماع است و تا حدی مورد اعتقاد مردم مصر و آن منطقه است که برای حاجت خود، به مشهد آن حضرت عریضه از اطراف با پست می‌فرستند به عنوان حضرت امام حسین علیه السلام که تنها در این سه، چهار سال اخیر، مدیر پست قاهره گفته بود: بیش از یک میلیون عریضه در این یک سال به وسیله پست ارسال شده که همه را به کلیددار و متولی ضریح تسلیم می‌نمایم.  
در مشهد رأس الحسين علیه السلام در دمشق و جامع آنجا نیز نظیر همین برکات ظاهر می‌شود و مورد اعتقاد مردم است.  
معارف دین، ج ۳، ص: ۱۴۲

### توصیه‌ای جهت کاشی‌کاری‌های حرم امام حسین علیه السلام

۱۰۹. نظر به این که مقرر است کاشی‌کاری حرم مطهر امام حسین علیه السلام تعویض گردد، در خصوص سوره، آیات، روایات مناسب، سخنان، رجزها و خطابات آن حضرت اعلام نظر فرمایید.  
ج. آیات شریفه قرآن که درباره اهل بیت علیهم السلام نازل گردیده است، مانند آیه تطهیر و آیه اکمال دین و اتمام نعمت و آیه شریفه ولایت «انما ولیکم الله...» و نیز سوره شریفه فجر که در روایات آمده است که سوره امام حسین علیه السلام است، و هم چنین روایاتی که درباره منزلت و فضایل اهل بیت علیهم السلام به ویژه روایاتی که درباره وجود پربرکت حضرت سید الشهداء علیه السلام و یاران با وفایش وارد شده و اشعار و کلماتی که خود آن حضرت در قیام کربلا فرموده‌اند، مثل «انا بن علی الطهر من آل هاشم» بسیار مناسب باشد.



۱۱۰. نظر شرع نسبت به حمل علم در جلوی دستهی عزاداری حضرت سید الشهداء علیه‌السلام چیست؟

ج. اصولاً اگر چه مناسب‌تر این است که عزاداری حضرات ائمه طاهرین علیهم‌السلام به صورت مجلس روضه‌خوانی برگزار شود تا سخنرانان عالم و وعاظ و روضه‌خوان‌های متعهد، ضمن ذکر مصائب آن بزرگواران با ذکر فضائل و مناقب و تاریخ زندگی ایشان و بیان احادیث و احکام و تبلیغ معارف اسلام و دفع بدع و شبهات، مردم را آگاه و به مکتب اهل بیت علیهم‌السلام هدایت و ارشاد نمایند. ولی نقش هیئت‌های عزا که با راهپیمایی و با پرچم‌های سیاه و علامات و سینه‌زنی و نوحه‌خوانی انجام شود نیز بسیار حساس و مهم است، و باید با

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۴۳

رعایت ضوابط شرعی برگزار گردد، و این شعائر حسینی علیه‌السلام کما فی السابق در حسینیه‌ها و در خیابان‌ها نیز ادامه و استمرار داشته باشد و همگان در برکات این برنامه عام و پیام‌های آن بهره‌مند شوند و به مقصد بزرگ حضرت سید الشهداء علیه‌السلام که نجات بشریت از جهالت و حیرت ضلالت و اعلائی کلمه اسلام و امر به معروف و نهی از منکر است آشنا و صمیمانه و مخلصانه عامل و وفادار باشند.

### حضرت امام صادق علیه‌السلام

#### علت تسمیه امام صادق علیه‌السلام به رئیس مذهب شیعه

۱۱۱. در یکی از کلاس‌های درس، استاد ما فرمودند: این که امام صادق علیه‌السلام را رئیس مذهب شیعه گویند اشتباه بوده و از دو گروه صادر شده است: اول از سوی مخالفان شیعه که خواهند بگویند بین معارف نبوی تا معارف شیعه فاصله زیادی هست و گروه دوم شیعیان هستند که نسبت به حقیقت جاهل بوده و از روی عرف و به تبع دیگران چنین حرفی زنند، رئیس مذهب ما پیامبر اسلام صلی‌الله علیه و آله و بعد امام علی علیه‌السلام باشند نه امام صادق علیه‌السلام. از حضرت تعالی تقاضا دارم این مطلب مهم را به طور شفاف و قابل فهم تبیین فرمایید.

ج. با تقدیر از توجه آن استاد عزیز، عرض می‌شود حضرات ائمه علیهم‌السلام همه عالم به احکام و دارای مقام امامت و فضایل دیگر بوده‌اند، ولی این که مذهب شیعه را مذهب جعفری می‌گویند برای این است که تا زمان حضرت امام صادق علیه‌السلام به واسطه تسلط سیاستمداران و زمامداران ستمگر، فرصت نشر علوم و معارف اسلام و تربیت شاگرد، آن‌طور که برای ایشان فراهم شد، برای

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۴۴

امامان قبل از ایشان فراهم نگردید.

بنابر این ایشان از موقعیت و فرصت، حداکثر استفاده را فرموده، علوم و معارف اسلام را تعلیم و تدریس فرمودند و شاگردان بزرگی تربیت کردند که هر کدام از علمای بزرگ اسلام به شمار می‌روند؛ از آن موقع، شیعه و پیروان آن حضرت را جعفری گفتند و بعد هم این لقب بر شیعه باقی ماند و امامان بعد هم آن را منع نفرمودند چرا که غرض همه، ترویج دین و هدایت مردم بود؛ همه راستگو بودند و همه مردم را به یک راه که یگانه راه راست است - هدایت فرمودند.

### حضرت امام کاظم علیه‌السلام

## کیفیت و مدت زندان امام موسی کاظم علیه السلام

۱۱۲. آیا زندان بان‌ها، حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند؟ مدت حبس آن بزرگوار چند سال می‌باشد؟

ج. به طور قطعی معلوم نیست و در دعا است «المعدَّب فی قعر السجون» اما محتمل است برای این که می‌خواسته‌اند از آن حضرت اعترافاتی بگیرند و حضرت امتناع می‌فرمودند، آن بزرگوار را مورد شکنجه و آزار قرار می‌دادند، و در رابطه با مدت زندانی بودن آن بزرگوار، اختلاف وجود دارد و نمی‌توان به طور قطع، مقدار آن را معین نمود.

## معارف مهدوی

### معرفت امام زمان علیه السلام

۱۱۳. شناخت امام عصر علیه السلام چه حکمی دارد؟

۱۱۴.

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۴۵

در صورت وجوب، از چه راهی باید اقدام کرد؟

ج. بدون شک، معرفت امام زمان و ولی عصر بر حسب دلایل محکم عقلی و روایات معتبر و از جمله حدیث معروف بین الفریقین «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» [۱۳۰]

یکی از مهمترین مسائل اسلامی و اعتقادی است که در تمام ادوار و اعصار مورد توجه بوده و علماء اعلام پیرامون آن کتاب‌ها و تألیفات ارزنده‌ای دارند. معرفت امام، امان از ضلالت و گمراهی، و موجب تقرب به خداوند متعال و ترقی و کمال نفس است، و بدون معرفت امام و ولی امر، هیچ طاعت و عبادتی مقبول نیست. برای مطالعه بیشتر در این زمینه به جلد دوم کفایة الموحدین و نیز کتاب امامت و مهدویت اینجانب مراجعه نمایید.

## توارث در ولایت

۱۱۵. بعضی از جوانان می‌گویند: اعتقاد به این که حضرت مهدی علیه السلام حتماً باید از نژاد حضرت محمد صلی الله علیه و آله باشد نوعی نژادپرستی است. به نظر شما در برابر این شبهه بهترین جواب چیست؟

ج. ما معتقدیم حضرت مهدی علیه السلام از اولاد حضرت محمد و حضرت علی و حضرت فاطمه زهرا علیهم السلام و از نسل ابراهیم و اسماعیل می‌باشند چنان که حضرت محمد و سایر انبیاء ابراهیمی، همه از اولاد حضرت ابراهیم خلیل هستند نه این که شرط نبوت از نسل ابراهیم بوده باشد، و به عبارت دیگر پیغمبران و امامان، فرزندان ابراهیم نیستند و یعقوب و یوسف و داود و سلیمان و موسی و عیسی و زکریا و یحیی و خاتم الانبیاء محمد مصطفی و علی مرتضی تا حضرت مهدی علیهم السلام از نسل ابراهیم می‌باشند، نه این که فرزندان ابراهیم،

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۴۶

پیغمبر و امامان می‌باشند.

در قضیه اولی، هر پیغمبر و امامی فرزند ابراهیم است و در قضیه ثانیه، هر فرزند ابراهیم، پیغمبر و امام می‌باشد و آنچه حق است قضیه اولی است و اگر این اشکال را اشکال بگیریم به قضیه ثانیه وارد است.

دقت شود در اینجا آنچه موضوع قضیه است، پیغمبر و امام و مهدی و صاحب الامر و منجی است و فرزند رسول الله و علی و فاطمه محمول است.

در عین حال مهدی از اولاد رسول الله و صاحب آن اسامی و حسب و نسب مشهور است.

و سخن دیگر این که این معانی و شئون مقدسه را که به شخصیت معنوی و بعد روحانی ارتباط دارد به نژاد و جهات صوری و ظاهری نباید قیاس کرد، در این شئون فاصله بین اشخاص و انسان‌ها و ملائکه و انبیاء بسیار است و گاهی تا آنجا می‌رود که جبرئیل هم از سیر و همراهی با رسول خدا باز می‌ماند و می‌گوید:

«وَلَوْ دَنَوْتُ أَنْمَلَهُ لَأَخْتَرْتُ» [۱۳۱]

این سؤال، قیاس معقول به محسوس و باطن به ظاهر و حقیقت به مجاز و معنی به صورت و روح به جسم است و مطلب بالاتر از این حرف‌ها است.

### اعتقاد به وجود امام عصر علیه السلام

۱۱۶. اعتقاد به منجی چه ضرورتی دارد؟ آیا اگر کسی این گونه اعتقادی نداشته باشد، خللی در زندگی معنوی و ایمانی او به وجود می‌آید؟

ج. اصل اعتقاد به منجی آخر الزمان، مثل اعتقاد به امامت و اعتقاد به ملائکه و

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۴۷

اعتقاد به آنچه در قرآن کریم و روایات متواتره از آن خبر داده شده از ایمان است و از شعب ایمان به غیب است.

اعتقاد به وجود خلیفه الله و حجه الله در هر زمان و خالی نماندن زمین از وجود حجت خدا، عقیده‌ای است که بر حسب تفاسیر معتبر از آیات متعدد قرآن کریم و روایات کثیره ثابت و مسلم است. امیرالمؤمنین علیه السلام بر حسب روایت صحیح که در نهج البلاغه نقل شده و شیعه و اهل سنت آن را نقل نموده‌اند می‌فرماید:

«اللَّهُمَّ بَلَى لَّا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ إِلَّا مَا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمَّا خَائِفًا مَغْمُورًا» [۱۳۲].

اصل وجود حجت و امام در هر عصر و زمان - که در حال حاضر غایب است و در آخر الزمان هر وقت خدا اراده می‌فرماید ظهور می‌فرماید - ضرورت دارد و تعبیر به منجی و مصلح از آن حضرت در لسان ما برای اعمال و انقلاب بزرگی است که به وسیله آن حضرت اتفاق می‌افتد و جهان پر از عدل و داد و علم و برکت می‌گردد.

اراده الهی بر این امر تعلق گرفته چنان که بر خلقت آسمان‌ها و زمین و بعث انبیاء و رسل تعلق گرفته است. این ضرورت و اعتقاد به آن، از شعب ضرورت خلقت و کل عالم و مخلوقات زمینی و آسمانی و کهکشان‌ها و عرش و کرسی است که ایمان به این که همه مخلوقات خدا هستند و خداوند خالق همه است امری ضروری و انکار ناپذیر است.

در اینجا مطالب عالیه مهم بسیاری است که مجال طرح آنها نیست. اعتقاد به منجی یعنی حجت عصر و امام غائب بر حسب قاعده‌ی لطف، مثل اعتقاد به نبوت و لزوم بعثت انبیاء حاصل است و اقتضاء اسماء الحسنی مثل الرحمن،

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۴۸

الرَّحِيمِ وَالْهَادِي وَالرَّبِّ وَالزُّوْفِ وَ ... می‌باشد.

### توصیه‌هایی در تقویت اعتقاد به حضرت حجت علیه السلام

۱۱۷. مدتی است اعتقاد نسبت به وجود حضرت صاحب الزمان علیه السلام کمرنگ شده است. خواهش کنم مرا راهنمایی کنید؟  
ج. امر آن حضرت مانند آفتاب، روشن و آشکار است. شاید نتوان در اسلام قضیه‌ای پیدا کرد که مشهورتر از قضیه‌ی آن حضرت باشد. قضیه حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در صدر اسلام، قضیه‌ای فوق العاده ضروری و واضح است.  
علامه مجلسی در جلد سیزده بحار بیش از پنجاه آیه (و می‌گویند ۱۳۰ آیه) در شأن حضرت مهدی آورده است. روایات اسلام از سنی و شیعه بیش از هزار روایت برای حضرت نقل کرده‌اند. صفتی که پیامبر اسلام به حضرت مهدی داده است و سایر ائمه نیز فرموده‌اند چنین است:

«يَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا» [۱۳۳]

پروردگار عالم به دست او زمین را پر از عدالت می‌کند چنان‌که پر از ظلم شده باشد.

این روایت قطعاً از متواترات است. زیرا بیش از سیصد روایت دارای این جمله است. افرادی که قبل از غیبت و بعد از غیبت به خدمت ایشان رسیده‌اند کم نیستند، افرادی عادی هم نیستند و نمی‌توان انکارش نمود. در عصر ما هم بعضی کسانی بوده‌اند که خدمت آن بزرگوار شرفیاب شده‌اند و برای حقیر، تشریف آنان ثابت است.

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۴۹

هیچ کسی از سنی و شیعه منکر این نیست که قضیه حضرت قضیه‌ای است که پیامبر از او خبر داده است و او است که پرچم اسلام را روی کره زمین افراشته می‌کند و عدالت سرتاسر جهان را فرا می‌گیرد.

شما جهت تکمیل معارف دینی از کتاب نوید امن و امان و منتخب الاثر حقیر استفاده نمایید. ان شاء الله خداوند شما را از یاران و منتظران حقیقی آن حضرت قرار دهد.

### نیاز به امام برای بیان دین

۱۱۸. اگر پیامبر تمام احکام اسلامی را در زمان حیاتشان بیان ننموده‌اند که رسالتشان ناقص است و این بر خلاف عقیده شیعه است، و اگر بیان نمودند و احکام کامل به مسلمین رسیده است، دیگر چه نیازی به وجود امام است که از طرف خدا احکام را به مردم بگوید؟

ج. رسول خدا صلی الله علیه و آله رسالت خود را به تمام و کمال انجام داده و خداوند متعال هم او را تقدیر نموده است و در بیان احکام و سایر مسائل دینی آنچه که در زمان خود آن حضرت مطرح بوده به امت بیان فرمودند و آنچه را که تا قیامت لازم می‌شود به امیرالمؤمنین علی علیه السلام تعلیم فرمودند و امت را به امام ارجاع دادند و فرمودند:

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَىٰ بَابِهَا فَمَنْ أَرَادَ مَدِينَةَ الْعِلْمِ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا» [۱۳۴]

و هم‌چنین هر یک از امامان، یکی پس از دیگری تا قیامت عهده‌دار این ابلاغ هستند.

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۵۰

## از ظهور تا غیبت

## تولد و حیات حضرت مهدی

## سندیت و تواتر روایات ولادت امام زمان علیه‌السلام

۱۱۹. در کتب روایی، احادیث زیادی از اصحاب امام حسن عسکری علیه‌السلام نقل شده که بیانگر داستان ولادت امام زمان و حضور آن اصحاب در صحنه‌ی ولادت آن حضرت است. روایات حکیمه خاتون و ابوالادیان و غیره نمونه‌ی از این روایات هستند. با توجه به این که بسیاری از این روایات از لحاظ صحت سندی، دارای اسناد ضعیفی هستند چرا که بعضی از راویان این احادیث یا مجهول و مهمل هستند، یا متهم به ضعف و غلو و کذب شدند، و نیز با توجه به این که از نظر دلالت متنی بسیاری از این روایات با همدیگر تناقض دارند، آیا می‌توان ادعای تواتر اجمالی یا معنوی ولادت امام مهدی عجل الله فرجه الشریف را از این روایات ضعیف الاسناد و ضد و نقیض اصحاب امام حسن عسکری علیه‌السلام کرد؟

ج. اولاً در اعتبار حدیث و صحت اعتماد و عدم اعتماد بر آن، تقسیمی که به آن اشاره کرده‌اید تقسیمی است که بر حسب اصطلاح متأخرین از علماء رجال و اسناد عنوان شده و نظر به نفس حال راوی است، نه این که معیار و میزان کلی در رد یا قبول روایات و حکم به اعتبار یا عدم اعتبار آن باشد و قرائن و شواهد دیگر را که قوی‌تر از این اصطلاح است و مورد قبول و معمول به عرف است و اصل در اعتبار اسناد است در نظر نگرفته باشند. بر این اساس قویم گاه حدیثی به

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۵۱

این اصطلاح مخترع صحیح شناخته می‌شود، در حالی که با آن اصطلاح مقبول و عرف پسند مردود و فاقد حجیت و اعتبار است، و به عکس حدیثی را که به این اصطلاح ضعیف می‌گویند بر اساس میزان معمول به بین القدماء که میزان عرف پسند در همه ازمه و امکانه و نزد هر عرف است، واجد حجیت و در کمال صحت و اعتبار است.

بنابر این اگر حدیثی را اجله و بزرگانی، مثل کلینی و صدوق و فضل بن شاذان با سند عالی روایت کرده باشند، دلیل بر اعتبار آن حدیث و وجود شواهد معتبر بر صدور آن در نزد آن بزرگواران است. و در این موضوع و اخبار شخص حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام از ولادت فرزند عظیم الشان عزیزش چندین روایات متعدد وجود دارد و ضعیف شمردن آنها بر حسب این اصطلاح متأخر، مضر به اعتبار و صحت احتجاج به آنها نیست.

و ثانیاً: از روایات و احادیث شریفه که دلالت بر ولادت حضرت بقیه الله ارواح العالمین له الفداء دارند از شخص پدر بزرگوار ایشان حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام در حدود چهل حدیث در کتاب منتخب الاثر روایت نموده‌ایم که تواتر معنوی به این روایات ثابت می‌شود اگر چه فرضاً اسناد آنها بر حسب این اصطلاح متأخر ضعیف شمرده شود، زیرا همه و هر یک از آنها محتمل الصدور است و معنی ضعیف، مقطوع الکذب نیست و تواتر معنوی این روایات قطعی و حتمی است.

و ثالثاً: شمار زیادی از این روایات هر یک بنفسه معتبر و علم آور و اطمینان بخش است و به هر کدام استناد جایز و عرف پسند و عقلایی است و شک در آن شک در مبانی محکمی است که عقلاء بر آن اتفاق دارند و موضوعات مهم از تاریخ و غیره را به آن اثبات می‌نمایند، از جمله این روایات در کتاب

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۵۲

منتخب الاثر این احادیث است. «حدیث شماره ۲۸۱، ۵۶۱، ۵۶۴، ۵۶۶، ۶۴۱، ۷۸۶، ۷۹۱، ۷۹۴، ۷۹۶، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۱، ۸۰۶، ۸۰۸»

۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶ و ۸۳۰»

از این روایات هر کدام به تنهایی بشارت حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام به ولادت فرزند عالیقدرشان، موعود انبیا ثابت می‌شود.

خلاصه، امر آن حضرت مانند آفتاب روشن و آشکار است.

«ثبتنا الله على القول الثابت بامامته و جعلنا من المنتظرين لظهوره و ايامه والمتمسكين بولايته في غيبته بحقه و بحق آبائه الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين»

### عمر حضرت مهدی علیه‌السلام

۱۲۰. عمر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چند سال است؟

ج. بر حسب احادیث معتبر آن حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف در سال ۲۵۵ هجری قمری متولد شده‌اند و تاکنون [۱۳۵] حدود ۱۱۷۷ سال از عمر شریفشان می‌گذرد و نهایت عمر ایشان را خداوند متعال می‌داند.

### محل زندگی و خانواده امام زمان علیه‌السلام

۱۲۱. آیا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دارای همسر، فرزند و منزل می‌باشند؟ در صورت داشتن، آیا آنها نیز غایب‌اند؟ آیا محلی به نام جزیره خضراء وجود دارد؟

ج. محل زندگی آن بزرگوار ارواحنا فداه به طور یقین برای ما معلوم نیست، ولی

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۵۳

از بعضی نقل‌ها استفاده می‌شود که آن بزرگوار همسر و فرزند دارند، و حکایت جزیره خضراء همان است که در کتاب‌هایی، مانند النجم الثاقب مرحوم نوری نور الله ضریحه آمده است.

### نام و القاب امام زمان و احکام آن

#### تصریح به نام امام زمان علیه‌السلام

۱۲۲. بردن نام امام عصر علیه‌السلام «م ح م د» چه حکمی دارد و بهتر است نام حضرت به چه شکل برده شود؟

ج. ظاهر اخبار کثیره، حرمت تصریح به اسم و کنیه‌ی آن حضرت در عصر غیبت است و در خصوص بعض ادعیه که تصریح شده است، رعایت احتیاط این است که خواننده خود شخصاً دعا را بخواند و روایات نهی از تسمیه را می‌توانید در منتخب الاثر ملاحظه نمایید؛ حدیث شماره ۲۸۰، ۲۹۱، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۶۰، ۵۷۴، ۶۲۱، ۶۵۳، ۸۰۶ و ۸۱۰. بنابر این باید به ذکر القاب شریفه آن حضرت اکتفا شود.

#### قیام در هنگام شنیدن نام امام زمان

۱۲۳. قیام کردن در هنگام بردن نام مخصوص امام عصر علیه‌السلام چه حکمی دارد؟

ج. واجب نیست، ولی بر حسب روایات و سیره‌ای که برقرار شده، این کار، تجلیل و تعظیم از آن حضرت می‌باشد و مطابق بعضی

روایات دست بر سر گذاشتن تاسی به حضرت امام رضا سلام الله علیه است [۱۳۶]، مع ذلک قیام نکردن در معارف دین، ج ۳، ص: ۱۵۴  
 بعضی مواقع که مشعر بر بی‌احترامی باشد جائز نیست؛ به روایت ۱۲۴۳ و ۱۲۴۴ منتخب الأثر ج ۳ مراجعه نمایید.

### وجه تسمیه به اباصالح

۱۲۴. چرا به حضرت مهدی علیه‌السلام کنیه «اباصالح» داده‌اند؟ و آیا این کنیه به لحاظ پسر بزرگ حضرت است؟  
 ج. در کنیه شرط نیست که شخص مکئی به آن، صاحب فرزند باشد یا به آن اسم فرزندی داشته باشد، بلکه به مناسبات دیگر هم کنیه معلوم می‌کرده‌اند بلکه از همان زمان ولادت برای فرزندان اسم و کنیه و لقب بر می‌گزیده‌اند.

### دوران غیبت و انتظار

#### فواید غیبت

۱۲۵. به نظر شما امامی که پیدا نیست و هیچ فایده‌ای برای ما ندارد و امر غیبتش باعث شود افرادی پیدا شوند و به بهانه این که با امام زمان ارتباط دارند و ... سوء استفاده‌هایی نمایند. بفرمایید فایده‌ی امام غایب چیست؟  
 ج. اجمالاً عرض می‌شود که وجود مبارک امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف که واسطه‌ی فیض الهی هستند هرچند در پرده غیبت قرار دارد، ولی منشأ خیرات و برکات فراوان برای عامه مخلوقات و به طور ویژه برای شیعیان و مؤمنین حضرت می‌باشد.  
 در حدیث معروف است که همان‌طور که مردم از خورشید پشت ابر منتفع معارف دین، ج ۳، ص: ۱۵۵

می‌شوند، از وجود امام زمان خود در زمان غیبت بهره‌مند هستند. [۱۳۷]

ایشان برای گشایش در امور مؤمنین دعا می‌فرمایند و در حدیثی از ناحیه مقدسه می‌باشد که:

«إِنَّا غَيْرُ مُهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَلَا نَاسِينَ لِدِكْرِكُمْ» [۱۳۸]

ما شما را از یاد نمی‌بریم و پیوسته به حال شما توجه داریم.

البته هرچند ما از فیض نعمت رهبری و هدایت ظاهری حضرت محروم هستیم ولی ایشان به وظایف امامت کاملاً عمل می‌فرمایند. بنابراین استقرار نظام کائنات وابسته به وجود حجت خدا می‌باشد. در هر حال وظیفه همگان، دعا برای تعجیل در فرج امر آن حضرت می‌باشد که خداوند متعال آن را نزدیک بفرماید.

### وجوب انتظار

۱۲۶. طبق روایاتی که از اهل بیت علیهم‌السلام رسیده است فرموده‌اند که مردم در عصر غیبت باید منتظر باشند. این وجوب چه نوع وجوبی است؟

ج. بلی. طبق بعض روایات مثل روایتی که در ذیل می‌آید انتظار واجب است:

«عَنْ عَیِّدِ الْعَظِیْمِ الْحَسَنِیِّ قَالٍ دَخَلْتُ عَلَی سَیِّدِی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَا أُرِیدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنِ الْقَائِمِ أَمْ هُوَ الْمَهْدِیُّ أَوْ غَیْرُهُ؟ فَابْتَدَأَنِی فَقَالَ يَا أَبَا الْقَاسِمِ إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا هُوَ الْمَهْدِیُّ الَّذِی یَجِبُ أَنْ یُنْتَظَرَ فِی غَیْبَتِهِ وَ یَطَاعَ فِی ظُهُورِهِ» [۱۳۹]

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۵۶

شیعه باید منتظر فرج باشد مثل هر جریان و برنامه و امر مهم خوبی که در زندگی انتظار آن را می‌کشد باید بیشتر و بیشتر فرج آن حضرت را که پایان‌بخش دوره‌های ظلم و جهالت و عصر خلاصی و نجات است انتظار داشته باشد. البته هر چه التزامات دینی و تعهدات مذهبی و عمل برای تحقق مقاصد و مطالب آن حضرت بیشتر باشد این حال انتظار از او ظاهرتر می‌باشد. در این موضوع به کتاب اینجانب (انتظار، عامل مقاومت و حرکت) مراجعه فرمایید.

### وظیفه در عصر غیبت

۱۲۷. وظیفه مؤمنان در زمان غیبت امام زمان علیه‌السلام چیست؟

ج. وظیفه مؤمنین در زمان غیبت و حضور، اطاعت از دستورات دینی و سرلوحه قرار دادن تقوی در زندگی است. بلی، در زمان غیبت دعا برای تعجیل ظهور آن حضرت و صدقه‌دادن برای سلامتی آن بزرگوار و انتظار مقدم مبارکش و شب و روز به یاد آن حضرت بودن از وظائف مهمه در عصر غیبت است.

### زمینه‌سازی برای ظهور

۱۲۸. آیا زمینه‌سازی برای ظهور حضرت حجت علیه‌السلام یک تکلیف شرعی است؟

ج. ظهور تحت شرایط غیر ارادی مؤمنان است و مؤمنان باید با دفع ظلم و فساد تا می‌توانند مبارزه کنند و عدالت‌خواه و ظلم‌ستیز باشند، ولی حوادث و سیری که بشریت دارد موجب غلبه جهل و ظلم می‌شود و به عنایت الهی یا ظهور امام، مؤمنان عزیز و آیین باطل مغلوب و حکومت جهانی اسلام مستقر می‌شود.

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۵۷

بنابراین معنای درست زمینه‌سازی برای ظهور حضور شخصی و آمادگی برای نصرت حق و یاری امام علیه‌السلام است. این که هر کسی به عنوان زمینه‌سازی ظهور تکلیف خاص دارد در روایات به نظر نرسیده است، بلکه همه باید در عصر غیبت - که عصر امتحانات متعدد و شدید است - در حفظ دین خود و التزام به احکام اسلام و تعهدات ولایی ثبات قدم خود را حفظ کنند، و در هیچ شرایطی در عمل به وظایف شرعی کوتاهی ننمایند و برای یاری و نصرت آن حضرت حضور کامل داشته باشند. بر حسب روایات، ظهور در شرایط فتنه‌های خاص و تجاهر به معاصی و شیوع منکرات و اندراس اسلام و غلبه باطل و پر شدن عالم از ظلم و جور واقع می‌شود و بشریت نجات می‌یابد و آن منجی الهی ظهور می‌کند.

معارف دین؛ ج ۳؛ ص ۱۵۷

ینه‌سازی به این است که هر کس در عمل چنان باشد که در شمار ۳۱۳ نفر اصحاب خاص آن حضرت یا ده هزار نفری که در روایات است محسوب شود، و همه برای نیل به این موقعیت عمل کنند و در یاری دین خدا ثبات قدم و استقامت نشان دهند، هویت دینی و اسلامی را حفظ کنند و هجوم‌های دین‌ستیز و حملاتی که به اسلام می‌شود آنها را سست و ضعیف نسازد.



هر کس باید مراقب خود باشد که از همکاری با اهل باطل پرهیز نماید و خود را و تا حدی که بتواند دیگران را حفظ کند. زمینه‌سازی برای ماندن در خطّ برای ایستادگی در امتحانات، برای رنگ‌نباختن و به هوبت کامل دینی باقی ماندن معنی درست زمینه‌سازی برای ظهور و انتظار است.

### صحت اخبار "امان"

۱۲۹. آیا اخبار "امان" معتبر می‌باشند و در صورت اعتبار، بفرمایید چگونه امام، موجب بقاء ارض و امان آن می‌باشد؟  
۱۳۰.

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۵۸

ج. موضوع این که وجود امام، امان از فنا و پایان دنیا است و زمین به وجود امام به اذن الله و تقدیره برقرار و پایدار است، بر حسب اخبار متواتره از طرق عامه و خاصه من جمله اخبار امان، ثابت و مسلم است و اخباری از این امور، مانند اخبار از ملاحم و اوضاع مستقبل دنیا و تکویر شمس و انکدار نجوم و انشقاق سماء و امتداد و انبساط زمین و سیر جبال و ... فقط از طریق وحی و اخبار پیغمبر صادق مصدق قابل قبول و باور آور است و از اموری که مستقیماً با برهان عقلی قابل اثبات باشد، نیست. و اگر صاحبان بعض مسالک و اهل علوم عقلیه یا مدعیان کشف و شهود بر حسب نگرش‌های خود، خصوص دخل وجود امام را در بقاء عالم ثابت بدانند و بر آن استدلال عقلی هم بنمایند، چون خارج از فهم عامه و بلکه اکثر خواص است، نیاز به اثبات مقدمات دیگر دارد، و از نظر آنهایی که در این مسالک سیر نمی‌نمایند و اثبات این امور را با عقل مقبول نمی‌شمارند، راه صواب همان اتکاء به وحی و اخبار مخبر عن الله است که وساطت و سفارش او بین الخلق و الخالق به دلیل و معجزه ثابت شده باشد. بنابراین همین که در عالم ثبوت و واقع این موضوع امکان داشته باشد با اخبار نبی ثابت النبوة و وصی ثابت الوصایه ثابت می‌شود و نفس انسان مستقیم الذهن آن را می‌پذیرد و باور می‌کند. آیا عقل توانسته و می‌تواند از واقعه‌ای، مثل قتل عمار به دست فئه باغیه ده‌ها سال قبل خبر بدهد؟ آیا با دلیل عقلی می‌توان مثل وحی خبر از جنگ جمل داد؟ یا از معارضه زبیر با امیرالمؤمنین یا از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و صدها وقایع غیبیه دیگر خبر داد؟ هیچ عقلی نمی‌تواند از این امور غیبیه خبر بدهد، ولی با خبر نبی ثابت النبوة و وصی ثابت الوصایه، پذیرفته می‌شود و ردّ آن به عنوان این که دلیل

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۵۹

عقلی ندارد جایز نیست.

بنابر این بر حسب این روایات معتبره و متواتره که از آن جمله در نهج البلاغه نیز از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که فرمود:  
«اللَّهُمَّ بَلَى لَّا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ إِمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا وَإِمَّا خَائِفًا مَعْمُورًا» [۱۴۰]  
و محدثان بزرگ اهل سنت نیز آن را روایت کرده‌اند، این فایده وجود امام غایب- که وجودش امان اهل ارض است و بقاء آن وابسته به بقاء اوست- قابل انکار و تردید نیست.

امّا نقض و ردّ این دلیل نقلی به وقوع جنگ‌ها و ویرانی‌ها و زلزله‌ها و آتش‌فشان‌ها و سیل‌ها و طاعون‌ها و وباها و امور دیگر در طول دوازده قرن بلکه چهارده قرن و بلکه در تمام ادوار و اعصار، جوابش این است که از این اخبار و احادیث، نفی کلی این حوادث که طبیعت عالم و زمین مقتضی آن است و علاوه سنت الله بر آن جاری شده است استفاده نمی‌شود. اینها اموری است که حتی بر حسب نظام مقرر در این عالم طبیعت، حدوث آنها طبیعی است و غرض از این که امام امان است این نیست که با وجود امام کسی بیمار نمی‌شود یا جنگی واقع نمی‌شود یا زلزله و حوادث دیگری اتفاق نمی‌افتد. همه‌ی این امور در اعصار حضور انبیاء و ائمه

علیهم‌السلام اتفاق افتاده و بعد از این هم اتفاق خواهد افتاد.

بلکه غرض این است که امام، وجودش در بقاء ارض مؤثر است و آن‌گاه که زمین خالی از حجت باشد، زمین و نظامات آن بر هم می‌خورد.

مع ذلک چون اسرار قضا و قدر بر ما معلوم نیست، تأثیر وجود امام در منع از بروز همین حوادث طبیعی در مواردی مسلم است، چنان‌که اعمال مردم و خوب

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۶۰

و بد در بروز و عدم بروز این حوادث مؤثر است. و مثل دعا که دافع بلیات عمومی و خصوصی است حتی استغفار سبب نزول باران و برکات می‌شود و وجود سالمندان و کودکان نیز مانع از دفع بلا است.

چنان‌که در خبر است:

«إِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ مُنَادِيًا يَنَادِي مَهَلًا مَهَلًا عِبَادَ اللَّهِ عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَلَوْ لَا بَهَائِمُ رُئِعَ وَ صَيْبُهُ رُضِعَ وَ شَيْوُخُ رُكِعَ لَصَدَّبَ عَلَيْكُمْ الْعَذَابُ صَبًا تَرْضُونَ بِهِ رَضًا» [۱۴۱]

مسأله فایده وجود امام را با این دید ایمانی باید بررسی کرد و در بیان این فایده هم با کسانی که به عالم غیب و قضاء و قدر الهی معتقدند حرف می‌زنیم.

وجود پیغمبر به صریح قرآن، امان از عذاب است. وجود قائم مقام او نیز امان است و استغفار نیز امان است:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» [۱۴۲]

و خلاصه این فایده‌ای که برای وجود امام؛ چه غائب و چه حاضر باشد بیان کردیم با توجه به این معانی - که بیشتر از این در اطراف آن مجال اطاله کلام ندارم - روشن و منطقی است و کلام حکیمانه محقق طوسی بسیار محکم است (وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منّا) [۱۴۳].

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۶۱

### نصرت مالی امام زمان علیه‌السلام

۱۳۱. نصرت مالی (جهاد مالی) امام عصر که در روایات فراوان تأکید شده است چه حکمی دارد؟

ج. عمل به تکالیف مالی آنچه واجب است از قبیل خمس و زکات و آنچه مستحب است از قبیل کمک به فقراء شیعه و اجراء برنامه‌های تبلیغی و نشر احکام و اقامه دین و احیاء امر اهل بیت علیهم‌السلام، همه کمک و نصرت مالی به آن حضرت است.

### توصیه به تجلیل نیمه شعبان

۱۳۲. برای برگزاری جشن‌های نیمه شعبان چه توصیه و سفارشی به مسئولان دارید؟

ج. احیای امر اهل بیت علیهم‌السلام که در عصر غیبت، یکی از بزرگ‌ترین مصادیق آن، عرض ادب، ثناخوانی و دعاء برای تعجیل فرج حضرت صاحب‌الأمر علیه‌السلام و زنده نگاه داشتن یاد آن امام عظیم‌الشأن در قلوب است، از اهم وظایفی است که شیعه باید به آن ملتزم و متعهد باشد.

توقع و انتظار این است که در انجام این مراسم، در عین اهتمام به شکوه و جلال جشن‌ها و مجالس، مواظبت شود که در محدوده

آداب و برنامه‌ی دینی انجام گیرد و عملی که مانع از قبول این خدمات گردد، از کسی صادر نشود و جلوه ملکوتی این مجالس را حفظ نمایند.

### ارتباط، رؤیت و مدعیان

۱۳۳. گوش دادن به صحبت‌های مدعیان دروغین و شرکت در مجالس آنها چه حکمی دارد؟

ج. ادعای ارتباط خاص داشتن با حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف در

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۶۲

زمان غیبت آن بزرگوار، کذب و دروغ است، و شرکت در مجالسی که در آن چنین ادعا می‌شود حرام است و مؤمنین باید بی‌اساس بودن چنین ادعاهایی را برای مردم بیان کنند که گمراه نشوند.

۱۳۴. طرح ادعای ملاقات با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف توسط اشخاص چه حکمی دارد؟

ج. اگر مقصود این است که در عصر غیبت، شخص یا اشخاص واجد این مقام باشند که بتوانند به قصد و اراده خود شرفیاب شوند، چنین رابطه‌ای را احدی با آن حضرت ندارد و مدعی آن را باید تکذیب نمود؛ و اگر مقصود این است که تشرف به خدمت آن حضرت به طور خلاف عادت و بدون این که تحت اختیار خود شخص باشد ممکن است یا خیر؟ جواب این است که امکان آن منتفی نیست و هر چند امکان اعم از وقوع است ولی در مواردی بعضی اشخاص تشرف یافته و این امر ممکن واقع شده است.

### معنای استعجال در برخی روایات

۱۳۵. منظور از استعجال در روایت ذیل چیست:

«عن عبدالرحمان بن کثیر، قال: كنت عند ابي عبدالله عليه السلام اذ دخل عليه مهزم، فقال له: جعلت فداك: اخبرني عن هذا الامر الذي تنتظر متى هو؟ فقال: يا مهزم! كذب الوقتون، و هلك المستعجلون و نجا المسلمون» [۱۴۴]

ج. عجله، درخواست مطلب است پیش از رسیدن وقت آن و این روایات همه مربوط به عصر ائمه علیهم السلام است که اوان ظهور نبود و مسلم بود که

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۶۳

وقت آن نیست، چون شرط اصل و اصل ظهور این امر، متوقف به ولادت حضرت بقیه الله الاعظم ارواح العالمین له الفداء و غیبت صغری و کبری است که هنوز ادامه دارد. مع ذلك همان مؤمنان معاصر ائمه علیهم السلام مشتاق این عصر و این دوره بودند و مردم را به آن مژده و نوید می‌دادند و اراده حتمی خدا را بر وقوع آن اعلام می‌کردند.

آنها منتظر بودند ولی مستعجل نبودند؛ هم به امر خدا و هرگونه تأخیر در این ظهور تسلیم بودند و ایمانشان بر آن استوار و محکم بود و هم آن را موکول به وقت و زمان آن که خداوند عالم به آن است، می‌دانستند.

### عریضه نویسی

۱۳۶. نوشتن عریضه به امام زمان علیه السلام چه حکمی دارد؟

ج. نظر اینجانب در این باره مثبت است؛ می‌توانید به کتاب النجم الثاقب و منتهی الآمال و عبقری الحسان مراجعه نمایید.

### اماکن منتسب به حضرت ولی عصر علیه السلام

۱۳۷. نظر حضرت عالی راجع به مسجد جمکران و دیگر مقامات منسوب به حضرت امام زمان علیه السلام چیست؟

ج. مسجد مقدس جمکران از مساجد و مقامات مشرفه به عنایات حضرت بقیه‌الله ارواح العالمین له الفداء است؛ هم از جهت اصل بناء که بر حسب نقل بزرگان حدیث از کتاب تاریخ قم و قبول اعظام علماء و اعتماد آنها بر آن، به امر حضرت بنا شده و از آن زمان تا حال خلفاً عن سلف آن را پذیرفته و شرف حضور و نماز و عبادت در آن را مغتنم شمرده‌اند و هم از جهت معجزات معارف دین، ج ۳، ص: ۱۶۴

باهره‌ای که در آن به واسطه توسلات به آن حضرت وقوع یافته و تشرف بعضی که اجمالاً معلوم و مسلم است و مثل تواتر معنوی است و بالجمله فضیلت و موقعیت و انتساب آن به حضرت ثابت است و این که نیز همیشه مورد توجه بزرگان از علماء بوده و خواندن نماز در آن موجب ثواب و اجر است و از سؤال و جوابی که از مرحوم استاد اعظم حضرت آیت الله العظمی بروجردی اعلی الله مقامه شد و حقیر هم حضور داشتم، معلوم شد که ایشان نماز مسجد جمکران را مستحب می‌دانند، چنان که در بعض مناطق دیگر نیز اماکن و مقامات مقدسه وجود دارد که همه به عنوان مقام و ناحیه مقدسه عنوان می‌شوند. در مسجد سهله بقعه‌ای است معروف به مقام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که زیارت آن حضرت در آن محل مناسب است، و نیز سرداب اشرف و اقدس سامره که حتی بعض خلفاء بنی عباس مثل الناصر لدین الله به آن معتقد بوده و معجزات بزرگ در آن دیده شده است، و هم چنین مقام معروف دیگر، مقام حضرت مهدی علیه السلام در وادی السلام است که در کشف الأستار معجزه باهره‌ای را - که شکی در وقوع آن نیست - نقل می‌نماید، و هم چنین مقام آن حضرت در حله و نقاط مشرفه دیگر نیز از این مقامات و مشاهد مقدسه است. «رزقنا الله تعالی و ایاکم العبادۀ و الصلاة فیها و السلام علی مولانا صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه و علی آبائه الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین»

### شباهت مربوط به روایت حسن مثله جمکرانی

۱۳۸. در اینترنت، ۳۵ اشکال به روایت حسن مثله جمکرانی وارد کرده‌اند و نویسنده آن با صراحت، انتساب مسجد مقدس جمکران به امام زمان

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۶۵

علیه السلام را رد کرده است. ۱۲ اشکال از این اشکالات - که مهم‌ترین آنها می‌باشد - در ذیل آمده است. خواهشمند است جواب آنها را مرقوم نمایید:

۱. در تمام منابعی که روایت حسن مثله جمکرانی نقل شده، منبع اولیه و اصلی این روایت را کتابی به نام «مونس الحزین» نوشته ابن بابویه قمی می‌دانند. در حالی که هیچ یک از کتب فهرست و رجال برای ابن بابویه قمی کتابی به نام مونس الحزین ذکر نکرده‌اند و مرحوم محدث نوری در کتاب مستدرک الوسایل جلد سوم با صراحت اعلام می‌کند که ابن بابویه قمی هرگز کتابی به نام مونس الحزین نداشته است؟

۲. ابن بابویه قمی متوفای ۳۸۱ است و داستان ملاقات حسن مثله جمکرانی (همان‌طور که در متن روایت تصریح شده) در سال ۳۹۳

به وقوع پیوسته است. اینک این سؤال پیش می‌آید که چگونه ابن بابویه واقعه‌ای را که ۱۲ سال بعد از وفاتش رخ خواهد داد در کتابش نقل کرده است؟ و این ادعا که شاید در نسخه برداری سبعة و ثلاثین را تسعه و ثلاثین نوشته باشند؛ تا زمانی که صرف ادعا باشد و با دلیل و شواهد و قرائن و مؤیداتی همراه نباشد مردود است.

۳. حسن مثله ادعا می‌کند: امام زمان به من نیابت داده که زمین حسن مثله را از تصرفش خارج نموده و عایدات ۵ سال کشت و زرع را از او بگیرم و در این مکان مسجد بسازم.

سؤال: توقیعی را که صریحاً ادعای رؤیت در زمان غیبت کبری را نفی کرده؛ با ادعای نیابت حسن مثله چگونه توجیه می‌کنید؟

۴. طبق مبنایی که «راوی هر روایتی باید شناخته شده

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۶۶

و مورد تأیید کتب رجال باشد» این سؤال پیش می‌آید که غیر از کتاب مونس الحزین که وجود خارجی ندارد؛ در چه کتابی و توسط چه شخصیتی حسن مثله‌ی جمکرانی توثیق شده است؟

۵. طبق حدیثی که می‌فرماید: «من أحيى أرضاً ميتةً فهى له»؛ حسن مثله جمکرانی؛ مالک زمینی که احیا کرده باید شناخته شود. پس چرا برخلاف مبنای فقهی زمین او تصرف غاصبانه می‌شود؟ آیا امام زمان برخلاف موازین شرعی عمل می‌کند؟

۶. اگر این مکان آنقدر مقدس است که ثواب نماز خواندن در آن فوق نماز در مسجد النبی و مسجد الحرام است و همانند نماز خواندن در بیت العتیق است، پس چرا رسول خدا و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام درباره‌ی فضیلت نماز در چنین مکان مقدسی چیزی نگفته‌اند و چرا وقتی حضرت علی علیه‌السلام بر ایران حکومت می‌کرد به والی خود دستور نداد در این مکان شریف مسجد بسازد؟

۷. در متن حدیث، حسن مثله از قول امام نقل می‌کند که عایدات پنج سال کشت و زرع را از حسن مسلم بگیر و در این مکان مسجد بساز. در حالی که در مبنای فقهی گفته شده: «الزرع للزارع ولو كان غاصباً» مالک زمین مغصوبه حق اجرت زمین مغصوبه را دارد نه تمام عایدات آن را!

۸. در متن روایت است که امام می‌فرماید: به حسن مسلم بگو پنج سال است داری در این زمین کشت و زرع می‌کنی و من غله و محصولت را تخریب می‌کنم. باز آمدی این جا کشت و زرع کردی؟ سؤال این است که اگر این محصول مال حسن مسلم است تخریب آن

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۶۷

ظالمانه است و اگر مال خود امام زمان است، تخریب آن اسراف و جاهلانیه و خلاف شرع است و از همه مهم‌تر آن که امام زمانی که تمام محصول ۵ ساله را تخریب کرده، دیگر چه حقی به گردن مالک دارد که بگوید عایدات و غله‌ی این پنج سال را بده تا با آن مسجد بسازیم؟

۹. امام می‌فرماید: به حسن مسلم بگو: به خاطر این که این زمین را غصب کردی دو تا پسرهای جوانمرگ شدند و تو هنوز عبرت نگرفتی و دوباره آمدی و در زمین من کشت و زرع کردی؟ اینک این سؤال پیش می‌آید که: چرا کسانی که آن سرزمین پهناور و آباد فدک را غصب کردند پسرشان جوانمرگ نشد اما این کشاورز بدبخت جمکرانی با کشاورزی روی این چهارمتر زمین موات جمکران به این مصیبت دچار شد؟

۱۰. مسجد النبی که زمینش ملک شخصی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌و آله بوده و به گفته پیامبر باغی از باغ‌های بهشت است و هم‌اکنون مدفن رسول خداست، مسجدی که بیش از ده سال پیش نماز آن رسول خدا و علی مرتضی‌علیهما‌السلام بوده و بیش از دو بیست سال عبادت گاه ائمه‌ی اطهار بوده است. چرا ثواب فضیلت نماز خواندن در چنین مسجد با شرافتی (طبق حدیث رسول خدا بیش از

هزار برابر یعنی) یک درصد مسجد الحرام است؟ اما نماز در مسجد جمکران معادل نماز در بیت العتیق است و مافوق مسجد الحرام و حدود صد برابر مسجد النبی است؟

۱۱. چرا امام به حسن مثله می‌گوید: گوسفندی با این مشخصات در گله جعفر کاشانی است آن را خریداری معارف دین، ج ۳، ص: ۱۶۸

کن و پول آن را از اهالی جمکران بگیر و اگر پول آن را ندادند، خودت پول آن را بده. در حالی که وقتی حسن مثله اقدام به خرید گوسفند می‌کند معلوم می‌شود این گوسفند تازه از زیر ساق عرش الهی به گله جعفر کاشانی هبوط کرده و مالکی ندارد و در عمل برای تهیه آن نیازی به تهیه پول نبوده که امام زمان به فکر تهیه پول خرید آن باشد؟

۱۲. امام به حسن مثله دستور می‌دهد: گوسفند را فردا شب در همین مکان (مکان مسجد جمکران) ذبح کند. اینک این سؤال پیش می‌آید که با وجود آن همه روایاتی که از ذبح گوسفند در شب نهی کرده است، چرا امام بر خلاف نهی معصومین علیهم‌السلام چنین دستوری می‌دهند؟

ج.

«الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا أن هدانا الله و الصلاة و السلام علی رسول الله و آله آل الله»

با تشکر و تقدیر فراوان از توجه جنابعالی به تحکیم اساس ایمان افراد، مخصوصاً نسل جوان که شور و شوق آن‌ها به امور ولایتی مخصوصاً ولایت حضرت بقیه الله مولانا المهدی ارواح العالمین له الفدا روز به روز بیشتر می‌شود، در جواب مشروح علی رغم مشاغل و وظایف متراکم، اشعار می‌دارد:

مسجد مقدس جمکران از مشاهد شریفه و مقامات مشرفه به شرف انتساب به حضرت بقیه الله مولانا المهدی ارواح العالمین له الفدا می‌باشد، و علاوه بر حکایت معروفه از حسن مثله جمکرانی، شواهد و کرامات و بعض تشرفات نیز به طور خاص این انتساب را اثبات می‌نماید.

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۶۹

لذا تردید در مضمون حکایت حسن مثله بی‌مورد است و اشکالات و شبهه‌ها ضعیف است و ایرادسازی و اشکال‌پردازی تا حد ۳۵ اشکال، دعوی غریب است و آن را نمی‌توان ساده و بدون غرض شمرد، مخصوصاً دشمنان و منکران مهدویت که می‌بینند روز به روز بر ظهور و جلوه و اقبال مردم به حضور و عبادت در این مسجد افزوده می‌شود و از مراکز مهم احیاء امر اهل بیت علیهم‌السلام و افشاء بطلان مدعیان مهدویت، خصوصاً فرقه بابی‌گری و بهایی‌گری است که چون در برابر این توجه عمومی محکوم و برانزوا و انقراضشان افزوده می‌شود، به‌دست و پا افتاده و اشکال‌پردازی و شبهه‌سازی می‌نمایند.

چنان‌که شنیده‌ام یکی از دستوراتی که به بهایی‌ها داده شده، این است که برنامه‌های جشن نیمه شعبان را مخصوصاً در مسجد جمکران - که باید نمایش خلوص و توحید و بندگی و تعفف و پرهیز از مناهی و ملامی باشد - به برنامه‌های لهوی و پای‌کوبی و دست‌زدن آلوده سازند.

از سستی و ضعف این اشکالات دوازده‌گانه، سستی بقیه اشکالات هم معلوم می‌شود. اینک جواب به این ۱۲ شبهه:

۱. تشکیک در وجود کتابی به نام (مونس الحزین فی معرفه الحق و الیقین) با توجه به این که در تاریخ قم، واقعه را از کتاب مونس الحزین که از مصنفات صدوق علیه‌الرحمة است نقل نموده، برای اثبات وجود چنین کتابی از صدوق علیه‌الرحمة کافی است.

و مجرد این که مرحوم حاجی نوری به آن دست نیافته، مجوز نفی آن نیست. ایشان و غیر ایشان به مصنفاتی دیگر از صدوق هم دست نیافته‌اند، مثلاً کتاب مدینه العلم ایشان در کجا است و چرا در یک کتابخانه، نسخه‌ای از آن نیست؟ عدم اطلاع بعد از هزار سال دلیل بر عدم و رد قول شخصی که معاصر صدوق

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۷۰

بوده است نمی‌شود. اصلاً این خلاف سیره عقلاست که عدم اطلاع شخصی را در قبال دعوی اطلاع شخص دیگر قرار دهیم و معارض فرض کنیم.

معلوم است کتاب (مونس الحزین فی معرفه الحق و الیقین) - چنان که از اسمش معلوم است - کتابی مهم در اصول دین و مورد مراجعه علماء بوده است.

مرحوم حاجی نوری که خود این حکایت را در النجم الثاقب و جنه المأوی نقل نموده است به آن اعتماد و احتجاج کرده است، چگونگی می‌گوید: ابن بابویه هرگز کتابی به نام مونس الحزین نداشته است. ظاهر این است که قبل از اطلاع او از تاریخ قم بوده است.

به هر حال این موضوع که اصل این حکایت در کتاب‌های معتبر پیشینیان و قدماء علماء قم نقل شده، انکارناپذیر است و عدم وجود آن در عصر ما و متأخرین، مثل عدم وجود صدها و بیشتر کتاب از محدثین، دلیل بر عدم وجود آنها نیست.

۲. راجع به اشتباهی که در تاریخ وقوع این واقعه دیده می‌شود امر بعیدی نیست. نظائر آن متعدد دیده می‌شود و شاهد اشتباه، همان تاریخ وفات صدوق است. برداشت اهل نظر از این اشتباه، اخذ به همان تاریخ صحیح است، نه رد اصل خبر و حکایت.

۳. راجع به توفیق شریف مفصل در برخی از کتاب‌ها جواب داده‌ایم که مقصود از آن، اعلام وقوع غیبت کبری و ختم نبوت خاصه است و نه نفی دیدار و تشریف علی سبیل الاتفاق.

۴. حسن مثله جمکرانی چنان که از متن حکایت استفاده می‌شود متهم به کذب و افتراء نشده و ادعاء او مقبول واقع شده و مسجد در این مکان بنا شده است و از آن زمان تا حال مسجد برقرار بوده است.

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۷۱

۵. اشکال‌کننده خودش را در موضعی قرار می‌دهد که انگار از سابقه زمین این مسجد و این که محیاء بوده یا ممت و ید حسن مثله بر آن بر حسب احیاء شخص خودش بوده است، اطلاع کافی دارد و اسناد زمین را در اختیار دارد و بنابراین تصرف حسن مثله در آن به موجب احیاء بوده است و امام زمان علیه‌السلام مورد سؤال واقع می‌شود که چرا بر خلاف مبنای فقهی، تصرف احیاء‌کننده زمین را تصرف غیر مالک شمرده‌اند، در حالی که از حکایت معلوم است که زمین ملک شخصی نبوده و ظاهراً وقف بوده و در بین مردم هم این سابقه مطرح بوده است.

۶. این ایراد بسیار عجیب است. اولاً ثواب‌های کلان در مورد مستحبات بسیار است و باب وسیعی است و به مسأله تفضل حضرت احدیت عز اسمه ارتباط دارد که الله اعلم حیث یجعل عنایاته و لایسئل عما یفعل و هم یسألون.

تبلیغ احکام به وسیله شخص حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و آنچه مربوط به اصول و اساس دین بود، انجام گرفت و در بسیاری از فروع، ائمه طاهرین علیهم‌السلام بین آن حضرت و مردم واسطه تبلیغ بودند که در طی حدود سه قرن انجام شد. می‌گوید: چرا وقتی حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام بر ایران حکومت می‌کرد به والی خود دستور نداد که در این مکان شریف مسجد بسازد، مثل این است که اصلاً از تاریخ بی‌اطلاع هستند و نمی‌دانند که امیر المؤمنین علیه‌السلام در مرکز حکومت اسلامی با چه مشکلات و معارضانی روبه‌رو بود و چه تکالیف بسیار سنگینی بر دوش آن حضرت بود که نوبت به ایران و جمکران و مسجد جمکران نمی‌رسید. او باید تا حدی که ممکن بود در مکه و مدینه، بدعت‌ها و تحریفاتی را که واقع شده بود از میان بردارد و مردم را به اسلام ناب بازگرداند، اما نگذاشتند. جنگ جمل و صفین و خوارج نهروان و ناکثین و قاسطین و

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۷۲

مارقین، طلحه و زبیر و عایشه و معاویه و خوارج، راه را بر سر اصلاحات و اقدامات آن حضرت بستند؛ وضع طوری بود که فرمود:

«لَوْ قَدِ اسْتَوَتْ قَدَمَايَ مِنْ هَذِهِ الْمَدَاحِصِ لَغَيَّرْتُ أَشْيَاءَ» [۱۴۵]

می‌گویند: چرا به ایران نپرداخت و چرا در جمکران در این مکان مسجد نساخت. تعجب است این چه استبعاداتی است که با آن، کسی قداست مسجد جمکران را نفی نماید.

برخی ناآگاهان شبیه این چراها را نسبت به شخص حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله بلکه نسبت به خداوند متعال هم می‌گویند و بالاخره در تکوینیات هم می‌گویند.

۷. عایدات پنج‌ساله کشت و زرع زمین، همان اجرة المثل زمین است که باید حسن مسلم بپردازد؛ چه زراعتی شده باشد و چه نشده باشد و با مسأله «الزرع للزارع» معارضه ندارد.

۸. در مسأله تخریب زراعت، مقصود مباشرت شخص حضرت در تخریب نیست و ظاهراً مقصود، بیان اثر وضعی کار او است که با اشتغال ذمه او به مال الاجاره زمین منافات ندارد و یا تخریب ظالمانه باشد. انصافاً این بررسی‌ها بسیار عوامانه است.

۹. این ایراد هم مثل ایراد هشتم عامیانه است. مسأله آثار وضعی اعمال از مسائل دقیقی است که احاطه بر تمام آن برای بشر فراهم نمی‌شود. بسا مواردی که در نظر ظاهرین، تبعیض است و در واقع، لازم خصوص آن عمل است. بسا در یک مورد، یک فرد مؤمن مبتلا به مرگ فرزند، مصداق هر که در این بزم

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۷۳

مقرب‌تر است می‌شود، در حالی که فردی با داشتن فرزندان متعدد و اعمال زشت زحمتی نمی‌بیند و مصداق «إِنَّمَا نُقَلِّبُ لَهُم» [۱۴۶] می‌باشد.

در اینجا شرایط و مقتضیات خاص است که بسا می‌شود آنچه در ظاهر ضرر دیده می‌شود خیر واقعی است و این بحث با بحث ما از دو مقوله است.

۱۰. مسأله ثواب و عقاب نیز از اسرار و پر از نکته‌ها و جوانب است و گاه ممکن است ثواب متعارف یک عمل مستحب از عمل واجب بیشتر باشد یا از این جهت که وجوب آن مانع دارد یا از آن جهت که واجب به واسطه ذات خودش مورد رغبت مردم است ولی مستحب چنان نیست بلکه باید با تشویق و بیان ثواب، اشخاص را به آن شایق نمود. به هر حال مقوله‌ها را نباید مخلوط کرد تا بررسی‌ها دقیق و از روی معرفت انجام شود.

۱۱. این که این گوسفند از زیر ساق عرش الهی به گله جعفر کاشانی هبوط کرده در حکایت نیست، اما اصل دستور در حکایت آمده است و ظاهراً دستور صوری است و یا امر به آمادگی برای خریداری است، نظیر اوامر امتحانیه یا امر به مقدمات، مثل داستان امر خدا به حضرت ابراهیم خلیل در ذبح فرزندش حضرت اسماعیل.

۱۲. جواب آن واضح است. کراهت در مستحبات معنایش کمتر بودن ثواب است. گوسفند صدقه را اگر روز ذبح کنند ثواب دارد، ولی ذبح آن در شب ثوابش کمتر است و اگر مصلحت مهمتری باشد، جبران آن کمبود می‌شود. بلی، در ذبح گوسفندی که برای صدقه نباشد، مثل آن که برای فروش گوشت آن یا مصرف شخصی باشد که فعلی مباح است، شب کراهت دارد و ارشادی است که ممکن است از این جهت باشد که اگر برای مصرف شخصی در شب نیست،

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۷۴

حیوان را نیاززند تا خواب و استراحت کند.

در پایان تذکر می‌دهم که این گونه ایرادسازی در روایات و حکایات، موجب وهن و ضعف صدور روایت و حکایت نمی‌شود و تسلیم مؤمنان را ضعیف نمی‌سازد.

«جعلنا الله و اياكم من موالیه و من المنتظرین لظهوره و عجل الله فرجه و سهل مخرجه و السلام علیکم و رحمۃ الله».



**علم امام به زمان ظهور**

۱۴۰. آیا امام زمان علیه‌السلام از زمان ظهور خود خبر دارند یا خیر؟  
ج. بر حسب ظاهر بعضی از روایات و اخبار، خبر ندارند.

**عصر ظهور و حوادث مرتبط**

۱۴۱. آیا ظهور امام زمان علیه‌السلام نزدیک است یا نه؟

ج. بدانید که برای ظهور حضرت مولی، بقیه الله ارواح العالمین له الفداء زمان خاص، یعنی روز فلان از فلان ماه معین از فلان سال معین، تعیین نشده است. هر کس تعیین وقت نماید بر حسب اخبار دروغگو است، و همه علمای اعلام اعلی الله کلماتهم بر این اتفاق دارند.

انشاء الله از منتظرین حقیقی ظهور امام زمان ارواح العالمین له الفداء باشید که متعهدانه به وظائف خود عمل می‌کنند و تقوی و پرهیزکاری را پیشه نموده و در دوستی آن حضرت اگر مشکلاتی هم برایشان جلو بیاید صبر می‌کنند که بر

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۷۵

حسب اخبار چنین افراد عزیزی، حزب خدا و رستگارانند، خدا را فراموش نکنید و در ولایت آن حضرت ثابت قدم باشید.

**هلاکت عده‌ای پیش از ظهور**

۱۴۲. پیش از ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام به واسطه حوادث عظیم چه مقدار از مردم تلف می‌شوند؟

ج. آنچه در این مورد مسلم است فتنه‌هایی پیش از زمان ظهور چنانچه مشاهده می‌شود موجب اتلاف نفوس بسیاری خواهد شد. به کتاب نوید امن و امان اینجانب مراجعه فرمایید.

**رابطه ظهور و ظلم در جهان**

۱۴۳. از نشانه‌ی ظهور امام زمان عجل الله فرجه الشریف فراگرفتن ظلم و ستم در جهان است. وقتی که سؤال می‌شود چرا امام زمان علیه‌السلام ظهور نمی‌کند، می‌گویند بین مردم فساد، ظلم و زورگویی هست. آیا باید ظلم و ستم باشد تا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کند یا نه؟

ج. ظهور حضرت در زمانی است که ظلم مطلق باشد یا جلوه جهان ظلم باشد و در مثل زمانی که حاکم بر همه ظلم کند و نظامات بر اساس زور و استبداد باشد ولی مردم در بین خود عدالت و قانون را رعایت نمایند و کم و بیش پایبند به تعهدات خود و مراعات یکدیگر باشند، ظلم و جور مطلق نیست و هم‌چنین تا وقتی برای خود مردم امکان دفع ظلم نیست ولی خود از حق خود دفاع نکند جور و ظلم مطلق نیست. بلکه جور و ظلم وقتی است که همه یا اکثریت ملزم به حق نباشد و در استضعاف باشند.

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۷۶

### سندیت روایات درباره آینده دنیا

۱۴۴. آیا احادیثی که در مورد آینده دنیا و رویدادهای قبل از ظهور از ائمه علیهم‌السلام به ما رسیده است صحت دارند؟  
ج. روایات صحیح و معتبر بسیاری در بیان وضعیت مردم در زمان غیبت و وقوع حوادث قرب ظهور یا پیش از ظهور؛ اعم از قریب یا بعید بودن آن و یا سال ظهور رسیده که مطالعه آن و مشاهده حال و روز مردمان این زمان و مسیری را که جوامع به سمت آن می‌روند، موجب تقویت دین و ایمان و مزید بصیرت در دین و هشیاری اهل ایمان می‌باشد.

### پاسخ شبهه عدم امکان تشکیل جامعه مهدوی

۱۴۵. بعضی از افراد معتقدند که طرح یک جامعه آرمانی یک طرح وهمی بیش نیست و در عمل نمی‌توان این طرح را در جامعه پیاده کرد چرا که همواره خیر و شرّ در کنار هم حضور دارند و تا روز قیامت خداوند به شیطان مهلت داده است. پس امید به اصلاح همه انسان‌ها خیالی واهی است. در برابر این شبهه بهترین پاسخ چیست؟  
ج. این افراد واقعه بی سابقه و بی نظیر ظهور حضرت مهدی ارواح‌العالمین له‌الفداء را یک واقعه عادی - که همه عوامل و اطراف و ابعاد آن عادی و طبیعی باشد - بررسی می‌نمایند و ارتباط خاص آن را با عالم غیب و عنایات غیبی و حتی مداخله ملائکه و خوارق عادات بررسی نمی‌کنند.

و اگر آیات شریفه قرآن مجید و روایات متواتره‌ای را که این واقعه عظمی و حادثه کبری در آنها شرح داده شده ملاحظه نمایند، این استبعاد را نخواهند نمود.

واقعه، واقعه‌ای الهی است، و در جهان آفرینش منحصر به خود و مشحون به

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۷۷

آیات بزرگ الهی است، در عین حال که بسیاری از جلوات آن به وضع عادی ارائه می‌شود.

دین اسلام عالم گیر و مشارق و مغارب زمین به ید یداللهی حضرت بقیه‌الله ارواح‌العالمین له‌الفداء فتح می‌شود، حرکتی که دنیا در اثر این ظهور به آن متحرک می‌شود و تکانی که جوامع بشری در اثر آن می‌خورند، همه‌ی ارواح و نفوس را فرا می‌گیرد، خیر بر شرّ غالب و پیروز می‌شود و جنود شرّ و جهل خلع سلاح می‌گردند و خصومت‌ها پایان می‌پذیرد. البته تکالیف همانند قبل برقرار و همه سنن اسلامی اخبار و اظهار می‌شود و واقع این است که زبان و بیان و قلم مثل من از شرح ما وقع آن عاجز است.

شیطان هم بر حسب بعض تفاسیر از آیه شریفه، مهلتش الی یوم الوقت المعلوم است که همان روز ظهور و ساعه صغری است، و اگر هم مهلتش تا قیامت و ساعه کبری باشد با آن ظهور و جلوات و علم و معرفت و قوت عقل بشر امکان عمل نخواهد داشت.

خلاصه این ظهور با این همه تأکیدات انبیاء و کتب سالفه و قرآن مجید و احادیث متواتر از فریقین، ظهوری حقیقی است و وعده‌هایی که داده‌اند همه حتمی‌الوقوع است البته در بسیاری از تفصیلات ما نمی‌توانیم به طور جزم اظهار نظر نماییم، ولی استبعاد آن

وقایع که از آن جمله روایاتی است که در تفسیر یأتی بَعْضُ آیَاتِ رَبِّكَ [۱۴۷]

وارد شده همه غیر قابل انکار است

ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ [۱۴۸]

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۷۸  
 إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ [۱۴۹]

### اقامه عدل کامل توسط حضرت

۱۴۶. آیا غایت نهایی در دعوت انبیاء هدایت کل بشر و برپایی قسط و عدالت در سرتاسر عالم نبوده است؟ چرا این کار به دست توانای پیامبر خاتم تحقق نیافت، و راز یا حکمت این که این کار باید پس از قرن‌های متمادی و انتظارهای جان فرسا و تحقق ظلم‌ها و ستم‌های بی حدّ به دست یکی از فرزندان آن پیامبر خاتم صورت گیرد چیست؟

ج. مثل این پرسش در حوزه‌های پرگسترش تکوینیات و تشریعیات هزارها و میلیون‌ها و بیشتر قابل طرح است. همه جا و در هر مورد از اتم و ذرات و کهکشان‌ها و کاینات بزرگ‌تر و بزرگ‌تر و عالم نبات و جماد و حیوان می‌توان این پرسش را نمود، البته گاه به عنوان اعتراض و گاه به صورت استفهام حقیقی است، چرا فعلیت بسیاری از کائنات بالفعل محقق نشده و از آغاز بالقوه و ذی الاستعداد آفریده شده‌اند؟ چرا یک درخت تا به ثمر برسد سال‌ها به طول می‌انجامد و دیگری در مدت کوتاهی به فعلیت می‌رسد؟ و خلاصه این می‌شود که چرا این نظام ماده و مدّت، اجزاء و اعضایش به تدریج و طی زمان و سیر حالات مختلف به غایت می‌رسد؟

جواب کلی همین است که این عالم همین است که هست و اگر طور دیگر باشد این عالم نیست. ما خود در این عالمیم و تحت شرایط مقرر در این عالم موجود شده‌ایم. بالقوه و بالاستعداد آفریده شده‌ایم تا در مدّت معین به فعلیت برسیم. انبیاء نیز براساس همین نظم و نظامی که خدا مقرر فرموده و مبعوث شده

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۷۹

و یکی پس از دیگری امر تعلیم و تربیت و هدایت بشر را به عهده گرفته و می‌توان دوره و عصر دوام نبوت هر کدام را به کلاس‌های دانشگاهی یا دانشگاه‌های متعاقب یکدیگر تشبیه کرد که باید یکی پس از دیگری طی شود.

هدف از بعثت همه انبیاء و کتاب‌های آسمانی برپا بودن مردم به قسط است، چنان که در قرآن مجید می‌فرماید  
 لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ... [۱۵۰] این هدف تا حدودی در طی قرون و به وسیله بندگان متعبد و ملتزم تأمین شده و بسیاری به حکم ضمیر ایمانی خود را به اقامه قسط ملزم دانسته و می‌دانند اما آن برنامه عام و عالمی طبق شرایطی که دارد در زمان خاص و مخصوص به خود اجرا می‌شود، چنان که حوادث مهم دیگری نیز که در قرآن مجید به آن اشاره شده در آینده‌هایی که خدا دور و نزدیکی آن را می‌داند واقع خواهند شد که از جمله مثل این آیه است  
 وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ [۱۵۱] مؤمن به خدا و رسول و به کتاب خدا و وحی الهی و اخبار ائمه هدی علیهم السلام به همه ایمان دارد؛ هم به عالم امر و فعلیت و هم به عالم خلق عقیده‌مند است.

### حضرت عیسی و اقتدا به امام زمان علیه السلام

۱۴۷. بنا به مستندات و روایات، در زمان ظهور

۱۴۸.

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۸۰

حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا له الفداء حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام در رکاب ایشان هستند. آیا این عقیده صحیح است؟

ج. در روایات آمده است که حضرات خضر و یاس و عیسی علیهم السلام زنده و غایب‌اند و حضرت عیسی علیه السلام اقتدا به حضرت حجت سلام الله علیه می‌نماید. برای اطلاع از روایات این باب، می‌توانید به کتاب منتخب الاثر اینجانب مراجعه نمایید.

### کیفیت شریعت جدید در زمان ظهور

۱۴۹. آیا در روایات حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به عنوان صاحب شریعت جدید و کتاب جدید معرفی شده است؟  
ج. از بعضی روایات چنین چیزی استفاده می‌شود و به این معنی است که به مرور زمان و بی‌مبالاتی مردم، احکام خدا متروک شده و آن بزرگوار احکام را تجدید می‌کند نه این که دین و شریعت دیگری تأسیس می‌کند، و اگر حکم خاصی هم بیاورد حکمی است که در اصل شریعت بوده، ولی زمان عمل به آن در عصر ظهور آن حضرت است.

### ظلم و عدالت در زمان ظهور

۱۵۰. آیا در زمان امام عصر علیه السلام ظلم و بی‌عدالتی وجود خواهد داشت؟ اگر خیر، پس چرا امام زمان علیه السلام به شهادت می‌رسند؟

ج. ممکن است گفته شود که در عصر ظهور آن حضرت، دار تکلیف باقی است و چنان نیست که موضوع اطاعت و عصیان منتفی باشد، لذا احکام قضایی

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۸۱

و جزایی اسلام اجرا می‌شود و شهادت آن حضرت که بر حسب بعض اخبار «ما منّا الا مسموم او مقتول» [۱۵۲] ممکن الوقوع است.

### قاتل امام زمان

۱۵۱. آیا در روایات، قاتلی برای حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بیان شده است؟

ج. روایت معتبری به نظر نرسیده است.

### رجعت دشمنان اهل بیت

علیهم السلام

۱۵۲. آیا یزید و بنی امیه لعنه الله علیهم در زمان ظهور آن حضرت به دنیا رجعت خواهند نمود؟

ج. مضمون بعض روایات این است که در زمان ظهور سراسر نور و سرور آن حضرت علیه السلام، جمعی از مؤمنان خالص و جمعی از کافران خالص به این دنیا رجعت می‌کنند.

## قیام حضرت ولی عصر علیه السلام

### قیام حضرت و دعوت به توحید

۱۵۳. آیا حضرت مهدی علیه السلام همه مردم را مجبور می‌کند تا یک نوع اعتقاد داشته باشند با توجه به این که در صدر اسلام، پیامبر صلی الله علیه و آله اهل کتاب را دعوت به پیروی از مشترکات دینی می‌کرد؟

ج. حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در کنار دعوت به مشترکات ادیان، دعوت به سایر عقاید حقه اسلامی نیز داشت و شهادت به رسالت خود را نیز

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۸۲

همراه با شهادت به توحید از مردم می‌خواست، و اساساً اکتفاء به دعوت به مشترکات - با توجه به این که در عقاید خاصه آنان اعتقادات سخیفه باطله وجود داشت - صحیح نیست و دعوت حق و به سوی حق باید متضمن نفی و سلب آنها نیز باشد؛ و اما این که در عصر ظهور حضرت با کفار از اهل کتاب و غیره چگونه رفتار می‌کنند، ظاهراً قدر مسلم این است که هیچ کدام از آنان به طور رسمی حتی با پرداخت جزیه و عناوین دیگر مطرح نیستند، و بسا با اوضاع ظهور با آن شکوه و برنامه‌های خاص، آنها خود به خود گرایش به اسلام پیدا کنند و همگان متحد العقیده و متفق، دین واحد جهانی را بپذیرند، و خلاصه اصل عقیده و اعتقاد، امری قلبی است و اجبار بر آن سلباً یا اثباتاً نمی‌شود ولی ظواهر امور همه بر اساس اسلام و مسلمان بودن جاری می‌شود و تفاسیل و کل این گونه نظامات در حکومت حقه آن حضرت مشخص و برقرار می‌شود و اظهار نظر ما در این امور و اجتهاد در استنباط احکام در آن شرایط که بر کل آنها اشراف نداریم فضولی است و علم به این مسائل با اصل مسأله مهدویت و ظهور موعود آخر الزمان ارتباط ندارد.

### قیام حضرت؛ اصلاح یا انقلاب

۱۵۴. ما اعتقاد داریم منجی مصلح است، و از طرفی می‌گوییم او یک انقلاب بزرگ جهانی را هدایت می‌کند. آیا انقلاب و اصلاح قابل جمع هستند؟

ج. انقلاب و اصلاح دو لفظ مترادف نیستند و هر یک معنی خاص خود را دارند. اصلاح رفع فساد است؛ چه عام باشد و چه خاص، فساد ضد صلاح است و به این معنی امام علیه السلام مصلح است و همه و هر فسادی را از میان می‌برد و امّا انقلاب به معنی دگرگون کردن و برگرداندن شیء است از حالتی که دارد و این

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۸۳

اعم از این است که حالت خیر باشد یا شرّ و در قرآن مجید به معنی بازگشت به عقب و از حال خیر به شرّ آمده است، و در اصطلاح زمان ما انقلاب عبارت است از دگرگون کردن نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی حاکم که عکس العمل وضع نابسامان گذشته باشد، و اصلاح عبارت است از تغییرات در داخل نظام با حفظ اصل.

به این ملاحظات، اطلاق اصلاح و انقلاب بر ظهور امام علیه السلام نه عنوان کامل کل اعمال امام علیه السلام است و نه کل آن در معنی و تفسیر قیام امام علیه السلام داخل است. بنابراین اطلاق منجی و مصلح بر آن حضرت یا انقلاب و اصلاح بر اقدامات آن حضرت کوتاه و به طور مسامحه در تعبیر است و حرکت و واقعه ظهور آن حضرت بالاتر و پر محتواتر و معنی دارتر از این است که با این اصطلاحات تعبیر شود و به اصطلاحات بعضی انقلابات غیر الهی و مجرد از قداست تشبیه گردد و یکی از تعابیری که به هویت آن اشاره دارد یوم الله است که در روایات هم به عنوان یکی از سه روز بزرگ الهی عنوان شده است.

القابی مثل صاحب الامر و صاحب الزمان مهدی و القائم و بقیه الله و الموعود و خلیفه الله و محیی کتاب و السنه و ممیت الضلاله و البدعه معز الاولیاء و ولی الله و المجدد در اشاره به شئون مقدسه و مقامات ولایه، وافی تر و برازنده تر است و در پایان می گویم:

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۸۴

تو را چنان که تویی چون توان نمود شناخت به قدر بینش خود هر کسی کند ادراک

### یاران امام علیه السلام

۱۵۵. از ۳۱۳ نفر یار امام زمان علیه السلام چند نفر مرد و چند نفر زن هستند؟

ج. در بعضی از اخبار آمده است که پنجاه نفر زن از اصحاب آن حضرت

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۸۵

می باشند البته نقش و عمل آنها در محدوده احکام شرعی است. برای آگاهی بیشتر می توانید به کتاب منتخب الاثر اینجانب مراجعه کنید.

### قَلت یاران امام زمان و پیروزی بر همه جهان

۱۵۶. اگر همه مردم در زمان ظهور جزء ظالمان باشند و فقط تعداد اندکی انسان خوب پیدا شوند، آیا از دیدگاه عقل، منجی می تواند با تعدادی اندک بر جمع کثیری از ظالم ها پیروز شود؟

ج. اولاً باید دانست که امر این رویداد عظیم، امری الهی است و به آن تنها با نظر عادی و رویدادهای متعارف نباید نگاه نمود. امری است که تحقق آن از آیات بزرگ است و شخص ولی الله امام عصر ارواح العالمین له الفداء باذن الله تعالی و قدرت الهی آن را رهبری می نماید و همه موانع را برطرف و همه شرایط را فراهم می فرماید.

او صاحب شئون و وارث انبیاء و عالم به علم کتاب است، و ثانیاً از کجا می گویند که در زمان ظهور همه مردم جز عده ای اندک جزء ظالمان هستند، بلکه ظاهراً چنان است که اکثریت مردم مظلوم و محروم و مستضعف می باشند، اگر چه خواصی که از آغاز به آن حضرت می پیوندند سیصد و سیزده نفر هستند و سپس تا ده هزار نفر کامل می شوند ولی چنان نیست که اکثریت مظلوم، از دعوت آن حضرت استقبال نمایند و وقتی بانک آزادی بخش ظهور به گوش همه رسید به حرکت در نیایند، شاید چنان شود که با همان بانک آسمانی اعلام ظهور، در بسیاری از نقاط علیه ظالمان شورش برپا شود و خلاصه بر انصار آن حضرت افزوده خواهد شد و دولت آسمانی و حکومت الهی به دست حضرت مهدی ارواحنا له الفداء برقرار و اکثریت مردم از آن بهره مند می شوند.

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۸۶

### رابطه تکنولوژی با قیام امام زمان علیه السلام

۱۵۷. هنگام ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف وضعیت سلاح های جنگی آن حضرت و یا به طور اعم وضعیت دنیای آن روز از نظر تکنولوژی و اجتماعی به چه صورتی می شود؟

ج. اجمالاً مسلم است که وضعیت فعلی عوض شود و همه امور بر طبق شریعت اسلام از طریق اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام اجراء شود که قهراً مستلزم بسط عدالت در همه جای جهان است به طوری که عدالت آن بزرگوار بر حسب روایات مانند سرما و گرما همه جا را فرا گیرد، و زندگی انسان ها زندگی به معنی واقعی انسانی تبدیل و از صورت کنونی خارج گردد و

اما تفصیل جزئیات دیگر روشن نیست.

### سلاح مورد استفاده حضرت در زمان ظهور

۱۵۸. آیا شمشیر حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام و السلام نزد حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا له الفداء است یا خیر؟ با وجود این سلاح‌های مخرب پیشرفته ساخت دست بشر، آن بزرگوار به چه نحو به مصاف این سلاح‌ها می‌روند؟ ج. بر حسب روایات متعدده که در کتاب‌های معتبر، مثل غیبه نعمانی و خصال و عیون اخبار الرضا علیه‌السلام و معانی الاخبار و مناقب و کفایه الاثر و احتجاج و مهج الدعوات روایت شده شمشیر موسوم به (ذوالفقار) که از ذخائر نبوت و امامت است، مانند سائر ذخائر و موارث انبیاء علیهم‌السلام در نزد حضرت ولی عصر مولانا بقیه الله ارواح العالمین له الفداء موجود و محفوظ است. می‌توانید این احادیث را در جامع شریف بحار الانوار در مجلداتی که ذیلاً ذکر می‌شود

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۸۷

ملاحظه فرمایید:

(ج ۲۵، ص ۱۱۶ سطر ۱۳- تا ص ۱۱۷ سطر ۱۰) و (ج ۳۶، ص ۳۳۳ سطر ۱۹ تا ص ۳۳۵ سطر ۱۳) و (ج ۴۲، ص ۵۸، سطر ۴ تا ۵) و (ج ۴۵، ص ۵۸، سطر ۷ تا ۹) و (ج ۵۲، ص ۱۷۱ سطر ۱۴ و ص ۳۰۷ سطر ۲۰ و ص ۳۶۰ سطر ۸ تا ص ۳۶۰ سطر ۸ تا ص ۳۶۱ سطر ۱۱ و ص ۳۷۹ سطر ۲۱ تا ص ۳۸۰ سطر ۹) و (ج ۹۲، ص ۳۸۱ سطر ۱۱ تا ص ۳۸۶ سطر ۱ در ضمن دعا و عبرات) مذکور بودن این شمشیر و سایر موارث مذخوره نزد ائمه علیهم‌السلام از خصائص امام و تشریفات و امتیازات امامت است. این موارث از آیات الهیه و از مظاهر عنایات ربانیه به انبیاء است بالخصوص درع (زره) و لواء (پرچم) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سیف ذوالفقار هر یک مبارک و دارای قداست هستند، هر چند برای بیشتر از ائمه اطهار سلام الله علیهم فرصت این که در جهاد با کفار، آنها را به کار گیرند فراهم نگردید و رسماً متقلد این شمشیر نشدند ولی بر حسب بعض این روایات، حضرت صاحب الزمان روحی لتراب مقدم شیعه الفداء به این سیف متقلد می‌شوند، و نفس تقلد ایشان به این شمشیر، دلیل بر مأموریت و قیام ایشان به جهاد است، چنان که ظاهر این روایات این است که آن حضرت در قتل اعداء الله از آن استفاده خواهند نمود، و این منافات با این که آن پیشوای عادل جهان از هر سلاحی که در زمان ظهور متعارف باشد استفاده نمایند ندارد.

مضافاً بر این که آن حضرت مؤید به جنود غیبیه و نصرت ملائکه می‌باشند، و غلبه و پیروزی ایشان بر اعداء و فتح شرق و غرب عالم به دست ایشان اعجاز آمیز و به تأیید مستقیم الهی و مشتمل بر معجزات بسیار است. چنان که این احتمال نیز هست که تا موقع ظهور در اثر حوادث و اتفاقات بزرگ و

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۸۸

جنگ‌های جهانی سلاح‌های به اصطلاح پیشرفته منهدم شوند و سلاح‌های ساده متداول گردد.

در هر حال، قدر مسلم این است که به هر صورت و به هر نحو گذشت زمان جریان یابد، حضرت مهدی ارواحنا فداه ظهور به سیف و جهاد می‌نمایند و با تقلید به سیف ذوالفقار نیز عملاً این برنامه را اعلام می‌فرمایند و منصور به رعب و مؤید به نصرت و تأیید خداوند قادر متعال می‌باشند و از هر سلاحی لازم باشد در تشکیل حکومت حقه جهانی اسلامی استفاده می‌نمایند.

در پایان تذکراً عرض می‌شود در رساله (پاسخ به ده پرسش)، دو پرسش و پاسخ در ارتباط با این مطالب نوشته‌ام می‌توانید به آن رساله یا کتاب (امامت و مهدویت؛ ج ۲ ص ۴۴۴ تا ص ۴۵۰) هم مراجعه نمایید.

«اللهم انا نرغب اليك في دوله كريمه تعز بها الإسلام و اهله و تذل بها النفاق و اهله و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين».

## موضع علما در هنگام ظهور

۱۵۹. این که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف وقتی ظهور کند اکثر مراجع فتوا می دهند که ایشان امام نیست و او را بکشید به چه معناست؟

ج. آنچه در روایات آمده، بیشتر نظر به علماء معاندین و مخالفین و درباری و جیره‌خوار حکومت‌ها دارد، ولی علماء عاملین از منتظرین با معرفت آن حضرت محسوب می شوند.

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۸۹

## فصل پنجم: جهان پس از مرگ

## اشاره

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۹۱

## اثبات معاد

## اثبات معاد، لازمه اثبات عدل الهی

۱۶۰. آیا برای اثبات معاد نیاز به اثبات عدل الهی است؟

ج. معاد و عود ارواح به ابدان دنیوی، اصل مهم تبلیغ انبیاء عظام و آیات قرآن مجید در کنار مبدأ و ایمان و اعتقاد به خالق یگانه و یکتای جهان خداوند قادر عالم حکیم و صاحب اسماء الحسنی است.

اتصاف به آن صفات کمالیه جمالیه و جلالیه، مقتضی معاد و بازگرداندن ارواح به اجساد است. بدون معاد و ثواب و جزاء اخروی و تجدید وجود جسمانی و نو شدن علاقه‌ی سابقه روح به جسم، اسماء الحسنی بی تفسیر می ماند و بسا که عکس آنها صادق شود.

کمال معانی حکیم و عادل و حکمت داشتن خلقت و بیهوده و عبث نبودن دنیا به وجود عقبی است. می شود بگوییم همان طور که لولا الدنیا لما تکونت العقبی، لولا العقبی لما خلقت الدنیا. کمال ربط دنیا و عقبی به یکدیگر، از آیات کریمه قرآن مجید ظاهر و آشکار است. در کنار بیان وجود مبدأ و آفریننده جهان و خلاق کون و مکان، معاد بیان شده و عدم انفکاک آنها از یکدیگر اثبات گردیده است.

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۹۲

خلق عالم، عبث و بازی نیست و خداوند از خلق عبث و باطل، منزّه است و عبث و باطل نبودن خلق بدون معاد، مفهوم و معنی ندارد. عقبی و معاد، مثل علت غایی دنیا است و دنیا، مثل علت وجودی عقبی است که خلقت خالق، به هر دو، کامل و از عیب و نقص و بیهوده کاری منزّه می باشد، و خلاصه ربط تام و تمام بین این دو پدیده- که عالم خلقت بر آن استوار است- برقرار می باشد. خلقت این دنیا با این همه عوالم پهناور و پر از آیات الهی، و بعثت انبیا و ارسال رسل و انزال کتب همه با خلقت عقبی و عالم و عوالم آخری- که به مراتب، اوسع و اوسع از این عالم است- معنی می شود.

افراد بشر و انسان‌های مرکب از جسم و روح، چنان که در دنیا بودند ظهور می یابند. همان انسان دنیا، آنجا حضور دارد. از جهت بعض خصوصیات حاشیه‌ای، مثل مکان و زمان فرق دارند، چنان که در دنیا نیز مکان و زمان یک انسان عوض می شود، ولی انسان و



زید و عمر، همان انسان و زید و عمر است، چنان که در دنیا، انسان و فرد یک‌صد ساله و هزار ساله همان طفل نوزاد روز نخست است با قدر مشترک واحد؛ این همان است و آن همین است.

وجود جسمانی و روحانی آن نوزاد در آن حال و در این حال یک صد سالگی محفوظ و برقرار است. البته استعدادات آن طفل نوزاد به تدریج ظاهر می‌شود، چنان که گاهی هم نقصان می‌پذیرد و بسا که در عالم عقبی هم، این ظهور بالاتر و بیشتر از ظهور استعداد طفل یک روزه با آدم صد ساله گردد.

غرض این که، معاد و این ارتباط دنیا و عقبی و عود ارواح به اجساد به هم پیوسته و وابسته‌اند، هر چند ما از درک چگونگی این عوالم عاجز باشیم یا حتی شبهه‌هایی از قبیل همان شبهه‌هایی که منکرین معاد و حشر اجساد می‌کردند و قرآن کریم به آنها جواب می‌دهد داشته باشیم.

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۹۳

آیات کوبنده قرآن مجید، مثل این آیه

قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا أَوْ خَلْقًا مِّمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ [۱۵۳] به آنها هشدار می‌دهد. یا این آیات

أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقَدُونَ أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ [۱۵۴] بشر فراموش کار که آفرینش خود را فراموش کرده- می‌گوید: چه کسی استخوان‌های پوسیده را زنده می‌کند؟ او احیاء استخوان‌ها را به خودش یا ناتوانی مثل خودش نسبت می‌دهد. خلقت خود را که خداوند قادر دانا آفریده، فراموش کرده و می‌پرسد: «من یحیی العظام و هی رمیم؟» قرآن جواب می‌دهد: آن که او را آفریده، و از عدم به وجود آورده است، استخوان‌ها را زنده می‌گرداند؛ آن که به هر خلق و آفرینشی دانا است، آن که آسمان‌ها و زمین را آفریده است. آیا او توانا نیست که بشر را باز گرداند؟

مسئله معاد با مسأله مبدأ و علم و قدرت و حکمت الهی در کمال ارتباط است و با اثبات مبدأ، معاد هم ثابت است. انکار عالم برزخ و عالم آخرت و حشر و نشر و کتاب و حساب و تفصیلات مذکور در قرآن مجید و روایات صحیحیه در

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۹۴

قبال قدرت خداوند متعال- که اوصاف علم و قدرتش را بشر بالعیان در وجود خودش و در این همه عوالم بزرگ و کوچک جهان می‌بیند و قرآن آنها را در این آیه بر می‌شمارد که

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا [۱۵۵]- و استبعاد آن، چه ارزشی دارد؟ از چه کسی احیاء موتی را بعید می‌دانید؟ آیا از آن که خدا می‌فرماید توان خلق مگس و پشه‌ای را ندارد، از آن که از خلق یک ذره و درک حقیقت آن عاجز است، از آن که مالک خودش نیست، احیاء موتی را استبعاد می‌کنید یا از خداوند قادر حکیم، خالق آسمان‌ها و زمین و ملائکه و عرش و کرسی و ابر و باران و کهکشان‌ها؟ چه جای استبعاد است؟!

کدام یک از مظاهر این عالم و کائنات آن وجودش به نظر انسان- اگر تجربه نکرده باشد- مستبعد نیست؟ خلقت انسان و حیوان و کوه و گیاه را چون علی‌الدوام می‌بیند، استبعاد می‌کند، ولی اگر همان‌طور که قرآن دستور می‌دهد تفکر کند و نظر کند همه عجیب، و خلقت همه حیرت‌افزا و معرفت‌آفرین است. در اینجا افراد خلق شده و تجربه وجود آنها را ملاک اظهار نظر قرار ندهید.

قدرت الهی را که علی‌الدوام می‌بینید و تجربه می‌کنید، معیار قرار دهید تا بفهمید که احیاء موتی در جنب قدرت الهی چیزی به حساب نمی‌آید

«أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ» [۱۵۶]

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۹۵

## از مرگ تا قیامت

### راه نجات از فشار شب اول قبر

۱۶۱. بهترین عملی که انسان را از فشار شب اول قبر محفوظ می‌دارد چیست و چگونه می‌توان شب اول قبر را راحت‌تر گذراند؟  
ج. باید به اطاعت و بندگی خدا پردازید و از انجام حرام دوری نمایید و با اهل و عیال خود با اخلاق خوب رفتار نمایید و از ناسزاگفتن و فحش به آنها و دیگران و نیز ضایع کردن نعمت‌ها خودداری کنید.

### فشار قبر نداشتن بعضی اموات

۱۶۲. اگر انسانی شب جمعه یا روز جمعه فوت کند، آیا برای همیشه از فشار قبر در امان هست؟ انسانی که مرده ولی هنوز دفن نشده آیا فشار قبر بر او نازل می‌شود؟  
ج. انسانی که در شب یا روز جمعه فوت نماید، طبق روایات وارده، فشار قبر ندارد. و نسبت به قسمت دوم سؤال، اگر جسد باشد و در قبر نباشد، وارد شدن فشار بر او قابل احتمال است، و زمانی که روح از بدن جدا می‌شود برزخ او شروع می‌شود هرچند هنوز دفن نشده باشد. این وقایع به طور اجمال مورد اعتقاد است، اما نسبت به تفصیل آن از لحاظ این که یا معرفت به آنها لازم نیست و یا این که معرفت به آنها در این عالم میسر نیست، تکلیفی نداریم و به همان عقیده اجمالی اکتفا می‌شود.

### وضعیت ارواح اموات تا قیامت

۱۶۳. انسان‌هایی که تا الان فوت کرده‌اند کجا

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۹۶

هستند؟ آیا همه آنها در یک مکان و منتظر روز قیامت‌اند؟

ج. جسم آنها در این دنیا است و روح آنها همراه بدن مثالی در عالم برزخ می‌باشد و متناسب با اعمال خود در این دنیا، در عالم برزخ از رحمت یا نقمت الهی برخوردار و یا گرفتار هستند تا روز قیامت.

## قیامت

### معاد جسمانی و روحانی

۱۶۵. عده‌ای می‌گویند در روز رستاخیز، روح در کالبد جسم می‌رود و در بهشت و جهنم وقتی وارد می‌شود جسم و روح با هم است که از میوه‌های بهشتی تناول می‌کند و عده‌ای با این مورد مخالف هستند و می‌گویند روح تنها به بهشت و جهنم می‌رود. کدام صحیح است؟

ج. قول اول صحیح است، یعنی جسم و روح با هم به بهشت یا جهنم می‌روند و این مطلب از قرآن و روایات استفاده می‌شود و جای شک و شبهه‌ای نیست.

## معاد جسمانی؛ عام یا خاص

۱۶۶. آیا فقط روح به جسم دنیایی خود عود می‌نماید یا سائر مظاهر عالم آخرت از ثواب و عقاب و بهشت و جهنم و صراط و میزان نیز جسمانی است؟

ج. بهشت و نعمت‌های آن و دوزخ و عذاب‌های آن، بر حسب آیات قرآن مجید و روایات صحیحه متواتره، جسمانی است و صراط و میزان نیز جسمانی است که همان افراد- که معاد جسمانی دارند- از آن عبور می‌نمایند. البته در معارف دین، ج ۳، ص: ۱۹۷

آنجا جلوات و برنامه‌های روحانی و معنوی بسیاری در صورت‌های گوناگون هست که در مجموع، عالم عقبی به آن امور جامع‌تر و گسترده‌تر می‌باشد که تصور آنها به طور تفصیل در این عالم برای ما ممکن نیست. آوازهای پرندگان بهشتی، هم گوش جسمانی را می‌نوازد و هم ارواح را به سوی معارج روحانی پرواز می‌دهد.

اجمالاً چنان است که انسان با روح و جسم دنیایی یا از همه متمتع و بهره‌مند می‌شوند یا گرفتار آن عذاب‌های جسمانی می‌گردد، در عین حال که عذاب روحانی یا ثواب روحانی نیز هست. در دعای شریف کمال است که

«فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ وَ هَبْنِي صَبْرْتُ عَلَى حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَى كَرَامَتِكَ»

اعتقاد به این امور، همه به طور اجمال لازم است.

## علم به زمان وقوع قیامت

۱۶۷. آیا چهارده معصوم علیهم‌السلام از تاریخ روز قیامت خبر دارند یا خیر؟  
ج. بر حسب ظاهر بعضی از روایات و اخبار، خبر ندارند.

## کودکان و حسابرسی قیامت

۱۶۸. بچه‌هایی که در سن کودکی از دنیا می‌روند فرصتی برای به فعلیت رساندن باطن خود ندارند. تکلیف آنها در روز قیامت چیست؟

ج. فرزندان اهل ایمان با ایمان محشور می‌شوند و فرزندان کفار امرشان با پروردگار است و او غفور و حکیم و عادل است.

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۹۸

## وجود فعلی بهشت و جهنم

۱۶۹. آیا بهشت و جهنم در حال حاضر وجود دارند یا در آخرت، و هنگام پاداش و کیفر آفریده می‌شوند؟

ج. مستفاد از آیات و روایات این است که بهشت و جهنم، در حال حاضر، مخلوق و موجودند. اگر کسی بگوید وجود بهشت و جهنم قبل از یوم الجزاء بی‌فایده است یا این که به حکم

كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ [۱۵۷] بهشت و جهنم هم هلاک و نابود می‌گردند، جواب این است که فایده وجود آن، تشویق خوبان به اعمال خیر و تهدید دیگران به آثار گناه و معصیت است، و اما هلاکت آنها ممکن است مثل جنت و جهنم و عرش و کرسی و

میزان و صراط داخل در مستثنی (وجه الله) باشند.

### آخرین واردشونده به بهشت

۱۷۰. نام آخرین کسی که به بهشت می‌رود چیست؟

ج. مرحوم علامه مجلسی اعلی الله مقامه این حدیث را نقل کرده است:

«أَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ أَنْ الْمُعْتَابَ إِذَا تَابَ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَإِنْ لَمْ يُتَبْ فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ» [۱۵۸]

خداوند به موسی بن عمران وحی فرمود: به درستی که غیبت کننده اگر از گناه خود توبه نکند آخرین کسی است که به بهشت می‌رود و اگر توبه نکند اولین

معارف دین، ج ۳، ص: ۱۹۹

کسی است که وارد آتش می‌شود.

### کیفیت عذاب جهنم

۱۷۱. عذابی جهنم آن طور که بیان شده از آتش خواهد بود. سؤال اینجاست که چرا این عذاب از سرما و یخبندان نخواهد بود. در

صورتی که اگر آماری از تلفات هر دو را در سال در این دنیا بگیریم شاید تلفات سرما و یخبندان بیشتر هم باشد.

ج. عذاب الهی در جهنم به آتش است ولی ممکن است در جای دیگری برخی از مجرمین را خداوند به عذابی دیگری نیز کیفر نماید و خداوند متعال اعلم است به آنچه انجام می‌دهد.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۰۰

### فصل ششم: معارف قرآنی

#### اشاره

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۰۲

### آیات الاحکام

#### ادله خمس

۱۷۲. در آیه ۴۳ سوره مبارکه انفال، پرداخت خمس فقط به غنایم جنگی منحصر شده است، و این آیه شریفه تنها آیه‌ای است که

قرآن مجید در آن به صراحت، پرداخت خمس را واجب کرده است. اما اکنون بر فتوای فقهای معظم کثرالله امثالهم خمس به هفت

چیز تعلق می‌گیرد. صدور این فتاوا و نظرات بر چه اساسی صورت می‌گیرد؟

ج. استدلال به آیه بر وجوب، در اعم از غنایم جنگی و غیر جنگی، عدم انحصار مفهوم غنیمت به غنایم جنگی است و مناسبت

حکم و موضوع و کلیت احکام است که کریمه در موارد و مناسبات خاصی بیان شده است و حکم، اختصاص به خصوص آن مورد

ندارد. علاوه، در روایات وارده از اهل بیت علیهم‌السلام- که بر حسب احادیث ثقلین، یگانه مرجع مورد اعتماد و منصوص هستند-

مراد از آیه، عموم غنایم و فواید و عواید است.

فتاوی علمای و فقها و احکام شرعی بر اساس موازین بسیار دقیق و مدارک و اسناد معتبر قرآنی و روایی است. بزرگ‌ترین بلکه یگانه خطری که در فقه مورد نظر فقیه است، خطر فتوای به رأی و به غیر دلیل مقبول و حجت عند الله است. برای اطلاع کامل می‌توانید به تفسیر آیه در کتب تفاسیر در آیات الاحکام و فقه،

مراجعه نمایید. حقیر نیز در اول کتاب (فقه الخمس) آن را مطرح نموده‌ام.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۰۳

### نماز در سفر

۱۷۳. آیه ۱۰۰ سوره نساء راجع به شکسته بودن نماز است. می‌خواستم بدانم از روی چه مبنایی تشخیص داده‌اید که آن آیه دلالت بر این دارد که مطلقاً باید در (سفر) نماز شکسته خوانده شود؟ چون به عربی ریشه کلمه ضرب (هنگام جنگ) به کار برده شده نه سفر (هنگام سفر).

ج. گرچه آیه شریفه ظاهرش انحصار تقصیر در صورت خوف است و لکن روایات معتبره وارد در ذیل آیه، دال بر عمومیت آیه نسبت به مسافر غیر خائف نیز می‌باشد.

یکی از آن اخبار، صحیحه زراره و محمد بن مسلم است از امام باقر علیه‌السلام که حضرت برای وجوب صلاة قصر برای مسافر غیر خائف بر آیه مذکور تمسک می‌نمایند و از جهت مفصل بودن روایت به مجامع روایی از قبیل کتاب من لایحضره الفقیه [۱۵۹] مراجعه نمایید، بلکه ممکن است گفته شود که ذکر خوف در آیه شریفه از جهت غالب است به جهت این که غالب مسافرها در زمان سفرشان از دشمنان و راهزنان می‌ترسیدند و الا وجوب قصر نسبت به غیر خائف هم می‌باشد. راجع به این آیه، حقیر نیز در مقدمه کتاب (القول الفاخر فی صلاة المسافر) توضیحات لازمی عرض کرده‌ام می‌توانید مراجعه نمایید.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۰۴

### ولایت در قرآن

#### تبعیت از ولایت

۱۷۴. در کدام یک از آیات قرآن آمده است که علاوه بر دوست داشتن اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام باید از آنها تبعیت کنید و اطاعت آنها بر شما واجب است؟

ج. در این آیه مبارکه

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ [۱۶۰] زیرا منظور از اولی الامر حضرات ائمه معصومین علیهم‌السلام هستند که پاک و مطهر از گناه و خطا و اشتباه هستند.

#### ادله علم معصومین علیهم‌السلام

۱۷۵. بر اساس کدام آیه یا کدام حدیث نبوی توان ثابت کرد که معصومین علیهم‌السلام دارای علم غیب بوده‌اند زیرا خدا به حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرماید: بگو من علم غیب نمی‌دانم؟

وَلَا يَحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ [۱۶۱] وَ عَالِمِ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ [۱۶۲]

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۰۵

نمونه‌ای است از آن آیات و علاوه، واضح‌ترین دلیل بر علم غیب آن بزرگواران، خبر آنها از مغیبات و حوادث آینده است که به تواتر، ثابت و مسلم است.

### آیه تطهیر

۱۷۶. آیا سیاق آیه تطهیر درباره زنان پیامبر است؟ و اگر آری، سیاق مهم‌تر است یا روایت؟

ج. اگر در آیه شریفه تطهیر

أَنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا [۱۶۳] دقت شود ملاحظه می‌شود که ضمیر مخاطب به صورت جمع مذکر آمده است که نشان می‌دهد سیاق ترک شده است، و مقصود همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌نست. علاوه بر این که اجتماع رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلم و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسنین علیهم‌السلام تحت کساء و نزول آیه تطهیر در شأن آنها سند صحیح بلکه متواتر دارد.

### فنون قرآن و آداب آن

#### رسم الخط

۱۷۷. آیا رسم الخط قرآن امری توقیفی است؟ و اگر خیر، آیا کتابت قرآن به شیوه رسم الإملاء جایز است؟ استفاده از شیوه رسم المصحف در نگارش آیات رجحان شرعی بر رسم الإملاء دارد یا خیر؟

ج. رسم الخط توقیفی نیست بلکه رسم الخط برای حفظ کلمات قرآن است که باقی بماند و به آیندگان برسد. و رسم الاملاء مقدم بر رسم المصحف است زیرا  
معارف دین، ج ۳، ص: ۲۰۶

رسم المصحف در بسیاری از موارد و برای بسیاری از کسانی که قرآن خوانند سبب اشتباه و غلطخواندن می‌شود در حالی که بر طبق رسم الاملاء به سهولت و صحیح خوانده می‌شود.

#### پیرامون تفسیر و ترجمه

#### تفسیر عرفانی از قرآن

آیه مِمَّا حَطَبَتْنَاهُمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا [۱۶۴] را برخی این گونه تأویل نموده‌اند:

فهی التي خطت بهم ف-: ادخلوا فی بحار العلم بالله و هی الحیره

فادخلوا ناراً فی عین الماء أو ناراً کائنه فی عین الماء لیفنیهم عن انفسهم و یقیهم بالحق فلم یجدوا من دون الله انصاراً فکان الله عین انصار هم فهلكوا فی الابد.

ولا- تذر علی الارض ... من الکافرین ... دیاراً ... إنک ان تذرهم ای تدعهم و تترکهم یضلوا عبادک ای یحیرهم فیخرجوهم من العبودیه الی ما فیهم من أسرار الربوبیه.

آیا این گونه تأویلات صحیح است؟

ج. تأویلات مذکور اساس ندارند و تفسیر قرآن و تأویلش به این نحو تأویلات جایز نیست، زیرا تفسیر به رأی شمرده می‌شود و این امور از ذوق کسانی است که خود را از عرفاء می‌شمارند و اشکالات زیادی بر تفسیر و تأویل آنها وجود دارد که تمامشان باطل است و از باطن آن بویی نبرده‌اند.

### مفسران قرآن

۱۷۸. آیا هر مسلمانی به خودی خود می‌تواند مسائل

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۰۷

دینی خویش و احکام شرعی را از قرآن کریم استنباط کند و نیاز به مفسّر مورد اعتمادی که خود قرآن یا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله معرفی نموده باشند نداشته باشد؟

ج. قرآن و اهل بیت علیهم السلام با هم حجت هستند، نه به تنهایی یعنی در زمان حضرت رسول اکرم صلوات الله و سلامه علیه، قرآن و حضرت رسول حجت بودند و در زمان حضرت امیر، قرآن و حضرت امیر و در زمان امام حسن مجتبی، قرآن و امام مجتبی علیه السلام و همین طور تا آخر ائمه علیهم السلام [۱۶۵] و اگر کسی تنها به قرآن، اکتفا کند گمراه می‌شود و به احکام الهی نمی‌رسد و در خطا می‌ماند که نتیجه‌اش حزن و اندوه دایم و عذاب و هلاکت ابدی است، و هیچ عاقلی خود را در چنین مهلکه‌ای قرار نمی‌دهد و باید دانسته شود که قرآن مشتمل بر آیات محکمه و آیات متشابه است؛ نسبت به آیات متشابه که هیچ کس نمی‌تواند مقصود را که دارای احتمالات متعدده است اظهار نظر کند و یک احتمال را در بین احتمالات، به ظنّ و گمان خود اختیار کند چون عمل به ظن و استحسان است نه عمل به قرآن بلکه باید معنی آیه توسط مفسّری که عقلاً و نقلاً، معصوم است و خطا و گناه نمی‌کند بیان شود و آنها خاندان عصمت و طهارت یعنی ائمه هدی علیهم السلام که قرآن بر آنها نازل شده می‌باشند، و هم‌چنین در محکّمات هم، هر کجا احتمال متعدد باشد، حجت، قول امام معصوم علیه السلام است.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۰۸

### تفسیر به رأی

۱۸۰. گروهی هستیم که درباره موضوعات خاصی تفسیر را تورق می‌کنیم تا جواب سؤالات قرآنی خود را بیابیم. اگر چه با تکیه بر تفسیر پیش می‌رویم گاهی هم نکاتی در مورد سؤالاتمان از آیات به ذهن خودمان می‌رسد که به عنوان فرضیه نه یک نظر قطعی و جزمی بیان می‌کنیم و بر سر آنها مباحثه انجام می‌دهیم. آیا این کار ما مصداق تفسیر به رأی است؟

ج. قرآن مجید، وحی الهی و کتاب دین و عقیده و توحید و کتاب اخلاق و کتاب تعلیمات و نظامات مدنی و سیاسی و نسخه کامله درمان دردهای اجتماعی و کتاب حکمت و بشارت و موعظه و هدایت و در کلّ، کتاب حیات و زندگی و راهنمای راه کمال دنیا و آخرت و عروج به معارج بلند انسانی و روحانی است، چنان که می‌فرماید

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ [۱۶۶] قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ [۱۶۷] برای این بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است که مردم را با آن از ظلمات و تاریکی‌ها نجات دهد و به نور و روشنایی برساند

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ [۱۶۸] هیچ کس با قرآن همنشین نمی‌شود مگر این که از نقصان‌های

معنوی‌اش کاسته و

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۰۹

بر کمالات حقیقی و فضایلش افزوده می‌شود، علی‌هذا ارتباط با این کتاب که برهان خاتمیت دین اسلام و بلکه دلیل قاطع صحت نبوت همه انبیاء سلف و معجزه جاویدان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌و آله و سلم است به هر صورت که توفیق آن حاصل شود ارزنده و مغتنم است؛ به صورت یادگیری قرائت و خواندن آن، به صورت حفظ آن در شکل تدبّر در آیات، در صورت بررسی تفسیر آن یا در صورت تعلیم و تعلّم انواع علوم مربوط به آن و در شکل دعوت مردم دنیا به دعوت و هدایت آن و در صورت‌های مستحسنه و ارزنده‌ی دیگر، همه کمال و فضیلت و موجب تقرّب به درگاه صاحب اصلی آن خداوند متعال است. بدیهی است با این تمسک به قرآن مجید باید تمسک به عترت و اهل بیت علیهم‌السلام نیز همراه باشد تا شخص از گمراهی و ضلالت در ضمان امان قرار بگیرد که بر حسب حدیث متواتر ثقلین فقط امان از گمراهی، به تمسک به قرآن و عترت حاصل می‌شود. در تفسیر قرآن مجید در هر کجا که دو معنی و دو تفسیر محتمل باشد، تنها تفسیر اهل البیت علیهم‌السلام حجت و معتبر است و نظر و تفسیر دیگر، تفسیر به رأی و فاقد اعتبار است و آنچه را که برداشت نامیده‌اید، باید به تفسیر اهل البیت علیهم‌السلام و علمای آشنا به این نوع تفسیر عرضه نمایید.

### افضلیت قرائت متن عربی قرآن

۱۸۱. خواندن ترجمه قرآن کریم دارای ثواب بیشتری است یا قرائت خود قرآن کریم؟

ج. خواندن ترجمه صحیح قرآن کریم بسیار خوب است و فضیلت و ثواب دارد و تا حدودی شخص را با قرآن مجید آشنا و مربوط می‌سازد، اما ثواب‌های خاص و مهمی که برای قرائت قرآن است به خواندن خود قرآن به همان الفاظ عربی اختصاص دارد.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۱۰

ترجمه هرچه هم دقیق و رسا باشد بالاخره کلام بنده و مخلوق است، و قرآن، کلام خدا و خالق و هرگز ترجمه قرآن را نمی‌توان مثل ترجمه کتاب‌های دیگر در کنار هم و مانند هم دانست. و بلکه در ترجمه‌های دیگر، بسا ترجمه از اصل رساتر و کامل‌تر می‌شود، اما در قرآن کریم و مثل کلمات ائمه طاهریں علیهم‌السلام، مثل نهج البلاغه و صحیفه سجادیه، ترجمه هرگز به اصل نمی‌رسد.

به هر حال باید ترجمه قرآن را پله اول صعود به معارف الهی و حقایق غیر متناهی دانست و صعود را تا هر کجا ممکن است ادامه داد، و بدیهی است که تفسیر از سطح عمیق‌تر و غنای بیشتری برخوردار است و مفسّر باید علاوه بر تسلط به لغت عرب، آگاه به روایات وارده از معصومین علیهم‌السلام درباره آیات قرآنی نیز باشد.

### امکان و لزوم ترجمه قرآن

۱۸۲. نظر حضرت‌عالی درباره ترجمه‌های قرآن به خصوص ترجمه الهی قمشه‌ای چیست؟

ج. قرآن، وحی و کلام الهی است، و بیان مضمون آیات آن به زبان عربی کامل و تمام ممکن نیست، چون آن مضامین عالی را به هر جمله و لفظ و کلمه دیگر بگوییم حتماً کمبود دارد. ترجمه‌ها به طریق اولی چنان‌که باید، وافی نمی‌شود؛ اما اگر از طرف اشخاص مسلط به زبان و نکات فصاحت و بلاغت و اهل معرفت به مطالب و معانی آیات که همه بالنسبه است ترجمه شود، ترجمه است.



و خصوص این ترجمه را چون فرصت بررسی نداشته‌ام در مقایسه با ترجمه‌های دیگر نمی‌توانم نظر بدهم، ولی فی الجمله در بعض موارد، نواقصی در آن دیده شده است که بر اساسی که بالا بودن کلام موجب می‌شود که بعض محققین آن را کم بگیرند، و لفظ کامل تر را انتخاب نمایند، در اصل نه می‌شود ترجمه را ممنوع

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۱۱

دانست- چون سبب آشنایی مردم به مطالب قرآن می‌شود- و نه می‌شود نسبت به آن سهل‌انگاری نمود و آن را کار آسانی دانست که همه از عهده آن برآیند.

## نبوت و انبیاء در قرآن

### خاتمیت

۱۸۳. آیا از آیه ۳۵ سوره اعراف می‌توان فهمید که ارسال رسل ادامه خواهد داشت؟

ج. حضرت محمد صلی‌الله علیه و آله خاتم پیامبران است و به ایشان نبوت ختم شده است و در آیه شریفه *مَآ كَانُ مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلٰكِنْ رَّسُوْلَ اللّٰهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّنَ* [۱۶۹] بدان اشاره شده است. و آیه ۳۵ سوره اعراف دلالت بر استمرار ارسال رسل تا قیامت ندارد و در مقام بیان استمرار و عدم استمرار نیست، بلکه بیان این است که هر کس در برابر ارسال رسل، تقوی و اصلاح پیشه سازد (و هدایت آنها را پذیرد)، *فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ* [۱۷۰]

### عصمت حضرت یونس

۱۸۴. خداوند متعال در قرآن فرماید:

*وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ*

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۱۲

*إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ* [۱۷۱]

و در جایی دیگر فرماید:

*وَدَا النُّونَ إِذْ ذَهَبَ مُغَاصًا بِمَا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ* [۱۷۲] چرا

پیغمبر خدا، حضرت یونس که دارای درجه عصمت باشد خود را ظالم خواند در حالی که طبق آیه اول عهد و پیمان الهی به ظالمین نخواهد رسید؟

ج. در تفسیر این آیه شریفه، بعض مفسران [۱۷۳] فرموده‌اند: «انه كان مندوباً الى المقام فلم يكن ذلك محظوراً و انما كان ترك الاولی و قوله «كنت من الظالمين أی كنت من الباخسين نفسی ثوابها لو اقامت لأنه كان مندوباً اليه» طبق تفسیر این آیه شریفه کار حضرت یونس علی نبینا و آله و علیه‌السلام ترك اولی بوده است نه ظلم. برای اطلاع بیشتر می‌توانید به تفاسیر معتبر شیعی از جمله مجمع البیان و صافی مراجعه نمایید.

## زبان قرآن

### مخاطبان قرآن؛ مردان یا زنان

۱۸۵. چرا در قرآن مجید مخاطب به طور مخصوص زنان نیستند؟ و چرا گاهی راجع به زنان طوری صحبت می‌شود که انگار آنها اموال مردان هستند و

۱۸۶.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۱۳

مردان باید با آنها با مساوات رفتار کنند و اگر سرکشی کردند می‌توانند حتی زنان را تنبیه کنند؟

ج. گرچه خطاب آیات شریفه و بسیاری از ضمائر آن به لفظ مذکر است ولی در واقع مخاطب جمیع مکلفین هستند و خطابات مشترک بین زنان و مردان است و نعیم بهشت نیز اختصاص به مردان ندارد و زنان مؤمنه نیز مشمول آن هستند همان‌که عقوبات و عذاب اخروی هم برای گنهکاران؛ چه زن باشند و چه مرد شامل همگان می‌شود.

قال الله تعالی:

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْتَأْتِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ [۱۷۴] در این آیه سوره احزاب دقت کنید کاملاً مطلب بر شما روشن می‌شود إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ... [۱۷۵] که در همه ارزش‌های حقیقی همه علی السویه‌اند.

## گردآوری و وثاقت قرآن

### گردآورنده

۱۸۷. برخی افراد اظهار می‌دارند که قرآن طی دوران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌و آله گردآوری شده، اما عده دیگری می‌گویند قرآن طی دوران خلفا جمع‌آوری شده است. به نظر شما، آیا پیامبر چنین امر مهمی را به افراد بعد از خویش سپرده است؟

ج. گردآورنده قرآن حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه‌السلام است که

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۱۴

طبق روایات معتبره پس از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌و آله و به سفارش آن حضرت قرآن را جمع‌آوری نمودند.

### مصونیت از تحریف

۱۸۸. از آنجا که قرآن در زمان عثمان گردآوری شده و احتمال بدعت هم به واسطه عثمان و هم به واسطه اصحابی که آیات قرآن را ذکر می‌کردند بوده است، چگونه می‌توان صحت و سلامت کامل آن را به اثبات رساند؟

ج. چون اسلام، خاتم ادیان است و پس از آن نبوت و رسالتی نیست، قرآن را خداوند متعال از گزند حوادث دوران و دستبرد اهل طغیان حفظ می‌فرماید که رشته‌ی هدایت الهی منقطع نشود، و قرآن که معجزه باقیه و دلیل صحت نبوت و پیغمبری همه انبیا است باید تا انقراض عالم باقی باشد و هیچ تحریفی در آن صورت نپذیرفته است.

حقیر در این رابطه رساله‌ای به نام (القرآن مصون من التحریف) و بحثی در کتاب (مع الخطیب) با عنوان (صیانه الكتاب من التحریف) دارم، مراجعه نمایید. تذکر این نکته در اینجا مناسب است که احتمال این‌که چیزی از قرآن جمع‌آوری نشده باشد، بر حسب مبانی اهل سنت به طور جزم و قطع مردود نیست، اما بر حسب مبانی شیعه که ائمه معصومین علیهم‌السلام را عدل قرآن و عالم به جهات قرآن می‌شناسند، تصدیق و تأکید ائمه علیهم‌السلام بر این‌که کل قرآن همین است که در دست همه امت است و آیه‌ای از آن که منسوخ التلاوه نباشد ساقط نشده، حجت قاطع بر عدم نقیصه است.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۱۵

## دلالت آیات قرآن

۱۸۹. آیا قرآن ظنی الدلالة است؟

ج. بعضی از آیات قرآنی ظنی الدلالة و بعضی قطعی الدلالة است و هر دو حجت است.

## عدم وجود تناقض در آیات

۱۹۰. گاهی اوقات در مطالعات خود در قرآن به تناقضاتی برخوردیم مثل این که قرآن بارها مرکز تفکر انسان را قلب معرفی می کند و هر چند مفسرین منظور از قلب در قرآن را چیز دیگری دانسته اند، اما در نهج البلاغه صراحتاً می بینیم که امام علی علیه السلام منظور از قلب را همان قلبی که درون سینه ماست معرفی می کند و این در حالی است که امروزه همه به خوبی می دانند که مرکز تفکر انسان مغز است. در مورد تحدی طلبی قرآن نیز تاکنون اشخاص بسیاری به مقابله برخاسته اند و به ظن بسیاری، آثار آنها از آیات قرآنی بهتر بوده اند و نمونه آخر همان کتاب فرقان الحق می باشد که از حیث بلاغت و فصاحت و معنا و هماهنگی و عدم تضاد، ادعای برتری بر قرآن را دارد. بر چه اساسی باید برتری قرآن را بر دیگری آثار اثبات کرد؟

ج. نسبت تناقضات آن هم آشکار به قرآن مجید واضح البطلان است. اگر این چنین بود پس از هزار و چهار صد سال که این کتاب در همه دنیا مطرح است، فلاسفه بزرگ جهان به دقت آن را هزارها بار مطالعه کرده اند و خاورشناسان از مسیحی و غیر مسیحی آن را با کمال توجه زیر نظر برده اند، این تناقضات آشکار را به دنیا اعلام می کردند نه این که در مقابل آن اظهار خضوع نمایند و مثل شبلی

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۱۶

شمیل مسیحی بگوید:

انی و ان اکف کفرت بدینه هل اکفرن بمحکم الآیات

در این آیات تناقضی نیست و اشاره ای است اجمالی نه تفصیلی به ادوار خلقت و جواب کل این حرف ها همان فرمایش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است که به آن حضرت عرض شده بود که کندی فیلسوف می خواهد به گمان خود راجع به وجود تناقض در قرآن بنویسد.

شخصی به امر حضرت بی آن که بگوید آنچه را می گویم از امام گرفته ام، گفت: اگر بر تو پس از زحمتی که کشیدی آورنده بگوید مراد من غیر از این است که تو گمان کرده ای چه جواب می دهی؟ کندی گفت: این کلام بزرگ است. از تو نیست. او فاش کرد که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرموده اند. کندی تصدیق نمود و توبه کرد.

اثبات تناقض در کلام متکلمی، مثل قرآن که از حیث مضامین در بین کتاب های مذهبی اول و در فصاحت و بلاغت هم معجزه است و نیز پیدا کردن تناقض امکان پذیر نیست.

تحدی طلبی قرآن (نه تعدی) از عصر نزول اعلام شد و آیه فصیح و بلیغ

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ... [۱۷۶] و آیه

قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۱۷

الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا [۱۷۷]

این تحدی در همان عصر پیغمبر، حقانیت نزول وحی و آسمانی بودن قرآن را ثابت نمود و بلغاء بزرگ، مثل ولید بن مغیره و کل فصحاء عرب که در فن سخن و فصاحت و بلاغت بالاترین درجات را داشتند، در برابر این تحدی زانوی عجز بر زمین زدند و هم اکنون هم این تحدی زنده است و مورد اعتراف و قبول فصحاء بوده است و به قول بوصیری در وصف آن می گوید:

رَدَّتْ بِلَاغُهَا دَعْوَى مَعَارِضِهَا رَدَّتِ الْغِيُورَ يَدِ الْجَانِي عَنِ الْحَرَمِ

در خود عالم اسلام هزارها از فصحا و بلغاء ظهور کرده و همه در مقابل قرآن خضوع کامل اظهار نموده‌اند.

اگر چنین بود، مثل امیرالمؤمنین علیه‌السلام نمی‌توانست آن‌گونه رسا و بالا از قرآن ستایش نماید. تعجب است که مهملات کتاب فرقان الحق را که مورد مضحکه بلغا است می‌گویند ادعاء برتری بر قرآن را دارد، مثل این که کتاب خاله موشه را کسی از گلستان و بوستان سعدی و دیوان حافظ بالاتر بگوید. (اگر چه این مثال هم کم است).

من صرف وقت را در پاسخ به این سخنان، ضایع کردن عمر می‌شمارم و در این دنیای سخن و فصاحت و بلاغت عرب از مسلمان و مسیحی و ملحد یک نفر را پیدا کنید که مهملات فرمان الحق را با مثل کتاب‌های عادی ادب قابل قیاس بداند.

### جمع بین آیات ارسال رسل و عدم وجود رسول در بعضی اقوام

۱۹۱. در آیات قرآن به تناقضاتی برخوردیم مثلاً چرا برای هدایت دیگر ملل، حتی یک نبی هم فرستاده نشد؟ قرآن، بیان می‌کند که ما کسی و یا گروهی را

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۱۸

عذاب نمی‌دهیم مگر این که فرستاده‌ای برای آنها مبعوث نماییم:

مَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا [۱۷۸] این مسأله نیز از دو جنبه قابل بررسی است: سلب آزادی انتخاب، و کوربودن این نوع عذاب. در مورد نخست، خود قرآن بیان می‌کند که در پذیرش دین اجباری نیست:

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ [۱۷۹] اگر این‌گونه باشد؛ پس، چرا خداوند، ملت‌ها را مجبور به پذیرش دین جدید می‌نماید؟ اما در مورد دوم؛ فرض می‌نماییم کسانی که از پذیرش نظر پدیدآورنده گیتی امتناع می‌ورزند، مستحق چنین عذابی باشند؛ گناه بچه‌ها، نوزادان و کسانی که در رحم مادرانشان هستند، چیست؟

ج. در مطالبی که نوشته‌اید و به گمان خود یکی از تناقضات واقع در قرآن را نشان داده‌اید، چند مورد اشتباه است و چیزی که در این آیات یافت نمی‌شود تناقض است.

الف) هدف مند بودن عذاب از آیتی که نقل کرده‌اید استفاده نمی‌شود و این که کسی بگوید خدا پیغمبران را فرستاد و به مردم امر و نهی فرمود تا آنها مخالفت

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۱۹

کنند و آنها را عذاب فرماید هرگز صحیح نیست و توهم نمی‌شود، بلکه مطلب از این قرار است که خدا بر حسب حکمت، بندگان خود را هدایت فرموده، به وسیله عقل و اسباب تکوینی او را هدایت فرموده چنان که تشریحاً هم به وسیله انبیا هدایت فرموده است و راه راست و خیر و صلاح و نجات و رستگاری و راه خلاف و فساد را به بشر نشان داده است و به او آثار سوء گناه و مخالفت را

نشان داده و این که او را مورد مؤاخذه و عقاب و عذاب قرار دهد اعلام نموده است، اما به این معنی نیست که راه صواب و راه خطا را به او نشان داده برای این که او مخالفت کند تا او را عذاب نماید.

نباید برنامه صحیح عالی بعثت انبیاء را که هدف از آن کمال انسان‌ها است به عکس و به این زشتی تفسیر نمود.

ب) راجع به خشم خدا و سلب آزادی انتخاب از مردم و اکراه آنها بر ایمان و تسلیم و استبداد خدا و این الفاظ و اصطلاحات که خدا از آن منزّه است باید بدانیم که نگاه ما به جهان و مسائل مربوط به انسان و حقوق بشر بر اساس جهان‌بینی الهی و توحیدی است، نه جهان‌بینی مادی و لایبکی و الحادی. در جهان‌بینی الهی خدا خالق و همه مخلوق و او مالک و همه مملوک و او رازق و همه مرزوق و او قادر و همه عاجز.

در این جهان‌بینی هر چه سخن گفته می‌شود از مرتبه تسلیم بنده و قبول او است.

کمال همه به این است که او را بپرستند و حکم او را پذیرا باشند. کسی حق معصیت و مخالفت امر خدا را ندارد، اگرچه تکویناً مختارند، اما تشریحاً باید در محدوده هدایت و تعلیمات و حیانی اعمال اختیار نمایند

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا [۱۸۰]

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۲۰

هست و امر و نهی و حلال و حرام و نهی از ظلم هم هست و عقوبت بر گناه و مؤاخذه هم بر فعل مناهی و معاصی و ملامتی هم هست. تهدید به قطع نعمت‌ها و نزول بلا و آنچه بر بعض اقوام به واسطه گردنکشی و تکبر در برابر هدایت انبیا شد نیز هست. عالم مخلوق خدا است و اداره آن با او است و نظام همان نظام است که بخشی از آن تکویناً برقرار و در بخش اختیار بشر تشریحاً برقرار می‌شود.

لَمَّا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ معنایش به خودواگذاری بشر نیست و جمله اخباریه را نباید انشاییه معنی نمود. معنایش این است که در نظام تشریح امر دین و عقیده امری قلبی است که مثل سایر مقررات الهی در ظاهر کسی بر آن مجبور نمی‌شود اما بر اظهار تسلیم و دین و احترام از شرع همه مکلفند همه ملت‌ها و همه مردم باید دین خدا را بپذیرند، و اگر نپذیرند مستحق عقوبت و عذاب هستند. به آیات متعددی در اینجا استشهاد کرده‌اید که هیچ کدام با مطالبی که تصور کرده‌اید ارتباط ندارد و هر کدام معنای خاص خود را دارند. قرآن است و کلام الهی و وحی است و معنای هیچ‌یک هدف‌مند بودن عذاب نیست. مطالب و حقایق عالی در این آیات بیان می‌شود که در اینجا مجال ورود در آنها نیست. اوج معرفت بشر، درک معانی این آیات و شناخت شئون الهی، خودشناسی و خداشناسی است.

ج) عذاب عام الهی، مثل طوفان یا هلاک قوم لوط و سایر انبیاء هدف‌مند نیست، یعنی برنامه‌ریزی برای تعذیب نیست؛ بلکه برنامه‌ریزی برای نجات و برای ظهور لیاقتی است که خداوند در انسان قرار داده است برای فوز و فلاح تکریم و تشریف.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۲۱

هر چه واقع می‌شود و هر چه صادر می‌شود همه با حساب و تقدیر خاص و

کل شیء عنده بمقدار است نه در جایی چیزی کم است و نه زیاد، البته احاطه بشر به کل این امور اگر محال نباشد شبه محال است. ابتلاء اخیار به واسطه سوء اعمال اشرار از لوازم این عالم است و گاه هم اشرار به واسطه مصلحت وجود اخیار منفعت می‌بینند. این مسائل در حساب‌های الهی محفوظ است و ما هم کمی از کم و از کمتر آن را درک می‌کنیم، و اجمالاً اگر به نظر عبرت و معرفت‌اندوزی و نیک‌نگری و درک اسرار انسان وارد مطالعه آیات تکوین و تشریح شود، کاری کودکانه پیدا نمی‌کند و هر چه تفکر کند و جلو برود بینایی و بینش و روشنایی در همه جوانب عالم تکوین و تشریح می‌یابد.

انسان آگاه باید حدّ خود را نگاه دارد و استبدادات خود را در مسیر نیل به حقایق عالی محو نماید و به مضامین این اشعار توجه

داشته باشد:

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۲۲

دل گرچه در این بادیه بسیار شناخت یک موی ندانست و بسی موی شکافت  
اندر دل من هزار خورشید بتافت و آخر به کمال ذره‌ای راه نیافت  
و

زمین در جنب این نه طاق خضراچه خشخاشی بود بر روی دریا  
تو خود بنگر از این خشخاش چندی سزد گر بر بروت خود بخندی

### سازگاری درونی آیات سؤال از مجرمان

۱۹۳. دو جا در قرآن کریم آمده که خداوند کریم از همه بندگانش سؤال (پرس و جو) می‌کند:

لَا يَسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ [۱۸۱] جای دیگر می‌فرماید:

وَقَفُّوهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُولُونَ [۱۸۲]

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۲۳

ولی جای دیگری می‌فرماید که سؤال نمی‌شود:

وَلَا يَسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ [۱۸۳] آیا این آیات با هم دیگر تناقض دارند؟

ج. اشکال، منطقی و عالمانه نیست و تحقق تناقض متوقف بر تحقق وحدت ثمانیه (هشت گانه) است که بدون قطع به تحقق هر هشت وحدت، حکم به تناقض صحیح نیست و با عدم یکی از وحدت، تناقض حاصل نمی‌شود.

از جمله وحدت ثمانیه، وحدت زمان است که در این آیات محقق نیست، زیرا آیه ۷۸ سوره قصص مربوط به سؤال از مجرمین در تعدیب آنها به عذاب در دنیا است، مثل عذاب قارون و اما آیه وَقَفُّوهُمْ إِنْهُمْ مَسْئُولُونَ در سوره صافات آیه مربوط به سؤال از مجرمین در آخرت است.

بنابراین وحدت زمان محقق نیست، بلکه وحدت مکان هم به اعتبار دنیا و آخرت حاصل نیست، و آیه ۲۳ سوره انبیا نیز اگر در مقام بیان فعلیت سؤال باشد، مربوط به آخرت است هر چند محتمل است مراد بیان تفاوت شأن خالق و مخلوق است که نسبت به خالق شأنیت سؤال هم نیست، ولی در مخلوق این شأنیت ثابت است. حاصل این که اشکال تناقض بسیار واهی و باطل است.

### تقال به قرآن

### بازکردن سرکتاب

۱۹۴. افرادی هستند که برای حل مشکلات مردم از قرآن استفاده می‌کنند. از شخص می‌خواهند که قرآن

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۲۴

را باز کند، و سپس خود نیز این کار را انجام می‌دهند و بی‌درنگ از همه حقایق گذشته و آینده (به درستی) اطلاع پیدا می‌کنند و به آگاهی شخص می‌رسانند. آیا انجام چنین کاری جایز است؟

ج. این اعمال خلاف است و مراجعه به این گونه افراد و دادن اجرت به اینها جایز نیست.

## پیشگویی از طریق قرآن

۱۹۶. مدتی است با فردی آشنا شده‌ام که مدعی است در قرآن مجید تمام مطالب از جمله تمام مشخصات ما و پدران ما و فرزندان ما نوشته شده است.

او بر این اساس، دستوراتی برای من صادر نمود. او می‌گوید: این علوم غریبه در اثر ریاضت‌ها و به واسطه اساتید عرفان فراگرفته است. آیا می‌توان تمام احوال و خصوصیات روحی و ... را از طریق قرآن به دست آورد؟

ج. علم به قرآن، مخصوص خداوند تبارک و تعالی و راسخون فی العلم (پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم‌السلام) می‌باشد، و کسی که تفسیر و برداشتی از قرآن دارد باید به محکمت آیات قرآن تمسک کند و مسلط بر روایات وارده از معصومین علیهم‌السلام در آیات قرآنی باشد، از تفسیرهای مهم و معتبر شیعه، استفاده نماید و این‌گونه نیست که برداشت هر کسی مورد قبول باشد؛ و ادعای این‌گونه مدعیان مسموع نیست و نباید به آنها مراجعه نمود.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۲۵

## تفسیر برخی آیات

### زنان

#### تفسیر آیه الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ

۱۹۷. طبق آیه ۳۴ سوره نساء

الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ چرا باید مرد سرپرست زن باشد و بر او برتری داشته باشد؟

ج. این که در امور اجتماعی مربوط به زن و مرد، مرد قیومت و اداره و مدیریت را داشته باشد، امری است فطری و خود به خود حاصل است، و اگر در مواردی خلاف آن دیده می‌شود یک حرکت خلاف فطرت است، حتی در بعضی اجناس دیگر نیز دیده می‌شود.

وضع فیزیکی و طبیعی و نوعی مرد هم همین اقتضاء را دارد. به هر حال امر، امری است الهی و در عین حال در اسلام، مواضع شخصی زن و مرد و استقلال آنها در حقوق خاص خود، در کمال اعتبار و احترام مراعات شده است، و در آنچه ارزشی حقیقی هست چنان که در سوره احزاب [۱۸۴] تصریح و اعلان شده برابر می‌باشند.

#### تفسیر آیه زنان خبیث برای مردان خبیث

۱۹۸. با این که در آیه ۲۶ سوره نور خداوند می‌فرماید: زنان ناپاک برای مردان ناپاک و مردان ناپاک برای زنان ناپاک. چرا زنانی بد، نصیب امام

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۲۶

مسن و امام جواد علیهماالسلام شد؟

ج. در رابطه با آیه

«الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ» [۱۸۵]

این تفسیر که گفته شود زن‌های خبیث و ناپاک مختص مرد‌های خبیث می‌باشد و مرد‌های خبیث نیز برای زن‌های خبیث می‌باشد، ظاهراً صحیح نیست.

اگر خبث و ناپاکی اعم از ناپاکی جنسی و گناهان دیگر باشد با آیه

امْرَأَةُ نُوحٍ وَامْرَأَةُ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَانَتَاهُمَا [۱۸۶] منافات دارد، اگر چه خیانت جنسی نباشد و تفسیر آیه به خباثت باشد هم با آن که در بین بعض زن‌ها و همسرها اتفاق می‌افتد - که گاه زن، پاک از آرایش جنسی است و مرد ناپاک و گاه به عکس، زن ناپاک و همسر پاک است - صحیح نیست. بنابراین هر دو تفسیر غیرمقبول است و تفسیری که مستقیم باشد این است که آیه در مقام ذم محکوم کردن اشخاصی است که افراد را متهم به ارتکاب گناه و اعمال زشت می‌نمایند و سخن تهمت‌آمیز و خبیث و ناپاک و دروغ و غیبت می‌گویند، مثل آنها که در داستان افک، عایشه یا ماریه را مورد تهمت قرار دادند.

پس معلوم شد آیه ارتباطی به همسران حضرت نوح و لوط پیغمبران خدا و همسران امام مجتبی و حضرت جواد علیهما السلام ندارد.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۲۷

### آیه نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ

۲۰۰. در مورد آیه: زنان شما کشتزار شمایند، پس در هر جا یا در هر زمان خواستید به کشتزار خود، درآیید [۱۸۷]، چرا این بحث فقط به مردان اجازه داده شده است و نسبت به زنان این اجازه نیست؟

ج. البته حکمت دستورهای قرآن مجید و احکام، بیشتر و برتر از درک ما است، ولی نکته‌ای که در اینجا باید ملاحظه شود این است که این موضوع امری طبیعی و جنسی است و در همه حیوانات جنس مذکر فاعل و جنس مؤنث منفعل است، و طبعاً اختیار فعل با فاعل می‌شود. مع ذلک در دستورات اسلامی راجع به روابط زن و شوهر هدایت‌هایی است که هر دو را کامیاب و سعادت‌مند می‌نماید.

### کنیز گرفتن زنان کفار حربی

۲۰۱. در قرآن کریم می‌فرماید: «و نکاح زنان محصنه (شوهردار) نیز برای شما حرام شد مگر آن زنانی که متصرف و مالک شده‌ید» [۱۸۸] چگونه این حکم یعنی تجاوز به زنان حتی زنان شوهردار در جنگ - را می‌شود قبول کرد؟

ج. خداوند متعال برای هدایت بندگان، انبیاء را مبعوث فرموده و آنها هم با بیان احکام و اخلاق و اعتقادات صحیح، مردم را دعوت به سوی خدا کرده‌اند و گروهی از مردم با داشتن عقل خدادادی اعتنا به دستورات خالق خود ننموده و

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۲۸

سَدِّ راه سعادت دیگران نیز شده و می‌شوند و اینها کفاری هستند که در معرکه جنگ با اهل ایمان روبرو می‌شوند و درصدد کشتن و اسیر کردن آنها هستند. به همین جهت مال و جان و زنان آنها از ارزش و اعتبار ساقط می‌شود، یعنی تا چندی که درصدد محاربه با مسلمین بر نیامده‌اند همه چیز آنها ارزش دارد و کسی حق تعرّض به آنها را ندارد، ولی وقتی که درصدد محو اسلام و قرآن و ضدیت با خدای خود برآمدند از ارزش می‌افتند و خود این هم حکم خدا است که مانند سایر احکام تغییر نمی‌کند.



## نعمات بهستی بانوان در قرآن

۲۰۲. طبق فرموده قرآن کریم و روایات برای مؤمنان در بهشت وعده حورالعین داده شده است. سؤالی که مطرح است این است که برای افراد مؤنث این پاداش به چه صورتی است؟

ج. در قرآن و احادیث، ذکری و توضیحی درباره آن داده نشده است ولی به طور کلی فرماید:

هُم فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ [۱۸۹] و نیز می‌فرماید:

وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ [۱۹۰]

## آفرینش جهان

۲۰۳. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید که جهان را در شش روز آفریدیم و تکامل دادیم. از طرفی

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۲۹

تحقیقات نشان می‌دهد که جهان به طور تدریجی تکامل یافته است. جمع بین این آیات چگونه است؟

ج. کلمه «یوم» و مرادف آن روز اگر چه بیشتر به معنای زمان تابش آفتاب و ضدّ شب به کار برده می‌شود، ولی مفهوم آن وسیع‌تر از این است.

گاه گفته می‌شود: «روز» و «یوم» و مقصود از آن، زمان بین طلوع آفتاب و غروب آن است. گاهی این کلمات گفته می‌شود و از آن، مدّت یک جریان یا زمان و دوران یک حکومت، یا یک عصر، یا عمر یک شخص، یا دوران جوانی یا پیری، یا دوران سیادت و عزّت و خوشی یک امت و ملت قصد می‌شود، مثلاً گفته می‌شود: امروز و فردا و از روز، دنیا و از فردا، آخرت قصد می‌شود. یا شاعر می‌گوید:

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۳۰

روز بزرگ گر چه جهان کم ندیده‌است

روزی چو روز حضرت خاتم ندیده است که مقصود او از «روز حضرت خاتم»، تمام عصر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد، و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در «خطبه شقشقیه» به این شعر، تمثّل جسته، و دو عصر و دو دوره را در ارتباط با خودشان، دو «روز» شمرده‌اند. با توجه به این توضیح مختصر، معلوم می‌شود که سته ایام (شش روز) در سوره مبارکه «حدید» و هم‌چنین در سوره «اعراف» اشاره به شش دورانی است که در آنها آسمان‌ها و زمین شکل گرفته و این نظامات و تشکیلات وجود یافته است.

و اشاره به این است که خلقت آسمان‌ها و زمین دفعی نبوده، بلکه به اراده الله و حکمت باری تعالی تدریجی انجام شده است؛ چنان که در اجزای عالم خلقت و طبیعت، بیشتر یا همه چیزها به تدریج آفریده می‌شوند، مثلاً سنگ‌ها و معادن و کاینات دیگر، بعضی در طی هزاران سال و بعضی بیشتر و بعضی کمتر از یک‌سال، و برخی کمتر از این زمان وجود پیدا می‌کنند.

آسمان‌ها و زمین نیز بنا بر این دو آیه کریمه در طی شش روز، شش دوران و شش تحوّل و جریان شکل گرفته و خلق شده‌اند. این دو آیه از عجایب آیات و

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۳۱

معجزات قرآن کریم است که شکل‌گیری و خلقت کلّ نظام آسمان‌ها و زمین را تدریجی اعلام می‌نماید.

## چگونگی عالم برزخ و قیامت

۲۰۵. تعداد زیادی از آیات قرآن بر جاری بودن نهرهایی در بهشت تأکید دارند و آنها را توصیف می‌نمایند و در آیات دیگری نشستن بهشتیان در زیر سایه‌های درختان بهشت و ... توصیف می‌شود. با توجه به این توصیفات این نتیجه‌گیری از زندگی و حیات دنیای دیگر (قیامت و حیات آخروی) می‌شود: در سراب آخرت هم همانند این دنیا جاذبه وجود دارد، چون نهرها در آن جاری است و لازمه جاری شدن نیروی جاذبه زمین یا همان ثقل است. تابش نور ساطع شده از خورشید یا هر ستاره روشنائی بخش وجود دارد و باعث به وجود آورده شدن سایه می‌شود. سکون و آرامش بر سراسر خلقت حاکم است و چرخش زمین به دور خورشید وجود ندارد.

پس آفرینش بر این سه مرحله برای انسان تقسیم شده است: ۱. عالم رحم. ۲. عالم رشد و مرگ. ۳. عالم آخرت. بفرمایید آیا این توصیف درست است یا خیر؟

ج. با تشکر فراوان و تقدیر از پژوهش و مطالعات دینی جنابعالی و با اعتراف به عدم استعداد کامل خودم برای ورود در این مطالب عالیه:

این معانی که بیان کرده‌اید شرح فی الجمله است که با تعبیرات دیگر هم قابل بیان است. اجمالاً آنچه در قرآن مجید و روایات از عالم بعد از این عالم (عالم برزخ و عالم آخرت) بیان شده- در عین حال که بر حسب ظواهر آیات و نصوص واقعیت دارند- کل سرگذشت آن دو عالم نیست، و همه را هم نمی‌توان با مقیاس‌های این عالم و قواعد و قوانینی که بر آن حاکم است شناسایی کرد.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۳۲

بسا مطالبی که در آن عالم بر انسان کشف می‌شود خیلی پیش اینها وسیع تر باشد.

معارف دین؛ ج ۳؛ ص ۲۳۲

قرآن بعضی تعریفات در آخرت را به عنوان مثال می‌فرماید مثل

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ [۱۹۱] و بیشتر از این که بفرمایند

فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ [۱۹۲] نمی‌شود آن عالم را به این بشر معرفی کرد.

باید از این همه تعریفات قرآنی از عالم آخرت از بهشت و جهنم، از قرب و بعد از خدا، از ثواب و عقاب الهام گرفت، و در عین اعتقاد به همین نصوص توجه داشت که تفهیم کامل آن حقایق و وسعتی که بسا بیش از وسعت عالم دنیا نسبت به عالم جنین باشد با ابزار خاص و یا بینش بالای آن جهان که فَبَصَّرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا [۱۹۳] قابل تفهیم است. در این رابطه حتی ما می‌توانیم از همین عالم دنیا مثال بیاوریم که فهم بسیاری از آن در حد صفر و فهم بعضی بسیار بسیار بالا است که آن که در مرتبه صفر است نمی‌تواند مراتب بالا- را تصور کرد در این عالم دنیا چقدر عجایب و شگفتی‌های مرئی و نامرئی هست که بشر از تصور آنها عاجز بوده و به مرور زمان و پیشرفت رشد علمی به بخشی اندک از آن راه یافته و ملتفت است که برخی از حقایق است که از دسترس فهم و درک او برون است، و حتی بزرگان علم و بصیرت و بالاتر شخصیت‌هایی، مثل حضرت علی علیه السلام آن گونه نسبت به همین دنیا اذعان و اقرار کنند و بگویند:

«سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَمَا أَصْغَرَ كُلَّ عَظِيمَةٍ فِي جَنْبِ قُدْرَتِكَ وَمَا أَهْوَلَ مَا نَرَى مِنْ

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۳۳

مَلَكُوتِكَ وَمَا أَحْقَرَ ذَلِكَ فِيمَا غَابَ عَنَّا مِنْ سُلْطَانِكَ وَمَا أَشْبَحَ نِعْمَكَ فِي الدُّنْيَا وَمَا أَصْغَرَهَا فِي نِعَمِ الْآخِرَةِ» [۱۹۴].

و آنها که در این مکتب قرآنی و هدایت‌های وحیانی درس خواندند بگویند:

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۳۴

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت یک موی ندانست و بسی موی شکافت

اندر دل من هزار خورشید بتافت و آخر به کمال ذره‌ای راه نیافت

حال همه معلوم است که باید از همین داده‌های وحیانی قرآنی و روایی استفاده کرد و اعتقاد و ایمان را به عالم آخرت کامل نمود،

و آیات قرآنی موارد را همواره متذکر بوده و با تلاوت آنها و تفکر در آنها اعتقادات را بالا برد که در ایمان اگر به مقام قائل

«لَوْ كُشِفَ الْعَطَاءُ مَا أزدَدْتُ يَقِينًا» [۱۹۵]

نرسیم به مقام

«فَهُمْ وَالْجِنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ» [۱۹۶]

و آن جوان انصاری برسیم.

اللَّهُمَّ ارزُقْنَا كَمَالَ الْمَعْرِفَةِ وَالْبَصِيرَةَ رَبَّنَا أَتَمُّ لَنَا نُورَنَا بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۳۵

### انسان؛ جاهل یا اشرف مخلوقات

۲۰۶. آیه‌ای از قرآن می‌فرماید: انسان جاهل بود که آن امانت را قبول کرد، اما از طرفی خداوند می‌فرماید که انسان اشرف

مخلوقات است. جمع بین دو آیه چیست؟

ج. بر حسب بعض تفاسیر، مراد از الانسان در وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانَ [۱۹۷] شخص خاصی است که الف و لام برای عهد باشد نه جنس.

بنابر این با این که در موارد دیگر برای جنس باشد و انسان از جهت جنس اشرف باشد، اشکالی پیش نمی‌آید و بر این اساس،

مطالب در تفسیر و احتمالات متعدد می‌شود. به تفاسیر معتبر شیعی مراجعه شود.

### فرشتگان و مسأله اختیار

۲۰۷. آیا ملائکه هم دارای قدرت اختیار هستند و می‌توانند خودشان تصمیم بگیرند یا کارهای آنها جبری است؟

ج. آیه کریمه

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ [۱۹۸] ظاهر در اختیار است. برای آگاهی بیشتر

به تفاسیر معتبر شیعی مراجعه نمایید.

### برده‌داری در قرآن

۲۰۸. با توجه به این که خداوند همه را آزاد آفریده است چرا اسلام مسأله برده‌داری را رد نکرده است و یک دختر باید خرید و

فروش شود؟

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۳۶

ج. تعالیم حیات‌بخش اسلام به گونه‌ای حکیمانه در جامعه‌ای که برده‌داری و برده‌فروشی یکی از داغ‌ترین بازارهای رایج زمان

بوده، بشریت را به سمتی سوق داد و احکام بسیاری برای آزادی بردگان جاری نمود که بی‌رونقی برده‌داری امروز، نتیجه آن است، و تاریخ تمدن بشر شاهد صدق آن می‌باشد و سیر احکام اسلام، به سوی پایان دوره برده‌داری است.

### آیات برتری بنی اسرائیل بر جهانیان

۲۱۰. خداوند متعال می‌فرماید:

وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ [۱۹۹] و در جایی دیگر می‌فرماید: إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَىٰ مَطَهَّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ [۲۰۰] خداوند وعده داده است که قوم بنی اسرائیل را بر عالمین برتری دهد و اتباع عیسی ابن مریم علیه‌السلام را تا روز قیامت بر کفار تفوق دهد. آیا با آمدن دین اسلام این وعده ملغی شده است؟ ج. در آیه شریفه، خداوند به عیسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام وعده داده است به زودی پیروانش بر مخالفین کافر (یهود) تفوق پیدا می‌کنند، و این تفوق تا روز قیامت دوام دارد.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۳۷

و از این که خداوند از یهود و نصاری نام نبرده، استفاده می‌شود که بفهماند اگر طایفه اول تفوق پیدا می‌کنند برای این است که پیرو حقانند و اگر طایفه دوم زیر دست قرار می‌گیرند به خاطر این است که منکر حق بودند. پس عبارت «کسانی که تو را پیروی می‌کنند» تنها صادق بر افرادی از نصارا است که تا قبل از ظهور اسلام و نسخ شدن دین عیسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام بر نصرانیت استوار بوده‌اند و نیز بر افرادی از مسلمانان است که بعد از ظهور اسلام در پیروی از اسلام استقامت کردند و می‌کنند، چون پیروی از اسلام هم پیروی از حق و پیروی از مسیح علی نبینا و آله و علیه‌السلام است، و مراد از تفوق، تفوق در حجت و منطق است.

پس نتیجه این می‌شود که پیروان تو؛ چه نصارا و چه مسلمانان به زودی حجتشان بر حجت کافران یهودی تفوق پیدا می‌کند و این تفوق تا روز قیامت ادامه دارد.

مطلب دیگر این که پیرو واقعی حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام حتماً باید پیرو پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله باشد چون در موارد مختلف در انجیل وجود دارد که حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه‌السلام به رسالت پیامبری بعد از خود به نام احمد صلی الله علیه و آله خبر داده است، پس کسانی که انجیل را قبول دارند باید به بشارت‌های انجیل ایمان داشته باشند و پیامبری حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله را قبول داشته باشد.

### واژگان "سمع" و "ابصار"

۲۱۱. چرا در آیه

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۳۸

تَشْكُرُونَ [۲۰۱]

کلمه السمع به صورت مفرد به کار رفته است در حالی که کلمات الابصار و الافئده به صورت جمع ذکر شده‌اند؟

ج. برای اطلاع از تفسیر و نکته مذکوره در آیه شریفه می‌توانید به تفاسیر معتبر شیعی از جمله مجمع البیان و تبیان و صافی و منهج

الصادقین مراجعه نمایید. اجمالاً بدانید مرحوم شیخ طوسی اعلی‌الله مقامه در تفسیر تبیان از یکی از ادبای معروف چنین نقل می‌کند که علت مفرد آمدن سمع ممکن است یکی از دو چیز باشد:

نخست این که سمع گاهی به عنوان اسم جمع به کار می‌رود و می‌دانیم که در اسم جمع معنی جمع وجود دارد و نیازی به جمع بستن نیست.

دیگر این که سمع می‌تواند معنی مصدری داشته باشد و مصدر دلالت بر کم و زیاد هر دو می‌کند و نیازی به جمع بستن ندارد، و جواب دیگر این است که از جنبه ادبی، تعبیر به سمع متداول‌تر از اسماع بوده است.

معنای "ایاب" و "حساب"

۲۱۲. در قرآن آمده است:

إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابُهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ [۲۰۲] که از «إِنَّ» و مقدم بودن جار و مجرور (إِلَيْنَا و عَلَيْنَا) استفاده شود که ایاب و حساب در انحصار خدا است. ولی در زیارت جامعه‌ی کبیره آمده است:

«إِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ»

که به نظر رسد این جمله از زیارت، منافات با نصّ

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۳۹

قرآنی دارد. وجه جمع بین این دو چیست؟

ج. حساب مردم اصالتاً با خداوند متعال است. ممکن است این امر به اذن خداوند متعال به اولیاء خاص او یا به ملائکه ارجاع شود، و ظاهر این است که مراد، ایاب به سوی خدا و حساب بر خداست و این اعم از این است که بلاواسطه باشد یا مع الواسطه و یکی اصل و دیگری فرع و در طول اولی باشد.

### معنای "سریع الحساب" بودن

۲۱۳. منظور از سریع الحساب بودن خداوند در آیه ۵۱ سوره ابراهیم چیست؛ سریع الحساب در اعمال مجازات یا در دادن پاداش؟ ج. این جمله (سریع الحساب) در قرآن مجید در هشت مورد و جمله (سریع العقاب) در دو مورد ذکر شده است و در یک مورد هم اسرع الحاسبین است، اما سریع الحساب به این معنی تفسیر شده است که خلاق را در عرض واحد حسابرسی می‌نماید و چنان نیست که لازم باشد در طول یکدیگر باشد. در مجمع البیان از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود «دفعهً واحدهً» و با هم همه را حساب می‌فرماید چنان که همه را با هم روزی می‌دهد، و این فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام در موارد دیگر نیز هست چنان که دعاء همه را با هم می‌شنود و صدای کسی مانع از صدای دیگری نمی‌شود «و لا یسغله سمع عن سمع» [۲۰۳] یا دعاء همه را در آن واحد مستجاب می‌کند و مقتضی قدرت مطلقه نیز همین است، چنان که امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرماید:

«لَا يَسْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ وَلَا مُحَاسَبَةٌ عَنْ مُحَاسَبَةٍ فَإِذَا حَاسَبَ وَاحِدًا فَهُوَ فِي تِلْكَ الْحَالَةِ مُحَاسَبٌ»

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۴۰

لِلْكَلِّ يَتَمَّ حِسَابُ الْكُلِّ بِتَمَامِ حِسَابِ الْوَاحِدِ. [۲۰۴]

این همه معانی و این اسماء الحسنی و صفات الهی همه تفسیر قدرت خداوند متعال است که مقتضی قدرت کامله او و صفات جمالیه و جلالیه این است که سریع الحساب، سریع العقاب، اسرع الحاسبین و ارحم الراحمین و أبصر الناظرین و اسمع السامعین و ... باشد.

## آیه ذَلِكْ بِمَا قَدَّمْتُ أَيْدِيكُمْ وَنَوَاقِصِ جَسْمِي

۲۱۴. در کتاب توحید مفضل آمده است که مفضل از امام صادق علیه السلام می‌پرسد: من کسانی را دیده‌ام که با رسیدن به سن بزرگ سالی مو بر صورت ندارند. علت چیست؟ حضرت علیه السلام در پاسخ، آیه شریفه ذَلِكْ بِمَا قَدَّمْتُ أَيْدِيكُمْ [۲۰۵] را بیان می‌فرمایند. منظور چیست؟

ج. استشهاد حضرت در این مورد به آیه

ذَلِكْ بِمَا قَدَّمْتُ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ اشاره به این است که در اصل مقتضی کمبود نیست، و نواقص بر اثر تصرفات و اعمال جاهلانه و برخوردها و خلاصه اقتضائات عالم طبیعت و هم اختیار است. این کم و زیاده‌ها در عالم حیوانات و در عالم نبات و معادن هم هست. یک درخت که باید بر حسب اصل میوه بدهد، در جای مناسب و پرورش مناسب به کمال و حمره می‌رسد و میوه می‌دهد و در جای دیگر کمتر یا اصلاً بی‌بار

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۴۱

می‌شود، و حاصل این است که در سیر عالم خلقت و تکوینیات ظلم و ستمی نیست و هر چیز که هست آن چنان می‌باید که هست و آن چیز که آن چنان نمی‌باید، نیست. اگر شخصی کوسه است با سوابقی که دارد باید کوسه باشد و کوسه می‌شود آن هم که ریش دارد باید ریش داشته باشد. این بالاصل است و آن بالعارض است.

در اینجا تأملات بزرگان اهل فن و کاوشگران در اصناف مخلوقات هر چه عمیق‌تر باشد به پایان نمی‌رسد و پاسخ به هر سؤال پرسش‌های جدیدی را پیش می‌آورد.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۴۲

## فصل هفتم: معارف روایی

### اشاره

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۴۴

### تفسیر برخی روایات

#### روایتی در مورد جزای شهید در اسلام

۲۱۵. با توجه به عجیب بودن روایت ذیل از جهت محاسبه ریاضی خواهشمند است سند این روایت و نیز تفسیر آن را بیان فرمایید: «بررسی ریاضی حدیث: رسول خدا فرمود: هر مؤمنی که شهید می‌شود در بهشت قصری انتظارش را می‌کشد که در آن قصر ۷۰ حجره است و هر حجره دارای ۷۰ تخت است و بر هر تختی ۷۰ فرش گسترانده‌اند و بر هر فرشی ۷۰ حوری نشسته و انتظار آن شهید کشته شده در راه اسلام را می‌کشد.

با بررسی این سخن و با یک ضرب ساده ریاضی می‌توان به این نتیجه رسید که: بر طبق سخنی که از رسول خدا نقل شده، ۷ به توان ۴ حوری یعنی رقمی معادل ۲۴۰۱۰۰۰۰ (حدود ۲۴ میلیون) حوری بهشتی فقط در انتظار یک شهید اسلامی می‌باشد. با فرض این که هر کدام از فرش‌ها ۶ متر مربع باشد مساحت کل فرش‌ها می‌شود ۲۰۵۸۰۰۰ متر مربع، و با در نظر گرفتن ۲۰ درصد راهروها و

راه‌پله و فضاهاى بدون فرش، مساحت کاخ ۲۴۶۹۶۰۰ متر مربع به دست می‌آید، که می‌شود عمارتی با زیر بنای ۲۰۰ متر در ۲۰۰ متر و ۶۲ طبقه به ارتفاع ۱۸۶ متر پر از حوری

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۴۵

فقط برای یک شهید اسلامی. با فرض این که شهید مورد نظر به هر حوری یک ساعت برسد، بعد از ۲۷۴۰ سال کار بدون وقفه نوبت به آخرین حوری می‌رسد.»

ج. پیش از این که در خصوص روایتی که مورد سؤال است وارد جواب بشویم نکات مهمی را تذکر می‌دهیم:

۱. به طور کلی روایاتی که در بیان مقدار ثواب و یا عقاب اعمال و تفصیل اوضاع بهشت و جهنم روایت شده است - اگر سند صحیح هم داشته باشند - اعتقاد به آن بالخصوص واجب نیست، و خبر واحد در فروع دین و احکام، حجت و معتبر است. در این امور، نقل روایات موجب تشویق و ترغیب اشخاص به کارهای خیر و ثواب و اجتناب از کارهای زشت و گناه است، و افراد سلیم‌النفس و پاک نهاد و مؤمن هر کدام را که به سند صحیح روایت شده باشد و متن مضمون آن غرابت نداشته باشد، قبول می‌کنند.

به هر حال اعتبار روایات، شرایط معتبر و دقیق و عقل‌پسند دارند که علم مهم درایه مربوط به آن است. نقل روایت، مثلاً در کتاب‌های ثواب الاعمال یا عقاب الاعمال یا در مسایل تاریخی اسلامی و مباحث دیگر یک موضوع است و شناسایی اعتبار آن، موضوع دیگری است و به مجرد نقل نمی‌شود اعتماد نمود.

۲. در مضامین روایات نیز درک معانی و مقاصد روایات و اظهار نظر در آنها، خصوص روایات مربوط به عالم غیب و غیب این عالم، فن هر کس نیست و اشخاص با سابقه کامل در احادیث و آیات قرآن مجید و مستقیم السلیقه می‌توانند در مواردی که معنای حدیث، سهل التناول برای همه نیست اظهار نظر کنند. دارابودن علوم مختلف از ادبیات و شناختن اقسام الفاظ و تشخیص حقیقت و مجاز و فرق بین اخبار و انشاء و اطلاع از نظرات علماء و تخصص کامل در علم کلام و اعتقادات و گفته‌ها و اقوال علماء و اصحاب لازم است.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۴۶

چه بسا مضمون حدیثی که مورد ردّ و خنده یک نفر عوام و بی‌اطلاع شود که برای یک عالم حدیث‌شناس و عالیقدر، مثل شیخ مفید یا طوسی یا علامه حلی یا علامه مجلسی و بزرگان دیگر، اعجاب‌آفرین و معجزه علمی محسوب گردد.

۳. به طور کلی در مقام نقل حدیث برای عموم و به عنوان منبر و موعظه باید فهم مستمعین و میزان معارف دینی آنها را در نظر گرفت که سخنرانی، بلیغ و به مقتضای حال باشد تا موجب سردرگمی و استعجاب و انکار قلبی بعض مستمعین نشود؛ هر سخن، جایی و هر نکته، مقامی دارد

ابن رشد در مقدمه کتاب خود این حدیث شریف را از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل می‌نماید که فرمود:

«حَدِّثُوا النَّاسَ بِمَا يَفْهَمُونَ وَلَا تُحَدِّثُوهُمْ بِمَا لَا يَفْهَمُونَ تُرِيدُونَ أَنْ يَكْذِبَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ.»

در کافی شریف هم مضمون این حدیث با لفظ (بما یعرفون) روایت شده است، و این اصل و دستور را در هر مجلسی که مستمعین بسیار با درجات مختلف در فهم و معرفت و اطلاع حضور دارند، نمی‌توان نقل نمود.

این مجالس با مجالس درس و املاء حدیث فرق دارد. حدیثی که به وسیله رادیو به جهانیان ابلاغ می‌شود باید برای همه مورد استفاده واقع شود و سؤال برانگیز از سوی اشخاص مغرض و یا کم فهم یا عوام نگردد.

۴. آیات و احادیثی را که مربوط به عالم غیب، مثل وسعت عرش و کرسی و قدرت ملائکه و عذاب جهنم و نعمت‌های بهشتی و عالم برزخ و امور دیگر از این قبیل است، نباید همه را به تمام معنی با معیارهای این عالم بررسی کرد و نظر به امکان یا عدم امکان

آن داد. حتی در آیات و روایاتی که به بخش‌های خاصی از

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۴۷

این عالم مربوط می‌شود، اظهار نظر در هر بخشی از آن، در صلاحیت

متخصص خاص است و هر کسی نمی‌تواند اظهار نظر کند. آن‌که عالم به علم هیئت- آن علم بزرگ- است و کیهان‌شناس است، باید در این علم، در فواصل ستارگان، در تعداد آنها- که از چند هزار میلیارد هم بیشتر به شمار آمده است- در ارتباط با آیه

کریمه

فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ [۲۰۶] و

فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ [۲۰۷] و آیه

وَالسَّمَاءِ بَنِيَانًا بَايَدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ [۲۰۸] شرح و تفسیر بدهد. در وجود جسمانی انسان، در این شعب مختلف که هر یک علمی

مستقل است، فقط متخصص در همان شعبه می‌تواند سخن بگوید. نسبت عالم دنیا به عقبی، نسبت عالم رحم به بیرون آن است.

وسعت و کیفیات عالم بیرون از رحم را در عالم رحم نمی‌توان تصور کرد و با تنگنای عالم رحم اگر در آنجا به او از گسترش‌ها و از توانایی‌های عالم بیرون خبر می‌دادند نمی‌توانست عالم بیرون را انکار کند. در این عالم نیز نمی‌توان اوضاع بهشت و دوزخ و

نعمت‌های بهشتی و حور العین را در تمام ابعاد آن تصور کرد.

حساب آنجا و معیارها و توانایی‌های اشخاص با این عالم تفاوت بسیار دارد، مثل این است که در اینجا توانایی حمل بیشتر از

یک صد کیلو را ندارد، ولی در عالم آخرت می‌تواند هزارها برابرش را بردارد، و اگر در آنجا به شما- که در

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۴۸

اینجا یک خانه پانصد متری بیشتر از حد احتیاج است- خانه‌ای بدهند که پانصد میلیون متر وسعت داشته باشد نمی‌توان گفت بیش

از حد امکان استفاده از آن است. مثل این روایت، اشاره و نگاهی از این جهان به آن جهان است.

اینجانب این به‌جانبودن مقایسه‌ی کامل و تمام این عوالم را به یکدیگر در حد شعر به عالم جنین و دنیا اشاره کرده‌ام:

جنین بیند رحم را دلگشا جاگمانش آن‌که باشد کل دنیا

رحم او را مکان است و جهان است برای او زمین و آسمان است

ندارد او خبر از باغ و هامونز ماه و آفتاب و چرخ گردون

ز اقیانوس‌ها و دشت و صحراز بستان‌ها و کهساران زیبا

گمانش جز رحم جای دگر نیست شب تاریک آن‌جا را سحر نیست

مثال عالم دنیا و عقبی جنین باشد به پیش مرد دانا

جهان با اختران و کهکشان‌ها و منظومه‌ها و آسمان‌ها

نشان از قدرت حی قدیر است ولی در جنب آن عالم صغیر است

در این معنی چه خوش فرموده استاد که رحمت بر روان پاک او باد

«زمین در جنب این نه طاق خضراچو خشخاشی بود بر روی دریا

تو خود بنگر از این خشخاش چندی سزد گر بر بروت خود بخندی»

سخن کوتاه کن (لطفی صافی) طلب کن از خدا توفیق وافی

پس از این بیانات- اگرچه قدری طولانی شد-، این روایت را که مورد سؤال یا مورد خنده ناآگاهان از این معانی بلند شده است

بررسی می‌کنیم:



از لحاظ سند، روایت هم مرسل به نظر می‌رسد و هم برخی از روایت‌کنندگان آن ناشناخته می‌باشند و به اصطلاح اهل فن ضعیف است. در مراتبی که برای اسناد حدیث گفته‌اند مرتبه اولی و بالا را صحیح و مرتبه پایین‌تر از آن را حسن و

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۴۹

مرتبه سوم را موثق می‌گویند که هر سه حسب مرتبه معتبرند و آخرین و کمترین مرتبه را ضعیف می‌گویند که به خودی خود- اگر قرائنی در بین نباشد- مورد استدلال نمی‌شود ولی ردّ و نفی و حکم به جعل و وضع آن هم جایز نیست.

و اما از حیث مضمون که در این محاسبات ریاضی، تلاش عجیب و غریبی نشان داده شده است که بالاخره باید این غازی و شهید بیچاره در ظرف دو هزار و هفتصد و چهل سال هر ساعت به یک حورالعین پردازد، اشتباه و استعجاب از اینجا پیش آمده که این جهان و مخصوصاً عوالم شهوانی و حیوانی آن را، معیار شناخت آن عالم قرار داده و گمان کرده‌اند غازی باید با همه حورالعین‌ها هم آغوش و هم‌بستر و مثل دنیا علی‌الدوام غرق در لذایذ شهوانی و از همه، کام‌گیری حیوانی نماید. عالم آخرت را که عالم لقاء و عالم توسعه است، با عالم دنیا- که نسبتش با عالم آخرت نسبت عالم جنین و دنیا است- یکسان می‌شمارند و از لذایذ روحانی و معنوی و قرب الهی که در آنجا است بی‌خبرند.

قوه بینایی و شنوایی و حظ و بهره گرفتن از نعمت‌ها، از منظره‌های بهشتی، از حورالعین‌ها، به اضعاف مضاعف را- که اندازه آن را جز خدا و اولیاء خدا کسی نمی‌داند- تصور نمی‌کنند.

به حورالعین‌ها که اگر هزار بار بیشتر از این ارقام در حال تهلیل و تسبیح و تحمید باشند و صدای تسبیح دلنواز آنها همه بهشت را فرا گرفته باشد نظر نمی‌کنند و وجود حورالعین را فقط با نظر حیوانی این جهانی در نظر می‌گیرند. نوای روح بخش پرنده‌های بهشتی و لذت آن را نمی‌توان در این عالم به تصور کسی در آورد.

البته جسمانیت آنجا و عمومیت لذایذ- که هر کس بخواهد هر لذتی برای او فراهم است- ثابت است، اما در حورالعین و اشجار و گل‌ها و پرندگان بهشتی

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۵۰

بهترین التذات، همان التذات معنوی است که:

من هر چه خوانده‌ام همه از یاد من برف‌آ حدیث دوست که تکرار می‌کنم

بسیار کوتاه‌نظرانه است که کسی نعمت‌های بهشتی را با این معیارها و میل‌های اهل شهوات قیاس کند.

چرا نمی‌گویید این شهید صاحب این همه حورالعین با این حورالعین‌ها از سایرین که به فیض شهادت نرسیده‌اند با آن خانه‌های زیبا، پذیرایی و میهمانی می‌کنند یا آنها را به دیگران هدیه می‌دهند؟ میلیون‌ها حورالعین هم که باشد در آن محیط- که نسبت آن در بزرگی، به بزرگی دنیای ما از عالم رحم است- از همه، بهره‌برداری‌های معنوی و روحانی می‌شود.

لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ [۲۰۹] قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ [۲۱۰] وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ [۲۱۱]

### روایات پیرامون فضیلت تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام

۲۱۶. در خصوص تسبیحات حضرت زهرا سلام الله علیها سه رفتار ذیل در بین مؤمنان در مساجد مشاهده شود:

۱. بلافاصله بعد از سلام نماز حتی بدون صلوات، تسبیح را شروع کنند.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۵۱

۲. بعد از تلاوت آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا [۲۱۲] و سه صلوات.

۳. گروه سوم معتقدند روایت شریف شامل خارج شدن از حالت نماز است، بنابراین فرستادن صلوات و تکبیر انقلابی که خود تولی و تبری باشد، را شامل نشده و بعد از آنها تسبیح را شروع کند. بفرماید کدام یک صحیح است؟

ج. در روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شده است می‌فرماید:

«مَنْ سَبَّحَ تَسْبِيحَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ قَبْلَ أَنْ يُثْنِيَ رَجُلِيهِ مِنْ صَلَاةِ الْفَرِيضَةِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ لَبِئْسَ بِالْتَّكْبِيرِ» [۲۱۳]

و ظاهر جمله «قَبْلَ أَنْ يُثْنِيَ رَجُلِيهِ» این است که بلافاصله شروع به تسبیح کند که همان وجه اول باشد، ولی به این معنی نیست که اگر پس از کار دیگری که وارد است بگوید، عمل به مستحب نشده باشد.

### روایات در علم امام و تعارضات

۲۱۷. طریقه جمع روایاتی که در تفسیر آیه ۱۰۵ سوره توبه وارد شده است با نامه ۷۱ نهج البلاغه چیست؟

ج. در جواب به سؤال مطرح شده باید به چند نکته توجه کرد:

اولاً، خداوند و کسانی که مجریان مشیت الهیه هستند، و از حوادث آینده و امور نهانی و پنهانی به اذن و اعلام خدا اطلاع دارند، این علوم را در اختیار عامه معارف دین، ج ۳، ص: ۲۵۲ نمی‌گذارند، و نوعاً و اکثراً از آن استفاده نمی‌نمایند.

ثانیاً، انبیا و ائمه علیهم السلام در روش زندگی و سلوک، معاشرت و معاملات و مجالست با اصحاب و مؤمنین و اغیار و اغیار و فجّار، به طور عادی و متعارف رفتار می‌فرمودند، و به علم و قدرتی که به آنها اعطا شده، جز در موارد استثنایی، عمل نمی‌کردند. ثالثاً آنان در انجام تکالیف، شرایط عامه را ملاحظه می‌فرمودند، مثلاً اگر اطلاع از آب به نحو غیر عادی داشتند، تکلیفشان مثل دیگران تیمم بوده است؛ چنان که در قضا و حکومت و تدبیر امور نیز به همین نحو عمل می‌کردند و به بینه و یمین حکم می‌دادند.

### ثواب صلوات

۲۱۸. با توجه به این که اسلام منیت و از خود گفتن و فقط برای خود خواستن را نکوهیده است، چرا پیامبر اسلام امر به صلوات بر خودش فرموده‌اند.

ج. قال الله تعالی:

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا [۲۱۴] خداوند تبارک و تعالی و فرشتگان بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آل او پیوسته صلوات و درود می‌فرستند و در ادامه آیه خداوند متعال ما را امر به صلوات و درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نموده، نه این که شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ما را امر نموده باشد، بلکه حضرت از ثواب این ذکر اخبار نموده است، و نیز چون معرفت به پیامبر و علو مقام آن حضرت و قرب مقامش به

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۵۳

پروردگار عالم، موجب کمال و تعالی مردم است و معرفی ایشان جز توسط خودشان ممکن نیست از این رو خود را معرفی کرده‌اند.

### روایات در نکاح موقت

۲۱۹. ائمه اطهار گاهی متناسب با شرایط زمان و مسأله فقهی خاص، احادیثی را نقل فرموده‌اند. علاوه بر این نقل احادیث جعلی نیز

در کتب مذهبی به چشم می‌خورد. اخیراً برخی در بحث عقد موقت، احادیثی را جمع‌آوری و منتشر کرده‌اند که به نظر ضعیف و دارای استبعاد می‌باشد. نظر شما نسبت به روایات این باب چیست؟

ج. در موضوع نکاح موقت، روایاتی است که بر انجام آن تشویق و تأکید و ثواب بسیار بیان شده است. بعضی این روایات، موجب اعجاب و بلکه استبعاد شده است چون موضوع نکاح موقت را در مسأله اعمال غریزه جنسی و جلوگیری از زنا و گناه و فحشاء و تضمین امنیت ناموسی و اجتماعی بررسی نکرده‌اند، حاجت به آن را کم گرفته‌اند.

جواز نکاح موقت، مانند نکاح دائم از مهمات تشریح است. در برابر تحریم مؤکد زنا و فحشا و روابط غیر مشروع جنسی که موجب مخاصمات شدید و هتک اعراض و قتل نفوس بسیار می‌شود و از طرفی نکاح مشروع و سالم (موقت و دائم) تشریح شده است چون منع کلی از اعمال غریزه، غیر معقول و غیر عملی است، و حصر جواز نکاح در صورت دائم آن نیز پاسخ‌گوی غریزه همه افراد در همه حالات جنسی نیست و در صورتی که هر دو سالم و با ضابطه خاص قابل استفاده باشد تجویز یکی و منع از دیگری با اشتراک هر دو در تأمین مصالح و نفی مفسد صحیح نیست و موجب نقص شریعت می‌شود.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۵۴

آنچه در اینجا باید به آن توجه داشت این است که هر چند غرایز مختلفی که در بشر وجود دارد هر کدام در موضع خود قوی و فعال می‌باشند، اما غریزه جنسی در بین این غرایز به قدری نیرومند است که کنترل آن بسیار دشوار و کار تهمتان میدان مبارزه با نفس و پرورش یافتگان مکتب جهاد اکبر است، چون فعالیت این غریزه حیوانی در همه حیوانات بروز و ظهورش از غرایز دیگر بیشتر است؛ نفی و منع کلی آن نزدیک به امور ممتنع و غیر ممکن است و ترک کلی اعمال آن هم ناستوده و موجب مفسد جسمی و بلکه روحی است.

باید تشریح برای اشباع این غریزه و انضباط و انتظام آن و جلوگیری از افراط و تفریط‌های خطرناک هدایت‌های لازم داشته باشد. نباید کسی از آن محروم باشد و از آن بهره‌نگیرد، و نباید انسانیت انسان زیر تسلط آن محو و منقرض گردد. حتماً باید اشباع این غریزه به طور سالم در جامعه رایج و ممدوح و پسندیده و کاری عقلایی و لازم که بر آن آثار و منافع بزرگ مترتب است مطرح باشد. چرا باید نکاح موقت معمول نباشد؟ آیا در جوامعی که فقط نکاح را دائم یا یک همسری را عنوان می‌کنند زنان یا مردانی که برایشان نکاح دائم فراهم نیست به مطالبات این غریزه چه پاسخی می‌دهند؟!

آیا به روابط نامشروع روی نمی‌آورند و آیا چنان‌که هم اکنون در غرب رایج است و ممنوع نیست، روابط نامشروع با زن‌های شوهردار معمول نمی‌شود؟!

و از سوی دیگر چرا نباید زنانی که شوهر ندارند و برای آنان نکاح دائم میسر نیست، در اشباع غریزه خود با نکاح موقت محروم باشد و چرا باید نکاح موقت قانونی نباشد و روابط نامشروع آزاد باشد؟! میلیون‌ها زن و مردی که برایشان نکاح دائم میسر نیست، چرا از نکاح موقت محروم باشند؟!

خلاصه نکاح موقت که مثل نکاح دائم حتماً و بنابر ضرورت باید در جامعه مطرح و مورد استقبال باشد به واسطه بعضی سوء تفاهمات و تبلیغات سوء و غیر

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۵۵

واقعی پیروان آن شخصی که در امر تحریم و تحلیل، خود را هم‌ردیف خدا قرارداد، بسیاری ماهیت آن را غیر از نکاح دائم دانسته و حتی - العیاذ بالله - با زنا آن را قیاس نموده و امت را از حلالی با این اهمیت محروم نموده و آن را مثل عادات سوء دیگر، مثل نگاه داشتن دختر و زنده به گور نکردن او عیب و عار نشان دادند؛ لذا ائمه علیهم‌السلام با این عادت زشت مثل سایر عادات سوء مبارزه کرده و ترک آن را در اثر التزام به این عادات ناستوده مورد مذمت قرار دادند و مردم را با بیان ثواب آن تشویق فرمودند.

روایات همه برای ترک عادات زشت وارد شده و انجام نکاح موقت را مشروع می‌دانند. مع ذلک اگر چه این روایات شأن صدور مناسب و لازم دارند، اما نسبت به هر یک از آنها و رجال اسناد آنها بالخصوص اظهار نظر اهل خبره و حدیث‌شناس معتبر است. و نیز در مورد روایات، مناسب این است که با مراجعه به اهل فن حدیث‌شناس، احادیثی انتخاب شود که، هم سند آنها معتبر باشد و هم از جهت مضمون با توجه به سایر روایات بی‌اشکال باشد و هم مورد استبعاد اشخاص کم‌مایه‌ی علمی و فکری واقع نشود و دستور در نقل احادیث برای مردم این است که احادیثی را که همه می‌فهمند نقل کنند و از نقل احادیثی که بعضی اذهان نمی‌پذیرند اجتناب نمایند، و به طور خلاصه در عین حال که حقایق دین را می‌گویید این را هم رعایت نمایید که

«أَمْرُنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ» [۲۱۵]

### روایت پیرامون علم و عمل

۲۲۰. جایگاه تلفیق و همراهی علم و عمل در آیات قرآن و روایات معصومین علیهم السلام چیست؟

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۵۶

ج. آیاتی مثل

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ [۲۱۶] همه دعوت به علم و عمل به آن علم می‌نمایند و باید دانست که علم و عمل مانند دو بال است که اگر هر دو باشد، پرواز ممکن و اگر یکی باشد و دیگری نباشد پرواز به سوی کمال، محال است. و در روایات آمده است که

«الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ، فَإِنْ أَجَابَهُ، وَإِلَّا ارْتَحَلَ عَنْهُ» [۲۱۷]

اگر کسی به علمش عمل نکند آن علم از او رخت برخواهد بست. پس اگر عمل بدون علم باشد، اعمال انسان جاهلانه و بی‌ارزش است و اگر علم بی‌عمل باشد موجب قساوت و بعد عن الله و حسرت و ندامتی غیر قابل توصیف است و چه بسا آثار سوء دنیوی نیز داشته باشد و نیز معلوم باشد که انسان همیشه و تا آخر عمر توفیق رسیدن به کمالات انسانی را ندارد، مگر این که از دوران جوانی، اهل علم و عمل باشد چون در جوانی هنوز آلوده نشده و قابلیت و نورانیت خدادادی وجود دارد، ولی اگر مراقب خود نباشد و آلوده به معاصی شود، قابلیت تدریجاً ضعیف و بلکه گاهی از بین می‌رود. پس جوانی یک فرصت و مقطع طلایی و استثنایی است که باید قدر آن را دانست و از آن حد اکثر استفاده را برد.

### صبر بعد از عطسه

۲۲۱. آیا صبر بعد از عطسه وجه شرعی دارد؟

ج. در مورد صبر و تأنی بعد از عطسه چیزی به نظر نرسیده است، اما برای بعد از عطسه در روایات اهل بیت علیهم السلام آدابی ذکر شده است از جمله گفتن الحمد لله رب العالمین، مانند حدیث شریف

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۵۷

«مَنْ عَطَسَ ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى قَصَبِهِ أَنْفِهِ ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَثِيراً كَمَا هُوَ أَهْلُهُ يَسْتِغْفِرُ اللَّهُ لَهُ طَائِرٌ تَحْتَ الْعَرْشِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» [۲۱۸].

منظور از (دم اختلاف العلماء فی التّیبا...) در نهج البلاغه

۲۲۲. در نهج البلاغه خطبه ۱۸ آمده است: «و من کلام له علیه السلام فی ذمّ اختلاف العلماء فی الفُتیا؛ در مذمت اختلاف علما در فتوادادن. با توجه به این که هم اکنون مراجع در یک موضوع فتاوی مختلفی دارند، بفرمایید آیا منظور حضرت در این خطبه، فقها و مراجع شیعه هستند؟»

ج. این خطبه شریفه، متضمن یک مطلب و معنای اصلی و اساسی است و آن ذم فتوای به رأی و تصویب آراء متخالفه و به اصطلاح علمایی است که از ولایت اهل بیت علیهم السلام - که حجیت هدایت‌های آنها در دین بر حسب روایات بسیار، مثل حدیث متواتر ثقلین ثابت است - اعراض نموده و به رأی و قیاس و استحسان بدون حجت شرعی فتوا می‌دادند، و خلیفه وقت همه آن فتاوی متعارضه را تصویب می‌نمود؛ و ارتباطی به فتاوی فقهای که از مکتب اهل بیت علیهم السلام اخذ فقه می‌نمایند ندارد. آنچه در فتاوی فقهاء مکتب اهل بیت علیهم السلام به نظر رسد، فتوای به رأی نیست، بلکه اختلاف نظر عادی و عرفی است. مع ذلک بر اساس تصویبی که فرقه مصوبه گویند - که غیر معقول است - نیست، و مسأله تخطئه و وجوب حکم الله واقعی محفوظ است و فقه شیعه به حمد الله در نهایت استحکام و قوت و مناسبت و اصالت است.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۵۸

### زمان نماز لیلۃ الرغائب

۲۲۳. در خصوص زمان انجام نماز شب جمعه اول ماه رجب معروف به لیلۃ الرغائب روایات مختلف‌اند. در روایتی که مرحوم محدث قمی در مفاتیح الجنان آورده، زمان انجام این نماز بین دو نماز مغرب و عشاء معرفی شده، ولی در روایتی که مرحوم میرزا جواد آقای ملکی تبریزی در المراقبات آورده‌اند زمان انجام آن از بعد نماز عشاء تا نیمه شب دانسته شده است. لطفاً نظر خود را در خصوص زمان صحیح این نماز بیان فرمایید.

ج. ظاهراً روایات در این موضوع مختلف و متعدد نیست و در اصل، یک روایت است و آن روایتی است که سید ابن طاوس قدس سرّه روایت فرموده است [۲۱۹] و روایت نبوی و مرسل است. باید توجه داشت:

اولاً صریح در این که این نماز به اولین شب جمعه ماه رجب - که همان لیلۃ الرغائب است - مختص باشد اگر چه جمعه شب اول ماه باشد نیست، بلکه می‌توان گفت که ظاهر عبارت این است که شب دوم یا شب سوم یا شب چهارم یا شب پنجم یا شب ششم و هفتم و یا هشتم باشد اگر چه احتمال مختص بودن آن به مطلق اولین شب جمعه که شامل شب جمعه اول هم باشد مردود نیست. به مناسبت آن که در ابتداء حدیث (لیلۃ اول جمعه منه) مطلق است، و این که گفته شود نماز مذکور بصوم یوم الخمیس در اول ماه نیست، به هر دو احتمال، احتیاط به جمع به عنوان رجاء و

الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلُّ تَقِيٍّ [۲۲۰]

موجب یقین به انجام عمل می‌شود.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۵۹

ثانیاً: در وقت اداء نماز نیز اختلاف از جهت فهم معنایی لفظ روایت پیش آمده است. عبارت روایت این است

«مَا مِنْ أَحَدٍ صَامَ يَوْمَ الْخَمِيسِ أَوْ لَيْلَةِ الْخَمِيسِ مِنْ رَجَبٍ ثُمَّ يَصَلِّي بَيْنَ الْعِشَاءِ وَالْعَتَمَةِ؛»

اگر از عشاء و عتمه نماز مغرب و عشاء مراد باشد، زمان انجام این نماز بین این دو نماز می‌شود و اگر در وقت (عشاء و عتمه)، (مغرب و عشاء) باشد، مدلول این می‌شود که بین وقت فضیلت مغرب و عشاء واقع شود اگر چه بعد از نماز عشاء باشد، و شاید اظهار

همین قول دوم باشد. در عین حال که با بناء بر این، جمع بین دو قول هم ممکن است، و ممکن است گفته شود اگر مراد قول اول هم باشد، از باب تعدد مطلوب و مستحب در مستحب است. به هر حال در موارد شک در این گونه مستحبات، به قصد رجاء و مطلق محبوبیت، نماز صحیح و موجب اجر خاص آن است، البته چون روایت مرسل است بر حسب اخبار من بلغ هم مأجور می‌شود.

### روایتی پیرامون صلاح ذات البین

۲۲۴. در فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: «صَلَّاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ» [۲۲۱]؛ مراد از (عامه) چیست؟

ج. در مجمع البحرین آمده است: «و قد ذهب عامة النهار أي جمیعها». قدر متیقن از معنی، افضلیت اصلاح ذات بین از همه نمازها و روزه‌ی مستحبی است، و ممکن است مراد این باشد که از هر یک از نمازها و روزه به انفرادی افضل است. معارف دین، ج ۳، ص: ۲۶۰

### شوهرداری زن

۲۲۵. با توجه به حدیث «جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ» [۲۲۲]، خواهشمند است دیدگاه فقهی خود را در حوزه تفسیر حسن التبعل ارائه فرمایید.

ج. موضوع حسن تبعل و شوهرداری خوب و نیک که در این حدیث شریف به آن اشاره شده است؛ و در قبال جهاد مرد با کفار و بذل نفس و شهادت طلبی بیان شده است، بخش نخست و مرتبه اولی آن، همان عمل کردن زن به وظایف واجب شرعی است که در قبال مرد دارد؛ و بر حسب عقد ازدواج به آن تعهد می‌دهد. چنان که مرد نیز بر حسب این عقد، تعهدات خاص و مسئولیت‌هایی را می‌پذیرد؛ ولی حسن تبعل و خوب شوهرداری معنایی است که قداست و معنویت آن فراتر از یک معاهده خشک و قرارداد است.

رابطه‌ای است که از آن تعبیر قرآنی هُنَّ لِيَاْسٍ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِيَاْسٍ لِهِنَّ [۲۲۳] است. رابطه مودت و مهر و رحمت مجعول الهی است. این گونه نیست که زن، یک طرف قرارداد باشد، و مرد یک طرف و از هم جدا و بیگانه باشند. زن در این جهاد، با مرد یک واحد و صاحب مصالح و منافع واحد می‌شود؛ هر مصیبتی که به هر کدام برسد، به دیگری هم می‌رسد، حفظ الغیب آنها از یکدیگر با حضور و حفظ منافع شخصی تفاوت نمی‌یابد. خوشبختانه در بیشتر زن‌های مسلمانان این روحیه وجود دارد، و حقیقتاً جهادی که می‌نمایند حقیقی و نه فقط عدل جهاد اصغر، بلکه جهاد اکبر است.

در یک دوره طولانی همسری از هم رنجشی نمی‌یابند، و غبار گله از یکدیگر بر صفحه دل پاکشان نمی‌نشیند.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۶۱

توقعات زن از مرد، هرگز خارج از توان او نمی‌شود، و مرد از این کم و زیاده‌های امور اقتصادی مورد اعتراض یا تقاضای جدایی واقع نمی‌شود.

خلاصه، این تبعل و این شوهرداری و قداست آن را فقط خود این بانوان با معرفت و تربیت اسلامی می‌دانند، و از آن لذت می‌برند.

خانه‌داری، زحمات خانه، تحمل زحمت بارداری، ایام رضاع و بچه‌داری و مدیریت خانه، کار بسیار پر مسئولیتی است که اگر چه بسیاری از این موارد بر حسب تکلیف شرعی بر زن نیست، ولی حسن تبعل و شوهرداری که در عین حال، ریشه و اصالت خاص دارد، و امید به ثواب و اجر الهی آن زن را با مرد و مرد را با زن یگانه می‌سازد که با هم به زندگی ادامه می‌دهند، و چه حال خوش و پر معنا و کامیابی مقدسی است.

این، جهاد است، و ثواب جهاد با کفار و منزلت آن را دارد، و تعالیم اسلام و هدایت‌های نورانی اهل بیت علیهم‌السلام، و سیره زنان و بانوانی که در صف اول این برنامه قرار دارند، برای همه زن‌ها و خانواده‌ها، آموزش و درس و تعلیم و تربیت است.

### توان عقلی زن و مرد

۲۲۶. در نهج البلاغه و دیگر روایات اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده است که عقل زنان ناقص و ایمانشان ضعیف است. بفرمایید آیا این روایات از نظر سند معتبر است؟ و اگر آری، تبیین و توجیه آن چیست؟

ج. اگر چه در بین بانوان، زنانی می‌باشند که در توان عقلی از نوع مردها و اکثریت آنان قوی‌تر و رشد فکری بیشتر دارند، ولی بر حسب نوع، زنان از مردان عاطفی‌تر و احساساتی‌تر، و رحم و مهرشان بیشتر است، هر چند همه دارای عقل

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۶۲

می‌باشند؛ و آیاتی که در قرآن مجید در آنها از صاحبان عقل و تفکر، تمجید و توصیف شده چنان که شامل مردان است - شامل بانوان نیز هست، و «اولی الالباب» و «اولی النهی» بر هر دو اطلاق شده است؛ با این وجود مردان بر حسب نوع از زنان در تدبیر و سخت‌گیری و مدیریت و صلابت نفس، قوی‌ترند و کمتر از زنان تحت تأثیر عوامل جالب رأفت و رحم و گذشت قرار می‌گیرند؛ بنابراین مرد برای یک سلسله وظایف خاص بر حسب نوع مناسب‌تر است و زن هم برای یک سلسله وظایف دیگر.

پس می‌توان گفت که مراد، نقصان عقل زن در برابر عواطف خاص اوست و از عقل، آن معنای حقیقی مطلقاً نیست یا به طور مطلق نیست. مضافاً بر این که این روایات نهج البلاغه [۲۲۴] ظاهراً مخاطب خاص دارد که همان زنی است که آن جنگ بزرگ و فتنه‌ای را - که تاکنون هم بسیاری در آتش آن می‌سوزند - رهبری کرد؛ او هم نقص عقل داشت و هم نقص ایمان.

### سیره بانوان اهل بیت علیهم‌السلام در حضور اجتماعی

۲۲۷. اگر از نظر اسلام، بهترین چیز برای زن آن است که مردی را نبیند و مردی نیز او را نبیند، چرا حضرت فاطمه زهرا علیها‌السلام در مسجد در حضور مردان خطبه خواندند؟ و چرا امام حسین علیها‌السلام، زن و خانواده‌ش را به کربلا برد تا به اسارت نامحرم‌ان در بیابند؟

ج. در جواب به این سؤال باید به چند نکته توجه داشت:

اولاً عملی که شخص معصومی، مانند حضرت زهرا علیها‌السلام انجام بدهد، چنانچه علت آن به طور قطعی و یقینی معلوم نباشد، دلیل این نیست که هر کسی

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۶۳

بتواند و جایز باشد که آن عمل را انجام دهد، چون ممکن است از مختصات آن بزرگوار باشد.

ثانیاً خطبه‌خواندن آن بزرگوار در آن شرایط که مردم اجتماع بر غضب خلافت حضرت امیر علیه‌السلام کرده بودند و مفسد آن بی حساب بود - چنان که هنوز هم ادامه دارد و تا ظهور امام عصر ارواح العالمین له الفداء ادامه خواهد داشت، و مفسد آن و گمراهی

میلیاردها انسان در اثر این امر به منتجع بصیر مخفی نیست- لازم بود که آن بزرگوار خطبه ایراد کند و سندی برای آیندگان باشد، زیرا همه شنیده بودند و می‌دانستند که رضای حضرت زهرا علیهاالسلام رضای حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه و آله است، و رضای این بزرگوار هم رضای خدا است، و غضب حضرت زهرا غضب حضرت رسول علیهماالسلام و در نتیجه، غضب خداوند است.

پس هر عاقل هوشمندی می‌فهمد که آن بزرگوار از مردم ناراضی بوده، چنان‌که وصیت به اخفاء قبر نیز برای آیندگان همین فایده را دارد، و اگر غیر از حضرت زهرا علیهاالسلام خطبه می‌خواند، این اثر را نداشت؛ و شاید غیر از او کسی دیگر حتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام نمی‌توانست در مسجد و در آن جو، اعلام حضور تا چه رسد مخالفت بنماید.

این موضع‌گیری و این اتمام حجت و نصرت حق، تنها در توان حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها بود که حشمت و عظمت او بر محیط و جو غلبه می‌یافت، و مع ذلک از پشت پرده آن خطابه تاریخی را ایراد فرمود.

مسئله بالاتر از این بود. اگر آن حضرت به میدان نمی‌آمد، کسی نمی‌توانست با آن بلاغت و شهامت، دین را یاری نماید.

همین‌طور نسبت به وجود مبارک حضرت سید الشهداء علیه‌السلام و همراه‌بردن

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۶۴

اهل بیت و اسارت آنها، اختصاص به خود ایشان داشته است، و همان‌طور که می‌دانید پیام عاشورا را حضرت زینب علیهاالسلام به دیگران رسانید، و اسرار و مطالب بسیار بزرگی در این موضوع وجود دارد.

### مهریه بانوان خاندان عصمت

۲۲۸. مهریه حضرت فاطمه زهرا و زینب کبری علیهماالسلام چه مقدار بوده است؟

ج. مهر السنه، دو سست و شصت و دو مثقال و نیم پول نقره مسکوک است، و مهریه حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها بنابر آنچه روایت شده است همین مقدار بوده است؛ و مستحب است که مهریه زیاده‌تر از مهر السنه نباشد، و هر چه مهریه کمتر باشد مطلوب‌تر است.

### تفسیر "ما رأیت الا جمیلاً"

۲۲۹. با توجه به مصائب زیادی که به حضرت زینب علیهاالسلام در واقعه کربلا وارد شد، چرا آن حضرت فرمودند: ما رأیت الا جمیلاً؟

ج. بلاغت در کلام، سخن گفتن به مقتضای حال است. در جواب سؤال ابن زیاد ملعون که گفت:

«كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ» [۲۲۵]

این جواب بسیار به موقع بود و بهتر از آن جوابی بود، یعنی آنچه بر ما ظلم و ستم شد از موقعیت و شأن و مقام ما چیزی نکاست، و اهانتی از خدا به ما نشد، بلکه آنچه از جانب خدا به ما می‌رسد جمیل و موجب بروز شرف و افتخار و تسلیم ما در برابر امر خدا، و تحمل مصائب برای دین خدا است.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۶۵

### سندیت روایات



۲۳۰. آیا چنین حدیثی «الغیبه اشد من القتل» روایت شده است؟

ج. چنین حدیثی در مجامع روایی به نظر نرسیده است. در مورد شدت گناه غیبت آن چه در روایات آمده است این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

«إِيَّاكُمْ وَالْغَيْبَةَ فَإِنَّ الْغَيْبَةَ أَشَدُّ مِنَ الزَّنَا إِنَّ الرَّجُلَ قَدْ يُزْنِي وَيَتُوبُ فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَإِنَّ صَاحِبَ الْغَيْبَةِ لَمَا يَغْفِرُ لَهُ حَتَّى يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ.» [۲۲۶]

### اعلام آخر ماه توسط امیر مؤمنان علیه السلام

۲۳۱. در روایتی آمده است که:

صَامَ عَلِيٌّ بِالْكُوفَةِ ثَمَانِيَةً وَعِشْرِينَ يَوْمًا شَهْرَ رَمَضَانَ. فَرَأَوْا الْهَيْلَالَ فَأَمَرَ مُنَادِيًا ينادي أَقْضُوا يَوْمًا فَإِنَّ الشَّهْرَ تِسْعَةٌ وَعِشْرُونَ يَوْمًا؛ [۲۲۷]

حضرت امیر علیه السلام در زمان خلافت در کوفه ۲۸ روز در ماه مبارک روزه گرفت. مردم هلال را رؤیت کردند. پس حضرت امیر علیه السلام امر کرد که منادی اعلام نماید که یک روز را قضا کنید، زیرا که ماه مبارک ۲۹ روز باشد. آیا این روایت درصدد بیان اشتباه امیرالمؤمنین علیه السلام در اعلام آخر ماه است یا بیانگر امر دیگری می باشد؟

ج. این حدیث مرسل است، و راوی آن عبدالله بن سنان است که چهار طبقه از معارف دین، ج ۳، ص: ۲۶۶

طبقات رجالی با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فاصله دارد، یعنی تقریباً چهار یا اقلأ سند آن فاقد سه واسطه است؛ و بر فرض قبول، روایت بیشتر از این دلالت ندارد که اول ماه بر حسب احکام ظاهریه بر مردم ثابت نشده و روز اول را روزه نگرفته‌اند، و بر امام علیه السلام لازم نیست که در احکام ظاهریه، واقعی را که به آن علم دارد به مردم بگوید، بلکه شاید به عکس باشد تا مردم به تکالیف خود آشنا شوند، و اما این که خود آن حضرت روزه اول ماه را افطار کرده‌اند، از روایت استفاده نمی شود.

### اهمیت فقر

۲۳۲. از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند: فقر چیست؟ فرمودند: گنجی از گنجی خدا. باز پرسیدند: فقر چیست؟ فرمودند: لطفی است از جانب حق. باز سؤال را تکرار کردند؟ فرمودند: چیزی است که خداوند ندهد جز به پیغمبری که دارای مقام رسالت باشد یا مؤمنی که نزد خدا ارجمند باشد. [۲۲۸] آیا این حدیث معتبر است؟

ج. روایت سنداً و متناً ضعیف است، مع ذلك ممکن است در توضیح آن گفته شود این تعریف از فقر، تعریفی بالا و عالی از آن است که اگر به آن، به نظر و بینش بلند نگاه شود، و به فوائد معنوی و اخلاقی آن توجه شود، در نیل به مقاماتی، مثل توجه به خدا و احساس فقر و نیاز به خدا، و عرض حاجت به درگاه او، و برقراری ارتباط با او مؤثر است، و همان نعمتی است که خداوند به کسی غیر از پیغمبر مرسل یا مؤمنی که در نزد خدا کریم باشد عطا نمی شود، و فقر، در عمران و آبادی جهان و استفاده از نعمت‌ها مؤثر بوده و هست، و اگر فقر نبود،

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۶۷

بسیاری از اسرار مکشوفه جهان و فوائد و منافع مخلوقات ناشناخته باقی می ماند.

### حدیث کساء

۲۳۳. آیا حدیث کسای منقول در کتاب مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی ره معتبر است یا خیر؟

ج. اصل اجتماع آن انوار طیبه و شخصیت‌های بزرگ الهی در زیر کساء و نزول آیه تطهیر در شأن ایشان، مسلّم و متواتر قطعی است؛ و بر حسب روایات مکرر واقع شده است، که از جمله همین روایت مشهور است که خوانده می‌شود، و منقول از عوالم با سند است، و در مفاتیح روایت نشده بلکه به آن ملحق شده است.

به هر حال خواندن آن چون به این لفظ خوانده می‌شود، هیچ اشکالی ندارد و از مصادیق کذب بر خدا و پیغمبر نیست، و نفی آن هم بالجزم وجهی ندارد، بلکه از آن جهت که مشتمل بر ذکر فضائل رسول خدا و اهل بیت او صلوات‌الله علیهم اجمعین می‌باشد، رجحان بر مواظبت بر آن است.

### عاشورا

۲۳۴. در بحار الانوار حدیثی از امام باقر علیه‌السلام روایت شده است که می‌فرمایند: «آیا می‌دانید که عاشورا چه روزی است؟ همان روزی است که خداوند توبه آدم و حوا را پذیرفت، روزی است که خداوند دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و فرعون و پیروانش را غرق کرد و موسی بر فرعون پیروز شد، روزی است که ابراهیم متولد شد و...» [۲۲۹]

مرحوم شیخ عباس قمی در مفاتیح الجنان در اعمال روز عاشورا، این روایت را کذب دانسته‌اند و آن را به معارف دین، ج ۳، ص: ۲۶۸

نواصب مدینه یا خوارج مسقط نسبت داده‌اند. نظر مبارک حضرت‌تعالی درباره این روایت چیست؟

ج. به طور کلی اخباری که در آنها، روز عاشورا به عنوان یک روز سرور و حوادث مسرت‌بخش معرفی شده است، علاوه بر ضعف سند، از جهت متن و مدلول قابل قبول نیست، و ظاهر این است که اعداء اهل بیت علیهم‌السلام و نواصب، آنها را جعل و وضع نمودند.

### فطرس ملک

۲۳۵. آیا قضیه فطرس ملک که بال شکسته خود را به امام حسین علیه‌السلام زد تا به دستور پیامبر به مقام اولی خود بازگشت، صحت دارد؟

ج. بلی، این قضیه واقعیت دارد، و در آخر روایاتی که در این باره نقل شده است آمده که

«... فَقَالَ النَّبِيُّ: قُلْ لَهُ تَمَسَّحَ بِهَذَا الْمَوْلُودِ وَعُدْ إِلَى مَكَانِكَ. قَالَ فَتَمَسَّحَ فُطْرُسٌ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَارْتَفَعَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَا إِنَّ أُمَّتَكَ سَيَقْتُلُهُ وَ لَهُ عَلَى مَكَا فَاةٌ أَلَّا يَزُورَهُ زَائِرٌ إِلَّا أَبْلَغْتُهُ عَنْهُ وَ لَا يَسِيْلَمُ عَلَيْهِ مُسِيْلِمٌ إِلَّا أَبْلَغْتُهُ سَلَامَهُ وَ لَا يَصَلِّي عَلَيْهِ مُصَلٌّ إِلَّا أَبْلَغْتُهُ صَلَاتَهُ ثُمَّ ارْتَفَعَ.» [۲۳۰]

### حدیث "لولای"

۲۳۶. آیا حدیث قدسی که خداوند در آن فرمودند: اگر فاطمه نبود، محمد و علی، و هستی را خلق

۲۳۷.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۶۹

نمی‌کردم، معتبر است؟

ج. در ادامه حدیث شریف »

لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ»،

این مضمون آمده است که

«وَلَوْلَا عَلِيٌّ لَمَا خَلَقْتُكَ وَ لَوْلَا فَاطِمَةُ لَمَا خَلَقْتُكُمَا» [۲۳۱]

صلوات الله عليها و علی اولادها المعصومین.

### روایات جعلی تصوف

۲۳۸. آیا مسانید احادیث زیر دارای اعتبار است:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ سَرَّهٖ اَنْ يَجْلِسَ مَعَ اللّٰهِ فَلْيَجْلِسْ مَعَ اَهْلِ تَصَوُّفٍ.

۲. امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ عَاشَ فِي ظَاهِرِ الرَّسُولِ فَهُوَ سُنِّيٌّ وَ مَنْ عَاشَ بِاطْنِ الرَّسُولِ فَهُوَ صُوفِيٌّ.

۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: لَا تَطْعِنُوا عَلٰی اَهْلِ التَّصَوُّفِ وَ الْخُرْقَ فَاِنَّ اَخْلَاقَهُمُ الْاَنْبِيَاءُ وَ لِبَاسَهُمُ لِبَاسُ الْاَنْبِيَاءِ.

ج. این احادیث معتبر نیست، و اعتماد بر آنها جایز نمی باشد، و هیچ شباهتی به احادیث و روایاتی که از حضرت رسول صلی الله علیه

و آله و امیرالمؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام رسیده ندارد، و انحراف تصوف و صوفیگری از واضحات است که باید جداً از آنها

پرهیز شود.

### روایت "من لم يشكر المخلوق" ...

۲۳۹. روایت معروفی که می فرماید:

«مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمَخْلُوقَ لَمْ يَشْكُرِ الْخَالِقَ»

هر کس شکر مخلوق را نگذارد، خدا را شکر نکرده است

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۷۰

آیا از نظر سند و متن دارای اعتبار است؟

ج. روایتی با این لفظ دیده نشده است، بلکه آنچه در روایات از ائمه علیهم السلام وارد شده است این حدیث شریف است که

«مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعَمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللّٰهَ عَزَّوَجَلَّ» [۲۳۲]

### سندیت کتب

### کافی

۲۴۰. به نظر شما آیا همه روایات کتاب کافی معتبر است؟

ج. معمولاً کتب حدیث، اخبار صحاح و ضعاف دارد، ولی کتاب شریف کافی یک اعتبار و اهمیت خاصی دارد که نمی توان کل

احادیثی را که بر حسب این اصطلاح مستحدث ضعیف می گویند، غیر صحیح و غیر معتبر دانست؛ و برخی از آنها نیاز به بیان و

جمع با روایات و آیات که در آن موضوع آمده دارد، و فقط بزرگان این فن می‌توانند نظر بدهند.

### صحیفه الرضا علیه السلام

۲۴۱. نظر حضرت تعالی نسبت به کتاب شریف صحیفه الرضا علیه السلام چیست؟

ج. اصل صحیفه، از صحف کریمه است، و مشتمل بر مطالب و روایات بسیار بلند مضمون در معارف و اعتقادات و فضائل و اخلاقیات است، و متضمن ۲۰۳ روایت می‌باشد که با روایات باب زیادات- که ۳۲ روایت است- جمعاً به ۲۳۵ معارف دین، ج ۳، ص: ۲۷۱ روایت می‌رسد.

این صحیفه را بزرگانی از محدثین سنی، مثل ابوسعید سجستانی (ت ۴۷۷) و جمشادی از بیهقی و غیر اینها و اجلائی از محدثین شیعه، مثل صدوق و طبرسی هر کدام به سند خودشان که متصل می‌شود به عبد الله بن احمد بن عامر از پدرش احمد بن عامر بن سلیمان بن صالح بن وهب بن عامر الشهید مع سید الشهداء علیه السلام فی کربلا- و ابن حسان الشهید بصفین مع امیرالمؤمنین علیه السلام، و ابن احمد بن عامر کسی است که به شرف درک دیدار حضرت رضا علیه السلام مشرف شده، و صحیفه را در سال ۱۹۴ از آن حضرت روایت نموده است، و تا عصر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام حیات داشته است، و مؤذن آن حضرت و پدر بزرگوارش حضرت هادی علیهما السلام نیز بوده است.

### الکلمات المکنونه

۲۴۲. آیا احادیث و روایات کتاب الکلمات المکنونه معتبر است، و می‌شود به آنها اعتماد کرد؟

ج. کتاب کلمات مکنونه، مشتمل بر احادیث ضعیفه است که از مجامع و مصادر معتبر و مورد قبول بزرگان محدثین نقل نشده است. علاوه بر این، مطالب کتاب نیز با مطالب روایاتی که از ائمه علیهم السلام داریم و با ظواهر آیات قرآن مجید در بسیاری از کلمات همخوانی ندارند.

البته ایشان در پایان عمر کتابی به نام الانصاف نوشتند که بازگشت خود را از این عرفان بافی‌ها یا شطحیات، به سوی معارف ناب اهل بیت علیهم السلام اعلام نموده‌اند. غفرالله له و لنا و اعلى الله درجات علمائنا العالمین.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۷۲

### تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری

۲۴۳. نظر حضرت تعالی راجع به ابوبکر عتیق نیشابوری و تفسیر قرآن ایشان (تفسیر سور آبادی) چیست؟

ج. هر چند بعضی فضایل معتبر و مشهور اهل بیت علیهم السلام در این کتاب روایت شده است، اما تفسیر معتبری نیست، و فقط مراجعه به آن برای کسانی که می‌خواهند از آراء او مطلع شوند و سره را از ناسره و حق را از باطل تشخیص دهند مفید است، و ابوبکر عتیق از فرقه کرامیه بوده است.

### زوائد الفوائد

۲۴۴. آیا کتاب زوائد الفوائد از نظر معظم له معتبر است؟

ج. ظاهر این است که کتاب زوائد الفوائد از کتب معتبره ادعیه است. به الذریعه [۲۳۳] مراجعه نمایید.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۷۴

## فصل هشتم: ادعیه و زیارات

### اشاره

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۷۶

### کلیات

#### کسب اجازه در نقل ادعیه

۲۴۵. آیا همان طور که در علوم تخصصی، مثل علم الحدیث، کسب اجازه از متخصص آن نیاز است، در نقل اذکار مأخوذه از ائمه معصومین علیهم السلام هم اذن لازم است؟

ج. در جهت خواندن ادعیه، همین مقدار که شخص، ادعیه و اذکار را از کتاب‌های معتبری، مثل کتاب‌های علامه مجلسی، و کتاب مصباح شیخ طوسی و مفاتیح الجنان بخواند، کافی است، و نیز نظر شخص خاص و اجازه لازم نیست، بلکه بعضی برنامه‌هایی که به این عناوین - که باید با اجازه باشد، و صوفیه و بعضی دیگر عنوان کرده و می‌کنند - بی‌اصل، و بعض صورت‌های آن بدعت و حرام است. غرض این است که برنامه‌ی دعا و عبادت و همه وظایف باید از شرع و از حضرات معصومین علیهم السلام رسیده باشد، و نباید شخص از اختراعات اشخاص تقلید نماید.

#### معنای قصد ورود و رجاء

۲۴۶. اصطلاح ورود و رجاء در خواندن اذکار و ادعیه به چه معناست؟

ج. تعبیر رجاء، در جاهایی به کار می‌رود که دلیل معتبری بر استحباب دعا

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۷۷

نباشد، و به این معنی است که به‌جا آورنده عمل، قصد ورود آن در شریعت به طور جزمی نکند، و به امید این که اگر در واقع و عند الله مطلوب و موجب ثواب باشد، به‌جا آورد؛ و اگر دلیلی بر استحباب دعا باشد، به قصد ورود خوانده می‌شود. لازم به تذکر است هر دعایی که مضمون آن صحیح و مطلبی مشروع باشد - به هر زبان هم که باشد - فی حد نفسه استحباب دارد، و مشمول اطلاقات امر به دعا است، مثل قَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ [۲۳۴]

#### وثاقت برخی ادعیه

#### دعای صد صلوات

۲۴۷. کتابی با عنوان «دعای صد صلوات» منتشر شده است که در فرازهایی از آن آمده است:

۱. اللهم صل علی محمد سید المغفورین.

۲. اللهم صلی علی محمد سید الغاسلین.

۳. الف صلوات و الف سلام علیک یا سید المتکبرین.

۴. اللهم صل علی محمد مع الوحوش اذا حشرت و آله.

به نظر شما، آیا مطالب این کتاب دارای اعتبار و صحت می‌باشد؟

ج. مثل این الفاظ، صادر از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نمی‌باشد؛ بزرگوارانی که در بلاغت و فصاحت، کلماتشان معجز

نشان است، و همان مقامی را دارند که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ وَ فِينَا تَنْشَبَتْ عُزُوفُهُ وَ عَلَيْنَا تَهْدَلَتْ عُصُونُهُ» [۲۳۵]

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۷۸

مؤمنین باید در برنامه‌های دعا به کتب معتبری، مثل مصباح شیخ طوسی علیه‌الرحمه و کتاب‌های سید بن طاوس و مفاتیح الجنان و خصوصاً صحیفه سجادیه مراجعه نمایند.

### زیارت ناحیه مقدسه

۲۴۸. نظر حضرت‌تعالی در رابطه با زیارت ناحیه مقدسه و اعتبار آن چیست؟ و آیا مختص به روز عاشورا است یا در هر روزی می‌شود آن را خواند؟

ج. این زیارت، از زیارات شریفه است، و منسوب به ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد، که علامه مجلسی رحمه الله از قول شیخ مفید قدس سره آن را با لفظ (زیارة اخرى فی یوم عاشورا بروایة اخرى) [۲۳۶] نقل فرموده، و شیخ جلیل محمد بن المشهدی آن را روایت نموده است، و لفظ او این است (زیارة اخرى فی یوم عاشورا مما خرج من الناحیه الی احد الابواب) [۲۳۷]، و سید اجل مفخر عالم اسلام سید مرتضی رضوان الله علیه آن امام شهید مظلوم کحل الله ابصارنا بتراب مقدم زوار قبره را به زیارتی که مشتمل بر بخش‌ها و فرازهایی از این زیارت است، زیارت نموده که محتمل است آن هم زیارتی مرویه از همان ناحیه مقدسه باشد. [۲۳۸]

به هر حال، همه مشتمل بر مضامین بسیار مهم و معرفت‌افزا و حزن‌انگیز است، و علامه مجلسی قدس سره می‌فرماید که محتمل است این زیارت ناحیه، مختص به روز عاشورا نباشد، بلکه در سایر ایام، نیز خواندن آن به قصد رجاء و مطلق زیارت و تذکار و تکرار این مضامین و معانی، مطلوب و مرغوب است؛ و اما در

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۷۹

خصوص روز عاشورا با توجه به آنچه گفته شد، جواز خواندن آن را به قصد ورود بعید نمی‌دانم اگر چه احوط، خواندن آن به قصد مطلق زیارت است.

### دعای گنج العرش

۲۴۹. آیا دعای گنج العرش معتبر است؟

ج. این دعا، اصلی ندارد، و مدرک معتبری برای آن به نظر نرسیده است.

### اجابت دعا

## راه‌های اجابت دعا

۲۵۰. شرایط و راه‌های اجابت دعا در درگاه خداوند چیست؟

ج. اجابت دعا، شرایط و موانعی دارد که در روایات شریفه وارده از اهل بیت علیهم‌السلام به آنها اشاره شده که یکی از مهمترین شرایط آن، گریه و زاری و بی‌قراری از دوری از درگاه انس حضرت باری عزّ اسمه، و محروم‌بودن از عنایات خاصّه اوست. نقش و اثر گریه و ضراعت در حال دعا- که روح و جان آن است- در اجابت دعا بسیار مؤثر، و در اعاده حیثیت دعا کننده و تکمیل و تصفیه روح او به طور اعجاز آمیزی اثر دارد.

گریه در حال دعا از خوف خدا و تذکر فرصت‌های تلف شده و عمر به غفلت گذشته و یاد لغزش‌ها و گناهان و تقصیرات و در حال طلب مغفرت و آمرزش معصیت و اقرار به گناه کردن، فضیلت بسیار و آثار بزرگی دارد. آن چنان این حال بکاء و گریه، مطلوب، محبوب و سازنده است که در روایت است:

«إِنْ لَمْ تَكُنْ بِكَ بُكَاءٌ فَتَبَاكَ»

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۸۰

اگر تو را گریه‌ای نیست. پس به حالت گریه کننده خود را در آور» [۲۳۹].

و موانع دعا هم به طور خلاصه عبارتند از:

۱. گناه، چنان که در دعا است:

«أَعُوذُ بِكَ مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي تَحْبِسُ الدُّعَاءَ» [۲۴۰]

۲. شکی نیست که انسان در دعاهای خود خیر خود را می‌خواهد، و اگر بداند که این خواسته، برایش خیر نیست آن را نمی‌خواهد، و خداوند هم خیر بنده‌اش را می‌خواهد؛ لکن تفاوت این است که خداوند چون عواقب امور را می‌داند، می‌داند که خیر بنده در چیست، و بنده خیر خود را چون از آینده بی‌خبر است نمی‌داند، لذا گاهی خداوند اجابت نمی‌کند، چون به خیر بنده نیست و علل دیگری هم هست که مجال شرحش نیست.

## علت تأخیر در اجابت دعا

۲۵۱. چند صباحی است نیمه‌های شب از خواب بیدار شده و با خدای خود راز و مناجات می‌کنم و نیازهای خود را به درگاه آن

بی‌نیاز عرضه می‌کنم و از این مناجات لذت می‌برم. اما نمی‌دانم چرا زندگی‌ام روی روال نیست و حاجاتم برآورده نمی‌شود؟

ج. نامه شما- که حاکی از ایمان و اصرار شما به دعا و درخواست و مسألت از خداوند سمیع الدعاء و مجیب الدعوات و قاضی الحاجات بود- بسیار حال خوش و خوبی است؛ آن حالی که بنده دعا می‌کند، و فقر و حاجت خود را به خدا و خالق و رازق خود و قدرت او را بر قضاء حوائج او و همه بندگانش

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۸۱

ادراک می‌کند، و در خانه او را می‌کوبد، و با او مناجات و عرض حاجت می‌نماید، و یا الله و یا رب و یا ارحم الراحمین می‌گوید، و او را یاد می‌کند، و او هم، او را یاد می‌فرماید؛ چه حالی از این حال توجه به او بهتر است.

اگر انسان با برآورده شدن حاجتش، فاقد این حال اقبال به رب می‌شود، چه از این بهتر که برآورده شدن حاجتش به تأخیر افتد یا اصلاً برآورده نشود تا او را بخواند، و زبانش به ذکر او مترنم و دلش به یاد او باشد. او هزارها حاجت‌های ناخواسته ما را به کرم و حکمت وجود خود عطا فرموده است که ما فیض دعا و عرض نیاز نسبت به آن را نداشته‌ایم، و حتی حال هم که برآورده شده،

چون به آن جاهل یا از آن غافلیم، در مقام اداء شکر آنها نیستیم.

دعا مغز عبادت، و پرستش خدا و حقیقت عبودیت و ایمان به غیب است، و متضمن حکمت‌های جلیل و بزرگی است. بنابر این گله‌ای نیست شما این جهت را که در اثر بر نیامدن حاجت خود در این مدت به یاد خدا بوده‌اید که یادش شرف للذاکرین و فخر للمحتاجین و المضطربین است فراموش نکنید. بسا اگر حاجت شما برآورده شده بود، یاد او را- که از هر چیز و همه کس حتی انبیاء به آن محتاجند- فراموش می‌کردید، یا کمتر به آن موفق می‌شدید.

و این توفیق دعا را، اگر در معرفت و بینش و بصیرت کمالی داشته و به جایی رسیده باشیم، غنیمت می‌شماریم. از سوی دیگر، آیا برآورده شدن هر حاجتی که بنده ناآگاه از مصالح و مفاسد امور و آینده، از خدا می‌خواهد به صلاح او است؟ آیا چنان نیست که بسیاری از حوایجی که ما بالفعل و در حالات و شرایط خاصی از خدا می‌خواهیم اگر برآورده شده یا برای دنیا یا آخرت موجب گرفتاری می‌شود که هر کس که عمری بر او گذشته باشد و در مطالب و مقاصد گذشته خود بیندیشد، در می‌یابد که بسیاری از آنها که برآورده نشده، اگر برآورده

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۸۲

شده بود، موجب نگرانی‌ها و مصیبت‌ها بود. این حکمت بزرگ قرآنی است که از آن در این موضوع بالا-تر و شافی‌تر نیست که می‌فرماید:

«... عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» [۲۴۱].

## کیفیت برخی از ادعیه

### "هدی" یا "مهدی" در زیارت عاشورا

۲۵۲. در زیارت عاشورا در عبارت شریف «مَعَ إِمَامٍ هُدًى ظَاهِرٍ نَاطِقٍ مِنْكُمْ...»، برخی از کتب ادعیه به جای کلمه [هدی]، از کلمه [مهدی] استفاده می‌کنند. کدام عبارت ارجح است؟

ج. هر دو عبارت در کتب آمده است؛ برای مثال علامه مجلسی رحمه‌الله لفظ (مهدی) را نقل کرده [۲۴۲]، و شیخ جلیل محمد بن المشهدی در المزار الکبیر با لفظ (هدی) نقل کرده است؛ [۲۴۳] و احتیاطاً باید هر دو عبارت را خواند.

## ادعیه مخصوص بعضی از حوائج

### طلب رزق

۲۵۳. جهت ازدیاد رزق و روزی چه دعایی را بخوانیم؟

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۸۳

ج. در این خصوص می‌توانید به کتاب مفاتیح الجنان مراجعه نمایید که در تعقیب نماز عشاء، و نیز در حواشی مفاتیح دعاهایی در این خصوص نقل نموده است.

هم‌چنین در روایت است که

«ادْعُ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ فِي الْمَكْتُوبَةِ وَأَنْتَ سَاجِدٌ يَا خَيْرَ الْمَسْئُولِينَ وَيَا خَيْرَ الْمُعْطِينَ ارْزُقْنِي وَارْزُقْ عِيَالِي مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ فَإِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»



برای افزایش روزی در سجده نماز واجب خود دعای یا خیر المسئولین ... را بخوان» [۲۴۴]

### قنوت و کلمات فرج

۲۵۴. در قنوت، خواندن چه دعاهایی بهتر و دارای ثواب بیشتری است؟

ج. در قنوت هر ذکر گفته شود، اگرچه یک سبحان الله باشد کافی است، و بهتر است این دعا خوانده شود:  
«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْكَرِيمُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبِّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ وَرَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».

### تقویت حافظه

۲۵۵. برای تقویت حافظه و سرعت در حفظ چه دعایی را بخوانیم؟

۲۵۶.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۸۴

ج. دعایی در تعقیبات مشترکه در مفاتیح الجنان آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام برای حفظ آنچه که می شنود تعلیم دادند که بعد از هر نمازی خوانده شود:

«سُبْحَانَ مَنْ لَا يَعْتَدِي عَلَى أَهْلِ مَمْلَكَتِهِ سُبْحَانَ مَنْ لَا يَأْخُذُ أَهْلَ الْأَرْضِ بِالْأُتُونِ الْعَذَابِ سُبْحَانَ الرَّؤُوفِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي فِي قَلْبِي نُورًا وَبَصْرًا وَفَهْمًا وَعِلْمًا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» [۲۴۵]

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۸۵

### فصل نهم: مسائل اجتماعی اسلام

#### اشاره

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۸۷

#### علم، هنر و ورزش

#### علم در اسلام

۲۵۷. چرا اسلام تا این حد بر علم تأکید کرده است؟ و نتیجه نهایی که باید از علم حاصل شود چیست؟

ج. در حدیث آمده است: تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ [۲۴۶]؛ یعنی به اخلاق خدا، خود را خلق و خوی دهید، و خود را به صفات خداوند آراسته سازید.

در بین صفات خداوند متعال، صفت علم، اشرف صفات و اسم العالم، اعظم اسماء الهیه است. بیشتر اسما و صفات جمالیه و جلالیه، به این اسم و اسم القادر و صفت قدرت بر می گردد. بنابر این تزین به زینت و زیور علم و آراسته شدن به این صفت، از اخلاق دیگر بالاتر و ارزنده تر است.

نشان یافتن و نشان داشتن از خدا، همان دارا بودن اخلاق کریمه الهی است که مهم‌ترین و سرآمد آنها، علم و قدرت، دانایی و توانایی است.

دانایی و توانایی، همه جا باید توأم باشد. در میان آنچه بشر جسته و می‌جوید و مطالب و خواسته‌هایی که دارد، خواسته و مطلوبی از علم بالاتر نیست که هر چه طالب آن، به مطلوب می‌رسد، باز طلبش بیشتر و به مطلوب واصل‌تر می‌شود.

قال مؤلانا امیر المؤمنین علیه السلام:

«كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ الْإِعَاءُ الْعِلْمُ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ» [۲۴۷].

این کلام بسیاری بزرگ است. می‌فرماید: هر ظرفی، ظرفیتش و گنجایش آن به آنچه در آن می‌گذارند تنگ می‌شود، و عاقبت، ظرفیت آن تمام می‌شود، ولی ظرف علم هر چه علم در آن بگذارند، وسیع‌تر و گنجایش آن بیشتر می‌شود.

باید دنبال علم رفت تا آگاهی و معرفت پیدا نمود. باید دنبال علم رفت، برای این که مشکلاتی را که در رشته‌های گوناگون علمی تاکنون لاینحل مانده، حل نمود.

خداوند متعال به بشر و این مخلوق هنوز هم ناشناخته، لیاقت تسخیر کاینات زمینی و آسمانی را عطا کرده، یا به بیان دیگر، آنها را مسخر او گردانیده است.

باید به پیش رفت، و اسرار کاینات و آیات علم و قدرت خدا را کشف نمود. عزت و قوت و استقلال و هر چیز خوبی که فطرت سالم و پاک بشر طالب آن است، با علم فراهم می‌شود، و ذلت و ضعف و زبونی، نتیجه جهل و ناآگاهی است.

باید نیت به دنبال علم رفتن، آماده ساختن خود برای اسلام و برای اعلائی کلمه‌الله و برای حصول اهداف الهی، قرآنی و برای خدمت به محرومان و نجات مستضعفان باشد؛ پس آن که نیتش غیر از این باشد، نتیجه‌ای جز پوچی برایش حاصل نمی‌گردد.

### شعر از نظر اسلام

۲۵۸. جایگاه شعر و اهمیت به سرودن اشعار پر محتوا در مکتب اسلام و به خصوص شیعه چیست؟

ج. آیات خداوند متعال و نشانه‌های قدرت و حکمت الهی، بیرون از حد شمار و احصاء است. در قرآن مجید می‌فرماید:

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا [۲۴۸] این آیات، احصانا پذیر است، و چنان که شاعر با معرفت گفته است:

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۸۸

هر گیاهی که از زمین رویدوح-- ده لاش-- ریک له گوید

همه‌ی کوه و صحرا، درختان، ستارگان و منظومه‌ها و کهکشان‌ها، دریاها و جنبندگان که با چشم‌های مسلح به ذره‌بین هم دیده نمی‌شوند، و موجوداتی که به سال‌های نوری در حدی از ما دورند که آنها نیز با چشم‌های مسلح به دوربین دیده نمی‌شوند و ذره و اتم، همه آیات خدا هستند که انسان، در معرفت آنها و ذات آنها با این همه دانشی که به دست آورده، مات و مبهوت مانده است، و بالاخره هر کس باشد و تا هر کجا و هر زمان صدها و هزارها سال، مرکب اندیشه و تحقیق را براند می‌گوید:

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۸۹

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت یک موی ندانست و بسی موی شکافت

اندر دل من ه-- زار خ-- ورشید بتافت و آخ-- ر به ک-- مال ذره‌ای راه نیافت

چه لذت‌بخش و نشاط‌آفرین است تفکر در این کاینات، و چه اندک و کم است آنچه بر انسان کشف شده است در برابر آنچه نامکشوف مانده است.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به خداوند عرضه می‌دارند:

«سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ مَا تَرَى مِنْ خَلْقِكَ» [۲۴۹]

و ما باید بگوییم چه اندک و کم است تفکر ما در این آیاتی که می‌بینیم، و شب و روزمان مستغرق در آنها هست. و چه قدر کم است آگاهی ما از آنها در کنار آنچه از آن علی‌الدوام غافلیم.  
قال الله تعالی:

وَ كَأَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ. صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ [۲۵۰]

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۹۰

یکی از این آیات عظیمه انفسیه - که اگر چه بیشتر یا همگان با گوش و هوش خود با آن آشنا هستند، ولی در عظمت آن، کم اندیشه می‌شود، و ابعاد وسیع آن بسیار عمیق است - ذوق و قریحه و طبع شعر و میل به سخن‌سرایی موزون و لطیفه‌گویی و سخن به نظم و نظام گفتن است که در تعریف کامل آن، این الفاظ، گویای حقیقت نیست.

البته برای انسان‌های با معرفت که فقط به ظاهر دنیا نمی‌نگرند، و مثل حیوانات - که از سبزه و گیاهان خوش‌رنگ و زیبا، به همان ظاهر و استفاده جسمانی از آن اکتفا می‌کنند - نیستند، و نیروی درآکه‌ای دارند که باطن اشیاء را با آن درک می‌کنند، جمال همه اشیاء بر انسان، لذت‌بخش و شور و شوق‌آفرین است؛ شکوفه‌های درختان، مرغزارها و سبزه‌زارها و آبشارها و گل‌های رنگارنگ و آواز و الحان پرندگان و حرکت ماهیان دریا و هزاران هزار کایناتی که می‌بینند، آنها را به پرواز در می‌آورد و از خود بی‌خود می‌سازد.

این قریحه و ذوق شعری و ادبی از هیچ کدام از آنها کمتر نیست که برای بسیاری بیشتر و بالاتر است. گاه برای اهل معرفت و ذوق، درک و بینشی که از یکی آیات قرآن کریم فراهم می‌شود، برای بقیه فراهم نمی‌شود.

شوق و ذوقی که برای اهل معرفت و معنی در وقت شنیدن و خواندن خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام از نهج البلاغه حاصل می‌شود، از تماشای سبزه و گلزار فراهم نمی‌گردد.

راجع به شعر و ادب و فنون و رموز آن که یکی از فنون جمیله و آیات الهیه است، سخن بسیار است. یکی از ابعاد بسیار مهم شعر که کمتر مورد توجه است، بُعد دلالت آن بر وجود عالم غیب و باطن وجود انسان می‌باشد.

همان‌طور که آیات آسمان و زمین، همه و هر کدام، کتاب‌های بزرگ معرفت‌بخش است، اشعار شعرا در ستایش و سپاس خدا، در مدائح پیغمبر خدا

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۹۱

حضرت محمد مصطفی و اهل بیت آن حضرت سلام‌الله علیهم اجمعین، در مواعظ و نصایح و آداب و اخلاق، در دعوت به خیر و تحریک به مهر و رحمت و احسان، در بیان عظمت کاینات زمین و آسمان و وصف طبیعت، و رشته‌های فنی شعر و ادب، بسیار عجیب است.

باید همان‌طور که وقتی یکی از آیات تکوینیه ظاهری را می‌بینیم، زبان به تکبیر و تعظیم و ستایش قدرت الهی باز می‌کنیم، از شنیدن اشعار شعرای بزرگ نیز همین تسبیح و تعظیم را داشته باشیم.

این معانی که خدا می‌داند چند هزار سال یا چند صد هزار سال پیشتر بوده است و به زبان‌های مختلف و الفاظ و جمله‌های جداگانه گفته‌اند، و این استعارات، این تشبیهات، این حقایق و این لطایف از کجا می‌آید؟ و چگونه است که تمام‌شدنی نیست و چگونه در

اندیشه می‌آید؟ غیر از این است که هر اندیشمندی می‌فهمد که انسان، این گوشت و پوست در استخوان نیست، و حقیقتش بسیار والا- و بالا- است. خودش، خود را کم گرفته است، و اسیر ظاهر و لذات ظاهر نموده است. این شعرای عرب و عجم، هر بیت شعرشان، کلمه‌ای از کلمات خدا و آیتی از آیات خدا است.

آیا مثل این شعر از آیات الهی نیست؟ اگر سنگ و کلوخ و کوه و ابر و آب و برگ هر درخت، آیتی الهی است، این ابیات به این عنوان سزاوارترند:

س-- پاس و حمد بی حد است خدا را ک-- ه از ک-- تم ع-- دم آورد م-- ا را  
 خداوندی که وحدت پ-- ایهی او است زم-- ین و آسمان در سایه‌ی او است  
 ب-- سیطی خ-- ارج از ترکیب و پیوند مح-- یطی پاک از ه-- متا و م-- انند  
 چ-- سان این ب-- نده حمدش را نماید؟ که بر ه-- ر حمد، حمدی لازم آید  
 به پیش آن که بی‌پیوند و خویش است هر آن را معرفت بیش است پیش است [۲۵۱]

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۹۲

ی

کی دیگر از ویژگی‌های شعر، نقش و تأثیر آن در روح و اندیشه شنونده است که گاه بسیار شگفت‌انگیز است، و بسا که اثر یک بیت شعر، شخص را عوض کند، و سال‌ها و تا عمر دارد باقی بماند.

به این جهت، نقش شعرای متعهد در تربیت جامعه و هدایت همگان خصوص نسل جوان و تحول فکری، عامل مهمی به شمار می‌آید؛ بسا یک شعر در معارف، در اخلاق و در مواعظ به گونه‌ای مؤثر شود که سخنرانی‌های متعدد، آن اثر را ندارد.

در حرکت‌های بزرگ تاریخ، در تهییج اقوام و در دعوت به کارهای نیک، و اقدامات بزرگ سرنوشت‌ساز، در اظهار حق و کوبیدن باطل، کاری که از شعر بر می‌آید با صرف هزینه‌های کلام فراهم نمی‌شود.

برای اشعار شعرای صدر اسلام، مثل حسان، لبید، و یا اشعاری مثل قصیده میمیه فرزدق در آن موقعیت حساس که کسی زبان به بیان حق باز نمی‌کرد، و یا اشعار سید حمیری و دعبل و کمیت و صدها شعرای شجاع و خود نفروخته، نمی‌توان ارزشی معین نمود. این اشعار، همیشه در طی مرور قرون و اعصار، آموزنده و انسان‌ساز بوده است.

شعرهای شعرای فارسی‌زبان در الهیات و مدایح حضرت رسول اکرم و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعین و بیان حقایق و مواعظ، و وصف حال طبیعت و قدرت الهی، و هم در مراثی مخصوصاً در موضوع عاشورا، نیز سازنده و وسیله‌ی انتقال حقایق و حفظ هویت فرهنگی اسلامی و مذهبی بوده و هست.

در این میان هم، افرادی به عنوان شاعر، از این نعمت عالی طبع شعر و ذوق، سوء استفاده نموده، و با سرودن اشعار مبتذل، به ترویج فساد اخلاق و گمراه کردن مردم و مدح ستمگران پرداختند، و به جای شکر این نعمت، کفران نعمت نمودند.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۹۳

### خواندن فلسفه

۲۵۹. خواندن فلسفه و مطالعه کتب فلسفی برای تقویت مبانی اعتقادی چه حکمی دارد؟

ج. تحصیل فلسفه قبل از تحصیل یقین به عقاید حقه به واسطه مطالعه و مباحثه کتب کلامیه، و دریافت عقاید از متون صریحه کتاب و سنت، معرض وقوع در اشتباه و ضلالت است، چنان که بسیاری از اکابر اهل این فن یا در مسائل الهیات و ربط حادث به قدیم و بررسی معارف توحیدی بر اساس اصالة الوجود و یا در معاد گمراه شده‌اند.

با این معرضیت وقوع در خطر انحراف، شخص مؤمن به قرآن و معارف اهل بیت علیهم‌السلام بدون ضرورت، تعمق در فلسفه و مباحث مبدأ و معاد آن نخواهد نمود، و راه را برای کسب معارف از اهل بیت علیهم‌السلام همواره باز و مفتوح می‌بیند که هر چه بیشتر در این مسیر جلو برود، باز هم مجال بیشتر و مراتب بالاتری برای او خواهد بود. برای روشن شدن مطلب به کتاب "نگرشی بر فلسفه و عرفان" اینجانب مراجعه نمایید.

### توصیه‌ای درباره مطالعه

۲۶۰. در مورد مطالعه، و هم‌چنین ساعات آن توصیه‌ای بفرمایید؟

ج. به مقداری که فهم و احاطه کامل به آنچه می‌خوانید داشته باشید، درس بخوانید، مثلاً اگر بیش از دو درس بخوانید، کاملاً از عهده مطالعه و تسلط بر آن بر نمی‌آید، فقط دو درس بخوانید، و تا ممکن است وقت معینی را برای مطالعه قرار دهید. هم‌چنین نکات مفیدی را از مطالعه به دست آورید یادداشت نمایید، و آلا دیر یا معارف دین، ج ۳، ص: ۲۹۴  
زود فراموش می‌شود.

در ضمن کتاب‌ها و نوشته‌هایی را مطالعه کنید که برای دین و دنیای شما نافع باشد. مبادا عمر گرانقدر، صرف مطالعه چیزهایی شود که ارزش یک بار خواندن را ندارد، و یا احیاناً به عقائد و اخلاق حسنه لطمه وارد کند.

### ورزش از نظر دین

۲۶۱. به نظر شرع مقدس، چه نوع ورزشی مفید است، و آیا ورزشی که فقط برای امور مادی انجام گیرد، و نیز پولی میلیونی که برخی از ورزشکاران به خاطر انجام آن دریافت می‌کنند، شرعاً صحیح است؟  
ج. ورزش، برای پرورش جسم و تقویت بدن و قوت مقاومت اعضاء و استقامت و حفظ تناسب اندام، و خلاصه، فواید و منافع جسمی، بلکه روحی آن، مطلوب و مستحب و در بعضی موارد واجب است.  
لازم است همگان را از نتایج و فواید آن، آگاه و به آن ترغیب و تشویق نمایند، و درس و آموزش بدهند، و این ورزش بر حسب تعالیم جامع و کامل اسلام نیز ممدوح و مستحسن است.

امّا تصویری که امروزه از ورزش در اذهان منعکس است، غیر از این تصویر اسلامی است؛ تصویری که ورزش در اذهان بسیاری دارد، و در نام تربیت بدنی و ورزش آن را تبلیغ و ترویج می‌نمایند، این است که گروه‌ها و افرادی برای یک مسابقات تماشایی تربیت شوند، و فراتر از آنچه بدن نیاز دارد، به تمرینات و عملیاتی به اصطلاح ورزشی سرگرم باشند تا در مسابقات مختلف، مثلاً رسیدن به قله کوه یا دویدن و رسیدن به نقطه معلوم از دیگران - اگر چه با یک ثانیه باشند - زودتر مسابقه را ببرند یا طرف را به زمین بکوبند و یا ...

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۹۵

آن ورزش لازم و مفید، با این ورزشی که به عنوان تربیت بدنی آن را ترویج می‌نمایند، تفاوت‌های بسیاری دارد؛ آن یک ضرورت حیاتی است، و این یک سرگرمی و بازی و تفریح است.

آن، هم‌ه‌اش فایده است، و این، در بعضی اقسام و انواع مضرّ و غیرمشموع و در حداقل به طور مطلق، عقلانیت آن زیر سؤال است.

فایده ورزش مورد سفارش اسلام، حقیقی و واقعی است، و این، غیر واقعی است؛ و خلاصه، این که به نام ورزش، گروه‌ها و افرادی را- که نمی‌توان آنها را در خطوط ممتاز و واقعی حیاتی و ارزشی و حقیقی در سیر تکامل و تربیتی قرار داد- به تمرین ورزش‌هایی مختلف مشغول می‌کنند که بهترین اوقات عمرشان، صرف کسب مهارت در انواع ورزش‌ها بشود.

این ورزش‌ها و مسابقات، اگر مفید باشد فقط در همان حد تربیت واقعی و پرورش بدن قابل تشویق است، و صرف این که در دنیا معمول است، موجب استحسان آن نیست، خصوصاً اگر جوانان را از کارهای اصلی باز دارد، و رغبت آنان را به رشته‌های لازم دیگر کم‌رنگ سازد.

اما راجع به پول‌هایی که به آنها پرداخت می‌شود؛ اگر از بیت‌المال باشد، حاکم بر بیت‌المال مسئول است، و اگر از شخص حقیقی باشد، شبهه اسراف بلکه تبذیر دارد، و آن که می‌گیرد، در همین معنا، مسئول و مدیون می‌شود، و مشمول کریمه و لَمَّا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ [۲۵۲] است؛ ولی متأسفانه در عصر ما، بین مسلمانان، به تقلید از بیگانگان، اعمال و کارهای بی‌ارزش یا ضد ارزش، چنان ارزشی معرفی می‌شود که به آن افتخار می‌نمایند.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۹۶

## جامعه، رسانه و سیاست

### حقوق همسایگان

۲۶۲. همسایه از لحاظ شرعی چه حقوقی بر همسایه دارد؟

ج. باید با همسایه به مهربانی و خیرخواهی عمل نمود، و از کارهایی که موجب ایذاء همسایه باشد اجتناب کرد، و بلکه مشکلاتی که از طرف او پیش می‌آید تحمل نمود.

در حدیثی، حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌فرماید: به قدری خداوند درباره همسایه به من سفارش کرد که گمان کردم همسایه از من ارث می‌برد. [۲۵۳]

به هر حال، اگر همسایه مریض شود از او عیادت کند، و اگر از دنیا برود، در تشییع او شرکت کند؛ اگر گرفتار است و این شخص قدرت دارد، گرفتاری او را برطرف نماید.

### فرهنگ اسلام در ارتباط بین زن و مرد

۲۶۳. در کتب اخلاقی علمای بزرگ راجع به رابطه زن و مرد و حفظ حدود و ثغور آن، توصیه‌های بسیاری شده است که با وضعیت برخی از زنان امروز، سازگار نیست. وظیفه ما در ارتباط با این توصیه‌ها چیست؟

ج. مسأله فرهنگ اسلام در ارتباط با دو جنس مخالف (زن و مرد)، بر اساس تعدیل روابط جنسی، و دوری از هرج و مرج در این روابط و نظامات خاص است، البته بعضی این پیشنهادها در مواردی است که اطمینان به عدم مفاسد

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۹۷

نباشد، و زن‌ها بدون نیاز عرفی آمد و شد غیر متعارف در بین مردها در بازارها و خیابان‌های شلوغ نداشته باشند، و رفت و آمد با بیگانه، مثل دو نفر جنس موافق یا دو زن و مرد محرم نداشته باشند.

البته توالی مراعات نکردن این حریم، مفاسدی است که امروز دنیای معاصر و غرب به آن بی‌اعتنا است، و روابط بین زن‌های همسر دار با مردها و با محارم همه عملاً آزاد شده است، و اولاد زنا بیشتر از ولد حلال است. زن‌های همسر دار که از بیگانه باردار

می‌شوند و فرزند دارند، بسیاری، و مقامات و مسئولان بلند پایه غربی با کارمندان خود روابط دارند، و خلاصه در همه جا و مراکز علمی و حتی اخیراً در کنیسه‌ها هم رایج شده است که امروز و در عصر ما فرهنگ شده است.

مسافرت زن همسردار با مرد بیگانه و خلوت آنها، همه معمول است، و پیروی از فرهنگ آنها با تعالیم اسلام سازگار نیست، و اگر مسلمانان، غرب‌گرایی را تعقیب کنند، با الزام به این فرهنگ عفاف ممکن نیست.

به نظر ما و عقیده ما، فرهنگ اسلام که الهی و وحیانی است، بهترین روابط بین این دو جنس را پیشنهاد نموده است، و این دو جنس را مکمل یکدیگر و با هم و حافظ کرامت یکدیگر قرار داده است.

خانه‌داری را فضیلت شمرده و زن را هر چه از معرض شهوت‌رانی بیگانه دورتر باشد، پاک‌تر و با کرامت‌تر می‌داند، و برای او، اعتبارات و امتیازات خاصی مقرر فرموده است، و از اختلاطی که فعلاً در غرب وجود دارد به شدت منع فرموده است. مع ذلک این توصیه‌هایی که در این کتاب‌ها شده است همه تأکیدی می‌باشد و دعوت به اعتنا به حفظ عفت و حجاب و پاکدامنی و پارسایی است.

اگر جامعه بر اساس هدایت‌ها و تعالیم اسلام برقرار باشد، هیچ اشکالی و زحمتی پیش نمی‌آید، و زن‌ها همان‌طور که هزار و چهار صد سال است از آن استقبال داشته‌اند استقبال می‌کنند؛ ولی اگر بخواهیم فرهنگ تمام غربی یا

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۹۸

نیمه‌غربی و دو شخصیتی بسازیم، مشکل ایجاد می‌شود، و جمع بین این دو فرهنگ، امکان‌پذیر نیست.

متأسفانه این گرایش به فرهنگ غرب کم و بیش بعضی را تحت نفوذ قرار داده است، و اختلاط دو جنس و اشتغال زن‌ها به مشاغلی که این حریم‌ها و حرمت‌ها را می‌شکنند وجه نظر حتی بعضی مسئولان نیز قرار گرفته است.

### ورود زنان در عرصه‌های اجتماعی

۲۶۴. از نظر دین مقدس اسلام حضور زن در جامعه و عرصه اداره آن با توجه به سیره حضرت زهرا علیهاالسلام در این امر چیست؟  
ج. به طور کلی ورود زن در صحنه‌ی اجتماع و دوشادوش مردان و به طور مختلط با آنها در همه امور شرکت کردن، مفساد بسیاری دارد که مجال شرح نیست، و بلکه از کثرت وضوح، نیاز به شرح ندارد. گذشته از این که به موازات آن، لطمه‌های فراوانی به خانواده و تربیت اطفال و امور منزل و بیکاری مردان که نفقه زن بر عهده آنان است وارد می‌شود. خداوند متعال جامعه مسلمانان را از فتنه‌ها و مفساسدی که بیشترش در اثر غرب‌گرایی و تقلید از کفار و اعمال و رفتار آنها است حفظ فرماید و عفاف و حجاب و شخصیت ارزشمند اسلامی بانوان مسلمان را در حصن حصین ایمان و تعهد خودشان از هر گزند و خطری مصون بدارد، و مردها را نیز در اظهار غیرت و شجاعت و صراحت بیان توفیق عطا فرماید.

### رابطه و اختلاط زن و مرد نامحرم

۲۶۵. نظر اسلام در رابطه با اختلاط زن و مرد اجنبی در اجتماع، و ورود دوشادوش زن و مرد در محیط‌های کاری و ... چیست؟  
۲۶۶.

معارف دین، ج ۳، ص: ۲۹۹

ج. قال الله تَعَالَى:

وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ صِدَقَ اللَّهُ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ [۲۵۴] مسأله حجاب بین زن و مرد بیگانه، و به طور کلی

مواضعی که این دو جنس بر حسب ذات و مطالبات جنسی و اصالت متساوی انسانی و شخصیت اسلامی و مصالح مادی و معنوی دارند، از مسائل بسیار مهم اجتماعی اصیل و اسلامی است.

موقعیت و مواضعی که منافع این دو صنف را به هم وابسته می‌سازد، زندگی آنها را مستقل از دیگری، ناقص و فاقد آرامش و استراحت می‌کند.

در اکثر جوامع - تا آنجا که تاریخ نشان می‌دهد - ضرورت برقرار بودن نظام معقول و معتدل در این موضوع، مورد نظر عقلاء و سران اقوام بوده است، و این نکته اساسی مورد اتفاق بوده که زیان‌بارترین وضع بی‌نظمی و هرج و مرج، در این رابطه است که البته بیشتر و عمده این زیان و فساد، تحمیل بر جنس مؤنث می‌شود.

بر حسب تکوین و فطرت، توزیع وظایف و تکالیف بین این دو، در اصل، عادلانه و به نفع هر دو بوده است، مثل تقسیم و توزیع داخل و خارج که کارها و مشاغل سنگین و موجب اضطراب و هیجان در عهده مرد قرار گرفته، و مدیریت داخلی خانواده، و تربیت فرزند و فراغت خاطر از گرفتاری‌های امور خارج از منزل، با بانوان شده است.

مسائلی که در ارتباط با این مطالب مورد بحث قرار می‌گیرد، خودبه‌خود یک علم وسیع است. آنچه که مسلم است، این است که نظر در اصلاح این موضوع و

معارف دین؛ ج ۳؛ ص ۳۰۰

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۰۰

برقراری نظم صحیح و درست، نباید در محیط جار و جنجال و هوا و هوس و حمایت از یک طرف؛ چه زن و چه مرد باشد. مسأله در اهمیت، فراتر از این محاسبات است.

فقط در محیط عقلانی و فارغ از ملاحظات حیوانی و شهوانی و دفاع از یک طرف، می‌شود این مسأله را بررسی نمود.

تحقق جامعه سالم، در گرو درست‌اندیشی در این موضوع است، و درک موضع اصلی هر دو به عنوان مکمل یکدیگر چنان که در آیه کریمه

هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ [۲۵۵] اشاره شده است - ضرورت دارد.

در این میان، مطالعه سوابق معامله مکتب‌ها و جماعات و اقوام در رعایت کرامت انسانی بانوان، نشان می‌دهد که همواره ظلم آمیز و به نظر حقارت بوده است؛ دوران‌هایی که زن را؛ یا انسان نمی‌دانستند و یا برزخ بین انسان و حیوان می‌شمردند، و وجود دختر را ننگ و عار می‌دانستند، و دختران را با کمال قساوت و سنگدلی زنده به گور می‌کردند.

این اوضاع ناهنجار برای این بود که قوانین صحیح و هدایت‌های اخلاقی و دینی، قدرت اجرایی لازم را نداشت، و بر مردها هم - که از لحاظ فیزیکی قوی‌تر بودند - نظامات اخلاقی و وجدانی و معنوی حکومت نداشت.

در این اوضاع آشفته، اسلام بود که به فریاد بانوان رسید؛ اسلام بود که با آن اعلام‌های صریح، زنان را در کنار مردان قرار داد، و با اعلام‌هایی، مثل الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ [۲۵۶]، و يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى [۲۵۷]، و يَا إِنْ

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۰۱

الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ... [۲۵۸]، نظامات عام و جامع و صحیح را در روابط زن و مرد اعلام نمود، و تا آنجا جلو رفت که برای زن‌ها نسبت به مردها، احترامات خاص و ملاحظات ویژه‌ای برقرار کرد، و امنیت این جنس لطیف را - که مورد طمع جنس مقابل و هجوم آن است - تأمین نمود، و مردان را به احترام به کرامت زنان مکلف کرد تا آنجا که به حسن مصاحبت با مادر، نسبت به پدر تأکید بیشتر نمود.



یکی از نقاط ضعفی که کرامت زن را تهدید می‌نماید، و به‌طور کلی عفاف و پاکدامنی جامعه را در خطر قرار می‌دهد- اگرچه مفاسد آن به هر دو جنس، آسیب‌های بزرگی می‌رساند، و صیانت کل جامعه را تهدید می‌کند- اختلاط دو جنس به صورت‌های غیر مصون و معرض فساد و خلاف عفاف و حجاب و نگاه و نظر است، که فرمودند: »

النَّظَرُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ مَشْمُومٍ» [۲۵۹]

و سخن گفتن مرد بیگانه با زن بیگانه است که اگر بیش از ضرورت متعارف باشد خطرناک می‌شود، تا حدی که بزرگان و پارسایان، از سلام بر زن جوان خودداری می‌کردند از بیم این که صدای او را خوش و جاذب بیابند که البته حالتی فطری و غریزی است؛ و از سوی دیگر، زنان از سخن گفتن با نامحرم با نرمش و خاطره‌انگیز نهی شده‌اند:

لَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ [۲۶۰] که مرد بیمار شهوت، به هوس و هوا نیفتد؛ و همچنین خلوت مرد با زن بیگانه را ممنوع فرموده‌اند که سوم آنها شیطان [۲۶۱] و تهییج و تکان‌دهنده غریزه است؛

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۰۲

غریزه‌ای که در برابر آن، عابدان پارسا می‌توانند مقاومت کنند. اینها برنامه‌هایی است که متأسفانه در جامعه ما در اثر غرب‌گرایی متداول شده است.

تشویق بانوان به خانه‌داری و تعظیم قدر بانوان خانه‌دار و ثواب‌های بسیاری که برای زنان باردار هنگام بارداری و شیرخواری کودک و پرورش کودکان و امور دیگر است، همه در مسیر حفظ و حراست از کرامت زن، و دفع مردان بدنهاد مقهور شهوات از تعرض به حریم عفت آنان است.

این اشتباه بزرگی است که زن خانه‌دار را کسی بیکار بداند، و آن را که با مرد بیگانه در یک اطاق همکار است کارمند بگویید. پاکی و پاکدامنی و عفت و حجاب و پارسایی، فضیلتی است که زن اگر به خدشه‌دار شدن آن در برابر ملک دنیا راضی شود، مغبون و زیانکار است.

در بسیاری از برنامه‌ها و تعالیم دینی، حفظ شخصیت زن و کرامت او در برابر مردان رعایت شده است، حتی در مراسم عبادات؛ در نماز، در حج، در معاف‌بودن زنان از جهاد و بعضی تکالیف دیگر، این حشمت زن منظور است.

در مجموع، جایگاه زن در اسلام جایگاهی رفیع و با‌قداست و احترامی خاص است. در همه ارزش‌ها- که رأس و اساس آنها، ایمان و ثواب عبادات و طاعات و مقامات و درجات حقیقی است- زن، از مرد کمتر نیست، و در میدان مسابقه فردی، بسا زن‌ها که بر بیشتر مردها برتری می‌یابند، و در این میدان، باعث ترقی و تقرب به خدا، ابراهیم‌وار و اسماعیل‌سان تسلیم امر خدا بودن و احکام خدا را از دل قبول داشتن است.

مسائل مربوط به زن و روابط زن و مرد و مواضع و جایگاه آنها در اسلام، به دقیق‌ترین وجه- که عالی‌تر از آن متصور نیست- مطرح است.

باید کسانی که در علوم مختلف تخصص دارند، هر کدام این جایگاه‌ها را

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۰۳

شناسایی کنند تا ببینند که اسلام در این مسائل، اعجاز کرده است که هر کسی با نظر حکیمانه مطالعه کند، همین بخش از تعالیم اسلام، او را به ایمان می‌رساند.

متأسفانه بعضی نظرها در این مسائل، آلوده به شهوات و بازی گرفتن مقام زن است که اسلام- چنان‌که عرض شد- نسبت به آن بسیار حساس است، و آن را معرض هلاک زن و مرد می‌داند، و چنان، این رشته شهوترانی را خطرناک می‌بیند که هزار سال حبس اخروی را مجازات یک شوخی مرد بیگانه با زن نامحرم می‌داند:

«مَنْ فَآكَهَ امْرَأَةً لَا يَمْلِكُهَا حَبْسَهُ اللَّهُ بِكَلِّ كَلِمَةٍ كَلَّمَهَا فِي الدُّنْيَا أَلْفَ عَامٍ» [۲۶۲]

در این مواضع دینی، شخص مسلمان؛ مرد مؤمن و زن مؤمنه، باید وظایف خود را در حفظ عفاف و حجاب و ترک هوا و هوس و چشم‌چرانی درک نمایند.

### تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌ها

۲۶۷. نظر حضرت تعالی در مورد اختلاط در کلاس‌های دانشگاهی، با توجه به این که برخی عنوان می‌کنند که این طرح، اولاً مانع پیشرفت‌های علمی می‌شود، و ثانیاً بیت‌المال از این جهت، باید هزینه‌های زیادی را متحمل شود، چیست؟  
ج. جدا کردن کلاس‌های دختران و پسران، کار لازمی است، چون بسیار واضح است که کلاس‌های مختلط، مفسد زیادی دارد. به طور کلی، ورود زن در صحنه اجتماع در حالی که رعایت احکام شرع نشود، مفسد بسیاری دارد که مجال شرح نیست، و بلکه از کثرت وضوح، نیاز به شرح ندارد؛ گذشته از این که به موازات آن، لطمه‌های فراوانی به خانواده و تربیت اطفال و امور منزل وارد می‌شود.

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۰۴

اختلاط در دانشگاه‌ها، موجب محرومیت بسیاری از جوانان متعهد به سنن اسلامی از تحصیل علم است، و وجهی برای اصرار بر اختلاط، غیر از غرب‌گرایی و تضعیف هویت اسلامی نیست.

این که برخی عنوان کنند که جلوگیری از اختلاط، مانع پیشرفت علمی است، مجرد یک ادعا است. مختلط‌بودن، مانع پیشرفت علمی و موجب مفسد بزرگ است. هزینه مالی اجراء تفکیک جنسیتی هر چه هم سنگین باشد قابل تحمل است، و ملت مسلمان ما که برای برقراری نظام اسلامی و احکام اسلام، ده‌ها هزار شهید والا مقام تقدیم داشته‌اند، از این هزینه‌ها استقبال دارند، و باید از هزینه‌های غیرلازم و غیر ضروری و اسراف‌گرانه بکاهند، و به این موارد حساس و اساسی اختصاص دهند.

### قرائت قرآن زن در حضور نامحرم

۲۶۸. آیا قرائت قرآن بانوان در مسابقات قرآنی که آقایان نیز حضور دارند جایز است؟

ج. کیفیت قرائت‌ها و لهجه‌ها و شخصی که قرائت می‌نماید، متفاوت است؛ بعض قرائت‌ها و لهجه‌ها، معرض فساد و فتنه است. باید در این مورد، طرف احتیاط گرفته شود. موضوع به گونه‌ای خطر تهییج دارد که از بعض بزرگان نقل است که عذر خود را در ابتداء نکردن سلام به خانم‌های جوان این می‌گفتند که از آن بیم دارم که وقتی جواب سلام می‌دهد لهجه او را خوش بیابم؛ أخاف أن تُعجِبَنِي صَوْتُهَا.

### کنترل جمعیت از نظر اسلام

۲۶۹. نظر اسلام درباره کنترل جمعیت و جلوگیری از ازدیاد فرزند چیست؟

۲۷۰.

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۰۵

ج. آنچه از روایات معصومین علیهم السلام به ما رسیده، تشویق و ترغیب به تکثیر جمعیت است. چنانچه در حدیث معروف از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که:

«تَنَكَحُوا تَكْثُرُوا فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ بِالسَّقَطِ» [۲۶۳]

و باید توجه داشت که حفظ هویت اسلامی از واجبات اصلیه است که همه باید مواظبت کنند که در آن ضعف و گرایش به غرب و شرق و عادات اجانب پیدا نشود، و از تشبه به کفار و تقلید از آنها در همه شئون و برنامه‌ها اجتناب کنند. اکنون در بعض نقاط مسلمان‌نشین یا شیعه‌نشین، اقلیت‌ها با اصرار بر تکثیر نسل و جمعیت، درصدد اقلیت قراردادن مسلمانان و شیعیان هستند که حتی در بعض این نقاط، تولید مثل بین زوج واحد تا نزدیک به بیست نفر می‌رسد، و از این جهت باید مسلمانان از آثار سیاسی کنترل که به عناوین فریبنده تبلیغ می‌شود غفلت نکنند.

### سفرهای توریستی به کشورهای خارجی

۲۷۱. نظر به موج گسترده مسافرت‌های خارجی با عنوان سفرهای توریستی به کشورهای مختلف و با توجه به فضای فرهنگی حاکم بر کشورهای مذکور از نظر نوع پوشش زنان و ...، نظر خود را پیرامون این مسافرت‌ها مطرح فرمایید؟  
ج. شخص مسلمان باید همواره اعمال و رفتار خود را با قرآن و سیره‌نامه علیهم‌السلام بسنجد و در آن چهارچوب حرکت نماید.  
معارف دین، ج ۳، ص: ۳۰۶

در قرآن مجید و کلمات اهل بیت علیهم‌السلام، به مسافرت، تشویق و ترغیب گردیده است، و آن را آینه عبرت دانسته و می‌فرماید:  
سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ [۲۶۴]  
أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ [۲۶۵] و در شعری منسوب به امیرمؤمنان علی علیه‌السلام است که می‌فرماید:  
تَعَرَّبَ عَنِ الْأَوْطَانِ فِي طَلَبِ الْعُلَى وَ سَافَرَ فِي الْأَسْفَارِ خَمْسَ فَوَائِدَ  
تَفَرَّجَ هَمٌّ وَ اكْتَسَابَ مَعِيشَهُ وَ عِلْمٌ وَ آدَابٌ وَ صُحْبَةُ مَا جِدَ  
فَإِنْ قِيلَ فِي الْأَسْفَارِ ذُلٌّ وَ مِحْنَةٌ وَ قَطْعُ الْفِيَا فِي وَارْتِكَابِ الشَّدَائِدِ  
فَمَوْتُ الْفَتَى خَيْرٌ لَهُ مِنْ مَعَاشِهِ بَدَارِ هَوَانٍ بَيْنَ وَاشٍ وَ حَاسِدِ [۲۶۶]

که در واقع مسافرت، مدرسه‌ای برای تربیت نفوس، و درس گرفتن از گذشتگان و کسب فضیلت‌های جدید شمرده شده است؛ اما متأسفانه، تشویق‌هایی که اکنون برای بعضی از مسافرت‌ها قرار داده شده است، در مسیر ترویج گناه و انتقال فرهنگ و آداب غلط دیگران و مفاسد اعتقادی و سوغات انواع مدها به وسیله لباس و کفش و ... می‌باشد.

مؤمنان باید توجه داشته باشند که اگر کسی برای ارتکاب این محرمات به

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۰۷

مسافرت برود، سفر او، سفر معصیت، و در صورت فوت و عدم توبه، مهاجر الی الشیطان خواهد بود.

### رسانه دینی

۲۷۲. صدا و سیمای ایده آل از نظر اسلام باید دارای چه خصوصیات باشد؟

ج. رسانه‌ی که تمام برنامه‌هایش طبق دستور شرع مقدس اسلام و ساعی در نشر معارف الهی باشد، و چیزی بر خلاف عقاید و احکام اسلام پخش نکند، رسانه دینی به معنای واقعی خواهد بود.

مسئولان محترم چنین رسانهی و وظیفه خطیری به عهده دارند، و لازم است با حضرات علمایی که از شرع مقدس و حلال و حرام الهی آگاهند، پیوسته در ارتباط باشند، و از نظرات آنها تبعیت و استفاده نمایند، و از اعمال سلیقهی شخصی خودداری کنند؛ ضد دین را به عنوان دین، و حرام را به عنوان حلال، و منکر را به جای معروف به مردم القاء نکنند.

### استفاده از فضای مجازی در برابر نهاجم فرهنگی

۲۷۳. با توجه به فراهم شدن فضای مجازی گسترده ضد هویت اسلامی، نظر حضرتعالی در خصوص مواجهه با این تهدیدات در حوزه فضای مجازی چیست؟

ج. در برابر این وضعی که پیشرفت بشر در صنعت و تکنولوژی، آن را به وجود آورده و در دسترس همگان؛ هر فرقه و گروه حتی هر فرد قرار گرفته و در چنین جوئی، اشخاص با اغراض متعدد به راحتی فعالیت می نمایند، و گمراهی‌ها و اندیشه‌های خود را تبلیغ می نمایند، باید مؤمنان و کسانی که در صراط مستقیم اسلام هستند، با همان وسائل، به شبهات آنها پاسخ دهند، و گمراهی‌های آنها را

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۰۸

بازگو کنند، و اسلام و ایمان و دعوت قرآن و معارف اهل بیت علیهم السلام را به مردم، ابلاغ، و بطلان دعوای باطله را آشکار سازند، و از علماء اعلام و اهل فن و تخصص در کلام کمک بگیرند.

باید چنان گسترده این رشته را پیگیری کنند که زمینه برای تأثیر دعوای باطل باقی نماند تا هم باطل، بطلانش آشکار، و هم امنیت فکری و اعتقادی، مخصوصاً برای نسل جوان فراهم شود، «و یکتب لکم بذلک الحسنات».

### قاعده نفی سبیل در تعهدات بین‌المللی

۲۷۴. چگونه می توان در عرصه بین‌المللی به گونه‌ای رفتار نمود که ضمن تعامل گسترده با جهان، خدشه‌ای به قاعده نفی سبیل وارد نگردد. در مواردی در اجرای این قاعده، شاهد برخورد منعطف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با کفار و مشرکین بوده‌ایم؛ به عنوان مثال، به موجب یکی از بندهای پیمان صلح حدیبیه، «هر کسی از مردم قریش بدون اجازه ولی خود به محمد صلی الله علیه و آله پیوندد، محمد صلی الله علیه و آله او را به قریش بازگرداند و هر کس از پیروان محمد صلی الله علیه و آله نزد قریش رفت، بازگردانده نشود». هر چند این اقدام به حسب ظاهر، قبول تسلط غیر مسلم بر مسلم است، اما صرف نظر از محتوای پیمان و آثار و عواقبی که این پیمان بر قریش گذاشت، آن بزرگوار در تقابل مصالح کوتاه مدت و بلند مدت جامعه اسلامی، مصالح بلند مدت را ترجیح دادند. با توجه به این امر، آیا حاکم اسلامی در زمان غیبت معصوم علیه السلام نیز می تواند به جهت رعایت برخی مصالح و در نظر گرفتن اهداف بلند مدت امت اسلامی، برخوردی انعطاف پذیر با قاعده مذکور داشته باشد، و به طور مشخص به لحاظ

۲۷۵.

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۰۹

حفظ کلیت نظام اسلامی در مواردی، قاعده مذکور را به طور کامل اجرا ننماید؟

ج. به طور کلی، قاعده نفی سبیل در داخل جوامع اسلامی اجرا می شود، و در برابر دیگران و روابط با آنها نیز محافظت آن واجب است.

در قراردادهای بین‌المللی هم می توان التزام ما را در محدوده احکام اسلامی قرار داد، و در واقع قراردادها، محدود به همکاری‌های

انسانی، اقتصادی و سیاسی و تعیین مرزها باشد، و مثل تحویل مسلمان به آنها و تسلط آنها بر ما خلاف این قاعده است. همه این مسائل و مصالح در شرایط عادی است، و اگر شرایط غیر عادی و اتخاذ تصمیمات خاص لازم شود، اولیاء نظام اسلامی در کمال آگاهی و بررسی همه جوانب، تصمیم مقتضی اتخاذ می‌نمایند. ضمناً معاهداتی که بالهویه در آن خیر بشر و حمایت از مظلوم و تعاون باشد، نظیر حلف الفضول که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن - با این که اعضای آن کافر بودند - شرکت فرمودند، بعد از اسلام هم خود را به آن متعهد می‌دانستند، همه اموری است که در چهار چوب احکام اسلام، و خط عزت و شرف اسلامی قابل مشارکت است.

## جهاد و دفاع

۲۷۶. آیا در شرع مقدس اسلام و سیره پیامبر بزرگوار اسلام، اجبار افراد به خدمت سربازی مجاز است؟ ج. در مواقعی که مسلمانان، مورد هجوم اعداء و اشرار قرار می‌گیرند و دفاع، و جوب کفائی دارد، اگر اشخاص به قدر کفایت خود را برای دفاع معرفی نکنند، فقیه جامع الشرایط مبسوط الید باید اشخاص را مجبور به حضور در جبهه نماید، و هم‌چنین تحت‌السلح بودن و آماده نگه‌داشتن افراد برای دفع خطر احتمالی معارف دین، ج ۳، ص: ۳۱۰ عقلائی نیز واجب است.

در این محدوده حفظ امنیت بلاد و نوامیس مردم و به طور کلی شئونی که در جامعه و نظام وجود آنها ضرورت دارد، همه باید تحت موازین صحیح و رعایت همه جوانب تأمین شود.

## حفظ استقلال اسلامی

۲۷۷. بنده در زمان ارایه کنفرانسیم به زبان انگلیسی، ابتدا بسم الله الرحمن الرحیم را به زبان عربی روی اولین اسلاید نمایش می‌دهم و با ترجمه آن به زبان انگلیسی کنفرانسم را آغاز کنم. در یکی از کنفرانس‌ها، استاد به جهت این کار از بنده، چند امتیاز کسر کرد و چندین دقیقه در مذمت این کار سخنرانی نمود. وظیفه حقیر در برخورد با این گونه اساتید چیست؟ ج. انسان موحد و خداشناس، خلقت و آفرینش را هدف‌مند می‌بیند، و به عوالم کوچک و بزرگ و صنایع بدیع و زیبا که می‌نگرد، با آن، خالق هستی را می‌بیند، و با ارتقاء معرفت خود نسبت به خداوند تبارک و تعالی، به مرحله‌ای می‌رسد که کاری را انجام نمی‌دهد مگر آن که صبغه و رنگ الهی داشته باشد، و قبل از هر چیز و با هر چیز و بعد از هر چیز، خدای را می‌بیند. لازم به ذکر است اقدام هر مهمی بدون نام خالق هستی که عنان اختیار را به فاعل آن امر داده ناقص خواهد ماند، و در حدیث آمده است:

«كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يَدْكَرْ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَرٌ» [۲۶۷]

شما برای این که نتیجه زحمات خود را در اقدام نسبت به هر امری در زندگی

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۱۱

شاهد باشید، با نام خداوند تبارک و تعالی آغاز نمایید، و در هر جامعه و محفل علمی و کنگره و سمیناری حضور پیدا کردید، تحت تأثیر محیط قرار نگیرید و رنگ نبازید، و به خداوند اتکاء نمایید و نام هستی‌بخش را بر زبان آورید، و لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم.

## اسلام و سیاست

۲۷۸. وظیفه یک مسلمان نسبت به مسایل سیاسی، و دخالت در عرصه‌های مختلف آن چیست؟

ج. سیاست دو تفسیر دارد؛ یک تفسیر مذموم و غیر مقبول و غیر مشروع که عمل برای استثمار بندگان و استضعاف و استعمار و نفی آزادی مشروع دیگران است، که مسلمان در این سیاست وارد نمی‌شود. البته شعب آن زیاد است و حتی در دانشگاه‌ها هم این رشته را تدریس می‌نمایند.

این، همان سیاستی است که آن مرد بزرگ و سیاسی اسلام گفت: «لعن الله السیاسة و سینها و ساس و یسوس و کل لفظ اشق من السیاسة» که مظاهر این سیاست، دولت‌های انگلیس و آمریکا و فرانسه و ... می‌باشند.

اما تفسیر صحیح و مقدس این کلمه، عبارت است از حسن تدبیر منزل و حسن اداره جامعه و کشور، با تدبیر و کاردانی، و هم‌چنین حفظ مصالح جامعه و رعایت مستضعفان و عدم انظلام و استقلال دینی، و پاسداری از هویت مذهبی و امور دیگر که کیاست و سیاست لازم دارد، و به طور کلی، این سیاست مقدس در اسلام از دیانت جدا نیست، و در بسیاری از برنامه‌های دین، سیاست است، اگر چه اصل نباشد، چون اصل در اسلام، عبادت و اطاعت است. حج، اگر چه از عبادات مهمه است، از آن، عظمت و شوکت اسلام و جلال و جمال آن هم آشکار است؛ در نماز جماعت و نماز جمعه و حتی اذان و برنامه‌های عاشورایی، همه اعلام وجود و شکوه دین و ابراز وفاداری به اسلام ظاهر است.

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۱۲

امر به معروف و نهی از منکر- که یک واجب همگانی است اگر چه کفایی است- اما در عین حال همه را نسبت به اسلام و احکام اسلام متعهد نشان می‌دهد.

این مسأله، شعب متعددی دارد که باید مسلمانان نسبت به آن آگاه و بیدار باشند. اگر اسلام، سیاسی و با نظارت همه باشد، هرگز ملامتی و مناهی، علنی و به صورت برنامه‌ای تشویق نخواهد شد، و بیت المال فقط صرف عمران و آبادی بلاد و رسیدگی به حال مستمندان و تقویت قوای دفاعی خواهد شد.

اسلام، سیاسی که نباشد، مردم نسبت به احکام اسلام، بی تفاوت هستند، و معایب بسیار پیش می‌آید، و حتی مثل نظام کشور ما- که بر اساس دین و رعایت همه احکام حلال و حرام است- در معرض خطر قرار می‌گیرد، و اگر سیاست اسلامی عام باشد، هرگز خائنی فکر براندازی این نظام را- که هزاران شهید جان خود را فدای اقامه آن نموده‌اند- نخواهد داشت.

اما در مورد دخالت در سیاست، باید توجه داشت که سیاست وسیع الاطراف است. دخالت در مراتب بالا، محتاج به اطلاعات وسیع و احاطه بر اوضاع و احوال ملل در گذشته و حال است. این، باید به اهلش واگذار شود، ولی در حدودی که وظیفه است، مثل زمان حاضر که انتخاب نماینده و رئیس‌جمهور پیش می‌آید، باید با بررسی و آگاهی کامل از دین و ایمان و تعهد و شعور اشخاص، در سیاست شرکت نمود.

## روزها و مناسبت‌ها

### چهارشنبه سوری

۲۷۹. نظر حضرت تعالی راجع به مراسم چهارشنبه آخر سال (چهارشنبه سوری) به عنوان یک مراسم و آیین دیرین ایرانیان چیست؟

۲۸۰.

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۱۳

ج. مراسم مذکور، از خرافات مجوس و جاهلیت است، که اسلام بر آن خط بطلان کشیده، و سنت‌های الهی را به جای آنها برقرار فرموده است. انجام این مراسم، وهن به هویت اسلامی، و احیاء آن حرام است.

### مراسم سیزده فروردین

۲۸۱. آیا نحس بودن روز سیزدهم فروردین، وجه شرعی و دینی دارد؟

ج. واضح است این برنامه به این کیفیت و اهمیتی که انجام می‌شود، احیاء شعارهای غیراسلامی است، و مفساد و معایب و گناهانی که بر آن مرتب می‌شود، همه مبعوض خداوند متعال است.

روز سیزده و دوازده و سایر روزها، روز خدا است، و باید در آن از خدا اطاعت کرد. بلی، بیرون رفتن در این روز به عنوان تفرج و تماشای مناظر خرم بهاری و آثار قدرت الهی که با التفات و توجه موجب مزید معرفت و آگاهی می‌شود جایز، و بلکه خوب و مفید است. مع ذلک باید توجه داشت که احیاء عادات مرده قبل از اسلام نشود.

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۱۵

### فصل دهم: تربیت دینی

#### اشاره

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۱۷

### برنامه ریزی روزانه

۲۸۲. از نظر حضرت‌عالی، یک شخص مؤمن یک شبانه‌روز خود را چگونه تقسیم کند که مورد رضایت خداوند متعال باشد؟

ج. این امور بر حسب موارد و اشخاص تفاوت می‌کند، و تنظیم آن به دست خود شخص و مراعات همه جوانب زندگی است. بلی، در روایات، بعض ساعات برای مثلاً خواب ستوده شده است، مانند خواب قیلوله (قبل از ظهر)، و خوابیدن در بعض ساعات مذمت شده است، مانند خواب بین الطلوعین؛ و نسبت به دعاء و عبادت، اوقات خاصه در روایات آمده است، مانند شب جمعه و بین الطلوعین ...

به هر حال هر کسی، باید با ملاحظه تمام شرایط، اوقات خود را تنظیم نماید، و نمی‌توان برنامه‌ای کلی برای همه افراد داد.

### شکرگزاری و اثر آن

۲۸۳. اثر شکرگزاری را در پیشرفت و موفقیت انسان و افزایش نعمت‌ها تبیین نمایید؟

ج. به طور کلی، شکر و اظهار قدردانی از هر کسی که به انسان نیکی و احسانی کرده باشد، فطری است، و حتی ذاتی بعض حیوانات نیز هست، و نسبت

به بندگان خدا شکرگزاری، اثرش ظاهر است.

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۱۸

شکرگزاری، موجب تشویق و ترغیب اشخاص به کار نیک و خدمت به فرد و جامعه و گرایش به قضاء حوائج می‌شود. باید این سجه در جامعه زنده باشد، و همه به آن اهمیت بدهند، و اگر این تربیت فطری و دینی نباشد، مردم نسبت به کارهای خیر و کمک و اعانت به نیازمندان بی تفاوت و بی رغبت می‌شوند. از سوی دیگر، شخصی شکر گزارنده نیست، مگر این که از شکر و تشکر خود لذت می‌برد، مثل این است که خود را مدیون به دین بزرگی بداند و اداء کند.

با این توضیح، اهمیت شکر نعمت‌های الهی که به حکم لائحصوها قابل احصاء نیست معلوم می‌شود.

یکی از لذیذترین حالات معنوی بشر، درک نعمت‌های الهی و اداء شکر آن است که فوائد تربیتی و اجتماعی و حتی بهداشتی آن بسیار است، و از جنبه معنوی هم که برحسب آیه شریفه، موجب زیادتی نعمت می‌شود که لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ [۲۶۸] هر چند شکر نعمت خدا، خود، موجب شکر جدید می‌شود و به فرموده مرحوم حضرت والد اعلی الله مقامه:

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۱۹

چسان این بنده حمدش را نماید که بر هر حمد، حمدی لازم آید [۲۶۹]

در اینجا مطالب و نکات دقیق و رقیق، بسیار است که هر چه بنویسیم، قطره‌ای از دریا است. به این روایت شریفه، کلام را پایان می‌دهم که:

«أَفَلَمْ مَا يَلْزَمُكُمْ اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَنْ لَا تَشْتَعِبُوا بِنِعْمِهِ عَلَىٰ مَعَاصِيهِ» [۲۷۰]

کمتر وظیفه‌ای که هر کسی در برابر نعمت‌های خدا

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۲۰

دارد، این است که با نعمت خدا، خدا را معصیت و مخالفت نکند.

تسکین رنج‌ها با برنامه‌های معنوی

۲۸۴. به نظر حضرت‌تعالی، برنامه‌های معنوی و تعالیم اخلاقی چه نقشی در تسکین آلام و رنج‌ها دارد؟

ج. در این باب، بسیاری از تعالیم اخلاقی اسلام و خلیات و صفاتی که به کسب یا تقویت آنها در قرآن مجید و در روایات شریفه تشویق شده، مثل توکل و تسلیم و تفویض و رضا و ابواب معرفه الله؛ همه یا مستقلاً موجب درمان بیمار یا کمک به درمان و روحیه بخش است.

مقاومت بیمار در اثر این تربیت‌های دینی فوق‌العاده می‌شود، و هم دعا استشفاء؛ چه دعاهای وارده و مأثور، و چه مطلق دعا و خواستن شفا از برنامه‌های عالی اسلام، و هدایت‌های ائمه علیهم‌السلام است که در عین حال همه این برنامه‌ها از شعب ایمان صحیح، و معرفت به خداوند متعال است و هم‌چنین است باب شکر که در اسلام به آن این همه تأکید شده است.

و خلاصه، معنویات و آموزه‌های معنوی اسلام که باید از آنها، هم بیماران و هم پزشکان محترم و هم پرستاران و هم عیادت‌کنندگان بیماران کمک بگیرند، و استفاده کنند، سرمایه‌هایی بسیار غنی و سرنوشت‌ساز است.

آیه کریمه *أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ* [۲۷۱]، اثر یاد خدا و ذکر خدا را در اطمینان‌بخشی به قلب بیان می‌کند، و واقعیتی است که همه آن را درک کرده و تصدیق دارند.

شخص مؤمن برای همه حالات به ظاهر ناگوار و نامطلوب، تفسیری خوب

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۲۱

دارد، و هیچ حالی از این حالات را برای خود، ضرر حقیقی نمی‌داند و آیه



عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ [۲۷۲] همواره به او روحیه و توانایی می‌دهد، و از سوی دیگر به ثواب‌هایی که برای بیماران شاکر مقرر است دل می‌بندد، و درد و رنج خود را هدر نمی‌دهد، و زبان حالش با خدا این است:

گر نوازی چه سعادت به از این خواهم یافت‌ور کشی زار چ -- ه دولت به از آنم باشد  
در بیماری، مدارج و معارف بلند عرفانی را طی می‌کند، و خدا را شاکر است که او را با درد، از بی‌دردی واقعی نجات داده، و به یاد او و گفتن (یا شافی) مشرف نموده، و صعود داده است.

## خانواده و ازدواج

### خانواده اسلامی

#### اشاره

۲۸۵. ملاک و معیارهای یک خانواده اسلامی - که کانون زندگی آنها با صفا و صمیمیت باشد - چیست؟  
ج. باید محیط همسری - همان‌طور که در قرآن کریم به آن اشاره شده - محیطی پر از مودت و مهر و رحمت بین طرفین باشد، و حقیقت این جمله نورانی قرآن در آن ظاهر باشد که:

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۲۲

هُنَّ لِيَاْسٍ لَّكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَآْسٍ لَّهُنَّ [۲۷۳] مرد، موضع زن را همین‌گونه که در قرآن، عزیز و گرامی معرفی شده، نسبت به خود عزیز و گرامی بدارد، و قدر و ارزش همسر را بشناسد؛ و زن هم نسبت به مرد، همین احساس قدرشناسی و عاطفه را داشته باشد و معاشرت هر دو با هم، باید پاک و انسانی و اسلامی و با رعایت تمام موازین باشد.

و همه افراد خانواده هم باید طبق تعالیم اسلام به هم احترام کنند، و بزرگ و سرپرست خانواده در کیفیت زندگی و معاش، تمایلات همه را رعایت، و این دستور بسیار عالی اسلام را که برای همه درس است مراعات نماید که:  
«الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ بِشَهْوَةِ أَهْلِهِ وَالْمُنَافِقُ يَأْكُلُ أَهْلَهُ بِشَهْوَتِهِ» [۲۷۴].

### آرامش و دوستی

۲۸۶. همه می‌گویند که زنان مایه آرامش مردان هستند. چرا این رابطه عاطفی و آرام‌بخش فقط از طرف زن است؟ آیا مرد مایه آرامش زن نیست؟

ج. دین اسلام، اکمل از تمام ادیان و حاوی هر دانشی است که انسان، جهت تحصیل سعادت به آن احتیاج دارد؛ و انسان، موجودی است که زندگی و تعیش او ابعاد وسیع و گسترده‌ای دارد؛ از جهتی موجودی عقلانی، و از سویی اجتماعی، و از جهاتی دارای خصوصیات فردی است، و نیز بعد احساسی بسیار قوی دارد؛ و احکام و آموزه‌های اسلام در بردارنده همه علوم است که انسان در ابعاد مختلف برای سعادت به آن دانش‌ها نیازمند است.

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۲۳

شما تنها از بُعد یک مرد و احساساتش نسبت به جنس مخالف به آموزه‌های دین نگاه می‌کنید، و از شدت احساس زنان نسبت به مردان و گرایش ایشان به مرد بلکه عمده همتشان در جلب نظر مردان غافل شده‌اید. اکنون جواب از سؤال شما:

قرآن کریم صریحاً از رابطه مهر و مودت طرفین خبر داده است، و می‌فرماید:

وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً [۲۷۵] خداوند میان شما همسران، دوستی و عاطفه و رحم قرار داده است.

این خود یکی از آیات بزرگ الهی است که زن و شوهر را در اوج دوستی و مهر به یکدیگر قرار داده است، و هم‌چنین می‌فرماید:

هُنَّ لِبَاسٍ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٍ لَهُنَّ [۲۷۶] زن و شوهر برای هم مانند لباس می‌باشند؛ زن لباس مرد و مرد لباس زن.

در این تعبیر، معانی بلند و ارزشمندی درج است. زن و شوهر اگر چه به ظاهر دو فردند، ولی با هم، چنان پیوسته می‌شوند که یک واحد می‌شوند؛ شریک زندگی در منفعت و مصلحت که واقعاً توصیف آن با قلم دشوار است.

### ملاک همسر شایسته

۲۸۷. جوانی هستم در آستانه ازدواج. از دیدگاه حضرت‌عالی، ملاک‌های یک همسر خوب چیست؟

ج. چنانچه شخص مورد نظر، از جهت ایمان و توافق اخلاقی، خصوصاً دیانت و عفت شناخته شده باشد، و پدر و مادر پسر و افرادی که به آنها اعتماد دارد نیز مورد را مناسب بدانند، بقیه امر و آینده همه با خداوند متعال است، و با توکل به خدا و طلب خیر از او و به نیت انجام سنت دینی اقدام نمایند، و آینده اموری را

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۲۴

که انسان در جریان آن مؤثر نیست، همه را به خدا واگذار نمایند: مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ [۲۷۷]

البته لازم به تذکر است که نباید در این امر مهم، فقط به جنبه‌های عاطفی و عشقی توجه کرد، بلکه مطالب مهم اخلاقی و دینی از همه مهمتر است، چون همسر شریک زندگی است، و با ازدواج، برای ایشان، مسئولیت‌های زیادی پیش می‌آید.

### همسر شایسته، مایه آرامش

۲۸۸. مدتی است قصد ازدواج دارم، ولی نگرانیی مانع از آن شود که با اطمینان و اعتماد لازم پای در این مسیر بگذارم. با خانمی آشنا شده‌ام که به لحاظ سطح تحصیلات و خانواده هم کفو به نظر رسیم، شروطی از جمله مهریه بالایی را عنوان کرده که قابل قبول نیست. امروزه اصلاً دختری با مهریه کم پیدا نمی‌شود.

متأسفانه، دختران امروز نسبت به روابط و اقتدار هرچند مثبت و سازنده پدران خود در گذشته معترض هستند و مخالف شکل‌گیری فضایی قدرتمند، سالم و سازنده برای همسرانشان در زندگی آینده هستند.

سؤال بنده این است که اگر روزی در جامعه به دلایل مختلفی از جمله ضعف ایمان و فرهنگ اجتماعی و سیاسی، مردسالاری و زورگویی حاکم بوده است، راه جلوگیری از سوء استفاده دختران نسل امروز از وقایع گذشته چیست؟ و چگونه توان با رعایت

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۲۵

حقوق و حدود شرعی و انسانی، مانع از حاکم شدن زن‌سالاری، زورگویی زن شد؟

آیا در زندگی مشترک، نباید اصل بر شراکت و مسئولیت‌پذیری در همه امور زندگی از غم و شادی، کار و تفریح و ... باشد؟

ج. فرزند عزیزم! نامه‌شما را به دقت از نظر گذراندم. در این نامه اشاره کرده‌اید که به ندرت می‌توان دختری را یافت که با مهریه کم به ازدواج حاضر شود، و حال آن‌که این‌طور نیست. چه بسا دختران با عفاف و با حجابی که از خانواده‌ای اصیل نیز می‌باشند، و هم خود و خویشاوندانشان شهرت به خیر و خوبی دارند که هنوز رو به مهریه‌های سنگین نیاورده‌اند، و همراه با تدینی که دارند کم توقع می‌باشند. انتظار این است که شما ازدواج با تشریفات و رسوم کنونی را از ذهن خود خارج نمایید، و با انتخاب صحیح از چنین

خانواده‌هایی، زندگی آینده‌خود را ترسیم نماید.

نکته دیگر در نامه شما این است که شما شدیداً در نبرد با زن به میدان بحث آمده‌اید و حال آن‌که از دید قرآن که کلام الهی است، زن وسیله سکون و آرامش مرد است: **وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا** [۲۷۸] و کم نیست عدد بانوانی که آن‌قدر غم شوهر را می‌خورند، و شوهر را بر خود مقدم می‌دارند، و در محیط خانه با روابط صمیمی و گرمی که با شوهر دارند، محور تمام حرکات درونی خانه می‌شوند، و هیچ دنبال زیاده‌خواهی نیستند، و چه بسا گرفتاری‌های درونی خانه را تا آخر عمر با برکتشان، برای احدی افشاء و آشکار ننموده‌اند، و سپاس خدا اکنون هم اکثریت قریب به اتفاق خانم‌ها به همین اخلاق عالی آراسته‌اند.

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۲۶

فرزند عزیزم! البته نامه شما حاوی نکاتی هم بود که باید به آن پرداخت. بدان هرچه از اسلام فاصله بگیریم، از نور فاصله گرفته‌ایم و با این جدایی، به فضای تاریک جهالت قدم گذاشته‌ایم، و زندگی را برای خود سخت می‌نماییم. در سایه اسلام، زن باید خانه‌دار، شوهردار، و مربی خوب برای فرزندان خود باشد، نه این‌که به دنبال تمهیداتی برای جذب در میدان کار باشد، و در محیط آموزشی مختلط، به تحصیل و در محیط تجاری و اداری که اختلاط زن و مرد اجتناب‌ناپذیر است وارد شود، و امروز این نحوه اختلاط، ویرانگر است، و چه بسا به سستی بنیان خانواده‌ها منجر خواهد شد.

### مشکلات در امر ازدواج

۲۸۹. دختری ۳۵ ساله هستم که چند خواهر و برادر دارم و همگی در سن ازدواج هستیم، ولی متأسفانه هیچ‌یک ازدواج نکرده‌ایم. هر چه نذر و نیاز می‌کنم نتیجه نمی‌گیرم. تا به حال خودم را از گناه حفظ کرده‌ام، اما از نظر روحی و جنسی به شدت احساس نیاز می‌کنم. خواهشمند است اینجانب را راهنمایی فرمایید؟

ج دختر با ایمان و عفت و تقوا و با حجاب و پارسا!

نامه شما را این پدر تو- که خوب و بد جهان را دیده، و گرم و سرد روزگار را چشیده- به دقت خواند، و شکایت شما را که بسیاری از دختران در سن و سال شما دارند می‌داند.

این شکایت همیشه مطرح بوده و خواهد بود، و طبع دنیا این است که همه از پسر و دختر و جوان و پیر و اهل هر شغل و پیشه از آن بی‌گله و شکایت نیستند، مگر آنهایی که حقایق و واقعیات این جهان را درک کرده باشند، و هر طور و هر

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۲۷

وضع‌ی را که پیش بیاید، خلاف جریان و مسیر این عالم ندانند، و به خوب و بد هر پیش آمد به ظاهر بد رضایت می‌دهند، و ناامید نمی‌شوند، و در هر شدت و سختی به گشایش و آسایش و یاری و لطف و رحمت خدا دل می‌بندند و امیدوارند، و پیش آمده‌ها را با تفسیرهای خوب و آرام‌بخش، معنا و تفسیر می‌کنند، و راحت و مطمئن کار خود را به خدا واگذار می‌نمایند، و با **أَفُوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ** [۲۷۹] و **تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ** [۲۸۰] روح خود را از هر فشار و افسردگی و ناامیدی و بدبینی به آینده نجات می‌دهند. می‌گویند اگر در این فرصت به مقصودی که داشتیم نرسیدیم از کجا که اگر به آن می‌رسیدیم خیر و صلاح ما بود، شاید صدها گرفتاری‌ها و دشواری‌ها را به بار می‌آورد. اگر این شغل، این سفر، این تجارت، این ازدواج برای ما فراهم شده بود پشیمانی‌هایی پیش می‌آورد. کسی چه می‌داند که به همین شکلی که برای او پیش آمده، خیر و صلاح او نیست. و شما که نمی‌دانید این تأخیری که در ازدواج شما پیش آمده خیر نبوده، حتماً بگویید خیر و صلاح بوده و آنچه خیر و صلاح است جلو می‌آید انشاء الله. چرا افسرده شده‌اید؟! صدها و هزارها بوده و هستند که در سنین بالاتر از سن شما بوده‌اند و برای آنها بهتر از هر دختر کم سن و سال وسایل زندگی و

همسر مناسب فراهم شده است.

شخص آگاه برای نشده‌ها نباید غصه بخورد. قرآن مجید می‌فرماید:

وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۲۸

بسا شما چیزی را ناخوش و مکروه می‌دارید، در حالی که آن برای شما خیر است و یا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما شر است و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

در این مورد راهنمایی‌ها و دلگرمی‌هایی که اسلام به ما داده است بسیار است. به شما توصیه می‌کنم که افسرده نباشید. ان‌شاء الله تعالی این موضوع که شما به آن به صورت یک مشکل نظر می‌کنید، با لطف خدا حل و آسان می‌شود. من هم دعا می‌کنم که خداوند متعال همه دختران مؤمنه و پسران مؤمن را در زندگی موفق و سعادتمند و عاقبت به خیر بفرماید.

البته در ارتباط با مسأله ازدواج، مطالب بسیاری داریم. فرهنگ اجتماع ما آن چنان که باید و شاید در این موضوع اسلامی نیست، و راهنمایی‌های دینی جلوی چشم بیشتر جوان‌ها (پسر و دختر) و نزدیکان و بستگان آنها نیست. اگر بود این همه جوان پسر و دختر از زندگی مقدس و آرام‌بخش ازدواج محروم نمی‌ماندند. باید خود پسرها و دخترها و مخصوصاً پدران و مادران آنها سعی کنند هرچه ممکن است شرایط را کم بگیرند و شرایط را به محدوده شرایط اسلام نزدیک کنند و موانع را از بین بردارند. ازدواج که باید از آسان‌ترین مسائل زندگی باشد به این صورت و با مخارج کمرشکن و پیشنهادهایی که مرسوم شده از معضلات شده که بسیاری از جوان‌های جامع شرایط، آن را برای خود غیرمقدور می‌بینند.

در هر حال شما امیدوار باشید و این نگرانی‌هایی را که نوشته‌اید از خود دور کنید و یقین داشته باشید که **وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ** [۲۸۱]

من مخصوصاً برای حسن عاقبت و سعادت دنیا و آخرت شما دعا می‌کنم. در ضمن زیارت عاشورا، نماز استغاثه به حضرت زهرا علیهاالسلام و نیز نماز جناب

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۲۹

جعفر طیار که در مفاتیح الجنان آمده است را بخوانید ان‌شاء الله مؤثر واقع می‌شود.

## نصایح

### نصیحتی به یک جوان

۲۹۰. از حضرت تعالی تقاضا دارم پند و نصیحتی ماندگار برای بنده که جوانی ۲۰ ساله هستم بفرمایید؟

ج. قال الله تعالی:

أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ [۲۸۲] و قال تعالی شأنه:

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا [۲۸۳] و قال عز شأنه:

وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ [۲۸۴] و فی نهج البلاغه:

«الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا تَنْفَدُ» [۲۸۵]؛

و قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۳۰

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا أَرَادَ بِقَوْمٍ بَقَاءً أَوْ نَمَاءً رَزَقَهُمُ الْقَصْدَ وَالْعِفَافَ» [۲۸۶]

و این چند بیت، سروده حقیر به عنوان استغاثه به آستان ملائک پاسبان حضرت بقیه الله الاعظم ارواح العالمین له الفداء تقدیم می‌شود:

ای سجده گاه اهل نظر خاک پای تو ای طلعت، نمایش حسن خدای تو  
معود انبیایی و مقصود اولیامن کمترم از آن که بگویم ثنای تو  
از آفتاب و ماه فزون تر شود به قدر هر کس که گشت خادم دولت سرای تو  
محروم آن بود که قبول تو را نیافت مسکین کسی بود که نباشد گدای تو  
خلقى به دام عشق تو گردیده مبتلای من فدای آن که بود مبتلای تو  
از روی، این نقاب برافکن که مردمان بیند بر ملا رخ ایزد نمای تو  
بیمارم و فکار و پریشان و خسته حال آورده‌ام پناه به دارالشفای تو  
دارد امید (لطفی صافی) که از کرم باشد همیشه مورد لطف و عطای تو

انشاءالله تعالی همیشه به یاد مولایمان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف باشید، و با رفتار و گفتارتان آن امام عزیز را خرسند نمایید، و برای فرج موفور السرور حضرت دعا کنید. بنده حقیر هم ملتمس دعا هستم.

### نصیحتی برای مکاشفه حقیقی

۲۹۱. از حضرت تعالی دستوری می‌خواهم تا مکاشفه‌ای هر چند در سطح پایین برای من رخ بدهد و انشاءالله موجب اطمینان قلب بنده گردد؟

ج. فرزندم! از آغاز جوانی و تکلیف خود، از قرآن مجید و هدایت‌های احادیث شریفه و دعا‌های معتبر، مثل صحیفه سجاده الهام و دستور بگیر، و در پی این

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۳۱

فکر کشف و مکاشفه که حتی بعضی مدعی داشتن آن شده‌اند، وقت و عمر خود را ضایع نکن.

این همه مشاهده تو را کافی نیست؟ این همه آیات و نشانه‌های خدا و انکشافاتی که عقل بشر به وسیله تفکر در خلقت جهان و زمین و آسمان و آفتاب و ماه و منظومه‌ها و کهکشان‌ها و انسان و حیوانات و جنبندگان و عالم وسیع نباتات و وجود خودت، همه وسیله کشف و شهود حقایق است.

چیزی از معارف و خداشناسی پنهان نمانده است که با مکاشفه بتوان آن را به دست آورد. در خودت، در خلقت خودت، در عجایب عالم خلقت و این همه اسرار و علایم حق و حقیقت، بیندیش که همه مکاشفه است. مگر با چشم سر آنچه را می‌بینی کم است؟ این همه آیات آشکار را که می‌بینی، نشان و دلیل بر عالم غیب نیست که می‌خواهی با خواب و مکاشفه، خدا را بشناسی و عقیده را محکم کنی؟!

کدام برگ درخت است اگر نظر داری که سر پاک الهی در آن نه محجوب است

این همه درخت‌های گوناگون، این همه میوه به طعم‌های جالب و جاذب، این همه شکوفه‌ها و گل‌های رنگارنگ؛

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

نظر کن. فکر کن. کتاب آفرینش را بخوان. شگفتی‌های بزرگ و بحر، استعداد بشر و خواص گیاه‌ها و سنگ‌ها. در همه نظر کن. همه، کشف و انکشاف و شهود است.

خدا، خودش را با این آثار قدرت و حکمت به همه نشان داده است. هر جزء کوچک از اجزاء و اعضاء این عالم، کتاب بزرگ کشف و شهود است، ولی باید بشر بخواهد، و ببیند، و تسبیح خدا را بگوید.  
قرآن می‌فرماید:

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۳۲

«وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» [۲۸۷]

در زمین برای اهل بصیرت نشانه‌هایی است و در وجود خودتان. آیا نمی‌بینید؟

مگر مکاشفه با این همه آیات بی‌شمار که قرآن می‌فرماید، حاصل نمی‌شود؟ چرا مکاشفه به صورت‌هایی، مثل خواب را دنبال کنیم، و مکاشفه و استکشاف را با تفکر در خلق آسمان و زمین پی نمی‌گیریم که مکاشفه حقیقی است، و صوفیانه و عارفانه و مصنوعی نیست؟!

سیر در آفاق انفس، عالم شناسی، حیوان شناسی، انسان شناسی، آب شناسی، خاک شناسی و گیاه شناسی و ... همه وسیله مکاشفه است. چرا دور می‌رویم؟ خودشناسی «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» [۲۸۸].

توی -- ی تو، نس --- خه صنع الهی بجواز خویش هر چیزی که خواهی

اگر همه عقل‌های بشر را به یک نفر بدهند که قرن‌ها و قرن‌ها در خودش فکر کند تمام نمی‌شود.

کشف و مکاشفه این است که فرمودند: به هر چه می‌نگرید و از هر چه به ظاهر می‌بینید، به باطن آن نظر کنید.

مکاشفه حقیقی، تأمل در مثل این آیات است:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَ يُتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۳۳

الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ [۲۸۹]

در این راه، آنچه مهم است، و شخص را بیشتر موفق می‌نماید، اهتمام در عبادات و عمل به احکام دین، و التزام به هدایت‌های ائمه طاهرین علیهم‌السلام و تقوی و پرهیزکاری، و پرهیز از گناه، حتی مکروهات است.

امید آن که شما نوجوان عزیز موفق شوید به مدارج و مراتب عالیه علم و عمل و اخلاق و انسانیت نائل شوید، و خصوصاً امام زمان و قطب عالم امکان حضرت مولانا بقیه الله المهدی ارواح العالمین له الفداء را- که امروز به برکت وجود آن حضرت عالم بریاست- فراموش ننماییم، و سعی کنیم با اعمال و رفتار، آن حضرت را از خود، راضی و خوشنود سازیم که این منتهی الآمال است.

### توصیه‌ای برای نحوه ارتباط با خدا

۲۹۲. می‌خواهم نماز مورد قبول درگاه خداوند باشد. به نظر حضرت‌عالی، شرایط نماز مورد قبول حضرت حق چیست؟

ج. علاوه بر رعایت احکام شرعی- که در رساله توضیح المسائل احکام نماز درج شده است- سزاوار است که انسان، نماز را در اول وقت بخواند، و کسی که نماز را پست و سبک شمارد، مانند کسی است که نماز نمی‌خواند.

انسان باید مواظب باشد که با عجله و شتابزدگی نماز نخواند، و در حال نماز به یاد خدا و با خضوع و خشوع و وقار باشد، و متوجه باشد که با چه کسی سخن می‌گوید، و خود را در مقابل عظمت و بزرگی خداوند عالم، بسیار پست و ناچیز ببیند، و چنان باشد که

میل و علاقه دارد نماز او طولانی و طولانی‌تر شود،

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۳۴

تا او بیشتر در آن حال عروج و لذت بخش وقوف داشته باشد.

نیز باید نماز گزار، توبه و استغفار نماید، و گناهانی که مانع قبول شدن نماز است، مانند حسد، کبر، غیبت، خوردن حرام، آشامیدن مسکرات و ندادن خمس و زکات، بلکه هر معصیتی را ترک کند، و هم‌چنین سزاوار است کارهایی که ثواب نماز را کم می‌کند به جا نیاورد، مثلاً در حال خواب آلودگی و خودداری از بول به نماز نایستد، و در موقع نماز به آسمان نگاه نکند، و نیز کارهایی که ثواب نماز را زیاد می‌کند به جا آورد، مثلاً انگشتی عقیق به دست کند، و لباس پاکیزه بپوشد، و شانه و مسواک کند، و خود را خوشبو نماید.

### توصیه برای نشاط در عبادات

۲۹۳. هر چه به درگاه خداوند راز و نیاز می‌کنم، هیچ لذتی نمی‌برم، و فکر می‌کنم خداوند مرا از درگاه خود رانده است. بفرمایید برای درمان این مشکل چه کاری انجام دهم؟

ج. حالتی که شما دارید- که عبادت خود را در مقابل خداوند متعال به حساب نمی‌آورید- حالت بسیار خوبی است. انسان مؤمن هر چه قدر هم عبادت کند، باز در مقابل خداوند، خود را حقیر می‌شمارد.

شما با تقویت اعتقادات و تحصیل اخلاق اسلامی و پاکیزگی اعمال و مطالعه کتاب‌های مفید دینی، همیشه عظمت خداوند را در نظر بگیرید، و او را در همه حال، ناظر کارهای خود بدانید، و سعی نمایید واجبات را انجام داده و محرمات را ترک نمایید که همه اینها غیر از ثواب و ادای وظیفه شرعی، اثر وضعی دارند، و دل انسان را صفا داده، و قلب را پاک می‌کند، و نور ایمان در آن وارد می‌شود، و مسلّم از عبادت لذت می‌برید. حتی المقدور قرآن را با تدبیر زیاد تلاوت نمایید، و دعاهای وارده، به خصوص دعای مکارم الاخلاق و دعای عرفه و کمیل را

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۳۵

بخوانید، و به معانی آن توجه کنید.

سعی نمایید حوایج بندگان خدا را با قصد قربت برآورده، و صله رحم نمایید، و به پدر و مادر بسیار احترام کنید، و با نزدیکان خود با اخلاق خوب، رفتار نمایید، که اگر انسانی در زندگی چنین برنامه‌ای داشته باشد، به طور یقین از عبادات و انجام وظایف دینی خود لذت می‌برد؛ لذتی که با لذت‌های مادی، قابل مقایسه نیست.

### نصیحتی برای ازدیاد صبر

۲۹۴. دستور العملی جهت این که صبرم زیاد شود بیان فرمایید؟

ج. بالابردن سطح آگاهی و عاقبت‌اندیشی و توکل به خداوند متعال، و نیز تمرین و ممارست و احتراز از وقوع در شرایط نامطلوب، می‌تواند در تقویت صبر بسیار مؤثر باشد؛

«الصَّبْرُ مِنَ الْإِيْمَانِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ» [۲۹۰]

### توصیه به صبر در برابر مشکلات

۲۹۵. مادر دختری عقب‌مانده ذهنی هستم. با توجه به مشکلات زیادی که پیش می‌آید، همیشه از خداوند، تقاضای مرگ خود و دخترم را دارم. آیا این نوع دعا کردن اشکال دارد؟

ج. خواهر محترمه! خداوند متعال اجر و پاداش شما را در مقابل صبر و حوصله‌ای که دارید، بیشتر عنایت فرماید. البته این دعا که نوشته‌اید اشکال ندارد، ولی بهتر این است که از خداوند متعال، شفای ایشان را بخواهید، و بدانید که اجر و ثوابی که شما در صبر بر پرستاری این فرزند می‌برید، بسیار بسیار زیاد

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۳۶

است؛. إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ [۲۹۱]

### توصیه برای احترام به مادر

۲۹۶. بنده از طرف مادرم اذیت و آزار زیادی می‌شوم. می‌خواهم با ایشان قطع رابطه نمایم، از طرفی می‌ترسم نکند عاق او شوم، و همه زندگی‌ام نابود گردد. خواهشمند است مرا راهنمایی بفرمایید؟

ج. فرزند عزیزم! بدان که مادر حق بسیار عظیمی بر گردن فرزند دارد، و این حق، آن قدر سنگین است که اگر فرزند در همه عمر در خدمت به ایشان، لحظاتی را سپری نماید نمی‌تواند در صدی از زحمات او را جبران نماید.

به یاد آر روزی را که مادر، سنگینی شما در درون رحم را تحمل کرد تا این که شما را به دنیا آورد، و چهره زیبایت را در کمال سلامتی نظاره نمود.

به یاد آر روزی را که با همه زحمت، شما را از شیره جان خود پرورید و از خود مایه گذاشت تا تو را در کمال سلامت رشد بدهد. به یاد آر روزی را که مادر، هر وقت به شما نگاه می‌کرد با خود می‌گفت: تمام این زحمات را متحمل می‌شوم به امید این که روزی با جبران آن از طرف ثمره عمر خود، دل خوش بشوم.

حال سزاوار است با این همه امید، شما با قهر و قطع رابطه نسبت به مادر، موجبات ناراحتی او را فراهم بیاورید؟!

سعی کن زیباترین رفتار، و بهترین گفتار، و بیشترین تواضع را در مقابل مادر داشته باشید تا با دعای خیر او، آینده‌ای روشن را برای خود ترسیم نمایید.

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۳۷

### توصیه برای نحوه جذب فرزندان به عبادات

۲۹۷. پسری دارم که تازه به سن تکلیف رسیده است. ایشان با این دلیل نماز موجب خستگی می‌شود از خواندن نماز طفره می‌رود. خواهشمند است بفرمایید وظیفه ما در برخورد با او چیست؟

ج. باید مطابق درک و فهم و ذهنیات او از نماز، جاذبه‌های خوب را به فرزندتان نشان دهید که خودش رغبت به نماز پیدا کند. مسلماً وضع محیط خانه، مدرسه، معلم و معاشین او، و رفت و آمدهای خانوادگی، همه در ترغیب طفل به نماز و آداب و اخلاق خوب، مؤثر است. در مورد معلم گفته‌اند:

درس معلّم ار بود زمزمه محبتی جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را

در احادیث شریفه است:

«أَطْرَفُوا أَهَالِيكُمْ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ بِشَيْءٍ مِّنَ الْفَاكِهَةِ أَوْ اللَّحْمِ حَتَّى يَفْرَحُوا بِالْجُمُعَةِ» [۲۹۲]

در روزهای جمعه برای اهل منزل و خانواده از میوه‌ها یا گوشت‌ها (وهر چیز که تحفه است) تحفه ببرید تا با روز جمعه، خوشحال و به آن علاقه‌مند باشند.



در تربیت اولاد، باید انواع تدبیرهای لازم را به کار گرفت، و آهسته آهسته و به تدریج جلو رفت؛ نه تندی اعمال کرد، و نه کندی و مسامحه نمود.

غرض این است که فرزند، تربیت اسلامی و انسانی پیدا نماید، و برای این منظور، پدر و مادر باید از لطایف و دقایق تربیتی مناسب استفاده کنند، خصوصاً که تربیت فرزند کار بسیار لطیف و دقیقی است.

لازم به تذکر است که از عوامل سوء تربیت، اختلاف پدر و مادر در کیفیت

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۳۸

تربیت فرزند است که اگر مثلاً مادر به پدر در برابر فرزند اعتراض کند که چرا او را زده است، اثری سوء و بسیار منفی خواهد داشت.

### انتظار خداوند از یک نوجوان

۲۹۸. به نظر حضرت عالی انتظار خداوند از یک نوجوان ۱۶ ساله چیست؟

ج. باید عقاید خود را به توحید، نبوت، امامت، معاد و به کتاب‌ها و پیامبران گذشته و ملائکه، با دلایل هر چند مختصر و در عین حال قوی و محکم، در ذهن خود حاضر کند؛ و سعی کند که به حول و قوه الهی، برای خداوند متعال بنده‌ای صالح و برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیروی راستین و برای ائمه طاهرین صلوات الله علیهم، به خصوص صاحب الامر حضرت مهدی ارواح العالمین له الفداء شیعه‌ای مخلص و سربازی حقیقی، برای اسلام و قرآن، پاسداری امین، و برای همه مؤمنان و مؤمنات، برادر یا خواهری غم‌خوار و مهربان باشد؛ و حقوق همگان، مخصوصاً حق پدر و مادر و اساتید و علما را رعایت کند، و کوتاه سخن آن که خود را به اخلاق کریمه اسلامی آراسته سازد، و در نیکی به خلق و قضای حوایج مردم، اهتمام نماید. در علم و عمل و کسب معرفت و دانش، هر چه پیش می‌رود و به هر مقام و درجه ای که می‌رسد، در آن درجه متوقف نشود، و به کمال بیشتر و مقامات بالاتر نظر داشته باشد.

از نعمت‌ها و امکاناتی که برای ترقی دارد، حداکثر استفاده را بنماید. قدر و ارزش عمر و فرصت‌ها و حتی دقایق زندگی را بداند، مبدا بیهوده تلف شود.

هر یک از نوجوانان عزیز، چنان بدانند که باید شخص خودشان و باز هم شخص خودشان برای اسلام و برای امت اسلام، افتخار آفرین باشند، و موجب عزت و عظمت گردند. اوقات خود را به بطالت، سستی، غفلت و خدای نخواست

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۳۹

اشتغال به مناهی و ملامتی ضایع نسازند.

در جهاد با نفس و هواهای نفسانی - که جهاد اکبر است - کوتاهی نکنند و سعی کنند بر غرایز خود مسلط باشند. خود را به هیچ چیز و به هیچ کس و به هیچ قیمت، جز به خدا و به ثواب خدا نفرروشند.

تلاش کنند که در هر رشته و شغلی که انتخاب می‌کنند، برای جامعه، عضوی مفید و امین باشند؛ چنان بدانند که همه به سعی و تحصیل و تلاش وی نیازمندند؛ و او باید به سهم خودش، این نیازمندی‌ها را برطرف نماید.

خدا را هیچ‌گاه فراموش نکنند، و از یاد خدا و دعا و عبادت، به خصوص نماز و توسل به ائمه هدی علیهم السلام، و زیارت مشاهد مشرفه نیرو بگیرند، و به سوی سعادت و کمال پیش بروند، و به لطف و کمک و مدد خداوند امیدوار باشد که در قرآن مجید می‌فرماید:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ [۲۹۳] خداوند متعال همه نوجوانان عزیز را از یاران و سربازان واقعی

حضرت بقیة الله الاعظم ارواح العالمین له الفداء قرار دهد.

### نصیحتی برای فرهنگیان

۲۹۹. ما تعدادی از فرهنگیان استدعا داریم ما را مورد دعای خویش قرار دهید و نصیحتی بفرمایید تا چراغ راهمان باشد؟

ج. با تشکر و تقدیر از این احساسات پاک معنوی و ایمانی امید است که تحت عنایات حضرت بقیة الله مولانا المهدی ارواح العالمین له الفداء موفق باشید.

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۴۰

موضوع فرهنگ و معارف و بصیرت از اهم مسائل، بلکه مهمترین مسائل بشر است. حیات حقیقی فرد و جامعه، وابسته به داشتن فرهنگ صحیح و عقاید و معارف است:

اقوام روزگار به اخلاق زنده اندقومی که گشت فاقد اخلاق مُرده است

البته اخلاق کریمه و صفات پسندیده. در حدیث است:

«إِنَّكُمْ إِلَىٰ اِكْتِسَابِ الْأَدَبِ أَوْجُحُ مِنْكُمْ إِلَىٰ اِكْتِسَابِ الْفِضَّةِ وَالذَّهَبِ» [۲۹۴]

شما به کسب ادب و فرهنگ نیازمندترید از نیاز به کسب طلا و نقره (مال).

مخصوصاً فرهنگیان عزیز، معلمان و آموزگاران و دبیران که شأن و مقامشان در اسلام بسیار بلند و عهده‌دار وظیفه بزرگ فردسازی و جامعه‌سازی هستند.

هر چه بیشتر در تربیت شاگرد و دانشجو و دانش آموز زحمت بکشید که هم علم و هم عمل آنها، اسلامی و قرآنی باشد، که در این صورت بزرگ‌ترین عبادت‌ها را انجام داده‌اید.

ان شاء الله تعالی همه شما موفق باشید، و رضای خدا را با حسن خدمت و اهتمام در تعلیم و تربیت کسب نموده، و جامعه را در مسیر پیشرفت و نهضت و حرکت قرار دهید.

### توصیه به دانش آموزان

۳۰۰. خواهشمند است برای شروع مدارس توصیه‌ای به بنده بفرمایید.

ج. دانش آموز عزیز! فرصت را غنیمت بشمارید، و پیش از درس، نام خدا را

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۴۱

ببرید، مخصوصاً بسم الله الرحمن الرحیم بگویید.

درس بخوانید تا آگاهی و معرفت پیدا کنید. درس بخوانید تا خودتان و جامعه و اسلام را عزیز و سربلند کنید. درس بخوانید تا خودتان و دیگران را از ظلمت جهالت نجات دهید. درس بخوانید تا دانشمند شوید. بفهمید که شما از دیگران در استعداد و نیل به مدارج عالیه کمال و معارج سامیه ابتکار و اختراع کمتر نیستید، بلکه قوی‌تر و رشیدترید.

خود را متعهد بدانید و متعهد بسازید که از کارهای زشت و ناشایست و حرام اجتناب کنید، و واجبات و فرایض را انجام دهید، و مخصوصاً به نماز، که معراج مؤمن است، اهمیت بدهید. در جمعه و جماعات شرکت نمایید، و وقار دانش آموزی و دانشجویی را پاس دارید، و خداوند متعال را در همه حالات فراموش نکنید، و درس و تدریس و تعلیم و تعلّم را برای رضای او قرار دهید، و از او استعانت و کمک بخواهید.

و به مولی الوری، حضرت بقیة الله مولانا المهدی ارواح العالمین له الفداء متوسل باشید، و بدانید که وجود مقدس و بزرگوار آن حضرت از موفقیتی که نصیب شما می‌شود، بیشتر مسرور و خوشحال می‌گردند. اینجانب برای شما و سایر دانش‌آموزان عزیز دعا می‌کنم، و برای شروع، ذکر بسم الله الرحمن الرحیم و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم را تکرار نمایید.

### توصیه‌ای به مؤمنان برای تعظیم شعائر و عدم ایذاء دیگران

۳۰۱. در برخی از مکان‌های مذهبی مانند مساجد، غیر از اذان، دعا و یا مصیبت‌خوانی و ... با صدای بلندی پخش می‌شود و موجب آزار همسایگان می‌گردد. توصیه حضرت‌عالی چیست؟

۳۰۲.

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۴۲

ج. اینجانب توصیه و نصیحت می‌کنم به کسانی که از بلندگوهای مساجد و برنامه‌های دینی گله و شکایت دارند، پرهیزند از آنها نباشند که خداوند متعال در حق آنها می‌فرماید:

وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ [۲۹۵] که بلندگو اگر اذان و قرآن و موعظه و عزاداری اهل بیت علیهم‌السلام را پخش نماید، اشمئزاز و ناراحتی پیدا می‌کنند، ولی اگر موسیقی و ساز و آواز باشد، حرف و اعتراضی نداشته باشند.

سعی نمایند از آن گروهی باشند که مثل حضرت ابراهیم خلیل علی نبینا و آله و علیه‌السلام وقتی بنا بر بعضی روایات، ذکر «سُبُوحِ قَدُوسِ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» را شنید، خواست که یک بار دیگر آن را بگوید تا بخشی از گوسفندانش را به او بدهد، و گوینده تکرار کرد تا همه گوسفندانش را به او بخشید، و در آخر کار از او خواست که خودش را در اختیار او و ملکیت او قرار دهد که یک بار دیگر این ذکر را بگوید؛ این عزیزانی که از بلندگوهای مساجد گله دارند این نکته را رعایت نمایند.

و اما توصیه اینجانب به برگزارکنندگان این مراسم این است که مواردی که جنبه شعاریت و اعلام شعار دارد، مانند اذان از بلندگو پخش شود، و در غیر آن مواظب باشند که مردم آزاری نباشد و به دست بهانه‌جو بهانه ندهند که همه این برنامه‌ها را زیر سؤال ببرند، مخصوصاً رعایت حال بیماران و اشخاص سالمند را بنمایند.

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۴۳

### بانوان

#### توصیه به حجاب

۳۰۳. دختر جوانی دارم که حجاب خود را رعایت نمی‌کند؛ موهای خود را از چادر بیرون می‌گذارد و آرایش کرده در اجتماع حاضر می‌شود.

خواهشمند است به ایشان توصیه‌ای فرمایید امید است که ان‌شاء الله نصیحت شما در وی اثر کند.

ج. بسیار مایه تأسف است که یک دختر مسلمان به جای این که حضرت فاطمه زهرا سلام‌الله علیها آن بزرگوار که هنگام حضور مرد نابینا در خدمت پیامبر، بلند شد تا پشت پرده برود و فرمود: اگر او نابینا است، من بینا هستم، و اگر مرا نبیند بوی بدن مرا می‌فهمد [۲۹۶]- را برای خود الگو قرار دهد، و به جای پیروی از این بانوی معصومه بزرگوار، زنها و دختران بی‌بند و بار و بی

مبالات را الگو قرار دهد، و موهای خود را از نامحرمان نپوشاند.

دخترم! زن، متاع نفیسی است. باید هویت خود را حفظ کند، و خود را در معرض دید اجنبی قرار ندهد، و هرچه پوشیده‌تر و با حجاب‌تر باشد، ارزش او در جامعه بیشتر است، و این روش کفار است که فرقی بین زن و مرد نمی‌گذارند.

به هر حال، این عمل موجب پشیمانی خواهد شد و این زنان و دختران بی‌مبالات، ملعبه و بازیچه مردان هوسران قرار می‌گیرند، و هم در دنیا ضرر می‌بینند و هم در آخرت. واقعاً حیف است که یک دختر نجیب و خانواده‌دار و اصیل به رنگ آنها در آید.

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۴۴

در پایان، اشعاری را که خطاب به دختر گفته‌ام، به شما هدیه می‌نمایم:

دخترم دختر نیکو سیرم قوت قلبم و نور بصرم

دختر ای جان پدر، سرو روان هم‌عنان باد تو را بخت جوان

ای گل گلشن اقبال و صفای همه عاطفه و مهر و وفا

در ادب کوش و فضیلت جو باش راستی پیشه کن و خوش خو باش

لطف حق باد تو را روز افزون پا مننه از ره عفت بیرون

ای همه حُسن و جمال و فر و هوش روی چون ماه ز اغیار بیوش

راه شیطان لعین هیچ مپونزد بیگانه سخن، نرم مگو

جلوه در کوچه و بازار مکن فتنه‌سان، خلق، گرفتار مکن

تا توانی ز حُسان، پنهان باش ادب آموز به فرزندان باش

زیور زن نه برلیان و طلاست زیورش عفت و آزرم و حیاست

شوهر خویش گرامی می‌دار گر نمایند دل شوهر شاد

بانوان راست به حق، اجر جهادزو پذیرایی و دلجویی کن

خدمت مام به نیکویی کن قلبش از عاطفه سرشار بود

خاطرش خواه و عزیزش بشمار مام را حرمت بسیار بود

که بُود شعبه‌ای از حقّ خدا حقّ مادر نتوان کرد ادا

که بهشت است به زیر اقدام مادران راست بس این قدر و مقام

سخت، محروم و گرفتار بُدند پیش از اسلام زنان خوار بُدند

که کم از زندگی حیوان بود زندگی‌شان نه چو یک انسان بود

مانده در تیه جهالت بودند همه در قید اسارت بودند

بلکه چون کلفت و کمتر بودند بهر شوهر نه چو همسر بودند

می‌نمودند نهان در دل خاک دختران را پدران بی‌باک

کرد شش دختر خود زنده به گورپور خطّاب در آن دوره دور

نور اسلام چو شد عالم‌تاب کرد بیدار، زنان را از خواب

صبح کردند در آفاق جدید با حقوقی که بر آن نیست مزید

یافت زن از برکات اسلام حرمت و حشمت و اعزاز تمام

احمد آن شمع سبل ختم رسل مقتدای همگان هادی کلّ

بهر زن، عزت و اکرام آوردن مزدها دادش و پیغام آورد کرد اعلام که زن انسان است که زن انسان است ای بسا زن که ز میلیون‌ها مرد گشت در معرفت و بینش فرد دارم امید ز حی سبحان گوی سبقت بر بایی ز اقران خواهی از فوز به جنات و قصور در عبادت منما هیچ قصور پدرت را ز وفا یاد نما و وحش از خیر و دعا شاد نما چنگ بر حبّ پیمبر زن و آل که فلاح است و نجات از احوال

### حد پوشش بانوان

۳۰۴. حد پوشش برای یک زن مسلمان جهت حضور در اجتماع و مقابل نامحرم چگونه است؟

ج. به نظر اینجانب، بنا بر احتیاط واجب، پوشاندن وجه و کفین، مخصوصاً اگر در معرض دید من فی قلبه مرض باشد، لازم است. تذکر می‌دهم وضعی که فعلاً متعارف شده - که به هیچ وجه، بانوان بر مرجوحیت و ناخوشایند بودن کشف وجه توجه ندارند، و با مردان بیگانه به طور مستمر، مثل مرد با مرد، یا زن با زن معاشرت و همکاری دارند، و آن را عادت و رسم قرار داده‌اند، و در معابر و خیابان‌ها و مجالس ظاهر می‌شوند - با مجموع تعالیم اسلامی و جهاتی که شارع مقدس در آن، حفظ کرامت والای زن را در نظر معارف دین، ج ۳، ص: ۳۴۵

گرفته منطبق نمی‌شود، و با این جمله بزرگ و پر معنی قرآنی که حد رابطه زن و مرد بیگانه با هم اگر چه به صورت ارشاد و سفارش و توصیه آن را فرض کنیم، سازگار نیست:

ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ [۲۹۷] هر نوع و هر وضعی که با آن دل‌های مردان و زنان پاکتر بماند، آن مطلوب است. البته فرهنگ‌های غربی - که حتی روابط نامشروع زن و مرد را عیب نمی‌گیرند یا مهم نمی‌شمارند و شنای دیگر را مجاز و قانونی کرده‌اند - بسیاری از سنن و اخلاقیات زن مسلمان را در حفظ عفت و شرف خود، خلاف آزادی او می‌دانند، اما زن مسلمان و تعلیمات اسلامی، آن فرهنگ را محکوم و مبتذل و دون شأن زن و انسان می‌دانند. شخصیت زن مسلمان را نمی‌توان با این نگرش‌های حیوانی زیر سؤال برد.

امید است خواهران با فضیلت که بر جوانب متعدد حیات زن و سیاست‌هایی که همیشه و خصوصاً تقریباً از یکصد سال پیش تا این زمان، برای تغییر هویت اسلامی بانوان و در نتیجه تغییر هویت اسلامی کل جامعه وجود داشته، احاطه و آگاهی یابند، و بتوانند تعهد خود را با سنن اسلامی، بیش از پیش استحکام بخشند، و خود را در برابر تبلیغات سوء مصونیت داده و بیمه نمایند.

### حجاب زن مسلمان مقابل زن اهل کتاب

۳۰۵. نحوه حجاب زن مسلمان در مقابل زن کافر یا زن اهل کتاب چگونه باشد؟

ج. باید حجاب، طوری باشد که مواضع زینت زن مسلمان پوشیده باشد. در کتاب شریف کافی، جناب کلینی قدس سره به سند خود از حضرت امام صادق خود از حضرت امام صادق معارف دین، ج ۳، ص: ۳۴۶

علیه‌السلام روایت فرموده است که فرمودند:

«لَا يَتَّبِعِي لِلْمَرْأَةِ أَنْ تَتَكَشِفَ بَيْنَ يَدَيِ الْيَهُودِيَّةِ وَالنَّصْرَانِيَّةِ فَإِنَّهُنَّ يَصِفْنَ ذَلِكَ لِأَزْوَاجِهِنَّ»

این حدیث را شیخ عظیم القدر صدوق قدس سره نیز در کتاب من لایحضره الفقیه و خصال و فیض از وافی و شیخ عاملی در وسائل روایت کرده‌اند. [۲۹۸]

پیام‌های حدیث، بسیار مهم و با معنی، و برای زمان ما و بانوان مؤمنه هشدار و بیدارباش، و برای مسئولان درس است و حجت. ترجمه حدیث شریف این است که از برای زن مسلمان، سزاوار نیست که در برابر زن یهودی و نصرانی کشف (وجه) نماید، زیرا آنها برای شوهرانشان، آنها را توصیف می‌کنند. لازم به تذکر است که بعضی بزرگان، احتمال حرمت این انکشاف را به ملاحظه آیه ۳۱ سوره نور عنوان کرده‌اند.

### پوشش بر مبنای حیا

۳۰۶. به نظر حضرت تعالی، پوشش زنان و مردان، در اجتماع اسلامی و در خانواده‌ها و محیط‌های کاری چگونه باید باشد؟  
ج. به طور کلی، لباس و پوشش اسلامی؛ چه در رفت و آمدهای بیرون از منزل، و چه داخل منزل در بین محارم و بین هم‌جنس، و چه در دانشگاه، و چه در مراسم رسمی، در سفر و حضر برای مرد و زن و پیر و جوان در حضور غیر همسر باید بر اساس وقار و حیا و مراعات حیا باشد که در جوامع اسلامی نظر به سفارش‌های بسیار و تشویقات اکیده که در موضوع حیا شده است، مسلمان‌ها معارف دین، ج ۳، ص: ۳۴۷

همه بر حسب تربیت اسلامی و محیط اسلامی، مصادیق آن را می‌شناختند، و به حفظ آن اهمیت می‌دادند، باید در لباس نیز، استقلال و شخصیت اسلامی ظاهر باشد، و تقلید از بیگانگان حتی در بعضی مراسم و اعطاء امتیازات و جوایز نباشد. هویت اسلامی در هر مورد و برنامه باید ظاهر گردد، مانند کنار گذاشتن کراوات در اثر انقلاب اگر چه به ظاهر چیز مهمی نیست- ولی دارای معنایی با اهمیت و اعلام موجودیت و هویت است.

در اهمیت حیا- که البته رشته‌های مختلف دارد و فقط در لباس منحصر نمی‌شود- همین که فرموده‌اند: «

لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا حَيَاءَ لَهُ» [۲۹۹]

کافی است.

بنابراین، پوشش‌های فعلی که روز به روز در جامعه مسلمانان در اثر تقلید از بیگانگان، رایج و هویت اسلامی ما را خدشه‌دار می‌نماید، و پوشش‌هایی که وضع اندام را در معرض دید دیگران قرار می‌دهد، لباس حیا نیست، و مسلمان با حیا، در پوشیدن آن شرم می‌کند.

تا پیش از این نهضت غرب‌گرایی- که در اثر استضعاف مسلمانان و تضعیف استقلال اسلامی به وسیله عمال اجانب، مثل رضاخان و مصطفی کمال به بهانه اتحاد الشکل به اجبار و زور تحمیل شد- لباس همه، لباس حیا بود.

امروز هم، هر چه لباس با شرم و حیا بیشتر رعایت شود، لباس اسلامی تر است. البته غرض ما اعلام حرمت این لباس‌ها که متداول شده نیست، چون به هر حال آن را ساتر عورت و پوشش بشره می‌دانند، ولی با حیا اسلامی هم‌سو نیست، و بعضی صور آن تا حد حرام هم می‌رسند.

این مقداری که عرض شد، شرط پوشش و لباس مسلمان با حیا است. حجاب کامل برای زن مسلمان همین است که غربی‌ها در کشورهای خود با آن معارضه

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۴۸

دارند، و می‌خواهند آن را براندازند، چنان‌که در فرانسه، همان فرانسه‌ای که این روزها ممنوعیت پوشیدن صورت را به اصطلاح

قانونی کرده‌اند، و از طرف دیگر رسوایی تعرض نمایندگان مرد پارلمان فرانسه به زنان نماینده، مضار اختلاط زن و مرد و مصون نبودن این مجالس را نشان می‌دهد.

حاصل این که مطابق تربیت دینی در محیط اسلامی، پوشش عام زن و مرد بر اساس حیای شخص می‌باشد.

### توصیه به حجاب کامل

۳۰۷. دختری هستم که برای رعایت کامل مسائل شرعی از پوشیه استفاده می‌کنم، اما بیشتر اوقات مورد تمسخر و مؤاخذه نزدیکان و اقوام قرار می‌گیرم. وظیفه اینجانب نسبت به این گونه برخوردها چیست؟

ج. احساسات دینی، علاقه و تعهد شما نسبت به پیاده شدن احکام و وظایف شرعی، مورد تقدیر است، و از این احساس مسئولیت تشکر می‌شود. ان شاء الله مشمول الطاف حضرت بقیة الله ارواح العالمین له الفداء باشید.

بدانید پوشیدن صورت و ستر وجه، موجب شناخته شدن زن به تعهد، به حجاب و عفاف، و کرامت نفس می‌شود، و افراد بوالهوس و چشم‌چران را از او مأیوس می‌نماید.

بدیهی است چنین پوشش و لباسی - که لباس دین و اسلام زن و اعلام استقلال و شخصیت و تعهد دینی اوست - لباس شهرتی که مذموم است نیست. اگر همه زنان - العیاذ بالله - به بی‌مبالاتی در امر حجاب گرایش پیدا کنند، و لباس‌های آن‌چنانی که زن‌های بعضی اماکن می‌پوشند، بپوشند، و به آن و اختلاط با بیگانگان - چنان که رو به رواج است - افتخار کنند، آیا زن مسلمان می‌تواند از معارف دین، ج ۳، ص: ۳۴۹

مواضع دینی و عفت و عصمت خود دست بردارد یا باید با حضور شجاعانه خود، و با همان چادر خویش، اعلام موجودیت کند که من هستم و به دین و حیثیات انسانی و اسلامی خود متعهدم و افتخار دارم؟

اگر منکرات شایع، و ارتکاب این امور و بی‌اعتنایی به محرّمات و شکستن سنت‌های الهی، رایج شد و ترک آن مورد تمسخر گردید، آیا ارتکاب این معاصی جایز می‌شود یا باید بگویند:

إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ [۳۰۰] لازم به ذکر است که به نظر اینجانب، پوشاندن صورت و دست، بنابر احتیاط از نامحرم بر زنان واجب است.

### ریاضت‌های غیر مشروع

#### اعتقادات بر مبنای کتب عرفا

۳۰۸. نظر شریفان را در رابطه با مطالعه نظریات فلسفی و عرفانی محی‌الدین ابن عربی، ابن رشد و ابن ترکی و تطابق دیدگاه اعتقادی با دیدگاه ایشان را بیان فرمایید؟

ج. قال الله تعالی:

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

[۳۰۱] توجه به این آیه شریفه و آیات دیگری که در این باره نازل شده، و سیره اهل

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۵۰

بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در عمل به قرآن و تدبر در آیات آن، برای هر طالب حقیقت و حکمتی، ما را از هر سخن و کلامی که از غیر ناحیه قرآن و عترت علیهم السلام صادر شده مستغنی می‌کند.

اصحاب ائمه و فقهای بزرگ شیعه نیز همین طریق بی‌خطر و مطمئن را رفتند و نتیجه گرفتند.

توجه به این نکته هم لازم است که به دنبال آنچه نامبردگان در سؤال گفته‌اند و نوشتند- که مطالبشان مملو از ضلالت و گمراهی است- خود را به ورطه هلاکت افکندن است، و پی‌بردن به لغزش و انحرافات ایشان، و بازگشت از آن برای کسانی که خوش‌بین نسبت به آنها بودند بسیار سخت و به ندرت پیش آمده است.

برای اطلاع بیشتر از انحرافات و ضلالت‌های ایشان می‌توانید به بخش‌هایی از کتاب عین‌الحویه مرحوم علامه مجلسی رحمه الله علیه مراجعه نمایید.

### چله‌نشینی

۳۰۹. آیا چله‌گرفتن مورد تأیید شرع مقدس اسلام است؟

ج. اگر منظور از چله‌نشینی، ریاضتی است که بعضی متحمل می‌شوند، روشی ساختگی است، و بهترین راهی که در سیر و سلوک الی الله عملی است، و قطع به صحت آن است، پرهیز از محرمات و بلکه تا آنجا که ممکن است پرهیز از مکروهات و انجام واجبات، و بلکه مستحبات است.

همه دین، سیر و سلوک است؛ نماز و روزه و حج و ترک کارهای حرام و اخلاق نیک و راستی، امانت، تواضع، صله رحم، قضاء حوائج بندگان، عدالت، ترک تکبر و حسد و ... که در قرآن کریم و روایات توصیه شده است، همه سیر و سلوک است.

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۵۱

### کلاس‌های عرفان کیهانی

۳۱۰. نظر شما در مورد شرکت در کلاس‌های عرفان کیهانی چیست؟

ج. به طور کلی بهترین راهی که انسان را به خداوند متعال نزدیک می‌کند، و قطع به صحت آن است، و هیچ‌گونه شبهه‌ای در آن نیست، داشتن ورع (پرهیز از گناه و محرمات) و بلکه تا آنجا که ممکن است پرهیز از مکروهات و انجام واجبات، و بلکه مستحبات است؛ و اگر کسی توفیق این کار را داشته باشد، سیر و سلوک واقعی را نموده است.

دین، همه‌اش سیر و سلوک است. نماز و روزه و حج و ترک کارهای حرام، سیر و سلوک است، و تفکر در خلقت و آفرینش از ذره تا انسان و فرشته و کهکشان‌ها و ... کلاس عرفانی است.

خدا در قرآن، در وصف خردمندان می‌فرماید: الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا شَيْبَانًا فَكِنَّا عَذَابِ النَّارِ [۳۰۲]. و چیزهای دیگر که بعضی‌ها به عنوان، مثلاً استاد و قطب می‌گویند باطل است، و اجتناب از آنها لازم می‌باشد، و آنچه لازم است یادگیری حلال و حرام دین، و تکمیل معارف دینی است.

### بیماری‌های روحی و گناهان

#### حقیقت غفلت

۳۱۱. بازتاب غفلت از خدا در زندگی معنوی انسان چیست؟ و آیا اصل غفلت، جنبه مثبت هم دارد؟

ج. اصل غفلت، موضوعی است که در انسان وجود دارد، و خوب و بد و مثبت



معارف دین، ج ۳، ص: ۳۵۲

و منفی بودن آن به حسب موردی است که از آن غفلت می‌شود.

چنان که می‌دانیم غفلت از یاد خدا، غفلت از وضع اخلاقی و حقایق بسیار، غفلت از وضع همسایه، غفلت از درس، غفلت از انجام وظائف نسبت به ارحام و اشخاص و غفلت از اداء نماز، غفلت‌هایی است که تأثیر منفی دارد و زیان‌بخش است و باید با آن مبارزه شود.

اما غفلت از ارتکاب گناه و غفلت از کارهایی که موجب تزییع عمر و غفلت از خدا و اشتغال به مناهی و ملامتی می‌شود، غفلت از زیان‌ها و مصایب گذشته که تذکر آنها موجب دوام هم و غم می‌شود، همه مفید و اثر مثبت دارد، و شعب آن بسیار است. انسان اگر تفکر کند، می‌فهمد که اگر این غفلت نباشد، بشر یک ساعت هم نمی‌تواند بی‌نگرانی و ناراحتی زندگی کند.

### گناه کبیره، مفهوم شناسی و مصادیق

۳۱۲. گناه کبیره چیست، و مصادیق آن کدام‌اند؟

ج. هر گناهی که بر آن وعده آتش داده شده، گناه کبیره است چرا که در حدیث است:

«سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْكَبَائِرِ؟ قَالَ: كُلُّ شَيْءٍ وَعَدَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ» [۳۰۳]

و برای شناخت موارد آن، می‌توانید به روایات و کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته شده مراجعه نمایید.

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۵۳

### حب نفس؛ ممدوح یا مذموم

۳۱۳. مدتی است از حب نفس رنج می‌برم و علیرغم توسلات متعدد نتیجه‌ای نگرفته‌ام. از محضر حضرت‌عالی درخواست دستور العملی جهت حل این مشکل دارم؟

ج. حب نفس، به عنوان صفتی مذموم، مطرح نیست. آنچه مذموم و زشت است و باید با آن مبارزه نمود، هوای نفس و پیروی غیرمشروع از غرایز حیوانی، مثل شهوت و غضب است که در قرآن کریم می‌فرماید:

«فَأَمَّا مَن طَغَىٰ وَ آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ وَ أَمَّا مَن خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ» [۳۰۴]

مهم، نگاهداری نفس و غرایز در حد اعتدال است. بازداري و بازداشتن نفس از طغیان و سرکشی که تحت ضابطه عقلی و شرعی آن را باید کنترل نمود، و یکی از راه‌های آن محاسبه است که همیشه باید انسان، حساب اعمال و رفتار خود را داشته باشد که در روایت است:

«لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَحَاسِبْ نَفْسَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنَّ عَمَلًا حَسَنًا اسْتَرَادَ اللَّهُ وَ إِنِ عَمَلًا سَيِّئًا اسْتَعْفَرَ اللَّهُ مِنْهُ وَ تَابَ إِلَيْهِ» [۳۰۵]

از ما نیست کسی که هر روز به حساب نفس خود رسیدگی نکند که اگر عمل خیر و صالحی انجام داده باشد، آن را زیاد کند، و اگر عمل بد و خلافی کرده باشد، استغفار نماید.

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۵۴

اینجانب برای شما و خودم در جهاد با نفس اماره، طلب توفیق می‌نمایم، و این حالی که دارید را می‌ستایم. نفس شخص در این حال نفس لوامه است که بیدار است، و احساس خطر سقوط می‌نماید، و صاحب خود را ملامت و سرزنش می‌کند.

## تجسس در امور دیگران

۳۱۴. آیا تجسس‌هایی که در سازمان‌های مختلف، مثل شنود مکالمات تلفنی و پیگیری پیامک‌ها و ... انجام می‌گیرد، از نظر اخلاق و شرع صحیح است؟

ج. حرمت تجسس از عیوب اشخاص و حسن حفاظت از اسرار مردم و حرمت سوء ظن و متهم کردن اشخاص، و حرمت شنود مکالمات بین مردم همه از احکامی است که باید رعایت شود تا مردم امنیت روحی داشته باشند و به هم بدبین نگردند. این دستورات در سطح عمومی باید رعایت شود و تخلف از آنها، تجاوز به حریم آسایش و آزادی شرعی اشخاص است، اما در داخل یک مؤسسه یا یک دانشگاه یا سازمان بزرگ اگر مؤسس برای اداره آنجا بخواهد ضوابطی را معین کند و احوال کارمندان را تحت نظر بگیرد که از مقررات تخلف نمایند، و به آنها هم وضع کنترل و حراست گفته شده باشد، و آنها هم با اطلاع در آنجا عضویت یابند، ظاهراً اشکال ندارد.

این نهادها اگر هم دولتی باشد در حدّ مناسب، مواظبت از رفتار اعضاء جایز است؛ ولی به هر حال باید در این برنامه‌ها، شئون و شرف و آبروی اشخاص حفظ شود، و خارج از حد متعارف دنبال زوایای اعمال اشخاص نگردند که اصل نهاد موهون و متهم به سخت‌گیری و اعمال فشار و استحقار گردد. این امور در

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۵۵

هر شعبه‌ای بسیار ظریف و دقیق است و تخطی از عقلانیت و اعتدال در آنها، فساد انگیز است.

## چشم‌چرانی

۳۱۵. آیا چشم‌چرانی، نقض حریم خصوصی دیگران، و به عبارتی دیگر حق‌الناس است؟

ج. نگاه کردن با ریبه و لذت به دیگران جایز نیست، ولی مرتکب آن از جهت حق‌الناس ضامن نمی‌باشد، و نیازی هم به طلب حلیت از فرد مورد نگاه نیست، بلکه مرتکب، بین خود و خداوند متعال از جهت گناه مزبور باید توبه جدی نماید که در آینده هرگز مرتکب آن نشود که:

«النَّظْرُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ مَسْمُومٌ، وَكَمْ مِنْ نَظْرَةٍ أَوْرَثَتْ حَسْرَةً طَوِيلَةً» [۳۰۶].

## خودکشی

۳۱۶. خودکشی برای شخصی که انگیزه‌ای برای ادامه‌دادن زندگی ندارد و مشکلات او را احاطه کرده‌اند، چه حکمی دارد؟

ج. خودکشی، حرام و از گناهان کبیره است. چنین شخصی باید بداند که دنیا، همه‌اش فراز و نشیب و تغییر و تحوّل است، و اشخاصی در زندگی واقعاً شکست می‌خورند که روحیه صبر و مقاومت نداشته باشند، و با یک پیش‌آمد و یک امر نامالایم و ناگوار، روحیه خود را ببازند و خود را بیچاره بشمارند.

افراد موفق - که بر مشکلات فایق می‌شوند - به اراده و همت و عزم خود اعتماد

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۵۶

دارند، و با توکل به خداوند متعال، بر مشکلات صابرند، و با شکست‌های پی در پی روبرو می‌شوند و در برابر آن می‌ایستند تا عاقبت پیروز و موفق می‌گردند.

تاریخ بشر پر است از فرج بعد از شدت و گشایش، و رفاه و توانگری بعد از تنگی و گرفتاری و فقر. مردان و زنان موفق از هیچ

حادثه‌ای تکان نمی‌خورند، و عقب‌نشینی نمی‌کنند؛ به فضل و لطف خدا اعتماد دارند و این آیه را با مضمون بلند آن همواره به خاطر دارند که **فَأَنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا**؛ آسانی‌ها از میان دشواری‌ها رخ می‌دهند، و روشنایی‌ها بر تاریکی‌ها غلبه می‌یابند.

### خودارضایی

۳۱۷. نوجوانی هستم در مانده و عاجز از گناهی که دامنگیر من شده است.

دچار خودارضایی و استمنا شده‌ام و قادر بر ترک آن نیستم. چگونه از این مشکل رهایی پیدا کنم؟

ج. مطمئن باشید با عزم و اراده، و استعانت از درگاه خداوند متعال، در جهاد اکبر، یعنی جهاد با هواهای نفسانی موفق و سربلند خواهید شد.

فرض کنید اگر نزد شخص محترمی باشید و او ناظر اعمال شما باشد، آیا مرتکب این عمل می‌شوید؟ اگر نمی‌شوید، پس بدانید قدرت ترک آن را دارید. بنابراین چگونه در مقابل خدای متعال که همیشه ناظر بر اعمال است، می‌گویید نمی‌توانم از این گناه فرار کنم؟

توصیه می‌شود اولاً از نظر به نامحرم و دیدن فیلم‌های بدآموز تلویزیون و غیره خودداری کنید که این امور از عوامل مهم تهییج شهوت است، و ثانیاً ازدواج را ساده و سبک بگیرید و لو فعلاً عقد نمایید و بعدها عروسی کنید، و مقید به

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۵۷

مخارج سنگین عقد و عروسی شایع در این زمان و آداب و رسوم غلط روز نباشید تا بتوانید به راحتی ازدواج کنید، و ثالثاً با افراد متدین معاشرت کنید، و از رفاقت با افراد فاسق و فاسد الاخلاق که گفتار و رفتارشان بدآموزی دارد جداً خودداری کنید.

### عامل بدحجابی

۳۱۸. به نظر حضرت تعالی، عامل به وجود آمدن وضع بدحجابی در اجتماع چیست؟

ج. این گونه اعمال در بین اجتماع، حاکی از بی‌مبالاتی و پیروی هوای نفس، و نقص تعلیم و تربیت است، البته تغییر دادن این روش با مقداری نصیحت که بارها شده، کم اثر است.

تا برای انسان، معرفت به مضار دنیوی و اخروی این امور حاصل نشود، هوای نفسانی را دنبال می‌کند و حصول معرفت، محتاج به تربیت‌های خانوادگی و مراقبت جدی و تبلیغ و ارشاد است که باید همه با هم همکاری نماییم.

همه باید در مقابل این گناه، نهی از منکر در صورت احتمال تأثیر نمایند که ترک این فریضه مهم، جامعه اسلامی را به این مرحله شنیع رسانده است.

اگر در برخوردها، کاسب، معلّم، مدیر، کارگر و هر صنفی از زن و مرد تذکر بدهند ولو یک کلمه با ملائمت، کار به اینجا نمی‌رسد که دست و روی باز و زینت کرده در اجتماع ظاهر شدن یک امر عادی شود، و کم کم زنان و دختران خجالت بکشند که صورت خود را بپوشانند.

### افکار و وساوس

۳۱۹. بنده حتی در بهترین لحظات عبادت، با افکار و

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۵۸

اوهام زشت و ناخواسته مواجه می‌شوم. بفرمایید راه نجات از این افکار و وساوس چیست؟

ج. سنخ افکار متفاوت است، و مبارزه یا علاج آن فرق می‌کند. اذکار مستحبه که در کتب ادعیه بیان شده خوب است، لکن آنچه تأثیر مهمی دارد، مراقبت خود شخص نسبت به اعمال و اخلاق است.

مراقب اعمال خود باشید، و به خطورات مذکوره ترتیب اثر ندهید، و همیشه در یاد حضرت ولی عصر ارواحنا فداه، و این که اعمال هر کس از نظر مبارکش می‌گذرد باشید، و تا می‌توانید با افراد صالح و متدین معاشرت کنید، و خود را از صحنه‌های غافل‌کننده و آماده‌کننده برای گناه و فکر گناه، مانند بسیاری از مناظر تلویزیون و غیره دور نگه دارید ان‌شاء الله برطرف می‌شود، مخصوصاً اگر عامل فکر، غریزه جنسی باشد با ازدواج برطرف می‌شود.

در ضمن برای جمع شدن حواس باید توجه داشته باشید که با خداوند متعال صحبت می‌کنید و در حال بندگی او هستید، و هر اندازه شخص علاقه به مظاهر مادی کمتر و خاطر را از بازی‌های زندگی فارغ‌تر کند، حواسش جمع‌تر می‌شود؛ و نیز هر مقدار اعتقادات، محکم‌تر و عظمت خداوند برای انسان روشن‌تر شود، تمرکز حواس در پیشگاه او بیشتر می‌شود.

## توبه

۳۲۱. چنانچه کسی گناهی مانند دروغ، غیبت، نگاه حرام، استماع موسیقی، و هدر دادن بیت المال و ... را انجام داده باشد، توبه او چگونه محقق می‌شود؟

ج. این شخص باید از گناهی که مرتکب شده توبه نماید، و از خداوند طلب مغفرت کند، و بناء بگذارد تا زنده هست دیگر گناه نکند. با توبه نصح و

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۵۹

صادقانه است که خداوند همه گناهان را می‌آمرزد و توبه‌کننده را دوست می‌دارد.

حال اگر از گناهانی باشد که جنبه حق‌الناسی نداشته باشند، مانند دروغ گفتن یا نگاه حرام و یا استماع موسیقی توبه تنها به درگاه خداوند کفایت می‌کند، ولی اگر حق الناس باشد، مانند این که مال کسی را از بین برده یا از بیت‌المال برداشته یا در اداره کم‌کاری نموده، باید به صاحب حق برساند، و در موارد غیبت و تهمت اگر اشخاص را می‌شناسد در صورتی که مفسده نداشته باشد، باید از آنها طلب حلیت کند، و الا توبه کافی است.

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۶۰

## فصل یازدهم: فلسفه احکام

### اشاره

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۶۲

۳۲۲. آیا احکام شرع مقدس اسلام بر اساس مصلحت و مفسده است؟ اگر جواب مثبت است، آیا فهم این مصالح و مفاسد برای همه ممکن می‌باشد؟

ج. هر عملی واقعاً یا دارای مصلحت است یا مفسده، و یا از جهاتی مصلحت دارد و از جهاتی مفسده، و یا نه مصلحت دارد و نه مفسده، و این، از امور واقعیه است، اما چون دانش انسان، احاطه‌ی به آن ندارد، نمی‌تواند تعیین کند که کدام عمل مصلحت دارد و میزان مصلحت آن چه مقدار است، اما خداوند متعال که آفریننده همه چیز است، مصالح و مفاسد واقعی همه چیز را می‌داند، و با ارسال پیامبران و کتب آسمانی و فرامین و دستوراتی که فرستاده، انسان را به آنچه مصلحت وی در آن است راهنمایی و ارشاد نموده، و از آنچه برایش مفسده دارد نهی نموده و بازداشته است؛ و همه احکام و مسائل شرعی بر اساس همان مصالح و مفاسد واقعی می‌باشد.

### چرایی استنباط احکام از غیر قرآن

۳۲۳. با توجه به این که قرآن، کتابی کامل است، و آنچه برای سعادت بشر لازم می‌باشد در آن بیان گردیده است، استنباط احکام شرع از غیر قرآن چه توجیهی دارد؟

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۶۳

ج. فهم قرآن مجید به گواهی تمام متخصصین فن و مفسرانی که غور کامل در قرآن و تفسیر آن داشته‌اند، بدون اطلاع لازم از علوم قرآن، مثل اسباب نزول آیات، و اماکن نزول و جو فکری محیط بر عرف زمان نزول کامل نمی‌شود.

از سیره و سنت قولی و عملی پیغمبر صلی الله علیه و آله در کل برنامه‌هایی که اجرا فرمود، و در پیاده کردن اوامر و نواهی قرآن و تفهیم کامل مقاصد آن، و تفصیل برنامه‌ها، حتماً باید از حدیث کمک گرفت، و الا در بیشتر موارد، استفاده ما، تفسیر آیات، مستقیم و موافق مدلول حقیقی قرآن مجید نخواهد بود.

هر جا اقتضای کلام قرآن، تصریح مطلب بوده، تصریح شده است؛ و هر کجا بیان مطلبی با اشاره لازم بوده، اشاره گردیده است. هر کجا بیان امری به نحو عموم یا مطلق لازم بوده است، مطلب به همان نحو بیان گردیده است و...؛ اما این نکات و تفصیل را هم باید از حدیث و سنت استفاده کرد، که البته در این مورد، استقامت اذهان و قوت تعقل و درک اشخاص نیز کمک کار شایانی بوده و هست.

اصلاً این موضوع در محیط علمی، مثل آفتاب روشن است، و کسی از اهل فن نبوده که به طور قطعی در فهم قرآن، نیاز به علم حدیث و سیره و تاریخ را منکر شده و ربط حدیث با قرآن، و قرآن با حدیث را مورد تردید قرار داده باشد.

اگر یک نفر غیر مسلمان هم بخواهد اسلام‌شناس شود، تنها به استناد قرآن، اسلام‌شناسی او تکمیل نمی‌شود، و او هم در خلال تحصیل به این نکته می‌رسد.

و این مطلب، با آیاتی، مثل وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدِّكِرٍ [۳۰۸] منافاتی ندارد. این آیات شریفه، این حقیقت را بیان می‌نماید که قرآن برای شرح اهداف کلی و مقاصد اصولی، رسا و گویا است، و همه، حق بودن دعوت قرآن را به آسانی از آن می‌فهمند.

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۶۴

هر کس به سهولت، دعوت اسلام به توحید و یکتاپرستی را از قرآن می‌فهمد. همه، اهتمام قرآن به ترغیب به عدل، احسان، مکارم

اخلاق، و احترام به حقوق دیگران را از آن می‌فهمند. همه می‌فهمند که قرآن به شدت، از ظلم، فحشا، فساد، فتنه انگیزی، دروغ و انواع کارهای زشت، نکوهش کرده است.

این را که دعوت قرآن، الغای تبعیضات نژادی و برابری همه انسان‌ها است، همه با آسانی از آن می‌فهمند. همه این را می‌فهمند که قرآن، رسالت انبیای گذشته را تصدیق کرده، و همه را در عقیده به معاد و جزاء و ثواب، دعوت نموده است.

اینها و صدها حقایق دیگر، همه به آسانی، هم از قرآن و هم از ترجمه‌های صحیح آن- به هر زبان که باشد- استفاده می‌شود. با این وجود، کلّ اسلام، این مطالب نیست؛ و حقایق قرآن، منحصر به امور و اصولی که بیان شد نبوده، و اسرار و مطالب قرآن تمام‌شدنی نمی‌باشد.

حدیث و بیان و شرح شخص پیغمبر و عترت آن حضرت صلوات‌الله‌علیهم اجمعین و پیشرفت علم، همه قرآن را تفسیر و شرح می‌دهند.

کسانی که بگویند: کلّ دعوت و پیام‌های قرآن، بدون شرح و تفسیر حدیث و سنت، و تحقیقات علما و بیان علوم مختلف از خود قرآن استفاده می‌شود، و حاجتی به حدیث و سنت نیست، قرآن را کم شمرده، و امثال این آیه را نخوانده‌اند که: مَا فَزَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ [۳۰۹]، و کتاب خدا را در آن اوجی که دارد، نشناخته‌اند.

خداوند، فهم قرآن را برای همه افراد، آسان قرار داده است؛ امّا مراتب مضامین قرآن و استفاده‌ای که اشخاص از آن می‌نمایند، یکسان نیست.

آن‌گونه که شخص پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه و آله یا امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام از قرآن درک داشته‌اند، یک فرد عادی و عرب‌زبان نمی‌تواند داشته باشد.

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۶۵

آن که در شنیدن آیه فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ [۳۱۰]، صدایش بلند می‌شود که: «حسبی حسبی»، با آن که سوره اخلاص را می‌شنود، یا می‌خواند، و از آن، مطالبی توحیدی می‌فهمد و درمی‌یابد که به همه محتوای این سوره دست نیافته است، با هم فرق دارند.

خلاصه، افرادی که نیاز فهم قرآن را به طور مطلق و یک جا با استفاده از حدیث، منکر شوند؛ نه قرآن را شناخته‌اند، و نه حدیث و سنت، و نه نقش انبیا در هدایت بشر را.

هیچ گفتاری، مثل گفتار «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» [۳۱۱] در طول قرون و به مرور ایام، محکوم نشده است. بنابر این دین و اسلام، یعنی مطالب و هدایت‌های کتاب (قرآن) و سنت (حدیث)، و اکتفا به هر یک از این دو، مساوی با ترک بخش مهمی از اصول و فروع و تعلیمات دین است.

## فلسفه تقلید

## لزوم تقلید

۳۲۴. آیا تقلید در احکام، دلیل عقلی دارد یا صرف یک حکم شرعی است؟

ج. مسأله وجوب عمل به تقلید یا احتیاط در صورتی که شخص، عالم به حکم الله نباشد و جاهل باشد، مسأله‌ای است که عقل به آن حکم می‌کند، و هیچ عاقلی در آن تردید نمی‌کند، مثلاً اگر شخص، بیمار باشد، و نتواند تشخیص دهد که فلان غذا برای او مضر است یا بی‌ضرر، عقل او حکم می‌کند که از پزشک

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۶۶

بهداشت سؤال کند، یا احتیاط کند و از آن غذا بپرهیزد، یا در مسایل اسلامی اگر نمی‌داند فلان کار یا فلان غذا حلال است یا نه، یا باید به مجتهد - که عالم به حلال و حرام شرع است - رجوع نماید، یا اقلًا آن کار را ترک و آن غذا را نخورد، یا اگر نمی‌داند فلان کار موجب بطلان نماز یا روزه است یا نه، باید یا به عالمان به احکام رجوع کند، یا اقلًا احتیاط نموده هر یک از این کارها را ترک نماید.

مسأله تقلید، مسأله‌ای نیست که کسی بتواند در صحت آن تشکیک کند. مع ذلک در قرآن کریم هم بر آن تأکید و بلکه احتجاج شده است، مثل آیه شریفه:

«فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» [۳۱۲]

و آیه نفر:

«وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْ لَا - نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» [۳۱۳].

معارف دین؛ ج ۳؛ ص ۳۶۶

## فلسفه نماز

### خواندن نماز به زبان عربی

۳۲۵. چرا باید نماز را تنها به زبان عربی بخوانیم؟

ج. اسلام، دین جهانی است؛ به همه اقوام و ملل، به یک نظر نگاه می‌کند، و اعلامیه جهانی آن این است: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» [۳۱۴] می‌باشد؛ و نماز، یکی از بزرگ‌ترین شعائر اسلام است که به صورت فردی و جماعت و نماز عید فطر و

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۶۷

قربان و نماز جمعه، وحدت مسلمانان را نشان می‌دهد.

شعارهای نماز، اذکار و حرف‌هایی که در آن بشر با خدا می‌گوید، و خدا را به آن می‌خواند، و عالی‌ترین تسبیح و تمجید و تهلل و تکبیر را بر زبان می‌آورد، همه از حیث معنا و عروج روح، انسان‌ساز است.

نمی‌توان آنچه را خصوص اهل معرفت و بینش از این نماز به حسب مرتبه معرفت خود درک می‌کنند، توصیف نمود. نماز، همین ظاهر مختصر و کوتاه نیست، بلکه عالم، و بلکه عالم‌ها معنا و درس و تهذیب نفس و نجات از علایق گوناگون دنیوی و حیوانی و شهوانی است، و بلکه وصول به عوالم عقلانی است.

اگر چه بیشتر و اکثریت، در هنگام اداء، به آن التفات ندارند، اما چنان نیست که همه از برکات آن بی‌بهره بمانند، حتی آن چوپانی که در بیابان پهناور هنگام نماز، وضو می‌گیرد، و با خدا این الفاظ عربی را می‌گوید، نماز برای او معراج است.

الفاظ این نماز، مخصوصاً سوره حمد و هر سوره دیگری که نماز گزار بخواند، عین وحی الهی است که حتی کلام شخص پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه و آله نیست.

آن حضرت در نماز، کلام الهی را قرائت می‌نمود. اذکار واجب نماز هم به معنایی حکم وحی دارد، و همه الفاظ و لغات آن، قرآنی و وحیانی است.

چنین برنامه عالی و وحدت آفرینی را نمی‌شود به صدها لغات، و بلکه هزارها لغات پراکنده و متفرق و از هم بیگانه و جدا قرار داد. اصلاً با مقاصد اصلیه اسلام که نزدیک شدن و بلکه متحد شدن همه اقوام و ملل است، منافات دارد، و به مرور زمان، اکتفا به معنی و ترجمه، دست‌خوش تصرفات و بینش‌های مختلف می‌شود، و در عین حال، هیچ‌کدام از ترجمه‌ها، وحی الهی و کلام خدا نیست که باید مثل قرآن مجید همیشه تا جهان، جهان است بماند، و علی‌الدوام میلیاردها بشر در طول قرون و اعصار آن را تکرار نمایند.

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۶۸

در این موضوع، توجیهاات دیگری هم است مثل این که در زبان عربی، نکات و دقایق و دستوری است که در زبان‌های دیگر نیست، و هیچ ترجمه‌ای، آن معانی را به تمام و کمال واجد نمی‌شود؛ ولی مسأله، فراتر از این توجیهاات است، و این وحدت نماز، در وحدت مسلمین نقش بزرگ و رمز اساسی است، و مقاصد بزرگی از آن تأمین می‌شود که با زبان‌های محلی از بین می‌رود.

### استفاده از مهر در نماز

۳۲۶. در صحبتی که با یکی از اهل تسنن داشتیم، ایشان اشکال گرفت که چرا شما شیعیان در نماز بر مهر سجده می‌کنید؟ او می‌گفت: این بدعتی است که شیعیان بعد از پیامبر گذاشتند، و هیچ دستوری در این باره نداریم. به نظر فقهای شیعه، دلیل استفاده از مهر در سجده چیست؟

ج. اولاً جای بسی تعجب است که سنی، شیعیان را متهم به بدعت کند، در حالی که اساس مسلک خودشان مبتنی بر بدعت است؛ جایی که خداوند، امت آخرین رسولش را بدون امام و سرپرست رها نکرده، و بر مردم، امام را معین و معرفی نموده، و حضرت رسول خدا در غدیر خم و غیر آن حضرت امیر مؤمنان علی علیه‌السلام را به فرمان خدا، امام و جانشین و وصی و خلیفه خود قرارداده، و برایش از مردم بیعت گرفته، و مسیر اسلام و مسلمین و صراط مستقیم را مشخص نموده است، چگونه مخالفین سرکش عصیان نمودند، و کار را به دست کسانی که سوابق و رفتار و کردارشان گویای این حقیقت بود که در توطئه ضد اسلام و مسلمین بوده و در صدد غصب این جایگاهند، دادند؟!!

آنان که از بدعت بسیار ضربه خورده‌اند، اسلام و اهل بیت رسول خدا و پیروان به حق ایشان‌اند، و آنان که باب بدعت را در اسلام گشودند و آراء و نظریات خود را از روی افتراء به خداوند نسبت دادند، کسانی هستند که در مخالفت با

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۶۹

اهل بیت رسول خدا بوده‌اند، و بدعت‌گزاری را در همه جای دین خدا حتی فروع دین آوردند از جمله همین سجده بر زمین. حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله فرموده‌اند:

«جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِداً وَ طَهُوراً» [۳۱۵]

زمین را برای من، محلّ سجده و موجب طهارت به تیمم قرار دادند.

خود آن حضرت هم بر زمین سجده نمودند، و به بیان روشنی که از اهل بیت آن حضرت رسیده است، سجده بر زمین و چیزهایی که از زمین روید و از زمین محسوب شود، صحیح است، مانند حصیر که حضرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله بر آن و بر خاک سجده نمودند، و افضل از همه خاک‌ها، خاک و تربت حضرت سید الشهداء حسین بن علی علیه‌السلام است که اهل بیت علیهم‌السلام از آن تربت مهر تهیه کرده و نماز بر آن خواندند.

### جمع بین نمازها



۳۲۷. چرا شیعیان، نمازهای ظهر و عصر، و نیز مغرب و عشا را با هم می‌خوانند در حالی که سیره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌جداخواندن آنها بوده است؟

ج. درباره جمع بین نمازها در اول وقت، چون در حال حاضر و هم‌چنین از قدیم الایام، همه علماء و مراجع بزرگوار تقلید جمع می‌نمودند، و به صورت شعاری برای شیعه می‌باشد مطلوب است، و این جمع، تأسی به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌می‌باشد که حضرت هم جمع، و هم جدا می‌خواندند، و در روایات نیز ترغیب به جمع بین صلاتین شده است. [۳۱۶]

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۷۰

### مصافحه بعد از نماز

۳۲۸. نظر حضرت‌تعالی درباره مصافحه نمازگزاران، بعد از اتمام نماز چیست؟ آیا می‌توان به خاطر افزایش محبت بین مؤمنان، آن را جایز دانست؟

ج. اصل مصافحه دو مؤمن با یکدیگر در هنگام ملاقات، مستحب است، و روایات متعدده در این خصوص وارد شده است؛ و اما در خصوص مصافحه بعد از نماز، چیزی به نظر نرسیده است. جز روایتی که خلاصه‌ش این است: در شب معراج، جبرئیل اذان گفت، و حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌جلو ایستادند، و سایر انبیاء علیهم‌السلام در حالی که ابراهیم علیه‌السلام در طرف راست، و حضرت امیر علیه‌السلام در طرف چپ آن حضرت قرار داشتند. نماز را به جماعت خواندند، و بعد از نماز، حضرت ابراهیم با رسول خدا و حضرت امیر با دو دست مصافحه نمود. [۳۱۷]

به هر حال، مصافحه بعد از نماز نه به عنوان خصوصیت، بلکه به عنوان استحباب اصل مصافحه خوب است، و بهتر است که بعد از تسبیح حضرت زهراء سلام‌الله‌علیها باشد، چرا که از جمله آداب این تسبیح مقدس این است که بعد از نماز، و قبل از این که صورت را از قبله بگرداند، بگوید، و مصافحه نوعاً مستلزم رو از قبله برگرداندن است.

### شهادت ثالثه در اذان

۳۲۹. چرا شیعیان، شهادت ثالثه را به اذان اضافه نموده‌اند در حالی که در اذان وحی شده به رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌نبوده است؟

ج. شهادت بر هر عقیده حقی، مثل وجود ملائکه و صراط و میزان و غیره در

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۷۱

بین اذان و اقامه، موجب بطلان آن نمی‌شود، و شهادت بر ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در همه حالات مستحب است، و در بین اذان بعد از شهادتین نیز عمل به مستحب است، و جزء اذان نمی‌شود.

### شکسته‌بودن نماز در سفر

۳۳۰. بر طبق چه آیه و روایتی نماز مسافر باید شکسته باشد، در حالی که آیه سوره نساء برای زمانی بود که سفرها دارای مشقات و زحمات زیادی بود، و اکنون سفرها بسیار راحت و بی‌زحمت انجام می‌گیرد؟

ج. هم قرآن مجید و هم به حکم قرآن، سنت و سیره و گفتار و کردار پیغمبر اکرم و اهل بیت عصمت و طهارت و حضرت علی و فاطمه زهرا و بقیه ائمه علیهم‌السلام تا حضرت مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف حجت خدا می‌باشند؛ و تفسیر قرآن و بیان و

شرح و تفصیلات احکام را باید از آنها فرا گرفت، و اگر دین منهای این هدایت باشد، به تمام معنی ناقص است. همین آیه شریفه که مطرح کرده‌اید: **فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ [۳۱۸]** اگرچه صریح است در کفایت نماز مسافر به قصر، ولی کفایت نماز مسافر به تمام از آن استفاده نمی‌شود، خصوصاً که در آیه دیگر **إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا [۳۱۹]** کسی استفاده جواز ترک سعی نکرده، و اتفاق مسلمین بر وجوب سعی است. هم چنان که در این آیه از لا جناح استفاده عدم وجوب نمی‌شود. در آن آیه نیز از) فلیس جناح (، استفاده جواز نماز به تمام نمی‌شود، و حداقل این است که جواز قصر و اکتفاء به آن یقینی

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۷۲

است، و جواز تمام، مورد شک، و ترک آن موافق احتیاط است.

بنابر این تعجب است که شما از یقین، رفع ید کنید و به شک اکتفا نمایید. علاوه بر این، تعیین قصر بر مسافر بر حسب روایات صحیحه از اهل بیت علیهم السلام ثابت است، و بر حسب ادله قطعی و مسلم عمل به دستور اهل بیت علیهم السلام لازم و واجب است، و تقدّم بر آنها و هم‌چنین تأخر از آن بزرگواران جایز نیست، و امان از ضلالت و گمراهی منحصر به تبعیت از آنها است. در تفسیر قرآن و تکالیف شرعی و دینی و هزارها فرع و مسأله فقهی و عملی که همه مورد نیاز بشر در زندگی فردی و اجتماعی و اقتصادی و عبادی و سیاسی است، صلاحیت‌ها و شرایط علمی در حدّ تخصص در رشته‌های علوم متعدد لازم است. البته در بعض موارد و مسائل ساده گاه برای اشخاص که در این مراتب عالی نیستند، نیز اظهار نظر و درک مطلب ممکن است، ولی در مجموع باید شخص، استاد در فنون علمی باشد، مثلاً باید در ادبیات لسان عرب سخن شناس باشد، و کلام مجمل را از مبین، و عام را از خاص، و ظاهر را از اظهر، و نصّ و مطلق را از مقید، و منطوق را از مفهوم، و مختصر را از مفصّل، و مشترک و حقیقت و مجاز و عناوین دیگر را همه از همه باز شناسد، و نیز حجه را از لا حجه، و محکم را از متشابه جدا نماید؛ و به علم اسباب النزول در قرآن، واقف باشد تا بتواند در این میدان- که پهلوانان بزرگ علم با کمال تورّع و تحفّظ و احتیاط و تقوی وارد می‌شوند- اظهار نظر کند؛ البته کتاب و سنت، یعنی قرآن و احادیث دریای بیکرانی است که همه از آن بهره می‌برند، و معرفت و بصیرت می‌گیرند. عرب‌های بدوی درس‌نخوانده هم از آن منتفع می‌شدند، و گاه یک آیه یا یک حدیث، آنها را از ضلالت و گمراهی چنان نجات می‌داد که به سر منزل یقین می‌رسیدند، اما موضوع تکالیف عملی و نظامات دینی باید برای

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۷۳

شخص به تفصیل به اجتهاد یا تقلید صحیح روشن باشد، و فهم ابتدایی اشخاص که مشرف به جوانب لازم نباشد؛ نه برای خودشان حجت است، و نه برای دیگران؛ و عقل و فطرت، اکتفاء به اطلاعات بسیط و مختصر را کافی نمی‌داند، بلکه درس و مدرسه و استاد و کتاب و دانشگاه و بحث را لازم می‌داند.

## فلسفه روزه

### فواید اجتماعی روزه

۳۳۱. آیا روزه فایده‌ای به حال اجتماع هم دارد؟ این که انسان چند ساعت از شبانه‌روز را چیزی نخورد و نیاشامد، فایده‌اش برای جامعه چیست؟

ج. روزه، دارای فواید، حکمت‌ها، مصالح روانی و اخلاقی، جسمی، اجتماعی، اقتصادی، بهداشتی، درمانی و حتی سیاسی است، که به برخی از فواید اجتماعی آن اشاره می‌شود:

۱. روزه، اراده اجتماع را قوی و همت جامعه را بلند می‌سازد. کسی که توانست مدت دوازده ساعت؛ کمتر یا بیشتر در شدت گرما، طعام و غذا را ترک، و زحمت و رنج تشنگی را تحمل نماید، و از لذایذ جنسی خودداری نماید، می‌تواند برای خاطر مصالح بزرگ اجتماعی نیز شکیبایی ورزد.

۲. دیگر از فواید اجتماعی روزه، تذکر و یاد کردن حال طبقه محروم است. اگر روزه‌دار متمکن و توانگر فقط در ماه رمضان به صبر و شکیبایی می‌پردازد، و از خوردن غذاهای لذیذ و اعمال غریزه جنسی خودداری می‌کند، فقیر و محروم صابر و با ایمان، علاوه بر اجرای برنامه ماه رمضان در دوره سال، بر محرومیت‌هایی که دارد صبر می‌کند، و از حدود شرع تجاوز نمی‌نماید، و به مال کسی چشم طمع ندوخته و به اغنیا و ثروتمندان حسد نمی‌ورزد.

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۷۴

۳. فایده دیگر روزه آن است که روزه‌دار، حقیقت آزادی و حریت را درک می‌کند و روزه او را از عبادت، شهوات، عادات و پرستش هوای نفس آزاد می‌سازد، و در پیکر اجتماع، روح آزادی می‌دمد و همه را به خضوع در پیشگاه آفریدگار - که جز او کسی سزاوار پرستش نبوده و هر مخلوقی از قید رقیب و عبودیت او بیرون نیست - رهبری می‌نماید و از بشرپرستی و کرنش و تعظیم در برابر صاحبان قدرت‌های مادی و ستمگران باز می‌دارد.

۴. یکی دیگر از فواید اجتماعی روزه، حصول ملکه حسن خلق و عفو و گذشت و دوری از کینه‌توزی، تندخویی، بدزبانی، ستیزه‌جویی، غیبت و دشنام است؛ زیرا از جمله تعالیمی که به طور مؤکد به روزه‌دار داده شده، این است که مواظب چشم و زبان و گوش خویش باشد، و اگر از کسی نادانی و بی‌ادبی دید یا دشنام و سخن زشتی شنید، به او پاسخ ندهد؛ و در روایت است:

«إِذَا صُمْتَ فَلْيُصِمِمْ سَمْعُكَ وَ بَصَرُكَ مِنَ الْحَرَامِ وَالْقَبِيحِ وَ دَعِ الْمَرْءَ وَ أَدَى الْخَادِمِ وَ لِيَكُنْ عَلَيْكَ وَقَارُ الصَّائِمِ وَ لَمَا تَجْعَلَ يَوْمَ صَوْمِكَ كَيَوْمِ فِطْرِكَ» [۳۲۰]

### فلسفه خمس

### ادله وجوب خمس

۳۳۲. با توجه به آیات قرآن کریم، و روایات اهل بیت علیهم‌السلام، وجوب خمس را تبیین فرمایید؟

ج. در قرآن کریم آیه خمس این است:

وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ [۳۲۱]

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۷۵

و روایات متعددی در این باب وارد شده است. از جمله روایتی که توسط محمد بن عثمان عمری نائب خاص دوم در توقیع آن حضرت نقل شده است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ عَلَى مَنْ أَكَلَ مِنْ مَالِنَا دِرْهَمًا حَرَامًا» [۳۲۲]

برای اطلاع بیشتر، به روایات ابواب مختلف خمس در وسائل الشیعه مراجعه نمایید.

### سیادت منتسب از طرف مادر

۳۳۳. حضرت فاطمه علیها‌السلام فرزند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌و‌آله، و حضرت امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام از فرزندان حضرت زهرا علیها‌السلام می‌باشند.

سؤال این که، آیا انتساب فرزند نسبت به پدر و مادر مساوی است، یا باید انتساب فرزند نسبت به مادر بیشتر باشد؟ و اگر به یک نسبت است، آیا کسانی که از طرف مادر به اهل بیت علیهم السلام می‌رسند، از سادات محسوب می‌گردند؟

ج. آنچه مرقوم داشته‌اید در اثبات ابوت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به اولاد حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها؛ اناثاً و ذکوراً، بلاواسطه و بالوسائط الکثیره البعیده بواسطه الابناء و البنات الی یوم القیامه و هم بنوّت آنها نسبت به حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله و سلم حق است، ولی از لحاظ احکام، بعض احکام با همین ملاحظه ابوت و بنوّت تشریح شده، مثل حرمت معارف دین، ج ۳، ص: ۳۷۶

نکاح مادر یا دختر و احکام ارث که مثلاً اگر کسی بمیرد و فرزند غیر از دختر مع الوسائط - که همه هم دختر باشند - از او باقی نمانده باشد، وارث او آن دختر است، و او از اولاد جدّ بزرگ و بزرگتر خود می‌باشد و او را دختر او می‌گویند؛ اما در احکامی که در آنها، حکمت‌های خاص ملاحظه شده، و معیار آن شرایط خاص است، حکم خدا علی السواء نیست، مثلاً بر منتسب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله یا یکی از سادات از طریق مادر، گرفتن زکات، اگر فقیر باشد حلال و جایز است، ولی بر منتسب از طریق پدر جایز نیست، و عکس آن در سهم سادات است، چنان که در مقدار سهم دختر و پسر اگر چه هر دو بلاواسطه باشند، فرق می‌کند. این احکام، حکمت‌های خود را دارد، و در اثر تشریح است؛ و آن احکام، مربوط به دایره تکوین است.

به هر حال هر منتسب به حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دارای شرافت و مشمول افتخار «کُلُّ حَسَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٌ یَوْمَ الْقِیَامَةِ مَا خَلَا حَسَبِی وَ نَسَبِی» [۳۲۳] می‌باشد، و خود نیز باید قداست این انتساب شریف را با تعهد دینی و اسلامی حفظ نماید.

## فلسفه ادعیه

### عربی بودن زبان ادعیه

۳۳۴. چرا ما باید راز و نیازهای خود را به زبان عربی و دعاهای تکراری که صحبت‌های شخصی با خداوند است، مانند دعای کمیل که کلام امام علی با خداوند است انجام دهیم؟

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۷۷

ج. در الفاظ عربی، نکات ادبی و خاصی وجود دارد که به فارسی ادا نمی‌شود و اگر هم ادا شود، همه نمی‌توانند. علاوه بر اینکه این الفاظ آنچه که قرآن است و وحی الهی است و نکات و جهاتی که در آن منظور است در چنان حد کمالی است که بشر نمی‌تواند - کما هو حقّه - آن را به لغت دیگر و بلکه به لغت عربی و لفظ دیگر ادا کند.

اذکار هم، همه مأثور و از اهل بیت وحی علیهم السلام رسیده است. مضافاً بر این که تعهد بر خصوص این الفاظ، موجب اتحاد شکل و حفظ اساس می‌شود و ترجمه آن به زبان‌های مختلف به مرور زمان خصوص که هر کس خودش ترجمه را بگوید موجب اختلاف در اصل مضمون می‌شود و معایب زیاد دارد و خلاصه برای حفظ این جهت و رفع این معایب، باید قرائت و اذکار واجب به عربی باشد و ظاهراً در این گونه دعاها با توجه به معرفت و کمال آن بزرگواران و نیز احاطه‌ای که بر نفوس انسان‌ها و تمایلات و هواها و جهالت‌ها و ضلالت‌ها و بی‌خبری‌ها و غفلت‌های آنها دارند و عاقبت امور را هم می‌دانند. از لسان آنها در صورت توجهشان به موقعیت خود سخن می‌گویند و گویا به زبان حال می‌فرمایند: ای انسان تو در چنین وضعی قرار گرفته‌ای و باید حالت چنین باشد و مشاهده می‌کنیم گاهی کسی در خطر عظیمی قرار گرفته و چون بی‌خبر و غافل است بی‌تفاوت عمل می‌کند و در این حال شخص عاقل و دلسوزی که خطر را احساس می‌کند، به حال او گریه می‌کند.

در روایات هم مؤیداتی بر این امر وجود دارد که مجال ذکرش نیست. در هر صورت دعا به هر زبانی که باشد مطلوب است و ثواب

دارد؛ به عربی، به فارسی، به هندی، به هر زبانی خدا را بخوانی، خدا اجابت می‌کند؛ فقط فرق این است که دعاهائی از پیغمبر و اهل بیت علیهم‌السلام رسیده که مشتمل بر مضامین و معارفی معارف دین، ج ۳، ص: ۳۷۸ است که دیگران - اگرچه به عربی دعا کنند - آن مضامین عالی‌المعانی معرفت‌بخش را ندارند.

## فلسفه ازدواج و طلاق

### تفاوت در برخی احکام زن و مرد

۳۳۶. اگر چه پس از اسلام، زن مقامی والا - به دست آورد، و اسلام به او حیثیت داد، ولی از جهاتی، مقام او را پست و کم‌ارزش شمرد.

می‌گویند احادیثی هست که زن را ناقص‌العقل، بی‌وفا و عامل فساد معرفی کرده‌اند. در فقه هم، شهادت دو زن در برابر یک مرد اعتبار دارد. اینها همه نشانه آن است که اسلام، وجود مرد را بر زن برتری داده است، و آنگاه توجیهی برای این همه تحقیر زن است؟

ج. در پاسخ به این سؤال باید به دو نکته توجه داشت:

۱. تفاوت‌های مختلفی در مواضع مردان و زنان، یا زن و شوهر وجود دارد که نفس جنسیت هر یک، مقتضی آن اختلاف است، و اقتضاء تکوین این دو جنس است که حتی در حیوانات هم کم و بیش بین نر و ماده وجود دارد، و مثل این است که با هم تفاهم و توافق دارند؛ و در عالم تشریح و تأمین حقوق و نظام الای انسانی نیز همین فرق‌ها با ملاحظه این جهات تکوینی است که نه از آن چیزی می‌کاهد و نه بر این چیزی می‌افزاید، حتی مثل

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ [۳۲۴]

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۷۹

که مربوط به زندگی عائلی و اداره خانواده است، مدیریت به مرد واگذار شده است که اگرچه مرد در اداره، صاحب اختیار است، اما تبعات و مسئولیت‌های سنگینی به او تحمیل شده که در واقع، مدیریت نیست، بلکه مسئولیت است؛ و این نظم و ترتیب در بین زن و شوهر مسلمان به طور خشک و رو در رویی با هم سامان نمی‌یابد، و مانند رابطه اداری یا تجاری دو نفر نیست، بلکه رابطه‌ای زنده و تعاملی عاطفی است.

بر اساس هدایت‌های وحیانی و قرآنی، مثل

وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً [۳۲۵] یا

هُنَّ لِبَاسٍ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ [۳۲۶] بهترین و لذت‌بخش‌ترین روابط بین دو همسر برقرار می‌شود که هر دو با هم، یک واحد مشترک‌المنافع می‌شوند؛ نه این، خود را از او جدا می‌بینند و نه او. زندگی عائله و مدیریت مرد تا آنجا حساس می‌شود که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرماید:

«الْمُؤْمِنُ يَأْكُلُ بِشَهْوَةِ أَهْلِهِ وَالْمُنَافِقُ يَأْكُلُ أَهْلَهُ بِشَهْوَتِهِ» [۳۲۷]

این دو همسر، در اسلام در هم فانی هستند و مصداق این شعر می‌شوند که:

ترسم ای فصاد چون فصدم کنی بیشتر ناگاه بر ل - یلی زن - ی

من کی ام لیلی و لیلی کیست؟ من م - یکی روحیم اندر دو بدن

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۸۰

اگر بخواهم از این زندگانی، مثالی بگویم، نزدیکتر از پدر و مادر خودم مثالی ندارم. اگر فرصت بود و شرح روابط این دو همسر و فضیلت‌های بالایی را که در همسری و اشتراک منافع و در هم فانی شدن آنها را و روبروشدنشان را با مشکلات و دشواری‌ها و قداست بین آنها می‌نوشتم، همه درس بود و عرض مکتب.

هیچ وقت در دل، آنها گله‌ای از یکدیگر نداشتند؛ یک واحد کامل بودند. پدرم مجتهد و فقیه عالیقدر، و مادرم فاضله عارفه اهل قرآن و حدیث و دعا، و در نظر همه اقوام و خویشان با مهابت و احترام خاص بود.

معاش اقتصادی آنها بسیار مختصر و در حداقل بود که نمی‌خواهم بیشتر از این بنویسم که شاید حمل بر خودستایی شود.

مقصدم این است که در مکتب دین، زن هیچ حقارتی ندارد، و در مواردی، حرمتش بیشتر، و حتی بر مرد هم حفظ آن واجب می‌شود، اگرچه به خطر انداختن جان خود باشد.

مردی که در راه حفظ کیان همسر خود کشته شود، شهید محسوب می‌شود، و رعایت رضایت و خواست مادر نسبت به پدر اولی و مقدم است که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه و آله و سلم اولویت آن را تا سه درجه مقدم فرموده است.

۲. راجع به روایات، اولاً باید سند هر روایت به دقت شناسایی شود که از چه صنفی از روایات است؛ مرسل است یا ضعیف‌السند، و یا سند معتبر دارد، و ثانیاً متن و مضمون با مبانی اصیل قرآنی و روایی موافقت دارد یا با آن اصول سازگار نیست.

قرآن مجید، مرد و زن را به دو قسم تقسیم، و در کنار هم قرار داده است؛ یک تقسیم مرد و زن مسلمان مؤمن متعهد صابر حافظ شرافت و سایر صفات فاضله، و بر یک لفظ مؤمنین و مؤمنات - که در قرآن در تعریف آنها، آن صفات ارزشی

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۸۱

را بیان می‌کند:

انَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً [۳۲۸] در همه این صفات ده‌گانه با این که اگر به همان مؤمنین اکتفا می‌شد، به قاعده اشتراک زن‌ها را شامل می‌گردید، ولی قرآن مجید در این آیه، عنایت به ذکر بانوان و تصریح به هم ردیف بودن آنها دارد.

حال، اگر خبری باشد که به ظاهر، این معانی در آن حفظ نشده باشد، یا خبر ضعیف است، و یا در فهم مضمون و برداشت مقصود از آن اشتباه شده است.

و مطلبی که باید در این روایات در نظر گرفت این است که مخاطب در این روایات و حتی سخنان حکما و ادباء و شعراء، هر کجا که مذمتی از زن‌ها شده باشد، مخاطب همه نیستند.

این‌گونه روایات، مخاطب خود را دارند. مخاطب آنها مثل حضرت مریم و حضرت فاطمه زهرا علیهماالسلام و هزارها و میلیون‌ها زن‌های عالیقدر نیستند.

مخاطب امیرالمؤمنین علیه‌السلام، مثل ام سلمه همسر پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه و آله و سلم، آن زن کم‌نظیر و عاقل و با معرفت نیست. مخاطب حضرت، همان زنی است که جنگ‌جمل و آن فتنه بزرگ را در اسلام - که تا امروز هم مسلمانان در آتش آن می‌سوزند - برپا نمود.

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۸۲

مخاطب حضرت رسول صلی‌الله‌علیه و آله، همان قشر و صنفی هستند که مستقیماً مورد این هشدارها قرار می‌گیرند؛ زن‌های آنچنانی، زن‌های خودفروشه، زن‌های خواننده و نوازنده. زن‌هایی که در دنیای امروز متأسفانه بسیار زیاد هستند.

زن‌هایی که به همسرها خیانت می‌کنند، زن‌هایی که از اختلاط با مرد بیگانه نمی‌پرهیزند، و ... زن‌هایی که در کتاب‌های روایی ما از آنها در آخر الزمان خبر داده شده است:

«نِسْوَةٌ كَاثِرَةٌ عَارِيَاتٌ مُتَّبِعَاتٌ مِّنَ الدِّينِ دَاخِلَاتٌ فِي الْفِتَنِ مَائِلَاتٌ إِلَى الشَّهَوَاتِ مُشْرِعَاتٌ إِلَى اللَّذَاتِ مُسْتَحِلَّاتٌ لِلْمَحْرَمَاتِ» [۳۲۹]

و بالاخره مخاطب این روایات، همان زن‌هایی هستند که مردها را نیز در فتنه‌های فساد اخلاق و رذائل جنسی وارد می‌کنند، و امروز در غرب، طوری رایج شده که این قبایح را مدح می‌کنند، و ترک آن را قبیح می‌دانند، و متأسفانه در کشورهای اسلامی هم کم و بیش به تدریج این برنامه‌ها؛ در سینماها و تلویزیون‌ها شایع شده است. مخاطب این روایات، این زن‌ها می‌باشند. در پایان، پرسشی که اینجانب از شما دارم این است که چرا مثل آن مؤمنی سخن نمی‌گویید که می‌گفت اگر شما (امام) بفرمایید این سبب که در دست من است، نصفش حلال و نصفش حرام است، همان را حلال، و حرام می‌دانم؟ من بنده ناقابل هم عرض می‌کنم که اگر خدا تمام وجود زن را امتیاز بر مرد قرار داده بود، من گله‌ای نمی‌کردم و به حکم خدا تسلیم بودم.

### خواندن صیغه جهت محرمیت

۳۳۷. با توجه به این که اصل در ازدواج، رضایت طرفین

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۸۳

است، صیغه محرمیت - که یک سری الفاظ است - چه تأثیری در محرم‌شدن دو نامحرم به هم دارد؟

ج. پاسخ این سؤال، محتاج به مقداری توضیح در اصول دین است که مختصراً به آن اشاره می‌شود: بعد از یقین به وجود خدای قادر و علیم و حکیم، و یقین به بعثت پیغمبران و خصوص پیغمبر اسلام، و جانشینی ائمه هدی صلوات‌الله علیهم اجمعین که همه این امور، در کتب مربوطه با دلیل و برهان ثابت شده است، و از جمله عصمت پیغمبر و امام، در مورد سؤال مذکوره باید گفت که ما می‌دانیم حتماً فلسفه دارد، هر چند ما ندانیم، و برای اتمام حجت، همین اندازه کافی است.

مسأله، مربوط به نظام ازدواج و همسری است که مثل سایر روابط بین اشخاص، مانند خرید و فروش و انواع معاملات، محتاج به نظام است، که بر اساس آن، طرفین متعهد به حفظ روابط و مقاصدی که از این امور منظور است باشند. رضایت طرفین به مبادله مال فروشنده با مال مشتری، باید ظاهر باشد که هیچ‌یک نتوانند آن را انکار نمایند، و رضایت داشتن و نداشتن، امری باطنی است، و اثبات آن برای دیگری محتاج به دلیل است.

ظاهرتر از صیغه، برای بیان خرید و فروش، و زوجیت و همسری چیزی نیست. اگر این اظهار رضایت، به لفظ در نیاید، قطع نظر از شرع، عرف نیز تحقق بیع یا ازدواج را معتبر نمی‌داند؛ لذا شارع بر این اساس، نظامی خاص تعیین فرموده است.

### ازدواج موقت

۳۳۹. حکمت و دلیل تشریح ازدواج موقت در اسلام چیست؟

ج. در پاسخ به سؤال جنابعالی، اشعار می‌دارد که دین مقدس اسلام، خاتم ادیان و کامل‌ترین و جامع‌ترین برنامه سعادت بشر است، که مصالح کارهای

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۸۴

خوب و معایب و مفساد کارهای بد و زشت در تعالیم این دین مبین ملاحظه شده است.

اسلام، در مسأله ازدواج، اهمیت غریزه جنسی و قوت و حدت آن را در نظر داشته، و اشباع آن را تحت ضابطه لازم دانسته است، و لذا اگر از زنا و لواط، با آن شدت نهی و منع فرموده، و مجازات سخت دنیوی و اخروی برای آن مقرر کرده است، اصل استفاده از غریزه جنسی و کام‌گیری زن و مرد را از یکدیگر ممنوع نکرده، و در چهارچوب نظامات صحیح حتی به آن تشویق و ترغیب نموده تا حدی که فرموده‌اند:

«مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ» [۳۳۰]

که از این گونه بیانات معلوم می‌شود که اشباع غریزه جنسی از نظر اسلام تا چه حدی لازم و ضروری است.

در نکاح موقت، که به نظر می‌رسد باید در یک جامعه‌ی که زنا و ارتباط غیر شرعی و غیر قانونی زن و مرد، و روابط خلاف عفت بین آنها ممنوع است، حتماً مجاز و قانونی باشد، تمام این موضوع ملاحظه شده است.

ازدواج موقت، آثار مهم و عمده نکاح دائم را دارا است، و وجهی برای این که ممنوع باشد به نظر نمی‌رسد، و منع آن در آثار سوء، مثل منع ازدواج دائم است، و مواردی که برای مقاصد عقلی و عرفی، طرفین می‌خواهند به طور موقت ازدواج نمایند، متعدد است، و نباید جامعه از این فواید مشروع محروم شود.

اگر اشخاصی باشند که صرفاً برای ارضاء غریزه جنسی، ازدواج دائم یا موقت می‌نمایند، چرا نباید تحت این مقررات شرعی مجاز باشند؟ اگر دو نفر در شرایطی هستند که غریزه جنسی، آنها را در فشار گذاشته و نمی‌توانند ازدواج دائم نمایند، چرا نتوانند و چرا برای این که از زنا و ارتباط غیر مشروع آنها

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۸۵

جلوگیری شود، نباید حق ازدواج موقت رسمی و قانونی داشته باشند؟

لازم به تذکر است که در اینجا ما نمی‌خواهیم کسی را دعوت به ازدواج موقت کنیم، بلکه غرض این است که این ازدواج با توجه به فواید بسیاری که دارد، و ضرورت‌هایی که برای اشخاص پیش می‌آید یا محروم بودن بسیاری از ازدواج دائم، باید مجاز باشد، و نمی‌توان به عنوان این که بعضی به وسیله آن در اعمال غریزه جنسی ممکن است افراط نمایند، مجاز بودن آن را زیر سؤال قرار داد، و یا اشخاص را از اعمال غریزشان به طور قانونی و تحت نظام صحیح ممنوع کرد.

## تعدد زوجات

۳۴۰. فلسفه این که مرد می‌تواند چند زن داشته باشد، اما یک زن نمی‌تواند چند همسر داشته باشد، چیست؟ آیا این تبعیض در احکام نیست؟

ج. از نظر یک مسلمان - که جهان‌بینی الهی دارد، و به خداوند قادر عالم حکیم، ایمان دارد - جواب این پرسش‌ها واضح است. برنامه‌های قوانین الهی و تشریحی، مانند برنامه‌ها و نظامات جهان آفرینش و عالم تکوین؛ از جماد و نبات و انسان و حیوان و آسمان و زمین و کهکشان‌ها و آفتاب و ماه و منظومه‌ها و میلیاردها مجموعه‌های عالم خلقت با اسرار و نظامات و ارتباطاتی که بین کوچک‌ترین آنها از ذرات اتمی و کوچک‌تر و بزرگ‌ترینشان که بسیاری از آنها هزار برابر زمین و منظومه ما می‌باشند، و از برگ یک درخت و یک جنبنده، همه و همه، تحت تقدیر الهی و نظم محیر العقول او می‌باشند، و کسی را نمی‌رسد که به چند و چون آنها اعتراض کند، یعنی اگر عقل همه افراد بشر را به یک نفر بدهند، نخواهد توانست بخش کوچکی را به تمام جوانب درک کند، و در چگونگی آنها حرفی بزند.

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۸۶



عالم تشریح و احکام الهی نیز تحت همین جریان است، و خدایی که بشر را آفریده و در او این نظامات بسیار پیچیده را - که عقول نادره بشری را مسخر ساخته - قرار داد، برای عرصه اختیاری که به او داده، این احکام را به وسیله انبیا و پیامبران فرستاده است، و شخص مؤمن به خدا، عمل به این احکام را وسیله سعادت خود می‌داند، و همان‌طور که نمی‌گوید: چرا میوه گیاه کوچکی، مثل هندوانه و خربزه، بزرگ است، و میوه درخت تنومند بزرگی، مانند توت و گردو کوچک است، در عالم تشریح و احکام نیز حرفی ندارد، و تسلیم است.

غرض این که از نظر مسلمان و موحد و معتقد به این که جهان را خالق خدا نام است، جواب این پرسش‌ها روشن است. اما به یک ملحد و کسی که جهان‌بینی مادی دارد، و غیر از عالم ماده و ظاهر و محسوسات به چیزی عقیده‌مند نیست، و عالم را بی‌شعور و بی‌ادراک دانسته، و همه این علائم درک و شعور و اراده را منکر باشد، جواب می‌گوییم که این برنامه‌ها و تفاوت‌های ظاهری بین زن و مرد و جنس ماده و نر، نیز موافق با سیر همان لاشعوری و لامدرکی است که تو تصور می‌کنی؛ اینها به حفظ وضع ظاهری جهان مربوط است و حافظ وقوع اختلال است.

اما جواب از این که «چرا مرد می‌تواند چهار زن دائم داشته باشد؟» این است که:

اگر یک مرد با هزار زن و بیشتر رابطه جنسی داشته باشد، محصول این رابطه، هزار انسان می‌باشد، و اگر هزار مرد و بیشتر با یک زن ارتباط جنسی داشته باشند، محصولش یک فرزند بیشتر نمی‌باشد.

به علاوه اگر کسی بخواهد با این زبان معترض حرفی بزند - که آن را هم نباید بگوید - آن است که چرا رابطه دائمی به چهار زن محدود شده و تا چهار صد و بیشتر از او نیست؟

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۸۷

این موضوعات را با سیر عالم طبیعت، باید در نظر گرفت. مسأله جنس نر و ماده در عالم نباتات هم هست، و در آنجا نیز چنین است که جنس نر می‌تواند در بیشتر از یک جنس ماده، مؤثر و فراگیر باشد، ولی جنس ماده نمی‌تواند.

این تفاوت‌های تشریحی، بیشتر از مسأله تکثیر نسل، مسأله عدم اختلاط انساب، مسأله به هم پیوستگی زن و مرد و مصالح، ریشه می‌گیرد.

از سوی دیگر، چرا نظر بلند و عالی و متعالی اسلام را به زن فراموش کرده، و به این مسائل مهم، صرفاً از جنبه شهوانی و اعمال غریزه جنسی می‌نگرید؟ اسلام، زن را در مقامات متعالی و سیر معنوی و رشد عقلانی هم طراز مرد قرار داد، و با اعلان:

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصِدِّقِينَ وَالْمُتَصِدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِماً [۳۳۱] همه را، اعم از زن و مرد در این جایگاه رفیع قرار می‌دهد؛ در حالی که بسیاری از مجموعه بشری، زن را از نوع انسان نمی‌شناخت، و یا جایگاهی بین حیوان و انسان برای او قائل بود، و یا وجود دختر را ننگ و عار می‌دانست، و دختران را زنده به گور می‌کردند.

معروف است که یک فیلسوف که نمی‌توانست - و البته هم نباید بتواند - سراسر عالم خلقت را درک کند، مدت‌هایی طولانی فکر می‌کرد که اگر به جای خدا

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۸۸

می‌خواست عالمی بیافریند، چگونه می‌آفرید؟ او پس از سال‌ها تفکر - که اگر به میلیون‌ها سال هم می‌رسید همین نتیجه را داشت - به این نتیجه رسید که من هم اگر می‌خواستم و می‌توانستم عالمی خلق کنم، به همین نظم و نظام خلق می‌کردم.

عالم احکام الهی که مربوط به روح و جسم و ظاهر و باطن و فرد و اجتماع و حیات و موت و اعمال غرایز و تفکیک و توزیع

نعمت‌ها و مسایل بسیار دیگر است، نیز همین گونه می‌باشد. اگر کسی که عقلش اجلّ عقول باشد، و همه عقل‌ها را در سر او گذاشته باشند تفکر کند، باز هم به بهتر و کافی و کامل‌تر از این احکام نمی‌رسد.

این که سؤال کننده، گوشه بسیار کوچکی از احکام را گرفته، و روی تفاوت‌هایی که به ظاهر در آن است سؤالی طرح کند، مثل کسی است که یک بخش از اندام و اعضای انسان را مطالعه کند، و بخواهد بدون این که ارتباط آن با همه اعضا را ببیند، نظری بدهد.

به هر حال، حیف است که انسان قدر خود را نداند، و با کمی اطلاع و علم در اطراف این مطالب حرف بزند. در خاتمه، از خداوند متعال، برای پرسش‌کننده محترم و خودم، هدایت و افزایش آگاهی و درک و معرفت، مسألت می‌نمایم.

### ازدواج مجدد مردان

۳۴۱. چرا یک مرد برای ازدواج مجدد نیازی به اجازه زن اول ندارد؟ زنی که تمام جوانی‌اش را برای یک مرد می‌گذارد، چرا باید تحت این ظلم قرار بگیرد که شوهرش بدون اجازه او زن بگیرد؟

ج. مسأله‌ای که شما طرح کرده‌اید، از مسائل مهم در روابط همسر بودن و همسر شدن است که بر حسب فرهنگ‌های مختلف، نگاه به آن تفاوت دارد.

در اصل، بین تمام حیوانات، اختصاص مؤنث به مذکر، و مطلق بودن مذکر، یک

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۸۹

قاعده طبیعی است.

زن از جهت تولید، بیشتر از رابطه با یک مرد تولید ندارد، ولی مرد، از این جهت به عدد زنانی که با آنها ارتباط جنسی دارد، تولید دارد.

این غریزه و ارتباط باید مثل سایر امور، نظم و انضباط خاص خود را داشته باشد. در مجامع غربی همین است که می‌خوانید و می‌شنوید؛ نظم و ترتیب و قداست در بین نیست، و مرد با زن‌های دیگر، و حتی زن‌های همسر دار در ارتباط جنسی آزاد است که بر حسب روزنامه‌ها در طبقات به اصطلاح بالایی جامعه آنها مرسوم است به اسم عنوان یک همسری است، ولی به رسم و عمل همه همسری و حیوان‌پروری است. اسلام، پس از دوران‌های بدرفتاری با زن در اقوام و ملل مختلف، ظهور کرد، و آن جاهلیت‌های ستم‌کیشانه را- که تا حد زنده به گور کردن دختران رسیده بود- محو و دوری جدید و الهی را عنوان کرد:

اولاً زنان را در ارزش‌های انسانی به حکم آیه ۳۵ سوره احزاب با مرد هم‌قطار قرار داد که در این ارزش‌ها، بسا زن‌ها که از بسیاری از مردها هم پیشی گرفتند.

در نظام عائله هم برای زن‌ها که قبلاً حقوقی نداشتند، و رسم‌های بسیار زشت در آنها معمول بود که زن بسا نه فقط حق مالکیت نداشت، بلکه ملک دیگران بود، حقوق عالی و انسانی مقرر فرمود، و نظام همسری را بر اساس آیه وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مِرْودَةً وَ رَحْمَةً [۳۳۲] یا آیه هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ [۳۳۳] بهترین و با قداست و لذت قرار داد، و مسأله روابط جنسی مرد را با زن‌ها حتی زن‌های شوهر دار که حدی نداشت محدود به روابط شرعی و قانونی و رعایت تمام حقوق فرمود، و مسأله جواز ازدواج شرعی مرد با بیش از یک زن را تحت ضوابط و حفظ حقوق زن اول قرار داد، و با این کار، از مفاسد زیادی پیشگیری نمود.

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۹۰

در عین حال، سنت رایج بین مسلمانان تک همسری است، ولی اگر این اجازه نباشد، قانون ناقص می‌گردد، و جواب‌گوی بعض موارد استثنایی نمی‌شود، و منتهی به اعمال خلاف عفت و منافی شرف می‌گردد.

خلاصه، از نظر عقل و وضع زن و مرد اگر ملاحظه شود، بهترین قوانین و انضباطات بین زن و مرد مقرر شده است. باید این مباحث را با دقت و در راستای هدایت عقلانی و علم الاجتماع و توجه به گرایش همه مطالعه نمود تا معلوم شود دستورات شرع همه بر اساس حکمت و تأمین آسایش انسان‌ها است، و ملاک برتری زن و مرد فقط تقوی و پرهیزکاری است.

### حق مرد در طلاق

۳۴۲. آیا در دین اسلام زن حق طلاق دارد؟ اگر نه، چرا خداوند اختیار طلاق را فقط به دست مرد داده است و زن را از این حق محروم نموده است؟

ج. نکاح و ازدواج، اعتبار رابطه خاص بین زن و مرد است که در نوع، چنان مستحکم و پایدار است که طرفین در تمام عمر به آن وفادار و با هم و به هم پیوسته می‌شوند، و فصل این ارتباط در ذهن آنها نیست، و اگر چه در طبع این رابطه و اعتبار آن، اختیار فصل رابطه برای مرد قرار داده شده است و اعتباری جدید در اسلام نیست، اما در اسلام، قداستی برای آن عنوان شده که در نوع و اکثر قریب به اتفاق، این رابطه بین آنها منفصل نمی‌شود؛ و حاصل این که اختیار طلاق با مرد، شرط و حق برای او بر زن نیست. اعتبار عرفی آن، این اختیار است، و در اسلام نیز آن امضاء و ابقا شده است، و حاصل این که این یک اعتبار عقلایی است که مختار بودن زن در آن، معرض معایب و مفساد و تزلزل بنیاد خانواده است. از آن جمله این است که اگر در مورد زن این حکم باشد، زن

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۹۱

همیشه معرض طمع دیگران می‌شود، مثل زنی که همسر نداشته باشد روی آن حرف و حساب است؛ به عکس بدون این حق برای وی، زن از این که مزاجت با او مطرح باشد مصونیت دارد، و این موضوعی است که حتماً باید در این رابطه محفوظ باشد؛ لذا از قدیم و اعصار گذشته، محترم و برقرار مانده است.

مع ذلک برای این که مبدا مردی از این حکم سوء استفاده نماید، جنبه‌های تأمینی دقیق در احکام اسلام برای حفظ مصالح زن مقرر شده است که تا الزام مرد بر طلاق و با امتناع او، طلاق به وسیله حاکم شرع پیش‌بینی شده است، و عادلانه‌ترین احکام و عقلایی‌ترین نظامات در این رابطه بین طرفین مقرر شده است.

### حرمت هم‌جنس‌گرایی

۳۴۳. طبق آمارهای جهانی حدود ۷ تا ۱۰ درصد مردم کل دنیا هم‌جنس‌گرا هستند، و بر اساس تحقیقات، هم‌جنس‌گرایی یک انتخاب نیست، بلکه بسیاری از افراد به طور طبیعی و غریزی این مسأله را دارا هستند. با این تفصیل، چرا اسلام این عمل را حرام کرده است؟

ج. در جواب شما به دو نکته اشعار می‌دارد:

اولاً در تحریم این کار، مصالح مهم و دفع مفساسدی بزرگ ملاحظه شده که برای این که عده‌ای بخواهند غریزه جنسی را با آن اشباع نمایند یا به فرض راه آن‌ها منحصر باشد، نمی‌توان از آن مصالح کلی صرف نظر نمود.

ثانیاً هم‌جنس‌گرایی اگر در حد این آماری که نوشته‌اید باشد، چنان نیست که در حد یک بیماری غیر قابل علاج باشد.

بسیاری از همین هم‌جنس‌گراها با جنس مخالف هم آمیزش دارند، یعنی هم‌جنس‌گرای مطلق شاید نباشد، و اگر باشد، بسیار نادر است.

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۹۲

بالبطبع، هم انسان و هم حیوان به جنس مخالف مایل است. این عنوان هم‌جنس‌گرایی، نتیجه تمدن جدید و آزادی کاذبی است که تبلیغ شده و بشریت را ساقط نموده است.

بسیاری از عادات نیک دیگر نیز بر اساس همین گرایش پایمال شده است، و بسا کسانی باشند که حیوان‌گرا باشند، و به آمیزش مثلاً با بوزینه یا سگ بیشتر اظهار میل نمایند تا به انسان.

غرض این است که این گرایش را فرهنگ و بی‌تعهدی به اخلاق و جامعه به اصطلاح مدنی به وجود آورده است، و مسأله هم‌جنس‌گرایی در حد اضطراب نیست، و گزینه جنسی اگر هدایت نشود، به هر طرف میل می‌کند، و از محارم خود و حیوانات هم استفاده می‌کند، و وقتی از هر طریق آزاد باشد، این میل اظهار می‌شود.

شرایع انبیا و هدایت‌های آسمانی، انسان را چنان تربیت می‌نماید که بر خود مسلط شود، و بتواند خود را بدون دشواری کنترل کند. در عصر حاضر گرایش‌هایی برای بشر در اثر ترک اخلاق و نداشتن عقیده و ایمان و قبول نداشتن حسن و قبح عقلی و فطری جلو آمده که بیشتر امتیازات انسان را بر حیوان زیر سؤال برده است.

نمونه‌های بسیار آن در جوان‌ها، در موضع‌گیری‌ها، در تکثیر جنایات و خیانت‌ها و لغو نظام عائله و مفساد دیگر، نمایان است، و انسان در عین حال که در صنعت و تکنیک پیشرفته و پیش می‌رود، در انسانیت رو به انحطاط کامل است.

به هر حال، حرمت این عمل شنیع در مکتب انبیا و پیامبران خدا از جمله اسلام بسیار مؤکد است، تا حدی که اگر کسی آن را انکار کند از مسلمانی خارج می‌شود، و در کتاب‌هایی که بیش از هزار سال پیش از این تألیف شده، روایاتی از

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۹۳

ائم‌ه علیهم‌السلام داریم که در آنها از ظهور همین بدعت هم‌جنس‌گرایی و شیوع آن خبر داده‌اند.

## فلسفه دیه

### نصف بودن دیه زن

۳۴۴. با تحقیقات و مطالعاتی که داشتم متوجه شدم که در هیچ آیه و روایتی بحثی در مورد نصف بودن دیه زن نشده است. بعضی از فقها هم که قایل به این حکم هستند، دلیلشان، نان‌آوردن مرد برای زن است که این علت هم با اشتغال زنان از بین رفته است. پس این حکم چه توجیهی دارد با این که اکثریت، آن را خلاف عدل می‌دانند؟

ج. شما برای تحقیقات خود به کدام منبع فقهی و کتب استدلالی مراجعه کرده‌ید و به این نتیجه رسیده‌ید. آیا واقعاً تحقیق کرده‌ید؟ خوب بود منابع تحقیق خود را بیان می‌کردید، و این‌طور بر خلاف واقع سخن نمی‌گفتید، چون بر حسب روایات و فتاوی فقهای بزرگ، هیچ اشکال و شبهه‌ی در حکم مذکور نیست، و بلکه مسأله، اجماعی بین علماء شیعه و سنی است، و در این حکم، تفاوتی بین صغیر و کبیر و عاقل و مجنون و سالم الاعضاء و غیر سالم و مورد عمد و شبه عمد و خطا نیست، و همین‌طور در جراحات، دیه زن، نصف دیه مرد است. بلی، اگر دیه جراحات کمتر از ثلث دیه مرد باشد، در این مورد دیه مرد و زن برابر است؛ و امّا روایات در این حکم بسیار است. از جمله در وسائل‌الشیعه جلد ۱۹ در ابواب دیه‌نفس، باب پنجم، ۴ روایت، و در صفحه ۵۹ تا ۶۳ کتاب مذکور، باب حکم الرجل یقتل المرأة و المرأة تقتل الرجل، حدود ۱۵

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۹۴

روایت، آمده است.

با این حال شما می‌گویید در هیچ روایتی صحبت در این مورد نیست. بسیار جای تعجب و تأسف است که بی‌تحقیق چنین ادعایی

کرده‌اید.

دیگر این که کدامند این اکثریتی که می‌گویند این قانون بر خلاف عدل است؟ آیا منظور کسانی هستند که اصل اسلام را قبول ندارند؟ اگر این باشد، که ارزشی ندارد.

ما با مسلمان طرف هستیم، و یک مسلمان معتقد، می‌داند این حکم خدا است هر چند علت آن را نداند، و برای اتمام حجت و قطع عذر، همین بس است که انسان یقین کند فلان حکم، حکم خدا است هر چند نداند که چرا خداوند این حکم را تشریح فرموده است. عمده این است که اصل این نظام‌ها، همه بر اساس نصوص قرآن کریم و روایات معتبر و صحیح، ثابت است، و در عین حال که استحکام نظامات شرع را به قدر معرفت خود درک می‌کنیم، و صاحبان عقول کبیره از عصر رسالت تا حال به آن معترف بوده و هستند، در عین حال، بشر به تمام حکمت‌های احکام دست نخواهد یافت. آنچه مهم است این است که حال قبول و تسلیم نسبت به تمام احکام و نظامات شرع داشته باشیم، و در برابر شرعیات و احکام شرع، مثل تکوینیات، تسلیم و خاضع باشیم و با عمل به این احکام، به مقامات بلند معرفت نائل، و قله‌های کمال معنوی را فتح نماییم.

## فلسفه حج

### فلسفه طواف دور کعبه

۳۴۵. علت و فلسفه طواف، و گردیدن دور خانه کعبه چیست؟

۳۴۶.

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۹۵

ج. برنامه‌های حج، برنامه‌هایی استثنایی و حاوی اسرار و رموزی است که شخص را به حال تسلیم کامل احکام الهی و قبول بی‌غل و غش قلبی هدایت می‌نماید. از جمله اعمال، طواف خانه کعبه است که از عبادات مهمه و دارای فضیلت بسیاری است. مطاف، به قدری با روحانیت و پر معنویت و معرفت‌بخش است که هر کس به حسب حال خود احساس حضور می‌نماید، و همان‌طور که در حدیث است «الطَّوْفُ بِالْبَيْتِ صَلَاةٌ» [۳۳۴] چنان است که انسان در حال نماز است، و همان‌طور که در نماز، هر چه خضوع و خشوع و توجه بیشتر باشد، برکات معنوی و حظوظ روحانی آن بیشتر است، طواف هم به همین قسم است.

در حال طواف مثل نماز، بین بنده و خدا ارتباط برقرار می‌شود که اگر هم در حال طواف از دعا و مناجات ساکت باشد، همان سکوت نیز با معنا و حاکی از حال عبادت و درک عظمت موقف و وقار پرستش حق تعالی می‌باشد. البته مردمی که طواف می‌کنند همه می‌دانند که خدا جسم نیست، چنان که می‌دانند که اضافه (بیت) به (الله)، و (خانه) به (خدا) اضافه تعظیمی و تشریفی است. این خانه شرافت خاص دارد، و مورد عنایات خاصه الهی است، چون اینجا اولین مرکز پرستش خدا و اولین خانه‌ای است که برای بشر ساخته شده است (خانه مردم)، و ابراهیم خلیل علیه‌السلام پیامبری که در دعوت به توحید و مبارزه با شرک، شهرت جهانی دارد- پایه‌های این خانه را با همکاری فرزندش اسماعیل بالا برد، و معماری آن را به عهده داشت، و حتی پیش از ابراهیم، کشتی نوح هم به دور این خانه طواف کرد، و انبیای بزرگ به زیارت و طواف آن آمدند، و این خانه در نظر همه اقوام، معظم و مقدس بود، و از این که ایرانیان در دوران‌های

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۹۶

قدیم از این خانه احترام می‌کرده‌اند، و این که ساسان پسر بابک جد اردشیر به نقل مسعودی [۳۳۵] به حج این خانه مشرف شد، معلوم می‌شود که در کیش زرتشت نیز این خانه محترم شمرده شده است.

پس پرستش خدا و اظهار و اعلان توحید و یکتاپرستی در اینجا، از هر مکان دیگری مناسب‌تر است، و دور این خانه طواف کردن، اظهار خضوع و تواضع در برابر خدای یگانه است که این خانه به امر او بنا شده است. دعاها و اذکاری که در موقع طواف می‌خوانند، همه آموزنده و زنده‌کننده روح توحید و امیدبخش است. هر کس به لهجه و لغتی مناسبی دارد، و مشغول دعا است؛ بعضی به طور فردی، و بعضی به طور دسته‌جمعی طواف می‌کنند، و دعاها را همه با هم می‌خوانند.

### تفاوت اعمال حج برای زن و مرد

۳۴۷. علل تفاوت احکام و اعمال حج، بین زنان و مردان چیست؟

ج. تفاوت احکام عبادی حج بین زنان و مردان، تبعیض نیست، مثل تفاوت بین مالک گندم و جو و سایر اشیایی که متعلق زکات است که بر مالک و کسی که در حد نصاب داشته باشد، واجب است، و بر کسی که ندارد، واجب نیست. مالک نصاب نمی‌تواند اعتراض کند که چرا بر من زکات واجب شد، و بر کسی که مالک نصاب نیست زکات واجب نشده است؟ حج بر مستطیع واجب است، ولی بر غیر مستطیع واجب نیست؟ این تفاوت‌ها، تبعیض نیست. حلق برای صروره و کسی که حج مرتبه اولی او است، اگر مرد باشد واجب یا به فتوای بعضی مستحب مؤکد است، ولی بر زن واجب نیست.

مرد، نمی‌تواند این تکلیف را تبعیض بگوید که زن‌های محرمه در پوشیدن

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۹۷

لباس دوخته آزادند، ولی مرد محرم نباید لباس دوخته بپوشد. بلند گفتن تلبیه برای مرد محرم مستحب است، ولی بر زن استحباب ندارد.

این گونه فرق‌ها و تفاوت‌ها در احکام حج و سایر احکام، هیچ‌یک تبعیض نیست. باید متفاوت باشد، و اما علل احکام، بهتر این است که بگوییم حکمت احکام، چون بسا علت حکم بر ما مخفی باشد، ولی حکمت آن را درک می‌کنیم. در همه این مثال‌ها که گفتیم حکمت حکم و وجه فرق در نظر ظاهر است.

### فلسفه پوشش و حجاب

#### پوشش زن

۳۴۸. آیا خارج شدن خانم‌ها از منزل با مانتو و شلوار از نظر شرعی اشکال دارد؟ اگر جواب منفی است، چرا باید با پوشش کذایی برخی از زنان به صورت چادر و یا پوشیه، در اجتماع ظاهر شد؟

ج. در این سؤال، اگر منظور پرسش از فلسفه حکم خدا و حکمت و فلسفه ظاهر شدن زن با پوشش‌های مهیج و محرک، مثل مانتو و شلوار در انظار بیگانگان و در خیابان‌ها و معابر و مجالس عمومی باشد، گمان نمی‌رود بر کسی حکمت این دستورات اسلام - که حافظ حشمت و شئون زن و مانع از مفاسد اخلاقی و اجتماعی بسیار است - معلوم نباشد، و حضور با بعضی پوشش‌های تنگ و اندام‌نما در انظار اجانب غیر از علاقه به ارائه مفا تن بدن و خودنمایی و جلب توجه بیگانه، تعبیر و معنایی داشته باشد.

این مسائل را با دید عقلانی و حکیمانه باید تحت مطالعه قرار داد، و با دیدی که گرفتار طوفان غریزه جنسی و میل به خودنمایی و دلربایی دارد، و از مفاسد بسیار آن غافل است، نمی‌توان بررسی نمود.

معارف دین، ج ۳، ص: ۳۹۸

در جامعه و مناطق غیر اسلامی، تا حدودی زشتی و قباحت این جلوه‌های حیوانی از میان رفته، و به اسم آزادی، به زنان اجازه هر

کار خلاف عفتی می‌دهند، و از او به صورت ایزاری برای جلب توجه مردان بوالهوس و شهوتران جهت مقاصد سیاسی و تجاری و غیره استفاده می‌شود. آنان مفاسدی را که بر این آزادی‌ها و روش‌های ضد اخلاقی مترتب می‌شود، تا هر کجا باشد و به هر کجا منتهی بشود، عیب و عار و خلاف شرف و حیثیت زن و جامعه نمی‌دانند؛ گاهی روزنامه و جراید و خبرگزاری‌ها، اعمال و رفتاری از اینها خبر می‌دهند که از هیچ حیوان وحشی صادر نمی‌شود که نمونه‌های بسیار رسوایی از آن را در زندگی به اصطلاح بانوهای اول مثل آمریکا باید خواند.

متأسفانه غرب‌زدگی، بعضی از مسلمان‌ها و زن‌های مسلمان را کم و بیش به سوی آن زندگی منحط و غیر انسانی گرایش داده، و به حریم‌ها و حرمت‌ها اهانت می‌گردد. بازی‌ها و اختلاط‌های ناهنجار و حتی مسابقه‌های غیر سالم، همه و همه برای ریشه‌کن کردن بنیاد عفت اسلامی و اساس عائله مسلمان، خطراتش از مواد مخدر و هروئین و تریاک - که با آن مبارزه می‌شود - کمتر نیست. راجع به این موضوعات، کتاب‌ها نوشته شده، و علماء و صاحب‌نظران مسلمان و غیر مسلمان، همه به زن و مرد هشدار داده‌اند؛ و اگر غرض، سؤال از دلیل شرعی بر منع از این حضور زن در مجامع باشد، مگر سؤال‌کننده در غیر مجامع و کشورهای اسلامی تربیت شده و بزرگ شده باشد گر چه این برنامه‌های اسلام و مسلمان بودن زن و زن مسلمان بودن را بسیاری از بیگانگان هم که مختصری در احکام اسلام مطالعه دارند می‌دانند.

از آیات قرآن مجید و احادیث شریفه، سیره زن‌های متعهد و مسلمان از آغاز ظهور اسلام تا زمان ما از شیعه و سنی همه استفاده می‌شود که حفظ حجاب و پوشش مناسب چادر و عبا و حتی پوشیدن رو و صورت از مهم‌ترین وجوه تمایز معارف دین، ج ۳، ص: ۳۹۹

زن مسلمان با کفّار بوده است، و همیشه خانم‌ها بدان معتقد بوده‌اند، و برنامه‌هایی که اسلام، در نواحی مختلف حیات زن مقرر فرموده، همه حافظ شرافت زن و شئون اجتماع است.

برانداختن این برنامه‌ها همواره مخصوصاً در این قرن اخیر از مهم‌ترین مقاصد سیاسی استعمارگران شرق و غرب بوده و هست، و همواره پیدا و ناپیدا و آشکار و پنهان، ایادی و مزدوران آنها؛ از نویسندگان و شعراء خود فروخته و مطبوعات فاسد، این برنامه را دنبال کرده، و در پوشش‌های مختلف، تیشه به ریشه مبانی عزت و شرف مسلمان‌ها می‌زنند، و مفاسد را به نام مفاخر، ترویج و تبلیغ می‌نمایند.

باید زن و مرد مسلمان در عین حالی که با عزم راسخ، و تصمیم محکم با تمسک به تعالیم عالیه اسلام اهتمام می‌کنند که همیشه در صحنه‌های ترقی واقعی علم و عمل و صنعت رو به جلو و قدم به پیش باشند، از این نقشه‌های شوم - که در مذاق گرفتاران به شهوات، شیرین جلوه می‌کند - بی‌خبر نباشند، و با آن تبلیغات و روش‌های غیر اسلامی و نابکارانه با کمال اهتمام مبارزه نمایند.

## مصالح حجاب

۳۴۹. آیا احکامی مثل حجاب، و محرم و نامحرم بودن و عدم اجازه حضور زن در بعضی مراکز اجتماعی برای زن محدودیت و چالش نیست و زنان و حتی مردان را از زندگی دلبخواه خود منع نمی‌کند؟ چرا برای پوشش کنیز در اسلام استثنائاتی هست؟ ج. اصل وجوب حجاب فی الجمله، از ضروریات اسلام است، و دلیل آن قرآن کریم و روایات شریفه و اجماع علماء اسلام است، و حکمت آن واضح است، و مفسده بی‌حجابی یا بدحجابی بر هر عاقلی روشن است.

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۰۰

تشریح حجاب، برای حفظ وقار و متانت و شخصیت زن است تا ملعبه مردان اجنبی و شیوع فساد در جامعه نشود، و بیشتر روابط غیر مشروع و مفاسد اخلاقی که فعلاً در جوامع وجود دارد، به خاطر عدم رعایت کامل حجاب است.

حجاب زن، موجب شخصیت و مصون ماندن او از نظرهای سوء هواپرستان و عفت جامعه است، و عدم رعایت آن، تبعات کثیره‌ای دارد، و بر این اساس، زن باید خود را از نظر نامحرمان مستور بدارد به طوری که حجم مفاتن بدن او هم معلوم نباشد، و انتظار هواپرستان را جلب نکند، و هیچ پوششی، مانند چادر این هدف را تأمین نمی‌کند؛ چنان‌که سیره بانوان متدین هم - خلفاً عن سلف - پوشش با چادر و مانند آن بوده است.

البته فرهنگ‌های غربی - که حتی روابط نامشروع زن و مرد را عیب نمی‌گیرند یا مهم نمی‌شمارند و شنايع دیگر را مجاز و قانونی کرده‌اند - بسیاری از سنن و اخلاقیات زن مسلمان را در حفظ عفت و شرف خود، خلاف آزادی او می‌دانند، اما زن مسلمان و تعلیمات اسلامی، آن فرهنگ را محکوم و مبتذل، و دون شأن زن و انسان می‌دانند. شخصیت زن مسلمان را نمی‌توان با این نگرش‌های حیوانی زیر سؤال برد.

امید است خواهران با فضیلت که بر جوانب متعدد حیات زن و سیاست‌هایی که همیشه و خصوصاً تقریباً از یکصد سال پیش تا این زمان، برای تغییر هویت اسلامی بانوان و در نتیجه تغییر هویت اسلامی کل جامعه وجود داشته احاطه و آگاهی دارند، بتوانند تعهد بانوان را به سنن اسلامی، بیش از پیش استحکام بخشند، و آنان را در برابر تبلیغات سوء مصونیت داده و بیمه نمایند. در نهایت، متذکر می‌شوم که اسلام عزیز، کرامت زن را بر هر چیز دیگری ترجیح داده است و آن، تنها با حفظ عفت و حجاب و عدم اختلاط با مردان بیگانه میسر است.

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۰۱

لازم به ذکر است که بعضی از استثنائات بین کنیز و زن آزاد به ملاحظه بعض حکمت‌ها، مثل موضع کنیز است که در خدماتی که باید در جامعه برده‌داری انجام دهد موظف به پوشیدن وجه نیست. مع ذلك به این معنی نیست که نگاه به او مطلقاً جایز باشد، و تحت شرایط لازم قرار دارد.

### اختلاط زن و مرد در حال احرام

۳۵۰. اگر اختلاط زن و مرد در اسلام حرام است، چرا در طواف کعبه در حالی که در حال احرام زن و شوهر نسبت به هم حرام شوند، این اختلاط در سطحی وسیع اجرا می‌شود؟

ج. احکام شرع مقدّس از طرف خداوند به وسیله پیامبر صلوات الله علیه و آله به مردم ابلاغ می‌شود. خداوند، اختلاط زن و مرد را حرام فرموده، و خود خداوند فرموده که احرام مرد در سر و گردن او، و احرام زن در صورت اوست، و حکمت آن را خدا می‌داند. ما که مصالح و حکمت‌های احکام خدا را نمی‌دانیم، نباید اشکال کنیم.

مع ذلك تذکر این نکته لازم است که حج و آن اجتماعات بزرگ، جلوه‌ای از روز قیامت و حضور در آن موقف حساس است که در آن شرایط با این که همه زن و مرد در کنار هم هستند، هیچ کس در حال آن که در کنار اوست و حتی حضور او است، به او توجه ندارد، و چنان است که خود او تنها آنجا حاضر شده است:

لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ [۳۳۶]. در مراسم طواف و آن عبادت بزرگ، چنان موقعیت و ایستگاهی است که همه غرق توجه به خدای تعالی، و محو در حال حضور خود هستند، و از خود و

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۰۲

هستی خود هم بی‌خیال و غافل‌اند؛ کسی و چیزی را غیر از خدا نمی‌بینند.

در آن حال روحانی، هر کسی به خود و حال خود و توبه و اصلاح نفس خود، مشغول است. مرد، التفات به این که، آن کسی که در کنار او است زن است یا مرد یا جماد، ندارد، و هم‌چنین است زن. تمام حال احرام، در این حال و در این سیر رو به خدا است و



به سوی قرب بیشتر پیش می‌رود.

فرض بر این است که شخص در عالم دیگر و عالم فرشتگان سیر می‌کند. کسی نیست که محرم به او نگاه کند، و کسی نیست که به محرم نگاه کند. در هر حال، مطلب همان است که همه باید تسلیم حکم خدا باشیم؛ جایی تعبد به پوشاندن وجه است، و گاهی بر عکس و نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ [۳۳۷].

### حجاب در نماز

۳۵۱. فلسفه رعایت حجاب در هنگام عبادت به خصوص در حال نماز چیست؟

ج. نماز، ظاهرترین و کامل‌ترین مصداق عبادت و معارج پرستندگان خدا و وسیله قرب پرهیزکاران است، و تمام آداب مناسب شأن و قدس مقام آن، باید مراعات گردد. حکمت پوشش در این حال شریف و مقدس، پنهان کردن و مستور نمودن از خدا نیست؛ زیرا چیزی از علم خدا، مستور و پنهان نمی‌شود، بلکه یکی از حکمت‌های آن، مناسبتی است که عرفاً و در ظاهر حال بین حضور خدارفتن (نماز) و پوشش وجود دارد که بر حسب عرف بدون پوشش، خلاف ادب، و استهزاء شمرده می‌شود و اگر این پوشش نباشد، نماز بی‌احترام می‌گردد، چنان‌که قدس و عظمت نماز مقتضی است که بدن و لباس و محل سجده پاک باشد، و لباس و مکان نماز گزار غصبی نباشد، و خلاصه، در تمام این جهات طهارت و

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۰۳

پاکی معنوی و ظاهری ملاحظه شود.

حکمت دیگر این است که این آداب از جنبه روانی و به جهت حصول حضور قلب مؤثر است، و رعایت این برنامه‌ها، شخص را از غیاب به حضور می‌رساند، و پرده‌ها و حجاب‌هایی را که میان بنده و خدا ایجاد شده است کنار می‌زند.

حکمت دیگر این است که شخص در حال نماز نه فقط در حضور خدا است، بلکه ملائکه و بسا ارواح طیبه هم او را می‌بینند، و محتمل است که این ستر و پوشش اگر چه مانع از علم آنها نیست، مانع از رؤیت آنها باشد.

به هر حال شخص مؤمن باید تسلیم احکام خدا باشد، هر چند فائده یا فلسفه آن را نداند، زیرا اگر بخواهد عمل به احکام را مشروط به دانستن فلسفه احکام نماید، عمرش به آن وفا نمی‌نماید و از عمل باز می‌ماند، مانند بیماری که بخواهد نسخه طیب حاذق را بررسی کند، و از خصوصیات و چگونگی و مقدار تأثیر آن و عکس‌العمل‌های گوناگون داروها مطلع شود؛ بدیهی است چنین بیماری با این طرز برخورد با نسخه طیب از پا در خواهد آمد.

### تراشیدن ریش

۳۵۲. در حدیثی از پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌در کتاب شریف اصول کافی آمده است: «هر کاری که موجب عذاب جسم شود، حرام است و ریش‌تراشی هم موجب عذاب جسم می‌شود». با توجه به این که در عصر کنونی ابزار جدیدی جهت تراشیدن ریش موجود است، و علی‌الظاهر ضرری هم به جسم نمی‌رساند، آیا عمل به این حدیث لازم است؟

ج. این امر بر فرض که با روایت معتبر هم ثابت شود، ممکن است یکی از حکمت‌های حکم باشد و تمام علت نیست و به علاوه، استفاده از یک روایت

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۰۴

حجت نیست. باید کسی که فقیه است، همه روایات را ببیند تا بتواند حکم خدا را استنباط کند، و کسی که مایه علمی حوزوی

ندارد، نمی‌تواند به مجرد دیدن یک روایت که تشخیص نمی‌دهد ضعیف است یا راوی مجهول است و یا اشکالات دیگر دارد یا نه، نظر بدهد.

به هر حال، دلائل حرمت ریش تراشی متعدد است، و علماء بزرگ از جمله مرحوم علامه صاحب تفسیر آلاء الرحمن آیت الله بلاغی قدس سره، رساله‌ای مختصر در اثبات حرمت ریش تراشی و دلائل آن نگاشته‌اند، می‌توانید مراجعه نمایید.

## فعالیت اجتماعی بانوان

### عدم قضاوت زنان

۳۵۳. چرا یک زن نمی‌تواند مسئولیت قضاوت را در جامعه اسلامی بپذیرد؟

ج. قضاوت زنان، جایز نیست، و از اول پیدایش اسلام تاکنون در هیچ عصری، زن متصدی منصب قضاوت نبوده است، و ورود آنها به دستگاه قضایی هر چند قاضی نباشد هم مستلزم مفاسد و تبعات سوء اخلاقی است.

### رجولیت، شرط مدیریت

۳۵۴. آیا زن تواند به مقام رهبری یا ریاست جمهوری برسد؟

ج. رجولیت، در مدیریت جامعه به عنوان رهبر یا رئیس جمهوری یا استاندار یا فرماندار، شرط است، و دلیل آن، اجماع و استقصاء موارد و بعضی روایات می‌باشد، مثل

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۰۵

«لَنْ يَفْلِحَ قَوْمٌ أَسْنَدُوا أَمْرَهُمْ إِلَى امْرَأَةٍ» [۳۳۸]

تذکر لازم در اینجا این است که این سؤال، باید این چنین طرح شود که به چه دلیل، زن، از قبول مسئولیت قضا معاف است؟ چون مسئولیت آن، سنگین و قاضی بر لب گودال جهنم قرار دارد و خطر سقوط او را تهدید می‌نماید، مثل این که چرا نمی‌گویند زن نمی‌تواند جهاد کند، زیرا جهاد، خطر قتل و اسارت دارد.

باید پرسید که چرا زن معاف شده و این مسئولیت سنگین بر عهده مرد است؟ جواب این است که این احکام به علت ناتوانی جسمی یا علمی و فنی زن است، و به عبارت دیگر، تضعیف موضع زن نیست. بسا زن‌ها که در این توانایی‌ها از بسیاری مردها قوی‌تر باشند، و با وجود این، مکلف نیستند.

حکمت این احکام، حفظ موقعیت زن است، و محافظت زن از خطرات، بهتر از ارجاع این مسئولیت‌ها به اوست. اینها محرومیت نیست، بلکه امتیاز است.

وقتی مثل حضرت فاطمه سلام الله علیها با آن مقامات و صلاحیت‌هایی که هم‌تراز با انبیاء الهی می‌باشد، مکلف به ولایت بر امور اجرایی و مدیریت جامعه‌ای نباشد، معلوم می‌شود که چه مصالح بزرگی را شارع مقدس در نظر داشته است که اگر بخواهیم وارد بیان این موضوع شویم، باید رساله‌ای طولانی بنگاریم.

## فلسفه حدود

### فلسفه جرم‌انکاری بعضی جرائم

۳۵۵. با توجه به این که در بحث جرایم، دسته‌ای از آنها به عنوان (جرایم بدون بزه دیده) یا توأم با رضایت می‌باشد، مانند زنا و شرب خمر و ... نظر

۳۵۶.

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۰۶

حضرت عالی در مورد فلسفه جرم‌انگاری این دسته از جرایم در شرع مقدس چیست؟

ج. این تفاوت‌ها، بر اساس تفاوت نگرش‌ها و جهان‌بینی اشخاص و مکتب‌ها است. در مکتبی که جهان‌بینی آن سکولار و مادی است، این که انسان را در رابطه با کارهایی که موجب تضرر دیگران نشود، مسئول نمی‌دانند، و صرفاً مضر بودن به غیر را ملاک جرم‌بودن می‌گویند، اما در مکتب جهان‌بینی ایمانی و اعتقاد به خدا و وحی، در جرم و گناه، ملاک، مخالفت امر یا نهی خداوند است. امر و نهی و احکام و قوانینی که هم در آن دفع ضرر از خود شخص و فاعل و هم غیر ملاحظه شده است. علاوه بر این، در مورد جرائمی، مانند زنا و خمر و غیره ملاحظه دفع ضرر از کل جامعه و نظامات مختلف، حکمت است.

اگر این اعمال، جرم تلقی نشود و قبح آن منظور نگردد، موجب شیوع این اعمال می‌شود، و مفسد اجتماعی مهم و اختلال کلی نظم و نظام پیش می‌آید و امنیت جامعه در خطر قرار می‌گیرد.

بسیاری نادانسته و فکر نکرده بر اساس محدودیت اطلاعات، این مسائل و حکمت‌ها را در نظر نمی‌گیرند. غرض این است که بسیار و بیشتر محرمات شرعی و نواهی الهی، حکمت‌هایی دارند که بشر اگر بخواهد و لو سکولار و ملحد باشد از یک سلسله خطرات و ناامنی‌ها محفوظ بماند، باید این تحریمات را محترم بشمارد، و تخلف از آنها را که در نتیجه، ثبات جامعه را متزلزل می‌سازد رعایت نماید.

### دلیل وجوب رجم

۳۵۷. با عنایت به این که در حال حاضر اجرای مجازات سنگسار از سوی دشمنان اسلام و قرآن، دستاویزی جهت وهن احکام شرعی قرار گرفته است،

۳۵۸.

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۰۷

آیا به نظر حضرت عالی، این مجازات جزء حدود لایتغیر الهی الی الابد تلقی می‌شود، یا می‌توان به اقتضای زمان و مکان جایگزینی برای آن قرار داد؟

ج. این مسأله و اختلاف در شکل مجازات (بین مجازات بدنی به طور مطلق و غیر بدنی، مثل حبس) است که شامل موارد قصاص و تعزیر به تازیانه هم می‌شود.

در اصل، بدیهی است که در نظام اسلامی، آنچه متبع است و قابل تخلف نیست، مجازات بدنی در موارد معینه است، و در بعض موارد هم مجازات غیر بدنی، مثل حبس و یا تبعید نیز مقرر شده است.

بر حسب عقیده مسلمان، تقدیم هیچ قاعده و نظامی بر قوانین اسلامی که الهی و ریشه وحیانی دارد، جایز نیست و مجازات مجرم به هر طریق دیگر غیر از آنچه در اسلام معین است، ظلم بر او است. در حاشیه و کنار این دو شیوه لائیک و وحیانی و تقدیم آنها به یکدیگر حکمت‌هایی هم برای تنبیهات بدنی و تقدیم آنها بر غیر بدنی هم گفته می‌شود که از جمله حبس‌های طویل‌المدت و از کار بازماندن اشخاص و مفسد نگهداری زندانیان بسیار است که در اینجا مجال بیشتر برای بیان آن نیست، لذا حکم سنگسار نیز در این بحث وارد است، با این فرق که در این حکم به مناسبت اینکه شرایط اثبات جرم (زنا) به نوعی است که اثبات آن غالباً امکان

عرفی ندارد، قضیه با حکم تعزیر یا اصل برائت متهم تمام می‌شود، به عکس این که در قتل نفس عمدی، شهادت ۲ عادل کافی است، در زنا و حد آن؛ اعم از رمی و جلد، شهادت ۴ نفر عادل آن هم به کیفیت خاص معتبر شده است. به همین خاطر ملاحظه می‌شود بیشتر فایده این حکم، بازداري از گناه است، و عنوان این مجازات شدید با توجه به موضوع، لازم به نظر می‌رسد، زیرا زندان و تعزیر، در بازداري از این گناه کافی نیست، هر چند پس از اثبات شرعی، البته اجراء می‌شود که نقض غرض لازم نگردد. به هر حال اعتنایی

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۰۸  
به عدم قبول دیگران نیست.

### اعدام و کرامت انسانی

۳۵۹. به نظر حضرت‌تعالی، آیا حکم اعدام با کرامت انسانی مغایر است یا خیر؟

ج. این حکم، با اجتماع شرایط خودش از احکام الهی است، و هرگز مغایر با کرامت انسانی نیست، بلکه به مصلحت و منفعت جامعه انسانی است.

آنان که دائماً در اعتراض به مسلمین بوده و هستند، و از جنایات بی‌شمار ابرقدرت‌ها و بی‌رحمی و قساوت آنها و کشتارهای دسته‌جمعی زن و مرد و کودک و مریض و خواب و بیدار به صورت فجیع دم نمی‌زنند، و تمام تبلیغات آنها علیه اسلام است. اگر حدود اجرا نشود، باز هم اعتراضات دیگری می‌نمایند، و اگر به اعتراضات آنها ترتیب اثر داده شود، هر روز یکی از احکام را مورد اعتراض قرار می‌دهند، و ممکن است بعدها به نماز و روزه اشکال کنند. بنابراین مسلمان‌ها باید استقلال خود را در همه زمینه‌ها حفظ کنند، و به نغمه‌های شوم بیگانگان اعتنا نکنند.

### حکم ارتداد

۳۶۰. در کشور ما هر فردی که از پدر و مادر مسلمان متولد شود در شناسنامه او مذهب مسلمان نوشته خواهد شد و در صورتی که شخص مذکور پس از تحقیق بخواهد به دین دیگری وارد شود مرتد خوانده شده و حکم اعدام بر او اجرا خواهد شد. آیا این قانون با عقل سازگار است؟

ج. دو مطلب باید از هم جدا شود: یکی این که هیچ کس بر اساس عقیده

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۰۹

باطنی‌اش، مجازات و اعدام نمی‌شود و دیگر آن که در نظام اسلامی، اعلام عدم اعتقاد به احکام اسلام جز از اهل ذمه مجاز نیست و خلاف تسلیم به اسلام و تسلیم به نظام است، مگر این که شخص از اهل ذمه باشد که در این صورت احکام خاص خود را دارد. پس معنای آزادی عقیده این نیست که شخص، آزاد در بیان نتیجه آن نیز باشد. حتی اگر کسی اظهار کفر کند و در باطن مسلمان باشد به همان جرم اظهار کفر، مأخوذ می‌شود. به هر حال، هر چه علم و آگاهی و معرفت انسان بیشتر شود، زبان اعتراض و ایراد کوتاه‌تر، و حال خضوع و تسلیم او بیشتر می‌شود.

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۱۱

### فصل دوازدهم: ادیان، مذاهب و فرق

## اشاره

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۱۳

## اسلام و بلورالاسم (کثرت گرایی دینی)

## اسلامیت دیگر ادیان

۳۶۱. آیا ادیانی مثل زرتشت، یهودیت و مسیحیت همه از شاخهی اسلام می‌باشند و بر حق‌اند، یا همه شرایع قبل، با آمدن اسلام کنار رفتند؟

ج. ادیانی که قبل از دین مقدس اسلام بوده‌اند، همه از طرف خدای متعال و بر حق و به وسیله انبیاء ابلاغ شده است، لکن بعد از بعثت حضرت خاتم الانبیاء محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله دین حق همان اسلام است که آن حضرت ابلاغ فرمود، و ادیان دیگر از شاخهی اسلام نیستند، و بعد از رسول اکرم اسلام صلوات الله علیه و آله هر کسی بر دین قبل از اسلام (هر دینی که باشد) باقی بماند، گمراه است، چون در حقیقت، پیغمبر و دینی را که خداوند ابلاغ فرموده رد کرده که در حکم کفر است.

این سابقه نسبت به دین موسی و دین عیسی علیهما السلام؛ مسیحیت و یهودیت ثابت است، ولی نسبت به زرتشت، این سابقه حقانیت هم ثابت نیست که آیا بر اساس توحید بوده یا شرک (عقیده به یزدان و اهرمن)، و اصلاً تاریخ زرتشت نیز چنان که مورد اطمینان باشد روشن نیست.

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۱۴

## تغییر دین به مسیحیت

۳۶۲. بنده با مطالعات و تحقیقاتی که داشته‌ام، قصد تغییر دین و عدول به دین مسیحیت را دارم. بفرمایید

۳۶۳. آیا تهدیدی از جانب دین اسلام برای من نمی‌باشد؟

ج. نخست از خداوند متعال، بازگشت شما را به دین مقدس اسلام؛ دین توحید و ایمان خالص به خدا، دین برابری و مساوات و الغاء اختلاف نژادی و امتیازات بسیار دیگر مسألت می‌نمایم. ان شاء الله تعالی با تجدید نظر و اندیشه درست و جهش موحدانه اعاده حیثیت نمایید.

این که نوشته‌اید بعد از مطالعات فراوان، تصمیم گرفته‌اید خدای نخواستگه به دین مسیحیت، یعنی مسیحیت تحریف شده فعلی روی بیاورید، سؤال این است که شما در مسیحیت از جهت اصل فکر و عقیده چه یافته‌اید، و حضرت عیسی مسیح را چه شخصی شناخته‌اید، و این که او پسر خدا باشد و مبدأ عالم سه اقنوم باشد؛ اب و ابن و روح القدس یا هر تعبیر دیگری بنمایید، چگونه معقول دانسته‌اید؟ آیا به شرک خالص، ایمان پیدا کرده که مبدأ عالم این اقنوم باشد، یا خود را موحد می‌دانید و مبدأ را یکتا و یگانه می‌دانید؟ اگر از شرک بیزارید، این سه اقنوم را چگونه و با چه عقلی، یکی می‌دانید؟ آیا خدا را مرکب می‌دانید؛ هم توحید و هم شرک؟

عقل بشر این را نمی‌پذیرد، و حتی بزرگان مسیحیت محرف هم نتوانسته‌اند معنی معقولی از آن بدهند. خلاصه، در اصل، شما مسأله شرک و توحید را چگونه با اعتقادی به سه اقنوم حل کرده‌اید، و از توحید اسلام و قرآن که حضرت محمد بن عبد الله صلوات الله

علیه و آله آن را به خلوص و کامل‌ترین حقیقت بیان فرموده روی گردان شده‌اید؟ آن عقیده را چگونه بر این عقیده **إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ** [۳۳۹] برگزیده‌اید؟ عقیده‌ای که حتی مسیحیان کاوشگر، مثل دکتر گوستاولوبون فرانسوی، آن محقق معروف می‌گوید: عقیده توحید تاج افتخاری است که در بین ادیان بر سر دین اسلام نهاده شده است. [۳۴۰]

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۱۵

چرا این عقیده را ترک می‌کنید و به آن عقیده‌ای که نمی‌شود و نمی‌تواند آن را به صورت عقل‌پسند عرضه کنند گرایش یافته‌اید؟ در بخش عقاید، مطالب و مقایسه‌های زیادی است که اعتبار دین اسلام و عقلانیت آن بر مثل مسیحیت کنونی آشکار است. شما چه کتابی را مطالعه کرده‌اید؟ آیا کتاب انیس الاعلام آن کشیش محقق مسیحی را - که بالاخره پس از یک عمر زحمت و تحقیق، اسلام را پذیرفت، و آن کتاب و آن همه تحقیقات را به عالم مسیحیت و اسلام تحویل داد- اسمش را اصلاً شنیده یا خوانده‌اید؟ آیا نمی‌شنوید که غیر معقول بودن اساس این مسیحیت فعلی موجب شده که در پرسش‌هایی که از مسیحیان کشورهای غربی می‌شود گاه هشتاد یا نود درصد و بیشتر، عدم اعتقاد خود را با التزام به رفتن کلیسا به دین مسیحیت ابراز می‌دارند؟ در بخش‌های دیگر هم، هر کجا مقایسه کنید، اسلام، دین ممتاز عالم است، و مسیحیت فعلی در کنار سایر ادیان، محکوم است. به هر حال خواهش دارم شما این را روشن کنید که چه امتیازی در مسیحیت دیده و شناخته‌اید که آن را برتر از اسلام شناخته‌اید. منتظر جواب شما، و بلکه مژده بازگشت شما به دین توحید اسلام و براءت از مسیحیت شرک‌آلود می‌باشم.

### پیدایش فرق در اسلام

۳۶۴. آیا در زمان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه و آله هم دو مذهب (شیعه و سنی) وجود داشت؟

ج. با ظهور دین اسلام و مبعوث شدن حضرت محمد بن عبدالله صلی‌الله‌علیه و آله و سلم، دین جهانی و همگانی از سوی خداوند متعال، دین اسلام اعلام شد. در قرآن می‌فرماید:

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ [۳۴۱]

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۱۶

و اسلام کامل و خالص هم همان است که خود پیغمبر و اهل بیت آن حضرت و پیروان اهل بیت علیهم‌السلام یعنی شیعه به آن اعتقاد دارند؛ هم در اصول دین و هم در فروع دین. و چون بعد از رحلت حضرت رسول صلی‌الله‌علیه و آله، مسیر رهبری و هدایت مردم و ولایت را که به حکم خدا با تأکید تمام علی علیه‌السلام برای آن منصوب شده بود گروهی تغییر دادند؛ به پیروان راستین پیغمبر صلی‌الله‌علیه و آله که بر هدایت همان اهل بیت و علی علیهم‌السلام و استمرار آن تا عصر حاضر و اعصار آینده باقی ماندند شیعه، یعنی پیرو علی عنوان شد و به آن گروه مستحدث، سنی گفته شد.

### تعامل اهل سنت و شیعه

۳۶۵. در چند سال اخیر، برخی افراد تندرو در استان سیستان و بلوچستان، به پخش کتب تفرقه‌آمیز بین فریقین پرداخته‌اند، و حساسیت‌های مذهبی بین شیعه و سنت ایجاد نموده‌اند. نظر مبارک را در مورد این اعمال، و نیز لزوم وحدت بین شیعه و سنت بیان فرمایید؟

ج. در شرایط فوق و به طور کلی، طرفین و هر دو طائفه، باید مصلحت اسلام و مسلمین و جامعه‌ای را که هر دو طائفه عضو آن شمرده می‌شوند، حفظ نمایند، و از آنچه موجب ضعف و انکسار ملت اسلام می‌شود بپرهیزند، و به مضمون «وَهُمْ يَدُّ عَلَى مَنْ

سَوَاهِمُ» [۳۴۲] عمل کنند، و از فتنه‌جویی و آشوب‌سازی به شدت دوری جویند، و با هم، به مهر و محبت و الفت و تعاون رفتار کنند.

آنچه از مفاسدی که تذکر داده‌اید مشاهده می‌شود همه مربوط به فرقه وهابی است که عالم اسلام را ناامن کرده، و کشورهای متعددی را متزلزل و موجب

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۱۷

وهن مسلمانان و جلوه بدترین خشونت‌ها شده، و با عملیات انتحاری و فریب جوانان و دختران جاهل، آنها را به انفجارهای انتحاری بر می‌انگیزاند، و زن و مرد و کودکان بی‌گناه را قتل عام می‌نمایند.

سیستان و بلوچستان بر حسب تواریخ، یک نشان افتخار ولایت اهل بیت و وفا به خاندان رسالت، بر پیشانی دارد که در عالم اسلام آن زمان که تحت اختناق و ظلم و حبس و قتل عمال حکومت بنی‌امیه بودند، از منطقه دیگر شنیده نشده است.

سیستان، منطقه‌ای که در مقابل حکومت ایستاد و مقاومت کرد، و در نماز جمعه از جسارت و بی‌ادبی به امیرالمؤمنین علیه‌السلام امتناع نمودند، سیستان بود. این منطقه بود که سب امیرالمؤمنین علیه‌السلام را نپذیرفت، در حالی که بیشتر و اکثریت عالم اسلام- اگر چه در دل، آن بدعت را نمی‌پذیرفتند- ضعف ایمان و ترس از مرگ و حفظ مال و مقام، آنها را به سکوت قانع کرده بود.

### کثرت اهل باطل

۳۶۶. با توجه به جمعیت زیاد اهل سنت نسبت به شیعه، آیا این کثرت جمعیت، دلیلی بر حقانیت آنها نیست؟

ج. این که تعداد شیعیان کمتر از دیگران است، علت آن با کمی دقت در تاریخ به خوبی روشن می‌شود.

پس از رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم روی کار آمدن دولت‌های جائز و منحرف و قرار گرفتن ظالمان بر مسند امور، و دشمنی و کینه‌ورزی با اهل بیت رسول خدا و پیروان ایشان و تبلیغ اسلام بدون امام معصوم، و در حجابی از جهل و نادانی قرار داشتن مردم، و شیعه را هدف آماج انواع تهمت‌ها قرار دادن، و نسل‌ها را بر این منوال تربیت کردن، انتظاری جز این که هست می‌توان داشت؟

بلکه بقای مکتب اهل بیت علیهم‌السلام تا به امروز به این شفافی و روشنی - که

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۱۸

خود محصول تلاش‌ها و جانفشانی دانشمندان بزرگی است که با زبان و قلم و بذل جان، درخت استوار دین مبین اسلام را به دور از تحریف‌ها و خرافه‌ها در مکتب وحی آبیاری نموده‌اند و حمایت و عنایت خاصه ولی‌الله‌الاعظم ارواحنا له‌الفدا- خود از معجزات و خوارق عادات محسوب می‌شود. و این سنت الهی در طول تاریخ بشر است که همواره ستمگران در زمان سلطه چنین کرده‌اند، و خدای متعال دین خود را همچنان باقی نگاهداشته است، و اکثر مردم، تابع شرایط محیط و مایل به مرام حکام و زورگویان بوده و هستند، به قول شاعر:

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۱۹

گفتم به فلک: چه رذل پرور شده‌ای؟ خندید که «الناس علی دین ملوک»

و بالاتر از همه، قرآن کریم می‌فرماید:

وَإِنْ تَطَعِ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ [۳۴۳] به هر حال، کثرت جمعیت و دست‌برنداشتن از مسلک و مرام، دلیل حقانیت نیست.

در خاتمه برای مطالعه بیشتر در این زمینه، می‌توانید به کتاب‌هایی که مرحوم علامه مجلسی در این باره نوشته‌اند مراجعه نمایید.

### تحقیق درباره دیگر ادیان

۳۶۷. آیا تحقیق و مطالعه اعتقادات ادیان دیگر برای اطلاع از آنها برای یک مسلمان جایز است؟

ج. برای یک مسلمان، تحقیق در ادیان دیگر و مطالعه کتب آنها در صورتی جایز و مفید است که اطلاع کامل از اصول و فروع مذهب شیعه داشته باشد، زیرا در این صورت قطعاً گمراهی آنان را درک می‌کند، و در غیر این صورت خوف تأثیرپذیری و گمراهی وجود دارد.

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۲۰

بنابراین باید ابتدا تحقیقات خود را منحصر به مطالعه کتب شیعه، مانند ترجمه المراجعات و کفایه الموحدین و کتب مجلسی علیه‌الرحمه و دیگر کتب اعتقادی معتبر نمایید.

### شریعت سمحه سهله

۳۶۸. برخی در تفسیر سهولت دین اسلام، مثال‌هایی مانند تحریم روزه در هنگام عذر را بیان می‌کنند. سؤالی که پیش آید این است که شرایع قبلی مثل مسیحیت و یهودیت اصلاً اعمالی مثل نماز، حج، خمس، زکات و ... را نداشتند که اینگونه احکام اسلامی نسبت به آنها آسان‌تر باشد. به نظر حضرت‌عالی تفسیر صحیح سمحه و سهله بودن دین مبین اسلام چیست؟

ج. منظور از این که اسلام دین آسانی است، تنها مقایسه آن با دین مسیحیت و یهودیت و غیر اینها نیست تا گفته شود در آن دین‌ها، زکات و غیره وجود نداشته، با این که در اسلام این تکالیف وجود دارد؛ بلکه مراد این است که احکام اسلام فی حدّ نفسه برای هر کس مقدور و آسان است و تکلیف شاقی نیست، چنان که می‌بینیم متدینین در هر عصری به راحتی انجام می‌دهند، علاوه بر این که در ادیان گذشته هم حج و زکات و نماز و روزه بوده است و نیز در آن ادیان، تزییقاتی وجود داشته که آنها را به مشقت می‌انداخته که در دین اسلام وجود ندارد، و آن تزییقات در روایات ذکر شده و در تفاسیر موجود است.

سماحت و سهولت نسبت به تعالیم اسلام و تعالیم ادیان دیگر ملاحظه می‌شود. به طور موردی، در اسلام، مسأله توبه و اعاده حیثیت در کمال آسانی فراهم می‌شود، و بنده با ندامت، به خدا بازگشت می‌کند و حیب خدا می‌شود، در حالی که در گذشته در شرایط توبه و دستور آن، کشت و کشتار یکدیگر مقرر شده بود

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۲۱

که خودشان، خودشان را بکشند. در این مورد، می‌توانید به تفسیر آیه شریفه آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ [۳۴۴] مراجعه کنید.

### تصوف و عرفان

#### نسبت تصوف به برخی علمای شیعه

۳۶۹. بعضی از مروّجان تصوّف در ضمن سخنانی‌های خود مطالبی به شرح ذیل بیان می‌نمایند:

۱. سید بن طاووس در کتب تراجم جزو صوفیه یا متهمین به تصوف شناخته می‌شود. دفاع‌هایی که مرحوم سید از عقاید صوفیه



کرده‌اند، سبب شده است که سید را به عنوان یک شخصیت صوفی در کتب تراجم معرفی کنند.

۲. بزرگترین شخصیت در قرن هشتم، علامه حلی است. وی مطلقاً در برابر صوفیه جبهه‌گیری نمی‌کند، علاوه با صوفیه همکاری هم می‌نماید.

۳. شهید ثانی در منیة المرید می‌گوید: اگر خواستی باطن قرآن را بفهمی، به سراغ کتاب تأویلات ملاعبدالرزاق کاشانی برو ... که این کتاب آن قدر شبیه آرای محی الدین است که به اسم تفسیر محی الدین اشتباهاً چاپ شده است.

۴. شیخ بهایی که تصوفش اظهر من الشمس است و احتیاج به توضیح ندارد.

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۲۲

۵. میرلوحی در کتاب‌هایش می‌گوید: گول نخورید که مجلسی ثانی با تصوف مخالف است. او هم مثل پدرش صوفی است و فعلاً برای این که زمانه اقتضا نمی‌کند، تظاهر به مخالفت با تصوف می‌کند.

بفرمایید آیا سیره و منش این بزرگان منطبق بر تصوف می‌باشد یا این نسبت‌ها افترا است؟

ج. تعجب است که با وجود تصریحات علما و فقهای بزرگ و محدثان عالیقدر بر بطلان و فساد فرق صوفیه، و با وجود دلالت اخبار معتبر بر تحذیر از گرایش به آنها، شخصی بخواهد با این اکاذیب برای صوفیه تأیید بسازد.

از همه اینها عجیب‌تر، نسبت تصریح به صحت تصوف علمایی، مانند علامه مجلسی دوم علیه‌الرحمة است، که باید گفت: یک تهمت و اهانت به شخصی است که یکی از رشته‌های مهم مجاهدات علمی و دینی او، برخورد با تصوف و هدایت مردم و شیعیان به تشیع خالص - که منزه و پیراسته از تصوف می‌باشد - بود.

این «مجلسی» بود که بازار تصوف را که به واسطه بعضی عوامل، رواج و رونقی یافته بود به کساد کشاند، و در اثر افشاگری‌هایش، خانقاه‌های بسیاری که حتی در شهر اصفهان بود تعطیل و بسته شد، و همان دوره، تشیع راستین عصر ائمه علیهم‌السلام را نوسازی و تجدید نمود؛ و اگر «زین العابدین شیروانی»، صاحب «ریاض الساحة و بستان السیاحة» که خود از صوفیان مشهور و سفری‌شده بوده، این تهمت را به او زده باشد بعید نیست، و هر کس مختصری از حال مجلسی دوم مطلع باشد، و کتاب‌هایش را خوانده باشد، می‌داند که در بساط این مرد بزرگ و مؤلف موسوعه «بحار الانوار» و کتب ارزنده دیگر، ذره‌ای که وجود نداشته و از آن منزه و مبرا بوده است، گرایش به تصوف می‌باشد. به هر حال در بطلان این نسبت که به فقهای عظام و علمای والامقام مذکور در سؤال داده شده است، شکی نیست.

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۲۳

شما اگر بخواهید تا حدی از حالات این فرقه مطلع شوید به کتاب‌هایی، مثل (از کوی صوفیان تا حضور عارفان؛ سید تقی واحدی صالح علیشاه) و (صوفی و عارف چه می‌گوید) و (خیراتیه) و (فضایح الصوفیه) و (جستجو در عرفان اسلامی و عرفان تصوف) و کتاب‌های کیوان قزوینی مراجعه نمایید تا روشن شود که هیچ‌گاه امثال سیدبن طاووس و شهید ثانی و ... طبق این مسلک‌های انحرافی رفتار نکرده‌اند.

### انحراف مشایخ عرفان و تصوف

۳۷۰. تمجید از افرادی مانند مولوی، ابن عربی، بایزید بسطامی و ... که از بزرگان عرفان محسوب می‌شوند چه حکمی دارد؟

ج. این افراد که به اصطلاح عرفا نامیده می‌شوند، اکثریت دارای انحرافات فکری و عقیدتی و روش‌های خرافی می‌باشند، و گفتارها و سخنانی دارند که با نصوص قرآن مجید و احادیث شریفه مخالفت دارد.

اگر هم برخی، آنها را از عقائد فاسده تبرئه نمایند، برای شخص مسلمان، آراء و عقائدشان حجت نیست، و قدر مسلم این است که

این افراد و آرائشان در طول چهارده قرن در محیط مذهب و تشیع هیچ گاه مرجع و ملجأ نبوده است، و در همه ادوار و اعصار، رهبران عقیدتی شیعه، افرادی، مثل ابن بابویه پدر صدوق و خود صدوق و شیخ مفیدها و شیخ طوسی‌ها و علامه حلی‌ها و مجلسی‌ها و صد‌ها و هزارها علما از این قبیل بوده‌اند که در ارائه مرزهای بین کفر و اسلام، همواره کلامشان قطعی و قاطع بوده است؛ اکنون هم، راه و صراط مستقیم همان راه آنها است.

مع ذلک برای مزید شناسایی حال این افراد می‌توانید به کتاب‌هایی، مثل

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۲۴

خیراتیه، و فضائح الصوفیه و نقدی بر مثنوی، و حدیقه الشیعه، و عرفان و تصوف، و جستجو در عرفان اسلامی رجوع نمایید.

### شخصیت معروف کرخی

۳۷۱. عده‌ی که خود را فقرا می‌نامند، معروف کرخی را از مقربان حضرت رضا علیه‌السلام و دربان یاران سرّ آن حضرت می‌دانند، و او را از مشایخ خود می‌دانند. نظر حضرت‌تعالی نسبت به معروف کرخی چیست؟

ج. اسناد و رجال مذهب و روایات معتبر، همان‌هایی‌اند که در کتب رجال، مثل رجال نجاشی، کشی و جامع الرواه ذکر شده‌اند که از معروف کرخی، اسمی در آنها نیست، و خواص اصحاب حضرت رضا علیه‌السلام همه، در بین علماء رجال و تراجم مشهور و معروف‌اند، و از آن حضرت، اخذ علم و روایت نمودند، مثلاً محمد بن اسماعیل بن بزیع - که از اجله اصحاب آن حضرت است - بیش از دویست روایت از آن حضرت نقل نموده است که همه، اکنون باقی و مورد استفاده و منبع استخراج علوم و معارف اسلامی است؛ یا مثل احمد بن محمد بن ابی نصر یکی دیگر از اصحاب و خواص و اجلاء و نزدیکان به آن حضرت است که بیش از هزار حدیث از ایشان روایت نموده و در اسناد همه این احادیث، نام ایشان مذکور و شناخته شده است، و دیگران و دیگران. این معروف کرخی کیست که به تعبیر شما از مقربان و مربای وجود حضرت رضا علیه‌السلام و بلکه دربان بوده و حتی یک روایت از او نقل نشده است؟! حیف است که شخص با وجود این همه هدایت‌های روشن و راه مستقیم اهل بیت علیهم‌السلام - که به وسیله مقربان و اصحاب آن حضرت دنیا را پُر کرده است - به

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۲۵

این گفته اعتنا نماید، و در دین خود، به این اشخاص مجهول‌الهویه اعتماد کند.

### صفی‌علیشاه

۳۷۲. نظر حضرت‌تعالی پیرامون شخصیت و آراء و تفسیر قرآنی «صفی‌علیشاه» چیست؟

ج. عقائد و افکار شخص مزبور، و نیز آنچه به عنوان تفسیر قرآن نگاشته، خالی از مطالب انحرافی و مشتبه نیست. از این رو برای کسی که طالب تفسیر و مطالب عالی قرآنی است، نه تنها نمی‌تواند روشنگر باشد، بلکه مضرّ هم است. برای فهم قرآن لازم است به تفاسیر مورد اعتماد، خصوصاً آنچه که مشتمل بر بیانات راستین ائمه اطهار علیهم‌السلام و علوم صادره از آن بزرگواران است مراجعه گردد.

### بکتاشیه

۳۷۳. نظر علمای اسلام را پیرامون طریقت امامیه بکتاشیه بیان فرمایید؟

ج. فرقه بکتاشیه، اگر هم به عنوان عام از فرق مسلمین شمرده شوند، عقائدشان اسلامی خالص و مأخوذ از هدایت‌های اهل بیت و ائمه اثنی عشر علیهم السلام نیست، و از فرق صوفیه شمرده شده‌اند، و چنان‌که ارباب تراجم گفته‌اند، طریقت آنها متضمن عناصر غیر اسلامی است؛ و در عین حال که معترف به ائمه اثنی عشر علیهم السلام می‌باشند، و بالخصوص از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام تجلیل و تعظیم می‌نمایند، و از دیگران برائت می‌جویند، به غلو نیز متهم می‌باشند.

به هر حال، اگر جمعی و طایفه‌ای از آنها باشند که عقاید پاک و خالص از شرک و غلو را داشته باشند، فرقه خاصی نیستند، و مثل میلیون‌ها شیعه ایران و عراق و لبنان و نقاط دیگر، خط و راه و عقاید و برنامه‌های عقیدتی و اخلاقی و معارف دین، ج ۳، ص: ۴۲۶

عبادی و عملی آنها و مصادر و کتب آنها، معلوم و مشهور است.

بنابر این مثل همه شیعه اهل بیت علیهم السلام مسلمان خالص و موحدند، و فرقه خاص و دارای شعائر و برنامه‌ی خاص و جدای از سایر شیعیان نیستند که کسی به خصوص آنها بیوندد، و عضو آنها باشد؛ و اگر برنامه‌ی خاص و عقاید جدا و نقاط افتراقی با شیعیان دارند، در آن نقاط افتراق؛ چه غلو باشد و چه در سایر عقاید و چه در برنامه‌ی عبادی و عملی، عضویت در طریقت آنها، باطل و انحراف است، و معرض عقاید باطله است.

### ذهبیه احمدیه

۳۷۴. نظر حضرت تعالی در رابطه با طریقه صوفیه ذهبیه احمدیه چیست؟

ج. روش گروه مذکور، بر خلاف روش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام است، و این روش، انحراف از طریقه متشرعه- که متلقاً از ائمه هدی علیهم السلام است و موجب اضلال می‌باشد- است.

### نور علی الهی

۳۷۵. برخی از اعتقادات افرادی که خود را نور علی الهی می‌نامند، عبارتند از:

۱. روح انسان پس از مرگ مجدداً در جسم افراد دیگری حلول می‌کند، تا چندین مرحله تا انسان بتواند به کمال برسد.
۲. همین شخص می‌گوید: حضرت علی به من می‌فرمود دین تو دین ابداعی است، ولی نیک ابداعی است.
۳. حتی به آفتاب پرست و بت پرست نمی‌توان ایرادی

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۲۷

گرفت، چرا که هر کدام به جای خود صحیح بودند و کافری وجود ندارد.

نظر حضرت تعالی در خصوص معتقدین به این عقاید چیست؟

ج. عقایدی که از فرقه مذکوره ذکر کرده‌اید، از طریقه حقه شیعه اثنی عشر، منحرف و شرکت در مجالس آنها و تبلیغ مراسمشان حرام است.

باید مردم متدین را نسبت به انحراف این فرقه ضاله و سایر فرقه‌ی منحرف، آگاه، و با بیان صحیح و استدلال متین، حق را برای آنها روشن ساخت. البته نسبت به مبلغان و مروجان این گروه‌ها، حاکم شرع جامع شرایط می‌تواند حسب مورد تعزیر نماید.

### دیگر فرق

**وهابیت**

۳۷۶. درباره پیدایش و انحرافات فرقه ضاله وهابیت، نظر خود را بیان فرمایید؟

ج. راجع به این فرقه و تاریخ پیدایش آنها و صدمات و خساراتی که به اسلام و مسلمین و موارث دینی و فرهنگی و آثار جلیله تاریخی وارد نموده‌اند، و همچنین در افشاء انحرافات و عقاید خاصی که دارند و موجب انشعاب و تفرقه بین مسلمین شده‌اند، و عملیات تروریستی آنها که بیش از صدها هزار مسلمان را به قتل رسانده و بر آن استمرار و اصرار دارند، و بلاد اسلام را ناامن نموده، هر چه بنویسیم توضیح واضح است؛ علماء و محققان مسلمین، صدها کتاب در رد آنها نوشته‌اند. خداوند مسلمانان را از شرور و فتنه‌های آنها نجات بخشد.

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۲۸

**بهائیت**

۳۷۷. آیا فرقه بهائیت از فرق ضاله می‌باشد؟ تبلیغ و ترویج آنها چه حکمی دارد؟

ج. فرقه بهائیت، دینی ندارند، و ساخته بیگانگان و ضالّ و مضلّ هستند، و کافر و نجس می‌باشند. انجام هر معامله و داد و ستدی که موجب تقویت اقتصادی آنها و خروج کار از دست مسلمین شود، حرام است، و تبلیغ آنها فساد، و عمل بر ضد مصالح مسلمین و مملکت و امنیت است.

کتاب‌های بسیاری هم در تاریخ پیدایش این فرقه منحرف و گمراه تا حال نوشته شده، و حتی اشخاصی که در ردیف مبلغان درجه یک آنها بوده‌اند یا از خواص حسینعلی بها و عباس افندی و شوقی بوده‌اند و سپس برگشته‌اند، ردّ بر او نوشته‌اند، مثل کتاب ساخته‌های بهائیت در صحنه دین و سیاست یا خاطرات صبحی مهتدی و کشف الحیل.

امروز بطلان این طائفه و وابستگی آنها را به استعمار اول، استعمار روس و بعد استعمار انگلیس، و سپس استعمار آمریکا و ربط آنها با صهیونیسم بر هر کسی که فی الجمله در این مسائل وارد باشد پوشیده نیست، و این عباس افندی بوده که به پاس خدماتش به انگلیس و صهیونیسم و کمک به ایجاد رژیم غاصب اسرائیل، مورد جائزه قرار گرفت، و لقب سری از انگلستان دریافت کرد. در هر صورت، مجالست و معاشرت با آنها بدون قصد ارشاد، و نیز برقرار کردن روابط ازدواج با آنها خطرناک است.

**اسماعیلیه**

۳۷۸. نظر شما درباره فرقه اسماعیلیه- که با حمایت آمریکا و انگلیس و پشتیبانی گسترده وهابیت،

۳۷۹.

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۲۹

فعالیت تبلیغی گسترده‌ی را دارد- چیست؟

ج. اتباع آغاخان و فرقه اسماعیلیه، از دین مبین اسلام منحرفند، و همکاری با آنها جایز نیست، و لازم است از این گونه برنامه و مداخلات آنها جلوگیری شود.

**اخباریون**

۳۸۰. آیا اخباری‌ها، جزو فرق منحرف از مکتب اهل بیت علیهم السلام محسوب می‌شوند؟  
ج. بعضی از اخباریون از شیعه، دارای مکتب خاصی در جمع روایات و برخی اصول دیگری داشته‌اند، و عده‌ای از آنها، صاحب تألیفات بسیار ارزنده‌ای نیز بوده‌اند، ولی ربطی به برخی فرق منحرفه که خود را به اخباریون منسوب می‌کنند ندارند. در این خصوص باید به کتاب‌هایی، مانند تألیفات مرحوم وحید بهبهانی و شیخ کاشف الغطاء رجوع نمایید تا به طور کامل، این گروه را بشناسید.

### اهل حق

۳۸۱. تازگی به اهل حق پیوسته‌ام. نظر مبارک حضرتعالی به عنوان عالم شریعت را درباره فرقه مذکوره بیان فرمایید؟  
ج. اگر این فرقه، حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را خدا بداند، یا منکر ضروری دین، مانند نماز و روزه و مانند اینها شوند کافرند، و اگر آن بزرگوار را خدا ندانند و منکر ضروری دین هم نشوند، چون انحرافات عقیدتی و اخلاقی و عملی بسیاری دارند، لازم است مؤمنین و مؤمنات از معاشرت و اختلاط با آنها اجتناب نمایند.  
بلی، افرادی از آنها که قائل به شهادتین باشند، و اقرار به عقائد باطله و انکار ضروریات دین از آنها ثابت نیست، مال و جان و عرضشان محترم است.  
معارف دین، ج ۳، ص: ۴۳۰

### شیخیه

۳۸۲. آیا مکتب شیخیه از مکاتب انحرافی است، و دارای عقاید باطل می‌باشد؟  
ج. فرقه مذکوره در عقائد خود انحرافات دارند؛ ترویج و تقویت آنها و حضور در جلسات و برنامه‌های آنها اگر چه به عنوان ولایی و مذهبی باشد، جایز نیست.  
مؤمنان باید با شناخت کامل از عقائد حقه شیعه اثنا عشری دفاع نموده، و خودشان را از شر مکائد شیطانی و دشمنان محافظت نمایند. می‌توانید برای آگاهی بیشتر از انحرافات آنها، کتاب‌هایی در رد آنها نوشته شده که از جمله آن کتاب علمی (البعث و النشور) می‌باشد.  
معارف دین، ج ۳، ص: ۴۳۲

### فصل سیزدهم: تاریخ

#### اشاره

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۳۴

#### حضور همسران پیامبر در غزوات

۳۸۳. آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام، همسرانشان به ویژه حضرت خدیجه و حضرت فاطمه زهرا

علیهماالسلام را در غزوات جهت کمک به زخمی‌ها شرکت دادند؟  
ج. چنین چیزی به نظر نرسیده است.

### عایشه

۳۸۴. به نظر حضرت‌تعالی به عنوان محقق تاریخ اسلام، آیا عایشه دچار گناه کبیره زنا شده است؟  
ج. طرح این سؤال صحیح نیست، و همسران حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله از مثل این معصیت بری هستند. عایشه در موضع‌گیری‌های سیاسی و معارضة با امیرالمؤمنین علیه‌السلام و برپاشدن جنگ‌جمل، و آغاز آن فتنه‌ها در اسلام و خون‌هایی که ریخته شد، مسئولیت بسیار سنگینی دارد، و با امر صریح قرآنی وَ قَزَنَ فِی بُیُوتِکُنَّ [۳۴۵] مخالفت کرد.

### مقداد

۳۸۵. آیا مقداد، شیعه و از اصحاب پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است؟  
ج. مقداد بن اسود، شیعه خالص، و از اصحاب خاص حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و بر حسب بعض روایات، در درجه هشتم ایمان بوده است [۳۴۶].  
معارف دین، ج ۳، ص: ۴۳۵

### بلال حبشی

۳۸۶. مقام و منزلت بلال حبشی علیه‌الرحمة نزد شیعه در چه درجه‌ای است؟  
ج. در کتاب شریف منتهی الآمال در احوال حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره بلال چنین آمده است: «بلال بن رباح مؤذن حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلم، ... از سابقین در اسلام است، و در بدر و اُحُد و خندق و سایر مَشاهد با حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلم بوده، و از حضرت صادق علیه‌السلام مروی است که فرمود: خدا رحمت کند بلال را که ما اهل بیت را دوست می‌داشت و او بنده صالح بود و گفت اذان نمی‌گویم برای احدی بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلم...»

### ابوذر و هجرت پیامبر از مکه

۳۸۷. برخی نقل می‌کنند که ابوذر، پیامبر را از مکه فراری می‌دهد. ایشان در یک کیسه قرار می‌گیرند و ابوذر حضرت را به این طریق از مکه خارج می‌کند. آیا این موضوع از نظر تاریخی حقیقت دارد؟  
ج. جریان فوق حقیقت ندارد. نحوه هجرت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از مکه به مدینه در کتاب‌های معتبر تاریخی نوشته شده است می‌توانید رجوع نمایید.

### کنیه‌ها و القاب برخی دشمنان پیامبر

۳۸۸. آیا اسامی ابوسفیان و ابوجهل و مروان حمار نام اصلی این افراد بوده است یا بعدها، مردم بر روی آنها این نام‌ها را نهاده‌اند؟  
ج. ابوسفیان و ابوجهل را در اصطلاح، کنیه می‌گویند. نام ابوسفیان اگر مقصود  
معارف دین، ج ۳، ص: ۴۳۶

ابوسفیان پدر معاویه باشد، صخر است، و نام ابوجهل، عمرو بن هشام بوده است، و چون در جاهلیت، کنیه‌اش ابوالحکم بوده، به

مناسبت جهالت‌های بزرگی که از او صادر شده، مخصوصاً معارضه با اسلام به ابوجهل معروف شد؛ و راجع به مروان حمار، علت لقب او را دو گونه گفته‌اند که یکی از آنها از باب تسمیة الشيء باسم ضده است، و گونه دوم اشاره به نادانی است.

### معاویه و کتابت وحی

۳۸۹. آیا معاویه لعنه الله از کاتبان وحی بوده است؟

ج. این نسبت صحیح نیست، و معاویه هرگز کاتب وحی نبوده است.

### شورش علیه عثمان

۳۹۰. از مسلمات تاریخی، مشارکت برخی یاران حضرت علی علیه‌السلام، مانند مالک اشتر در شورش علیه عثمان بود که منجر به قتل خلیفه گردید.

آیا وجود چنین افرادی، بر موافقت آن حضرت در به قتل رساندن عثمان دلالت دارد؟

ج. بررسی تمام تفصیلات و علل شورش علیه عثمان و اظهار نظر، محتاج به شرح و بسط طولانی است. اجمالاً بیان می‌شود که منشأ آن سوء سلوک و رفتار عثمان و داشتن اطرافیان بسیار بد سابقه‌ای بود که هرگز به مصالح اسلام و مسلمین و حفظ ظواهر مقید نبودند، و حکومت عثمان را وسیله نیل خود به مقاصد مادی و ریاست و مال و جاه و اعمال شهوانی خود می‌دانستند.

همه جا بدترین افراد بر مردم حکومت می‌کردند، و حقوق مردم محروم پایمال هوا و هوس آنها بود.

بر اثر ادامه این اوضاع، رجال و بزرگان مسلمانان حسب‌الوظیفه زبان به اعتراض گشوده، و همه، ترک این روش و طرد این اطرافیان خائن و ظالم را از

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۳۷

او می‌خواستند، و نمی‌خواستند که با استمرار این وضع، غائله و فتنه‌ای بین مسلمانان پیش بیاید که حضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام نیز از خیرخواهی و مصلحت‌اندیشی درباره او و امر به معروف و نهی از منکر کوتاهی نمی‌فرمودند. مکرر با نصایح آن حضرت و وعده‌هایی که عثمان می‌داد، آتش فتنه و اعتراض خاموش شد، ولی اصرار او بر حمایت از اعمال سوء و خشونت و زور و تهدید و توطئه، زبان اعتراض مردم را باز می‌کرد، و آتش فتنه را روشن می‌نمود. در این اعتراض، همه خود را محق می‌دانستند، و وظیفه و تکلیف شرعی خود می‌شمردند که با آن وضع بسیار ناهنجار معارضه نمایند، و خواه ناخواه کنار رفتن عثمان را در شرایطی که آن اطرافیان هم‌چنان بر نوامیس اسلام و مسلمین مسلط بودند خواستار بودند.

این موضع‌گیری برای آنها تکلیف بود که هر مسلمانی آن را تکلیف می‌دانست، و نیاز به کسب دستور از حضرت مولا- علی علیه‌السلام نبود، و خلاصه اعتراض و تقاضای آنها مقبول نمی‌شد، و فتنه راه خود را باز می‌کرد و مسلمانان، اسلام را با روی کار بودن عثمان در خطر می‌دیدند، و لجاجت عثمان و بازنگشتن او به راه، شاید بعضی را به این نظر رساند که باید با از میان بردن خود او- که فساد را در عالم اسلام پی‌ریزی می‌کند- دفع خطر از اسلام نمایند. این افراد همه در نظر خویش مجتهد بوده و به صواب بودن کاری که کردند صد در صد اطمینان داشتند. حفظ اسلام را از مهلکه می‌خواستند، و در جریان امر و موضع‌های نامشروعی که عثمان اتخاذ می‌کرد اطمینان آنها به وجوب دفع او بیشتر می‌شد، و مسأله را طوری واضح می‌دانستند که حاجت به پرسش از آقا امیر المؤمنین علیه‌السلام نداشت.

آنها می‌دیدند که سعی و تلاش حضرت و خیرخواهی ایشان در عثمان اثری نمی‌کند. امیر المؤمنین علیه‌السلام اگر با آنها که قتله عثمان بودند همراهی نمی‌کرد،

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۳۸

به ابعاد این فتنه توجه داشت، و اگر آنها را نهی از قیام و شورش نمی‌کرد، برای این بود که آنها بر حسب ظواهر احکام شرعی محق بودند که دفع ظلم از خود نمایند، و با فساد حکومت مقابله نمایند.

خلاصه، امام علیه‌السلام جز این که همان‌گونه که عمل کرد عمل نماید، شرعاً و عرفاً وظیفه‌ای نداشت؛ نه به آنها که در قتل عثمان اقدام کردند پیوست، و نه با وضع عثمان و اصراری که بر روش خود داشت می‌توانست بیشتر از آنچه کرد از او دفاع نماید. به هر حال هر کس محقق در تاریخ باشد، نمی‌تواند در آن شورش و فتنه حتی مباشرین قتل عثمان را محکوم و سرزنش نماید. برنامه‌ای که او پیاده می‌کرد، و برخوردهایی که با معترضان داشت که حتی قصد قلع و قمع و قتل آنها را داشت، طبعاً نتیجه‌ای جز آنچه پیش آمد نداشت.

### دامادی حضرت قاسم علیه‌السلام

۳۹۱. آیا ماجرای دامادی حضرت قاسم بن الحسن علیه‌السلام در واقعه عاشورا اعتبار تاریخی دارد؟

ج. این موضوع گرچه در بعض کتب نقل شده، ولی صحت آن معلوم نیست؛ و اولی و احوط، ترک نقل آن در مجالس است. باید در مجالس مذهبی، از مطالب معتبره و مقاتل دارای اعتبار، مانند نفس المهموم استفاده کرد.

### رقیه، دختر امام حسین علیه‌السلام

۳۹۲. آیا امام حسین علیه‌السلام فرزندی با نام رقیه داشتند؟

ج. بلی، طبق نقل بعض کتب مقاتل و تاریخ، آن حضرت چنین فرزندی داشته‌اند که مرقد مطهر ایشان در شام است. علاوه بر شهرت این موضوع، به طور کلی مشاهد و مقامات مشرفه از جهت انتساب به اهل بیت علیهم‌السلام مورد

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۳۹

تجلیل و احترام است. شهرت مثل این بارگاه مقدسه نیز مخصوصاً با توجه به قرائن معتبر مورد انکار نیست.

### مختار ثقفی

۳۹۳. نظر حضرت‌تعالی درباره شخصیت مختار ثقفی چیست؟

ج. در خصوص شناخت مختار بن ابی عیبه ثقفی بهتر است به کتب تراجم و رجال، مثل جامع الرواة و رجال العلامة الحلی رجوع نمایید. به طور اجمال بدانید که موضع‌گیری او به عنوان خون‌خواهی حضرت سید الشهداء علیه‌السلام، و انتقام از قتل آن حضرت، و قتل مثل ابن زیاد، موضعی بسیار مهم و تحسین برانگیز، و موجب خوشحالی و سرور همه دوستان اهل بیت علیهم‌السلام است.

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۴۰

### فصل چهاردهم: رؤیا، علوم غریبه،

#### سحر و جادو

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۴۲



## آثار اعتقاد به سحر و نظر

راجع به سحر و جادو و چشم و نظر بلکه هیپنوتیزم، آنچه که مهم است این که انسان در مسیر حوادث تلخ و شیرین زندگی نباید به حساب سحر یا نظر یا به اصطلاح، علوم غریبه و بر اساس این تفکرات، سعی در کار و اقدامات خود را متوقف سازد. نباید نشاط لازم در انجام کار و تلاش و کوشش و صنعت و فلاح و کسب مقاصد و امید به نیل مطالب در شخص ضعیف شود. باید بداند که جریان امور، به اسباب است، و توکل و اعتماد و امید به خدا، انسان را از کار و عمل بازناهیستاند، و شخص متوکل و مؤمن به خدا، سحر و چشم‌نظر را چیزی فرض نمی‌کند که بتواند او را از نیل به مقاصد منع کند.

قوت ایمان و عقیده او به مراتب و باز هم به مراتب، بیشتر از این عنوان‌ها است.

دل‌بستن به این اسم‌ها، اشخاص را از مسیر عادی نیل به مقاصد باز می‌دارد، و به گونه‌ای که برای نیل به هر مطلب و مقصدی که با اسباب خاص خود به آسانی فراهم می‌شود، به این وسائل - که هرگز وسیله نیستند - رو می‌آورند، و در زندگی، ناکام و زیان‌کار می‌شوند، و گاه مبتلا به بیماری‌های روانی بسیار خطرناک و افکار مالیخولیایی می‌گردند.

باید این اشخاص هر کجا با عدم موفقیت روبرو شدند، جهت و اسباب عادی و طبیعی آن را بجویند و مانع را برطرف کنند، و خلاصه این که اشخاصی که با این وسایل می‌خواهند کسب موفقیت کنند یا مانع عدم توفیق را برطرف کنند، هرگز موفق نمی‌شوند.

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۴۳

خدا به انسان، توان و قدرت بخشیده، و عقل و فهم عطا کرده است تا خودش در مسیر مستقیم حرکت کند، و علل بعضی از حوادث نامطلوب را جستجو کند.

این افکار تشبث به ساحر و جادوگر، اگر بر کسی مسلط باشد باید خود را به نقص متهم کند، البته عوامل غیبی، مثل دعا و صدقه در موفقیت و یا دفع بلا اثر می‌گذارد، ولی این عوامل غیبی، عوامل ظاهری را تأیید می‌نماید.

خلاصه، همان‌طور که در بیماری‌ها به رمال و جادوگر و ساحر رجوع نمی‌کنیم و نزد پزشک حاذق می‌رویم، در سایر امور نیز باید اسباب ظاهر و موانع ظاهری را شناسایی کرد.

روزی، با زحمت، با عمل و تلاش، با کشاورزی، با استخراج برکات زمینی و آسمانی، با پرورش مردم و با استفاده از دریا و معادن به دست می‌آید، و خداوند عطا می‌کند و هو الرزاق العظیم.

## تعبیر خواب

۳۹۴. آیا کتب تعبیر خواب، مانند کتاب ابن سیرین معتبر است؟

ج. به طور کلی، تعبیر خواب اگر از جانب غیر معصوم باشد، اعتبار شرعی ندارد.

## هیپنوتیزم

۳۹۵. نظر شارع مقدس در مورد فراگیری هیپنوتیزم را بیان فرمایید؟

ج. جواز یاد گرفتن آن، محل اشکال است، و اشتغال به این امور، موجب تلف شدن وقت و بازماندن از سیر و ترقی و نیل به کمالات حقیقی است.

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۴۴

## علم پیشگویی

۳۹۶. آیا با یاد گرفتن علم پیشگویی، می‌توان آینده را پیش‌بینی کرد؟

ج. تعلیم این گونه علوم برای اکثر اشخاص، لزوم و ضرورت ندارد، بلکه بعضی آنها شرعاً جایز نیست و موجب اتلاف عمر می‌شود. آینده جهان از گذشته جهان پیش‌بینی می‌شود، و با نظر عبرت در گذشته و حال، آینده را می‌توان دید.

## دعانویسی جهت رفع اختلاف زوجین

۳۹۷. آیا نوشتن دعا و مراجعه به دعانویس جهت رفع اختلاف بین زوجین جایز است؟

ج. اگر از ادعیه وارده از معصومین علیهم‌السلام باشد، نوشتن آن اشکالی ندارد، و برای این امر می‌توانید به متن و حواشی مفاتیح الجنان مرحوم محدث قمی اعلی‌الله مقامه مراجعه فرمایید.

لازم به ذکر است که خواندن دعاها، علت تامه برای وقوع خواسته انسان نیست، ولی وظیفه، دعا کردن و خواستن است. البته با رعایت اصول اخلاقی و احترام متقابل به یکدیگر و لجبازی نکردن، اختلاف برطرف می‌شود، و زوجین باید بدانند هر کدام برای خدا از حق خود بگذرد و به دیگری حق را بدهد، ثواب زیادی دارد.

## سحر و جادو

۳۹۸. آیا سحر و جادو واقعیت دارد؟ و در صورت واقعیت، طریق بطلان آن چیست؟

ج. سحر و جادو حقیقت دارد، و آن را می‌توان با دعا یا سحر باطل کرد. ساحری و جادوگری حقیقی در عصر حاضر، بسیار نادر است. می‌توانید حرزهای

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۴۵

حضرات معصومین علیهم‌السلام که در کتاب مفاتیح الجنان موجود است را با طهارت بنویسید و همراه خود نگاه دارید.

معارف دین؛ ج ۳؛ ص ۴۴۵

م این است که در زندگی خود به خداوند متعال توکل کنید، و کارهای خود را به خدا واگذار کنید، و **أَفْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ** [۳۴۷] بگویید، و به معنای آرامش آفرین و حرکت‌بخش آن توجه کنید؛ و به حضرات معصومین علیهم‌السلام به ویژه حضرت بقیه‌الله الاعظم ارواحنا فداه متوسل باشید.

## چشم زخم

۳۹۹. بفرمایید آیا چشم‌زخم واقعیت دارد؟ و برای رفع آن چه کاری باید انجام داد؟

ج. چشم زخم وجود دارد، لکن تشخیص موارد آن بسیار مشکل است، و نمی‌توان هر حادثه ناگواری را معلول چشم زخم به حساب آورد. شما با دادن صدقه، آفات و بلاها را از خود و اطرافیان، دور سازید، و به خدا توکل کنید، و اعتنا به این احتمالات ننمایید.

## ارتباط با ارواح

۴۰۰. نظر اسلام در مورد احضار ارواح چیست؟

ج. احضار ارواح امکان دارد، لکن شرعاً حرام است، بلکه آنچه برای یک مسلمان لازم است، یادگیری احکام و وظایف اسلامی و تکمیل معارف دینی و تحصیل کمال دنیوی و اخروی است.

معارف دین، ج ۳، ص: ۴۴۶

### احضار جن

۴۰۱. آیا کسانی که قدرت بر احضار و تسخیر جن دارند صاحب کرامت و فضیلت محسوب می‌شوند؟

ج. این عمل، فضیلت و کرامت که نیست، بلکه بنا بر احتیاط، جایز هم نمی‌باشد.

### راه امان از جن

۴۰۲. برای امان از اذیت و آزار جن چه عملی باید انجام داد؟

ج. برای امان از جن، اگر چه حرزها و دعاهایی رسیده است که در مثل حاشیه مفاتیح الجنان، مخصوصاً آیه الکرسی و معوذتین نقل شده است، و مخصوصاً قرائت قرآن را مؤثر دانسته‌اند، ولی بهترین راه امان، تقویت ایمان و قدرت روحی است.

[۱] (۱). یوسف، آیه ۱۰۵ ..

[۲] (۱). کهف، آیه ۱۰۹.

[۳] (۲). لقمان، آیه ۲۷.

[۴] (۳). ذاریات، آیات ۲۱-۲۰.

[۵] (۴). آل عمران، آیات ۱۹۱-۱۹۰ ..

[۶] (۱). آل عمران، آیه ۱۹۰.

[۷] (۲). همان ..

[۸] (۱). طور، آیه ۳۵.

[۹] (۲). لقمان، آیه ۲۵.

[۱۰] (۳). واقعه، آیات ۶۴-۶۳.

[۱۱] (۴). همان، آیات ۵۹-۵۸.

[۱۲] (۵). یس، آیه ۳۳ ..

[۱۳] (۱). ق، آیات ۷-۶.

[۱۴] (۲). شعراء، آیه ۷.

[۱۵] (۳). انعام، آیات ۹۶-۹۵.

[۱۶] (۴). ذاریات، آیات ۲۱-۲۰.

[۱۷] (۵). جاثیه، آیات ۶-۳ ..

- [۱۸] (۱) لقمان، آیه ۲۷.
- [۱۹] (۲) كهف، آیه ۱۰۹.
- [۲۰] (۳) زخرف، آیه ۹.
- [۲۱] (۴) رعد، آیه ۸.
- [۲۲] (۵) قمر، آیه ۴۹.
- [۲۳] (۶) فرقان، آیه ۲ ..
- [۲۴] (۱) نمل، آیه ۸۸.
- [۲۵] (۲) سجده، آیه ۷ ..
- [۲۶] (۱) فصلت، آیه ۵۳ ..
- [۲۷] (۱) یس، آیه ۸۳ ..
- [۲۸] (۱) طور، آیه ۳۵ ..
- [۲۹] (۱) ذاریات، آیات ۲۱-۲۰ ..
- [۳۰] (۱) ذاریات، آیه ۴۷.
- [۳۱] (۲) اعراف، آیه ۱۸۵.
- [۳۲] (۳) ق، آیه ۶ ..
- [۳۳] (۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.
- [۳۴] (۲) حجر، آیه ۲۰.
- [۳۵] (۳) جاثیه، آیه ۳ ..
- [۳۶] (۱) مرسلات، آیات ۲۳-۲۰.
- [۳۷] (۲) فاطر، آیه ۱۱.
- [۳۸] (۳) رعد، آیه ۸.
- [۳۹] (۴) اسراء، آیه ۸۵.
- [۴۰] (۵) غافر، آیه ۶۴.
- [۴۱] (۶) مؤمنون، آیات ۱۴-۱۲ ..
- [۴۲] (۱) سجده، آیات ۹-۷ ..
- [۴۳] (۱) توحید شیخ صدوق ره؛ صفحه ۲۸۳، حدیث ۲ ..
- [۴۴] (۱) نهج البلاغه، خطبه ۹۱.
- [۴۵] (۲) بحار الانوار؛ جلد ۶۶، باب ۳۷ ..
- [۴۶] (۱) كهف، آیه ۱۱۰ ..
- [۴۷] (۱) طور، آیه ۳۵ ..
- [۴۸] (۱) ذاریات، آیات ۲۱-۲۰ ..
- [۴۹] (۱) حشر، آیه ۲۲.
- [۵۰] (۲) همان، آیه ۲۳.

- [۵۱] (۳). حشر، آیه ۲۴ ..
- [۵۲] (۱). بحار الانوار؛ جلد ۲، باب ۹، حدیث ۲۲.
- [۵۳] (۲). آل عمران، آیه ۱۹۰ ..
- [۵۴] (۱). کافی؛ جلد ۳، باب العبادة، حدیث ۱۶۷۲ ..
- [۵۵] (۱). بحار الانوار؛ جلد ۴۶، باب ۵، حدیث ۷۳ ..
- [۵۶] (۱). اشعار از مؤلف ..
- [۵۷] (۱). انعام، آیه ۹۶ ..
- [۵۸] (۱). کهف، آیه ۱۰۹ ..
- [۵۹] (۱). قیامت، آیه ۳۶ ..
- [۶۰] (۱). کهف، آیه ۴۹ ..
- [۶۱] (۱). انبیاء، آیه ۲۳ ..
- [۶۲] (۱). انسان، آیه ۳ ..
- [۶۳] (۱). بحار الانوار؛ جلد ۶۴، باب ۱۲، حدیث ۴۷ ..
- [۶۴] (۱). بقره، آیه ۱۶۵ ..
- [۶۵] (۱). کافی؛ جلد ۲، صفحه ۱۲۶، حدیث ۶.
- [۶۶] (۲). شوری، آیه ۱۱.
- [۶۷] (۳). دعای صباح منقول از امیرالمؤمنین علیه السلام.
- [۶۸] (۴). کافی؛ جلد ۱، صفحه ۸۲.
- [۶۹] (۵). توحید مفضل، صفحه ۱۷۹.
- [۷۰] (۶). امالی شیخ مفید؛ مجلس ۳۰.
- [۷۱] (۷). توحید شیخ صدوق؛ باب التوحید و نفی التشبیه ..
- [۷۲] (۱). توحید شیخ صدوق؛ باب القدره ..
- [۷۳] (۱). تعبیر دیگر از وحدت وجود این است که خدا روح عالم است، و عالم جسد است. بنابراین خدا کل است، و نسبت او به اجزاء عالم، نسبت روح و جسد است، و تعبیر دیگر این است که در حقیقت هر چه در عالم محقق است خدا است و همه او هستند و او همه است. این گونه تعابیر همه باطل، و خلاف وجدان و صریح کتاب و سنت است ..
- [۷۴] (۱). حدید، آیه ۳ ..
- [۷۵] (۱). بقره، آیه ۲۰ ..
- [۷۶] (۱). روم، آیه ۴۱.
- [۷۷] (۲). رعد، آیه ۱۱.
- [۷۸] (۳). اعراف، آیه ۹۶ ..
- [۷۹] (۱). بحار الانوار، جلد ۵۱، باب ۱، حدیث ۲۶.
- [۸۰] (۲). همان، جلد ۵۲، باب ۲۰، حدیث ۷ ..
- [۸۱] (۱). روم، آیه ۴۱ ..

- [۸۲] (۱) . بقره، آیه ۲۱۶.
- [۸۳] (۲) . نجم، آیه ۳۹ ..
- [۸۴] (۱) . یس، آیه ۳۸ ..
- [۸۵] (۱) . اسراء، آیه ۲۳ ..
- [۸۶] (۱) . عبس، آیات ۱-۲ ..
- [۸۷] (۱) . نجم، آیات ۸-۹ ..
- [۸۸] (۲) . بحار الانوار، جلد ۱۸، باب ۳، حدیث ۸۶.
- [۸۹] (۳) . همان، حدیث ۹۴ ..
- [۹۰] (۱) . بقره، آیه ۲۳ ..
- [۹۱] (۱) . بحار الانوار، جلد ۲۷، باب ۹، حدیث ۱۸.
- [۹۲] (۲) . همان ..
- [۹۳] (۱) . بقره، آیه ۱۳۶ ..
- [۹۴] (۱) . نساء، آیه ۵۱ ..
- [۹۵] (۱) . مائده، آیه ۸۲ ..
- [۹۶] (۱) . سیره ابن هشام؛ جلد ۳، فی محاوله الرسول عقد الصلح مع غطفان ثم عدوله ..
- [۹۷] (۱) . نهج البلاغه، خطبه ۳ ..
- [۹۸] (۱) . قال رسول الله صلى الله عليه و آله:
- ﴿لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَدِيَ اللَّهَ بَيْنَ الصِّفَا وَالْمَرْوَةِ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ حَتَّى يَصِيرَ كَالشَّنِّ الْبَالِيِ ثُمَّ لَمْ يَدْرِكْ مَحَبَّتَنَا أَكَبَّهُ اللَّهُ عَلَى مَنْخَرِيهِ فِي النَّارِ﴾ E
- بحار الانوار، جلد ۲۳، باب ۱۳.
- [۹۹] (۲) . الرياض النضرة، جلد ۲، صفحه ۱۷۷ ..
- [۱۰۰] (۱) . مائده، آیه ۵۵.
- [۱۰۱] (۲) . یونس، آیه ۳۵ ..
- [۱۰۲] (۱) . انبیاء، آیه ۷۳.
- [۱۰۳] (۲) . قصص، آیه ۴۱ ..
- [۱۰۴] (۱) . انبیاء، آیه ۱۰۵.
- [۱۰۵] (۲) . یونس، آیه ۳۵ ..
- [۱۰۶] (۱) . طه، آیه ۱۱۴ ..
- [۱۰۷] (۱) . نساء، آیه ۶۴.
- [۱۰۸] (۲) . مائده، آیه ۳۵ ..
- [۱۰۹] (۱) . زمر، آیه ۳ ..
- [۱۱۰] (۱) . نحل، آیه ۴۳.
- [۱۱۱] (۲) . کافی؛ جلد ۱، صفحه ۲۱۰، حدیث ۱ ..

- [۱۱۲] (۱). ارشاد شيخ مفيد؛ جلد ۱، صفحه ۱۷۷.
- [۱۱۳] (۲). بحار الانوار؛ جلد ۴۹، باب ۱۷ ..
- [۱۱۴] (۱). هود، آيه ۴۶ ..
- [۱۱۵] (۱). كافي؛ جلد ۴، باب فضل زياره ابى عبدالله الحسين عليه السلام ..
- [۱۱۶] (۱). نور، آيه ۳۶.
- [۱۱۷] (۲). اشاره به روايت»
- أَقْرَأَ رَسُولُ اللَّهِ فِي بُيُوتِ اللَّهِ أَنْ تُزْفَعَ وَ يَذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يَسْبِيحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ: أَيُّ بُيُوتِ هَيْدِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: بُيُوتُ الْأَنْبِيَاءِ. فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَيْدًا الْبَيْتُ مِنْهَا وَأَشَارَ إِلَى بَيْتِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ؟ قَالَ: نَعَمْ مِنْ أَفْضَلِهَا. E
- بحار الانوار، جلد ۲۳، باب ۱۹ ..
- [۱۱۸] (۱). مائده، آيه ۶۷ ..
- [۱۱۹] (۱). مائده، آيه ۵۵.
- [۱۲۰] (۲). بحار الانوار؛ جلد ۳۰، باب ۲۳ ..
- [۱۲۱] (۱). امالى شيخ صدوق، مجلس ۸۶.
- [۱۲۲] (۲). احزاب، آيه ۳۳.
- [۱۲۳] (۳). آل عمران، آيه ۴۲.
- [۱۲۴] (۴). روايت به شرح ذيل است:
- «... وَإِنَّهَا لَسَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَهِيَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ عَالَمِيهَا؟ فَقَالَ: ذَاكَ لِمَزِيمِ بِنْتِ عِمْرَانَ فَأَمَّا ابْنَتِي فَاطِمَةُ فَهِيَ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأُولَى وَالْآخِرِينَ» E
- بحار الانوار؛ جلد ۴۳، باب ۳ ..
- [۱۲۵] (۱). شورى، آيه ۲۳.
- [۱۲۶] (۲). بحار الانوار، جلد ۳۰، باب ۲۰.
- [۱۲۷] (۳). بحار الانوار، جلد ۲۷، باب ۱ ..
- [۱۲۸] (۱). نهج البلاغه، نامه ۴۵ ..
- [۱۲۹] (۱). امالى شيخ صدوق؛ مجلس ۲۸، حديث ۷ ..
- [۱۳۰] (۱). وسائل الشيعه؛ جلد ۱۶، باب ۳۳ ..
- [۱۳۱] (۱). بحار الانوار؛ جلد ۱۸، باب ۳ ..
- [۱۳۲] (۱). نهج البلاغه، حكمت ۱۳۹ ..
- [۱۳۳] (۱). بحار الانوار؛ جلد ۹۸، صفحه ۲۶۵، باب ۱۸ ..
- [۱۳۴] (۱). تحف العقول، صفحه ۴۳۰ ..
- [۱۳۵] (۱). سال ۱۴۳۲ هجرى قمرى ..
- [۱۳۶] (۱). منتهى الآمال شيخ عباس قمى؛ باب ۱۴، فصل ۶ ..
- [۱۳۷] (۱). امالى شيخ صدوق، مجلس ۳۴.

- [۱۳۸] (۲). بحار الانوار؛ جلد ۵۳، باب ۳۱.
- [۱۳۹] (۳). بحار الانوار؛ جلد ۵۱، باب ۹ ..
- [۱۴۰] (۱). نهج البلاغه، حکمت ۱۳۹ ..
- [۱۴۱] (۱). بحار الانوار؛ جلد ۷۰، باب ۱۳۷.
- [۱۴۲] (۲). انفال، آیه ۳۳.
- [۱۴۳] (۳). کشف المراد؛ صفحه ۲۸۵، المقصد الخامس فی الإمامة ..
- [۱۴۴] (۱). کافی؛ جلد اول، باب کراهیه التوقیت ..
- [۱۴۵] (۱). نهج البلاغه، حکمت ۲۶۴ ..
- [۱۴۶] (۱). آل عمران، آیه ۱۷۸ ..
- [۱۴۷] (۱). انعام، آیه ۱۵۸.
- [۱۴۸] (۲). همان، آیه ۹۶ ..
- [۱۴۹] (۱). بقره، آیه ۲۰ ..
- [۱۵۰] (۱). حدید، آیه ۲۵.
- [۱۵۱] (۲). نمل، آیه ۸۲ ..
- [۱۵۲] (۱). بحار الانوار؛ جلد ۲۷، باب ۹، حدیث ۱۸ ..
- [۱۵۳] (۱). اسراء، آیات ۵۱-۵۰.
- [۱۵۴] (۲). یس، آیات ۸۱-۷۷ ..
- [۱۵۵] (۱). کهف، آیه ۱۰۹.
- [۱۵۶] (۲). یس، آیه ۸۱ ..
- [۱۵۷] (۱). قصص، آیه ۸۸.
- [۱۵۸] (۲). بحار الانوار؛ جلد ۷۲، باب ۶۶ ..
- [۱۵۹] (۱). من لایحضره الفقیه؛ جلد ۱، صفحه ۲۸۷، باب ۵۹، حدیث ۱۲۶۶ / ۰۱.
- [۱۶۰] (۱). نساء، آیه ۵۹.
- [۱۶۱] (۲). بقره، آیه ۲۵۵.
- [۱۶۲] (۳). جن، آیات ۲۷-۲۶ ..
- [۱۶۳] (۱). احزاب، آیه ۳۳ ..
- [۱۶۴] (۱). نوح، آیه ۲۵ ..

[۱۶۵] (۱). لازم به توضیح است مقصود از این بیان، این نیست که در عصر حضرت رسول صلی الله علیه و آله، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حجت نبودند یا در عصر حضرت امیرالمؤمنین، حضرت امام حسن و امام حسین علیهم السلام حجت نبودند، بلکه غرض، موضع رسمی آنها است و الا آنها همه با هم و معاصر با هم در کنار قرآن، حجت و عدل قرآن بودند علیهم صلوات الله ..

[۱۶۶] (۱). اسراء، آیه ۹.

[۱۶۷] (۲). یونس، آیه ۵۷.



- [۱۶۸] (۳). ابراهيم، آيه ۱ ..
- [۱۶۹] (۱). احزاب، آيه ۴۰.
- [۱۷۰] (۲). اعراف، آيه ۳۵ ..
- [۱۷۱] (۱). بقره، آيه ۱۲۴.
- [۱۷۲] (۲). انبياء، آيه ۸۷.
- [۱۷۳] (۳). التبيان في تفسير القرآن، تفسير همين آيه ..
- [۱۷۴] (۱). حجرات، آيه ۱۳.
- [۱۷۵] (۲). احزاب، آيه ۳۵ ..
- [۱۷۶] (۱). بقره، آيات ۲۴-۲۳ ..
- [۱۷۷] (۱). اسراء، آيه ۸۸ ..
- [۱۷۸] (۱). اسراء، آيه ۱۵.
- [۱۷۹] (۲). بقره، آيه ۲۵۶ ..
- [۱۸۰] (۱). انسان، آيه ۳ ..
- [۱۸۱] (۱). انبياء، آيه ۲۳.
- [۱۸۲] (۲). صافات، آيه ۲۴ ..
- [۱۸۳] (۱). قصص، آيه ۷۸ ..
- [۱۸۴] (۱). احزاب، آيه ۳۵ ..
- [۱۸۵] (۱). نور، آيه ۲۶.
- [۱۸۶] (۲). تحريم، آيه ۱۰ ..
- [۱۸۷] (۱). بقره، آيه ۲۲۳.
- [۱۸۸] (۲). نساء، آيه ۲۴ ..
- [۱۸۹] (۱). انبياء، آيه ۱۰۲.
- [۱۹۰] (۲). زخرف، آيه ۷۱ ..
- [۱۹۱] (۱). رعد، آيه ۳۵.
- [۱۹۲] (۲). زخرف، آيه ۷۱.
- [۱۹۳] (۳). ق، آيه ۲۲ ..
- [۱۹۴] (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹ ..
- [۱۹۵] (۱). بحار الانوار؛ جلد ۸۴، باب ۱۲.
- [۱۹۶] (۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۸۴ ..
- [۱۹۷] (۱). احزاب، آيه ۷۲.
- [۱۹۸] (۲). انبياء، آيات ۲۷-۲۶ ..
- [۱۹۹] (۱). جاثيه، آيه ۱۶.
- [۲۰۰] (۲). آل عمران، آيه ۵۵ ..

- [۲۰۱] (۱) . نحل، آیه ۷۸.
- [۲۰۲] (۲) . غاشیه، آیات ۲۶-۲۵ ..
- [۲۰۳] (۱) . مستدرک الوسائل؛ جلد ۵، باب ۲۲ ..
- [۲۰۴] (۱) . تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام.
- [۲۰۵] (۲) . آل عمران، آیه ۱۸۲ ..
- [۲۰۶] (۱) . واقعه، آیه ۷۵.
- [۲۰۷] (۲) . معارج، آیه ۴۰.
- [۲۰۸] (۳) . ذاریات، آیه ۴۷ ..
- [۲۰۹] (۱) . بحار الانوار؛ جلد ۶۵، باب ۱۸.
- [۲۱۰] (۲) . سجده، آیه ۱۷.
- [۲۱۱] (۳) . زخرف، آیه ۷۱ ..
- [۲۱۲] (۱) . احزاب، آیه ۵۶.
- [۲۱۳] (۲) . کافی؛ جلد ۳، باب التعقیب بعد الصلاة و الدعاء ..
- [۲۱۴] (۱) . احزاب، آیه ۵۶ ..
- [۲۱۵] (۱) . کافی؛ جلد ۱، کتاب العقل و الجهل ..
- [۲۱۶] (۱) . بقره، آیه ۲۷۷.
- [۲۱۷] (۲) . کافی؛ جلد ۱، باب استعمال العلم ..
- [۲۱۸] (۱) . بحار الانوار؛ جلد ۷۳، باب ۱۰۳، حدیث ۲ ..
- [۲۱۹] (۱) . اقبال، فصل فیما نذکره من اوّل جمعه من شهر رجب.
- [۲۲۰] (۲) . کافی؛ جلد ۳، باب فضل الصلاة ..
- [۲۲۱] (۱) . نهج البلاغه، نامه ۴۷ ..
- [۲۲۲] (۱) . کافی؛ جلد ۱۱، باب ۱۴۸، حدیث ۱۰۱۶۸.
- [۲۲۳] (۲) . بقره، آیه ۱۸۷ ..
- [۲۲۴] (۱) . نهج البلاغه، خطبه ۸۰ ..
- [۲۲۵] (۱) . بحار الانوار؛ جلد ۴۵، باب ۳۹ ..
- [۲۲۶] (۱) . بحار الانوار؛ جلد ۷۲، باب ۶۶.
- [۲۲۷] (۲) . وسایل الشیعه؛ جلد ۱۰، صفحه ۲۹۶، باب ۱۴ از ابواب احکام شهر رمضان ..
- [۲۲۸] (۱) . بحار الانوار؛ جلد ۶۹، صفحه ۴۷، حدیث ۵۸ ..
- [۲۲۹] (۱) . بحار الانوار؛ جلد ۹۵، صفحه ۳۴۰، باب ۸ ..
- [۲۳۰] (۱) . امالی صدوق؛ مجلس ۲۸- بحار الانوار، جلد ۲۶، صفحه ۳۴۱، باب ۸ ..
- [۲۳۱] (۱) . عوالم العلوم و مستدرکاته؛ مجلد فاطمه الزهراء علیها السلام، جلد ۱، صفحه ۴۴، عن مستدرک سفینه البحار؛ جلد ۳، صفحه ۳۳۴، عن مجمع النورین؛ صفحه ۱۴ ..
- [۲۳۲] (۱) . وسائل الشیعه؛ جلد ۱۶، صفحه ۳۱۳، باب ۸ ..

- [۲۳۳] (۱) . جلد ۱۲، صفحه ۵۹..
- [۲۳۴] (۱) . غافر، آیه ۶۰.
- [۲۳۵] (۲) . نهج البلاغه، حکمت ۲۳۳..
- [۲۳۶] (۱) . بحار الانوار؛ جلد ۹۸، کتاب المزار، باب ۲۴، حدیث ۸.
- [۲۳۷] (۲) . المزار الکبیر؛ صفحه ۴۹۶، حدیث ۹.
- [۲۳۸] (۳) . بحار الانوار؛ جلد ۹۸، کتاب المزار، باب ۱۸، حدیث ۳۸..
- [۲۳۹] (۱) . کافی؛ جلد ۲، صفحه ۴۸۳، باب البكاء.
- [۲۴۰] (۲) . بحار الانوار؛ جلد ۹۵، باب ۷، حدیث ۸..
- [۲۴۱] (۱) . بقره، آیه ۲۱۶.
- [۲۴۲] (۲) . بحار الانوار؛ جلد ۹۸، باب ۲۴، حدیث ۲.
- [۲۴۳] (۳) . المزار الکبیر؛ صفحه ۴۸۳..
- [۲۴۴] (۱) . کافی؛ جلد ۲، باب الدعاء للرزق، حدیث ۴..
- [۲۴۵] (۱) . بحار الانوار؛ جلد ۸۳، باب ۳۸، حدیث ۸..
- [۲۴۶] (۱) . بحار الانوار؛ جلد ۵۸، صفحه ۱۲۹.
- [۲۴۷] (۲) . نهج البلاغه؛ حکمت ۱۹۶.
- [۲۴۸] (۳) . کهف، آیه ۱۰۹..
- [۲۴۹] (۱) . نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.
- [۲۵۰] (۲) . یوسف، آیه ۱۰۵..
- [۲۵۱] (۱) . از کتاب گنج دانش از تألیفات مرحوم آیت الله آخوند ملامحمدجواد صافی رحمه الله والد معظم مؤلف..
- [۲۵۲] (۱) . بقره، آیه ۱۸۸..
- [۲۵۳] (۱) . قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَوْصَانِي فِي الْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ يَرْتُنِّي» / مستدرک الوسائل؛ جلد ۸، باب ۷۳..
- [۲۵۴] (۱) . احزاب، آیه ۵۳..
- [۲۵۵] (۱) . بقره، آیه ۱۸۷.
- [۲۵۶] (۲) . توبه، آیه ۷۱.
- [۲۵۷] (۳) . حجرات، آیه ۱۳..
- [۲۵۸] (۱) . احزاب، آیه ۳۵.
- [۲۵۹] (۲) . کافی؛ جلد ۵، باب نوادر، حدیث ۱۲.
- [۲۶۰] (۳) . احزاب، آیه ۳۲.
- [۲۶۱] (۴) . اشاره دارد به فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:
- «أَمْ لَا يَخْلُونَ رَجُلًا بِامْرَأَةٍ فَمَا مِنْ رَجُلٍ خَلَا بِامْرَأَةٍ إِلَّا كَانَ الشَّيْطَانُ ثَالِثَهُمَا» E
- /. دعائم الاسلام؛ جلد ۲، فصل ۴، حدیث ۷۸۸..
- [۲۶۲] (۱) . وسائل الشیعه؛ جلد ۲۰، باب ۱۰۶، حدیث ۲۵۴۱۸..

- [۲۶۳] (۱) بحارالانوار؛ جلد ۱۰۰، باب ۱، حدیث ۲۴ ..
- [۲۶۴] (۱) انعام، آیه ۱۱.
- [۲۶۵] (۲) غافر، آیه ۸۲.
- [۲۶۶] (۳) مستدرک الوسائل؛ جلد ۸، باب ۲، حدیث ۹۱۹۹ ..
- [۲۶۷] (۱) بحارالانوار؛ جلد ۸۹، باب ۲۹، حدیث ۴۹ ..
- [۲۶۸] (۱) ابراهیم، آیه ۷ ..
- [۲۶۹] (۱) از کتاب گنج دانش از تألیفات مرحوم آیت الله آخوند ملامحمدجواد صافی رحمه الله والد معظم مؤلف
- [۲۷۰] (۲) نهج البلاغه؛ حکمت ۳۳۰ ..
- [۲۷۱] (۱) رعد، آیه ۲۸ ..
- [۲۷۲] (۱) بقره، آیه ۲۱۶ ..
- [۲۷۳] (۱) بقره، آیه ۱۸۷.
- [۲۷۴] (۲) کافی؛ جلد ۴، بَابُ كِفَايَةِ الْعِيَالِ وَ التَّوَسُّعِ عَلَيْهِمْ، حدیث ۶ ..
- [۲۷۵] (۱) روم، آیه ۲۱.
- [۲۷۶] (۲) بقره، آیه ۱۸۷ ..
- [۲۷۷] (۱) طلاق، آیه ۳ ..
- [۲۷۸] (۱) روم، آیه ۲۱ ..
- [۲۷۹] (۱) غافر، آیه ۴۴.
- [۲۸۰] (۲) هود، آیه ۵۶ ..
- [۲۸۱] (۱) طلاق، آیه ۳ ..
- [۲۸۲] (۱) رعد، آیه ۲۸.
- [۲۸۳] (۲) كهف، آیه ۱۰۹.
- [۲۸۴] (۳) فصلت، آیه ۳۴.
- [۲۸۵] (۴) نهج البلاغه، حکمت ۳۴۱ ..
- [۲۸۶] (۱) الدر المنثور؛ جلد ۳، صفحه ۲۳۰ ..
- [۲۸۷] (۱) ذاریات، آیات ۲۱-۲۰.
- [۲۸۸] (۲) عوالی اللثالی؛ جلد ۴، صفحه ۱۴۲ ..
- [۲۸۹] (۱) آل عمران، آیات ۱۹۱-۱۹۰ ..
- [۲۹۰] (۱) صحیفه الرضا، صفحه ۸۱ ..
- [۲۹۱] (۱) زمر، آیه ۱۰ ..
- [۲۹۲] (۱) کافی؛ جلد ۶، باب نوادر، حدیث ۱۹ ..
- [۲۹۳] (۱) عنكبوت، آیه ۶۹ ..
- [۲۹۴] (۱) غرر الحکم؛ جلد ۱، صفحه ۲۶۹ ..
- [۲۹۵] (۱) زمر، آیه ۴۵ ..

- [۲۹۶] (۱). در روایت آمده است  
 أَسْتَأْذِنُ أَعْمَى عَلَى فَاطِمَةَ؛ فَحَجَبْتُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ لَهَا لِمَ حَجَبْتِيهِ وَهُوَ لِمَا يَرَاكِ. فَقَالَتْ إِنْ لَمْ يَكُنْ يَرَانِي فَيَأْنِي أَرَاهُ وَهُوَ يَشْمُ  
 الرِّيْحَ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّكَ بَضْعَةٌ مِنِّي. E/..  
 بحار الانوار؛ جلد ۴۳، باب ۴، حدیث ۱۶ ..
- [۲۹۷] (۱). احزاب، آیه ۵۳ ..
- [۲۹۸] (۱). کافی؛ جلد ۱۱، صفحه ۱۹۱، باب ۱۵۸- خصال؛ صفحه ۵۸۷، ابواب السبعین و مافوقه- وافی؛ جلد ۲۲، صفحه ۸۱۶  
 حدیث ۲۲۲۵۷- وسائل الشیعة؛ جلد ۲۰، صفحه ۱۸۴، حدیث ۲۵۳۷۹ ..
- [۲۹۹] (۱). کافی؛ جلد ۲، باب الحیاء، حدیث ۵ ..
- [۳۰۰] (۱). هود، آیه ۳۸ ..
- [۳۰۱] (۲). جمعه، آیه ۲ ..
- [۳۰۲] (۱). آل عمران، آیه ۱۹۱ ..
- [۳۰۳] (۱). ثواب الاعمال و عقاب الاعمال؛ صفحه ۲۳۳ ..
- [۳۰۴] (۱). نازعات، آیات ۴۱-۳۷ ..
- [۳۰۵] (۲). کافی؛ جلد ۲، صفحه ۴۵۳، باب محاسبه الاعمال ..
- [۳۰۶] (۱). کافی؛ جلد ۵، باب نوادر، حدیث ۱۲ ..
- [۳۰۷] (۱). انشراح، آیات ۶-۵ ..
- [۳۰۸] (۱). قمر، آیه ۱۷ ..
- [۳۰۹] (۱). انعام، آیه ۳۸ ..
- [۳۱۰] (۱). زلزال، آیات ۸-۷ ..
- [۳۱۱] (۲). امالی مفید؛ مجلس پنجم، حدیث ۳ ..
- [۳۱۲] (۱). انبیاء، آیه ۷ ..
- [۳۱۳] (۲). توبه، آیه ۱۲۲ ..
- [۳۱۴] (۳). حجرات، آیه ۱۳ ..
- [۳۱۵] (۱). وسائل الشیعة؛ جلد ۵، باب ۱، حدیث ۶۷۴۷ ..
- [۳۱۶] (۲). می‌توانید به مجامع روایی از جمله کتاب شریف کافی؛ جلد ۳، باب الجمع بین الصلاتین مراجعه نمایید ..
- [۳۱۷] (۱). بحار الانوار؛ جلد ۱۸، صفحه ۳۱۸، حدیث ۳۲ ..
- [۳۱۸] (۱). نساء، آیه ۱۰۱ ..
- [۳۱۹] (۲). بقره، آیه ۱۵۸ ..
- [۳۲۰] (۱). من لایحضره الفقیه؛ جلد ۲، صفحه ۱۰۷، حدیث ۱۸۶۲ ..
- [۳۲۱] (۲). انفال، آیه ۴۱ ..
- [۳۲۲] (۱). وسائل الشیعة؛ کتاب خمس، حدیث ۱۲۶۷۱- الخرائج و الجرائح؛ جلد ۳، صفحه ۱۱۱۸ ..
- [۳۲۳] (۱). بحار الانوار؛ جلد ۴۲، باب ۱۲۰، حدیث ۲۹ ..
- [۳۲۴] (۱). نساء، آیه ۳۴ ..

- [۳۲۵] (۱) روم، آیه ۲۱.
- [۳۲۶] (۲) بقره، آیه ۱۸۷.
- [۳۲۷] (۳) کافی، جلد ۴، بَابُ كِفَايَةِ الْعِيَالِ وَ التَّوَسُّعِ عَلَيْهِمْ، حدیث ۶ ..
- [۳۲۸] (۱) احزاب، آیه ۳۵ ..
- [۳۲۹] (۱) من لا يحضره الفقيه؛ جلد ۳، حدیث ۴۳۷۴ ..
- [۳۳۰] (۱) بحار الانوار؛ جلد ۱۰۰، باب ۱، حدیث ۱۴ ..
- [۳۳۱] (۱) احزاب، آیه ۳۵ ..
- [۳۳۲] (۱) روم، آیه ۲۱.
- [۳۳۳] (۲) بقره، آیه ۱۸۷ ..
- [۳۳۴] (۱) مستدرک الوسائل؛ جلد ۹، باب ۳۸، حدیث ۱۱۲۰۳ ..
- [۳۳۵] (۱) مروج الذهب؛ فصل: الفرس يحجون البيت ..
- [۳۳۶] (۱) عبس، آیه ۳۷ ..
- [۳۳۷] (۱) بقره، آیه ۱۳۳ ..
- [۳۳۸] (۱) تحف العقول؛ صفحه ۳۵ ..
- [۳۳۹] (۱) بقره، آیه ۱۶۳.
- [۳۴۰] (۲) تمدن اسلام و عرب، صفحه ۱۴۲ ..
- [۳۴۱] (۱) آل عمران، آیه ۱۹ ..
- [۳۴۲] (۱) وسائل الشیعه، جلد ۲۹، باب ۳۱ ..
- [۳۴۳] (۱) انعام، آیه ۱۱۶ ..
- [۳۴۴] (۱) بقره، آیه ۲۸۵ ..
- [۳۴۵] (۱) احزاب، آیه ۳۳.
- [۳۴۶] (۲) بحار الانوار؛ جلد ۲۲، باب ۱۰، حدیث ۵۲ ..
- [۳۴۷] (۱) غافر، آیه ۴۴ ..

## درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه

الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل







مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

